تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب

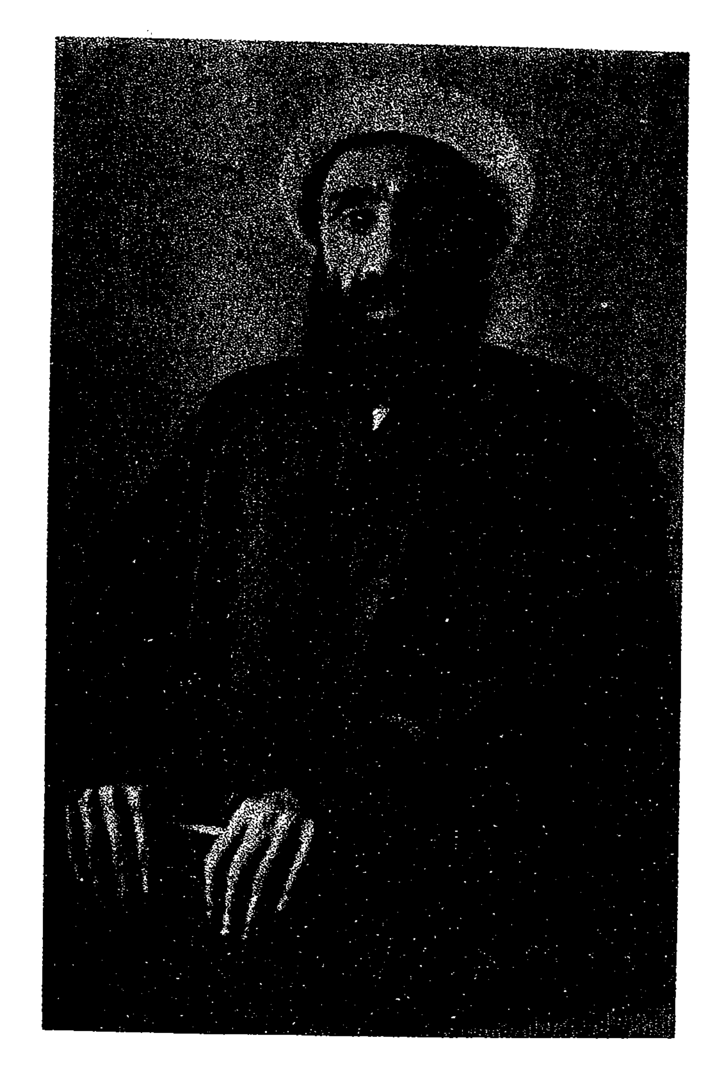
یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقهـا و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد اول

شناسنامه کتاب
نام کتاب : ریحانة‌الادب
تألیف : علامه محمدعلی مدرس تبریزی
ناشر : انتشارات خیّام
نوبت چاپ : چهارم
تیراژ : ۱۰۵۰ دوره
تاریخ انتشار : ۱۳۷۴
چاپ : چاپخانه حیدری
صحافی : صحافی جلوه
آدرس ناشر : خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۰۰۰۶۹



« آخرین عکس مؤلف »

خط مؤلّف

و احسن صورة للأنسان ماكتب



یادداشت بر چاپ چهارم

این کتاب نفیس که مشتمل بر شرح حال علما و فقها و عرفا و حکما و ادبا و اطبّا و فضلا و شعرای بزرگ اسلامی و از جملهٔ مؤلّفات گرانبهای والد ماجدِ بزرگوارمان طاب ثراه میباشد و مزایای آن نسبت بسایر کتب تراجم در مقدّمهٔ این کتاب بقلم مؤلّف محترم مندرج است از کتابهائی است که بجهت سلاست و سادگی و فارسی بودن و چاپ شدن عکس و خطّ عدّه‌ای از صاحبان ترجمه و رعایت کامل نظم و ترتیب در اسامی مؤلّفین و مؤلّفات و قید مآخذ هر ترجمهٔ حالی در ذیل آن بطور جداگانه و امتیازات اساسی دیگر فیض آن شامل خاصّ و عام و مورد علاقه و توجّه و استفادهٔ طبقات مختلف بوده و خواهد بود.

در این اواخر نسخ آن کمیاب شد علاقهٔ طالبان و ناشران گرامی این جانبان را از دو جهت در برابر تکلیف وجدانی قرار داد یکی از لحاظ دِین اخلاقی که به اجتماع خود داریم که اگر خودمان بواسطهٔ نداشتن بضاعت علمی کافی و نبودن امکانات لازم نمی‌توانیم خدمت شایان به جامعهٔ خود انجام دهیم لااقلّ در نشر این قبیل کتابها که مصداق واقعی باقیات صالحات و حسنات جاریات هستند پیشقدم شویم و دیگری از جهت وظیفهٔ خطیری که در پیشگاه مقدّس والد بزرگوارمان بعهده داریم. اینک به چاپ چهارم این کتاب مستطاب که در اثر انواع مزایا و حسن نیّت مؤلّف معظّم آن جای رفیعی برای خود باز کرده است اقدام میکنیم و از خدای بزرگ و روح پر فتوح مؤلّف آن که پیوسته هادی و رهبر ما در زندگی بوده است مدد میخواهیم. ضمناً بعرض خوانندگان عزیز میرسانیم که در جریان چاپ‌های قبلی به توفیق‌های ذیل دست یافتیم:

۱ - بعضی از کلیشه‌های عکسها و خطّ‌ها که بواسطهٔ عدم دسترسی بموقع در غیر مورد درج شده بودند در محلّ مخصوص بخود قرار گرفتند.

۲ - در طرز چاپ و انتخاب کاغذ و تجلید و مسائل مربوطهٔ دیگر نسبت به چاپ اوّل دقّت بیشتری بعمل آمد.

۳ - بعضی از مطالب عمومی مربوط بتمام کتاب که از اوّل بایستی در مقدّمهٔ مؤلّف قید می‌شدند ولی بجهت عدم توجّه بموقع استدراکاً در مجلّدات مختلف مندرج بودند بمحلّ خود آورده شدند یعنی تماماً در مقدّمهٔ مزبور درج گردیدند تا اگر کسی باین مقدّمه مراجعه کند به کلیّهٔ نظرات معظّم له وقوف مییابد.

۴ - اشتباهات و غلط های چاپهای سابق هر یک در محلّ خود اصلاح شدند فقط در دو مورد غلطنامهٔ مخصوص بآخر جلد اوّل و جلد دوّم ضمیمه گردید.

۵ - برای سهولت مراجعهٔ خوانندگان گرامی رموز معمولهٔ کتاب که در صفحات ۳۶ و ۳۷ جلد اوّل چاپ سوّم مندرج است در اوّل هر یک از مجلّدات دیگر هم جداگانه درج شد تا مراجعه بآنها سهل و آسان باشد.

۶ - شرح حال مؤلّف معظّم ذیل دو عنوان مذکور است:

یک - «تصویری از حالات روحی مؤلّف» (مندرج در اوایل جلد اوّل).

دو - مقدّمهٔ جلد هشتم بقلم ناشر.

همچنانکه در مقدّمهٔ مزبور آمده است مؤلّف گرانقدر این کتاب در شانزدهم فروردین ماه سال ۱۳۳۳ هجری شمسی مطابق اوّل شعبان المعظّم سال ۱۳۷۳ هجری قمری برحمت ایزدی پیوست و به چاپ جلد ششّم (جلد هشتم فعلی) و تدوین مستدرکی که آرزو داشت موفّق نگردید ناچار جلد مزبور از روی یادداشت‌های خود ایشان مدوّن و چاپ شد و مقدّمهٔ مختصری باوّل آن ضمیمه گردید و در اوّل جلد هشتم ذیل عنوان مقدّمهٔ ناشر به چاپ رسید و عکس و خطّی هم از مؤلّف محترم باوّل آن مقدّمه علاوه شد. حال اگر چاپ عکس و خطّ مؤلّف مکرّر بنظر برسد از خوانندگان گرامی عذر میخواهیم شاید این عذر را بپذیرند زیرا مندرجات ذیل آنها (عکس و خطّ) که بعد از وفات مؤلّف چاپ شده در عکس و خطّ مندرج در جلد اوّل وجود ندارد. همچنین است «تألیفات مؤلّف» که در دو جا ذکر شده ولی آنچه در مقدّمهٔ جلد هشتم آمده است دارای خصوصیّات و جزئیّاتی است که ذکر آنها لازم بودکه در جلد اوّل وجود نداشت.

علی اصغر مدرّس　　　　محمّد مدرّس

عرض سپاس

در خاتمه برخود لازم میدانیم از دوستان ارجمندمان جناب آقای بیژن ترقّی و جناب آقای شاهرخ ترقّی مدیران محترم کتابفروشی و انتشاراتی خیّام - تهران که در این چاپ و چاپهای قبلی از بذل مساعی دریغ نفرموده و حسن نیّت خود را بحدّ اعلا رسانده‌اند تشکّر و سپاسگزاری کنیم و توفیق ایشان را در خدمات علمی و فرهنگی و اجتماعی از درگاه احدیّت مسئلت نمائیم. البته این بزرگواری را از والد ارجمندشان شادروان حاج محمد علی آقا ترقّی طاب ثراه بارث برده‌اند و مبالغی هم بآن افزوده‌اند. خداوند آن بزرگ را قرین رحمت و مغفرت فرمایاد، با اخیار و صالحان محشور گرداناد و امثال‌شانرا در جامعهٔ ما زیاد کناد که مردی دانشمند و امین و مهربان، صدیق و با ایمان و آگاه از مقتضیّات زمان بود رحمةالله علیه رحمة واسعه.
بتاریخ ۷۴/۵/۳۰

علی اصغر مدرّس　　　　محمّد مدرّس

تصویری ازحالات روحی مؤلف

چون عکس ونمونهٔ خط مؤلف بزرگوار این‌کتاب درصفحات‌قبل چاپ شد بسیار بجا خواهد بود تا اندازه‌ای‌که امکان دارد تصویری هم ازحالات روحی ومختصات اخلاقی‌ایشان بعمل‌آید زیراکه حقیقت انسان تفکر و تعقل و اندیشهٔ او است بدین جهت واقعی‌ترین نقش و صحیح‌ترین تصویر ازآدمی بیان خصائص روحی و خصوصیّات معنوی و تجزیه و تحلیل نحوهٔ شخصیت میباشدکه عبارت است از مجموع اطلاعات علمی و فنی و ادبی و خصوصیات اخلاقی و امیال وآرزوها ، عقده‌های روانی ، نقاط قوت وضعف ونحوهٔ ادراکات وتأثرات و بطورکلی تمامی امور معنوی‌که روحیات یکنفررا تشکیل میدهند و اختلاف همین‌عوامل روحی میباشد کـه شخصیت‌ها را از هم متمایز میسازد و تنوع سیرتها را بوجود میآورد . درمقام تصویر شخصیت شرح وقایع زندگی وسوانح حیاتی ودرجهٔ معلومات ونحوهٔ تحصیلات و پایهٔ اطلاعات ونظائر اینها چندان اشکالی‌ندارد ولی بیان روحیات واخلاق وخصوصیات معنوی از قبیل حب و بغض و شهوت و غضب و اراده و اختیار وعشق ومحبت و عواطف و احساسات و غم و شور و جذبه وآمال و امیال و نحوهٔ تأثرات و ادراکات و تصورات و طرز تفکر و جهان‌بینی وملکات نفسانی و اوصاف اختصاصی وعلل وموجبات ومبانی مسائل اخلاقی ونحوهٔ قصدها ونیت‌ها ولطائف و اسراری‌که در زوایای روح یکنفرمخفی ومکنون میباشد دشوار قریب بمحال است . با اعتراف بدین‌حقیقت بی‌مناسبت نیست واو بطور نسبی وناقص ومختصر شمّه‌ای ازحالات درونی وخصوصیات اخلاقی مؤلف معظم‌این‌کتاب‌بیان‌شود.

زحمات پی‌گیر و مستمّر و مجاهدات طاقت‌فرسای فقید سعید درامر مطالعه وتألیف مخلصاً لوجه‌الله و طلباً لمرضاته بود بدون اینکه خیال تظاهر و خودفروشی وخودنمائی و جلب نظر مردم و تحصیل جاه و نیل بمقام وکسب وجهه وموقعیت داشته باشد. اصولاتوجه بخلق‌را نوعی شرك ومخالف‌خداشناسی وبزرگترین‌آفت راه وصول‌بحق میدانست بدین‌جهت از ریا و تزویر و عوام‌فریبی ازطرف هرکس و درهرلباس وتحت هرشکل وعنوانی سخت بیزار بود و ازدیدن اشخاص متّصف بدین صفات وکسانیکه زیر پای مردم‌کوته‌بین وکوته‌نظر دام و دانه میگذارند سخت متألم وآشفته و بی‌نهایت متأثر میگردید و روی همین اصل از اشعار شیخ بهائی و حافظ و نظائرآنان در مواردی‌که زاهدان ظاهرپرست ریائی و پیران طریقت مزوّر و زراندود را مورد حمله و انتقاد قرار داده‌اند بیش‌ازحد لذت میبرد واین اشعـار آبدار از دل برآمده بردل وی می‌نشست و ازآلام درونیش تا اندازه‌ای میکاست .

درهمین‌کتاب هرزمان‌که بهانه‌ای پیداشده وموقع مناسبی بدست‌آمده نتوانسته است ازاظهار تأثرات باطنی خودداری‌کند زیرا این طبقه را از عوامل مهم فساد و تباهی تشخیص میداد.

برای امکان انجام خدمات علمی و اتمام تألیفات و شروع بتألیفات تازه ومطالعه و تحقیق و ادامه دادن به برنامهٔ اساسی مورد علاقهٔ خود در تمام دوران زندگی بگوشه‌گیری و انقطاع از مردم علاقهٔ مفرط داشت تا اینکه در دوازده سال اخیر عمر باین‌آرزو نایل‌آمد وباوجود فراهم‌بودن وسائل‌زندگی درحجره‌ای ازمدرسهٔ سپهسالار قدیم‌تهران انزوا اختیار نمود ، باب معاشرت و رفت وآمد را برویخود بست وبا فراغت بیشتر وباشوقی روزافزون بکار خود ادامه داد وچه بسا درآن‌حجرهٔ نیمه تاریك روزها را بشب می‌آورد وشبهارا بروز می‌پیوست وکسی از حال او و او از حال‌کسی خبردار نمی‌شد ،کم میخورد وکم میخوابید ، لاینقطع‌کار می‌کرد ، با بیکار نشستن و وقت‌گذراندن و بیهوده‌گفتن سخت مخالف بود.

پشتکاری عجیب ، همتی عالی ، اراده‌ای قوی ، عزمی فتور ناپذیر، روحی بزرگ، سری پرشور ، دلی لبریز از ذوق ، نظری وسیع ، زبانی شاکر ، قلبی راضی و طبعی‌کریم داشت . باوجود اینکه در ادبیات فارسی وعربی ولغت وعلوم متنوعهٔ فقه واصول وحدیث و درایه و حکمت وکلام و هیئت و نجوم قدیم متبحر بود واگر بحثی دراین‌مقولات بمیان می‌آمد چون دریا موج میزد درعین حال بسیار متواضع وفروتن و دربرابر اهل‌علم ودانش و ارباب فضیلت خاضع وآنان را بیش‌ازحد احترام میکرد وبالاخره باین‌حقیقت‌ایمان داشت که دنیاگذرگاهی بیش نیست ، بایدگوهر معرفت اندوخت و روح را جلوه وجمال معنوی بخشید واز دار ممرّ برای دار مقرّ توشه‌ای برداشت و بهترین توشهٔ طریق همانا ابقای‌آثار جاودانی میباشدکه چون چشمه‌ای لاینقطع جریان پیدا میکند و درطول تاریخ بشریت و طی قرون واعصارآب زلال شفابخش درکامهای نسل‌های‌آینده فرو میریزد ونتایج‌حسنهٔ‌آن عاید روح انسانی میگردد .

خسرانی بالاتر ازآن‌نمی‌دانست‌که انسان بدنیا بیاید وعمری‌را با لعب ولهو وتفاخر و تکاثر دراموال و اولاد بگذراند و سپس اندوخته‌ها و نصاب زر و سیم را برای دیگران بگذارد و با روی سیاه ودستی‌خالی ودلی‌پرازحسرت این‌جهان‌فانی پرازمصائب‌را وداع‌کند.

معتقد بود راه را آنچنان باید رفتن‌که رهروان حقیقت وسالکین طریق‌علم ودانش رفته‌اندکه مال و بنون و تعلقات بی‌ارزش دنیوی را زینت حیات دنیا دانسته ونیل بباقیات صالحات را وجههٔ همت خود ساخته‌اند، خود را از دلبستگی بمظاهر ناپایدار مجازی آزاد نموده وسلاسل زهرآگین ذلت و اسارت را ازدست وپای‌خود برداشته‌اند وباانجام خدمات علمی و نوشتن‌کتابها وعمل بوظایف دینی واجتماعی خشت‌هائی برکاخ عظیم علوم ومعارف تمدن بشری افزوده و آثار پایداری بوجود آورده‌اندکه از باد و باران وگردش دوران و گذشت زمان‌گزند نخواهد دید و شجرهٔ طیبه‌ای بثمر رسانده‌اندکه ریشه‌های‌آن در اعماق

زمین تقوی ودانش فرو رفته وشاخه‌های‌آن سر بآسمانها‌کشیده وتا جهان بشریت باقی‌است با بَرهای شیرین وگوارای معنوی‌خودنسل‌های‌آینده‌را محظوظ ومستفیض‌خواهدساخت واز نکهت‌گلهای‌رنگارنگ‌جاودانی‌فضای‌باغ‌روزگاررا عنبرآگین‌ومشام‌جانهارامعطرخواهدنمود .

کسانیکه این امکان و استعداد را دارند و میتوانند قافلهٔ تمدن بشری و کاروان سیر افکار را درحدود مقدورات‌خود رهبری‌کنند ودرسعادت انسانها وسوق دادن‌آنان‌بسوی کمال مؤثر باشند یا بقول‌حافظ صد ملك دل را با نیم نظر مسخر سازندآیا حیف نیست‌که در انجام این معاملهٔ سودآور تقصیرکنند و عمری را اسیر خور وخواب ولذات فانی وشهوات نفسانی و تمنیات دنیوی شوند و درچاه طبیعت محبوس و محصور بمانند واز ارتقا بمقام خدمتگزاری و طیران درآسمان بشریت واقعی غافل باشند ؟ روی همین تفکرات و ایمان باین مسائل بودکه این مرد بزرگ عالیقدر با عشق و علاقهٔ مفرط و داشتن یکنوع انجذاب نفسانی و شوق فطری و روحانی عمری را خالصاً و مخلصاً درمطالعه و تألیف وتحصیل‌علم و تکمیل نفس و افاضه و استفاضه و طی مدارج اخلاقی بسر برد ، متاع دنیا را قلیل‌شمرد و « ازچشمهٔ عشق وضو ساخته وبردنیا و زخارف‌آن چارتکبیر زد » سرمایه و اندوخته‌اش سینه‌ای سوزان و لبریز از عشق و ایمان بود ، آنچه باخود برد قلبی سلیم و روحی پاك و بی‌آلایش و توشهٔ تقوی و عمل صالح وآنچه ازخود درجهان بیادگارگذاشت یکدنیا نام نیك وافتخار ؛ چه‌تجارت پرسودی‌که با عمر عاریتی حیات‌ابدی جاودانی بدست‌آورد بدون اینکه درقبال‌اینهمه تلاشهای طاقت‌فرسا ومجاهدات شبانه‌روزی مادام‌العمری‌ازابنای‌روزگار انتظار تشویق و تقدیر واز ارباب بیمروت دنیا توقع دوتا بارك‌الله وسه‌تاآفرین داشته‌باشد بلکه برعکس بمصداق مَنْ الَّفَ فَقَدْ استهدف سینهٔ خود را سپر تیرهای دلدوز و ناروا و ناجوانمردانهٔ یکعده ازمردم دون ودون‌پرور وهواپرست وخودخواه نمود، مردمی‌که خود کاری انجام‌نمیدهند ولی‌میخواهند دیگران‌را نسبت بزحماتیکه می‌کشند وخدماتیکه میکنند و قدمهائیکه برمیدارند و کارهای مثبتی‌که انجام میدهند تخطئه کنند و سستی و بطالت را از این‌راه‌توجیه‌نمایند . بالاخره‌جفاهاکشید ودوچار انواع مصائب و ناراحتی‌ها و امواج و طوفانها شد ولی‌پروانه‌وار دردل‌آتش دلی‌خوش داشت، بلطف‌الهی وقهر او عشق میورزید وبرای رسیدن بکعبهٔ مقصود ازسرزنش‌خارهای مغیلان نمی‌اندیشید ودر راه مطالعه وتألیف سر ازپای نمیدانست، فارغ ازکون ومکان بزیر چرخ‌کبود زهرچه رنگ تعلق‌پذیردآزاد بود.

درهرحال‌سعادتمندبود زیراکه خودرا سعادتمند میدانست ـ رضا بقضا ، تسلیم‌شدن بمقدرات ، شکر در نعمت ، صبر درمصیبت ، خورسندی بقسمت ، بی‌اعتنائی بمال و منال و جاه و مقام دنیوی ، عشق بخدمت، بلند نظری ،آزادگی ، وارستگی ازقید وتکلف و انزجار شدید ازتظاهر وخودنمائی جزو فطرت و از خصائل ذاتی وی بود .

رحمةالله‌علیه رحمةً واسعه .

المرء ما دام حیاً یستهان به
ویعظم الرزء فیه حین یفتقد

تألیفات مؤلف

۱- **حیاض‌الزلائل فی‌ریاض المسائل :** درشرح کتاب طهارت ازریاض معروف به شرح کبیر است .

۲- **الدر الثمین او دیوان المعصومین :** در اشعار و کلمات منظومهٔ منسوبه بحضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام .

۳- **ریحانة الادب فی‌تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب :** درترجمهٔ حال علما و عرفا و حکما و ادبا و اطبا و فضلائی‌که با لقب یاکنیه اشتهار دارند .

۴- **غایةالمنی فی‌تحقیق‌الکنی :** دربیان‌کنیه‌های مستعمله درغیر انسان .

۵- **فرهنگ بهارستان :** در مترادفات زبان فارسی‌که درشعبان ۱۳۴۸ ه قمری درتبریز چاپ شده است .

۶- **فرهنگ نگارستان :** درلغت فارسی بفارسی درپنج مجلد و هنوز چاپ‌نشده و دارای پنجاه وپنج هزار لغت مفرد و مرکب است .

۷- **فرهنگ نوبهار :** درلغت فارسی بفارسی‌که درسال ۱۳۴۸ ه قمری درتبریز در دوجلد چاپ سربی شده و شمارهٔ لغاتش زیاده برنوزده هزار است .

۸- **قاموس‌المعارف :** در شش مجلد بوده و اسمش حاکی از مسمی و چهل و پنج هزار لغت عصری معمولی امروزی زبان فارسی را حاوی و درضمن ترجمهٔ غالب لغات‌علمیه از هرفن‌که باشد قسمت علمی‌آنها هم نگارش یافته است .

۹- **کفایةالمحصلین فی‌تبصرة احکام‌الدین :** درشرح‌مزجی تبصرهٔ علامهٔ‌حلی بعربی در دومجلد و جلد اولش درتبریز چاپ سنگی شده است .

۱۰- **نثراللئالی درشرح نظم‌اللئالی :** درتجوید .

۱۱- **امثال و حکم ترکی‌آذربایجانی**

مؤلفات مذکور درمقدمه‌مجلدآخری‌معرفی‌شده ونثراللئالی وجلد دوم دیوان‌المعصومین نیز درتبریز بطبع رسیده است .

مقدمهٔ کتاب

بقلم مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم

بعدالحمدوالصّلوة والتحیّة ـ چون اکثر علما وفقها وفلاسفه وحکما واطبّا وعرفا و شعرا و ادبا وبعضی از اهل حدیث و اصحاب ائمّهٔ هدی سلام‌الله علیهم اجمعین ونظایر ایشان که در السنه دائر وشناسائی حال و تاریخ زندگانی و دیگر مشخّصات ونشانی‌های ایشان محلّ توجّه و رغبت عامّه بوده ولی بواسطهٔ اشتهار بالقب وکنیه مجهول‌الهویّه و استکشاف حال ایشان ازکتب معمولی تواریخ وسیر و رجال و تراجم که دربعضی ازآنها اصلا ترتیب حروف رعایت نشده و دربرخی دیگر هم فقط ترتیب اسامی مرعی وملحوظ افتاده در نهایت صعوبت بوده و نادری هم که ترتیب کنیه و لقب را مرعی داشته بودند از کثرت اختصار وافی برمرام نبوده وترجمهٔ حال اغلب مشاهیر دربوتهٔ اهمال و ابهام میبود لذا این بندهٔ بی‌بضاعت **محمدعلی بن محمدطاهر** تبریزی‌خیابانی معروف به**مدرس** همین وجیزه را در ترجمهٔ حال اجمالی معروفین به لقب یاکنیه و نسب از طبقات نام برده با ترتیب حروف تاآخر کلمه تألیف داده و به **(ریحانةالادب فی‌تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب)** موسومش داشته و ارمغان اهل علم و فضل نمودم و اغماض از سهو و نسیان آن راکه لازم لاینفکّ انسان است درخواست مینماید و نسبت هم گاهی بپدر وجدّ بوده و برخی به صنعت و حرفت ویا بلده و قریه ویا فرقه وقبیله میباشد چنانچه درضمن تراجم احوال مکشوف خواهدگردید وبجهت تکثیر فائده بعضی‌ازمذاهب مصطلحه درعلم رجال را نیز بااشارهٔ اجمالیّه به عقائد ایشان مانند **اسماعیلیه و فطحیه** و نظائرآنها در محل ترتیبی خود نگارش داده وهمچنین برخی ازعناوین جامعهٔ متداوله درآن فنّ شریف را

که کنایه ازچندین تن از رجال و اکابر بودند ثبت اوراق نمودیم مثل - **ارکان و اوتاد و مشایخ و اصحاب اجماع** و اشباه آنها و نیز کثرت فائده را منظور داشته و پاره‌ای از القاب وکنیه‌های غیرمعروف اصحاب تراجم مذکور در این وجیزه را نیز در محل ترتیبی خود قیدکرده و ترجمهٔ حال را بهمان عنوان مشهوری محول داشتیم مثلا ترجمهٔ‌حال ابومنصور جمال‌الدین آیت‌الله حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی معروف به علاّمه را در تحت همین‌عنوان معروفی‌او **(علامه)** نگارش داده و بملاحظهٔ اینکه شاید در بعضی‌مواقع‌استعلام مقصود از لقب‌غیرمعروف‌مذکور (جمال‌الدّین آیة‌الله) یاکنیهٔ‌غیرمشهور نام‌برده(ابومنصور) هم منظورنظر باشد ویاخود دربعضی از ازمنه یاامکنه ویا درنظر بعضی‌ازمراجعه‌کنندگان این‌کتاب باالقاب وکنیه‌ها و نسبت‌هائی‌که درزمان ما یا بلاد ما یا درنظرما بدانها معروف نشده‌اند اشتهاریافته باشندآنها را نیز مثل دیگر القاب وکنیه‌های مشهوره در محلی‌که مقتضای ترتیب طبیعی این‌کتاب است نگاشته و ترجمه و شرح حال را به عنوان علاّمه محوّل داشتیم بلکه ابن‌المطهّر را نیزکه درمیان‌عامه عنوان مشهوری علامهٔ‌حلّی‌بوده و بهمین‌عنوانش می‌شناسند درمحل ترتیبی‌خود ذکرکرده وترجمهٔ حال را بعنوان علاّمه حواله‌کردیم وهمچنین‌ترجمهٔ‌حال ابوالعبّاس تقی‌الدین احمد بن‌محمد معروف به **شمنی** را در زیر همین عنوان مشهوریش نگارش داده وهریك ازتقی‌الدین و ابوالعباس را نیز بهمان ملاحظهٔ نام‌برده درمحلی‌که مقتضای ترتیب این‌کتاب‌است نگاشته وترجمه وشرح حال را به همان‌عنوان شمنی موکول داشتیم .

این وجیزه دارای یك مقدمه و یك پایان و پنج باب میباشد که اولی حاوی شرح حال معروفین به لقب بوده وچهار باب دیگر هم درترجمهٔ حال اشخاص مصدّرین به‌لفظ اب یاابن یا امّ یا بنت(علی‌الترتیب)میباشد و بعضی‌ازخانواده‌های‌معروف به‌بنی‌فلان یاآل‌فلان‌را نیز بمناسبت حلیه بعنوان پایان درذیل همان‌چهارباب‌آخری‌نگارش دادیم **اما مقدمه مشتمل برچند مطلب است که ذیلا بیان می‌شود :**

الف - درترتیب القاب حرف‌اولی و دویمی تاحرف‌آخری منظورشده ودرکنیه‌ها

نیز از لفظ **اب** و **ابن** و **ام** و **بنت** صرف‌نظر کرده و مدخول آنها مورد همان‌ترتیب مذکور در القاب است .

ب - چون الف و لام که در اغلب استعمالات بعضی از کلمات متداوله درکار است محل زوال بوده ومدخولش گاهی بی‌آن‌هم استعمال می‌شود لذا درمقام ترتیب‌الغایش‌کرده ومنظورش نداشتیم مثلا **ابن‌العمید** را بملاحظهٔ اینکه غالباً ابن عمید هم‌گویند ونویسند (خصوصاً دراستعمالات‌پارسی‌زبانان) از الف ولامش صرف‌نظر کرده ودر ردیف(ابن ع م) نگارش دادیم نه (ابن ال) یا (ابن ل) و هکذا .

ج - در ترتیب کلمات رسم خط وکتابت راکه نخستین محل توجه است ملحوظ خواهیم داشت نه لفظ و عبارت‌که غالباً درمرحلهٔ دومی مورد توجه میباشد و روی همین اصل لفظ خواجه را مثلا در (خ و ا) نگارش خواهیم داد نه (خا) چنانچه سلیقهٔ بعضی از اهل فنّ است .

د - دراهمیّت‌علم‌تاریخ - بدیهی‌است که‌علم‌تاریخ ودانستن‌اطوار وادوارزندگانی پیشینیان بویژه طبقات علما و اهل فضل و دانش از ایشان ازمهمات عقلیّه ونقلیّه بوده و یك قسمت عمده ازآیات شریفهٔ قرآنی بهمین موضوع تخصیص داده شده و قلم و رقم از احصای مزایای‌آن قاصر وهمین بس‌که احیای‌آثار پیشینیان وسلف تأمین حیات‌آیندگان و خلف و بمثابهٔ احیای خودشان و بهترین وسیلهٔ تجربه و عبرت ایشان است وتوان‌گفت که در حقیقت عمر ایشان را با عمر خود توأم‌کردن و چندین عمر برعمر خود افزودن است وقاضی‌ناصح‌الدّین ارجانی احمدبن محمدکه درهمین‌کتاب بعنوان ارجانی بترجمهٔ حال او خواهیم پرداخت در اهمیت این موضوع‌گوید :

بالفکر فی‌الأمم‌الماضین‌تحسبه	**کاذما عاش فیهم تلکم المددا**
والذکر فی‌الأمم‌الباقین صیره	**کانّما هو موجود و ما فقدا**
فلیس الاعلی ذالوجه لونظروا	**یصح معنی‌لقول‌المرء عش ابداً**

یعنی با فکر کردن در امتهای گذشته و ادوار و اطوار زندگانی ایشان تصور می کنی که آن *

نیز در همین موضوع گوید

اذاعرفَ الأنسانُ احوالَ مَنْ مضیٰ — توهّمته قَدْ عاشَ مِنْ اوّل الدّهْر

و تحسَبُه قَـد عاشَ آخِرَ دَهْرِه — إلی الحَشْرِإنْ أبْقیٰ الجَمیلَ مِن الذّکرِ

فَقَدْ عاشَ کلّ آلدّهرِ من کان عالِماً — کَریماً حَلیماً فاغتنم أطوَلَ العُمرِ

وشیخ‌الاسلام بدرمحمد بن غزی‌عاملی در تلخیص این سه بیت آخری گوید:

ومن عرف التّاریخ اخبار مَنْ مضی — و خلّف علماً او جمیلاً مِن الذّکر

کمن عاش کلّ آلدّهرِ بالعزّ فاغتنم — بعلم وجود فی الدّنیا اطول العمر

ه ـ مدارك ومنابع مطالب مندرجه دراین کتاب که درموقع تألیف و نگارش محل رجوع این نگارنده بوده بشرح زیرین است :

۱ـ آثار عجم- تألیف میرزا محمد نصیر حسینی که در سال ۱۳۱۴ ه قمری در تهران ودرسال ۱۳۵۴ ه قمری در بمبئی چاپ شده وشرح‌حال مؤلف‌آن نیز درهمین‌کتاب بعنوان **فرصت** خواهدآمد .

۲ـ آداب‌اللغة العربیة- تألیف‌جرجی‌زیدان‌یعنی‌دومجلد اولی‌از آن که‌درچاپخانهٔ (الهلال) مصر درسال ۱۹۱۱ـ م و ۱۹۱۲ـ م چاپ شده و ترجمهٔ حال مؤلف درهمین‌کتاب بعنوان **جرجی‌زیدان** خواهدآمد .

۳ـ اتقان المقال فی‌احوال الرجال- تألیف شیخ اجلّ شیخ **محمد طه**(نجف) که در سال ۱۳۰۱ ه قمری در مطبعهٔ علویهٔ نجف‌الاشرف چاپ سربی شده وشرح‌حال مؤلف نیز بعنوان **صاحب اتقان‌المقال** خواهدآمد .

---

*فکر کننده مدتهای دور ودراز درمیان‌ایشان‌بوده‌است وهمچنین‌یادگار گذاشتن ذکرخیر ونام‌نیك درمیان آیندگان مثل‌آن است که نمرده و خودش درمیان ایشان زندگانی می‌کند و از این‌جا معنی این جمله (عش ابداً) که در مقام دعای خیر به دیگران میگویند ظاهر و روشن گردد و حاصل معنی‌آنکه دانستن تاریخ زندگانی پیشینیان مثل‌آن است که از اول دهر تازمان خودش زنده‌بوده ویادگارگذاشتن ذکرخیر هم مثل‌آن است که حیات خود را تاآخر زمان ادامه داده است . **نتیجه :** پس کسی که ادوار زندگانی گذشتگان را دانسته واثر علمی یا مالی بیادگار گذارد که بعداز مردنش وسیلهٔ ذکرخیر او گردد مثل‌آن است که ابدالدهر از اول دنیا تاآخرش درقید حیات بوده است واز این‌جا معنی اشعار ذیل هم واضح شده و حاجت به بیان دیگری نداریم .

۴- **احسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة** یا **الباقیات الصالحات فی تتمیم روضات الجنات** - تألیف فاضل معاصر سید محمد مهدی ابن سید محمد ابن میرزا محمد صادق ابن حاجی میرزا زین العابدین پدر صاحب روضات الجنّات که درسال ۱۳۴۸ ه قمری تألیف ودر بغداد دردو مجلد چاپ وشرح حال مؤلف بعنوان **خوانساری سید محمد مهدی** خواهد آمد.

۵- **اخبار العلماء باخبار الحکماء** - درسال ۱۳۲۶ ه قمری درمصر چاپ شده وشرح حال مؤلف نیز بعنوان **جمال الدین ابن القفطی** خواهد آمد .

۶- **الاسناد المصفی الی آل المصطفی**- تألیف علامهٔ عصر ما آقای شیخ محمد محسن تهرانی معروف به **شیخ آقابزرگ** که شرح حال مشایخ خود را بطور اجمال بطرز لؤلؤة البحرین شیخ یوسف بحرانی درسلك تألیف آورده ودرسال ۱۳۵۶ ه قمری در نجف چاپ وترجمهٔ حال مؤلف معظم **نیز بعنوان آقابزرگ** خواهد آمد وبعداز اتمام تألیف این کتاب بدان هم مراجعه شده است .

۷- **اعیان البیان**- تألیف **حسن سندوبی** که در تحت عنوان سندوبی اشاره خواهد شد.

۸- **امل الامل فی علماء جبل عامل**- در حدود ۱۳۰۵ ه قمری در تهران چاپ و شرح حال مؤلف آن بعنوان **حر عاملی** خواهد آمد .

۹- **بغیة الوعاة فی طبقات اللّغویین والنحاة**- تألیف جلال الدّین سیوطی که درسال ۱۳۲۶ ه قمری درمصر چاپ وشرح حال مؤلفش درهمین کتاب بعنوان **سیوطی** خواهد آمد.

۱۰- **بلاغات النساء** - شرح اجمالی آن با ترجمهٔ حال مؤلفش در تحت عنوان **ابن ابی طاهر طیفور** خواهد آمد .

۱۱- **تاریخ بغداد** - تألیف احمد بن علی بن ثابت معروف به خطیب بغدادی که در ۱۳۴۹ ه قمری برابر ۱۹۳۱ م. درچهارده مجلد درمصر چاپ شده وشرح حال مؤلف آن بعنوان **خطیب بغدادی** خواهد آمد .

۱۲- **تحفة الفضلاء** -تألیف **محمد عبدالشکور** که در تحت عنوان **رحمان علی** اشاره خواهد شد .

۱۳- تذکرۀحسینی- تألیف **میرحسین‌دوست** که در تحت عنوان سنبهلی بشرح اجمالی مؤلف و مؤلف خواهیم پرداخت .

۱٤- تذکرةالخواتین- در سال ۱۳۰۶ ه در بمبئی چاپ شده و مؤلفش معلوم نیست ودر ذریعه احتمال داده‌که تألیف **شاه جهان بیگم** ملکۀ بهوپال هندباشد وآن را ازکتاب خیرات‌حسان مذکور در ذیل اخذکرده وترجمۀحال بعضی‌ازنسوان هندرا بدان افزوده است.

۱۵- تنقیح‌المقال فی‌علم‌الرجال- تألیف منیف علاّمۀ عصر حاضر ما حاج شیخ **عبدالله مامقانی**که درسال ۱۳۵۲ ه قمری درنجف‌الاشرف درسه‌جلد بزرگ چاپ وشرح حال مؤلف را نیز در تحت عنوان **مامقانی** نگارش خواهیم داد .

۱٦- خلاصة الاقوال فی‌معرفة‌الرجال- تألیف علامۀآفاق حسن بن‌یوسف حلّی که درسال۱۳۱۰ ه قمری درتهران چاپ وشرح‌حال مؤلف معظم‌را نیز بعنوان **علامۀحلی** نگارش خواهیم داد .

۱۷- خلاصة تذهیب الکمال فی‌اسماء الرجال - تألیف‌صفی‌الدین‌احمدبن‌عبدالله خزرجی انصاری‌که درسال ۱۳۲۳ ه قمری درمطبعۀ خیریۀ مصر چاپ شده وترجمۀ حال مؤلف بعنوان **صفی‌الدین خزرجی انصاری** خواهدآمد .

۱۸- خیرات حسان- تألیف‌شریف‌محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه‌که درسال۱۳۰۴ و۱۳۰۵ و ۱۳۰۷ ه قمری درسه‌مجلد چاپ وشرح‌حال مؤلف نیز بعنوان **اعتمادالسلطنه** خواهدآمد وبفرمودۀ ذریعه این‌کتاب ازکتاب **مشاهیرالنسوان (مشاهیرالنساء)** سیدمحمد ذهنی اقتباس و زیاداتی بدان افزوده شده و ترجمۀ حال سید محمد ذهنی نیز در همین کتاب بعنوان ذهنی خواهدآمد .

۱۹- الدر المنثور فی‌طبقات‌ربات‌الخدور- تألیف‌ادیبۀ فاضله زینب‌فواز بنت‌علی بن حسین‌بن عبیدالله‌که درسال۱۳۱۳ ه قمری درمصرچاپ‌شده وشرح‌حال مؤلفۀمذکوره نیز درهمین‌کتاب بعنوان **فواز** خواهدآمد .

۲۰- **دستورالوزراء** - شرح اجمالی آن با شرح حال مؤلّفش بعنوان **خواند میرغیاث‌الدین** خواهدآمد .

۲۱- **الذریعة الی تصانیف‌الشیعة**- تألیف منیف‌علامهٔ معاصر آقای‌شیخ‌محمدمحسن تهرانی‌که تا حال چهار مجلّد ازآن (از الف ـ تا ـ تای قرشت) درتهران چاپ و بعداز پایان‌کتاب ما بدان هم مراجعه شده و محل استفاده بسیاری بوده است و الحق در رشتهٔ خود بی‌نظیر و شرح حال مؤلف معظم نیز بعنوان **آقابزرگ** نگارش خواهد یافت.

۲۲- **رجال کشی** - تألیف محمد بن عمر بن عبدالعزیزکه درسال ۱۳۱۷ ه قمری دربمبئی چاپ شده وشرح‌حال مؤلِف ومؤلَّف درتحت عنوان **کشی** خواهدآمد.

۲۳- **رجال نجاشی** - تألیف شریف شیخ اجل احمد بن علی‌بن احمد بن عباس نجاشی‌که درسال ۱۳۱۷ ه قمری در بمبئی چاپ شده و شرح حال مؤلف‌آن نیز بعنوان **نجاشی** خواهدآمد .

۲۴- **روضات‌الجنات‌فی‌احوال‌العلماء والسادات** - تألیف منیف سید محمدباقر بن حاج میرزین‌العابدین موسوی‌خوانساری‌که در۱۳۰۷ ه قمری درتهران چاپ سنگی شده و شرح حال مؤلف معظم نیز بعنوان **صاحب روضات‌الجنات** خواهدآمد .

۲۵- **الروضة‌البهیة** - تألیف‌عالم عامل حاج‌سید شفیع‌جابلقی‌که دراجازه فرزند خودآقای سیدعلی‌اکبرموسوی‌ملقب به **آقاکوچك** تألیف داده ومتضمن‌ترجمهٔ‌حال‌مشایخ خود میباشد ودرسال ۱۲۸۰ ه قمری درتهران چاپ سنگی‌شده وشرح‌حال مؤلف بعنوان **جابلقی** خواهدآمد .

۲۶- **ریاض العلماء** - (بعضی‌ازمجلدات‌خطّی‌آن) تألیف منیف‌عالم متبحرمیرزا عبدالله افندی‌که هنوز چاپ‌نشده وترجمهٔ‌حال مؤلف نیز بعنوان**افندی** مذکورخواهدشد.

۲۷- **سفینة‌الشعراء** - درتحت عنوان **فهیم افندی** بشرح‌حال مؤلف ومؤلف اشاره خواهد شد .

۲۸- **سلافة‌العصر فی‌محاسن‌الشعراء بکل مصر** - تألیف‌شریف‌سیدعلی‌خان مدنی

شیرازی‌که درسال ۱۳۲۴ ه قمری درمصر بچاپ سربی رسیده وترجمهٔ حال مؤلف‌را نیز ذیل عنوان **حویزی سیدعلی‌خان** نگارش خواهیم داد .

۲۹- سلك‌الدرر فی‌اعیان القرن‌الثانی عشر - تألیف سید محمد خلیل مرادی‌که درسال ۱۲۹۱ ه قمری‌چاپ‌سربی‌آن درمصر خاتمه یافته وشرح‌حال مؤلف‌آن نیز بعنوان **مرادی سید محمد خلیل** خواهدآمد .

۳۰- طبقات‌الشافعیة‌الکبری - درسال۱۳۲۴ه قمری درمصرچاپ‌سربی‌شده وشرح حال مؤلف نیز بعنوان **تاج‌الدین عبدالوهاب بن‌علی** خواهدآمد .

۳۱- الفوائد البهیة فی‌تراجم الحنفیة - درسال۱۳۲۴ ه قمری درمصر بچاپ‌سربی رسیده وشرح‌حال مؤلّف‌نیز بعنوان **ابوالحسنات محمد عبدالحی** نگارش داده‌خواهدشد.

۳۲- فهرست ابن‌الندیم - تألیف محمدبن اسحق ندیم بغدادی‌که درسال۱۳۴۸ه قمری در مصر چاپ سربی شده وشرح‌حال مؤلّف هم بعنوان **ابن‌الندیم** خواهدآمد .

۳۳- قاموس‌الاعلام - درشش‌مجلدتألیف‌شمس‌الدین‌سامی‌که جلد اول ودویمش درسال ۱۳۰۶ و سومش در۱۳۰۸ و چهارمش در۱۳۱۱ و پنجمش در۱۳۱۴ و ششمش در ۱۳۱۶ ه قمری در چاپخانهٔ مهران استانبول چاپ شده و شرح حال مؤلّف نیز بعنوان **شمس‌الدین سامی بیگ** خواهدآمد .

۳٤- قصص‌العلماء - تألیف میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی‌که بارها درتهران چاپ سنگی شده وشرح حال مؤلّف‌آن نیز بعنوان **صاحب قصص‌العلماء** خواهدآمد .

۳۵- الکنی والاسما من رجال‌الحدیث - تألیف‌ابوبشردولابی‌که در۱۳۲۲ ه در حیدرآباد دکن چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز درهمین‌کتاب بعنوان **دولابی محمدبن احمد** خواهدآمد .

۳۶- الکنی والالقاب - تألیف شریف محدّث معاصر حاج‌شیخ‌عباس‌قمی‌که دارای سه مجلد بوده و درسال ۱۳۵۸ ه قمری درچاپخانهٔ عرفان از صیدا چاپ و بعد از پایان کتاب بدان هم مراجعه ومحل استفاده بوده و شرح حال مؤلف بعنوان **قمی** خواهدآمد.

۳۷- لباب الالباب فی القاب الاطیاب - تألیف منیف عالم ربانی حاج ملاحبیب‌الله کاشانی که هنوز چاپ نشده ویك نسخهٔ خطی ازآن بعد از پایان کتاب محل مراجعه این نگارنده بوده و شرح حال مؤلف بعنوان **کاشانی** درهمین کتاب خواهدآمد.

۳۸- لغات تاریخیه و جغرافیه احمد رفعت - درهفت مجلدکه تاریخ وجغرافیای ترکی وبترتیب حروف بوده و تألیف احمد رفعت از ادبای نامی عثمانی میباشد وسه جلد اولی آن در۱۲۹۹ و جلدهای دیگر هم در۱۳۰۰ ه قمری دراستانبول چاپ وبشرح حال مؤلّف نیز درتحت عنوان **رفعت** اشاره خواهد شد.

۳۹- مآثر وآثار - تألیف پارسی فاضل جلیل محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه‌که در۱۳۰۶ه قمری درتهران چاپ‌شده وشرح‌حال‌مؤلّف‌بعنوان **اعتمادالسلطنه** خواهدآمد.

۴۰- مجالس‌المؤمنین - تألیف منیف قاضی نورالله ابن سیدشریف‌الدین‌حسینی مرعشی شوشتری که در ۱۲۶۸ ه قمری در تهران چاپ سنگی شده و ترجمهٔ حال مؤلف معظم بعنوان **صاحب مجالس‌المؤمنین** خواهدآمد.

۴۱- مجمع‌الامثال- تألیف ابوالفضل احمد بن‌محمدبن‌احمدبن‌ابراهیم‌نیشابوری میدانی که دراستانبول چاپ سربی‌شده ودرسال ۱۲۹۰ ه قمری نیز درتهران چاپ‌سنگی شده و شرح حال مؤلف بعنوان **میدانی** خواهدآمد.

۴۲- مجمع‌الفصحای رضاقلی‌خان هدایت - در دو مجلدکه در سال ۱۲۹۵ ه قمری درتهران چاپ و شرح حال مؤلف بعنوان **هدایت** خواهدآمد.

۴۳- مجموعهٔ نغز- تذکرهٔ شعرای اوردوی هند وتألیف میرقدرت‌الله میباشدکه در۱۹۳۳- م درلاهور چاپ‌شده وشرح‌حال مؤلف‌بعنوان **قاسم میرقدرت‌الله** خواهدآمد.

۴۴- مراصدالاطلاع فی‌معرفة الامکنة والبقاع - تألیف یاقوت حموی که در ماه جمادی‌الاخری ۱۳۱۵ ه قمری در تهران چاپ شده و شرح حال مؤلف هم بعنوان **حموی یاقوت بن عبدالله** خواهدآمد.

۴۵- مستدرك‌الوسائل - (جلد سوم‌آن) تألیف منیف حاج میرزا حسین نوری

که در سال ۱۳۲۱ ه در تهران چاپ سنگی شده و بترجمهٔ حال مؤلف معظم نیز بعنوان **صاحب مستدرك الوسائل** خواهیم پرداخت .

٤٦- مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار- تألیف فاضل کامل میرزا عبدالحسین خان از مبرزین اطبای معاصر که بترتیب حروف بوده و مجلد اول آن که از حرف الف تا ذال نقطه‌دار است در سال ۱۳۳۴ ه قمری در تبریز چاپ سربی شده و شرح حال مؤلف نیز بعنوان **فیلسوف الدوله** خواهد آمد .

٤٧- معارف ابن قتیبه - (عبدالله بن مسلم) که در ۱۳۵۳ ه قمری درمصر چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز بعنوان **ابن قتیبه** خواهد آمد .

٤٨- معالم العلماء - درسال ۱۳۵۳ ه قمری در تهران چاپ سربی شده و شرح حال مؤلف آن نیز بعنوان **ابن شهرآشوب** خواهد آمد .

٤٩- معجم الادباء - در بیست جلد تألیف یاقوت حموی که درمصر چاپ شده و شرح حال مؤلف بعنوان **حموی یاقوت بن عبدالله** خواهد آمد .

۵۰- معجم المطبوعات العربیة والمعربة - اسامی مؤلفاتی راکه از زمان اختراع صنعت چاپ تاسال ۱۳۳۹ ه قمری = ۱۹۱۹ میلادی بطبع رسیده بامجملی از ترجمهٔ حال مؤلفین آنها حاوی بوده ودرسال ۱۳۴۶ ه قمری = ۱۹۲۸ م درمصر چاپ شده‌است ومؤلف آن **یوسف الیان سرکیس** میباشد و ازمنابع کتاب کنی والقاب معاصر محترم حاج شیخ عباس قمی هم بوده‌است ولی شرح حال مؤلف بدست نیامد .

۵۱- مناقب ابن شهرآشوب - در دومجلد تألیف منیف محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی که در سال ۱۳۱۷ ه قمری در تهران چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز بعنوان **ابن شهرآشوب** خواهد آمد .

۵۲- المنصف من الکلام علی مغنی ابن هشام - تألیف ابوالعباس تقی الدین احمد بن محمد معروف به شمنی که در سال ۱۲۷۳ ه قمری چاپ سنگی شده و ترجمهٔ حال مؤلف بعنوان **شمنی** مذکور خواهد شد .

۵۳- منهج‌المقال فی‌تحقیق احوال‌الرجال - تألیف‌شریف‌میرزامحمداسترآبادی که به **رجال‌کبیر** معروف و درسال ۱۳۰۶ ه قمری درتهران چاپ سنگی شده و ترجمهٔ حال مؤلف نیز بعنوان **صاحب رجال** خواهدآمد .

۵٤- نامهٔ دانشوران - درهفت‌جلد اثر حاج میرزا ابوالفضل‌ساوجی وشیخ‌محمد مهدی عبدالرب‌آبادی و میرزا حسن طالقانی و ملاعبدالوهاب ازفضلای عهدناصرالدین شاه قاجار است (شرح حال ایشان بدست نیامد)که جلد اولی‌آن در۱۲۹۶ و دویمی در ۱۳۱۲ و سومی در۱۳۱۷ و چهارمی در۱۳۲۰ و پنجمی در۱۳۲۱ و ششمی در۱۳۲۲ و هفتمی در۱۳۲۴ هجری قمری درتهران چاپ سنگی شده‌اند .

۵۵- نتیجةالمقال فی‌علم الرجال - تألیف شیخ محمدحسن‌بارفروشی مازندرانی که درتهران باخط نسخ چاپ‌شده وتاریخ‌چاپ یا تألیف‌آن سال۱۲۸۴ ه قمری وترجمهٔ حال مؤلف نیز بعنوان **شیخ‌کبیر** خواهدآمد .

۵٦- وجیزهٔ علامهٔ مجلسی ملا محمدباقر -که درسال۱۳۱۲ه قمری درتهران چاپ سنگی شده و ترجمهٔ حال مؤلف نیز بعنوان **مجلسی** نگارش خواهد یافت .

۵۷- وفیات‌الاعیان - معروف به تاریخ ابن‌خلکان تألیف قاضی احمد بن محمد که درسال ۱۲۸٤ ه قمری درتهران در دومجلد چاپ سنگی شده وبه ترجمهٔ‌حال مؤلف نیز بعنوان **ابن‌خلکان** خواهیم پرداخت .

۵۸- هدیة‌الاحباب فی‌ذکر المعروفین بالکنی والالقاب والانساب - تألیف محدّث جلیل معاصر حاج شیخ‌عباس قمی است‌که درنجف چاپ سنگی‌شده وترجمهٔ‌حال مؤلف نیز بعنوان **قمی حاج شیخ عباس** خواهدآمد .

۵۹- اعیان‌الشیعة - اسمش حاکی ازمسمّی‌است وتاکنون‌که سال ۱۳۶۷ه قمری است بیست وچند جلد ازآن ازحرف (الف) تا حرف (ح) (بی‌نقطه) در دمشق‌شام چاپ شده وشرح حال مؤلف نیز درجلداول همین‌کتاب‌بعنوان **امین عاملی** نگارش‌یافته‌است.

٦۰- تاریخ حشری - درتاریخ‌حیات ومقابر عرفا و اولیای مدفونین تبریزکه در

سال ۱۳۰۳ ه قمری در تبریز چاپ شده و شرح حال مؤلف بعنوان **حشری** درجلد اول اینکتاب نگارش یافته است .

۶۱- تاریخ یزد - تألیف عبدالحسین آیتی که دریزد چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز بعنوان **کاشف الحیل** خواهدآمد .

۶۲- تذکرهٔ نصرآبادی- تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی که درسال ۱۳۱۷ هجری شمسی درتهران چاپ شده وترجمهٔ حال مؤلف نیز بعنوان **نصرآبادی** خواهدآمد.

۶۳- جواهرالادب - تألیف سید احمد هاشمی که تاکنون پانزده مرتبه درمصر چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز بعنوان **هاشمی** خواهدآمد .

٦٤- الحوادث الواقعة والتجارب النافعة فی المأة السابعة- تألیف شیخ عبدالرزاق بن احمد که دربغداد چاپ شده وشرح حال مؤلف بعنوان **ابن الفوطی** خواهدآمد.

۶۵- خزینة الاصفیا - تألیف غلام سرور بن غلام محمد لاهوری که در مطبعهٔ منشی نول کشور هند چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز بعنوان **غلام سرور** خواهدآمد .

٦٦- الدرر الکامنة فی اعیان المأة الثامنة - تألیف ابن حجر عسقلانی که در حیدرآباد هند چاپ شده وترجمهٔ حال مؤلف نیز بهمین عنوان **ابن حجر عسقلانی** درباب کنی خواهدآمد .

۶۷- ریاض العارفین - تألیف رضاقلیخان هدایت که دومرتبه درتهران چاپ شده و شرح حال مؤلف نیز بعنوان **هدایت** خواهدآمد .

۶۸- عقلاء المجانین - تألیف ابوالقاسم حسن بن محمد بن حبیب نیشابوری که درسال ۱۳۴۳ ه قمری درمصر چاپ شده وشرح حال مؤلف نیز بعنوان **نیشابوری** خواهدآمد.

۶۹- کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون - تألیف مصطفی بن عبدالله که درمصر و استانبول وغیره چاپ شده و ترجمهٔ حال مؤلف بعنوان **کاتب چلبی** خواهدآمد

۷۰- لواقح الانوار فی طبقات الاخیار- معروف بطبقات شعرانی - تألیف عبدالوهاب بن احمد که درمصر وقاهره چاپ شده وشرح حال مؤلف نیز بعنوان **شعرانی** خواهدآمد.

۷۱- مرآت‌الخیال- تألیف امیرعلی شیرخان لودی‌که درسال ۱۱۰۳ ه قمری در عهد سلطنت شاه جهان پادشاه هند تألیف ودر۱۳۲۴ ه قمری دربمبئی چاپ‌شده وترجمهٔ حال مؤلف نیز بعنوان **لودی** خواهدآمد .

۷۲- منن‌الرحمن فی‌شرح وسیلة‌الفوز والامان فی‌مدح‌صاحب‌العصر والزمان- تألیف شیخ‌جعفر نقدی‌که درسال ۱۳۴۴ و۱۳۴۵ ه قمری درنجف چاپ شده وشرح حال مؤلف بعنوان **نقدی** خواهدآمد و وسیلةالفوز والامان نیز قصیده‌ای است بس‌عالی از شیخ بهائی درمدح‌حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌الله فرجه .

۷۳- النور السافر فی‌اعیان (عن اخبار خ ل) **القرن‌العاشر -** تألیف شیخ عبدالقادر بن‌شیخ‌عبدالله‌که دربغدادچاپ‌شده وترجمهٔ‌حال مؤلف‌نیز بعنوان **محیی‌الدین** خواهدآمد.

غیراز مآخذ مذکور اگر مدرك دیگری هم باشد در موقع مقتضی با اسم صریح خود مذکور خواهد شد .

و - مقصود از تعیین مدارك خصوصی‌که در ذیل هرترجمه و شرح حالی نوشته میشود نه‌آن است‌که‌آن شرح حال با تمامی جزئیاتش درهریك ازآنها ثبت وضبط بوده بلکه مقصود تلفیق‌است‌که مجموع‌آن شرح حال عیناً یاترجمةً ویا ملخّصاً ازمجموع‌آن مدارك معینه در زیرش اخذ و تلقّی شده است چنانچه تاریخ ولادت ازبعضی و وفات از بعضی دیگر و تألیفات‌کلاً یا بعضاً از دیگری و هکذا .

ز - ترتیب اتخاذی دراین‌کتاب را درفقرات اول ودوم و سوم همین مقدمه تذکر دادیم و نیز خاطرنشان می‌نمائیم : ترتیب در اسامی مرکبه‌که بعداز القاب ذکر میشوند بهمان‌حالت‌ترکیبی ظاهری ملحوظ‌گردیده است مثلاً محمدباقر ومحمدتقی ومحمدحسن و محمدعلی بهمین ترتیب درضمن اسامی حرف میم نگارش‌یافته و رویّهٔ بعضی‌از ارباب تراجم‌که‌کلمهٔ اولی را در مقام ترتیب اصلاً درنظر نگرفته و فقط‌کلمهٔ دومی را ملحوظ داشته‌ودر نتیجه‌محمدباقر ومحمدتقی‌را ازعلی‌نقی‌جلوتر نوشته‌اند(مثلا)معمول نخواهدشد.

ح - درتعقیب وتکمیل‌مندرجات‌فقرهٔ‌چهارم‌درموضوع‌اهمیت‌علم‌تاریخ‌می نگارد:

دانشمندی از هر طبقه‌که باشد درتمام ادوار زندگی خود خون دل و دود چراغ میخورد، متاع دنیارا قلیل می‌شمارد، بزخارف دنیوی پشت‌پا می‌زند تاحاصل رنج و زحمت و محصول قریحهٔ ذاتی خود را روی چند صفحه جلوه‌گر میسازد و بنام کتاب ارمغان عالم بشریت می‌نماید پس بنظر حقیقت کتاب تحفهٔ بزرگی بهریك از افراد انسانی میباشدکه عهده‌دار تأمین یك قسمت عمده از احتیاجات دینی ودنیوی ادوار مختلفهٔ زندگانی ایشان است . کتاب گنجینهٔ جواهر، آئینهٔ افکار، نخستین سرمایهٔ انسانیت وبشریت وآدمیت است که انواع علوم ومعارف در زوایای آن مخزون ودرخبایای اوراق وصحائفش مختفی میباشد که علما و دانشمندان سلف آن سرمایهٔ سعادت ابدی را اندوخته ودراین گنجینه‌ها برای اخلاف خودشان ذخیره و یادگار گذاشته‌اند اینك بادر نظر گرفتن **هَلْ جَزاءُ الإحْسانِ إلّا الإحْسانُ** محض تقدیر زحمات ایشان اعمال وسائل مقتضیه دراحیای اسامی وآثار ایشان با یا وضرور است‌که با مرور دهور در صفحهٔ تاریخ باقی مانده و دستور زندگانی اخلاف باشند تا آیندگان اطوار و ادوار زندگانی اسلاف را در نظر داشته و مستحضر باشندکه داشتن علم و دانش تا چه‌اندازه در ارزش وحیات جاودانی انسانی مؤثر میباشدکه بعداز قرنها نامهای ایشان را ورد زبان‌کنند و مجاری حالات ایشان را زینت‌بخش مجالس و محافل خود سازند و مساعی جمیله در ابقا و احیای اسامی‌شان با تجدید وتعمیر بقاع ومقابر ایشان ونشر تألیفات‌شان ودیگر وسائل‌مقتضیه معمول دارند و افاضل هردیاری درقرون‌متوالیه مصنّفات وآثار قلمی ایشان راکه بنظر حقیقت نمایندهٔ خود ایشان وآئینهٔ افکار وزحمات ایشان است مرجع حل مشکلات علمی خود قرار دهند و انیس و جلیس خلوت وجلوت نموده و بانس و مجالست دیگران مقدّم دارند واز مؤانست آنان محظوظ شوند وبمثابهٔ آن دانندکه روز و شب با خود مؤلفین آنها نشسته وآناً فآناً از مقامات روحانیت ایشان استفاده و استضائه مینمایند؛ پس درحیرتم‌که ایشان را زنده‌گوئیم بااینکه سالیان دراز است‌که درلحدخوابیده وخاك تیره‌را فرش وبالین‌خودساخته‌اند ، عجب‌ترآنکه مرده‌شان انگاریم، کدام مرده‌ای‌است‌که‌بعدازسالها وقرنها عهده‌دار تعلیم وتربیت دیگران‌باشد وبا

بیانات روح افزای خود اشکالات علمی اخلاف را حل نماید **اَلنّاسُ مَوْتی وَ اَهْلُ الْعِلْمِ اَحْیاءٌ**.
پس کتاب که مخزن درر وجواهر علوم متنوعه ومعارف گوناگون است عهده‌دار حیات ابدی مؤلف خود و بهترین جلیس و نیکوترین انیس وناصحی صادق و یاری موافق و یکرنگ و یکدل و یکجهت میباشد و مانند دوستان دیگر دورو ومنافق نبوده و اسرار انسان را فاش نمی‌سازد و بآتش تهمت و حسدش نمی‌سوزاند .

اعز مکان فی الدنی[1] سرج سائح — وخیر جلیس فی الزمان کتاب

یکی از خلفا امر باحضار عالمی داد وآن عالم درجواب گفت که اکنون باجمعی از حکما مشغول محادثه و مذاکره هستم و بعداز فراغت ازصحبت ایشان حاضر محضر خلیقه خواهم شد ، خادم قضیه را بعرض خلیفه رسانید ، خلیفه پرسید آن حکماکیانند که وی را ازحضور در دربار خلافت مانع شده‌اند، خادم گفت کسی نزد وی نبود و فقط مقداری ازکتب دورش جمع ومشغول مطالعهٔ آنها بود پس خلیفه امر باحضار فوری داده و حقیقت امر را از خودش استفسارکرد ، درپاسخ گفت یا امیرالمؤمنین :

لنا جلسآء ماتمل حدیثهم — امینون مأمونون غیباً و مشهداً
یفیدوننا من علمهم علم ما مضی — ورأیاً وتأدیباً و مجداً و سودداً
فان قلت اموات فلم تعد امرهم — و ان قلت احیاء فلست مفنداً

پس خلیفه دانست که مرادش از حکما همین کتب علمیه بوده اینك در دیرآمدن معذورش داشت .

ط - چون دانستن بعضی از عقائد مذهبی که غالباً درضمن تراجم احوال مذکور میگردد محلّ توجّه و رغبت میباشد لذا بشرح اجمالی بعضی ازآنها نیز باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده درموقع مقتضی با رعایت ترتیب پرداخت خواهد شد .

ی - بعضی از مزایای منظوره دراین کتاب راکه در دیگر کتب تراجم و رجال و القاب وکنی رعایت نشده خاطر نشان می‌نماید :

اولا - فارسی بودن آن که نفعش اعمّ و فائده‌اش اتمّ باشد وکتاب جامع ومکملی

۱- دنی بروزن هما بمعنی دنیا است .

دراین موضوع بزبان فارسی سراغ نداریم .

ثانیاً - چاپ‌کردن عکس ویا خطوط هرکدام ازصاحبان‌ترجمه‌که دسترس ما شده تا احیای اسامی وآثار ایشان بطور اکمل باشد .

ثالثاً - نوشتن ترجمهٔ حال بعضی‌ازصاحبان ترجمه بعناوین متعدد است‌که طالب شرح‌حال شخصی بهرعنوانش‌که شناخته ومرکوز ذهنش هست بتواند منظورنظر خودرا بدست‌آورد .

رابعاً - علاوه براسامی و القاب وکنی درنقل‌تألیفات‌نیزکاملاً ترتیب‌حروف‌رعایت شده و این رویّه حاوی منافع‌بسیاری میباشد ودرهیچکدام ازکتب رجال و تراجم عامّه وخاصّه سراغ نداریم .

خامساً - حتی‌الامکان چاپ شدهٔ بعضی‌از تألیفات اشخاصی‌که شرح حال ایشان دراین‌کتاب نوشته شده قید و محل بعضی از نسخه‌های خطی چاپ نخورده نیز باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده معین شده است و این موضوع با اهمیت فوق‌العاده‌ای‌که دارد مثل موضوع اصل‌کتاب مستلزم معاون وکمك بسیار و چندین‌کتابخانهٔ جامع و پاره‌ای وسائل مهم دیگر است ــ اگرگویم زبان سوزد ــ **والی‌الله المشتکی** .

سادساً - علاوه برمدارك عمومی‌که تذکر داده شد مدرك‌خصوصی هرشرح حالی را نیز در ذیل‌آن بواسطهٔ رموز مخصوصه معین‌کرده‌ایم .

سابعاً - شرح حال بعضی از اکابرکه تاحال ثبت اوراق تاریخی نبوده و اسماً و رسماً درشرف محو بوده‌اند .

یا - بدیهی‌است‌که‌اخلاف وآیندگان معرفت وشناسائی‌احوال‌اسلاف وگذشتگان را بالفطره طالب و راغب هستند وبالخصوص‌معرفت‌حال‌کسانی ازگذشتگان‌که‌آثارعلمی و رشحات فکری وقلمی ایشان بین‌الناس دائر وسائر است (ازهرطبقه وهرفرقه‌که باشد) بیش‌از دیگران محل رغبت و توجه عامه میباشدکه طبقه و مراتب علم و دانش و دیگر مزایای صاحب‌آن اثر را شناخته و مقتضای‌آن را نسبت به اثر معمول دارند . (خصوصاً

درآثار دینیّه) اینك این نگارنده نیز باندازهٔ مساعدت وقت و وسائل موجوده شرح‌حال اینگونه اشخاص راکه‌آثار قلمی ایشان دائر است از هرطبقه‌که بوده‌اند در این مختصر نگارش دادم ، باوجود این نظر آقایان علماء و اکابر را بدین نکته جلب مینمایدکه فکر واطلاعات وقوای بشری محدود و ناقص‌است واشخاصی‌که باعلم‌تاریخ و اصول‌تاریخ‌نویسی انس وآشنائی دارند متوجه میباشندکه این‌کار تاچه‌حدّ سخت و پرزحمت بوده و علاوه بر اطلاعات‌علمی تاچه‌اندازه وسائل‌متنوعه‌را لازم‌دارد، بنابراین‌تاریخ‌نویس ازهرطبقه‌که باشد باید بعجز و قصور خود معترف‌گردد ، خصوصاً درقسمت شرح حال اکابر دینی‌که اهمیت‌آن دیگر بیشتر بوده واصلاً قابل مسامحه نمی‌باشد ولذا این‌نگارنده نیز درنوبت خود بعجز وقصورخود اعتراف میکنم وازآقایان علماء معاصر ودیگر دانشمندان محترم از قصور قلم اعتذار می‌نمایم و از اشخاصی‌که شرح حال ایشان در دسترس ما نبوده و بدین جهت نام نامی ایشان زینت‌بخش این اوراق نگردیده است بطور اکمل معذرت خواسته و از مقام ارجمند ایشان متوقع می‌باشدکه این موضوع را فقط حمل برعجز و قصور نگارنده نمایند ودرعین‌حال ما را یگانه‌آمال‌است‌که متدرجاً ازشرح حال‌آقایان علماء ودانشمندان اسلامی اطلاعات وافی بدست‌آورده و درموقع مقتضی ترتیب‌کتاب در مجلدات دیگر زینت‌بخش این اوراق بنمائیم درصورت فوت محل مقتضی نیز در پایان کتاب استدراك‌کرده و بنگارش شرح حال ایشان بعنوان مستدرك مفتخر باشیم .

رموز معموله دراین کتاب را ذیلا تذکر میدهد :

ت -	علامت کتاب	روضات الجنّات
تخ -	» کتاب	تذکرة الخواتین
ج -	» جلد	
جش -	» کتاب	رجال نجاشی
جم -	» کتاب	معجم الأدباء
حث -	» کتاب	الحوادث الواقعة
حی -	علامت کتاب	تاریخ حشری
خع -	» کتاب	اخبار العلماء باخبار الحکماء
خل -	» کتاب	خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرّجال
خه -	» کتاب	خزینة الاصفیاء
خیر -	» کتاب	خیرات حسان
س -	» کتاب	قاموس الأعلام
ص -	» صفحه	-
صد -	» کتاب	مراصد الأطّلاع
صف -	» کتاب	المنصف
صه -	» کتاب	خلاصة الأقوال
ض -	» کتاب	ریاض العارفین
ضع -	» کتاب	ریاض العلماء
ع -	» کتاب	آداب اللّغة العربیّة
عقن -	» کتاب	عقلاء المجانین
عم -	» کتاب	آثار عجم
عن -	» کتاب	اعیان الشیعة
عه -	» کتاب	احسن الودیعة
ف -	» کتاب	فهرست ابن النّدیم
فر -	» کتاب	النّور السافر
فع -	» کتاب	لغات تاریخیه و جغرافیه

فه -	« کتاب	سلافة العصر
ق -	« مطابق	—
قب -	« کتاب	مناقب ابن شهرآشوب
قص -	علامت کتاب	قصص العلماء
قن -	« کتاب	اتقان المقال
کا -	« کتاب	تاریخ ابن خلکان
کش -	« کتاب	رجال کشی
کف -	« کتاب	کشف الظنون
کمن -	« کتاب	الدّرر الکامنة
لر -	« کتاب	لواقح الأنوار
لس -	« کتاب	مجالس المؤمنین
م -	« میلادی	—
مخل -	« کتاب	مرآت الخیال
مر -	« کتاب	مطرح الأنظار
مس -	« کتاب	مستدرک الوسائل
مط -	« کتاب	معجم المطبوعات
مع -	« کتاب	مجمع الفصحاء
مف -	« کتاب	معارف ابن‌قتیبه
مل -	« کتاب	منهج المقال
ملل -	« کتاب	امل الآمل
من -	« کتاب	منن الرّحمن
مه -	« کتاب	نامهٔ دانشوران
نر -	« کتاب	تذکرهٔ نصرآبادی
نل -	« کتاب	نقد الرجال
نی -	« کتاب	کنی و القاب قمی
ه -	« هجری	—
هب -	« کتاب	هدیة الأحباب
هر -	« کتاب	جواهر الأدب

خداوندا در توفیق بگشا

باب اول

شرح حال معروفین بلقب

الف ممدوده

آباده‌ای حاج محمدجعفر ازعلما و فقهای اسپهان وازشاگردان حاج‌سید محمدباقر حجةالأسلام شفتی‌میباشدکه درفقه‌استدلالی کتابی تألیف داده و شرحی برتجریدالکلام خواجه نوشته و درسال ۱۲۸۰ ه‍ ق وفات یافته و درتکیهٔ خوش‌وضعی‌مقابل‌تکیهٔ‌شهشهانی درقبرستان‌تخت‌فولاد مدفون وجملهٔ **اللهم نور مضجعه** ماده تاریخ وفات او است. (بعضی از سالنامه‌ها)

آبرو- بعنوان حافظ ابرو خواهدآمد.

آبی[1]

آبی یا آوی حسن بن ابیطالب یوسفی معروف به فاضل‌آبی و ابن‌الزینب یا ابن‌الربیب شیخ اجل افقه اعلم از شاگردان محققاول و صاحب کتاب‌کشف‌الرموز درشرح‌مختصر نافع بوده و با استاد مذکورخود مباحثاتی‌داشته وبحرمت زیاده برچهار زن مطلقا اگرچه بطور متعه هم باشد قائل و در مسئلهٔ مواسعه و مضایقه دویمی را اختیارکرده چنانچه‌کسی‌که نماز قضا در ذمه داشته باشد مادامی‌که‌آن را بجا

۱- منسوب به‌آبه است‌که بفرمودهٔ مراصد از دیهات اسپهان و بزعم بعضی از دیهات ساوه میباشد ودرمراصد گویدکه عوامش‌آوه گویند وچندی ازمنسوبین‌آن‌را ثبت‌اوراق می‌نمائیم:

نیاورده نمی‌تواند نماز ادا را بخواند . تاریخ وفاتش بدست نیامده لکن از رجال اواخر قرن هفتم بوده ویا اوائل قرن هشتم را نیز درك کرده‌است واز تألیف کتاب نام‌برده درسال ۶۷۲ ه قمری فراغت یافته است .

(ص ۹۶ هب و ۲۶۷ ج۱ ملل)

آبی محمّد بن محمّد ـ بعنوان آوی خواهد آمد .

آبی منصور بن حسین ـ درباب کنی بعنوان ابوسعید وزیر نگارش خواهد یافت .

آثار حاج ملامحمد شفیع پسرملاعلی‌عسکر ارسنجانی ازشعرای‌عصر حاضرماوازمعاصرین‌میرزا آقافرصت‌شیرازی‌متوفی‌درسال۱۳۳۸ه قمری‌که مدتها درعلوم عربیه و ادبیه رنجهاکشیده ومانند پدر خودکه درخط نسخ ناسخ خطوط پیشینیان بوده خطاطی بی‌مانند بوده و بعداز میرزا احمد نیریزی‌که از خطاطین عهد صفویه بوده وشرح حال او خواهدآمد احدی درخط نسخ به پایهٔ او نرسیده واغلب برکتابت قرآن مجید اشتغال داشته ودر سرودن اشعار بویژه درغزل صاحب طبع سلیم و ذوق مستقیم است واز او است :

در پیش روی دفتر حسنت نهاده‌ام — لیك‌از بیان‌به‌عجز وقصور ایستاده‌ام

کس‌را زخوبی‌توحکایت‌مجال‌نیست — جزآینه که پیش جمالت نهاده‌ام

و زمان وفاتش بدست‌نیامده وپدرش درسال۱۳۰۲ ه درارسنجان وفات‌یافته‌است.

(ص ۲۴۹ عم)

آجری[1]

آجری‌ـ ابراهیم دوتن از مشایخ عرفای سدهٔ سوم هجرت‌که به‌قید صغیر وکبیر از یکدیگر امتیاز یافته و زمان وفات هیچ یك مضبوط نمیباشد اما

۱ـ بضم جیم و تشدید رای بی‌نقطه منسوب است به‌آجرکه یکی‌از قراء بغداد است و چند تن از مشاهیر این عنوان را ثبت اوراق می‌نماید .

اولی دراواخر سدهٔ نامِ برده زیسته و زمان متوکل عباسی و جنید بغدادی وسرّی سقطی و جماعتی از مشایخ آن عصر را درك کرده وگروهی از این طبقه بدو منسوب میباشند و دویمی تا اواسط سدهٔ نام‌برده درقید حیات‌بوده و زمان مأمون ومعتصم عباسی را دریافته و درمیان اهل حال به علوّ رتبه و وفورکمال معروف وگروهی از عرفا صحبت ویرا درك کرده و نسبت بوی رسانند و او درمکانی استقرار نداشته وگاهی درمصر و زمانی در شام و هنگامی در عراق بسر می‌برده است .

آجری صغیر
آجری کبیر بعنوان آجری ابراهیم نگارش یافت .

آجری محمد بن حسین بن عبدالله بغدادی ــ مکنّی به ابوبکر محدّث صالح‌عابد فقیه شافعی‌که تا سیصد وسی‌ام هجرت دربغداد به‌نشر احادیث واخبار پرداخته وابونعیم‌حافظ اسپهانی‌صاحب‌کتاب حلیةالاولیاء وجمعی دیگر از حفاظ محدّثین از وی روایت نموده‌اند و پس‌از تاریخ نام برده در مکهٔ معظمه اقامت گزیده تا در اول محرم ۳۶۰ ه قمری وفات‌یافته وتصنیفات بسیاری درفقه وحدیث دارد که اشهرآنهاکتاب اربعین او است .

(ص ۷۱۴ ت و ۶۳ ج ۲ کا)

آجری محمد بن خالد ــ محدّث عامی صالح و صوفیانه بوده و خطیب بغدادی به‌دو واسطه از وی روایت‌کرده‌که من‌مشغول آجرسازی بودم تاآنکه روزی شنیدم یك دسته ازخشتها به دستهٔ دیگر میگفت خدا رحمت‌کندکه امشب داخل‌آتش خواهی شد، قدغن‌کردم‌که آنها را به‌آتش نیندازند و ازآن پس ترك آجرپزی‌کردم و صاحب ترجمه غیراز محمد بن خالد بن یزید است‌که در زیر مذکور خواهدشد و نیزازبیان‌فوق روشن‌گردیدکه‌این‌آجر بمعنی‌خشت‌پخته وغیرازآجرفوق‌است.

(ص ۲۴۱ ج۵ تاریخ بغداد)

آجری محمد بن خالد بن یزید ــ مکنّی به ابوبکر و معروف به ابن الوندی محدّث عامی از ابونعیم فضل و دیگران روایت‌کرده و

ابوعمرو بن سماك وجمعی دیگر هم از وی روایت نموده‌اند و درشب یکشنبه دوازدهم ربیع‌الاول سال ۲۸۲ ﻫ قمری در۹۶ سالگی درگذشت و جمعی ازعلمای حدیث نام اورا احمد نوشته‌اند .

(ص ۲۲۸ ج ۴ و۲۴۱ ج ۵ تاریخ بغداد)

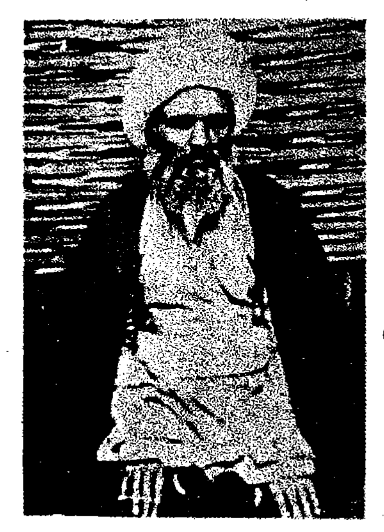
آخوند[1]

آخوندپلوی یا **آخوند پلی**

بعنوان **اردستانی - ملامحمدصادق** خواهدآمد .

آخوندخراسانی

ملامحمدکاظم- عالم‌محقّق وفاضل مدقّق از اکابر علمای‌امامیّه که جامع علوم‌عقلیه ونقلیه‌بوده ودرسال۱۲۵۵ﻫ قمری‌درطوس متولد ودربیست ودو سالگی به‌تهران رفته وعلوم عقلیه را از اکابرفن فراگرفت، پس‌به‌نجف رفته و مدت‌اندکی درحوزهٔ درس‌فقه واصول شیخ مرتضی انصاری‌حاضر وپس‌از وفات‌او به‌میرزا محمدحسن شیرازی تلمذّ نمود وپس‌ازآنکه میرزای شیرازی به سامرا مهاجرت فرمود صاحب ترجمه بتدریس جمعی ازطلاب دینیه‌اشتغال‌ورزیدتاآنکه‌شمارهٔ‌حاضرین حوزه‌اش متجاوزاز هزارنفرگردیدکه صد وبیست تن‌ازآن‌جمله‌مجتهدمسلّم‌بودندودراواخرآوازه‌اش عالم‌گیر ومسلم برنا وپیرو مرجع‌تقلید امامیه شد



عکس آخوند خراسانی -۱

۱- **آخوند**- لفظی‌است‌پارسی ومعنی‌آن‌معلم میباشد بطوری‌که درکتب مربوطه نگارش یافته وماهم مجملی ازآن را درفرهنك نوبهار نگاشته‌ایم و این‌کلمه در اصطلاح متأخرین‌علمای معقول درصورت اطلاق عبارت از ملاصدرا است‌که بعنوان صدرا **محمد بن‌ابراهیم** خواهدآمد ودر اصطلاح علمای منقول‌عصرحاضر ما عبارت ازآخوند ملامحمدکاظم خراسانی است‌که بعنوان آخوند خراسانی مذکور است .

و به خلع محمّدعلی شاه قاجار و وجوب اتحاد ما بین امّت اسلامیه حکم قطعی داده و در نجف‌الأشرف سه مدرسه بنا نهاد و تألیفات منیفهٔ او بدین شرح است :

۱- الاجارة ۲- الاجتهاد والتقلید ۳- التکملة للتبصرة ۴- حاشیه براسفار ملا صدرا ۵- حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری ۶- حاشیهٔ مکاسب شیخ ۷- القضاء والشهادات ۸- کفایةالاصول و اشهر ازهمه این کتاب آخری است که در تمامی اقطار در نهایت اشتهار و ازحال حیات خود مصنف تا حال چندین مرتبه چاپ و مرجع افاده و استفادهٔ علمای دینیه و طلاب و محصلین علوم شرعیه بوده و از معظم‌ترین کتب تدریسیّه میباشد و شیخ علی قوچانی و شیخ محمدعلی قمی و شیخ محمدحسین اصفهانی و شیخ عبدالحسین آل شیخ اسدالله و شیخ مهدی جرموقی و میرزا ابوالحسن مشگینی و حاج میرزا سیدحسن رضوی قمی و دیگر اکابر وقت و فحول عصر شروح و حواشی بسیاری برهمین کتاب کفایة الاصول نوشته‌اند و صاحب ترجمه روز سه‌شنبه بیستم ذیحجهٔ هزار و سیصد و بیست و نه هجری (۱۳۲۹ ه قمری) درنجف اشرف وفات و درمقبرهٔ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی مدفون گردید .

(ذریعه وص ۱۸۰ ج ۱ عه و اطلاعات خارجی)

آخوندزاده میرزا فتحعلی ابن‌میرزا تقی ابن حاجی احمد ـ بنا برآنچه از شماره‌های ۴۳ و۴۴ و۴۵ جریدهٔ کشکول چاپ تفلیس نقل شده از دانشمندان اواخر قرن سیزدهم هجری است که بعد از تحصیل علوم متداولهٔ قدیمه و جدیده در اصول وآداب مناظره مهارتی بسزا رسانید و تمامی همت خود را در تفحّص احوال ملل اسلامی و تحقیق در اطراف علل‌عدم‌ترقی‌ایشان مصروف داشت وکوشش‌بسیار نمودکه بلکه تمدن ملل غرب را به اقوام شرق انتقال دهد و اسباب ترقی‌ایشان‌را فراهم آرد و درهمهٔ تألیفات عربی و پارسی و ترکی خود با نتقاد از رسوم مدنی و اجتماعی و اداری و سیاسی و ادبی و اخلاقی ملل اسلامی پرداخت و زبدهٔ آثارش الفباء اختراعی او است‌که بجای الفبای حاضر اسلامی در سال ۱۲۷۴ ه از تألیف‌آن فارغ شد و دو رسالهٔ دیگر هم در دوسال ۱۲۸۰ و ۱۲۸۵ ه بزبان ترکی و پارسی در تاریخ خطوط و نواقص

الفبای حاضر ومحاسن الفبای اختراعی خود تألیف کرد واین رسم تازه را نخست بواسطهٔ میرزا حسین خان کنسول ایران در تفلیس بنظر اولیای دولت ایران رسانید سپس یك جلد دیگر از آن رسم جدید را درسال ۱۲۸۰ ه به استانبول برده وپیشنهادی دراین باب بهفؤاد پاشا صدراعظم دولت عثمانی تقدیم کرد ولی اقدامات او در اثر عدم تمایل سفارت ایرانی در دربار عثمانی عقیم ماند و بدون اخذ نتیجه به قفقاز برگشته و قصیده‌ای درحدود هشتاد بیت راجع به این مسافرت خود گفت که از ابیات آن است :

که ناگاه یك مردك زرد چهر — به جام مرادم برآمیخت زهر
مرا دشمن دین و دولت نمود — به پیش وزیران ورا راه بود
شنیـد آسمان از زمین ناله‌ام — از او هیچ شد رنج ده ساله‌ام
به ناچار برگشتم از خاك روم — که ماندن درآنجا مرا بودشوم

باری این فکر جدید آخوندزاده رامیرزا ملکم خان ومیرزا یوسف خان تبریزی (مستشارالدوله) و میرزا حسین خان نایب اول وزارت امور خارجه وجمعی ازمشاهیر تعقیب و رساله‌هائی نوشته وهریك الفبائی اختراع کرده‌اند ولی هیچیك از ایشان اصلاح کامل نواقص موجوده را نتوانسته وبدفع اشکالات متصوره موفق نیامده‌است وهنوز تا این عصر حاضر ما هیچکدام از آن الفباهای اختراعی ایشان صورت مرغوبی برخود نگرفته ومقبولیّت عامه پیدا نکرده است . نگارنده گوید که این خط حاضر ما اخصر و احسن و اجمل خطوط متداوله بوده و رفع بعضی از نواقص آن اگر باشد بطوری که مستلزم تسهیل تعلیم وتربیت وتصحیح قرائت ما بشود هزاران مرتبه بهتر از تغییر کلی آن است که دارای مفاسد بی‌شمار وبنظر حقیقت ریشه برانداز اسلامیت وایرانیت میباشد **فَإِثْمُهُ أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِ** ومقام مقتضی بسط مدعا نمیباشد . باری آخوندزاده درسال ۱۲۹۵ ه درحدود ۶۹ سالگی در تفلیس درگذشت.

آخوند نصرا یا آخوند نصیرا ملانصرالله همدانی– معروف بهمین عنوان عالمی است فاضل وجلیل وفقیه جامع ازشاگردان میرداماد متوفی در ۱۰۴۲ ه و دیگر اکابر وقت بوده و درمدرسهٔ همدان تدریس می‌کرده و شاگردان فاضل او بسیار وتألیفات

نفیسه بدو منسوب و زمان وفاتش بدست نیامد.
(باب نون ضع)

آدمی دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی سهل‌بن‌زیاد است که شرح حالش درعلم رجال مذکور است .

آذربایجانی احمدبن محمّد- بعنوان **مقدس‌اردبیلی** درمحلّ مربوطه خواهدآمد .

آذربایجانی گوهر بیگم خانم ادیبه‌ایست مشهور و شاعره‌ایست شیرین سخن و ازنتایج افکار او است :

اگـر بیـاد دهم زلف عنبرآسا را	بدام خویش کشم آهوان صحرا را
گـذار من به‌کلیسا اگر فتد روزی	بدین خویش‌کشم دختران ترسا را
بیك‌نگاه دوصد مرده میکنم زنده	خبر دهیـد ز اعجاز من مسیحا را

زمان و مشخّصات دیگری بدست نیامده است.
(ص ۴۷ ج ۳ خیر)

آذر بیگدلی حاج لطفعلی بیگ ابن‌آقاخان بیگدلی‌که نسبت وی به‌بیگدل خان ابن‌ایلدگزخان‌ابن‌آغون‌خان ازاحفاد ترك بن‌یافث موصول و شاعری است ادیب و مشهور از نجبای سلسلهٔ شاملوکه یك چندی در خدمت عادل شاه افشار مستوفی و نویسنده بوده و درحدود بیست سالگی به شعرگفتن‌آغازکرد و نخست واله و نکهت تخلص می‌کرد و عاقبت‌آذر را برگزیده ومدتها باتفاق معاصرین‌خودهاتف و میرمشتاق و دیگر شعرای طراز اول متأخرین‌کـه در عصر زندیه بوده‌اند طرز فصحای متقدمین را تتبع‌کرده و تذکرهٔ‌آتشکدهٔ معروف را بنام‌کریم‌خان وکیل نوشت ویوسف و زلیخائی هم بقید نظم‌آورد ویك دفتر نه‌آسمان‌نیزکه حاوی شرح‌حال شعرای‌عصرخودش میباشد از او است و نسبت به همگنان خود طبعی عالی داشته و درسال هزار وصد ونود و پنج هجرت (۱۱۹۵ ه قمری) بدرود جهان‌گفت و از اشعار نغز او است‌کـه درآرزوی دیدار سید احمد طبیب اسپهانی‌که بعنوان هاتف خواهدآمد سروده است :

الا ای معنبر شمـال مـورّد — کـه جسم لطیفی و روح مجرّد
گهی از تـو شیرازهٔ گل مجزا — گهی از تـو اوراق لاله مجلد
نخـوانم تـرا عیسی موسی اما — توئی‌عیسوی دم توئی موسوی‌ید
سوی فارس قصد ار بود ازعراقت — فیـا خیر قصد و یا خیر مقصد
درا نخاك شیرازشهری‌است شهره — کـه از سبزه دارد بساط ممهد
بدا نشهر شوکاصفیارا است‌مسکن — بدان شهر شوکاولیارا است مرقد
ز من ده سلامی ز من برپیامی — به‌مخدوم احمد نسب سیداحمد
حریفی‌که از لطف وقهرش مهیا — شـراب مهنّـا حسـام مهنّد
چو باهم نشینید صحبت بدارید — بجائی‌که‌آ نجا نه‌دیواست و نه‌دد
غنیمت شمارید ای‌وصلتان‌خوش — ز ما یادآریـد ای هجرتان بد

ونیز از او است :

بشیخ شهر فقیری ز جـوع بـرد پناه — بدان‌امید‌که از لطف‌خواهدش‌خوان‌داد
هزار مسئله پرسیدش ازمسائل وگفت — که‌گرجواب نگفتی نخواهمت نان داد
نداشت حال جدال‌آن‌فقیر وشیخ‌غیور — ببرد آ بش و نانش نـداد تا جان داد
عجب‌که با همه دانائی‌آن نمی‌دانست — که‌حق‌به‌بنده نه‌روزی بشرط‌ایمان‌داد
من و ملازمت آستـان پیر مغـان — که جام می به‌کف کافر و مسلمان داد

(۷۵ ج ۲ مع و ۱۷۷ مرو ۵ ج ۱ ذریعه)

آذری چلبی مولی ابراهیم ــ ازمشاهیرعهد سلطان سلیم‌خان اول عثمانی‌است که دیری بقضاوت بعضی از بلادآناطولی منصوب سپس بقضاوت حمامعین‌شد ودرسال نهصد ونود وسه ازهجرت (۹۹۳هـ قمری)درآنجادرگذشت‌ودرتاریخ وفاتش بترکی‌گفته‌اند :

انتقال ایلد کده تاریخی — دیدیلرگچدی‌آذری‌چلبی[1]

۱ــ گچدی‌آذری‌چلبی = ۹۹۳ .

و درشعر هم یدی طولی داشته و دیوانی بنام نقش خیال دارد و از اشعار ترکی او است

نه غم‌گر آذری آلودهٔ‌گرد وغبار اولسه　　　　اولورروزجزاده‌لطفون‌اظهارایتمگه‌باعث

و معنی لفظ چلبی درمحل خود خواهدآمد .

(ص ۶۹ ج ۱ س)

آذری حمزة‌بن‌علی یاعبدالملك‌بن مالك بیهقی طوسی - ازمشاهیرعرفا وشعرای شیعی ایرانی‌که در شهر اسفرائین طوس تولد یافته و با اینکه پدرش از ارکان دولت‌بوده خودش به‌کسب علم وهنر صرف اوقات‌نمود وازکودکی به شعرگفتن رغبتی تمام داشت ودرمدح تیمورلنگ وپسرش شاهرخ میرزا اشعاربسیاری گفته و بلطایف شعر شهرت بسیار یافت تاآنکه بفیض صحبت شاه نعمت‌الله‌کرمانی موفق و حسب‌الأرشادآن پیر روشن‌ضمیر قدم درکوی فقر و فنا نهاد پس مدیحه‌گوئی اکابر را ترك و اشعار بسیاری درمدح و مناقب خانوادهٔ عصمت و طهارت سرود و مدتی درمکهٔ معظمه اقامت‌گزیده وبعبادت و زیارت می‌گذرانیده‌است تا ازحجاز بهندوستان سفرکرده وباز بایران عودت‌نمود وسی‌سال درحال‌انقطاع وانزوا امرار حیات‌کرد تا بسال هشتصد وشصت شش هجرت (۸۶۶ ه قمری) درهشتاد ودوسالگی دراسفرائین درگذشت وخواجه احمد مستوفی درتاریخ وفاتش‌گوید :

دریغا آذری شیخ زمانه　　　　که مصباح‌حیاتش‌گشت‌بی‌ضوء

چواو مانند خسروبود درشعر　　　　ازآن‌تاریخ‌فوتش‌گشت‌خسرو[1]

وآذری تألیفات‌چندی‌دارد بنام **۱- اسرار جواهر ۲- سعی‌الصفا ۳- طغرای همایون ۴- عجائب‌الغرائب** و از اشعار او است :

ز هول روز شمارآذری چه میترسی　　　　توکیستی‌که درآن روز درشمار آئی

(ایضاً)

شدیم پیر بعصیان و چشم‌آن داریم　　　　که جرم ما بجوانان پارسا بخشند

۱- خسرو = ۸۶۶ .

ونیز قصاید بسیاری درمناقب آل عصمت سروده و رجوع به **شهاب ترشیزی - علی** هم شود .

(ص ۹۷ هب و ۶۸ ج ۱ س و ۱۴۶ لس و۱۹۶ سفینه)

آرزو از مخدّرات سمرقند و صاحب کلام دل‌پسند بوده و این دومطلع از او است :

شدیم خـاك رهت‌گر بـدرد ما نرسی چنان رویم‌که دیگر به‌گرد ما نرسی

ماند داغ عشق او برجانم از هرآرزو آرزومند است عشق ومن سراسر آرزو

(ص ۵۹ تخ)

آرزو سراج‌الدّین علی‌خان ـ ازشعرای‌نامی‌هندوستان‌که بزبان اوردو شعر می‌گفته واز استادان سحر بیان ونکته‌دان هندوستان وجامع معقول و منقول و فروع و اصول بود و شرح مطالع وشرح حکمةالعین را درس‌می‌گفت و ازآن‌روکه بشاعری رغبت وافرداشته بهمین عنوان شهرت یافته و تصانیف بسیاری دارد که ازآن جملـه است : **تنبیه‌الغافلین وچراغ هدایت ودیوانی** در جواب بابا فغانی متوفی در ۹۲۵ ه قمری و **دیوانی** در جواب‌کمال خجندی متوفی در ۸۹۲ ه قمری و **سراج‌اللغة** وغیرها و زمان وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۴ مجموعهٔ نغز)

آزاد احمد مقیم ـ ازشعرای‌کشمیر واز شاگردان سام کشمیری و در یکهزار و صد و پنجاهم هجرت (۱۱۵۰ ه قمری) در اکبرآباد هند درگذشت و از او است :

ظلم برساغر وبیداد به مینا نکنم نکنم موسم گل توبهٔ بیجا نکنم

(ص ۱۷۵ ج ۱ س)

آزاد امیر غلامعلی بلگرامی ـ حسینی واسطی پسر سید نوح معروف به امیر عبدالجلیل ازفصحای شعرای هندوستان‌است وچهارفقره کتاب **خزانهٔ عامره - سبحة المرجان فی‌آثار هندوستان** کـه حـاوی شرح حال علمـای هند است و **سروآزاد - قصائد غرا** ازآثار اواست و درهزار ودویست هجرت (۱۲۰۰ ه

قمری) درگذشته وشعری از او بدست نیامده و بنوشتهٔ آثار عجم سید عبدالجلیل نام‌پدر سید نوح مذکور وجد صاحب ترجمه بوده وصاحب ترجمه را حسّان‌الهندگویند .

(ص ۱ مط و ۲۷۵ ج ۱ س و ۴۷۰ آثار عجم)

آزاد حافظ غلام محمد ــ از مشاهیر شعرای لاهور هندکه درشاه‌جهان آباد تحصیل‌علم وکمال نمود پس به‌دهلی رفته وازمیرشمس‌الدین و دیگر اساتید وقت نظم و نثر فارسی را یادگرفت و از محمد عارف و خطّاطان دیگر خط نسخ و نستعلیق راآموخت ودرهزار ودویست و نهم هجرت(۱۲۰۹ه قمری) درگذشت و از اوست :

ای‌صرف نثارت به‌گلستان‌زرگلها — خاشاك سرکــوی تو تاج سرگلها

بلبل نشود بند چمن خاطرآزاد — ما و ره صحرا و تو و منظرگلها

(ص ۱۷۴ ج ۱ س)

آسوده آقامحمد مهدی‌ابن‌حاجی‌حیدرعلی‌ــ ازشعرای‌نامی‌قرن‌چهاردهم هجرت درشیرازکه در زمان تألیف‌آثار عجم‌که درسال ۱۳۱۳ه قمری انجام یافته درقید حیات بوده و سالیان دراز به‌تحصیل ادبیات‌عرب اشتغال داشت ودر الهیّات و ریاضیّات وعروض وبدیع و قافیه نیز خبیر بوده و اخیراً دست ازتحصیل کشید ومنزوی‌شد وبصحبت‌اهل‌ذوق وحال‌گرائید وازاو‌است‌که درفتح‌قلعهٔ تبرستان‌گوید:

کشور جم خرّمی‌گرفت چونوشاد — تاکه شد ازیمن‌عدل شاه ز نوشاد

(ص ۳۵۳ عم)

آشپز عبدالله ــ ازمشاهیر خوش‌نویسان ایرانی‌که شاگرد یاقوت و یا شاگردِ شاگرد او بود ودرهرات نشو ونما یافته ومدتی مسافرت هندوستان‌کرد و درمراجعت درسال هشتصد وهشتاد وپنج (۸۸۵ ه قمری) درشصت وشش سالگی درگذشت و چهل و پنج قرآن نوشته و درحسن خط هم عنان یاقوت بـود و از این‌رو اورا **یاقوت ثانی** می‌گفتند .

(ص ۳۰۹۸ ج ۴ س)

آشتیانی حاج میرزا محمدحسن آشتیانی تهرانی ـ عالم محقّق و فاضل مدقق، ازاعیان علما ومجتهدین ایرانی که بافضل ودیانت و وثاقت معروف و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود و اخیراً به‌تهران آمده وحوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ بسیاری ازاجلاّی عصرخودگردید. **کتاب الاجاره ، کتاب الاجزاء، احکام الاوانی ، احیاء الموات ، ازاحة الشکوك عن حکم اللباس المشکوك وکتاب بحرالفوائد فی شرح الفرائد و کتاب التقریرات** که تقریرات استاد نامبردهٔ او است وکتاب **الوقف** از تألیفات او بوده و بحرالفوائدکه شرح رسائل استاد خودش است درسال ۱۳۱۵ ﻫ قمری درتهران چاپ‌سنگی شده وکتاب ازاحةالشکوك نیز چاپ سنگی‌شده وصاحب ترجمه درسال ۱۳۱۹ ﻫ قمری درتهران وفات‌یافت وجنازهٔ او به‌نجف نقل داده شد ودرمقبرهٔ شیخ جعفر شوشتری مدفون گردید.



عکس مرحوم آشتیانی -۲

(ص ۱۲۳ ج ۱ عه و ۱۲۲ و ۲۷۴ ج ۱ ذریعه)

آشچی‌زاده چلبی‌حسن ـ بهمین‌عنوان خواهدآمد.

آشفته حاج‌کاظم ـ ازشعرای شیرازکه اشعارش‌شیرین وگفتارش‌شکرین ودیوان بزرگی ازقصائد وغزلیات و غیرآنها جمع‌کرده ودرسال ۱۲۸۷ ﻫ قمری فوت و درنجف بخاك رفته و از او است :

گر در حریم عشق‌کسی محرم اوفتد — در سر هوای‌کعبه و دیرش‌کم اوفتد

از جم بیار یاد چو جام طرب‌کشی — کز صد هزار شاه یکی‌چون‌جم‌اوفتد

(ص ۴۳۴ عم)

آصفی از مشاهیر شعرای ایران واز مقرّبین سلطان ابوسعید تیموری‌بود و اخیراً به‌خدمت سلطان‌حسین بایقرا هم رسید . اشعارش بسیار

لطیف وپرمعنی وموافق عادت زمان بسیار پریشان و درنهصد وبیست تمام یا بیست وششم هجرت (۹۲۰ یا ۹۲۶ ه قمری) درهرات درگذشته و دیوان بزرگی نوشته واز او است:

من طور تجلّی چه‌کنم برلب بام‌آی | کوی‌تومراطور وجمال‌توتجلّی‌است

نام ومشخّصات دیگرش بدست نیامد.

(ص ۲۱۲ ج ۱ س و ۲۴۹ سفینه)

آفتاب تخلّص شاه عالم ، ابوالمظفّر، مروّج‌الدّین ــ حکمران‌آخرین اسلامی‌که درشهردهلی‌هند حکومت‌داشته وبجهت‌طمع دربعضی امتیازات موعوده از اجانب، ملك بنگاله را تسلیم‌ایشان‌نمود لکن‌غلام قادرخان نامی ازکسان‌او مخالفت‌کرده وفرصت‌بدست‌آورد وبهردوچشمش‌میل‌کشید ونابینایش‌گردانید، سپس مدتی بدان حال بود تا درسال هزار و دویست و بیست و یك هجرت (۱۲۲۱ ه) درگذشت و دیوانی بنام **شهرآشوب** که دایر برفتنهٔ غلام قادرخان مذکور است داشته واز اشعار او است:

صرصر حادثه برخاست پی‌خواری ما | داد برباد سر و برگ جهانداری ما
آفتاب فلك رفعت شاهی بودیم | برد در شام زوال آه سیه‌کاری ما
چشم ازجورفلك‌کنده چوشد، بهترشد | تا نه بینم‌که کند غیر ، جهانداری ما
داد افغان بچه‌ای شوکت شاهی برباد | کیست جز ذات مبرّی‌که‌کند یاری ما

(ص ۲۳۴ ج ۱ س)

آفرین زین‌العابدین ــ ازمتأخرین شعرای اسپهان‌که شاعری خوش‌طبع و شیرین زبان بود و درسال هزار و صد و بیست و پنج هجرت (۱۱۲۵ ه) درگذشته و از او است :

ز کشتیم خبری نیست این قدر دانم | که تخته‌پارهٔ چندی بساحل‌افتاده‌است

(ص ۲۴۵ ج ۱ س)

آفرین شاه فقیرالله ــ از اکابر مجوسان شهر لاهور هند بوده پس بشرف اسلام مشرّف ودیوان مرتّبی درفارسی داشته ودرسال هزار وصد

وچهل‌وسه یاپنجاه وچهارهجرت(۱۱۴۳ یا۱۱۵۴ه ق) درگذشت وازاشعاراو بدست‌نیامد.
(س ۲۴۵ ج ۱ س)

آفی تخلّص احمد یارخان از شعرای امرای هندوستان است که در سال هزار و دویست و شصت و پنجم‌هجرت (۱۲۶۵ ه قمری) حکایت‌شاهزاده وگدا را دریك مثنوی **گلزار خیال** نامی نظم‌کرده وشعر ودیگرمشخصاتش بدست نیامد .
(ج ۱ س)

آقا بترکی سیّد وبزرگ ومولی ودرصدر اعلام شخصیّهٔ بعضی‌ازاکابر واقع، بلکه‌گاهی‌اسم ویا جزواسامی‌ایشان‌گردیده است. اگرچه این‌کلمه را در تلفظ با غین نقطه‌دار خوانند و لکن معمولا با قافش می‌نویسند و ما هم همین رسم‌الخطّ را رعایت خواهیم‌کرد ـ این‌کلمه در اصطلاح اواخر منصرف به شیخنا الأجلّ مولی **محمدباقر بن محمد اکمل** میباشدکه معروف به‌آقای **بهبهانی** و استاد اکبر و مروّج ملت‌سیدالبشر وعلامهٔ ثانی ومحقق ثالث است. این‌نادرهٔ دوران و **اعجوبهٔ زمان** از شاگردان سیدصدرالدّین‌قمی‌شارح وافیه‌بوده ودراواخر قرن‌دوازدهم واوائل قرن‌سیزدهم هجرت مجدّد مذهب حق جعفری میباشد. پدرش نیز از فضلای عصر خود واز شاگردان شیخ جعفر قاضی وملا میرزا شیروانی وعلامهٔ مجلسی بود. مادرش دختر نورالدین ابن ملامحمد صالح مازندرانی و جدّهٔ پدری مادرش عالمهٔ فاضله‌آمنه‌بیگم دخترمجلسی‌اول وخواهر مجلسی‌ثانی میباشد واز این‌رو از اولی به‌جدّ وازدویمی به‌خال تعبیر می‌نماید. ولادتش در سال هزار و صد و شانزده یا هفده یا هیجده (۱۱۱۶ یا ۱۱۱۷ یا ۱۱۱۸ ه قمری) در اسپهان بفاصلهٔ چند سال از وفات مجلسی‌بوده ومدتی دربهبهان سکونت‌کرده و اخیراً درکربلای معلّی اقامت‌گزید تا درسال هزار و دویست و پنجم یا ششم یا هشتم هجرت (۱۲۰۵ یا ۱۲۰۶ یا ۱۲۰۸ ه) عازم گلزار جنّت گردید و در رواق شرقی حرم مطهّر حضرت‌سیدالشهداءارواح‌العالمین‌لهاالفدادرپائین‌پای‌شهدامدفون‌شد ودرتاریخ‌وفاتش گفته‌اند **باقر علمی ز دنیا رفت** که این‌جمله با حساب ابجدی «۱۲۰۵» میباشد .

مراتب عالیه و خدمات این بزرگوار برتر ازآنستکه به تقریر وتحریرآید. از وی پرسیدندکه بچه وسیله بمراتب عالیهٔ علمیه ارتقا جستی فرمودکه درنفس‌خودچیزی سراغ ندارم‌که مایهٔ استحقاق من باشد جز اینکه خودم را لاشیئی محض پنداشته و در شمارهٔ موجودات نیاوردم و درتعظیم وتوقیر علما و ذکرخیر ایشان ومحترم داشتن‌اسامی ایشان جدّی وافی بکار بردم و تاآنجاکه مقدورم میبود درتحصیل‌علم ودانش فروگذاری نکردم و تألیفات وی بدین شرح است :

۱- ابطال‌القیاس ۲- اثبات‌التحسین والتقبیح‌العقلیین ۳- الاجتهاد والاخبار (در رد اخباری) **۴- احکام‌العقود ۵- اصالة البرائة ۶- اصالة الصحة فی‌المعاملات و عدمها ۷- الاستصحاب ۸- اصول‌الاسلام‌والایمان ۹- الامامة ۱۰- التحفةالحسینیة ۱۱- التعلیقة البهبهانیة** (که حاشیه‌برمنبج‌المقال‌است) **۱۲- التقیة ۱۳- حاشیهٔ ارشاد علامه ۱۴- حاشیهٔ تهذیب علامه ۱۵- حاشیهٔ شرح ارشاد اردبیلی ۱۶- حاشیهٔ مدارك ۱۷- حاشیهٔ مسالك ۱۸- حاشیهٔ معالم ۱۹- حاشیهٔ وافی ۲۰- شرح مفاتیح‌الکلام ۲۱- مصابیح‌الظلام**

وغیر اینها تألیفات نافعهٔ بسیاری دارد و بروجردی‌گوید :

والبهبهانی معلم البشر مجددالمذهب فی‌الثانی عشر
ازاح کل شبهة و ریب فبان للمیلاد کنه‌الغیب[۱]

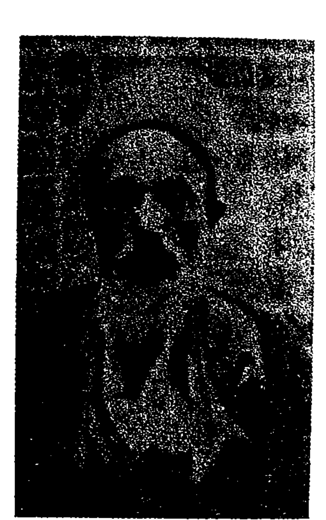
(ص ۳۸۳ مس و ۱۲۳ ت و ۱۵۷ قص و ۱۰۰ هب)

آقاباقر بهبهانی همان آقای بهبهانی استکه بعنوان آقا مذکور داشتیم .

آقابزرگ‌تهرانی شیخ محمدمحسن رازی مشهور به‌شیخ‌آقا بزرگ ـ ازاجلاّی علمای عصر حاضر ما است و در یازدهم ربیع‌الاول هزار و دویست و نود و دویم هجرت (۱۱ع۱ـ۱۲۹۲هـ قمری) متولد ودرتاریخ چاپ این‌نسخه که ماه‌ج۱ـ۱۳۶۴ هـ قمری‌است[۲] درقید حیات ومقیم نجف‌اشرف‌میباشد فقیهی‌است‌محقق، مدقّق، اصولی، رجالی، جامع‌علوم‌متنوعه وازشاگردان‌آخوندملاکاظم‌خراسانی، شریعت

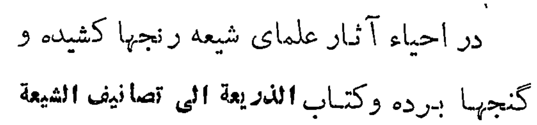
۱ـ کنه‌الغیب = ۱۱۱۸.

۲ـ منظور چاپ اول میباشدکه در زمان حیات مؤلف بزرگوار و بتصدی‌خود معظم‌له بوده است .



عکس شیخ آقا بزرگ تهرانی -۳

اسپهانی، آقای سیدکاظم آقایزدی ومیرزامحمدتقی شیرازی که ترجمهٔ حال هریکی درمحل مناسب خود از این کتاب مذکور است . از دو نفر اوّلی وحاج میرزا حسین نوری وشیخ طه نجف صاحب اتقان المقال و سید حسن صدر و دیگر اکابروقت روایت کرده و زیاده برسی تن از افاضل علمای وقت نیز از وی اجازه داشته و از مشایخ اجازهٔ این نگارنده نیز میباشد .



در احیاء آثار علمای شیعه رنجها کشیده و گنجها برده وکتاب **الذریعة الی تصانیف الشیعة** یکی ازآثار نفیسه و حمیدهٔ او است که تمامی مصنّفات شیعه را تا عصر خود با رعایت ترتیب حروف اسامی آنها در رشتهٔ تألیف آورده و تا این تاریخ حرف **الف . ب . ت** در چهار مجلد چاپ سربی شده و موفقیّت و طول عمر و ختم و چاپ و نشر **تتمّهٔ** آن کتاب مستطاب را دربارهٔ آن وجود معظم از درگاه خداوندی مسئلت مینماید . پرواضح است که احاطه برمصنّفات شیعه بااین همه تشتّت وتفرق آنها که درتمامی اقطار عالم درخانه‌ها وکتابخانه‌های عمومی وخصوصی، ملی و دولتی در هرشهر و قریه و قصبه منتشر میباشد ازمحالات عادیه بشماراست لکن این علامهٔ وقت دراثر قوّت دیانت وخدمت براسلامیت بااهتمام تمام وعزم راسخ فتور ناپذیر درانجام این مرام مقدس دامن همّت برکمرزده وتاآنجا که مقدور ومیسّراست با بکاربردن مساعی جمیلهٔ مقتضیه ازمسافرتها واستعلام ازکتابخانه‌ها و مراجعه به فهرست‌های آنها ومکاتبات ومراسلات متوالیه به بلاد بعیده ودیگر زحمات لازمه ، انجام این خدمت سراپا سعادت راکه بامختصر اندیشه کمّ وکیف آنها درنظر جلوه‌گر می‌گردد متحمل وطبقات اهل علم را رهین منّت آن همه زحمات فوق التصورخود فرموده است **فَجَزاهُ اللهُ عَنِ الإسْلامِ وَ آهْلِهِ خَیْرَ الْجَزاء** و دیگر تألیفات نفیسه صاحب ترجمه در

دیباچهٔ جلد اول ذریعه نگارش یافته است .

(بعضی اطلاعات خارجی و بعضی موارد ذریعه)

آقا جمال‌خوانساری مولینا محمّد ابن‌آقا حسین ـ خوانساری‌الأصل اسپهانی المسکن والمدفن، عالم عامل‌حکیم محقق متکلّم مدقّق فقیه اصولی‌جلیل‌القدر عظیم المنزلة، به‌جمال‌الدّین وجمال‌المحققین ومحقق‌خوانساری موصوف وبه **آقاجمال** معروف ومرجع استفادهٔ اعیان علمای عصرخود بوده وازخال خود محقّق سبزواری صاحب ذخیره وپدر نام‌بردهٔ خودکه ترجمهٔ حال هریکی درمحل‌خود از این‌کتاب مذکور است تلمّذ نموده وبا ملّا میرزا شیروانی و علاّمهٔ مجلسی و دیگر اکابر عصر معاصر و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- اختیارات‌الایام والسعد والنحس منها و من‌اللیالی والساعات ۲- اصول‌الدین فی‌الامامة ۳- ترجمهٔ الفصول المختارهٔ علم‌الهدی ۴- حاشیهٔ تهذیب‌الحدیث ۵- حاشیهٔ شرایع ۶- حاشیهٔ شرح اشارات ۷- حاشیهٔ شرح لمعه ۸- حاشیهٔ شرح مختصر الاصول ۹- حاشیهٔ شفا ۱۰- حاشیهٔ من لایحضره الفقیه ۱۱- شرح غرر و درر عبدالواحدآمدی ۱۲- شرح فارسی مفتاح‌الفلاح و غیر اینهاکه تماماً از صفای ذهن و جودت فهم و حسن سلیقهٔ او حاکی و برعلوّ مراتب علمیّهٔ معقولی ومنقولی او گواهی عادل هستند ودرسال هزار وصد و بیست و یکم یا پنجم هجرت (۱۱۲۱ یا ۱۱۲۵ ه قمری) در بیست و ششم رمضان وفات و درقبّهٔ والد ماجدش‌که شاه سلیمان صفوی در تخت فولاد اسپهان بنایش کرده مدفون‌گردید . ظاهر امل‌الآمل و روضات‌الجنّات‌که صاحب ترجمه را درباب‌جیم نگاشته‌اندآنکه نام اصلی‌او جمال‌الدین بوده نه محمد، وعلاوه‌که درطی‌کلمات روضات اشارتی ببرادرش رضی‌الدین محمد هم رفته و مسمّی بیك اسم بودن دو برادر مخالف عادت غالبی معمولی میباشد لکن چنانچه فاضل محدّث معاصر و بعضی از دیگران هم موافق مشهور تصریح‌کرده‌اند مسمّی به محمد است .

(ص ۱۵۵ ت مس و ۲۸۴ س و ۲۰۸)

(قص و ۱۲۲ و ۱۳۸ ج ۴ ذریعه)

آقا حسین‌خوانساری بعنوان محقّق خوانساری خواهدآمد .

آقا دربندی بعنوان دربندی خواهدآمد .

آقا رضی اصفهانی از شعرای ایران‌که بهندوستان سفرکرده و درسال هزار و بیست و چهارم هجرت (۱۰۲۴ هـ قمری) وفات یافته و از او است :

در فراق تو خیـالی است تن بیجـانم   که چو فانوس بتحریك نفس میگردد

(ص ۲۵۲ ج ۱ و ۲۲۸۷ ج ۳ س)

آقا رضی قزوینی محمد بن حسن قزوینی ــ عالمی جلیل ، فاضلی نبیل و محقّقی بی‌عدیل از شاگردان ملاخلیل قزوینی صاحب شرح‌فارسی اصول‌کافی است‌که به رضی‌الدّین ملقّب وبه‌آقا رضی مشهور ومؤلف‌کتابهای **ابطال‌الرمل** و **رسالهٔ نوروز** و **رسالهٔ شیر و شکر** و **ضیافةالاخوان** و **قبلةالافاق** و**کحل‌الابصار** و **لسان‌الخواص** و**هدیةالخلان** میباشد و درهزار و نود و شش هجرت (۱۰۹۶ هـ قمری) وفات یافت .

(ص ۶۵۰ ت)

آقا شیخ کاشانی شیخ‌علی فراهانی‌کمره‌ئی ــ مشهور به **آقا شیخ** ، از مردم کمره‌بوده ودرکاشان‌اقامت‌نموده‌است. ازمشاهیرحکما واز تلامذهٔ‌آقا حسین خوانساری و رساله‌ای دراثبات حدوث زمانی نوشته وهشتصد حدیث از احادیث اهل بیت عصمت درآن درج‌کرده و درهزار وصد و چندی وفات یافت.

(ص ۸۹ ج ۱ ذریعه)

آقا ضیاء آقا ضیاءالدین عراقی، الاصل نجفی‌المسکن ، از اکابر و فحول‌علمای دینیهٔ عصرحاضر ماکه فقیه واصولی ومحدّث رجالی معقولی و منقولی، از طراز اول مراجع علمیهٔ اسلامیه ومرجع تقلیدگروهانبوهی ازفرقهٔ محقّه و ازتلامذهٔ‌آخوند ملاکاظم‌خراسانی وبعضی دیگر ازاجلّه بوده است. حوزهٔ

درس فقه واصول او محل استفادهٔ فحول عرب وعجم، در لطافت بیان وطلاقت لسان و جودت تقریر وحسن تحریر گوی سبقت از دیگران ربوده و مقامات عالیهٔ علمیّه‌اش مسلّم یگانه و بیگانه و از مشایخ اجازهٔ روایت و اجتهاد این نگارنده میباشد و در ذیقعدهٔ سال هزاروسیصد وشصت ویك هجرت عازم جنان گردید و کتاب **مقالات الاصول و شرح تبصرهٔ علامه** از تألیفات جلیلهٔ او است که اولی در ۱۳۵۸ ﻫ و کتاب بیع از دویمی نیز درسال ۱۳۴۵ ﻫ قمری در نجف چاپ سنگی شده است .

عکس آقا شیخ ضیاء عراقی -۴

(ص ۱۰۹ ج ۲ عه واطلاعات خارجی)

آقا کوچك

سیدعلی اکبر فرزند حاجی سید محمد شفیع موسوی جابلقی معروف به آقا کوچك از اجلاّی علمای امامیه که ادیب اریب، فقیه اصولی، محدّث، مفسر و رجالی بوده و نخست مدتی در تحصیل نحو وصرف ومعانی وبیان و دیگر ادبیات معموله اهتمام تمام بکار برد و سپس در تحصیل فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و علوم دینیه و معارف حقه صرف اوقات نمود تا از حضیض تقلید باوج اجتهاد ارتقا جسته ویك سال پیش از فوت پدر درسال هزار و دویست وهفتاد ونه هجرت (۱۲۷۹ ﻫ قمری) وفات کرد وموافق فرمودهٔ پدر مذکورش که بشرح حال او بعنوان جابلقی خواهیم پرداخت، صاحب ترجمه دراثنای اشتغال کتابی متقن دراصول تألیف داد که درتحقیقات آن

مبتکر بوده و فکر عمیق متبحرین بدقائق آنها نرسیده و نام آن کتاب را ذکر نکرده‌است.
(روضة‌البهیة و ص ۴۱ ج ۱ عه)

آقا مجتهد آقا سید محمدعلی معروف به‌آقا مجتهد، پسر سید صدرالدین موسوی عاملی از اجلاّی علمای‌امامیه ومؤلف‌کتاب **البلاغ‌المبین فی‌احکام الصبیان والمجانین** است که آن‌را دردوازده سالگی تألیف داده وپس‌ازآنکه بنظر سید محمدباقر حجةالأسلام آتی‌التّرجمه رسید بسیارش‌ستود و اجتهاد مؤلف‌آن‌را تصدیق نمود و دختر خود را به حبالهٔ ازدواج وی درآورد و مادر صاحب ترجمه نیز دختر شیخ جعفر کاشف‌الغطاء است ودرسال هزار ودویست وهفتاد وچهارم‌هجرت۱۲۷۴هـ وفات‌یافت.
(ج ۳ ذریعه و غیره)

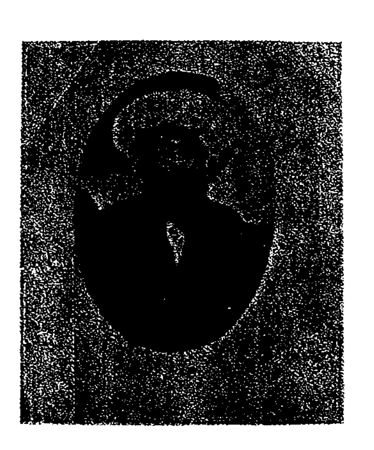
آقا منیرالدین بروجردی، نوادهٔ دختری میرزا ابوالقاسم قمی صاحب‌قوانین، از اجلاّی علمای امامیه میباشد و از شیخ محمّدتقی صاحب هدایة المسترشدین‌اجازهٔ روایت داشته‌است وکتاب فروق مابین فریضه ونافله‌که بیشترازدویست فرقه درآن ذکرکرده از اوست ودرسال‌هزار وسیصد وچهل ودوم هجرت(۱۳۴۲هـ قمری) در هفتاد ویك سالگی وفات یافت. (بتقریر آقای نجفی معاصر نگارش یافت)

آقا بهبهانی **محمدباقر**-در تحت عنوان‌آقا نگارش دادیم.

آقا نجفی **سید شهاب‌الدین**- بهمین عنوان خواهدآمد.

آقا نجفی **شیخ‌محمدتقی**- ابن شیخ محمدباقر تهرانی، رازی معروف به‌آقای نجفی، ازاجلاّی علمای‌امامیهٔ اوائل سدهٔ حاضرچهاردهم‌هجری قمری میباشدکه مرجع خاص و عام و جامع معقول و منقول و حاوی فروع واصول بوده وتألیفات جیّدهٔ بسیاری دارد:

۱- آداب الصلوة ۲- آداب العارفین ۳- الاجتهاد والتقلید ۴- اسرار الایات ۵- اسرارالاحکام ۶- اسرار الزیارة ۷- اسرار الشریعة ۸- اصول‌الدین ۹- الافاضات المکنونة ۱۰- انوارالعارفین ۱۱- انیس‌الزائرین ۱۲- بحرالحقائق ۱۳- برهان‌الانابة


عکس آقای نجفی اصفهانی -۵

۱۴- تأویل الایات الباهرة فی العترة الطاهرة ۱۵- ترجمة الالفیة والمنفلیة ۱۶- ترجمة توحید الصدوق ۱۷- ترجمة ثواب الاعمال ۱۸- ترجمة السماء والعالم ۱۹- ترجمة عقاب الاعمال ۲۰- جامع الادعیة ۲۱- جامع الاسرار فی الحکمة والکلام ۲۲- جامع الانوار ۲۳- جامع السعادات فی استخراج العلوم والدعوات ۲۴- شرح الاسماء وغیر اینها ودر یازدهم شعبان سال ۱۳۳۱ یا ۱۳۳۲ ه قمری در اسپهان وفات یافته و نزدیکی امامزاده احمد بن علی ابن امام محمد باقر علیه السلام در بقعه‌ای عالی مدفون گردیده است و گویند که سیدعلی پدر همین امامزاده از اعاظم اولاد **حضرت باقر علیه السلام** بوده و قبرش در حوالی کاشان و کرامات بسیاری از وی منقول است و شرح حال شیخ محمدباقر پدر صاحب ترجمه و شیخ محمدتقی جدّ امجد او در تحت عنوان صاحب هدایة المسترشدین خواهد آمد . (با تعیین مدارك)

آقایی نامش آقا بیگم، دختر مهتر قرائی خراسانی که در خدمت محمدخان ترکمان عزّت و حرمت داشته و خود را همردیف شعرای نامی می‌پنداشت واز او است:

زهشیاران عالم هر که را بینم غمی دارد   دلا، دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

زمان و دیگر مشخصاتش بدست نیامد . (ص ۹۵ تخ)

آقسرائی شیخ جمال الدّین- محمد بن محمد بن محمد بن امام فخر رازی طبیب محقّق، عارف مدقّق، از اعاظم علمای روم است که در علوم شرعیّه و عقلیّه و ادبیّه و عربیّه یدی طولی داشته و در عهد دولت غازی خداوندگار سلطان مرادخان ابن اورخان، در شهر آقسرای از ولایت قونیه، در مدرسهٔ معروف به سلسله یا مسلسله مدرّس بوده و جمع کثیری از علما و فضلا و حکما حاضر حوزهٔ درس او می‌بوده‌اند. از اینکه بانی مدرسهٔ نامبرده شرط کرده بود که مدرّس آنجا باید صحاح جوهری را حافظ

و درجمیع علوم دیگر نیز بهره‌مند بوده وشرکت داشته‌باشد، جلالت‌علمی صاحب‌ترجمه را استکشاف توان نمود و شاگردان او سه‌طبقه بوده‌اندکه یکی در حین رفتن بمدرسه و دیگری در داخل مدرسه وسومی درخارج‌آن ،کلمات‌آن حکیم را استماع می‌نمودند و از روی تقلید حکمای‌یونان اولی را مشائیّون‌نام‌داده وسومی راهم رواقیّون می‌نامیدند و **حاشیهٔ کشاف و شرح ایضاح در معانی و بیان و شرح موجزالقانون ابن نفیس در طب** ازآثار علمیّهٔ او بوده و بعداز هفتصد و هفتادم هجرت وفات یافت.

(ص ۲۶۵ ج ۱ س و ۴۶۲ مط)

آگهی تخلّص شاعری یزدی، ابوالحسن نام‌که کار زرگری و میناسازی داشته ودر ۱۳۰۵ ه قمری فوت‌کرده واز او است :

در جهان ده‌چیز دشوار است نزدآگهی — کز تصور کردنش دل میشود بس‌بی‌حضور

نازعاشق،زهدفاسق، بذل‌ممسك،هزل‌رذل — جلوهٔ معشوق بدشکل و نظربازیّ کور

لحن صوت بی‌اصولان، بحث علم‌جاهلان — میهمانیّ بتقلید وگدائیّ بزور

(ص۲۷۴ تاریخ یزد)

آل‌عصفور **شیخ حسین** - بن محمد بن‌احمد بن‌ابراهیم، از اجلاّی امامیه و برادرزادهٔ صاحب‌حدائق شیخ‌یوسف‌آتی‌التّرجمه‌میباشد، وی‌در سال۱۱۸۲ه قمری‌ازعمّ‌خوداجازه داشته ودرشب‌یکشنبه بیست ویکم‌شوال هزار ودویست و شانزده هجرت (۱۲۱۶ ه قمری) وفات یافته وکتاب **باهرةالعقول‌فی‌نسب‌الرسول وشرح آبائه الی‌آدم ابی‌البشر** از تألیفات او است .

آل‌کاشف‌الغطاء **شیخ احمد** -
آل‌کاشف‌الغطاء **شیخ محمدحسین**- هردو بعنوان کاشف‌الغطاء مذکور خواهد شد.

آلوسی[1]

آلوسی **عبدالباقی**- بن محمود ملقب به سعدالدین از فضلای اواخرقرن سیزدهم‌هجرت‌میباشدکه‌تفسیروحدیث‌ومعانی‌وحساب‌وفقه واصول

۱- **آلوسی** - آلوسیه طائفه‌ایست مشهور درعراق‌که به دیهی‌آلوس‌نامی درساحل‌فرات منسوب و علما و ادبای بسیاری از آن‌جا برخاسته و بجهت انتساب آن دیه، به‌آلوسی معروف شده‌اند و چندی از ایشان را ثبت اوراق می‌نماید .

وکلام ودیگر علوم‌عقلیه و نقلیه را ازعالم‌متصوف، عیسی بندنیچی‌فراگرفته ومدتی‌قضاوت نموده است. کتاب **اوضح‌منهج‌الی‌مناسك‌الحج** و**اسعدکتاب‌فی‌فصل‌الخطاب** وکتاب **القول‌الماضی فی مایجب للمفتی والقاضی** ازآثار او است و درسال هزار و دویست ونود وهشت هجرت (۱۲۹۸ ه قمری) درچهل وهشت سالگی درگذشت وگاهی اورا ابن‌الآلوسی نیزگویند.

(ص ۵ مط وغیره)

آلوسی

عبدالحمید - عالم متصوف‌ادیب شاعر، بغدادی‌المولدکه‌چشمهای او پیش از یك سالگی دراثرآبله نابینا شد وبعوض نور باصره، نور حافظهٔاو وقّاد ودر ذکاوت وحدّت ذهن،اعجوبهٔ زمان‌بود وبیشتر ازچهل‌سال درخانهٔ خود منزوی‌گردید و تنها برای نماز عیدین و جمعه بیرون میشد و اتباعش بزیارت او میرفتند ودرسال۱۳۲۴ه قمری دربغداد درگذشت ودرمقبرهٔجنید،ازکوی‌کرخ‌دفن‌گردید وکتاب **نثراللئالی فی‌شرح نظم‌الامالی** از او بوده وگاهی اورا نیز ابن الآلوسی‌گویند.

(ص ۶ مط)

آلوسی

محمدبن‌علی- بعنوان مؤید خواهدآمد.

آلوسی

سید محمود - بن عبدالله بغدادی حسنی حسینی شافعی ملقّب به شهاب‌الدّین ومکنّیٰ بهابوعبدالله یا ابوالثّنا، بافضل وادب و جودت خطّ وقوّت‌حافظه معروف‌بوده وگوید چیزی‌را بذهن‌خود امانت‌ندادم‌که خیانتش کرده باشد و با اینکه شافعی بوده فقه حنفی را نیز متقن داشته و دراکثر مسائل تقلید ابوحنیفه‌کردی و در وعظ هم نظیری نداشته واز تألیفات او است:

۱- **الاجوبة العراقیة عن‌الاسئلة الایرانیة** ۲- **الاجوبة العراقیة عن‌الاسئلة‌اللاهوریة** ۳- **الخریدة الغیبیة فی‌تفسیر القصیدة العینیة اللتی نظمها عبدالباقی الموصلی العمری فی‌مدح امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام** ۴- **روح‌المعانی،فی‌تفسیر القرآن والسبع‌المثانی** ۵- **سفرة الزاد لسفرة‌الجهاد** ۶- **الطرازالمذهب فی‌شرح قصیدةالبازالاشهب** ۷- **کشف‌الطرة عن‌الغرة** وغیر اینها و درسال هزار و دویست و هفتادم هجرت (۱۲۷۰ ه قمری) در پنجاه و سه سالگی دربغداد درگذشته و اورا هم ابن‌الآلوسی نیزگویند. (ص ۳ مط)

آلوسی **سید نعمان** - بن محمود، ملقب به‌خیرالدین ومکنی به‌ابوالبرکات، از فضلای عصر حاضر ما است که نسبت به‌حفظ دین وملت بسیار متعصب و به‌مطالعات علمیّه حریص بود. کتاب **الاجوبة العقلیة لاشرفیة الشریعة المحمدیة** و کتاب **جلاء العینین فی محاکمة الاحمدین** (که در آن کتاب انتقادات احمدبن‌حجر هیثمی را که بر احمدبن تیمیه وارد آورده ردکرده‌است) وهمچنین کتاب **الجواب الفسیح لما لفقه عبد المسیح** و کتاب **غایة المواعظ و مصباح المتعظ و قبس الواعظ** از تألیفات او بوده و درسال هزار و سیصد و هفده هجرت (۱۳۱۷ ه)درشصت‌وپنج‌سالگی درگذشت واوراهم ابن‌الآلوسی نیزمی گفته‌اند. (ص ۷ مط)

آل‌هر درضمن ترجمهٔ **هر** اشاره خواهد شد.

آمدی[1]

آمدی **حسن بن بشر بن یحیی** - یا بحر، کاتب نحوی بصری آمدی‌الأصل، ابوالقاسم الکنیة، معاصر ابن‌الندیم بوده وبه زجاج و اخفش و ابن‌السراج و ابن‌درید و نفطویه و دیگر اکابر وقت تلمّذ نموده وشعر خوب هم می‌گفته است وکتب نافعهٔ بسیاری تألیف داده‌که ازآنجمله است :

۱- **شدة حاجة الانسان الی ان یعرف قدر نفسه** ۲- **کتاب فعلت وافعلت** ۳- **المختلف والمؤتلف فی اسماء الشعراء** ۴- **معانی شعر البحتری** ۵- **الموازنة بین ابی‌تمام والبحتری** که درهزار ودویست‌وهشتادوهفت‌هجرت(۱۲۸۷ه قمری)درمصر چاپ‌شده ۶- **نثر المنظوم** وغیر اینها و درسال سیصد و هفتاد ویك هجرت (۳۷۱ه قمری) دربصره درگذشت .

(ص ۲۱۹ ت و ۲۲۱ ف و ۹ مط و ۷۵ ج ۸ جم)

آمدی **شیخ سلیمان** - عالم‌عارف متقی، ازاکابر عرفاکه درشهر آمد متولد ودرسیر وسلوك درطریقت‌خلوتیّه قدم‌زده ومرشدسلطان‌سلیم‌خان

۱- **آمدی**- منسوب به‌آمد (بکسر میم) شهری است بزرگ و مستحکم وقدیم، درمیان فرات و دجله ازدیار بکر که مجاور بلاد روم بوده و دجله براکثر آن احاطه نموده‌است. این شهر بنام بانی خودآمد بن مالك موسوم‌شده، چنانچه شهر سنجار از بلاد جزیره بنام بانی‌خود سنجار بن مالك‌که برادرآمد مذکور است موسوم گردیده است و دراین‌جا چند تن از مشاهیر همین عنوان (آمدی) را ثبت اوراق مینماید . (ص ۱۷۵ فوائد البهیة)

ثانی بوده و در نهصد و هشتاد و دوم هجرت (۹۸۲ ه قمری) درگذشت.
(ص ۳۶۵ ج ۱ س)

آمدی **عبدالله بن عقیل-** نحوی، بعنوان ابن عقیل مذکور خواهد شد.

آمدی **عبدالواحد بن محمد -** بن محفوظ بن عبدالواحد تمیمی آمدی، عالم فاضل، محدث قاضی، شیعی امامی، مکنی به ابوالفتح وملقب به سیدناصح الدین، مؤلف کتاب **غررالحکم و دررالکلم** درکلمات حکمیه مرتضویه علویه میباشدکه آقاجمال خوانساری سالف الترجمه شرحش کرده و ابن شهرآشوب متوفی درسال ۵۸۸ه درروایت کتاب مذکور ازمؤلفش اجازه داشته است. در بحارالأنوار نیز از آن کتاب روایت کرده و بخود آمدی وکتاب مذکور اوکه در بمبئی وقاهرهٔ مصر چاپ شده اعتماد می نماید. آمدی در سال پانصد و دهم هجرت (۵۱۰ ه قمری) وفات یافت و بعضی که اورا از عامه پنداشته اند بخطا رفته اند. (ص ۳۶۴ ت و ۲۹۱ مس و ۹ مط)

آمدی **علی بن محمد بن سالم -** تغلبی یا ثعلبی فقیه، طبیب، حکیم، متکلم، اصولی، حنبلی، شافعی، بغدادی، مصری، دمشقی، حموی، ملقب به سیف الدین ومکنی بابوالحسن، ازمشاهیرعلمای عامه، با ناصرلدین الله خلیفهٔ عباسی معاصر، درمصر و شام باآل ایوب هم عصر ودرسوم صفر پانصد و پنجاهم یا پنجاه ویکم (۵۵۰یا۵۵۱ه قمری) درشهر آمد متولدشده است. بعدازفراغ ازتحصیل صرف و نحو و منطق و دیگر مقدمات متداوله برای تحصیل فقه به بغداد رفت و ازآن روکه برمذهب حنبلی بوده درنزد ابن المنی ابوالفتح نصر بن فتیان بتحصیل فقه حنبلی پرداخت، سپس مذهب شافعی را ستوده ودرنزد ابوالقاسم بن فضلان شافعی و اسعد میهنی علم خلاف وفقه شافعی را اخذ نمود، پس عزیمت شام داده ودرعرض راه شیخ شهاب الدین سهروردیرا درحلب درک کرد پس صناعات طبیه و فنون معقول را در دمشق متقن ساخته ودرتمامی آنها فریدزمان خودگردید پس بمصر رفت ومرجع استفادهٔ اکابرگشت وآوازهٔ او عالمگیر گردید و بهمین جهت مورد حسد فقها شد وبا فساد عقیده متهمش داشتند ومحضری دایر

بر کفر و واجب القتل بودن وی نگاشتند. درآن میان مردی ازاهل رأی ودانش که می‌دانست همهٔ آن نسبتها و تهمت‌ها نتیجهٔ بخل و حسد است این دوشعر را در روی همان محضر نوشته ونام خودرا در ذیل آن بنگاشت :

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا سعیه — فالقوم اعداء له و خصوم

کضرائر الحسناء قلن لوجهها — حسداً و بغضاً انه لذمیم

صاحب ترجمه تاب تحمل این همه تهمت را نیاورده وبشام مهاجرت کرد ودرسوم یا چهارم صفر ششصد و سی ویك هجرت (۶۳۱ ه قمری) در دمشق وفات یافت و در دامنهٔ جبل قاسیون بخاك رفت و تألیفات نافعه دارد :

۱- کتاب ابکارالافکار ۲- الاحکام فی‌اصول الاحکام ۳- خلاصةالابریز ۴- دقائق الحقائق ۵- رموز الکنوز ۶- غایةالامل فی‌علم الجدل ۷- غایةالمرام فی‌علم الکلام ۸- لباب‌الالباب ۹- منتهی‌السالك فی‌رتب‌المسالك وغیر اینها نیز درفقه واصول و منطق و حکمت و فنون دیگر بسیار، وکتاب الاحکام مزبور در سال هزار و سیصد و سی و دوم هجرت (۱۳۳۲ ه قمری) درقاهره چاپ شده‌است. (ص۳۵۵ ج۱ و۲۷۶۵ ج۴ س (و ۱۰ مط و ۸۹ ج ۴ مه و ۳۵۷ ج ۱ کا و ۴۸۹ ت و ۱۰۲ ج ۴ فع و ۱۹۱ خع)

آمدی

علی بن یوسف - بن احمد بن محمد بن‌عبیدالله بن حسین بن احمد بن‌جعفر، آمدی‌الأصل، واسطی‌المولد والمنشاء، ازاجلاّی فقهای شافعیه میباشدکه مدتی دربغدادباخذفقه وحدیث پرداخت ودرحساب نیز یدی طولی‌داشته ودر ۶۰۴ه قمری بقضاوت واسط منصوب شد ودرسوم ربیع‌الاول شش صد وهشتم هجرت (۶۰۸ ه قمری) درهمان بلده درچهل ونه سالگی درگذشت .

آمر باحکام‌الله

منصور بن‌احمد - دهمین خلیفهٔ فاطمی‌است‌که درضمن ترجمه‌حال جدّ او مستنصر بالله مذکور خواهد شد.

آمل[1]

آملی

ابوالعباس احمدبن محمد - بعنوان‌قصّاب خواهدآمد وامّاآملی، احمد بن محمدکه مصطلح رجال است شرح حال او در کتب

۱- **آمل** - بضم میم از بلاد تبرستان بوده و بهمین جهت منسوب بآن را طبرسی نیز گویند و چندی از منسوبین‌آن را می‌نگاریم .

رجالیّه مذکور است .

آملی

سید حیدر بن علی - عبیدی حسینی آملی، از اجلاّی علمای ظاهر و باطن قرن هشتم هجرت که فقیهی است جلیل وعارفی است نبیل و جامع علوم شریعت وفنون طریقت وازمعاصرین فخرالمحققین حلّی متوفی بسال۷۷۱ه قمری و صاحب تألیفات نافعه میباشدکه ازآن جمله است :

۱- **التأویلات** درتفسیر قرآن ۲- **جامع الاسرار و منبع الانوار** ایضاً در تفسیرقرآن ۳- **جامع الحقائق** ۴- **رافعة الخلاف عن وجه سکوت امیرالمؤمنین عن الاختلاف** ۵- **الکشکول فی بیان ماجری علی آل الرسول** ص ۶- **نص النصوص فی شرح الفصوص** کـه تمـامی اباطیل مصنّف ودیگر شرّاح را ردکرده است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۲۰۳ ت)

آملی

شیخ عزالدین- شیعی عالم عامل فاضل محقّق مدقّق وشریك درس محقق کرکی وشیخ ابراهیم قطیفی بوده وهرسه ازشاگردان علی بن هلال جزائری میباشند و درسال نهصد و چهارم هجرت (۹۰۴ ه قمری) درشهرساری مازندران وفات یافت وهمدرآنجا مدفون شد ویك رسالهٔ حسینیه وشرح نهج البلاغه هم دارد. (ص۱۰۱ هب وغیره)

آملی

محمد بن محمود - ملقب بـه شمس الدّین ، بنا برنقـل معتمـد در مجالس المؤمنین گوید: المولی المتبحر شمس الملّة والدین، محمد آملی، اظهار عرض وطول فضل او درمعقول ومنقول طولی دارد، اولجایتو، سلطان محمد خدابنده، برادر سلطان محمود غازان خان که درسال ۷۱۶ه قمری بعداز۱۳سال سلطنت درسی و شش سالگی در سلطانیّهٔ عراق وفات یافته و یك طرف مسکوکات او مزیّن بنام نامی دوازده امام معصوم بوده است مدرّس مدرسهٔ سلطانیّه بوده است. باعلامهٔ حلّی متوفی در۷۲۶ه وقاضی عضدایجی متوفی در۷۵۷ه قمری معاصر بود وطریق مجادله ومناظره می پیمود و **شرح کلیات طب سید شرف الدین ایلاقی** و **شرح کلیات قانون ابن سینا** و **شرح مختصر الاصول ابن حاجب** وکتاب **نفایس الفنون** ، از تألیفات منیفهٔ او بوده وسال وفات ودیگر مشخصات او بدست نیامد وگاهی از بعضی کلمات او تسنّن استظهار می شود ، لکن بعضی ازمصنّفین

شیعه به تشیع او تصریح کرده است . ص ۲۲۱ ج۲ س و کنی و القاب بروجردی

آوی[1]

آوی **حسن بن ابی‌طالب** - بعنوان آبی مذکور افتاد.

آوی **محمد بن محمد بن محمد** - بن زید ابن داعی حسینی آوی غروی، نقیب رضی‌الدین ، سید، عابد ، جلیل ، صالح ، زاهد ، نبیل ، صاحب مقامات عالیه و کرامات باهره ، عدیل سید ابن‌طاوس و صدیق او بوده است. بسا باشدکه ابن طاوس از او ببرادر صالح تعبیر نماید و این سید همان است که سند بعضی از استخارات بدو منتهی گردد و بواسطهٔ چهار پدر مذکورخود تمامی مصنّفات سیدمرتضی و شیخ طوسی و سلار و ابن‌البراج و ابوالصلاح را ازخودشان روایت می‌کند ودرچهارم صفر ششصد وپنجاه وچهار هجرت(۶۵۴ه) عازم‌جنان‌گردید. (ص۱۰۱هب و۴۴۴ مس)

آهنگ شیرازی **میرزامحمد** - پسر کهین فرهنگ شیرازی آتی‌التّرجمه ، متوفی بسال۱۳۰۸ه قمری، ازشعرای‌اوائل‌قرن‌چهاردهم هجری‌شیراز میباشد و از او است :

دل شیفتـهٔ روی تـو بود   آشفته تر از موی تـو بود

جان درهوس بوس‌تو رفت   دل معتکف کوی تـو بود

سال وفاتش بدست نیامد ودرضمن‌جدّش وصال شیرازی نیزخواهدآمد (ص ۳۶۴ عم)

آهو از فقهای حنفیّه میباشد وکتابی درفتاوی تألیف داده‌که صاحب فتاوی تاتار خانیه ازآن‌بسیار نقل می‌کند وظاهراً دراوائل‌قرن هفتم هجرت درقید حیات بوده است . (ص ۵۰۲ ج ۱ س)

آهی **ترشیزی جغتایی** - ازامرای‌جغتای و ازشعرای شاه‌غریب میرزا پسر سلطان حسین میرزا بایقرا بوده ودرخدمت‌او شرف منادمت

۱- **آوی** - منسوب است به‌آوه که درتحت عنوان‌آبی اشاره نمودیم .

داشته و اعتباری تمام یافته‌است. شاعری بود عاشق‌پیشه و صافی‌اندیشه و اشعاری عاشقانه داشته و نخست متخلّص به نرگسی بوده‌که اخیراً به‌آهی تبدیل داده است **دیوان‌مرتبی بنام غریب میرزا نوشته** و در نهصد و بیست وهفتم هجرت (۹۲۷ه قمری) درتبریزدرگذشته و از او است :

دوچشم‌فرش‌آن‌منزل‌که سازی جلوه‌گاه‌آنجا   بهرجا پا نهی خواهم‌که باشم خاك راه‌آنجا
چه‌خوش‌بزمی‌است‌رنگین‌محفل‌جانان‌چه‌سوداما   که نتوان شد سفید از شومی بخت سیاه‌آنجا

(قاموس‌الاعلام وغیره)

آهی

هراتی - ابهری‌الأصل، هراتی‌المنشأ، قندهاری‌المدفن، شاعری است ایرانی‌که در بدایت حال به نرگسی تخلّص می‌کرده و یا برعکس‌آن و درنهصدوسی و هشتم هجرت (۹۳۸ه قمری) درهشتاد سالگی در قندهار وفات یافته و دیوان مرتبی داشته واز او است :

بیاد صفحهٔ رخسار توکز مه فزون‌آمد   گشادم فال مصحف سورهٔ‌یوسف‌برون‌آمد

ایضاً

هرشب‌ای‌دل‌گفتگوی‌زلف‌جانان‌می‌کنی   خود پریشانی ومارا هم پریشان می‌کنی

نگارنده‌گوید احتمال قوی دریکی بودن صاحب ترجمه باآهی ترشیزی فوق است .

(ص ۲۶۱ سفینه و ۴۵۷۳ ج ۶ س)

آیةالله

حسن بن‌یوسف- بعنوان علاّمهٔ حلّی خواهدآمد .

آیةالله

حاج شیخ عبدالکریم بن محمدجعفر مهرجردی- یا میجردی‌یزدی حائری‌که در اصطلاح اهل عصرحاضر ما به‌آیةالله اشتهار یافته و از اجلاّی علمای طراز اول این عصر میباشد . درسال ۱۲۷۶ ه قمری دردیهی میجرد نامی از دیهات یزد متولد وپس‌ازآنکه درمولد خود به تکمیل مقدمات عربیّه و ادبیّه و درسهای سطحی موفق‌آمد برای ادامهٔ تحصیلات علمیّه عزیمت عتبات داده وبه حاج میرزا محمدحسن شیرازی وآقای میرزا محمدتقی شیرازی وشیخ‌فضل‌الله نوری وآخوند ملاکاظم‌خراسانی وآقای سیدکاظم یزدی‌که شرح حال هریکی از ایشان درمحل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته تلمّذ نمود و قسمت عمدهٔ تلمّذ او ازآقای سیدمحمد اسپهانی



حاجی شیخ عبدالکریم حائری -۶

فشارکی بوده‌است. پس‌از وفات‌آخوند خراسانی به‌حایرشریف مشرّف وبنای تدریس‌گذاشتند‌تاآنکه‌درسال۱۳۳۲ه قمری از کربلا به سلطان‌آباد ایران مراجعت‌نمود ودر۱۳۴۰ه قمری به‌قم مشرف و حوزهٔ علمیّهٔ آن بلده طیبّه را تشکیل داد. در اثر اهتمام تمام آن علاّمهٔ ثانی شمارهٔطلاب ومحصلین علوم دینیّه درحدود پانصد تن بوده و تمامی وسائل لازمهٔ ایشان ازبرکت توجهات‌آن وجود مقدّس فراهم و هریك ازایشان‌بفراخور استعدادعلمی و عملی خود وظیفه‌ای مقرّری داشته‌است وبالجمله صاحب ترجمه از مراجع تقلید شیعه وحامل‌لوای ریاست دینیه بود ودرنشر علوم‌اسلامیه ومعارف الهیّه مساعی‌جمیله‌بکاربرد تاآنکه شب‌شنبه هفدهم ذیقعدهٔسال۱۳۵۵ه قمری درآن‌بلدهٔطیبه قرین‌رحمت‌الهی‌گردید ودرمقبرهٔ مخصوص سمت‌بالای‌سرحضرت معصومه(ع) مدفون شدکه مدفنش مزار صغار و کبار میباشد وآقای‌سید صدرالدین(صدر)که اکنون‌ازمراجع‌این‌بلده‌میباشد درضمن‌چند بیتی‌که در وفاتش‌گفته در تاریخ وفاتش فرماید (**لدی‌الکریم حل‌ضیفاً عبده**)=«۱۳۵۵».

تألیفات او : ۱- **تقریرات**که تقریرات استاد خود سید محمد فشارکی را درقید تحریرآورده ۲- **دررالفوائد فی‌الاصول** که سه مرتبه در ایران چاپ شده وآن را از تقریرات نامبرده استخراج‌کرده است ۳- **کتاب‌الرضاع** ۴- **کتاب‌الصلوة**که در تهران چاپ شده است . ۵- **کتاب‌المواریث** ۶- **کتاب‌النکاح** .

تأسیسات‌آثارخیریه : ۱- بیمارستان قم ۲- قبرستان تازهٔ قم در کنار رودخانه ۳- غسّال‌خانهٔ قبرستان مذکور ۴- تعمیرات مدارس قم و ساختمان مرتبهٔ فوقانی

مدرسهٔ فیضیه و چراغ برقی‌آن. ساختمان مرتبهٔ فوقانی دارالشفا بعداز زمان حاجی‌شیخ عبدالکریم مرحوم تعمیر و بنا و درسال ۱۳۵۹ شروع بساختمان‌شده و تقریباً در عرض دوسال بپایان رسیده است و اینکه بعضاً نسبت‌آن ساختمان هم به معظم‌له داده‌شده سهو و اشتباه‌است بلی طبقهٔ فوقانی مدرسهٔ فیضیه ازآثار خیریهٔ زمان او است ۵ـ کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیه. باری صاحب ترجمه ازحاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرك‌الوسائل اجازه داشته‌که اکثر اکابر عصر نیز از وی اجازه دارند وعکس آقای آشیخ عبدالکریم به شمارهٔ ۶ ثبت میشود . (ص ۱۱۸ ج ۱ عه و ۳۷۸ ج ۴ ذریعه و اطلاعات خارجی)

الف با همزه

ائمهٔ اربعه در اصطلاح اهل سنت و جماعت عبارت از چهار تن مؤسّس مذاهب‌چهارگانهٔ فروعیّه‌ایشان میباشندکه **نعمان بن ثابت‌کوفی، احمد بن محمد بن حنبل ، محمد بن ادریس و مالك بن انس** بوده واولی بعنوان‌ابوحنیفه کوفی و دومی بعنوان ابن‌حنبل و سومی بعنوان شافعی مذکور خواهندشد واما چهارمی عبارت‌ازابوعبدالله مالك‌بن‌انس‌بن‌مالك‌بن‌ابی‌عامر بن عمرو بن‌حرث‌بن‌غیمان (یا عثمان) بن جثیل (یا خثیل) بن عمرو بن حرث ملقب به ذی‌اصبح میباشد وهمانا صاحب‌ترجمه را اصبحی‌گفتن نیز بجهت انتساب بهمین جد عالی او است و مذهب مالکی از مذاهب چهارگانهٔ نامبرده هم بدو منسوب است . ولادتش درسال نودم یا نود وسوم یا چهارم یا پنجم هجرت (۹۰ یا ۹۳ یا ۹۴ یا ۹۵ھ قمری) بعداز سه سال توقف‌کردن درشکم مادر بوده است . فقه را از ربیعةالرأی فقیه مدینه اخذ نمود . هروقت‌که ارادهٔ نقل حدیث کردی وضوگرفته و شانه میکرد و عطر بکار می‌برد و باکمال وقار و هیبت درصدر مسند قرار میگرفت و بروایت احادیث نبویّه می‌پرداخت و ازحدیث گفتن در حال شتاب و قیام و راه رفتن نهایت‌کراهت داشت‌که وظیفهٔ تعظیم حدیث‌نبوی درهرحال‌باید رعایت شود و نیز بجهت احترام جسد مطهرآن‌حضرت درمدینهٔ طیّبه سوار مرکب نمیشد . در

سال یکصد وچهل و هفت هجرت (۱۴۷ ه) نزد جعفر بن سلیمان عمّ منصور دوانیقی از وی سعایت شد، جعفرهم از روی‌غضب احضارش‌کرده وحکم به تازیانه‌اش نمود ویا بجهت فتوائی‌که مخالف رأی سلطان‌بوده محکوم بتازیانه‌گردید ودرسال یکصد وهفتاد وچهارم یا هشتم یا نهم هجرت (۱۷۴ یا ۱۷۸ یا ۱۷۹ ه قمری) درمدینه وفات ودربقیع مدفون گردید وکتاب **الموطافی الفقه‌الاحمدی**که اساس مذهب مالکی بوده ویکی ازصحاح ستهٔ اهل سنت است از همین صاحب ترجمه میباشد و احمد رفعت‌گویدکه سه سال درشکم مادر توقف‌کردن ازکرامات مالك است . (ص۱۳۹ ج ۲ ع و۱۰ ج۲ کاو ۶۸۳ ت و ۱۷۳ ج ۶ فع و ۱۶۰ مط و ۴۷۳ جواهرالادب و ۲۸۰ ف)

ائمهٔ ثلثه درفوائد بهیّه‌گوید : ائمّهٔ اربعه عبارت ازچهار تن مذکورفوق میباشد واماائمّهٔ‌ثلثه‌محمد وابویوسف وابوحنیفه‌است **وامام اعظم** هم‌درکتب‌حنفیه‌عبارت‌ازابوحنیفه‌بوده ولفظ**امام** درکتب‌تفسیرواصول‌وکلام‌درصورت‌اطلاق غالباً به‌فخررازی‌اطلاق‌یابد ومراداز**شیخین** درکتب‌حنفیه،ابوحنیفه وابویوسف واز **طرفین** ابوحنیفه و محمد و مراد از **صاحبین** ابویوسف و محمد است. (ص۲۴۸ فوائد بهیه)

ابدال ازشعرای اوائل قرن‌سیزدهم هجرت وبا فهیم افندی مؤلف‌سفینة الشعراءکه از تألیف‌آن درسال هزار ودویست وسی وسه فراغت یافته معاصر و نخست دراسپهان شغل عطاری داشته است ودرپاسخ استفسار ازتغییر وضع وحال‌گویدکه غزلی بعنوان‌عرض‌حال نوشته ودرپیش دکانم به‌جوان ماهرویی‌که دل‌افکار وی بودم دادم درهمان‌حال مردی ترك برای‌خرید متاعی دم دکانم‌ایستاد ،گفتم‌که اندکی توقف‌کن تا خواسته‌ات را بدهم پس دراثر بداخلاقی با چوبم زد وآن جوان هم اوضاع را چنان دیده راهی شد ودل‌کبابم‌گردانید پس درآتش فراقش خون‌جگر بودم ودر دم، دکان را خراب وخود را از لباس ناموس عریان وبا دل بریان وديدهٔ‌گریان ناله‌کنان رو به بیابان‌گذاشتم ونصایح‌اقوام وعشیره‌ام کارگر نشد وعاقبت سه‌ماه متوالی دردارالمجانین زنجیر درگردنم‌کردند بازهم کارگر نیامده وبحال خودم فروگذاشتند پس سه سال دیگر

نیز دراسپهان پا برهنه وسر گشاده گردش کردم سپس به تبریز رفته وپنج سال درمیخانه‌های ارمنی‌ها بسر می‌بردم تاآنکه عاقبت در توفیق برویم گشوده شد و موفق به توبه و انابه گردیدم و دوازده سال مشغول راز ونیاز خداوند بی‌نیاز شدم و از او است :

نظر افکنی بهرکس به منت نظر نباشد — شده‌ام اسیر دردی که ازآن بتر نباشد
چه بلا است چشم مستت که بیك نظر بهرسو — بکشد هزار کس راکه ازآن خبر نباشد

(ص ۳۱۸ سفینه)

ابرزی

اسد یا اسعد - پسر سعد انصاری ، ملقب به عمیدالدین، ازشعرا و وزیر سعد بن زنگی اتابك فارس بوده و اصل‌او از ابرزمیباشد که از توابع ناحیه‌ایست بهمین اسم واقع درشمال شیراز و اکنون ابرج نامیده می‌شود. اتابك اورا بعنوان سفارت بدربار سلطان محمدخوارزمشاه فرستاد ودرآن سفارت هدایای سلطان را قبول نکرد و پس‌از رکن‌الدین صلاح کرمانی بوزارت رسیده وتا وفات اتابك درآن منصب باقی بود تاآنکه ابوبکر بن سعد اتابك شده و این وزیر را بتهمت داشتن مکاتبات سرّی با سلطان محمد متهم و دستگیر نمود و درقلعهٔ اشکنوان که بربقایای شهر استخر بنا شده و زندان حکومتی بود محبوسش گردانید و درهمان‌جا بفاصلهٔ پنج یاشش ماه درجمادی‌الاولی یا جمادی‌الاخرای سال ششصد وبیست و چهار هجرت برابرآوریل یا ژون سال‌هزار ودویست وبیست وهفت میلادی (۶۲۴ ه ق یا۱۲۲۷م) درگذشت وپیش از مرگ قصیده‌ای عربی مشتمل بریکصد و یازده بیت و محتوی برگله‌مندی از بدبختی خود به پسر خود تاج‌الدین املاکرده و همین قصیده موجب شهرت او شده است .

(اطلاعات متفرقه)

ابرش

ابومجاشع بن ولید - قضاعی کلبی از خواص هشام بن عبدالملك بوده وتا عصرمنصور دوانیقی متوفی درسال یکصد وپنجاه وهشت هجرت (۱۵۸ ه قمری) می‌زیسته وبا مسلمه نیزکه با هشام طریق مخاصمت می‌پیموده مراوده داشته است . روزی هشام از او پرسید با این همه منافرت که مابین من و مسلمه هست چه سان با هردومان معاشرت می‌کنی ابرش بدین شعر تمثل نمود :

اعاشر قوماً لست اخبر بعضهم	باسرار بعض ان صدری واسع

پس هشام تصدیقش نمود و ظاهر آن است که ابرش لقب و ابومجاشع کنیه‌اش باشد و نام و سال وفاتش بدست نیامد .	(ص۶ ج ۲ نی وغیره)

ابرش	**ایوب** - از افاضل اطبای عهد عباسی میباشدکه با معتصم و واثق ومتوکل متوفی در دویست وچهل وهفتم هجرت (۲۴۷ه قمری) معاصر بوده وبعضی ازکتب طبیّهٔ حکمای یونان را بعربی ترجمه‌کرده‌است وکتاب **تشریح** و نقل کتاب **اسطقسات** و نقل کتاب **منافع‌الاعضاء جالینوس** ازآثار او بوده و سال وفاتش بدست نیامد .	(ص ۲۷ ج ۳ مه و۵۳۹ ج ۱ س)

ابرش	**سلمة ابن‌فضل**- بعنوان قاضی ری خواهدآمد.

ابرو	**لطف‌الله بن عبدالله** - بعنوان حافظ ابرو خواهدآمد .

ابزاری	دراصطلاح رجال بفرمودهٔ بروجردی عمر بن ابی‌زیاد میباشد و شرح حال او درکتب رجالیه مذکور است .

ابشیهی	بعنوان شهاب‌الدین محمد بن احمد ابشیهی خواهدآمد .

ابله بغدادی	**ابوعبدالله محمد بن بختیار بن عبدالله** - بغدادی‌ازمشاهیرشعرای عرب میباشدکه اشعارش آبدار و باطراوت و دقیق‌المعنی وفصیح اللفظ بوده و دیوان مرتبی داردکه مابین مردم دائر است و از اشعار او است :

**ماقام معتدلا یهز قوامه	الا و بانت خجلة فی‌البان**
**یا اهل نعمان الی وجناتکم	تعزی الشقائق لاالی نعمان**

و درپانصد وهفتاد و نهم یا هشتادم هجرت (۵۷۹ یا ۵۸۰ ه قمری) دربغداد درگذشت .
(ص ۱۲۱ ج ۲ کا)

ابلی	بادوضمّه وتشدیدلام دراصطلاح‌علمای رجال بفرمودهٔبروجردی علی بن محمد بن شیرین است‌که ترجمهٔ حال‌او درکتب رجالیه مذکور و نسبتش به موضعی ابله نامی است دربصره (بروزن فتوّة و مروّة) .

ابهری	**عبدالله بن‌طاهر**- بعنوان ابوبکر ابهری مذکور خواهد شد.

ابهری **محمد بن عبدالله-** بن محمد بن صالح، فقیه مالکی مکنی به ابوبکر درپنجم شوال سیصد وهفتاد وپنج هجرت (۳۷۵ھ) وفات یافته و کتاب **فضل المدینة علی مکة** ودوشرح **صغیر وکبیر برکتاب ابن عبدالحکم** ازآثار علمیهٔ اواست. (ص ۲۸۳ ف)

ابهری **مفضل بن عمر-** بعنوان اثیرالدین ابهری خواهدآمد.

ابیاری **شیخ عبدالهادی نجا -** ابن رضوان نجا، مصری ازهری شافعی، مکنی به ابویوسف، ازافاضل عصرحاضر ماکه محیط رجال ادب وقاموس لسان عرب بوده و دراین نهضت ملی آخری اهتمام تمام داشته است. ولادت او در شهری ابیار نامی از اعمال مصرغربی بوده واز اکابر وقت خود تحصیل مراتب نموده وآوازهٔ فضل وکمال او زبان‌زد عامه میباشد وکتاب **باب الفتوح فی معرفة احوال الروح** و **بحرالعیون** و **نفحة الاکمام فی مثلثات الکلام** وغیر اینها از تألیفات او است و درسال هزار و سیصد و پنج هجرت (۱۳۰۵ ھ قمری) درشصت ونه سالگی درگذشت. (ص ۳۸۵ مط)

ابیورد[1]

ابیوردی **علی بن اسحق-** بعنوان انوری ابیوردی خواهدآمد.

ابیوردی **محمد بن احمد-** بن محمد بن احمد بن محمد بن اسحق بن حسن بن مرفوعة بن منصور بن معاویة الاصغر ابن محمد بن عثمان بن عنبسه، حربی معاوی اموی مَکنی به ابوالمظفر نسبش به عنبسة بن ابی‌سفیان صخر بن حرب موصول وگاهی به جهت انتساب به جدّ عالیش معاویة الاصغر ویا جدّ اعلای دیگرش حرب، به **معاوی وحربی** موصوف میباشد و بهرحال شاعری است لغوی و از مشاهیر ادبای شعرا که درنحو و لغت و انساب و علم حدیث و اخبار عرب و بسیاری از فنون دیگر ماهر و وحید عصر خود و بسیار شیرین بیان و فصیح زبان بوده و در اشعار خود پاره‌ای معانی

۱- **ابیورد -** بفتح الف و واو شهری است کوچك ازبلاد خراسان وچند تن ازمنسوبین آن را می‌نگارد.

مبتکره را بنظم آورده که دسترس پیشینیان نبوده است و از او است :

ملكنا اقاليم البلاد فاذعنت — لنا رغبة او رهبة عظمـائها

فلما انتهت ايامنا علقت بنا — شدائد ايـام قليل رخاؤها

وكان الينا في السرور ابتسامها — فصار علينا بالهموم بكاؤها

تألیفات : **۱- كتاب انساب ۲- تاريخ ابيـورد ۳- تاريخ نسا ۴- الـدرة الثمينة ۵- طبقات العلوم ٦- قبسة العجلان في نسب آل ابی سفيان ۷- المجتبى من المجتبى ۷- المختلف والمؤتلف** و در روز پنجشنبه بیستم ربیع الاول پانصد و هفتم هجرت (۵۰۷ ه قمری) در اسپهان ما بین دو نماز بموت فجأه یا مسموماً درگذشت .

(ص ۱۱۶ ج ۲ کاو ۷۷۴ ت و ۷۷۱ ج ۱ س و ۲۳۴ ج ۱۷ جم)

ابیوردی **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان مطرز مذکور خواهد شد .

اثرم **ابوالحسن علی بن مغیره** - از فصحای نحویّین و لغویّین و بااصمعی و ابوعبیده معاصر و ازجمعی ازعلما و فصحای اعراب روایت کرده وکتاب **غریب الحدیث** وکتاب **النوادر** ازآثار علمی او بوده ودرسال ۲۳۰ یاجمادی الاولی ۲۳۲ه قمری درگذشت . (ص ۸۳ ف و۷۷ ج ۱۵ جم و۱۰۷ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

اثنان دراصطلاح وافی، درهرجاکه در اول سند روایت باشد عبارت از حسین بن محمد عن معلی بن محمد و درهرجاکه دراواخر سند باشد هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقه بوده وشرح حال ایشان درکتب رجالیه است.

اثنی عشر دربعضی ازآثار دینیّه درحق بعضی از صحابه آمده است که ایشان ازسبعین واثنی عشر هردو بوده ودربارهٔ بعضی دیگر آمده است که از سبعین بوده اند نه اثنی عشر چنانچه بفرمودهٔ بروجردی، بمدلول خبری باقری، جابر بن عبدالله ازقسم ثانی بوده وپسرش عبدالله بن جابر از قسم اول و بفرمودهٔ مامقانی درتنقیح المقال پدر جابر از قسم اول بوده است و این نگارنده قول بروجردی را تأیید کرده و نسخهٔ تنقیح المقال را محمول برسهوکاتب میدانم و بهرحال درحق جمعی از صحابه نیزهمین طور وارد شده و مراد از **سبعین** کسانی هستند که در لیلة العقبة با حضرت رسالت بیعت کرده و

اثنی‌عشر کسانی هستندکه پیش‌از آن بیعت کرده‌بوده‌اند، اینك ازطرف آن حضرت به سمت **نقبای انصار** معین گردیدند .

مخفی نماند دوازده تن دیگرکه بمدلول بعضی‌از اخبار وارده ، درغصب خلافت از در اعتراض آمده بودند نیزدراصطلاح علمای رجال‌موافق بعضی‌ازآثاردینیه به**اثنی‌عشر** معروف‌بوده وعبارتنداز: ابن‌حنیف ـ ابوایوب‌انصاری۔ ابوالهیثم بن تیهان۔ زید بن‌ثابت۔ از **انصار** و سلمان ـ ابوذر ـ مقداد ـ عمّار ـ بریدهٔ اسلمی ـ عبدالله‌بن مسعود ـ ابی‌بن‌کعب و خالد بن سعید از **مهاجرین** . این دوازده تن خواستندکه ابوبکر را از منبر پائین‌آرند لکن از خوف فتنه خودداری‌کرده و برای استشاره شرفیاب حضور حضرت امیرالمؤمنین شدند پس‌آن‌حضرت بموجب وصیّت حضرت رسالت امر به صبر و تحمّل فرمودند و الّا باز باوضاع جاهلیت برمی‌گردند تاآخر قضیه‌که در بحارالأنوار و صفحهٔ ۱۹۸ جلد اول تنقیح‌المقال نگارش داده‌اند .

اثیرالدین **ابوحیان محمدبن یوسف** - بعنوان‌ابوحیّان‌اثیرالدّین‌خواهدآمد.

اثیرالدین **ابهری فضل (یامفضل) بن‌عمر**- ابهری سمرقندی، از اکابر علمای معقول‌که در منطق و حکمت یدی طولی داشته و تألیفات او :

۱- ایساغوجی ۲- الزبدة ۳- قال‌اقول که شرح‌کتاب‌ایساغوجی بوده وبارها درهندچاپ شده **۴- الکشف ۵- الهدایة** و همین‌کتاب هدایه را حسین میبدی و ملاصدرا شرح‌کرده و هردو در ایران چاپ شده است و ایساغوجی هم‌که بیونانی بمعنی کلیّات خمس است نخست تنها نام باب‌کلیات خمس کتاب او بوده سپس بواسطهٔ کثرت استعمال اسم جملتان آن‌کتاب‌گردیده‌که دارای تمامی‌ابواب ومباحث‌علم‌منطق‌است .گاه‌است‌که صاحب‌ترجمه را بهمین‌کتاب‌او نسبت داده و اثیرالدین ایساغوجی‌گویند و وفاتش درسال ششصد وشصت ویا هفتصد تمام ویا بنوشتهٔ جرجی زیدان درششصد و شصت وسوم هجرت (۶۶۰یا۷۰۰یا ۶۶۳ه قمری) بوده‌است. **ابهر** بروزن‌احمدشهری‌است‌مشهورمابین‌زنگان‌وقزوین وهمدان.

(ص ۳۳۳ ج ۱ و ۱۴۵ ج ۷ فع و ۲۹۰ مط)

اثیرالدین
اخسیکتی - ازمشاهیر شعرای نامدار که جامع حالات وکمالات متنوعه بوده و بیشتر، اتابك ایلدگز وپسرش قزل ارسلان طغرل سلجوقی را مدیحه‌ها گفته و باخاقانی وانوری معاصر وبعضی ازاهل فن اشعار اورا به‌حکیم خاقانی ترجیح می‌داده‌اند و اورا با این حکیم مباحثات و مناظرات بسیاری بوده است . با شیخ نجم‌الدّین کبری ملاقات کرده وبسبب اخلاص و ارادتی که بوی داشته انزواگزیده و درخلخال بحال انقطاع گذرانده تا درسال ۵۶۲ه قمری و یا بنوشتهٔ قاموس‌الأعلام درسال ۶۰۸ ه ق درگذشت وظاهر آن است که اثیرالدین نام‌اصلی صاحب ترجمه بوده وترجمه حال او دراین کتاب بجهت توهّم لقب بودن آن است واز اشعار او است که درانقطاع و تجرید گفته است :

آنرا که چار گوشهٔ عزلت میسّر است — گو پنج نوبه زن که شه هفت کشور است
بگذر زطبع وچرخ که بستان‌سرای انس — برتر زطاق و طارم این‌هفت منظر است
گر بوی‌کام‌هست نه زین‌هفت مدخل‌است — ورعقدانس‌هست نه زین چارگوهراست
در شطّ حادثات برون آی از لباس — کاوّل برهنگی‌است‌که شرط شناوراست
خلقان برنگ ریز طبیعت مده ازآنك — هردست رنگ‌او زنخستین سیه تر است

(**اخسیکت** بفتح‌الف وکاف شهری است‌کرسی فرغانه ازنواحی ترکستان) .
(س و۱۰۲ ج ۱ مع)

اثیرالدین‌اندلسی همان اثیرالدین ابوحیّان است .

اثیرالدین‌اومانی
مولانا عبدالله - از فضلای صاحب پایه و شاعری است پرمایه ومتفنّن وفصیح ازقریهٔ اومان از اعمال همدان واز شاگردان خواجه نصیر طوسی‌که درخدمت‌آن استاد بشر کسب‌کمال و هنر نموده و درسال ششصد و ششم (۶۰۶ه قمری) وفات یافته واز اوست‌که درمذمت شعر و شاعری‌گفته است:

یارب این قاعدهٔ شعر بگیتی که نهاد — که چو جمع شعرا خیر دوگیتیش مباد
ای‌برادر بجهان بدتر ازاین‌کاری نیست — هان هان تا نکنی تکیه براین بی‌بنیاد

در فلك نیز عطارد ز پـی شومی شعر / یا بد ازسوزش دل هردو مهی صد بیداد
گفتنش‌کندن جان است و نوشتن غم دل / محنت خواندنش‌آن به‌که نیاری دریاد
آ نچه مقصود زشعراست‌چودرگیتی‌نیست / شاعرانرا همه زین‌کار، خدا توبه دهاد

و شاگرد خواجه بودنش با تاریخ وفاتش نمیسازد.

(ص ۷۸۱ ج ۱ س و ۱۰۵ ج ۱ مع و ۷۴ سفینه)

اثیرالدین **ایساغوجی** - همان اثیرالدین ابهری مذکور فوق است.

اثیرالدین **عبدالله** - اثیرالدین اومانی فوق است .

اثیرالدین **فتوحی مروزی** - بهمین عنوان فتوحی خواهدآمد .

اثیرالدین **محمدبن یوسف** - همان اثیرالدین ابوحیّان است .

اثیرالدین **مفضل**- همان اثیرالدین ابهری است .

اجدابی **ابراهیم بن اسمعیل**- بن‌احمدبن‌عبدالله، افریقی‌طرابلسی، مکنی به‌ابواسحق، معروف به ابن‌الاجدابی‌که‌گاهی اجدابی نیزگویند ادیبی‌است لغوی ومصنّفات بسیاری داردکه اشهرآنهاکتاب **الانواء** وکتاب **کفایة المتحفظ ونهایة‌المتلفظ** است درفنون لغت،که بسیار مختصر وصغیرالحجم وکثیرالنفع بوده ودرمصر و بیروت چاپ شده است . اجدابی در سال ششصد تمام هجرت (۶۰۰ه قمری) درگذشته ونسبت او به اجدابیّه از نواحی‌آفریقا میباشد. **(ص ۳۸ مط و ۱۳۰ ج ۱ جم)**

اجل **علی‌بن منصوربن عبیدالله** - مکنی به ابوعلی، عالمی است فاضل کامل‌فقیه خطیب‌لغوی ومشهور به‌اجل وکثیرالحفظ‌که درمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد فقه شافعی را فراگرفته و در علم لغت وحید عصر خود بوده است . در معجم‌الأدباء از وی نقل‌کرده‌که گفتی درکودکی هرروز نیم جزوه از کتاب مجمل‌اللّغة ابن‌فارس را ازابن‌القصار خوانده ونوشته وحفظ میکرده‌است تااینکه این‌کتاب را حفظاً وقرائتاً وهکذاکتاب اصلاح‌المنطق ودیگرکتب نحو ولغت وفقه را دراندك‌زمانی حفظ کرد. ولادتش درسال‌پانصد وچهل وهفت (۵۴۷ه قمری)بوده وتاریخ وفاتش بدست‌نیامد.

اجلح بروزن احمد، دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی، یحیی بن عبدالله بن معویه یا حجیه وشرح‌حالش درکتب رجالیه میباشد.

اجهوری[1]

اجهوری **عبدالرحمن‌بن یوسف** - قاهری‌مالکی، ملقب به‌زین‌الدین،فقیهی است علامه و شرح **مختصر خلیل** و**کتاب القول‌المصان من‌البهتان فی‌نجاة موسی وغرق فرعون و ماکان علیه من‌العصیان** از تألیفات او بوده و درسال نهصد و شصتم یا شصت و یکم (۹۶۰ یا ۹۶۱هـ قمری) درگذشت. (ص۳۶۴ مط)

اجهوری **عطیة‌بن عطیه** - برهانی‌شافعی قاهری، مراتب فضل‌او مسلّم‌علمای عصرخودبوده وکتابی دراسباب‌نزول تألیف داده و زیاده ازپانصد تن ازفضلای وقت حاضرحوزهٔ او می‌بوده‌اند ودرسال ۱۱۹۰هـ قمری درقاهره درگذشت. (ص۳۶۵ مط)

اجهوری **علی بن زین‌العابدین** - محمد بن‌ابی‌محمد زین‌الدین‌عبدالرحمن ملقب به نورالدین اجهوری مصری، فقیه محدّث مالکی علامهٔ عصر خودکه درقاهره رئیس ملت مالکی و مفتی و مدرّس بوده ودر منطق و اصول فقه و کلام وفنون‌عربیّه بردیگران تقدم داشته ومصنّفات‌بسیاری دارد وازآن‌جمله است‌کتاب **فضائل رمضان**که در مصر چاپ شده و درسال ۱۰۶۶ هـ قمری درنود ونه سالگی در مصر وفات یافت. (ص۳۶۵ مط)

احدب غصین **ابن‌براق** - بعنوان ابوهلال مدینی مذکور خواهد افتاد.

احرار **عبدالله** - از مشایخ علمای نقشبندیّه و دوکتاب **انیس‌السالکین** و **ملفوظات خواجه عبدالله** از تألیفات او بوده و سال وفات ودیگر مشخصاتش بدست نیامد. (ص ۱۱۹ ج ۴ س)

۱- **اجهوری** - بفتح‌اول منسوب به دیهی‌اجهور نامی‌است ازدیهات مصر وچند تن از منسوبین‌آن را می‌نگارد.

احرار

عبیدالله - از اکابر اهل‌عرفان ومشایخ خراسان‌که علی‌شیر نوایی دربارهٔاو اعتقادی‌کامل وحسن ظنّ بلیغ‌داشته وعبدالرحمن‌جامی نیز درتحت ارشاد او تحصیل معرفت و تکمیل اصول طریقت نموده است. در (۸۹۶ یا ۸۹۵ه ق و ۱۴۸۹م) در هشتاد و نه سالگی وفات یافت و درسمرقند مدفون شد و جملهٔ (نماند مرشد راه = ۸۹۵) مادهٔتاریخ وفات‌او است. (ص۲۶ ج۵ فع و۳۱۱۹ ج۴ س)

احسائی

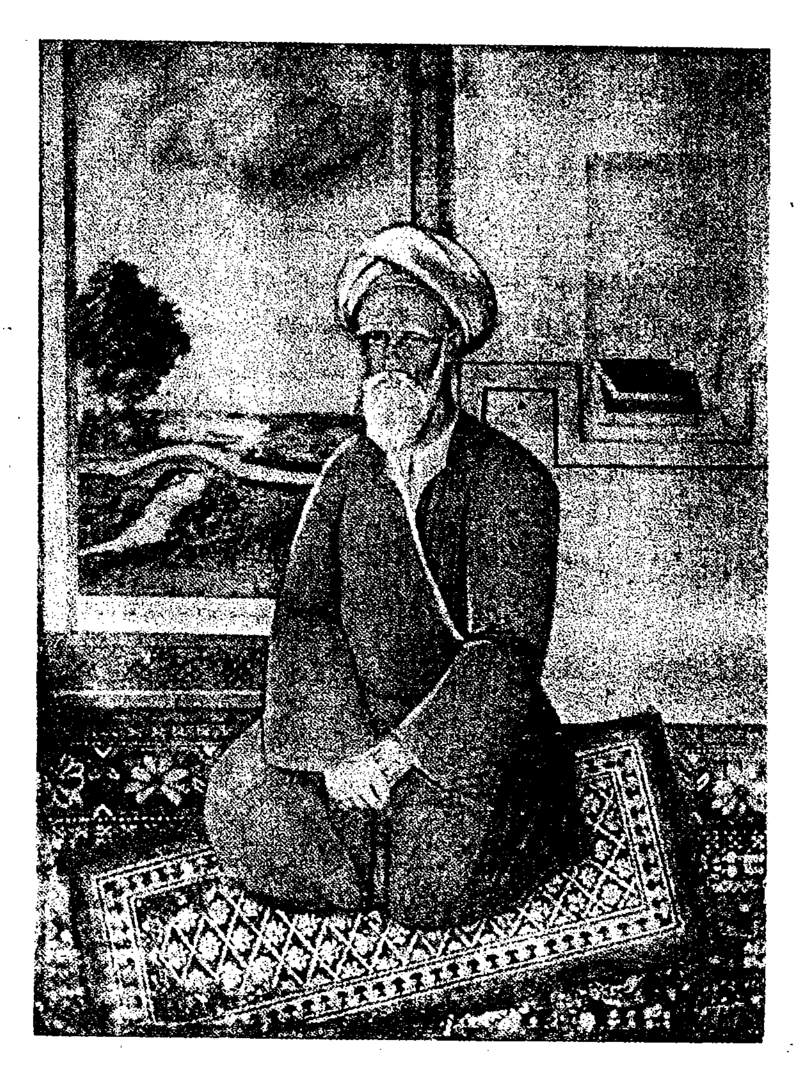
شیخ‌احمد ابن‌شیخ زین‌الدین ابن‌شیخ‌ابراهیم-احسائی[1]، بحرانی[2]، بفرمودهٔ روضات‌الجنّات ترجمان‌الحکماءالمتألّهین، لسان‌العرفاء والمتکلّمین ، عزّةالدهر و فیلسوف‌العصر، که در این اواخر نظیر اورا درفهم و معرفت و صفای‌حقیقت وکثرت معنویّت و حسن طریقه و جودت سلیقه وعلم بفنون عربیه وتخلّق

۱، ۲- **احساء** - بفتح اول، بنوشتهٔ معجم‌البلدان شهری‌است مشهوراز بحرین ونخستین کسی‌که‌آنرا بنا نهاده وکرسی بلاد هجرش نمود ابوطاهر حسن بن ابی‌سعید قرمطی است و تا حال‌آباد و مشهور است و اما بحرین در هرسه حال رفع و نصب و جر بهمین طور تلفظ شده و حالت مرفوعی‌آن (بحران) ازکسی مسموع نیفتاد مگرآنچه از زمخشری نقل است‌که فقط در حالت رفعش (بحران) با الف حکایت‌کرده است و بهرحال بحرین نام جامع بلادی است در ساحل بحر هند ما بین عمان و بصره‌که‌کرسی و قصبهٔ ولایت هجر بوده ویا بزعم بعضی برعکس آن، هجر قصبهٔ بحرین میباشد وگروهی ازبلاد یمن وبرخی‌قصبهٔ مستقلش‌پنداشته وجمعی یمامه را هم از توابعش دانند و لکن صحیح آن است‌که یمامه ناحیه‌ایست مستقل مابین بحرین و مکه در وسط جاده .

درمراصدگوید: احساء علم بادیه‌ایست دربحرین و نخستین‌کسی‌که بنایش نهاده و قصبهٔ هجرش نمود ابوطاهر قرمطی است و بحرین نام جامع بلادی است در ساحل دریای بصره از جزیرةالعرب‌که‌آخرآنها عمان وکرسی‌آنها شهر هجر بوده وبعدآن از بصره پانزده روز راه و از عمان بیك ماه است .

نگارنده گوید: این گونه تبدلات و اختلافات‌کثیرالوقوع‌بوده و دور نیست‌که شهری یا ولایتی در زمانی جزو ناحیه‌ای‌بوده ودر زمان دیگری درموقع‌تقسیم‌اراضی ملحق‌بناحیهٔ دیگرش نمایند چنانچه نیزدرمعجم گویدکه در زمان‌بنی‌امیه بحرین‌ازتوابع‌عراق‌بوده ویمامه‌را هم‌گاهی جزو مدینه‌کرده وگاهی مستقلش می‌نموده‌اند و درعهد بنی‌عباس مجموع بحرین وعمان و یمامه را یك ناحیه قرار دادند و بالجملة درمقام نسبت به بحرین بحرانی‌گویند و درمیان اهالی ما گاهی بحرینی هم استعمال نمایند. (ماده احساء و بحرین از معجم‌البلدان)

باخلاق سنیّه و عادات مرضیه وحکمت علمیه وعملیه وفصاحت وبلاغت ومحبت‌خانوادهٔ رسالت سراغ نداریم. فقیه، محدّث ودرطب ونجوم و ریاضی وعلم حرف وقرائت واعداد و طلسمات و صنعت هم ماهر و درمعرفت اصول دینیّه وحید عصر خود بوده‌است وبعضی از اهل ظاهر اورا به غلو و افراط منسوب داشته و حال‌آنکه جلالت وی محل تردید نبوده و صورت اجازهٔ اوکه درسال ۱۲۰۹ه قمری از سید مهدی بحرالعلوم داشته حاکی



عکس شیخ‌احمد احسائی -۷

ازعظمت وی میباشد وعلاوه بر بحرالعلوم ازسیدعلی‌صاحب ریاض وشیخ‌جعفر کاشف‌الغطاء و میرزا مهدی شهرستانی و جمعی دیگر از اجلاّی علمای بحرین وقطیف اجازه داشته وازایشان‌روایت‌نموده وکلباسی آتی‌التّرجمه وبعضی‌دیگرازاجلاّ نیزازوی‌روایت‌می‌کنند.

باری شیخ احسائی در اراسط عمر خود به بلاد عجم رفته و درنزد ملوك و اکابر وقت بسیار محترم بود . نخست دریزد سپس دراسپهان اقامت‌گزید ودرهنگام مراجعت به وطن‌اصلی‌خود بحسب درخواست محمدعلی‌میرزا حاکم‌کرمانشاه باملاحظهٔ پارهٔ‌مصالح دینیّه مدتی هم درآن بلاد توقف‌کرد تاآنکه بسبب اشتعال نایرهٔ هرج ومرج و فساد و فتنه، شیخ ناچار به‌حائر شریف رحلت فرمودندکه بقیهٔ عمر خود را درآن ارض اقدس به تألیف و تصنیف و انجام وظائف دینیّه بپردازد .

تألیفات: ۱- الاجازات ۲- الاجتهاد والتقلید ۳- احکام‌الکفارباقسامهم‌قبل‌الاسلام وبعده ۴- اسرارالصلوة ۵- الاصفهانیة درشرح بعض احادیث مشکله‌که بدرخواست بعضی از اهالی اصفهان تألیف شده **۶- بیان حقیقةالعقل والروح والنفس ۷- تفسیرآیهٔ ایاك نعبد ۸- تفسیرآیهٔ والبحریمده من بعده سبعة ابحر ۹- تفسیر سورهٔ هل اتی علی‌الانسان ۱۰- دیوان شعر ۱۱- شرح تبصره** که ناتمام است **۱۲- شرح حکمت عرشیهٔ ملا صدرا ۱۳- شرح‌الزیارةالجامعة الکبیرة ۱۴- شرح سورهٔ توحید ۱۵- شرح‌الفوائد ۱۶ شرح مشاعر ملا صدرا ۱۷- فوائد ۱۸- مباحث الفاظ از اصول ۱۹- معنی‌الامکان والعلم والمشیة ۲۰- نفی کون‌الکتب الاربعة قطعیة الصدور من‌المعصوم** وغیراینها از رسالهٔ‌جفر و علم حروف و معرفت میزان حروف و انحاء بسط و تکسیر و بداو احکام لوحین و سیر وسلوك وجنّت و نار وغیرهاکه بسیار است. بالجمله شیخ‌احسائی طریقهٔ موهونهٔ متصوّفه را شدیداً مخالف و ازمحیی‌الدّین عربی به ممیت‌الدّین تعبیرکرده بلکه طریقت و سلیقهٔ ملامحسن فیض‌را نیزکه بسیار متوسط وعادلانه بوده انکار داشته و اورا نیز بعوض محسن مسیئی می‌گفته است .

شیخ احسائی دوپسر داشته شیخ محمد وشیخ علی‌که ایشان نیز عالم فاضل کامل بوده و شیخ محمد نسبت بپدر خود چنان بوده‌که میرزا ابراهیم پسر ملا صدرا نسبت بپدر خودش‌که هریکی مسلك و طریقت پدر خود را شدیداً مخالف و منکر بوده‌اند .

بنوشتهٔ احسن‌الودیعه شیخ احسائی دربدایت‌حال درسلك اهل اجتهاد منسلك ودرنهایت ورع و سداد و جلالت قدر او مشهور هردیار بوده و حکیم الهی حاج ملاعلی نوری با آن‌همه عظمتی‌که داشته شیخ‌را بخطاب بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مخاطب می‌نموده‌است تاآنکه تألیفات او منتشر و مسلك وی مکشوف و بهرعنوانی‌که بوده باب طعن و توبیخ مفتوح شد و ازحسن عقیده‌که درحق او داشتند منصرف گردیدند حتی پسر خودش شیخ محمد علناً اظهار مخالفت مسلك پدرکرده و صاحب جواهر و صاحب ضوابط و شریف‌العلماء و صاحب فصول و اکثر فقهای وقت در طعن و تشنیع وی فروگذاری نداشتند بلکه حکیم الهی مذکور باآن‌همه‌اعتقاد راسخ‌که داشته فضل‌اورا هم انکار می‌نموده وصاحب روضات الجنّات نیز باآن همه تبجیل وتجلیل‌که از وی نقل شد درضمن ترجمهٔ‌حال شیخ رجب برسی بنای طعن‌گذاشته است .

نگارنده‌گوید: اظهار عقیده در امثال این‌گونه تألیفات ماکه فقط برای تراجم احوال وشرح ادوار زندگانی اشخاص نگارش‌یافته وقضاوت مابین مقاصد خلافیه منافی وضع‌کتاب‌بوده وتوفیق‌حفظ عقائد حقهٔ اسلامیهٔ‌اثنی‌عشریه وسلوك طریقت حقّهٔ‌جعفریّه و احتفاظ از شرّ حسد اهل زمانه را از درگاه خدای یگانه مسئلت مینماید. باری شیخ به‌جهت اعراض عموم مردم ، ناچار بمدینهٔ منوّره مهاجرت‌کرده و درآنجا اقامت‌گزید تا در۱۲۴۱ یا ۴۲ یا ۴۳ یا ۴۴ھ قمری درآن ارض اقدس وفات یافت و دربقیع مدفون شد و درتاریخ وفاتش‌گفته‌اند : **فزت بالفردوس فوزاً یا ابن زین‌الدین احمد = «۱۲۴۲»**

ایضاً

الشیخ احمد بن زین‌الدین	**ذوالعلم والشهود والیقین**
فوارة النور جلیل امجد	**بعد«دعاء»«رحم‌الشیخ‌احمد»**

که هفتاد وشش عدد لفظ **دعاء** مدّت عمر او و هزار و دویست و چهل ودو نیز عدد جملهٔ **رحم‌الشیخ احمد** تاریخ سال وفات او است .

برسر قبر وی نوشته‌اند :

لزین‌الدّین احمد نور علم	تضیئ به‌الدّیاجی المدلهمّه

يريد العالَمون ليطفؤه و يَأبَى اللهُ اِلاّ اَنْ يُتِمَّهُ

(ص ۲۵ ت و۱۶۸ ج ۲ ع۹)

احسن‌المتکلمین **حسن -** بعنوان کاشی حسن خواهدآمد.

احمر در اصطلاح علمای رجال ، بفرمودهٔ بروجردی یعقوب بن‌سالم وعبدالله بن‌عجلان‌است وشرح‌حال‌ایشان موکول به‌کتب‌رجالیه میباشد و چندین تن دیگر ازموصوفین بهمین وصف را می نگارد .

احمر **جعفربن‌زیاد -** کوفی مکنی به ابوعبدالله یا ابوعبدالرحمن از مشاهیر محدّثین است‌که از ابواسحق شیبانی و جمعی دیگر روایت‌کرده و اظهار تشیّع می‌نموده است ، بلکه در خراسان از رؤسای شیعه بوده و باوجود این درکتب‌عامه باوثاقت وصالح‌الحدیث بودنش ستوده‌اند. ابوجعفرمنصورعباسی بسبب‌گزارشی‌که درباب امامت داده بودند مدت بسیاری اورا با جمعی از شیعه دربغداد حبس واخیراً خلاصش‌کرده ودر۱۶۵ یا۱۶۷ه‍ ق درشصت وهفت‌سالگی درکوفه‌درگذشت.

(ص ۱۵۰ ج ۷ تاریخ بغداد)

احمر **سلمة بن‌صالح -** جعفی‌کوفی،مکنی به‌ابوالحسن وملقب‌به‌احمر، محدّثی است‌کثیرالحدیث‌که ازابواسحق سبیعی وجمعی دیگر روایت‌کرده وگروه بسیاری نیز از وی روایت نموده‌اند لکن بجهت قلت‌حافظه مطعون ودر زمان‌هرون‌الرشید مدتی‌متصدی‌قضاوت واسط بود واخیراً بواسطهٔ شکایت‌اهالی‌معزول شد و تاآخر عمر در بغداد اقامت نمود تاآنکه درسال ۱۸۶ یا ۱۸۸ه‍ قمری درگذشت .

(ص ۱۳۰ ج۹ تاریخ بغداد)

احمر **علی‌بن حسن -** یامبارك‌که‌صاحب‌کسائی بوده وکنیه‌اش‌ابوالحسن و شهرتش احمر است . در زمان خود از بزرگان نحویین و مصاحب‌کسائی بوده و نحو را از وی یاد گرفت و درتأدیب پسران هرون نایب او بود و باسیبویه مناظره داشته وکتاب **التصریف** وکتاب **تفنن‌البلغا** ازمصنّفات‌او است وجز ادبیات

و قصائد عرب چهل هزار بیت از شواهد عرب را درحفظ داشته است و درسال ۱۹۴ه‍ ق درسفر حجّ درگذشت . (ص ۵ ج۱۳ جم)

احمری دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی، ابراهیم‌بن‌اسحق و بفرمودهٔ بعضی، عبدالله‌بن داهن است و درجائی‌که مقید به نهاوندی شده و احمری‌نهاوندی‌گویند، همانا ابراهیم مذکور میباشد وشرح‌حال ایشان موکول به‌کتب رجالیه است .

احنف **صخربن‌قیس** - بن معاویة بن حصن بن عباد بن مرة بن عبید بن تمیم، مکنّی بابوبحر وملقب به‌احنف وگاهی به‌ضحاك‌هم ملقب ویا بنوشتهٔ بعضی ضحاك نام پدرش بوده‌است وبهرحال احنف عهدسعادت حضرت رسالت را درك ولکن بشرف مصاحبت مشرف نشده وازجملهٔ تابعین وسادات ایشان میباشدکه در حلم وعلم وعقل وشجاعت وذکاوت وفطانت ومتانت‌رأی‌ضرب‌المثل وجملهٔ **أَحْلَمُ مِنْ أَحْنَفِ** از امثال دائره میباشد . از وی پرسیدند بچه وسیله رئیس قوم خود شدی گفت بمواساة ناتوانان ودستیاری ستمدیدگان . قبیله‌اش بنی‌مرة بن‌عبید نیزکسانی بوده‌اندکه صدقات اموال خودشان را بخدمت حضرت رسالت فرستادند . احنف درحین ولادت هردو طرف نشستن‌گاه او بهم متصل بودند و شق‌کردند. ابن‌قتیبه‌گوید: پدرش مکنی به‌ابومالك بوده ودر زمان جاهلیت در دست بنی‌مازن مقتول‌گردید. حضرت رسالت قوم‌احنف را دعوت به اسلام فرمود و ایشان قبول‌ننمودند، احنف‌گفت‌که این شخص شما را به‌اسلام ومکارم اخلاق دعوت مینماید واز ذمائم اخلاق نهی می‌کند پس ایشان اسلام را قبول‌کردند.

احنف بعداز قبول اسلام شرفیاب حضور مبارك نبوی نشده بوده و در زمان عمر نزد وی‌آمد و درحرب صفّین حاضر رکاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) بوده و درجمل با هیچ یك ازطرفین حاضر نشد . در زمان عمر وعثمان نیز حاضر بعضی‌ازفتوحات‌خراسان بود و پس‌ازآنکه معاویه پسر خود یزید را به خلافت و ولیعهدی خویش معرفی‌کرد و مردم به خجسته‌گوئی می‌رفتند احنف نیز حاضر و ساکت بود ، معاویه ازسبب سکوتش

استفسار نمود، پاسخ دادکه در راست‌گفتن از تو می‌ترسم ودر دروغ‌گفتن‌ازخدا پس‌معاویه تحسینش‌کرده وچند هزار درهم یا دینار بدو بخشید . احنف تا زمان مصعب‌بن زبیر در قید حیات بوده ویا مصعب به‌کوفه رفته و هم درآنجا در سال ۶۷ یا ۶۸ یا ۷۰ یا ۷۱ ه قمری درگذشت. احنف اعور، ویك چشم او از صدمهٔ آبله نابینا بوده ویا درفتح سمرقند پوچ و ضایع شده بوده است واز حضرت علی و عمر و عثمان روایت‌کرده وحسن بصری هم از وی روایت می‌کند .

از او پرسیدندکه حلیم‌تر ازخود را سراغ داری پاسخ دادکه قیس‌بن‌عاصم‌منقری را از خود حلیم‌تر دیدم بلکه حلم را از وی یادگرفتم‌که روزی یکی‌از برادرزادگانش پسر اورا کشته بود پس مقتول را نزد وی‌آورده و قاتل را نیز دست بسته حاضر کردند ، رو به قاتل‌کرده وگفت کار خوبی نکردی زیراکه بازوی خودت را شکسته وعدّهٔ‌خودرا کاستی ودرقوم‌خودبدی‌کرده ودشمن‌خودرا جری‌نمودی پس امر به‌استخلاصش‌کرده واصلا درسیما یا وضع لباس وی تغییری پیدا نشد و امرکرد، صد ناقه دیهٔ مقتول‌را بمادرش‌که غریبه‌بوده بپردازند بلکه تسلیت‌یافته ومرهم دل خستهٔ او باشد. کلمات حکیمانهٔ احنف بسیار است بمدارك ذیل هم مراجعه نمایند ه

تنقیح‌المقال و۱۶۸ مف و۲۵۰ ج ۱ کا و۲۹۷۸ ج۴ س و۱۹۳ مجمع‌الامثال وغیرها)

احوص **عبدالله بن محمد بن عبدالله** - مدنی‌البلدة، ازغزلیّین‌شعرای‌عرب که به تشبیب و غزل مایل و اکثر اشعارش درهمین‌رشته میباشد وبه هجوگوئی نیز رغبتی تمام داشته و اغلب اشعارش بارونق وطراوت‌بوده واز او است.

ستبقی لها‌فی مضمرالقلب والحشا سریرة حب یوم تبلی‌السرائر

و درسال صد وپنجم هجرت (۱۰۵ه قمری) درگذشت . (ص۲۹۶ ج۱ ع)

احول **محمد بن حسن بن دینار** - مکنّی‌به ابوالعباس و ملقب به احول از محدّثین عامه‌که ادیب وثقه و عالم به علوم عربیّه بوده و از ابن‌الاعرابی،محمدبن زیاد روایت‌کرده ونفطویه نحوی نیز از وی روایت می‌کند وکتاب **الاشباه** وکتاب **الدواهی** ازاو بوده ومصنّفات‌دیگری‌هم‌دارد. (ص۱۸۵ ج۲ تاریخ‌بغداد)

احول **محمدبن‌علی - بن نعمان**، بعنوان مؤمن‌الطاق خواهدآمد .

اخباری **احمد بن‌اسحق بن‌جعفر بن وهب‌بن واضح-** اخباری‌عباسی مورخ، درسال ۲۸۴ه قمری وفات یافته وکتاب **اخبارالامم‌السالفة** وکتاب **اسماء البلدان** وکتاب **تاریخ یعقوبی** که‌تازمان‌معتمدعباسی نوشته‌وکتاب **مشاکلةالناس لزمانهم** از او است . (ص۱۵۳ ج ۵ جم)

اخباری **جعفر بن محمدبن ازهر بن عیسی-** از مشاهیر مورخین‌که درجمع تواریخ و اخبار وسیر، اهتمام تمام داشته وکتاب‌التاریخ بترتیب سالها از او بوده ودرسال ۳۷۹ه قمری در۶۹سالگی درگذشت. (ص۱۸۶ ج ۷ جم)

اخباری **ابوبکر محمد بن احمد بن مزید -** نحوی معروف به اخباری از فضلای اوائل سدهٔچهارم هجرت‌که ازمبرّد روایت‌کرده ودرسال ۳۲۵ه قمری درگذشت وکتاب **اخبار عقلاءالمجانین** از او است. (ص۱۲۳ تذکرةالنوادر)

اخباری **(میرزا) محمد بن عبدالنبی بن عبدالصانع -** نیشابوری‌هندی‌اکبر آبادی، مکنی به‌ابواحمد ومعروف به‌میرزامحمد اخباری،غایت فضل و وفور علم و جامعیت معقول ومنقول و فروع و اصول او جای‌تردیدنبوده وصاحب ذهن وقاد و فهم نقاد میباشد ودرکلام و الهیّات وفقه و اصول ودیگر علوم متداوله یدی طولی داشته و درسال ۱۱۹۸ه قمری از هند بزیارت بیت‌الله رفت پس درنجف وکربلا و کاظمین برای تحصیل علوم دینیه اقامت‌گزید و درفنون عقلیه ونقلیه هشتاد تألیف دارد و ازآن جمله است :

۱- **الاعتذار** ۲- **انسان‌العین فی‌رد کتاب عین‌العین** . مخفی نماندکه میرزای قمی کتاب عین‌العین را در ردکتاب قبسةالعجول میرزا محمد تألیف داده پس میرزا محمد نیزهمین‌کتاب انسان‌العین را در رد همان‌کتاب عین‌العین تألیف وبا سه‌عنوانش دررشتهٔ تحریرآورده ، عبارت‌کتاب خودش قبسه را باکلمهٔ **قُلْتُ** و عبارت عین‌العین را با لفظ **قالَ** وعبارت‌کتاب‌خودش‌انسان‌العین‌راهم باجملهٔ **اَقُولُ** می‌نگارد ۳- **انموزج‌المرتاضین**

۴- **البرهان فی‌التکلیف والبیان** که برهانیه نیز گویند و دربیان تکلیف وشرایط و اسباب آن و تشیید مسلك اخباری و ردّ مجتهدین است ۵- **التحفة** در فقه از طهارت تادیات ۶- **تحفة الخاقان** که مسمّی به‌دوائرالعلوم‌است ۷- **تسلیة القلوب الحزینة** که بمنزلهٔ کشکول است ۸- **تقویم‌الرجال** ۹- **التنباکیة** ۱۰- **حقیقةالاعیان‌فی‌معرفةالانسان** ۱۱- **دوائرالعلوم** که همان تحفةالخاقان مذکور است ۱۲- **السفینة** ۱۳- **الشهاب‌الثاقب** ۱۴- **فتح‌الباب الی الحق والصواب** ۱۵- **قبسةالعجول فی‌الاخبار والاصول** ۱۶- **قلع‌الاساس فی‌نقض اساس الاصول** ۱۷- **الکتاب المبین فی‌اثبات امامة الطاهرین** ۱۸- **کلیات‌الرجال** ۱۹- **مصادر الانوار فی‌الاجتهاد والاخبار** وغیر اینها ودرسال۱۲۳۲ه قمری درکاظمین درپنجاه وچهار سالگی مقتول گردید .

(ص۶۵۳ ت و۲۸۹ ج ۲ و۹۳ و۴۰۲ ج ۳ دریعه)

اخباری **مولی محمدامین**- بعنوان استرآبادی خواهدآمد .

اختر **محمدعلی بیگ** - ازطایفهٔ فیلی،ازشعرای‌شیرازبوده واختر تخلّص می‌نموده و درسال ۱۳۰۲ه قمری درگذشته و از او است .

گرپریشان‌کنی‌آن زلف خم اندرخم‌را ترسم ای دوست‌که آشفته‌کنی عالم را

چین زلف تو فکنده گرهی در کارم بگشا بهر خدا این گره محکم را

(ص ۵۵۴ عم)

اختری **مصطفی‌بن شمس‌الدین** - قره حصاری حنفی ملقب به ام‌الفتاوی و مصلح‌الدّین، ازعلمای عهد سلطان سلیمان قانونی‌عثمانی‌است‌که دراکثر علوم‌متنوعه خصوصاً درلغت وفنون ادبیّهٔ عربیّه یدی طولی داشته وکتاب**اختری** درلغت از عربی بترکی وکتاب **جامع‌المسائل** درفقه از تألیفات او بوده وکتاب لغت‌مزبور نیزکه دو فقره میباشد هردو بعنوان مشهوری مؤلفش به اختری معروف و بقید صغیر و کبیر از هم امتیاز یابند و اختری درسال ۹۶۸ ه ق وفات یافت .

(ص ۱ ج ۲ س و ۵۱ ج ۱ کشف‌الظنون)

اخسیکتی **اثیرالدین** - اولی بعنوان اثیرالدین‌اخسیکتی و دویمی بعنوان

اخسیکتی **احمدبن محمد**- ابورشاد و سومی بعنوان ابن‌ابی‌المناقب در این

اخسیکتی **محمد بن‌محمد**- کتاب مذکور ونسبت‌آن به‌شهری اخسیکت‌نامی

است از ترکستان که کرسی ولایت فرغانه است.

اخضری **سیدعلی مغربی** - معروف به‌اخضری از اکابر فصحای ادبا وادبای فصحای سدهٔ یازدهم هجرت بوده واز اشعار او است :

لقد عنفونا فی‌الدخان و شربه	**فقلت دعوا التعنیف فالامر احوجا**
الا ان عفریت الهموم بصدرنا	**عصانا فدخنا علیه لیخرجا**

و دیگری درهمین موضوح زیباتر از اوگفته است :

وما شربی التنباك من اجل لذة	**به لا ولا ریح یفوح کما العطر**
و لکن اداوی نار قلبی بمثلها	**کما یتداوی شارب‌الخمر بالخمر**

و سال وفاتش مضبوط نیست . (ص ۵۸۱ فه)

اخطب‌خوارزمی **ابوالمؤید موفق بن احمد**- بن محمد بن سعید، قرشی القبیلة، مصری البلدة، حنفی‌المذهب، فقیه فاضل محدّث حافظ خطیب بلیغ شاعر ادیب، از تلامذهٔ زمخشری و اخطب خطبای شرق و غرب و از اکابر افاضل و اکارم اماثل و درفقه و حدیث و ادب مسلّم زمان و مقدم اقران بوده و درنظم شعر و انشای خطب مهارت کامل داشت و مشهورترین تألیفات او که در صفحهٔ روزگار باقی و مطاوی ومطالب‌آن، مابین علمای امّت متعارف میباشد کتاب **مناقب** او است که از اخبار و احادیث ماثوره درحق حضرت امیرالمؤمنین (ع) یسیری ازکثیر درآن‌کتاب مستطاب بقلم‌آن‌محدّث‌تحریرجاری‌گردیده وکتب ومصنّفاتی‌که درموضوع‌مناقب‌اهل‌بیت‌عصمت و طهارت تألیف شده از همان‌کتاب بسیار نقل و روایت می‌کنند . باری اگرچه اخطب بعنوان ابوالمؤید و خطیب خوارزمی هم اشتهار دارد لکن به اخطب خوارزمی، دیگر مشهورتر بوده اینك ماهم ترجمه حال او را در تحت همین عنوان نگارش دادیم و از اشعار اخطب است :

هل ابصرت عیناك فی‌المحراب	**کابی تراب من فتی محراب**
لله در ابی تراب انه	**اسد الحراب و زینة المحراب**
هو ضارب و سیوفه کشواقب	**هو مطعم و جفونه کجواب**
هو قاسم الاصلاب غیر مدافع	**یوم الهیاج و قاسم الاسلاب**
ان النبی مدینة لعلومه	**و علی الهادی لها کالباب**

لولا علی ماهتدی فی‌مشکل	**عمر الاصابة والهدی لصواب**
جاء النداء من‌السماء و سیفه	**بدم الکماة یلح فی‌التسکاب**
لا سیف الا ذوالفقار و لافتی	**الا علی هازم الاحزاب**

وفات اخطب، موافق آنچه در معجم‌المطبوعات تصریح شده و در نامهٔ دانشوران نیز از کاتب‌چلبی و سیوطی نقل‌کرده درسال پانصد و شصت و هشت (۵۶۸ ﻫ قمری) درحدود هشتاد و چهار سالگی بوده است. اینکه محدّث معاصر درهدیة‌الاحباب درسال‌چهارصد وشصت وهشت نوشته اشتباه وناشی ازغلط کاتب ویا چاپخانه میباشد. اینکه میرزامحمد اخباری در رجال‌خود نام‌صاحب‌ترجمه را نیز محمدپنداشته اشتباه به‌خطیب خوارزمی محمدبن محمودآتی‌الترجمة متوفی درسال۶۵۵ﻫ وناشی‌ازاشتراك درکنیه وبلده وخطیب بودن هردو میباشد واما خوارزم و وجه تسمیهٔ آن درتحت عنوان خوارزمی خواهدآمد.
(ص ۱ ج ۴ مه و ۲۸۱۷ مط و۱۶ هب)

اخطل **غیاث‌بن غوث** - بن صلت تغلبی بن‌طارقه، نصرانی‌الاصل ومکنی به‌ابومالك، ازفحول شعرای‌عصراموی‌است‌که بجهت‌مدیحه‌گوئی و اظهار خلوص درحق خلفای بنی‌امیه به شاعر بنی‌امیه موصوف و نزد ایشان مقرب و بویژه‌عبدالملك‌که اشعار اورا بسیار دوست داشته وطرب بی‌اندازه می‌نموده‌است واخطل هم درمدح او قصائد بسیاری‌گفته ودرسال نود وپنجم (۹۵ﻫ قمری) وفات‌یافته واز اشعار او است‌که بسیار می‌خوانده است :

و اذا افتقرت الی‌الذخائر لم تجد	**ذخرا یکون کصالح الاعمال**

و نیز بامر یزید بن معاویه درهجو انصارگوید :

ذهبت قریش بالسماحة والندی	**واللؤم تحت عمائم الانصار**
فدعوا المکارم لستم من اهلها	**و خذوا مساحیکم بنی‌النجار**

دیوان اخطل دربیروت چاپ و قصیدهٔ اوهم‌که درمدح بنی‌امیه سروده با ترجمهٔ لاتینی آن درلیدن چاپ شده و رجوع بترجمهٔ جریر و فرزدق هم نمایند . در وجه تسمیه او گویندکه مردی‌را هجوگفته‌پس‌آن‌مرد بدوگفت **اِنَّكَ لَاَخْطَل** یعنی‌تو سفیه هستی‌که‌اخطل بمعنی‌سفیه‌است ویاآنکه بجهت لق‌چانگی ودرشت زبانی‌او بوده و اخطل بمعنی‌فحش‌گو

و پرگو نیز آمده است. (ص۲۵۵ ج ۱ و۴۰۳ و۴۰۸ جواهرالادب و۴۷ مط و۴۷ عم)

اخفش[1]

اخفش

احمدبن عمران بن سلامه - نحوی لغوی ملقب به اخفش اول، در اصل شامی بوده و درعراق فنون ادبیه را آموخته است . نسبت بخانوادهٔ جلیلهٔ طهارت محبت مفرط داشته و درشمارهٔ شعرای اهل بیت معدود و اشعار بسیاری دربارهٔ ایشان گفته و ازآن جمله است :

ان بنی فاطمة الميمونة الطيبين الاكرمين الطينة
ربيعنا فی السنة الملعونة كلهم كالروضة المهتونة[2]

وکتاب **غریب الموطأ** از تألیفات وی میباشد و وفاتش پیش از سال دویست وپنجاهم هجرت (۲۵۰ھ) بوده است . (ص ۵۴ ت و ۷۷ ج ۴ جم)

اخفش

احمدبن محمد - موصلی، شافعی فقیه نحوی، مکنی به ابوالعباس، استاد ابن جنی معروف متوفی بسال ۳۹۲ھ بوده وکتابی در **تعلیل قرائات سبعه** تألیف داده و سال وفاتش مضبوط نیست لکن از رجال سدهٔ چهارم است . (ص ۵۵ ت)

اخفش اصغر
اخفش اکبر
اخفش اوسط

اولی اخفش علی بن سلیمان و سلیمان بن علی و دویمی اخفش عبدالحمید و سومی اخفش سعید است که در زیر بهمین عناوین مذکور هستند و چنانچه اشاره خواهیم کرد در بدایت حال این سومی را نیز اخفش اصغر می‌گفته‌اند .

۱- **اخفش** - در اصل کسی را گویند که هردو چشمش کوچکتر بوده و ضعف باصره داشته باشد و در اصطلاح علمای ادب موافق آنچه در روضات‌الجنات از بغیةالوعاة سیوطی نقل کرده یازده تن از نحویین ملقب بهمین لقب میباشد که اشهر ایشان سه تن بوده و بقید اکبر و اصغر و اوسط از همدیگر امتیاز یابند چنانچه مذکور خواهند شد و ماهم اخفش گفتن سلیمان بن علی راکه غیراز اخافشهٔ یازده‌گانهٔ بغیةالوعاةاست بعداز استخراج ازکلمات خود او بدانها افزوده و هریك از اخفش‌های دوازده‌گانه را بترتیب حروف اسامی‌شان ثبت اوراق مینمائیم .

۲- **مهتونه** - باغی است که بارانش یك ساعت آمده پس منقطع شده و باز برگردد که سراپا طراوت میباشد .

اخفش اول اخفش احمد بن عمران مذکور دربالا است .

اخفش **حسین بن معاذ بن حرب** - بصری الأصل بغدادی المسکن ، مکنّی بهابوعبدالله، ازاجلّای محدّثین‌عامه میباشدکه دربغداد وسامره‌از مشایخ بسیاری نقل‌حدیث‌کرده وازعایشه روایت نموده که‌حضرت‌رسالت‌مآبی(ص)فرمودند: **إِذٰا كٰانَ يَوْمُ الْقِيٰامَةِ نٰادىٰ مُنٰادٍ يٰا مَعْشَرَ الْخَلاٰئِقِ طَأْطَئوا رُؤُوسَكُمْ حَتّٰى تَجُوزَ فٰاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ** (ص) ونیز بروایت عایشه‌آن‌حضرت‌فرمودند: **ينادى يوم القيامة غضوا ابصاركم حتى تمر فاطمة بنت محمد النبى (ص)** و حسین بن معاذ درسال دویست و هفتاد و هفت هجری وفات یافت . **(ص ۱۴۱۰ ج۸ تاریخ‌بغداد)**

اخفش **خلف بن عمر** - بلنسی نحوی، مکنّی به ابوالقاسم، درعلم عروض نیزمهارت‌تامه داشته و وفاتش بعدازسال‌چهارصد و بیستم هجرت (۴۲۰ه قمری) است . **(ص ۵۵ ت)**

اخفش **سعیدبن مسعده** - نحوی، بلخیّ‌البلدة، مجاشعیّ‌القبیلة، ابوالحسن الکنیة، اخفش اوسط‌الشهرة ، ازاعاظم ادبا ومشاهیر نحاة بصره واز پیشوایان اهل عربیه و ادب و واضع بحرخبب میباشدکه‌آن را نیز ببحرهای‌عروضی افزوده است و از شاگردان سیبویه و خلیل ودر اواخر از سیبویه اعلم بوده این است‌که قول اورا در مقابل قول سیبویه مذکور دارند و لفظ اخفش درصورت اطلاق راجع باو است و بس‌که افضل و اکمل اخافشه بود و بلکه استاد او سیبویه باآن همه جلالتی‌که شهرهٔ آفاق است مطالب خود را بدو عرضه داشته و بعد ازآن ثبت‌کتاب خود نمودی .

ابن‌خلکان گویدکه نخست او را اخفش اصغر می‌گفته‌اند تاآنکه علی بن سلیمان معروف به اخفش اصغرکه در زیر ترجمهٔ‌حال‌اورا خواهیم نگاشت بوجودآمد وبعدازآن‌صاحب ترجمه ملقب باوسط‌گردید .

تألیفات سعید : ۱- الاشتقاق ۲- الاصوات ۳- الاوسط در نحو ۴- العروض ۵- القوافی ۶- المسائل‌الصغیر ۷- المسائل‌الکبیر ۸- معانی‌الشعر ۹- المقاییس درنحو

۱۰- الملوك و غیر اینها و درسال دویست و پانزدهم یا بیست و یکم هجرت (۲۱۵ یا ۲۲۱ھ قمری) وفات یافت .
(ص ۳۱۳ ت و ۲۲۴ ج ۱ کا و ۸۰۵ ج ۲ س و ۲۲۴ ج ۱۱ جم)

اخفش **سلیمان بن علی -** نحوی‌که پسر علی بن سلیمان معروف به اخفش مذکور در ذیل وگاهی‌خود سلیمان را نیز اخفش اصغرگویند و شرحی دیگر بدست نیامد . (ص ۵۵ ت)

اخفش‌صغیر همان اخفش علی بن سلیمان مذکور در ذیل است .

اخفش **عبدالحمید بن عبدالمجید-** هجری[۱] ثعلبی نحوی، مکنی به ابوالخطاب و معروف به اخفش اکبر یاکبیر، شاگرد ابوعمرو بن‌علاء واستاد یونس وکسائی و سیبویه و ابوعبیده واز اعاظم علمای نحو و لغت میباشد . نخستین‌کسی است‌که تفسیر هرشعری را در زیر خودش نوشته و پیش‌از او مرسوم چنان بوده‌که بعداز اتمام قصیده شرح و تفسیر تمامی‌آنرا یك‌جا می‌نوشتند و اصلش از بلاد هجر میباشد .
(ص ۸۰۵ ج ۲ س و۵۵ ت)

اخفش **عبدالعزیز بن احمد -** نحوی‌اندلسی، مکنّی به ابوالاصبغ‌که در سال سیصد و هشتاد و نهم هجرت (۳۸۹ھ قمری) در قید حیات بوده و ابن عبدالبرّ از وی روایت می‌کند . (ص ۵۵ ت)

اخفش **عبدالله بن محمد -** نحوی بغدادی، مکنّی به ابومحمد از اصمعی متوفی در دویست وده واندی روایت می‌کند وسال وفات ودیگر مشخصاتش بدست نیامد . (ص ۵۵ ت)

اخفش **علی‌بن‌اسمعیل بن رجاء -** فاطمی مکنّی به ابوالحسن و ملقّب به شریف است و شرحی دیگر بدست نیامد . (ص ۵۵ ت)

۱- **هجر-** بروزن قمر، بنوشتهٔ بعضی نام دیگر احسا است‌که در (اح) مذکور شد و بنوشتهٔ مجمع‌البحرین، شهری‌است دریمن و دهی بوده درنزدیکی مدینه و نیز نام تمامی اراضی بلاد بحرین است .

اخفش

علی‌بن سلیمان‌بن فضل - مکنّی به‌ابوالحسن و معروف به اخفش اصغر یا صغیر ، نحوی اخباری حافظ اخبارکه از مشاهیر نحاة بوده و نحو را از مبرّد و ثعلب و ابوالعینا اخذ نموده است. مرزبانی و ابن‌الفرج معافی جریری و نظائرشان‌از وی روایت می‌کنند ومابین‌او وابن‌الرومی شاعرمشهورآتی‌الترجمه مناظره‌ها و مناقشه‌ها بوده اینك صبح زود به درخانه‌اش رفته وحرفی ناموافق وناموزون وموافق تطیّر و بدفالی بزبان‌آوردی، ابن‌الرومی نیز باقتضای حال طبیعی خودکه مبتلا به تطیّر بوده و درشرح حالش اشاره خواهدشد فال بد زده وآن روز ازخانه‌اش بیرون نشدی واز این‌رو ابن‌الرومی نیز بسیار هجوش‌گفته‌که در دیوانش ضبط است و علی بن سلیمان درنحو چندان خبرتی‌نداشته‌وهرمسئلهٔ نحویه‌که از وی می‌پرسیدند پاسخ‌نداده و بسیار دل‌تنگ بودی و بنوشته ابن‌خلکان وقاموس‌الأعلام تألیفی از وی معلوم‌نکرده‌اند لکن ابن‌الندیم‌گویدکتاب **الانواء** وکتاب**التثنیة والجمع** وکتاب**الجراد** وکتاب**شرح سیبویه** وکتاب **المهذب** از تألیفات او بوده ودر روضات‌الجنّات نیز کتاب دومی مزبوررا باتفسیر کتاب‌سیبویه وکتاب **حداد** بدو منسوب داشته‌است وگویندکه ازکثرت فقر وفاقه ابن‌مقلهٔ کاتب را فی‌مابین خود وعلی بن عیسی وزیر، واسطه نموده‌که اورا هم راه معاشی مقرر دارد پس ابن‌مقله هم ضیق حال اورا درمحفلی عالی بعرض وزیر رسانید لکن‌کارگر نشد و شدیداً رد نمود این قضیه برابن‌مقله بسیار دشوار شده و نفس خود را ملامت نمود . اخفش نیز باآن پریشانی گذرانید و در بسیاری از روزها معطل قوت یومیه‌اش بود تا روزی شلغم بسیاری خورده وازصدمهٔ‌آن در تاریخ شعبان یا ذیقعدهٔ سال سیصد وپانزدهم یا شانزدهم هجرت (۳۱۵ یا ۳۱۶ه) دربغداد بموت فجأه درگذشت و درگورستان قنطرهٔ بردان بخاکش سپردند .

(ص ۳۱۴ ت و ۱۲۳ ف و ۳۶۰ ج۱کا و ۸۰۵ ج۲ س و ۴۳۳ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

اخفش

علی‌بن‌محمد مغربی - نحوی، شاعر شریف ادریسی مکنی به‌ابوالحسن کـه در سال چهارصد و پنجاه و دویم هجرت (۴۵۲ ه) در قید

حیات بوده است .

(ص ۵۵ ت و ۵۷ ج ۱۵ جم)

اخفش کبیر همان اخفش عبدالحمید بن‌عبدالمجید مذکور دربالا است.

اخفش‌مغربی همان اخفش علی بن محمد مذکور دربالا است .

اخفش **هرون بن موسی بن شریك** - دمشقی قاری نحوی ، مکنّی به‌ابوعبدالله، ازاهل فضل و ادب بوده ومصنّفات‌بسیاری درقرائت وفنون عربیه بدو منتسب میباشد و درسال دویست و نود ویك یا دو از هجرت (۲۹۱ یا ۲۹۲ه) درگذشت . (ص۵۵ت و۳۶۳ ج۱۹ جم)

اخوان‌الصفا بنوشتهٔ معجم المطبوعات عنوان مشهوری جمعی است که با همدیگر رابطهٔ الفت وصداقت استوار داشتند و در اواسط قرن چهارم هجرت دربصره هم‌پیمان و درنهانی اجتماع‌کردند وخودشان را بنام اخوان‌الصفا موسوم ولی از دیگران مختفی میداشتند ودر انواع فلسفه مباحثه ومذاکره می‌کردند و یگانه مرام ایشان وحدت مذهبی ، دعوت براخوّت و صداقت جامع و اکید فتورناپذیر ونشر علوم فلسفهٔ طبیعیّه بود . بهمین جهت‌آوازهٔ ایشان دراطراف‌جهان منتشر شد ودر شرق وغرب‌عالم شهرتی‌بی‌نهایت‌یافتند. درسال۳۷۳ه قمری صمصام‌الدوله‌پسرعضدالدولهٔ دیلمی از ابوحیّان توحیدی جویای حال **زید بن رفاعه** که یکی‌ازآن جماعت است شده وگفت دربارهٔ زید مذهبی غیرمعهود و اقوالی مشهوراست‌که موجب‌شك و ریبه میباشد و هم شنیده‌ام‌که تو باوی رسم صحبت ومراوده داری، درپاسخ‌گفت زید دارای ذهنی وقاد و ذکاوتی نقاد میباشد . وزیر از مذهبش پرسید ، ابوحیّان گفت مستور بوده و خود را بهیچ مذهبی منتسب‌نمی‌سازد لکن‌دیری‌است‌که دربصره مقیم‌است وباگروهی‌که ابواحمد مهرجانی ، ابوالحسن علی بن هرون زنجانی ، ابوسلیمان محمد بن معشر سبتی معروف به مقدسی نیز ازآن‌جمله میباشند مصاحب‌بوده ودر اقسام علوم‌گوناگون مذاکره‌مینمایند وایشان‌درصداقت ومعاشرت‌هم‌پیمان وردقدس وطهارت‌وخیرخواهی و نصیحت‌هم‌اندیشه‌اند

و درمیان خودشان مذهبی وضع کرده و آن‌را جالب رضای خداوندی وموجب نجات ابدی می‌پندارند وگویند که احکام شریعت باضلالت‌ها مخلوط وباجهالت‌ها ملوّث بوده ویگانه مطهّر آن اصول فلسفه میباشد وکمال انسانی هنگامی است که شریعت عربیه با فلسفهٔ یونانیه منتظم بوده وبا یکدیگر منطبق گردند و ایشان پنجاه رساله در پنجاه نوع از حکمت تألیف داده و در هیچکدام از آنها خودشان را معرفی نکرده و اسامیشان را مذکور نداشته‌اند و بعقیدهٔ بعضی از تألیفات بعض متکلمین معتزلهٔ عصر اول بوده وگروهی آنها راکلمات بعضی از ائمهٔ علویّین انگارند .آن جماعت یك مقالهٔ پنجاه ویکمی نیز که بطور اختصار حاوی تمامی انواع مقالات رساله‌های پنجاه‌گانه میباشد نگاشته واسامی خودشان را درآن معین کرده و به **رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا** موسوم و بمنشیان و کاتبان نویسانده ودرمیان مردم منتشر ساختند ونیز از ابوحیّان توحیدی که ازشاگردان زید بن رفاعهٔ نامبرده بوده نقل است که زید و جمعی دیگر از فلاسفهٔ اسلامی در منزل ابوسلیمان نهرجوری که رئیس ایشان بوده اجتماع کرده و بدستور مذکور داخل مذاکره میشدند و هروقتی که شخصی بیگانه وارد شدی با رمز و اشاره وکنایه حرف می‌زدند .

جرجی زیدان درآداب اللّغة العربیّة گوید که درعصر سوم عباسی مطابق قرن چهارم هجری، علم فلسفه دارای اهمیت بسیاری بود و اغلب کسانی که در تحصیل علوم پیشینیان اهتمام داشتند خصوصاً اطبّا، نخست به‌تحصیل فلسفه اشتغال می‌جستند وشیخ ابوعلی سینا هم پیش‌آهنگ ایشان بود . فلاسفهٔ آن‌عصر در نظر عامه متهم به‌کفر و زندقه بودند و انتساب به‌فلسفه را با انتساب بکفر هم‌عیار میدیدند و بهمین‌جهت مأمون عباسی که یگانه سبب نقل فلسفهٔ یونان به لغت عربیه‌بوده درانظار عامه منفور گردید حتی ابن تیمیه گوید: **ما اظن الله یغفل عن المأمون ولابدان یعاقبه بما ادخله علی هذه الامة** . بهمین جهت اصحاب فلسفه از روی اضطرار و لاعلاجی مختفی بودند و در باطن جمعیت‌های سرّی تشکیل میدادند که اشهر آنها جمعیت **اخوان الصفا** است. این جمعیت دراواسط قرن چهارم هجرت در بغداد تشکیل یافته و از اعضای آن پنج تن را مذکور داشته‌اند : **عوفی ، ابواحمد**

مهرجانی، زید بن رفاعه، ابوالحسن علی بن هرون زنجانی ، ابوسلیمان محمد بن معشر بستی معروف به مقدسی ، ایشان درنهانی اجتماع کرده و بعداز اطلاع بهآراء فرس و هند و یونان وتعدیل و تطبیق آنها باموازین مقدسهٔ اسلامی درتمامی انواع فلسفه بحث ومذاکره می‌نمودند تاآنکه مذهب خاصی که خلاصهٔ افکار فلاسفهٔ مسلمین است برای خودشان اتخاذ کردند. اساس مذهبشان آنکه شریعت باجهالات وضلالات متنوعه مخلوط وملوّث گردیده ودرتطهیر آن غیرازقواعدفلسفه راهی نداریم زیراکه آنها حاوی حکمت اعتقادی ومصلحت اجتهادی است وکمال انسانی هنگامی است که فلسفهٔ یونانیه وشریعت عربیه باهم منطبق گردند. پس گویند دراین فلسفهٔ خودشان پنجاه رساله تدوین کردند وبنام رسائل اخوان الصفا موسوم داشتند ودرهرحال اسامی خودشان راکتمان کرده‌اند. انواع علوم طبیعی و ریاضی و الهی درآن درج نموده‌اندکه بعد از تفکر بسیار در اطراف و جزئیات آنها منکشف میگرددکه ایشان بعداز بحث کافی و نظر دقیق آنرا تدوین کرده‌اند. درآن کتاب درنشو و ارتقا هم بحث کرده ودر ذیل کتاب ، فصلی درکیفیت معاشرت اخوان الصفا وتعاون ایشان باتمام صدق و مودت و شفقت و اینکه غرض اصلی ایشان تعاضد در دین بوده منعقد و شرائط قبول اخوان الصفا را هم درآن مندرج کرده‌اند. معتزله و اتباع ایشان همین رسائل اخوان الصفا را درس می‌خواندند وبنهانی ببلاد اسلامی نقل می‌نمودند. یك قرن نگذشته بودکه بدستیاری ابوالحکم عمرو بن عبدالرحمن کرمانی که از اهالی قرطبهٔ اندلس بوده و بجهت تبحّر درمراتب علمیه بمشرق زمین آمده بوده درحین مراجعت، به بلاد اندلس نیز وارد و درآن دیار نیز منتشر و متداول و ازکتابهای درس گردید .

رسائل اخوان الصفا وخلّان الوفا، بنوشتهٔ جرجی زیدان درسال ۱۸۸۳م درلیبسك و درسال ۱۳۰۳ه قمری دربمبئی ودر ۱۳۰۶ه قمری درمصر چاپ شد ودر ۱۸۶۱م نیز ترجمهٔ هندی آن درلندن بطبع رسید ویك نسخهٔ خطی آن نیز درکتابخانهٔ خدیویّهٔ مصر موجود میباشد، این کتاب رسائل اخوان الصفا غیراز رسائل اخوان الصفای حکیم مجریطی متوفی بسال ۳۹۵ه قمری است که یك نسخهٔ خطی آن نیزدرکتابخانهٔ خدیویهٔ مصرموجود

ومثل اولی‌است لکن غرض مجریطی تفسیر فلسفه با دین‌است، دراین‌جا کلام جرجی زیدان بپایان رسید .

در معجم‌المطبوعات گوید : رسائل اخوان‌الصّفا و خلاّن‌الوفاکه باسم آن هیئت اجتماعیه موسوم شده بنام علوم ریاضیات ، علوم طبیعیات و جسمانیات، علوم نفسانیّات و عقلیّات و علوم ناموسیات و الهیات بچهار قسمت است‌که در سال ۱۳۰۵ﻫ قمری در بمبئی چاپ شده و **انتخاب رسائل اخوان‌الصفا** نیزکه مقتبسات چند نسخهٔ خطی‌آن‌کتاب است در برلین‌چاپ‌گردیده وکتاب **تحفة اخوان‌الصفا** نیزکه منتخباتی ازرسائل‌اخوان‌الصفا است درمصر چاپ شده است .

علامهٔ متتبّع معاصر درکتاب ذریعه‌گوید کتاب اخوان‌الصفا موافق آنچه فیض کاشانی در اصول اصلیّه‌گفته تألیف بعض حکمای شیعه میباشد . ایشان با عقول فاسده وآراءکاسدهٔ خودشان چیزهای بسیاری دراحکام و قضایا احداث‌کردند و ازکتاب الهی و سنّت‌نبویّه دور افتادند وبه‌اهل ذکرکه درموارد اشکال موظف بمراجعه وسئوال‌ازایشان بوده‌اند مراجعه نکردند واز استکشاف حقیقت از ایشان استکبار نمودند . از سخافت عقل خودشان‌گمان می‌کردندکه خدای‌تعالی امرشریعت وفرائض دیانت را ناقص‌گذاشته است تا ایشان با اجتهادات باطله وقیاسات‌کاذبه وعقول فاسدهٔ خودشان تکمیلش‌نمایند. نیز درکتاب ذریعه ، قضیهٔ مکالمهٔ صمصام‌الدولة با ابوحیّان توحیدی را ازکتاب اخبار الحکمای‌قفطی نقل‌کرده ودرآخرگوید ابوحیّان‌گفت‌که من رسائل‌اخوان‌الصفارا باستاد خودم محمدبن‌بهرام‌ابوسلیمان منطقی سجستانی عرضه داشتم پس‌ابوسلیمان‌گفت‌جمعیت اخوان‌الصفا خواسته‌اندکه شریعت را بافلسفه، مربوط ساخته و تطبیق نمایند لکن موفق بمرام خودشان نشده‌اند و نیز بفرمودهٔ ذریعه‌کتاب فارسی دیگری هم هست دراخلاق ، موسوم به اخوان‌الصفا ، تألیف حاج میرزا علی‌اکبر بن شیرمحمد همدانی از شاگردان صاحب مستدرك‌آتی‌الترجمه‌که درسال ۱۳۲۵ﻫ قمری درهمدان وفات یافته و جنازه‌اش را به نجف‌اشرف نقل داده‌اند و تمامی‌کتاب مذکور خود را درکتاب دیگر خرابات نام

خودش درج کرده است (ص ۳۸۳ ج ۱ ذریعه و ۳۴۳ ج ۲ ع و ۴۰۹ مط)

ادائی مولانا ادائی ، از متأخرین شعرای سمرقند است که بهندوستان رفته و درسال یکهزار و چهارم (۱۰۰۴ه قمری) درآنجا وفات یافت و از او است :

یاد وصال او دل ما شاد میکنـد عمرگذشته‌را همه‌کس یادمیکند

اسم و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد . (ص ۸۰۶ ج ۲ س)

ادریسی **محمد بن محمد** - بعنوان شریف ادریسی خواهدآمد .

ادفوی **جعفر بن ثعلب بن‌جعفر بن علی** - ادفوی‌البلدة، ابوالفضل‌الکنیة، شافعی‌المذهب، کمال‌الدین‌اللقب ، به موضعی ادفو نامی‌ازاعمال مصر منتسب است. درسال ۶۸۵ه قمری درآنجا متولد واز ابن‌دقیق و ابوحیّان ودیگر اکابر وقت اخذ علم‌کرد و استفاده‌های بسیاری نمود و درنظم ونثر ماهر بوده و درموسیقی نیز مهارتی بسزا داشته است .

تألیفات او : ۱- الامتاع فی‌احکام النساء ۲- البدر السافر فی‌احکام المسافر ۳- الطالع السعید الجامع لاسماء الفضلاء والرواة با علی‌الصعید که این‌آخری را باشارهٔ استاد خود ابوحیّان تألیف داده و درسال ۱۳۳۲ه قمری درمصر چاپ شده است . جعفر درسال هفتصد و چهل و هشت یا نه هجرت (۷۴۸ یا ۷۴۹ه قمری) بطاعون درگذشت . (ص ۴۱۶ مط)

ادهم **ابراهیم بن‌ادهم بن‌منصور بن زیدبن‌جابر** - تمیمی عجلی ، مکنّی به ابواسحق ، از مشاهیر پارسایان شهر بلخ میباشدکه اصل او از بنی‌عجل از بطون قبیلهٔ بنی‌تمیم‌بود وازشاهزادگان‌خلج وسلطان‌ارباب همم واهل‌باطن **که از خدمت با جلالت حضرت باقر علیه‌السلام استفادهٔ حقایق و معارف نموده است .**

سبب خروج او از زیّ‌ملوك و قدم‌گذاشتن بدایرهٔ سیر و سلوك موافق آنچه از ربیع‌الأبرار زمخشری نقل است‌آنکه ، روزی سر از قصر خود بیرون آورده مردی را دیدکه درسایهٔ قصر، نانی خورد وآبی نوشید وخوابید پس ابراهیم باخودگفت این دنیا را چه خواهم‌کرد هرگاه نفس باین‌مقدار قناعت مینماید پس‌از قصر پائین‌آمد ودست در

توبه زد و طریق مکه پیش‌گرفت و شرفیاب حضور مبارك حضرت حجةالله‌گردید واخیراً بشام رفته و درسال یکصد و سی‌ام یا یکصد و شصت ویك یا دو یا شش (۱۳۰ یا ۱۶۱ یا ۱۶۲ یا ۱۶۶ه قمری) درحضرموت ویا درشهر صور ازبلاد شام برحمت‌الهی نائل‌گردید و یا وفات او درسال یکصد و شصت تمام هجرت مطابق هفتصد و هفتاد و شش میلادی (۱۶۰ه ق = ۷۷۶م) بوده‌است.

از تذکرهٔ شیخ عطّار نقل است‌که ابراهیم شبی برتخت شاهی خفته و راه تردّد بسته بوده بناگاه صدائی از بام قصر بگوشش رسیده پرسیدکه این چه صدائی‌است پاسخ آمدکه‌آشنا است ، پرسید چه میطلبی ،گفت شترم راگم‌کرده‌ام ، ابراهیم‌گفت :

شترگم‌کرده‌ای اندر بیابان — شترجوئی‌کنی‌درقصرشاهان

ندا‌آمد: مثل تو غافلی‌که خدارا درتخت زرّین وجامهٔ ابریشمین میجوید، هیهات‌هیهات که از حقیقت دوری واز راه طلب مهجور ، ابراهیم از این‌سخن انتباه یافته و راه‌پیمای حقیقت‌گردید ودر اوائل دفتر چهارم مثنوی‌گوید :

خفته بود آن شه شبانه برسریر — حارسان بربام و اندر دار وگیر
برسر تختی شنید آن نیك نام — طقطقّی وهای وهویی شب ز بام
گام های تند بر بام سرا — گفت باخود اینچنین زهره‌که را
سر فروکردند قومی بوالعجب — ما همی گردیم شب بهر طلب
هین چه میجوئید گفتند اشتران — گفت اشتر بام وبرکه جست هان
پس بگفتندش‌که توبرتخت وجاه — چون همی جوئی ملاقات اله
خود همان‌بد دیگراوراکس‌ندید — چون پری ازآدمی شد ناپدید

درباب تنبّه و فنای ابراهیم جهات دیگر هم از این قبیل‌گفته‌اند .

(ص ۳۹ ت و ۱۲۶ لس و ۵۱ ج ۲ طرائق)

ادهمی

احمد بن صالح بن منصور- در ضمن ترجمهٔ تلمسانی ، احمد بن محمد بن احمد خواهدآمد .

ادیب

شهاب - در زیر بعنوان ادیب صابر، مذکور است .

ادیب شیرازی

میرزا رضاقلی - ازخوش نویسان شیراز که در اوائل قرن چهاردهم هجری در آن بلده میزیسته ودر زمان تألیف کتاب آثار عجم که درسال ۱۳۱۳ھ قمری خاتمه یافته درقید حیات بوده و وضعی شوخ وظریفی داشته وگاهی هم شعر می‌گفته و از او است :

اوصاف علی است کانتهایش نبود — مدّاح علی بجز خدایش نبود
تاحشر، ادیب،گر ز وصفش‌خوانی — یک حرف ز دفتر ثنایش نبود

(ص ۵۴۵ عم)

ادیب

صابر بن اسمعیل ترمذی - ملقّب به شهاب‌الدّین، چنانچه بعضی گفته‌اند ظاهر آن است که شهاب‌الدّین نامش بوده وصابر لقب یا تخلّص شعری او میباشد . بهرحال وی از اکابر شعرای سلطان سنجر سلجوقی وبا رشید وطواط معاصر ومعارض بوده است . چون سلطان اتسز خوارزمشاه قصد مخالفت سلطان داشت لذا سلطان ، صابر را به سمت جاسوسی به خوارزم فرستاد و اتسز بعد از اطلاع در سال پانصد و چهل و ششم یا هفتم هجرت (۵۴۶ یا ۵۴۷ھ قمری) در رود جیحون غرقش گردانید . بالجمله صابر در طلاقت زبان ضرب‌المثل بود و عبدالواسع جبلی و حکیم انوری و حکیم سوزنی دراین صفت استادش میدانستند. انوری بررشیدش ترجیح داده و خاقانی رشیدرا بروی ترجیح دادی و از اشعار صابر است :

چشم چمن ز لاله وگل بوی یار دید — گوش سمن زگوهر و درگوشوار یافت
ناگشته پیر، قدّ بنفشه خمیده ماند — ناخورده باده دیدهٔ نرگس خمار یافت

نیز از او است :

دراین برف و سرما دوچیز است لایق — شراب مروّق رفیق موافق
بیارآن شرابی بپاکّی و صافی — چو رخسار معشوق وچون چشم عاشق
اگر گل برفت و شقایق نیامد — می لعل و آتش گل است و شقایق

یك تن از شعرای ری و دیگری از مشهد و سومی از سمرقند نیز بهمین عنوان صابر

متخلّص است و شرح حال هیچ‌کدام بدست نیامد.

(ص ۳۱۴ ج ۱ مع و ۲۹۱۰ ج ۴ س و ۲۶۵ ج ۲ طرائق)

ادیب مصری **علی‌بن نصر** - درعلوم اوائل و فنون ادب ماهر ودرنظم ونثرخبیر و از او است :

بین‌التعزز والتذلل مسلك	**بادی المنار لعین کل موفق**
فاسلکه فی‌کل‌المواطن و اجتنب	**کبرالابی و ذلة المتملق**

و زمانش بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

ادیبی **احمد بن ابراهیم خوارزمی** - مکنّی به‌ابوسعید، از مشاهیرفضلا و ادبا و شعرای خوارزم و در فصاحت و بلاغت و املا و انشاء یدی طولی داشته و حسن‌خط وکتابت وی در درجهٔ عالی و زمانش پیش‌ازیاقوت حموی متوفی درسال ۶۲۶ﻫ قمری بوده است . (ص۱۳۱ ج ۲ جم)

اربعه در اصطلاح فیض در وافی ، هرجاکه بواسطهٔ اربعه از صفوان روایت می‌کند مرادش‌ازآن، **محمدبن اسمعیل عن‌الفضل بن شاذان و ابوعلی اشعری عن‌محمدبن عبدالجبار** است ودرهرجاکه بواسطهٔ اربعه ازمحمد بن مسلم ویا غیر او روایت میکند مرادش ازآن **علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عثمان عن جریر بن عبدالله** است و موافق‌آنچه علم‌الهدی پسر فیض تصریح‌کرده این اربعهٔ آخری **اربعهٔ ناقصه** بوده و **اربعهٔ تامه** عبارت از علی بن ابراهیم عن ابیه عن‌النوفلی عن‌السکوئی است ودرهرجاکه در وافی بواسطهٔ محمدبن یحیی از اربعه روایت می‌کند مرادش ازآن احمدبن محمد عن‌علی‌بن‌الحکم عن‌العلاءعن محمدبن مسلم است وشرح‌حال این اشخاص موکول به‌کتب رجالیه میباشد.

اربعهٔ تامه
اربعهٔ ناقصه درضمن بیان اربعه اشاره نمودیم .

اربلی[1]

اربلی **احمد بن‌کمال‌الدین**- از مدرّسین مدرسهٔ قاهرهٔ مصر بوده و کتاب **تلخیص احیاءالعلوم‌غزالی** وکتاب **التنبیه** از او میباشد و درسال ۶۲۲ه قمری درگذشته است . (اطلاعات متفرقه)

اربلی **خضربن نصر بن عقیل بن نصر**- اربلی ، فقیه شافعی ، عالم، عابد، زاهد،متقی، صالح،فاضل ودرعلم‌خلاف ومذهب وفرائض‌کامل و دربغداد ازاکابر وقت تفقّه‌نمود، باز به اربل برگشته ودرمدرسهٔ قلعه‌که درآنجا ازطرف امیر ابومنصور نایب‌الحکومهٔ صاحب اربل درسال ۵۳۳ه قمری بنام او بنا شده بتدریس آغازکرد و مرجع استفادهٔ جمعی‌کثیرگردید و درفقه وتفسیر وغیره تألیفات بسیاری‌نمود ودرشب‌جمعه چهاردهم جمادی‌الاخره پانصد وشصت وهفت هجرت (۵۶۷ه قمری) وفات یافت و درهمان مدرسه مدفون‌گردید . (ص ۱۸۸ ج ۱ کا)

اربلی **علی‌بن‌عثمان** - بعنوان امین‌الدین علی خواهدآمد .

اربلی **علی‌بن عیسی‌بن فخرالدین ابی‌الفتح** - ابن‌الفخرالشهرة بهاءالدین اللقب، ابوالحسن الکنیة، از اکابر محدّثین شیعه واعاظم علمای اواخر قرن‌هفتم‌امامیه میباشد. محدّثی است اوحدی ادیب، شاعر، ثقه، منشی، نویسنده، خبیر، فاضل ، جامع محاسن و فضائل ، جلالت او بمثابه‌ایست‌که اجلاّی علمای سنّت و جماعت نیز بمدح او عذب‌البیان و رطب‌اللسان هستند . **دیوان شعر** ، **رسالة الطیف** ، کتاب **کشف‌الغمة فی‌معرفة الائمة و احوال اهل‌بیت العصمة** و چند فقره رسالهٔ دیگر از تألیفات وی میباشد . اشعار بسیاری درحق ائمهٔ اطهار و اهل‌بیت طهارت‌گفته‌که بعضی ازآنها درکتاب‌کشف‌الغمّه‌اش درج است و اکثر اکابر وقت‌که من‌جمله علاّمهٔ حلّی‌است

۱- **اربلی**- منسوب‌است به اربل (بروزن فلفل) وآن شهری‌است در دو منزلی موصل که درمیان‌آن و مداین‌کسری ، واقع وکرسی بلاد شهر زور از دیار بکر میباشد و نام دیگر صیدا هم هست و چندی از معروفین بهمین عنوان را مینگارد .

درروایت همین کتاب ازخود مؤلفش اجازه داشته اند و او نیز ازسیدجلال الدّین عبدالحمید بن فخار موسوی وسید رضی الدّین علی بن طاوس ودیگر اجلاّی فریقین روایت می کند. صاحب ترجمه درسال ششصد و نود ودوم هجرت (۶۹۲ه قمری) وفات یافته ودرخانهٔ خود از سمت غربی بغداد مدفون گردید.

پوشیده نماندکه صاحب ترجمه در اکثر کلمات متأخرین به وزیر یا وزیرکبیر موصوف میباشدکه دربدایت حال وزارت یکی ازخلفای عباسیه را داشته و اخیراً منصرف شد وتمامی عمر وهمّت خود را درعلم وحدیث مصروف داشت، لکن در روضات الجنّات این نسبت را تغلیط و محمول براشتباه اسمی داشته که باعلی بن عیسی بن داود وزیرکبیر مقتدر و قاهر عباسی مشتبه گردیده است. بلی همین وزیر نیز بنوشتهٔ روضات، از اخیار وزرا و عالم صالح و غنی و شاکر وکثیرالاحسان بود، به مجالست علما و عبادات دینیّه مواظبت میکرد وکتاب **تفسیرالقرآن، جامع الدعاء، معانی القرآن** از او میباشد. سالی هفتصد هزار اشرفی درآمد مستغلاّت او بودکه ازآن جمله چهل هزار را هزینهٔ ضروریات خود می نمود و بقیه را در وجوه برّ، احسان و انفاق میکرد ودرزمان نکبت خود تمامی املاك موروثی خود راکه درکوفه و بغداد داشته و درآمد مجموع آنها بیشتر از نود وسه هزار اشرفی طلا بوده با اجازهٔ مقتدر عباسی متوفی درسال ۳۲۰ه قمری بحرم مکّه و مدینه و سرحدّات مسلمین وقف نمود وکتابی بهمین موضوع تخصیص داد و **دیوان البرش** نامید و درمدت هفتاد سال خدمت خودکسی را نرنجانید، درقتل احدی سعایت ننمود، وبزوال نعمت کسی تن درنداد تا روزی با اوردوی بزرگی می رفت، بعضی از اشخاص غریب و و ناشناس پرسیدندکه این کیست؟ زنی گفت که بنده ای از نظر افتاده است که خدایش بدین مقام مبتلا ساخته، وزیر بمجرّد شنیدن این حرف به منزل خود برگشته از وزارت استعفا نمود وتاآخر عمر مجاورت مکّه را اختیارکرد. نسبت این قضیه نیز به علی بن عیسی اربلی همانا ناشی از اشتباه اسمی است و این وزیر در سال سیصد و سی و چهار هجرت (۳۳۴ه قمری) وفات یافت. (ص ۳۹۶ و ۴۷۶ ت و ۴۸۹ ملل و ۴۲۱ مط)

اربلی **یونس بن محمد بن متعة بن مالك** - رضی‌الدین‌اللقب، ابوالفضل الکنیة ، اربلی‌الولادة ، موصلی المسکن ، از اجلاّی علمای شافعیه قرن ششم هجرت میباشد‌که درموصل ازابن‌خمیس ،آتی‌الترجمه تفقّه‌کرد سپس دربغداد ببعضی از اجلّه تلمّذ نمود پس بموصل برگشته وبنای تدریس وفتوی راگذاشت و مرجع استفادهٔ طلاّب علوم دینیه‌گردید وشعر خوب هم می‌گفته ودرسال پانصد و هفتاد و شش (۵۷۶م قمری) درگذشت . (ص ۶۰۷ ج ۲ کا)

ارجانی[1] **ابوبکر احمد بن محمد بن‌حسین** - ملقّب به‌ناصر یا ناصح‌الدین، فقیهی است شاعرکه قاضی تستر[2] و عسکرمکرم[3] بوده و اشعار او آبدار ودرغایت‌حسن وطراوت ودقّت وملاحت میباشد .گویندکه علی‌الدوام روزی‌هشت بیت شعر می‌گفته است و از او است .

لوکنت اجهل ماعامت اسرنی **جهلی کما قد سائنی ما اعلم**
کالصعو یرتع فی‌الریاض و انما **حبس الهزار لانه یترنم**

یعنی اگر دانسته‌های خود را ندانسته و جاهل می‌بودم ، آن جهل و نادانی مرا شاد و زنده دل میکرد چنانچه دانسته‌هایم مرا افسرده وپژمرده‌گردانیده است مانندگنجشک که بواسطهٔ نداشتن‌نغمه وترانه ، درباغ وچمن مثل زاغ و زغن‌آسوده خاطر وازحرکات نامساعد جهان و جهانیان بی‌خبر و درکمال اطمینان میباشد . نگارنده‌گوید: این قضیه دردی است بی‌درمان وآتشی است سوزان‌که درهردوره وهرزمان، هریك از ارباب‌فضل و هنر باندازهٔ فضل خود بدان مبتلا وگرفتار بوده و میسوزد، درسفر و حضر، خلوت و جلوت ، فقر و ثروت ، خواب و بیداری رفیق لاینفك است‌آری : دشمن من عقل من و هوش من و باباطاهر عریان دراین زمینه‌گوید:

خوشاآنون‌که هیر از بیر ندانن نه حرفی وا نویسند ونه خوانن

این مطلب در حقیقت مرثیهٔ بزرگی است بفضل و اهل فضل و اغلب اکابر با زبانهای

۱،۲،۳- **ارجان** - بتشدیدثانی وتستر بروزن دختر‌هردوازبلادخوزستان **وعسکرمکرم** نیز از همان بلاد است .

گوناگون درد دل خودرا بروز داده‌اند واشعار ابن‌سینا نیزکه دراین‌باب سروده درضمن شرح‌حالش خواهدآمد. آن بهترکه از این‌مقوله بگذریم والاّ این رشته سر دراز دارد.

نیز از اشعار ارجانی است :

شاور سواك اذا نابتك نائبة　　　یوماً وان‌کنت من‌اهل‌المشورات

فالعین تنظر منها مادنی و نأی　　　ولا تری نفسها الا بمرآت

ونیز از او است :

احب‌المرء ظاهره جمیل　　　لصاحبه و باطنه سلیم

مودته تدوم لکل هول　　　وهل کل مودته تدوم

این شعرآخری **دارای صنعت عکس از محسنات بدیعیه** بوده و ازحرف‌آخر تا حرف اول نیز بهمین‌طور خوانده می‌شود مثل این‌شعر پارسی‌که هرمصراع‌آن ازحرف‌آخر تاحرف اول نیز بهمان طور خوانده میشود :

شو همره بلبل بلب هرمهوش　　　شکر بترا ز وی وزارت برکش

آیهٔ شریفهٔ **کُلٌّ فی‌فَلَك** نیز این طور بوده و اشباه و نظائرآن بسیار است. ارجانی در سال پانصد وچهل و چهارم هجرت (۵۴۴ﻫ قمری) درهشتاد و چهار سالگی درشهرتستر وفات و درهمان بلده یا شهر عسکرمکرم مدفون است.

(ص ۵۰ ج ۱ کا و ۴۵۴۵ ج ۶ س و ۳۲۴ مط)

اردبیلی　**احمد بن محمد** - بعنوا مقدّس اردبیلی خواهدآمد.

اردبیلی　**محمد بن عبدالغنی** - بعنوان جمال‌الدین خواهدآمد.

اردستانی　**محمدّ بن ابراهیم** - مکنّی به ابوجعفر، ازفضلای ادبا وبه ناحیهٔ اردستان‌ازاسپهان‌منسوب ودرذی‌قعدهٔ‌سال۴۱۵ﻫ قمری‌درگذشت.

(ص ۱۲۲ ج ۱۷ جم)

اردستانی　**ملامحمدصادق** - بنا برآنچه از روضات و غیره نقل شده از عرفا و مرتاضین اسپهان بوده وبامر مجلسی ثانی از اسپهان تبعید شد ودرسال ۱۱۳۴ﻫ قمری وفات یافت. قبرش درآخر پل خواجوی‌آن شهر میباشد وبهمین جهت به**آخوندپلی** شهرت‌یافته‌است پس‌کم‌کم عوامش‌تحریف داده و**آخوند پلوی**گفتند و

برای این اسم خاصیتی نیز قائل شده وگویند هرکه برای‌آن مرحوم فاتحه بخواند پلو میخورد. در اصلاحات اخیر استخوانهای اورا به قبرستان تخت فولاد اسپهان نقل ودر نزدیکی قبر فاضل هندی دفنش‌کردند .

اردکانی **میرزامحمدباقرابن‌ملاعلی‌رضا-** اردکانی، ازاجلاّی‌علمای‌قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه با صاحب جواهر متوفی درسال۱۲۶۶ه قمری معاصر بوده و مؤلف **شواهدکبری و جامع‌الشواهد** معروف است‌که بارها در ایران چاپ و محل استفادهٔ ادبا و اهل فضل میباشد . پسرش عالم جلیل میرزا محمدتقی اردکانی از شاگردان صاحب جواهر بوده و رسالهٔ عملیّه‌اش چاپ و نزدیك وفات حاج ملاعلی‌کنی متوفی در۱۳۰۶ه قمری وفات یافته و تاریخ وفات میرزا محمدباقر بدست نیامد .

(ص ۶۱ ج ۵ ذریعه)

اردکانی **ملامحمدتقی -** رجوع به‌ترجمهٔ اردکانی شیخ‌محمدحسین نمایند.

اردکانی **میرزا محمدتقی-** درضمن‌شرح‌حال‌پدرش‌اردکانی‌میرزامحمدباقر، مذکور افتاد .

اردکانی **شیخ محمدحسین‌بن محمداسمعیل -** اردکانی حائری ، معروف به‌فاضل اردکانی ، از اعاظم فقهای عهد ناصرالدین شاه قاجار ، مرجع تقلید شیعه ، نام نامی او در اقطار عالم سائر،آوازه‌اش در همهٔ بلاد شیعه دائر و مرجع استفادهٔ اجلاّ و اکابر بود . در سال هزار و سیصد و دوم یا پنجم هجرت (۱۳۰۲ یا ۱۳۰۵ه قمری) درکربلای‌معلّی‌وفات‌یافت ودرمقبرهٔ‌استادخود صاحب‌ضوابط‌آتی‌الترجمه درصحن صغیر حسینی مدفون‌گردید و درتاریخ وفاتش‌گفته‌اند :

و لما ذاب قلب‌الوجد هماً — لموت ولی امیرالمؤمنینا
فقم فزعا وارخ بالبکاء — حسین بالثری امسی رهینا[1]

شیخ محمدحسین **تعلیقاتی** برریاض و معالم وشوارق و **رساله‌ای درعلم حروف** و مصنّفات دیگری در**طهارت وصلوة و متاجر** وغیرها دارد وازاستاد وعمّ‌خود ملا محمدتقی اردکانی

۱- جملهٔ : «بالبکاء - حسین بالثری امسی رهیناً » = ۱۳۰۵.

از شاگردان حجة الأسلام رشتی آتی الترجمه روایت کرده و بواسطهٔ او از حجة الأسلام مذکور نیز روایت میکند .

ملا محمدتقی مذکور نیز از اکابر مجتهدین بوده و درسال ۱۲۵۷ه قمری بامر دولت باکمال عزّت ازیزد بهتهران آمد و اقامت گزید ومدرّسی مدرسهٔ فخریّه بدومفوض شد و درسال هزار و دویست و شصت و هفت هجرت (۱۲۶۷ه) وفات یافت.

(مآثر وآثار وص ۹۹ ج ۱ عه و۱۸۵ ج ۲ نی)

ارزنی **یحیی بن محمد** - نحوی مکنّی به ابومحمد، از ائمهٔ علوم عربیه واز شاگردان حسن بن عبدالله سیرافی بود ودرمحرم سال چهارصد وپانزدهم هجرت (۴۱۵ه قمری) درگذشت. کتاب مختصری درنحو نوشته که بسیارملیح الخط و سریع الکتابة بود . هرروز وقت عصر ببازارکتاب فروشان رفته ، کتاب فصیح ثعلب را به اجرت نیم دینار نوشته وهزینهٔ ضروریّات خود می نمود وچیزی ذخیرهٔ فردا نمی کرد.

(ص ۲۳۹ ج ۱۴ تاریخ بغداد و ۳۴ ج ۲۰ جم)

ارزیزی **ابوالعباس** - از اکابر عرفای اواخر قرن چهارم هجرت بودکه خواجه عبدالله انصاری متوفی در سال ۴۸۱ه زمان اورا دریافته وشرح حال اورا می نویسد وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۹۸ ج ۲ مه)

ارسنجانی **ملااحمد** - از قصبهٔ ارسنجان شیراز، جامع فضائل حمیده وحاوی خصال پسندیده بود . پس از تحصیل علوم رسمی و عقلی و نقلی ترک علائق دنیوی گفت و خلوت را برجلوت گزیده و مرجع استفاضهٔ اکثر ارباب حال و اصحاب کمال گردید و مدتها درشیراز اقامت کرده و بذکر حق آرمید. یك **مثنوی شوریه** نامی دارد ودرسال ۱۲۷۴ه قمری درشیراز وفات یافت ودردارالسّلام آن شهر مدفون شد.

(ص ۲۴۸ عم)

ارسنجانی **ملاعلی عسگر** - از قصبهٔ ارسنجان شیراز و از مشاهیر سالکین و مجاهدین بود . دست ارادت به ملااحمد ارسنجانی فوق داد و خط نسخ او ناسخ خطوط پیشینیان شد ودرسال ۱۳۰۲ه قمری درهمان قصبه درگذشت.

(ص ۲۴۸ عم)

ارسنجانی **ملامحمد شفیع** - بعنوان **آثار** درصفحهٔ۳۹همین‌مجلّد مذکورافتاد.

ارغون **عبدالله** - از مشاهیر خوش‌نویسان بود و بیست و نه فقره قرآن مجید نوشته و درسال هفتصد و چهل و چهارم هجرت (۷۴۴ﻫ قمری) درگذشته است . (ص ۳۰۹۸ ج ۴ س)

ارغیانی **ابوالفتح سهل‌بن احمد بن علی ارغیانی** - فقیه شافعی، عالم زاهد جلیل‌القدر، مدتی‌قضاوت ناحیهٔ‌ارغیان‌نمود وعاقبت‌حسب‌الأرشاد شیخ عارف حسن سمنانی‌که پیروقت خویش بوده مناظره و مباحثه را ترک‌گفت وخودرا از امر قضاوت منعزل ساخته و انزوا اختیارکرد . ازمال‌خود سرای محقّری برای‌صوفیه بنا نهاد و خود درآنجا به تصنیف و عبادت پرداخت تا در اول محرم سال ۴۹۹ﻫ قمری چهارصد ونود و نهم هجرت درگذشت .

ارغیان : بفتح اول وکسر ثالث یکی از نواحی نیشابور است‌که مشتمل برهفتاد ویك قریه میباشد . (ص۲۳۶ ج ۱ کا و ۲۲۴ ج ۲ مه)

ارقط **بکر** - رجوع به ارقط هرون شود .

ارقط **محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع)** - از اصحاب حضرت‌صادق علیه‌السلام بوده وازآن‌حضرت روایت نموده ودرسال۱۴۸ﻫ قمری درپنجاه وهشت‌سالگی‌وفات‌یافت. زنش‌امّ‌سلمه دختر عمّ‌بزرگوارش حضرت باقر (ع) بوده است . حضرت صادق (ع) بهمین امّ‌سلمه تعلیم فرمودکه بجهت شفای پسرش اسمعیل ، درپشت بام، زیرآسمان دو رکعت نمازگذارد واین‌دعارا بخواند:
اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ وَهَبْتَهُ لی وَلَمْ یَكُ شَیْئاً اَللّٰهُمَّ وَ اِنّی اِسْتَوْهَبْتُكَهُ مُبْتَدِئاً فَاَعِرْنیهِ .

عبدالله بن علی پدر ارقط برادر پدری و مادری حضرت‌باقر (ع) ازکثرت‌جمال، لقب باهر داشت و متصدّی صدقات حضرت رسالت وحضرت امیرالمؤمنین(ع) بود. بسیار فقیه و فاضل و احادیث زیاد بواسطهٔ پدران خود ازحضرت رسالت روایت‌کرده وجمعی کثیر هم از وی روایت مینمایند و درعهد حضرت صادق (ع) در پنجاه و هفت سالگی

وفات یافت وآن حضرت دیون اورا ادا فرمود و زمان وفاتش مضبوط نیست .
(کتب رجالیه)

ارقط
هرون - بفرمودهٔ بروجردی ، ارقط در اصطلاح رجـال ، لقب هرون بن حکیم یا بکر میباشدکه هردو مجهول‌الحال هستند .

ارکان
در اصطلاح رجالی ، موافق‌آنچه از شیخ طوسی متوفی در سال ۴۶۰هـ قمری نقل شده ، ارکان اصحاب حضرت رسالت چهارتن بوده‌اند : **سلمان ، ابوذر جندب بن جناده ، مقداد بن اسود و عمار بن یاسر.** درشرح حال حذیفة بن یمان‌گوید بعضی اورا از ارکان اربعه شمرده‌اند .

درتنقیح‌المقال‌گوید : ارکان بودن ایشان درخبری بنظر نیامده وشاید اصطلاح محدّثین‌است زیراکه ایشان درفضیلت وتمسّك‌باهل‌بیت عصمت ومواسات ظاهری وباطنی خانوادهٔ رسالت، برتری بردیگر صحابه داشتند واز اخبار وارده درحق‌ایشان‌استکشاف می‌شودکه درمراتب شأن نیز نسبت‌بیکدیگر مختلف بوده ودرفضل بیك درجه نبوده‌اند وکلمهٔ رکن پیش‌از زمان شیخ نیز درحق بعضی از ایشان مصطلح بوده است.

ازکلمات فضل بن شاذان استظهار می‌شودکه رکن‌گفتن ایشان بجهت‌آن است‌که در مسئلهٔ خلافت و تمسّك بولایت حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام درظاهر وباطن اصلا تقیّه نکرده و صریحاً اظهار مخالفت با دیگران نموده‌انـد و اخبار در شمارهٔ اشخاص هم‌چنانی مختلف است ولی سلمان و ابوذر و مقداد مورد اتفاق تمامی اخبار میباشد واز فهرست شیخ طوسی وخلاصهٔ علاّمه نقل شده‌که حسن‌بن محبوب را نیز در زمان‌خودش از ارکان اربعه می‌شمرده‌اند . (کتب رجالیه)

ارکان اربعه
در اصطلاح رجالی ، سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار میباشد و شرح حال ایشان در رجال است .

ارموی
محمود بن‌ابی‌بکر بن‌احمد- مکنّی‌بها بوالثناءوملقب به‌سراج‌الدین ازفحول علمای معقول میباشد و مصنّفات جیّدهٔ نافعه دارد:

۱- البیان ۲- التحصیـل مختصر محصول در اصول فقـه ۳- شرح وجیز در فقـه

۴- **اللباب** ۵- **مختصر الاربعین** در اصول دین ۶- **مطالع الانوار** در منطق وکلام و اشهر از همه این کتاب آخری او است که در رشتهٔ خود بی نظیر و محل توجه ارباب فنّ ومورد مدارسه و مباحثهٔ اعیان فضلا میباشد . شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اند و مشهورترین آنها شرح قطب الدین رازی است که به شرح مطالع معروف است و بارها چاپ شده و ازکتابهای معمولی تدریس میباشد .

ارموی منسوب بهشهر ارمیّه ازآذربایجان است که این نام درزمان ما به رضائیه تبدیل یافته‌است و وفات صاحب ترجمه درسال ششصد وهشتاد ودویم هجری قمری واقع گردیده است . (کشف الظنون وص ۴۲۷ مط)

ازدی بفتح اول منسوب بهازد بن غوث است که پدر یکی ازقبایل یمن میباشد و خودآنّ قبیله نیز بنام او شهرت دارد و تمامی فرقهٔ انصار از این قبیله بوده‌اند وبالجمله ازدی دراصطلاح علمای رجال بفرمودهٔ بحار **زیاد بن محمد** بوده وگاهی **بکر بن محمد** را نیزگویند و بفرمودهٔ وافی تنها بکر بن محمد بوده وشرح حال ایشان درکتب رجالیه است .

ازرقی **هروی ، حکیم زین الدین ابو بکر-** ازاکابرشعرای روزگار وافاضل سخن‌وران‌اوائل دولت سلاجقه‌بود . بشیخ عبدالله انصاری‌هروی ارادت میورزید ودرتصفیهٔ باطن همّت‌می‌گماشت تاآنکه‌بمراتب‌بس‌بلند ارتقایافته وجامع حالات وحاوی کمالات‌شد و بمنادمت‌سلطان‌طغان‌شاه‌ابن‌مؤید‌منتخب وموردعنایت بی نهایت گردید. این حکیم دانشمند بجهت مداوای ضعف قوهٔ باه‌سلطان، صور الفیّه وشلفیّه را اختراع نموده وبدان وسیله رفع مرض‌گردید، درفن شعرهم درپایهٔ بلند بوده وبه منصب ملک‌الشعرائی سلطان مفتخر شد . با حقیقی، نسیمی، احمد بدیهی وشجاع نسوی معاصر وکتاب **سندباد** ازمنظومات او است. وفاتش درسال پانصد و بیست وشش هجرت (۵۲۶ه) واقع و از اشعار او میباشدکه درمدح باغی‌گفته است :

گوئی‌کـه بوستان بهشت است برزمین رضوان بماه و مشتری آگنده بوستان

مرجان عـود سوز در او شاخ نسترن   مینای مشك سای دراو برگ ضیمران

نیز از او است :

یك نیمه عمر خویش به بیهودگی بباد   دادیم و ساعتی نشدیم از زمانـه شاد

یا روزگار کینه‌کش از مرد دانش است   یا قسم من ز دانش من کمتر اوفتـاد

این طرفه ترکه من قدری وام کرده‌ام   از مردکـی بخیـل سبك سار بد نژاد

زان پیشتر که چشم‌بمالم زخواب‌خوش   در خانـه گیردم بتقـاضای بامـداد

چون‌کوه بیستون بنشیند به پیش من   برجای خواب تکیه زند همچوکیقباد

ناشستـه روی تیره نشینم به پیش او   پرخشم ازاو چوکودك‌بدفهم از اوستاد

گوید هرآنچه‌خواهد ومن درسزای‌او   دارم بسی جـواب و نیـارم جواب داد

هرچندمبغض‌است وبخیل‌است وناکس‌است   حق‌است وداد ازاواست‌گریزان نیم زداد

(ص ۱۳۹ ج ۱ مع و غیره)

ازری

شیخ کاظم بن حاج محمد - بن‌حاج‌مراد بن‌حاج‌مهدی(یا بالعکس حاج مهدی بن حاج مراد) تمیمی بغدادی ، معروف به ازری شاعری است ازعرب‌که ادیب اریب فاضل‌کامل منشی‌بلیغ مدّاح‌اهل‌بیت طهارت وصاحب قصیدهٔ هائیّهٔ معروف میباشد . صاحب جواهر، اجر و ثواب اخروی‌آن قصیده را براجر جواهرالکلام‌که نظیرآن درفقه جعفری تاحال تألیف‌نشده ترجیح داده وتمنّی می‌کرده است‌که‌آن قصیده درنامهٔ اعمال او وکتاب‌جواهرالکلام او هم درنامهٔ اعمال ازری‌بودی. ازری علاوه برقصیدهٔ هائیّهٔ مزبورکه **قصیدهٔ ازریه** هم‌گویند دیوان مطبوعی نیز داردکه درسال ۱۳۲۰ه قمری دربمبئی چاپ شده است . یکی‌از قصائد او نیزکه درمدح‌حضرت رسالت ص میباشد با تخمیسات شیخ جابر بن عبدالحسین‌کاظمی درسال هزار وسیصد تمام هجرت بنام **قرآن‌الشعر الاکبر و فرقان‌الفصل الازهر** در بمبئی چـاپ شده و همین قصیـده دارای بیشتر از هزار بیت بوده است . خود ازری در طوماری نوشته و دفنش‌کرده بوده وبعد از وفات او بیرونش‌آوردندکه قسمتی ازآن ضایع شده‌بود وبهمان طور بدست سید صدرالدین عاملی افتاده و همان مقداری راکه بقرار مذکور باتخمیسات جابر چاپ‌شده

و درحدود پانصد بیت و اندی است اصلاح نمود .

ازری درغرّهٔ جمادی‌الاولی‌ازسال هزار ودویست ویازده هجرت (۱۲۱۱ه قمری) درحدود هشتاد سالگی در کاظمین وفات یافت ودر سردابی‌که معروف بقبر سید مرتضی است مدفون شد وچون اهمیت قصیدهٔ هائیّهٔ ازری‌گوش‌زدگردید چندی از ابیات‌آن را ثبت اوراق مینماید . درقصهٔ عمرو بن عبدودّگوید :

و الی الحشر رنة السیف منه ملاء الخافقین رجع صداها
یوم‌غصت بجیش عمرو بن ود لهوات الفلا وضاق فضاها

تاآنجاکه‌گوید :

فابتدی المصطفی یحدث عما یوجر الصابرون فی‌اخراها
قائلا ان للجلیل جناناً لیس غیرالمجاهدین یراها
من لعمرو وقد ضمنت علی‌الل ه له من جنانه اعلاها
فالتووا عن جوابه کسوام لاتراها مجیبة من دعاها
فاذاهم بفارس قرشی ترجف‌الارض خیفة ان یطاها
قائلا ماله سوای کفیل هذه ذمة علی وفاها
فانتضی مشرفیة فتلقی ساق عمرو بضربه فبراها
یالها ضربة حوت مکرمات لم یزن ثقل اجرها ثقلاها
هذه من علاه احدی المعالی و علی هذه فقس ماسواها

بعدازآن شروع بغزوهٔ احدکرده وجمله ابیات این قصیده دریك فقره نسخهٔ خطی‌که در نزد این نگارنده موجود است پانصد و هشتاد ودو بیت است . حاج محمد پدر شیخ‌کاظم ازری از متنفّذین وصاحبان ثروت‌بود ودرسال هزار و یکصد وچهل ونهم هجرت املاك بسیاری از قبیل باغ و دکان و کاروانسرا وغیره وقف اولاد خود نمود و بنام شیخ کاظم و شیخ یوسف و شیخ محمدعلی و شیخ محمدرضا چهار پسر داشته است‌که دوتن آخری بلاعقب بودند و شیخ‌کاظم هم تنها یك دختر داشته و شیخ یوسف نیز بنام شیخ راضی و شیخ مسعود دوپسر داشته است . **آل ازری**که در نواحی حلّه و بغداد بوده و اوقاف جدّ مادری خودشان حاج محمد مذکور را متصدی هستند از بطن دودختر همین شیخ مسعود میباشند . شیخ محمد رضای مذکور نیز دیوانی در مراثی و مدایح حضرات معصومین

علیهم‌السلام داشته و درسال هزار ودویست وسی تمام هجرت (۱۲۳۰ه) درحدود هشتاد سالگی درگذشت. (ص ۹۷ هب و۱۵۴۰ مط وآنچه آقاشیخ محمد سماوی آتی‌الترجمه درجواب استفسار این نگارنده نوشته است)

ازهری **ابوالفضل خالد بن عبدالله** - بن ابی‌بکر ، شافعی ازهری ، که نسبش به ابومنصور ازهری ذیل‌الترجمه می‌پیوندد . از اکابر متأخرین ادبا و بنوشتهٔ بعضی‌از افاضل ، درطبقهٔ جلال‌الدین سیوطی وعبدالرحمن‌جامی بوده است، بلکه درپاره‌ای‌جهات ومزایا بدیشان برتری داشته وتألیفات بسیاری داردکه همهٔ آنها نافع و متقن میباشند ۱- **الغاز نحویه** ۲- **التصریح بمضمون‌التوضیح** که شرح کتاب توضیح نام ابن‌هشام است و این‌کتاب توضیح هم درشرح الفیّهٔ ابن‌مالك میباشد. کتاب‌تصریح بارها چاپ شده وازتألیف‌آن در روزعرفه ازسال هشتصد ونود وشش‌هجرت فارغ شده است ۳- **تمرین‌الطلاب فی‌صناعة الاعراب** که علاوه برترکیب نحوی الفیّهٔ ابن‌مالك دارای فوائد بسیار دیگری هم بوده ودرسال هشتصد وهشتاد وشش از تألیف‌آن فراغت یافته است ۴- **شرح اجرومیه** ۵- **شرح قصیدهٔ برده** ۶- **شرح مقدمهٔ جزریه** ۷- **المقدمة الازهریه** ۸- **موصل‌الطلاب الی‌قواعدالاعراب** باری خالد درسال نهصد وپنج هجرت وفات یافت . (ص ۲۷۰ ت و ۸۱۱ مط)

ازهری **ابومنصور محمد بن احمد** - بن‌ازهر بن‌طلحة بن‌نوح بن ازهر- فقیه ، محدّث ، ادیب، نحوی، لغوی ، شافعی،که فضل ودرایت وی مسلّم وازشاگردان نفطویه وابن‌درید و ابن‌السّراج و ربیع‌بن سلیمان‌بود وبازجاج و ابن‌الانباری نیز ملاقات‌کرده و بیك واسطه از ابوالعباس ثعلب روایت میکند بلکه از شاگردان وی هم‌بود ودرفنون‌علم‌حدیث نیزمهارتی بسزا داشت وتألیفات‌او بدین‌شرح‌است:

۱- **الادوات** ۲- **تفسیر اصلاح‌المنطق** ۳- **تفسیر الفاظ مختصرمزنی** ۴- **تفسیر السبع الطوال** ۵- **التقریب فی‌التفسیر** ۶- **تهذیب‌اللغة** که بترتیب کتاب‌العین خیل بن احمد عروضی (که بعنوان ابوعبدالرحمن خواهدآمد) نوشته است ۷- **شرح‌الاسماءالحسنی** که مشهورترین تألیفات او است ۸- **شرح شعر ابی‌تمام** ۹- **شرح‌غرائب الفاظ مستعمل فقها**

۱۰- علل القرائات ۱۱- معانی شواهد غریب الحدیث ۱۲- معرفة الصبح . پوشیده نماند که ازهری مدتی در بلاد عرب بجهت تحصیل لغات متفرقه سیاحتها کرد و در آن اثنا به قومی از بادیه‌نشینان که از قرامطه بودند و بجهت تعیین مواضع بارانی (که در تابستان بدرد بخورد) می‌گشتند مصادف شد ودر دست ایشان اسیر گردید، دیرگاهی درمیان آنان زیست، ازکلمات و مخاطبات ایشان که اصلا مخلوط بلغات بیگانه نبوده الفاظ و کلمات بسیاری جمع کرد و به کتاب تهذیب مذکور خودش افزود زیرا این قوم بزبان طبیعی بدوی حرف میزدند ، خطا و غلطی را درگفتارشان راه نبود ودر واقع بواسطهٔ آن اسارت، دیگر بهتر موفق بمرام خود گردید آری، عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد. یك نسخه ازهمین کتاب تهذیب اللّغة برقم ۴۲۷۱ درجامع ایا صوفیای استانبول و چند نسخهٔ دیگری نیز برقم ۱۵۲۶ و ۱۵۳۹ در دفتر کوپریلی استانبول موجود است . وفات ازهری درسال سیصد و هفتادم هجرت در هشتاد و هشت سالگی واقع گردید .

(کف وص۷۱۴ت و۷۸۹ ج۲کا و۳۰۸ ج۲ع و۷۹هب و۱۶۴ ج۱۷جم و۱۱۱ تذکرة النوادر)

استاد[1]

استاد **ابن العمید ابوالفضل محمد**
استاد **ابواسحق نیشابوری ابراهیم** هریکی بعنوان تالی خود خواهد آمد.

استاد **ادیب عبدالله بن محمد بن یعقوب** - از اجلّای فقهای حنفیّه است وکتاب **کشف الاسرار** در مناقب ابوحنیفه از او میباشد و تألیفات دیگری هم داشته و درسال ۳۴۰ھ قمری = ۹۵۱م درگذشت . (ص۲۱۱ ج ۴ فع)

استاد اسفراینی ابراهیم بن محمد - بهمین عنوان خواهد آمد.

۱- **استاد** - بنوشتهٔ قطر المحیط، بضم اول وکسر آن وبا دال بی‌نقطه و با نقطه که چهار وجه میباشد معرب فارسی الاصل ، بمعنی عالم ، معلم ، آموزگار ، مدیر، مردم باسواد و رئیس صنعت وحرفت میباشد ودر اصطلاح علما و ادبا بعضی از معانی مذکوره ویا همهٔ آنها به‌بعضی از اکابر و اجله اختصاص یافته است وما هم چند تن از ایشان راکه زبانزد عموم بوده ودر السنه دایر است ثبت اوراق می‌نمائیم .

استاداکبر **مولی محمدباقر-** چنانچه مصطلح اواخر بوده و بعنوان **آقا** مذکور داشتیم .

استادالبشر گاهی **غیاث‌الدین منصور** راگویندکه بهمین عنوان خواهدآمد .

استادالشعرا **محمد-** بعنوان قوامی مطرزی خواهدآمد .

استادالشعرا **محمود -** بعنوان نظام‌الدین گنجوی خواهدآمد .

استادالطریقة دراصطلاح عرفا گاهی **جنیدبغدادی** راگویندکه در «**ج ، ن ، ی**» خواهدآمد .

استادطغرائی **حسین‌بن علی-** بهمین عنوان **طغرائی** نگارش خواهد یافت .

استادغسانی **سعدبن‌محمد -** بهمین عنوان **غسانی** مذکور خواهد شد .

استادالفلاسفة **محمد بن طرخان -** بعنوان **فارابی** نگارش خواهیم داد.

استراباد[۱]

استرابادی **محمدبن‌حسن-** بعنوان رضی استرآبادی خواهندآمد.

استرابادی **محمدبن علی-** بعنوان صاحب رجال

استرابادی **مولی محمد امین -** اخباری ، نزیل مکّه ، عالم عامل ، محقق فاضل ، متکلّم، فقیه، محدّث جلیل وتألیفات‌او بدین‌شرح‌است:

۱- شرح استبصار ۲- شرح تهذیبکه هردو ناتمام است **۴- الفوائد المدنية** که در ردّ اصولیّین و تشیید مبانی مسلك اخباری است . در روضات‌الجنّات گوید : مولی محمد امین‌نخست، داخل دردایرهٔ اجتهاد وسالك مسلك‌اساتید امجاد خودبود وازصاحب معالم اجازه داشت و اجازهٔ ایشان حاکی ازغایت فضیلت وی میباشد ولی اخیراً ازمسلك اسلاف خود دست‌کشید و ایشان را عاقّ‌شد و درتخریب روش مجتهدین و تشیید مبانی

۱- **استرآباد -** شهریست درجنوب شرقی بحرخزر بمشرق بندرگز که شامل دوناحیهٔ مهم میباشد یکی در شمال موسوم بدهستان و دیگری در جنوب موسوم بورکان و بعضی از اکابر منسوب به‌آن بلده را مینگارد .

اخباریین فروگذاری ننمود وپس‌از این جمله، بعض‌کلماتی بکار برده‌که دور ازشیوهٔ ادب است. باری محمد امین ازصاحب مدارك وصاحب معالم ومیرزا محمد استرابادی‌صاحب رجال ، روایت‌کرده ودر سال هزار وسی وسه یا شش ازهجرت (۱۰۳۳ یا۱۰۳۶ه قمری) درمکهٔ معظمه وفات یافت. **(ص ۳۳ ت و۴۹۴ ملل و ۴۱۱ مس)**

استونه دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی ، **احمد بن محمد دینوری** است. حرف سوم‌آن تای‌قرشت مضموم‌بوده ویاآن نیز مثل‌ما بعد واو ، حرف نون است.

اسدآبادی **سیدجمال‌الدین** - بعنوان افغانی خواهدآمد .

اسدی **احمد بن جعفر** - بفرمودهٔ بروجردی مصطلح رجال است وگاهی به عبدالله بن محمد و یحیی بن قاسم نیز اطلاق نمایند ونسبت آن باسد قریش یاربیعه یا ابن‌شریك‌ازبطون قبیلهٔ ازد میباشد ویااینکه منسوب به‌اسدی دیگر است. بفرمودهٔ بحار مراد از اسدی تنها، احمدبن جعفر بوده ودراول سند صدوق، محمد بن علی بن اسد و بهرحال شرح حال ایشان درکتب رجالیه است .

اسدی **ایمن‌بن‌خریم**- از قبیلهٔ بنی‌اسد ، از مشهورترین شعرائی‌است از انصار علویین،که درمحبت حضرت امیرالمؤمنین (ع) و طریقت تشیع بسیار ثابت بوده و بنی‌هاشم را مدحهائی خوب‌گفته و ازآن جمله است :

نهارکم مکابدة و صوم وليلتكم صلوة و اقتراء
أاجمعكم و اقواماً سواء و بينكم و بينهم الهواء
وهم‌ارض لارجلكم و انتم لارؤسهم و اعينهم سماء

یعنی ای‌بنی‌هاشم، روزهای شما روزه وتحمل زحمات دینیه و مشقتهای وارده ازاعدای دین وشبهای‌شما نماز وقرائت قرآن‌است پس دراین‌حال‌آیا چه‌طور شما واقوام دیگری را برابر انگاشته ویك‌جا جمع میکنم وحال‌آنکه مابین شما و ایشان باندازهٔ طبقهٔ هوا (که میان زمین وآسمان است) فاصله بوده و ایشان زمین هستند برای پایهای شما و شما هم‌آسمان‌هستید‌برسرها وچشمهای‌ایشان. اسدی بااین‌همه‌حب مفرطی که‌نسبت به‌بنی‌هاشم

داشته از راه اضطرار با بنی‌امیه بطور مسالمت‌گذرانده وعبدالملك اموی (۶۵-۸۶) را مدح‌کرده‌است وسال وفاتش مضبوط نیست لکن از رجال اواخر قرن اول هجرت است. (ص ۲۸۱ ج ۱ ع)

اسدی طوسی همان اسدی علی بن احمد مذکور در ذیل است .

اسدی **علی‌بن‌احمد** - طوسی مکنّی به ابونصر یا ابومنصور ، نسب او به پادشاهان عجم موصول‌است، ازفحول شعرای خراسان و اکابر بلغای‌آن سامان ودرعصر خود مقتدای پارسی‌گویان‌بود. درعهد غزنویان وآل‌بویه ظهور نمود و بجانب عراق وآذربایجان سفرکرد و درعراق‌آل زیار وآل‌بویه را مدح‌گفت پس درآذربایجان بملازمت شاه ابودلف حکمران اران رسید و **گرشاسب‌نامه** راکه گروهی برشاهنامهٔ فردوسی ترجیحش میدهند بنام وی منظوم داشت‌که از مهمترین آثار این حکیم میباشد. اسدی با حکیم قطران تبریزی معاصربود و استاد بودن‌او نسبت‌بفردوسی (متوفی درسال۴۱۱یا۴۱۶ه قمری) خطا است. چنانچه نخستین‌فرهنگ‌نگاربودن وی‌که عقیدهٔ بعضی میباشد اشتباه است زیراکه بنا برنقل معتمد، اسدی در دیباچهٔ‌کتاب‌خویش گویدکه‌کتاب لغت قطران شاعر پیش‌از او تألیف شده است. باری اسدی درسال‌چهارصد و شصت و پنج هجرت (۴۶۵ه ق) وفات یافته و ازلطائف اشعار او قصائدی است‌که در صنعت مناظره‌گفته و دارای مضامین متین و علمی وحکیمانه میباشند چنانچه **درمناظرهٔ زمین وآسمان**گوید :

خطاب آسمان بزمین :

گفت‌آنکه‌آسمان بزمین‌کزتومن بِهَم — هم فضل از تو بیش وفراوان، بصدگوا
از حرکت عظیم ، زمان را منم اصول — وز حکمت خدای ، جهان را منم بنا
کرسی‌وعرش‌ولوح‌وقلم‌جمله‌درمن‌است — هم خلد عدل ایزد و هم سدر منتها
از من نزول کرد بامر خدای فرد — فرقان احمد نبی و تیغ مرتضی
جبریل با براق زمن آمدند زیر — سوی من‌آمده است بمعراج مصطفی

پاسخ زمین:

گفتش زمین که این صلف و عجب و کبر چند / خاموش باش و بس کن از این بیهده هذا
من خود بِهَم ز تو که نه بر تست بر من است / هم جنّ و انس وحیوان، هم نبت و هم نما
هم عین آب حیـوان ، هم بحرهای در / هم جمع کان گوهر و هم گونه گون غذا
هم شهرهای شاهـان ، هم قصر مهتران / هم مشهـد بـزرگان ، هم جای اولیا
توچون جحیمی، از شرر ودود و نار، پر / من همچـو جنّتم ز همـه نعمتی ملا

تاآخر قصیده ـ که حاوی پنجاه و چهار بیت است . درمناظرهٔ قوس و رمح ،گبر ومسلم ، روز و شب و مانندآ نها نیز اشعار نغز و لطیفی دارد . (ص۱۰۷ج۱مع و۲۴۱لس)

اسدی

کمیت بن زید بن خنیس - اسدی ،کوفی ، اشعری ، شاعر امامی مشهور ، مکنّی به ابوالمستهل ، از اعـاظم شعرا و افاخم بلغا ، بانساب و وقایع و لغات عرب دانا ، از انصار بنی‌هاشم و مدّاح اهل بیت طهارت و ائمّهٔ هدی و از اصحاب حضرت باقر وحضرت صادق علیهماالسلام بوده وممدوح علمای رجال میباشد . در رجال‌کشی اخبار بسیاری در مدح وی وارد است و دربعضی ازآ نهـا مؤیّد بروح‌القدس بودن‌او مصرح‌گردیده وموافق برخی‌ازآ نها ازطرف‌ائمّهٔ هدی بدعای خیرش یادکرده‌اند ونیز وارد است‌که مدایح او فقط بقصد قربت بود ، صله و انعامی راکه بوی عنایت میشد قبول نمی‌کرد و محض من‌باب تبرّك یکی از لباسهای ایشان را درخواست نموده است . قصائدی‌که دربارهٔ ائمّهٔ اطهار و بنی‌هاشم‌گفته به **هاشمیات** معروف ودرسال هزار و نهصد وچهارم میلادی درمصر و لیدن چاپ شده وطریحی‌گوید از اشعار او است که در حضور حضرت باقر علیه‌السلام خوانده است :

ان المصرین علـی ذنبیهمـا / والمخفیا الفتنـة فی‌قلبیهما
والخالعا العقدة عن عنقیهما / والحاملا الوزر علی ظهریهما
کالجبت والطاغوت فی‌مثلیهمـا / فلعنـةالله علـی روحیهمـا

پس‌آن حضرت تبسّم کردند . تمامی اشعارکمیت از پنج هزار بیت متجاوز است علاوه برمراتب فضلی مذکوره، درسخاوت ، دیانت، سوارگی، تیرا ندازی، شهامت، حسن‌خط،

کتابت ، علم مناظره و جدل بی‌بدل و حافظ قرآن و فقیه شیعه و خطیب بنی‌اسد بود . نخستین‌کسی است‌که درمذهب تشیّع مناظره‌کرده است و درسال یکصد و بیست و ششم هجرت درشصت وشش سالگی یا شصت تمام وفات یافت . (ص۵۳۵ت وکتب رجالیه)

اسرائیلی **هبةالله بن زید بن حسن -** بعنوان ابن‌جمیع خواهدآمد .

اسرارتبریزی **علی‌شاه -** متخلّص به‌اسرار ، از دراویش نعمت‌اللّهی است. در سال ۱۲۶۵ھ قمری متولد ودوکتاب **حدیقةالشعرا و لهجةالشعرا** (در اخبار نوحه‌خوانان وسخن‌وران بذله سرای قرن سیزدهم هجرت‌آذربایجان) تألیف داده ویك **دیوان** مشتمل بر بیست و پنج هزار بیت نیز دارد و از او است :

مکش تو خط خطا بروجود ناقص ما — کـه ما بدفتر عشق تـو فرد منتخبیم

مکن‌تغافل ازاسرار بیش‌از این» ترسم — گمان برند خلایق که راندهٔ غضبیم

و سال وفاتش بدست نیامد . (اطلاعات خارجی)

اسرارسبزواری **حاج ملاهادی -** بعنوان سبزواری خواهدآمد .

اسراری **محمد بن یحیی -** بعنوان فنائی خواهدآمد .

اسراری **یحیی -** بعنوان سیبك نیشابوری خواهدآمد .

اسطرلابی **هبةالله بن حسین -** بعنوان بدیع اسطرلابی خواهدآمد .

اسعدالحق بعنوان نصیبی اسعد خواهدآمد .

اسفراینی[1]

اسفراینی **ابراهیم بن محمد -** بن‌ابراهیم بن‌مهران (یامهروان) نیشابوری، فقیـه شافعی ، متکلّم ، اصولی ، مکنّی به ابواسحق ، ملقّب

[1]- **اسفراینی-** منسوب به‌اسفراین است وآن بکسر اول و ششم و فتح سوم ویا موافق نوشتهٔ مراصد بفتح اول ، شهری است‌کوچك و مستحکم از نواحی نیشابور از بلاد خراسان در وسط راه جرجان و نام قدیمی‌آن مهرجان بوده‌است و درمراصدگوید اکنون مهرجان‌ازدهات آن است و بهرحال چندی از منسوبین‌آن بلده را مینگارد :

به رکن‌الدّین ومعروف به استاد ، ازاکابر علمای شافعی بود، تبحّر وی درکلام واصول مشهور و مراتب علمیّه‌اش مسلّم اهل عراق و خراسان میباشد . اکثر علمای عصر خود و مشایخ نیشابور از شاگردان وی بوده و کلام و اصول را از وی فرا گرفته‌اند و لفظ **استاد** درطی عبارات‌کتب‌کلامیّه عبارت از او است. پوشیده نماندکه همین اسفراینی و ابن‌فورك و ابن‌الباقلانی هرسه از اصحاب ابوالحسن اشعری و معاصر صاحب بن عبّاد بوده‌اند . هروقتی‌که صحبتی از ایشان درمیان‌آمدی صاحب می‌گفته است‌که اسفراینی آتشی‌است سوزنده ، ابن‌فورك شمشیری‌است‌برنده، ابن‌الباقلانی دریائی‌است‌غرق‌کننده. باری **کتاب جامع‌الحلی فی‌اصول‌الدین والرد علی‌الملحدین** وکتاب **نورالعین فی‌مشهدالحسین** ازتألیفات‌اسفراینی میباشد. در روز عاشورای سال چهارصد و هفدهم یاهیجدهم هجرت درنیشابور وفات‌یافت وجنازه‌اش را باسفراین نقل‌دادند. (ص۳ج۱کا و۴۶ت و۳۸۲ ج ۱ مه و۹۸ هب و ۴۳۵ مط و۴۳ ج۱ فع و ۱۱۱ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

اسفراینی **ابراهیم بن محمد بن عربشاه** - بعنوان عصام‌الدین خواهدآمد .

اسفراینی **احمد بن ابی‌طاهر** - محمد بن احمد ، فقیه ، شافعی، بغدادی ، مکنّی به ابواسحق و ابوحامد، از اعاظم فقهای شافعیّه میباشد که وحید عصر خود بود و ریاست ملت دربغداد بدو منتهی میشد ، درنزد عوام وخواص وملوك و اکابر محترم ودرتدریس وفقاهت یگانهٔ اعاظم ومشار بالبنان افاضل عصرگردید و زیاده برسیصد تن از فقها بلکه بنوشتهٔ بعضی هفتصد تن متفقّه درمجلس درس‌اوحاضر میشدندکه خطیب بغدادی نیز ازآن جمله بوده است . گروهی از اکابر برامام شافعی ترجیحش میدهند وثعالبی دریتیمة‌الدّهر خود از رجال دنیایش شمارد. چنانچه نقل‌شده ابن‌اثیر مبارك درکتاب جامع‌الأصول‌گوید : مروّج علم فقه و مجدّد فن فروع درسرقرن چهارم ، از **امامیه** علم‌الهدی ، از **حنفیه** ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی . از **مالکیه** ابومحمد عبدالوهاب بن نصر، از **حنابله** ابوعبدالله حسین بن علی بن حامد و از **شافعیه** ابوحامد احمد بن‌ابی‌طاهر اسفراینی صاحب‌ترجمه است. ولادتش درسال سیصد وچهل

و چهارم هجرت (۳۴۴ه قمری) و وفاتش در شب شنبه نوزدهم شوال چهارصد و ششم (۴۰۶ه ق) در بغداد واقع ودرخانه‌اش مدفون و روز وفاتش روزگریه و اندوه‌عموم‌اهالی گردید . درچهارصد ودهم یا شانزدهم هجرت جسدش را بیرون‌آوردند ودرباب‌الحرب بخاکش سپردند و ابوعبدالله مهتدی خطیب‌جامع منصور برجنازه‌اش نماز خواند. گویند که اسفراینی همه وقت‌اشتغال دینی داشتی وآنی فارغ نبودی، حتی در وقت قلم‌تراشیدن و راه رفتن نیز قرآن‌خواندی ویا تسبیح‌گفتی ونیزگویند روزی فقیهی درمجلس‌مناظره بطریق‌ناشایست باوی رفتارکرد ودرهمان شب برای عذرخواهی‌آن حرکت بی‌ادبانهٔ‌خود پیش او رفت پس اسفراینی این شعررا خواند:

جفاء جری جهرا لدی‌الناس وانبسط و عذرا اتی سراً فاكد ما فرط
و من ظن ان یمحوجلی جفائه خفی اعتذار فهو فی‌اعظم الغلط

(ص ۱۹ ج۱کا و ۲۸۴ ج ۱ مه و ۴۷ ت و۹۸ هب و۵۴ ج ۱ فع و۳۶۸ ج۴ تاریخ بغداد و ۲۴ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

اسفراینی **محمد بن محمد بن احمد** - نحوی ، ملقّب به‌تاج‌الدین میباشد. کتاب **الضوء علی‌المصباح** که شرح‌کتاب مصباح نام مطرزی بوده ودرهندچاپ‌شده از او است ودرسال‌ششصد وهشتاد وچهارم‌هجرت(۶۸۴ه ق) درگذشت.
(ص۲۳۶ مط)

اسفرنگی **سیف‌الدین اعرج** - بعنوان سیف اسفرنگی خواهدآمد .

اسکاف[1]

اسکاف **ابوبکر** - ازعرفای‌قرن‌سوم‌هجرت‌میباشدکه‌ابوعبدالله‌بن‌خفیف‌اورا دیده ودرکتاب‌خودش‌نوشته‌است ودرنفحات‌الأنس‌هم شرح‌حالش را ازآن‌کتاب نقل می‌کند . از وی وصیّتی درخواست‌کردندگفت: با بزرگان بتواضع، با

۱- **اسکاف** بکسر اول بعربی حاذق وماهر ونجار وکفش‌گر و اهل صنعتی‌که باآهن کار میکند . نیز نام شهری است از نواحی نهروان، مابین واسط و بغداد یا نهروان وبصره‌که آنرا نهروانات هم‌گفته‌اند و به دوموضع منقسم میباشدکه بقید اعلی و اسفل از همدیگر امتیاز یابند .ماهم چندی ازمعروفین همین عنوان ویا منسوبین‌آنرا (اسکافی) ثبت اوراق می‌نمائیم .

اهل دین به خشوع و با پیران به حرمت رفتار کنید تا باب معانی بروی شما مفتوح گردد وظاهراً نامش هم همان ابوبکر بوده و وفاتش مضبوط نیست. (ص ۱۲۵ ج ۳ مه)

اسکاف **ابوبکر محمد بن احمد** - از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه درسال چهارصد وچهل وسه (۴۴۳ه ق) از هجرت وفات یافت . (ص ۲۱۰ ج ۴ فع)

اسکاف **ابوعبدالله محمد بن عبدالله نحوی** - در ذیل ترجمهٔ مرزوقی خواهدآمد .

اسکافی **ابوحنیفهٔ مروزی** - بهمین عنوان خواهدآمد .

اسکافی **عبدالله معتزلی** - مکنّی به ابوجعفر، صاحب کتاب نقض بررسالهٔ عثمانیّهٔ جاحظ است که دردویست وچهل ویك هجرت (۲۴۱ه ق) درگذشت . (ص ۹۸ هب)

اسکافی **محمد بن احمد بن جنید بغدادی** - کاتب اللقب ، ابوعلی الکنیة ، اسکافی و ابن جنید الشّهرة، شیخ اجلّ اقدم ثقه، فقیه اصولی، ادیب، متکلّم ، محدّث واسع العلم جلیل القدر ، از اعاظم فقهای امامیّه ، اکابر علمای دینیّه ، از مشایخ شیخ مفید و مشایخ مشایخ نجاشی و شیخ طوسی بوده و نخستین کسی است که باب اجتهاد را مفتوح نمود و احکام شریعت را برروی آن اساس و اعمال اصول فقهیّه مبتنی ساخت ویاآنکه دراین موضوع حسن بن ابی عقیل را اقتفا جسته، این است که این دوفقیه جلیل، دراغلب احکام فقهیّه و فتاوی دینیّه موافق هم بوده واز ایشان به**قدیمین** تعبیر نمایند . چون صاحب ترجمه راه افراط پیموده و قیاس را حجّت میدانسته است بهمین جهت اختلافات وی در احکام فقهیّه محل توجه فقها نبوده وکتابهای اورا متروك داشته وکأن لم یکن پنداشته‌اند ، لکن دور نیست که استدلالات او با قیاسات عقلیّه در بعضی از مسائل فقهیّه بعداز استدلال به کتاب و سنّت محض از راه الزام خصم و اتمام حجّت باشد وبس، چنانچه محقّق درمعتبر وکثیری ازاجلّه همین رویّه را معمول داشته‌اند.

تحقیق حق در این مسئله و صحت نسبت عمل بقیاس و عدم صحّت آن خارج از موضوع کتاب است .

پوشیده نماند که اسکافی مصنّفات بسیاری قریب به چهل یا پنجاه کتاب درفقه و اصول وکلام وعلوم ادب وغیرها داردکه بعضی ازآنها را مینگارد:

۱- احکام الارش ۲- احکام الصلوة ۳- احکام الطلاق ۴- الاحمدی فی الفقه المحمدی ۵- الارتیاع فی تحریم الفقاع ۶- ازالة الران عن قلوب الاخوان ۷- استخراج المراد من مختلف الخطاب ۸- الاستنفار الی الجهاد ۹- الاستیفاء ۱۰- الاسری ۱۱- الاسفار فی الرد علی المؤبدة ۱۲- الاشارات الی ماینکره العوام ۱۳- اشکال جملة المواریث ۱۴- اظهار ماستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد ۱۵- الافهام لاصول الاحکام ۱۶- الالفة درکلام **۱۷- الفی مسئلة ۱۸- امثال القرآن ۱۹- الایناس بائمة الناس ۲۰- البشارة والنذارة ۲۱- تبصرة العارف و نقد الزایف** درفقه اثنی‌عشری وحاوی احتجاج برمذهب حق ورد معارضات مخالفین در احکام میباشد **۲۲- التحریر والتقریر** در علم کلام **۲۳- التراقی الی اعلی المراقی ۲۴- تنبیه الساهی بالعلم الالهی ۲۵- تهذیب الشیعة لاحکام الشریعة ۲۶- حدائق القدس ۲۷- قدس الطور و ینبوع النور فی معنی الصلوة عن النبی ص** وغیراینها. صاحب ترجمه را بجهت مهارتی که دراصول املا وانشا داشته کاتب هم می‌گفتند که دراصطلاح قدما دارای این صناعت را بهمین لقب ملقّب می‌داشته‌اند. اسکافی درسال سیصد و هشتاد ویك ازهجرت (۳۸۱ه قمری) که سال وفات صدوق است وفات یافت وکلمهٔ **(شفا)** مادهٔ تاریخ وفاتش می‌باشد ودر نخبة المقال درباب محمدین که پدرشان احمد است گوید :

سبط الجنید الکاتب الاسکافی عنه المفید افقه الاشراف

(ص ۹۸ هب و ۵۶۰ ت و مواضع متفرقه از ذریعه)

اسکافی **محمد بن عبدالله** - اسپهانی، بعنوان خطیب اسکافی خواهد آمد.

اسکافی **محمد بن عبدالله** - معتزلی ، مکنّی به ابوجعفر ، از متکلّمین معتزلهٔ بغداد و صاحب مصنّفات مشهور میباشد . حسین بن علی کرابیسی باوی مناظره داشته ودرسال دویست وچهل تمام هجرت(۲۴۰ه قمری) درگذشت.

(ص ۴۱۶ ج ۵ تاریخ بغداد)

اسکافی **محمدبن همام**- بن سهل (یا سهیل) کاتب مکنّی بهابوعلی ، شیخ اجل اقدم ثقة ، جلیل القدر و کثیرالروایة از مشایخ شیعه ودر

هرفنّی از فنون علمیّه مقدّم بوده و از معاصرین محمد بن یعقوب‌کلینی میباشد وکتاب **الانوار فی‌تاریخ الائمة الاطهار** از او است و درسال سیصد و سی و دو یا شش از هجرت (۳۳۲ یا ۳۳۶ھ قمری) دربغداد عازم‌گلزار جنّت‌گردید و درمقابر قریش مدفون شد . جدّ مذکورش از مجوسیّت به اسلام‌آمده بوده است . (ص۹۸ هب ۴۱۳ ج ۲ ذریعه)

اسکداری

سعد بن ابی‌بکر- اسکداری الأصل ، مدنی‌المسکن والمدفن ، حنفی‌المذهب،ازمشاهیر واعلام وقت‌خود ودرمدینه مفتی‌حنفیّه بود، درمسجد نبوی تدریس می‌کرد وکتاب **الفتاوی الاسعدیة**که محل‌اعتماد بلادحجازیه میباشد از او است و درسال هزار وصد و شانزده از هجرت (۱۱۱۶ھ ق) در مدینه وفات یافت و دربقیع مدفون شد . (ص ۲۲۲ ج ۱ سلك‌الدرر)

اسکندری

منصوربن سلیم - محدّث عامی حافظ ، ملقّب به وجیه‌الدین و مکنّی به‌ابوالمظفّر، بامروّت و وثاقت ودیانت موصوف میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الاربعین البلدانیة** ۲- **تاریخ اسکندریه** که دو نسخه ازآن به رقم ۳۰۰۳ و ۳۰۰۴ درخزانهٔ ایاصوفیای استانبول موجوداست ۳- **المعجم** و درسال ۶۷۳ یا۶۷۷ھ ق درگذشت . (ص ۸۷ تذکرةالنوادر)

اسماعیلیه

عنوان مشهوری یکی از طوائف شیعه میباشدکه بچندین شعبه منشعب هستند ؛ بعضی از ایشان **اسمعیل‌بن امام‌جعفرصادق‌ع** را امام حیّ غائب قائم منتظر میدانند و حکایت موت اورا هم‌که مسلّم بوده و جای تردید نمیباشد حمل برتلبیس‌آن حضرت مینمایندکه به‌جهت مصلحت وقت‌خواسته حقیقت‌امر برمردم مکشوف نگردد .گروهی موت‌اسمعیل مذکور راکه امام‌بوده مسلّم داشته وگویند که او هم درحیات‌خود به امامت پسرش محمد تصریح‌کرده و امام غائب همین محمد نوهٔ حضرت صادق ع است وهمین شعبه را **قرامطه و مبارکیه** هم‌گویند وبرخی برآنندکه خود آن‌حضرت بامامت محمد مذکور نص‌کرده‌است. قرامطه اتباع مردی قرمطویه‌نامی‌است

ازسوادعراق‌که مؤسّس طریقت مذکوره‌بوده و ایشان را **اخلاف** گویند، چنانچه مبارکیّه هم به غلام مبارك نام اسمعیل منسوب و ایشان را **اسلاف** گویند.

(کتب رجالیه و دیگر کتب مربوطه)

اسنا[1]

اسنائی **ابراهیم بن هبةالله** **عبدالرحیم بن حسن** **عبدالرحیم بن علی** تماماً درزیر، بعنوان **اسنوی** نگارش یافته‌اند.

اسنوی **ابراهیم‌بن هبةالله بن‌علی** - اسنوی ، فقیه شافعی، نحوی، ملقّب به نورالدین، فاضل با جودت وحسن سیرت بود و مدتی قضاوت اخمیم و سیوط را نموده است . **شرح الفیهٔ ابن‌مالك** و **مختصر وجیز** و **مختصر وسیط** از آثار علمی او میباشد و درسال هفتصد و بیست و یك از هجرت درگذشته است .

(ص ۵۰ ت)

اسنوی **عبدالرحیم بن حسن** - بن‌علی‌بن عمر بن علی بن ابراهیم، اموی شافعی ، فقیه اصولی ، ادیب نحوی عروضی، مکنّی به‌ابومحمد و ملقّب به جمال‌الدین‌که با ابن‌هشام صاحب مغنی هم‌طبقه بود ، نحو را از ابوحیّان اخذ و فقه را از سبکی و سنباطی و وجیزی و مانند ایشان‌آموخت ، در علوم عقلیّه از تستری و قونوی و امثال ایشان تلمّذکرد و درعهد خود مفتی ومدرّس دیار مصر و رئیس ملت شافعی بود . تألیفات او بدین شرح است :

١- اشباه و نظائر ٢- الغاز ٣- جواهرالبحرین فی‌تناقض‌الحبرین ۴- التمهید ۵- التنقیح علی‌التصحیح ۶- شرح الفیهٔ ابن‌مالك ٧- شرح‌عروض‌ابن‌صاحب ٨- طبقات الشافعیةکه یك نسخهٔ‌آن به رقم ۲۴۵۶ در خزانهٔ بانکی فور موجود است **٩- طبقات الفقها ١٠- طرز المحافل ١١- فروق و جوامع ١٢- المهمات ١٣- نهایةالسئول** شرح‌منهاج الوصول وغیر اینها . اسنوی شب یکشنبه بیست وهشتم جمادی‌الاولی هفتصد وهفتاد ودو

١- **اسنا** - شهری است درصعید مصر که درمقام نسبت‌بآن **اسنوی** و گاهی **اسنائی** گویند و چندی از منسوبین‌آن را مینگارد :

از هجرت (۷۷۲ه‍ قمری) درحدود شصت و هفت سالگی بدرود جهان‌گفت .
(ص ۴۳۹ ت و ۴۴۵ مط و ۱۰۰ تذکرةالنوادر)

اسنوی **عبدالرحیم بن فخرالدین** - علی بن هبةالله صوفی ، ادیب نحوی و منظومه‌ای **مفید** نامی درنحو از او است ودر۲۲ رمضان۷۰۹ه‍ قمری درشهر اسنا درگذشت . (ص۴۳۹ت)

اسوانی **احمدبن‌علی** - بعنوان ابن‌زبیر خواهدآمد .

اسیرالهوی **زاکی‌بن‌کامل** - بعنوان مهذب هبتی خواهدآمد .

اسیری **محمدبن یحیی‌بن علی** - جیلانی لاهیجی نوربخشی ، ملقّب به شمس‌الدین ومتخلّص به اسیری ، ازاکابر عرفا واهل طریقت میباشدکه بقعه و خانقاهش درشیراز بوده ومؤلف‌کتاب **مفاتیح‌الاعجاز** درشرح‌گلشن راز شبستری است . از رجال اواخر سدهٔ نهم بوده و اوائل سدهٔ دهم را نیز درك‌کرده است ، او مرید سید محمدنوربخش متوفی درسال۸۶۹ه‍ بوده و اکمل خلفای وی میباشدچنانچه اگرجمیع‌سلسلهٔ نوربخشیّه بلکه‌تمامی‌سلسله‌های صوفیّه باوجوداو ببالند اغراق‌نخواهد شد. سند طریقت وی باهفده واسطه به **حضرت رضا**(ع) می‌پیوندد ومیبدی،قاضی‌میرحسین آتی‌الترجمه، در بعضی‌از نامه‌های خود اورا به‌آیینهٔ صفات‌الله ، واقف حقایق ناسوت ، عارف دقایق‌لاهوت، مسافرمراحل‌جبروت، مجاور منازل ملکوت وامثال‌اینها می‌ستاید. صدرالدین شیرازی و علاّمهٔ دوّانی دربعضی‌از مواقع محض از راه تعظیم رکابش‌راگرفته و سوارش می‌کرده‌اند . تألیف نامبردهٔ او برشروح دیگرگلشن راز بچندین‌جهت امتیاز دارد و بعداز اتمام‌آن ، نسخه‌اش را درهرات نزد ملاعبدالرّحمن جامی فرستاد و جامی هم درصدر پاسخ نامه‌اش ، این رباعی را نوشت :

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز   خرّم ز بهار خاطرت گلشن راز
یك ره نظری برمس قلبم انداز   شایدکه برم ره به‌حقیقت زمجاز

شیخ محمد، همواره لباس سیاه می‌پوشید، شاه اسمعیل صفوی بعداز تسخیر شیراز با وی

ملاقات کرد وازسبب سیاه پوشیش پرسید، پاسخ دادکه همانا جهت عزاداری حضرت حسین بن علی علیهما السلام است وبس، شاه گفت عزاداری آن حضرت درهرسال زیاده برده روز متداول نیست ،گفت مردم به خطا رفته اندکه وظایف عزاداری آن بزرگوار تاروز قیامت باقیٰ است ، شیخ محمد بعداز وفات پیر خود سید محمد نوربخش درشیراز اقامت کرد و خانقاهی عالی بنا نهاد وبه خانقاه نوریّه موسومش داشت و درآن، خلوت خانه‌ها ترتیب داد و سلاطین وقت املاك بسیاری بدانجا وقف نمودند وتولیت آنها را بعهدهٔ شیخ محمد و اولاد او موکول داشتند و قبر خود شیخ نیز درهمان بقعه میباشد . سال وفاتش بدست نیامد و موافق آنچه به بعضی نسبت داده‌اند درسال نهصد ودوازده هجرت (۹۱۲هـ قمری) بوده است و از اشعار او است :

عالم چو نقش موج ببحر وجود او است   بود همه جهان به حقیقت نمود او است

(ص ۱۵۱ لس و۴۶۲ عم)

اسیوطی **عبدالرحمن** - بعنوان سیوطی خواهدآمد .

اشاعثه جمعی اشعثی، منسوب به اشعث میباشدکه اولاد وخانوادهٔ اشعث راگویند .کشی بطور مرسل روایت کرده است که دوتن از اولاد اشعث، جهت شرفیابی بحضور مبارك حضرت صادق علیه السلام استیذان نمودند ولی موفق باذن و اجازه نگردیدند ، پس بعضی ازحاضرین عرض کردندکه آن دوتن ازدوستداران اهل بیت هستندآن حضرت فرمودندکه حضرت پیغمبر خدا بچند قوم لعنت کرده که لعنت درخودشان و اخلاف و اعقاب ایشان تا روز قیامت جاری است . (بروجردی)

اشتر لقب معروف **مالك بن حارث بن عبدیغوث نخعی** ، از شجاعان تابعین ، اخصّ اصحاب حضرت امیرالمؤمنین وازحاضرین وقعهٔ یرموك و جمل و صفّین میباشد . در دورهٔ خلافت حقهٔ آن حضرت بحکومت مصر معین شد . احادیث بسیاری در مدایح وی وارد شده وبمدلول بعضی ازآنها از انصار حضرت صاحب الأمر عجّل الله فرجه میباشد . اشتر نسبت به حضرت امیرالمؤمنین ع چنان بوده که

آن‌حضرت نسبت به حضرت رسالت ، و نیز آن‌حضرت آرزو می‌کرده‌که در میان اصحابش دوتن بلکه یکتن مانند او بودی. درسال سی وهفت یا هشت‌هجرت درساحل بحراحمر، بامر معاویه با عسل زهرداری مسمومش‌کردند و بعداز شهادتش معاویه خطبه‌ای‌خوانده وگفت: علی دو دست داشته **عمار** و **مالك**‌که اولی درصفّین بریده شد ودومی را نیزامروز بریدند. اشتر بعربی کسی‌راگویندکه پلك‌چشمش‌شکافته‌باشد زیرادریکی‌ازغزوات، چشمش با قطعهٔ‌آهنین عمودی‌که برفرقش خورده چاك شده بود . (کتب تاریخ و رجال)

اشج‌بنی‌امیه

عمر بن عبدالعزیز - هشتمین‌خلیفهٔ‌اموی‌میباشدکه درمدت‌دوسال و پنج ماه دورهٔ خلافت‌خود، سَبّ‌آل‌علی راکه ازعادات منحوسهٔ خلفای‌پیش‌از وی‌بود موقوف‌کرد ومقرّرداشت‌که‌بعوض‌آن‌آیهٔ‌شریفهٔ **إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسانِ** را بخوانند و فدك را به‌حضرت‌باقر ع مستردّ داشت و به‌گماشتگان‌خود فرمان دادکه زندانیان را در زنجیر نکنندکه مانع از نماز میباشد و نیز سهمی از بیت‌المال برای‌ابن‌سبیل‌ها تخصیص داد ومهمان‌خانه‌ها ومسافرخانه‌ها بنا نمودکه تاآن زمان عملی نبوده است و نیز فرمان دادکه اولیای امور درهنگام قدرت‌خودشان، قدرت پروردگاری را درنظر بگیرند و ازستم‌کردن برزیردستان خود درحذر باشند وبدانندکه کردارهای ایشان فانی ولی‌آنچه راکه بکیفرآنها خواهند دید باقی وپایدار است . درپنجم یاششم یا هفتم رجب سال یکصد و یکم (۱۰۱ه قمری) در حدود چهل سالگی، در دیر سمعان از بلاد حمص درگذشت وسید رضی قصیده‌ای عالی درمرثیهٔ اوگفته است.

(ص ۱۸۵ مف و حیوة‌الحیوان دمیری و دیگر کتب مربوطه)

اشج عبدی

منذر بن عائذ - نخستین‌کسی است ازقبیلهٔ ربیعه‌که اسلام‌آورد، چنانچه نخست‌خواهرزاده‌اش، عمروبن قیس را جهت‌استکشاف علم حضرت رسالت بحضور مبارك فرستاد، پس‌ازآنکه عمرو برگشت و اوصاف‌آن‌حضرت را مذکور داشت ، منذر اسلام را قبول‌کرد و شرفیاب حضور حضرت نبیّ اکرم‌گردید .

(ص ۱۴۷ مف)

اشجعی **احمدبن ابی‌مروان‌عبدالملك** - بعنوان‌ابوعامر اندلسی‌خواهدآمد.

اشراق اصفهانی **عبدالرزاق بن حاج سید محمد** - از شعرای عهد ناصرالدین‌شاه قاجار میباشدکه مدتی در اسپهان وتهران شمع جمع قلندران و سرخیل قلاشان بود و عاقبت دلش از ایران برگرفت و قصد بلاد هند نمود و چندی در شیراز در منزل رضاقلی خان هدایت متوفی در حدود هزار و دویست و نود هجرت (۱۲۹۰ه ق)اقامت‌گزید وعاقبت‌درهندوستان هندو شد و باهندوان و نصاری‌هم‌خو گردید و از اشعار او است :

ازخدا برگشتگان‌راکار،چندان‌سخت‌نیست سخت،کار ما بودکز ما خدا برگشته‌است

(س ۶۲ ج ۲ مع)

اشراق **میرمحمدباقر**- بعنوان میرداماد خواهدآمد.

اشرف **عمر بن علی بن‌الحسین**- برادرحضرت‌باقر وجدّ مادری سیدرضی وسیدمرتضی‌علم‌الهدی میباشدکه بسیارفاضل و باتقوی ودرهردو دورهٔ بنی‌امیه و بنی‌عباس دارای جلالت دینی و دنیوی بود وآن حضرت میفرموده است که عمر بن علی، چشم بینندهٔ من است. (کتب رجالیه)

اشرف‌مازندرانی **ملامحمد سعید** - درضمن‌شرح‌حال صائب‌میرزامحمدعلی‌تبریزی خواهدآمد .

اشرف مراغی ازشعرای قرن نهم هجرت‌که حکیمی‌است نامدار وکلمات‌قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را به‌نظم پارسی‌ترجمه‌نموده است . اشعار او از قصائد و رباعیّات و غزلیّات و مقطّعات وغیرها دوبرابر کتاب خمسهٔ نظامی میباشد و مشخّصات دیگر از نام وغیره بدست نیامد . اخیراً معلوم شدکه نامش حسین و پدرش حسن وکنیه‌اش ابوعلی است . (اطلاعات خارجی)

اشرفی **حاجی‌ملامحمد بن ملامحمد مهدی**- مازندرانی بارفروشی،مشهور به حاجی اشرفی ، عالم فاضل، مجتهدکامل باورع وتقوی، از مفاخر مذهب جعفری ، جامع اصول شریعت ومراسم طریقت بوده است.کرامات‌بسیاری

بدو منسوب و باصاحب‌قصص‌العلما وامثال وی معاصر وازشاگردان سعیدالعلمای‌مازندرانی بود . از تألیفات او است :

۱- **اسرارالشهادة** بزبان‌پارسی‌که درسال ۱۳۱۲ه قمری درتهران چاپ شده‌است.

۲- **شعائرالاسلام فی‌مسائل‌الحلال والحرام** که درسال۱۳۱۲ه قمری نیز درتهران چاپ‌شده است و درسال هزار و سیصد و پانزدهم هجرت (۱۳۱۵ه قمری) عازم‌جنان‌گردید.

(ص ۴ ج ۱ عه و ۴۶ ج ۲ ذریعه)

اشرفی **سمرقندی سید معین‌الدین** - اعلم علما و افضل فضلای عهد خود و مجمع‌کمالات روحانی و صاحب حالات مَلَکی و انسانی بود و درسال پانصد و نود و پنجم هجرت درسمرقند وفات یافته و از او است :

یك شب ، بسوز روزکن و صبحدم برس — جایی‌که نیست درد سر هیچ روز و شب

روزی هزار چهرهٔ گلگون ، بزخم دست — نیلی شده است زین فلك نیل‌گون سلب

این از فلك بنالد و با من کند عتاب — وان از جهان برنجد و برمن کند غضب

گاهی حکیم خواند و گاهی دروغ‌گو — امروز بوتراب و دگر روز بولهب

(ص ۱۰۱ ج ۱ مع)

اشعث‌بن‌قیس **کندی**- نامش معد یکرب بوده و لقب اشعث ، بجهت پریشانی موی سر او میباشد . از قبیلهٔ‌کنده بود وبجهت خون‌خواهی‌پدر که قبیلهٔ مرادش‌کشته‌بودند قیام‌کرد واسیر شد وسه‌هزار ناقه فدیه داده وخودرا مستخلص گردانید، باهفتادتن به‌شرف حضورحضرت رسالت (ص) نایل‌شد واسلام را قبول‌کرد و بعد از وفات‌آن‌حضرت باز ، بدین اصلی خود برگشت وبه ابوبکر بیعت نکرد. خواهرخود ام‌ّفروه را به‌ازدواج ابوبکرآورد ودرسال‌چهلم هجرت (۴۰ه) درگذشت. اخبار بسیاری درقدح وی وارد ومطابق بعضی‌ازآنها‌خودش درقتل‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع شرکت داشته ودخترش‌جعده امام حسن‌ع را زهر داد وپسرش محمد نیز ازشرکای قتل حضرت‌حسین‌ع بوده است .

(ص ۱۴۵ مف و دیگر کتب مربوطه)

اشعر[1]

اشعرالعرب **زیاد بن معاویه** - بعنوان نابغهٔ ذبیانی خواهدآمد.

اشعری **ابوجعفر احمدبن عیسی**- بن عبدالله بن سعد بن مالك بن احوص بن مالك، اشعری، از اولاد جماهر بن‌اشعر میباشدکه عدالت و وثاقت و جلالت وی مسلّم فقها وعلمای رجال و شیخ اهل قم وبزرگ و رئیس ایشان‌بود وسلطان‌قم درامورملکی‌آن‌بلده بدو رجوع می‌نموده‌است. فیض‌حضورحضرت رضاحضرت جواد وحضرت هادی وحضرت‌عسکری علیهم‌السلام‌را درك‌کرده وکتاب**الاظلة والتوحید**، **فضائل‌العرب**، **فضل‌المنی والمتعة وناسخ و منسوخ ازتألیفات او است**. (کتب رجالیه)

اشعری **ابوالقاسم سعد بن عبدالله بن ابی**- خلف اشعری قمی، از اعیان و وجوه شیعه وموصوف به شیخ‌الطّائفة میباشد. فیض‌حضورحضرت عسکری علیه‌السلام را درك نموده واز اشعری، محمد بن احمد مذکور درزیر و احمد بن محمد بن خالد برقی متوفی در ۲۷۴ یا ۲۸۰ه روایت‌کرده است. ابن‌الولید محمد بن حسن‌که شرح حالش خواهدآمد از وی روایت میکند. تألیفات او:

۱- احتجاج‌الشیعة علی زید بن ثابت فی‌الفرائض ۲- الاستطاعة ۳- الامامة ۴- بصائرالدرجات فی‌المناقب ۵- الرحمة (کتب رجالیه)

اشعری **ابوموسی عبدالله بن قیس**- صحابی، که در عهد سعادت حضرت رسالت (ص) به حکومت زبید و عدن وسواحل یمن ودر زمان عمر و عثمان بحکومت بصره وکوفه و یمن نامزد و منصوب شد و درعهد خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع نیز درکوفه عامل‌آن‌حضرت بود و مردمان را ازکمك‌کردن بآن‌حضرت

۱- **اشعر** - کوهی است، بین مکه و مدینه، یا شام و مدینه ودر زبان عرب بمعنی «شاعرتر» بوده وکسی را نیزگویندکه موی بدن یا سرش بیشتر از دیگران باشد وگویا بیکی از این دوجهت پدر قبیله‌ای از یمن را نیز اشعر می‌گفته‌اند. اشعر لقب علی بن اسمعیل نیز هست‌که بهمین صفت بوده ودر زیر بعنوان اشعری ابوالحسن مذکور است و در اصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی‌لقب‌جعفر بن‌محمد از روات‌حدیث‌میباشدکه شرح‌حالش درکتب‌رجالیه مندرج‌است.

در وقعهٔ جمل نهی نمود . او یکی ازدونفر حکم بعد از صفّین بود ، اورا با عمروعاص که حکم و داور دیگر بوده داستانی است مشهورکه بطور خلاصه ثبت اوراق می‌نماید:

پس‌ازآنکه نوبت‌خلافت به‌حضرت علی ع رسیده ومعاویه بمقام معارضه درآمد، عمروبن عاص از طرف او و ابوموسی از طرف‌آن حضرت به داوری و حکمیّت معین گردیدند وهردو داور در دومةالجندل جمع‌شدند. ابن‌عاص درهرجا ابوموسی‌را برخود برتری میداد، درصدر مجلسش می‌نشاند، پیش‌از وی حرف نمی‌زد وغذا نمیخورد بلکه درنماز هم بدو اقتدا می‌کرد وهمواره اورا به‌صاحب رسول‌الله مخاطب میداشت، تاآنکه ابوموسی‌گول خورد و برفتار وگفتار بی‌حقیقتش اطمینان‌کامل بهم رسانید. روزی‌ابن‌عاص رأی اورا درموضوع داوریشان استفسار نمود ، در پاسخ‌گفت رأی سدیدآن است‌که علی و معاویه هردو را ازخلافت عزل‌کنیم و این امر مقدس را شوروی‌نماییم‌که مردم هرکس را شایسته دانند انتخاب نمایند ، ابن‌عاص نیز بموافقت وی سوگند خورد و باز بحکم آن‌عادت فطری مردم فریبی و چاپلوسی‌که داشت اورا وادارنمودکه این مرام را بمردم القا نماید . ابن‌عباس ، از روی بصیرت بسزائی‌که نسبت به خبث باطن ابن‌عاص داشت معتقد بودکه این‌کار ابن‌عاص بی‌اساس و مبتنی برخدعه میباشد وگرنه خودش در القای این‌مرام، مقدم باشد ودراین‌پیشنهادش مصرّ بود، لکن‌این‌اصرارش کارگرنشد. ابوموسی نخست خطبه‌ای خوانده وگفت‌که من علی و معاویه هردو را خلع‌کردم ، شما هرکه را شایسته دانید انتخاب‌کنید پس ابن‌عاص بپا شد و بعداز خطبه‌ای اظهار داشت : چنانچه ابوموسی صاحب خود علی را خلع‌کرد من‌هم موافقت دارم ، لکن صاحب خودم معاویه راکه ازطرف‌او داور هستم خلع نمیکنم وخلافت اورا تنفیذ می‌نمایم زیراکه خون‌خواه عثمان‌است و باستقرار درمسند خلافت اولی ازدیگران میباشد، پس ابوموسی بدوگفت، خدا توفیقش را ازتو سلب نمایدکه مرا فریب دادی وهمانا مَثَل تو، مَثَل سگ است **اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثُ** ابن‌عاص هم‌گفت مَثَل تو نیز مَثَل الاغ است بدینجهت بودکه حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، بعداز نماز صبح و مغرب، معاویه وابوموسی وابن‌عاص

را بیشتر ازدیگران لعن می‌کردند ودرخبری آمده‌است‌که آن‌حضرت درقنوت نمازفریضه بابوموسی لعن می‌کرده است .

وضع تاریخ هجری‌اسلامی،که در تمامی کرهٔ زمین ما بین اهل اسلام معمول و مبدء آن ، هجرت حضرت رسالت (ص) و تشریف فرمائی‌آن بزرگوار در سال سیزدهم بعثت از مکّه بمدینه است در زمان خلافت عمر، برحسب پیشنهاد و یادآوری همین ابوموسی اشعری بوده است . توضیح این اجمال‌آنکه: عرب را پیش‌از اسلام تواریخ مختلف‌بود، هرکار مهمّی راکه واقع می‌شد مثل‌بنای‌کعبه، قصّهٔ عام‌الفیل، موت ولیدبن مغیرة ومانند آنها مبدأ قرارمیدادند وقضایای‌بعدی‌را بدان منسوب می‌داشتند؛ مثلاسال‌چندم‌عام‌الفیل، یا بنای‌کعبه و امثال اینها . در عهد سعادت حضرت رسالت ص تا چند سال دیگر بعداز رحلت آن حضرت نیز تاریخی مرسوم نبود لکن تا سال دهم هجرت هرسال را بنام **سنة‌الاذن ، سنة‌الامر ، سنة‌التمحیص ، سنة‌الترفیه ، سنة‌الزلازل ، سنة‌الاستیناس، سنة‌الاستعلاء** (یا استغلاب) ، **سنة‌الاستواء ، سنة‌البرائة وسنة‌الوداع** علی‌الترتیب نامیده بودند . در سال هفدهم هجرت‌که ابوموسی از طرف عمر بحکومت یمن منصوب شد بمقام خلافت عرضه داشت ، بعضی احکامی آمده‌که ماه‌آنها شعبان میباشد ولی معلوم‌نیست‌که شعبان‌کدام سال است ، اگر بعداز این، تاریخی وضع شود لایق مقام‌خلافت‌خواهدبود بدینجهت‌انجمنی کردند و همین موضوع را مطرح نمودند ، بعضی از یهودکه بشرف اسلام مشرّف بودند بتاریخ رومی اشاره‌کردند وبرخی تاریخ فرس را منظور داشتند ولکن هیچ‌کدام ازآنها بجهت دشواری ضبط حساب‌آنها تصویب نشد و بالاتّفاق ، یکی از ایّام سعادت انجام حضرت خیرالأنام را درنظرگرفتند و چهار وقت **ولادت، بعثت، هجرت و رحلت**‌آن‌حضرت را مطرح مذاکره قرار دادندکه یکی ازآنها را مبدأ تاریخ اسلامی نمایند. ازآن‌روکه ذکر روز وفات ، سبب تجدید مصیبت بود ، تذکر روز بعثت نیز ایّام شرك وکفرشان را درنظرجلوه‌گرمیساخت، روز ولادت‌هم دقیقا معین‌نبود یعنی ما بین دویم وهشتم ودوازدهم و سیزدهم و هفدهم ربیع‌الاول دایر و بعلاوه‌که از ایّام اسلامی محسوب‌نمیشد بلکه سال

ولادت نیز مجهول و ما بین سال چهلم ، چهل و دوم ، چهل و سوم ، چهل و هفتم سلطنت انوشیروان محلّ تردید بود، اینك بتصویب حضرت امیرالمؤمنین ع زمان هجرت رسالت ص را (که لوای شوکت اسلامی پرچم گشوده وهمه شان درخدمت آن بزرگوار، مفتخر بدین جاوید اسلامی بوده اند) انتخاب کردند و مبدأ تاریخ اسلامی قرار دادند . پوشیده نماند که روز هجرت آن حضرت درمیان چهاردهم محرم و بیست وهفتم صفر و اول ربیع الاول محل تردید بود و قطعاً اول محرّم نبوده است ، لکن بمناسبت آنکه عرب سال قمری را که متداول ایشان بوده ازاول محرم می گرفتند، آن کسر را طرح کردند ومبدأ تاریخ هجرت را از اول محرم سالی گرفتندکه هجرت درآن سال وقوع یافته است . اسامی شهورعرب را هم که در زمان جاهلیّت بنام: **مؤتمر، ناجر، خوان ، وبصان ، حنّین، حنین ، اصمّ، عاذل، ناتق، وعل ، ورنه و برك** معروف بودند ، با اختلافات جزئی، پس ازظهور زمان اسلامی، بهمان ترتیب، بنامهای مشهور محرم و صفر وغیره تبدیل نمودند .

ناگفته نماند، ازآن روکه عرب را بسیر شمس وقمر وسایر اوضاع فلکی اطّلاعی نبود، اینك بجهت سهولت امر، اول ماه بودن را بدیدن ماه نو می شناختند، ماهها وسالهای ایشان قمری بود ، اول ماه مؤتمر راکه نام اصلی قدیمی محرم است اول سال، ودرهرسه سال یك سال را سیزده ماه می گرفتند تا با سال شمسی مطابق آید و امورات فصلی ایشان نیز منظم گردد . وفات ابوموسی درسال چهل و دویم یا چهارم ویا پنجاه و یکم هجرت (۴۲ یا ۴۴ یا ۵۱ھ قمری) درمکّه یاکوفه واقع گردید .

(ص ۱۱۵ مف و ۷۸ ج ۱ فع و دیگر کتب مربوطه)

اشعری

ابوالحسن علی بن اسمعیل- بصری ، بغدادی ، شافعی ، نسب او با نه واسطه بابوموسی اشعری فوق موصول میشود واز شاگردان ابوعلی جبائی بود و زیاده برسی سال موافق مسلك استادخود درطریقت معتزله قدم برداشت تاآنکه روزی درمسجد بصره علناً ازآن مسلك منصرف شد وبه طعن معتزله پرداخت و بعضی عقاید مخصوصه اختراع کرد و به نشرآنها آغازنمود، چنانچه با مکان رؤیت ودیده

شدن خدا در بهشت معتقد بود و نیزگوید اگر خدای تعالی بخواهد جمیع مخلوقات را ببهشت یا بدوزخ برد اصلا ظلم نخواهد بود ، زیراکه از عالم ملك تا ملکوت همه ملك خود او است و هرچه بخواهد می‌کند و ظلم فقط تصرّف درملك دیگران است و نیزگوید که بنده را در هیچ کاری اختیاری نیست و تمامی حرکات و رفتار و کردار بندگان ، بی‌وساطت ارادهٔ بنده ، مخلوق خدا است وغیر اینها .

گروهی از اکابر مثل ابن‌فورك، فخررازی، ابوبکر باقلانی . ابواسحق شیرازی، ابواسحق اسفراینی، ابومنصورماتریدی، ابوحامدغزالی، ابوالفتح‌شهرستانی ودیگران تابع همین‌اشعری‌بودند ومسلك‌او درعهدملوك‌ایّوبیان مصرزیاده منتشرگردید. تألیفات‌اشعری:

۱- الابانة فی‌اصول الدیانة ۲- ایضاح‌البرهان ۳- التبیین علی اصول‌الدین ۴- تفسیرالقرآن ۵- اللمع ۶- الموجز و غیر اینها . اشعری در سال سیصد و بیست و چهارم یا نهم یا سی تمام یا سی وسوم یاچهارم یا ششم هجرت (۳۲۴ یا ۳۲۹ یا ۳۳۰ یا ۳۳۳ یا ۳۳۴ یا ۳۳۶ه قمری) در بغداد درگذشت و قبر اورا از ترس نبش حنبلی‌هاکه تکفیرش می‌کرده‌اند محو نمودند . امّا اشعری‌گفتن‌علی‌بن‌اسمعیل، همانا به‌جهت‌انتساب او به نبت بن ادد بن زید بن‌یشحب است و نبت مذکور را هم اشعرمی‌گفته‌اندکه بدنش درحین ولادت سراپا موی بوده‌است ویا چنانچه درضمن‌عنوان‌اشعر اشاره‌نمودیم، بنوشتهٔ بعضی‌خود علی بهمین‌صفت‌بوده‌است وبنا براین‌اشعری‌هریك از اتباع وی‌میباشد نه‌خود او.
(ص۵۴ ج۱ فع و۹۷۶ ج۲ س و۴۵۱ مط و۵۰ عم و۱۱ و۹۸ هب و۴۴۱ جواهرالادب)

اشعری

ابوجعفر محمد بن احمد - بن‌یحیی بن عمران بن عبدالله بن‌سعد بن مالك اشعری ، از فقهای شیعه واز رجال قرن‌چهارم هجرت بود ، سعد بن عبدالله اشعری سالف‌الترجمه از وی روایت‌کرده و اوهم ازمحمد بن‌خالد برقی روایت نموده‌است. سال وفاتش مضبوط نیست وکتاب‌**الجامع** وکتاب **ما نزل‌من‌القرآن فی‌الحسین‌بن علی علیهما‌السلام** وکتاب **مناقب‌الرجال** وکتاب **نوادرالحکمة** ازتألیفات او است.
(کتب رجالیه)

اشکوری

سید ابوالقاسم ابن‌سیدمعصوم- حسینی‌گیلانی، اشکوریّ‌الاصل، نجفیّ‌المسکن والمدفن، از اکابر فقها و مجتهدین امامیه و از

شاگردان حاج میرزا حبیب‌الله رشتی آتی‌الترجمه بود وتألیفات او بدین شرح است:

۱- **بغیة‌الطالب فی‌حاشیة المکاسب** که شرح‌کتاب مکاسب‌شیخ‌مرتضی انصاری‌میباشد و از اول‌کتاب بیع تا مسئلهٔ تعارض مقومین بوده و در تهران چاپ سنگی شده است

۲- **جواهرالعقول‌فی‌شرح‌فوائدالاصول** که شرح رسائل شیخ مرتضی‌انصاری است ودرسال هزار و سیصد و بیست و چهار یا پنج هجرت (۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ه قمری) در نجف وفات یافت (اشکور : بکسر الف و فتح‌کاف و واو، نام یکی‌از دهات‌گیلان‌است) .

(ذریعه وص ۱ کتاب بغیهٔ مذکور)

اشکوری

سیدحسین-گیلانی اشکوری ، در قریهٔ اشکور مزبور فوق متولد شد و درچهارده سالگی به قزوین رفت ، فقه و اصول و ادبیات معمولەرا ازاکابرآن‌بلده اخذکرد واخیراً درحوزهٔ درس‌سیّدعلی‌قزوینی، محشّی‌قوانین، حاضر شد ، سپس به‌نجف رفته و در حوزهٔ درس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی وآخوند خراسانی وآقای سید کاظم یزدی (که شرح حال هریکی در موقع مناسب خود از این کتاب مذکوراست) حاضرگردید، بعداز وفات‌ایشان بنای تدریس‌گذاشت و**حاشیهٔ مکاسب** شیخ مرتضی انصاری و **حاشیه برکفایةالاصول** آخوند خراسانی را تألیف داد و در روز سه‌شنبه سیزدهم شوال هزار و سیصد و چهل و نهم هجرت (۱۳۴۹ه) در کاظمین وفات یافت و فردای‌آن جنازه‌اش به نجف نقل‌گردید ، و درحجرهٔ‌آخری سمت قبله از صحن مقدّس حضرت امیرالمؤمنین ع جنب قبر میرزا محمدعلی رشتی مدفون شد .

(ص ۱۳۹ ج ۲ عه)

اشل

در اصطلاح رجالی سالم بن عبدالرّحمن میباشد وشرح حالش موکول به‌کتب رجالیه است.

اشمونی

علی‌بن‌محمد - شافعی، ملقّب به‌نورالدین، مکنّی به‌ابوالحسن، از اکابر مشایخ وقت خود بود، دربسیاری از علوم متداوله ماهر و بدیگران برتری داشت ، درنحو و منطق و غیره تألیفات نافعه داردکه یکی ازآنها

شرح الفیهٔ ابن‌مالك است و درسال نهصد تمام هجرت (۹۰۰ه قمری) درگذشت .
(ص۲۵۱ مط)

اشنان[1]

اشناندانی
سعید بن هرون -کنیه‌اش ابوعثمان، ازپیشوایان نحو ولغت میباشد وکتاب **الابیات** وکتاب **معانی‌الشعر** وغیرآنها ازتصنیفات او است. وی در سال دویست و هشتاد و هشت هجرت (۲۸۸ه قمری) درگذشت (لفظ اشناندانی منسوب به محلّهٔ اشنان نامی از بغداد است‌که درمقام نسبت حرف دال را برخلاف‌قیاس بدان افزوده‌اند) . (ص ۴۵۲ مط و۲۳۰ ج ۱۱ جم)

اشنانی
ابوبکر - از عرفای اواخر قرن‌سوم هجرت میباشدکه بسیاراهل حال وصاحب‌ذوق‌سلیم‌بود و زمان‌معتضد ومکتفی‌خلیفه‌شانزدهمی و هفدهمی عباسی را (۲۷۹-۲۹۵ه) دیده و سال وفاتش بدست نیامد ونسبت او به‌کوی اشنان از بغداد است . (ص ۱۲۰ ج ۳ ۵۰)

اشنانی
ابوعبدالله حسین بن محمد- رازی،مصطلح‌علم رجال وشرح‌حالش درکتب رجالیه است .

اشنانی
ابوالحسن عمر بن حسن بن مالك - شیبانی اشنانی، ازقدمای‌اهل تاریخ و اصحاب سیر میباشدکه کتاب **الخیل** وکتاب **فضائل علی بن ابیطالب** وکتاب **مقتل حسن بن علی ع** و **مقتل زید بن علی** ازآثار قلمی‌او بوده وزمانش پیش‌از زمان ابن‌الندیم، محمدبن اسحق، متوفی در سال ۳۸۵ه قمری است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۶۶ ف)

۱- **اشنان**- بضم اول ، چنانکه اشاره شد ، نام یکی از محلات بغداد است و بضم و کسر اول ، بیخی است معروف‌که بپارسی چوبك و چوغان گویند و برای تمیزکردن لباس‌بکار برند و جمعی از محدثین ودیگر طبقات به بیع وفروش‌آن منسوب هستند وماهم بعضی‌ازمنسوبین اشنان را بهریك از دومعنی مذکورکه باشد می‌نگاریم .

اشهری شاپور نیشابوری ، از فرزندان عمر خیّام و شاگردان ظهیر فاریابی متوفی بسال ۵۹۸هـ قمری واز مشاهیر شعرای ایرانی است‌که با لطافت اشعار مشهور و درفنون گوناگون دستی قوی داشته و **دیوانی مرتب** و کتابی بنام **رسالهٔشاپوری** ازآثار او است ودرتبریز وفات‌یافته وتاریخ‌آن مضبوط نیست واز او است:

عقیق را ، ز لب‌آب در دهـان‌آیـد خدنگ را ز قدت ، تاب درمیان‌آید

(ص ۵۹۰ ج ۲ س)

اصبحی لقب مالك‌بن‌انس‌میباشدکه درتحت‌عنوان‌ائمهٔ‌اربعه مذکورافتاد.

اصحاب‌اجماع دراصطلاح رجالی وعلمای دینی، چندتن ازاصحاب‌کبارحضرات ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام میباشند، چنانچه همهٔ‌علما متّفق‌هستند براینکه هرروایتی‌که ازایشان بطریق صحیح نقل‌شده و روات‌آن از اوّل سند تایکی‌از ایشان موثوق ومعتمدباشند،آن روایت را صحیح ولازم‌العمل دانسته و بعدازآن ملاحظهٔ احوال‌خود ایشان ویا روات دیگرکه مابین‌ایشان ومعصوم ع هستند لازم‌ندانند. نخستین کسی‌کـه مدّعی این اجماع شده ظاهراً ابوعمروکشی است‌کـه معاصر محمد بن یعقوب کلینی بوده است و درکتاب رجال خود ادعای اجماع برصحت روایات‌آن چندتن‌نموده و ایشان را برحسب زمان سه طبقه‌کرده است. چنانچه‌گوید اسامی‌فقها ازاصحاب‌حضرت باقر وحضرت‌صادق ع‌که‌گروه امامیّه برتصدیقشان متّفق هستند وفقاهت ایشان را مسلّم داشته وفقیه‌ترین پیشینیان دانند شش تن میباشد : **زرارةبن اعین، برید بن‌معویه، معروف بن خربوذ ، ابوبصیر اسدی ، فضیل بن یسار نهدی و محمد بن مسلم طحان طایفی ثقفی .** بعضی بجای ابوبصیر اسدی ، ابوبصیر مرادی لیث‌بن بختری را میدانند وفقیه‌ترین این شش تن نیز زراره میباشد .

سپس‌گوید: اسامی فقها از اکابر اصحاب‌حضرت‌صادق ع‌که علمای‌امامیّه‌برتصحیح و تصدیق روایات ایشان متّفق و فقاهت ایشان را مسلّم دارند نیز شش تن دیگر غیراز شش تن مذکور هستند : **جمیل بن دراج ، عبدالله بن بکیر ، عبدالله بن مسکان ، ابان بـن**

عثمان ، حماد بن‌عیسی وحماد بن‌عثمان که فقیه‌ترین این‌شش‌تن نیز جمیل بن دراج است.

بعد اضافه مینماید اسامی فقها ازاصحاب حضرت‌کاظم وحضرت رضا ع‌که علمای امامیّه برتصحیح وتصدیق روایات (بهمان معنی‌که مذکور داشتیم) وعلم و فقاهت ایشان متّفق هستند شش نفر دیگر غیراز دوازده نفر مذکور دربالا میباشد و ایشان عبارتنداز: **یونس بن عبدالرحمن ، صفوان بن یحیی ، حسن بن محبوب ، محمد بن ابی‌عمیر ، عبدالله بن مغیرة و احمد بن محمد بن‌ابی‌نصر.** بعضی‌از علمای دینیّه این‌طبقه را هفت‌تن دانسته وبجای حسن بن محبوب، حسن بن علی بن‌فضال وفضالة بن ایّوب را از اصحاب‌اجماع شمرده‌اند و برخی هم بجای حسن بن محبوب ، عثمان بن عیسی و فضالة بن ایّوب را گفته‌اند . باری ابوعمروکشی بعداز این‌جمله، روایاتی درمدح هریك ازطبقات سه‌گانه نقل‌کرده است وسید مهدی بحرالعلوم نیز طبقات مذکور را بدین روش نظم‌کرده است:

قد اجمع الکل علی تصحیح ما	**یصح عن جماعة فلیعلما**
وهم اولوا نجابة و رفعة	**اربعة و خمسة و تسعة**
فالستة الاولی من الامجاد	**اربعة منهم من‌الاوتاد**
زرارة کذا برید قد اتی	**ثم محمد و لیث یافتی**
کذا فضیل بعده معروف	**و هوالذی مابیننا معروف**
والستة الوسطی اولوالفضائل	**رتبتهم ادنی من‌الاوائل**
جمیل الجمیل مع ابان	**والعبدلان ثم حمادان**
والستة الاخری هم صفوان	**و یونس علیهما الرضوان**
ثم ابن محبوب کذا محمد	**کذاك عبدالله ثم احمد**
وما ذکرناه الاصح عندنا	**وشذ قول من به خالفنا**

شرح‌اجمالی این ابیات هم ازبیانات فوق مکشوف‌است وما هم شرح حال زرارة ومحمد بن مسلم و ابوبصیر وبعضی دیگر ازاصحاب‌اجماع را درمحل مقتضی ازاین‌کتاب‌نگارش داده‌ایم وغرض اصلی دراین مقام فقط استیناس بمدلول‌اجمالی این‌کلمه (اصحاب‌اجماع) میباشدکه درمیان اهل علم دایر و مصطلح ایشان‌است وبسط زاید وشرح‌حال هریك از از افراد ایشان را موکول به‌کتب رجال و درایه می‌داریم .

اصحاب‌صحاح‌سبعه

هفت تن از اکابر علمای سنّت و جماعت ، هریکی کتاب جامعی دراحادیث نبویّه تألیف‌کرده‌است‌که مجموع آنها

بصحاح سبعه معروف ومحل اعتماد همهٔ اهل سنّت میباشد وآن هفت تن عبارتند از : **محمد بن اسمعیل بخاری ، مسلم بن حجاج نیشابوری قشیری ، ابوداود سلیمان بن اشعث ، ابوعیسی محمد بن عیسی ترمدی ، محمد بن یزید بن ماجه ، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی و عبدالله بن عبدالرحمن دارمی.** سومی بعنوان ابوداود ، پنجمی بعنوان ابن‌ماجه و پنج نفر دیگر نیز بعنوان بخاری ، ترمدی ، دارمی ، قشیری و نسائی در همین‌کتاب مذکورخواهندشد، وصحاح‌ستّهٔ‌اهل‌سنّت‌که شهرت دارد همان صحاح‌سبعهٔ مذکوراست، غیرازکتاب عبدالله بن عبدالرّحمن دارمی .

اصحاب‌صحاح‌سته غیراز عبدالله دارّمی ، شش تن دیگر مذکور درعنوان فوق میباشد .

اصحاب‌صحیفهٔ‌ملعونه در اصطلاح رجالی ، عبارت از چهارده نفر اصحاب‌عقبهٔ مذکور در زیر وبیست تن دیگرهستندکه درمنع خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع هم‌پیمان شدند و درمیان خودشان صحیفه‌ای در این موضوع بنگاشتند . از جملهٔ بیست تن نامبرده ابوسفیان ، عکرمة ، صفوان بن‌امیة ، سعید بن عاص ، خالد بن ولید ، عیاش بن ابی‌ربیعة ، بشر بن سعد ، سهیل بن عمرو، حکیم بن حزام ، صهیب بن سنان ، ابوالاعور سلمی و مطیع بن اسود میباشند .

اصحاب عقبه دراصطلاح رجالی، چهارده تن میباشندکه نه‌تن ایشان‌از قریش وپنج‌تن‌دیگر ازغیرایشان بوده‌اندامّااولی عبارتنداز: خلفای ثلثه، طلحه، عبدالرحمن بن‌عوف، سعدبن ابی‌وقاص، ابوعبیده، معویه وعمرو بن عاص و دویمی نیز عبارتند از : ابوموسی اشعری، مغیرة بن شعبهٔ ثقفی، اوس بن‌حدثان بصری ، ابوهریره و ابوطلحهٔ انصاری .

اصحاب‌کتب‌اربعه عبارتند از : **محمد بن یعقوب‌کلینی ، محمدبن حسن طوسی و محمدبن علی بن‌حسین بن‌موسی بن بابویه قمی**‌که به **محمدین ثلثه** معروف هستند . ترجمهٔ حال اولی بعنوان کلینی ، دویمی بعنوان شیخ طوسی ، سومی بعنوان صدوق دراین‌کتاب نگارش‌خواهدیافت وهرسه از طراز اول علمای‌شیعه میباشند

که چهارکتاب متقن وجامع تألیف‌کرده وقسمت‌عمده‌ای‌ازاخبار خانوادهٔ عصمت‌را درآنها جمع وضبط نموده‌اند این چهارکتاب عبارت‌است‌از: **کافی** و **تهذیب** و **استبصار** و**من‌لایحضره الفقیه** ، اولی از کلینی ، دومی و سومی از شیخ طوسی و چهارمی از صدوق . پوشیده نماندکه اصحاب‌کتب اربعهٔ شیعه و اصحاب صحاح ستّه یا سبعهٔ اهل سنّت وجماعت‌که زنده‌کنندهٔ‌آثار اسلامی هستند تماماً ازدیار عجم میباشند و این ، یکی ازمفاخر بزرگ عجم محسوب است .

سه تن از اکابر علمای اواخر شیعه نیز هریکی‌کتابی جامع تألیف داده وتمامی علمای‌دینیّه‌بلکه‌عموم‌مسلمین‌را رهین منّت زحمات‌خودشان‌نموده‌اند وایشان‌عبارتنداز: مولی **محمدباقر مجلسی** ، **شیخ حر عاملی محمد بن حسن** ، شیخ جلیل محمد بن مرتضی معروف به **فیض**‌که اولی **بحارالانوار** را تألیف داد و شرح حالش بعنوان مجلسی خواهد آمد ، دومی‌کتاب **وسائل‌الشیعه** را اثر باقی خود نمود و شرح حالش بعنوان حرّ عاملی محمد بن حسن مذکور خواهد شد و سومی نیز کتاب **وافی** را بیادگارگذاشت و ترجمهٔ حالش بعنوان فیض کاشانی نگارش خواهد یافت. این سه‌کتاب مابین علما به‌جوامع‌ثلثه معروف است و مؤلفین‌آنها نیز به **محمدین ثلث اواخر** مشهور هستند وگاهی مؤلفین کتب اربعه را نیز درمقابل اینها به اواخر مقیّد داشته و **محمدین ثلث اوائل** نامند .

اصحاب‌کتب سبعه
اصحاب کتب سته
بعنوان اصحاب صحاح سبعه یا ستّه مذکور افتادند.

اصحاب معلقات‌سبعه هفت تن از شعرای زمان جاهلیّت میباشد که هریکی قصیده‌ای غرّا و برجسته‌ای‌گفته و بحسب رسم‌معمولی وقت، از در کعبه‌آویخته بودندکه مایهٔ شهرت و افتخارشان‌گردد ، بعد از نزول قرآن مجید ، از خوف رسوائی ، این قصائد را خودشان ویا طرفداران‌شان پنهانی بردند ، بشرحی‌که درکتب مربوطه مشروحاً نگارش یافته است . همین قصائد است‌که در السنهٔ اهل علم به **سبعهٔ معلقه یا معلقات سبعه** مشهور است‌که بارها چاپ شده و شرحهای بسیاری برآنها

نوشته‌اند .آن هفت تن عبارتند از : **۱- امرؤالقیس ۲- طرفةبن عبدبکری**(که بهمین عنوان مذکور خواهند شد) **۳- زهیر بن ابی‌سلمی مزنی ۴- لبید بن ربیعهٔ عامری ۵- عمرو بن‌کلثوم‌تغلبی ۶- عنترة بن‌عمرو بن‌معاویة بن شداد ۷- حارث بن حلزهٔ‌یشکری** که بهمین ترتیب بعنوان ابن‌ابی‌سلمی ، عامری ، ابن‌کلثوم ، عیسی و یشکری در این کتاب نگارش خواهیم داد .

اصحاب معلقات عشره بعضی از اهل سِیَر برآنندکه ده قصیده از ده تن از شعرای دورهٔ جاهلیّت بشرح مذکور دربالا، بردرِ کعبه آویخته بودند و ازترس رسوائی درمقابل قرآن ، قصائد خودشان را در پنهانی بردند . آن ده‌تن عبارتند ازهفت تن نامبرده دربالا **وعبیدبن ابرص و اعشی میمون و نابغهٔ ذبیانی** که بشرح‌حال‌اجمالی این دوتن‌آخری بعنوان‌اعشی ونابغه و اولی بعنوان عبید بن‌ابرص خواهیم پرداخت .

اصطخری[1]

اصطخری **ابراهیم بن محمد** - فارسی اصطخری ،کنیه‌اش ابواسحق و محل ولادتش اصطخر استکه امام جغرافیّین عرب میباشد. پس‌از تحصیل فنون متنوّعه ، درسال سیصد و سوم هجرت تحصیل علم جغرافی را تصمیم گرفت . تمامی کشورهای اسلامی و مجاورآنها را تا اقصای مغرب و سواحل بحراطلس سیاحت‌کرد، اوضاع واحوال‌اکتشافی‌خود را ضبط‌نمود وکتابی‌بنام **صورالاقالیم** تألیف دادکه بسیار معتبر ومقبول عموم بوده وبه بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه‌شده است، اصل متن‌عربی‌آن نیز درسال یك هزار و هشتصد و هفتاد میلادی درشهر لیدن از فلمنك چاپ‌گردیده است . او نخستین‌کسی استکه بعداز ظهور اسلام درجغرافی بزبان

۱- **اصطخری-** بکسر اول وفتح ثالث، منسوب است به اصطخرکه شهری‌است‌بزرگ از بلاد فارس بفاصلهٔ شصت‌کیلومتر از شمال شرقی شیرازکه در اوائل دورهٔ اسلامی نیز مدتی آباد وپایتخت ملوك‌ایرانی‌بود. این‌شهر بعدها خراب‌شد وآثار ویرانیهای‌آن هنوزهم‌باقی‌است. یونانیهاآن شهر را پرسپولیس‌گویند (یعنی مدینهٔ فارس) وماهم بعضی‌ازمنسوبین‌آنرا مینگاریم.

عربی تألیف کرد و پیش از او ترجمهٔ کتاب بطلمیوس درکار بوده‌است وسال وفاتش مضبوط نیست ودرسال سیصد وچهلم هجرت (۳۴۰ه قمری) درقید حیات بوده‌است وکتابی دیگر موسوم به **مسالك‌الممالك** نیز از او است . پوشیده نماند : چنانچه درباب کنی خواهدآمد ابوزید بلخی نیز کتابی بنام‌صورالاقالیم تألیف داده وامثال این بسیاراست ودر دررالتیجان گوید، عمده استناد اصطخری درکتاب مسالك‌الممالك برکتاب صورالاقالیم تألیف ابوزید احمدبن سهل بلخی‌است و این جمله صریح‌است دراینکه کتاب صورالاقالیم نام، منحصر ابوزید بوده و اصطخری کتابی بدین اسم ندارد .

(ص ۹۹۱ ج ۲ س و ۴۵۳ مط و ۳۲۷ ج ۲ ع)

اصطخری

حسن بن احمد بن زید بن عیسی - مکنّی به ابوسعید ، از اکابر فقهای شافعی و رؤسای ایشان و قاضی قم بود وچندی عمل احتساب بغداد را مباشرت نمود و ازطرف مقتدرعباسی بقضاوت سجستان منصوب شد ودرمناکحات ایشان بازرسی کرد و اکثر آنها راکه بدون اجازه و امضای ولی وقوع یافته بود الغا نمود. نامبرده مصنّفاتی درفقه دارد : **۱- الاقضیة ۲- الشروط والوثاق ۳- الفرائض الکبیر ۴- المحاضر والسجلات** . درماه شعبان یاجمادی‌الاخرای سال سیصد و بیست وهشتم هجرت (۳۲۸ه قمری) درهشتاد و چهار سالگی درگذشت .

(ص ۴۹ ج ۵ مه و ۱۴۱ ج ۱ کا و ۳۰۰ ف و ۱۹۳ ج ۲ طبقات‌الشافعیة)

اصفهانی

آقای سیدابوالحسن- اصفهانی‌المولد والمنشأ ، نجفی‌المسکن ، از اکابر طراز اول علمای عصرحاضر ما میباشد. محقّق، مدقّق، فقیه ، اصولی ، رجالی ، معقولی و منقولی و درتمامی بلاد اسلامیه اشهر مراجع تقلید شیعه بشمار است ، علاوه براینکه درمراتب علمیّه‌گوی سبقت ازدیگران ربوده، بسیار کریم‌الطبع ، سخی ، دارای اخلاق نبویّه ، مدیرکل حوزهٔ علمیّه بوده و مجلس درس ایشان اجمع مجالس دروس دینیّه و مرجع استفادهٔ فحول و اکابر است. تمامی محصلین و طلاّب علوم دینی دراثر حسن‌اداره وتوجهات‌کاملهٔ‌آن وجود مقدّس مرفّه‌الحال هستند اطال‌الله بقاه .

(ص ۱۰۹ ج ۲ عه و اطلاعات خارجی)

اصفهانی **احمد بن عبدالله** - بعنوان ابونعیم اصفهانی خواهدآمد.

اصفهانی **حسین بن محمد** - بعنوان راغب اصفهانی مذکور خواهد شد.



عکس آقای سیدابوالحسن اصفهانی -۸

اصفهانی **حمزة بن حسن** - ادیبی است مورّخ، از مشاهیر مورخین قرن چهارم هجرت و همواره حامی عصبیت غیرعرب بوده است تألیفات او :

۱- **الامثال** ۲- **انواع الدعاء** ۳- **تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء** که در لیبسك با ترجمهٔ لاتینی آن چاپ شده ۴- **التشبیهات** ۵- **التماثیل** ۶- **التنبیه علی حروف المصحف** ۷- **الخصائص والموازنة بین العربیة والفارسیة** که نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ خدیویّه مصر موجوداست ۸- **رسائل** . سال وفاتش بدست نیامد .
(ص ۴۵۵ مط و ۳۱۵ ج ۲ ع)

اصفهانی **علی بن حسین** - بعنوان ابوالفرج اصفهانی مذکور خواهد شد .

اصفهانی **قاسم بن محمد** - مصطلح رجالی است وشرح حالش درکتب رجالیه میباشد .

اصفهانی **محمد بن صفی الدین** - بعنوان عمادالدین کاتب خواهدآمد .

اصم[1]

اصم **حاتم بن عنوان بلخی** - از عرفای قرن سوم هجرت میباشد ،کنیه‌اش ابوعبدالرحمن ودر زمان معتصم عباسی ازاکابر اهل ذوق وعرفان

۱- **اصم** - بعربی کر و ناشنوا است وچندی ازموصوفین بهمین وصف را تذکرمی‌دهد.

و معرفت و وجدان بوده است . صحبت شقیق بلخی را درك کرده وکلمات طریفهٔ بسیاری از وی منقول است. در وجه این لقب(اصمّ)گویند، زنی که پیش وی برای پرسش مسئله‌ای رفته بود ،گوز داده خجل شد ، حاتم برای دفع خجلت او، خود راکر و ناشنوا وانمود کرد وگفت صدای خود را قدری بلندتر کن که بشنوم ، پس زن شاد شده وگمان نمودکه صدای گوز را نیز نشنیده است . حاتم درسال دویست وسی وهفت هجرت (۲۳۷ه ق) در خراسان وفات یافت . (ص ۹۹ هب و ۲۰۴ ت و۲۴۱ ج ۸ تاریخ بغداد)

اصم **حسن بن علی -** بعنوان ناصرالحق خواهدآمد .

اصم **عبدالله بن عبدالرحمن-** چنانچه مصطلح رجال است و لفظ اصمّ درآن اصطلاح ،گاهی ربیع بن محمد را نیزگویند وشرح حال ایشان موکول به‌کتب رجالیه است .

اصمعی **ابوسعید عبدالملك -** باهلی ، ابن‌قریب بن عبدالملك بن علی‌بن اصمع، بصری بغدادی نحوی‌لغوی‌که بجهت‌انتساب به‌جد عالیش به اصمعی مشهور است ، چنانچه‌گاهی بجهت انتساب به‌جدّ اعلای دیگرش (باهلة بن اعصر) به باهلی نیز موصوف بوده است ویاآنکه باهله نام جدهٔ عالیهٔ او ، زن مالك بن اعصر میباشد . بهرحال وی از اکابر ادبای عرب است‌که درشعر، فنون ادب، نحو، لغت، اخبار و نوادر اتقن و احفظ و اعلم و اقدم و حافظ دوازده یا شانزده هزار ارجوزه بوده است . امام شافعی طلاقت لسان اورا تصدیق نموده گوید ،کسی از عرب عبارتی شیواتر از اصمعی نپرداخته است . ابن‌درید ، صنعانی، ابوحاتم سجستانی ، ابوالفضل ریاشی و دیگران از وی روایت می‌کنند و هرون‌الرشید شیطان‌الشعرش می‌گفته و بعضی گویند اصمعی درلغت نظیری نداشته است .

ولادت اصمعی درسال یکصد و بیست ودو یا سه ازهجرت دربصره میباشد، درعهد هرون عباسی ببغدادآمد ودرسلك ندمای خلافتی منسلك شد ودر زمان خلافت مأمون‌باز ببصره برگشت ومأمون اصرار وافر داشت‌که بازببغدادش عودت دهد لکن بجهت‌ناتوانی

پیری ممکن نشد ومأمون هم اشکالات علمی و ادبی خود را بواسطهٔ نامه ازوی استفسار می‌نمود . نوادر و لطایف بسیاری از اصمعی منقول است که این مختصر گنجایش آنها را ندارد ولی بعضی ازآنها را محض برای ترویح خاطر خوانندگان ثبت اوراق می‌نماید . اصمعی گوید کنیزك خوبرویی را دیدم که در رویش خال ودرپایش خلخال بود، از نامش پرسیدم گفت کعبه، از خالش پرسیدم که این چیست؟ گفت حجرالأسود ، دربوسیدن حجر استیذان نمودم گفت: **لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ إلاّ بِشِقِّ الأَنْفُسِ** پس یك کیسه درهم بدو دادم ،گفت اکنون مانعی ندارد، اگرخواهی طواف کن ، اگرمایل باشی حجرالاسود را بوسه ده واگر اراده داشته باشی داخل مسجدالحرام باش. نیز درکشکول بهائی ازخود اصمعی نقل است که روزی درصحرا کیسهٔ خود را بزنی امانت دادم ، چون خواستم که ردّ نماید در صدد انکار برآمد ، ناچار پیش یکی ازمشایخ اعراب بردم باز بانکارش افزود ، شیخ هم بحکم مقرّرات دین اسلامی سوگندش داد و حکم براستگوئی او و دروغگوئی من نمود ، از روی لاعلاجی بشیخ گفتم گویا شما این آیه را نخوانده‌اید :

ولا تقبل لسارقة یمینا ولو حلفت بربّ العالمینا

دردم مرا تصدیق وآن زن را تهدیدنمود تاآنکه اقرارآورد وعین مال مرا بخودم پس داد، سپس شیخ ازمن پرسید این آیه درکدام سوره است گفتم درسورهٔ:

الاهبی بصبحك فاصبحینا ولاتبغی خمور الاندرینا

گفت سبحان‌الله من گمان کردم که درسورهٔ **إنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً** است. نیز گویند، روزی اصمعی درصحرا عبور میکرده دیدکه برسنگی نوشته‌اند :

ایا معشر العشاق بالله خبروا اذاحل عشق بالفتی کیف یصنع

پس در زیرآن نوشت :

یداوی هواه ثم یکتم سره ویصبر فی کل الامور ویخشع

فرداآمد و دیدکه نوشته‌اند :

وکیف یداوی والهوی قاتل الفتی و فی کل یوم روحه یتقطع

اصمعی در زیرآن نوشت :

اذالم یطق صبراً لکتمان سره فلیس له شیی سوی الموت انفع

فردای آن روز که بازهم اصمعی از آنجا عبور میکرده دیدکه جوان ملیحی سر برسنگ نهاده و جان داده و برروی سنگ نوشته است:

سمعنا اطعنا ثم متنا فبلغوا سلامی علی من کان للوصل یمنع

پس بازهم در زیر آن نوشت :

هنیئا لارباب النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین مایتجرع

نگارنده گوید : چنانچه مذکور خواهیم داشت ، نظیر این قضیه را بامام شافعی هم نسبت داده اند . اگرچه بدین روش که باصمعی نسبت داده اند بسیار مستبعد بوده و دور نیست که بطور مثل وداستان عرفانی جعل کرده باشند لکن محال هم نمیباشد. بالجملة نوادر و طرائف بسیاری از وی منقول است، داستانهای عجیب و خنده آوری بالبداهة و بدون اندیشه جعل میکرده است . زیبائی و شیوائی کلمات او باندازه ای بوده که گویند از کثرت مهارت که درحسن عبارت داشته میتوانسته است پشگلی را دربازار جواهرفروشان و جواهری را در بازار پشگل فروشان بفروش رساند . تألیفات بسیاری هم داشته و در سال دویست و چهاردهم یا پانزدهم یا شانزدهم یا هفدهم یا بیست و یکم هجرت (۲۱۴ یا ۲۱۵ یا ۲۱۶ یا ۲۱۷ یا ۲۲۱ه قمری) در مرو یا بصره درحدود نود و چند سالگی درگذشته و موافق نقل معتمد ، قاضی نورالله شوشتری از نواصبش میشمارد و ابن خلکان هم از ابوالعینا نقل کرده که حاضر جنازهٔ اصمعی بودیم پس ابوقلابه این شعر را خواند:

لعن الله اعظما حملوها نحو دارالبلی علی خشبات

اعظما تبغض النبی وآل البیت والطیبین والطیبات

(ص ۹۹ هب و ۱۰۱ ج ۲ ع و ۳۱۳ ج ۱ کا و ۱۸۶ ج ۱ فع و ۴۵۸ ت و ۲۸ صف و ۴۵۶ مط و ۴۵۹ جواهرالادب)

اصیل الدین محمد **شیرازی-** ازکبار مشایخ وعرفا بوده ودرسال ششصد وهیجدهم هجرت وفات ودرقریهٔ بلیان نامی دریك فرسخی جنوب کازرون مدفون است . (ص۳۲۶عم)

اصیلی[1]

اصیلی

ابومحمد عبدالله بن ابراهیم - از مشاهیر علما و محدّثین مغرب زمین میباشدکه مشاور مخصوص‌مستنصر، حکمران وقت‌ومرجع استفادهٔ عموم فضلا و دانشمندان اندلس بوده وکتاب **الاثار والدلائل** مشهورترین آثار علمیّهٔ او می‌باشد. (ص ۹۹۴ ج ۲ س)

اصیلی

شیخ شرف‌الدین یحیی - اصیلی مصری ، از اکابر شعرای نامی روزگار ، اشعارش با ستارهٔ شعری هم‌عنان و واسطهٔ قلادهٔ زمان بود ازآن‌جمله‌که درمقام تقریظ منظومه‌ای اشارات نام بعضی از فضلاگفته است :

ان‌الاشارات للعلـم العزیز حوت　　و حازت‌الرفع مثل المفرد العلم

و ان تقل ما دحافی نعتهـا کلما　　ففی‌الاشارات مـایغنی عن‌الکلم

درهشتم محرم هزار ویك هجرت (۱۰۰۱ه قمری) وفات یافت . (ص۴۱۴فه)

اطروش

ابراهیم - از اکابر عرفای اواخر قرن سوم هجرت میباشدکه با شیخ ابراهیم خواص ، معاصر و دارای مقامی بلند و بسیار باثروت بود . روزی پرسیدندکه صوفی و دنیا چون است ؟گفت صوفی را اگر حال باشد مال ضرری نخواهد داشت. نیز پرسیدندکه چگونه توان‌برطریق، قدم‌نهاد؟گفت به‌حق، پس خواستار بیان این‌جمله شدندگفت: چون حق جوشدی و اوامر ونواهی‌اورا اطاعت نمودی به حق رسیدی . سال وفاتش بدست نیامد. (اطروش، بضم اول، بعربی‌بمعنی‌کر و ناشنوا است) . (ص ۱۲۸ ج ۲ مه)

اطروش

حسن بن علی-که‌مصطلح‌رجال‌بوده و بعنوان‌ناصرالحق‌خواهدآمد.

اظهر

احمدخان- از شعرای شهر شاه جهان‌پور هندوستان است‌که سال وفات و دیگر مشخّصات وی بدست نیامده و از او است :

۱- **اصیلی**- منسوب به‌قصبهٔ اصیله نامی‌است درفاصلهٔ چهل وچهار کیلومتری ازجنوب غربی طنجه و دوتن از منسوبین‌آن را مینگاریم :

الهـی در دلم انداز، عشق بی‌محابـا را　　　کنم‌تاسیر، چون‌فرهادومجنون‌کوه‌وصحرارا
(ص ۹۹۵ ج ۲ س)

اظهر

میرغلامعلی دهلوی- ازشعرای‌هندوستان‌میباشدکه درسال۱۱۸۲ه قمری در مرشدآباد وفات یافته و از او است :

نه مرا تو می‌شناسی نه‌ترا شناختم من　　　بکدام آشنائـی ز تـو درد سرگرفتم
(ص ۹۹۵ ج ۲ س)

اظهری

حیدرعلی- از شعرای هنـد میباشدکـه مورد عنایات جهـانگیر و اکبرشاه بوده وبا ملاّشیدا وملاّمظهر کشمیری ملاطفتها داشته و یکدیگر را هجوهاگفته‌اند. درسال ۱۰۴۴ه قمری درگذشته و از او است :

ازدشمنان برنـد شکایات، پیش دوست　　　چون‌دوست، دشمن‌است‌شکایت‌کجا برم
(ص ۹۹۵ ج ۲ س)

اعتصامی

بانو پروین- دختر میرزا یوسف‌خان‌اعتصامی، درعصرما ازشعرای نامی و خوش‌بیان و زبردست و تـوانا میباشـد ، اشعارش پسندهٔ طبع پیر وبرنا ودرفنون شعری مهارتی بسزا داشته‌است. نخست تحت‌تربیت پدردانشمند خودقرارگرفت، ادبیّات هردو زبان‌عربی وپارسی‌را ازآموزگاران‌خصوصی‌درمنزل‌شخصی بیاموخت، زبان‌انگلیسی را هم درتهران درمدرسهٔ امریکائی دختران تکمیل‌نمود ودورهٔ آن را بپایان رسانید ودر اوقات اشتغالات‌علمی بساختن دیوانی دلفریب و زیباکه دارای تمامی فنون فصاحت و اصول بلاغت وحاوی مزایای لفظی ومعنوی میباشد پرداخت. در حقیقت زنی شاعر ایرانی‌که دارای‌آن استعداد وقریحه بوده و اشعاری نغز ونیکو بدان ملاحت و شیوائی بسراید ، بویژه‌که در اوائل ادوار زندگی بوده وبا تحصیلات علمی و اشتغالات خانوادگـی توأم بوده باشد از نوادر محسوب است . پروین در نصف شب شنبه شانزدهم فروردین ماه هزار و سیصد وبیست خورشیدی وشصت قمری هجری (۱۳۲۰= ۱۳۶۰ه ق) درعنفوان جوانی به سرای جاویدانی شتافته و درصحن جدید بلدهٔ طیّبهٔ قم درمقبرهٔ خانوادگی، پهلوی قبر پدرش دفن شد. این قطعه را پس‌ازمرگ‌او بخـّط خودش

درضمن اوراقش یافتند و عیناً برسنگ مزارش نقش‌کردند و تاریخ نظم‌آن معلوم نیست و بخطّ خودش نوشته بوده‌که این قطعه را برای سنگ مزار خودم سروده‌ام :

این‌که خاك سیهش بالین است　　اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایّام ندید　　هرچه خواهی سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار امروز　　سائل فاتحه و یس است
دوستان به که ز وی یادکنند　　دل بی‌دوست دلی غمگین است
خاك در دیده بسی جان‌فرسا است　　سنگ برسینه بسی سنگین است
بیند این بستر و عبرت گیرد　　هرکه را چشم حقیقت بین است
هرکه باشی و ز هرجا برسی　　آخرین منزل هستی ، این است
آدمی هرچه توانگر باشد　　چون بدین‌نقطه رسد مسکین‌است
اندر آنجاکه قضا حمله کند　　چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن　　دهر را رسم و ره دیرین است
خرّم آن‌کس‌که در این محنت‌گاه　　خاطری را سبب تسکین است

دیوان قصائد ومثنویّات و مقطّعات و تمثیلات وی، نخست درمرداد ۱۳۱۴ھ و ثانیاً در مهرماه ۱۳۲۰ھ خورشیدی مطابق رمضان ۱۳۶۰ھ قمری در تهران چاپ حروفی شده و این قصیدهٔ صاحب‌ترجمه راکه درصفحهٔ ۲۷۴ چاپ دوم دیوانش، درتحت عنوان مناظره گفته ثبت اوراق می‌نماید :

شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت　　گهِ مناظره ، یك روز برسر گذری
یکی‌بگفت بدان دیگری تو خون‌که ای　　من اوفتاده‌ام اینجا ز دست تاج وری
بگفت ، من بچکیدم ز پای خارکنی　　ز رنج خار،که رفتش بپا چو نیشتری
جواب داد، زیك چشمه‌ایم هردو چه غم　　چکیده ایم اگر هردو از تن دگری
هزار قطرهٔ خون ، در پیاله یك رنگند　　تفاوت رگ و شریان نمیکنند اثری
زما دوقطرهٔ‌کوچك چه‌کار خواهد خاست　　بیا شویم ، یکی قطرهٔ بزرگتری

براه سعی و عمل باهم اتّفاق کنیم | که ایمنند چنین رهروان ، زهر خطری
در اوفتیم ز رودی میان دریائی | گذرکنیم ز سرچشمه‌ای به‌جوی و جری
بخنده‌گفت، میان من وتو فرق بسی‌است | توئی ز دست شهی، من ز پای کارگری
برای همرهی و اتّحاد باچو منی | خوش است اشك یتیمی و خون رنجبری
تو از فراغ دل و عشرت آمدی بوجود | من از خمیدن پشتی و زحمت کمری
ترا به مطبخ شه ، پخته شد همیشه طعام | مرا بـه‌آتش آهی وآب چشم تری
تو ازفروغ می ناب ، سرخ رنگ شدی | من از نکوهش خاری و سوزش جگری
مرا بملك حقیقت، هزار کس بخرد | چراکه در دل کان دلی، شدم گهری
قضا وحادثه ، نقش من از میان نبرد | کدام قطرهٔ خون را ، بود چنین هنری
درین‌علامت‌خونین، نهان دوصد دریا است | ز ساحل همه ، پیدا است‌کشتی ظفری
یتیم وپیره زن، این‌قدر خون دل نخورند | اگر بخانهٔ غارتگری فتد شرری
درخت جور وستم، هیچ برگ وبار نداشت | اگرکه دست مجازات ، میزدش تبری

اشعار وقصائد پروین، همه فصیح و بلیغ و حکیمانه و نمکین است. بعداز فوت او فضلا و ادبای ایرانی اشعاری راجع بمقام ادبی وتاریخ وفاتش سروده ونشرکردند، ازآنجمله آقای علی‌سالار سعید، متخلّص به‌حیدری، درپایان قصیده‌ای‌که درتأسف‌ازفوت‌بانوپروین سروده درتاریخ هجری قمری فوتش‌گوید:

تاریخ فوت هجری، جُستم زحیدری‌گفت | « مرده ادیبهٔ دهر، پروین اعتصامی »

که این جمله با حساب ابجدی مساوی است با «۱۳۶۰» .

(ازچاپ دویم دیوان صاحب‌ترجمه نقل‌شد)

اعتصامی

میرزا یوسف خان ـ آشتیانی، پدر بانو پروین مذکور دربالا، از فضلا و ادبای عصرحاضر ما است. موافق‌آنچه دردیوان دخترش پروین نوشته‌شده دریازدهم دیماه هزار وسیصد وشانزده هجری خورشیدی درگذشته‌است و ازآثار علمی او **قلائدالادب‌فی‌شرح‌اطواق‌الذهب زمخشری** است .

اعتمادالسلطنة

محمدحسن خان - پسر حاجی علی خان مراغی تهرانی ، وزیر دارالترجمة و انطباعات ایرانی، که درعهد ناصرالدّین‌شاه‌قاجار، ازاکابر اهل‌دربار بودو بلقب‌صنیع الدّولة بمقام وزارت رسید و همه وقت دراثر خدمات شایان، مورد عنایات ملوکانه بودی ودارای‌تحصیلات علمیّهٔ متنوعه میباشدودرموقع‌امتحانات‌دانش‌آموزان دارالفنون تهران ، چهارمرتبه بامدال درجهٔ اول مفتخر و سرافراز گردیده است و بعضی‌از تألیفات وی‌رامی نگارد:



عکس اعتمادالسلطنة -۹

۱- انکشاف ینگی دنیا ۲- تاریخ ایران ۳- تاریخ فرانسه ۴- حجة السعادة فی‌حجة الشهادة که مشتمل بروقایع عمدهٔ عالم درسال شصت ویك هجری قمری میباشد، با شرح شهادت حضرت حسین‌بن علی علیهماالسلام در همان‌سال، این‌کتاب‌درسال۱۳۱۰ه قمری، درتبریز بخط میرزامحمدباقرمنشی‌خوشنویس تبریزی چاپ شده **۵- خیرات حسان** که تاریخ مشاهیر زنان است **۶- مآثرالسلطان ۷- مآثر وآثار ۸- مرآت‌البلدان ۹- مطلع‌الشمس** و موافق تصریح خودش دو کتاب مطلع‌الشمس و مآثرالسلطان از مجلّدات عمدهٔ مرآت‌البلدان است و صاحب ترجمه در تألیف‌کتاب **نامهٔ دانشوران** نیز شرکت داشته است . درشب پنجشنبه هیجدهم شوال هزار و سیصد و سیزده هجرت (۱۳۱۳ه قمری) درپنجاه واند سالگی در تهران با سکته وفات یافت ودرتاریخ آن گفته‌اند :

بهر تاریخ وفات میر راد   آن وزیر فاضل با طنطنه

ازدر رحمت، سروش غیب گفت «درجنان شد اعتمادالسّلطنة»

این جملهٔ اخیر، با حساب ابجدی مساوی ۱۳۱۳ میباشد .

(ص ۹۰ ج مرآت‌البلدان و ۲۷۲ ج ۳ ذریعه)

اعثم کوفی **احمدبن‌علی** - بعنوان ابن‌اعثم نگارش خواهد یافت .

اعرابی **وشاء محمد بن احمد** - بهمین عنوان وشاء خواهدآمد .

اعرج **حسن بن محمد** - بعنوان نظام اعرج خواهدآمد .

اعرجی **سید محسن‌بن‌سیدحسن**- بعنوان محقّق‌اعرجی مذکور خواهدشد.

اعسم **شیخ عبدالحسین**- در زیر، درضمن ترجمهٔ پدرش‌اعسم، محمدعلی مذکور است .

اعسم **شیخ محمدعلی بن شیخ حسین**- بن‌شیخ‌محمد اعسم نجفی زبیدی، از اعیان علمای امامیّه و اکابر شعرای آن طبقه میباشدکه از حاضرین حوزهٔ درس سید مهدی بحرالعلوم‌بود وباجمعی دیگر از اکابر نیز ملاقات‌نموده ومراثی بسیاری درمصیبت‌حضرت‌حسین‌بن‌علی‌علیهماالسلام‌گفته‌است وچهار منظومهٔ فقهیّه در: **رضاع ، عدهٔ زنان، ارث ، مطاعم ومشارب**‌گفته و درسال یك هزار و دویست وسی وسه ازهجرت (۱۲۳۳ه قمری) وفات یافته‌است. فرزند ارجمندش شیخ عبدالحسین اعسم نیز از اکابر اعلام بود ، در جمیع فضائل و مزایای علمیّه ، خلیفه و جانشین پدر گردیده است و منظومه‌های اورا شرح‌کرده واز شاگردان محقّق اعرجی‌آتی‌التّرجمه میباشد و درسال هزار ودویست وچهل وهفتم هجرت (۱۲۴۷ه قمری) وفات‌یافت ودرصحن مقدّس مرتضوی، نزد والد ماجد خود مدفون‌گردید. (ص۹۹ هب وغیره)

اعشی‌اکبر همان اعشی قیس مذکور در زیر است .

اعشی **عبدالله بن خارجه** - از قبیلهٔ ربیعه بود و درکوفه اقامت داشت، درخصوص‌بنی‌امیّه تعصب بسیار بکارمیبرد واز اشعار او است‌که درحق عبدالملك بن مروان، پنجمین خلیفهٔ اموی متوفی بسال ۸۶ه‌گفته است:

وفضلنی فی‌الشعر واللب انّنی اقول علی علم و اعرف مناعنی
فاصبحت اذ فضلت مروان و ابنه علی‌الناس قد فضلت خیراب وابن

درسال هشتاد و پنجم هجرت (۸۵هـ) درگذشت . (ص ۲۶۹ ج ۱ ع)

اعشی قیس

میمون بن قیس بن جندل - اسدی‌یمامی، معروف به اعشی‌اکبر، مکنّی به‌ابوبصیر، ازمشاهیر شعرای زمان‌جاهلیت‌که دراطّلاع ازفنون شعریّه بردیگران فضیلت داشته ویکی‌از اصحاب معلّقات عشره میباشدکه بطور خلاصه‌گوش‌زد نمودیم وقصیدهٔ لامیّه‌اش‌هم یکی ازمعلّقات میباشد ومطلع‌آن این‌است:

ودع هریرة انالرکب مرتحل وهل تطیق وداعا ایهاالرحل

دیوان اعشی در مصر چاپ شده و در خطبهٔ شقشقیّه از نهج‌البلاغة هم بدین شعر اعشی تمثّل فرموده است :

شتان مایومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر

ازیونس‌نحوی پرسیدندکه شاعرترین مردم‌کیست ؟گفت‌کسی را معیّن‌نمیکنم، همین‌قدر می‌گویم‌که امرؤالقیس درسوارگی ، نابغه درتهدید ، زهیر در ترغیب ، اعشی درطرب. عرب با اشعار اعشی سرود میخواندند و اورا صنّاجةالعرب می‌گفتند ، اعشی در حیره ساکن بوده و بانصاری مراوده داشت واز ایشان شراب می‌خرید، چون خبردعوت‌حضرت رسالت را شنید، قصیده‌ای‌گفته وبه مکّه‌آمدکه بعرض‌آن‌حضرت‌برساند، مشرکین باخبر گشته و مانع‌گردیدند او هم باز برگشت . **(ص۴۷ عم و اطلاعات متفرقه)**

اعلام‌الدین

دربعضی ازآثار دینیّه عبارت از محمد بن مسلم و زارة و یزید بن معاویه ولیث بن بختری است‌که درتحت عنوان ابوبصیر لیث خواهدآمد .

اعلم

ابراهیم بن قاسم - بطلیوسی نحوی ، ادیب شاعر ، مکنّی به ابواسحق ، منسوب به شهر بطلیوس از بلاد جزیرهٔ اندلس ، نحو را از هذیل اخذ نمود و دوکتاب **تاریخ‌بطلیوس وجمع بین‌الصحاح‌جوهری** را تألیف داد و درسال ششصد و چهل و دو یا شش از هجرت (۶۴۲ یا ۶۴۶هـ قمری) درگذشت :

(ص ۴۸ ت)

اعلم **یوسف‌بن سلیمان بن عبسی-** شنتمری نحوی، مکنّی به‌ابوالحجاج، ازمشاهیر ادبا و نحویین اندلس میباشدکه به شهر شنتمریّه از بلادآن ناحیه منسوب است . درشهر قرطبه مرجع استفادهٔ اعلام وگروه‌انبوهی ازفضلای نامی روزگار بود، ازبلاد دور و دراز درحوزهٔ درس وی حاضر میشدند ، درنحو و لغت و شعر وفنون ادب، دستی توانا داشت وفتاوی او درکتب‌نحویّه مذکوراست. تألیفات‌او: **۱- تحصیل عین‌الذهب من معدن جوهرالادب فی‌علم مجازات‌العرب ۲- شرح جمل زجاجی ۳- شرح حماسه ۴- شرح دیوان زهیر بن ابی‌سلمی مزنی ۵- شرح دیوان‌طرفة بن‌عبد ۶- شرح‌الشعراء الستة** . اعلم دراواخر عمرش نابینا شد ودرسال چهارصد وهفتاد و ششم هجرت (۴۷۶ه ق) درشصت سالگی دراشبیلیّه وفات یافت. در روضات‌الجنّات، تحت ترجمهٔ ابراهیم قاسم ، نام پدر اعلم را هم یوسف نوشته‌که یوسف بن یوسف باشد و ظاهراً سهو است . (**اعلم**، کسی راگویندکه لب‌بالائی‌او شکافته‌باشد، صاحب‌ترجمه نیز اینچنین بوده است) . (ص ۵۲۵ ج۲کا و۹۹۶ ج۲ س و۴۸۳ ت و۴۵۹ مط و۶۰ ج۲۰ جم)

اعلم نحوی همان اعلم یوسف نامبرده دربالا است .

اعمش[1] **ابومحمد سلیمان‌بن‌مهران -** شیعی است و در اصطلاح رجالی درصورت اطلاق منصرف باو بوده و باسمعیل بن عبدالله‌که اونیز موصوف باعمش‌است منصرف نمی‌گردد . سلیمان، دماوندی‌ّالاصل،کوفی‌المولد والمنشأ والمسکن بود ، پدرش از اهل دماوند و حاضرین قتل حضرت حسین‌بن‌علی‌علیهما‌السلام و خودش هم درهمان روز شهادت‌آن حضرت درکوفه زاییده شد . از اکابر علمای کوفه محسوب میگردد، درفقه و حدیث، امام اهل عصرخودبود وازجمعی بسیار ازکبار تابعین روایت نموده است . علمای اهل سنّت و جماعت نیز وی را ستوده و تجلیل بسیارکرده و باعلم و فضل و وثاقت و جلالت موصوفش داشته و بازهری قرینش شمرده‌اند . بسیار ظریف و لطیفه‌گو بود و نوادر بسیاری از وی منقول است . ابن طولون شامی ،کتاب

۱- **اعمش-** از، عمش « بروزن فرس، بمعنی ضعف باصرهٔ توأم با سیلان‌آب دیده » اشتقاق یافته و اعمش‌کسی راگویندکه دارای این‌صفت باشد.

الزهر الانعش فی نوادر الاعمش را در نوادر وی تألیف داده است .گویند روزی ابوحنیفه به عیادتش رفت و بسیار نشست ، وقت برگشتن در مقام عذرخواهی از بسیار نشستن خود، گفت که زحمت و ملال خاطر توگردیدم درپاسخ گفت که تو درخانهٔ خودت نیز بار گران وملال خاطر من هستی ، نیزگویندکه روزی با پوستین کهنه درکنار نهری نشسته بود مردی آمده ودست اوراگرفته و بلندش کرد ودرخواست نمودکه اورا برپشت بگیرد وبطرف دیگر نهرش بگذراند و این آیه را نیز خواند : **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذی سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَمٰا كُنّٰا لَهُ مُقْرِنینَ** پس اعمش نیز حرفی نگفته و برپشتش گرفته و داخل نهر شد ودر آبش انداخت و این آیه را خواند: **وَقُلْ رَبِّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبٰارَكاً وَ اَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ** پس خودش ازآب بیرون شد وآن مرد همچنان دست وپا می‌زد . اعمش در سال یکصد و چهل و هفتم یا هشتم یا نهم هجرت (۱۴۷ یا ۱۴۸ یا ۱۴۹ه قمری) در هشتاد وچهار سالگی درگذشت . (ص ۲۲۹ ج ۱ کا و ۳۲۰ ت و ۹۹۷ ج ۲ س)

اعور

حارث بن عبدالله - همدانی که به‌اعور موصوف وبه قبیلهٔ همدان ازقبایل عرب منسوب است. افضل تابعین بشمار میرفت وازکبار علمای ایشان بلکه افقه و افرض و داناترین مردم ، درعلم فرایض بود . اصول آن علم را از حضرت امیرالمؤمنین ع فراگرفت و از اولیای اصحاب و خواص آن‌حضرت بود و بجهت کثرت محبت بآن حضرت و افراطی که در تشیّع داشته رنجهای بسیاری ازمخالفین دیده است . آن‌حضرت بوی بشارت دادکه در حین مرگ و صراط و حوض و تقسیم نار جهنم آن‌حضرت را خواهدشناخت ودرپاسخ استفسار حارث ازمعنی مقاسمه فرمودکه بآتش دوزخ می‌گویم این دوست من است رهایش کن وآن دشمن است بگیر ، سید اسمعیل حمیری که شرح‌حال او دراین کتاب خواهدآمد همین حدیث شریف را نظم کرده وگوید:

قول علیّ لحــارث عجب ... کم ثم اعجوبة له حمــلا
یا حار همدان من یمت یرنی ... من مؤمن او منافق قبلا

تاآخر، که مجموع آنها هفت بیت بوده ودرالسنه دایر است. ظاهر مستدرك بحار ومناقب ابن شهرآشوب و جلد هشتم و نهم و پانزدهم بحارالانوارآنکه شش بیت آخری از خود

آن‌حضرت است . باری حارث درسال شصت و پنج هجرت (۶۵ه قمری) وفات یافت .
(کتب رجالیه)

اعور کلبی

حکیم بن عیاش - معروف باعورکلبی،ازاکابرشعرای زمان‌بنی‌امیّه بودکه ایشان‌را بهمه‌کس‌ترجیح میداد ومابین‌او وکمیت‌بن‌زید، که شرح حالش بعنوان اسدی نگارش‌یافته، مفاخره‌ها بوده است. دربارهٔ حضرت علی و آل علی ع بسیارگستاخ بوده وبدگوئی می‌کرده است ، روزی کسی بخدمت عبدالله بن جعفرصادق ع‌آمده وگفت‌که حکیم‌کلبی درکوفه هجوهای شما را نشر می‌دهد، فرمودکه چیزی ازآنها دریاد داری ؟ پس‌آن‌مرد این شعر حکیم را فرو خواند :

صلبنا لکم زیداً علی جذع نخلة   و لم نرمهدیا علی‌الجذع یصلب
و قستم بعثمـــان علیـــا سفاهـة   و عثمان خیر من علی و اطیب

عبدالله ازکثرت‌تأثّر بادست لرزان رو بآسمان‌کرد وگفت: خداوندا اگر این مرد دروغ می‌گوید سگی را بروی مسلّط‌گردان . حکیم ازکوفه بیرون شده ومقداری از اول‌شب رفته بودکه ناگاه شیری درنده اورا پاره‌نمود، شخصی درمسجد نبوی این‌واقعه را بعرض عبدالله رسانید پس‌عبدالله در دم سجدهٔ شکرکرده وگفت: **الحمد لله اللذی صدقنا وعـده .** سال وفات‌اعورکلبی بدست‌نیامد ودرحوالی یکصد وپنجاهم هجرت درقیدحیات‌بوده‌است.
(ص ۲۴۷ ج ۱۰ جم)

اعور نحوی

هرون بن موسی - بصری ، نحوی قاری محدّث موثق ، حـافظ قرآن و عارف بقواعد نحویّه ،کنیه‌اش ابوعبدالله یا ابوموسی ، از طاوس یمانی و ابان بن تغلب متوفی درسال ۱۴۰ یا ۱۴۱ه قمری ودیگرمشایخ وقت استماع حدیث نموده و دربدایت حال یهودی مذهب بود و اخیراً بمذهب اسلامی موفق شد و باعتقاد قدریّه میرفته است . **(ص ۳ ج ۱۴ تاریخ‌بغداد)**

افتخارالحکما

میرزا جعفر بن سید علی - حسینی مرعشی‌تبریزی، موافق‌تقریر برادرزادهٔ عالی مقامش‌آقای‌نجفی، سید شهاب‌الدین مقیم‌قم، از اطبّای‌نامی تبریزبود ودرسال هزار وسیصد وهیجده هجرت (۱۳۱۸ه قمری) وفات یافت وتألیفات او بدین شرح است :

۱- رساله‌ای درامراض حصبه و مطبقه و محرقه و علامات آنها و منشأ بروزآنها ۲- رساله‌ای در جدری ۳- رساله‌ای درحرقت‌بول ۴- کتاب الاطباء الاسلامیون فی‌تراجمهم و وفیاتهم‌وتألیفاتهم ۵- تقویم‌الشریعة.
ترجمهٔ حال‌آقای‌نجفی، بعنوان سید شهاب‌الدین وآقای سید علی پدر صاحب ترجمه بعنوان سیدالحکماء دراین‌کتاب خواهدآمد .



عکس افتخارالحکماء -۱۰

افرق در اصطلاح رجالی غمّر بن خالد است و شرح‌حالش درکتب رجالیه میباشد .

افسر کردستانی **میرزا مرتضی ابن میرزا عبدالکریم** - از شعرای ایران بود و درسال هزار و دویست و شصت و دو از هجرت (۱۲۶۲ه ق) در آغاز جوانی درگذشت و از او است :

گویند درآذار شـود شاد ، دل زار غمگین‌دل‌من‌بین،که نشدشاد درآذار
نیسان و ایارم بچه‌کارآید ، بی‌دوست آذار و بهـارم بچه کارآید ، بی‌یار

(اطلاعات متفرقه)

افسوس **میرعلی** - ازمشاهیر ادبای هندوستان‌بود،کتابی‌بنام**آرایش محفل** تألیف داده وگلستان سعدی‌را نیز بزبان‌اوردوی‌هندترجمه‌نموده است، وی درسال ۱۲۲۱ه قمری درگذشت . (ص ۱۰۰۲ ج ۲ س)

افصح **سید ابراهیم بـن سیـدحسین بن میرزا علی‌نقی** - از شعرای یزد میباشد . نخست در شغل حکاکی ، سپس در خوشنویسی مهارت بهم رسانید و اخیراً بسرودن شعر پرداخت . اشعارش در همه‌جا منتشر گردید و بوسیلهٔ

میرزا علی‌اصغر خان اتابك بدربار مظفرالدّین شاه قاجار عرضه شد و مطبوع طبع ملوکانه قرارگرفت و بصلات شاهانه نایل‌آمد و بلقب افصح‌الملك مفتخر شد و در سال ۱۳۲۷ه قمری قطعه‌ای سرود و باخط خودش برچوب پوشش سقف عمارتی‌که می‌ساخته نوشت وآن قطعه این است :

دلی بود و دماغی بود و حالی — فراغی بود و عمری بود و مالی
که ما برساختیم این آشیان را — خجل کردیم اوج آسمان را
پس از ما هرکه اینجاکرد منزل — بمیل جان رسید و مقصد دل
روان دربحرراحت‌کرد چون‌فلك — بگوید «جات‌خالی افصح‌الملك»

افصح‌الملك درغرّهٔ ربیع‌الاول هزار وسیصد وچهل وپنجم هجرت ۱۳۴۵ه قمری درشصت وسه سالگی در شهر یزد وفات یافت و در درون حرم امامزاده جعفر مدفون شد و عدد ابجدی جملهٔ (**جات خالی افصح‌الملك = ۱۳۴۵**)که در قطعهٔ بالا بزبانش جاری‌گردیده مادهٔ تاریخ وفات او است . (**ص ۲۷۱ تاریخ یزد**)

افصح **میرمحمدعلی-** ازشعرای‌هندوستان و اجدادش اهل‌سمرقند بودند ودرسال‌هزار وصد وپنجاهم‌هجرت(۱۱۵۰ه قمری) وفات یافته و از او است :

دل‌خرابی می‌کند، اززلف تدبیرش‌کنید — دست‌وپائی‌میزند دیوانه، زنجیرش‌کنید

(ص ۱۰۰۲ ج ۲ س)

افضل‌الدین‌خاقانی **ابراهیم بن‌علی -** بعنوان خاقانی خواهدآمد .

افضل‌الدین‌خونجی **محمد بن ناماور بن عبدالملك -** مکنّی به ابوعبدالله ، از مشاهیر پزشکان وحکمای اسلامی بودکه درعلوم شرعیّه وغیرها دستی توانا داشت ودراواخر زندگانی، قاضی‌القضاة مصر شد. تألیفات‌او:

۱- ادوارالحمیات ۲- الحدود والرسوم ۳- شرح‌کلیات قانون‌ابن‌سینا ۴- کشف الاسرار ۵- الموجز والمجمل . روزچهارشنبه پنجم رمضان ششصد وچهل وششم هجرت (۶۴۶ه قمری) در قاهرهٔ مصر وفات یافت و درقرافه مدفون‌گردید .

(**ص ۱۰۰۲ ج ۲ س وغیره**)

افضل الدین کاشانی **محمد-** بعنوان بابا افضل خواهدآمد .

افضل الدین ماهابادی **حسن بن علی-** بعنوان ماهابادی شیخ امام خواهدآمد .

افضل الدین مرقی **محمد-** بعنوان بابا افضل خواهدآمد .

افطس بعربی کسی راگویندکه بینی او بررویش پهن شده باشد و بالخصوص لقب عبدالله ابن امام جعفرصادق ع و هم لقب حسن بن علی بن حسین ع میباشدکه از ضعفای رجال بوده و با محمد بن حسن ملقّب به نفس زکیّه که داعیهٔ امامت داشته ودرسال یکصد وچهل وپنج هجرت درمدینه مقتول گردیدخروج کرده وبیدقدار او بوده‌است وبسط زاید را موکول بکتب‌رجالیه می‌داریم.
(کتب رجالیه)

افغانی **سید محمد، جمال الدین اسدآبادی حسینی افغانی-** ابن سید صفدر، بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات ، ازخانواده‌ای بزرگ از بلاد افغان بود ، درسال ۱۸۳۸م=۱۲۵۴ه ق در قریهٔ اسدآباد متولد شد ونسب او بسید علی محدّث مشهور موصول میگردد. پدرش اورا بکابل برد و درآنجا نشو ونما یافت و بتحصیل علوم‌متنوعه ازتاریخ ودینیّات و ادبیّات ومنطق وحکمت و ریاضیات وغیرآنها





عکس سید جمال الدین افغانی -۱۱

پرداخت ودرهیجده سالگی دربسیاری‌ازعلوم‌متداوله بمقامی‌عالی رسید سپس‌بهندوستان و حجاز ومکّه مسافرتهاکرد و اخیراً ببلادخود برگشته وشریك اسرار دوست‌محمدخان امیر افغان شد ودرغزوهٔ هرات نیز مصاحب‌او بود، پس بمصر رفته ومدتی با اکابرفضلای نامی‌آن دیار معاشرت نمود وآوازهٔ فضل وکمالات وی درآن دیار منتشر شد و درجامع ازهر بتدریس منطق وفلسفه پرداخت وشیخ محمد عبده مفتی مشهور مصر وجمعی دیگر از اکابر مصر درحوزهٔ درس او حاضر میشدند، عاقبت درسال ۱۲۹۶هـ قمری ازمصرتبعید گردید وبهند ولندن وپاریس رفت وجریده‌ای بنام **العروةالوثقی** تأسیس‌کرد وبدستیاری شیخ محمد عبده‌که بیشتر از دیگران هم فکر وهم مذاقش بوده هیجده شماره ازآن را انتشار داد . پس بحسب درخواست سلطان عبدالحمید درسال ۱۳۱۰هـ قمری باستانبول رفت ودرآنجا میبود تادر۱۸۹۸م=۱۳۱۵هـ قمری ویادر۱۳۱۴یا۱۳۱۶هـ ق وفات‌یافت.

کتاب **ابطال مذهب الدهریین ، اثبات ان‌الدین اساس‌المدنیة والکفر فساد العمران** وکتاب **تاریخ افغان** و غیر اینها از تألیفات او است . در مآثر و آثارگوید : سید جمال‌الدین اسدآبادی ، درعلوم قدیمه وجدیده مقامی بلند یافته است ومردم ایران را باوجود وی جای‌افتخار است، علوم شرعیّه را درقزوین‌تحصیل‌کرد وبتهران‌آمد وزمانی درافغانستان و هندوستان‌گذرانید، پس‌باستانبول ومصر رفت وگروهی ازدانش‌پژوهان جامع ازهر، از شاگردان وی بودند و بسیاری از روزنامه‌های مصر از وی استفاده‌هاکردند ، پس باروپا رفته ودرپاریس‌جریدهٔالعروةالوثقی را ایجادنمود وازاین‌پس، نامش درممالك مشهورشد و صیت فضائل‌او درافواه افتاد و بعضی از دول بزرگ درمنع‌انتشار جریدهٔ وی جهدبلیغ مبذول‌داشتند، لاجرم‌ازاروپا ملول‌شد وبآسیا برگشته وبایران‌آمد وبارها باناصرالدین‌شاه ملاقات‌کرد ، پس بشهر پترسبورگ ازبلاد روسیهٔ رفته ودرهمه‌جا محترم می‌زیسته‌است. موافق‌آنچه شاگردش شیخ محمد عبده، دراول رسالهٔ ردّنیچریّه نوشته‌است، اهل سنّت وجماعت‌اورا افغانی دانند وبالجمله این‌شخص‌ازاعاجیب روزگار ونوادر ادهار میباشد.

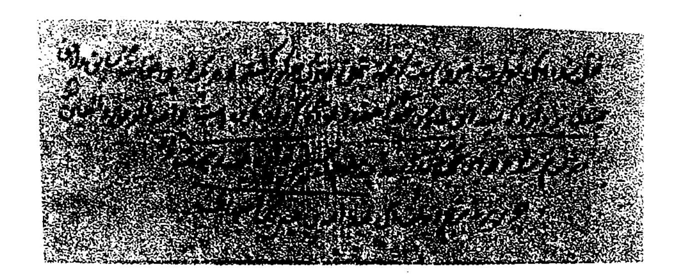
(ص ۲۲۴ مآثر وآثار و ۷۰۶ مط و ۲۳۴ ج ۳ ذریعه)

افلیلی **ابواسحق یاابوالقاسم ابراهیم‌بن محمد-** بن زکریّای‌قرشی‌زهری قرطبی، نحوی، لغوی ، از مشاهیر ادبای وزرای اندلس میباشد که درنحو و لغت و فنون ادبیّه فرید عصر محسوب میشد و اشعارِ بسیاری را حافظ بود ودرمعنیِ آنها مهارتی کامل داشت و دربارهٔ هرآنچه در دلش رسوخ می‌کرد اگرچه غلط فاحش هم بود اصرار بسیار بکار میبرد و بهروسیله‌که بوده مدافعه می‌کرد وبا هیچ چیز منصرف نمیشد و عناد تمام بکار می‌برد . دراندلس استاد بزرگ تمامی‌ادبا وآموزگاران ادب بود و زمانی هم درآن بلاد متصدی امور وزارت مکتفی باللّٰه‌گردید **و شرح خوبی بردیوان متنبی نوشته است و** درسال چهارصد و چهل ویك از هجرت (۴۴۱ه قمری) در هشتاد ونه‌سالگی درقرطبه وفات‌یافت ودرصحن مسجدحرب مدفون‌شد واورا ابن‌الافلیلی هم‌گویند . (**افلیل-** بکسر اول یکی از دهات شام است)

(ص ۴ ج ۲ جم و ۱۱ ج ۱کا و ۱۰۰۶ ج ۲ س)

افندی[1] عالم متبحّر، فاضل متبصر، **میرزا عبدالله بن‌عیسی بیگ** بن محمد صالح بیگ بن‌حاج میرمحمد بیگ‌بن خضرشاه‌تبریزی‌اصفهانی، از اعاظم علما و افاخم فضلا بود . در شش سالگی شاطبیه را از پدرش‌که از افاضل عصر خود بوده خوانده است . درهفت سالگی ، پدرش فوت نمود و در تحت‌کفالت خال خود و برادر بزرگ خود میرزا محمدجعفر نشأت‌یافت و اقسام علوم متداوله را از برادرخود فراگرفت، تاآنکه درحوزهٔ درس اکابر حاضرشد وکتب‌اربعه و قواعد علاّمه را ازمجلسی و شرح اشارات و قدری از الهیّات شفا و دیگرکتب حکمت را از محقّق سبزواری و مقداری از شرح اشارات را ازآقاحسین خوانساری و مقداری از تهذیب و اصول‌کافی و

۱- **افندی-** بترکی عثمانی ، سید ، مولی، صاحب، مالك ، اهل قلم ، قاضی، حاکم شرعی وکلمهٔ تعظیم و احترام است‌که بجای‌آقا و جناب وحضرت استعمال نمایند . میرزاعبدالله را برخلاف اصطلاح ایرانی ، افندی‌گفتن همانا بجهت‌آن است‌که در سفر حج از شریف مکه کدورتی یافت پس باستانبول رفته و بسلطان تقرب حاصل‌کرد و عاقبت شریف مکه معزول شد و وی مدتی درآنجا اقامت نمود و ازآن ببعد بافندی مشتهر گردید.



کلیشهٔ خط میرزا عبدالله بن عیسی بیگ افندی -۱۲

قطعهٔ مزبور از تحفهٔ حسینیه در ترجمهٔ صحیفهٔ ادریسیه میباشد و آن، کتابی است بفارسی که بامر شاه سلطان حسین صفوی ، صحف ادریس را از عربی بفارسی ترجمه نموده توضیح اینکه اصل صحف فوق الذکر بزبان سریانی بوده، ابن متویه از سریانی بعربی نقل فرموده وعبدالله افندی ازعربی بفارسی ترجمه کرده واین کتاب، نسخهٔ اصل است ودر کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخر الدین نصیری میباشد.

شرح مختصر الاصول وبعضی دیگر ازکتب متداوله را ازملامیرزای شیروانی تحصیل کرد، بدینجهت همهٔ ایشان را باستاد یادکرده است و بجهت امتیاز، از مجلسی باستاد استناد، ازمحقق سبزواری باستادناالفاضل ، ازآقا حسین باستادناالمحقّق واز ملا میرزا باستادنا العلاّمة تعبیرمی نماید. نصف عمر میرزا عبدالله درمسافرت روم وخراسان ومشهد مقدّس رضوی وآذربایجان و عراق و عتبات عالیات و شام و مکّه و فارس و قسطنطنیّه و دیار مصر صرف شد وچند سال درتبریز اقامت گزید. بسیار متتبّع ومحقّق وکثیرالحفظ ودر احکام مسائل عقلیّه ونقلیّه خبیر بود ودرمعرفت احوال علمای فریقین وتاریخ زندگانی و تصانیف ودیگر مزایای حالاتشان بصیر ومهارتی بی‌نظیر داشت . **کتاب ریاض العلمای** او که دراین موضوع نگاشته وحاوی شرح حال علمای اسلام از زمان غیبت صغری تاسال هزار وصد ونوزدهم هجرت میباشد بی‌نظیر بوده وشاهد صدق مدّعا تواند بود. همین کتاب، نسبت بموضوع خود مانند کتاب جواهر الکلام میباشد نسبت به فقه اثنی عشری . تألیفات افندی بدین شرح است :

۱- الاجازات ۲- الامان‌من‌النیران‌در تفسیر قرآن ۳- الانفعالیة ۴- بساتین‌الخطبا که بفرمودهٔ خود صاحب‌ترجمه ، ریاحین‌القدس و ریاض‌الازهار و عونة‌الخطیب نیز عبارت از همین‌کتاب بساتین است ۵- تفسیر سورهٔ واقعـة ۶- ثمارالمجالس و نثـارالعرایس‌که مانند کشکول شیخ بهائی است ۷- جاماسب‌نامه ۸- حاشیه برآیات الاحکام شیخ جـواد کاظمی‌که از شاگردان شیخ بهائی است ۹- حاشیهٔ مختلف علامه ۱۰- حاشیـهٔ شرح مختصر الاصـول ۱۱- روضة‌الشهداء‌که بهرسه زبان‌عربی وپارسی وترکی‌مشتمل‌است ۱۲ و۱۳- ریاحین‌القدس و ریاض‌الازهارکه هردو، نام دیگر همان‌کتاب‌بساتین مذکور است ۱۴- ریاض‌العلماءکه دربالا مذکور داشتیم ۱۵- صحیفهٔ ثالثهٔ سجادیه ، دردعاهای حضرت امام زین‌العابدین‌ع غیرآنچه‌درصحیفهٔ‌اولی‌مشهوره‌ودرصحیفهٔ‌ثانیهٔ‌شیخ‌حرّ‌عاملی‌موجوداست ۱۶- عونة‌الخطیب که نام دیگرکتاب بساتین مذکوراست ۱۷- لسان‌الواعظین و جنان‌المتعظین .

میرزا عبدالله افندی درسال هزار وصد وبیست و اند ویا درحدود هزار و صد و سی تمام از هجرت درحدود شصت و چهار سالگی وفات یافت .

(ص ۳۷۲ ت و ۱۷۳ هب و ۱۲۶ ج ۱ و ۱۰۴ ج ۳ ذریعه)

افیونی

عبدالله‌بن‌عمر بن محمد- حنفی، طرابلسی‌الاصل، دمشقی‌المسکن، معروف بافیونی ، ادیب شاعر ماهر کاتب ، در سرعت کتـابت و حسن‌خط بی‌نظیر بود و از تألیفات او است :

۱- رنة‌المثانی‌فی‌حکم‌الاقتباس‌القرآنی ۲- الزهرالبسام‌فی‌فضائل‌الشام ۳- الزهرة الندیة ۴- العقودالدریـة فی‌رحلـة الدیار المصریة ۵- الفیوضات المحمدیة علی‌الکواکب الدریة‌که شرح قصیدهٔ برده است ۶- مختصرالاشاعـة فی‌اشراط الساعـة ۷- المنحة القدسیة فی‌الرحلة‌القدسیة ۸- المنحة والاعزاز لزیارة‌السیدة زینب والسید مدرك والشیخ‌عمرالخباز وغیرها و از اشعار او است:

فیالائمی المذموم فی‌شرعة الهوی	الیك فان‌اللوم فی‌الحب لایجدی
ومن یرتجی وصلا یجود بروحه	وهل یختشی من لسعة طالب‌الشهد

تاآخرکه مجموع‌آنها بیست وسه بیت‌است . حاصل مرام‌آنکه ، ای‌کسی‌که مرا ملامت می‌کنی ، تو خودت درطریقت عشق ومسلك اهل حقیقت مذموم میباشی ودراین ملامت، خودت مورد مذمّت هستی . از من دور شو و ترك ملامت کن‌که ملامت در عالم عشق و محبـّت سودی ندارد ، هرکه طالب وصال یار بوده و آرزومند دیـدار دلدار بـاشد باید

بمیرد و جان و روح خود را در راه این مرام بذل کند و بدیهی است که طالب شهد و نوش از گزند و نیش نمی‌ترسد. افیونی، درسال هزار وصد وپنجاه وچهار ازهجرت (۱۱۵۴ه) در دمشق درگذشت .
(ص۹۳ ج ۳ سلك‌الدرر)

اقرن **میمون** - موصوف به اقرن ، یکی از ائمهٔ پنجگانهٔ علوم عربیّه میباشد که بعدازابوالاسود دئلی بردیگران تقدّم داشته وازشاگردان ابوالاسود مذکور متوفی درحدود هفتاد ازهجرت بوده است. چهار تن دیگر عبارتنداز: عنبسةالفیل ، عبدالله بن ابی‌اسحق حضرمی، ابوعمرو بن علا وعیسی‌بن عمر ثقفی که این پنج‌تن، درحلّ مشکلات عربیّه مرجع استفاده بوده‌اند . ابوعبیده‌گوید: نخستین واضع علم نحو، ابوالاسود بود و بعداز وی بترتیب عبارتند از: میمون، عنبسه ، حضرمی، پسر عیسی بن عمرو و مراد ابوعبیده از این جمله‌آن است که هریکی از این چهار نفر نیز بعد از ابوالاسود بقواعد نحویّه افزوده‌اند و سال وفات اقرن بدست نیامد .
(ص ۲۰۹ ج۱۹ جم)

اقصری **ابوالحجاج** - عارف زاهد وکلماتی درارشاد دارد. ازوی‌پرسیدند که پیر ومرشد توکیست؟گفت جعل، پس‌حاضرین،حمل برمزاح کردند ،گفت از راه حقیقت می‌گویم زیرا شبی در زمستان بیدار بودم جعلی را دیدم‌که برسر مناره می‌رود و باز می‌لغزد ، هفتصد مرتبه رو بپائین بلغزید ولی از تصمیم خود منصرف نشد ودرحیرتم افزود ، تاآنکه برای نماز صبح برخاستم و دیدم‌که‌آن جعل در بالای مناره نزدیکی چراغ نشسته است. این تصمیم فتور ناپذیر جعل، دستور وسرمشق سیر و سلوك من‌گردید . اسم و زمان و دیگر مشخّصات اقصری بدست نیامد .
(ص ۴۳ ج ۱ نی)

اقضی‌القضاة **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان عضدی خواهدآمد .

اقضی‌القضاة **ابوالحسن علی بن محمد** - بعنوان ماوردی مذکور خواهد شد .

اقطع **ابویعقوب** - از اکابر عرفای اواسط سدهٔ سوم هجرت میباشدکه درمیان این طبقه مشهور و بزهد و بلندی درجه موصوف است.

ودر اوائل حال در بغداد میزیست و عاقبت در مکّه مجاور بود . با جنید بغدادی متوفی درسال ۲۹۷ یا ۲۹۸ھ قمری مکاتبه و مراسله داشته وسال وفاتش بدست نیامد وازکلمات او است که: مردم‌حریص دردنیا محروم ودرآخرت‌خوار است. (ص ۱۲۷ ج ۳ مه)

اقفسی یا **اقفهسی** **احمد بن عمادالدین بن محمد**- مصری‌شافعی،ملقّب به‌شهاب‌الدین، مکنّی با بوالعباس،ازاکابرفقهای‌شافعیّه‌میباشد. ازتألیفات‌اواست:

۱- **القول‌التام فی‌احکام المأموم والامام** درفقه شافعی‌که درمصر چاپ شده ۲- **کشف الاسرار عما خفی علی‌الافکار**که در اسکندریه چاپ شده ۳- **منظومهٔ ابن‌العماد**که معفوات است. صاحب ترجمه درسال هشتصد وهشت از هجرت درگذشت. (ص۴۶۲ مط)

اقلیدس‌اندلسی **عبدالرحمن بن اسمعیل**- معروف به‌اقلیدس‌اندلسی،ازعلمای‌هندسهٔ اندلس بوده وبمنطق نیز اهتمام تمام داشته است ودرحدود سال سیصد و هفتاد از هجرت (۳۷۰ھ ق) درگذشت. (بعضی‌از سالنامه‌ها)

اقلیشی **احمدبن‌معد** - بعنوان تجیبی خواهدآمد .

اکرمی **ابراهیم بن محمد** - دمشقی ، از ادبا و شعرای دمشق ، اشعارش بسیار وآبدار بود و دیوانی بنام **مقام ابراهیم** داشته و در سال یك‌هزار و چهل و هفت از هجرت (۱۰۴۷ھ) درگذشته است و از اشعار او است :

سقی‌الله لیلاتی علی‌السفح باللوی و عهدالصبی ماکان احلاه من عهد
زمـــان لنـــا بالصالحیـــة کلـــه ربیع و ایام لنا فیـــه کالورد

یعنی خدا سیراب‌کندآن شبی راکه درموضع لوی‌نامی در دامنهٔ‌کوه بودیم وخدا سیراب کند زمان‌کودکی را ، چه زمان شیرینی بوده است (زیراگرم وسرد روزگار را نچشیده و سختی نکشیده بودیم، غم و اندوهی نداشتیم وشاد وخرّم میزیستیم) در «صالحیّه» بسر میبردیم و روزگاری داشتیم‌که‌تماماً درحکم‌بهار بود و روزهای ماهم درآنجا مثل‌گل‌ها و شکوفه‌های بهاری . (ص ۵۳۶ ج ۱ س)

اکسیراصفهانی **میرزا عظیما** - از متأخرین شعرای ایرانی میباشد ، مرثیه‌های بسیاری دروقعهٔ‌جان‌سوزکربلاگفته ودیوانی‌هم‌داشته وازاو است:

جلوهٔآن سرو قامت دیده‌ام من بچشم‌خودقیامت دیده‌ام

اکسیر درهزار وصد وشصت ونه از هجرت دربنگاله درگذشت. (ص ۱۰۱۸ ج۲س)

اکفانی

حارث بن نعمان بن سالم- بزاز،مکنّی به‌ابوالنصر، موافق‌فرمودهٔ محدّث معاصر حاج شیخ عباس قمی ، از مشاهیر محدّثین بوده وسعیدبن مسیّب و احمد بن‌حنبل‌متوفی در۲۴۱هـ قمری از وی روایت‌کرده‌اند، وی در باب‌الشام‌کفن‌فروش بوده است . نگارنده‌گوید : ظاهرآن است‌که از محدّثین عامّه باشد و الّا مأخذی ازکتب رجالیه‌که دم دست بوده پیدا نکردیم .

اکفانی

محمدبن‌ابراهیم بن‌ساعد- مکنّی به‌ابوعبدالله،ملقب به‌شمس‌الدین، معروف به‌اکفانی و ابن‌الاکفانی ، در بخارا متولد شد، بتحصیل علم پرداخته و حکمت و ریاضیّات را متقن نمود . تصنیفات بسیاری در ریاضی و فنون حکمت دارد ، تحریر اقلیدس را بدون‌اندیشه بطوری حلّ می‌نمودکه‌گویا درپیش چشم او بوده است . در معرفت طبّ و جواهر و نباتات ، بتمامی اهل عصر خود برتری داشت و پزشکهای نامی از حسن معالجات و تشخیص وی درحیرت بودند، درتاریخ و اخبار و سِیَر، نیز باخبر و مهارتی بسزا داشته است تألیفات او :

۱- **ارشاد القاصد الی اسنی المقاصد**که دارای انواع‌علوم‌گوناگون بوده ودرسال ۱۹۰۴م دربیروت چاپ‌شده ۲- **اللباب فی‌الحساب** ۳- **غنیة اللبیب عند غیبة‌الطبیب** ۴- **کشف‌الرین فی‌احوال‌العین**- ۵- **نخب‌الذخائرفی‌احوال‌الجواهر**که در مجلّهٔ سال یازدهم المشرق منتشر شده است . اکفانی در سال هفتصد و چهل ونه از هجرت (۷۴۹هـ قمری) وفات یافت . (ص۴۶۳ مط)

اکمل‌الدین

محمد بن محمد بن محمود- بابرتی، ازاکابر فقهای‌حنفیّه میباشد که محقّق مدقّق، حافظ ، ضابط، متبحّر وفرید عصرخود بود، درعلم حدیث برتری داشته و درنحو و لغت و صرف و معانی و بیان اهتمامی تمام بکار برده‌است و اخیراً امورات‌خانقاه و ارشاد عباد درقاهره بدو مفوّض شد، ازتحمّل‌بارگران

قضاوت که مکرّر تکلیفش کردند امتناع ورزید و سید شریف جرجانی و محمد بن حمزهٔ فناری و دیگر اکابر وقت از شاگردان وی بودند . تألیفات او بدین شرح است :
۱- الانوار در اصول **۲- حاشیهٔ کشاف ۳- شرح اصول البزدوی ۴- شرح الفیهٔ ابن معط ۵- شرح تجرید خواجه نصیر طوسی ۶- شرح تلخیص الجامع ۷- شرح الفرائض السراجیة ۸- شرح المنار ۹- العنایة فی شرح الهدایة** . اکمل الدین درسال هفتصد وهشتاد و شش ازهجرت (۷۸۶ه قمری) درحدود هفتاد وشش سالگی وفات یافت (**بابرتی - بفتح** حرف سوم، منسوب به بابرتا ، ازدهات بغداد است).

(ص ۲۲۷ ج ۴ فع و ۵۰۳ مط و ۱۹۵ فوائدالبهیة)

اکمه **سدوسی - قتاده** ، بهمین عنوان سدوسی خواهدآمد .

الفت کاشانی **میرزا محمدقلی -** ازایل افشار ودرخدمت شجاع السّلطنه حسنعلی میرزا ، مستوفی و نامه نگار بود، درفارس با رضاقلی خان هدایت ملاقات کرد و در سال ۱۲۴۰ه قمری وفات یافت . **دیوانی** قریب به پنجهزار بیت داردکه دارای اشعار متنوّعه می باشد و از او است :

خدا، زین باغبانان، داد مرغان چمن گیرد که نگذارند برشاخ گلی مرغی وطن گیرد

ایضاً :

باکس، گر ازجفات نکردم شکایتی پنداشتم که جور ترا هست غایتی

از تذکرهٔ ثمر اصفهانی نقل شده است که الفت دراصل آذربایجانی بودکه آبا و اجداد او بامر شاه عباس صفوی کوچیدند ودرعباس آباد اصفهان مسکن گزیدند، الفت نیزدرهمین جا متولد شد . مراثی و مدایح بسیاری درحق حضرت سیدالشهداء و دیگر ائمهٔ هدی گفته است که من جمله سیزده بند او میباشد و مطلع آن این است:

امروز ، روز باز پس خلق عالم است کافاق پر ز ماتم و عالم پراز غم است

(ص ۷۲ ج ۲ مع)

القاص میرزا پسر شاه اسماعیل صفوی میباشدکه صاحب قریحهٔ شعری بوده است لکن درعهد برادرش شاه طهماسب صفوی مصدر فتنه های بزرگی

گشت و سلطان روم را چندین بار برعلیه ایران بشورانید و خرابیهاکرد و عاقبت در سال نهصد وچهل تمام ازهجرت(۹۴۰ه قمری)درمشهد مقدّس رضوی درگذشت وازاواست:

منم که نیست مرا درجهان نظیر وهمال　　برزم، دشمن جانم ببزم، دشمن مال

ایضاً :

در پرده بگرگ نفس یاریم همه　　چون شیر درنده در شکاریم همه

چون پرده ز روی کارها برخیزد　　معلوم شودکه در چه کاریم همه

(ص ۹ آتشکده)

الکیاالهراسی **علی بن محمد** - بعنوان هراسی علی، خواهدآمد.

الماسی **میرزا محمدتقی**- بن میرزاکاظم بن میرزاعزیزالله بن مولی محمدتقی مجلسی اول اصفهانی ، مشهور به الماسی ، از اکابرعلمای امامیه میباشد و ازآثار علمی او است :کتاب **بهجةالاولیاء** در شرح حال کسانی که بشرف حضور حضرت حجّت بن الحسن عجّل الله فرجه نایل شده اند. وی ازجدّ مادری خود مولی محمدباقر مجلسی ثانی که عمّ عالی او هم بوده است روایت میکند و درسال هزار وصد وپنجاه ونه از هجرت (۱۱۵۹ه قمری) وفات یافت .　　(ص ۱۶۰ ج ۳ ذریعه)

الهی **حسین بن خواجه شرف‌الدین** - عبدالحق اردبیلی، معروف به الهی و ملقّب به کمال الدین ، عالم فاضل کامل شاعر ماهر، جامع طبّ و معقول و منقول بود ، درمذهب حق شیعه بسیار تعصّب داشت ، درعصر شاه اسماعیل صفوی می زیست و از ملاّ جلال الدّین دوانی و دیگر فحول معقول و منقول تلمّذ کرده است . نخستین کسی است که در علوم شرعیّه موافق مذهب شیعه بزبان پارسی تألیف نموده است . بمسلك تصوف و عرفان نیز رغبت تمام داشت و ازشیخ حیدر بن شیخ صفی اردبیلی استرشاد نموده وکتاب گلشن راز شیخ محمود شبستری را باصطلاح اهل ذوق شرح کرده است و از تألیفات او است :

۱- اساس القواعد فی اصول الفوائد که شرح فوائد بهائیّه در حساب ، تألیف بهاءالدولة، محمدبن محمدجوینی است **۲- امامت**(بپارسی) **۳- امامت**(بترکی) **۴- ترجمهٔ**

فارسی **مهج‌الدعوات ۵- تفسیر فارسی** بزرگی در دومجلدکه تمامی قرآن را تفسیر کرده‌است وآن را تفسیر اردبیلی وتفسیر الهی هم‌گویند **۶- تفسیر عربی** که از سورهٔ بقره‌گذشته وتمامش نکرده‌است **۷- حاشیه بر بیست‌باب‌اسطرلاب ۸- حاشیه بر تحریر اقلیدس ۹- حاشیه بر تذکرهٔ خواجه ۱۰- حاشیه بر شرح‌چغمینی‌درهیئت ۱۱- حاشیه برشرح‌مطالع ۱۲- حاشیه برشرح مواقف ۱۳- حاشیه برشرح هدایهٔ میبدی ۱۴- شرح تهذیب‌الاصول ۱۵- فضائل ائمه و دلائل امامت ایشان ۱۶- منهج‌الفصاحة** درشرح‌نهج‌البلاغة بپارسی وغیر اینها. الهی‌درسال نهصد وچهل یا پنجاه ازهجرت (۹۴۰ یا ۹۵۰ﻫ قمری) دراردبیل برحمت الهی پیوست.

(ص ۱۵۴ ت)

الهی شاعر،کتابی بنام خلاصة‌الاشعار دارد، درسال نهصدوچهل وپنج هجرت درگذشته است و اسم و شعر و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد. نگارنده‌گوید : دور نیست‌که این الهی همان الهی حسین مزبور فوق باشدکه در قاموس‌الاعلام فقط بعنوان شاعریش شناخته و بدیگر مزایای او اطّلاع نداشته است و امثال این موضوع درآن‌کتاب بسیار است . (ص ۱۰۲۷ ج ۲ س)

الهی **شاعرهمدانی**، درقصبهٔ اسدآباد نزدیکی شهرهمدان تولدیافته و مدتی بهندوستان رفت و درخدمت جهانگیر و شاه جهان بود . درسال هزار و پنجاه و هفت از هجرت (۱۰۵۷ﻫ ق) وفات یافت ، **دیوانی مرتب** وکتابی بنام**گنج الهی** در تراجم احوال دارد ، نام ومشخّصات دیگری بدست‌نیامد. از او است:

گریان ، چو پیالهٔ پرم در کف مست   نالان ، چـو سبوی خالیم در ره باد

(ص ۱۰۲۷ ج ۲ س)

الهی **شیخ عبدالله** - معروف بشیخ‌الهی، ازکبار عرفا ومشایخ‌نقشبندیّهٔ عهد سلطان‌محمدفاتح ودراصل، ازاهل‌سماوه‌ازولایت‌خداوندگار بود . نخست بتحصیل علوم شرعیّه پرداخت ، زمانی بایران سفرکرد و در حوزهٔ درس مولانا علی‌طوسی بود وعاقبت هوس‌ترك دنیا در دلش جاگیر شد ،کتابهای‌خودرا بفقیری بذل‌کرد و بسمرقند و بخارا رفت ، سپس عزیمت روم داده ودرهرات صحبت ملاّ جامی را درك نمود ودرپایان امر باز بوطن‌خود برگشته وبارشادعبادآغازکرد تادرهشتصد و نود

و شش از هجرت (۸۹۶هـ ق) درسماوه درگذشت و دوکتاب **زادالمشتاقین** و **نجات‌الارواح** ازآثار علمی او میباشد . درتاریخ وفاتش گفته‌اند :

غریـق رحمت حـق شـد ازآن رو شدش تاریخ: «رحمت برالهی»=۸۹۶

(ص ۲۴۸ ج ۱ و ۱۶۱ ج ۴ فع و ۳۰۹۹ ج ۴ س)

امام[1]

امام‌الائمه **سیرافی حسن بن عبدالله** - بهمین عنوان نگارش خواهیم داد .

امام‌ابوحنیفه یا **امام‌اعظم** **نعمان‌بن‌ثابت**- بعنوان ابوحنیفه نگارش خواهد یافت .

امام بخاری **محمد بن اسمعیل** - بعنوان بخاری مذکور خواهد شد .

امام ثعلبی **ابواسحق احمد بن محمد** - بعنوان ثعلبی خواهدآمد .

امام‌جوینی یا **امام‌الحرمین** **عبدالملك بن عبدالله** - بن یوسف بن عبدالله بن محمد بن‌حیویه جوینی، فقیه شافعی، مکنّی بابوالمعالی، ملقّب بضیاءالدین ، جامع اصول و فروع وکلام و تمامی فنون علمیّه و استاد امام غزالی میباشد. مدتی در مکّه و مدینه مجاور بوده و تدریس می‌کرد ، تمامی مسائل فقهیّه را موافق هرکدام از مذاهب‌اربعه‌که سؤال می‌کردند فتوی میداد وپاسخ‌مینوشت و بهمین جهت به **امام‌الحرمین** مشتهرگردید. دراوائل‌سلطنت‌الب‌ارسلان‌سلجوقی به‌نیشابور که‌جای‌ولاتش‌بودبرگشت،وزیر اعظم نظام‌الملك حسن‌بن علی، مدرسهٔ نظامیه را درآن شهر برای وی بنا نهاد واموارت اوقاف را بدو مفوض داشت و زیاست علمیّه بوی منتهی‌گردید ، اکابر فضلای دیار در درسش حاضرمیشدند، تا سی‌سال، باکمال‌استقلال، تمامی‌امورات محراب ومنبر وتدریس و خطابه و موعظه و مناظرات مذهبی و مذاکرات دینی در روزهای جمعه در عهدهٔ وی

[1] **امام** - بعربی رئیس و پیشوا و مقتدا میباشد ، بهمین جهت ، علاوه بردوازده امام معصوم عالی‌مقام ، ارواح‌العالمین لهم‌الفداء ، در بعضی از اکابر نیز مصطلح گردیده است ، ماهم چندی از ایشان را ثبت اوراق مینمائیم و رجوع بائمهٔ ثلثه هم نمایند .

بود و پرسش‌های مشکل دهریها و طبیعی مذهبان را پاسخ متقن و متین میداد. تألیفات وی بدین شرح است :

۱- **الارشادفی‌اصول‌الدین** ۲- **الاسالیب‌فی‌الخلاف‌الغیابی** که یك نسخه‌اش‌درخزانهٔ مصر ونسخهٔ دیگر برقم ۱۵۰۰ درخزانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود است ۳- **البرهان دراصول فقه** ۴- **تلخیص‌التقریب** ۵- **الشامل** دراصول دین ۶- **العقیدة النظامیة** ۷- **غنیة المسترشدین** ۸- **غیاث‌الامم** در امامت ۹- **اللمع** ۱۰- **مدارك العقول** ۱۱- **مغیث‌الخلق فی‌اختیارالحق** ۱۲- **نهایةالمطلب فی‌درایةالمذهب** . صاحب ترجمه از حافظ ابونعیم اصفهانی اجازه داشته و شب چهارشنبه بیست و پنجم ربیع‌الاخر سال چهارصد و هفتاد و هشت ازهجرت (۴۷۸ه ق) در دیه بشتنقان دریك فرسخی نیشابور درگذشت، جنازه‌اش به نیشابور نقل و درخانهٔ خودش دفن شد و بنوشتهٔ ابن‌خلکان بعد از چند سال بیرونش کرده و بکربلای معلّی نقل داده و درنزد پدرش دفن نمودند . روز وفات او منبرش را شکستند ، بازارها را بستند ، چهارصد تن از شاگردان او دوات و قلم را شکسته ویك سال در عزای وی نشستند . شرح حال پدرش نیز بعنوان جوینی خواهدآمد .

(ص۴۶۳ت و۲۵۸ج۱فع و۳۱۲ج۱کا و ۱۹۰صف و۱۸۵۵ج۳س و۴۶۷مط و۵۵تذکرةالنوادر)

امام‌الحرمین **شیخ‌میرزامحمدبن‌عبدالوهاب-** همدانی‌کاظمی،ملقب‌بامام‌الحرمین، از اکابر علمای‌شیعه بود. کتاب **فصوص‌الیواقیت** وکتاب **الاجازات** (که درآن اجازات مشایخ خود راکه اکثرآنها درسال ۱۲۸۳ه قمری از علمای اصفهان ارسال‌شده‌است نگارش‌داده) از تألیفات‌اواست ودرسال‌هزاروسیصدوسه‌ازهجرت‌وفات‌یافت.

(ص۱۲۹ ج ۱ ذریعه)

امام‌الدین **ابوالقاسم عبدالکریم بن ابی‌سعید محمد-** بعنوان‌رافعی‌خواهدآمد.

امام رازی **محمد بن عمر بن حسین -** بعنوان‌فخررازی نگارش‌خواهدیافت.

امام ربانی **احمدفاروقی-** درتحت عنوان فاروقی خواهدآمد.

امام شاطبی **قاسم‌بن‌فیره -** بعنوان شاطبی نگارش خواهد یافت .

امام شافعی **محمدبن ادریس-** بعنوان شافعی مذکور خواهد شد .

امام طبری محمد بن جریر - بعنوان طبری بن جریر سنی خواهدآمد .

امام غزالی محمدبن محمدبن محمد- بعنوان غزالی خواهدآمد .

امام فخرالدین محمد بن عمر بن حسین - بعنوان فخررازی مذکور خواهد شد.

امام القراء قاسم‌بن‌فیره - درتحت عنوان شاطبی نگارش خواهد یافت.

امام مالك مالك‌بن‌انس - درضمن عنوان ائمهٔ اربعه نگارش دادیم .

امام المتکلمین محمدبن محمد - بعنوان ماتریدی خواهدآمد .

امام المحدثین احمدبن محمدبن‌حنبل- درتحت‌عنوان‌ابن‌حنبل‌مذکورخواهدشد.

امام المحدثین مسلم بن حجاج - محدّث عامی ، درسال دویست وشصت ویك از هجرت وفات یافته وکتاب **الاسماء والکنی** کـه یك نسخه‌اش در خزانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود است تألیف او است .　　(ص ۸۹ تذکرةالنوادر)

امام مرزوقی احمد بن محمد بن حسن - بعنوان مرزوقی خواهدآمد .

امام مشکك محمدبن عمر بن حسین- بعنوان فخررازی مذکورخواهد شد.

امام المصنفین بنوشتهٔ حیوةالحیوان عبدالملك بن محمد است و بعنوان **ثعالبی** خواهدآمد .

امام الهدی نصربن محمد- بعنوان سمرقندی نصر بن محمد خواهدآمد .

امامی هروی عبدالله‌بن محمد - از فضلا و مشاهیر ادبا و شعرای‌ایران میباشد، با شیخ سعدی و مجدالدین همگر معاصر ودرعصر اتابکان‌فارس وکرمان مدیحه‌گوی ایشان و بسیار شیرین بیان بود و دیوانش از دوهزار بیت متجاوز است . همگر درپاسخ پرسشی‌گوید :

ما گرچه بنطق طوطی خـوش نفسیم　　چـون برشکرگفتـهٔ سعدی مگسیم

در شیـوهٔ اشعـار بـاجمـاع امـم　　هرگـز من و سعـدی بامامی نرسیم

نشو ونمای امامی در هرات بود و بیشتر درکرمان امرار حیات مینمود و درسال ششصد وهفتاد وشش یاهشتاد تمام(۶۷۶یا۶۸۰ه ق)دراسپهان وفات یافت. ازاشعارحکیمانهٔاواست:

سحرگه درجهان جان ، بعون مبدع اشیا مسافت قطع میکردم زلاتا حضرت الاّ
کواکب‌را چنان‌دیدم‌روان‌بر صفحهٔ گردون که ازسیماب‌گوئی چند درمیدانی ازمینا
یکی‌چون کاسهٔ سیمین میان‌نیل‌گون وادی یکی‌چون زورق زرین‌درون‌نیل‌گون دریا
یکی‌چون لعل‌فام‌آتش، ولی درآبگون مجمر یکی‌چون زمردین‌ساغر، ولی پرزاتشین‌صهبا
ازایشان‌چون‌گذرکردم بمعنی‌عالمی دیدم که اجرام سماوی را مدبّر بود ز استیلا
بساطش بی‌زمین‌خرّم فضایش‌بی‌هوا دلکش ازاوهم بی‌خبر واقف ازاوهم بی‌صور زیبا
ورای‌آن جهان دیگر سپهری ناموردیدم که بودی آفرینش را فرود قدر او مأوا
به قوّت‌آخرین‌جوهر بدجوهر اولین قوّت ببرهان علّت معنی بمعنی علّت اسما
باوقائم همه اعراض و او درمعرض عرفان همه محتاج عون او و او در عین استغنا
ازآنجاچون‌گذرکردم‌زحیرت وادئی‌دیدم زوال عقل را مولدکمال عشق را انشا

(ص ۷۱ سفینه و ۱۰۳۲ ج ۲ س و۹۸۹ ج ۱ مع)

امامی

سیدعلی بن سید محمد - اصفهانی ، عالمی است فاضل کامل ، از شاگردان علاّمهٔ مجلسی ، مؤلف‌کتاب **تراجیح** ، **ترجمهٔ شفا** ، **ترجمهٔ اشارات** وکتاب **هشت بهشت** . نسب او بدامامزاده ابوالحسن علی زین‌العابدین بن نظام‌الدین‌احمد ، بن شمس‌الدین عیسی، بن جمال‌الدین محمد ، بن علی عریضی ، بن امام جعفرصادق ع می‌پیوندد وهمین امامزاده درکوی جملان اصفهان است و زمان وفات سیدعلی بدست نیامد . (ص۴۹ ج۲ نی)

امة[۱]

امة‌الجلیل

از صلحای زنان عرب میباشد بلکه‌گویندکه دارای مقام ولایت هم بوده است . وقتی از ارباب سیر و سلوك معاصر او ، در معنی

۱- **امة** - با دوفتحه و بدون تشدید ، بعربی کنیزك راگویند ، اینك جزو اسم یاوصف بعضی از اناث میباشد ، مثل‌کلمهٔ عبد در اسامی ذکور مانند عبدالله و عبدالرحمن و غیره ، ماهم بعضی از زنانی راکه این‌کلمه جزو اسم یا وصف ایشان میباشد ودربعضی ازکتب رجال وتراجم بشرح حال ایشان پرداخته‌اند بطور خلاصه مینگاریم .

ولایت اختلاف کردند و عاقبت برای رفع اشکال ، امة الجلیل را بداوری برگزیدند . او گفت ، ولیّ کسی است که درهر آن ، مشغول بحق بوده و از خلق منصرف باشد و علاقه بدنیا و زخارف آن نداشته و آنی بغیر خدا نپردازد و شرحی زاید بدست نیامد .

(ص ۷۰ در منثور و۳۳ ج ۱ خیر)

امة الخالق دختر عبداللّطیف بن صدقه، ازمحدّثین زنان عامه بود، درمجلس درس جمال الدین حنبلی حاضر میشد، ازاکثر محدّثین وقت اجازه اجازه داشت و ازمشایخ جلال الدین سیوطی میباشد و درسوم ذیقعدهٔ سال نهصد و بیست از هجرت درصد و هفت سالگی درگذشت . (ص۳۳ ج ۱ خیر)

امة العزیز **بغدادیة، خدیجه** که بامة العزیز شهرت داشت ودختر حمام نام معروف به قیم بود که قیم هم شغل باغبانی داشته است. چون پدرش استعداد فطری اورا دید ، اسباب تحصیلش را فراهم کرد و اصول کتابت وتجوید را بوی یاد داد ، خود خدیجه نیز ذوقی پیدا کرد و باخذ علوم گوناگون پرداخت . دربغداد حاضر مجلس درس ابن شیرازی ودیگر مشاهیر وقت شد ودرمصر نیز از اکابر آنزمان کسب علوم میکرد ودر دمشق وتبوك بتعلیم حدیث می پرداخت. درادبیّات، فرید عصر بود، مقامات حریری را بطوراکمل درس می گفت وبسیاری ازمشاهیر وقت، همین کتاب را از وی یادگرفته اند. علم تجوید را نیز از اساتید وقت یادگرفت لکن مهارتی بسزا نداشته است ، چند گاهی مجلس وعظ برای زنان منعقد ساخت و عاقبت وعظ را ترك گفته و درخانهٔ خود منزوی گردید تا در سال ششصد و نود و نه هجرت (۶۹۹هـ قمری درگذشت).

(ص ۱۰۱ تخ و ۱۱۴ ج ۱ خیر)

امة العزیز **خدیجه** - همان امة العزیز بغدادیّه مذکور دربالا است .

امة العزیز **زبیده بنت جعفر** - بهمین عنوان زبیده خواهد آمد .

امة العزیز **شریفیه** - زنی بوده است اندلسی که درادبیّات و اشعار مهارتی بسزا داشت و این اشعار بدو منسوب است:

لحاظکم تجرحنــا فی‌الحشا	و لحظنا یجرحکـم فی‌الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا	فماالذی اوجب جرح‌الصدود

یکی از ادبا در پاسخ اوگفته است :

اوجبــه منـی یاسیــدی	جرح بخدلیس فیه‌الجحود
وانـت فی‌ماقلتــه مــدع	فاین ماقـلت و این‌الشهود

اسم و شرح دیگری بدست نیامد . (ص ۳۱ تخ)

امة‌العزیز محدثه ، **بنت محمد شمس‌الدین حافظ** - ابن‌احمدبن عثمان، از محدّثین‌نسوان بود ودرمجلس درس محدّث مشهورعیسی‌بن‌مطعم و اساتید دیگر حاضر می‌شد و خودش نیز تدریس علم حدیث میکرد و درسال هفتصد و هشتاد و پنج هجرت (۷۸۵ه ق) درگذشت . (ص ۳۴ ج۱ خیر)

امة‌العزیز محدثه، **بنت‌محمدبن‌یونس‌بن‌اسمعیل**- ازمشاهیرمحدّثین‌نسوان و از مشایخ جلال‌الدین سیوطی (متولد در سال ۹۱۰ه ق) بود که سیوطی ثلاثیات بخاری را از وی خوانده است و زمان وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۴ج ۱ خیر)

امة‌العزیز محدثه، **بنت نجم‌الدین**- بعنوان مسندة‌الشام مذکور خواهدشد .

امتی بضم‌اول وتشدید وفتح میم، **ابراهیم‌خراسانی**، ازمشاهیرشعرای عهد میرزا سلطان حسین کورکانی است ، در سال ۹۴۱ه قمری درگذشته و از اشعار او است :

جان رفت و عمرها است‌که در انتظار تو دزدیـده‌ام بـدل نفس واپسین خـویش

(ص ۱۰۳۳ ج ۲ س)

امرؤالقیس **جندح** یا **سلیمان بن حجر بن حارث بن عمرو** - کنـدی مکنّی باووهب ، اشعر شعرای زمان جاهلیّت بودکه برتمامی فحول ایشان برتری داشت. بپاره‌ای نکات ومعانی لطیفه و ظریفه و مبتکره ملتفت شده و مورد حیرت و استحسان دیگران‌گردیده ودراین‌مسائل بدو اقتفا جسته‌اند، او یکی‌ازاصحاب معلّقات سالف‌التّرجمه میباشدکه معلّقهٔ او اشهر معلّقات‌بوده وحاوی هشتاد بیت میباشد

که اولش این است :

قفانبك من ذكرى حبيب و منزل بسقط اللوى بين الدخول فحومل

دیوان شعری هم دارد که درسال ۱۸۳۶م درپاریس چاپ شده است. نسب او بملوك کنده، از اهل نجد می‌پیوندد و پدرش حجر، حکمران بنی‌اسد بود وعاقبت با نیرنگ وحیله وی راکشتند، امرؤالقیس بخونخواهی پدر قیام‌کرد، لکن بجهت عدم مساعدت قبیله‌اش بمرام خود نائل نگردید، ناچار بقیصر روم (پرستینیانس) پناهنده شد ومدایحی دربارهٔ وی انشاد نمود، لکن یکی از بنی‌اسد اورا به‌هجو و بدگویی قیصر متّهم داشت ، قیصر هم بنام‌خلعت شاهانه، پیراهن زهرداری بدو فرستاد، همینکه دربرش‌کرد، پوست‌بدنش ریش شد واز اثر زهر ریخته وجان داد، پس بامرقیصر مجسمهٔچوبین اورا درست‌کردند و برسر قبرش‌که درآنکارا میباشد نهادند، همان مجسمه تا زمان مأمون عباسی باقی‌بود ومأمون‌آن را دیده‌است. بهمین‌سبب ریش‌شدن‌بدنش بوده‌که اورا **ذوالقروح** نیزمی‌گفتند ولی بزعم بعضی درآنکارا با اجل حتمی خود مرده است و ذوالقروح‌گفتن بجهت‌آن بود که بعداز ورود بآنکارا بیمار شد و بدنش قرحه وآبله برآورد و موافق‌آنچه دربعضی از کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع و دیگرکتب مربوطه مذکور است اورا **ملك‌ضليل** نیز می‌گفته‌اند زیراکه درتمامی عمرخود مضطرب وسرگردان‌بود وفوت او درسال۵۶۶م میباشد . ازآن روکه بصید و شکار رغبتی تمام داشت بدینجهت اغلب اشعارش در وصف شکار و مرکب و نیزه و امثال‌آنها میباشد .

امرؤالقیس بمعنی مرد شدت است‌که امرؤ بمعنی مرد وقیس بمعنی‌شدّت میباشد ویا موافق بعضی امرؤ بمعنی عبد و قیس نام بتی بوده است . (اطلاعات متفرقه)

ام‌الفتاوی **مصطفی بن شمس‌الدین**- بعنوان اختری مذکور افتاد .

امیدی‌تهرانی **ارجاسب** - از شعرای عهد شاه اسمعیل صفوی و ازشاگردان ملاّ جلال‌الدین دوّانی‌است‌که برسر قسمت‌آب‌کشت رازی‌که در ری داشته مقتول شد واز او است :

بیا ساقی آن تلخ شیرین گوار | که شیرین کند تلخی روزگار
بمن ده که تلخ است ایّام من | ز ایّام من تلخ تر کام من
بیا تا قدحهای پر می کشیم | لبالب کنیم و پیا پی کشیم
دریغا که درصحن این کهنه باغ | چه آوای بلبل چه فریاد زاغ

درسفینة الشعراء گوید: امیدی، درسال نهصد و بیست پنج هجرت(۹۲۵هـ قمری)درمیان گروه انبوهی که برسرش ریختند مقتول شد و افضل نامی تهرانی درتاریخ قتل وی گوید :

نادرالعصر امیدی مظلوم | که بناحق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمد و فرمود | کای ز حال درون من آگاه
بهرتاریخ قتل من بنویس | «آه ازخون ناحق من آه»=۹۲۵

(ص ۷ ج ۲ مع و ۲۰۶ ۲ سفینه)

امیر[1]

امیر ابوفراس حمدانی **حارث بن ابی العلا** - بعنوان ابوفراس حمدانی خواهد آمد.

امیر ارسلان ترکی بعنوان بساسیری نگارش خواهد یافت .

امیر الامراء **محمد بن عبدالملك**- بعنوان معزّی سمرقندی خواهد آمد.

امیر بخاری **احمد**- بعنوان بخاری احمد، مذکور خواهد شد .

امیر التوابین **سلیمان بن صرد بن جون بن ابی الجون**- عبدالعزی خزاعی، مکنّی به ابوالمطرف ، نام اصلی وی یسار بود، بعد از قبول اسلام ازطرف حضرت خیرالانام به سلیمان موسوم شد، هنگامی که مسلمانان بکوفه می آمدند او نیز آمده و درآنجا خانه ساخته و اقامت گزید . او بسیار سالخورده و از

۱ــ **امیر**- بزبان عربی معروف است و دراصطلاحات متفرقه ، لقب مخصوص، یاجزو اسم و لقب بعضی از اکابر گردیده است. ماهم بعضی از ایشان راکه در السنه دایر است دراینجا می نگاریم .

اشراف‌قوم‌خود بود، در رکاب ظفرا نتساب‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع درصفّین‌حضورداشت، در وقعهٔ‌جان‌سوز کربلاهم ازکسانی بودکه نامه‌نگار حضورمبارك‌حضرت‌حسین بن‌علی ع شد و تشریف‌فرمائی‌آن‌حضرت را بکوفه درخواست‌کرد ولی بعدازآمدن‌آن‌حضرت ترك‌نصرت نمود و بعداز امر شهادت ازآن‌کار سراپا ننگ و عار تاریخی خود نادم شد ، یگانه‌توبه را درآن دیدکه بخونخواهی‌آن شهید راه حقیقت ودیانت ، قیام‌کند وآلوده بخون‌خود باشد اینك وی با جماعتی‌که چهار هزار تن بودند در اول ربیع‌الاخر سال شصت و پنج هجرت در نخیله جمع شدند و همین سلیمان امیر ایشان شد و برای خونخواهی بصوب شام نهضت‌نمودند وبهمین‌جهت‌آن جماعت به **توابین** موسوم وسلیمان نیز به **امیرالتوابین** موصوف و مشتهرگردید . سلیمان درهمین قضیه با تیر یزید بن حصین‌بن نمیر درموضع عین‌الورد نامی از جزیره درنود و سه سالگی مقتول شد و سر اورا بامر مسیّب بن نجیه نزد مروان بن حکم فرستادند . (ص ۲۰۰ ج۱ تاریخ بغداد)

امیرجلایر بعنوان جلایر خواهدآمد .

امیرجمال‌الدین عطاءالله - بعنوان صاحب روضةالاحباب خواهدآمد.

امیرحاج‌حسینی جنابدی- ازشعرای شیعه وسادات جنابد خراسان میباشد طهارت اصل و لطافت طبع وی مستغنی ازبیان وبسیار منزوی وازمردم کناره‌کشیده بود. با امیرعلی شیر نوایی متوفی در۹۰۶ یا ۹۰۷ه قمری معاصر وهمواره خاطر وی بمدّاحی اهل‌بیت طهارت مصروف بود ، در دیوان قصائد به امیرحاج و در غزلیّات ، به انسی تخلّص می‌کرد. قصّهٔ لیلی ومجنون را نظم‌کرده ومطلع‌آن این‌است:

ای عشق ترا جهان طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی

نیز درمدح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌گوید :

ای دل ، حکایت از شرف بوتراب‌کن در مطلع سخن سخن از آفتاب کن

پیرایهٔ عروس جمال ثنای او از جوهر معانی امّ‌الکتاب کن

تاآخرکه مجموع‌آنها بیست وسه بیت است .

نگارنده‌گوید : دور نیست‌که صاحب ترجمه همان شاعر ایرانی باشدکه بشرح حال او بعنوان انسی خواهیم پرداخت اگرچه با در نظرگرفتن تاریخ وفات انسی‌که از قاموس‌الاعلام نقل‌خواهیم‌کرد بسیار مستبعد میباشد لکن اشتباهات‌قاموس نسبت بتراجم احوال ایرانیان بسیار است . (ص ۲۵۳ لس)

امیرخسرو دهلوی

ابن امیر محمود- از شعرای نامی ترکستان میباشدکه دراصل ازآن سامان بود ، پدرش درفتنهٔ چنگیزی ازآنجا فرارکرد و بهندوستان رفت و بیش از اندازه مورد توجهات سلطان محمد پادشاه دهلی‌گردید و بمقامات بس‌بلند ارتقا یافت تا درغزوهٔ‌کفار مقتول شد . پسرش امیرخسرو صاحب‌ترجمه که اشعارآبدارش بسیار و دارای فضائل بی‌شمار بود جانشین وی‌گردید، سه فقره قصیدهٔ **انیس القلوب** ، **بحرالابرار** ، **مرآت‌الصفا** و منظومه‌ای در **تاریخ دهلی** و منظومه‌ای در **مناقب هند** از او میباشد . بعضی رساله‌های دیگر نیز در**علم‌موسیقی** و **استیفا** ومانندآنها دارد و ازغزلیّات او است .

خم‌تهی‌گشت‌وهنوزم‌جان‌زمی‌سیراب‌نیست — خون‌خودخورآخرای‌دل‌گرشراب‌ناب‌نیست

نالهٔ زنجیر مجنون ارغنون عاشقان — ذوق‌آن اندازهٔ‌گوش اولوالالباب نیست

و زمان وفاتش بدست نیامد . (ص۱۳۲ سفینه)

امیرخواند

محمد بن خاوند شاه - بعنوان میرخواند خواهدآمد .

امیرسلطان

محمد شمس‌الدین - بعنوان بخاری محمد شمس‌الدین خواهدآمد .

امیرشاهی

آقا ملیک ابن ملیک جمال‌الدین - فیروزکوهی،ازمشاهیرشیعه میباشد ، اجداد او از بزرگان سربدار بودند و نسبت وی بملوك سربدار موصول میشود . وی مورد اکرام امرا بود و درصورت‌گری وعلم موسیقی درعصر خود نظیر نداشت ، عود را نیك مینواخت، دراصول معاشرت وحسن اخلاق طاق بود وبجهت‌انتساب بحضرت شاه ولایت به شاهی تخلّص می‌کرد، میرزا بایسنقر به‌تبدیل

تخلّص تکلیفش کرد لکن او نپذیرفت و از این‌رو میرزا بایسنقر از وی رنجیده خاطر گردید . این قطعه را به‌امیر شاهی منسوب دارند . درموقعی‌که اورا درمجلس یکی از پادشاهان درجائی پائین‌تر از دیگران نشانده‌اندگفته است :

شاها مـدار چرخ فلك در هزار سال	چون من یگانه‌ای ننمایـد بصد هنر
گر زیـردست هرکس و ناکس نشانیم	این‌جا لطیفه‌ایست بـدانم من اینقدر
بحری‌است مجلس‌تو ودر بحر بی‌خلاف	لؤلؤ بـزیر باشـد و خـاشاك بـرزبر

درسال هشتصد و پنجاه و هفت از هجرت (۸۵۷ه قمری) در استرآباد در زیاده از هفتاد سالگی درگذشت ، جنازه‌اش به سبزوار نقل شد و در خانقاهی‌که اجدادش در بیرون آن شهر ساخته‌اند مدفون‌گردید . **(ص ۲۵۱ لس و۲۰۹ سفینه)**

امیرالشعرا **رضاقلی‌خان -** بعنوان هدایت خواهدآمد .

امیرصدرالدین **سیدمحمدبن‌ابراهیم-** بعنوان صدرالدّین دشتکی مینگاریم .

امیرعلیشیر بعنوان نوائی جغتایی مذکور خواهد شد .

امیرغیاث‌الدین **منصور بن امیرصدرالدین -** در تحت عنوان غیاث‌الدّین منصور میآید .

امیرقطب‌الدین **ابومنصور مظفر -** بعنوان عبادی مذکور خواهد شد .

امیرالقلوب **ابن‌البغوی احمد بن محمد-** بهمین عنوان نگارش خواهد یافت .

امیرکبیر **محمد بن محمد بن احمد -** سینـاوی مالکـی ازهری ، مشهـور به‌امیرکبیر، دراندلس از اکابر علمای مالکیـّه‌بودکه درشهر سینو از نواحی اسیوط اندلس زائیده شد ، در نه سالگی با پدر و مادرش بقاهره رفت ودر تحصیل علم‌کوشش بسیار داشت تاآنکه حاضر درس اکابر وقت‌خودگردید، درحیات مشایخ خود تدریس‌کرد، مورد نظر سلاطین وقت‌خود شد ،آوازهٔ علم وفضل وی درآفاق منتشرگردید و درسال هزار و دویست و سی و دو از هجرت (۱۲۳۲ه ق) در قاهره بسنّ

هفتاد و هشت سالگی درگذشت . تألیفات او بدین شرح است:
۱- اتحاف‌الانس‌فی‌العلمیة و اسم‌الجنس ۲- حاشیه برمغنی‌ابن‌هشام ۳- الکواکب المنیر درفقه مالك ۴- مطلع‌النیرین فی‌مایتعلق بالقدرتین وغیراینها . (ص ۴۷۳ مط)

امیرالمتکلمین **ابوالقاسم حسن بن محمد** - بعنوان فردوسی طوسی خواهدآمد .

امیرمعزی **محمد بن عبدالملك** - بعنوان معزّی مذکور خواهد شد .

امیرورام **ابن ابی‌فراس بن ورام** - حلیّ المسکن والمدفن ، موصوف به‌زاهد، مکنّی باابوالحسن یاابوالحسین، عالم‌فقیه،محدّث‌صالح معروف،ازاولادمالك‌اشترنخعی‌میباشدوکتاب **تنبیه‌الخاطر** و **نزهةالناظر** که‌معروف‌بمجموعهٔ ورام‌است ازاو بوده وتألیفات دیگری نیز بدومنسوب وبنابرآنچه شهید اول درشرح‌ارشاد خود بدو نسبت داده در مسئلهٔ نماز قضا بمضایقه قائل بوده است . امیر ورام از شاگردان شیخ سدیدالدین محمود حمصی و جدّ مادری ابن‌ادریس متوفی در ۵۹۸ھ است چنانچه سید رضی‌الدین علی بن طاوس هم موافق‌آنچه خودش درکتاب‌امین‌الاخطار تصریح‌کرده نوهٔ دختری امیرورام میباشد . موافق‌آنچه از کامل ابن‌اثیر نقل شده امیرورام در دویم محرّم سال ششصد و پنج هجرت (۶۰۵ھ قمری) وفات یافته است .

نگارنده‌گوید : نوهٔ دختری بودن ابن‌ادریس متوفی درتاریخ مذکور بامیر ورام با درنظرگرفتن تاریخ وفات‌ایشان قدری محل تردید بوده و محتاج به‌تتبّع است. ونیز پوشیده نماندکه نام امیرورام بنوشتهٔ بعضی مسعود بوده و ورام لقبش میباشد وعکس‌این هم محتمل است و بهمین جهت اورا درباب واو از القاب هم عنوان خواهیم‌کرد .

امیریمین‌الدین بعنوان طغری خواهدآمد .

امین‌الدولة[1]

امین‌الدولة **هبةالله‌بن صاعد** - بعنوان ابن‌التلمیذ مذکور خواهد شد .

۱- **امین‌الدولة** - چندتن از اطبای نامی بدین‌لقب ملقب بودند ودردربار خلفا رتبتی داشتند ، حتی بعضی‌از ایشان علاوه برطبابت دارای مقام وزارت هم بوده‌اندکه چندی از ایشان را تذکر می‌دهیم .

امین‌الدولة **ابوالفرج طبیب بن یعقوب** هریکی بعنوان تالی خود درباب
امین‌الدولة **ابوالفرج طبیب صاعدبن یحیی** کنی مذکور خواهد شد.

امین‌الدولة **طبیب خواجه** - بعنوان خواجه امین‌الدولة خواهدآمد.

امین‌الدولة **کمال‌الدین غزال بن ابی‌سعید** - سامری، مکنّی بهابوالحسن، از اطبّای قرن هفتم هجرت میباشدکه نخست سامری مذهب بود، عاقبت اسلام را قبول‌کرد و به‌کمال‌الدین ملقّب‌گردید و چندی در خدمت حکمرانان دمشق مشغول طبابت شد و تقرّبی بی‌نهایت یافت تاآنکه علاوه برطبابت حامل بارگران وزارت هم‌گردید. درتدبیر امورکشور و استحکام مبانی سیاست و سلطنت بمقامی رسید که دسترس هیچ‌کدام از وزرای سابق نبوده‌است تاآنکه ملِك صالح، نجم‌الدین، ایّوب بن ملك‌کامل، دمشق را متصرف شد وامیر معین‌الدین ابن شیخ‌الشیوخ را بنیابت‌سلطنت مفتخر نمود، پس امیر معین‌الدین بطمع ضبط اموال‌آن حکیم افتاد وعاقبت‌تمامی‌اموال و اثقال اوراکه در ایّام وزارت خود اندوخته و درحدود دوهزار بار استر و شتر بوده است ضبط‌کرد و املاکش را جزو خالصهٔ دولتی نمود و خودش را بقاهرهٔ مصر فرستاد و درقلعهٔ‌آنجا محبوس‌کرد و بعداز حبس چندین ساله، درحوالی ششصد وپنجاه ازهجرت بقتلش رساندند وکتاب **النهج الواضح** که ازمهمّ‌ترین‌کتب طبّی میباشد ازتألیفات‌او است.
(ص ۲۲۹ ج ۱ مر)

امین‌الدین **علی بن عثمان بن علی بن سلیمان** - اربلی، شاعرصوفی، متوفی درششصد وهفتاد ازهجرت، بنابرآنچه درذریعه‌ازروضات‌الجنّات نقل‌کرده از مجذوبین امامیه بشمار میرفت‌که در ولایت حضرت امیرالمؤمنین و ائمّهٔ طاهرین مجذوب‌بود ودراین‌باره وله مفرط داشت ویك‌قصیدهٔ‌بدیعیّه‌هم درحق‌آن‌حضرت دارد. از انوارالربیع سیدعلی‌خان نقل‌کرده‌است‌که صفی‌الدین حلّی درنظم انواع‌بدیع، چنانچه هر نوعی را دریك بیت در رشتهٔ بیان‌آورده باشد مبتکر و مخترع نبود بلکه امین‌الدین بروی تقدّم دارد ولکن هیچ‌یك ازایشان نیز ملتزم نشده‌اندکه درهر بیتی نام نوع بدیعی مذکور درآن را توریه نمایند و نخستین‌کسی‌که این‌شیوه را هم در منظومه

بدیعی خود منظور داشته عزالدین موصلی است‌که در روضات ، شطری وافی ، از همین بدیعیّه را نقل‌کرده است . (ص۷۷ ج۳ ذریعه)

امین‌الدین **علی بن منجب** - بعنوان ابن‌الصیرفی خواهدآمد .

امین‌الدین **فضل‌بن‌حسن** - بعنوان طبرسی فضل مذکور خواهد شد.

امین‌الدین **محمد بن علی بن ضیاءالدین مسعود** - فارسی بلیانی کازرونی ،که در دیه بلیان از مضافات‌کازرون فارس زاییده است. شیخ‌مشایخ زمان و مقتدای اهل عرفان بود ، خرقه از دست عموی خود شیخ عبدالله بلیانی، ملقّب به‌اوحدالدین ، از نوه‌های شیخ ابوعلی دقاق پوشیده و درخدمت او تربیت یافته است ، وی درسال هفتصد وچهل وچهار یا پنج هجرت (۷۴۴ یا ۷۴۵ه قمری) درکازرون وفات یافت و درخانقاهی موسوم بنام خودش مدفون‌گردید وبه امین فارسی نیز شهرت داشته و از او است :

ای دل پس زنجیر چودیوانه نشین	در دامن درد خویش مردانه نشین
زامد شدن بیهــده خـود را پی‌کن	معشوق‌چوخانگی‌است‌درخانه‌نشین

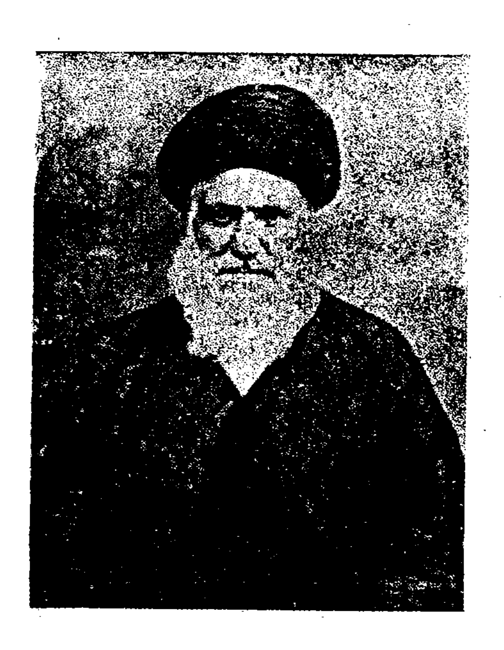
پدرش علی بن مسعود ، ملقّب به زین‌الدین نیز از مشایخ نامدار و افاضل روزگار بود، از مجدالدین فرغانی تحصیل مراتب علمیّه نموده و درسال ششصد و نود وسه از هجرت (۶۹۳ه ق) درگذشته و درهمان خانقاه مدفون است . (ص۶۷ ج۱ مع و۳۲۷عم)

امین‌الدین **یاقوت بن عبدالله** - موصلی ، بعنوان ملکی خواهدآمد .

امین‌الدین **یحیی بن اسمعیل** - بعنوان بیاسی مذکور خواهد شد .

امین‌عاملی **سیدمحسن بن عبدالکریم بن‌علی‌بن‌محمد** - حسینی ، جبلی عاملی ، نزیل دمشق شام، ملقّب به‌امین، درعصر حاضر ما ازاکابرعلمای امامیّه و مفاخر شیعه اثنی‌عشریه ، عابد زاهد باورع و تقوی ، مسلّم یگانه و بیگانه و محل وثوق عرب و عجم میباشد . درحدود سال هزار و دویست و هشتاد و دو از هجرت (۱۲۸۲ه قمری) در دیه شقرا ، از دیهات جبل عامل متولد شد ، نحو وصرف و منطق

و بدیع و معانی و بیان و اصول خط و کتابت را از افاضل جبل عامل فرا گرفت ، درسال هزار وسیصد و هشت از هجرت (۱۳۰۸ه قمری) بنجف رفت ، بعدازتکمیل درسهای سطحی، حاضرحوزهٔآخوند خراسانی، شریعت اصفهانی ، حاج‌آقا رضا همدانی ، شیخ محمد طه نجف و دیگر اکابر شد ، رنجها کشید و گنجها برد ، در سال هزار و سیصد و نوزده (۱۳۱۹ه قمری) بدمشق شام مهاجرت کرد و تا امروزکه ششم جمادی‌الاخری هزار و



عکس آقای سیدمحسن امین‌عاملی -۱۳

سیصد و شصت وچهار از هجرت است درآنجا مقیم وحامل لوای شریعت وعهده‌دار حلّ و عقد امور مذهبی ومشغول تدریس وفتوی ومباحثه ومطالعه و مرجع تقلید اغلب‌اهالی آن نواحی میباشد . تالیفات او بدین شرح است :

۱- الاجرومیة الجدیدة فی‌النحو ۲- ارجوزة فی‌الارث ۳- ارجوزة فی‌الرضاع ۴- ارجوزة فی‌علاقات‌المجاز ۵- اساس‌الشریعة درفقه استدلالی ۶- اصدق‌الاخبار فی‌قصة الاخذ بالثار و تنکیل المختار علی اعداء آل رسول‌الله الاطهار ۷- اعیان‌الشیعةکه اسمش حاکی از مسمّی ،کتابی است جلیل ، از محاسن عصر ما معدود و از سال ۱۳۵۴ه قمری بچاپ‌آن شروع شده وتا حال پانزده مجلّد ازآن ازچاپ درآمده است و توفیق اتمام و چاپ تمامی مجلّدات‌آن را ازته دل ازدرگاه‌خداوندی خواستاریم **۸- اقناع‌اللائم علی اقامة‌المآتم** که درسال۱۳۴۳ه قمری در ذیل‌کتاب مجالس‌سنیّه‌اش‌چاپ‌شده **۹- الاوائل والاواخر ۱۰- البحر الزخار ۱۱- تحفة‌الاحباب فی‌آداب الطعام والشراب ۱۲- جزیلة المعانی فی‌اصول‌الدین ۱۳- جناح‌الناهض ۱۴- الدرة البهیة ۱۵- الرحیق المختوم ۱۶- الروض الاریض ۱۷- سفینة الخائض ۱۸- شرح تبصرهٔ علامه ۱۹- ضیاء العقول**

۲۰- کاشفة‌القناع ۲۱- کشف‌الغامض ۲۲- المجالس‌السنیة ۲۳- معدن‌الجواهر فی‌علوم الاوائل والاواخر وغیر اینها که بسیار است وصاحب ترجمه الآن درقید حیات ودردمشق شام متوطن است ، طول عمر و توفیق خدمات دینیّه‌اش را خواستاریم .

(ص ۱۳۴ ج ۲ عه و مواضیع مربوطه بکتب فوق ازچهار جلد اولی ذریعه)

امین فارسی **محمد بن علی بن ضیاءالدین** - در بالا بعنوان امین‌الدین محمد بن علی مذکور شد .

انبار[۱]

انباری **احمدبن‌علی** - بعنوان ابن‌الانباری درباب‌کنی خواهدآمد.

انباری **داود بن هیثم بن اسحق** - بن بهلول بن حسان بن سنان، تنوخی انباری، مکنّی بهابوسعد یاابوسعید، ادیبی‌است‌شاعر، اخباری، نحوی، عروضی ، لغوی ، درحلّ معمّا ماهر، از ثعلب و ابن‌السکیت اخذ مراتب‌علمیّه نمود،کتابی در**خلق‌انسان** ویکی دیگر در **نحوکوفیین** تألیف داد ودرسال‌سیصدوشانزدهم هجرت (۳۱۶ه ق) در هشتاد و هشت سالگی وفات یافت .

تنوخ - نام چند قبیله‌ایست‌که در زمان قدیم دربحرین اجتماع‌کرده ودریاری و نصرت همدیگر هم‌پیمان شدند و درهمانجا اقامت‌گزیده وبهمین‌اسم تنوخ موسوم شدند که بمعنی اقامت است . (ص ۷۳ و۲۷۴ ت و ۹۸ ج ۱۱ جم)

انباری **عبدالرحمن بن محمد** - درباب‌کنی‌بعنوان‌ابن‌الانباری‌خواهدآمد.

انباری **عبدالله یا عبیدالله‌بن ابی‌زید** - احمد بن یعقوب بن نصر، مکنّی باابوطالب ، از قدمای محدّثین امامیّه وشیخ مشایخ نجاشی بود. در سال سیصد و پنجاه و شش هجرت (۳۵۶ه قمری) در واسط وفات یافت و کتابهای

۱- **انبار** - بفتح اول ، نام چند موضع است‌که مشهورترین‌آنها انبار بغداد است ، شهری‌است‌کوچك وقدیم، درساحل فرات، در ده فرسخی بغدادکه انبار ومخزن غلات ساسانیان بود و دراینجا بعضی از منسوبین انبار راکه در السنه دایر است تذکر می‌دهیم .

الابانة ، **اخبارفاطمة** ، **الادعیة** ، **اسماء امیرالمؤمنین ع** ، **التفضیل** وغیرها از تألیفات‌اواست.
(کتب رجالیه وبعض مواضع ذریعه)

انباری **قاسم بن محمد بن بشار**- کوفی انباری ، ادیب نحوی لغوی ، اخباری، محدّث، حازم‌حافظ حاکم بادیانت، مکنّی بابومحمّد، اصحاب فرّاء نحوی وجمعی دیگر ازاهل لغت را دیده وعلم حدیث را هم ازابوعکرمه و سلمة بن عاصم فراگرفته است . دریك‌گوشهٔ مسجد نقل حدیث میکرد ، پسرش محمد بن قاسم نیزکه شرح‌حالش بعنوان ابن‌الانباری مذکور خواهد شد درگوشهٔ دیگرمسجد بنقل‌حدیث‌می‌پرداخت‌وجمعی‌کثیرازایشان‌روایت‌میکنند. تألیفات‌انباری‌بدین‌شرح‌است:
۱- **الامثال** ۲- **خلق‌الانسان** ۳- **خلق‌الفرس** ۴- **شرح‌السبع الطوال** ۵- **غریب الحدیث** ۶- **المذکر والمؤنث** ۷- **المقصور والممدود** . درسال سیصد و چهار یا پنج از هجرت وفات یافت . (ص ۵۲۶ ت و ۶۱۳ ج ۱۶ جم و۱۱۲ ف)

انباری **محمدبن ابوالفضل** - مکنّی به ابوطاهر ، انباری‌الاصل ، مصری‌المولد والمدفن ، پدرانش از اهل انبار بودند و خودش درمصر زاییده شد ودر انشاء و حدیث وتفسیر وبسیاری ازفنون وعلوم دیگر دستی‌توانا داشت و یك **تفسیرقرآن** وکتابی دیگر بنام **المنظوم والمنثور** از تألیفات وی می‌باشد و رجوع بابوطاهر محمدهم نمایند. (ص ۴۱۸۷ ج ۶ س)

انباری **محمدبن‌قاسم**- مذکور در بالا در باب‌کنی بعنوان ابن‌الانباری نگارش میبابد .

اندلسی **ابوعمر احمد بن محمد**- بعنوان ابن‌عبدربّه نگارش‌خواهیم‌داد.

انسی از مشاهیر سادات و شعرای ایران میباشدکه در شهر جنابد از بلادخراسان زاییده شد وهم درآنجا درسال‌هشتصد وبیست وپنج ازهجرت (۸۲۵ﻫ قمری) وفات‌یافت، غزلیاتش متوسط وقصائدش بس‌عالی بوده وازاواست:

نماز شام‌که چندین هزار مشعل نور ز پردهٔ افق آورد آسمان بظهور
درآمدم متألم به محنت آبادی که درزمین بساطش فرح نکرده عبور

نه دار محتشم، ازشمع اختران روشن نه بیت عشرتم ، از دورآسمان معمور

واسم او مضبوط نبوده و رجوع بامیرحاج هم نمایند. (ص۱۰۴۹ ج۲ س)

انسی **اسمعیل بیگ** - شاملو ، از شعرای هندوستان میباشدکه در سال یك هزار و بیست از هجرت‌کشته شده واز اشعار او است:

آن راکه عقل بیش، غم روزگار بیش دیوانه باش، تا غم تو دیگران خورند

(ص ۱۰۴۹ ج ۲ س)

انسی **امیرحاج‌حسینی** - بهمین عنوان امیرحاج نگارش دادیم .

انصاری[1]

انصاری در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بحار ، احمد بن علی و بفرمودهٔ بروجردی عبدالغفار بن قاسم میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .

انصاری **احمد بن احمد بن حمزه** - بعنوان رملی مذکور خواهد شد.

انصاری **جابر بن‌عبدالله** - بن رباب یا ریاب انصاری، سلمی صحابی ، از کسانی‌است‌که پیش‌از وقعهٔ عقبه قبل‌از دیگران قبول‌اسلام‌کرد، از حاضرین بدر ، اُحد ، خندق و بعضی از غزوات دیگر بود ، پاره‌ای احادیث شریفه روایت نموده وسال وفاتش مضبوط نیست و او غیراز جابر بن عبدالله صحابی مشهوراست که در زیر می‌نگاریم . (ص ۱۷۴۶ ج ۳ س)

انصاری **جابر بن عبدالله**- بن عمرو بن حزام ، انصاری سلمی صحابی ، مکنّی‌با بوعبدالله، ازاکابراصحاب‌حضرت رسالت‌ص وازحاضرین بدر و هیجده غزوهٔ دیگر بود ، درصفّین در رکاب ظفر انتساب حضرت علی ع نیزحضور

۱- **انصاری**- منسوب به فرقهٔ انصار است و ایشان‌کسانی بودندکه باحضرت‌رسالت‌ص مساوات‌کردند ودرنصرت آن‌حضرت فروگذاری‌ننمودند ودراینجا چندی ازمعروفین همین‌عنوان را تذکر می‌دهد .

داشت ، صمیمی بودن وی نسبت بخانوادهٔ عصمت درغایت ظهور وبداهت است، ازجملهٔ آن هفتادتن میباشدکه در لیلةالعقبة درخانهٔ عبدالمطّلب همپیمان‌شدند براینکه‌هرآنچه راکه برای خودشان روا ندیده و درمدافعهٔ‌آن میکوشند بدان حضرت نیز روا ندیده و درمدافعه از جان و مال‌آن بزرگوار فروگذاری ننمایند . صاحب ترجمه درآخر عمر نابینا شد و درسال هفتاد تمام یا هفتاد و چهار یا هفت یا هشت هجرت (۷۰یا۷۴یا۷۷یا ۷۸ه قمری) درنود و چهار سالگی درمدینه وفات یافت از اصحاب‌کبارآخرین‌کسی‌بود که درآن بلدهٔ مبارکه ، بدورد جهان‌گفتند ، نخستین‌کسی است‌که در روز اربعین اوّل حضرت سیدالشهداء ارواح‌العالمین له‌الفداء بزیارت قبرمطهّرآن‌حضرت مشرّف ومؤسس این امر مقدّس‌گردید ، بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش یافته است.

احمد رفعت‌گوید : درحین محاصرهٔ قسطنطنیّه صاحب ترجمه نیز، با یزید بن معاویه ، بدان صوب‌آمد و درهمانجا مقتول ویا با اجل حتمی خود برحمت ایزدی‌نائل گردید وبعداز چندین قرن، قوجه مصطفی پاشای متوفی درسال نهصد وهیجدهم هجرت وزیر سلطان سلیم‌خان و سلطان بایزید خان ثانی ، مقبره‌ای برای جابر درست‌کرد و مسجدی بنام وی بنا نهاد . درقاموس‌الاعلام‌گوید: این‌قضیّه منافی‌حضور جابر درصفّین و محقّق بودن وفاتش درمدینه است . اگر شخص جابر نامی درخارج سور قسطنطنیّه وفات یافته محتمل است‌که جابر بن عبدالله بن ریاب مذکور دربالا باشد .

(کتب رجال وص ۱۷۴۶ ج ۳ س)

انصاری **جابر بن عتیک** - انصاری ، اوسی صحابی، مکنّی باوعبدالله یا ابوالربیع ، از حاضرین بدر و اکثر غزوات دیگر بود ، درفتح مکّه ، حامل علم بنی‌معاویه‌که بدیشان انتساب دارد بود و درسال شصت ویك از هجرت درنود ویك سالگی درگذشت . (ص ۱۷۴۶ ج ۳ س)

انصاری **خالد بن زید صحابی** - بعنوان‌ابوایّوب‌انصاری‌مذکورخواهدشد.

انصاری **خواجه عبدالله**- بهمین عنوان خواهدآمد .

انصاری **زکریا بن محمد بن احمد** - انصاری ، سنیکی قاهری ، شافعی ، ملقّب به شیخ‌الاسلام، مکنّی بابویحیی، ازاکابر علمای‌شافعیّه میباشدکه در شهر سنیکه از نواحی مصر زائیده شد ، پس بقاهره رفته و بتحصیل فنون متنوعه پرداخت . درفقه، اصول، تفسیر، حدیث، معانی، بیان ، بدیع، منطق، حکمت، حساب ، فرائض ، طبّ ، هندسه ، جبر و مقابله ، عروض ، قافیه و فنون تصوف برتری یافت و دیرگاهی قضاوت نموده و درپایان عمر نابینا شد و درسال نهصد و بیست و پنج هجرت (۹۲۵ه قمری) درصد یا نود و نه سالگی درگذشت. تألیفات او بدین‌شرح است:

۱- اسنی‌المطالب فی‌شرح روض‌الطالب‌ابن‌مقری ۲- تحریر تنقیح‌اللباب ۳- تحفة الباری علی صحیح‌البخاری ۴- تعریف‌الالفاظ الاصطلاحیة فی‌العلوم ۵- الدقائق المحکمة فی‌شرح‌المقدمة الجزریة ۶- شرح ایساغوجی ۷- شرح‌الشافیة ۸- غایة‌الوصول فی‌شرح لب‌الاصول ۹- فتح‌الرحمن بکشف مایلتبس فی‌القرآن ۱۰- فتح‌الوهاب‌بشرح منهج‌الطلاب ۱۱- لب‌الاصول ۱۲- منهج‌الطلاب وغیرها . (ص ۴۸۳ مط)

انصاری **سعید بن اوس‌بن ثابت** - درباب‌کنی‌بعنوان‌ابوزیدانصاری‌خزرجی خواهدآمد .

انصاری **عبدالله** - بعنوان خواجه عبدالله انصاری مذکور خواهد شد .

انصاری **عبدالوهاب** - بعنوان شعرانی خواهدآمد .

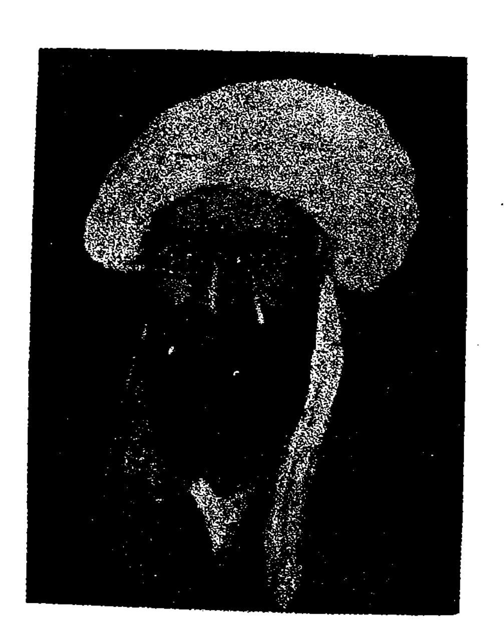
انصاری **محمد بن ابراهیم** - بعنوان وطواط خواهدآمد .

انصاری **محمد بن ابیطالب** - بعنوان شمس‌الدین مذکور خواهد شد.

انصاری **محمدبن نصرالله** - بعنوان‌ابن‌عنین نگارش خواهیم داد .

انصاری **شیخ‌مرتضی‌بن محمد امین** - بن شمس‌الدین‌بن‌احمدبن نورالدین بن محمدصادق شوشتری، دزفولی‌المولد والمنشأ نجفی‌المسکن والمدفن ، انصاری‌القبیلة والشهرة ، افضل علمای راسخین و اکمل فقهای ربّانیّین ، خاتم‌الفقهاء والمجتهدین ، فخرالشیعة، ذخرالشریعة، مرتضی‌المصطفی مصطفی‌المرتضی، نسب شریفش بجابر بن عبدالله انصاری موصول میشود ، در سال ۱۲۱۴ه قمری در شهر

دزفول از توابع شوشتر متولد شد، در نزد عموی خود شیخ حسین که از اکابر علمای آن شهر بوده تا حدود بیست سالگی بتحصیل علم پرداخت، پس درمصاحبت والد ماجدخود بزیارت ائمهٔ عراق رفت ، در کربلای معلّی بزیارت سید مجاهد صاحب مناهل که او وشریف العلمای مازندرانی رئیس مذهبی وقت بوده اند رفت ، درمجمع جمعی از فضلا بعضی از مسائل علمیّه مطرح مذاکره شدکه هریك از ایشان موافق فهم خود اظهار عقیده میکردند، درخاتمه شیخ مرتضی هم اظهار عقیده کرده و بطوری ادای مطلب نمودکه مورد شگفت و حیرت سید مجاهد گردید ، پدر شیخ را فرمودکه شما بعداز زیارت ، بوطن خودتان برگشته و اورا بگذاریدکه بتحصیلات علمیّه بپردازد او هم اطاعت نمود . شیخ ، تا چهار سال بعداز مراجعت پدر حاضر درس سید مجاهد وشریف العلما می‌شد تا آنکه داود پاشا والی بغداد ، ازطرف سلطان روم بمحاصره وتسخیر کربلا مأمور شد ودرنتیجه محصلین وعلما واکثرمجاورین آن ارض اقدس ببلدهٔ کاظمین مهاجرت‌کردند، شیخ هم درجملهٔ مهاجرین، چند روزی درآنجا اقامت‌کرد تاآنکه باجمعی از اهل وطن خودکه بزیارت عتبات آمده وبجهت عدم امکان زیارت کربلا عازم مراجعت بودند بوطن خود رفته ودوسال اقامت کرد باز برای تکمیل تحصیلات علمیّه مراجعت به عراق را تصمیم داد لکن والدهٔ ماجده‌اش تاب فراق نیاورد ، هرچه اصرار می‌کردند کارگر نمیشد تاآنکه بنای استخاره بقرآن مجید گذاشتند ، همینکه قرآن را با نیّت خودآن بانوی محترمه گشادند در سرصفحه که محل استکشاف خوب و بد استخاره بوده بهمین آیهٔ شریفه برخوردند **لاتَخافی وَلا**



عکس شیخ مرتضی انصاری -۱۴

تَحْزَنی اَنّا رادّوهُ اِلَیْكَ وَجاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ پس آن مخدّره گریسته و ناچار اجازه‌اش داد. شیخ عازم عراق گردید، یك سال نیز حاضر درس شریف العلما بود، سپس بنجف رفته و در حوزهٔ فقیه محقق شیخ موسی بن شیخ جعفر کاشف الغطا حاضر شد و بفاصلهٔ دوسال باز بوطن خود رفت و بعد از دوسال دیگر عازم زیارت مشهد مقدّس رضوی گردید و در کاشان باصاحب مناهج که رئیس کل علمی آن سامان بوده ملاقات نمود، سه سال هم در آنجا اقامت کرد و به تصنیف ومباحثه اشتغال ورزید، صاحب مناهج نیز مقدم اورا غنیمت شمرد و مباحثات علمی اورا مایل بود و بمراتب فضل وی اعتمادی کامل داشت و می‌گفته است که در اینهمه مسافرتهای مختلفه پنجاه تن عالم مجتهد دیده‌ام که هیچ یك از ایشان مانند شیخ مرتضی نمیباشد. شیخ بعداز سه سال بمشهد مقدّس رفت، چند ماهی هم در آن ارض اقدس اقامت کرد، باز بوطن خود برگشت، بفاصلهٔ پنج سال دیگر بطور نهائی عازم نجف اشرف گردید، اهالی برای ممانعت از عقب وی رفتند ولی اصرارشان سودی نداد، عاقبت با نذر کردن زیارت ائمّهٔ عراق اعتذار جست، در سال ۱۲۴۹ه قمری در اوقات ریاست علمی صاحب جواهر وشیخ علی بن شیخ جعفر کاشف الغطاء وارد عراق شد، چند ماهی در حوزهٔ درس شیخ علی حاضر گردید، بعدازآن دیگر حاضر هیچ حوزه نشد و بطور استقلال بنای تدریس و تصنیف گذاشت تاآنکه شیخ علی هم وفات یافته و بفاصلهٔ چند سالی صاحب جواهر نیز در سال ۱۲۶۶ه قمری بدرود جهان گفت و ریاست مطلقهٔ علمیّهٔ مذهبی بدون معارض و مشارك بدو منتهی شد وآوازهٔ علم وفضل و زهد و ورع و تقوی وعبادت‌او در تمامی بلاد شیعه انتشاریافت ومرجع تقلید تمامی‌شیعه مذهبان‌گردید. در حفظ، سرعت انتقال، استقامت ذهن، حل اشکالات علمیّه، شهامت نفس، بلندی همّت وحید عصرخودبود بلکه درقرون و ادوارگذشته نیزکمتر قرینی داشته‌است. درعلم اصول فقه تأسیسی کرده‌که درآن رشته مبتکر و نظیرآن دیده نشده است. اگر یکسرهم نگوییم، اکثر وجوهات شرعیّه را از اطراف و اکناف تمامی بلاد شیعه برحضرتش می‌فرستادند و همهٔ آنها را بفقرا و ارباب استحقاق و مصارف دینیّه میرسانید وخودش

مثل یکی از ایشان امرار حیات مینمود ودرضروریّات خود، تنها باندازهٔ یك فقیر مقتصدی صرف می‌کرد تاجائیکه دودخترش بعداز وفات او قدرت قیام بلوازم معمولی اقامهٔ عزا را نداشتند و یکی از اشراف، شش روز وشب بتمامی وظائف و لوازم مجلس ختم وترحیم وتعزیه‌داری او قیام نمود. از بعضی معتمدین مسموع افتادکه تمامی متروکات وی معادل هفده تومان پول ایرانی بوده و همان مقدار هم قرض‌دار بوده است، بنظر این نگارنده همین قضیه را آقای شیخ حسن مامقانی در صفحهٔ اوّل حاشیهٔ مکاسب خودکه در تهران چاپ شده نگاشته است. بعضی از اصحابش درموضوع اهتمام تمامی‌که در ایصال حقوق فقرا داشته تمجیدش نمودند، در پاسخ فرمودکه این مطلب، وسیلهٔ فخری و کرامتی نمیباشد زیرا وظیفهٔ هریك از عوام ومردمان بازاری هم این است‌که امانت را بصاحبش برسانند، اینها هم حقوق فقرا و امانت ایشان است‌که بصاحبانش میرسانم. مصنّفات شیخ مرتضی بسیار و در تمامی اقطار عالم در نهایت اشتهار هستند، وی دارای تحقیقات رشیقه، تدقیقات عمیقه بود ومؤلّفاتش مورد اعتنای تامّ اکابر علمای اسلام ومحل استفادهٔ افاضل فقهای اعلام میباشدکه با فهم عبارات و حلّ رموز و دقایق آنها افتخار می‌نمایند وازآن جمله است:

۱- اثبات التسامح فی‌ادلة السنن ۲- الارث ۳- الاستصحاب ۴- اصالة البرائة ۵- التعادل والترجیح ۶- التقیة ۷- التیمم‌الاستدلالی ۸- حجیت ظن ۹- حجیت قطع ۱۰- الخمس ۱۱- الرضاع ۱۲- الزکوة ۱۳- الصلوة ۱۴- الطهارة ۱۵- المتاجر یا المکاسب ۱۶- المواسعة والمضایقة وغیر اینها، رساله‌های متفرقه درموضوعات‌مختلفه دارد وکتاب رجالی هم تألیف‌کرده‌که بنا بنقل معتمد، از وجیزهٔ مجلسی بزرگتر بوده و تقریباً باندازهٔ خلاصه علاّمه میباشد. همان‌استصحاب و اصالة برائت وتعادل وترجیح و حجیّت قطع و حجیّت ظنّ است‌که بارها دز تبریز و طهران در یك‌جا چاپ شده و به **فرائدالاصول** موسوم و به **رسائل** معروف و ازکتابهای درس نهائی میباشد. شیخ‌مرتضی شب شنبه شانزدهم یا هیجدهم جمادی‌الاخرهٔ هزار و دویست و هشتاد و یك از هجرت (۱۲۸۱ ه قمری) درشصت وهفت سالگی درنجف وفات‌یافت ودرحجرهٔ طرف راست درب

قبلهٔ صحن مقدّس مرتضوی درجوار شیخ‌حسین نجفی‌که در زهد وصلاح وعبادت نظیرش بوده وسید مهدی‌بحرالعلوم هم‌آرزو می‌کرده‌است‌که نماز جنازه‌اش را او بخواند مدفون گردید. عدد جملهٔ «ظَهَرَ الْفَسَادُ» =(۱۲۸۱)تاریخ‌سال وفات‌او است وشیخ‌منصور برادر خود شیخ‌مرتضی درتاریخ ولادت و وفات‌اوگوید«غدیر»=۱۲۱۴سال‌ولادت و«فراغ»= ۱۲۸۱ سال وفات‌او است، مدت عمرش شصت وهفت سال‌بود، وعجب است‌که شمارهٔ لفظ «شصت و هفت» هم معادل رقم ۱۲۸۱ است‌که سال وفاتش میباشد . بعداز وفات‌آن‌علاّمهٔ دهر در تمامی بلاد شیعه مجالس ترحیم و تعزیه برپا شد ، مراثی بسیاری‌گفتندکه نقل آنها خارج از وضع این‌کتاب است ، بنوشتهٔ روضات‌الجنّات شیخ مرتضی از شاگردان ملاّاحمد نراقی‌هم بوده‌است واما شاگردان‌خود شیخ‌بسیارند، اکثر اکابر و رؤسای مذهبی که بعداز وفات وی مرجع‌تقلید شیعه شده‌اند خوشه‌چین مزارع علمی و ریزه‌خوارسفرهٔ وی بوده‌اند و ماهم درمطاوی این‌کتاب بشرح‌حال ایشان خواهیم پرداخت .

(ص ۱۸۶ هب و۲۸۹ و ۶۶۵ ت و ۱۴۷ ج ۱ ثه و ۳۸۲ مس)

انصاری هروی **عبدالله-** همان‌انصاری‌عبدالله‌است‌که بعنوان‌خواجه‌عبدالله میآید.

انصاری **یعقوب بن ابراهیم-** درباب‌کنی بعنوان‌ابویوسف‌قاضی‌خواهدآمد.

انصاف **محمدابراهیم -** از شعرای هندوستان میباشدکه دراصل‌خراسانی بوده و درسال هزار ویکصد از هجرت (۱۱۰۰هـ) وفات یافت و از اشعار عارفانهٔ او است :

حایل‌خورشیدوحدت‌رنگ‌هستیهای‌ماست چون‌زمین‌ازپیش‌بردارندروزوشب‌یکی‌است

(ص ۱۰۴۹ ج ۲ س)

انطاکی **احمدبن عاصم -** مکنّی بابوعبدالله ، از اکابر عرفا است‌که اصول شریعت و فنون طریقت را جامع‌بود و ازکلمات او است: عالمی که از علم‌خود بهره نبرد ازدنیا وآخرت چه‌بهره برد ، از وی پرسیدند بدترین رنجها در دنیا چیست ؟گفت مجالست نادانان ، جور همسایگان ، حسد نزدیکان . انطاکی با

مأمون‌عباسی‌متوفی در۲۱۸ه معاصر واز اقران بشرحافی متوفی در۲۲۶ه ق وسرّی سقطی متوفی درحدود ۲۵۰ه بوده است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۵۹ج۳مه)

انطاکی **داود بن عمر-** طبیب انطاکی، ملقّب به‌بصیر، حکیم فیلاسوف طبیب محقق، از مشاهیر اطبّا و حکمای نامدار اواخر قرن‌دهم و اوائل قرن یازدهم هجرت بودکه درسال نهصد وپنجاه تمام ازهجرت زاییده شد، پیش از هفت سالگی قرآن مجید را حفظ‌کرد، از علوم ادبیّه بهره‌ای وافی برد، در تمامی بلاد مصر وشامات سیاحتهاکرد، ازحکمای هردیاری فنّی وازاطبّای هرملکی تجزبتی یادگرفت و درتحصیل لغت یونانی نیز رنجی بسزا برد تاآنکه ریاست اطبّای زمان‌خود را حیازت نمود، درعلوم ریاضی و طبیعی و فنون هردو قسمت علمی و عملی طبابت و تمامی شعب حکمت، خبرت بی‌نهایت بدست‌آورد ومرجع‌استفادهٔ اکابر گردید، تاآنکه ازکثرت ذکاوت‌وفطانت و بصیرت‌وخبرت‌که درعلوم‌متنوّعه‌داشته ومهارتهای‌حیرت‌انگیزی که در معالجه و مداوای بیماران از وی بروز یافت بلقب بصیر، شهرت یافت و الّا آن یگانهٔ دهر، قوهٔ بینائی ظاهری نداشته و نابینا بوده است، قوهٔ حافظه‌اش فوق‌العاده‌بود، مطلبی‌راکه یك‌مرتبه‌استماع‌می‌نمودتاآخرعمرازیادش نمیرفت. تألیفات‌وی‌بدین‌شرح‌است.

۱- استقصاءالعلل ۲- بغیةالمحتاج درطب ۳- البهجة ۴- تذکرة اولی‌الالباب والجامع للعجب‌العجاب درطب ۵- تزیین‌الاسواق وتفصیل اشواق‌العشاق ۶- الدرةالمنتخبة فی‌الادویة المجربة ۷- زینةالطروس فی‌احکام العقول والنفوس ۸- شرح قصیدة النفس ابوعلی سینا ۹- غایةالمرام فی‌علم‌الکلام ۱۰- النزهةالمبهجة فی‌تشحیذ الاذهان و تعدیل الامزجة وغیر اینهاکه درموضوعات مختلفه بسیار است. وی در مذهب شیعه ثابت بود و اعتراضات بسیاری براهل سنّت و جماعت داشته و درسال هزار وپنج یا هشت یا نه از هجرت (۱۰۰۵ یا ۱۰۰۸ یا ۱۰۰۹ه ق) درمکّهٔ معظّمه وفات یافته است. پدرش رئیس قریهٔ حبیب‌نجار بودکه درنزدیکی قبرحبیب، کاروانسرائی برای‌مسافرین‌ساخت ودرآنجا حجراتی برای‌مجاورین‌وفقرا تهیه‌کرد وهمه‌روزه‌طرف‌صبح برای‌ایشان‌طعام‌می‌فرستاده‌است.

(ص ۱۳۶ ج ۳ ذریعه و ۸۵ ج ۶ مه و ۴۹۰ مط و ۲۱۰۹ ج ۳ س و ۴۲۸ فه)

انطاکی **علی بن احمد** - لقبش مجتبی، کنیه‌اش ابوالقاسم، از ریاضیّین قرن چهارم هجرت ، در اصل از انطاکیه ولی در بغداد ساکن بود ، از علاقه‌مندان عضدالدّولهٔ دیلمی بشمار میرفت ودرعلم اعداد وحساب وهندسه تألیفاتی دارد بدین شرح :

۱- **استخراج‌التراجم** ۲- **تخت‌کبیر** درحساب‌هندی ۳- **تفسیراقلیدس** ۴- **مکعبات** ۵- **الموازین العددیة** . وی درسال سیصد و هفتاد وشش ازهجرت (۳۷۶ه) وفات یافت.
(ص ۳۹۵ ف و بعضی از سالنامه‌ها)

انقروی[1]

انقروی **شیخ‌احمد چلبی**- ازمشایخ عرفای قرن دهم هجرت میباشدکه در شهرآنقره زاییده شد، نخست بیاد دادن ویادگرفتن علوم‌ظاهری اشتغال ورزید، سپس طریق تصوّف را پسندیده وخود را بطریقت خلوتیّه ازشعب‌صوفیّه منتسب داشت درآنقره‌عزلت‌گزید وبعدازنهصد وپنجاه‌ازهجرت(۹۵۰ه قمری)درگذشت.
(ص ۴۳۹ ج ۱ س)

انقروی **شیخ اسمعیل** - ازکبار مشایخ عرفای قرن یازدهم‌هجرت میباشد، پس‌از تکمیل علوم ظاهری طریقت مولویّه ازشعب صوفیّه را پسندید و درآن رشته وحید عصر خود شد ومرشد مولویخانهٔ شهر غلطه ومرجع استفاده و ارشاد گروهی از اهل طریقت گردید . **شرحی‌برکتاب مثنوی‌مولوی رومی** نوشته‌که از برجسته‌ترین‌کتب تصوف میباشد و درسال هزار و چهل ویك ازهجرت (۱۰۴۱ه قمری) درگذشته و درمولوی‌خانهٔ مذکور بخاك رفته است. (ص ۱۷۳ ج۱ فع و۴۳۹ ج۱ س)

انقروی **شیخ حسام‌الدین**- از عرفای قرن دهم هجرت میباشدکه ازکثرت جذبهٔ صوفیانه نقصان و فتوری در وظایف شرعیّه‌اش پیدا شد و بهمین جهت درسال نهصد و شصت و چهار از هجرت (۹۶۴ه قمری) از طرف مفتی وقت

۱- **انقروی**- منسوب بآنقره ، از بلاد مشهور ترکیه میباشدکه دراین‌اواخرپایتخت آن دولت اتخاذ شده است ، چند تن از معروفین بهمین نسبت را تذکر می‌دهد .

محکوم بحبس گردید و درقلعهٔ آنقره محبوس شد وبفاصلهٔ یك روز در زندان جان داد .
(ص ۴۳۹ ج ۱ س)

انقروی **محمد افندی-** از اکابر علمای عهد سلطان محمدخان رابع میباشد که دیرگاهی دربروسیه و مصر و استانبول قضاوت نمود ، اخیراً عسکر آناطولی بدو مفوض شد و عاقبت بمقام شیخ الاسلامی رسید و در ذی الحجّه سال هزار و نود و هشت از هجرت (۱۰۹۸ه قمری) درگذشت . (ص ۴۳۹ ج ۱ س)

انگجی **ابوالحسن حسینی-** در باب کنی بهمین عنوان مذکور خواهد شد .

انماطی[1]

انماطی **ابوالحسن احمدبن عبدالله-** بن محمد بن عبدالله، معروف به لاعب، بفرمودهٔ فاضل محدّث معاصر، ازمحدّثین شیعه میباشدکه ازجمعی کثیر ازایشان استماع حدیث کرده وخطیب بغدادی هم ازوی استماع نموده وصحیح الحدیث بودنش راگواهی مینماید. وی درهفتم ذی القعدهٔ سال چهارصد وسی ونه ازهجرت(۴۳۹ه ق) درهشتاد ودو سالگی دربغداد وفات یافت و درمقابر قریش مدفون گردید .

انماطی **ابوالقاسم عثمان بن سعیدبن بشار-** ازاکابرفقهای شافعیّه میباشد، فقه را از مزنی وربیع بن سلیمان مرادی اخذ و نخستین سبب رغبت مردم بغداد درخواندن وحفظ کردن کتب شافعی بود ودرشوال سال دویست وهشتاد و هشت هجرت (۲۸۸ه قمری) درگذشت . (ص ۳۳۷ ج ۱ کا)

انوار تبریزی ازشعرای ایرانی عهد تیمور لنگ میباشد، مدتی درخدمت شیخ صدرالدین اردبیلی بود، پس بهرات وگیلان رفته وکسب کمالات ظاهری و باطنی نمود و طرف توجه عموم گردید ، عاقبت در قصبهٔ جام اقامت کرده وهم درآنجا وفات یافت واز اشعار او است :

۱- **انماطی -** منسوب به انماط است که بزبان مصریها ، بساط وبالش ومخده و اقسام فرش وگستردنی راگویند و فروشندهٔ آنها را انماطی نامند .

قضـا شخصی است پنج انگشت دارد		چو خواهـد ازکسی کامی برآرد
دو برچشمش نهد آنگـه دوبرگوش		یکی برلب نهدگویدکه خاموش

اسم و سال وفاتش بدست نیامد و ظاهراً این انوار همان سید معین‌الدّین است‌که بعنوان قاسم‌الانوار خواهدآمد . (ص ۱۰۵۷ ج ۲ س)

انواری **میرزاعلی‌خان** - بعنوان صبورا مذکور خواهد شد .

انوری‌ابیوردی **علی‌بن‌اسحق** - از اهل‌خاوران، حکیم متکلّم، لقبش‌اوحدالدین، ازاکابر شعرای‌ایران میباشد، کمالات وی مسلّم اهل دوران‌است. درقصبهٔ ابیورد تولد یافت، نخست درمدرسهٔ منصوریّهٔ طوس‌بتحصیل‌علوم‌متنوعه‌پرداخت، درنجوم و هیئت وحید عصر خود بود ، در معقول و منقول دستی توانا داشت و کتاب **البشارات فی‌شرح‌الاشارات** از او است ، رساله‌ای هم در**عروض وقوافی** دارد ، بویژه در قصیده‌گوئی بی‌بدل بوده‌است. ازعهد دولت‌آل سامان‌که شعر و ادبیّات روبترقی‌گذاشت، چهارکس‌گوی سبقت درمضمار فصاحت از دیگران ربودند : فردوسی ، سعدی، نظامی، و انوری . یکی‌از قصیده‌های وی منظور نظر سلطان سنجر شد واز این‌رو مورد عنایات ملوکانه‌گردید، تاآنکه استخراج نجومی اوکه درخصوص‌اجتماع سیّارات هفت‌گانه در برج میزان‌کرده و از این‌رو حکم به طوفان نموده بود بخطا رفت ، پس ازترس سلطان ببلخ فرارنمود ودرسال پانصد وچهل وهفت یا پنجاه ویك یاهفتاد وپنج (۵۴۷یا۵۵۱ یا ۵۷۵ه قمری) وفات‌یافت. ادیب‌صابر ترمدی‌سالف‌الترجمه، درباب‌همان‌حکم‌انوری‌گوید:

گفت انوری‌کـه از اثر بادهای سخت		ویران شود سراچـهٔ کاخ سکنـدری
در روز حکم او نوزیده‌است هیچ باد		یا مرسل‌الرّیاح تـو دانی و انـوری

واز اشعار انوری است :

صبا بسبزه بیـاراست روی دنیـا را		نمونـه گشت زمین مرغـزار عقبی را
نسیم باد ، در اعجاز زنده‌کردن خاك		ببـرده آب دم معجـزات عیسی را

ونیز از او است :

بدخواه‌تو، خودرا ببزرگی چوتو داند		لکن مثل‌است‌اینکه چناری وکدوئی

معاصر محترم آقای دهخدا درامثال وحکم گوید: این شعر انوری، اشاره بمثلی است که دراین قطعهٔ ناصرخسرو نیز آمده است :

نشنیده‌ای که زیر چناری کدو بنی — بررست و بردوید براو بر، بروز بیست
پرسید از چنارکه تو چند روزه‌ای — گفتا چنار، سال، مرا بیشتر زسی‌است
خندیدپس بدو، که من از تو به بیست‌روز — برترشوم، بگوی که این کاهلی‌زچیست
او را چنار گفت که امروزه‌ای کدو — باتو مرا هنوز نه هنگام داوری است
فرداکه برمن و تو وزد باد مهرگان — آنگه شود پدیدکه نامرد ومردکیست

از اشعار انوری‌که در مجالس‌المؤمنین نقل‌کرده حسن عقیدت وی ظاهر و هویدا است .
(ص ۱۰۵۷ ج ۲،ص ۱۵۲۶ ج ۱ مع و ۲۴۳ لس)

انوری‌فارسی دیوان‌ترکی داشته ودرسال نهصد وپنجاه وچهار هجرت (۹۵۴ه قمری) وفات‌کرد و نام و شرحی دیگر بدست نیامد .
(ص۲۶۴ ج ۳ فع)

انیسی‌شاملو **علیقلی‌بیگ** - ازشعرای ایران و اکابر قبیلهٔ شاملو میباشد، ندیم ابراهیم میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی بود ، پس بهرات ، سپس بهندوستان رفت ، دیرگاهی در خدمتگذاری خانخانان بود و مصاحبت سید ذوالفقار و شکیبی‌اصفهانی‌را نمود تادرسال یك‌هزار وچهاردهم هجرت(۱۰۱۴ه قمری) دربرهانپور وفات‌کرد . **دیوان مرتبی** داشته و از او است :

وفاآموختی از ما بکار دیگران‌کردی — ربودی‌گوهری‌ازما نثاردیگران‌کردی

مثنوی محمود و ایازی هم‌دارد، ازابیات‌همین‌مثنوی‌می‌باشدکه مشتمل بروعظ‌اخلاقی‌است:

چوگیرد صیدگاه عشق بنیاد — نه صیدآنجا امان یابد نه صیّاد
شه صاحبقران محمود غازی — برون آمد بعزم صید تازی
بخون صید ناآلوده دامان — قرار این بود شه را با غلامان
که صیدی‌گرشود ازپیش‌کس دور — به چنگش تا نیارد نیست معذور
برون جست ازکمین شه غزالی — چو رخسار بتان پرخطّ و خالی

منقّش پیکری ، طاوس زیبی ، چو چشم دلبران عاشق فریبی
چو لیلی نازنین وشوخ وخود رای چومجنون پوست‌پوش‌ودشت‌پیمای
چوآن صید ازکمین‌شاه بگریخت بقصدش‌شه‌سمند ازجا برانگیخت
غزال از هیبت‌آن آهنین چنگ نوردیدی زمین‌فرسنگ،فرسنگ
بگوشش میرساند ازهرکران باد که صیّاد تو صید دیگران باد
چو لختی رفت صید و شاه از پی درآن وادی پدیدآمد یکی حی
غزال از بیم‌آن صیّاد خونریز سوی صحرانشینان شد سبك‌خیز
طلب‌کرد از درون، صید حزین‌را که آلاید بخون ، فتراك زین را
برافکندند از خرگه نقابی عیان شد در دل شب آفتابی
جوانی‌کرد سر از خانه بیرون چوگنجی کاید از ویرانه بیرون
بگفتا کلبهٔ ما را برافروز شب ما تا شود از طلعتت روز
چو این صید ازجفای صیدگیران پناه آورده سوی ما اسیران
گزند از ما براو آیین نباشد مروّت را تقاضا این نباشد
ز بهر خونبها از برّه و میش دهیمت‌آنچه خواهی بیش‌ازپیش
چو شد میل دلش ز اندازه بیرون فرودآمد چو ماه از اوج‌گردون
عنان‌ازکف، رکاب ازپا برون‌رفت خرد از گوشهٔ صحرا برون رفت
نشیمن کرد شهبازی بسروی که صید خودکند رعنا تذروی
قضا را در کمینش بود صیّاد گذار باز در دام وی افتاد
چو پرزد تا خلاصی یابد از بند برو پیچید از نو رشته‌ای چند
برآن شد تاکه بگشاید بمنقار که هم برگردنش پیچید زان‌تار
برآورد آهی از جان غم اندوز که‌چون‌من‌کیست درعالم‌سیه‌روز
پی صید آمدم با خاطر شاد شدم آخر اسیر دست صیّاد
گر این فکرم بخاطر نقش‌می‌بست که صیّاد دگر صیّاد را هست

قـدم ننهادمی هرگز در این باغ / بیاد صید ، دل را کـردمی داغ
سپاه‌آمـد ز هرسو شاه جـویان / چو در شبهای ظلمت ماه جویان
صف اندر صف ز هرسو ایستادنـد / شکارخویش یك‌یك عرضه دادند
چو از درد گرفتـاری خبر داشت / بفرمانش منادی بانگ برداشت
کـه نزد شـاه آنان سرفرازنـد / که صید خـویش را آزاد سازند
گـرفتـار محبت را نشانهـا است / که‌خودخاموش‌وحرفش‌برزبانها‌است

(مدرك ازنظر رفته است)

اوتاد اربعة
اوتاد ارض دربعضی‌ازآثاردینیّه،کنایه از زرارة‌بن‌اعین، محمدبن‌مسلم، لیث بن مراد و برید بن معاویه است چنانچه درتحت عنوان ابوبصیر لیث مذکور خواهیم داشت .

اوحدسبزواری شاعری است، حکیم ادیب، فاضل منشی‌کاتب، منجّم ماهر ، ازمشاهیر شعرا و منجّمین ایرانی ، درسال هشتصد وشصت و هشت هجرت(۸۶۸ه ق) وفات‌یافته ودیوانی **حاوی قصائد وغزلیات ومقطعات** بدومنسوب است . از تذکرهٔ دولتشاهی نقل است‌که اوحد ، حکیمی‌فاضل، درفنون‌گوناگون‌بویژه درعلم طبّ و حساب و احکام نجوم بی‌نظیر، درشعر وشاعری ماهر، درتاریخ وخط و انشا بی‌مانند و از اعیان سبزوار بود و خاندان ایشان را مستوفیان گویند . باوجود فضل و حکمت ، مشرب فقر و درویشی داشت و همیشه جمعی از وی استفادهٔ علم می‌نمودند ، درتمامی عمر ازدواج نکرد ، درمقام اعتذار ازکسی‌که دلالت برتأهّلش نمود ومحاسن آنرا تذکر داد ، گوید :

گفتمش ای یار نیکوخواه ، میدانم یقین / کزنکوخواهان بجزنیکی نمی‌شایدگمان
وصل زن هرچند باشد پیش مردکامجوی / روح‌وراحت‌راکفیل‌وعیش‌وعشرت‌راضمان
لیك‌بااو شمع‌صحبت درنمی‌گیرد،ازآنك / من‌سخن ازآسمان می‌گویم‌او از ریسمان

اسم وشرحی دیگر بدست نیامد . **(ص۱۰۶۵ج۲س و۲۵۲لس و۲۱۷سفینه)**

اوحدالدین بلیانی **شیخ‌عبدالله‌بن ضیاءالدین مسعود -** بلیانی‌ازنوه‌های‌شیخ‌ابوعلی دقاق و ازقدمای‌عرفای‌آفاقی‌بود وبنوشتهٔ بعضی‌شیخ‌صفی‌الدین

اردبیلی صحبت وی را درك کرده است و از اشعار او است :

حقیقت جز خدا دیدن روا نیست	که بی‌شك، هرچه بینی جز خدا نیست
نمی‌دانم که عالم او شده زانك	چنین نسبت باو کردن روا نیست
نه او عالم شده نه عالم او شد	همه جزاو وزاو چیزی جدا نیست

درسال ششصد و هشتاد وسه از هجرت (۶۸۳ھ قمری) در دیه بلیان ازیك فرسخی سمت جنوبی کازرون وفات یافته و بقعهٔ کوچکی دارد . (ص۳۲۶ع‌م)

اوحدالدین **حامد بن حسین** - بعنوان اوحدی کرمانی خواهد آمد .

اوحدالدین **شیخ عبدالله** - همان اوحدالدین بلیانی مذکور در بالا است .

اوحدالدین **علی بن اسحق** - بعنوان انوری ابیوردی نگارش دادیم.

اوحدالدین **کرمانی حامد بن حسین**- بعنوان اوحدی کرمانی مذکور خواهد شد.

اوحدالدین **مراغی**- بعنوان اوحدی مراغی نگارش خواهد یافت.

اوحدالزمان **هبة‌الله**- در باب کنی، بعنوان ابوالبرکات طبیب بلدی خواهد آمد.

اوحدی اصفهانی همان اوحدی مراغی است که در زیر مذکور خواهد شد .

اوحدی بلیانی **میر تقی‌الدین محمد**- ازشعرا وسادات ایران میباشد که دراسپهان زاییده شد ومدتی درخدمت شاه‌عباس ماضی بود ، درسال هزار و پنج از هجرت بهندوستان رفت و درعهد سلطنت جهانگیر و شاه جهان درکجرات و اکبرآباد میزیست، درشعر وانشا وحیدعصر خود بود، یك کتاب **تذکرة الشعرا موسوم به عرفات** وکتاب لغتی موسوم به **سرمهٔ سلیمانی** ودوفقره منظومه موسوم به **کعبهٔ مراد، یعقوب ویوسف** ازتألیفات وی میباشد، دیوانی مرتّب وقصائد ومثنویّات بسیاری دارد واز اشعار او است:

ای قاصد ، اگر حال تقی، یار بپرسد	از دیده همین خون‌جگر بار ودگر هیچ

درسال هزار وسی تمام ازهجرت (۱۰۳۰ھ قمری) درگذشت . (ص ۱۶۵۹ ج۳س)

اوحدی کرمانی **شیخ اوحدالدین**- حامد بن ابوالفخر حسین کرمانی ، ازمشاهیر شعرا وکبار مشایخ عرفای ایرانی است، صفات عاشقانه ومقامات

عارفانه‌اش مشهور است دیوانی مرتّب و یك مثنوی موسوم به **مصباح الارواح** دارد و از اشعار او است:

چون غرّهٔ صبح گشت غرّا | شد طرّهٔ آسمان مطرّا
بر بست فلك نقاب انور | بگشود عروس صبح زیور

ونیز از او است :

اسرار حقیقت نشود حل بسؤال | نی نیز بدر باختن حشمت و مال
تاخون نکنی دیده ودل پنجه‌سال | هرگز ندهند راهت ازقال بحال

ونیز از او است :

ذاتم‌زورای‌حرف‌و بیرون‌زحداست | وزچشمهٔ‌لطف‌آب‌حیاتم مدداست
علّت ز احد به اوحدآمد حرفی | علّت‌بگذار اینك‌اوحد احداست

اوحدی‌کرمانی ، موافق نوشتهٔ بعضی ، با اوحدی مراغی ذیل‌الترجمة معاصر بلکه پیر ومرشد وی بود، لکن ضعف این عقیده درشرح حال اوحدی مراغی ظاهر خواهد شد . وفات‌اوحدی‌کرمانی موافق ریاض‌العارفین درسال ۵۳۶ه‍ ق وموافق فرمودهٔ قاموس‌الاعلام در۵۶۲ه‍ ق بوده‌است، درطرائق‌الحقائق‌گویدکه تاریخ مذکور ریاض درست نیست زیرا که اوحدی‌کرمانی با محیی‌الدین عربی (متولد در ۵۶۰ه‍ ق) صحبت داشته و علاوه‌که مستنصر خلیفهٔ‌عباسی (۶۲۳-۶۴۰ه‍ ق) مرید وی بوده‌است ولی خود طرائق اظهارعقیده نکرده است نگارنده‌گوید : بنابراین اقرب بصحت ، قول بعضی دیگر است‌که تاریخ وفاتش را ششصد و سی وچهار از هجرت (۶۳۴ه‍ ق) نوشته‌اند .

(ص ۲۸۱ ج ۲ طرائق و ۱۰۶۵ ج ۲ س وغیره)

اوحدی‌مراغی

شیخ اوحدالدین بن حسین- مراغی‌الاصل ، اصفهانی المنشأ ، از مشاهیر شعرا و عرفای‌ایران میباشدکه درعهد ارغون‌خان‌مغولی ظهور یافت ، از اوحدی‌کرمانی مذکور دربالاکسب‌کمالات معنویّه‌نمود، دیوانی مرتّب مشتمل برپانزده هزار بیت ، از قصائد وغزلیّات و قطعات وترجیعات دارد. بنوشتهٔ‌بعضی نخست به صافی تخلّص می‌کرد ، پس‌از انتساب باوحدالدین‌کرمانی باوحدی تبدیل داد و بعقیدهٔ بعضی از خلفای وی هم بوده است لکن ضعف این‌عقیده از تاریخ تألیف‌جام‌جم

و تاریخ وفاتش که در ذیل می‌نگاریم معلوم میشود ، بلی انتساب طریقتی ممکن است . اوحدی یك مثنوی متصوّفانه موسوم به **جام‌جم** داردکه بطرز حدیقهٔ حکیم‌سنائی بوده و مشتمل برپنجهزار بیت و حاوی لطائف شعریّه و معارف صوفیّه میباشد ودرسال ۷۳۳ﻫ قمری ازآن فارغ شده است واز اشعار او است :

زین‌جامه‌ها چه‌سودکه چون می‌کنداجل　　زین پرده‌ها چه سودکه برما همی درند

کمتر ز مور و مار شمار آن گروه را　　کز بهر مور و مار تن خویش پرورند

نیز در مذمت بنك و شراب گوید :

می سرخت نمد فروش کند　　بنك سبزت گلیم پوش کند

خوردن‌آب‌گرم و سبزهٔ خشك　　خون بسوزاندت‌چونافهٔ مشك

بت پرستی ز می پرستی به　　مردن غافلان ز هستی به

چند گویی‌که باده غم ببرد　　دین و دنیا ببین‌که هم ببرد

نیز از اواست :

اوحد ، دم دل میزنی امّا دل‌کو　　عمری‌است‌که راه‌میروی منزل‌کو

تا چند زنی لاف ز زهد وطامات　　هفتاد و دو چلّه داشتی حاصل‌کو

تاریخ وفات اوحدی بسیار محل خلاف است در مجمع‌الفصحا سال پانصد و پنجاه وچهار نوشته ، از تذکرهٔ دولتشاهی ششصد و هفتاد و هفت نقل شده ، درسفینة‌الشّعرا ششصد و نود و هفت‌گفته ، در قاموس‌الاعلام هفتصد و سی و هشت ضبط کرده است و در مجالس المؤمنین بعداز نقل‌کلام تذکرهٔ دولتشاهی چنانچه مذکور شدگوید ، تاریخ مذکور محل نظر میباشد ، اوحدی زمان سلطان ابوسعید چنگیزی راکه بعد از سلطان محمد خدابنده پادشاه شده درك‌کرده‌است، درکتاب‌جام‌جم هم فصلی درمدح‌اوگفته وخودش در تاریخ اتمام جام‌جم‌گوید :

چون ز تاریخ برگرفتم فال　　هفتصد رفته‌بود وسی وسه سال

که من این نامهٔ همایون فر　　عقد کردم بنام این سرور

چون بسالی تمام شد بدرش　　ختم کردم بلیلة القدرش

پس‌گویند ، قبر اوحدی درمراغهٔ تبریز میباشد و تاریخ او درآنجا هفتصد و سی و هشت است و نیز درمجالس‌المؤمنین، موافق تذکرهٔ دولتشاهی‌کتاب دیگر **ده‌نامه** نامی باوحدی نسبت داده‌که آن را بنام خواجه ضیاءالدین بن خواجه اصیل‌الدین ابن‌خواجه‌نصیرطوسی متوفی در۶۷۲ه‌ ق نوشته است واین نیز دلیل متقن برتاریخ اخیر مذکور دربالا است. درجایی دیگر دیدم‌که همین مثنوی ده‌نامه ، قریب بهزار بیت دارد و درسال هفتصد و شش هجرت تألیفش داده و مطلع آن این است:

بنام آنکه ما را نام بخشید | زبان را درفصاحت‌کام بخشید

بسال ذال و واو ازسال هجرت | بپایان‌بردم این درحال‌هجرت

بالجمله سهو مجمع‌الفصحا ، درتاریخ وفات اوحدی مراغی ، مثل مرید اوحدی‌کرمانی بودن وی ، اصلا جای تردید نبوده و این نظر مبنی براشتباه است و بفرمودهٔ ذریعه نامهٔ مذکور را **منطق‌العشاق** هم‌گویند .

(ص۹۳ج۱مع‌و۲۳ج۵ذریعه‌و۱۴۵لس‌و۱۰۶۵ج۱یا۲س‌و۲۸۲ج۲طرائق‌و۱۰۳سفینه)

اوردوبادی

ابوالقاسم بن محمدتقی بن محمدقاسم - دراصل از شهر اوردوباد روسیه بود ، درتبریز زاییده و درنجف اقامت‌گزید، عالمی‌است فاضل ، فقیه اصولی ، رجالی و از اکابر فقهای اثنی‌عشریّهٔ اوائل قرن چهاردهم حاضر هجرت‌که در زمان خود مرجع تقلید جمعی از شیعه بوده‌است، درمعرفت رجال‌مهارتی بکمال داشت ، فقه و اصول را از فاضل ایروانی و شیخ محمدحسین کاظمی اخذ نمود ، چنانچه اصول را از ملّاعلی نهاوندی نیز فراگرفته است، مدتی هم از فاضل اردکانی‌اخذ مراتب‌علمیّه‌نمود ودرسامرا حاضرحوزهٔ درس‌حاج‌میرزا محمدحسن‌شیرازی‌آتی‌الترجمه نیز بوده است ، پس‌ازآنکه مقامات عالیهٔ علمیّه را حیازت نمود به تبریز رفت و مدت هفت سال ، با تمام عزّت و مناعت اقامت‌کرده و بتدریس علوم دینیّه پرداخت ، بعد از تشرف بزیارت مشهد مقدّس رضوی باز بنجف مراجعت نمود و بتدریس اشتغال ورزید. بتألیفات بسیاری در اطعمه و اشربه ، اعتکاف ، امر بمعروف ، انفال، جهاد، حج، خمس،

دیات، صلوة، صید و ذباحه، طهارت، قصاص، قضا، متاجر، مواریث، نهی‌ازمنکر ودیگر ابواب‌فقهیّه وعلم‌کلام واصول‌وفقه‌وغیرها موفّق‌شد وکتاب‌های **السهام النافذة فی‌رد البابیة، الشهاب المبین فی‌اعجاز القرآن و اصول الدین، الشهب الثاقبة** در ردّ قول بـوحدت وجـود و **قبسات النار فی‌رد الفجار** از تألیفات او میباشد . از شیخ محمد طه نجف اجازهٔ روایت واز فاضل‌شرابیانی وشیخ‌زین‌العابدین مازندرانی وشیخ‌لطف‌الله‌مازندرانی ومیرزامحمدحسن شیرازی اجازهٔ اجتهاد داشت. درپنجم شعبان هزار وسیصد وسی وسه ازهجرت (۱۳۳۳ه قمری) در اثنای مسافرت دویمی مشهد مقدّس رضوی ، در همدان وفات یافت و بفاصلهٔ چند سال، فرزند ارجمندش‌آقای میرزا محمدعلی جنازه‌اش را بنجف نقل داد ودریکی از حجرات صحن مقدّس مرتضوی مدفون‌گردید. پوشیده نماندکه فرزند مذکور صاحب ترجمه نیزکه از اصدقای حقیقی‌این‌نگارنده‌بوده و اکنون درنجف مقیم میباشد، عالمی است عامل، فاضل‌کامل، ادیب یگانه ، دانشمند فرزانه ، جامع‌کمالات نفسانیّهٔ عالیه ، دارای قریحهٔ شعریّهٔ‌صافیّه. موافق‌آنچه بعدازدرخواست این‌نگارنده درترجمهٔ‌اجمالی حال خودش نگاشته‌است دریازدهم رجب هزار و سیصد و دوازده هجری قمری درتبریز متولد شد ودرچهار سالگی درخدمت والد معظّم‌خود بنجف رفت و ادبیّات معمولی را از افاضل‌آن ارض‌اقدس‌یادگرفت تاآنکه درحوزهٔ درس استدلالی والد ماجد حاضرشد، بعداز رحلت وی درحوزهٔ درس‌آقای میرزاعلی‌آقا شیرازی، شریعت‌اصفهانی ، حاج‌شیخ محمدحسین اصفهانی حاضرگردید وبیشتر از همه ازنابغهٔ عصر خودآقا شیخ‌جواد بلاغی آتی‌الترجمه استفاده‌نموده است.کتاب **الانوار الساطعة فی‌تسمیة حجة‌الله‌القاطعة** وکتاب **سبك النضار فی‌شرح حال المختار** و منظومه‌ای در **وقایع روز عاشورا** و منظومه‌ای در**استقبال الفیهٔ میرزا محمدتقی نیر تبریزی** ازآثار قلمی او میباشد. درتقریرات مشایخ‌خود وحلق‌اللحیة ورد بهائیّه و نقد برابن بلیهد قاضی وهابیّه نیز تألیفات دیگری دارد ، غالب اشعارش عربی و دربارهٔ خانوادهٔ‌عصمت ودیگرمقاصد دینیّه‌است، شعر پارسی‌کمترگفته واززیاده برسی‌تن‌ازمشایخ‌عصرخود روایت‌کرده واکنون‌درقیدحیات‌است‌وفقه‌الله‌للخدمات‌الدینیّه.

(تقریرات خودآقا میرزا محمدعلی فوق)

اورنگ شیرازی پسر فرهنگ شیرازی ، متوفی در۱۳۰۸ه ق از شعرای اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه در زمان تألیف آثارعجم که درسال ۱۳۱۳ه ق خاتمه یافته درقید حیات بوده واز اشعار او است :

ای‌مه خجل، زابروی همچون هلال‌تو خورشید منفعـل ، ز رخ بی‌مثال تـو
خورشید را ز دیده بریزد بسی‌سرشك بی پرده گـر نظر فکنـد برجمال تو

شرح حال پدرش بعنوان فرهنگ و جدّش بعنوان وصال مذکور خواهد شد وشرح‌حال اجمالی ازخود اورنگ نیز درضمن وصال خواهدآمد . (ص۳۶۳عم)

اوزاعی **ابوعمر (یا ابوعمرو) عبدالرحمن بـن عمرو بن یحمد اوزاعی** - ازقدمای اصحاب حدیث میباشدکه امام اهل شام واعلم ایشان بود ، درسال هشتاد و هشت یا نود وسه از هجرت دربعلبك زاییده شد واخیراً دربیروت ساکن و بتدریس اشتغال ورزید . از عطا ، زهری ، احنف بن قیس وصعصعة‌بن صوحان روایت‌کرده و بواسطهٔ دوتن‌آخری از ابن‌عباس هم روایت می‌کند، سفیان ثوری ودیگر مشاهیراهل‌حدیث نیز از وی روایت می‌کنند. وقتی‌که سفیان‌آمدن اورا شنید باستقبال وی شتافت و مهار شترش را از قطارگشاده و برگردن خود نهاد ، مردم را ازآمدن او و راه دادن باو مستحضر می‌ساخت .کتاب **السنن** وکتاب **المسائل** هردو درفقه وکتاب **تفسیر** وبعض‌**آثار دیگر دراحادیث نبویه** ازتألیفات‌او میباشد ودرسال یکصد وپنجاه وهفت‌یا نه از هجرت دربیروت‌وفات‌یافت ودرقبلهٔ مسجد دیهی‌حنتوس‌نام، نزدیکی‌دروازهٔ‌بیروت،مدفون شد . خطیب بغدادی بدو واسطه از اوزاعی روایت‌کرده است‌که درسفر بیت‌المقدّس، با یك نفر یهودی هم‌سفر بودیم ، در منزل طبریه غوکی از جیب خود برآورده و نخی در گردنش بست وآن غوك بصورت خوك افتاد ،آن خوك را بنصاری فروخته وتحصیل‌طعام نمود پس‌ازآنکه براه افتادیم ، دیدیم‌که نصرانیها درپی‌آن یهودی هستند ، یهودی‌گفت گمان دارم‌که‌آن خوك باز بصورت اصلی غوکی برگشته است ، پس بقوهٔ سحر، خود را کشته نشان داد ، چنانچه سرش درطرفی و بدنش درطرفی دیگر افتاد ، نصرانیها چون

آن حال را دیدند از ترس حکومت برگشتند ،آن سر بریده باز ملحق بیدن شد و براء افتادیم . اوزاعی گویدکه بعدازآن ، مصاحبت آن یهودی را ترك کردم .

اوزاع - دیهی است درقرب دمشق وهم شعبه‌ایست از قبیلهٔ همدان یا ذی‌الکلاع از قبائل یمن ،که درهمان دیه نزول کرده‌اند وصاحب ترجمه نیز از ایشان است .

(ص ۳۱۸ ف و ۲۹۶ ج ۱کا و ۲۹۵ ج۶ تاریخ بغداد و ۱۰۱ هب و ۳۰۰ ج۱ فع)

اوشی

علی بن عثمان فرغانی - ماتریدی ، حنفی ،کنیه‌اش ابوالحسن ، لقبش سراج‌الدین ، از افاضل اواخر قرن هفتم هجرت میباشد، کتاب **بدءالامالی** که قصیده‌ایست در عقائد اسلامیّه و حاوی شصت وشش بیت و درمصر و استانبول چاپ‌شده وکتاب **تحفةالاعالی فی‌شرح بدءالامالی** وکتاب **الفتاوی السراجیة** ازتألیفات او است، درسال ششصد شصت ونه ازهجرت (۶۶۹ه ق) ازتألیف اولی وسومی فارغ‌شده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۴۹۹ مط)

اوغلان شیخ **اسمعیل معشوقی** - است و بعنوان معشوقی خواهدآمد .

اوقص

مروان بن حکم - بن ابی‌العاص بن‌امیة بن‌عبد شمس بن‌عبدمناف قرشی، اموی، چهارمین خلیفهٔ بنی‌امیّه ومؤسّس دولت مروانیّه ازآن سلسله میباشد . درسال دویم هجرت زاییده شد و بحسب عادت اصحاب‌که موالید خودشان را برای دعای‌خیر بخدمت‌حضرت رسالت می‌بردند اورا نیز بردند پس آن‌حضرت فرمود : **الوزغ ابن الوزغ، الملعون ابن الملعون** . بفرمودهٔ ابن‌الاثیر، اخبار بسیاری درلعن او و اصلابش وارد است . پدرش درسال فتح مکّه بشرف اسلام مشرّف شد، لکن بجهت جاسوسی ، بطایف تبعیدگردید ودرآنجا بود تاآنکه نوبت خلافت ببرادرزاده‌اش عثمان رسید، اورا باپسرش بمدینه احضارکرد وعمل‌کتابت را بدو مفوض داشت وعثمان بهمین جهت منفور و مورد طعن و انکار اهالی‌گردید. مروان، درتهیهٔ مقدمات قتل‌عثمان‌تأثیر زیاد داشت طلحه راکشته و در تمهید مقدمات وقعهٔ جمل و شوراندن دیگران برعلیه حضرت امیرمؤمنان ع نیز سببی قوی بوده است . در زمان خلافت معاویه والی‌حجاز و

مدینه شد ، رفتارهای ناشایست دربارهٔ اصحاب و خاندان رسالت ص از وی سر زد، در سال شصت وچهار ازهجرت بعدازمعاویة بن یزید، مردمرا بفرمان خودآورد وحکومت امویّه را ازآل‌سفیان به‌آل مروان منتقل‌گردانید وبجهت‌تحکیم اساس‌خلافت، زن‌یزید را عقدکرد و بجهت‌کلمهٔ زشتی‌که دربارهٔ ناپسری‌خود خالد بن‌یزید بزبان‌آوردکینه‌اش در دل‌آن زن ،که مادر خالدبوده مجدّداً جاگیر شد، تاآنکه شبی باکنیزك‌ها توطئه‌ای کرد وآن پلید را درسال شصت وپنج از هجرت بعداز خلافت ده‌ماهه خفه‌نمود، چنانچه بالش را برروی وی انداخته وآن قدر نشستندکه جان داد و پسرش عبدالملك جانشین وی‌گردید . پوشیده نماندکه زرقاء ، دختر موهب، جدّهٔ پدری مروان ، در زنا ، شهرت بی‌نهایت داشت وبهمین‌جهت خود مزوان و اخلاف اورا درمقام طعن وقدح بدو منسوب دارند وبنی‌زرقاءگویند، ظاهرآن‌است‌که بنی‌اوقص نیز همان‌اخلاف وی هستند. اوقص، لقب خود مروان‌بود ، اوقص‌گفتن وی بجهت‌آن بوده‌است‌که در وقعه‌ای‌گردنش مجروح گردید و دراثرآن جراحت‌کج و خمیده شد وبهمین‌جهت باوقص ملقّب‌گردیدکه بعربی مردم کج‌گردن وکوتاه گردن را گویند ، چنانچه بجهت باریکی گردن خیط باطل هم می‌گفتند و عبدالرحمن بن حکم دربارهٔ وی‌گوید :

لحی‌الله قوما امروا خیط باطل   علی‌الناس یعطی من‌یشاء و یمنع

(ص ۴۲۶۸ ج ۶ س ودیگرکتب مربوطه اولیا بی‌بی ۲/۴۲۴ خزینه)

اولاسی **فیض بن حضر**- درباب‌کنی بعنوان‌ابوالحارس‌اولاسی‌خواهدآمد.

اولیا سمیع **میرزا ابراهیم** - درتحت عنوان صفا نگارش خواهیم داد .

اومانی **اثیرالدین مولانا عبدالله** - بعنوان‌اثیرالدین‌اومانی‌نگارش‌دادیم.

اهلی‌ترشیزی از شعرای ایران‌که بسلطان حسین میرزا از اولاد تیمور لنگ منسوب بود و بعنوان تورانی نیز معروف است . روزی سلطان درباغ نشسته واز ورود دیگران قدغن اکیدکرده‌بود واز این‌روکنیزك سیاه رنگ بخت نامی ، از ورود اهلی مانع‌گردید ، او هم بالبداهة این دوشعر را نوشته و درتوی سیبی

گذاشت وآن سیب را بآبی‌که بباغ جریان داشته انداخت، پس سلطان‌آن سیب راگرفت وآن دوبیت را خواند ودر دم اذن ورود داد وآن دوبیت این است :

دوچشمم‌فرش‌آن‌منزل،که سازی‌جلوه‌گاه‌آنجا بهرجا پانهی خواهم‌که باشم خاك راه‌آنجا
چه‌خوش‌بزمی‌است‌رنگین‌محفل‌جانان‌چه‌سوداما که نتوان شد سفید ازشومی بخت سیاه‌آنجا

اهلی درسال نهصد و دوّیم از هجرت (۹۰۲هـ قمری) درگذشت و نامش بدست نیامد.
(ص ۱۱۱۳ ج ۲ س)

اهلی‌خراسانی بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ، شاعری است ایرانی‌که خانواده‌اش‌اصلاً از اهل تبریز بوده‌اند ، در سال نهصد و سی و چهار از هجرت (۹۳۴هـ ق) درتبریز وفات یافت ، اسم و شرح دیگری بدست نیامد ، در سفینةالشعراء گوید حلاوت اشعار و طراوت‌گفتار اهلی مشهور میباشد و از اشعار او است:

ای مرا غرقه بخون دیدهٔ خونبار از تو سینه مجروح وجگرریش ودل‌افکاراز تو
گاه تیر تو کشم از دل و گـه نـاوك آه آه تاچنـد کشم این همـه آزار از تو

اخیراً بواسطهٔ انقراض خاندانش به تبریز رحلت‌کرد ودرهمان سال درآنجا وفات‌یافت. نظیر قضیهٔ‌کنیزك مذکوره دراهلی ترشیزی را بهمین اهلی خراسانی نسبت داده وگوید: روزی شاهزاده فریدون حسین میرزا بباغش دعوت‌کرده بود ، لکن یك نفر غلام ، سیاه فام ، بخت نامی‌که پاسبان در باغ وموظّف بمانع شدن از ورود بیگانگان بود مانع از ورود اهلی نیز شد، اینك از روی لاعلاجی غزلی نوشته ودر مومش‌کرد وآن موم را در توی سیبی تعبیه داده و بآبی‌که بباغ جاری بود انداخت، همینکه شاهزاده‌آن را دیده واز مراتب باخبر شد ، اجازهٔ ورود داد و اکرامات لازم را بعمل‌آورد و از ابیات همان غزلیّات است ، دوچشمم فرش تاآخر، دوشعری‌که درشرح اهلی ترشیزی مذکور افتاد.

نگارنده‌گوید : وقوع قضیه در هردو اهلی ترشیزی و خراسانی با اینکه محال عقلی نیست مستبعد میباشد ، دور نیست‌که اصل‌قضیه دراهلی ترشیزی واقع بوده و اهلی خراسانی نیز تمثّل‌کرده باشد ویااینکه برعکس‌که اصل قضیه درخراسانی واقع‌گردیده و دربعضی از تذکره‌هاکه بعداز زمان او نوشته شده محض از راه اشتباه تخلّصی‌که هردو

متخلّص باهلی بوده‌اند بترشیزی نسبت داده‌اند و این احتمال اقرب بصحّت است .

(ص ۱۱۱۳ ج ۲ س و۳۱۵۵ سفینه)

اهلی شیرازی نامش محمد، زایشگاهش شیراز ، ازمشاهیرشعرای ایران میباشد که اشعارش بسیار لطیف وآبدار است و وی درسلك شعرای عظام و فضلای کرام منسلك بود ، در جمیع فنون شعریّه دستی توانا داشت ، **دیوانی** مشتمل بردوازده هزار بیت ورساله‌هائی در**عروض، قافیه ، معما** وپنج منظومهٔ موسوم به **رسالهٔ نغز، ساقی نامه ، سحرحلال ، شمع وپروانه، فوائدالفوائد** دارد ویك **مثنوی** هم گفته‌است ذوبحرین و ذوقافیتین که هرشعری را دوقافیه میباشد وبادوبحر خوانده میشود ودرسال نهصد وچهل و دو از هجرت (۹۴۲ه ق) درهشتاد و اند سالگی در شیراز وفات یافت ودر دست چپ مقبرهٔ خواجه حافظ مدفون شد واز اشعار او است :

زاهد بره کعبه روان ، کاین ره دین است   خوش میرود امّا ره مقصود نه این است

اهلی قصائدی درمدایح خانوادهٔ رسالت دارد و درتاریخ مذکور وفاتش گفته‌اند:

در میان شعرا و فضلا   پیر باصدق و صفا بود اهلی

رفت با مهر علی از عالم   پیرو آل علی بود اهلی

سال فوتش ز خرد جستم گفت   (پادشاه‌شعرا بود اهلی)=(۹۴۲)

(ص ۴۷۱ عم و۲۵۶ لس)

اهوازی دراصطلاح رجالی ، کنایة از حسین بن سعید و شرح حالش در کتب رجالیه است .

ایادی **احمد بن ابی‌دواد** - بعنوان ابی‌داود نگارش خواهیم داد .

ایجی **عبدالرحمن** - بعنوان عضدی عبدالرّحمن نگارش خواهد یافت.

ایجی **محمد بن عبدالرحمن** - بن محمد بن عبدالله ، حسنی حُسینی ، صفوی ، شافعی ایجی ، ملقّب به معین‌الدین ، از اکابر علمای شافعیّه میباشد ومؤلف کتاب **جامع‌البیان فی‌تفسیرالقرآن** است که درسال ۱۸۷۹م درلاهور

چاپ شده و ایجی درسال نهصد و پنج از هجرت درگذشته است. (ص۵۰۰مط)

ایروانی **ملامحمد** - بعنوان فاضل ایروانی خواهیم نگاشت .

ایساغوجی **مفضل بن عمر**- بعنوان اثیرالدین ابهری نگارش دادیم .

ایزدی **شیخ محمدخان** - از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه قدوهٔ اصحاب حال و زبدهٔ ارباب‌کمال و شاعری بود ماهر، سخن‌وری‌ساحر، درادبیّات وعلوم‌عربیّه شهیر، **دیوانی** ازقصائد وغزلیّات مرتّب ساخته و دومنظومهٔ موسوم به **حسن‌نامه و عشق‌نامه** داردکه هردو با دیوانش چاپ شده و از اشعار او است :

بی‌پرده گردکعبه ، گرآن صنم برآید   حاجی‌زشورعشقش،مست‌ازحرم‌برآید

ازبس‌که‌خورده‌ام‌خون،ازحسرت‌لبانت   ازخاک‌من پس‌ازمرگ، شاخ‌بقم‌برآید

درزمان نگارش‌آثارعجم‌که درسال (۱۳۱۳ﻫ قمری) بپایان‌رسیده درقیدحیات بوده‌است.

(ص ۲۳۰ عم)

ایلاقی **ابوعبدالله محمدبن یوسف**- ازاطبّای‌قرن‌پنجم‌هجرت وازشاگردان ابن‌سینا میباشد ، درصناعت طبّ و فنون حکمت تالی استادخود بود ،کتاب **اختصارالقانون** وکتاب**الاسباب والعلامات** از تألیفات‌آن دانشمند است . کتاب اوّلی مذکور اوراکه تلخیص کلیّات طبّ قانون استاد خود ابن‌سینای متوفی در ۴۲۷ﻫ ق است ، **ایلاقی و فصول ایلاقیه و مختصرالقانون** نیزگویند و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۳۹ ج ۱ مر و ۵۰۹ ج ۲ ذریعه)

ایمان **مولوی رحم‌علی‌خان** - ازعلما وشعرای هندوستان‌است‌که درشهر فرخ‌آباد میزیسته و اشعار بسیاری گفته است . کتاب تذکره‌ای بعنوان **منتخب‌اللطائف** ازآثار وی میباشد، درسال هزار ودویست وبیست وشش ازهجرت (۱۲۲۶ﻫ قمری) وفات یافته و از اشعار او است :

در دست زلف‌یار فتاده است‌کارما   جز اضطراب‌نیست دگر اختیارما

تأثیر بخت تیره پس از مرگ هم نرفت جز دود نیست شعلهٔ شمع مزار ما

(ص ۱۱۶۳ ج ۲ س)

ایمان

ملامؤمن - موافق آنچه از تذکرهٔ نصرآبادی نقل‌شده، ازشاگردان ملامحسن فیض متوفی بسال ۱۰۹۱هـ بوُد ، تخلّص ایمان را هم از اوگرفته است . درسال ۱۰۸۳هـ ق حیات داشته و درتبریز بوده و از او است :

نه‌بینی روی‌دل، تاروی‌دل بااین وآن بینی نیابی‌خویش‌را، تاخویشتن‌را درمیان‌بینی

مکدّر مینماید صورت ازآیینهٔ رنگین دل‌خود صاف‌کن، تاصافی‌خلق جهان‌بینی

سپاس بیکران، که حرف الف، با«ایمان- مؤمن» بپایان رسید اینک‌درحرف **ب** آغازمیشود.

بابا[1]

بابااسحق

ملحدی است قره‌مانی ،که خود را در نظر مردمان قونیه ونواحی آن بزهد و عبادت معرّفی نمود و طرف اعتماد ایشان‌گردید در سال ششصد و سی و هفت از هجرت درآناطولی بدعوی پیغمبری آغازکرد و جمعی از سبك مغزان بدوگرویدند ، در نتیجه بلادآناطولی دچار اضطراب و تشویش شد و بلاد بسیاری از طرف وی غارت‌گردید ، عاقبت از طرف‌کیخسرو امیرقونیه ، لشکر بسیاری اعزام شد ،کسانش را پراکنده‌کردند و خودش را هم دستگیر و اعدام نمودند .

(ص ۴ ج ۲ فع و ۱۱۷۸ ج ۲ س)

باباافضل

افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی - نه‌تنها ازمشاهیرشعرای ایرانی عهدهلاکوخان بلکه‌حکیمی‌است‌بلندپایه، محققی‌است‌گرانمایه، ازنزدیکترین اصحاب خواجه‌نصیر طوسی ، بهمین جهت‌کاشان و نواحی‌آن درفتنهٔ مغول در امن و امان بود ولگدکوب لشکریان نگردید، بلکه بنوشتهٔ بعضی‌از ارباب تراجم، دایی خواجه بود ، خواجه هم بسیارش می‌ستوده و دربارهٔ اوگوید :

۱- **بابا** - جمعی ازشعرا وعرفا و اهل تصوف دارای این‌وصف ولقب بوده‌اند، بویژه یك یا دوقرن پیش‌از صفویه جمعی ازعرفا دراصفهان می‌زیسته‌اندکه بهمین وصف «بابا» شهرت داشته‌اند ، ماهم بنگارش چندی از معروفین باین وصف می‌پردازیم .

گر عرض دهـد سپهر اعلا — فضـل فضـلا و فضل افضل
از هرملـکی بجای تسبیح — آواز برآیـد افضل افضل

تألیفات بسیاری به بابا افضل منسوب است :

۱- آغاز وانجام یاانجام‌نامه ۲- جاودان‌نامه یاجاویدنامه ۳- ره انجام ۴- ساز و پیرایه ۵- سه‌گفتار ۶- گشایش‌نامه ۷- ینبوع‌الحیات درآخر عمر عزلت اختیارکرد و اشعارش آبدار ، رباعیّات حکیمانه‌اش بسیار و ازآن‌جمله است :

یارب چه‌خوش است بی‌دهن خندیدن — بی‌منّت دیـده خلـق عـالم دیـدن
بنشین وسفرکن ،که بغایت نیکو است — بی‌زحمت پا ، گـرد جهـان گردیدن

ایضاً

کم گوی و بجز مصلحت خویش مگوی — چیزی‌که نپرسند ، تـو از پیش مگوی
دادند دوگـوش و یـك زبانت زآغـاز — یعنی‌کـه دو بشنو و یکی بیش مگوی

سال وفاتش مضبوط نبوده و قبرش درقریهٔ مرق از توابع کاشان است .

(ص ۳۶۴ ج ۲ ذریعه و ۱۰۰۲ ج ۲ س)

بابابیات از مشاهیر صوفیّه و عرفا میباشد ، درتکیهٔ خرابه‌ای ، درآخر تخت فولاد اسپهان ، قبری است معروف بقبر بابابیات‌کـه بدون سنگ است ،گویندکه وی مرشد و استاد طریقت بابا رکن‌الدین مذکور درذیل میباشد و سال وفات و شرحي دیـگر بدست نیامد . **(اطلاعات متفرقه)**

بابا رکن‌الدین **مسعود بن عبدالله انصاری-** از مشاهیر عرفاکـه در سال هفتصد و شصت و نه از هجرت (۷۶۹ه قمری) وفات یافت ، درتخت فولاد اصفهان مدفون شد، قبرش معروف‌است وبقعهٔ بلندی دارد، قضیهٔ مکالمهٔ وی باشیخ‌بهائی، درضمن شرح حال‌آن عالم ربّانی خواهدآمد . (ص ۱۰۲هب)

باباسودائی ازمشاهیر شعرای عهد شاهرخ میرزا واز اهالی شهر ابیورد بود، نخست تخلّص‌خاوری داشت و اخیراًگرفتار عشق وجذبه‌گردید، سرگشاده و پابرهنه راه میرفت بدینجهت بهمین لقب « بابا سودائی » اشتهار یافت و از

اشعار او است :

عنبرت‌خال ورخت وردوخطت‌ریحان‌است　　دهنت‌غنچه ودندان در ولب مرجان‌است

گوهرت‌نطق و زبان‌طوطی وفندق‌انگشت　　زنخت سیب و برت سیم ودلت سندان‌است

درمناقب حضرت امیرالمؤمنین ع ومقاصد دیگر اشعار بسیاری‌گفته‌است. درسال هشتصد و پنجاه وسه ازهجرت (۸۵۳ه ق) وفات یافت ودر دیه سکان ازتوابع ابیورد مدفون شد.

(ص ۲۰۶ سفینه و ۲۶۷۶ ج ۴ س)

باباشجاع‌الدین عنوان مشهوری دیگر فیروز فارسی‌است‌که درباب‌کنی بعنوان **ابولؤلؤ** خواهدآمد.

باباطاهر **عریان همدانی** - ازقدمای مشایخ عرفای عهد دیالمه میباشد، رباعیّات‌حقایق‌آیین وبدیع‌المضامین وی‌مشهور ودرالسنه دایر است، درحقیقت عاشقی‌است شیدا وسوز وگداز دل از اشعارش هویدا، مقبره‌اش درسمت غربی‌کنار شهر همدان درکویی معروف به بن‌بازار درمقابل بقعهٔ امامزاده حارث‌بن علی واقع میباشد. کلمات قصار او با دیوان اشعارش درسال ۱۳۰۶ه خورشیدی درتهران‌چاپ شده‌که بعضی ازآنها را مینگارد :

مکن کاری‌که برپا سنگت آید　　جهان با این فراخی تنگت آید

چو فردا نامه‌خوانان نامه خوانن　　ترا از نامه خواندن ننگت آید

خوشا آنان‌که هر از بر ندانن　　نه حرفی وا نویسند و نه خوانن

چو مجنون سر نهن اندر بیابان　　در این کوها رون آهو چرانن

خوشا آنان‌که از سر، پا ندونن　　میان شعله، خشك و تر ندونن

کنشت و کعبه و بتخانه و دیر　　سرائی خالی از دلبر ندونن

من‌آن بحرم‌که درظرف آمدستم　　من آن نقطه‌که برحرف آمدستم

بهرالفی الف قدی برآید　　الف قدم‌که در الف‌آمدستم

ظاهر این رباعی، اشعار بزمان‌حیات‌خود میباشدکه ظاهرکلام، قرن دهم بودن‌آن‌است

و این جمله با معاصر دیالمه بودن ، چنانچه اشاره شد و با تاریخ وفات او که بنوشتهٔ مجمع‌الفصحا سال چهارصد و ده هجرت میباشد منافات کلی دارد و دور نیست که مقصود از رباعی ، اشاره بقرن دهم میلادی بوده وخود را در زهد و ورع و ترك دنیا تالی حضرت عیسی معرفی کرده است و معذالك محتاج بتأمل میباشد .

(دیوان چاپی خود باباطاهر وص ۳۲۶ ج ۱ مع)

باباعموعبدالله بهمین عنوان عمو عبدالله خواهدآمد .

بابافغانی بنوشتهٔ مجالس‌المؤمنین ، شاعری است شیعی فارسی مشهور، که زایشگاهش شیراز میباشد ودرفن غزل از اکثر سخنوران ممتاز، در زمان سلطان یعقوب ، ترقی بسیاری کرد و درآن زمان بابای شعرایش می گفته‌اند . بعداز وفات سلطان ، در زمان صاحب‌قران ، در ابیورد ساکن شد وعاقبت بمشهد مقدس رضوی رفت ودرسال نهصد وبیست وپنج ازهجرت (۹۲۵ه ق) درگذشت. درسفینة‌الشعرا همین شرح را با اندك تفاوتی درتحت عنوان بابافنائی نوشته‌است چنانچه‌گوید: بابافنائی از شعرای شیراز است که نخست اشتغال دیگری داشت وبشاعری معروف نبود تا درعهد سلطان یعقوب داخل‌استخدام‌شد وشهرت‌تمام‌یافت وبه‌بابای شعرا مشهورگردید، برشرب خمر حریص بود ، بیشتر درمیخانه‌ها میگذرانید و از او است :

مقیدان تو ازیاد غیر، خاموشند بخاطری که‌توئی، دیگران‌فراموشند

عاقبت زیارت مشهد مقدس را تصمیم گرفت ودرهمان‌سال درگذشت نگارنده‌گوید: ظاهر آن است ، صاحب ترجمه‌که درسفینه بشرح حالش پرداخته همان باشدکه در مجالس المؤمنین بشرح‌حالش پرداخته است ودور نیست‌که نسخهٔ سفینه غلط بوده ویا مدرکی‌که در دسترس صاحب‌سفینه وجود داشت مغلوط وعوض‌فغانی‌که حرف دومی آن‌غین نقطه‌دار است ، فنائی نوشته و حرف دویمی‌آن را به‌نون وماقبل‌آخرش را هم بحرف الف عوض نون تبدیل داده‌اند . باری در مجالس‌المؤمنین‌گوید : بابافغانی اشعار و قصائد بسیاری درمدح حضرت امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین علیهم‌السلام‌گفته است، بعدازآن چندبیتی

نقل کرده که از آن جمله است:

محیط علم لدنّی که ذات اقدس او رسیده از ره معنی بمنتهای علوم

مگر حجاب نماند، وگرنه از ره وصف بصدکتاب نگردد مقام او معلوم

امید هست که این نقد ناتمام عیار بسدّهٔ تو رساند فغانی محروم

(ص ۲۵۶ لس و۳۰۹۰ سفینه)

بابافنائی ازشعرای شیراز ودربالا درضمن شرح حال بابافغانی مذکورشد.

باباکوهی بنوشتهٔ آثار عجم، شیخ ابوعبدالله علی ، (یامحمد) بن محمد بن عبدالله ، از قدمای مشایخ بود ، در خدمت اصحاب کمال بکسب علوم وفضائل پرداخت ، از مریدان شیخ ابوعبدالله خفیف مشهور بشیخ کبیر بود، سفرها کرده ودر نیشابور ابوالخیر را دیده است ، پس بشیراز برگشت ، در مغارهای که اکنون برآن بقعهای ساخته شده و قبر او است اقامت کرد ، اکابر صوفیّه نزد وی تردّد داشتند و استمداد می نمودند .گویند هرچه می یافته صرف طعام مساکین و فقرا می نمود ودرسال چهارصد وچهل ودو ازهجرت(۴۴۲ه ق) درحدود صدسالگی درگذشت، دیوان بزرگی دارد ، به کوهی تخلّص می کرده و از اوست :

ظاهر و باطن ذرّات جهان ، اوست همه نیست اشیا اگر او عین همه اشیا نیست

بعضی گفته‌اند که باباکوهی، نخست بدختر شاه وقت عاشق شد و بواسطهٔ ممکن نبودن دیدار دلدار، از راه مصلحت درکوه خارج شهر بعبادت پرداخت تاآنکه مردمان باخبرشدند، کم کم صیت زهد وعبادت وی مسموع سلطان شد، بصومعهٔ وی رفت و اعتقادی کامل دربارهٔ او بهم رسانید وبدامادی خودش تکلیف نمود اوهم ازآن جهت که چاشنی عبادت درمذاقش تأثیر کرده وازخیال معشوقه‌اش منصرف نموده بود قبول نکرد و درهمان کوه بعبادت امرار حیات می نمود وبهمین جهت به باباکوهی اشتهار یافت و خودش بکوهی تخلّص میکرده است ، درسال چهارصد و چهار از هجرت (۴۰۴ه قمری) درگذشت و از او است :

عاقبت سیل سرشکی ببرد بنیادش هرکه برگریهٔ ارباب نظرمیخندد

ایضاً

گر صد هزار ، شاهد رعنا نموده رخ منگر بروی جمله، که آن دلستان یکی است
(ص ۴۸۴ عم و اطلاعات متفرقه)

بابا نعمت‌الله ازاکابر طریقت نقشبندیّه میباشد، رساله‌های بسیاری درصوفیگری نوشته‌است، **شرحی برگلشن راز شبستری و تفسیری عربی** که حاوی حقائق و دقائق قرآن مجید میباشد ازآثار او است و سال وفاتش مضبوط نبوده و قبرش درآقشهر مرکز ولایت قونیه است . (ص۵ ج۲قع)

بابای شعرا رجوع به بابا فغانی نمایند .

بابا یوسف از اکابر عرفای عالی‌مقام میباشدکه سلطان بایزید را دربارهٔ وی اخلاص بی نهایت بودودرسال نهصدوهیجدهم هجری قمری درگذشت.
(ص ۵ ج ۳ فع)

بابرتی **محمد بن محمد** - بعنوان اکمل‌الدین نگارش دادیم.

بابویه قمی همان ابن‌بابویه ، علیّ بن حسین است که در باب کنی بهمین‌عنوان نگارش خواهیم داد وبیشتر، دراستعمالات‌عمومی، لفظاً، ابن را انداخته و بابویه‌گویند چنانچه نام جدّ پدرش هم میباشد .

بابی‌حلبی همان بابی شیخ مصطفی ، مذکور در ذیل است .

بابی **شیخ مصطفی بن عثمان** - یا عبدالملك ، از اواخر شعرای حلب میباشدکه دراصل از قصبهٔ باب بود ، ادیبی فاضل وحنفی مذهب و درفنون معارف اوحد فضلای دهر بشمار میرفت ، درحلب نشو ونما یافت ، در دمشق از اکابر وقت خود تکمیل مراتب نمود ، بروم رفته ومرجع استفادهٔ افاضل‌آن‌دیار شد، نخست درمدینه قضاوت‌نمود، سپس زمانی بقضاوت بغداد ومغنیسا وطرابلس شام پرداخت و درسال هزار و نود ویك ازهجرت (۱۰۹۱ه قمری) درمکّه وفات‌یافت. تمامی‌اشعارش نفیس است و **دیوان** مرتّبی داردکه در سال ۱۳۲۶ه قمری در بیروت چاپ شده است .
(ص ۵۰۶ حط و۱۱۸۱ ج ۲ س)

باجوری یا **بیجوری** **ابراهیم بن احمد** - مصری شافعی، از اکابر علمای شافعیّه میباشد، در دیهی باجور (یا بیجور) نامی از دهات مصر متولدگردید، از افاضل عصر خود اخذ مراتب علمیّه نمود ، عاقبت ریاست جامع ازهر بدو منتهی شد ، درقرائت قرآن بسیار رطب اللّسان بود و از تألیفات او است :

۱- التحفة الخیریة ۲- تحفة المرید علی جوهرة التوحید ۳- تحقیق المقام علی کفایة العوام فی ما یجب علیهم من علم الکلام ۴- فتح الخبیر اللطیف بشرح متن الترصیف که درعلم صرف میباشد و شرح کتاب ترصیف ابن‌عیسی عمری است **۵- المواهب اللدنیة علی الشمائل المحمدیة** وغیر اینها و درسال هزار و دویست وهفتاد وهفت هجرت (۱۲۷۷ه قمری) درگذشت. **(ص ۵۰۷ مط وغیره)**

باجی ابوالولید ، سلیمان بن خلف بن سعد ، مالکی، اندلسی تجیبی باجی ، فقیهی‌است حافظ ، مفسّر، متکلّم ، ادیب شاعر، ازاکابر علمای اندلس ،که درفقه و حدیث و اکثر فنون دیگر وحید عصر خود بشمار میرفت . نخست مقیم اندلس بود پس سه سال درمکّه وسه سال دیگر نیز در بغداد اقامت نمود ، بتدریس فقه و نشر احادیث نبوی پرداخت،عاقبت باز باندلس برگشت وحامل بارگران قضاوت شد تاشب پنجشنبه نوزدهم رجب چهارصدوهفتادوچهار یا نود وچهاراز هجرت(۴۷۴ یا ۴۹۴ه قمری) درشهر مریه نامی از بلاد اندلس درگذشت . تألیفات او بدین شرح است :

۱- احکام الفصول فی احکام الاصول ۲- الاشارة در اصول فقه **۳- الایماء** در فلسفه **۴- التسدید الی معرفة التوحید ۵- التعدیل والتجریح فی من روی عنه البخاری فی الصحیح ۶- تفسیر القرآن ۷- سنن المنهاج ۸- شرح الموطأ ۹- مسائل الخلاف ۱۰- الناسخ والمنسوخ** وغیر اینها .

باجی - منسوب بشهر باجه نامی است از بلاد اندلس ، باجهٔ دیگری هم هست درآفریقا و یکی دیگر هم دیهی است در اسپهان.

(ص ۲۴۶ جم و ۵۱۱ مط و ۷۹ ج ۱ فع و ۳۲۲ ت و ۲۳۱ ج ۱ کا)

باخرزی **ابوالقاسم (یاابوالحسین) علی بن‌حسن بن علی بن‌ابی‌الطیب**- بموضع باخرز نامی ازنواحی نیشابور نسبت دارد، ازمشاهیر شعرا وادبا

بود ، در فصاحت و ذکاوت و نظم عربی و پارسی وحید عصر خود بشمار میرفت ، نخست ازشیخ ابومحمد جوینی پدر امام‌الحرمین فقه خواند سپس بادبیّات اشتغال جست، جنبهٔ ادبی او برفقاهتش غالب آمد اینك بدان رشته شهرت یافت .کتاب **دمیة‌القصر** در تذییل کتاب یتیمة‌الدهر ثعالبی ازآثار او میباشد. عاقبت بدست پیوند نامی‌که بدو ارتباط یافته بود مقتول شد ویاآنکه بماه نامی والی ابخاز تعلّق داشت واز این‌رو مقتول اهل حسد گردید و یاآنکه درمجلس انسی بقتل رسید و خونش بهدر رفت و بهرتقدیر قتلش در باخرز درماه ذی‌القعدهٔ سال چهارصد و شصت و هفت یا هشت ازهجرت (۴۶۷ یا ۴۶۸ه قمری) واقع شد واز اشعار او است :

زکوة رؤس‌الناس فی‌عید فطرهم	**یقول رسول الله صاع من‌البر**
و رأسك اغلی قیمة فتصدقی	**بفیك علینا فهو صاع من‌الدر**

ایضاً

قالوا التحی و محا الاله جماله	**و کساه ثوب مذلة و محاق**
کتب الزمان علی محاسن خده	**هذا جزاء معذب العشاق**

ایضاً

یا خالق الخلق حملت الوری	**لما طغی الماء علی جاریة**
و عبدك الان طغی مائه	**فی‌الصلب فاحمله علی جاریة**

نیز از اشعار پارسی باخرزی‌است :

پیرامن روز ، قیرگون شب دارد	زیردوشکر، سی ودوکوکب دارد
برسرخ‌گل، از غالیه عقرب دارد	کان نوش ، دوتریاك مجرّب دارد

(ص ۳۳ ج ۱۳ جم و ۳۴۳ ج ۱ مع و ۳۹۵ ج ۱ کا)

بارع بغدادی یا **بارع دباس** **ابوعبدالله، حسین بن محمد بن عبدالوهاب**- معروف ببارع بغدادی، شاعری است ادیب مشهور ، نحوی ، لغوی ، قاری ، فاضل ، کامل ، از جملهٔ ارباب فضائل ، صاحب تصنیفات مفید و مرغوب . **دیوان شعری** مرتّب داشت ، درآخر عمر نابینا شد واز اشعار او است :

افنیت ماء الوجه من طول ما	**اسئل من ، لاماء فی وجهه**
انهی الیه شرح حالی الذی	**یالیتنی مت و لم انهه**

با ابن الهباریة که شرح حالش در باب کنی خواهد آمد، کمال مصاحبت و یگانگی داشت، لطائف و مزاح بسیاری درمیان ایشان وقوع یافته است . بارع ، بنوشتهٔ بعضی از اکابر ، شیعه و ازخانوادهٔ وزارت میباشد ،که جدّ او قاسم بن عبدالله یا عبیدالله ، وزیر معتضد و مکتفی بود ودر اوقات وزارت خود ، ابن الرومی راکه شرح حالش در باب کنی خواهد آمد مسموم گردانید ، امّا دبّاس (بروزن عبّاس) که بعربی بمعنی دوشاب فروش است ، بنا بظاهر عبارت روضات و ابن خلکان ، صفت خود حسین بن محمد است وظاهر عبارت فاضل محدّث معاصر ، (که صاحب ترجمه را به ابن الدباس عنوان کرده) آنکه، صفت یکی از پدران او میباشد و اوّلی اقرب بصحت است . وفات بارع در هفدهم جمادی الاخرای سال پانصد و بیست و چهارم هجری قمری در هشتاد ویك سالگی واقع گردید .

(ص ۱۴۷ ج ۱۰ جم و ۲۴۸ ث و۱۷۴ ج ۱ کا)

بارع زوزنی **اسعد بن علی-** بعنوان زوزنی نگارش خواهیم داد .

بازاشهب **ابوالعباس احمد بن عمر بن سریج -** فقیه شافعی، قاضی شیرازی، از اعاظم فقهای شافعیّه میباشد ، دربغداد که مسقط الرأس او بوده بهمین لقب شهرت داشته است ، دیرگاهی عهده‌دار قضاوت شیراز بود، بتألیفات بسیاری که تا بیشتر از چهارصدکتاب گویند ، موفق آمد، درتسدید و تحکیم مبانی مذهب شافعی وترجیح آن برمذاهب دیگر اهتمام داشت ، فقه را از ابوالقاسم انماطی که شرح حالش را نوشتیم یادگرفت و اغلب فقهای عصر نیز از وی فراگرفته‌اند ، اورا برمزنی و جمیع اصحاب امام شافعی مقدّم دارند . ابوحامد اسفراینی گوید که با ابوالعباس درظواهر فقه هم‌قدم توانیم شد نه دردقائق آن ودر بیست وپنجم ماه ربیع الاول یاجمادی الاولی ازسال سیصد وشش از هجرت (۳۰۶ه ق=۹۱۷م) در بغداد درگذشت .

(ص۱۷ ج۱ کا و۳۶ ج۱ فع و۵۷ ت و ۵۷ ج۱ اغانی و ۸۷ ج۱ طبقات الشافعیة)

بازاشهب یا **بازالله** **عبدالقادر گیلانی-** درتحت عنوان محیی الدین ، عبدالقادر بن ابی صالح ، نگارش خواهد یافت .

باسطی
بنده علی‌خان- از اکابر ادبای هندوستان‌که دربدایت‌حال تخلّص شیرافکن داشته سپس بواسطهٔ اینکه در شهر لکنهو مرید شیخ عبدالباسط گردید خودرا باسطی‌متخلّص‌گردانید، کتابی درشرح‌حال‌شعرا بنام **تذکرهٔ باسطی** تألیف داده و درحدود هزار و صد وشصت ازهجرت (۱۱۶۰ه‍ ق) وفات‌یافت واین رباعی از او است :

آن‌گل‌رخ شوخ دل‌ستان راآرید   وان لاله عذار نوجوان راآرید
یـا در قـدم او برسانیـد مـرا   یا برسرم آن سرو روان را آرید

(ص ۱۱۹۷ ج ۲ س)

باشا
فضل‌الله بن روزبهان - درضمن شرح‌حال‌صاحب‌مجالس‌المؤمنین اشاره خواهد شد .

باشانی
احمد بن محمد - بعنوان فاشانی، احمد بن محمد، خواهدآمد.

باعلوی
سیدابوبکر بن احمد بن ابی‌بکر- از اکابر عرفا و فقهای شافعیّه میباشدکه‌نسب‌او به‌بیست واسطه بحضرت‌صادق ع موصول‌میشود. درحال صغر، قرآن مجید را حفظ‌کرد، پس‌ازچندی فقه وحدیث وتفسیر وتصوّف وفنون عربیّه را ازشیخ‌الاسلام، عبدالرحمن بن شهاب‌الدین‌آموخت ، درمهمّات فروع واصول احاطه داشت ، درعلم خبر وتواریخ وسِیَر باخبر بود ، صحبت‌گروهی ازمشایخ‌طریقت را درك نمود، ازدست همه‌شان خرقه پوشید ودربیست وپنجم ماه صفر هزار وپنجاه وسه از هجرت (۱۰۵۳ه‍ قمری) درگذشت .

لفظ **باعلوی :** علوی، نام سه تن از اجداد سیّد ابوبکر علوی میباشد ، اعقاب علوی را بنی‌علوی‌گویند و منسوب به بنی‌علوی را باعلوی اطلاق میکننـد . این نسبت اگرچه مخالف قیاس وخارج ازقانون شایع زبان عرب‌است لکن نزد مردمان حضرموت شایع ومتعارف‌میباشدهمچنانکه درمقام‌نسبت به(بنی‌حسن)و(بنی‌حسین) **باحسن و باحسین** گویند و همچنین درنظائرآنها . صحت نسب سادات باعلوی ، نزد ارباب تحقیق ، جای

تردید نبوده و مُجْمَعٌ عَلَیْه است .

باعلوی عبدالله بن علوی - بعنوان حدادی مذکور خواهد شد .

بافضل حضرمی بعنوان حضرمی جمال‌الدین بن عبدالله خواهدآمد .

بافی **عبدالله بن محمد-** بخاری ، معروف به بافی ، کنیه‌اش ابومحمد است . فقیه شافعی ، ادیب نحوی، شاعر ماهر، که درنحو وفنون ادب مهارتی بسزا داشت ، شعر خوب و بی‌تکلّف میگفت ، بسیار فصیح و بدیهه‌گو و نیکومحضر بود ، روزی بدیدار یکی از دوستان خود رفت ، درخانه‌اش ندیده این دو شعر را بدو نوشت :

کم حضرنا فلیس یقضی التّلاقی — نسئل‌الله ، خیر هـذا الفـراق
ان‌اغب لم تغب و ان لم‌اغب‌غبـ — ـت کانّ افـتراقنـا بـاتّفـاق

درسال سیصد و نود وهشت هجرت (۳۹۸هـ) درگذشت . (ص۱۳۹ ج۱۰ تاریخ‌بغداد)

باقلانی **قاضی ابو بکر-** محمد بن طیب بن محمدبن‌جعفر بن قاسم‌که جای تولدش بصره، مسکنش بغداد، مذهبش‌اشعری و ازاکابرمتکلّمین عهد عضدالدولهٔ دیلمی میباشدکه وحید عصر خود و تابع طریقت ابوالحسن اشعری ، طرفدار و حامی‌آن طریقه و بجدل و مناظره معروف بود ریاست علمی عصر خود بدو منتهی‌میشد وکتاب **اعجازالقرآن،الانتصار،کشف‌اسرارالباطنیة، ملل‌ونحل وهدایةالمسترشدین** از تألیفات او است‌که اولی درسال ۱۳۱۵هـ قمری درمصر چاپ شد ودر روز شنبه بیست و سوم ذی‌القعدهٔ سال چهارصد وسه از هجرت (۴۰۳هـ قمری) درشّصت وپنج سالگی در بغداد وفات یافت ،گاهی اورا **ابن‌الباقلانی** نیزگویند و رجوع بشرح حال اسفراینی ابراهیم بن محمد بن ابراهیم نیز نمایند . از مَجالس‌المؤمنین نقل است ، از جملهٔ اهل ضلال‌که در دست شیخ مفید عاجز و مبهوت بود قاضی ابوبکر باقلانی است ، روزی در مناظرهٔ شیخ مغلوب شد و مانند مرغ رمیده ازشاخی بشاخی می‌پرید ومانند غریق‌بجان رسیده از حشیشی بحشیشی چنگ می‌زد ، چون شیخ ، راه پرواز اورا بست و وسائل

اورا درهم‌شکست باقلانی خواست که برای‌خوش‌آمد شیخ‌حرفی‌بگوید‌که موجب‌تسکین شود ، درالزام وی دیگر مبالغه نکند و درنظر حاضرین ، بیشتر شرمنده‌اش نگرداند ، روی این‌اصل بقدرت وتوانائی علمی شیخ اقرارآورد وگفت : **اَلَکَ فی‌کُلِّ قِدرٍ مِغرَفَةٌ** یعنی‌آیا ترا در هردیگی‌کفگیری هست ؟کنایه ازآنکه اورا در هرعلمی بهره‌ای و در هردانشی نصیبی است ؛ شیخ درجواب‌گفت : **نَعَم مٰاتَمَثَّلْتَ بِاَدَواتِ اَبیكَ** یعنی خوب کردی با دیگ وکفگیرکه از اسباب و افزار باقلاپزی پدرت میباشد تمثّل نمودی ، باقلانی ملزم شد و حاضرین مجلس بروی خندیدند .

لفظ «**باقلانی**» منسوب بباقلا و بیع و فروش‌آن است زیرا پدر قاضی ابوبکر ، باقلافروش بوده و خودش را نیز بلقب پدر ملقّب می‌داشتند و زیادت نون درمقام نسبت شاذّ و مانند صنعانی و بهرانی‌گفتن درصنعا و بهراء است سمعانی هم این زیادت نون را درکلمهٔ باقلانی انکار نکرده ولکن در درةالغواص صحت این لقب را منکرشده وگوید. درلفظ باقلا دولغت هست ، تشدید لام باقصر الف ، تخفیف‌آن با مد الف ، بنا براول ، درمقام نسبت باقلی ، (بتشدید لام) وبنا بردومی ، باقلاوی و باقلائی‌گویند وقیاس‌کردن برصنعانی هم بی‌مورد میباشد زیراکه شاذّ است .

(ص۱۰۲ هب و۲۵۶ ج ۲کا و۷۱۶ ت و۳۷ ج۲فع و۳۳۱ ج۲ع و۳۷۹ ج۵ تاریخ‌بغداد)

باقولی **علی بن حسین** - بعنوان جامع باقولی مذکور خواهد شد .

باقی **سید عبدالباقی**- شاعری است ایرانی ، خوش طبع و خوش‌گفتار از اولاد شاه نعمت‌الله ولی ، ازمقرّبین شاه اسمعیل صفوی‌که در اواخر قرن دهم هجرت درجنگهای مابین ایران و عثمانی مقتول شد واز او است :

ساقی مطلب‌جانب میخانه‌ام امروز　　　کزخون‌جگرپرشده پیمانه‌ام‌امروز

(ص ۱۲۰۴ ج ۲ س)

باقی نهاوندی شاعری است از نهاوند‌که درهندوستان درخدمت خانخانان‌بود، درشرح حال او و اجدادش‌کتابی بعنوان**آثار رحیمی** نوشته ودر سال هزار وسی وسه از هجرت (۱۰۳۳ه ق) درقید حیات بوده و از او است .

ما و بلبل عرض چاك سینه می‌کردیم دوش   نازپروردگلستان، زخم خاری هم نداشت
(ص ۱۲۰۴ ج ۲ س)

بالسی **ابوبکر بن قوام بن منصور بن معلی**- ازکبارمشایخ متصوّفه واکابر اساتیدآن سلسله میباشدکه بشهر بالس از بلاد شام (مابین رقّه و حلب) منتسب است ودرسال ششصد وپنجاه وهشت ازهجرت (۶۵۸ھ قمری) درگذشت.
(ص ۱۱۹ ج ۲ مه)

بانقوسی **شیخ عبدالقادر بن‌صالح حلبی**- حنفی ، عالم ، فاضل، ادیب‌کامل، از افاضل دمشق کسب مراتب علمی نموده است و دراغلب علوم متداوله بردیگران برتری داشت . **حاشیه براوائل صحیح بخاری**، کتاب **سلك‌النضار علی‌الدر المختار** درفقه، **شرح‌کتاب معدل‌الصلوة** ، **شرح نظم‌المراقی** وغیر اینها ازتألیفات او است . درسال هزار وصد و نوزده (۱۱۱۹ھ قمری) درحلب وفات یافت ودرمقبرهٔ حجاج درخارج بانقوسه مدفون شد وشعر خوب هم می‌گفته است . (ص۴۹ ج۳سلك‌الدرر)

باهر **عبدالله بن علی بن‌الحسین** - درضمن ترجمهٔ ارقط مذکور داشتیم.

باهلی **سعید بن مسلم** - بعنوان ابن‌قتیبه درباب‌کنی مذکور خواهد شد.

باهلی **صدی‌بن عجلان**- بعنوان ابوامامه درباب‌کنی خواهدآمد .

باهلی **عبدالله بن مسلم** - درباب‌کنی بعنوان‌ابن‌قتیبه مذکور خواهدشد.

بایزیدبسطامی درباب‌کنی ، بعنوان ابویزید بسطامی خواهدآمد .

بایزیدثانی **شیخ ابومحمد علی بن عنایةالله بسطامی** - معروف به بایزید ثانی ، از اکابر علمای نامی اسلامی و از شاگردان ملاّ عبدالله تستری میباشد . در سال هزار وچهارم هجرت بسیّدحسین مجتهدکرکی‌آتی‌الترجمه اجازه داده است وسال وفاتش بدست نیامد.کتاب **الانصاف فی‌الامامة**، **معرفةالاسلاف** وکتاب **تعیین‌الفرقة الناجیة و انهم‌الامامیة من بین‌الثلاث والسبعین فرقة** از تألیفات او است .
(ص ۳۹۶ ج ۲ ذریعه)

بباغه **عبدالواحد** - رجوع به ببغاء نمایند .

ببغا-ابوالفرج **عبدالواحد بن نصر بن محمد**- حنطبی‌مخزومی،شاعری‌است‌ماهر، شعر خوب می‌گفت ، معانی بکر و نغز را با الفاظی فصیح و ملیح ادا می‌نمود و ازکثرت فصاحت بهمین لقب **ببغا** شهرت داشت (که بفتح اوّل وفتح وتشدید ثانی بعربی مرغ طوطی راگویند) ویا اینکه این لقب همانا بجهت لکنت زبان او بوده است از قبیل سلیم‌گفتن مارزده وابوبصیر نامیدن‌کور ونابینا ومانندآنها، چنانچه‌حنطبی گفتن او ، بجهت انتساب بجدّ یازدهمش حنطب بن حارث ، ومخزومی‌گفتنش هم بجهت انتساب بجدّ پانزدهمش مخزوم میباشد .گاهی لفظ ببغا ازکثرت استعمال تحریف یافته و بباغه‌گفته میشود ، باری ببغا روز شنبه سلخ یا بیست و هفتم شعبان سال سیصد ونود و هشت از هجرت (۳۹۸ه قمری) درگذشت .

(ص ۲۵۶ ج۲ ع و۳۲۳ ج ۱ کا و ۳۳۹ مط و۱۱ ج۱۱ تاریخ بغداد)

ببه (بروزن مکّه) **عبدالله بن حارث‌بن نوفل بن حارث‌بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف** - لقبش‌ببه،کنیه‌اش‌ابواسحق(یاابومحمد)، مادرش هند دختر ابوسفیان بوده ودرعهد حضرت رسالت متولد شده است‌آن‌حضرت‌آب دهان مبارك خود را در دهانش انداخته وبدعای‌خیرش یادفرمود. عبدالله، ظاهرالصلاح، مقبول طباع عموم واز افاضل مسلمین بود ، ازعمر وعثمان روایت‌کرده وبعدازفوت یزید بن معاویه از طرف اهل بصره بریاست ایشان منتخب شد و عبدالله بن زبیر نیز تنفیذش نمود ولی بفاصلهٔ یك سال معزولش‌گردانید و درسال هشتاد وچهار هجرت (۸۴ه قمری) وفات یافت .گویند روزی نزد عبدالله بن عمر رفته سلامش‌کرد ، لکن ابن‌عمر برخلاف عادت معمولی ، اظهار بشاشت ننمود ، ابن‌حارث‌گفت مگر مرا نمی‌شناسی،گفت چرا ، تو ببّه هستی ، این‌کلمه ابن حارث را خوش نیامد و سبب خندهٔ حاضرین هم گردید ، ابن‌عمر گفت این لقب‌که من‌گفتم از روی طعن و قدح نبود بلکه مادر ابن حارث او را بهمین لقب (ببّه) ملقّب داشته و می‌گفته است :

لانکحن ببّه جاریة خدبّة مکرمة محبّة تحب اهل الکعبة

ببّه بفرمودهٔ تنقیح‌المقال امامی مذهب و حسن‌الروایة است نگارنده گوید : (خدبه) ، بکسر اوّل و فتح ثانی و فتح و تشدید ثالث پیره‌زن و زن تنومند بلندبالا و(ببه) احمق سنگین بدن ، جوان فربه و حکایت‌کردن صوت بچه در اوّل حرف زدن او است وظاهر آن است‌که مراد در اینجا همین معنی آخری است .

(تنقیح‌المقال و ص ۲۱۱ ج ۱ تاریخ بغداد)

بتانی

ابوعبدالله محمد- بن جابر بن‌سنان (یا سنان بن‌جابر) ازمشاهیر و اکابر حکمای‌اسلام وصابی وحاسب و اخترشناس بود ودرفنون ریاضی خصوصاً در نجوم و هیئت و هندسه و رصد کواکب وحید عصر خود و سرآمد ریاضیّین و اهل هیئت بشمارمیرفت. دراصل مذهب صابئی داشت واخیراً اسلام را قبول نمود، کارهای‌عجیب وحیرت‌انگیزی‌که حاکی‌ازکثرت فضلش میباشد از وی‌صادر گردید. وی درناحیهٔ بتان نامی از ولایت حران ازتوابع مصر زاییده شد ودرسال دویست وشصت وچهار ازهجرت در رصدخانهٔ رقّه بتدقیقات فلکی‌آغازکرد وتا سال سیصد وشش‌هجرت دراثر تحقیقات وتدقیقات چهل ودوساله بکشفیّات‌بسیاری درعلم هیئت موفق وبتألیفات کثیری درحقایق مکشوفهٔ خود نایل‌آمد و سیصد و شصت وپنج روز وپنج ساعت وچهل و شش دقیقه وبیست وچهار ثانیه‌بودن سال خورشیدی را مبرهن‌نمود، همچنین‌کشفیّات علمای اسلامی را نیز تاآن عصر برشتهٔ تألیف‌آورد .کتاب **تعدیل‌الکواکب**، زیجی بنام **زیج صابی** ، شرح **اربع مقالات بطلمیوس** ، **شرح اربعة ارباع‌الفلك** ،کتاب **مقدارالاتصالات** ،کتاب **معرفة مطالع‌البروج فی‌مابین ارباع‌الفلك** وغیر اینها از تألیفات او است . درسال سیصد و هفده از هجرت (۳۱۷ھ قمری) درموقع مراجعت ازبغداد ، درموضعی قصرالحضر نامی، درگذشت . درنزد اروپائیها نیز بغایت محترم بود وکتاب تعدیل‌الکواکب اورا بلاتینی ترجمه نموده‌اند .

(ص۱۹۶ ج۲کا و۵۸۹ ج۲فع و۱۲۳۸ ج۲س‌و۵۲۵مط)

بترونی

ابوالیمن بن عبدالرحمن - بهمین عنوان درباب‌کنی خواهدآمد.

بتریه ، یکی ازفرق زیدیه میباشد و رجوع بدانجا نمایند.

بجلی **جریر بن عبدالله**- کنیه‌اش ابوعمرو (یا ابوعبدالله) ، از اصحاب حضرت رسالت‌میباشد، در رمضان سال دهم هجرت‌که سال وفات آن‌حضرت است بیعت‌کرد و اسلام‌آورد . از کثرت حسن و جمال او است‌که آن‌حضرت فرمودند **عَلیٰ وَجْهِهِ مَسْحَةُ مَلَكٍ** وعمر نیز یوسف این امّتش‌گفتی ، ازآن‌روکه از اکابر قوم‌خود بود در وقت بیعت مشمول مراحم نبویّه شد .آن‌حضرت بپاس جلالت قدیمی‌او برروی‌کسایش نشاندند و باصحابش فرمودند ، وقتیکه شریف قومی وارد آید اکرامش نمائید . باوجود این ، هنگامی‌که از طرف حضرت امیرالمؤمنین ع بسمت رسالت نزد معاویه رفت بدو ملحق‌گردید، خانهٔ اوراکه درکوفه داشته بامر مطاع‌آن‌حضرت خراب کردند وبمدلول بعضی‌ازآثار دینیّه ، **مسجد جریر بن عبدالله بجلی** که درکوفه‌است یکی از **مساجد اربعهٔ ملعونه** میباشدکه محض شکرانهٔ قتل حضرت حسین بن علی علیهماالسلام بنا شده‌اند. سه دیگر هم، **مسجد ثقیف ، مسجد اشعث و مسجد سماك بن ابی‌خراشه** میباشد، آن‌حضرت از نمازکردن درچند مسجد نهی فرموده‌که یکی ازآنها مسجد جریر است. ابن‌ابی‌الحدیدگوید: جریر، مبغض حضرت‌علی‌ع بود بهمین‌جهت‌بامرآن‌حضرت‌خانه‌اش را خراب‌کردند . باری جریر ، درجزیره اقامت‌کرده و درسال پنجاه و یك یا چهار از هجرت (۵۱ یا ۵۴ﻫ قمری) درقرقیسیا درگذشت . **(تاریخ‌بغداد و ۱۲۷ مف و کتب‌رجالیه)**

بجلی در اصطلاح رجالی ، عبدالرحمن بن حجّاج ویا بفرمودهٔ بحار موسی بن‌قاسم‌میباشد وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیه‌است.

بجلی **ابوبکر محمد بن عبدالله** - رازی بجلی ، ازاکابر عرفا و معتبرین مشایخ سدهٔ چهارم خراسان میباشدکه پدرانش ساکن ری بودند وخودش درنیشابور تربیت یافته‌است. ازخلفا با قادر بالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲ﻫ ق) معاصر بود و زمان وفاتش بدست نیامد .

بجلی - در مجمع‌البحرین گوید : بجیلة قبیله‌ایست دریمن ،که در نسبت بآن **بجلی** گویند (با دوفتحه) ، این‌قبیله ، فرزندان زنی بجیله‌نامی‌است‌که بنام مادربزرگ

خودشان شهرت یافته‌اند. بجله هم یکی از بطون قبیلهٔ بنی‌سلیم است ودرمقام نسبت بآن **بَجْلی** گویند (بروزن سعدی) ودرنامهٔ دانشوران گوید بجل بادوکسره وتشدید لام است.

(ص ۱۲۳ ج ۳ ھ)

بحتری

ابوعباده (یا ابوالحسن) ولید بن عبید (یا عبیدالله یا عتبة) بن یحیی، بحتری طائی ، ادیب فاضل فصیح بلیغ، شاعر ماهر ، از مشاهیر طبقهٔ اوّل‌شعرای‌عرب،میباشد، درشهر منبج‌نامی ازتوابع‌شام ویا در دیهی زردفنه نامی از ملحقات منبج زاییده شد ، سالیان درازی دربغداداقامت‌کرد ، متوکّل عبّاسی وگروهی دیگرازاکابررا مدحهاگفت وازاین‌راه ثروت‌بسیاری‌اندوخت،کتاب **معانی‌الشعر** ازآثار وی میباشد و **دیوان مرتبی** داردکه در سال یك هزار و سیصد تمام از هجرت در در استانبول چاپ شده است ،کتاب **حماسهٔ** اورا نیزکه دربیروت چاپ شده بچندین‌سبب بحماسهٔ ابی‌تمام ترجیح میدهند . درسال دویست و هشتاد وسه یا چهار یاپنج ازهجرت (۲۸۳ یا ۲۸۴ یا ۲۸۵ھ قمری) درحلب یا منبج ، درهفتاد و هفت یا هشت یا نه سالگی درگذشت . او نخستین‌کسی‌است‌که اشعار اورا **سلسلة الذهب** گفتند .

از اشعار او است‌که در مدح متوکّل‌گفته است و حاضر شدن او را در نماز عید فطر، تذکر میدهد :

بالبر صمت و انت افضل صائم — و بسنة الله الرضیة تفطر
فانعم بیوم الفطر عیناً انه — یوم اغر من‌الزمان مشهر

مخفی نماند : یحیی بن ولید بحتری، پسر صاحب ترجمه،که‌کنیه‌اش ابوالغوث میباشد نیز شاعری‌است مشهورکه درشام اقامت داشت، پیش‌از سیصد هجرت ببغدادآمد، اکابرآنجا اشعار پدرش را از وی استماع نمودند وعاقبت تبعیدگردید. از اشعاراو است که در مدح ابوالعباس بن بسطام‌گفته است :

ملك یقوم له‌الملوك اذا احتبی — و تخر للاذقان عند قیامه
صلحت به‌الایام بعد فسادها — واضاء وجه‌الدهر بعد ظلامه

سال وفاتش بدست نیامد . منبج (بروزن مسجد) ازبلاد شام است و بحتر (بروزن بلبل)

جدّ عالی دوازدهمین ولید میباشد.
(ص۱۵۹ ج۲ع و۲۴۸ج۱۹جم و۳۰۸ج۲کا و۵۲۹ مط ۲۲۸لس و۴۶ج۲فع)

بحتری **هیثم بن عدی بن عبدالرحمن**- طائیّ القبیلة، کوفیّ الولادة والنشأة، بغدادی‌الاقامة، ابوعبدالرحمن الکنیة، بجدّ عالی دوازدهمین خود بحتر بن عنود نسبت دارد، محدّثی است مورخ، که ازکلمات و لغات و اشعار عرب بسیار نقل‌کرده است، اسرار و معایب نهانی مردمرا آشکار مینمود و برأی خوارج می‌رفت. علمای رجال، با عبارات مختلف، از قبیل‌کاذب بودن، متروك‌الحدیث بودن، موثق نبودن و مانند اینها موصوفش می‌دارند و تألیفاتی بدو منسوب‌است:

۱- اخبارالحسن بن علی بن ابیطالب و وفاته ۲- الخوارج ۳- طبقات الفقهاء والمحدثین ۴- المثالب ۵- هبوط‌آدم. با منصور و مهدی و هادی و رشید مجالست داشت واز ایشان روایت نموده است. درمروج‌الذهب از همین هیثم نقل‌کرده است‌که با عبدالله بن علی، عموی سفاح ومنصور، درشام وغیره قبور بنی‌امیّه را نبش کردند و استخوانهای ایشان را سوزاندند، تاآنکه قبر یزید بن معاویه را نبش‌کردند و فقط استخوانی دیدند و درلحد وی خط سیاهی بطول لحدکه گویا باخاکسترش‌کشیده بودند، مشاهده شد. هیثم در اول محرّم دویست و شش یا هفت یا نه ازهجرت (۲۰۶ یا۲۰۷ یا ۲۰۹ه قمری) درگذشت. (ص ۳۴۲ ج۲کا و۵۰ج۱۴ تاریخ‌بغداد)

بحتری **یحیی بن ولید**- در بالا ضمن شرح حال پدرش، بحتری ولید، مذکور شد.

بحرانی[1]

بحرانی ابراهیم‌بن‌علی بعنوان‌ابوالریاض، درباب‌کنی مذکورخواهدشد.

۱- **بحرانی**- چنانچه درضمن ترجمهٔ احسائی اشاره شد منسوب به‌بحرین است‌که در مقام نسبت بآن بحرانی‌گویند، گویا بحری نگفتن (چنانچه مقتضای قاعده است) بجهت رفع اشتباه بمفرد بودن است وبحرینی نگفتن هم بجهت رفع توالی‌کسرات میباشدکه حرف (ی) در حکم‌کسره بلکه دوکسره‌است. بهرحال چندی ازمعروفین بهمین‌عنوان (بحرانی) را می‌نگارد.

بحرانی **شیخ‌احمدبن ابراهیم‌بن‌احمد -** بن‌صالح بن‌احمدبن‌عصفور بحرانی، پدر شیخ یوسف صاحب حدائق، ازاکابرعلمای اوائل قرن‌دوازدهم هجرت میباشدکه درسال هزار و صد و سی ویك وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- اثبات‌الجزءالذی‌لایتجزی ۲- ثبوت‌الولایة‌علی‌البکرالبالغةالرشیدة ۳- الجزء الذی لایتجزی که درآن جزء لایتجزّی را انکار نمودهٔ وظاهر آن‌است‌که این رساله غیراز رسالهٔ اوّلی مذکور است . (مواضع مربوطه از ذریعه)

بحرانی **شیخ‌احمد بن‌زین‌الدین -** بعنوان احسائی نگارش دادیم.

بحرانی **شیخ احمد بن صالح -** بعنوان قطیفی مذکور خواهد شد .

بحرانی **شیخ‌احمد بن محمدبن یوسف -** در اوائل قرن دوازدهم هجرت ، از اکابرعلمای‌امامیّه بود . رسالهٔ **الاستقلالیة** دراستقلال پدر در امرتزویج دختر بالغهٔ رشیدهٔ باکرهٔ خود ، از او است و درسال هزار وصد ودو از هجرت (۱۱۰۲هـ قمری) وفات یافت . (ص۳۲ ج۲ ذریعه)

بحرانی **شیخ جعفر بن‌کمال‌الدین -** عالم عامل ، فاضل‌کامل ، شاعر ماهر ، امامی مذهب ، درحدیث و رجال و تفسیر و قرائت وعلوم‌عربی و دیگر فنون متداوله مهارتی بسزا داشت ، از معاصرین شیخ حرّ عاملی بود ، از شیخ علی بن سلیمان بحرانی و سید نورالدین عاملی برادر صاحب مدارك روایت نموده‌است با شیخ فاضل فقیه محدّث ، صالح بن عبدالکریم بحرانی،که شرح حالش درزیرمذکور است صداقت بی‌نهایت داشت. نخست هردو بجهت‌تنگی‌معیشت بشیراز،که مجمع اعیان فضلا بود رفتند و دیرگاهی مقیم‌شدند ، اخیراً تبانی‌کردند براینکه یکی‌ازایشان بدیار هند رود ودیگری دربلاد عجم اقامت‌نماید، هرکدام از ایشان‌نایل بثروت‌گردد وظائف مساعدت را دربارهٔ دیگری معمول دارد اینك شیخ‌جعفر بهند رفته ودرحیدرآباد اقامت کرد و شیخ صالح درشیراز ماند و ازتوفیقات خداوندی هردو مرجعیّت عمومی یافته و سعادت دنیا وآخرت را حیازت نمودند تاآنکه شیخ جعفر درسال هزار و هشتاد وهشت

هجرت (۱۰۸۸هـ قمری) در حیدرآباد برحمت خداوندی نایل گردید.
(ص ۱۴۹ ت ۴۶۵ ملل)

بحرانی **شیخ حسین بن محمد بن احمد** - بن ابراهیم بن عصفور، از اکابر علمای امامیّه و برادرزادهٔ شیخ یوسف صاحب حدائق میباشد. درسال هزار وصد وهشتاد ودو ازعموی مذکورخود اجازه داشت ودرسال هزار ودویست و شانزده از هجرت وفات یافت و از مشایخ اجازهٔ شیخ احمد احسائی است. کتاب **الاشراف فی المنع عن بیع الاوقاف** از او است. (ص ۱۸۸ ج۱ و۱۰۲ ج ۲ ذریعه)

بحرانی **شیخ سلیمان بن عبدالله** - بعنوان محقّق بحرانی خواهدآمد.

بحرانی **شیخ صالح بن عبدالکریم** - کرزکانی بحرانی، عالمی است فقیه فاضل، عابد زاهد، محدّث، ازاکابرعلمای امامیّه، ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی. در سال هزار و نود و هشت هجرت (۱۰۹۸هـ قمری) وفات یافت، **شرح الاسماء الحسنی** از تألیفات او است و رجوع بشیخ جعفر هم نمایند.
(ص ۶۷ ج۲ ذریعه و۱۴۹ ت و۴۷۸ ملل)

بحرانی **شیخ عبدالعلی بن احمد** - برادر شیخ یوسف بحرانی متوفی بسال ۱۱۸۶هـ ق مؤلف کتاب **اخبارالشریعة** یا **احیاء معالم الشیعة باخبار الشریعة** درفقه که مبسوط است وفقط کتاب طهارت ازآن بطبع رسیده است و سال وفاتش بدست نیامد. (ج۱ ذریعه)

بحرانی **شیخ علی بن حسن** - بعنوان قطیفی، خواهدآمد.

بحرانی **شیخ علی بن سلیمان** - بعنوان کمال الدین علی بن سلیمان، مذکور خواهد شد.

بحرانی **سید ماجد بن علی** - رجوع به بحرانی، سیدماجد بن هاشم، مذکور در زیر نمایند.

بحرانی **سید ماجد بن محمد بحرانی** - عالمی است امامی، جلیل القدر، ادیب و شاعر و منشی، از معاصرین شیخ حرّ عاملی متوفی در

۱۱۰۴ه ق ، شرحی بر نهج‌البلاغة تألیف داده‌که هنوز ناتمام است ، مدتی در شیراز و اصفهان قضاوت نمود و سال وفاتش بدست نیامد ، ظاهر آن است که در سال ۱۰۹۷ه قمری‌که تاریخ تألیف امل‌الامل شیخ حرّ عاملی است در قید حیات بوده است .
(ص ۴۱۳ ملل)

بحرانی **سید ماجدبن‌هاشم صادقی ابن علی بن مرتضی بن علی‌بن‌ماجدحسینی-** عالمی است ربّانی و جلیل‌القدر ، ادیب فاضل ، شاعر ماهر و ملامحسن فیض و جمعی دیگر از اجلّه از تلامذهٔ او بوده‌اند . سیدعلی خان مدنی ، در سلافة‌العصر، بسیارش ستوده و اشعار زیادی از وی نقل‌کرده‌است. درسال هزار وبیست و هشتم هجرت (۱۰۲۸ه قمری) در شیراز وفات یافت و کتاب **التعلیقات علی خلاصة‌الاقوال فی‌الرجال** از تألیفات‌اواست. درامل‌الامل گوید‌که وی **دیوان شعری** هم‌دارد و نیز بعدازسید ماجد مذکور یك نفر سیّد ماجد دیگری‌هم نوشته‌که پدرش علی بن‌مرتضی بحرانی‌است و گوید که فاضل‌جلیل، ادیب‌شاعر و با شیخ بهائی معاصر ومابین‌ایشان‌علاقهٔ مودّت مستحکم‌بود و شیخ بهائی اورا می‌ستوده و این سید ماجد **رساله‌ای دراصول** تألیف داده است . درپایان کلامش‌گوید : محتمل است‌که همین سید ماجدبن علی بن مرتضی ، همان سید ماجدبن هاشم بن علی بن مرتضی (مذکور در بالا) باشد بلکه ظاهر، وحدت و یکی بودن ایشان است نگارنده‌گوید: ماجد بن علی‌گفتن همانا از راه‌نسبت بجدّ میباشدکه بسیارمعمول است والاّ نام پدرش هاشم بوده است . (ص۶۳۹ت و۴۹۳ ملل و۲۳۱ ج۳ذریعه وغیره)

بحرانی **شیخ محمد بن احمد بن ابراهیم-** از اکابر علمای امامیّه میباشد که‌کتابی موسوم به **اصول‌الدین** تألیف داده و درسال هزار وصد و هشتاد وشش از هجرت (۱۱۸۶ه قمری) پیش‌از برادرش صاحب حدائق وفات یافت .
(ص۱۹۲ ج۲ ذریعه)

بحرانی **شیخ محمد بن احمد بن محمد بن احمد-** ازاکابر علمای اواخرسدهٔ سیزدهم هجرت میباشد ویا اوائل قرن‌چهاردهم را نیزدرك‌کرده است. بحرانی، شیخ احمد بن صالح مذکور دربالا ، متوفی بسال ۱۳۱۵ه قمری، با وی

ملاقات کرده و بسیارش می‌ستوده‌است و رسالهٔ **الاستقلالیة** ، دراستقلال پدر درتزویج دختر باکرهٔ بالغه از تألیفات او است . (ص۳۳ ج۲ ذریعه)

بحرانی **میثم بن علی بن میثم** - در باب کنی ، بعنوان ابن میثم ، نگارش خواهد یافت .

بحرانی **سید هاشم بن سلیمان بن اسمعیل**- بن‌عبدالجواد بن‌علی‌بن‌سلیمان بن ناصر، حسینی بحرانی ، توبلی کتکانی ، عالم فاضل مدقّق ، فقیه ، عارف ، مفسّر، رجالی ، محدّث متتبّع ، امامی ، درکثرت تتبّع تالی مجلسی‌اش میشمارند وهریك از تألیفات وی حاکی از مراتب اطّلاعاتش میباشد وکثرت تتبّع اورا برهانی لایح است :

۱- اثبات‌الوصیه ۲- احتجاج المخالفین علی امامة امیرالمؤمنین ع ۳- ارشاد المسترشدین ۴- الانصاف فی‌النص‌علی‌الائمة‌الاشراف من‌آل‌عبدمناف ۵- ایضاح‌المسترشدین ۶- البرهان فی‌تفسیرالقرآنکه در سال ۱۲۹۵ه قمری در تهران چاپ شده است **۷- بستان الواعظین ۸- البهجة المرضیة فی‌اثبات‌الخلافة والوصیة ۹- تحفة‌الاخوان ۱۰- ترتیب تهذیب‌الحدیث ۱۱- تفضیل‌علی‌ع علی‌اولی‌العزم‌من‌الرسل ۱۲- تنبیه‌الاریب وتذکرة‌اللبیب فی‌ایضاح رجال‌التهذیب ۱۳- التیمیة** دربیان نسب تیمی **۱۴- الجنة والنار ۱۵- روضة العارفین ۱۶- سلاسل‌الحدید ۱۷- غایة‌المرام وحجة‌الخصام فی‌تعیین‌الامام‌من‌طریق‌الخاص والعام**که درسال ۱۲۷۲ه قمری درتهران چاپ شده است **۱۸- فضائل علی‌ع والائمة من‌ولده ۱۹- مدینة‌المعجزات یا مدینة‌المعاجز ۲۰- معالم‌الزلفی ۲۱- مقتل‌الحسین ع ۲۲- نسب عمر بن‌الخطاب ۲۳- نورالانوار ۲۴- الهادی ومصباح‌النادی** که این هردو تفسیر با اخبار است وغیر اینهاکه بالغ به هفتاد و پنج بوده و اکثرآنها در علوم دینیّه میباشد و بهمین جهت اورا **علامة‌البحرین** هم‌گویند و درسال هزار و صد و هفت یا نه از هجرت (۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ه قمری) وفات‌یافت ودربخش توبلی‌که از بخشهای بحرین‌است مدفون شد وکتکان هم یکی‌از دهات‌آن بخش است .

(ص ۸۷ ج ۳ نی و۹۳۹ و۱۶۴۶ ج ۳ و ۵۱۸ ج ۴ ذریعه وغیره)

بحرانی **یحیی بن عزالدین**- بعنوان شرف‌الدین یحیی‌بن عزّالدین حسین خواهدآمد .

بحرانی **شیخ یوسف بن احمد** بعنوان صاحب الحدائق الناضره، خواهد آمد.

بحرالعلوم علامهٔ دهر و وحید عصر، **سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد بن سید عبدالکریم**، حسنی حسینی طباطبائی، بروجردی الاصل، نجفی المسکن، مردمك چشم علمای روزگار، اعجوبهٔ چرخ کج‌مدار، دارای فنون بسیار، جامع معقول ومنقول، مرجع استفادهٔ جمعی کثیر از اکابرعصرخود، صاحب کرامات ظاهره میباشدکه درکتب مبسوطه نگارش داده‌اند ودرضمن شرح حال میرزامهدی شهرستانی درتحت عنوان شهرستانی بیکی ازآنها اشاره خواهیم نمود. گروه انبوهی از یهود، دراثر اخلاق فاضله وکرامات باهره‌اش مذهب شیعه را قبول‌کردند. فیض‌یابی او بحضور مبارك حضرت ناموس دهر، امام عصر، عجل‌الله فرجه وجعلنا من اعوانه وانصاره، متواتر میباشد. بالجملة، جلالت قدر و بلندی مقام آن یگانهٔ زمان، برتر ازآن است که زبان را قدرت تقریر و خامه را یارای تحریر باشد، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، با آن‌همه جلالت و نبالت و ریاست و فقاهت مطلقه‌که داشته، محض از راه تبرّك، خاك نعلین سید را با تحت‌الحنك خود پاك میکرد.

لایدرك الواصف المطری خصائصه و ان یکن سابقاً فی‌کل ماوصفا

اساتید و مشایخ سید بحرالعلوم، آقای بهبهانی، شیخ یوسف بحرانی، سیدحسین قزوینی، شیخ محمدتقی دورقی، آقا محمدباقر هزار جریبی و جمعی دیگر از اکابروقت بوده‌اند و شیخ محمدعلی اعسم و صاحب مفتاح الکرامة سید جواد عاملی، حجةالاسلام سیّد محمدباقر رشتی از جملهٔ تلامذهٔ وی میباشد. ولادت سید، درسال هزار وصد و پنجاه و چهار یا پنج از هجرت (۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ه قمری) درشب جمعه از ماه شوال درکربلای معلّی واقع شد، والد ماجدش سید مرتضی متوفی بسال ۱۲۰۴ه ق‌گوید؛ شب ولادت بحرالعلوم درخواب دیدم‌که حضرت رضا علیه‌السلام بتوسط محمد بن اسمعیل بن بزیع، شمعی فرستاد، محمد هم‌آن شمع را در پشت بام روشن‌کرد، نورآن باندازه‌ای امتداد داشت‌که چشم دوربین از ادراك منتهای‌آن قاصر بود. وفات سید درسال هزار ودویست

و دوازده از هجرت (۱۲۱۲ه قمری)، درپنجاه و هفت سالگی ، در نجف‌الاشرف واقع وقبر شریفش درمسجد طوسی، نزدیك قبر شیخ‌طوسی میباشد. وعدد لفظ **غریب** (۱۲۱۲) مادهٔ تاریخ وفات او است ، در نخبة‌المقال‌گوید :

والسید المهدی الطباطبائی	**بحرالعلوم صفوة الصفاء**
والمرتضی والده سعید	**مات «غریبا» عمره «مجید»**

یعنی مدت‌عمرش عدد لفظ مجید = (۵۷) وسال وفاتش‌هم عدد لفظ غریب = (۱۲۱۲) میباشد تألیفات بحرالعلوم بدین شرح است :

۱- **الاثنی عشریات فی‌المراثی** که دوازده قصیده بوده و هرقصیده دوازده بیت است ۲- **الاجازات** ۳- **اجتماع‌الامر والنهی** ۴- **ارجوزة فی‌الجمل والعقود** ۵- **اصالةالبرائة** ۶- **تاریخ مکة و مسجدالحرام** که موسوم به **تحفةالکرام** است ۷- **تحفةالکرام** که همان تاریخ مکه است ۸- **الفوائدالرجالیة** وغیر اینها .

پوشیده نماندکه نسب بحرالعلوم بواسطهٔ بعضی از جدّاتش به مجلسیین موصول میگردد چنانچه جدّهٔ پدری او دختر امیرابوطالب بود و مادر جدّهٔ مذکوره هم دختر مولی محمد نصیر ابن مولی عبدالله پسر مجلسی اوّل وبرادر مجلسی ثانی است ونیزمادر امیرابوطالب مذکورکه جدّ مادری پدر بحرالعلوم‌است دختر ملا محمدصالح مازندرانی است‌که از زنش‌آمنه‌بیگم دختر مجلسی‌اوّل تولد یافته‌است اینك مجلسی اوّل از اجداد عالی بحرالعلوم بوده و مجلسی ثانی (مولی محمدباقر) نیز دایی او میباشد .

(کتب رجالیه وص ۱۳۳ قص و ۳۸۴ مس و۶۷۷ ت وغیره)

بحرق

محمد بن عمر بن مبارك - (یا محمّد بن محمّد بن عمر) بحرق قاضی جمال‌الدین، حمیری حضرمی شافعی، فقیه، نحوی، لغوی که درفنون متداوله دستی توانا داشت و تألیفات او بدین شرح است :

۱- **تحفةالاحباب وطرفةالاصحاب** ۲- **السیرةالنبویة** ۳- **شرح‌لامیةالافعال‌ابن‌مالك** ۴- **شرح‌الملحة** ۵- **مختصرالاذکار** ۶- **نشرالعلم‌فی‌شرح‌لامیةالعجم** در سال نهصد و سی از هجرت (۹۳۰ه قمری) درشصت ویك سالگی درگذشت . **(ص۵۳۲ مط)**

بحرین[1]

بحرینی موافق آنچه تحت عنوان احسائی اشاره نمودیم، گاه است که در زبان بعضی از اهالی ما، درمقام نسبت به بحرین، بعوض بحرانی، بحرینی گویند و ماهم چند تن ازمنسوبین آن را بهمان عنوان صحیح (بحرانی) نگارش دادیم و رجوع بدانها نمایند.

بخارائی **شهاب الدین عمعق** - شاعری است توانا، حکیمی است دانا، در دبستان هنر ممتاز، درعرصهٔ سخن‌وری یکه‌تاز، با سلجوقیان معاصر بود وشعرای آن‌عصر باستادی وی‌گواهی داشتند بجز استاد ابومحمدارشدی‌معروف برشیدی‌که با وی معارضه داشت، وقتی اشعارشرا به بی‌ملاحتی نسبت داد پس آن‌حکیم درمقابل آن، این قطعه راگفت:

شعرهای مرا بـه بی‌نمکی	عیب کردی، روا بـود شاید
شعرمن همچوشکّر وشهداست	واندرین دو، نمك نکو ناید
شلجم و بـاقلا است گفتهٔ تـو	نمك ای قلتبـان تـرا بایـد

سلطان سنجر، باکثرت شعرای نامدار، اورا از بلخ طلب‌کردکه درفوت دخترش ماه‌ملك که نامزد سلطان محمد بوده مرثیه‌ای بگوید ولی بجهت‌ناتوانی پیری، خودش راآمدن ممکن نشد، این مرثیه را نوشته وبا پسرش حمید فرستاد:

هنگام آنکه‌گل دمد از باغ و بوستان	رفت آن‌گل شکفته و درخاك شد نهان
هنگام آنکه شاخ‌شجر، نم‌کشد ز ابر	بی‌آب مانـد نرگس آن تـازه بوستان

یوسف و زلیخائی هم نوشته‌که با دوبحر خوانده می‌شود و نیز از اشعار او است:

خوشا باد سحرگاهی‌که برگلبن‌گذر دارد	که هرفصلی و هروقتی یکی‌حال دگردارد
گهی برعارض‌هامون، زبرگ‌لاله‌گل‌پوشد	گهی برساحت صحرا، زنقش‌گل صوردارد

۱- **بحرین:** نام جامع بلادی‌است درساحل بحر هند، بشرحی‌که تحت‌عنوان‌احسائی نگارش دادیم.

الایاباد، روح‌افزاومهرانگیزومشك‌افشان   خبر ده کان نگار ما زحال ما خبر دارد

بخارائی‌ازمعاصرین رشید وطواط، ادیب‌صابر، حکیم‌سنائی، عثمان مختاری، امیرمعزّی بود ، **دیوان شعری هفت هزار بیتی** داشته و درسال پانصد وچهل ودو از هجرت (۵۴۲هـ قمری) درگذشت. پسرش حمید نیز شاعر بود واین دوبیت را درهجو سوزنی‌که معاصرش بوده‌گوید :

دوش در خــواب دیدم‌آدم را   دست حوّا گرفتــه اندر دست

گــفتمش سوزنـــی نبیرۀ تست   گفت حوّا بسه طلاق ار هست

(ص ۳۶ سفینه و ۳۴۵ ج ۱ مع و۳۲۲۲ ج ۵ س)

بخاری

احمد امیر بخاری - از اکابر مشایخ نقشبندیـّه استکـه املاك و عیال و اولاد خود راکه دربخارا داشته ترك‌گفت ، برای دیدار شیخ الهی بروم رحلت نمود ، دیرگاهی درقصبۀ سماوه بارشاد عبادآغازکرد ، درآن اثنا بزیارت بیت‌الله مشرّف شد ، پس‌از ایفای وظائف حجّ باستانبول عـودت نمود و درجوار جامع فاتح ، بارشاد مردم اشتغال یافت تا درسال نهصد و نود ودو ازهجرت ، درهفتاد و سه سالگی درگذشت و درهمانجا مدفون‌گردید .   (ص۹۸ ج۱ فع و۱۰۴۱ ج۲ س)

بخاری

حسن بن نوح- درباب‌کنی، بعنوان ابومنصور بخاری خواهدآمد.

بخاری

محمدبن احمد حسینی‌نابلسی- مورّخ‌اخباری،که لقب صفی‌الدین داشته واز اکابر علم حدیث و دراصل از اهل بخارا بود ، سپس به بیت‌المقدّس رفته درآ نجا اقامت‌نمود، از مشایخ بسیاری درمصر وشام وحجاز وبخارا و یمن اخذ مراتب علمیـّه‌کرد تاآنکه درمعرفت حدیث و رجال سندآن، وحید عصر و مرجع‌استفادۀ افاضل‌زمان‌خودشد، کتاب **القول‌الجلی فی‌ترجمة ابن تیمیة‌الحنبلی** ازاو است و درسال هزار ودویست تمام ازهجرت (۱۲۰۰هـ قمری) درگذشت .   (ص۵۳۷ مط)

بخاری

محمدبن اسمعیل- بن ابراهیم بن مغیرة بن احنف‌جعفی حافظ‌که کنیه‌اش ابوعبدالله، شهرتش **بخاری و امام‌بخاری** است. ازقدمای

محدّثین کرام میباشدکه اوثق ایشان و علم و درایت وی مقبول عموم اهالی بود، نخست، بجهت تحصیل و تصحیح احادیث نبوی برخراسان و جبال و عراق و مصر و حجاز و بلاد سوریّه مسافرتهاکرد، از اکابر علمای حدیث، استفاده‌ها نمود وکتاب **جامع صحیح** راکه به **صحیح بخاری** معروف ویکی‌ازصحاح‌ستّهٔ اهل‌سنّت وجماعت بلکه‌افضل وصحیح‌ترین آنها بوده و حاوی نه هزار حدیث نبوی مستخرجه از ششصد هزار حدیث میباشد ، در ظرف شانزده سال تألیف داد . معروف استکه پیش‌از نقل هرحدیث درآن‌کتاب، وضو گرفته یاغسل میکرد ودو رکعت نماز میخواند وگویند صدهزارحدیث‌صحیح ودویست هزار حدیث مجعول غیرصحیح، درحفظ داشته است . ازفتاوی عجیبهٔ مشهوره‌اش آنکه، احکام رضاع شرعی را ، درشیر حیوانات نیزجاری میکرد، چنانچه اگر پسری ودختری شیرگاوی یا خری را بخورند ، بنا بمذهب او، نسبت بهمدیگر خواهر و برادر رضاعی بوده واز ازدواج با همدیگر ممنوع میباشند . تألیفات او بدین شرح است :

۱- الادب‌المفرد ۲- الاسماء والکنی ۳- تاریخ‌اوسط ۴- تاریخ‌صغیر ۵- تاریخ کبیر ۶- ثلاثیات‌البخاری ۷- جامع صحیح که در بالا مذکور شد **۸- خلق افعال‌العباد ۹- السنن** در فقه **۱۰- الصحیح** که در بالا بعنوان جامع صحیح مذکور شد **۱۱- الضعفاء** وغیر اینها . شب پنجشنبه عید فطر ازسال دویست وپنجاه و سه یا شش ازهجرت (۲۵۳ یا ۲۵۶ه قمری) در دیه فرهنگ نامی ، در ده فرسخی سمرقند وفات یافت ودرهمانجا مدفون شد و ولادتش درسال یکصد و نود و چهارم بوده است.

(کف وص ۱۲۵۱ ج ۲ س و۲۸ ج ۲کا و ۶۹۸ ت و۳۲۱ ف و۵۳۴ مط و۲۱۰ ج۲ ع و۴ ج ۲ تاریخ بغداد و ۲۵۷ ج ۱ فع و۲ ج ۲ طبقات‌الشافعیة)

بخاری **محمد بن محمد** - بعنوان بهاءالدین نقشبند، نگارش خواهیم داد.

بخاری **محمد شمس‌الدین** ، معروف بامیرسلطان ، ازاکابرمشایخ‌خلوتیّه میباشدکه مورد عنایت شاهانهٔ سلطان بایزیدخان عثمانی بود و درسال هشتصد و سی وسه از هجرت (۸۳۳ه قمری) در بروسه درگذشت .

(ص ۱۰۴۱ ج ۲ س)

بخشی

حسن بن عبدالله بن محمد بخشی - حلبی ، از افاضل علمای عامّه میباشدکه فقه و حدیث و تصوّف و نحو و علوم ادبیّه و صحاح ستّه را ازپدر خود شیخ عبدالله بخشی وازعموی خود شیخ ابراهیم بخشی ودیگراکابر وقت اخذکرد ، شعرخوب هم میگفته وتألیفات مرغوبی داردکه ازآن جمله است :

۱- **بهجةالاخیار فیشرح حلیةالمختار** ۲- **تحریرالمقال فیخلق الافعال** ۳- **شرح اسماءالبدریین** ۴- **النور الجلی فیالنسب الشریف النبوی** وغیر اینها . بخشی، زمانی در صیدا قضاوت نمود ، در اواخر عمر خود بیست سال متقاعد و منزوی‌گردید وتا در سال هزار و صد و نود از هجرت (۱۱۹۰ه قمری) درهفتاد ونه سالگی درگذشت .

(ص ۲۶ ج ۲ سلك‌الدرر)

بدایع نگار

میرزا فضل‌الله بن ملاداود - مشهدی، ازفضلای عصر حاضرما است کـه ازاستان ملائك پاسبان رضویّه بلقب بدایع نگار، قرین افتخار شد ، ازآن‌آستانه راتبه‌خوار بود و درسال هزار و سیصد و چهل وسه از هجرت (۱۳۴۳ه قمری) وفات یافت و ازتألیفات او است :

۱- **ازهارالربیع** که‌شرح‌بدیعهٔ‌پدرش‌ملّاداوداست ۲- **البدایع** که‌دیوان‌اشعاراست ۳- **بدایع‌الاشعار فی‌شرح‌صنایع‌الاسحار**. مخفی‌نماندکه صنایع‌الاسحار، که‌قصیدهٔقوامیه‌اش نیزگویند ، قصیده‌ایست‌که قوامی‌گنجی مطرزی خباز ، عموی نظامی گنجوی ، صاحب خمسه ، متوفی درسال ۵۷۶ه ق ، در مدح قیزیل ارسلان سروده است‌کـه جمیع صنایع بدیعیّه و نکات ادبیّهٔ شعریّه را حاوی‌میباشد، بدایع نگار، همان قصیده را شرح‌کرده و درسال ۱۳۳۶ه قمری در مشهد مقدّس رضوی چاپ شده است ۴- **بیان‌المعانی فی‌علم المعانی** ۵- **التنمیقات فی‌التوقیعات** ۶- **مطلع‌الشمس** که در سال ۱۳۳۱ه چاپ شده است ۷- **مطلع‌الشموس** که در ۱۳۳۹ه ق چاپ شده است . (مواضع متفرقه از ذریعه)

بدایع نگار

سید میرزا مهدی - بعنوان لاهوتی خواهدآمد .

بدایعی بلخی

محمود بن محمود - از شعرای عهد سلطان محمود میباشد و از اشعار او است :

جهان چون عروس است، بارنگ وبو — دریغاکه داماد خوار است ، او
چو باشی جوان ، کار پیری بساز — که اندر جوانی نمانی دراز
ز پنجاه چون موی تو شد سپید — مدار از جوان زن ، به نیکی امید
عروس جوان گفت با پیر شاه — که موی سفید است مار سیاه
همیشه جوان و جوان مرد باش — ز دونی و بی‌حاصلی فرد باش
که نام جوان مرد اندر جهان — بود زنده نزد کهان و مهان
جوان مردی از کارها بهتر است — جوان مردی از خوی پیغمبر است

زمان وفاتش بدست نیامد . **(ص ۱۰۴ هب وغیره)**

بدخشانی **ملاشاه -** بعنوان ملاّ شاه بدخشانی خواهدآمد .

بدخشی ازقدمای شعرای ایران میباشدکه بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام، در بدخشان نشوونمایافت ودرسال دویست ونود وچهارازهجرت (۲۹۴ه ق) درقید حیات بوده و از اشعار او است :

زبر و زیر گر شود عالم — ای‌بدخشی چه‌غم،که درگذراست
کاین جهان همچو شیشهٔ ساعت — ساعتی زیر و ساعتی زبر است

نگارنده‌گوید : تاریخ مذکور محلّ تردید بوده ومحتاج به تتبّع میباشد .
(ص ۱۲۵۳ ج ۲ س)

بدخشی سمرقندی ازشعرای‌بدخشان میباشد، به‌الغ‌بیگ منتسب‌بود، درسمرقند امرار حیات مینمود ، **دیوانی مرتب و رساله‌ای درمعما** داشته است ، نام و سال وفاتش مضبوط نبوده و از او است :

ای، زلف شب مثال ترا دربرآفتاب — از شب‌که دید سایه،که افتد برآفتاب
زاغی است طرّهٔ تو، همایون‌که آشیان — بالای سرو دارد و زیر پرآفتاب

(ص ۲۰۴ سفینه و ۱۲۵۳ ج ۲ س)

بدرابیض **یوسف بن حسین بن عبدالله حلبی-** معروف به بدر ابیض ، از افاضل حنفیّه وازشاگردان برهان بلخی میباشدکه شرح‌حالش

خواهدآمد. درسال پانصد و نود ودوازهجرت(۵۹۲ه قمری)درهفتادویك سالگی درگذشت.
(ص ۲۲۷ فوائدالبهیة)

بدرجاجرمی بعنوان **جاجرمی بدرالدین** - خواهدآمد.

بدرالدین **اسمعیل تبریزی** - که کنیه‌اش ابوالمعمّر است. بنا برآنچه از ریاض‌العلما نقل‌شده، ازمحدّثین قرن هفتم هجرت میباشدکه ثقه و حافظ و سیّاح بود، مشیخهٔ دارالحدیث اربل بدو تفویض شد، پس‌ازآنکه‌آن شهر مسخّر تاتارگردید اسمعیل بحلب رفت ودرهمانجا درحدود هشتاد وشش‌سالگی درگذشت وبنا برآنچه ازکاتب چلبی نقل‌شده، اسمعیل درسال ششصد ویك هجرت **کتابی درحدیث املاکرده‌که باربعین بدرالدین معروف است.** (مدرك بقرار فوق)

بدرالدین **حسن (یاحسین) بن عمر بن حسن** - دمشقی حلبی، شافعی، ادیب، محدّث مورّخ، کنیه‌اش ابوطاهر و ابومحمد، درنظم ونثر دستی توانا داشت، کتاب **درةالاسلاك فی‌دولةالاتراك**، کتاب **نسیم‌الصبا** هردو از تألیفات اوست. کتاب اوّلی، درتاریخ‌پادشاهان مملوکهای مصر و راجع بحوادث‌یکصد وبیست ونه سال قمری، از ششصد و چهل و هشت تا هفتصد و هفتاد و هفت هجری ق مطابق (۱۲۵۰ تا ۱۳۷۵م) است وکتاب دویمی نیزدرسال۱۲۸۹ه دراسکندریّه ودر۱۳۰۲ه درقسطنطنیّه ودر۱۳۰۷ه درقاهره چندین مرتبه‌چاپ‌شده ودربیروت نیز بطبع رسیده‌است. بدرالدین درسال هفتصد وهفتاد ونه هجرت (۷۷۹ه ق=۱۳۷۷م) درشصت ونه سالگی درگذشت.
(ص ۷۷ مط و غیره)

بدرالدین **حسن بن محمد** - بعنوان بورینی شیخ بدرالدین، خواهدآمد.

بدرالدین **عبدالرحمن بن‌المسجف** - کنانی عسقلانی، ازمشاهیر ادبا وشعرای عرب‌که اکثر اشعارش درهجو و بدگوئی است، درسال پانصد و هشتاد وسه‌وفات‌یافته وازاشعاراو است‌که دربغداد، روزعاشوراموقع بارش‌باران‌گفته‌است:

مطرت بعاشورا وتلك فضیلة	**ظهرت فما للناصبی‌المعتدی**
والله ماجآء الغمام و انما	**بکت‌السماء لزوال آل‌محمد**

(ص ۳۰۷۳ ج ۴ س)

بدرالدین **عینی محمود بن احمد** - بهمین عنوان نگارش خواهد یافت.

بدرالدین **محمد بن ابراهیم** - بعنوان ابن‌جماعة، خواهدآمد .

بدرالدین **محمد بن ابی‌بکر** - بعنوان دمامینی ، خواهدآمد .

بدرالدین **محمد بن‌بهادر**- بعنوان زرکشی، نگارش خواهد یافت .

بدرالدین **محمد فراهی**- بعنوان فراهی ، مذکور خواهد شد .

بدرالدین **محمدبن محمد دمیاطی**- درضمن شرح حال شرف‌الدین اسمعیل، خواهدآمد .

بدرالدین **محمد بن محمد بن مالك** - در باب کنی ، بعنوان ابن‌الناظم ، خواهدآمد .

بدرالدین **محمود بن‌احمد** - بعنوان عینی ، نگارش خواهیم داد .

بدرالدین **مظفر بن‌عبدالرحمن**- بعنوان ابن‌قاضی، درباب کنی، خواهدآمد.

بدل عنوان‌مشهوری دوتن‌ازعرفااست‌که‌بعنوان **شیخ‌بدل** خواهدآمد.

بدورسبعه وصف‌دیگرهفت‌تن‌ازقاریان‌است‌که‌بعنوان**قراء سبعه** خواهدآمد.

بدیع **میرزافتح‌الله** - ازسادات‌جلیل شیراز ودرفنون شاعری‌سخن‌پرداز بود، درسال‌هزار ودویست و نود وهشت هجرت (۱۲۹۸ه قمری) درتهران وفات یافته و از او است :

کیم ز لعل لبت ، بوسه دسترس باشد مـدام ، قنـد مکرّر مرا هوس بـاشد

مکن به‌عنف، مرا دورازآن‌لب‌شیرین که لازم است بدور شکر مگس باشد

(ص ۵۵۴ عم)

بدیع‌اسطرلابی **هبةالله بن حسین**- طبیب بغدادی ، مکنّی بابوالقاسم ، از اکابر حکمای اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه بامسترشد باللّٰه‌عباسی (۵۱۲-۵۲۹ه ق) معاصر بود ، درطبّ وفلسفه ومنطق وکلام وفنون ریاضی نادرهٔ روزگار

و درعلم نجوم و رصد وحید عصر خود بشمار میرفت، بویژه درعمل صنعت اسطرلاب و ساختن‌افزار آن وعمل‌فلکی مهارتی‌بسزا داشت و بهمین‌جهت به**اسطرلابی** شهرت‌یافته‌است زیرا درآن‌صنعت‌کسی‌را با وی تاب‌برابری نبود، اینك‌بدان وسیله مال بسیاری‌اندوخت و درسال پانصد و سی و چهار از هجرت (۵۳۴ﻫ قمری) بعلّت فلج در بغداد درگذشت و درگورستان وردیه درسمت شرقی بغداد ، بخاك سپرده شد . شعر خوب هم میگفته واز آن‌جمله این دو بیت است‌که بهمراهی ارمغانی‌که اتحاف یکی از دوستانش نموده بوده فرستاده است :

اهدی لمجلسه الشریف و انما — اهدی لـه ماحزت من نعمائـه
کالبحر یمطره السحاب و مالـه — فضل (منخل) علیه لانه من‌مائه

(ص ۱۰۸ مه و ۳۱۹ ج ۲ کا و ۲۷۳ ج ۱۹ جم)

بدیع‌دمشقی
طراد بن علی بن عبدالعزیز - دمشقی ، شهرتش بدیع ،کنیه‌اش ابوفراس میباشد ، ادیبی است نحوی‌که درنظم و نثر دستی توانا داشت و در سال پانصد و بیست و چهار از هجرت (۵۲۴ﻫ قمری) درگذشت .

(ص ۱۹ ج ۱۲ جم)

بدیع‌الزمان
هرندی قهپائی- فقیه محدّث، صاحب‌شرح**صحیفهٔ‌سجادیه**، درعصر شاه‌عباس‌صفوی‌شیخ‌الاسلام‌یزدبود و مشخّصات‌دیگری بدست‌نیامد.

(ص۱۰۵ هب)

بدیع‌الزمان
همدانی- احمدبن‌حسین‌بن یحیی‌بن سعیدبن بشر- همدانیّ‌الاصل ، هراتی‌المسکن والمدفن، لقبش مهذب‌الدین ،کنیه‌اش ابوالفضل و شهرتش بدیع‌الزمان میباشد ،گاهی به **فاضل همدان** و **علامهٔ همدان** نیز موصوف است. ادیبی است فاضل جلیل امامی ، شاعری است مبدع نامی، حافظ کاتب منشی لغوی ، از اکابر ادبای اسلام ، درنظم و نثر عربی بی‌نظیر ، از ندمای صاحب بن عبّاد ، کلمات او درنهایت فصاحت وبلاغت ، درقوهٔ حافظه وبدیهه‌گوئی یگانهٔ جهان واز اعاجیب دوران بود قصیده‌های پنجاه بیتی یا شصت بیتی را بمجرّد شنیدن حفظ میکرد و از اول تاآخر بدون تغییر حرفی فرو میخواند ، چهار، پنج ورق ازهرکتابی را فقط با یك دیدن حفظ

مینمود وعیناً قرائت میکرد ، هرگاه نظم قصیده‌ای یا انشاء رساله‌ای را تصمیم میداد در همان دم ، بدون تکلّف انشا می‌نمود ، بسا بودی ، مکتوبی راکه نوشتن‌آن را در نظر می‌گرفت از سطرآخرش شروع میکرد و بترتیب معکوس می‌نوشت و باوّلش میرسانید . کتاب‌مقامات‌اوکه‌معروف به **مقامات بدیع‌الزمان** است مشهورهردیارمیباشد ونخستین‌قدمی است‌که دراین موضوع برداشته شده است ، دیگر اکابر از حریری وغیره‌که در مقامات نگاری قدمی برداشته‌اند بدو اقتفا جسته‌اند ، خود حریری ، دردیباچهٔ مقامات خود ، بمقامات بدیع‌الزمان معترف وبه‌تأسی ّکردن بدو اذعان مینماید. بدیع‌الزمان را علاوه برکتاب مقامات مذکور **دیوان شعری** هم‌بوده‌است، رسائل ومکاتیب ومنشآت وی‌هم دریك مجلّدجمع وبنام **رسائل بدیع‌الزمان** بارهاچاپ‌شده وکتاب**الامالی** راهم بدومنسوب دارند و ظاهراً همان‌کتاب مقامات است . بالجمله مراتب علمی و فضلی بدیع‌الزمان، بالاتر از آن است‌که این‌مختصر گنجایش‌آنها را داشته‌باشد، مشاجرات ادبی‌او باابوبکرخوارزمی و فائق‌آمدن او مشهور و درمعجم‌الادبا و دیگرکتب تراجم مذکور است . روز جمعه یازدهم جمادی‌الاخرای سال سیصد وهفتاد و هشت یا نود و هشت هجرت (۳۷۸یا۳۹۸ه قمری) درهرات مسموماً وفات‌یافت ویاموافق نوشتهٔ بعضی دیگر از ارباب‌تراجم، سکته کرده و بزعم موت ، دفنش‌کردند ، درقبر بهوش‌آمد و صدای وی بگوش اهالی رسید ، بعد از نبش قبر دیدندکه دست بریش دارد و ازهول قبر جان داده‌است . افاضل وقت، مرثیه‌های بسیاری درحقّ وی‌گفته‌اند .

(ص ۱۸۹۵ مط و ۱۲۸۷ ج ۲ س و۴۱ ج۱کا و۶۶ ت و ۲۷۵ ج۲ ع و۳۰۸ ج ۲ ذریعه و۱۶۱ ج ۲ جم وغیره)

بدیعی‌دمشقی **یوسف**- قاضی موصل ، ادیبی است فاضل و منشی ،که در نظم و نثر و صنعت انشا ، دستی توانا داشت و از مشاهیر فضل و ادب میباشد. بعضی‌از اهل ادب بابدیع‌الزّمان همدانی مذکور دربالایش‌توأم شمرده وگروهی بروی مقدّم دارند .کتاب **ذکری حبیب** وکتاب **الصبح‌المنبی عن حیثیةالمتنبی** که حاوی اخبار متنبی و بعضی از اشعار ظریفهٔ او است وکتاب**هبةالانام فی‌مایتعلق بابی‌تمام** ازآثار

قلمی او میباشد و درسال هزار و هفتاد وسه از هجرت (۱۰۷۳ه قمری) درگذشت .

(ص۵۴۴ مط)

براوستانی

اسعدبن محمدبن موسی-کنیه‌اش ابوالفضل ، لقبش مجدالملک ، از وزرای نامی شیعی امامی است . درسلک وزرای برکیاروق‌بن الب‌ارسلان سلجوقی بود ، قبهٔ کاظمین ع و حضرت عبدالعظیم و ائمهٔ بقیع و غیرآنها از آثار جلیلهٔ وی میباشند ودرسال چهارصد وهفتاد ودو یا نود ودو ازهجرت(۴۷۲یا۴۹۲ه قمری) وفات یافت .

براوستان - نام یکی از دیهات ری یا قم است. (ص ۶۷ ج ۲ نی)

براوستانی

سلمة بن خطاب ، از محدثین علمای شیعه میباشد ، صفار متوفی بسال ۲۹۰ه ق ومحمدبن ادریس متوفی بسال ۳۰۶ه ق ودیگر مشایخ قمیین از وی روایت می‌کنند ، سال وفاتش بدست نیامد ، لکن از رجال اواسط یا اواخر قرن سوم هجرت میباشد . از تألیفات او است :

کتاب تفسیر یس ، **ثواب الاعمال** ، **ثواب‌الحج** ، **الجواهر** ، **عقاب‌الاعمال** ، **النوادر** ، **مقتل‌الحسین** ، **المواقیت** ، **مولدالحسین ع** و **وفات‌النبی‌ص** وغیرآنها . (کتب رجالیه)

برجندی

عنوان مشهوری چند نفر میباشد وبعنوان بیرجندی بشرح‌حال ایشان خواهیم پرداخت .

برزنجی

جعفر بن اسمعیل بن زین‌العابدین- از افاضل اواخر قرن سیزده هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- **تاج‌الابتهاج علی‌النور الوهاج فی‌الاسراء والمعراج** ۲- **الکواکب الانور علی عقدالجوهر فی‌مولدالنبی الازهر** ۳- **نزهة‌الناظرین فی‌مسجد سیدالاولین والاخرین** .

درحدود ۱۲۷۹ه قمری درقید حیات بوده است. (ص۵۴۸ مط)

برزنجی

جعفر بن حسن بن عبدالکریم ابن سید محمد - شافعی ، لقبش زین‌العابدین، شهرتش مظلوم ، عالمی است فاضل جامع بارع، خطیب منشی،که مفتی سادات شافعیه درمدینهٔ منوّره و مدرّس مسجد مدینه بوده است و از تألیفات او است :

۱- **جالية الكدر باسماء اصحاب سيدالملائك والبشر،** منظومه‌ای است جامع اسامی‌اهل بدر واحد ۲- **جنی‌الدانی فی‌مناقب الجیلانی** ۳- **قصة المعراج** ۴- **مولدالنبی ص** که بمولد برزنجی مشهور است . درسال هزار وصد و هفتاد وهفت هجرت (۱۱۷۷ه قمری) درمدینه وفات یافت و دربقیع مدفون‌گردید . (ص۵۴۹ مط)

برزنجی **محمد بن عبدالرسول -** شافعی شهرزوری ، نسبش بحضرت امام حسن مجتبی ع می‌پیوندد . از اکابر علمای شافعیّه بود ، ببلاد بسیاری سفرهاکرد ، از افاضل هردیاری استفاده‌ها نمود ، عاقبت در مدینهٔ منوّره رحل اقامت‌افکند بتدریس پرداخت و ریاست‌علمی بدو منتهی شد. تألیفات‌او بدین‌شرح‌است:

۱- **الاشاعةلاشراط‌الساعة** ۲- **خالص‌التلخیص** که‌مختصر تلخیص‌مفتاح‌است ۳- **الضاوی علی صبح فاتحةالبیضاوی** ۴- **مرقات‌الصعود فی‌تفسیر اوائل‌العقود** ۵- **نواقض‌الروافض** .

در اوّل محرّم سال هزار وصد وسه ازهجرت درشصت و سه سالگی درمدینه وفات‌یافت.

(ص ۵۴۹ مط و۶۵ ج ۴ سلك‌الدرر)

برزون دراصطلاح رجالی ، جعفر بن شبیب است وشرح حالش درکتب رجالیه میباشد .

برزویه (بفتح‌اول‌وسوم‌وچهارم‌وسکون‌باقی) **احمدبن‌یعقوب‌بن‌یوسف‌نحوی-** کنیه‌اش ابوجعفر، شهرتش برزویه ، وغلام نفطویه بود ، درسال سیصد وپنجاه وچهار از هجرت (۳۵۴ه قمری) درعهد المطیع‌بالله بیست وسومین خلیفهٔ عباسی۳۳۴-۳۶۳ه ق درگذشت . (ص۱۵۲ ج ۵ جم)

برزهی **شیخ زین‌الدین محمد بن قاسم-** فقیه فاضل بود، اقوالی از وی در کتب فقهیّهٔ استدلالیه منقول است وشرحی دیگر بدست نیامد.

برزه - (بروزن جعفر) دیهی است از توابع بیهق از نواحی نیشابور .

(ص ۶۷ ج ۲ ملل و ۱۰۵ هب)

برسی **شیخ رجب -** بعنوان حافظ رجب ، نگارش خواهد یافت .

برغانی[1]

برغانی

ملامحمدتقی بن محمد معروف بشهید ثالث ، برغانی الاصل ، قزوینی‌المسکن والمدفن از اکابر علمای شیعه میباشد ، مولدش دیه برغان بود ، درشهر قزوین بتحصیل ادبیّات و علوم عربیّه پرداخت، پس درقم چند روزی حاضر درس صاحب قوانین ودر اصفهان نیز درحوزهٔ جمعی از اکابر علمی حاضر شد ، سپس در عتبات ، از شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و صاحب ریاض و پسرش سید مجاهد علوم دینیّه را اخذکرد ، بسیار عابد و زاهد و باتقوی و شب‌زنده‌دار بود ، اوقاتش در ترویج احکام دین وتخرتب اساس مبتدعین مصروف شد ، مواعظ وی موردحیرت‌حاضرین ازهرطبقه بود. کتاب **عیون‌الاصول** دراصول‌فقه، **مجالس‌المؤمنین** درمواعظ و **منهج‌الاجتهاد** در شرح شرایع‌الاسلام از تألیفات او است . درسال ۱۲۶۴ه قمری‌که اوائل ظهور فتنهٔ بابیّه و سال اوّل جلوس ناصرالدین شاه قاجار بود در نتیجهٔ مدافعات دینی و مجاهدات اسلامی‌که از عادات فطری او شمرده میشد ، بفتوای برادرزاده‌اش ، قرّةالعین (که بطور خلاصه بشرح‌حال وی خواهیم پرداخت) ازطرف‌فرقهٔ مذکور قتل وی را تصمیم‌گرفتند، تا شبی بحسب عادت معمولی خود بمسجد رفت و مشغول نماز شب شد ، موقعی‌که در سجده ، مشغول قرائت مناجات خمسهٔ عشر سجادیّهٔ مشهوره بود چند تن از آن فرقه‌که قبلا درکمین بوده‌اند هجومش‌کردند و هشت جای‌گردنش را با نیزه مجروح ساختند و پراکنده شدند . پس‌از اینکه صاحب ترجمه خود را بدرب مسجد رسانید بیهوش افتاد تا اهل و عیالش حاضر شدند و بخانه‌اش نقل دادند . بفاصلهٔ دو روز برحمت الهی نایل آمد ، درجوار شاهزاده حسین درمقبرهٔ جداگانه موفون شد . پس‌ازچندین سال‌که ارادهٔ تعمیرقبرش را داشتند، جسدشریفش‌ظاهر گشت بطوری‌که‌گویا درهمان‌روزدفن‌شده‌است.
(ص ۳۰ ج ۱ عه)

۱- **برغانی** - با دوفتحه ، منسوب به دیهی برغان نام از دیهات تهران است وچندی از معروفین بهمین نسبت را می‌نگارد .

برغانی

ملا محمد صالح بن محمد - برادر کهتر برغانی مذکور در فوق ، از علمای امامیّه ، بسیار عابد و زاهد، دراخبار دینیّه متتبّع، از شاگردان صاحب ریاض و سید مجاهد و پیوسته مشغول مطالعه وتدریس وتألیف بود، در امر بمعروف و نهی‌ازمنکر اهتمامی تمام داشت، درنشر وترویج مراسم عزاداری وقعهٔ جان‌سوزکربلا سعی بلیغ وکوشش بسیار بکار می‌برد . تألیفات وی بدین شرح است :

۱- **اعمال السنه** ۲- **اعمال شش‌ماه** ۳- **بحرالعرفان و معدن‌الایمان فی‌تفسیر القرآن** که هفده‌مجلداست ۴- **تفسیرصغیر** دریك‌مجلد ۵- **تفسیر وسیط** دردو مجلد ۶- **غنیمة المعاد فی‌شرح الارشاد** دربیست و چهار مجلد ۷- **مخزن‌البکاء** در مقتل و مراثی ۸- **مسالك** که نیز شرح ارشاد است ۹- **معدن‌البکاء فارسی** ۱۰- **منبع‌البکاء عربی** و این هردو نیز در مقتل و مراثی‌است ملامحمدصالح درحدود هزارودویست وهفتاد یاهفتاد وپنج ازهجرت (۱۲۷۰ یا۱۲۷۵ھ قمری) درکربلای‌معلّی‌درحال‌دعا، دربالای‌سرحضرت‌سیدالشهداارواح‌العالمین له‌الفداء، وارد مهمان‌خانهٔ‌آن‌برگزیدهٔ‌خداگردید. (ص ۴۱ ج۳ ذریعه و۳۵ ج ۱ع‌ه)

برغانی

حاج ملامحمدعلی - معروف به‌حاج ملاعلی ، برادرملامحمدتقی مذکور فوق متوفی بسال ۱۲۶۴ھ ق وملامحمدصالح برغانی‌فوق متوفی درحدود ۱۲۷۰ھ ق نیز از اکابر علمای امامیّه بود و مؤلف کتاب **ریاض‌الاحزان** فارسی مشهورمیباشدکه‌کتابی‌است بزرگ، دارای هشت مجلّد . (اطلاعات خارجی)

برقانی

احمد بن غالب - (یا احمد بن محمد بن غالب) کنیه‌اش ابوبکر ، مولدش دیه برقان (بضم اول) نامی است در دومنزلی جرجانیّه درساحل شرقی جیحون. وی ازحفّاظ وثقات محدّثین وموصوف به **حافظ‌کبیر** بود ، نخست در دیه نامبرده بتحصیل فنون علمیّه اشتغال داشت . آنگاه ببلاد بسیاری سفرهاکرد ،کتابهای خود را درمیان دوصندوق وشصت وسه جوال حمل می‌نمود، تمامی همّت خود را درتحصیل علم میگماشت ، بصحبت مشایخ بسیاری رسید ، قرآن مجید را حفظ نمود ، در فقه و نحو و فنون ادبی مقامی بس‌بلند داشت ، کتاب **مسندی در حدیث** تألیف دادکه جامع تمامی احادیث صحیح بخاری وصحیح مسلم می‌باشد،کتابهای دیگر

نیز درحدیث تألیف داده است ، روز چهارشنبه غرّهٔ رجب چهارصد و بیست و پنج از هجرت (۴۲۵ھ قمری) درشصت سالگی در بغداد وفات یافت و درگورستان جامع بغداد مدفون شد و خطیب بغدادی درنمازش حاضر بوده است .

(ص ۱۴۲ ج ۴ مه و۳۷۳ ج۴ تاریخ بغداد و۱۹ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

برقعی

سید علی‌اکبر- ابن سید رضی‌الدین، ازافاضل عصرحاضر ما است که نسب شریفش بموسی مبرقع ، فرزند ارجمند حضرت امام محمدتقی‌علیه‌السلام موصول‌میشود. موافق‌آنچه‌با خط‌شریف‌خودنگارش‌داده، دریازدهم‌رمضان‌هزار و سیصد و هفده از هجرت دربلدهٔ طیّبهٔ قم متولد شد، علوم‌ادبیّه را ازاساتیدفنّ‌فراگرفت، بتحصیل معقول و منقول پرداخت ، درفقه و اصول سطحی در حوزهٔ چندی از اکابر وقت حاضر شد تاآنکه درسال هزار و سیصد و چهل از هجرت قدسی نسبت ، حاج شیخ عبدالکریم حائری(که ترجمهٔ حالش بعنوان آیةالله نگاشته آمد) درآن بلده رحل اقامت افکند، درحوزهٔ درس‌آن‌عالم ربّانی حاضرشد وعلوم عقلیّه را ازفیلاسوف اعظم میرزا علی‌اکبر حکمی یزدی‌که درآن رشته دستی توانا داشت فراگرفت. تألیفات نافعهٔ‌بسیاری داردکه ازآن جمله است :

عکس سیدعلی‌اکبر برقعی -۱۵

۱- بامداد روشن‌دراسرارصلح‌حضرت‌حسن‌ع ۲- تبصرهٔ معلمان درنحو ۳- تذکرهٔ مبتکران درپایه‌گذاران‌علوم وفنون **۴- تذکرهٔ معلمان** درصرف **۵- جلوهٔ‌حق** مختصرمهرتابان مذکور در زیر **۶- چرا از مرگ بترسم ۷- درج‌گهر درجوامع‌کلمات حضرت‌خیرالبشرص** با ترجمه و شرح‌آن **۸- روض‌المنی فی‌المختار من قصار کلمات امیرالمؤمنین ع** مع‌التذییل بشیء غیریسیر من‌النوادر والشعر والادب **۹- رهبر دانشوران در تراجم رجالی‌که بکنیه و لقب معروفند ۱۰- السراج‌الوهاج فی‌اسرار المعراج ۱۱- شرح قصیدهٔ عینیهٔ سیدحمیری**

۱۲- شیعه یا پدیدآرندگان فنون اسلام ۱۳- کاخ دلاویز در تاریخ سیدرضی ۱۴- لؤلؤلالا درتاریخ و خطبهٔ حضرت زهرا ع ۱۵- مهرتابان درسیرت حضرت امیرمؤمنان **۱۶- هدایا العقول فی الحکم المأثورة عن العترة والرسول ص** وغیر اینها . درتاریخ چاپ این اوراق در قیدحیات ومقیم قم میباشد، توفیق خدمات دینیّه اش را ازدرگاه خداوندی درخواست مینماید.

برقی[۱]

برقی

ابوالقاسم- اخترشناس معروف ،که دراحکام نجوم وحوادث وعلم زیج وهیئت دستی توانا داشت، درخدمت ملك فاضل دانشمند، امیرسیف الدولة بن حمدان بسرمی برد ، در بغداد با عضدالدولهٔ دیلمی ملاقات کرد ، با شیخ ابوالقاسم منجم قصری متوفی بسال ۳۵۷ھ ق نیز ملاقات نموده است ، سال وفاتش مضبوط نبوده ولکن از رجال اواخر قرن چهارم هجری میباشد. درعلم طبّ هم بصیرتی وافی داشت ولکن عمل معالجه از وی مسموع نیفتاده است. **رساله ای در بهداشت** وکتابی **درعلم هیئت** دارد . (ص ۵۶ ج۲ مه و۱۵۵ ج ۱ مر)

برقی

احمد بن محمد بن خالد - بن عبدالرحمن بن محمد بن علی ، کنیه اش ابوجعفر، از اکابر محدّثین امامیّه میباشدکه جلالت و وثاقت وی در اکثرکتب رجالی تصریح شده است و از رجال حضرت جواد و هادی علیهماالسلام میباشد . ازپدر خود ودیگر اکابر اهل حدیث هم روایت می کند وتألیفات بسیاری دارد :

۱- آداب النفس ۲- الاحتجاج ۳- اخبار الامم ۴- الارضین ۵- الافانین ۶- انساب الامم ۷- تاریخ البرقی ۸- التبیان فی اخبار البلدان ۹- الترغیب ۱۰- التسلیة ۱۱- التعازی ۱۲- تعبیر الرؤیا ۱۳- تغییر الاحادیث واحکامه ۱۴- التفسیر ۱۵- التهانی ۱۶- الجمل ۱۷- الرجال ۱۸- الشعر والشعراء ۱۹- الطبقات یا طبقات الرجال که مانند

۱- **برقی -** بفتح اول ، منسوب به برقه یا برق رود ، از دیهات قم ، ازنواحی بلاد جبل است . در اصطلاح علما و اهل رجال ، احمد بن محمد بن خالد و پدر مذکورش میباشد که در زیر بشرح حال ایشان می پردازیم ، درصورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف به حسن بن خالد و محمد بن ابی القاسم نمی شود .

رجال‌شیخ،مرتب باصحاب ائمهٔ اطهار علیهم السلام است **۲۰- المحاسن ۲۱- المساحة ۲۲- المغازی** وغیر اینها که درکتب رجالیه نگارش یافته‌است و اشهر از همه‌کتاب **محاسن** او است‌که در السنه دائر و به **محاسن برقی** معروف است ودرسال دویست وهفتاد تمام یاهفتاد وچهار یا هشتاد تمام از هجرت (۲۷۰ یا ۲۷۴ یا ۲۸۰هـ قمری) وفات یافت و احمد بن محمد بن عیسی‌که رئیس و فقیه قم بوده با سر و پای برهنه تشییع جنازه‌اش کرد . قبر او هم مانند قبور اکثر فضلا و علما و اهل حدیث از شیعه، که درقم مدفون هستند دراین‌زمان معلوم‌نیست .گاه است‌که صاحب ترجمه را درقبال پدرش برقی ، محمد بن خالد ذیل، به صغیر موصوف داشته و **برقی‌صغیر** گویند و پدرش محمد بن خالد را نیز درمقابل وی **برقی‌کبیر** نامند . **(ص ۱۶ قن و۱۳ ت و۱۰۶ ج ۴ مه وکتب رجالیه)**

برقی‌صغیر
برقی‌کبیر
موافق آنچه در دو فقره شرح حال مذکور در بالا و پائین اشاره شده، اوّلی عبارت‌از احمد بن محمد بن خالد و دویمی‌هم‌کنایه از محمد بن خالد می‌باشد.

برقی
محمد بن خالد - پدر برقی احمد مذکور ،کنیه‌اش ابوالحسن یا ابوعبدالله ، ازثقات محدّثین شیعه، ازاصحاب حضرت امام موسی و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام میباشد واز تألیفات او است :

۱- البلدان والمساحة ۲- التأویل‌والتعبیر ۳- التبصرة ۴- التفسیر ۵- التنزیل ۶- الرجالکه دارای شرح حال رواة حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است **۷- العویص ۸- فضائل‌القرآن** . درفهرست ابن‌النّدیم‌کتاب محاسن را نیزکه بنا برمشهور از احمدبن محمد خالد بوده و ماهم درآنجا نگارش دادیم ، از تألیفات همین محمدبن‌خالد شمرده است نگارنده‌گوید : چون احمد و محمد هردو بفرمودهٔ علمای رجال از ثقات هستند چندان‌جای‌بحث‌نیست زیرا بهرصورت‌که باشدکتاب‌محاسن مذکور معتبر ومعتمدمیباشد، بلی اگر وثاقت یکی‌از ایشان جای تردید بود تحقیق مطلب ضرورت داشت ، بسط زاید را موکول بکتب رجالیه می‌داریم، سال وفات محمد بن خالد مضبوط نیست وگاهی‌اورا درمقابل پسرش به‌کبیر موصوف داشته و **برقی‌کبیر** گویند .

برمکی در اصطلاح رجالی ، محمد بن اسمعیل بن احمد میباشد وشرح حالش موکول بکتب رجالیه است .

برنابا یا **برناباس** یکی از حواریین حضرت مسیح بود ، اخیراً کتاب انجیلی بنام او پیداشده که درمقابل چهارانجیل دیگر به **انجیل برنابا** مشهور است ، اسم مقدس حضرت خاتم ص درآن مصرح میباشد و مجملی از وی درضمن شرح حال سردارکابلی نگارش خواهد یافت .

بروجردی **سیدحسین بن سیدرضا، بروجردی-** فقیه کامل ، عالم عامل جلیل نبیل ، محدث ، مفسر ، اصولی رجالی ، شاعر ماهر ، از اکابر علمای دینیهٔ قرن سیزدهم هجرت میباشد. دراصول و رجال ازشاگردان حاج سیدمحمد شفیع جابلقی بود ، حدیث وتفسیر را از سیدجعفرکشفی دارابی اخذکرد ، فقه جعفری را ازصاحب جواهر وشیخ حسن کاشف الغطا فراگرفت و درشماراکابر فقها معدود میباشد. از تألیفات او است : **المستطرفات درکنی و نسب و القاب** و **نخبةالمقال فی علم الرجال** که منظومه ایست درآن فن شریف، باوجازت لفظ وایجاز عباراتش درنهایت فصاحت میباشد، علاوه برشرح حال مشاهیر روات ، حاوی تراجم احوال جمعی وافر از معروفین علمای دینیه بوده و شمارهٔ ابیات آن موافق آنچه خودش تصریح کرده هزار و سیصد و سیزده میباشد . این هردوکتاب او ، مطابق همان شماره ازسالهای هجرت (۱۳۱۳ه قمری) در یك جلد چاپ شده است و درهمان منظومه درتاریخ ولادت خودش درباب حسین گوید :

وابن الرضا مصنف الكتاب — ارشده الله الى الصواب
ومولدی (اخیر من شوال) — فاختم لی اللهم بالکمال

یعنی شمارهٔ جملهٔ(اخیرمن شوال) = ۱۲۳۸ ، تاریخ ولادتش می باشد، درحاشیهٔ نخبه هم گوید که ولادتم دربیست و سوم شوال ۱۲۳۸ه ق بوده است . نیز موافق آنچه درحاشیهٔ همان منظومهٔ چاپی نوشته شده ، درتاریخ وفاتش گفته اند :

بدر سماء العلم والجلال — و(نجم العلم غایب) فی(حال)

یعنی در سال هزار و دویست و هفتاد و هفت هجرت ۱۲۷۷ه قمری در سی و نه سالگی

(که چهار سال پیش‌از وفات شیخ مرتضی انصاری و یازده سال بعداز وفات استادش‌صاحب جواهر میباشد) وفات یافت . شمارهٔ لفظ حال (۳۹) دراین بیت ، مقدار عمر او وشمارهٔ جملهٔ (نجم‌العلم غایب) = (۱۲۷۷) نیز تاریخ هجری قمری وفاتش میباشد ، منظومهٔ مذکورهٔ رجال را دربیست ودو سالگی برشتهٔ نظم‌آورده است .

حَشَرَهُ‌اللّهُ مَعَ اَجْدادِهِ الطّاهِرِینَ　　(ص۱۵۰ ج۱عه وخود نخبة‌المقال)

بروجردی

میرزا علی‌اصغر بن‌علی‌اکبر- ازاکابر علمای شیعه میباشدکه درسال ۱۲۳۱ه قمری درشهر بروجرد از بلاد عراق عجم زاییده شد و ازشاگردان صاحب جواهر ، صاحب فصول، صاحب ضوابط ، شیخ‌حسن فقیه کاشف‌الغطاء و دیگر اکابر وقت‌بود، فیض‌حضور اکثر محدّثین ومفسّرین وحکمای‌آن‌عصررا دریافته و تألیفات نافعهٔ جلیله دارد:

۱- الافاضات الرضویة فی‌نشأت الانسان من‌بدء خلقه الی‌الموت والبرزخ والمحشر ۲- البوارق اللامعة ۳- الشمیم ۴- در مکنون ۵- سیف الشیعة ۶- سیف‌المجاهدین ۷- شرح منظومة ۸- صلوة‌الجمعة ۹- ضیاءالنور که منظومه‌ایست مثنوی عرفانی و اخلاقی و درتاریخ ۱۲۷۶ه ق تألیف شده و خود مؤلف درآخرآن‌گوید :

طرح نه ، از «غرفه» بنما در حساب　　که بود تاریخ این زیبا کتاب

یعنی ازعدد لفظ (غرفه)که هزار و دویست و هشتاد و پنج است ، عدد نه را اگر اسقاط کنی تاریخ‌تألیف‌این‌کتاب‌میشود **۱۰- ظلمة مظلمة ۱۱- عقائدالشیعة** بزبان پارسی ،که در سال ۱۲۶۳ه ق تألیف شده و بارها درایران بچاپ رسیده است **۱۲- فارق‌الحق ۱۳- فوائد الشیعة ۱۴- فیض‌الرضا ۱۵- کفر وایمان ۱۶- لالی‌الکلام ۱۷- لؤلؤمنثور ۱۸- مخزن الاسرار ۱۹- مشکوة‌الانوار ۲۰- معدن‌الحکمة ۲۱- منهج‌الحق ۲۲- مهمات‌الاصول ۲۳- نورالانوار** دراحوال حضرت قائم عجل‌الله فرجه .

(از خود بعضی‌ازکتابهای مزبور استخراج شده است)

برهان

محمدحسین بن‌خلف - تبریزی ، ادیب شاعر، متخلّص به برهان ، در اصل ازاهل تبریز بود و لکن درهند اقامت داشت ، درآنجا کتاب لغتی، از پارسی‌بپارسی، بنام سلطان عبدالله قطب شاه والی حیدرآباد در ۱۰۸۳ه

قمری تألیف داد وبه **برهان قاطع** موسومش داشت و درسال هزار و شصت ودو ازهجرت (۱۰۶۲ه ق) بپایانش رسانید و خودش درتاریخ اتمامش گفته است :

چو برهان ، از ره توفیق یزدان مر ، این مجموعه را گردید نافع
پی تـاریخ اتمـامش قضـا گفت (کتاب‌نافع‌برهان‌قاطع)=۱۰۶۲

این‌کتاب ، بارها درهند و ایران چاپ شده وبعضی‌ازکلمات بیگانهٔ غیرپارسی را نیزکه درنظم و نثر پارسی زبانان دائر ومعمول‌بوده با اشاره بریشه ونژادآنها الحاق‌کرده‌است. شمارهٔلغات‌آن مفرداً ومرکباً درحدود بیست هزار میباشد، بااینکه جامع‌ترین‌فرهنگها وکتب لغت پارسی‌است بازهم بسیاری از لغات‌آن زبان را متروک‌گذاشته وآنهائی هم‌که نگارش داده محتاج به تنقیح و تلخیص میباشد . **(ص۹۸ ج۳ذریعه واطلاعات‌متفرقه)**

برهان‌الاسلام **محمد بن محمد** - بعنوان سرخسی ، نگارش خواهد یافت .

برهان‌بلخی **علی بن حسین (یاحسن) بن محمد** - از اکابر فقهای حنفیّه میباشد که بسیار جلیل‌القدر ودرافواه و السنه معروف وبه برهان‌بلخی مشهور بود ، فقه را در بخارا از برهان‌الدین عبدالعزیز بن عمر فراگرفت ، در فقه و اصول‌بردیگران برتری‌داشت، اخیراًدردمشق تدریس‌می‌کرد تادرسال‌پانصد وچهل‌وهشت هجرت (۵۴۸ه قمری) درگذشت. **(ص ۴۱۸ ج۳ فع و۱۲۰ فوائدالبهیة)**

برهان‌الدین **ابراهیم بن ابی‌بکر بن شیخ علی** - طرابلسی، حنفی ، مؤلف‌کتاب **الاسعاف لاحکام‌الاوقاف** درفقه‌حنفی‌میباشد ودرسال‌هشتصد وچهل وسه از هجرت درگذشت . **(ص۱۲۳۵ مط)**

برهان‌الدین **ابراهیم بن حسن** - بعنوان سیبویه ثانی ، خواهدآمد .

برهان‌الدین **ابراهیم بن حسن بن شهاب‌الدین** - بعنوان‌کورانی ، خواهدآمد.

برهان‌الدین **ابراهیم صایحانی** - بعنوان صایحانی خواهدآمد .

برهان‌الدین **ابراهیم‌بن عبدالرحیم** - بعنوان ابن‌جماعة نگارش خواهدیافت.

برهان‌الدین **ابراهیم بن علی بن حسین** - فقیهی‌است حنفی، نخست بجهت تحصیل‌علوم ومعارف بمصر رفت وبعدازتکمیل مراتب‌علمیّه بمولد خود حمص برگشت ، اخیراً مفتی طرابلس شام بود و درهزار وصد و نود و شش هجرت (۱۱۹۶ه ق) درآنجا درگذشت . (ص۵۳۳ ج ۱ س)

برهان‌الدین **ابراهیم بن علی**- بن‌فرهون (حون‌خا) ویا ابراهیم بن‌علی‌بن محمد بن فرهون (حون‌خا) یعمری ، فقیه مالکی ، کنیه‌اش ابوالوفا، شهرتش‌ابن‌فرهون (حون‌خا) ازاکابر فقهای مالکیّه میباشد، دیرگاهی‌عهده‌دار قضاوت مدینه بود وتألیفات چندی بدو منسوب دارند :

۱- **تبصرة‌الحکام‌فی‌اصول‌الاقضیة ومناهج‌الاحکام** درفقه مالکی ۲- **الدیباج‌المذهب فی‌معرفة علماءالمذهب** درشرح‌حال اکابر علمای مذهب مالکی ۳- **طبقات مالکیه** که همان‌کتاب دیباج است ۴- **نبذةالغواص فی‌محاضرات الخواص** که یك‌نسخهٔ آن درخزانهٔ مصر موجوداست. عاقبت‌طرف‌چپ بدنش‌مبتلا به‌فلج‌شد ودرسال‌هفتصدو نود و نه‌ازهجرت(۷۹۹ه ق)درگذشت. (ص ۲۰۲ مط و ۱۳۰۲ ج ۲ س و۶۳ تذکرةالنوادر)

برهان‌الدین **ابراهیم بن‌عمر بن ابراهیم**- بعنوان‌سلفی‌ابراهیم، خواهدآمد.

برهان‌الدین **ابراهیم بن‌عمر بقائی**- (یا بقاعی) ازمشاهیرادبامیباشد، کتابی‌در **عادات‌واخلاق حکمای‌سلف** ویکی‌دیگردر **شرح‌حال‌مشاهیر** نگاشته است .کتاب **نظم‌الدرر فی‌تناسب‌الای والسور** که معروف به **مناسبات** است نیز از وی بوده و درسال هشتصد و هشتاد و پنج از هجرت (۸۸۵ه) درگذشت . (ص ۱۳۰۲ ج ۲ س و ۳۱ تذکرةالنوادر)

برهان‌الدین **ابراهیم بن محمدبن ابراهیم** - بعنوان قیسی ، خواهدآمد .

برهان‌الدین **ابونصر پارسا**، بهمین‌عنوان درباب‌کنی مذکور خواهدشد.

برهان‌الدین **احمد**- بعنوان‌قاضی‌احمد برهان‌الدین، نگارش خواهیم‌داد.

برهان‌الدین بقائی یا **برهان‌الدین بقاعی** همان برهان‌الدین ابراهیم بن عمر مذکور در بالا است .

برهان‌الدین حیدر بن محمد هروی- از شاگردان ارشد ملاّ سعد تفتازانی میباشد که برشرح کشاف و ایضاح المعانی و فرائض سراجیهٔ استاد خود حاشیه‌ها نوشته است و درسال هشتصد وسی تمام از هجرت (۸۳۰ھ قمری) درگذشت .

(ص ۱۰۴ ج ۲ س)

برهان‌الدین سلفی ابراهیم- بهمین عنوان نگارش خواهیم داد .

برهان‌الدین علی بن ابراهیم- بعنوان حلبی ، برهان‌الدین خواهد آمد .

برهان‌الدین علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل - فرغانی (یامرغینانی) فقیه محدّث مفسّر بارع، تمام علوم متداوله را جامع وازمشاهیر علمای عامّه بود ، مولدش فرغانه یامرغینان ، شهرتش شیخ‌الاسلام و تألیفاتش بدین شرح است :

۱- بدایة‌المبتدی در فقه حنفی ۲- التجنیس ۳- الفرائض ۴- کفایة المنتهی ۵- مختارات‌النوازل ۶- المزید ۷- المنتقی ۸- نشرالمذهب ۹- الهدایة‌فی‌شرح‌البدایة.

در هنگام فتنهٔ چنگیزی درشهر مرغینان از بلاد فرغانه اقامت داشت ، از طرف اهالی آن دیار بایقاع مصالحه مابین ایشان و چنگیزخان منتخب شد و عاقبت درسال پانصد و نود وسه یا ششصد وهفده از هجرت (۵۹۳یا۶۱۷ھ ق) دراثر مخالفت بامقرّرات مصالحه و عهدنامه ، قتل عامّ و احراق شهر ایشان ازطرف چنگیزخان تصمیم‌گرفته شد وصاحب ترجمه نیزدرآن‌غائله فوت‌کرد. کتاب‌الهدایهٔ مذکور دربالا مورد اعتنای فحول میباشد .

(ص۱۷۳۹ مط و۱۴۱ فوائدالبهیة وغیره)

برهان‌الدین غریب -که غالباً بشیخ برهان‌الدین یا شاه‌برهان‌الدین موصوفش دارند ، از اکابر عرفا و ازمریدان شیخ نظام‌الدین ولی بود ودر سال ۷۳۱ھ ق درشهر برهانپور از بلاد دکن درگذشت . (ص ۱۳۰۲ ج ۲ س)

برهان‌الدین فرغانی - دربالا بعنوان برهان‌الدین علی بن ابی بکر ، مذکورشد.

برهان‌الدین کورانی - ابراهیم بن حسن بهمین عنوان کورانی خواهد آمد.

برهان‌الدین محمد بن علی- حمدانی قزوینی ، از اکابر علمای قرن هفتم هجرت میباشد ، از مشایخ خواجه نصیر طوسی متوفی بسال ۶۷۲ھ ق و

ازشاگردان شیخ‌منتخب‌الدین، متوفی بسال ۵۸۵ه ق بود. کتاب **تخصیص‌البراهین** در نقض مسئلهٔ امامت، ازکتاب‌اربعین فخررازی ،که علاّمهٔ حلّی نام‌آن را **حصص‌البراهین** نوشته از تألیفات او است و سال وفاتش مضبوط نیست . (ص ۴ ج ۴ ذریعه)

برهان‌الدین **محمدبن‌علی‌بن‌شعیب**- درباب‌کنی بعنوان ابن‌الدّهّان خواهدآمد.

برهان‌الدین **مرغینانی**- دربالا بعنوان برهان‌الدین‌علی‌بن‌ابی‌بکر، مذکورشد.

برهان‌الدین **هروی** - دربالا ، بعنوان برهان‌الدین حیدر ، نگارش دادیم .

برهان‌قیسی **ابراهیم بن محمد** - بهمین عنوان قیسی خواهدآمد .

بزار **ابوبکراحمدبن عمر**- بصری، حافظ ، صاحب مسندکبیر ازعلمای عامّه ،که در زهد و تقوی قرین احمد بن حنبلش شمارند . در سال (۲۹۲ه قمری) دویست و نود ودو از هجرت ، درشهر رملهٔ شام درگذشت.

بزّار- بمعنی بزرالکتان (تخم‌کتان) فروش است . (ص۱۰۶ هب)

بزرج بروزن و معنی بزرگ و معرّب‌آن است وگاهی اوّلش مفتوح‌هم میشود . در اصطلاح علمای رجال ، مابین محمد بن منصور بن یونس و پدرش و جدّش و ابوصالح محمد ، مردّد میباشد و تحقیق مراتب و شرح حال ایشان، موکول بکتب رجالیّه است .

بزنطی بزنطی ، ابوجعفر (یا ابوعلی) احمد بن محمد بن ابی‌نصرکوفی میباشد و دراصطلاح رجالی ، منصرف بقاسم بن حسین(که‌گاهی اورا نیز موصوف به بزنطی دارند) نمی‌شود ، بلکه درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، مراد، همان احمد مذکور است‌که از اکابرمحدّثین وعلمای‌شیعه میباشدکه نخست واقفی مذهب بود و اخیراً مستبصر شده است . بفرمودهٔ علمای رجال، ثقه وجلیل‌القدر، وثاقت و فقاهت وی مسلّم واز اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام بود بلکه درخدمت حضرت رضا و حضرت جواد علیهما‌السلام نیز مقرّب و رتبتی بلند داشت **ویکی از اصحاب**

اجماع میباشد که موافق آنچه در تحت همین عنوان بطور خلاصه نگارش دادیم، هرخبری راکه بواسطهٔ راوی دیگر از معصوم روایت می‌کندآن خبر را محکوم بصحّت دارند و درصحّت و ضعف آن واسطه ، رجوع بکتب رجالیه را لازم ندانند بلکه روایت کردن ایشان ازکسی را ، دلیل وثاقت ومقبول القول بودن آن کس دارند، البته بسط زاید وتوضیح مطلب موکول بکتب رجالیه میباشد .

بزنطی، درسال دویست وبیست ویك ازهجرت(۲۲۱ھ قمری) عازم‌دار باقی گردید وکتاب **الجامع** وکتاب **مارواه عن الرضا ع** وکتاب **المسائل** وکتاب **النوادر** ازتألیفات او است. بزنطی‌منسوب بموضعی‌است ازعراق‌که ثیاب‌بزنطیه هم ازآنجا است. (کتب رجالیه)

بزوفری **ابو عبدالله حسین بن علی بن سفیان بن خالد بن سفیان-** چنانچه مصطلح رجال‌است، درصورت‌نبودن قرینه منصرف بوی میباشد وباحمد بن جعفر بن سفیان ، حسن بن علی بن زکریّا و موسی بن ابراهیم بدون‌قرینه استعمال نمی‌شود . امّا حسین مذکور ، محدّثی است امامی وثقة و جلیل‌القدر ، شیخ مفید متوفی بسال ۴۱۳ھ ق وتلعکبری متوفی‌سال۳۸۵ھ ق از وی روایت‌میکنند وابوالعباس‌نجاشی نیز بواسطهٔ احمد بن عبدالواحد بزّار ، از وی روایت می‌کند. سال وفات‌خود حسین‌بن احمدبدست‌نیامد وکتاب **احکام‌الصید، ثواب‌الاعمال، کتاب‌الحج، الرد علی‌الواقفة، سیرة‌النبی والائمة فی‌المشرکین** از تألیفات او است .

بزوفر بفتح اوّل و ثانی و ثالث ویا بضم أول و ثانی دیهی است بزرگ، درساحل غربی دجله ، نزدیکی واسط . (کتب رجالیه)

بزیعیّه ـ بفرمودهٔ بروجردی ، عنوان اصحاب مرد **بزیع** نامی است جولاهه ،که بدعوی پیغمبری‌آغاز کرد ، همچو می‌پنداشت‌که بآسمان رفته ، خدای تعالی دست برسرش‌کشیده ،آب دهان خود را بدهانش انداخته و دراثر این رحمت الهی سینه‌اش پراز حکمت شده است ، نیز گویدکه دوازده امام علیهم السلام نمی‌میرند بلکه بآسمان میروند. از بهبهانی نقل‌کرده‌است‌که بزیعیّه فرقه‌ایست ازخطّابیه‌که بعداز ابوالخطّاب

که سرسلسلۀخطّابیّه‌بوده بزیع را امام دانسته‌اند، گویندکه بهرمؤمنی وحی‌آمده وپس‌از آنکه انسان بحدّکمال رسید بعالم ملکوتش میبرند و اورا مرده‌گفتن درست نباشد، نیز حضرت صادق ع همان خدای زمین وآسمان است‌که محض بجهت استیناس وعدم نفرت مردم، بصورت انسانی برآمد بلکه‌گویندکه خدا ازآن‌حضرت منفصل شده و باز در وی حلول‌کرده وآن حضرت اکمل از خدای‌تعالی است و نیز می‌پندارندکه مردگان‌خود را هرصبح وشام می‌بینند وغیراینها ازمنکرات دیگرکه بسیار است. نیز بروجردی‌فرماید: خطّابیه اصحاب ابوالخطاب، محمد بن مقلاص اسدی است‌که بخدائی حضرت صادق ع معتقد بوده وگویندکه ائمۀ اطهار درعاقبت‌کار به پیغمبری میرسند، پس خدا میشوند و گویند: خدائی نوری است از پیغمبری و پیغمبری هم نوری است از امامت و عالم از این‌سه‌نور خالی نمی‌شود. ظاهر مجمع‌البحرین‌آنکه خطّابیه علاوه‌براصحاب‌ابوالخطاب مذکور، تابعین‌خطّاب، محمدبن وهب‌اسدی اجدع را نیزگویندکه شهادت دروغ برعلیه مخالفین اعتقاد ایشان را، با قید سوگند برصدق دعوی خود، جایز دانند پس‌خطّابیّه بدو فرقه اطلاق میشود اتباع محمدبن وهب مذکور و اصحاب ابوالخطّاب مزبور باری شرح‌حال ابوالخطّاب درباب‌کنی نگارش خواهد یافت.

بساسیری

ابوالحرث، ارسلان بن عبدالله ترکی- معروف بامیرارسلان، غلام ومملوك بهاءالدولة بن عضدالدولۀ دیلمی، ازطرف وی دربغداد متصدی تمامی امورات‌کشوری بود، درمنابر عراق و خوزستان خطبه‌ها بنام او خواند، درنتیجۀ نفوذ وقدرت‌بی‌نهایت بقائم بامرالله بیست وششمین‌خلیفۀعباسی(۴۲۲-۴۶۷هـ ق) خروج‌کرد و ازبغدادش بیرون نمود. قائم نیز بابوالحارث عقیلی امیرعرب پناهنده شد و یك سال درتحت امان وی بود تاآنکه طغرل بیگ سلجوقی‌آمد ودر ذی‌الحجّۀ سال چهارصد و پنجاه و یك از هجرت ارسلان را کشت، سرش را درکوچه و بازار بغداد گردانیدند و جسدش را بدارکردند، پس قائم ببغداد برگشت وبفاصلۀ یك سال درمثل همان روزی‌که بیرون شده بود واردگردید.

لفظ بساسیری منسوب بشهر بسا نامی است از بلاد فارس که معرّب آن فسا میباشد ودر مقام نسبت فسوی گویند و بساسیری گفتن ، چنانچه شایع است، شاذّ و برخلاف قیاس و اصول هردو زبان عربی و پارسی است . در مجالس المؤمنین گوید : ظاهراً الحاق لفظ سیر، بنا برآن است که بسا از توابع گرمسیر شیراز است و لفظ گرم را بجهت اختصار انداخته و بساسیری گفتند . نگارنده گوید: این هم بسیار مستبعد میباشد وظاهر آن است که لفظ بساسر نخست بفتح سین دویمی و بعداز آن نیز حرف رای بی نقطه بوده ودرمیان آنها حرف (ی) نبوده وازدو لفظ (بسا) بمعنی شهر مذکور و (سر) بمعنی بزرگ و رئیس مرکب بوده است یعنی رئیس آن شهر وبنا بنقل مجالس، درحبیب السّیر نیز (بساسر) را بدون حرف (ی) نوشته اگرچه بمعنی آن نپرداخته است. اما یای نسبت درآخر آن آورده وبساسری گفتن نیز، ظاهر آن است که در اوائل اتباع ارسلان را می گفته اند سپس از راه تغلیب درخودش نیز مستعمل گردیده است . (ص۶۵ ج ۱ کا و ۲۰۶ لس)

بسامی - با سین بی نقطه یا با نقطه که بعدازآن حرف الف میباشد، یا اینکه مابین سین و الف حرف (ب) ابجدهم هست (بسبامی)، بنوشتهٔ بروجردی، دراصطلاح رجالی، بدون اینکه اسم اورا مذکور دارد ، از وکلای حضرت قائم ع بوده پس، ازقاموس نقل کرده که محمد بن احمد طبسی محدّث است .

بسامی

ابوالحسن علی بن محمد - بن نصر بن منصور بن بسام بغدادی ، که به **ابن بسام** نیز معروف است، ازاعیان شعرای عرب ومحاسن ظرفای ایشان میباشد ، بهجوگوئی اشتهار داشت ،کسی از امیر و وزیر ، صغیر وکبیر، برنا و پیر ازآسیب زبان وی ایمن نبود بلکه پدر و خانوادهٔ خود را نیز هجو میگفت چنانچه دربارهٔ پدر خود گفته است :

هبك عمرت عمر عشرين نسرا — اترى اننى اموت و تبقى
فلان عشت بعد موتك يوما — لاشقن جيب مالك شقا

ابن خلّکان گوید: متوکّل عباسی ازکثرت عداوتی که دربارهٔ حضرت علی وحسنین علیهما السلام داشته درسال ۲۳۶ھ ق قبر شریف حضرت حسین علیه السلام را با اصول وابنیه اش منهدم

ساخت ومردم‌را از زیارت‌آن مرقد شریف مانع‌شد و به شخم‌کردن وآب‌بستن بآن‌فرمان داد پس بسامی اشعاری دراین موضوع انشا نمودکه ازآن جمله است :

تالله ان کانت امیــة قــدأتت **قتل ابن بنت نبیها مظلوما**
فلقــد اتاه بنوابیــه بمثلــه **هــذا لعمرك قبره مهــدوما**

بسّامی درماه صفر سیصد ودو یا سه از هجرت (۳۰۲ یا ۳۰۳ه ق) وفات یافت .

(ص ۱۶۳ ج۲ ع و۳۸۷ ج ۱کا و۲۲۶ لس و۱۰۶ هب)

بستانی **بطرس بن بولس بن عبدالله بن‌کرم** -که‌گاهی بمعلّم نیزموصوفش دارند ، ازمشاهیر قرن نوزده میلادی و سیزده هجری میباشدکه اوائل قرن چهاردهم را نیزدرك‌کرده است ، نخست درمدرسه عین ورقه ازلبنان‌تحصیل علم‌کرد و مدتی درآنجا تدریس‌نمود، به بیروت رفته ومذهب پروتستانی را اختیارکرد، درکنسولگری امریکائی‌آن شهر بسمت‌ترجمانی منصوب شد ودرعین‌حال بتألیف و وعظ آغازکرد وآوازهٔ شهرت‌او دراقطار عالم انتشار یافت. تألیفات نافعهٔ وی بسیار ودرنهایت اشتهار میباشند :

۱- **آداب‌العرب فی‌عهدالرشید** ۲- **تاریخ‌ناپلئون اول**، امپراطورفرانسه ۳- **دائرة المعارف** که تمامی علوم متنوعه را بترتیب حروف هجا مشتمل است ، در حیات خود از حرف **الف** تاکلمهٔ **تَأَبَّطَ شَرّاً** از حرف **ت** درشش‌جلد بزرگ جمع‌کرد ، پسرش سلیم نیز تتمّهٔ‌آن‌را تاکلمهٔ روستجق از **حرف رای بی‌نقطه** نوشته وامین‌بستانی وپسردیگرش‌نجیب بستانی نیز تاکلمهٔ عثمانیّه نوشته‌اند وتا حال یازده‌جلد بزرگ بدین روش ازحرف **الف** تاحرف ع، **ث** تألیف‌گردیده وهمهٔ‌آنهادر بیروت‌چاپ‌شده، چنانچه دوکتاب‌اوّلی‌مذکورش نیز دربیروت بطبع رسیده است ۴- **قطرالمحیط** ۵- **کشف‌الحجاب فی‌علم‌الحساب** و این‌دو کتاب اخیر نیز دربیروت چاپ شده است ۶- **الکوثر** ۷- **محیط‌المحیط** که درلغت عرب بوده ودر بیروت چاپ شده‌است ۸- **مصباح‌الطالب فی‌بحث‌المطالب** ۹- **مفتاح‌المصباح** وغیراینها .

عبرت‌بستانی درموقع‌تألیف دائرةالمعارف، نخست‌جزواتی ازآن را برای‌نمونه، بحضور خدیو مصر، اسمعیل پاشا فرستاد ، بیش‌از اندازه مورد قبول‌گردید، با مساعدتهای لازم درپایان رساندن‌آن و قبول‌کردن هزار نسخه‌ازآن مستظهر ومستبشر‌ش‌گردانید، کتابخانهٔ

بزرگی راکه حاوی همه‌گونه‌کتابهای مهمّ و نافع بود و درانجام‌آن خدمت بزرگ‌علمی و فرهنگی تأثیر فراوان داشت در تحت اختیار وی گذاشتند . بطرس در سال ۱۸۸۳ یا ۱۸۸۷م دربیروت بموت ناگهانی بدرود زندگانی‌گفت . (اعیان‌البیان وص۵۵۷مط)

بستی **علی‌بن محمد بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز-** ادیبی است کاتب منشی ، شاعر ماهر ، معروف بابوالفتح بستی‌که از اکابر ادبا و فحول افاضل میباشد ، بجودت شعر،کلمات رشیقه ، حسن طریقة معروف ودرصناعت نظم وکتابت و فنون سخنوری وحید عصرخود بود و اکثرکلمات وی محل‌استشهاد اکابرعلمای بدیع و بیان میباشد . چنانچه سیدعلی خان مدنی در انوارالربیع گوید اکثر اصحاب قصائد بدیعیّه ریزه‌خوار ابوالفتح بستی میباشند بویژه درصنعت‌تجنیس‌ازمحسنات‌لفظیّه، بسیار متبحّر وبا بصیرت بود ودراین صنعت‌گوید: **الی حتفی، مشی قدمی، اری‌قدمی‌اراق دمی- من‌اطاع‌غضبه‌اضاع‌ادبه - من‌سعادة جدك وقوفك عندحدك - المنية تضحك من‌الامنية - مالخرق الرقيع ترقيع - عادات‌السادات سادات‌العادات - الـرشوة رشا الحاجات - من اصلح فاسده‌ارغم‌حاسده - اجهل‌الناس‌من‌كان‌للاخوان مذلا و السلطان‌مدلا - حدالعفاف‌الرضا بالكفاف** وغیر اینها ازکلمات طریفهٔ اوکه بسیار است .

ابومنصور ثعالبی ، درکتاب یتیمةالدهر ، زیاده‌ازحدّش ستوده،گوید: «ابوالفتح، درتجنیس ، صاحب طریقت مخصوصی‌بود وخودش‌آن طریقه را متشابه مینامیدکه هردو رکن‌آن شبیه مشتقند و دراین صنعت انواع عبارات نظمی و نثری‌آورده ودرهرموضوعی اشعار نغزگفته است و چنانچه مردم بهشت را ندیده، طالب وآرزومندآن هستند من‌هم ابوالفتح را ندیده وآرزومند دیدارش‌بودم تاآنکه روزی ابوالفتح از افق نیشابور طالع شد ، دیدم‌که عین، از اثر بالاتر است و اختبار براخبار فزونی داردگویی مطالب ادبیّه را از دریاگرفته و نظم و نثر بوی الهام‌گردیده است ، از صحبت وی درفرح دائمی‌بودم و بهشت جاودانی» . اشعارآبدار وگهربارش بسیار است لکن‌قصیدهٔ‌کامل از وی‌کم دیده شده و اشهر و اطول‌آنها قصیدهٔ نونیّهٔ‌او است‌که برامثال و حکم ومواعظ مشتمل است و مردم درحفظ‌آن ، اهتمام تمام دارند ، درنقل روایت‌آن عنایت بی‌نهایت بکار میبرند ،

اطفال مکتبی را امر بحفظ آن مینمایند و باآن همه اهمیت بسیار، باز باستناد اشتهاری که درآن زمان درشام داشته است درکتاب طبقات و معاجم و تراجم بنقل آن نپرداخته و موکول بشهرتش نموده‌اند . بلی درنامهٔ دانشوران وکشکول شیخ بهائی سی و نه بیت ، درجواهرالادب پنجاه و چهار بیت ، در حیوةالحیوان دمیری پنجاه و شش بیت در مادهٔ ثعبان ازآن قصیده نقل‌کرده و دمیری تصریح نموده است‌که‌آن پنجاه و شش بیت تمامی آن قصیده میباشد و بعدازآن ، هشت بیت دیگر را نیزکه بعضی از فضلاء در تذییل آن نوشته‌اند نقل نموده و گویدکه بعضی این قصیده را براضی بالله بیستمین خلیفهٔ عباسی (۳۲۲-۳۲۹ه ق) نسبت داده‌اند بالجمله ماهم محض رعایت جنبهٔ اخلاقی و حکمی ، اطناب را منظور نداشته وبعضی از ابیات آن قصیده را ثبت اوراق مینمائیم :

زيادة المرء فی دنياه نقصان ... وربحه غير محض الخير خسران
وكل وجدان حظ لاثبات له ... فان معناه فی التحقيق فقدان
يا عامرا لخراب الدهر مجتهداً ... تالله مالخراب الدهر عمران
دع الفؤاد عن الدنيا و زخرفها ... فصفوها كدر والوصل هجران
و اوع سمعك امثالا افصلها ... كما يفصل ياقوت و مرجان
احسن الی الناس تستعبد قلوبهم ... فطال مااستعبد الانسان احسان
وان اساء مسيئی فليكن لك فی ... عروض زلته صفح و غفران
وكن علی الدهر معوانا لذی امل ... يرجو نداك فان الحر معوان
واشدديديك بحبل الدين معتصما ... فانه الركن ان خانتك اركان
يا خادم الجسم كم تسعی لخدمته ... فانت بالنفس لابالجسم انسان
من رافق الرفق فی كل الامور فلم ... يندم عليه ولم يذممه انسان
من جاد بالمال مال الناس قاطبة ... اليه والمال للانسان فتان
من يتق الله يحمد فی عواقبه ... ويكفه شرمن غروا ومن هانوا
من استعان بغيرالله فی طلب ... فان ناصره عجز و خذلان
من كان للخير مناعا فليس له ... علی الحقيقه اخوان و اخدان
و ذوالقناعة راض فی معيشته ... وصاحب الحرص ان اثری فغضبان
هما رضيعا لبان حكمة وتقی ... وساكنا وطن مال و طغيان
حسب الفتی عقله خلا يعا شره ... اذا تحاماه اخوان و خلان
لاتحسبن سرورا دائما ابدا ... من سره زمن سائته ازمان

اذا جفـاك خليل كنت تألفـه	فاطلب سواه فكل الناس اخوان
يا ظالما فرحا بالعز ساعـده	ان كنت فی سنة فالدهر يقظان
يا ايها العالم المرضی سيرته	ابشر فـانت بغير المـاء ريان
دع التكسل فی الخيرات تطلبها	فليس يسعـد بالخيرات كسلان

فاضل محدّث معاصر گوید: بدرالدین جاجرمی، شاعر مشهور، که مدّاح خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان است ، هر بیتی از این قصیده را به بیتی فارسی ترجمه کرده که از آن جمله است :

هر کمالی که ز دنیا است ، همه نقصان است	سود ، کز بهر نکوئی نبود خسران است
تو هر آن بهره که یابی چـو ثباتش نبود	کم شمر از ره معنی که حقیقت آن است
میکنی خانهٔ ویران تو بصد جهد ، آباد	خانهٔ عمر، عمارت کن ، کان ویران است

اسم بستی ، موافق آنچه از ابن خلّکان و روضات الجنّات و نامهٔ دانشوران نقل کردیم علی بن محمد است و بمدرك نظام الدین بودن آن چنانچه در مجمع الفصحا نوشته است اطّلاعی نیافتیم و دور نیست که نامش علی بوده و نظام الدین لقبش باشد و نیز گویند ابوالفتح بستی چندی عهده‌دار وزارت سلطان ناصرالدین سبکتکین بوده و علاوه بر عربی، شعر پارسی هم می‌گفته و از آن جمله است:

یکی نصیحت من گـوش دار و فرمان کن	که از نصیحت ، سود آن کند که فرمان کرد
همـه بصلح گـرای و همـه مـدارا کن	کـه از مصالحه کردن ستوده گـردد مرد
اگـرچـه قوّت داری و عدّت بسیـار	به گرد صلح درآی و به گرد جنگ مگرد
نه هر که دارد شمشیر ، حرب باید ساخت	نه هر که دارد فازهر ، زهر بایـد خورد

وفات بستی در سال چهارصد تمام یا چهارصـد و یك از هجرت (۴۰۰ یا ۴۰۱ه) بوده و دیوانش در سال ۱۲۹۴ه در بیروت چاپ شده است.

بست - بضم اوّل شهری است ما بین غزنین و هرات و سجستان ، از بلاد کابل)
(ص ۸۷ ج ۲ مه و ۴۸۲ ت و ۳۹۲ ج ۱کا و ۷۰ ج ۱ مع و ۴ ج۴ طبقات الشافعیة و ۵۶۴ مط و ۱۰۶ هب وغیره)

بستی

محمد بن حیان - (یا حبان) (یا قبان) بن احمد بن حیان، حافظ، معروف بابوحاتم بستی ، از اکابر علما و محدّثین اهل سنّت

میباشدکه درتحصیل علوم و تصحیح متن و سند اخبار رنجهای بسیار برده وسیاحتها کرده است ، زمانی درشهر فسا و سمرقند قضاوت نمود ، درنیشابور خانقاهی ترتیب داد، فیض حضور بیشتر از دوهزار نفر از مشایخ را درك‌کرده و کتابهای بسیاری درهرفنّی تألیف داده است :

۱- اتباع التابعین ۲- کتاب التابعین ۳- کتاب تباع‌التبع ۴- کتاب تبع‌الاتباع ۵- کتاب‌الثقاة که یك نسخهٔ‌آن در خزانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود است **۶- کتاب‌الجرح والتعدیل** ویك نسخهٔ‌آن نیز برقم۴۹۶ درخزانهٔ ایاصوفیا موجود است **۷- کتاب روضة‌العقلاء ونزهة‌الفضلا ۸- کتاب‌الصحابة ۹- کتاب‌المعجم‌علی‌المدن** وغیر اینها . از یاقوت حموی نقل شده ،گروهی از علماکه درعلم حدیث استقراءکامل دارند دربارهٔ ابوحاتم طعن‌کرده و درشمار ثقاتش ندانسته وپندارندکه بعضی‌از تصنیفات دیگران را بدست‌آورده وبخود بسته است ، بدین جهت درقبول روایات وی توقف می‌کنند و اتباع خود را نیز از نقل و قبول‌آنها منع می‌نمایند . لکن ابوعبدالله حاکم، این‌گونه سخنان را باطل میداند و بررشك و حسدکه ناشی از تبحّر ابوحاتم است حمل مینماید . ابوحاتم در دویم شوال سیصد و پنجاه وچهار از هجرت بدرود جهان‌گفت. (ص۴۷۷ ج۱مه و۵۶۳مط وغیره)

بسحق‌اطعمه یا بسحق‌شیرازی **احمد** -که دراستعمالات عمومی‌کنیه‌اش ابواسحق را تخفیف داده و بسحق‌گویند ، مردی است فاضل، شاعر ماهر، باشاه نعمت‌الله، ولی‌کرمانی ، معاصر واز مریدان او و از مشاهیر شعرای ایرانی است . برخلاف دیگر شعراکه غالباً دم از می و معشوقه می‌زنند ، بچیزی دیگر غیراز مدح خوراك و اطعمه نمیپرداخت وبهمین‌جهت به **شیخ اطعمه** و **بسحق اطعمه** شهرت‌یافت بیشتر ازاشعارخواجه حافظ وگاهی از اشعار شاه نعمت‌الله را تضمین میکرد .

شاه نعمت‌الله گفته است :

گـوهر بحر بیکران ، مائیم — گاه مـوجیم و گاه دریـائیم
ما بـدان آمـدیـم در دنیـا — کـه خـدا را بخلـق بنمائیم

بسحق گوید :

رشتـهٔ لاك معـرفت مائیـم — گاه مـوجیم و گاه دریـائیم

ما از آن آمـدیم در مطبخ | کـه بماهیچـه قلیـه بنمائیم

شاه نعمت‌الله، جمعی را دیدکه وی نیز در آن میان بود پرسیدکه رشتهٔلاك معرفت‌شمائید؟ بسحق گفت چون ما نمی‌توانیم ازالله‌گفتن اینك از نعمت‌الله می‌گوئیم . یا آنکـه شاه نعمت‌الله، درمقام شکوه از وی، گفت‌که بسحق، با نظیرهٔ اشعار ماکه درحقائق عرفان‌است خوردنیها را مدح میکند وما را مسخره مینماید ، بسحق‌گفت: دیگران مدّاحی می و معشوقه مینمایند ، ما مدّاح نعمت‌الله هستیم .

نیز از اشعار بسحق است :

به‌پیشم چون خراسانی‌گرآری صحن بغرارا | ببوی قلیـه‌اش بخشم سمرقنـد و بخارا را
برنج زرد صابونی ، اگر داری غنیمت دان | کنـارآب رکنابـاد و گـل‌گشت مصلی را
چه‌آرائی بمشك و زعفران ، رخسار پالوده | برنگ‌وبوی‌وخال‌وخط‌چه‌حاجت‌روی‌زیبارا
جمـال برّهٔ بریـان و حسن دنبـهٔ فربـه | چنان‌بردند صبرازدل‌که ترکان‌خوان یغمارا
بگو بسحق ، وصف خـوشهٔ انگور مثقالی | کـه برنظم تـو افشانـد فلك عقد ثریّـارا

نیز از بسحق است :

کیپاپزان سحر ، کـه سرکلّه وا کنند | آیا بودکـه گـوشهٔ چشمی بما کننـد
چون از درون خربزه آگه نشد کسی | هرکس حکایتی بـه تصور چرا کننـد

نیز از او است :

مشنو ای‌جان، که بجزدنبه مرایاری‌هست | یا بجز مالش چنگال ، مرا کاری هست
چه عجب کنگر اگـر هم نفس بریان شد | همه دانندکه درصحبت‌گل، خاری هست
هوس رشتـه قطائف دل مـن دارد و بس | کـه بهرحلقـهٔ آن دام ، گرفتاری هست
شرح نان تنگ آن نیست‌که پنهان ماند | داستانی است‌که برهر سر بازاری هست
بـاد ، بـوئی سحرآورد زکیپـا و ببرد | آب هرطیب ،که در طبلهٔ عطّاری هست
آنکه مَنْعَم کند از عشق تریـد پا چه | تا بخوردش ندهم، برمنش انکاری هست

این‌گونه اشعار بسحق بسیار ودرسال هشتصد وبیست وهفت هجرت (۸۲۷ﻫ قمری) وفات یافته است شاه داعی الی‌الله‌که با وی معاشرت داشته و شرح حالش را نگارش خواهیم

داد ، مرثیه‌اش گفته است .

(ص ۴۷۴ عم و ۱۸۲ و ۱۰ سفینه ج ۲ مع و ۱۳۰۹ ج ۲ و ۲۸۹۶ ج ۴ س)

بسری

محمد بن حسان - (یا حیّان) مکنّی بابوعبید یا ابوعبدالله ، از اکابر مشایخ اهل حال و بزرگان اوتاد و ابدال است، علم ظاهر و باطن را جامع بود وکرامات بسیاری بدو منسوب دارند ، با ابوتراب نخشبی (متوفی درسال۲۴۵ه ق) وذوالنّون مصری(متوفی‌درحدود ۲۴۵ه ق)هم سنگ میباشد، دردمشق زندگانی‌کرده و تدریس می‌نموده است ودراواخر قرن سوم هجرت درهمانجا درگذشت.

بسر - بضم اوّل ، دیهی است از اعمال حوران ، از اراضی دمشق .

(ص ۵۵ ج ۳ مه)

بسطام[1]

بسطامی

احمد بن امین‌الدین- فقیه شافعی، ازاکابر فضلای عامّه‌که دردیار نابلس ، مفتی شافعیّه بود . **شرح‌اربعین‌نوویه، شرح قصیدهٔ برده، کتاب‌المناهج البسطامیة فی‌المواعظ السنیة** از تألیفات نافعهٔ وی میباشد و درهزار و صد و پنجاه وهفت هجرت (۱۱۵۷ه قمری) درگذشت . (ص ۸۲ ج ۱ سلك‌الدرر)

بسطامی

طیفور بن عیسی بن‌آدم - درباب‌کنی ، بعنوان‌ابویزید بسطامی، خواهدآمد .

بسطامی

عبدالرحمن بن‌محمد بن‌علی- حنفیّ‌المذهب، بسطامیّ‌المولد، مؤلف **کتاب‌الادعیة ، کتاب‌الادویة الجامعة ، شمس‌الافاق فی‌علم الحروف والاوفاق** و **مناهج‌التوسل فی‌مباهج‌الترسل** میباشد ودرسال‌هشتصد وپنجاه وهشت ازهجرت درگذشته است . (ص۵۶۴ مط)

بسمل‌شیرازی

حاج‌علی‌اکبر- ملقّب به نوّاب، پسرآقاعلی، نقیب بن اسمعیل بن خلیل خراسانی ، از اکابر فضلا و علمای عهد ناصرالدین شاه

۱- **بسطام** - شهری است ، درمنتهای جنوب شرقی خراسان از ولایات ایران‌که در میان قهستان وکرمان واقع میباشد ، بعضی از منسوبین‌آنرا مینگارد .

قاجار میباشد ، شعر خوب هم می‌گفته و از او است :

یا نیست شادی درجهان، یا خود نصیب ما نشد هرگز ندیدم شادمان این خاطر افسرده را

کتاب‌های **اثبات الواجب** ، **اندرز قابوس** ، **اندرزنامه** ، **تحفة السفر** درمعانی و بیان ، **تذکرهٔ دلگشا** ، تفسیر قرآن ، **حاشیه** بر تفسیر **بیضاوی** که ظاهراً غیر از تفسیر مستقل او است **وحاشیهٔ مدارك** و **نورالهدایة** از تألیفات او میباشد ودرسال ۱۲۶۳ هـ قمری درهفتاد وشش سالگی وفات یافت . (ذریعه وص ۸۲ ج ۲ مع)

بشار **ابومعاذ بن برد عقیلی** - ازمشاهیر شعرای عرب میباشد، بااینکه کور مادرزاد بود درشعر و ادب مقامی ارجمند داشت ، مدّاح مهدی سومین خلیفهٔ عباسی (۱۵۸-۱۶۹هـ ق) بود و عاقبت بجهت هجو او و یا وزیر او یعقوب بن داود و یا بواسطهٔ تهمت بکفر و زندقه و تمایل بآیین زردشتی در سال یکصد و شصت و شش یا هفت یا هشت از هجرت از طرف خلیفه محکوم بهفتاد تازیانه شده و درگذشت و از او است :

یاقوم اذنی لبعض الحی عاشقة والاذن تعشق قبل العین احیانا

قالوا بمن لاتری تهزی فقلت لهم الاذن کالعین توفی القلب ماکانا

ازآن‌رو که درکودکی گوشواره درگوش میکرد اورا **مرعث** نیزگویند (از رعاث ، بمعنی گوشواره، اشتقاق یافته‌است) . اصمعی به بشارگفت‌که ذکی‌تر از ترا سراغ ندارم،گفت چون من از مادر نابینا زاییده‌ام اینك تمامی قوای من مصروف در فکر من است .

(ص ۱۳۱۱ ج ۲ س و۱۱۲ ج ۷ تاریخ بغداد)

بشاری **محمدبن‌احمد** - بعنوان مقدّسی ابوعبدالله ، مذکور خواهد شد .

بشبیشی **احمد بن عبداللطیف** - مصری،شافعی، ازاکابرعلماوفقهای‌شافعیّه میباشدکه قرآن را درمولد خود بشبیش، از مضافات مصر ، حفظ کرد ، پس پانزده سال درمصر از اکابر عصر، تحصیل مراتب‌علمیّه نمود ، درفقه وحدیث و فرائض و فنون ادبیّه وحید عصر خود شد، درجامع ازهر تدریس می‌کرد و زمانی هم درمکّه تدریس نمود ، عاقبت بمولد خود برگشته و درسال هزار و نود و شش از هجرت

(۱۰۹۶ھ قمری) درگذشت وکتاب **التحفة السنية فی الاجوبة السنية** که در مصر چاپ شده از او است . (ص۵۶۶ مط)

بشرياسين **ابوالقاسم**- درباب کنی، بعنوان ابوالقاسم بشرياسين، خواهدآمد.

بشيريه عنوان جمع قليلی است از فرقهٔ واقفه که خواهدآمد .

بصروی **محمد بن محمد** - بنوشتهٔ قاموس الاعلام ، ازمشاهير شعرای عرب و از اهالی قريهٔ بصری ميباشد ،کنيه‌اش ابوالحسن بوده ودرسال چهارصد وچهل وسه از هجرت (۴۴۳ھ ق) وفات يافته و از او است :

تری الدنيا و زهرتها فتصبو — ومـا يخلو من الشبهـات قلب
فضـول العيش اکثره هجـوم — و اکثر مـا يضرك مـا تحب

سيدحسين بروجردی گويد: بصروی شيخی است جليل، ازمشايخ شيعه وشاگرد شيخ مرتضی، **کتابی درفقه تصنيف کرده که معروف به مفيد است** (بُصری، بروزن کبری، ديهی است درشام ويکی ديگر هم دربغداد و صاحب ترجمه از همين بصرای بغداد است و در مقام نسبت بصروی گويند بضم اوّل و فتح سوم) . (ص۴۱۸۷ ج۶ س وغيره)

بصری **حسن بن يسار**- (يا جعفر) مکنّی بابوسعيد، از اهل بصره ومشاهير تابعين است . فيض ملاقات اکثر اصحاب را دريافته، پدرش خادم زيد بن ثابت صحابی و مادرش خيره آزادکردهٔ امّ سلمه حرم محترم حضرت رسالت ص بود . واصل بن عطا، که پايه‌گذار مذهب معتزله است ازشاگردان او ميباشد ، چون واصل مسلکی مخالف مسلك استادخودحسن، برگزيده حسن در بارهٔ او گفت: **قَدْاعْتَزَلَ واصِلُ عَنّا**، يعنی واصل ازماکناره کشيد، اينك بعدازآن، اتباع واصل به **فرقهٔ معتزله** شهرت يافتند. باری حسن ، يکی از زهّاد ثمانيه ميباشدکه در حرف (ز) خواهدآمد و سلسلهٔ طريقت بعضی ازاهل تصوّف نيز بدو پيوندد وپاره‌ای ازجريانات واقعه مابين او وحضرت امير المؤمنين ع درکتب مربوطه نگارش يافته‌است ودراوّل رجب سال يکصد وده ازهجرت(۱۱۰ھ ق) در هشتاد ونه سالگی درگذشت . (۲۰۸ ت و۱۳۹ ج۱کا و۱۹۴۵ ج۳س)

بصری **عبدالرحمن بن ابی‌عبدالله-** مصطلح علمای رجال میباشد که درصورت اطلاق و نبودن قرینه اورا اراده نمایند وشرح حالش موکول بکتب رجالیه است .

بصری **محمدبن علی-** بعنوان ابوالحسین طیب، درباب‌کنی خواهدآمد.

بصیر **داود بن عمر-** بعنوان انطاکی ، نگارش دادیم .

بطایحی **علی‌بن‌عساکر،** درباب‌کنی، بعنوان ابن‌عساکر، نگارش‌خواهدیافت.

بطاینی **علی بن ابی‌حمزه سالم -** بطاینی ، از اصحاب حضرت صادق و حضرت‌کاظم علیهماالسلام میباشد ، واقفی مذهب، ملعون، کذّاب واز اکابر فرقهٔ واقفه بود ، نسبت بحضرت رضا ع بیشتر ازدیگران عداوت داشت وکتاب **الصلوة** ، **الزکوة** ، **التفسیر** وغیرها از تألیفات او است . (کتب رجالیه)

بطحیش **احمدبن‌بکر-** عکی‌حنفی،معروف به‌بطحیش،عالم‌ومفتی‌شهرعکا بود. **الفیهٔ جیبیه** ، **حاشیهٔ تنویرالابصار** در فقه ، **حاشیهٔ نزهةالنظار** در حساب ، **شرح ملتقی‌الابحر** درفقه ، **شرح منظومهٔ ابن‌الشحنة** درعلم فرائض و**مختصر سیرهٔ حلبیه** ازتألیفات‌او میباشد ودرسال هزار وصد وچهل وهفت ازهجرت (۱۱۴۷ه ق) درگذشت. (ص ۱۵۲ ج ۱ سلك‌الدرر)

بطل دراصطلاح علمای رجال عبدالله‌بن‌قاسم‌بوده وشرح‌حالش موکول بکتب رجالیه است .

بطلمیوس‌ثانی درباب‌کنی ، بعنوان **ابن‌هیثم بطلمیوس** ، نگارش خواهیم داد .

بطلیوسی **ابراهیم‌بن قاسم-** بعنوان اعلم ابراهیم ، نگارش دادیم .

بطلیوسی **عاصم بن ایوب -** نحوی، ازاکابرنحو ولغت‌بوده وکنیه‌اش‌ابوبکر میباشد . **شرح دیوان امرؤالقیس** که درمصر چاپ شده ازاو است ودرسال‌چهارصد ونود وچهار ازهجرت(۴۹۴ه قمری) درگذشت. (ص۵۶۹ مط)

بطلیوسی **عبدالله بن محمد-** درباب‌کنی، بعنوان‌ابن‌السیّدمذکورخواهدشد.

بعلبکی **محمدبن علی-** بعنوان ابوالمضاء ، درباب‌کنی خواهدآمد .

بعیث **خداش بن بشربن‌خالد -** تمیمیّ القبیلة ، ابویزید الکنیة ، بعیث الشّهرة، از شعرای عهد بنی‌امیّه و خطیب فصیح بود، باجریر، مهاجات و معادات داشت ، تا چهل سال بدین منوال‌گذشت وهیچ یك بردیگری برتری نیافت ، مهاجات هیچ شاعر در دورهٔ جاهلیّت یا اسلام بدین مدّت نپاییده ، فرزدق نیز معاون بعیث بوده است . از اشعار بعیث میباشدکه درهجو جریرگفته است :

الست کلیبا ثم امك کلبة **لها بین اطناب‌البیوت هریر**
اتنسی نسآء بالیمامة منکم **نکحن عبیداً مالهن مهور**

(ص ۵۲ ج ۱۱ جم)

بغدادی **داود بن سلیمان-** بعنوان خالدی خواهدآمد.

بغدادی **عبدالقادر -** یا عبدالقاهر بن طاهر، درباب‌کنی بعنوان‌ابومنصور بغدادی ، خواهدآمد .

بغوی **احمد بن محمد -** در باب‌کنی بعنوان ابن‌البغوی ، خواهدآمد .

بغوی **حسین بن مسعود بن محمد -** محدّث فقیه ، رجالی بغوی مفسّر ، ادیب‌فاضل، شافعی ،کنیه‌اش ابومحمّد ، لقبش‌فراء ومحیی‌الدین و محیی السنة ، در علم فقه ، تفسیر ، ادبیّات ، حدیث ، رجال ، معرفت اسامی صحابه و روات اخبار بی‌نظیر بود ومصنّفات‌او درغایت‌حسن وجودت میباشدکه ازآن‌جمله‌است:

۱- تفسیرالقرآن ۲- التهذیب در فقه شافعی **۳- الجمع بین‌الصحیحین ۴- شرح السنة ۵- مصابیح‌السنة** درحدیث **۶- معالم‌التنزیل** درتفسیر . ظاهراًکه این‌کتاب معالم او غیرازکتاب تفسیرالقرآن مذکوراست وکتاب مصابیح‌او درحدیث، شبیه‌کتاب من‌لایحضره الفقیه صدوق ابن‌بابویه میباشدکه اسناد اخبار را حذف‌کرده و خبر را ، به راوی اصل که ازمعصوم شنیده است نسبت میدهد و تفسیر مذکور متوسط بوده و ازتفاسیر صحابه و تابعین مابعد ایشان نقل‌نموده وتاج‌الدین ابونصر، عبدالوهاب‌بن محمد حسینی، (متوفی بسال ۸۷۵هـ ق)آن را تلخیص‌کرده است . بغوی باغزالی معاصر بود و درسال پانصد و

دهم یا پانزدهم یا شانزدهم هجرت (۵۱۰یا۵۱۵یا۵۱۶ﻫ قمری) در مرورود وفات یافت و مولدش شهر بغ یا بغشور ، مابین مرو و سرخس وهرات میباشد ودرمقام نسبت بدانجا بغوی گفتن شاذّ و مخالف قیاس است .

(ص۱۳۴ ج۴ﻫ و۱۵۹ج۱کا و۱۰۷هب و۵۷۳مط و۳۳۵۰ ج۵س و۲۱۴ج۴طبقات‌الشافعیة)

بغوی

عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز - مکنّی با بوالقاسم ، ازمحدّثین عامّه میباشدکه در زمان خـود محدّث عراق بود ، از احمد بن حنبل ، ابن‌المدینی ، مشایخ مسلم ، بخاری و مشایخ بسیاری دیگر روایت‌کرده است. عمری درازنمود بحدّی‌که مرجع‌استفادهٔ آبا واولاد بلکه اجداد و احفادبود. کتاب **السنن علی مذاهب‌الفقهاء** ،کتاب‌**المسند**،کتاب **معجم صغیر** وکتاب **معجم‌کبیر** درصحابه ، ازتألیفات‌او است ودرسال‌سیصد وهفده‌ازهجرت (۳۱۷ﻫ قمری) دریکصدوسه‌یاچهارسالگی‌درگذشت.

(ص ۳۲۵ ف و۱۰۷ هب)

بغوی

محمد بن عبدالصمد دقاق - بغدادی، مکنّی با بوالطیّب، معروف به بغوی ، خاله‌زادهٔ عبدالله بن محمد بغوی مذکور در بالا و از مشاهیر محدّثین عامه بود . به پنج واسطه ازجابر بن عبدالله ازحضرت رسالت پناهی‌ص روایت‌کرده‌که‌آن‌حضرت روز حدیبیه دست حضرت‌امیرالمؤمنین ع راگرفته ومیفرمود: **هٰذا أمیرُالبَرَرَةِ وَ قاتِلُ الْفَجَرة ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ ، مَخْذولٌ مَنْ خَذَلَهُ** و صدا بلند کرده میفرمود: **أنَا مَدینَةُالْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بابُها فَمَنْ أرادَالْبَیْتَ فَلْیَأتِ‌الْبابَ** بغوی، درماه جمادی‌الاولی از سال سیصد ونوزده از هجرت (۳۱۹ﻫ قمری) درگذشت .

(ص۳۷۷ ج ۲ تاریخ بغداد)

بقائی

ابراهیم بن عمر- بعنوان‌سلفی‌ابراهیم بن‌عمر، مذکورخواهدشد.

بقار

حسن بن داود بن حسن- قرشی ، نحوی ، قاری ، معروف به‌بقار، درسال سیصد و پنجاه ودو از هجرت (۳۵۲ﻫ قمری) وفات‌یافت، درعلم نحو حاذق و دراصول تجوید و قرائت قرآن متفرد بود ، قرآن مجید را باالحان متفرّقه میخواند . کتاب **قرائةالاعشی** ، کتاب **اللغة** درمخارج حروف و **اصول نحو** از تصنیفات

او است . (ص ۱۰۹ ج۸ جم)

بقاعی **ابراهیم بن‌عمر** - بعنوان‌سلفی‌ابراهیم‌بن‌عمر ، نگارش‌خواهد‌یافت.

بقالی یا **بقلی** بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ، ابوالفضل زین‌الدین محمد بن قاسم، از مشاهیر‌علمای‌عامّه میباشدکه درخوارزم نشو ونما یافت ودرسال پانصد و شصت ودو از هجرت وفات‌کرد ، تألیفات بسیاری بدو منسوب وازآن‌جمله‌است: کتاب **صلوةالبقلی** وکتاب **فضائل‌العرب** و رجوع به زین‌المشایخ هم نمایند .

بقالی‌خوارزمی رجوع به زین‌المشایخ نمایند .

بقباق **فضل بن عبدالملک** - کوفی ، کنیه‌اش ابوالعباس ، لقبش بقباق ، از ثقات و اعیان فقهای حضرت باقر وحضرت‌صادق علیهماالسلام بوده است‌که فتاوی و احکام و مسائل حلال و حرام را از ایشان اخذ میکرده و طعنی دربارهٔ وی نرسیده است .

درقاموس‌گوید : رجل بقباق ، لقلاق مکثار ، ای‌کثیرالکلام **والبقباق القمر**

(تنقیح‌المقال)

بقلی چنانچه اشاره نمودیم، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام‌عنوان دیگر بقالی، محمد بن قاسم است .

بکائی عامری **زیاد بن عبدالله بن طفیل بن عامر** - کوفی قیسی عامری ، از اولاد عامر بن صعصعة میباشد ، سیرهٔ حضرت رسالت را از محمد بن اسحق روایت‌کرده است . عبدالملک بن هشام ، احمد بن حنبل ، درباب جهاد ازصحیح بخاری و درچند جا از صحیح مسلم ، از وی روایت میکنند و درسال یکصد وهشتاد و دو ازهجرت درکوفه وفات یافت .

بکاء - با فتح وتشدید ، لقب ربیعه ، یکی‌از اجداد زیاد است زیرا مادر ربیعه، بعد از وفات پدرش شوهرکرد ، روزی ربیعه وارد خیمه شد و مادر خود را درتحت‌آن شوهر دیده و پنداشت‌که اورا میکشد ،گریه‌کنان ، با صدای‌بلند **وااماه** گفته وخیمه را

برهم زد و درپاسخ استفسار از سبب آن گفت که این مرد ، مادر مرا میکشد گفتند : **اهون مقتول ام تحت زوجها** پس این جمله مثل شد و ربیعه هم به بکاء ملقّب گردید. **احمق من ربیعة** نیز مثل احمق من جحا و احمق من هبنّقة و نظائر آنها از امثال دائر میباشد .

(ص ۲۱۴ ج ۱ کا و ۱۹۸ مجمع الامثال)

بکالی **عطیة بن سعد** - بعنوان عوفی ، مذکور خواهد شد .

بکالی **نوف بن فضالة** - کنیه‌اش ابویزید ، یا ابورشید ، یا ابوعمر ، از خواص ّاصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بلکه دربان آن‌حضرت بود و از اکابر تابعین میباشد ، حدیثی بدرخواست خودش از آن‌حضرت روایت کرده‌که مشتمل برمواعظ بلیغه و نصائح دنیا وآخرت است .

نوف ، بفتح اوّل و بکالی بکسر آن ، منسوب به بنی‌بکال بن دعمی بن غوث بن سعد ، از قبائل حمیر است . (تنقیح المقال و کتب رجالیه)

بکرخواهرزاده بعنوان خواهرزاده ، نگارش خواهد یافت .

بکری **احمد بن عبدالله بن محمد** - مکنّی ابوالحسن ، از اکابر علمای امامیّه ، استاد شهید ثانی، مؤلف کتاب **الانوار و مفتاح السرور و الافکار فی مولد النّبیّ المختار** ، کتاب **مقتل امیرالمؤمنین ع** وکتاب **وفاة فاطمة الزهراء ع** میباشد و درسال ۹۵۳ه قمری نهصد و پنجاه وسه از هجرت وفات یافت. تحقیق زاید در زمان بکری وصحت نسبت سه‌کتاب مذکور به بکری را موکول به‌کتاب ذریعه می‌داریم.

(ص ۴۰۹ ج ۲ ذریعه و ۴۵ ج ۱ نی)

بکری **طرفة بن عبد** - بهمین عنوان نگارش خواهیم داد.

بکری **عبدالرحمن بن علی** - بعنوان ابن‌الجوزی، نگارش خواهدیافت.

بکری **عبدالله بن عبدالعزیز** - اندلسی، طبیب،کنیه‌اش ابوعبید میباشد، درشهر مرسیه متولد شد از اکابر اطبّای اندلس بود، درتمام‌شعب طبابت بویژه در شناختن ادویهٔ مفرده و نباتات و قوای آنها دستی توانا داشت ، کتابی

بعنوان **اعیان النبات والشجریات الاندلسیة** درخصوص نباتات اندلس از آثار علمیّهٔ او میباشد زمان وفاتش مضبوط نیست وموافق تصریح بعضی‌از دانشمندان پیش از سدهٔ هفتم هجرت درقید حیات بوده است . (ص ۱۳۳۴ ج ۲ س)

بکری **عبدالله بن عبدالعزیز** - اندلسی ، نحوی لغوی اخباری تاریخی، کنیه‌اش ابومصعب یا ابوعبید، دراکثر علوم زمان خود وارد بود واز تألیفات او است:

۱- **اشتقاق الاسماء** ۲- **اعلام نبوت حضرت رسالت ص** ۳- **شرح امثال ابوعبید** ۴- **شرح نوادر القالی** ۵- **معجم مااستعجم من البلاد والمواضع** که درغوته چاپ شده ۶- **المغرب فی ذکر بلاد افریقیة والمغرب** . در ماه شوال چهارصد و هشتاد و هفت از هجرت (۴۸۷ه قمری) درگذشت . (ص ۵۷۸ مط و ۴۵۰ ت)

بکری **عثمان بن محمد** - دمیاطی، کنیه‌اش ابوبکر، لقبش شطا میباشد از افاضل اواخر قرن سیزدهم هجرت است ، اوائل قرن چهاردهم را نیز درك کرده و ازتألیفات او است :

۱- **اعانة الطالبین علی حل الفاظ فتح المعین** ۲- **الدرر البهیة فی ما یلزم المکلف من العلوم الشرعیة** درفقه شافعی ۳- **قصة المعراج** ۴- **القول المبرم فی ان منع الاصول والفروع من ارثهم محرم** ۵- **کفایة الاتقیاء و منهاج الاصفیاء** ۶- **نفحة الرحمن فی مناقب السید احمد زینی دحلان** . همهٔ اینها در مصر چاپ شده وازتألیف کتاب اعانة الطّالبین درسال هزار و سیصد تمام از هجرت فراغت یافته است و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۷۷ مط)

بکری **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان شمس‌الدین محمدبن عبدالرحمن خواهدآمد .

بلاذری **ابوبکر یا ابوجعفر یا ابوالحسن** - احمد بن یحیی بن جابر بن داود ، عالمی است فاضل کاتب ، شاعر، مورّخ ، مترجم که زبان پارسی را بعربی ترجمه می‌کرده است ، ازگروه انبوهی از اکابر مشایخ عراق و دمشق و انطاکیه روایت‌کرده وازآخرین مشاهیر مورّخین فتوحات‌اسلامیّه میباشد. نشو ونمایش دربغدادبود ونزد متوکّل‌مستعین ومعتزّ ازخلفای‌عباسیّه‌تقرّب‌داشت. کتاب **انساب‌الاشراف** ،

کتاب **البلدان الصغیر**، کتاب **البلدان الکبیر**، کتاب **عهد اردشیر** و کتاب **فتوح البلدان** از تألیفات او است . درآخرعمر بجهت خوردن میوهٔ بلاذر مبتلا باختلال حواس شد و در سال دویست و هفتاد و نه از هجرت (۲۷۹ه قمری) در بیمارستان بغداد جان داد . اورا بلاذری گفتن نیز از همین راه است .

بلاذر - با ذال نقطه‌دار معرّب بلادر، با دال بی‌نقطه میباشد وآن بار درختی‌است درهندکه حافظه را میافزاید و بسیار خوردن‌آن جنون و دیوانگی میآورد.

بلاغی[1]

بلاغی **شیخ ابراهیم بن شیخ حسین بن شیخ عباس-** در ضمن شرح حال

بلاغی **شیخ احمد بن شیخ محمدعلی بن شیخ عباس-** بلاغی، شیخ عباس بن شیخ حسن ، اشاره خواهد شد .

بلاغی **شیخ جواد -** در زیر، بعنوان بلاغی شیخ محمد جواد ، نگارش خواهد یافت .

بلاغی **شیخ حسن بن شیخ طالب-** در ضمن شرح حال بلاغی شیخ عباس ، اشاره خواهد شد .

بلاغی **شیخ حسن بن شیخ عباس -** بن شیخ محمدعلی بن محمد، جدّ عالی بلاغی، شیخ محمدجواد مذکور درزیر، ازعلمای امامیّه میباشد وکتاب **تنقیح المقال فی علم الرجال** که در روضات الجنّات هم ازآن بسیار نقل میکند از آثار جلیلهٔ وی میباشد ونیز ازآن‌جمله‌است **حواشی رجالیه وفقهیهٔ بسیاری که براستبصار شیخ طوسی** نوشته و همچنین **شرح صحیفهٔ سجادیه** که درمشهد مقدّس رضوی درماه رجب هزار وصد و پنجم هجرت در دومجلّد تألیفش داده و تاریخ وفاتش بدست نیامد .

۱- **بلاغی-** عنوان مشهوری جمعی از اکابر شیعه میباشدکه در نجف سکونت داشتند وآنان را بطورکلی بلاغیون گویند ، ماهم بعضی‌از ایشان را بارعایت ترتیب اسامیشان ، موافق نوشتهٔ بعضی از مطلعین معاصر درتحت همین عنوان ثبت اوراق مینمائیم .

بلاغی **شیخ حسین بن شیخ طالب -** در زیر ، بطور اجمال ضمن شرح

بلاغی **شیخ طالب بن شیخ عباس -** حال بلاغی ، شیخ عباس بن شیخ حسن اشاره خواهد شد .

بلاغی **شیخ عباس بن شیخ حسن -** بن شیخ عباس بن شیخ محمدعلی بن محمد، جدّ عالی شیخ‌محمدجواد مذکور در ذیل‌است‌که ازاکابر فقها و مجتهدین بود ، رساله‌ای درسال ۱۱۶۱ه ق درسنن **نکاح** نوشته وکتاب دیگری‌نیز درسال۱۱۷۰ه ق‌در **صلوة** و **طهارت** تألیف ومصدّر باصول‌دین‌ومذهبش‌کرده و به **بغیةالطالب** موسومش داشته است شیخ عباس را دو پسر بود یکی شیخ حسین که چیزی از اوضاع زندگانیش بدست نیامد لکن همین شیخ حسین هم پسری داشته شیخ ابراهیم نام‌که از فضلای اعلام بود و درهنگام مراجعت از زیارت بیت‌اللهالحرام بحسب درخواست اهالی جبل عامل ، بجهت ایفای وظائف دینی و تمشیت امر و عمل شرعی ایشان اقامت‌گزید وهم درآنجا بدرود جهان‌گفت ونسل وی تاحال در بلاد جبل‌عامل باقی ومعروف هستند. یکی دیگر هم شیخ محمدعلی ، از محقّقین علما ، از شاگردان آقای بهبهانی (متوفی بسال ۱۲۰۵) وشیخ جعفرکاشف‌الغطا (متوفی بسال ۱۲۲۸ه قمری) بود و **تألیفات بسیاری تا سی مجلد** در **ارث** ، **صلوة** ، **صید** و **ذباحه** ، **نکاح** ، **طلاق** و دیگر ابواب فقهیّه داشته و **شرح تهذیب علامه** درسه مجلّد و **جامع‌الاقوال** درفقه استدلالی نیزازآثارجلیلهٔ وی‌میباشند. درسال هزار ودویست ودوازده ازهجرت (۱۲۱۲ه قمری) وقف نمودن‌کتاب‌جامع‌الاقوال مذکور را براخلاف خود ، با خط خودش نوشت وسال وفاتش بدست نیامد . همین‌شیخ محمدعلی، جدّ عالی مادری شیخ‌محمدجواد بلاغی مذکور در زیر میباشدکه پسرفاضلی داشته شیخ احمد نام ، دختری هم داشته عالمه و فاضله‌که خط وکتابتش خیلی‌خوب‌بوده ویك نسخه ازکفایهٔ سبزواری را بخط خودش نوشته ، بعضی‌گویندکه همین شیخ احمد شرحی برتهذیب علاّمه نگاشته است . شیخ ابراهیم مذکور راکه نوهٔ شیخ عباس است نوه‌ای‌بوده شیخ طالب نام پسر شیخ‌عباس ، ابن همین شیخ‌ابراهیم،که ازشاگردان صاحب

جواهر (متوفی در سال ۱۲۶۶هـ) بوده و بفضل و زهد و تقوی معروف و جدّ اوّل پدری شیخ محمد جواد بلاغی مذکور در زیر میباشد وکرامت بزرگی دربارهٔ وی ازشیخ‌محمد طه نجف منقول است . شیخ طالب هم دو پسر داشته یکی شیخ حسین که از اوضاع و احوال وی جز اشعارقلیلی دربارهٔ حضرات‌ائمهٔ‌اطهار علیهم‌السلام ومراثی میرزای‌شیرازی (حاج میرزا محمدحسن) مسموع نگردیده و دیگری شیخ حسن پدر شیخ محمد جواد مذکور درزیر که مقامی بلند داشته وسیدابراهیم‌طباطبائی‌آل‌بحرالعلوم‌مرثیه‌اش گفته‌است.

(موافق نوشتهٔ بعضی از معاصرین)

بلاغی

شیخ محمد جواد بن شیخ حسن - بن شیخ‌طالب بن شیخ عباس بن ابراهیم بن حسین بن عباس بن حسن بن عباس بن محمدعلی بن محمّد بلاغی - نجفی ، فقیه اصولی ، حکیم متکلّم ، عالم جامع ، محدّث بارع ، رکن رکین علمای امامیّه ، حصن حصین حوزهٔ‌اسلامیّه، مروّج علوم قرآنیّه ، کاشف حقائق دینیّه ، حافظ نوامیس شرعیّه و از مفاخر شیعه میباشد . وی ازشاگردان میرزا محمدتقی شیرازی ، حاج آقا رضا همدانی ،آخوند خراسانی وشیخ محمّد طه نجف بود ،کتابهائی‌که در موضوعات مختلف بااصول‌طریفه‌تألیف داده درهمهٔ‌آنها مبتکر میباشدکه هریکی در رشتهٔ خود بی‌نظیر ومایهٔ افتخار شرقیین و انکسار معاندین است ومحض برای تقدیر زحمات علمی ومدافعات‌قلمی‌آن یگانه‌حامی دین مقدّس اسلامی ، بعضی ازآنها را ثبت اوراق مینماید :

عکس‌آقای شیخ جواد بلاغی -۱۵

۱- **آلاءالرحمن فی‌تفسیرالقرآن** که فقط تفسیر سه سورهٔ حمد وبقره وآل‌عمران از طبع برآمده وبه تفسیر سوره‌های دیگر عمرش وفا نکرد ۲- **اجوبةالمسائل‌البغدادیة** ۳- **اجوبةالمسائل‌التبریزیة** ۴- **اجوبةالمسائل‌الحلیة** ۵- **اعاجیب‌الاکاذیب** ۶- **انوارالهدی** در رد مادیین ۷- **البلاغ‌المبین** دراثبات صانع ۸- **تزویج ام‌کلثوم بنت‌امیرالمؤمنین وانکار وقوعه** ۹- **حاشیهٔ‌کتاب‌بیع ازمکاسب شیخ‌مرتضی** مرحوم ۱۰- **الرحلةالمدرسیة** ۱۱- **رسالة التوحید والتثلیث** که درجواب اعتراض بعضی از نصاری تألیف داده ودرسال ۱۳۳۲ھ ق درصیدا چاپ شده‌است ۱۲- **المصابیح فی‌نقض مفتریات القادیانیین** ۱۳- **نصائح‌الهدی** که در ردّ بهائیّت است ۱۴- **الهدی الی دین‌المصطفی** در ردّ نصاری که دو مجلّد بوده و درسال ۱۳۳۰ و۱۳۳۱ھ درصیدا چاپ شده وغیر اینهاکه درآخر آلاءالرّحمن مذکور دربالا نگارش یافته است . ولادت شیخ محمد جواد بلاغی ، درسال دویست و هشتاد و چند ازهجرت درنجف و وفاتش‌هم شب دوشنبه بیست ودویم شعبان هزار وسیصد وپنجاه ودو از هجرت (۱۳۵۲ھ قمری) درآن ارض اقدس واقع‌گردیده است . وفات‌آن یگانه حامی دین مقدّس اسلامی رخنهٔ بزرگی نسبت بعالم اسلام بود ، در تمامی بلاد اسلامیّه مجالس ترحیم‌منعقد،مرثیه‌های بسیاری‌گفته‌شد. **حَشَرَهُ‌اللهُ مَعَ نَبِیِّهٖ وَاَوْصِیٰائِهِ‌الطّاهِرین**

(تفسیر فوق و مواضع مربوطه از ذریعه و اطلاعات خارجی)

بلاغی

شیخ محمدعلی - در ترجمهٔ حال پدرش بلاغی ، شیخ عباس بن شیخ حسن مذکور افتاد .

بلاغی

شیخ محمدعلی بن شیخ محمد - نجفی ، ازاکابر وعدول متبحّرین مجتهدین ، از اعیان علمای شیعه ، جدّ عالی شیخ محمد جواد بلاغی مذکور دربالا ، ازشاگردان مقدّس اردبیلی ونخستین‌کسی میباشدکه درعراق‌عرب بعنوان بلاغی شهرت یافته وازتألیفات او است: **حاشیهٔ تهذیب شیخ طوسی ، حاشیهٔ معالم، حاشیهٔ من‌لایحضره‌الفقیه ، شرح ارشاد علامه ، شرح‌اصول کافی** وغیراینها. وی درماه شوال سال یك هزارم هجرت درکربلای معلّی وفات یافته ودرآن ارض اقدس مدفون‌گردید.

(موافق نوشتهٔ بعضی از مطلعین معاصر)

بلالی دراصطلاح رجالی، بفرمودۀسیدحسین بروجردی، محمدبن‌علی بن بلال بوده وثقه ومأمون‌است، بفرمودۀمنتهی‌المقال‌ازاصحاب حضرت عسکری‌ع بوده وکنیه‌اش ابوطاهرمیباشد و ازسید بن طاوس نقل شده‌که بلالی، از ابواب و سفرای زمان غیبت صغری‌است‌که سفارت ایشان مسلّم فرقۀ امامیّه میباشد. ازغیبت طوسی نقل است‌که اورا از مذمومین دانسته و بهرحال لفظ بلالی، در اصطلاح رجالی، درصورتی‌که بدون قرینه استعمال شود راجع به محمد بن علی مذکور است و درعلی بن بلال بغدادی وعلی‌بن بلال مهلبی بدون قرینه استعمال ننمایند. تحقیق زاید مطلب وشرح حال اشخاص مذکور موکول بکتب رجالیّه است.

بلبل زنی‌است ازاهل‌شام‌که‌بعنوان‌ست‌العلماء نگارش‌خواهدیافت.

بلبل‌هزارداستان دراصطلاح بعضی‌از اهل‌کمال، کنایه ازسعدی‌شیرازی‌میباشد که بهمین عنوان مذکور خواهد شد.

بلخی **احمد بن سهل** - بعنوان ابوزید بلخی، خواهدآمد.

بلخی **شقیق بن ابراهیم** - بعنوان شقیق‌بلخی، نگارش‌خواهدیافت.

بلخی **علی‌بن‌حسین** - بعنوان برهان‌بلخی نگارش دادیم.

بلعمی **محمد بن ابی‌الفضل** - محمدبن‌عبیدالله‌بن‌محمدبن‌عبدالرحمن، تمیمیّ‌القبیلة، بلعمی‌البلدة ابوعلی‌الکنیة، از وزرای نامی سامانیان بودکه در سال سیصد وچهل ونه از هجرت، از طرف امیررشید عبدالملك بن نوح سامانی، بوزارت منصوب‌گردید وبعد از عبدالملك باوزارت برادرش منصوربن‌نوح نیز مفتخر شد و درسال سیصد وشصت وسه ازهجرت (۳۶۳ھ قمری) وفات یافت. ترجمۀ تاریخ طبری (تاریخ ابن‌جریر) بپارسی از او است. پوشیده نماندکه پدر محمد بلعمی نیز ازطرف اسمعیل‌بن احمدبن اسدبن سامان (متوفی درسال ۲۹۵ھ ق) ودیگرسامانیان دارای مقام وزارت بود و اورا هم به بلعمی‌کبیر موصوف دارند.

بلعمی- بشهر بلعم، از بلاد روم و یاموضع بلعمان‌نامی از نواحی مرو منسوب‌است.
(ص ۲۲۲ ج ۲ و ۸۶ ج ۴ ذریعه)

بلعمی کبیر درضمن بلعمی ، محمد مذکور در بالا ، نگارش دادیم .

بلکرامی **امیرغلامعلی -** بعنوان‌آزاد ، نگارش دادیم .

بلمظفر **نصر بن محمود -** معروف به بلمظفر ازمشایخ حکمای‌اسلام‌است که درطبّ و نجوم وکیمیا دستی‌توانا داشت ودرشمار اطبّای سدهٔ ششم هجرت معدود میشد ،کتاب **المختارات** در طبّ وکتابی در **نجوم** و متفرقاتی در**کیمیا** داشته و زمان وفاتش مضبوط نیست و از او است :

و قالوا الطبیعة معلومنـا　　و نحـن نبین ماحـدها
و لم یعرفوا الان ماقبلها　　فکیف یرومون مابعـدها

(ص ۱۳۴۹ ج ۱ س)

بلنداقبال **میرزا سیدرضی شیرازی -** از نویسندگان و شعرای اوائل قرن چهاردهم حاضر هجرت میباشد ، در زمان تألیف‌آ ثار عجم (که در سال ۱۳۱۳ﻫ قمری بپایان رسیده) در قید حیات بوده و بلند اقبال ، تخلّص مینموده و از او است :

ساقی‌امشب‌گر بماروزی‌است‌خم‌راسازساغر　　تا سبو را پرکنی از خم زمانه دورگردد
ده بلند اقبال را می: هی پیاپی هی دمادم　　تا ز دل ظلمت برد وز پای تاسر نورگردد

میرزا بهائی ، پسر میرزا سید رضی نیز دارای طبع شعر بوده ، خود را بهائی تخلّص میکرده و از او است :

عاشق روی توام ، باکفر و ایمانم چه‌کار　　می‌پرستم من ترا ، باکفر و ایمانم چه‌کار
روی‌تو ، تاریك‌شب‌را روز روشن میکند　　پیش رخسارت بشمع و ماه تابانم چه‌کار
سروقدی، لاله‌خدّی،گل‌عذاری،غنچه‌لب　　چون ترا دارم دگر با باغ و بستانم چه‌کار

زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۴۰عم)

بلوی در اصطلاح رجالی ، عنوان **عبدالله بن محمد** میباشدکه شرح حالش درکتب رجال مندرج‌است ونسبت‌آن به‌بلی (بروزن‌علی) است‌که نام قبیلهٔ عبدالله میباشد .

بنا (بافتح وتشدید) **احمد بن محمد** که بعنوان دمیاطی خواهدآمد.

بنائی (بافتح وتشدید) ازمشاهیر شعرای هرات میباشدکه بجهت‌معمار وبنّا بودن پدرش بهمین‌لقب‌بنّائی تخلّص مینموده‌است بااینکه از اهل علم و فضل بود بهجوگوئی و هرزه‌درائی رغبتی تمام داشت ، اکابر زمان خود ، بویژه علی شیر نوائی را هجوهاگفته و از این‌رو بهرات فرارکرده است ، در اواخر عمر خود هجوگوئی را ترك نمود. غالب اشعار سعدی وحافظ را نظیره‌هاگفته واستقبال‌کرده و دراین‌گونه اشعار ، به **حالی** تخلّص نموده است . در سال نهصد و هیجدهم از هجرت (۹۱۸ه ق) درقصبهٔ قرشی ، هنگامی‌که شاه اسمعیل صفوی قتل همگانی‌آنجا را مصمّم شد مقتول‌گردید منظومه‌ای بعنوان **بهرام وبهروز** بنام سلطان یعقوب پسر اوزون حسن نوشته و **دیوانی** هم داردکه حاوی شش هزار بیت است واز او است :

بـدا النّجم لیلاکنجدالکواعب	فروزنـده از حلقه‌های ذوائب
شب‌عقد زهره‌است‌درحصبه‌گوئی	زوالنّجم چندآیت‌آورده‌خاطب

(ص ۱۳۵۷ ج ۲ س و ۲۵۷ سفینه)

بنان دراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ سیدحسین بروجردی،عبدالله‌بن‌محمد بن‌عیسی برادراحمدمیباشدوشرح‌حالش‌موکول‌بکتب‌رجالیه‌است.

بندار رازی **خواجه‌کمال‌الدین** - شاعری است مشهورکه گاهی به ملك‌الکلام موصوف بود، ظهیرالدین فاریابی ودیگران تمجیدش‌نموده‌اند، درمدح مجدالدولهٔ دیلمی، شعرهاگفته وصله‌ها گرفته و صاحب بن عبّاد در تربیت وی می‌کوشیده است . بندار ، اشعار بسیار، بعربی و پارسی و دیلمی‌گفته و درسال چهارصد ویك از هجرت (۴۰۱ه ق)که سال قتل مجدالدوله است درگذشته و از اشعار او است :

تـا تاج ولایت علـی برسرمی	هرروز ز روز رفته نیکـو ترمی
شکرانهٔ‌اینکه میردین‌حیدرمی	از فضـل خـدا و پاکی مادرمی

نیز ازقطعات مطایبه‌آمیز او است :

بشهر ری بمنبر بریکـی روج	همن‌گت واعظك زین هرزه لائی

که هفت‌اعضای مردم روج محشر　　دهد برکرده های خـود گوائی
زنی برعانه میزد دست و می‌گفت　　بساژاژاکـه ته آن روج خـائی

نیز درسفینةالشعراء به‌بند از رازی نسبت داده است:

از مرگ حـذرکردن ، دو روز روا نیست　　روزی‌که قضا باشد و روزی‌که قضا نیست
روزی‌که قضا باشد ، کوشش نکنـد سود　　روزی‌که قضا نیست درآن‌مرگ روا نیست

(ص ۱۷۱ ج ۱ مع و ۲۰ سفینه)

بندنیجی **ابوبشریمان بن ابی‌الیمان،** شاعر، نحوی ،که درسال دویست تمام از هجرت درشهر بندنیج نامی از بلاد فرغانه نابینا زاییده شد، بسیار ثروتمند و ازملاّکین عجم بود ، تمامی املاك و بساتین خود راکـه از پدرش مانده بوده فروخته و هزینهٔ علما و تحصیل علم‌کرد و درسال دویست و هشتاد وچهار ازهجرت درگذشت . صاحب ترجمه ابن‌السکیت و دیگر علمای بصری وکوفی‌آن‌عصر را دیده و کتاب **التقفیة** وکتاب **العروض** وکتاب **معانی‌الشعر** ، ازتألیفات وی‌بوده واز اشعار او است:

انااليمان بـن ابی‌اليمـان　　اسعد من ابصرت فی‌العميان
تجـدنی ابـلغ من سحبان　　فی‌العلم والحكمة والبيان
ان تلقنی تلـق عظيم‌الشأن

نیز از او است :

فديوان الضياع بفتح ضاد　　و ديوان الخراج بغير جيم
اذا ولی‌ابن‌عيسی‌وابن‌موسی　　فمـا امر الانـام بمستقيم

(ص ۵۶ ج۲ جم و۱۲۲۲ ف)

بندهٔ‌تبریزی **میرزا محمدرضی -** پسر میرزا محمد شفیع ، هردوخط نستعلیق و شکسته را خوب مینوشت ، وکتاب **زینةالتواریخ** از او است ، درسال هزار و دویست وبیست ودو از هجرت (۱۲۲۲ه‍ ق) درگذشت وبهرسه زبان‌عربی و پارسی و ترکی اشعار خوب میگفته و از او است :

گوئی سپهری‌شدزمین، مهر ومه واخترهمه　　یا روضهٔ خلد برین لعل و در وگوهر همه
هرماهی‌ازوی‌بی‌کلف‌هرمهری‌ازوی‌درشرف　　حوران‌درآن‌ازهرطرف‌مه‌روی‌ومه‌پیکرهمه

گر نیست گردون، از کجا خیل‌ملک را گشته‌جا ورنه بهشت آمد، چرا خاکش بود عنبر همه
(ص ۸۰ ج ۲ مع)

بوجعفرك **احمد بن علی بن محمد-** بیهقی سبزواری ، کنیه‌اش ابوجعفر و شهرتش بوجعفرك است. نحوی ، لغوی ، مفسّر قاری ، بلکه از پیشوایان فنون مذکوره بود و درهریك تصنیفاتی نافعه داردکه ازآن جمله است : **تاج‌المصادر** در لغت ، **المحیط بعلم القرآن ، المحیط بلغات القرآن** و **ینابیع اللغة** . پیوسته خانه‌نشین بود ، باب مراوده را برروی خود بسته بود و بجز اوقات نماز از خانه بیرون نمیرفت ، درسلخ رمضان پانصد وچهل وچهار ازهجرت (۵۴۴ه قمری) درحدود هفتاد وچهار سالگی در نیشابور درگذشت . ناگفته‌نماندکه کاف آخر کلمهٔ بوجعفرك موافق قاعدهٔ زبان پارسی علامت تصغیر است . (ص۷۲ ت و۴۹۹ ج ۴ جم)

بورانی **ابوالحسن معتزلی -** نحوی ، از معاصرین ابوعلی فارسی حسن‌بن احمد ، متوفی درحدود سال سیصد وهفتاد ازهجرت وهم‌طبقهٔ او بوده و شرحی دیگر از او بدست نیامد. (ص ۹۳ ج ۸ جم)

بورینی **شیخ بدرالدین حسن‌بن محمدبن محمدبن حسن -** فاضل‌ماهر شافعی، از مشاهیر ادبا ،کنیه‌اش ابوالضیاء ، درتاریخ و شعر و حدیث و فنون ادبی دستی توانا داشت، اشعار و اخبار وآثار بسیاری را حفظ کرده‌بود بطوری‌که دسترس کسی نبود، عاقبت یگانهٔ عصرخودشد ومرجع استفادهٔ اکابر گردید واز تألیفات او است:
۱- تراجم الاعیان فی‌ابناء الزمان ۲- تعلیقات تفسیر بیضاوی ۳- السبع السیارة ۴- شرح دیوان‌ابن‌فارض که درمصر وقاهره چاپ‌شده‌است **۵- شرح‌شرح‌کافیة ۶- شرح‌مطول.**
بورینی با شیخ بهائی معاصر بود و شیخ درایّام سیاحت در دمشق باوی ملاقات نموده و گفتگوی علمی کرده‌اند . وفات بورینی در سال هزار و بیست و چهار یا سی و چهار از هجرت (۱۰۲۴ یا ۱۰۳۴ه ق) واقع واز اشعار او است :

یقولون فی‌الصبح الدعاء مؤثر فقلت نعم لوکان لیلی له صبح
فیا عجبا ممن ارید لقائه وفی جفنه سیف و فی قده رمح

صاحب ترجمه دیوان شعری هم دارد . (ص ۱۰۸هب و۱۳۸۱ ج۲س و۶۰۲مط)

بوزجانی **ابوالوفاء محمد بن محمد بن یحیی بن اسمعیل-** بوزجانی‌الولادة، حاسب مشهور ، ازپیشوایان حساب و هندسه بود ودراین دوفنّ عالی باستخراجاتی موفـّق آمدکه دسترس هیچ‌کس نبوده است ، تمامی قـواعد حساب و عددیـّات را از خال خود محمد بن عنبسة و عموی خود ابوعمرو مغازلی یادگرفت ودر سال سیصد و هفتاد و شش از هجرت (۳۷۶ھ ق) درچهل و هشت سالگی وفات یافت و از تألیفات او است :

۱- **اقامةالبرهان علی‌الدوائر من‌الفلك** که یك نسخهٔ آن درخزانهٔ با نکی‌فور بهرقم (۶) موجود است ۲- **تفسیرکتاب ابرخس** ۳- **تفسیرکتاب خوارزمی** ۴- **تفسیرکتاب دیوفنطس** که هرسه درجبرومقابله است ۵- **الحساب** که یك نسخهٔ آن درخزانهٔ‌مصریه‌موجوداست ۶- **مایحتاج‌الیه‌العمال والکتاب من‌صناعةالحساب** که بهفت منزله تقسیم و هرمنزله را بهفت باب منقسم نموده و غیر اینهاکه درفهرست ابن‌النـّدیم نگارش یافته است .

بوزجان- شهری‌است‌کوچك و مشهور، مابین هرات و نیشابور از بلاد خراسان .
(ص ۱۹۷ ج ۲کا و ۳۹۴ ف و ۱۵۲ تذکرةالنوادر)

بوصیری **ابوعبدالله شرف‌الدین -** محمد بن سعیـد بن حماد بن محسن بن عبدالله بن صهناج بن هلال صهنـاجی ، از مشاهیر شعرا و ادبا میباشدکه درفنون شعری‌مهارتی بسزاداشت، اشعار او دارای متانت‌بی‌نهایت بلکه‌خارق عادت‌است، قصائد بسیاری درمدح‌حضرت رسالت ص‌گفته و در **قصیدهٔ لامیهٔ** خودکه یکی ازآنها است قصیدهٔ لامیـّهٔ **بانت سعاد**،کعب بن زهیر را استقبال‌کرده ومطلعش این است :

الی متی انت باللذات مشغول	**وانت عن‌کل ماقدمت مسئول**

یکی دیگر هم‌کـه اهمیـّت‌آن از اوّلی بیشتر و مشهورتر است **قصیدهٔ همزیهٔ** او است‌که مطلع‌آن این است :

کیف ترقی رقیـك الانبیاء	**یا سمآء ماطاولتها السمآء**

نیز از ابیات همین قصیده است :

انت مصباح کل فضل فما یص	**در الاعـن ضوئـك الاضوآء**
لم یساووك فی‌علاك و قدحا	**ل سنا منك دونهم و سنآء**

همین قصیدهٔ همزیـّه را عبدالباقی بن سلیمان‌که شرح حالش بعنوان فاروقی خواهدآمد

تخمیس کرده است .

ابن‌حجر مکّی عسقلانی که شرح حالش در باب کنی خواهد آمد ، بهمین قصیدهٔ همزیّه ، بنام **المنح المکیة فی شرح الهمزیة** شرح مبسوطی نوشته و خود قصیده وقائل آن‌را بیش از اندازه ستوده وگوید جامع‌ترین قصائدی‌که دراوصاف وخصائص حضرت رسالت ص و بدائع کمالات آن نخبه عالم خلقت سروده‌اند قصیدهٔ همزیّهٔ شیخ امام ، عارف همام ، بلیغ محقّق ، ادیب مدقّق ، امام شعرا ، واشعر علما وابلغ فصحا شرف‌الدین ابوعبدالله بوصیری است‌که درنظم و نثر از عجائب دهر میباشدکه این قصیده را مانند طلای احمر در قالب ریخته ومثل درّ وگوهر درنظمش‌کشیده وشرحهای بسیاری بهمین‌قصیدهٔ همزیّه نوشته‌شده است، مشهورتر ازهمهٔ قصائد وی‌قصیدهٔ میمیّهٔ اواست‌که به **الکواکب الدریة فی مدح خیر البریة** موسوم وبه **قصیدهٔ برده** معروف ومورد توجه ادبای هرعصر میباشد وشرحهای عالی بسیاری بهرسه زبان عربی وپارسی وترکی بدان نوشته‌اندکه مردم بقرائت آن تبرّك و تیمن جسته وبعضی از ادبا و اهل ذوق به تخمیس آن پرداخته‌اند و مطلع آن این است :

امن تذکر جیران بذی سلم — مزجت دمعاجری من‌مقلة بدم

نیز از اشعار همین قصیده است‌که درمعراج حضرت رسالت گفته است .

سریت من‌حرم لیلا الی حرم — کما سری‌البرق فی‌داج من‌الظلم
فظلت ترقی الی ان نلت منزلة — من‌قاب قوسین لم‌تدرك ولم ترم
و قدمتك جمیع الانبیاء بها — والرسل تقدیم‌مخدوم علی‌خدم
و انت تخترق السبع‌الطباق بهم — فی‌موکب کنت فیه صاحب‌العلم
حتی اذا لم تدع شاؤالمستبق — من‌الدنو و لامرقی لمستنم
خفضت کل مقام بالاضافة اذ — نودیت بالرفع مثل‌المفرد‌العلم
وکل آی اتی‌الرسل الکرام بها — فانما اتصلت من نوره بهم

ابن‌حجر گوید : هرگاه‌گفتهٔ بوصیری منحصر بهمین قصیدهٔ برده بود درشرف و تقدّم رتبهٔ وی‌کفایت مینمود چون این قصیده درشهرت بمقامی رسیده است‌که در مساجد و خانه‌ها مثل قرآنش درس می‌خوانند. نیز گوید: سبب نظم این‌قصیده آن است‌که بوصیری بمرض فالج‌شدیدی‌مبتلا گردیدکه‌پزشکان دردرمان آن درماندند و به‌ناتوانی‌خود ودرمان ناپذیر

بودنآن مرض اقرارنمودند پس بوصیری نظمقصیده‌ای را تصمیم گرفت که بلکه بدان‌وسیله بآستان حضرت نبوی ص تقرّب جوید و بواسطهٔ آن‌حضرت ، توسّل بدرگاه حضرت قاضی‌الحاجات نماید پس همین قصیدهٔ میمّیه را انشا نمود و درك فیض حضور حضرت رسالت ص را درخواست‌کرد ، درخواب دیدکه‌آن‌حضرت دست مبارك را بهمان موضع فلج مالیده و دردم بهبودی‌یافت پس بیدار شد و ازآن علّت جان‌فرسای خود اثری‌ندید و همینکه ازخانه بیرون‌شد مرد صالحی ملاقاتش‌کرد وخواستار سماع آن‌قصیده‌گردید، ازآن‌روکه هنوز بوصیری‌آن قصیده را بکسی اظهار نکرده بود ، درحیرتش افزود،آن مرد صالح‌گفت دیشب درخواب دیدم‌که تو این قصیده را درحضور مبارك‌حضرت‌نبوی‌ص می‌خواندی وآن حضرت نیز اظهار تمایل میکرد . نیز گویندکه بوصیری بعد ازآن ، مبتلا بدرد چشم شد ،آن‌حضرت‌را باز درخواب دید ، قدری ازآن قصیده را فروخواند پس‌آن‌حضرت‌آب دهان مبارك را بچشمش‌کشیده ودردم بهبودی یافت. بدرالدین‌محمود بن احمد بن مصطفی رومی، درکتاب تاج‌الدرة‌که شرح قصیدهٔ برده‌است همین قضیّه را در سبب نظم‌آن قصیده از خود بوصیری نقل میکند و میگوید ، از جملهٔ خصائص این قصیده‌آنستکه بعدازآن ، دعا مستجاب میشود، درمیان هرمتاعی‌که باشد دزدش نمیبرد و درهرخانه‌که باشد از حریق در امان باشد . ملاابراهیم بن ملامحمد بن عربشاه اسفراینی ، درشرح قصیدهٔ برده‌گوید: آثار این قصیده باندازه‌ای تکراریافته‌که مستغنی از اظهار است . ولادت بوصیری در سال ششصد و هشت و وفاتش در سال ششصد و نود و چهار یا پنج یا شش یا هفت از هجرت (۶۹۴ یا ۶۹۵ یا ۶۹۶ یا ۶۹۷ه قمری) واقع و قبرش در اسکندریه معروف است .

بوصیر - شهری است‌کوچك از صعید مصر.

(ص ۶۰۳ مط و ۴۶۷ جواهرالادب و ۱۰۸ هب وغیره)

بوصیری **ابوالقاسم و ابوالکرم** - (یا ابوالمکارم)، هبةالله بن‌علی بن‌مسعود بن ثابت بن هاشم انصاری خزرجی ، مصری‌المولد والمسکن ،

معروف به بوصیری ، ادیب‌کاتب، ازاکابر ادبا و نویسندگان میباشدکه درعصرخود متفرّد، درمسموعات و مرویّات طریفه متخصّص ، مورد توجه ادبا و فضلا ومرجع استفادهٔعموم ارباب‌کمال بود . درسال پانصد و نود و هشت هجرت (۵۹۸ه ق) در نود و دو یا هشت سالگی درگذشت . (ص۳۲۶ ج۲کا)

بوفکی **علی بن محمد** - بعنوان عمرکی نگارش خواهد یافت .

بوقه **احمد بن علی‌بن محمدبن‌احمد**- معروف‌ببوقه، مکنی بابوالحسین، از متکلّمین معتزله بود، درکوی‌کرخ بغداد سکونت داشت ودر دویست و نود و هفت هجرت (۲۹۷ه قمری) درگذشت . (ص۳۰۸ ج۴ تاریخ‌بغداد)

بونی **شیخ ابوالعباس احمد بن علی قرشی** - ملقّب به‌محیی‌الدین یا شرف‌الدین ، عالم فاضل، صوفی ، جفری اعدادی حروفی‌که در علم حروف وجفر واعداد ماهر بود وکتابهای بسیاری درآن‌سه‌علم‌شریف‌تألیف‌داده‌است: ۱- **السرالکریم فی‌فضل بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** ۲- **شرح اسم‌الله‌الاعظم** ۳- **شمس المعارف الصغری** ۴- **شمس‌المعارف الکبری** ۵- **شمس‌المعارف الوسطی** ۶- **فتح‌الکریم الوهاب فی‌ذکر فضائل‌البسملة مع جملة من‌الابواب** ۷- **اللمعة النورانیة** . در سال ششصد و بیست و دویم هجری قمری درگذشت . (کف و۶۰۷ مط و۱۸۰ هب)

بویطی **ابویعقوب یوسف بن یحیی**- بعنوان ابن‌البویطی ، در باب‌کنی خواهدآمد .

بویهی **محمد بن محمد** - بعنوان قطب‌الدین رازی ، خواهدآمد .

بویهی **شیخ‌ناصر بن ابراهیم** - بویهی‌النسب ، احسائی المنشأ ، عاملی الخاتمة، عالمی است فاضل محقّق، شاعر مدقّق ، ازاکابرعلما، محقّقین فضلا ، از شاگردان شیخ ظهیرالدین عاملی‌که نسب او بسلاطین‌آل‌بویه معروف بدیالمه موصول میشود ، **حاشیه‌ای برقواعد علامه**‌نوشته و **رساله‌ای جامع درحساب** تألیف داده‌که نسخهٔ هردو باخط خود مؤلف بنظر شیخ‌حرّ عاملی رسیده است. **حواشی بسیاری**

نیز برکتب فقه و اصول وغیره نوشته ، از بلاد خود ببلاد شام رحلت‌کرده ، بتحصیل علم پرداخته است. درسال هشتصد و پنجاه وسه ازهجرت (۸۵۳ﻫ قمری)که سال طاعون‌بوده وفات یافت واز اشعار موعظت شعار او است :

اذا رمقت عیناك ماقدکتبته — وقدغیبتنی عند ذاك المقابر
فخذ عظة مما رأیت فانـه — الی منزل صرنا به‌انت‌صائر

(ملل و اواخر روضات و ریاض‌العلما)

بهاء **محمد بن حسن** - اصفهانی ، بعنوان فاضل هندی خواهدآمد.

بهاءالدولة طبیب رازی، پسرمیرقوام‌الدین قاسم‌نوربخش، ازپزشگان‌اوائل سدهٔ دهم هجرت میباشد . مولـد و منشأ وی شهرری بود ،کتاب **خلاصة التجارب**که ازکتاب‌های معتبرپزشگی بشماراست واز‌تألیف‌آن درسال‌نهصد وهفتم هجرت فراغت یافته ازآثا علمی قلمی او است و اسم وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۶۶ ج ۱ مر)

بهاءالدین[1]

بهاءالدین آملی همان بهاءالـدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی استکـه بعنوان شیخ بهائی خواهدآمد . احمد رفعت در لغات تاریخیـّه و شمس‌الدّین سامی درقاموس‌الاعلام دراملا و رسم‌الخطآن بخطا رفته، عاملی راکه اوّل آن حرف (ع) بی‌نقطه است با الف ممدوده نوشته‌اند .

بهاءالدین **ابن الساعاتی علی بن رستم**،در باب کنی بهمین‌عنوان‌ابن‌الساعاتی‌میآید.

۱- **بهاءالدین** - وصف و لقب مشهـوری جمعی از علما و دانشمندان میباشـد ، اینك بشرح حال بعضی از ایشان میپردازیم و بعضی را هم‌کـه بمناسبت مقام ، بعناوین دیگر نگارش داده‌ایم با تعیین محل تذکر میدهیم، همچنین شرح حال بعضی‌از اشخاص دیگر را نیزکه همین کلمهٔ بهاءالدین، نام اصلی ایشان است ثبت اوراق مینمائیم‌گرچه شرح‌حال این دسته ، درتحت این عنوان ، خارج از وضع‌کتاب است ، لکن چون درانظار اکثر، احتمال قوی درلقب بودن آنها است لذا برای اطلاع از شرح حالشان بدین‌کتاب مراجعه خواهند نمود، بدیهی استکه رفع توهم لقب بودن نیز خواهد شد .

بهاءالدین **ابن‌شداد یوسف بن رافع،** در باب کنی بهمین عنوان ابن‌شداد خواهد آمد.

بهاءالدین **ابن‌عقیل عبدالله بن عبدالرحمن،** در باب کنی بعنوان ابن‌عقیل میآید.

بهاءالدین **ابن‌العودی، محمد بن‌علی،** در باب کنی بعنوان ابن‌العودی خواهد آمد.

بهاءالدین **ابن‌نحاس، محمد بن‌ابراهیم،** بعنوان ابن‌نحاس در باب کنی خواهد آمد.

بهاءالدین **اربلی، علی بن عیسی** بهمین عنوانش نگارش دادیم.

بهاءالدین **اسدی، یوسف،** همان بهاءالدین ابن‌شداد مذکور در بالا است.

بهاءالدین **اصفهانی محمد بن‌حسن،** بعنوان فاضل‌هندی نگارش خواهد یافت.

بهاءالدین **اصفهانی، محمد بن محمدباقر،** حسینی نایینی اصفهانی، یامختاری سبزواری، از اعیان علما، ارکان فقها، اکابر متکلّمین وحکما و محدّثین و ادبا بوده و تألیفات بسیاری دارد که در اثبات مراتب عالیهٔ علمیّهٔ او برهانی قاطع وگواهی عادل هستند و ازآن‌جمله است:

۱- **ارتشاف الشافی** که تلخیص کتاب شافی علم‌الهدی است ۲- **انارة الطروس فی‌شرح عبارة‌الدروس** ۳- **تعلیقات اشباه و نظائر سیوطی** ۴- **تعلیقات شرح صحیفهٔ سید علی‌خان** ۵- **تفریج‌القاصد لتوضیح المقاصد** که شرح کتاب توضیح شیخ بهائی عاملی است ۶- **زواهر الجواهر فی‌نوادر الزواجر** که باسلوب مقامات حریری و شذورالذهب زمخشری‌است ۷- **شرح بدایة‌الهدایهٔ شیخ حر عاملی** ۸- **شرح صمدیهٔ شیخ‌بهائی** ۹- **صفوة‌الصافی من‌رغوة‌الشافی** که‌آن نیز تلخیص کتاب شافی علم‌الهدی بوده و ازکتاب ارتشاف مذکور مختصرتر است.

در روضات‌گوید از بعض تصنیفات وی برمیآید که در سال هزار و صد و سی از هجرت (۱۱۳۰ هـ ق) درقید حیات بوده و ازبعضی نقل‌کرده‌که ما بین‌سال هزار وصد وسی، وهزار و صد و چهل تمام از هجرت در اصفهان وفات یافته است پس‌گوید تا حال موضع قبر اورا پیدا نکرده‌ام ودور نیست‌که درفتنهٔ افغان محو شده‌باشد. **(ص۱۰۹هب و۶۵۱ت)**

بهاءالدین **بخاری، محمد بن‌محمد،** درزیر بعنوان بهاءالدین نقشبند مذکور است.

بهاءالدین **بغدادی** ، در زیر بعنوان بهاءالدین ، محمدبن‌حسن و بهاءالدین محمد بن مؤید مذکور است.

بهاءالدین **بلخی ، محمـد بن حسین** ، بعنوان سلطان‌العلماء محمد بن حسین خواهدآمد .

بهاءالدین جبعی
یا
بهاءالدین حارثی بعنوان شیخ بهائی، مذکور خواهد شد .

بهاءالدین **خواجه محمد،** در زیر بعنوان بهاءالدین نقشبند ، مذکور است.

بهاءالدین **خوارزمی،** در زیر بعنوان بهاءالدین محمدبن‌مؤید خواهدآمد.

بهاءالدین **رواس، سیدمحمدمهدی،** بهمین عنوان رواس‌خواهدآمد.

بهاءالدین **زهیر بن محمد** بعنوان بهاءالدین مهلبی ، مذکـور خـواهد شد .

بهاءالدین **سبزواری** بعنوان بهاءالـدین ، اصفهانی محمد بـن محمـدباقر مذکور شد .

بهاءالدین **سبکی، احمدبن علی،** بهمین عنوان سبکی نگارش خواهد یافت.

بهاءالدین **سلطان‌العلماء ، محمدبن‌حسین بلخی،** بعنوان‌سلطان‌العلماخواهدآمد.

بهاءالدین **سلطان ولد** ، درتحت عنوان بهاءالدین ولد درزیر مذکور است.

بهاءالدین **شیخ بدل** ، بهمین عنوان شیخ‌بدل خواهدآمد .

بهاءالدین **طبری ابوالثناء محمود بن ابی‌الفضل،** از علما وفقهای اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه درفقه و طب وحکمت دستی‌توانا داشت، بااینکه دارای مقام قضاوت‌بودکتابهای ابن‌سینا را تدریس مینمود ، تاسال ششصد وهشتم هجرت درشام میزیست و بعدازآن بدیار روم رفته است وسال وفاتش بدست‌نیامد.

(ص ۱۴۱۲ ج ۲ س)

بهاءالدین **عاملی،** بعنوان شیخ بهائی خواهدآمد.

بهاءالدین **عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله**، در باب کنی بعنوان ابن عقیل خواهدآمد .

بهاءالدین **علی بن رستم بن هردوز** ، در باب کنی بعنوان ابن‌الساعاتی مذکور میشود .

بهاءالدین **علی بن عیسی اربلی**، بعنوان اربلی مذکور افتاد .

بهاءالدین **فاضل هندی محمدبن حسن**، بهمین‌عنوان‌فاضل‌هندی خواهدآمد.

بهاءالدین **کاتب زهیر بن محمد**، درزیر بعنوان بهاءالدین‌مهلبی مذکوراست.

بهاءالدین **کاتب محمد بن حسن**، در زیر بعنوان بهاءالدین محمد بن حسن بن محمد بن علی مذکور است .

بهاءالدین **محمدبن‌ابراهیم**، در باب‌کنی ، بعنوان ابن‌نحاس خواهدآمد .

بهاءالدین **محمدبن احمد ابشهی** یا **بهاءالدین** **محمدبن احمد ایشهی** بعنوان شهاب‌الدین محمد بن احمد خواهدآمد .

بهاءالدین **محمدبن‌حسن‌بن محمداصفهانی**، بعنوان فاضل هندی خواهدآمد.

بهاءالدین **محمدبن‌حسن‌بن محمدبن‌علی‌بن حمدون** - کاتب بغدادی ، کنیه‌اش ابوالمعالی ، لقبش **کافی‌الکفاة** است از فضلای ادبا بود ، **کتاب تذکرهٔ او** که دراشعار و نوادر و تاریخ و ادبیّات‌است مشهور ودر رشتهٔ خود بی‌نظیراست روز سه‌شنبه یازدهم ذی‌القعدهٔ پانصد وشصت ودو یاهفت ازهجرت (۵۶۲یا۵۶۷هـ قمری) دربغداد ، در زندان مستنجد بالله سی ودوّیمین خلیفهٔ‌عباسی (۵۵۵-۵۶۶هـ ق)که بجهت بعضی از محتویات‌کتاب مذکورش زندانی‌بوده درگذشت ودرمقابر قریش مدفون‌گردید. خانواده‌اش هم در فضل و ریاست مشهور است ،کتاب مذکور اوراگاهی **تذکرهٔ حمدونیه**، زمانی **تذکرةالادب** و بعضاً تذکرهٔ **ابن‌حمدون** نامند. (ص۹۶ ج۲کا و۲۶ج۴ذریعه)

بهاءالدین **محمد بن حسین بلخی** ، بعنوان سلطان‌العلماء محمد بن‌حسین ، خواهدآمد .

بهاءالدین **محمد بن حسین بن عبدالصمد،** جبعی عاملی حارثی بعنوان شیخ بهائی خواهدآمد .

بهاءالدین **محمدبن مؤیدبغدادی خوارزمی-** ازفضلای زمان تکش‌خوارزم‌شاه است‌که در نظم و نثر دستی توانا داشت ، مکاتبات و مراسلات او که به **الترسل‌الی‌الرسل** موسوم‌است دارای‌کمال‌فصاحت وملاحت‌میباشد،وقتی‌شمس‌الدولة مسعود، از وی رنجیده‌خاطر شد ودر زندانش‌کرد تادرسال پانصد وچهل وپنج ازهجرت (۵۴۵ه قمری) در زندان درگذشت واز اشعار او است :

تاکی ز روزگار بجانم رسدگزند | آخر بجور چرخ و جفای زمانه چند
از بهر من سپند همی سوخت روزگار | واکنون‌مرا برآتش‌غم سوخت‌چون‌سپند

(ص ۱۷۲ ج ۱ مع)

بهاءالدین **محمد بن محمدباقر-** حسینی‌نائینی‌اصفهانی، یامختاری‌سبزواری، بعنوان بهاءالدین اصفهانی محمدبن محمدباقر، نگارش دادیم.

بهاءالدین **محمدبن‌محمد-** بخاری،درزیر بعنوان بهاءالدین نقشبندمذکوراست.

بهاءالدین **محمود ابی‌الفضل ،** بعنوان بهاءالدین طبری نگارش‌یافت.

بهاءالدین **مختاری ،** بعنوان بهاءالدین‌اصفهانی‌محمدبن‌محمدباقر مذکورشد.

بهاءالدین **مرغینانی ،** ازفضلای شعرای عهدخود ومدّاح سلطان قطب‌الدین انوشتکین خوارزم‌شاه بود ودرسال پانصد وبیست و هفتم هجرت (۵۲۷ه قمری) وفات یافت واز اشعار او است :

ای زلف تابدار تو پیچیده برقمر | وی لعل‌آبدار تو خندیده برشکر
ای‌بس‌کساکه‌بی‌خور وخوابندسال‌وماه | زان‌چشم‌نیم‌خواب‌ورخ‌همچوماه وخور

مرغینان - بفتح اوّل وکسر ثالث ازنواحی فرغانه و اشهر بلاد ترکستان‌است.

(ص۱۷۲ ج ۱ مع)

بهاءالدین **مهلبی، زهیر بن محمدبن علی‌بن یحیی‌بن حسن،** کاتب‌مصری‌ازدی، ملقّب به بهاءالدین، ازفضلای‌عصرخود ودرنظم ونثر وحسن‌خط

وکتابت یگانهٔ زمانش بود . قاضی ابن‌خلّکان گوید: با وی ملاقات نمود و بیش از آنچه شنیده بودم دیدم ، تمامی اشعارش لطیف وآبدار و ازآن جمله است :

کیف خلاصی من هوی ... مازج روحی واختلط
یا بدران رمت به ... تشبهاً رمت الشطط
یا مانعی حلو الرضا ... ومـا نحی مرالسخط
حاشاك ان ترضی بان ... اموت فی‌الحب غلط

نسب زهیر به مهلب بن ابی‌صفرة موصول میشود و روز یکشنبه چهارم ذی‌القعدهٔ ششصد و پنجاه و شش از هجرت (۶۵۶ه قمری) درهفتاد وپنج یاشش سالگی درمصردرگذشت، دیوان‌او بس‌مطبوع و بارها درمصر و بیروت‌چاپ‌شده‌است. (ص۲۱۲ ج۱کا و۵۹۶مط)

بهاءالدین نایینی- بعنوان‌بهاءالدین‌اصفهانی، محمدبن‌محمدباقر، مذکورشد.

بهاءالدین **نقشبندخواجه محمد بن محمد-** بخاری، از اکابر عرفا و صوفیّه و پایه‌گذارطریقت‌نقشبندیّه بودومریدان‌بسیارداشت‌که‌مشهورترین ایشان خواجه علاءالدین عطا و خواجه محمد پارسا است . وی درسال هفتصد و نود تمام یا نود ویك از هجرت (۷۹۰ یا ۷۹۱ه قمری) درمولد خودکه دیه قصر عارفان نامی از توابع بخارا است درگذشت و دوکتاب **دلیل العاشقین** در تصوف و **حیات نامه** در نصائح و مواعظ از او است . (ص ۱۴۱۲ ج ۲ س)

بهاءالدین **نیلی، علی بن غیاث‌الدین عبدالکریم-** بن‌عبدالحمید، حسینی‌نیلی نجفی، نسّابهٔ‌کامل، فقیه فاضل ، شاعر ماهر، از افاضل عصرخود بود ولقب نسّابه داشت وکرامت‌بزرگی بدو منسوب دارند، بالجمله ازاکابرعلمای‌دینیّهٔ امامیّه و شاگرد شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ه قمری) و فخرالمحقّقین (متّوفی بسال ۷۷۱ه ق) بود و تألیفات متقنی دارد:

۱- الانصاف‌فی‌الرد علی‌صاحب‌الکشاف ۲- الانوارالمضیئة فی‌الحکمة‌الشرعیة‌الالهیة ودر اوائل‌آن‌گویدکه هشتصد ایراد بصاحب‌کشاف دارد. آن‌کتاب دومجلّد است نام یکی **بیان‌الجزاف فی‌انحراف صاحب‌الکشاف** یا **تبیان‌الجزاف من‌کلام صاحب‌الکشاف** و نام دیگری **النکت اللطاف الواردة علی صاحب الکشاف** میباشد **۳- بیان الجزاف ۴- تبیان الجزاف**

چنانچه بعضی گفته‌اند ، لکن موافق آنچه از خودش نقل شد این هردو ، نام جلد اوّل کتاب‌الانوار مذکور دربالااست ۵- **الدرالنضیدفی مغازی الامام الشهید** ۶- **سرور اهل الایمان فی‌علامات ظهورصاحب‌الزمان‌ع** ۷- **السلطان‌المفرح عن‌اهل‌الایمان** ۸- **شرح‌مصباح صغیر** ۹- **النکت اللطاف الواردة علی‌صاحب‌الکشاف** چنانچه بعضی گفته‌اند لکن موافق آنچه از خودش نقل شد همین‌کتاب هم نام جلد دیگر کتاب‌الانوار مذکور دربالا است. سال وفاتش بدست نیامد لکن از رجال قرن هشتم هجرت است .

(ص ۴۳۵ مس و۳۹۸۹ ت و۱۱۰ هب و۲۹۷ ج ۲ و ۱۷۸ ج ۳ ذریعه)

بهاءالدین پدر مولاناجلال‌الدین رومی‌است‌که بعنوان سلطان‌العلماء محمد بن حسین خواهدآمد . پوشیده نماندکه او غیر از بهاءالدین احمد ، معروف بسلطان ولد است‌که پسرجلال‌الدین رومی میباشد ، وی ازاکابر صوفیّه محسوب، **دیوانی مرتب و منظومه‌ای** بطرز مثنوی پدرش دارد وکتاب دیگری نیز تألیف کرده بنام **ولدنامه**‌که مشتمل برشرح حال پدر و جدّش میباشد . سلطان ولد ، بعد از وفات حسام‌الدین حسن بن محمد (متوفی در ۶۸۴ه‍ ق)که از اکابر اصحاب جلال‌الدین رومی و خلیفه و جانشین وی بود درتمامی فنون طریقت خلیفهٔ همین حسام‌الدین شد و درهفتصد ودوازدهم هجرت(۷۱۲ه‍ ق) درقونیه وفات‌یافت ودرجنب‌پدرش مدفون‌گردید.

(ص ۵۱ ج ۴ فع و ۲۶۰۱ ج ۴ س و ۹۷ سفینه)

بهاءالدین **یوسف‌بن رافع** - درباب‌کنی، بعنوان‌ابن‌شدادنگارش‌خواهدیافت.

بهاء زهیر **زهیر بن محمد** - بعنوان بهاءالدین مهلبی مذکور افتاد .

بهاء سنجاری **اسعد بن یحیی بن موسی** - سنجاری ، موصوف به بهاء ، مکنّی بابوالسعادات ، فقیه شافعی‌که درفنّ خلاف سخن می‌راند لکن شعرش بردیگر فنون او غالب‌آمد و باآن رشته اشتهار یافت و دراثر مدح اکابر به صله و انعامات ایشان نایل شد و درسال ششصد و بیست و دو از هجرت (۶۲۲ه‍ ق) در هشتاد ونه سالگی درگذشت .

سنجار- بکسر اوّل، دیهی است در مصر و شهری است از بلاد جزیره در سه منزلی موصل.
(ص ۳۷ ج ۱ کا و ۱۳۹ ج ۴ مه)

بهاءالشرف سید اجلّ، **نجم الدین ابوالحسن ، محمد بن حسن بن احمد** که نامش دراوّل صحیفهٔ سجادیّهٔ مشهوره مذکور است، عمیدالرؤسا وشیخ علی بن سکون و شیخ محمد بن مشهدی و جمعی دیگر ازعلما از وی روایت کرده‌اند .
(کتب رجالیه وص ۱۱۰ هب)

بهائی درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، همان بهاءالدین محمدبن حسین است که بعنوان شیخ بهائی خواهدآمد .

بهائی آملی رجوع بعنوان بهاءالدین آملی نمایند.

بهائی شیرازی درضمن ترجمهٔ حال پدرش میرزا سیدرضی، بعنوان بلنداقبال ذکر شد.

بهائی عاملی همان بهاءالدین محمد بن حسین است که بعنوان شیخ بهائی خواهدآمد .

بهار پیك چند نامی است از فضلای ادبای هند که بهمین لقب بهار ملقّب است ومؤلف کتاب **بهار عجم** درلغت فارسی میباشد که مدّت بیست سال درتألیف ونگارش آن زحمت کشیده و درسال هزار وصد وپنجاه ودو بپایانش رسانده است و تاریخ مزبور مطابق جملهٔ (یادگار فقیر حقیر بهار) میباشد وهمین کتاب دومرتبه درهند چاپ شده است .
(ص ۱۵۸ ج ۳ ذریعه)

بهار **میرزا محمدعلی**- دارابی، پسر میرزا اسحق شیخ‌الاسلام، ازاکابر بروجرد و بقضاوت مشغول بود ، مانند پدر منصب شیخ‌الاسلامی داشت و درحدود سال هزار و دویست و شصت ازهجرت (۱۲۶۰ه قمری) درگذشت .
(ص ۱۰۳ عم)

بهار **میرزا نصرالله‌خان** - شیروانی ، درجوانی بنظر تجارت و سیاحت بهندوستان رفت، سالها درآنجا توقف نمود ودرسال ۱۲۷۵ه ق با رضاقلی‌خان هدایت درتهران ملاقات کرد. **دیوانی مرکب از پارسی و ترکی** ودومثنوی

هم بعنوان **تحفة العراقین ونرگس وگل** داشته و از او است :

بگـذشت بهـار کامـرانـی بحلـم بکن ای رفیق جانی
پنجـاه و سه سال زحمتم داد پنجـاه و سه سال زنـدگانی

درسال هزار و سیصد تمام از هجرت درحدود پنجاه و چهار سالگی درگذشت .
(اطلاعات خارجی)

بهبهانی **مولی محمدباقر بن محمد اکمل** - درتحت‌عنوان **آقا** نگارش‌دادیم.

بهجت **میرزا جعفر** - درضمن شرح‌حال پسرش میرزا محمدنصیر درتحت عنوان فرصت شیرازی خواهدآمد .

بهجت **میرزا محمد مهدی بن میرزا محمدباقر** - از شعرای سدهٔ سیزدهم هجرت میباشدکه تخلّصش بهجت و لقبش فروغ‌الدین بود ، در سال هزار و دویست وبیست وسه ازهجرت درتبریز متولد شد وازمعاصرین رضاقلی‌خان هدایت (متوفی بسال ۱۲۸۷ھ ق) بود ، نخست درفارس وآذربایجان مستوفی‌عباس‌میرزا ولیعهد ایران‌گردید ، پس‌از وفات عباس میرزا درسال ۱۲۴۹ھ بتهران رفت و باز شغل مستوفی‌دیوان‌را داشت ودرعین‌حال‌تألیفاتی‌داردکه‌ازآن‌جمله **تذکرة الشباب** و **صحائف العالم** میباشند وکتاب اوّلی حاوی مکتوبات و قصائد عربی وپارسی او است . سال وفاتش‌بدست نیامد وبجهت انتساب و اشتغال بخدمت فریدون میرزای متخلّص به فرّخ‌که ارشد اولاد عباس میرزا بوده خود را در تألیفات و مکاتباتش به فروغ فرّخی معرفی میکرده است .
(ص ۳۵ ج ۴ ذریعه)

بهرامی‌سرخسی **ابوالحسن** - از شعرای عهد ناصرالدین سبکتکین است. رساله‌ای **خجسته** نام در علم عروض انشاکرده ، اشعارش خوب و دارای کمالات دیگر هم بوده و درسال پانصد تمام هجرت (۵۰۰ھ ق) درگذشته و از او است:

نگار من‌آن چون قمر برصنوبر نه‌مانی چنوکرد صورت ، نه‌آذر
دو خـدّش بسان دو مـاه منقّش دو جعـدش بسان دو شام معنبر

(ص ۱۷۳ ج ۱ مع)

بهشتی **ملاحسین بن محمدعلی** - قاری ، امام‌عالم‌فاضل متکلّم، ازمشاهیر عصر شاه اسمعیل اوّل و ازشاگردان شمس‌الدین محمد پسر سید شریف جرجانی (متوفی در۸۱۶ه ق) و دراواسط سدهٔ نهم هجرت میزیسته وسال وفاتش بدست نیامد وکتابی **درتجویدقرآن** دارد. (ص ۳۶۶ ج ۳ ذریعه)

بهلول **بن عمرو**- بعنوان مجنون بهلول خواهدآمد .

بهمنیار **بن مرزبان** - بعنوان ابن مرزبان در باب‌کنی خواهدآمد .

بهوتی **منصور بن یونس بن صلاح‌الدین بن حسن** - حنبلی ، عالم فاضل ، درعلوم دینیّه متبحّر و رئیس‌مذهبی‌حنبلی‌ها بود. تمامی‌اوقات خود را درتحریر مسائل فقهیّه مصروف میداشت تاآنکه درفقه حنبلی وحید عصر خود شد ، تدریس و فتوی بدو اختصاص یافت و مرجع استفادهٔ اکابرگردید . از بلاد بعیده بجهت فراگرفتن اصول و احکام مذهب حنبلی درحوزهٔ وی حاضر میشدند، هرشب‌جمعه جمعی از اخیار را ضیافت میکرد، بیماران ایشان را عیادت می‌نمود ، بخانهٔ‌خودآورده وپرستاری میکرد وبعداز بهبودی‌باز بخانهٔ خودشان عودت میداد.کتاب **الروض المربع بشرح زادالمستنقع** وکتاب **کشف‌القناع‌عن‌الاقناع** ازآثار قلمی او میباشد و درسال هزار و پنجاه ویك از هجرت (۱۰۵۱ه قمری) درگذشت . (ص۵۹۹ مط)

بیابانکی احمد بن محمد بن احمد **بعنوان علاءالدّوله سمنانی خواهد آمد**

بیاسی[1]

بیاسی **یحیی‌بن اسمعیل**- پزشگ اندلسی بیاسی ، ازپزشگان سدهٔ ششم هجرت ، لقبش امین‌الدین ، کنیه‌اش ابوزکریّا میباشد. علاوه برهردو قسمت علمی و عملی پزشگی ، درموسیقی و فنون ریاضی نیز بصیر بود، درپیشهٔ

۱- **بیاسی**- منسوب به بیاسه ، از شهرهای بزرگ ناحیهٔ جیان از اندلس است‌که بعضی‌از منسوبین‌آنرا می‌نگارد .

درودگری نیز مهارت داشت ومدتی طبابت ملك ناصر، صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب را عهده‌دار شد وپس‌از زمانی استعفا نمود ودرشهردمشق اقامت‌کرده وهم درآنجا درگذشت وسال وفاتش مضبوط نیست . (ص۲۶۷ مر)

بیاسی

یوسف بن محمد بن ابراهیم - انصاری بیاسی اندلسی ، کنیه‌اش ابوالحجّاج ، ادیب بارع ، خبیر فاضل ، درنظم ونثر و تمامی فنون‌کلامی‌خبیر ودر وقایع‌عرب‌بصیرت داشت. دیوان‌متنبی ، حماسهٔ‌ابوتمام، سقط‌الزند ابوالعلاء معرّی و اکثر اشعار زمان جاهلیّت ودورهٔ‌اسلامی را حافظ بود ودر ذی‌القعدهٔ سال ششصد وپنجاه وسه ازهجرت (۶۵۳ه قمری) درشهر تونس‌درهشتادسالگی درگذشت. (ص ۶۰۰ ج ۲ کا)

بیاضی

علی بن عبدالجلیل - نزیل ری ، ملقّب به زین‌الدین ، از اکابر علمای‌امامیّه وازمشایخ‌شیخ منتخب‌الدین(متوفی‌بسال۵۸۵ه ق) میباشد زمان وفاتش محرز نیست و اینکه درکشف‌الحجب وفاتش را در سال (۸۷۷ه ق) دانسته ناشی از اشتباه مؤلف ویا سهوکاتب وچاپخانه‌است. نگارنده‌گوید : ظاهرکالقطع آن است‌که این اشتباه از تاریخ وفات علی بن یونس بیاضی (که شرح حالش در زیر مذکور شده) ناشی ، یعنی علی بن عبدالجلیل را همان علی بن یونس مذکور در زیر پنداشته است . بهرحال‌کتاب **الاعتصام‌فی‌علم‌الکلام** از تألیفات همین علی بن عبدالجلیل است و درسبب داشتن لقب (بیاضی) رجوع به مسعود بیاضی مذکور در زیر شود . (اطلاعات متفرقه)

بیاضی

علی بن یونس - یا (علی بن محمد بن یونس) یا (علی‌بن محمد بن علی بن محمد بن یونس) عاملی نباطی بیاضی عنجری ، (یا عنفجوری) عالمی است فاضل ، فقیه محدّث، محقّق مدقّق، ادیب‌شاعر، متکلّم متبحّر، وحید عصر و فرید دهر خود واز اکابر مشایخ شیعه وجامع‌کمالات اوائل و اواخر بشمار میرفت ، لقبش زین‌الدین وکنیه‌اش ابومحمد بود . تألیفات مرغوبی دارد .

۱- **الامامة** ۲- **الباب‌المفتوح الی ماقیل فی‌النفس والروح** که تمامی‌آنرا مجلسی

درسماءالعالم نقل کرده است **۳- زبدةالبیان** که مختصر مجمع‌البیان است **۴- الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم** که در مسئلهٔ امامت بی‌نظیر است **۵- لمعه** در منطق **۶- مختصر الصحاح ۷- مختصر مجمع‌البیان** که همان زبدةالبیان مذکوراست **۸- مختصر المختلف ۹- منخل الفلاح ۱۰- نجدالفلاح** . صاحب ترجمه درسال هشتصد و هفتاد وهفت ازهجرت (۸۷۷ﻫ قمری) وفات یافت و درسبب بیاضی گفتن رجوع به مسعود بیاضی مذکور در ذیل نمایند .

(ص ۱۱۰ هب و ۴۰۰ ت وبعض مواضع ذریعه)

بیاضی **مسعودبن عبدالعزیز بن محسن-** (یا مسعودبن محسن بن عبدالوهاب بن عبدالعزیز) شریف قرشی، کنیه‌اش ابوجعفر، ازاکابرمتأخرین شعرای عرب است و دیوان کوچکی داردکه درحسن الفاظ و دقت معانی ممتاز میباشد و از او است :

یا من لبست لبعده ثوب الضنا — حتـی خفیت بـه عن العواد
وانست بالسهر الطویل فانسیت — اجفان عینی کیف کان رقادی
انکان یوسف بالجمال مقطع‌ا — ایـدی فـانت مقطع الاکباد

نیز از اشعار بیاضی است :

یالیلة بات فیهاالبدر معتنقی — الی الصباح بلاخوف ولاحذر
کلامه الـبدر یغنی عن کواکبها — و وجهه عوض فیها عن القمر
فبینما انا ارعی فی محاسنـه — سمعی وطرفی، اذا نذرت بالسحر
وددت لوانها طالت علی ولو — امددتها بسواد القلب والبصر

وفات بیاضی روز سه‌شنبه شانزدهم ذی‌القعدهٔ چهارصد وشصت و هشت ازهجرت (۴۶۸ﻫ قمری) دربغداد واقع شد ، بیاضی گفتن ازآن راه است که یکی از اجداد او بالباس سفید در مجلس یکی از خلفای عباسیّه با جمعی از عباسیین که تماماً سیاه‌پوش بوده‌اند حاضر گردید پس خلیفه پرسیدکه این بیاضی (یعنی سفیدپوش) کیست؟ بهمین جهت لفظ (بیاضی) لقب او و نام خانوادگی او شد. دور نیست که بیاضی گفتن دوتن مذکور دربالا نیز بهمین جهت باشدکه ایشان نیز از همین خانواده بوده‌اند .

(ص ۲۱۰ ج ۲ کا و ۲۸۵۷ ج ۴ س)

بیانی **عبدالله -** بعنوان مروارید شهاب‌الدین، خواهدآمد.

بیجوری **ابراهیم -** بعنوان باجوری نگارش یافته است .

بیدابادی **آقا محمد بن محمد رفیع** - ازمشاهیرحکمای اواخرقرن‌دوازدهم هجرت‌میباشدکه دراصل‌گیلانی‌بود وبجهت‌اقامت‌درکوی‌بیدآباد اصفهان به بیدآبادی شهرت یافت و درسال هزار و صد ونود وهفت دراسپهان درگذشت و درسمت شرقی خارج تکیه آقا حسین خوانساری مدفون شد . ملاّعلی نوری ، حکیم الهی ، میرزا ابوالقاسم مدرّس مدرسهٔ چهارباغ اسپهان و ملاّمحراب عارف گیلانی از شاگردان او است. ملاّمحراب نیز ازمشاهیرحکما وعرفا و ازتلامذهٔ ملاّاسمعیل‌خاجوئی آتی‌الذکر است بوحدت وجود معتقد بود و در زمان خود مطعون جمعی از اهل فضل گردید و همان است که در زبان زنان اسپهان بشیخ چادری شهرت یافته وگویند فاتحه خواندن برای او زنان فقیر را بچادر میرساند . **(اطلاعات متفرقه)**

بیدست درقسمت‌چهارم ازباب‌کنی بعنوان بنت‌خداویردی خواهدآمد.

بیدل **قربان‌بن رمضان** - رودباری قزوینی ، ادیبی‌است شاعر نامی ، با حجة‌الاسلام سید محمدباقر رشتی اصفهانی (متوفی بسال ۱۲۶۰ه قمری) معاصر ومتخلّص به بیدل بود وکتابی موسوم به **بیدل** درمقتل تألیف داده وتاریخ وفات و چیزی از اشعارش بدست نیامد . **(ص ۱۸۶ ج ۳ ذریعه)**

بیدل **میرزا حاج محمد** - مازندرانی کرمانشاهانی ، از شعرای عهد ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ه ق) که به بیدل تخلّص میکرد. او نیزکتابی موسوم به **تحفة‌الذاکرین** درمقتل تألیف‌داده وتاریخ وفات ومشخّصات دیگرش بدست نیامد وگاهی‌کتاب مذکور اورا نیز مثل خودش به **بیدل** موسوم دارند .
(ص۱۸۶ ج۳ ذریعه)

بیدل **محمد امین بیگ**- نیشابوری ، از نجبای شعرای نیشابور است و ظاهراً با رضاقلی‌خان هدایت (متوفی درسال ۱۲۸۷ه ق) معاصر بود و از اشعار او است :

برآورد از نهادم دود شمعی ندانم‌کزکدامین دودمان است

زمان وفاتش بدست نیامد . **(ص ۸۲ ج ۲ مع)**

بیدل

سید میرزا محمدرحیم - معروف بحاج میرزا رحیم ، پسر میرزا سیدمحمد طبیب، شیرازیّ المسکن، اصفهانیّ الاصل، که پدرش بالتماس کریم‌خان زند از اصفهان بشیراز آمد ، درآنجا اقامت کرد و چند فرزند از وی بوجود آمدکه یکی همین صاحب ترجمه سید میرزا محمدرحیم است که ندیم وطبیب بلکه حکیم‌باشی فتحعلی‌شاه‌قاجار بود واجدادش نیز درسلك اطبّا وحکمامنسلك وحکیم‌باشی سلاطین صفویّه بوده‌اند ، لقب فخرالدولة داشت و أشعار خوب وآبدار می‌گفت و بیدل تخلّص میکرد و از او است :

بیابانی‌است‌عشق‌ای‌دل‌که‌پیدا نیست‌پایانش بمنزل کی رسی تاگم نگردی در بیابانش
ندانم‌عشق‌راملّت، ولی‌هر کس‌که عاشق‌شد مسلمان کافرش میخوانند و کافر مسلمانش

وفات بیدل درقم و موافق فرمودهٔ ذریعه اندکی بعداز فتحعلی‌شاه، دراوائل سلطنت‌محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ھ قمری) واقع شده و اینکه درآثار عجم تاریخ وفاتش را در سال هزار و دویست و شش نوشته اشتباه است وبا دورهٔ زندگانی پسرش حاجی‌میرزاعلی که در زیر می‌نگاریم نمیسازد .

حاج‌میرزاعلی مذکورکه لقب فخرالدولة داشته وبه فخر تخلّص میکرده نیز از فضلا و ادبای شیراز و جامع معقول ومنقول واز ریاضیّات و طبیعیّات بهره‌ور بود وشعر خوب می‌سروده و از او است :

درکشوری‌که‌افراخت، سلطان‌عشق رایت دیگر ز شحنهٔ عقـل ، آنجا مجو کفایت
گفتی مرا خبرده ز اسرار عشق و رندی ای‌جاهل،این‌حدیثی‌است‌موقوف‌بردرایت
درداکه شدگـرفتار ، دل در نهایت عمر از آنچه کـرد پرهیز ، بیچاره در بدایت

حاج میرزاعلی در سال هزار و سیصد و شش از هجرت (۱۳۰۶ھ قمری) در شیراز وفات یافت و جنازه‌اش را بعتبات عرش درجات نقل دادند.

میرزا محمدحسین پسر حاجی میرزاعلی مذکور و نوهٔ بیدل نیز دارای علم و عمل ودر زهد وتقوی بی‌بدل‌بود شعر خوب میگفت وبه‌همدم تخلّص‌میکرد وازاشعاراواست:

ای زلف تو بگردن مه‌کرده سلسله / وزآتش‌رخ‌تو خور افروخت مشعله
سر مینهم بخـار مغیلان بجای پای / گر وصل تست از پس هفتاد مرحله
گر نفی جزء لایتجزّی حکیم‌کرد / زان لب کند تبسّمت اثبات مسئله

همدم دراوائل سدهٔ چهاردهم هجرت، در زمان نگارش آثار عجم‌که درسال هزار وسیصد و سیزده هجرت بپایان رسیده درقید حیات بود و زمان وفاتش مضبوط نیست .

میرزاقاسم ، پسر همدم میرزا محمدحسین نام‌برده نیز شعرخوب می‌گفت و به ضیا تخلّص می‌کرده و از او است :

کس ندانم‌که طلبکار چنین روی نباشد / که دلش‌سخت‌تر از آهن وازروی‌نباشد
پای برخاك‌نهی، بهرچه بردیدهٔ من‌نه / حیف‌سرواست‌که پایش‌بلب‌جوی‌نباشد

زمان وفاتش بدست نیامد و از شعرای عصر ما است .

میرزا سیدمحمدباقر، برادر بیدل حاجی میرزا رحیم نامبرده نیز ازافاضل عهد فتحعلی شاه قـاجار و ملاّباشی فرمان‌فرما پسرآن شاه عالی‌تبار بود و دوکتـاب متین از نگارشات وی میباشد :

۱- **بحرالجواهرخاقانی**کـه بجهت انتساب بشاه معظّم (کـه در اشعارش متخلّص بخاقان بوده) بدین اسم موسوم و مشتمل بریك مقدّمه در احوال انسان و تعریف علم و اقسام‌آن وسه مقصد دراصول‌دین ویك‌خاتمه مشتمل‌برچهارده‌جوهرمیباشدکه هرجوهری بتاریخ حیات وبعضی از احوال و معجزات حضرات معصومین علیهم‌السلام اختصاص دارد وبا اینکـه فارسی است حـاکی از غایت فضل و علوّ مراتب علمیّهٔ نگارنده‌اش میباشد

۲- **لوامع‌الانوار** درشرح صحیفهٔ سجادیّـه ، در دومجلّد بزرگ‌که از شرح صحیفهٔ سید علی‌خان مدنی مبسوط‌تر و بگواهی بعض از اعلام ادقّ و اتقن ازآن است وبصاحب نظر و تحقیق بودن نگارنده‌اش برهانی قاطع است و همین میرزا سید محمدباقر شوهر خالهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی است‌که شرح حال وی نیز دراین‌کتاب بعنوان میرزای شیرازی خواهدآمد . (ص ۸۲ ج ۲ مع و ۳۵ و ۱۸۷ ج ۳ ذریعه وغیره)

بیرجند[1]

بیرجندی • **مولی عبدالعلی نظام الدین بن محمد بن حسین** - حنفی، فاضل ریاضی، معروف و تألیفات طریفه دارد :

۱- **الابعاد والاجرام** ۲- **البلاد** ۳- **بیست باب** معروف درمعرفت تقویم تام رقمی سیصد وشصت وشش ورقی که ملا مظفر شرحش کرده ومتن وشرح درایران چاپ شده است ۴- **التحفة الحاتمية** در اسطرلاب ۵- **تذکرة الاحباب** ۶- **ترجمة تقویم البلدان** درمساحت ۷- **شرح تذکرهٔ خواجه نصیر طوسی** درهیئت ۸- **شرح مجسطی** و درسال نهصد و سی و چهار از هجرت وفات یافت . (ص ۱۱۰هب و۵۴۷ مط و۷۱ ج۱ و۱۸۸ ج۳ ذریعه)

بیرجندی **ملاعلی اصغر** - در زیر ، در ضمن شرح حال بیرجندی ، شیخ محمدباقر مذکور است .

بیرجندی **شیخ محمدباقر بن ملا محمدحسن بن اسدالله بن عبدالله** - قایینی بیرجندی، ازاکابر علمای امامیه میباشدکه دردوازهم ذی الحجهٔ سال هزار و سیصد و پنجاه و دو ازهجرت (۱۳۵۲ه قمری) در هفتاد و هفت سالگی در بیرجند وفات یافت و از شاگردان حاج میرزا حبیب الله رشتی ، حاج میرزا محمدحسن شیرازی ، حاج میرزا حسین نوری ، ملاعلی اصغر بیرجندی و دیگر اکابر وقت بود واز مشایخ اجازهٔ صدیقنا الاعظم آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی مقیم قم میباشد، اجازهٔ مذکور مبسوط و مانند لؤلؤة البحرین شیخ یوسف بحرانی بود و نامش (الاجازة الوجیزة للدرة الفاخرة العزیزة) است . از فتاوی نادرهٔ شیخ محمدباقر وجوب عینی نماز جمعه ، وجوب بقا برتقلید میت اعلم ، جواز طلاق زن شخص مفقودالاثر بعد از چهار سال ، عدم تفصیل در ارث زوجه مابین ذات الولد وغیرآن وموجب خیار بودن عسر وفقر زوج برای زوجه است . تألیفات او بدین شرح است :

۱- **القاء المکائد فی اصلاح المفاسد** ۲- **انوارالمعرفة** یا **نورالمعرفة** در علم کلام

۱- **بیرجند** - دیهی است از قهستان وبعضی از مشاهیر منسوب بآن را تذکر میدهد .

۳- بدایةالمعرفة در اصول خمسه **۴- بغیةالطالب فی من رأیالامام الغائب ۵- الرد علی فرقالصوفیة خصوصا الجنابدیة ۶- شرح زیارت رجبیه ۷- فاکهة الذاکرین فیالادعیة ۸- مفتاح الفردوس فیالمواعظ والاخلاق ۹- نورالمعرفة** که همان انوارالمعرفة است.

پوشیده نماندکه **ملا علیاصغر** نامبرده ابن محمدحسن بیرجندی، نیز ازاکابرعلمایاوائل قرن حاضرچهاردهم هجرتاست واز اساتید شیخ محمدباقر بوده وبین سالهای ده وبیست هجرت بعداز هزار وسیصد وفات یافته است .کتاب **التفسیر بالمأثور** که نظیرتفسیر برهان سید هاشم بحرانی است از او بوده وشرحی دیگر بدست نیامد وشرححال دیگراساتید نامبرده شیخ محمدباقر هریکی درموقع مقتضی از اینکتاب مذکور است .

(ص ۲۸ ج ۲ و ۵۹ ج ۳ و ۲۶۵ ج ۴ ذریعه)

بیرونی **احمد بن محمد** - یامحمدبناحمد، درباب‌کنی بعنوان ابوریحان خواهدآمد .

بیشاوری **محمدحسین حنفی** - مولوی ، معروف به خانملا ، نگارندهٔ **تفسیرالاتقانفیعلومالقرآن** وکتاب**حاشیهٔ خانملا** برحاشیهٔ میرزاهد متعلّق برشرح دوانی درمنطق میباشدکه اوّلی در دهلی ودوّیمی درقازان چاپشده ودر سال هزار و دویست وده و اندی ازهجرت درگذشت . (ص۸۱۷ مط)

بیضا لقب مشهوری دخترعبدالمطّلب عمّهٔ حضرت رسالت میباشد ودر قسمت سوم از باب‌کنی ، بعنوان امّ حکیم‌بیضا خواهدآمد ونیز نام شهری‌است از بلاد فارس‌که درمقام‌نسبت بآن بیضاوی‌گویند وبعضی ازمنسوبین‌آن را تذکر میدهد :

بیضاوی **ابوسعید** - مورّخ قاضی ، نگارندهٔکتاب **نظامالتواریخ** که وقایع عالم را از بدو خلقت تا تسخیر بغداد از طرف هلاکو، نگاشته و نام وسال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد . (ص۶۲۴ج۱س)

بیضاوی **حسینبن منصور**- بعنوان حلاّج نگارش خواهد یافت .

بیضاوی **عبدالرحمن** - کنیه‌اش ابوبکر، لقبش‌نجم‌الدین ، مفتی عصرخود واز احکام شرعیّهٔ سنّی و شیعه مستحضر بود ، درمسائل شرعیّه

موافق هردو مذهب‌فتوی می‌داد ودرسال‌ششصد وسیزده هجرت(۶۱۳ه قمری) درگذشت.
(س ۳۳۷ عم)

بیضاوی **عبدالله بن عمر بن احمد** - (یا محمد بن علی) فارسی شیرازی بیضاوی ، اشعری‌الاصول ، شافعی‌الفروع ، لقبش ناصرالدین ، کنیه‌اش ابوالخیر (یا ابوسعید) ، ادیب منطقی ، مفسّر اصولی ، محدّث مورّخ متکلّم، از اکابر علمای عهد مغول‌که با علاّمه و محقّق و خواجه نصیر طوسی و نظائر ایشان معاصر بود . مولدش شهر بیضا و تألیفاتش بدین شرح است :

۱- **انوارالتنزیل و اسرارالتأویل** که به‌تفسیر بیضاوی مشهور ودرمیان‌علما وارباب فضل‌وهنر بسیارمطلوب ومعتبر وعهده‌دار تطبیق آیات‌قرآنیّه باقواعدنحویّه‌بود ودرحقیقت تهذیب‌کشّاف‌است وهمین‌تفسیرمنشأ ترقیات‌علمی و تقرّب بیضاوی در نزدسلطان‌وقت وارتقای او بمقام‌قضاوت شد بلکه مقام قاضی‌القضاتی را حیازت نمود، شیخ‌بهائی‌هم برهمین‌تفسیر حواشی وتعلیقات بسیاری‌نوشته‌است ۲- **الایضاح** دراصول‌دین ۳- **تهذیب‌الاخلاق** درتصوف ۴- **شرح‌التنبیه** درفقه ۵- **شرح‌الکافیة** درنحو ۶- **شرح‌المصابیح** درفقه ۷- **شرح‌مطالع** درمنطق ۸- **شرح‌المنتخب** در لغت ۹- **طوالع‌الانوار** در توحید وکلام ۱۰- **الغایة القصوی** در فقه ۱۱- **لب‌الالباب فی‌علم الاعراب** که مختصرکافیه است ۱۲- **مطالع‌الانظار** در توحید وکلام ۱۳- **منهاج‌الوصول الی علم‌الاصول** در اصول فقه ۱۴- **نظام‌التواریخ** که بزعم بعضی‌از همین بیضاوی است لکن چنانچه دربالا مذکور شد این‌کتاب بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ، نگارش ابوسعید بیضاوی‌است نه‌بیضاوی صاحب‌ترجمه، وفات صاحب‌ترجمه درسال ششصد وهشتاد ودو یاپنج یا نود ویك یادو یاشش‌ازهجرت(۶۸۲یا۶۸۵یا۶۹۱یا۶۹۲یا۶۹۶ه ق)درتبریز واقع و درگورستان چرنداب مدفون‌گردید .
(س ۴۵۴ ت و۱۲۵ ج ۴ مه و۱۴۴۰ ج ۲ س و۵۹ ج ۵ طبقات‌الشافعیة و۱۱۰هب)

بیضاوی **عمر بن فخرالدین** - بعنوان قاضی بیضاوی ، خواهدآمد .

بیضاوی **محمدبن عبدالله بن احمد بن محمد** - فقیه‌شافعی، کنیه‌اش ابوعبدالله در درب سلولی‌بغداد سکونت داشت وموافق مذهب شافعی درس

میگفت و فتوی میداد ، مدتی هم قضاوت نمود و خطیب بغدادی از وی استماع کرده و باسداد ودیانت وصدق بودن و وثاقتش ستود شب‌جمعه چهاردهم رجب چهارصد و بیست و چهار از هجرت (۴۲۴ه ق) دربغداد درگذشت و درگورستان باب حرب بخاك رفت .
(ص۴۶۷ ج ۵ تاریخ بغداد)

بیع (بروزن سیّد) **محمد بن عبدالواحد** ، ابن‌الصباغ در باب کنی خواهدآمد .

بیهقی[1]

بیهقی **ابراهیم بن محمد** - از اعلام‌علمای اوائل سدهٔ‌چهارم هجرت‌است بامقتدرعباسی (۲۹۵-۳۲۰ه ق) معاصر و نگارندهٔ‌کتاب **محاسن و مساوی** میباشد . قصّهٔ ضرب سکّهٔ اسلامی در عهد عبدالملك اموی (۶۵-۸۶ه ق) که بحسب اشاره و تعلیم حضرت باقر ع وقوع یافته در همین‌کتاب محاسن و مساوی مذکور است‌که درشهر لیبسك چاپ شده ودمیری درحیوةالحیوان‌گوید: عبدالملك نخستین‌کسی است‌که در دورهٔ اسلامی بدین‌اسم مسمّی‌گردید وهم نخستین‌کسی است‌که بردینار ودرهم سکّهٔ اسلامی زد و بملاحظاتی‌که منظور نظرش بوده نقشهٔ روی دینار را رومی و نقشهٔ روی درهم را فارسی‌نمود، درپایان‌کلامش‌گوید:آنچه حضرت‌باقر ع بدان اشاره‌فرموده بودند تا امروز ثابت و باقی است . فاضل محدّث معاصر این‌جمله را ازمکتوب‌خصوصی صدیق خود سردارخان کابلی وکتاب غایةالتعدیل فی‌الموازین والمکائیل او نقل‌کرده و بعدازآن فرمایدکه درسال نهصد وچهارم ازچاپ سیزدهم دائرةالمعارف بریطانیا درموقع بحث از مسکوکات قدیمه‌گوید حضرت علی علیه‌السلام نخستین‌کسی بودکه درسال چهلم هجرت موافق ششصد و شصت تمام میلادی دربصره امر بضرب سکّهٔ اسلامی برروی‌نقره فرمود و پس‌ازآن عبدالملك‌خلیفه نیز درهفتاد وشش هجرت تکمیلش نمود وسال وفات بیهقی بدست نیامد .
(ص ۱۱۱ هب و۶۲۰ مط)

۱- بیهقی- منسوب‌است به‌بیهق، یکی‌ازنواحی‌نیشابورکه دارای دیهات وبلاد بسیاری بود و مرکزآن ناحیه ، شهر سبزوار است و دراینجا بعضی از منسوبین‌آن را تذکر میدهد .

بیهقی **ابوالحسن بن ابوالقاسم**
یا بعنوان فرید خراسان نگارش خواهد یافت.
بیهقی **ابوالحسن بن زید**

بیهقی **احمد بن حسن (یاحسین) بن‌علی بن موسی‌بن عبدالله- فقیه شافعی،** خسرو جردی (از دیهات بیهق) ، کنیه‌اش ابوبکر ، لقبش فخرالزمان ، از مشاهیر محدّثین ، حافظ ، زاهد وقانع و درعلوم‌گوناگون دارای دستی توانا بود و بجهت تحصیل احادیث و سنن نبویّه ببلاد بسیاری سفرها کرده و تألیفات بسیاری دارد :

۱- الاربعین ۲- الاسماء والصفات ۳- الاعتقاد ۴- البعث‌والنشور ۵- الترغیب ۶- الخلافیات ۷- الدعوات ۸- دلائل‌النبوه ۹- الزهد ۱۰- السنن‌الصغیر ۱۱- السنن الکبیر ۱۲- السنن والاثار ۱۳- شعب الایمان ۱۴- فضائل الاوقات ۱۵- المبسوط ۱۶- مناقب احمد بن حنبل ۱۷- مناقب‌الشافعی المطلبی وغیراینها. امام‌الحرمین دربارهٔ بیهقی‌گوید امام شافعی در ذمّهٔ تمامی شافعی مذهبان‌حق منّت و احسان دارد مگر بیهقی که دربارهٔاو قضیه برعکس‌میباشد و اورا بواسطهٔ‌تألیفاتی‌که درتأیید مذهب‌شافعی‌نگارش داده حقّ منّت در ذمّهٔ خود امام شافعی و تمامی اتباع وی ثابت است . نگارندهٔ کامل بهائی درقبال‌قول‌کسانی‌که معاویه را بسبب محاربهٔ‌حضرت‌علی‌علیه‌السلام خارج‌از ایمان ومحکوم بکفر میدانند ازهمین‌بیهقی نقل‌کرده‌که درمقام تغلیط قول مذکورگوید معاویه در بدایت امر داخل در ربقهٔ ایمان‌نبوده‌که بسبب محاربهٔ مذکوره خارج‌باشد بلکه در عهد سعادت حضرت رسالت ص ازکفر اصلی خود بنفاق‌گرایید ودر زمان حضرت علی ع باز از نفاق بهمان‌کفر اصلی قدیمی برگشت . بیهقی درسال چهارصد و پنجاه وهشت از هجرت (۴۵۸ه قمری) درنیشابور وفات یافت و جنازه‌اش به بیهق نقل داده شد .

(ص۲۰ج۱کا و۶۹ت و۱۱۱هب و۲۰۶مط و۲۴۷ فوائدالبهیة و۳ج۳ طبقات‌الشافعیة)

بیهقی **حسن‌بن‌حسین-** بعنوان شیعی مذکور خواهد شد .

بیهقی **حسین بن احمد -** بفرمودهٔ بحار، مصطلح علمای رجال است ودر هرکجاکه این لفظ را بدون‌قرینه استعمال‌نمایند مرادشان‌همین

حسین بن احمد میباشد و بفرمودهٔ بروجردی لفظ بیهقی در اصطلاح رجال درصورت نبودن‌قرینه راجع به عبدالله‌بن حمدویه بوده و تحقیق‌حال موکول بکتب رجالیه میباشد.

بیهقی **حسین بن علی**- بعنوان کاشفی خواهدآمد .

بیهقی **زیدبن‌حسین (یامحمد)**- از فقهای امامیّهٔ قرن ششم هجرت است کـه کنیه‌اش ابوالقاسم بـوده و مؤلف کتابهـای **حدائق‌الحدائق** و **حلیةالاشراف** و **لباب‌الالباب** و**مفتاح‌الاصول** میباشـد و در سلخ جمادی‌الاخرای سال ۵۱۷ وفات یافت . (اطلاعات متفرقه)

بیهقی **عبدالله بن حمدویه** - رجوع به بیهقی ، حسین بن احمد مذکور دربالا نمایند .

بیهقی **علی‌بن زید** ، قاضی، کنیه‌اش ابوالحسن، شهرتش‌ابن‌فندق، عالمی است‌جامع‌فاضل‌بارع، ازشاگردان شیخ‌ابوالفضل میدانی(که‌شرح حالش بعنوان میدانی خواهدآمد) ، درفقه واصول و طبّ و اخترشناسی وتفسیر وحساب و حکمت وغیرها تألیفات بسیاری داردکه ازآنجمله است :

۱- **اسئلةالقرآن‌مع‌الاجوبة** ۲- **الاسطرلاب** ۳- **اعجازالقرآن** ۴- **الامارات‌فی‌شرح الاشارات** ۵- **ایضاح البراهین** در اصول ۶- **تاریخ بیهق** ۷- **تفاسیر العقاقیر** ۸- **تنبیـه العلماء علی تمویه‌المتشبهین بالعلماء** ۹- **جلاء صداءالشك** دراصول ۱۰- **جوامع‌الاحکام** که سه جلد است ۱۱- **الحساب** ۱۲- **درةالوشاح** ۱۳- **الفرائض بالجدول** ۱۴- **قرائن آیات القرآن** ۱۵- **قصص‌الانبیاء** بپارسی ۱۶- **کنزالحج** ۱۷- **لباب‌الانساب** ۱۸- **مجامع‌الامثال** که چهارمجلداست ۱۹- **المختصرمن‌الفرائض** ۲۰- **مشارب‌التجارب** ۲۱- **معارج‌نهج‌البلاغة** ۲۲- **نهج‌الرشاد** ۲۳- **وشاح دمیةالقصر**که ذیل یتیمةالدهر ثعالبی‌است . در معجم‌الادباء تا هشتادکتاب بدو نسبت داده و درسال پانصد و شصت وپنج ازهجرت (۵۶۵ﻫ قمری) در شصت و شش سالگی درگذشت . (ص ۷۰ ت و۲۱۹ ج۱۳ جم و۴۴۴ ج۴ ذریعه)

بیهقی **مسعود بن علی** - بعنوان فخرالزمان نگارش خواهد یافت .

باب «پ» پارسی

پارسا **ابونصر** - در باب‌کنی، بعنوان ابونصر پارسا خواهدآمد.

پارسا **محمد بن محمد بن محمود** - حافظ زاهد بخاری، حاوی فروع و اصول، جامع معقول و منقول، نسبش به حافظالدین‌کبیرمحمد بخاری موصول میشود، محل‌تولدش بخارا، از اکابر مشایخ نقشبندیّه و اخص اصحاب خواجه محمد بهاءالدین نقشبند است‌که بعداز وفات خواجه وارث مقام ارشادگردید و درسال هشتصد و بیست ودو از هجرت (۸۲۲ه ق) در اثنای سفر حج در مدینهٔ منوّره در شصت و شش سالگی وفات یافت، شمس‌الدّین محمد بن حمزهٔ فناری بجنـازه‌اش نماز خواند، درجوار حضرت عباس بن عبدالمطّلب مدفون وپسرش ابونصر پارسا خلیفهٔ وی گردید. کتاب **فصل‌الخطاب فی‌المحاضرات** وکتاب **الفصول‌الستة** ازهمین پارسا محمد است. کتاب فصل‌الخطاب تألیف شریفی‌است‌که‌کامل‌حقائق علم لدنّی ودقائق طریقت نقشبندیّه میباشد، پسر مذکورش نیز در علم شریعت و طریقت مانند پدر بوده‌که بعنوان ابونصر پارسا درباب‌کنی خواهدآمد. (ص ۱۷۸ هب و۱۸ ج ۲ فع و۱۹۹ فوائدالبهیة)

پاشاچلبی بعنوان غیاث‌الدین خواهدآمد.

پروین **اعتصامی** - بهمین عنوان اعتصامی نگارش دادیم.

پروین **میرزاجلیل** - ازشعرای‌شیراز دراوائل قرن‌حاضرچهاردهم‌هجرت است‌که با پروین تخلّص میکرده و از اشعار او است:

تا عشق تو خلق را دلیل است   بس‌کشته فتاده در سبیل است

برگـرد لب تـو آن خط سبز   چون سبزه‌بگرد سلسبیل‌است

در زمان نگارش آثار عجم که درسال ۱۳۱۳ه ق بپایان رسیده در قید حیات بوده است .
(ص ۵۳۹ عم)

پریشان
میرزا آقا- ازشعرای شیراز دراوائل سدهٔ چهاردهم هجرت میباشد، در زمان تألیف آثارعجم که درسال ۱۳۱۳ه ق بپایان رسیده زنده بوده واز او است:

محتسب گو عوض دِن ، شکند گردن من   شکنم گردن اورا شکندگر ، دِن من

نگارنده گوید : دولفظ دِن ، اوّلی بعدازکلمهٔ عوض درمصراع اوّل ، دویمی پیش ازکلمهٔ من درمصراع ثانی ،کلمهٔ عربی وبمعنی خم بزرگ شراب است که دراصل باتشدید بوده و بجهت ضرورت شعری با تخفیف خوانده می‌شود و ظاهرآن است که با لام بودن دِن اوّلی ، چنانچه درآثار عجم نوشته شده ، از اشتباه کاتب ویا چاپخانه است .
(ص ۵۳۹ عم)

پوربهای جامی
از شعرای نامی میباشدکه دراثر مجالست اکابر بمقام عالی رسید، بیشتر درهرات امرارحیات میکرد، اخیراً به‌تبریز رفته باخواجه همام متوفی بسال ۷۱۳ه ق ملاقات و مشاعره کرد و از او است :

یارب این یك قطره خون، کاوراهمی خوانند دل   تاکی از بیداد مه رویان ستم خواهدکشید
میکشد بار غم محبوب و میگوید بها   هرکه عاشق شد ضروری بار غم بایدکشید

نام و زمان و دیگر مشخّصات وی بدست نیامد . (ص۶۶ سفینه)

پوریاولی
محمود خوارزمی - معروف به پهلوان محمود و مشهور به‌قتالی، از اکابر عرفا و فضلای شهر ایرانی که دراصل از اهل گنجه بود، کسی در زور بازو هم سنگ وی نشدی . مثنوی **کنزالحقائق** که هفده سال پیش ازگلشن راز شبستری نظم شده از او میباشد و از ابیات همان مثنوی است :

اگر تو خوی خوش داری بهر کار   ازآن خویت بهشت آید پدیدار
و گر خوی بدت اندر رباید   ازآن جز دوزخت چیزی نیاید
دهان تو کلیدانی است هموار   زبان تو کلید ، آنرا نگهدار

بهشت و دوزخت را یك کلید است | کلیدی این چنین هرگز که دیده‌است
کزو گه گل دمد در باغ وگه خار | گهی جنّت گشاید زوگهی نار
زبانت را کلیدی هم چنان دان | بدان کت آرزو باشد بگردان
در این عالم مزن از نیك و بد دم | که هم ابلیس میباید هم آدم

درسال هفتصد و بیست ودو از هجرت (۷۲۲ه ق) درخیوق خوارزم درگذشته و درهمان شب وفاتش گفته است :

امشب زسر صدق و صفای دل من | در میکده‌آن هوش ربای دل من
جامی بکفم داد، که بستان و بنوش | گفتم بخورم ، گفت برای دل من

نیز بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ازاشعار پهلوان محمود است:

مرد تمام‌آن‌که بگفت وبکرد | وانکه نگفت و بکند ، نیم مرد
وان‌که بگفت ونکند زن بود | نیم زن‌است‌آن‌که نگفت ونکرد

(ص ۴۲۲۴ ج ۶ س و اطلاعات خارجی)

پهلوان‌محمود بعنوان ، پوریا رولی ، نگارش دادیم.

پیرجام کنایه از احمد بن ابی‌الحسن بن محمد است‌که بعنوان جامی نگارش خواهد یافت .

پیرجمال‌الدین **احمد اردستانی** - ازاکابرعرفای‌عهدشاهرخ میرزا، ابن‌امیرتیمور لنگ، به‌قصبهٔ اردستان‌ازمضافات‌اسپهان منسوب، سلسلهٔ طریقت او بمعروف‌کرخی موصول، شعبهٔ پیرجمالیه ازشعب سلسلهٔ معروفیه بدومنتسب،منظومات او ازپنجاه هزار بیت متجاوز، بمطالب‌عالیه مشتمل وتصنیفات بسیاری دارد بدین شرح:

۱- احکام‌المحبین ۲- استقامت‌نامه ۳- بدایةالمحبة ۴- بدایةالمعرفة ۵- تنبیه العارفین ۶- دیوان‌قصائد ۷- روح‌القدس ۸- شرح‌الکنوز ۹- شرح‌الواصلین ۱۰- غزلیات وترجیعات ۱۱- فتح‌الابواب ۱۲- کشف‌الارواح ۱۳- کنزالدقائق ۱۴- محبوب‌الصدیقین ۱۵- مرآت‌الافراد ۱۶- مشکوةالمحبین ۱۷- مصباح‌الارواح ۱۸- معلومات ۱۹- مفتاح الفقر ۲۰- مهرافروز ۲۱- ناظر ومنظور ۲۲- نور علی‌نور ۲۳- نهایةالحکمة وغیرها

و از اشعار او است :

آنچه من بینم، اگر خلق جهان دیدی یقین روز وشب همچون فلک سرگشته وجویاستی
زاهد امروز ار بدیدی چشم پرآشوب دوست کی ورا پژمردگی وعدهٔ فرداستی
هرکه او مجروح تیر غمزهٔ جانان نشد کافراصلی است، گر شیخ است وگرمولاستی
مهدی و هادی من ، جز نور یارم کی بود عاشقان را کارکی با مؤمن و مولاستی

پیر جمال الدین، درسال هشتصد و هفتاد و نه از هجرت (۸۷۹ه قمری) وفات یافت .
(ص ۱۵۹ ج ۲ طرائق)

پیرهری **خواجه عبدالله انصاری** است که بهمین عنوان نگارش خواهد یافت.

باب «ت»

(قرشت)

تأبط شراً **لقب ثابت بن جابر بن سفیان بن عمثیل فهمی** ، ازمشاهیر شعرا و فرسان و شجعان عرب میباشدکه در شرارت واسائت ضرب‌المثل بود. دربارهٔاو پاره‌ای وقایع ومحاربات منقول وبعضی‌اشعارطریفه منسوب‌است، درباصره وسامعه وجرأت وجسارت‌برابنای زمان‌برتری داشت، درتك وپوکسی بپایه‌اش‌نمیرسید ، گویند درپی‌آهو می‌دوید وآن را می‌گرفت و با شمشیرش ذبح میکرد . در وجه این لقب‌گویندکه روزی شمشیر بسته و ازخانه بیرون رفت ، از مادرش امیمه پرسیدندکجا رفت‌گفت ندانستم **تَأَبَّطَ شَرّاً وَخَرَجَ** یعنی شرّ را در زیربغلش مخفی‌کرد و بیرون شد . یا اینکه ثابت روزی جانور غول نامی ازصحرا بمیان قبیله‌آورد و درپاسخ پرسش ازآن گفت غول‌است‌گفتند : **فَتَأَبَّطتَ شَرّاً** اینك بعدازآن بهمین‌لقب **تَأَبَّطَ شَرّاً** مشتهر گردید و یا موافق نوشتهٔ بعضی ، روزی مادرش بدو گفت‌که برادران تو هریکی چیزی در وقت شام برای من میآورند جز توکه چیزی برای من نمیآوری،گفت من هم همین شب خواهم‌آورد پس رفت و چند افعی بزرگ شکارکرد ودر زیربغل خود درتوی انبانی نزد مادرش‌آورد ، همینکه سرانبان راگشودند افعی‌ها قصد مادرکردند ، وی باتمام جلادت از خانه بیرون شد ، زنان قبیله ازآوردهٔ پسرش ثابت پرسیدندگفت چند افعی توی‌انبان آورده‌بود،گفتندآنها را چطور برداشته‌بودگفت **تَأَبَّطَهٰا** گفتند **تَأَبَّطَ شَرّاً** پس‌بدین‌لقب اختصاص یافت .

ثابت بن جابر درسال ۵۳۰م یعنی سی ونه سال پیش‌از ولادت حضرت رسالت ص درگذشته وقصیدهٔ **اخذالثار و سفك‌الدماء** او درسال ۱۸۸۳م در اسوج بچاپ رسیده‌است. **امیمه** مادر او نیز از شاعرات عرب بود ، غیراز او چهار پسر دیگر نیز بنام اتراکی و

ریش لغب و ریش نسر وکعب جدر داشته است . اغلب اشعارش در مراثی همین پسرش تابّط شرّاً بوده و از آن‌جمله است :

طاف یبغی نجوة	من هلاك فهلك	لیت شعری ضلة	ای شیئی قتلك
امریض لم تعد	ام عدو ختلك	والمنایا رصد	للفتی حیث سلك
ای شیئی حسن	لفتی لم یك لك	ان امر افادحا	عن جوابی شغلك
لیت نفسی قدمت	بالمنایا بدلك	(ص ۱ ج ۳ و ۶۷۴ مط و ۶۸ درمنثور)	

تابعین در اصطلاح علما ،کسانیرا گویندکه عهد حضرت رسالت ص را ندیده ولی زمان اصحاب‌آن بزرگوار را درك کرده باشند مثل مالك‌اشتر، سلیمان بن صرد ، حجر بن عدی و نظائر ایشان .

تأثیر **میرزا محسن** ، یا محمدمحسن ، یا محمدحسن ، از شعرای عهد شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۴۰ه ق) میباشد ، دیوانی مرتّب داشته واز تبریزی‌های متولد شده در اسپهان است‌که خانواده‌اش بامر شاه عباس از تبریز باسپهان‌آمده‌اند و از اشعار او است :

مایل ترا بغیر نخواهم وگرنه من — بیزارم‌ازکسی‌که دلش‌مایل‌تونیست

تأثیر، چندی دریزد حکومت‌کرد، طبعی سرشار داشت و دیوانی‌که مشتمل برقصائد و غزلیّات و مقطّعات و هفت مثنوی بود ، قسمت عمده از قصائد وی در مدح و منقبت چهارده معصوم‌ع میباشد ودرسال۱۱۲۹ه قمری درشصت ونه‌سالگی درگذشته وازاواست:

باغ پری‌چهره‌ایست‌گل رخ خندان‌او — بید دومولـه درآن طرّهٔ پیچـان او

شیوهٔ چشمك زدن‌گل زکـه آموختـه — کز سر خارش بود شوخی مژگان او

یك نسخهٔ خطی دیوان او بشمارهٔ ۲۸۳ درمدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود است.

(ص ۱۶۰۶ ج ۳ س و ۲۷۹ تاریخ یزد و ۵۷۳ ج ۲ فهرست مدرسه)

تاج‌الاسلام **حسین‌بن نصربن محمد**- بعنوان‌ابن‌خمیس،درباب‌کنی‌خواهدآمد.

تاج‌الاسلام **عبدالکریم‌بن محمد**- بعنوان سمعانی نگارش خواهیم داد .

تاج‌الدین **احمد بن عبدالقادر**- بعنوان ابن‌مکتوم ، درباب‌کنی‌خواهدآمد.

تاج‌الدین **احمد بن هبة‌الله** - درضمن ترجمهٔ شواء یوسف مذکورخواهدشد.

تاج‌الدین **اسفراینی، محمد بن محمد**- بهمین‌عنوان اسفراینی مذکور افتاد.

تاج‌الدین **اصفهانی، حسن بن‌محمد**- بعنوان ملاتاجا خواهدآمد .

تاج‌الدین **خراسانی**- در زیر بعنوان تاج‌الدّین محمد بن عبدالرّحمن مذکور است .

تاج‌الدین **دیباجی، محمد بن قاسم**- درباب‌کنی بعنوان ابن‌معیة خواهدآمد.

تاج‌الدین **زید بن حسن**- در باب کنی بعنوان ابوالیمن‌کندی خواهدآمد .

تاج‌الدین **سبکی‌عبدالوهاب**- درزیر بعنوان تاج‌الدین‌عبدالوهاب‌مذکوراست.

تاج‌الدین **سبکی‌علی بن عبدالکافی**- درباب (سین) بعنوان ، سبکی علی بن عبدالکافی ، خواهدآمد .

تاج‌الدین **سنگ ریزه** - از شعرای ایران‌که به غیاث‌الدین بلبان حکمران دهلی منسوب است ، در حدود ششصد و هفتاد تمام از هجرت درگذشته و ظاهراً نامش هم تاج‌الدین میباشد و شعری از او بدست نیامد .

(ص ۱۶۰۷ ج ۳ س)

تاج‌الدین **شاذلی ، یاقوت بن‌عبدالله** - بهمین عنوان شاذلی خواهدآمد.

تاج‌الدین **عبدالرحمن بن ابراهیم**- درباب‌کنی بعنوان‌ابن‌فرکاح خواهدآمد.

تاج‌الدین **عبداللطیف** - بعنوان موفق‌الدین عبداللطیف، مذکورخواهدشد.

تاج‌الدین **عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی،** سبکی شافعی، ازمشاهیرارباب سیر ،کنیه‌اش ابوالنصر ، از شاگردان مزنی و ذهبی ، درفقه و حدیث و اصول و علوم عربیّه وحید عصر خود بود، بویژه درحدیث‌که بسیار امعان‌نظر کرده و دراغلب مدارس دمشق تدریس می‌نمود ، درحکم و قضاوت جانشین پدرگردیده و قاضی‌القضاة بود ، عاقبت درنتیجهٔ حسد ، دچار شدائد و محن بسیار شد حتی مورد

تکفیر اکثر اهل فضل گردید ، مغلول و مقیّدش از شام بمصر آوردند ،گروهی نیز بجهت کفر او همراه وی بوده‌اند، عاقبت مورد الطاف شیخ جمال‌الدین اسنوی شد وغائله رفع گردید . تألیفات او :

۱- **جمع‌الجوامع** در اصول فقه ۲- **رفع‌الحاجب عن مختصر ابن‌الحاجب** ۳- **شرح منهاج البیضاوی** ۴- **طبقات الشافعیة الکبری** که دارای شرح حال مشاهیر فقهای شافعیّه از قرن سوم تا قرن هشتم هجرت در شش مجلّد بوده و از منابع این کتاب ما میباشد ۵- **معیدالنعم ومبیدالنقم** . عبدالوهاب درسال هفتصد وهفتاد ویك از هجرت (۷۷۱ه ق) درچهل سالگی بمرض طاعون درگذشت وشرح حال پدرش علی بن عبدالکافی نیز بعنوان سبکی خواهدآمد . (ص۴۲۵ ج۲ دررکامنه وص۱۰۰۲ مط و۱۶۰۷ج۳س)

تاج‌الدین **عبدالوهاب بن محمد**- درضمن شرح حال بغوی، حسین نگارش دادیم.

تاج‌الدین **علی‌بن‌احمد** - حسینی عاملی ، عالم فاضل ، زاهد عابد ، محدّث فقیه نبیه ، امامی ، مؤلف کتاب **التتمة فی‌معرفةالائمة ع** میباشد و جمعی از مشایخ شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه ق) از وی روایت میکنند .

(ص ۲۱۲ هب)

تاج‌الدین **علی‌بن‌انجب** - بعنوان ابن‌الساعی درباب کنی خواهدآمد

تاج‌الدین **علی بن حمدون** - درقسمت سوم از باب کنی، درضمن ترجمهٔ مادرش ام‌علی تقیّه ، خواهدآمد .

تاج‌الدین **کاتب** - همان تاج‌الدین یحیی بن منصور مذکور در زیر است.

تاج‌الدین **کردری، عبدالغفور (یاعبدالغفار) بن لقمان‌بن محمد** - ابوالمفاخر الکنیة، شمس‌الدین، تاج‌الدین وشرف‌القضاة اللقب، کردریّ النّسبة (که به دیهی کردر نام‌ازدیهات‌خوارزم نسبت دارد) ازاکابرعلمای‌حنفیّه میباشدکه مدتی قاضی حلب بوده و تألیفات او بدین شرح است :

۱- **حیرةالفقهاء** حاوی مسائلی‌است که درحل‌آنها متحیر هستند ۲- **شرح‌جامع‌صغیر** ۳- **شرح جامع‌کبیر** ۴- **المفید والمزید** درشرح‌حال‌تجرید ابوالفضل کرمانی. عبدالغفور

درسال پانصد و شصت ودو از هجرت درحلب درگذشت . (ص ۹۸ فوائدالبهیة)

تاج‌الدین **کندی، زیدبن‌حسن-** بعنوان ابوالیمن کندی، درباب کنی خواهدآمد.

تاج‌الدین **محمد بن عبدالرحمن خراسانی** ابن‌محمّد بن مسعود بن احمد بن حسین‌بن مسعود، بندهی هذلی‌شافعی مرورودی، کنیه‌اش ابوسعد یا (ابوسعید) یا (ابوعبدالله) بوده وبجهت انتساب بجدّ اعلایش به مسعودی نیز موصوف میباشد وی از فضلای اهل حدیث و لغت و ادبا و فقهای شافعیّه و اکابر صوفیّه بود ، شرحی عالی در پنج جلد بزرگ بمقامات حریری نوشته است ، شب شنبه بیست و نهم ربیع‌الاول یا اوّل ربیع‌الاخر سال پانصد و هشتاد و چهار از هجرت (۵۸۴ھ قمری) در دمشق در شصت و دو سالگی وفات یافت ، در دامنهٔ کوه قاسیون مدفون شد وکتاب‌های خود را بخانقاه سمیساطیه وقف نمود .

بنده - بروزن جعفر، از اعمال مرورود است ودر روضات‌گوید تاج‌الدین باخط خودش پنج دیهی می‌نوشته‌که اصلش از پنج دیه بوده است . صاحب ترجمه بیغداد وشام رفت ، کارش بالاگرفت ، مورد توجه صلاح‌الدین ایّوبی شد وکتابهائی بدست آوردکه دسترس دیگران نبوده است . درمراصدگوید : پنج ده ، پنج قریهٔ نزدیك بهم از نواحی مرورود خراسان بودکه اخیراً بیکدیگر اتّصال یافته و صورت ناحیه و محال برخود گرفتند و نگارنده‌گوید : دور نیست‌که بنده مخفّف و معرّب همان پنج ده بوده باشد.
(ص ۹۹ ج ۲ کا و ۲۱۵ ج ۱۸ جم وسطر ۹ ص ۳۸۲ ت)

تاج‌الدین **محمدبن‌قاسم-** درباب‌کنی بعنوان ابن‌معیة خواهدآمد.

تاج‌الدین **محمدبن‌محمد-** بعنوان اسفرایینی مذکور شد .

تاج‌الدین **محمدبن‌یحیی-** درباب‌کنی بعنوان ابوالعلاء واسطی خواهدآمد.

تاج‌الدین محمود (یا مسعود) بن ابی‌المعالی ، در باب کنی بعنوان ابن ابی‌المعالی خواهدآمد .

تاج‌الدین **یاقوت بن عبدالله -** بعنوان شاذلی ، نگارش خواهد یافت .

تاج‌الدین یحیی بن منصور بن جرّاح، کاتب منشی، مکنّی بابوالحسن، از فضلای ادبا و ادبای فضلا ومدتی در دیار مصر کاتب ومنشی بود، خطّی بس خوب داشت ودر نیمهٔ شعبان ششصد وشانزده ازهجرت درهفتاد وشش سالگی درگذشت . (ص ۴۰۳ ج ۲ کا)

تاج‌الرجال **رابعهٔ عدویه-** بهمین عنوان رابعهٔ عدویّه خواهدآمد .

تاج‌الریاسة **علی‌بن منجب-** درباب‌کنی بعنوان ابن‌الصیرفی مذکورخواهدشد.

تاج‌الشعراء **آقا محمد یزدی-** بعنوان جیحون مذکور خواهد شد .

تاج‌العارفین **تـاج‌العرفـا** در اصطلاح عرفا و صوفیّه ، جنید بغدادی است‌که درباب(ج) بهمین عنوان خواهدآمد .

تاج‌العلماء سید علی‌محمد ، ابن سلطان‌العلماء سید محمد ، بن سید دلدار علی ، تقوی لکنهوی ، مشهور به تاج‌العلماء از مشاهیر علمای هند ، فقیه اصولی، حکیم متکلّم، محدّث رجالی، منطقی ریاضی، طبیب، ادیب اریب، مفسّر معقولی ومنقولی بود ، ازهرعلمی حظّی شایان ودرلغت عبرانی و سریانی مهارت بسزا داشت ، با ارباب دیانت متفرقه مذاکراتی‌نموده وکتاب‌های او مملوّ ازاصل‌عبارات تورات عبرانی و انجیل سریانی میباشد . تألیفات او بسیار است :

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌البشارات المحمدیة** ازکتب عهد قدیم و عهد جدید ۲- **اجوبة تحفة‌الاحباب** ۳- **احسن‌القصص** در تفسیر سورهٔ یوسف‌که قدیماً درهند چاپ شده ۴- **الاذانیة** ۵- **ارشادالصائمین** ۶- **الارشادیة** ۷- **التحقیق‌العجیب‌فی‌عدم‌ضمان‌الطبیب** ۸- **ترجمة‌القرآن** ۹- **تنبیه الاطفال** ۱۰- **جواز عمل التصاویر الغیر المجسمة** ۱۱- **الجوهرة العزیزة شرح وسیط للوجیزة** ۱۲- **الجوهرالفرد فی‌المنطق** ۱۳- **خلاصة‌الدعوات** ۱۴- **الزاد القلیل** درکلام ۱۵- **زعفران زار** درلطائف ۱۶- **سلسلة‌الذهب** که شرح‌کبیر وجیزهٔ شیخ‌بهائی است ۱۷- **شرح‌خطبة‌الزهراء** ۱۸- **شرح صغیر وجیزهٔ‌بهائی** ۱۹- **شرح‌کبیر وجیزهٔ‌بهائی** که همان سلسلة‌الذهب‌است ۲۰- **شرح وسیط وجیزهٔ بهائی** که همان‌جوهرهٔ‌عزیزهٔ مذکوره‌است ۲۱- **الطرائف والظرائف** ۲۲- **عمادالاجتهاد** در فقه استدلالی ۲۳- **فصل‌الخطاب فی‌حلیة شرب‌الدخان** ۲۴- **القاسمیة فی‌تحقیق حکایة ازدواج قاسم بن‌الحسن** ۲۵- **گوهرشب‌چراغ**

در فضیلت نماز شب **۲۶- لحن داودی** در رد کتاب نغمهٔ طنبوری نصاری **۲۷- المتن المتین فی‌عدم مفطریة‌الدخان ۲۸- المواعظ الجوادیة ۲۹- المواعظ الیونسیة ۳۰- هزارمسئله** که ترجمهٔ الفیّهٔ شهید است وغیراینها ازکتب و رسائل و جوابات مسائل‌که بسیار بوده و خدمات بسیاری بدین مقدّس اسلامی نموده است . از شیخ محمدحسین فاضل اردکانی سالف‌الترجمة و شیخ زین‌العابدین مازندرانی آتی‌الترجمة روایت مینماید و در چهارم ربیع‌الاخر سال هزار و سیصد و دوازده هجری (۱۳۱۲ﻫ قمری) در پنجاه و دو سالگی وفات یافت ودرحسینیّهٔ جدّ خود سیّد دلدار علی ، مدفون گردید.

(ص ۲۰۱ ج ۱ عه و بعض مواضع ذریعة)

تاج‌العلی **سیداشرف‌بن‌اغربن‌هاشم** علوی‌حسنی،رملیّ المولد،حلبیّ المدفن، مشهور به تاج‌العلی، علاّمهٔ نسّابه، واعظ شاعر حافظ ، ازاکابر علمای امامیّه بود، درسال ششصد ودهم هجرت (۶۱۰ﻫ قمری) دریکصد و بیست وهشت سالگی در حلب وفات یافت ، شرحی به قصیدهٔ بائیّهٔ سید اسمعیل حمیری نوشته‌که از ابیات همان قصیده است :

یمحو و یثبت مایشآء و عنده   علم‌الکتاب و علم مالم یکتب

کتاب جنةالمناظر درتفسیر صدآیه وصد حدیث درپنج مجلّد از او است .

(بعض مواضع ذریعه)

تاج‌الفقهاء درعبارات بعضی از اکابرکنایه از**حسن‌بن علی بن داود** ودرکلمات بعضی عبارت از **محمدبن حسن** است‌که اوّلی درباب‌کنی بعنوان ابن داود و دویمی هم بعنوان فاضل هندی مذکور خواهد شد .

تاج‌المحدثین درکلمات بعضی از اجلّه عبارت از **حسن بن علی** است‌که بعنوان ابن‌داود خواهدآمد .

تاج‌الملة موافق آنچه‌درشرح‌حال‌صابی‌ابراهیم، خواهدآمدلقب‌عضدالدّولهٔ دیلمی است، صابی‌هم تاریخ تاجی را بنام او تألیف داده است .

تاریخ الظّرفاء **علی‌بن محمدبن داود**که بعنوان تنوخی‌علی، مذکور خواهد شد.

تـاش‌کبری زاده یا **تاش‌کوپری‌زاده** بیشتر با طای حطّی مستعمل‌است و درموضع مربوط‌بدان حرف خواهدآمد .

تایبادی **شیخ رکن‌الدین** ، بعنوان ابوبکر تایبادی در باب کنی خواهدآمد .

تبانی **شیخ‌جلال‌بن‌احمدبن‌یوسف** ، از اکابر علمای حنفیّه‌میباشد، در زمان خود در علوم متداوله بردیگران تقدّم داشت ، ریاست مذهبی سلسلهٔ حنفیّهِ بدو منتهی بود ، چندین‌بار تکلیف قضاوتش نمودند لیکن ازکثرت ورع و تقوی و احتیاطی‌که درامور دینیّه داشته شدیداً امتناع‌کرد وحامل‌آن بارگران نگردید واز تألیفات او است :

۱- شرح‌التلخیص ۲- شرح‌المشارق ۳- شرح‌المنار ۴- مختصر شرح بخاری ۵- منظومهٔ فقه . درسال ۷۹۳ه قمری در قاهرهٔ مصر وفات یافت .

نسبت تبانی ، بموضع تبانه نامی‌است (بافتح وتخفیف) درقرب قاهره‌که اقامتگاه شیخ جلال‌بوده ویا منسوب بموضع تبان نامی‌است (با ضمّ و تخفیف) ازبلاد ماوراءالنّهر ونامش نیز موافق‌آنچه از دررکامنهٔ ابن‌حجر نقل شده رسولا بوده‌است. (ص۱۶۱ت)

تبریزی **میرزا احمد** - خطّاط ، از مشاهیر خطّاطان اواسط قرن سیزدهم هجرت‌است‌که ازارباب فضل وکمال‌بود وچندین قرآن بخط‌اوچاپ‌شده‌است‌که تاریخ‌کتابت‌یکی‌ازآنهاهزارودویست‌وشصت‌وهشت‌ازهجرت است(۱۲۶۸ه قمری) وسال‌وفاتش‌بدست‌نیامد. (ص۴۹۱ ج۱۰ اعیان واطلاعات متفرقه)

تبریزی **اظهر** - ملقّب باستاد استادان ، از افاضل زمان و صاحب کمالات‌بود،درخدمت‌حکیم‌جعفرمدتها بکسب‌علوم وفضائل متنوّعه پرداخت ، در یادگرفتن خط اهتمام تمام بکار برد از تبریز بخراسان وهمدان و کرمان و اصفهان رفته و اخیراً دراصفهان اقامت‌گزید، دراکمال خط رنجها برد تایکی از اساتید زمان خودگردید پس بشیراز و بغداد و شام و حلب و مکّه مسافرتهاکرد ودر همه‌جا محترم می‌زیسته تا درسال هشتصد و هشتاد از هجرت (۸۸۰ه ق) درگذشت .

(ص ۱۴۰ پیدایش خط و خطاطان)

تبریزی **میرحسین** - یا میرحسن ، از شعرای نامی ایرانی عهد شاه عباس کبیر (۹۹۶-۱۰۳۸ه ق) میباشدکه خود را به سهوی تخلّص میکرد، درحسن‌خط نیز مهارت‌کامل داشت وهردو خط جلی وخفی را خوب می‌نوشت، در زمان خود در تمامی دیارآذربایجان و عراق و خراسان نظیری نداشت ، شعر خوب می‌گفت و درهردو رشتهٔ نگاشتن خط زیبا و سرودن اشعار شیوا رایت‌افتخار برافراشته بود ، نخست در تبریز بکسب‌کمالات پرداخت ، هنگامی‌که عسکر عثمانی به‌تبریزهجوم آوردند بعراق عجم رفت و چندگاهی درکاشان اقامت‌گزید پس‌ازآن بهندوستان رفته و درخدمت ملوك‌کورکانیان باریافت وباکرامات‌بسیاری نایل‌گردید تاآنکه درسال‌یکهزار و سه از هجرت (۱۰۰۳ه ق) درگذشت واز اشعار او است :

طرفه حالی‌است‌که اندر شب‌هجران‌عاشق خواب‌ناکردن وصدخواب پریشان دیدن

ایضاً

بکف بریدن حاسدکسی نمیداند که نیشها چه‌بدل می‌خلد زلیخا را

بروز مهر دلش نرم می‌کنم سهوی که سنگ موم بود بازوی توانا را

درپیدایش خط و خطّاطان وفات سهوی را در سال ۱۱۰۰ه ق نوشته و ظاهراً از اغلاط چاپخانه است. (ص۱۵۶ همان‌کتاب و ۲۷۰۶ ج ۳ س)

تبریزی **خواجه میرعلی**- ازمفاخرقرن‌هفتم هجرت‌است‌که واضع ومخترع خط نستعلیق و بهمین جهت بقدوةالکتّاب موصوف میباشد ، در فضائل وکمالات و اخلاق و صفات فاضله معروف بود ، ازکثرت ممارست ومواظبت دستی قوی در خطوط متداوله پیداکرد ، همواره یگانه مرامش این‌بود خطّی اختراع‌کندکه در زیبائی و قشنگی ناسخ تمام خطوط متداوله باشدکه‌کسی را قدرت نگارش مانندآن نبوده و درمتقدّمین نیز نظیری نداشته باشد . همواره بدرگاه الهی مینالید و رو بخاك میمالید و باکمال عجز و زاری این توفیق را ازدرگاه خداوندی مسئلت مینمود تاآنکه بدان‌مقصدعالی‌موفق‌آمد وتوانست‌که ازدوخط نسخ وتعلیق خط نسخ‌تعلیق‌راکه ازکثرت

استعمال نستعلیق‌شده اختراع کند وآنرا تحت‌قواعد مضبوطه درآورد. سلطان‌علی‌مشهدی ملقّب بسلطان‌الخطّاطین درمدح خواجه میرعلی‌گوید :

نسخ وتعلیق اگرخفی وجلی است	واضع اصل خواجه میرعلی است
تاکه بوده است عالم و آدم	هرگز این‌خط نبوده در عالم
وضع فرمود او ز ذهن دقیق	از خط نسخ و از خط تعلیق
نی کلکش ازآن شکر ریز است	کاصلش از خاك پاك تبریز است

خواجه میرعلی پسری داشت میرعبدالله نام‌که بعد از پدر نواقص همین خط نستعلیق را رفع نمود . مخفی نماندکه خواجه، دوّمین مخترع‌خط است‌که نستعلیق را اختراع‌نمود وچنانچه نخستین مخترع خط نیز ، ابن‌مقله بوده‌که خط نسخ را اختراع نموده است و سال وفات خواجه معلوم نیست. (ص ۱۷۷ پیدایش خط و خطاطان)

تبریزی **حاجی ملاعلی‌بن عبدالله** - بعنوان علیاری خواهدآمد .

تبریزی **علیرضا عباسی** - ازمفاخرعهد شاه عباس‌کبیر (۹۹۶-۱۰۳۸ه ق) میباشدکه درایران وعالم‌اسلام‌پیش‌ازاو وتاکنون‌نظیرش‌پیدا نشده است. درحسن‌خط چنان زیبنده بودکه نه‌تنها قلم میرعماد را شکست بلکه بازوی‌توانا ومغز دانای اورا درهم خورد نمود، درنقاشی و رسامی‌آنچنان توانا بودکه قلم ازشرحش عاجز است تا جائیکه برصنایع ونقّاشی‌های ماهرترین‌نقّاشان عالم ازقبیل مانی وبهزاد وغیرها برتری داشت ، اکنون‌کمترین صورتی از دسترنج‌آن اعجوبهٔ زمان در موزه‌های اروپا بقیمت‌های‌گزافی خریداری شده ومورد حیرت تماشاچیان ونقّاشان امروزه است. علیرضا از اهالی تبریز بود، نظر باستعداد ذاتی‌که داشت بکسب علوم وصنایع پرداخت و بمقامی رسیدکه تاکنون دسترس‌کسی نشده است . در خطوط چهارگانه خصوصاً خط ثلث جلی ، نقاشی ، طرّاحی و تذهیب‌کاری تاحال بی‌نظیر میباشد. این‌هنرمند عالیمقام که مایهٔ افتخار ایران خصوصاًآذربایجان است از تبریز باصفهان رفت ،آنجا را مجمع علما و ادبا و ارباب هنر دید، بویژه مشوّقی مثل شاه‌عباس مشاهده‌کرد، با دل‌گرم برفع

نواقص فضلی وکمالی خود پرداخت تا باندك زمانی از تحصیل کمالات گوناگون فارغ شد، بدربار شاه راه یافت ، مورد عنایات شاهانه گردید ، نگاشتن بعضی کتیبه‌های مساجد و عمارات بدو محول شد و جمعی از خوش نویسان که بخط ثلث جلی آشنا بودند در تحت فرمان او قرار گرفتند ، علیرضا خود بنقّاشی و تذهیب کاری کتابخانهٔ همایونی پرداخت، سایر خطّاطان وخوش نویسان را با محمدرضای امامی و محمدصالح اصفهانی وعبدالباقی تبریزی به نگارش کتیبه‌های مساجد برگزید و فقط کتیبهٔ درب‌های مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد مقصود بیگ بخط خود علیرضا میباشد. اکنون از وی دراصفهان غیراز معدودی کتیبه‌های خطّی باقی نمانده است، تمامی کتب و نقاشیها وتذهیب کاری‌های اورا باروپا برده‌اند و درغالب موزه‌های غرب موجود است . از اشعار علیرضا است :

تا خانه نشین شدی تو ای در خوشاب   پیوسته مرا است از غمت دیده پرآب
من خانهٔ دل خراب کردم ز غمت   تو خانه‌نشین شدی و من خانه خراب

از امضاهای او چنان برمیآیدکه دورهٔ سلطنت عبّاسی (۹۹۶-۱۰۳۸ه ق) و شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ه ق) هردو را درك کرده و شاید قدری از زمان شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ه ق) را نیز دیده باشد . (ص ۱۸۰ پیدایش خط و خطاطان)

تبریزی **حاجی میرزاقاسم** - از مشاهیر خطّاطان ایرانی است که درفنون خطّ ید بیضا مینمود ، سالها درمصر زیسته واز رشتهٔ خط امرار معاش می‌کرده است . ابتدا درآذربایجان بمشق خط و اخذ علوم متداوله پرداخت ، بعداز تکمیل مراتب ببلاد عثمانی رفت تا درسال ۱۲۹۰ه ق دراسکندریه درگذشت. او ده قسم خط راکه دوقسم کوفی، دونوع تعلیق، دوقسم نستعلیق وچهار دیگر نیز خط ثلث با اشکال مختلفه بود باکمال استادی می‌نوشت و بعضی ازآنها از تصرّفات بدیعهٔ خودش میباشد . در سال ۱۲۹۰ه ق قطعه‌ای در مصر برای حاج میرزا محمد رفیع مشگی پسر حاج میرزا محمد شفیع مشگی تاجر اصفهانی، نوشته‌که بسیار متین بوده وشامل‌خطوط ده‌گانهٔ مذکور است‌که بعضی‌ازآنها از تصرّفات استادانهٔ خودش میباشد، هریکی درمحل

خود باکمال مهارت نگارش یافته وگراور همین قطعه درکتاب پیدایش خط و خطّاطان موجود است .
(ص ۴۵۸ همین کتاب پیدایش)

تبریزی
حاجی میرزا لطفعلی - بن میرزا احمدبن لطفعلی بن محمدصادق تبریزی مغانی ، از اکابر علمای طراز اوّل تبریز میباشدکه از صاحب ریاض وپدر خود میرزا احمد مجتهد معروف تبریزی اخذ مراتب علمیّه نمود و بعد از ارتقاء بمقامات شایسته از نجف بآذربایجان مراجعت‌کرد و امامت جمعه بدو مفوّض شد و تألیفات طریفه دارد :

۱- **اوثق الوسائل فی شرح ریاض المسائل** که تامبحث تیمم میباشد ۲- **الزکوة** ۳- **شرح قصیدهٔ کعب بن زهیر** درمدح حضرت رسالت ص که مطلع آن این‌است: **بانت سعاد وقلبی الیوم مکبول** الخ و درسال ۱۲۷۴ه ق در ایران باکتاب سامی میدانی چاپ سنگی شده است ۴- **ملاذالداعی** در اخلاق و مواعظ بپارسی وسه سال پیش از وفات پدرش در سال ۱۳۶۲ه ق بادو برادر دیگرش میرزا رضا وحاج میرزا جعفر با وبای‌عمومی بدرودجهان گفتند . حاج میرزا جعفر مذکور فرزندی داشت بنام حاج میرزا موسی‌که عالمی بود فقیه اصولی زاهد متّقی ، از شاگردان شیخ مرتضی انصاری و حاج سیدحسین‌کوه‌کمری و از تألیفات او است :

۱- **اوثق الوسائل فی‌شرح الرسائل** که درسال ۱۳۰۲ه ق درتبریزچاپ‌شده و بهترین شرح‌های رسائل استادش شیخ انصاری بوده و محلّ استفادهٔ متبحّرین میباشد ۲- **حاشیهٔ قوانین‌الاصول** که درحواشی بعضی از چاپهای خود قوانین چاپ شده است و درسال هزار و سیصد و هفت هجری (۱۳۰۷ه ق) در تبریز وفات یافت .
(ص ۴۷۳ ج ۳ ذریعه و اطلاعات‌خارجی)

تبریزی
محراب - از اکابر ادبای‌نامی وخوش‌نویسان‌تبریز بشمارمیرفت، با شاه قاسم خوش‌نویس مشهورتبریزی وظهیر قاضی‌زادهٔاردبیلی معاصر و درخط نسخ بی‌نظیر بود ، قرآنی باکمال نفاست و قشنگی بخط او در مسجد ابراهیم پاشا در استانبول موجود است‌که تاریخ کتابت‌آن سال نهصد و نهم هجرت

(۹۰۹ه ق) میباشد ، شاه قاسم مذکور نیز در همین سال فوت کرده و سال وفات خود محراب معلوم نیست . (ص ۲۲۴ پیدایش خط و خطاطان)

تبریزی **محمدبن عبدالله** - بعنوان خطیب عمری خواهدآمد.

تبریزی **میرزا محمدتقی** - بعنوان حجةالاسلام‌خواهدآمد.

تبریزی **ملامحمدحسین** - از اهالی تبریز ، از فحول علما و اکابر فضلا ، نخبهٔ خوش‌نویسان عصر وسرآمد هنرمندان عهد خود، درخلال کلمات‌کتب ترکیه از مناقب وی شرحها نگاشته شده ودرشعر و قدرت قلم وعلوم متنوعه مشار بالبنان بود . درتوصیف وتعریفش همین بس‌که بسیاری از شاگردان‌اوکه من‌جمله میرعماد قزوینی و علیرضای تبریزی عباسی بودند (شرح حال هریکی درموقع خود از این‌کتاب نگارش یافته است) از مشاهیر زمان بوده ودراطراف خراسان وآذربایجان و هندوستان رایت خوش‌نویسی افراشته‌اند . ملامحمدحسین در ابتدا باخذ علوم متنوعه پرداخت، درعلم ادب و لغت عرب بمقامی عالی رسید ومیل قلبی وی را بکتابت‌کشید ، با اینکه همه روزه جمعی برای استفاضه از مقامات علمی او حاضر محضرش میگشتند باز ازخط وکتابت غافل نمی‌بود . خط را ابتدا ازمیرزا سیداحمد مشهدی‌که استادعصر بوده یادگرفت ، مدتها اشتغال ومواظبت داشت تاآنکه شهرهٔ‌آفاق‌شد وتدریجاً رکن‌اعظم ارکان اربعهٔ مشاهیر خطّاطان‌گردید. همه روزه‌گروهی نیز برای اخذ اصول‌خط حاضر خدمتش میشدند چنانچه‌گروهی دیگر برای درس حاضر میبودند . چون صیت‌کمالات و حسن‌خط وی منتشرگردید بسیاری از طالبان خط از بلاد بعیده مسافرت‌تبریزکردند و مقیم خدمتش شدند ، از قطعه‌هائی‌که برای میرعماد نوشته‌که هم شامل پند وهم اصول خط را حاوی میباشد این است :

بهین وارثی مرد را یادگار — قلم‌باشد این نکته راگوش‌دار
جهان از قلم یافت نام ونشان — قلم‌گر نبودی نبودی جهان
کسی‌کونگشت ازقلم بهره‌مند — بدانش بنزد خرد ارجمند

قلم را چه دانند هر بوالهوس　　قلم زن شناسد قلم را و بس

این قطعه را نیز برای علیرضای عباسی تبریزی نوشته است :

قلم را برتبت فزون دان ز تیغ　　بود گرچه کم رو به نیروی تن

قلم کار فرما اگر بایدت　　که گردی سرافراز هرانجمن

نه بینی که از بهر نظم جهان　　شود بنده‌اش خسروان زمن

فرا پیش یك مرد صاحب قلم　　نیایند صد پهلوان تیغ زن

بیشتر مساجد و معابد تبریز وکتیبه‌های محراب و سقف وگنبدآنها باخط ثلث جلی این استاد نامدار بوده ولی بواسطهٔ مرور زمان و زلزله وغیره از میان رفته است و تاریخ وفاتش بدست نیامد. **(ص ۳۲۴ پیدایش خط و خطاطان)**

تبریزی **میرزا محمدعلی** - بعنوان صائب خواهدآمد .

تبریزی **محمدعلی**- نگارندهٔ این کتاب است که بعنوان مدرّس خواهدآمد انشاءالله تعالی .

تبریزی **حاجی میرزامحمود** - شیخ‌الاسلام، بعنوان شیخ‌الاسلام خواهدآمد.

تبریزی **حاجی میرزا موسی**- در بالا درضمن ترجمهٔ حال عمّ او حاج میرزا لطفعلی تحت عنوان تبریزی نگارش دادیم .

تبریزی **یحیی بن علی**- بعنوان خطیب تبریزی خواهدآمد .

تبریه بزعم بعضی همان بتریه است که درضمن زیدیه خواهدآمد .

تجلی **ملاعلی کاشی** - از مشاهیر شعرای قرن یازدهم هجرت است که با مولانا نظیری صحبت داشت و درسال هزار و بیست ویك قمری از هجرت (۱۰۲۱ه ق) درگذشته و از او است :

چنان مکن که هم‌آغوش لب کنم گله را　　براه باد گذارم چراغ حوصله را

ایضاً

هجر جانسوز، چه یکروزه چه صدساله یکی است　　نقطهٔ دایره و شعلهٔ جواله یکی است

شرح حال نظیری نیز درمحلّ خود خواهدآمد . (ص ۲۷ تذکرهٔ حسینی)

تجلی **میرزا علی‌رضا -** بن‌کمال‌الدین حسین، عالمی است فاضل، شاعر ماهر، متخلّص به تجلّی ، مدتی دراصفهان از شاگردان آقاحسین خوانساری بود ، دیرگاهی بهندوستان رفت، بعداز برگشتن درفقه وکلام وتفسیر وغیره تألیفاتی‌کرد لیکن دیگر مراتب علمی‌او درجنب‌قریحهٔ شعریّه‌اش مختفی‌بوده وجلوه‌گر نگردید و بهمین‌جهت‌بشاعری شهرت داشت. **تفسیرقرآن** بپارسی ، **دیوان شعر** ، **سفینة‌النجاة** درامامت ومنظومه‌ای موسوم به**معراج‌الخیال** ازجملهٔ آثارعلمی‌اومیباشند وازاشعاراواست:

یاد زلفی سوخت خون در پیکرم بوی عنبر میدهد خاکسترم

درسال‌یکهزار وهشتاد وپنج یاهشت‌ازهجرت(۱۰۸۵یا۱۰۸۸ه قمری)درشیرازدرگذشت.

(ص ۱۶۲۸ ج ۳ س وغیره)

تجلی **میرزا محمدحسین‌کاشانی،** ازشعرای‌ایران‌میباشدکه‌مدتی‌درکجرات هند اقامت‌کرد، بامولانا نظیری‌مشاعره‌نمود، درسال هزار وچهل ویك از هجرت (۱۰۴۱ه قمری) درآنجا وفات یافت واز او است :

برمزار ما شهیدان ، نی چراغی نی‌گلی هرطرف پروانه برطوف‌است وهرسوبلبلی

(ص ۱۶۲۸ ج ۳ س)

تجیبی **احمد بن معد بن‌عیسی-** تجیبی‌اندلسی،مکنّی‌بابوالعبّاس،معروف به اقلیشی و ابن‌الاقلیشی ، محدّث ادیب لغوی عامی‌که بسیار زاهد بود .کتاب **شرح‌الاسماء الحسنی** وکتاب **النجم من‌کلام سیدالعرب والعجم** که درسال ۱۳۰۲ه ق درمصر چاپ شده از او است و درسال پانصد و چهل ونه ویا پنجاه تمام ویا پنجاه ویك از هجرت (۵۴۹ یا ۵۵۰ یا ۵۵۱ه ق) درگذشت. (ص ۶۲۸ مط)

تجیبی **محمد بن یوسف -** بعنوان‌کندی مذکور خواهد شد .

تحسین **خواجه‌حسن -** از اکابر متأخّرین علمای عثمانی میباشدکه‌جامع علوم عقلیّه و نقلیّه ودراکثر فنون جدیده نیز با زبانهای شرق

و غرب خبیر بود ، تمامی عمر او درتحصیل مراتب علمیّه مصروف شد، زن هم نگرفت و درسال هزار و دویست و نود و هفت از هجرت (۱۲۹۷ه ق) در هفتاد سالگی بمرض سلّ درگذشت . (ص ۱۶۲۹ ج ۳ س)

تحسین
قاضی عبدالرحمن - ازشعرای هندوستان بودکه درشاه‌جهان‌آباد تحصیل علوم مختلف‌کرد ، بسیار باتقوی و حافظ قرآن بود ودر سال هزار و دویست و نود وچهار از هجرت (۱۲۹۴ه ق) درگذشت و از او است :

خشك شد دامن تر بادهٔ نابی ساقی　　　داغم از زهد ریائی دم آبی ساقی

(ص ۱۶۲۹ ج ۳ س)

تحسین
میرعطا حسین‌خان - لکهنوئی ، پسر محمد باقرخان ، متخلّص به شوق، ملقّب به مرصّع قلم،که چهارکتاب بنام **انشاء تحسین ، تواریخ قاسمی ، ضوابط انگریزی و نوطرز مرصع** تألیف داده ودرسال هزار ودویست‌تمام از هجرت (۱۲۰۰ه قمری) درگذشته و از اشعار او است :

شد بوقت شهادتم معلوم　　　زندگی هم بکار میآید

(ص ۱۶۲۹ ج ۳ س)

تحفه
ازعرفای زنان‌بود، درنفحات‌الانس جامی‌مینویسد، تحفه‌کنیزکی سازنده و نوازنده ومملوك شخصی‌بودکه عاقبت عشق حقیقت‌اورا بیخودکرد ، از خورد و خوابش بازداشت ، روز و شب باآه و زاری و ناله و بیقراری گذراند تاآنکه اهل خانه‌اش بستوه آمدند و بدارالمجانینش بردند پس سرّی سقطی (متوفی درحدود سال ۲۵۰ه قمری) ازآنجا بیرونش‌کرد و بهای آنرا بمالکش داد و آزادش‌گردانید . تحفه اشعار عاشقانهٔ بسیاری دارد و ازآنجمله این اشعار او است‌که در دارالمجانین‌گفته است :

معشرالناس ماجننت ولکن　　　انا سکرانة و قلبی صیاح
اغللتم یدی ولم آت ذنباً　　　غیرجهدی‌فی‌حبه وافتضاحی
انا مفتونة تحب حبیباً　　　لست ابغی عن بابه من براح
فصلاحی‌الذی زعمتم فسادی　　　وفسادی‌الذی زعمتم‌صلاحی

ماعلی من احب مولی الموالی و ارتضاه لنفسه من جناح

نگارنده گوید: ظاهر آن است که نامش همان تحفه است و بجهت توهّم لقب اینجا نگارش دادیم و در سال دویست و بیست و پنجم هجری قمری درگذشت .

(ص ۴۱۶ ج ۲ خه و ۷۰ تخ)

ترجالی **ابوجعفر بن هرون** - از اعیان پزشگان قرن ششم اشبیلیه بودکه درفهم مطالب فلسفه مهارت بی اندازه داشت، درکحالت ومعالجات طبّیه بصیر بود ، درپایان عمر ضعفی دراعضایش پدیدآمد درشهر اشبیلیّه وفات یافت و سال آن مضبوط نیست . (ص ۱۰۵ ج ۱ مر)

ترجمان القرآن **عبدالله بن عباس**-که درباب کنی ، بعنوان ابن عباس خواهدآمد.

ترسازاده در اصطلاح بعضی از عرفا ، **معروف کرخی** است که بعنوان کرخی خواهدآمد .

ترکزی **محمد محمود**- بعنوان شنقیطی خواهدآمد .

ترکه **صائن الدین علی** / **خواجه افضل الدین محمد** / **خواجه افضل الدین محمد بن حبیب الله** هر سه در تحت عنوان خواجه افضل الدین خواهدآمد .

ترماشیری به نرماشیری ،که اوّل آن نون است رجوع نمایند .

ترمذی[1]

ترمذی **ابوبکر بن محمد**- بعنوان ابوبکر وراق، درباب کنی خواهدآمد.

۱ـ **ترمذی** - منسوب بشهر ترمد نامی است که بنوشتهٔ مراصد، با دال بی نقطه (بروزن گندم) موضعی است درديار بنی اسد وبا ذال نقطه دار (بروزن بلبل) یا(فلفل) یا (مسجد) شهری است بزرگ ومشهور درسمت شرقی رود جیحون . تشخیص اینکه مراد ازآن، درعنوان مشهوری بعضی از اکابر (ترمذی) کدام یك از دو موضع مذکور است موکول برقرائن خارجه میباشد . چندی از اکابر معروفین بهمین نسبت ـ ترمذی ـ را ثبت اوراق کرده وبعضی از ایشان را نیزکه بعنوان دیگر دراین کتاب نگارش یافته تذکر میدهیم .

ترمدی **حیان بن احمد** - حنبلی ، واعظی‌است خوش‌زبان وشیرین‌گفتار که وعظهای او مورد استفادهٔ دینی و دنیوی بود ، نسبت عرفانی او با یك واسطه بشیخ ابوبکر وراق متوفی در اواخر قرن سوم هجرت موصول میشود ، کنیه‌اش ابوالمظفر واز رجال قرن چهارم هجرت بوده و سال وفاتش بدست نیامد .
(ص ۲۶۸ ج ۲ مه)

ترمدی **صابر** - بعنوان ادیب صابر نگارش دادیم .

ترمدی **علی‌بن محمد**- بعنوان فتحی نگارش خواهیم داد .

ترمدی **محمد بن احمد بن نصر**- عالم فاضل ، فقیه زاهد ، شافعی بغدادی ، کنیه‌اش ابوجعفر، باظهار خودش دربدایت حال درمسلك حنفی بوده و به فقه ابوحنیفه عمل‌می‌نمود تاآنکه دراثنای‌سفر حج درمدینه حضرت رسالت‌ص را درخواب دید ودربقا برفقه حنفی خواستار تکلیف‌گردید ، ازطرف قرین‌الشرف‌آن حضرت ممنوع و فقه شافعی مورد تصدیق شد پس ابوجعفر در تعقیب همین رؤیا بمصر رفت ،کتاب‌های شافعی را نوشته ومدت نوزده سال بنگارش احادیث‌پرداخت تا درپنجم محرم سال دویست ونود وپنج ازهجرت (۲۹۵ه‍ ق) درگذشت . (ص ۳۰ ج ۲ کا)

ترمدی **محمد بن‌علی بن حسن بن بشر**- حکیم‌صوفی‌مؤذن، مکنّی با بوعبدالله، معروف به حکیم ترمدی ، از مشاهیر مشایخ محدّثین عامّه در خراسان و عراق میباشدکه اکثر احادیث نبویّه را درآن نواحی استماع نمود ،کمالات نفسانیّه‌اش مشهور بود و اعتقاد داشت براینکه اولیا را نیز مثل‌انبیا خاتمی لازم‌است، مقام ولایت را برمقام‌نبوت ترجیح‌میداد ودرهمین‌موضوع کتابی‌تألیف‌داده **ختم‌الولایة**‌اش نامیده ودرحیات خود منتشرکرده است . بعضی‌از متعصّبین اهالی‌که برخلاف این‌عقیده بوده‌اند تکفیرش‌کرده و ازشهر ترمدش اخراج نمودند ، در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت (۲۵۵ه‍ ق) بهمان سبب در بلخ مقتول ویا با اجل طبیعی خود درگذشت و از تألیفات او است :

۱- **اثبات العلل الشرعية يا علل الشريعة** ۲- **ختم الولاية** که اشاره نمودیم ۳- **شرح الصلوة** ۴- **عرس الموحدین** ۵- **علل الشريعة** که همان **اثبات العلل** مذکور است ۶- **غور النور** ۷- **الفروق** ۸- **المناهی** ۹- **نوادر الاصول فی معرفة اخبار الرسول** که درسال ۱۲۹۴ھ ق در چهارصد وسی ودو صفحه دراستانبول چاپ شده ۱۰- **النهج** .

(ص ۶۳۳ مط و ۱۶۴۴ و ۱۹۷۰ ج ۳ س و ۲۴۸ ج ۲ و ۱۶۳ ج ۳ فع)

ترمدی

محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن ضحاك - بوغی ترمدی، حافظ نابینا ، کنیه‌اش ابوعیسی ، از مشاهیر و اعلام حفّاظ محدّثین عامّه و درشمارهٔ ائمّه و پیشوایان ایشان ، درقوهٔ حافظه بی‌بدل و ضرب‌المثل و از اکابر شاگردان امام بخاری بود و دربعض اساتید و مشایخ او هم شرکت داشته و تألیفات او بدین شرح است :

۱- **جامع صحیح** که بجهت انتساب بنام مؤلف خود بجامع ترمدی مشهور، بسنن ترمدی نیز معروف وبه صحیح ترمدی معروف‌تر ویکی‌ازصحاح ستّهٔ اهل‌سنّت میباشد که درسال ۱۲۹۲ھ ق درقاهرهٔ مصر چاپ شده وشرح‌های بسیاری بدان نوشته‌اند. خود ترمدی‌گوید این‌کتاب را بعداز اختتام ، بنظر علمای حجاز وعراق و خراسان رساندم ، موردتحسین همهٔ ایشان‌گردید ودرهرخانه‌که‌باشد مثل‌آن‌است‌که خود حضرت رسالت‌ص درآن‌خانه بوده وبا زبان مبارك خودش تکلّم میفرماید ۲- **سنن ترمدی** که همان‌جامع صحیح مذکور است ۳- **الشمائل المحمدية** یا **شمائل النبی ص** یا **الشمائل النبوية والخصائل المحمدية** که بشمائل ترمدی معروف و درسال ۱۲۶۲ھ ق درکلکته و در۱۲۶۴ھ ق در استانبول ودر۱۳۱۰ھ ق درفارس‌چاپ ودرآخرجامع‌صحیح مذکور نیزدرسال۱۳۲۸ھ ق در دهلی بطبع رسیده است ۴- **صحیح ترمدی** که همان جامع صحیح مذکور است ۵- **کتاب العلل** . ترمدی شب دوشنبه سیزدهم رجب سال دویست و هفتاد و نه از هجرت (۲۷۹ھ ق) درهفتاد سالگی در خود شهر ترمد ویا در دیهی بوغ نام از دیهات‌آن شهر بدرود جهان‌گفت .

(ص۶۹۹ت و۵۹ج۲کا و۱۱۲هب و۶۳۲مط و۱۶۴۵ ج۳س و۲۱۱ج۲ع و۲۴۸ ج۲مغ)

تریمی **عبدالله بن علوی-** بعنوان حدادی خواهدآمد .

تستر[1]

تستری **مولی‌حسنعلی-** تستری اصفهانی ، مکنّی بابوالحسن ، پسر مولی عبدالله تستری ذیل‌الترجمة ، از اکابر فقهای عهد شاه صفی وشاه عباس‌ثانی صفوی میباشد ، از مشایخ مجلسی ثانی ومعاصرین مجلسی اوّل‌بود، درجودت طبع و طلاقت لسان و حاضرجوابی مانندی نداشت . مؤلف‌کتاب **تبیان** درفقه و **رساله‌ای درحرمت نماز جمعه در زمان غیبت** میباشد،درسال‌هزار وهفتاد وپنج‌ازهجرت(۱۰۷۵ه ق) وفات یافت ، جملهٔ **علم علم‌برزمین افتاد** = ۱۰۷۵ مادهٔ تاریخ وفات او بوده و از رباعیّات او است :

مطْلَب مطَلَب، اگرزشاهی‌باشد معشوق مگیر اگرچه ماهی باشد
از زردی روی کهربـا عبرت‌گیر خواهش‌مکن،ارخودپرکاهی‌باشد

او از تلامذهٔ شیخ بهائی بوده است . (ص۴۱۳ مس و۱۴۵ نصرآبادی)

تستری **سهل‌بن عبدالله بن یونس‌بن عیسی بن عبدالله بن رفیع -** تستری ، مکنّی بابومحمّد، ازاکابر صوفیّه ، درعهدخود در ورع وتقوی، بی‌نظیر،کراماتی بدو منسوب ، ریاضات فوق‌العاده‌کشیده بود ، مدتی دربصره و زمانی در عبادان اقامت داشت ، با ذوالنون مصری ملاقات نمود . ولادتش درسال دویست‌تمام

۱- **تستر -** بروزن دختر، معرب شوشتر است، شهری است بزرگ ازبلاد خوزستان ونهر این شهر بزرگترین نهرهای‌آن سامان میباشد . ازآنروکه درمکان بلندی واقع‌بود وآب آن نهر با حال طبیعی باراضی‌آن جریان نداشت ، شاپور شاه‌بندی برآن نهر بست‌که‌آب ، بدان وسیله باراضی شهر جریان یابد . طول این بند یك ثلث فرسخ بود ، با سنگهای بسیار بزرگ و ستونهای‌آهنی و ملاط ارزیزی بنا شده و درشمار عجائب ابنیه بشمار میرفت ، حتی بعقیدهٔ بعضی درتمامی دنیای‌آنروز بنائی محکم‌تر ازآن وجود نداشت . چندی ازمنسوبین‌همین بلده راکه بهمین‌نسبت معروف‌هستند ثبت‌اوراق مینماید وبعضی دیگرکه بنسبت نام‌اصلی‌مذکورش (شوشتر) معروف است درحرف شین قرشت خواهدآمد . (مراصد)

یا دویست و یك در تستر ، وفاتش درسال دویست و هفتاد وسه یا دویست و هشتاد وسه از هجرت (۲۷۳ یا ۲۸۳ه ق) دربصره واقع‌شد،کتاب **تفسیر قرآن‌العظیم** که درسال۱۳۲۶ه قمری درمصر چاپ‌شده از او است. درسبب تصوّف وقدم بسیر وسلوك‌گذاشتن وی‌گویند، خال او محمد بن سوار ، بدوگفت‌که‌آیا خدا را ذکر نمیکنی ؟ گفت چطور ذکرکنم ، گفت هرشب وقتی‌که بیدار شده و درجامهٔ خواب خود حرکت میکنی سه مرتبه با ذکر قلبی خفی ، نه زبانی ، بگو **اَللهُ مَعِیَ، اَللهُ ناظِری، اَللهُ شاهِدی**پس چند شب همچنین‌کرد و بخال خود خبر دادگفت ، هرشب هفت‌بار بگو، پس بدستور وی عمل‌کرد، بعدازچند روز دستور به یازده مرتبه صادر شد ، در این مرتبه صورتی از ذکر خدایتعالی در قلب خود احساس نمود پس دستور مداومت بر آن دادکه سود دنیا وآخرت درآن‌است، اینك موافق دستور، عمل میکرد وبا حلاوت ذکر پروردگاری شیرین‌کام میبود تاآنکه روزی بدوگفت ، یا سهل ،کسیکه خدا بااو و شاهد او بوده واز اسرار و رفتار وگفتار او خبیر وبظاهر و باطنش ناظر باشد روا نیست‌که عصیانش‌کنی پس دراثراین‌کلام‌او، قدم بطریقت حقّه‌گذاشت . (ص ۳۲۴ت و ۶۳۵ مط و۲۳۲ ج۲ نی و۳۷۷ عم)

تستری

مولی عبدالله بن حسین- تستری ، از اکابر علمای نامی امامیّه ، مروّج الملّة والدّین ، مربّی‌الفقها والمحدّثین ، تاج‌الزّهّاد والسّالکین، بسیار عابد و زاهد وباورع وتقوی ، قائم‌اللیل وصائم‌الدهر بود، هیچ‌کدام ازنوافل از وی فوت نمیشد، درخوراك وپوشاك خود فقط بسد رمق و اقلّ قلیل قانع‌بود، بیشتر اوقات با مطبوخ غیرگوشتی میگذرانید وهمه شب جمعی از اهل علم و صلاح و تقوی درخدمت وی میبودند . درکمالات نفسانی و ترك لذاید دنیوی بمقامی بس‌عالی رسید ، درحدود سی سال درنجف وکربلا اقامت‌کرد . از انفاس قدسیّهٔ مقدّس اردبیلی استفاضه‌هاکرد ، اصول و اخبار و رجال را بدرجه‌ای متقن ساخت‌که مافوق‌آن متصور نبود ، علاوه برمقدّس اردبیلی ، از احمد بن نعمت‌الله بن علی و پدرش نعمت‌الله هم (که شرح‌حال هردو بعنوان ابن‌خاتون خواهدآمد) درس خواند وازهمهٔ ایشان‌اجازه داشته

است . مجلسی اوّل و میرمصطفی تفریشی (صاحب نقدالرجال) نیز از تلامذه و شاگردان وی هستند واز او اجازه دارند . در نقدالرجال گوید : **عبدالله بن الحسین التستری مد ظله العالی شیخنا و استادنا الامام العلامة المحقق المدقق جلیل القدر عظیم المنزلة دقیق الفطنة کثیر الحفظ وحید عصره و فرید دهره و اورع اهل زمانه مارأیت احدا اوثق منه لایحصی مناقبه و فضائله قائم اللیل صائم النهار و اکثر فوائد هذا الکتاب (نقدالرجال) من تحقیقاته جزاه الله تعالی عنی افضل جزاء المحسنین له کتب منها شرح قواعد الحلی قدس سره** انتهی .
مجلسی اوّل گوید نسبت بمن و تمامی مؤمنین ، بمنزلهٔ پدری مهربان بود و نیز کرامات بسیاری ازمحسوسات ومسموعات خود بدو منسوب داشته است. بالجملة بعدازمراجعت ازکربلا ، درحدود چهارده سال ، در اسپهان اقامت داشت ، برخلاف سایرعلما، خدمت دینی او منحصر بتدریس علوم دینیّه بوده و بجز تدریس شغل دیگری نداشته است واز این‌رو انتشار فقه و حدیث را بدو منسوب داشتن اصلا مستبعد نباشد ، چنانچه در اوّل ورود او باسپهان از همه جهت پنجاه نفر از طلاّب علوم دینیّه درآن بلده وجود نداشته ولی درحین وفات او زیاده برهزار نفر از اکابر و فضلا درآنشهر مجتمع بوده‌اند . در مستدرك الوسائل، ازکتاب حدائق القربین میرمحمدصالح خاتون‌آبادی داماد علاّمهٔ مجلسی نقل‌کرده است‌که روزی تستری بزیارت شیخ‌بهائی رفت، بفاصلهٔ یکساعت‌که صدای اذان بلند شد شیخ درخواست نمودکه نماز را در همانجا بخوانندکه تمامی حاضرین اقتدا کرده و موفق بفیض نماز جماعت باشند ، پس اندکی اندیشه‌کرده برخاست و بمنزل‌خود رفت و درجواب استفسار ازسبب عدم اجابت بدرخواست شیخ‌بهائی ، باآن‌همه اهتمامی که بنماز اوّل وقت داشته‌است،گفت نتوانستم نیّت قربت را درامامت‌کردن بشخصی‌مانند شیخ‌بهائی درست‌کرده‌باشم. نیزازخودتستری‌نقل‌است‌که پسرش‌مولی‌حسنعلی‌فوق‌الترجمه که بسیار علاقه‌مندش‌بوده بمرض‌شدیدی مبتلا شد، درآن ایّام صاحب‌ترجمه برای‌نماز جمعه بمسجد رفت وآیهٔ شریفهٔ : **یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰتُلْهِکُمْ اَمْوالُکُمْ وَلاٰ اَوْلاٰدُکُمْ عَنْ ذِکْرِاللهِ** را در سورهٔ منافقین درنماز جمعه مکرّر مینمود ، بعداز اتمام نماز از سبب تکرارآن‌آیه پرسیدند در پاسخ فرمود همینکه بدین‌آیه رسیدم حال مرض پسرم مولی

حسنعلی را متذکر شدم وبا تکرار این آیه بانفس‌خودم درسر مجاهده بودم تاآنکه اورا مرده تصورکرده و جنازه‌اش را نصب‌العین نمودم و ازآن‌آیه درگذشتم. کمالات صاحب ترجمهٔ و قوت ایمان و دیانت او بیشتر ازآن است‌که قابل گنجایش در این مختصرات باشد. وفاتش بنا برآنچه تلمیذش میرمصطفی تفریشی (که البته ابصر بحالات او است) درحاشیهٔ نقدالرجال نوشته درسال هزار وبیست ویك ازهجرت (۱۰۲۱ه ق) دراصفهان ویا بنوشتهٔ بعضی دربیست و ششم ماه محرم سال هزار وبیست وسه‌ازهجرت(۱۰۲۳ه ق) درآن بلده واقع شد، در جامع عتیق باآب چاهش غسل دادند، میرداماد برجنازه‌اش نماز خواند، درمقبرهٔ امامزاده اسمعیل بن زید بن حسن دفن‌کردند و بفاصلهٔ یك سال بکربلای معلّی نقل‌دادند واصلا تغییری درجسدنبوده‌است. مادّهٔ تاریخ وفاتش‌بنا براوّل، جملهٔ: **مات مجتهدالزمن** = ۱۰۲۱ ویا جملهٔ **حیف ازمقتدای ایران حیف** = ۱۰۲۱ بوده و بنا بردوّیمی، جملهٔ **آه‌آه ازمقتدای شیعه‌یان** = ۱۰۲۳ میباشد. بهرحال روز وفاتش مانند عاشورا بود، درحدود صد هزار نفر درنمازش حاضر شدند وکتاب **التتمیم لشرح الشیخ نورالدین علی قواعدالحلی** که هفت مجلّد بوده و مراتب تحقیقات علمیّه و دقّت نظر او را برهانی قاطع تواند بود از تألیفات او میباشد. همین‌کتاب است‌که در ذریعه نام‌آن را **جامع‌الفوائد فی‌شرح‌القواعد** ذکرکرده و **شرح تهذیب شیخ طوسی** نیز از آن جمله است. **(ص ۴۱۳ مس و نقدالرجال و۴۹ ج۲ ملل وغیره)**

تستری **شیخ مرتضی‌بن محمد امین-** بعنوان انصاری مذکور افتاد.

تسلیم **محمدهاشم شیرازی-** از شعرای ایران بودکه درعهد شاه‌عالم‌گیر بهندوستان رفت و درسال هزار وصد ونه ازهجرت(۱۱۰۹ه ق) درگذشت و از اشعار او است:

غریب‌کوی توام، با وطن چکار مرا — سپرده‌ام بتو خود را، بمن چکار مرا

دوتن دیگر محمدطاهر نام و میرزا زین‌العابدین نام نیز تخلّص تسلیم داشته‌اند و لکن زمان و مشخّصات دیگرشان بدست نیامد. **(ص ۱۶۵۵ ج ۳ س)**

تشبیلی **شیخ ابراهیم رملی** - از اکابر فقهای حنفیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه بالخصوص در علم فرائض بردیگران مقدّم بود ، در ادبیّات و فنون دیگر نیز با معاصرین خود شرکت داشت ، نخستُ درمولدخود فلسطین ویا درشهر رمله ازبلادفلسطین(که درشش فرسخی بیت المقدّس است) بتحصیل مراتب علمیّه پرداخت، درمصر ازاکابرفقها ودیگرعلمای حنفیّه اخذ مراتب نمود پس بوطن خود برگشته وبنای تدریس گذاشت تادرسال هزار وچهل و نه ازهجرت (۱۰۴۹ه ق) دررمله درگذشت.

(ص ۱۲۲ ج ۲ مه و ۵۶۴ ج ۱ س)

تغلب بفتح اوّل وکسر لام ، دراصطلاح رجالی ، احمدبن یحیی نحوی بوده و شرح حالش موکول بکتب رجالیه است ، در این کتاب نیز تحت عنوان ثعلب (که با حرف ث - ثخذوع سعفص است)اشاره خواهیم کرد .

تغلبی **عمرو بن کلثوم** - از اصحاب معلّقات بوده و بعنوان ابن کلثوم خواهدآمد .

تفاحی **یحیی** - شاعر ایرانی، بعنوان سیبك نیشابوری خواهدآمد.

تفتازانی **مسعود بن عمر بن عبدالله** - خراسانی هروی ، شافعی یا حنفی ، ملقّب بسعدالدین ومعروف به ملّاسعدتفتازانی، بفرمودهٔ روضات و دیگرکتب تراجم مذهب شافعی داشت و در فوائدالبهیّة از علمای حنفیّه‌اش شمرده است ، بهرحال از اکابر علمای متبحّرین میباشد . در سال ۷۱۲ یا ۷۲۲ه ق در دیهی تفتازان نام ، در نزدیکی شهر نسا از بلاد خراسان زاییده شد ، درفقه و اصول و تفسیر وکلام ومنطق وتمامی فنون ادبیّه و اکثر علوم متداوله استادکل و محقّق و وحید عصر خود بود، سید شریف جرجانی (که بهمین عنوان شریف جرجانی بشرح حال او خواهیم پرداخت) باآن همه جلالت علمی دربدایت حال برعظمت و احاطهٔ علمی تفتازانی گواهی داشت واز درر بحار تحقیقاتش التقاط مینموده است تاآنکه درنتیجهٔ یك بحث علمی که در مجلس تیمورلنگ در میان ایشان وقوع یافت وفاقشان برنفاق مبدّل شد و چنانچه

مشهور است بعدازآن در رد وطعن تألیفات‌تفتازانی‌اهتمام‌تمام‌بکار برده واصلا فروگذاری نمیکرده است . تألیفات تفتازانی تماماً دارای تحقیقات عمیقه‌بوده ومغنی از اطناب در درکمالات وی میباشد :

۱- اربعین در حدیث **۲- ارشادالهادی** در نحو **۳- التلویح فی‌شرح (کشفحل حقائق‌التنقیح** دراصول فقه‌که تنقیح‌الاصول صدرالشریعهٔ‌آتی‌الترجمة را شرح‌کرده است وازکتب مفید بوده ودر ۱۳۰۴ه در استانبول ودر۱۳۲۷ه درقاهرهٔ مصر چاپ ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن‌نیز بشمارهٔ۹۰۵ درمدرسهٔ‌سپهسالار تهران‌موجوداست **۴- تهذیب‌المنطق والکلام** که از متون بسیار متقن و قسمت منطق‌آن بهترین کتابی است‌که دراین علم شریف نوشته شده است ، بهمین جهت مشهورآفاق و محلّ توجه اکابر محقّقین و ازکتابهای درسی و بحثی بوده و شرحهای بسیاری برآن نوشته‌اندکه اتقن‌آنها شرح ملاعبدالله یزدی است‌که بحاشیه وحاشیهٔ ملاّعبدالله معروف میباشد وباچندکتاب دیگر درهند وبارها در ایران نیز بطبع رسیده و ازکتابهای درس میباشد و خود تهذیب المنطق نیز با الفیّهٔ ابن‌مالك در یکجا چاپ شده است **۵- شرح اربعین نوویه** در حدیث‌که در ۱۲۹۵ه در تونس ودر۱۳۱۶ه دراستانبول چاپ شده‌است **۶- شرح تصریف عزی** درصرف‌که نخستین تألیف تفتازانی است و درسال ۷۳۷ه درپانزده سالگی تألیفش‌کرده ودراستانبول وقاهره چاپ شده‌است **۷- شرح شمسیهٔ کاتبی** درمنطق‌که درسال۱۳۱۲ه درصد و نود ودو صفحه دراستانبول چاپ‌سنگی شده‌است **۸- شرح عقائد نسفیه** که‌کتاب توحید وعقائد ابوحفص عمر نسفی‌را شرح‌کرده وبارها دراستانبول ومصر وقازان وقاهره ولکناهور چاپ‌شده‌است **۹- شرح‌کشاف ۱۰- شرح‌مختصرالاصول‌حاجبی ۱۱- شرح‌مفتاح‌العلوم سکاکی ۱۲- شرح مقاصدالطالبین فی‌اصول‌الدین ۱۳- شرح منتهی‌السؤال والامل فی‌علمی الاصول والجدل ۱۴- شرح نهج‌البلاغة ۱۵- شرح هدایهٔ سروجی ۱۶- ضابطة انتاج الاشکال** در منطق **۱۷- الفتاوی‌الحنفیة ۱۸- کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار** که تفسیر پارسی‌است **۱۹- مفتاح‌الفقه ۲۰ و ۲۱- مختصر و مطول** که بارها در ایران وغیره چاپ شده‌اند وهردو شرح تلخیص المفتاح خطیب دمشقی است و بتألیف مطوّل در بیست سالگی شروع کرده است

۲۲- مقاصدالطالبین فی اصول الدین که درسال ۷۸۴ه ق درسمرقند تألیف‌شده وخودتفتازانی شرحی برآن نوشته‌که در سال ۱۲۷۷ه چاپ و خودکتاب مقاصد نیز در حاشیهٔ آن است

۲۳- النعم‌السوابغ فی‌شرح‌الکلم النوابغ للزمخشری که دربیروت‌وقاهره‌چاپ‌شده‌وغیراینها درفنون مختلفه‌که مورد توجه و رغبت و استفادهٔ عمومی علما و تمامی طبقات دانشمندان بوده و شاهدی عادل و برهانی قاطع برجلالت مقامات علمیّه و متانت رأی و استقامت سلیقهٔ وی میباشند. کلمات‌او دارای تمامی‌مراتب فصاحت وبلاغت میباشد وازطرف تیمور لنگ مورد تجلیل و عنایات ملوکانه بود و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ازآنروکه تألیفات وی از جهت شرح وتدریس وتحشیه، محل رغبت عموم بوده و اکثرکتابهای سلف را منسوخ گردانیده است او را حدّ فاصل قرار داده ، علمای پیش‌از زمان او را **متقدمین** و علمای بعد از زمان او را **متأخرین** نامند و نیز در قاموس‌الاعلام‌گوید : معارف و تمدّن اسلامی پیش‌از تفتازانی ، دراثر صدمات وتخریبات مغول برهم خورده ودرتمامی ممالك‌اسلامی اثری از علم و علما برجا نبود تاآنکه تفتازانی تشکیلاتی تازه درمعارف اسلامی داد و دوران تازه‌ای بوجودآورد لکن متأسفانه این معارف تازه منحصر بشرعیّات وعلوم‌الهیّه بود ، ثمرات همّت و زحماتی‌که پیشینیان علمای اسلام درحکمت و علوم عقلی مصروف داشته بودند عاطل و باطل‌گردید، این منظومه را تفتازانی درجمع اضداد لغات عربیّه گفته است :

ده لفظ از نوادر الفاظ برشمر	هرلفظ را دومعنی وآن ضدّ یکدیگر
جون وصریم‌وسدفه وظن‌است‌شف و بین	قرءاست وهاجد وجلل و رهوه ای‌پسر

جون بمعنی سیاه و سفید ، **صریم** صبح و شام ، **سدفة** نور و ظلمت ، **ظن** شك و یقین ، **شف** زیاد وکم ، **بین** وصال و فراق ، **قرء** طهر و حیض ، **هاجد** بیدار وخفته، **جلل** بزرگ وکوچك، **رهوه** فراز ونشیب‌است. مخفی نماندکه‌گویا ده تا شمردن اضداد مبنی‌برغالب میباشد و الاّ شمارهٔآنها بسیار است وبفرمودهٔ بعضی از لغویّین علمای عامّه ، شمارهٔآنها سی‌کلمه بوده و بدین روش نظم‌گردیده است :

سی لفظ است از نوادر اسمها را برشمر — لفظ هریك را دومعنی وان یکی ضدّ دگر
شف نقصان و زیاده **جون** سیاه است وسفید — **فرع** رفتن زیر و بالا **هاجد** است خواب وسهر
رهو جای شیب و بالا داین و مدیون **غریم** — **قعوه** صفوه تهمت و **شوها** نکو و بد نگر
صارخ آمد مستغیث وهم مغیث **ایداع** شد — مودع ومودع چه **اطلا بست** قضا بعدای پسر
غابر است باقی وماضی **وصریم** است لیل وصبح — **غاضیه** تاریك و نور **اسرار** کتمان و جهر
پس شری بیع وخریدن هم **مثول** است شست وخواب — **قرء** طهر و دم **منین** سست و **قوی** و **نقبه** کر
بین وصل است و فراق و **تلعه** بالا و نشیب — **رس** اصلاح است وافساد و **بلا** خیر است وشر
شد **ورا** اقدام وخلف **وشعب** جمع وفرقت است — **قانع** است راضی وسائل **فوز** مرگ است وظفر
شیم شمشیر است کشیدن هم نمودن درغلاف — **نوء** استادن فتادن **خفیه** کتمان است و نشر

در روضات گوید : این نظم را محض بجهت اجتناب از خیانت در نقل ، با عین الفاظ خفیفه و غیرمأنوسه نقل کردیم وعلاوه که منظوراصلی تذکر دادن بمتتبّعین است.
نگارنده گوید : ما نیز موافق روضات نقل کردیم لکن علاوه برخفّت وزن احتمال قوی درغلط بودن بعضی از الفاظ آنها میرود و علاوه که شمارهٔ اضداد زبان عرب از سی کلمه نیز متجاوز و مقام مقتضی بسط نیست .

تفتازانی درسال هفتصد ونود ویك یا دو یاسه ازهجرت (۷۹۱یا۷۹۲یا۷۹۳ه ق) در سرخس وفات کرد ویا درسمرقند درگذشت و جنازه‌اش را به سرخس نقل دادند ودر آنجا بخاکش سپردند . سید شریف جرجانی مرثیه‌اش گفته وجملهٔ **طیب‌الله‌ثراه** =۷۹۳ را مادهٔ تاریخ وفاتش معین نمود وبنا برقول دیگر که سال‌وفاتش ۷۹۲ه میباشد نیز گفته‌اند:

عقل را پرسیدم از تاریخ سال رحلتش — گفت تاریخش یکی کم طیب‌الله‌ثراه(۷۹۲).

تفتازان بفتح اوّل دیهی است ازنواحی شهر نسا از بلادخراسان دردومنزلی سرخس.
(ص ۱۱۲ هب و ۳۰۹ ت و ۶۳۵ مط و ۱۶۵۷ ج ۳ س وغیره)

تفریشی

میرفیض‌الله بن عبدالقاهر بن ابی‌المعالم- حسنی،معروف به تفریشی، از اکابر علمای امامیّه ،کثیرالعلم والحلم ، فقیه ومتکلّم، تمامی

صفات فاضلهٔ علما و صلحا و اتقیا را جامع بود .کتابی در **اصول انوار قمریه** در شرح اثنی‌عشریهٔ صلوتیهٔ صاحب معالم و**حاشیه برمختلف‌علامه** ازتألیفات‌اواست وصاحب وسائل دوکتاب‌اوّلی وسومی‌را بواسطهٔ‌خال پدرش شیخ‌علی‌بن محمود عاملی‌ازخود مؤلف روایت میکند. تفریشی در رمضان سال هزار وبیست وپنج ازهجرت(۱۰۲۵ه ق) درنجف‌اشرف وفات یافت . **(نل وج۲ ملل وص ۳۳۶ قص و۵۱۵ ت)**

تفریشی **میرمصطفی -** بعنوان صاحب نقدالرجال مذکور خواهد شد .

تفلیسی بفتح اوّل، دراصطلاح علمای رجال‌کنایه از بشر بن بیان وبیان بن حمران وحسن بن نضر و شریف بن سابق وجمعی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .

تقوی **حاج سیدنصرالله بن سیدرضا ،** از اکابر علمای عصر حاضر ماکه فقیهی‌است بارع ، حاوی فروع و اصول، جامع معقول ومنقول، مشهورترین خاندان سیادت‌که بسادات اخوی معروف و نسب شریفش با بیست و هفت واسطه بجناب امامزادهٔ ارفع موسی مبرقع فرزندحضرت‌امام‌محمدتقی‌ع‌موصول می‌باشد.

نورالسیادة فی‌جبین وجوههم   یغنی‌الشریف عن‌الطراز الاخضر

خلاصهٔ ترجمهٔ حال وی موافق ملخص نوشتهٔ میرزا حسین شمس‌العلماء گرکانی (مؤلف‌کتاب ابدع‌البدائع درعلم بدیع)آنکه : در پانزده سالگی درنحو وصرف ومنطق و بلاغت و حساب و هیئت مبرّزگردید ، سپس شروع به فقه و اصول و علم معقول‌کرد ، معقول را از استادالمتألهین میرزا ابوالحسن جلوهٔ‌آتی‌الترجمه ومنقول را نیز ازحاجی میرزا حسن‌آشتیانی سالف‌الترجمه فراگرفت ، با سرعتی عجیب‌گوی سبقت از دیگران ربود ، در اندك زمانی در رشته‌های معقول و منقول و عرفان و علم وعمل قدوهٔ اهل‌عصر خود شد ، سپس عازم عتبات عرش درجات‌گردید ، درحوزهٔ درس استدلالی اکابر حضور یافت تاآنکه بتصدیق و اجازات ایشان نایل‌آمد و دارای قوّهٔ قدسیّهٔ الهیّه و استنباط احکام‌شرعیّه‌گردید، سند روایت‌تمامی‌کتب‌اخبار وفقه وعقائدرا بواسطهٔ رئیس‌المحدّثین


عکس آقای حاج سید نصرالله تقوی -۱۷

حاج میرزا حسین نوری آتی الترجمه بحضرات معصومین ع ومؤلفین آنها میرساند. عاقبت هنگام مراجعت ازسفر بیت‌الله‌ـ الحرام عزیمت اروپا نمود، در تفحص ازقوانین موضوعهٔ اروپائیها وحکم ومصالح آنها اهتمام تمام بکار برد تا آنکه درمراجعت بوطن خود درشمار اکابر فقها و حکما و علمای سیاسی معدود شد و از مفاخر ملت گردید.

کتاب **سیاست**، **عصای موسی** و **هنجار گفتار** از تألیفات منیفه صاحب ترجمه میباشد که هرسه بزبان پارسی و سومی درعلم معانی و بیان و بدیع درهرمطلبی دارای شواهد بسیاری از عربی و پارسی بوده و دراین اواخر درتهران چاپ شده است.

تقیا از شعرای علمای ایران است که دراصل از اهل شوشتر بود، پس بهندوستان رفته ومنظور نظر اکبرشاه هندی شد، بعد نزد جهانگیر نیز تقرّب یافته بمقام صدارت رسید و درسال یك هزار و بیست تمام از هجرت ۱۰۲۰هـ قمری درگذشته و از اشعار او است:

من بندهٔ این رسم که درچارسوی عشق   با هرکه نه غارت زده سودا ننمایند

اسم و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد.   (ص ۱۶۵۸ ج ۳ س)

تقی‌الدین **ابراهیم بن عمر-** بعنوان سلفی ابراهیم خواهدآمد .

تقی‌الدین **ابن‌تیمیه احمدبن عبدالحلیم -** بهمین‌عنوان ابن‌تیمیه در باب‌کنی خواهدآمد .

تقی‌الدین **ابن‌داود حسن‌بن‌علی-** بهمین‌عنوان‌ابن‌داوددر باب‌کنی‌خواهدآمد.

تقی‌الدین { **ابن دقیق محمد بن علی** / **ابن‌الصائغ محمد بن‌احمدبن‌صائغ** / **ابن‌الصلاح عثمان بن عبدالرحمن** } درباب‌کنی بهمین عناوین‌ابن دقیق وابن‌الصّائغ وابن‌الصّلاح مذکور خواهند شد .

تقی‌الدین **تمیمی عبدالقادر-** از متأخّرین علمـای عامّه میباشـدکـه کتـاب **الطبقات السنية في‌تراجم الحنفية** ازآثار نافعهٔ او است و در سال هزار و پنج از هجرت (۱۰۰۵ه ق) درگذشت . (ص ۱۶۵۹ ج ۳ س)

تقی‌الدین **حلبی،** بعنوان ابوالصلاح درباب‌کنی خواهدآمد .

تقی‌الدین **دقیقی، سلیمان** بهمین عنوان دقیقی خواهدآمد .

تقی‌الدین **راصد** درزیر بعنوان تقی‌الدین محمد بن معروف مذکور است.

تقی‌الدین **سبکی، علی‌بن عبدالکافی** بعنوان سبکی خواهدآمد .

تقی‌الدین **سروجی، علی‌بن منجد -** ازمشاهیر شعرای عرب میباشدکه درسال ششصد و نود وسه ازهجرت (۶۹۳ه قمری) درشصت وشش‌سالگی درگذشته و از او است :

انعم بوصلك لي فهذا وقتـه **يكفي من‌الهجران ماقـد ذقته**
انفقت عمري في‌هواك وليتني **اعطي وصولا بالذي انفقتـه**

(ص ۱۶۵۹ ج ۳ س)

تقی‌الدین **سلفی ابراهیم -** بهمین عنوان خواهدآمد .

تقی‌الدین **شمنی احمد بن محمد -** بهمین عنوان شمنی مذکور خواهد شد .

تقی‌الدین طبیب شیرازی، از پزشکان عهد سلطان سلیمان‌خان‌اوّل‌عثمانی قانونی بن سلطان سلیم‌خان اول (۹۲۶ـ۹۷۴هـ) و از شاگردان غیاث‌الدین منصور حکیم مشهور (متوفی درحدود ۹۵۰هـ) و نگارندهٔ کتاب **انیس‌الاطباء** میباشدکه بنوشتهٔ کشف‌الظنون کتابیست‌زیبا ومشتمل برمجربات‌وشرحی‌دیگر بدست‌نیامد.
(ص ۲۸۴ مر و اطلاعات خارجی)

تقی‌الدین فاسی، **محمدبن شهاب‌الدین**- بهمین عنوان فاسی خواهدآمد .

تقی‌الدین کفعمی، **ابراهیم بن علی** - بهمین عنوان‌کفعمی خواهدآمد .

تقی‌الدین **محمدبن معروف** - راصد ، از علمای رصد و ریاضی میباشدکه تألیفاتی نافعه در نجوم و اقسام ریاضی دارد :

۱- **بغیةالطالب**که شرح‌کتاب تجنیس‌الحساب سراج‌الدین‌ابوطاهر محمدبن‌محمد بن عبدالرشید سجاوندی است ۲- **دستورالترجیح** درقواعدتسطیح‌کره ۳- **ریحانةالروح فی‌رسم الساعات علی مستوفی‌السطوح**که درعمل بساعات‌آفتابی وشاخص است ۴- **غنیمةالطلاب فی‌علم الحساب** ۵- **منتهی‌الافکار** وی درسال نهصد و نود وسه ازهجرت (۹۹۳هـ ق)که سال وفات مقدّس اردبیلی است وفات یافت . (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س وغیره)

تقی‌الدین مقریزی، **احمد بن علی**- بهمین عنوان خواهدآمد .

تکریت[1]

تکریتی **عبدالسلام بن مفرج بن یحیی**- مکنّی بابومحمد، ازمشاهیر ادبا و شعرای عرب است‌که درنظم و نثر و خطب وکتابت دستی توانا

۱- **تکریت** - بفتح اول ، (در زبان‌عوام باکسره مشهور است) بنوشتهٔ مراصد، شهری است مشهور در ساحل دجله ، مابین بغداد وموصل در سی‌فرسخی بغداد ودارای قلعهٔ مستحکمی است‌که‌یکسمت‌آن مشرف بدجله است . درقاموس‌الاعلام گوید : تکریت ، قصبه‌ایست در ساحل غربی دجله از بلاد عراق عرب مابین بغداد و موصل بفاصلهٔ یکصد وشصت‌کیلومتر ازشمال‌غربی بغداد و دویست‌کیلومتر ازجنوب‌شرقی موصل و ازتأسیسات شاپور بن اردشیر بوده وازشهرهای مفتوح‌العنوة میباشدکه درخلافت عمر با قهر وغلبه مفتوح اسلامیان‌گردید ومصدر وقایع‌بسیاری شد و مولدگروه انبوهی از اکابر علما است . اینك بعضی ازمشاهیر منسوب بآنرا بطورخلاصه ثبت اوراق مینمائیم .

توانا داشت و درسال ششصد و هفتاد و پنج از هجرت (۶۷۵ه ق) در صد و پنج سالگی درگذشته و از او است :

امنی فؤادی ساعة بعد ساعة	لقاکم ولولا ذاك کنت اطیش
فماالعیش الاعیش من نال وصلکم	و هیهات من فارقتموه یعیش

(ص ۳۰۷۷ ج ۴ س)

تکریتی **یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا** - تکریتی منطقی، نزیل بغداد، کنیه‌اش ابوزکریّا ، مذهبش نصرانی یعقوبی، شهرتش ابن‌عدی بوده و از ابونصر فارابی درس خوانده است ، ریاست اهل منطق آن‌عصر بدو منتهی‌بود. کتاب **البرهان** وکتاب **تهذیب‌الاخلاق** ازجملهٔ آثار علمی وی میباشد ، درسیصد و شصت و چهار ازهجرت(۳۶۴ه ق=۹۷۳م) درهشتاد و یك‌سالگی‌درگذشت وکتاب دوّیمی‌مذکور دومرتبه درقاهره چاپ شده است . (ص ۱۷۰ مط)

تلعکبری **ابومحمد هرون‌بن موسی بن احمد بن سعید بن سعید** - عالم فاضل کامل ، از اکابر علمای سدهٔ چهارم هجرت و ازمعاصرین صدوق ومفید ونظائر ایشان بود، ازکشی، صدوق اول ، ابن‌قولویه وامثال ایشان روایت‌کرده ، بسیار ثقة و جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة وکثیرالروایة و از وجوه اکابر امامیّه میباشد . اصلا طعنی دربارهٔ وی نشده وکتاب **الجامع** یا **الجوامع فی‌علوم‌الدین** ازتألیفات او است . از نجاشی نقل است‌که درخانه تلعکبری با پسرش ابوجعفر حاضر میشده و مردم بروی قرائت‌می‌کرده‌اند ودرسال سیصد وهشتاد وپنج ازهجرت(۳۸۵ه قمری)عازم‌جنان‌گردید.

تلعکبری - در مراصد گوید : عکبرا ، بفتح اوّل و ثالث و سکون ثانی ، شهری است‌کوچك از ناحیهٔ دجیل در ده فرسخی بغداد و تل‌عکبرا هم موضعی است نزدیکی آن‌شهر ، نیزگوید : ظاهرآن است‌که نام یکی ازمحلاّت‌آن شهر بوده است واز میرزا محمد صاحب رجال نقل است‌که عکبر بروزن بلبل نام مردی‌است از اکابر یا اکرادکه تل بدو منسوب بوده وتلعکبر هم نام مخصوص‌آن موضع‌گردیده است .

(ص۱۱۳ هب وکتب رجالیه)

تلمسان[1]

تلمسانی **احمد بن محمد بن احمد بن یحیی بن عبدالرحمن-** قاری، تلمسانیّ المولد ، اشعریّ الاصول ، مالکیّ الفروع ، ابوالعباس الکنیة ، که نزیل فاس بود و اخیراً بقاهرهٔ مصر رحلت نمود. وی از اکابر علمای مالکیّه میباشد که درتفسیر وحدیث وادب وعلم‌کلام ومحاضرات متبحّر بود، بدیگران برتری داشت، درصفای ذهن وجودت قریحه وقوهٔ‌بدیهیّه نظیری‌نداشت، گاهی به‌حافظ مغرب موصوفش دارند و از تألیفات او است :

۱- **ازهارالریاض فی‌اخبار القاضی عیاض** که درتونس چاپ شده ۲- **اضائة الدخنة فی‌عقائد اهل‌السنة** ۳- **حسن‌الثنا فی‌العفو عمن جنی** که درمصر چاپ شده ۴- **نفح‌الطیب من غصن الاندلس الرطیب** که درقاهره و لیدن چاپ‌شده وغیر اینها ، وی درسال هزار وچهل ویك ازهجرت (۱۰۴۱ه قمری) درمصر وفات‌یافت ودر مقبرة‌المجاورین مدفون‌گردید. قصیده‌ای هم داردکه بقصیدهٔ مقریة معروف بوده و مطلع‌آن این است :

سبحان من قسم‌الحظو ــــــــ ظ فلاعتاب ولاملامة
اعمی و اعشی ثم ذو ــــــــ بصر وزرقاء الیمامة

شیخ احمد بن صالح بن منصور حنفی طرابلسی ، معروف به ادهمی ، از افاضل علمای حنفیّه‌که درسال هزار وصد وپنجاه ونه ازهجرت(۱۱۵۹ه ق) درچهل‌سالگی درگذشته شرحی بهمین قصیده نگاشته‌که به **الکواکب السنیة فی‌شرح القصیدة المقریة** موسوم است، دارای فوائد بسیار و حاکی از مراتب عالیهٔ علمیّه شارح میباشد .

(ص ۱۷۷۶ مط و ۱۶۹ ج ۱ سلك‌الدرر)

تلمسانی **احمد بن یحیی بن ابی‌بکر-** در باب کنی ، بعنوان ابن ابی‌حجلة خواهدآمد .

۱- **تلمسان -** با دوکسره، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام، قصبه‌ایست ازایالت وهران ازایالات جزایرکه مسافت‌آن از ساحل بحر ، چهل و هشت‌کیلومتر و از جنوب غربی وهران یکصد و شانزده‌کیلومتر میباشد . **جزایر** ناحیهٔ بزرگی است از ساحل شمالی افریقا ونیز نام مرکزآن ناحیه میباشدکه شهری است معظم و بعد از قاهره و اسکندریه بزرگترین و معمورترین بلاد افریقا ، اینك بعضی از منسوبین همین قصبه را می‌نگاریم .

تلمسانی **سلیمان بن علی** - بعنوان عفیف‌الدین نگارش خواهیم داد .

تلمسانی **محمد بن احمد بن محمد** - مالکی، مکنّی بابوعبدالله، ازشاگردان خطیب دمشقی وابوحیّان مشهور و**شارح کتاب شفای قاضی‌عیاض** وغیرآن بود و درسال هفتصد و هشتاد ویك از هجرت (۷۸۱ﻫ قمری) درگذشت .

(ص ۱۱۳ هب وغیره)

تلمیذ[1]

تلمیذسنان **ابوالحسن**، ازپزشگان نامی سدهٔ چهارم بغداد و ازشاگردان سنان بن ثابت بودکه روز دوشنبه سوم جمادی‌الاخری سال ۳۸۷ﻫ ق درگذشت . (ص ۲۵۹ خع)

تلمیذسنان **ابوالحسن بن کشکرایا** - بنوشتهٔ ابن‌القفطی او نیز ازمشاهیر پزشگان قرن چهارم بغداد بودکه ازطرف عضدالدولهٔ دیلمی با چند تن دیگر ازاطبّای نامدار بعضویت بیمارستان بغداد تعیین شد، برادرش راهب بود، حقنه‌ای که در دفع موادّ حارّه اثری‌قوی داشته ترتیب داد بهمین‌جهت بصاحب‌حقنه شهرت‌یافت. در مطرح‌الانظارگوید : ابوالحسین بن‌کشکرایا (که در نامهٔ دانشوران ابوالحسن ضبط کرده) طبیب امیرسیف‌الدولة بن حمدان‌بود، زمان طایع‌بالله عباسی وچند تن دیگر از خلفا را درك‌کرد ، علم طبّ را پیش سنان بن ثابت بن قره تحصیل نمود ، پس‌ازآنکه عضدالدولة بیمارستان‌بغداد را بنا نهاد وی را نیز ازمعالجین‌آنجا قرار داد. گویندطبیب مذکور درمباحثات طبّی بجدل و تخطئهٔ اطبّا و شرمنده وخجل‌کردن ایشان میل‌مفرط داشت ، از اختراعات وی حقنه سودمندی است ، آنرا در دفع قیام کبدی بکار میبردکه بسی سودمند بود ، لذا همین طبیب درعصرخود بصاحب حقنه معروف شد ودرسال‌سیصد

۱- **تلمیذ** - بکسر اول بعربی پیرو، تابع، متعلم، طالب‌علم وکسی‌است‌که درمدرسه، برای تحصیل اقامت‌گزینند ، جمع‌آن تلامذه و تلامید بوده و حرف (ت) در اول‌آن جوهرکلمه است . این‌کلمه جزو عنوان مشهوری دوتن از اطباء میباشدکه بطور اجمال مینگارد .

و هفتاد هجرت (۳۷۰ه ق) درگذشت وکتابی در **معرفت نبض** تألیف داده است .

(ص ۱۰۸ مر و۲۶۳ خع)

تمار (بروزن عطّار) در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بحارالانوار ، حسین بن علی از مشایخ مفید و بفرمودهٔ بروجردی همین‌حسین و سالم بن ابی‌حفصه میباشد و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیه است.

تمار **محمدبن غالب** در زیر بعنوان تمتام خواهدآمد .

تمار **میثم بن یحیی** - تمّار ،کوفی نهروانی، ازخواص اصحاب‌حضرت امیرالمؤمنین ع ، از اکابر تابعین ودرکوفه خطیب‌شیعه ومتکلّم ایشان بود و بمدلول بسیاری ازآثار دینیّه از اصفیا و حواریّین‌آن حضرت بلکه نظر بمدلول بعضی ازآنها از اصحاب اسرارآن حضرت بشمار میرفت . جلالت و علوّ مقام و منزلت وی خارج از یارای تقریر بوده و عدالت و وثاقت وی مسلّم بلکه بفرمودهٔبعضی از اکابر اگرمقامی‌متوسط مابین‌عصمت وعدالت وجود داشت میثم‌شایستهٔآن مقام متوسط میبودکه پائین‌تر از عصمت و بالاتر ازعدالت است درسال شصتم هجرت ، ده روز پیش‌از ورود حضرت حسین بن علی ع بسرزمین عراق، بامر ابن‌مرجانه زبان ودستها وپاپهایش را بریده و بردارش‌کردند و بدینوسیله صدق‌کلام‌حقیقت انتظام حضرت امیرالمؤمنین ع که قبلا بوقوع قضیه باتمامی مشخّصاتش خبر داده بودند بظهور پیوست . میثم **تفسیری برقرآن مجید** نوشته‌که تمامی‌آنرا ازآن حضرت یادگرفته بود ، به ابن‌عباس‌گفت هرچه میخواهی از تفسیر قرآن ازمن‌سؤال‌کن‌که تمامی تنزیل‌آن‌را ازحضرت‌امیرالمؤمنین ع خوانده‌ام و تأویل‌آنرا نیز بمن تعلیم داده است . چند روز پیش از شهادت خود تمامی آن تفسیر را برای ابن‌عباس املا نمود وکیفیّت قتل خود را نیزکه با دست ابن‌مرجانه خواهد بود بیان‌کرد ، ابن‌عباس هم بخیال اینکه این اخبار ازآینده ، مبنی برکهانت میباشد (که از منهیّات دین مقدّس اسلامی است) خواست‌آن اوراق مسموعات خود را که درتفسیر قرآن ازمیثم شنیده‌بود پاره‌کند میثم‌گفت هرچه راکه ازمن‌شنیده‌ای نگهدار

تا اگر حقیقت‌حال مکشوف شد عمل‌کن والاّ پاره‌اش میکنی تا اینکه بفاصلهٔ چند روز قضیهٔ شهادت او با جزئیّاتش بوقوع پیوست و صدق‌کلام معجزنظام‌حضرت امیرمؤمنان ع مکشوف‌گردید . (کتب رجالیه وص۳۱۷ ج۴ ذریعه و ۱۹۵ ج۱ اعیان)

تمتام **محمد بن غالب بن حرب -** تمار بصری ، مشهور به تمتام ، از مشاهیر محدّثین عامّه بودکه درتاریخ‌بغداد به صدوق، حافظ ، مأمون ، ثقة وکثیرالحدیث بودنش ستوده است . در هفدهم رمضان دویست و هشتاد وسه از هجرت درنود سالگی درگذشت ، نوهٔ دختریش حسن بن عثمان‌بن محمد بن عثمان ، مکنّی بابومحمد ، معروف به تمتامی نیز از مشاهیر محدّثین بود، در بلاد ترکستان و خراسان از عبدالله بن اسحق مداینی و نظائر وی نقل حدیث نموده ودرسال ۳۳۸ه ق به نیشابور رفت و بنقل احادیث پرداخت ، اخیراً باز بترکستان رفت ودرسال سیصد و چهل و پنج یا شش از هجرت (۳۴۵ یا ۳۴۶ه ق) درگذشت.
(ص ۱۴۳ ج ۳ و۳۶۱ ج ۷ تاریخ بغداد)

تمتامی **حسن‌بن‌عثمان-** دربالادرضمن‌ترجمهٔ تمتام‌محمد، مذکورشد.

تمرتاشی **محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد -** حنفی، ازاکابرفقهای حنفیّه میباشدکه در عصر خود رئیس ایشان و بسیار کثیرالاطّلاع و قوی‌الحافظة بود ، تألیفات دقیقه و متقنهٔ بسیاری داردکه اشهر آنها **تنویرالابصار و جامع‌البحار** درفقه حنفی‌است و رجوع بابن‌عابدین هم بشود. وی درسال یك هزار و چهار از هجرت (۱۰۰۴ه ق) درگذشت . (ص۶۴۱ مط)

تمکین شیروانی **حاج زین‌العابدین -** بعنوان شیروانی خواهدآمد.

تمکین‌کرمانشاهی **سیدرضاخان -** از شعرای کرمانشاهان ایران ، از احفاد شاه‌نعمت‌الله ولی، بسیار اهل‌دل، درعرفان وتصوّف بی‌نظیر و ولادتش درسال هزار و هشتاد و پنج از هجرت (۱۰۸۵ه ق) بود . بتدریس و ارشاد اشتغال داشت ، اخیراً بهندوستان رفته و درخدمت محمد شاه هندی تقرّب یافت ومورد

الطاف شاهانه‌گردید و از اشعار او است :

خاك پای او شدن ،گر دسترس باشد مرا کی بغیر از نقش پاگشتن، هوس‌باشد مرا

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۶۶۹ ج ۳ س)

تمکین کشمیری **میرزا محمدعلی-** شاعری‌است خوش‌طبع‌که درسال هزار وصد و سی و دو (۱۱۳۲ه قمری) درگذشته و از او است :

ز بوستان محبّت طمع چه دارد کس که نخل عشق بتان‌را ثمر زسنگ‌بود

(ص ۱۶۶۹ ج ۳ س)

تمکین مولوی از شعرای عهد عالمگیر شاه جهان ، جامع معقول و منقول ، اشعارش‌لطیف ومقبول ودراواسط قرن‌دوازدهم‌هجرت‌درگذشته است ، اسم و مشخّصات دیگرش بدست نیامد و از اشعار او است:

هست بیمهر ، ماه پارهٔ من مگر این بود درستارهٔ من

تمنا **میرزا ابوالحسن-** ازشعرای‌عهدشاه‌سلیمان‌صفوی(۱۰۷۷-۱۱۰۵) و شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۴۰ه ق) میباشدکه از اهل شیراز بود وبه تمنّا تخلّص میکرد واز او است :

کبوتری بقفس‌بود ، شب بناله درآمد دل اسیر بیاد آمدم ، ببین چه کشیدم

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۶۶۹ ج ۳ س)

تمنا **محمد عابدین بن علی مولوی -** ازشعرای‌قصبهٔ‌سندیلهٔ هند میباشد که درهزار ودویست و نود ازهجرت (۱۲۹۰ه قمری) درگذشته و از او است :

نیست‌بی‌شور محبّت، جزئی ازاجزای‌من ناله میخیزد برنگ می ز سر تا پای من

دیوانی مرتب وقصائد بلیغه بسیاری دارد. (ص ۱۶۶۹ ج ۳ س)

تمنا **محمدعلی بن‌خواجه عبدالله تأیید-** از شعرای شهر عظیم‌آباد هند میباشدکه صاحب‌طلاقت‌لسان وحلاوت‌بیان‌بود وازاشعاراواست:

دمی‌که گشت تمنّا ، بلند شمشیرش ز خاك تا سر افلاك الامان برخاست

در هزار و دویست و سی دو از هجرت (۱۲۳۲ه قمری) درگذشت .
(ص ۱۶۶۹ ج ۳ س)

تمیلی (با صیغهٔ مصغّر) در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بروجردی، علی بن‌حسن بن علی بن فضال میباشد ودر وافی‌گوید تیملی (بتقدیم ی بر م) علی بن حسن مذکور است . درتنقیح‌المقال‌گوید ، تیملی لقب چندتن‌میباشد که ازآن‌جمله است : حسن بن علی بن فضال، حمزة بن‌حبیب ، زید بن محمد، محمد بن ابی‌حمزه وغیر ایشان ، بهرحال تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیه است .

تمیمی **ابراهیم بن احمد بن فارس** - ملقّب به‌کمال‌الدین ، از مشایخ قراء عظام میباشدکه درششصد وهفتاد وشش‌ازهجرت (۶۷۶ه ق) درشام درگذشت . (ص ۵۶۵ ج ۱ س)

تمیمی **عبدالرحمن بن ابی‌نجران** - مصطلح‌علمای‌رجال‌بوده وشرح‌حالش موکول بکتب رجالیه است .

تمیمی **محمد بن احمد بن سعید** - طبیب ، معروف به تمیمی ، از اکابر پزشکان اسلامی قرن چهارم هجرت میباشدکه از سلاطین ، با عضدالدولهٔ دیلمی و از پزشکان با علی بن عیسی مجوسی (صاحب کتاب کامل‌الصناعة) معاصر و درعلم نباتات و ادویهٔ مفرده و ترکیب ادویه ، فرید عصر خود بود . تریاقهای بسیاری ترکیب داد و بعضی از ادویهٔ مفرده را براجزای تریاق فاروق مشهور افزوده و تکمیلش‌نمود. ولادتش دربیت‌المقدّس میباشد واز اینرو به مقدّسی‌هم موصوفش دارند. علم طب را نیز درآنجا ، از راهبی انبازخریا نامی‌که خود طبیبی حاذق ومقیم‌آنجا بود فراگرفت ، پس‌از زمانی بمصر رفت و درسال سیصد وهفتاد ازهجرت (۳۷۰ه ق) درقید حیات بوده است .کتاب **الفحص‌والاخبار** وکتاب **مادةالبقاء باصلاح‌فسادالهواء** وکتاب**التحرز من ضررالوباء** و چندکتاب دیگر در تریاق از جملهٔ‌آثار علمیّهٔ وی بوده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۸۴ ج ۱ مر و ۱۶۷۲ ج ۳ س)

تمیمی **مصطفی بن عبدالفتاح** - نابلسی ، فقیه حنفی ، مشهور به‌تمیمی، نگارندهٔ‌کتاب **ارشاد المفتی الی جواب المستفتی** و **منظومهٔ عقائد**

و چند رساله در مهمات فرائض وغیر اینها میباشد و درسال هزار و صد و هشتاد و سه از هجرت (۱۱۸۳ه ق) درهفتاد و دو سالگی درگذشت. (ص۱۸۴ ج ۴ سلك‌الدرر)

تنکابنی میرزا محمدبن سلیمان - بعنوان صاحب قصص‌العلماء نگارش خواهد یافت.

تنوخی[1]

تنوخی در اصطلاح رجالی، عبدالرحمن بن زید بن اسلم مدنی بوده و شرح حالش موکول بکتب رجالیه میباشد و دراینجا بعضی از مشهورین بهمین عنوان تنوخی را تذکر میدهد.

(ص۱۳۸ فوائدالبهیة و۱۱۵ ج۱۲ تاریخ بغداد)

تنوخی داود بن هیثم - بعنوان انباری داود، نگارش دادیم.

تنوخی علی‌بن‌محسن - مکنّی باbوالقاسم، قاضی، ادیب فاضل ظریف، شاعر ماهر، ازشاگردان سید مرتضی، حافظ اشعار بسیار ونوادر زیاد بود، با ابوالعلاء معرّی نیز صحبت داشت، مطالب‌بسیاری از وی فراگرفت، بتوسط او با خطیب تبریزی هم رشتهٔ یگانگی استوار داشت. بعقیدهٔ اکثر، شیعی امامی وبزعم بعضی معتزلی بود وموافق نقل معتمد، علامهٔ حلّی هم درآخر اجازات بنی‌زهره ازجمله علمای عامّه ومشایخ شیخ طوسیش شمرده است وظاهر خطیب بغدادی نیز همین قول را تأیید مینماید چنانچه‌گوید: وی ازجمعی‌کثیر ازمحدّثین‌عامّه روایت‌کرده ومن (خطیب بغدادی) هم از وی استماع‌کرده و نوشتم. در نواحی بسیاری از مداین و کرمانشاه و زنگان وغیرآنها قضاوت نمود، از سن جوانی تاآخرعمر درنزد حکّام، مقبول‌الشهادة و درشهادت خود بسیار محتاط و راست‌گفتار بوده. تنوخی، دراوّل یادویم محرّم‌چهارصد

[1] ۱- تنوخی - بفتح اول وتخفیف‌ثانی، منسوب به تنوخ‌است وآن نام چندین‌قبیله‌ایست که دربحرین اجتماع کردند، به تناصر یکدیگر هم قسم شده و درآنجا اقامت گزیدند وبهمین‌جهت به تنوخ نامیده شدند، تنوخ بضم اول، بمعنی‌اقامت‌کردن و بفتح‌آن صیغه مبالغه ازآن است.

و چهل و هفت از هجرت (۴۴۷ﻫ ق) درهفتاد و هفت یا هشتاد ودو سالگی درگذشت و خطیب مذکور برجنازه‌اش نماز خواند .

محسن- بضمّ اوّل وفتح ثانی وکسر و تشدید ثالث است .

(ص ۱۸ ج۲کا و۱۶۷۵ ج۳ س و۱۱۵۹ ج۱۲ تاریخ بغداد و۱۱۲ لس وغیره)

تنوخی **علی بن محمد بن داود بن ابراهیم-** انطاکیّ المولد، بغدادیّ المنشأ والمسکن ، بصریّ المدفن ، معتزلیّ الاصول ، حنفیّ الفروع ، ابوالقاسم الکنیة ، از اعیان فضلا و ادبا ، مشاهیر علما وشعرا بود، درنحو، لغت، نجوم، هیئت ، هندسه ، فرائض ، عروض ، علوم ادبیّه ، فنون شعریّه ، فقه ابوحنیفه و اصول معتزله وحید عصر خود بشمار میرفت بلکه در شمار اذکیای عالم معدود میباشد . چند سال قضاوت بصره و بعضی از بلاد دیگر از طرف خلفای وقت بدو مفوض شد و از اینرو به قاضی تنوخی معروف گردید، درنزد سیف‌الدولة بن حمدان و وزیر روشن‌ضمیر مهلبی بسیار معزّز و محترم و صحبتش در نزد ایشان مغتنم بود . علاوه برمراتب علمیّه بسیار فصیح‌اللّسان و شیرین‌بیان و سخنور و مجلس‌آرا و بهمین جهت در میان اکابر عراق به ریحانة‌النّدما وتاریخ‌الظرفا شهرت داشت، دیوان شعری هم دارد واز اشعار او است:

رضاك شباب لایلیه مشیب — **وسخطك داء لیس منه طبیب**
كانك من كل‌النفوس مركب — **فانت الی كل‌النفوس حبیب**

ایضاً

تخیر اذا ماكنت فی‌الامر مرسلا — **فمبلغ آراء الرجال عقولها**
ورووفكر فی‌الكتاب فانما — **باطراف اقلام الرجال عقولها**

ایضاً

وراح من‌الشمس مخلوقة — **بدت لك فی‌قدح من‌نهار**
هواء و لكنه جامد — **و ماء ولكنه غیرجار**
كان‌المدیر لها بالیمین — **اذامال للسقی اوبالیسار**
تدرع ثوبا من‌الیاسمین — **له فردكم من‌الجلنار**

از ابومحمد حسن بن‌عسکر صوفی واسطی نقل‌است‌که برروی سکوئی درباب ابرز بغداد برای تفرّج نشسته بودم، سه‌تن از زنان نیزآمده درپهلوی من نشستند، بدین‌شعر تنوخی **هواء ولكنه‌جامد**که مذکور شد تمثل‌کردم یکی از ایشان‌گفت بقیهٔ این شعر را میدانی

گفتم نه، گفت اگر کسی بگوید صله‌اش چه میدهی گفتم چیزی ندارم لکن ازدهانش میبوسم پس آن زن همان اشعار نامبرده را فروخواند و این دو بیت را نیز بعداز بیت اوّل علاوه نمود:

اذا ما تأملتها و هی فیه — تأملت نوراً محیطاً بنار
فهذا النهایة فی الابیضاض — و هذا النهایة فی الاحمرار

این ابیات را از آن زن حفظ کردم سپس بطریق مزاح و شوخیّ اشاره بهمان بوسهٔ دهان کرده و گفت که عمل بوعده کی خواهد شد؟ باری **کتاب العروض** و کتاب **علم القوافی** از تألیفات تنوخی است ، روز سه‌شنبه هفتم ربیع‌الاول سال سیصد و چهل و دو یا سه از هجرت (۳۴۲ یا ۳۴۳ه ق) درشصت وچهارسالگی دربصره وفات یافت، وزیر اعظم ابومحمدمهلبی بروی نمازخواند وپنجاه هزار درهم دیون اورا محض بنام قدردانی علم وعالم ادا نمود .

(ص ۳۸۸ ج ۱ کا و۴۷۷ ت و ۱۶۲ ج ۱۴ جم و ۱۶۷۵ ج ۳ س و۱۳۷ فوائدالبهیة و ۱۱۲ لس و ۲۴۵ ج ۵ فع)

تنوخی

محسن بن علی بن محمد - پسر تنوخی نامبرده دربالا ، ادیبی است شاعر، اخباری ، تاریخی ، قاضی ، از اکابر علمای امامیّه که از ابوبکر صولی و ابوالعباس اثرم و نظائر ایشان تحصیل مراتب علمیّه نمود، بقضاوت بابل و قصر و نواحی آنها منصوب شد ، عاقبت در بغداد اقامت گزید وهم درآنجا شب دوشنبه بیست و پنجم محرم سیصد و هشتاد وچهار از هجرت (۳۸۴ه ق) درپنجاه وپنج یاهفت سالگی درگذشت . تألیفات او بدین شرح است :

۱- **دیوان شعر** ۲- **الفرج بعدالشدة** که جامع حقائق تاریخی و اجتماعی بوده و درمصر چاپ شده است ۳- **المستجاد من فعلات الاجواد** که دارای حکایات وقضایای اخلاقی و اکثرآنها راجع بخلفای عباسی است ویك نسخه ازآن برقم ۴۲۶۳ در خزانهٔ ایاصوفیا موجود است ۴- **نشوان المحاضرة واخبارالمذاکرة** که حاوی اخبار و وقایع تاریخی است.

محسن- بضمّ اوّل وفتح ثانی وکسر و تشدید ثالث است .

(ص ۱۷ ج ۲ کا و۱۶۷۵ ج ۳ س و۲۸۳ ج۲ ع و۱۱۳ هب و۱۱۲ لس و۶۴۳ مط وغیره)

توابین

عنوان جمعی است که بعد از واقعهٔ کربلا از ترك نصرت حضرت سیدالشهداء ارواح العالمین له الفداء توبه و انابه کردند بشرحی

که در تحت عنوان امیرالتوابین نگارش دادیم .

توبلی **سید هاشم بن سلیمان** - بعنوان بحرانی سید هاشم ، مذکور شد.

توحید **میرزا اسمعیل** - شیرازی، پسر پنجمین وصال شیرازی آتی الترجمة، که درعلوم متنوّعه رتبتی بلند و درخطّ وکتابت پایه‌ای ارجمند یافت و از او است :

نه وصل روی خوبش میدهد دست	نه رخت ازخاك کویش میتوان بست
ز اوّل سرنوشت مـن چنین رفت	نشایـد از قضـای آسمـان رست
نخواهد رست توحید، ازتف عشق	که این آتش بجانش هست تا هست

درسال هزار و دویست و هشتاد و شش هجرت (۱۲۸۶ﻫ قمری) در شیراز وفات یافت و درحرم حضرت شاهچراغ مدفون شد. (ص۰ ۳۶عم)

توحیدی **علی بن محمد** - بعنوان ابوحیّان توحیدی مذکور خواهد شد .

توزری **یوسف بن محمد** - بعنوان ابن النحوی نگارش خواهد یافت .

تون و بشرویه[۱]

تونی **ملااحمد بشروی** - مشهدی تونی، عالم فاضل، عابد زاهد، معروف بفاضل تونی، ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی است که درمشهد مقدّس رضوی اقامت داشت و برادر ملاعبدالله تونی صاحب وافیهٔ مذکور در زیر است . **حاشیهٔ شرح لمعهٔ شهید** و **رساله‌ای درحرمت غنا** ویکی دیگر در **رد صوفیه** از تألیفات او است .

۱ـ **تون**- بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام وغیره ، قصبهٔ کوچکی است از خطهٔ قهستان خراسان از ایالات ایران که قلعهٔ ملاحدهٔ اسماعیلیه درآنجا بود و بمسافت ۱۸۰ کیلومتر ازجنوب غربی مشهد مقدس رضوی درکنار نهری کوچك واقع است . **بشرویه** (بضم اول و ثالث) نیز دیهی‌است از مضافات شهر نامبرده که اهالی آن ازبرکت وجود ملااحمد تونی وملاعبدالله تونی مذکورین در زیر عابد و زاهد و متقی بوده‌اند و این دیه درچهار فرسخی تون است ، نیز اهل تون گویند که حبس خواجه نصیر طوسی بامر سلطان ملاحده ، درهمان قلعهٔ مذکور است ودراینجا بشرح حال اجمالی بعضی از منسوبین آن قصبه میپردازد . (قاموس‌الاعلام وس۵ ص ۳۶۹ت)

سال وفاتش مضبوط نبوده ولکن درسال هزار وهفتاد و یك ازهجرت (۱۰۷۱ه قمری) در قید حیات بوده است . حاشیهٔ مرقوم بین علما معروف و بارها درحواشی خود شرح لمعه چاپ شده است . (ملل وس ۱۰ ص ۳۶۹ ت)

تونی

ملاعبدالله بن محمد - تونی بشروی ، معروف بفاضل تونی، فقیه، عالم جلیل فاضل، صالح عابد زاهد اتقی و اورع اهل زمان خود و تالی مقدّس اردبیلی بود ، نخست درمدرسهٔ ملاعبدالله تستری از اسپهان بعد درمشهد مقدّس مدتی اقامت گزید ، پس زیارت عتبات عرش درجات را تصمیم داد ، در قزوین با برادرش ملااحمد فوق بخواهش ملاخلیل قزوینی که با همدیگر مودّت مؤکّد داشتند زمانی اقامت کرد ، عاقبت متوجه زیارت گردیده و روز شانزدهم شهر ربیع الاول هزار و هفتاد و یك از هجرت (۱۰۷۱ه قمری) درشهر کرمانشاهان وفات یافت ودرمنتهای قبور از طرف راست جاده نزد پل شاه مدفون گردید . تألیفات او بدین شرح است :

۱- **حاشیهٔ مدارك** ۲- **حاشیهٔ معالم** ۳- **شرح ارشاد علامه** ۴- **فهرست تهذیب شیخ طوسی** که بسیار جامع و نظیر آن تألیف نشده است ۵- **وافیه** در اصول .

(ص ۴۹ ج ۲ ملل و ۳۶۸ ت و ۱۱۴ و ۱۸۴ هب)

تهامی

ابوالحسن علی بن محمد بن حسن بن محمد بن عبدالعزیز - عاملی تهامی شامی ، عالم فاضل، شاعر ماهر، ادیب بلیغ، کاتب منشی، از مشاهیر شعرای عرب و از اکابر شیعه ، ادیبی است فاضل و دیوان خوبی دارد و از محاسن اشعار او است :

تنافس فی‌الدنیا غرورا و انما — **قصاری غناها ان‌یعود الی‌الفقر**

و انا لفی‌الدنیا کرکب سفینة — **نظن وقوفا والزمان بنایجری**

ایضاً

و اذا جفاك‌الدهر وهو ابوالوری — **طرافلا تعتب علی اولاده**

قصیدهٔ رائیهٔ اوکه در مرثیهٔ فرزند صغیرش (که درنهایت زیبائی بوده) سروده و مشتمل برشکایت از زمان وحسد اهل جهان ومباهات برفضل وکمال خود ودیگر معانی متنوّعه میباشد معروف است ودرنهایت جزالت لفظ و فخامت معنی بوده وبرهانی لایح برمراتب

علميّه و استعلای او درقوهٔ شعریّه میباشد. مجموع ابیات آن موافق آنچه درجواهرالادب نوشته هشتاد و چهار بیت است ، ماهم بجهت احتراز از اطناب بعضی از آنها را ثبت اوراق مینمائیم :

حكم المنية في البرية جاري   ما هذه الدنيا بدار قرار
بينا يرى الانسان فيها مخبرا   حتى يرى خبرا من الاخبار
طبعت على كدر و انت تريدها   صفوا من الاقذار والاكدار
و مكلف الايام ضد طباعها   متطلب في الماء جذوة نار
و اذا رجوت المستحيل فانما   تبني الرجاء على شفير هار
فالعيش نوم والمنية يقظة   والمرء بينهما خيال سار
فاقضوا مآربكم عجالا انما   اعماركم سفر من الاسفار
ليس الزمان وان حرصت مسالما   خلق الزمان عداوة الاحرار
والنفس ان رضيت بذالك اوابت   منقادة بازمة المقدار
ياكوكبا ماكان اقصر عمره   وكذاك عمر كواكب الاسحار
وهلال ايام مضى لم يستدر   بدر او لم يمهل لوقت سرار
عجل الخسوف عليه قبل او انه   فمحاه قبل مظنة الابدار
ان يحتقر صغرا فرب مفخم   يبدو ضئيل الشخص للنظار
ان الكواكب في علو مقامها   لترى صغارا وهي غير صغار
ولد المعزى بعضه فاذا مضى   بعض الفتى فالكل في الاثار
ابكيه ثم اقول معتذرا له   وفقت حين تركت الام دار
جاورت اعدائي و جاور ربه   شتان بين جواره و جواري
والشرق نحوالغرب اقرب شقة   من بعد تلك الخمسة الاشبار
فاذا نطقت فانت اول منطقي   واذا سكتت فانت في اضماري
و تلهب الاحشاء شيب مفرقي   هذا الضياء شواظ تلك النار
اني لارحم حاسدي لحرما   ضمنت صدورهم من الاوغار
نظروا صنيع الله بي فعيونهم   في جنة و قلوبهم في نار
لاذنب لي قدرمت كتم فضائلي   فكأنما برقعت وجه نهار
و سترتها بتواضعي فتطلعت   اعناقها تعلو على الاستار

اکثر شعرا همین قصیده را استقبال کرده‌اند .

تهامی بطور نهانی وارد دیار مصر شد ، بجهت پارهٔ نامه‌ها و مکتوباتی که همراهش بوده و ازطرف حسان بن مفرج بن دغفل بدوی که عزیمت سوی بنی‌قره داشته نوشته‌بوده است دستگیرش نموده و در ربیع‌الاخر سال چهارصد و شانزده از هجرت در قاهره در زندانش کرده و درنهم جمادی‌الاولی همان سال در زندان بطور نهانی‌اش کشتند . بعداز

مردن ، بعضی از یارانش در خوابش دیده از جریانات مابین او وحضرت پروردگارش استفسار نمودندکه خدا باتو چه‌کرد در پاسخ گفت ، بجهت این شعرکه در مرثیهٔ پسر صغیرم‌گفته بودم خدایم بیامرزید :

جٰاوَرْتُ اَعْدائی وَ جٰاوَرَ رَبَّهُ   شَتّٰانَ بَیْنَ جِوارِهِ وَ جِوارِی

تهامی بکسر اوّل منسوب بتهامه است‌که نام دیگر مکّهٔ معظّمه‌بوده و بهمین جهت پیغمبر ص را نیز تهامی‌گویندکه از اهل‌آن بلدهٔ کریمه است. گاه‌است‌که تهامه برجبال وبلاد واقعه مابین حجاز و اطراف یمن نیز اطلاق میشود ومعلوم نیست‌که ابوالحسن تهامی بکدام یك ازمعانی مذکوره نسبت داشته‌است.
(ص ۳۹۱ ج ۱ کا و۱۱ هب و ۶۴۵ مط و ۶۱۶ جواهرالادب)

تهانوی **شیخ محمدعلی بن شیخ علی** - از مشاهیر علمای قرن دوازدهم هجرت‌است‌که اصطلاحات تمامی‌علوم وفنون متداوله را جامع بود،کتاب مکمّلی موسوم به‌**کشاف مصطلحات‌الفنون** درهمین موضوع بترتیب حروف هجا تألیف داد وموافق‌آنچه از دیباچه‌اش مفهوم میگردد درسال ۱۱۵۸ه ق باتمام‌آن‌موافق آمد ، همین‌کتاب دراثر همّت یکی از علمای انگلیس درسال ۱۸۴۸ یا ۱۸۶۲م درشهر کلکتّهٔ هند در هزار و پانصد و شصت و چهار صفحهٔ بزرگ چاپ شد . **کتاب سبق‌الغایات فی‌نسق‌الایات** نیزکه در سال ۱۳۱۶ه درهند چاپ‌گردیده ازآثار قلمی او است و تاریخ وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۶۵ مط و ۱۷۱۰ ج ۳ س)

تهرانی **شیخ هادی بن مولی محمد امین** - تهرانی‌الاصل، نجفی‌المسکن، والمدفن از اکابر علمای طراز اوّل سدهٔ حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه حاوی فروع و اصول، جامع معقول ومنقول ، محقّق مدقّق، صاحب‌تحقیقات انیقه ، تدقیقات رشیقه و مبتکر مطالب عمیقه میباشد. بعداز تحصیل مقدّمات لازم‌علوم عقلی را ازاکابر وقت‌تهران اخذکرد، سپس دراصفهان و نجف حاضرحوزهٔ درس‌استدلالی فقه و اصول فاضل ایروانی ، حاج میرزا محمدحسن شیرازی ، شیخ مرتضی انصاری ،

شیخ‌عبدالحسین تهرانی شیخ‌العراقین وصاحب روضات‌الجنّات شد تاآنکه‌گوی سبقت از دیگر معاصرین خود ربود وتألیفات سامیهٔ او برهانی متقن برمراتب علمیّه‌اش میباشد :

۱- **اتحادالوجود والماهیة** که‌درآن یکی بودن‌وجودوماهیّت‌رامبرهن‌نموده‌وهردو قول‌باصالت‌یکی واعتباری‌بودن دیگری‌راکه محل‌خلاف‌اکابرفلاسفه میباشد ردّکرده‌است ۲- **الاتقان** دراصول‌فقه ۳- **الارث** ۴- **الاستصحاب** که‌چاپ‌شده ۵- **اصالةالبرائة** ۶- **البیع** که چاپ شده ۷- **تفسیرآیهٔ نور** ۸- **التوحید** ۹- **الخیارات** که چاپ شده‌است ۱۰- **رسالهٔ نحویه** ۱۱- **الصلح** ۱۲- **مباحث‌الالفاظ** ۱۳- **محجةالعلماء فی‌حجیةالقطع والظن‌والکتاب والاجماع و خبرالواحد** که چاپ شده است ۱۴- **مناسك حج** بطرزی عجیب ۱۵- **منظومة فی‌الکلام** ۱۶- **منظومةفی‌النحو** ۱۷- **ودائع‌النبوةفی‌الاحکام‌الشرعیه** که حاوی اکثرابواب فقهیّه میباشد و صلوةآن چاپ شده است . صاحب ترجمه شب‌چهارشنبه دهم شوال، سال هزار و سیصد و بیست ویك از هجرت (۱۳۲۱ه قمری) قرین رحمت حق‌گردید .

(اطلاعات متفرقه وص ۱۶۶ ج ۱ عه و بعضی از مواضع ذریعه)

تیانی

ابوغالب تمام‌بن غالب بن عمر- قرطبی مرسی اندلسی ، لغوی ، معروف به تیّانی، ازپیشوایان لغت و ازمردم شهرقرطبهٔ اندلس بود ، درشهر مرسیه سکنی داشت ، فنّ لغت را ازپدرش واز ابوبکر زبیدی وگروهی از لغویّین یادگرفت،کتابی درلغت تألیف داده وآن را **تنقیح‌العین** نام نهاد ، فائدهٔآن برای ارباب ادب وخداوندان دانش بسیار است ومانندآن دراختصار وکثرت فائده تألیف‌نشده وتمامی اهل فضل درمسائل لغت بقول وی وثوق واعتماد زیاد داشته‌اند. علاوه برمراتب علمیّهٔ مذکور درفقه و ورع و دیانت نیز معروف میباشد و درماه جمادی‌الاولی یا اخرهٔ سال چهارصد وسی وشش از هجرت درشهر مرسیه ازبلاد اندلس وفات یافت. ابن‌خلّکان گویدگمان دارم‌که تیّانی منسوب به‌تین (بمعنی انجیر) باشد (یعنی‌انجیرفروش)که‌گویا این شغل را داشته است . در روضات‌الجنّات‌گوید دور نیست‌که تیّانی منسوب به‌تیّانه باشدکه معموره‌ایست درظاهرقاهرهٔ مصر والاّ فروشندهٔتین را تیّان میگویند بدون‌حرف نسبت. نگارنده‌گوید : انجیرفروش را تیّانی‌گفتن هم بملاحظهٔ نسبت به صنف و نوع

درست باشد یعنی منسوب باین صنف بوده و از افرادآن است ، نیز دور نیست‌که یکی از پدرانش انجیرفروش بوده و اورا بجهت انتساب وی تیّانی‌گفته باشند والله‌العالم.
(ص ۱۴۰ ت و ۱۰۴ ج ۱ کا و۳۱۱ ج ۲ ع و ۶۳۲ ج ۲ مه)

تیفاشی **ابوالعباس احمدبن یوسف‌بن احمدبن ابی‌بکربن حمدون-** تیفاشی الولادة ، قیسی‌القبیلة ، صباح‌الدین یا شهاب‌الدین اللقب ، از اکابر فضلا میباشد ، در بدایت حال در موطن خود علوم ادبیّه را تکمیل‌کرد ، درحال صغر بدیارمصر رفت، علوم متنوعه را ازاکابر آنجا فراگرفت، سپس دردمشق‌ازتاج‌الدین کندی اخذ مراتب عالیه نموده و بدیار خود برگشت ، مدتی متصدی امور قضاوت شد ، باز بمصر مراجعت نمود تادرسال ششصد و پنجاه ویك هجرت (۶۵۱ه ق) درهفتاد ویك سالگی در قاهره وفات یافت و درمقبرهٔ باب‌المصر مدفون گردید .کتاب **ازهار الافکار فی‌جواهرالاحجار** یکی از تألیفات او است ، مصنّفات دیگری در فنون عدیده داشته و شعر خوب نیز می‌گفته است . در معجم‌المطبوعات گوید : چند نسخهٔ خطّی ازکتاب مذکور درکتابخانه‌های اروپا و نسخهٔ اصلی‌آن درکتابخانهٔ قسطنطنیّه ویك نسخه نیز درکتابخانهٔ مصر موجود است‌که بوسیلهٔ فوتوگرافی از نسخهٔ اصلی نقل شده است ، این کتاب باترجمهٔ ایتالیائی‌آن‌چاپ‌شده و لکن‌نسبت به‌نسخه‌های‌خطّی مذکور ناقص‌است.

تیفاش - شهری است قدیم و عالی در دامنهٔ‌کوهی از بلاد افریقا .
(ص ۶۵۱ مط)

تیملی **علی بن حسن‌بن علی‌بن فضال-** رجوع بتمیلی نمایند .

باب «ث»

(ثخذ)

ثابت[1]

ثابت اندبیلی ازشعرای اواسط سدهٔ سیزدهم هجرت میباشدکه در دِه اندبیل، ازبلوك رودقات تبریز زاییده شد ودرخود تبریز سکونت نمود، دیوانش درحدود دوهزار وپانصد بیت دارد ازپارسی وترکی‌مخلوط است ، اکثراشعارش درمصائب حضرت سیدالشهداء ارواح‌العالمین له‌الفداء بوده و ازغزلیّات او است :

شانه برزلف مزن خون دلم را تو مریز		آشیان بسته دلم ، درسرآن زلف پریش

ثابت، از زاهد پشمینه حذرکن، بگریز		گرگ طبع‌است ولی‌آمده درصورت میش

اسم و زمان وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد .		(اطلاعات خارجی)

ثابت بدخشانی **محمد افضل** - از مشاهیر شعرا میباشد مولدش دهلی ، در فقه و کلام و اصول و حدیث دارای بصیرتی کامل بوده ، **دیوان شعری** دارد و از او است :

باآنکه یك حقیقت ، دارد تمام عالم		برپا نموده هرکس ، هنگامهٔ جدائی

خوش‌کرده‌ایم جایی درگوشه خرابات		زاهد باهل مجلس از ما رسان دعائی

درسال۱۱۵۱ه ق هزار وصد و پنجاه ویك ازهجرت درگذشت.		(اطلاعات خارجی)

ثابت تبریزی از شعرای زبردست تبریز است ، با صائب تبریزی (متوفی بسال ۱۰۸۷ه ق) معاصر بود و شیوهٔ سخنوری را از وی فراگرفت ،

۱ـ **ثابت** - تخلص شعری چند تن از شعرای ایرانی است ، ازآن‌روکه نام بعضی از ایشان بدست‌نیامد لذا بارعایت ترتیب حروف دربلدهٔ ایشان، بشرح اجمالی ایشان می‌پردازیم.

روزی صائب غزلی گفت که مطلعش این است :

طلوع صبح ، به تیغ کشیـده میمانـد   شفق ، به بسمل درخون تپیده میماند

ثابت فوراً گفت :

دو ابروش به دوتیغ کشیده میماند   دو نرگسش به غزال رمیده میماند

نیز از او است :

گل بتاراج خزان رفت وگلستان شدخراب   دیگر ای بلبل بگـو در انتظار چیستی

نام و زمان وفات و دیگر مشخـّصاتش بدست نیامد .   (اطلاعات خارجی)

ثابت تبریزی

حاج محمدعلی - شاعری از مردم تبریز است ، بهردو زبان پارسی وترکی شعر خوب می گفت ، دیوانش هم مخلوط ازاشعار هردو زبان میباشد باصنعت صحافی وجلدسازی امرارمعاش می نموده واز اشعار ترکی او است :

یغوبسان باشوه برخطوخال وزلف ومژگانی   گنه پیغمبر خوبان ، بونه اجماع اقتدور

درسال هزار و سیصد و سیزده هجرت (۱۳۱۳ه ق) وفات یافت.   (اطلاعات خارجی)

ثابت خلخالی

صادق بیگ - شاعری است شیرین مقال از اهل اسپرلوی خلخال که بسیار اهل حال بود، درپیری نیز سری پرشور داشت، بهردو زبان پارسی و ترکی آذربایجانی اشعار نغز وآبدار می سروده و از او است :

باید آری ز سر و جان گذرد   هرکـه ازکوچهٔ جانان گذرد

مرگ بهتر بـود از زنـدگیم   ثابت ، ار عمر بدینسان گذرد

نیز از اشعار ترکی او است :

داغیـدوب قامتنه سرو سمن بـرگیسو   کیم گوروب سروده بربیله معنبرگیسو

گاه زنجیراولوب گاه گوگول مرغنه دام   گتورور باشمه ثـابت ، نه بلالرگیسو

زمان و مشخص دیگری بدست نیامد .   (اطلاعات خارجی)

ثابت خویی

ملاحسین - از سخنوران قرن حاضر چهاردهم شهرخوی میباشد، مدتی درشهرگنجه گذرانده واخیراً باز به خوی برگشت، دیوانش مخلوط از اشعار ترکی وپارسی بوده وچیزی ازآنها و ازسایر مشخـّصاتش بدست نیامد.

(اطلاعات متفرقه)

ثاقب از شعرای هندوستان است‌که درسال هزار و دویست و بیست و نهم هجرت (۱۲۲۹ه ق) درگذشته و نام و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد و از اشعار او است :

برمائدهٔ اهـل دول دست میندـاز   ازمکسب‌خود قانع یك‌نان جوین‌باش

(ص ۱۷۳۸ ج ۳ س)

ثاقب **شیخ مصطفی** - از شعرا و مشایخ طریقت مولویّه میباشدکه در اصل از مردم ازمیر بود پس به‌ادرنه رفتـه و برطریقت مذکور انتساب‌یافت مدتی درخدمت‌پیرطریقت‌گذراند تاآنکه به‌مشیخت وارشاد خانقاه‌کوتاهیه منسوب وپوست‌نشین‌ارشادگردید. درسال‌هزار وصد وچهل وهشت ازهجرت(۱۱۴۸ه ق) درگذشت ، **دیوانی مرتب** وکتاب دیگری **درمناقب عرفای طریقت مولویه** دارد .

(ص ۱۷۳۸ ج۳ س)

ثریا **میرزاحیدرعلی** - بعنوان مجدالادبا نگارش خواهد یافت.

ثعالبی **احمد بن علی‌بن حسین** - موافق آنچه محدّث معاصر در کنی و القاب خود تصریح‌کرده از مشایخ صدوق ، محمد بن علی بن بابویه قمی است و لکن چیزی دراین باب درکتب رجالیه متداوله دسترس نگردید .

ثعالبی **احمد بن محمد** - بعنوان ثعلبی خواهدآمد .

ثعالبی **عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف**- ثعالبیّ‌البلدة، اشعری‌الاصول، مالکیّ‌الفروع ، از اکابر علمای مالکیّه میباشدکه در اصل از وطن‌الثعالبة از توابع جزائر افریقا بود ، برای تحصیل علم ببلاد مشرق رحلت کرد ، درمصر ومکّه باگروهی ازمشایخ‌اهل حدیث ملاقات نمود وعلوم بسیاری از وی‌آموختند تألیفات نافعهٔ بسیاری دارد :

۱- **الانوارالمضیئةالجامع بین‌الحقیقة والشریعة** ۲- **الجواهرالحسان‌فی‌تفسیرالقرآن** که درقاهره‌چاپ‌شده ۳- **الذهب‌الابریزفی‌غریب‌القرآن‌العزیز** که درمصرچاپ‌شده ۴- **الازهار ونزهةالاخبار** ۵- **العلوم‌الفاخرةفی‌النظرفی‌الامور الاخرة** ۶- **المرائی**. وی درسال‌هشتصد

وهفتاد وپنج ازهجرت (۸۷۵ه ق) در نود سالگی درشهر الجزائر وفات‌یافت وجه‌تسمیه، از نام وطن اصلی مذکور فوق او مکشوف‌گردید . (۶۶۱مط)

ثعالبی **عبدالملك‌بن محمد بن‌اسمعیل-** ادیب‌لغوی‌منشی، نیشابوری المنشأ والولادة ، ابومنصور الکنیـة ، ثعالبی‌الحرفـة ، از اکابـر علما و ادبای اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکـه درنظم و نثر ، وحید عصر و فرید دهر بـود ، نامش دراقطار عالم و تألیفاتش درتمامی‌بلاد، مشهور وبدقت نظر وکثرت فائده معروف، درکلمات‌بعضی‌ازاهل فنّ بامام‌المصنّفین و رأس‌المؤلفین موصوف‌میباشد واز آن‌جمله‌است:

۱- احاسن المحاسن ۲- الاعجاز والایجاز ۳- الامثال ۴- بردالاکباد فی‌الاعداد ۵- التمثیـل والمحـاضرة ۶- ثمـارالقلـوب فی‌المضـاف والمنسوب ۷- خـاص الخاص ۸- سحرالبلاغة وسرالبراعة ۹- سرالادب‌فی‌مجاری‌کلام‌العرب ۱۰- شمس‌الادب‌فی‌استعمال العرب ۱۱- غرراخبار ملوك‌الفرس ۱۲- الفوائد والقلائد ۱۳- فقه‌اللغة ۱۴- الکنایة والتعریض ۱۵- کنزالکتاب ۱۶- لطائف‌المعارف ۱۷- اللطائف والظرائف ۱۸- مرآت المـروات ۱۹- مکارم الاخـلاق ۲۰- المنتحل ۲۱- مـونس‌الـوحیـد ۲۲- نثرالنظـم و حل‌العقـد ۲۳- یتیمةالدهر فی‌محاسن اهل‌العصر که حاوی‌تراجم‌احوال مشاهیرشعرای عصر خود و منتخبات اشعار ایشان بوده و درحقیقت تتمه و تذییل‌کتاب **البارع فی‌اخبار الشعرای هرون بن علی، منجم بغدادی** است . کتاب‌البارع نخستین مؤلفه‌ایست که بدین طرز تألیف شده ومؤلفین بعداز اوکه تذکر می‌دهیم تألیفات خودرا دراین‌موضوع بتقلید وی ساخته‌اند و نخبه‌ای ازآثار نظمی و نثری‌گروهی درآن‌گردآمده است. (شرح حال هرون نیز درباب‌کنی بعنوان ابن ابی‌منصور خواهدآمد) . علی بـن حسن باخرزی نیز (که شرح‌حال اورا نگارش دادیم)کتاب دمیةالقصر وعصرة اهل‌العصر را درتذییل‌کتاب یتیمةالدهر فوق نگاشته ، سپس ابوالمعالی سعد بن علی نیز (کـه شرح حال او بعنوان دلال‌الکتب خواهدآمد) کتابی در تذییل دمیةالقصر مذکـور ، تألیف وبه زینةالدهر و عصرة اهل‌العصر موسومش داشته است‌که حاوی شرح حال جمیع شعرای بلاد بعدازقرن پنجم تا سال ۵۷۲ هجرت میباشد ، پس‌ازآن ، عمادالدین اصفهانی نیز (که شرح حال او بعنوان عمادالدین‌کاتب محمد بن‌صفی‌الدین خواهدآمد)کتاب خریدةالقصر و جریدة

العصر را درتذییل همین‌کتاب زینةالدهر تألیف داده است. ابوالفتوح نصرالله‌بن‌قلاقس، شاعر مشهور اسکندری، در وصف‌کتاب یتیمةالدهر گوید :

ابیات‌اشعارالیتیمة ابکار افکارقدیمة ماتوا وعاشت‌بعدهم فلذاک‌سمیت‌الیتیمة

ثعالبی درسال چهارصد و بیست ونه از هجرت (۴۲۹ه‍ ق) در هفتاد و نه سالگی بدرود جهان‌گفت و تمامی تألیفات او متفرقاً درایران و دمشق وپاریس و بیروت و لیدن ومصر و قاهره چاپ شده است .

ثعالبی - منسوب به ثعالب، جمع‌ثعلب، بمعنی روباه‌است‌که شغلش‌پوستین‌دوزی از پوست روباه بوده است ، بهمین جهت او را فـراء نیزگویندکـه از فرو بمعنی پوستین اشتقاق یافته است .

(ص۱۱۴هب و۳۱۵ ج۱کا و۲۶۲ت و۵۶مط و۲۷۶ و۲۸۴ ج۲ع و۱۷۴۰ ج۳س وغیره)

ثعلب **ابوالعباس، احمد بن‌یحیی بن زیدبن سیار-** نحوی لغوی، شیبانی، ادیبی‌است بارع ازمشاهیر نحویین و اهل‌لغت‌که درهردو رشته پیشوای‌کوفیین بود ، اقوال او درکتب ادبیه مذکور و محل توجه اکابر میباشد . علاوه برنحو و لغت با صدق لهجه و حفظ اخبار عرب و اشعار قدیمه و معرفت اصول عربیه مشهور و درحل شبهات علمیه مرجع استفادۀ ادبا است ، ازکثرت قوۀ حافظه درشانزده سالگی بمناظرات علمیه پرداخت ، از شاگردان ابن‌الاعرابی، محمد بن زیاد، عبیدالله بن عمر قواریری ونظائر ایشان بود . نفطویه، ابوعمرو زاهد معروف به مطرز، اخفش اصغر، ابن‌الحائك و دیگر اکابر وقت نیز از شاگردان وی بوده‌اند . ابـوعمرو مذکـور گوید : روزی مطلبی را ازثعلب پرسیدندگفت نمیدانم‌گفتند، تو هم نمیدانی وحال‌آنکه مرجع‌آمال علمیه هستی ، ثعلب‌آن شخص سائل راگفت‌که اگر مادر تو بقدر مجهولات من پشگل داشتی هرآینه غنی وثروتمندبودی. ثعلب بامبرد معاصر وبین‌ایشان منافرات بسیاری‌بود، روزی اوراگفتندکه مبرد هجوت‌کرده‌است درپاسخ، این‌شعررا بیك واسطه از ابوعمرو بن علا نقل‌کرد :

یشتمنی عبـد بنی مسمع فصنت عنه‌النفس والعرضا

و لم اجبه لاحتقاری بـه　　من ذا یعض‌الکلب ان عضـا

از اشعار خود ثعلب است :

عجبت لمن یخاف حلول قبر　　و یأمن مایکون من‌المنون

اتأمن مایکـون بغیر شك　　و تخشی ماترجئه الظنـون

تألیفات وی بسیار است :

۱- اختلاف النحـویین ۲- اعراب‌القرآن ۳- الالفـاظ ۴- امالی ۵- الامثـال ۶- الاوسط ۷- الایمان ۸- التصغیر ۹- حدالنحو ۱۰- شرح دیوان اعشی ۱۱- شرح دیوان زهیر بن‌ابی‌سلمی ۱۲- غریب‌القرآن ۱۳- الفصیح که صغیرالحجم و کثیرالفائده‌است و درمصر وغیره چاپ شده است **۱۴- القرائات ۱۵- قواعدالشعر** که در لیدن چاپ شده است **۱۶- مایجری ومالایجری ۱۷- مایلحن‌فیه‌العامة ۱۸- ماینصرف ومالاینصرف ۱۹- المجالس ۲۰- المسائل ۲۱- المصون** در نحو **۲۲- معانی‌الشعر ۲۳- معـانی‌القرآن ۲۴- الوقف والابتداء ۲۵- الهجاء** وغیر اینها . اشهر از همه ،کتاب **الفصیح** او است‌که حاوی‌لغات فصیحه متداوله میباشد و دراین اواخر درمصر چاپ شده است . شیخ‌ابوالحسن، علی‌بن ابی‌زید ، محمد بن علی استرآبادی شیعی امامی را هم بجهت کثرت مطالعه و درس‌آن کتاب ، فصیحی‌گویند چنانچه خواهدآمد . ثعلب درآخر عمر بعلّت‌کـری و ناشنوائی مبتلاشد وباآن‌همه مراتب‌علمیّه‌که داشته دراثنای راه رفتن‌هم بمطالعه‌کتاب‌میپرداخت، درآنحال اسبی بروی خـورد و ازصدمهٔ آن بگـودی افتاد و اختلال حواس پیـداکرد و بفاصلهٔ یك‌روز وفات‌یافت. او زمان یازده‌تن ازخلفای‌عباسی را (ازمأمون تامکتفی‌بالله) درك‌کرده است . متروکات وی درحین وفاتش ، عبارت‌بود از دوهزار اشرفی طلا وبیست ویك هزار درهم و چند فقره ملکی‌که ارزش سه هزار اشرفی داشته است ، همهٔ‌آنها را بدخترش ویا دختر پسر متوفایش‌که وارث انحصاری وی بوده ردّکردند .

لفظ ثعلب- بنوشتهٔ احمد رفعت ، عنوان مشهوری عوامی صاحب ترجمه‌است. در روضات‌الجنّات ازمولی‌محمدتقی مجلسی وجمعی دیگر نقل‌کرده‌که‌لفظ **ثعلب** باحرف **ث** سه‌نقطه ، و **عین** بی‌نقطه‌نبوده بلکه با **ت** دونقطه و **غ** یك‌نقطه است این‌مطلب‌را محمول براشتباه محض داشته و از ریاض‌العلما نقل‌کرده است‌کـه تغلب با حرف **ت** دونقطه و **غ** یك نقطه نیز بدون ذکر اسمی دیگر ازمتقدّمین نحویّین‌بوده ونحو را از اخفش اوسط

یادگرفته است و او نیز با مبرّد معاصر بود وغیراز ثعلب استکه با حرف **ث** سه نقطه و **ع** بی‌نقطه میباشد واین را بسیار استبعاد نموده و از خواتیم طبقات نقل‌کرده‌که در باب آنچه از القاب اوّلش حرف **ث** سه نقطه است دوتن بعنوان ثعلب نوشته است یکی‌همین صاحب ترجمه ، **احمد بن یحیی** و دیگری هم **محمد بن عبدالرحمن** بصری نحوی .

جهت ثعلب‌گفتن احمد بن یحیی ، موافق نوشتهٔ بعضی از اکابر آنکه هرمطلبی راکه از وی می‌پرسیدند ازکثرت احاطه‌ای‌که داشته جواب‌آن را بهرحیله‌که بودی از هرطرف‌آوردی ، چنانچه روباه درموقع شکار و حمله و تکاپوی خود بهرحیله و مکری که باشد خود را بمقصد می‌رساند. ثعلب احمد، درهفدهم ماه جمادی‌الاولی سال‌دویست و نود و یك از هجرت (۲۹۱ه قمری) در نود و یك سالگی در بغداد وفات یافت و در مرثیهٔ اوگفته‌اند :

مات ابن‌یحیی فماتت دولة الادب — و مات احمد انحی‌العجم والعرب
فان تولی ابوالعباس مفتقدا — فلم یمت ذکره فی‌الناس والکتب

(ص ۵۶ ت و۳۱ ج ۱کا و ۱۷۴۰ ج۳ س و۱۱۰ ف و۳۰۹ ج۲ فع و ۱۰۲ ج۵ جم و ۶۶۲ مط و ۲۰۴ ج ۵ تاریخ بغداد و ۱۸۰ ج۲ ع وکتب رجالیه)

ثعلبی **ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم** - نیشابوری، معروف بامام ثعلبی ، فقیهی است محدّث مفسّر، ادیب ، واعظ موثق، حافظ، از مشاهیر فقها و محدّثین و مفسّرین‌که درعلم تفسیر اوحد زمان‌خود بود وتألیفات وی بدین شرح است :

۱- **تاج‌العرائس** ۲- **تفسیر صغیر** در دو جلد ۳- **العرائس** یا **عرائس المجالس فی‌قصص الانبیاء**که بارها در مصر و قاهره چاپ شده ۴- **کشف‌البیان** یا **الکشف والبیان**که به تفسیرکبیر موصوف و بردیگر تفاسیر تقدّم داشته و صاحب‌کشاف و دیگران حدیث معروف مَنْ مٰاتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ را از همان تفسیر روایت میکنند . بجهت تشیع او ویا قلت تعصّب او استکه درتفسیر خود غالباً از اخبار امامیّه نقل می‌کند این‌است که مراجعه مجلسی بتفسیر مذکور (چنانچه‌خودش‌تصریح‌کرده) بیشتر ازکتابهای‌دیگران است . تفسیر مذکور حاوی اشارات و معانی و وجوه قرائات و اعراب‌کلمات وهمه‌گونه

فوائد متنوعه میباشد . ثعلبی دربیست و سوم ماه محرم چهارصد و بیست وشش یا هفت یا سی وهفت ازهجرت (۴۲۶یا۴۲۷یا۴۳۷هـ قمری) وفات یافت ، از انساب سمعانی نقل استکه ثعلبی لقب احمد بن محمد است و برای نسبت نیست و اورا ثعالبی همگویند.
(ص ۲۲ ج ۱ کا و ۳۲۱ ج ۲ ع و ۳۶ ج ۵ جم و ۶۶۳ مط و ۲۳ ج ۳ طبقات‌الشافعیة و ۳۱۰ ج ۲ فع وغیره)

ثعلبی

خضر بن سروان‌بن احمد بن ابی‌عبدالله - توماثی ثعلبی ، مکنّی بابوالعباس ، مشهور به ثعلبی ، (منسوب بشهر توماث از بلاد جزیره) از اکابر نحویّین میباشدکه فاضل و ادیب وعارف و لغوی و شاعر وکثیرالحفظ و فقیه بود ، علم فقه را از ابوالحسن آبنوسی ، نحو را از ابن‌الشجری ، لغت را از ابن‌الجوالیقی فراگرفت ، اشعار روبه ، ذی‌الرمة و شعرای بنی‌هذیل را درحفظ داشت، از معاصرین یاقوت حموی بوده و در سال ۵۴۴هـ ق در نیشابور ملاقات نموده‌اند و از اشعار خود خضر است :

مواعظ الدهرادبتنی	**و انما یوعظ الادیب**
لم‌یمض بؤس ولانعیم	**الاولی فیهما نصیب**

درسال پانصد و هشتاد از هجرت (۵۸۰هـ ق) درهفتاد و پنج سالگی در بخارا درگذشت بنوشتهٔ یاقوت نابینا بوده است . (ص ۲۷۰ ت و۵۹ ج۱۱ جم)

ثعلبی

یحیی بن قاسم بن مفرج - ثعلبی تکریتی ، مکنّی بابوزکریا ، فقیه ، قاری ، مفسّر، نحوی ، لغوی ، عروضی ، فاضل کامل ، شاعر ماهر که فقه را در بغداد از پدر خود و ابوالنجیب سهروردی اخذکرد، فنون‌ادبیّه را از ابن‌الخشاب‌نحوی فراگرفت تا درفقه و ادب بمقامی‌عالی رسید، درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد تدریس‌کرد ودر رمضان سال ششصد و شانزده از هجرت (۶۱۶هـ ق) در نود و پنج سالگی درگذشت این منظومه را در الف صیغهٔ امرگفته است :

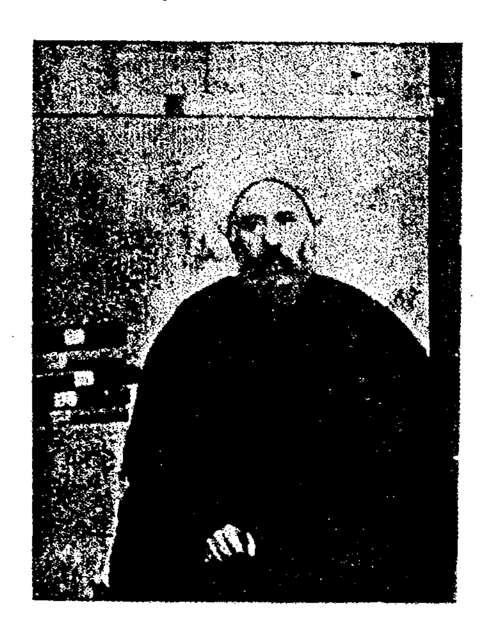
لالف الامر ضروب تنحصر	**فی‌الفتح والضم واخری تنکسر**
فالفتح فی‌ماکان من رباعی	**نحواجب یا زید صوت الداعی**
والضم فی‌ماضم بعدالثانی	**من فعله المستقبل الزمان**
والکسر فی‌ما منهما تخلی	**ان زاد عن اربعة اوقلا**

(ص ۲۹ ج ۲۰ جم)

ثقات امیرالمؤمنین جمعی بسیار از اصحاب سعادت انتساب آن حضرت بوده‌اند که ده تن ایشان بالخصوص درروایتی مذکور و به **ثقات عشرة** معروف هستند چنانچه کلینی درحدیث مفصلی روایت کرده است که آن حضرت، کاتب خود، عبدالله بن ابی‌رافع را باحضار ده تن از ثقاتش فرمان دادند، عبیدالله خواستار تعین آن ده تن گردید، آن حضرت فرمودند **اصبغ بن نباته**، **ابوالطفیل عامر بن واثلهٔ کنانی**، **زربن حبیس** (با سین بی نقطه یا بانقطه علی‌الخلاف) **اسدی**، **جویریة بن مسهر عبدی**، **خندف (یا خندق) بن زهیر اسدی**، **حارث بن مصرف همدانی**، **حارث بن عبدالله اعور همدانی**، **مصابیح النخع علقمة بن قیس**، **کمیل بن زیاد**، **عمر بن زراه**. پس عبیدالله همهٔ ایشان را حسب‌الامر احضار کرد وآن حضرت ایشان را بمکتوبی شاهدگرفت. (کتب رجالیه)

ثقات عشره رجوع به ثقات امیرالمؤمنین نمایند.

ثقة‌الاسلام **علی بن موسی بن محمدشفیع بن محمدجعفر بن محمدرفیع بن محمدشفیع**-خراسانی الاصل، تبریزی المولد والمسکن، از اکابر علمای تبریز میباشد که درنجوم و ریاضیّات و تاریخ و کلام و حکمت و دیگر علوم متداوله حظّی وافر داشت، ادبیّات را ازاکابروقت خود درتبریز فرا گرفت، نزد جدّ مذکور خود بتکمیل معارف الهیّه پرداخت، در اواخر سدهٔ سیزدهم هجرت به عتبات عالیات رفته و حاضر حوزهٔ فقه و اصول فاضل اردکانی، شیخ زین‌العابدین مازندرانی، حاج شیخ علی یزدی شد. درسال ۱۳۰۸ه ق بوطن مألوف خود (تبریز) مراجعت نمود وهمواره



آقا میرزا علی ثقة‌الاسلام -۱۸

درفیصلهٔ امور وانجام مهمّات مردم اهتمام بکار میبرد تاآنکه درسال۱۳۲۴ه قمری کشور

ایران بحکومت ملّی آغاز کرد و انقلاب بزرگ و اختلاف کلمه ما بین دولت وملّت بوقوع پیوست، صاحب ترجمه با نهایت احتیاط ، مساعی جمیل درخیرخواهی ملّت ودولت مبذول داشته وآنی فروگذاری نکرد، صلاح حال عموم را درمجالس عمومی وخصوصی گوشزد مینمود و بدین منوال میبود تاآنکه بعضی از بیگانگان ازفرصت استفاده نموده وبه تنفیذ و امضای ورقه‌ای دایر براینکه شهر تبریز دراثر مدافعهٔ ایشان ازحرکات وحشیانهٔ اهالی فتح شده تکلیفش نمودند ، او هم شدیداً امتناع نمود وهرچه اصرارکرده و وسائل لازمه درتحصیل این مرام بکار بردند اصلاکارگر نیفتاد ، بلکه نامبرده در امتناع خود باکمال شهامت می‌افزود تا عصر روز عاشورای سال ۱۳۳۰ھ قمری آن یگانه مرد غیور اسلامی را با چند تن دیگر درسر بازخانهٔ دولتی تبریز (که اخیراً درمحلّ آن کتابخانهٔ دولتی و دانشسرای پسران تأسیس یافته) بردار کردند آری :

منصور وار گر ببرنـدم بپـای دار　　　مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

میرزا اسدالله ضمیری که از ملازمان خدمت صاحب ترجمه بوده در تاریخ وفاتش گفته است :

قتیـل روز عـاشور محرّم　　　بشمسی سال شدآلوده درغم
امام هشتمین را بود هم‌نام　　　بدارغم چوعیسی یاچومیثم

قتیل روز عاشور = ۱۳۳۰
آلـوده در غـم = ۱۲۹۰
هردوتاریخ شهادت صاحب ترجمه است اولی بحساب هجری قمری و دومی بحساب هجری شمسی.

آثار قلمی وی بدین شرح است :

۱- ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سیدالشهداء که درعین بحبوحهٔ انقلاب احوال تبریز مشغول تألیف آن بوده و درسال ۱۳۵۲ھ قمری در تبریز چاپ شده است **۲- ترجمهٔ عتبی**، بدرخواست حسنعلی خان امیر نظام که مدتی دراوائل سدهٔ چهاردهم هجرت استاندار آذربایجان بوده ترجمه و چاپ شده است . **۳- مرآت الکتب** که بقدر

مقدور اسامی کتب شیعه را جمع و تألیف کرده و هنوز چاپ نشده است .
(از دیباچهٔ کتاب ایضاح‌الانباء فوق تلخیص شد)

ثقة‌الاسلام **محمد بن یعقوب کلینی** - بعنوان کلینی خواهدآمد .

ثقة‌الدین **علی بن حسن** - درباب کنی بعنوان ابن‌عساکر خواهدآمد .

ثقفی **عیسی بن عمر** - نحوی بصری ، از متقدّمین نحویّین و قرّاء بصره میباشد، کنیه‌اش ابوعمرو استاد اصمعی وخلیل بن احمد عروضی بود، نحو را از ابوعمرو بصری و ابوالاسود دئلی فراگرفت ودریکصد وچهل و نهم‌هجرت (۱۴۹ه ق) درگذشت .کتاب **الاکمال** وکتاب **الجامع** ازآثار علمی او میباشند ، خلیل‌بن احمد این دوشعر را درحق عیسی بن عمر، و دوکتاب مذکور اوگفته است :

بطل‌النحو جمیعا کله   غیرما احدث عیسی بن عمر
ذاك اکمال و هذا جامع   فهما للناس شمس و قمر

مخفی نماندکه عیسی بن عمر همواره با تکلّف سخن میراند و الفاظ غیرمأنوس بکار میبرد، جوهری درصحاح گوید: روزی عیسی از الاغ افتاده ومردمان در دور اوگردآمده بودند پس بازدحام ایشان ملتفت شده وگفت **مٰالَکُمْ تَکَأْکَأْتُمْ عَلَیَّ تَکَأْکُؤَکُمْ عَلیٰ ذِیجِنَّةٍ إِفْرَنْقِعوا عَنّی** یعنی چه شدکه برسر من‌گردآمده‌اید چنانچه برسردیوانه جمع‌میشوید دور باشید ازمن، یا خود بواسطهٔ مرض سینه‌تنگی که داشته درمیان بازار بزمین خورد، مردم برسرش جمع شدند وبخیال اینکه مصروع و جنّ زده‌است مشغول بخواندن‌افسون و طلسمات بودند تاآنکه بهوش‌آمدآن جمله را بزبان‌آورد پس بعضی‌از حاضرین‌گفتند **انجنیة (شیطانه حا) یتکلم بالهندیة** یعنی شیطان موکّل براو استکه بزبان‌هندی حرف می‌زندکنایه ازآنکه ،کلمات‌آدمی‌زاد خصوص‌که عربی باشد این‌طور نمیشود .
(س ۴۲۹ ج ۱ کا و ۱۴۶ ج ۱۶ جم و۶۲ ف)

ثلاثه دراصطلاح فقها ، شیخ طوسی ، شیخ مفید وسید مرتضی است و دراصطلاح فیض در وافی، اگر دراوّل سند روایتی باشد مرادش

علی بن ابراهیم عن‌ابیه عن محمد بن ابی‌عمیر است و درهرجاکه در وسط سند بعد از حسین باشد مرادش ابن ابی‌عمیر عن حماد بن عثمان عن عبیدالله بن محمدالحلبی‌است و اگر در وسط سند بعداز سهل بن زیاد باشد مراد محمدبن‌الحسن بن شمون عن‌عبدالله بن عبدالرحمن الاصم عن مسمع بن عبدالملك است و درهرجاکه در وسط سند بعد از صفار واقع شود مراد ازآن حسن بن موسی‌الخشاب عن‌غیاث بن‌کلوب عن‌اسحق‌بن عمّار است و تحقیق حال موکول بکتب رجال میباشد .

ثلاج در اصطلاح رجالی ، **حسین‌بن احمد بن مغیره** بوده وشرح‌حالش درکتب رجالیه است .

ثمالی بضمّ اوّل **ثابت بن دینار** - درباب‌کنی بعنوان‌ابوحمزه‌خواهدآمد.

ثمالی **محمد بن یزید** - بعنوان مبرّد نگارش خواهد یافت .

ثمانینی **علی بن حسین بن موسی** - بعنوان علم‌الهدی خواهدآمد .

ثمانینی **عمر بن ثابت** - اعمی ، مکنّی بابوالقاسم ، از مشاهیر علمای‌نحو و ادب میباشدکه بتمامی قوانین ادبیّه عارف بود و درنحو و ادبیّات عربیّه تألیفات بسیاری داشته است :

۱- **شرح‌التصریف‌الملوکی** ۲- **شرح‌اللمع** ۳- **المفید**درنحووغیراینها.ابوالمعمر، یحیی بن محمدکه شرح حال او درباب‌کنی بعنوان ابن‌طباطبا خواهدآمد از شاگردان او است و درسال چهارصد وچهل و دو ازهجرت (۴۴۲ه ق) درگذشت .

لفظ ثمانین دراینجا ، قصبه‌ایست در سمت بالای موصل ، در دامنهٔ‌کوه جودی ، ازنواحی جزیرهٔ ابن‌عمر،گویند این قصبه نخستین معموره‌ایست‌که بعداز طوفان بنا شده و هشتاد تن با حضرت نوح ازکشتی خارج و هریکی خانه‌ای درهمین‌جا برای‌خود بنا نهادند و بهمان جهت بهمین اسم ثمانین مسمّی‌گردیده است .

(ص ۴۱۳ ج ۱کا و۵۷ ج ۱۶ جم و ۱۷۴۳ ج ۳ س وس ۲۶ ص ۳۲۲ ت)

ثنائی **میرزا ابوالقاسم فراهانی** - بعنوان قائم‌مقام خواهدآمد .

ثنائی **خواجه حسین‌بن عنایت میرزا** ، از شعرای اواخر قرن‌دهم هجری ایران میباشدکه به‌ثنائی تخلّص‌میکرد ودرخدمت ابراهیم‌میرزا پسر شاه اسمعیل صفوی (۹۰۶-۹۳۰) بود، **دیوان مرتبی** بدومنسوب واز اشعار او است:

زمان‌بیمهر وگیتی دشمن ودلدار مستغنی   مرا برآرزوهای ثنائی خنده میآید

زمان وفاتش مضبوط نیست .   (ص ۱۷۴۴ ج ۳ س)

ثنائی **خواجه حسین بن غیاث‌الدین محمد** - مشهدی،که به‌ثنائی مشهدی هم موصوف میباشد ، شاعری است ایرانی، مدّاح حضرات ائمّهٔ اطهار ع و به ثنائی تخلّص مینموده است . در زمان اکبرشاه هندی بهندوستان رفت ، جنازه‌اش را بمشهد مقدّس‌رضوی نقل‌داده ودرآن زمین‌پاك بخاکش‌سپردند. **دیوان مرتبی** دارد شامل قصائد و غزلیّات و قطعات و رباعیّات و ساقی‌نامه‌که هنوز چاپ نشده و دو نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۲۸۴ و ۳۷۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران (دانشکدهٔ معقول ومنقول) موجود میباشد وآغازآن این است :

در روش حسن وناز، هست‌کسی خوش‌نما   غمزه بطرز ستم عشوه برنگ جفا

(ص۱۷۴۴ ج۳ س و۵۷۵ ج ۲ فهرست‌کتابخانه)

ثوری **سفیان بن سعید بن مسروق** - که صوفی‌کوفی عامی بوده و همین لفظ ثوری در اصطلاح علمای رجال درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بهمین سفیان میباشد و برادرش عمر بن سعید و بنان بن طریف منصرف نیست . پوشیده نماند ، سفیان ثوری غیراز سفیان بن عیینه است‌که شرح حال او نیز درباب‌کنی از همین‌کتاب بعنوان ابن‌عیینه خواهدآمد. نسب سفیان بن سعید باچهارده واسطه به‌ثور بن عبد منات موصول میشود وبهمین‌جهت به ثوری موصوف وبسفیان‌ثوری معروف است . درهیچ یك ازکتب رجالیهٔ شیعه ، چیزی راجع بامانت و وثاقت وفوز و فلاح و درستکاری و صلاح و محبّت اهل‌بیت عصمت و متابعت خانوادهٔ طهارت دربارهٔ او نگارش نیافته بلکه نجاشی و مجلسی وبعضی دیگر از علمای رجال اصلا نامی ازوی نبرده‌اند ، علاّمهٔ حلّی در خلاصه از اصحاب امامیّه بودنش را نفی‌کرده وکسی از اهل

رجال درعداد روات شیعه‌اش نیاورده بلکه بمدلول پاره‌ای آثار دینیّه از حضرت صادق علیه‌السلام منحرف بوده است. بلی اهل سنّت وجماعت بجهت تدلیسات کاذبه وتلبیسات موهومه و ورع‌صوری و زهد ریائی‌اوکه دام‌عوام‌فریبی‌بوده و بدان‌وسیله‌بازارخودفروشی راگرم میکرده و بنای معارضه با امام حقیقت و پیشوای طریقت میگذاشته و واسطهٔ پیشرفت مقاصد فاسده وآمال منحوسهٔ ایشان میشد زیاده ازحدّش میستایند . ابن‌خلّکان گوید: سفیان ، درحدیث و علوم دیگر امام و پیشوا بوده و تمامی مردم بدیانت و ورع و زهد و وثاقت وی متّفق هستند و اورا یکی‌از پیشوایان مجتهدین میدانند . ازعبدالله بن مبارك نقل‌کرده‌که درتمامی روی‌کره، اعلم و داناتر از سفیان ثوری را سراغ نداشته است واز سفیان بن عیینه نقل‌کرده ، مردی ندیده‌است‌که درمسائل حلال وحرام داناتر از سفیان باشد . نیزگویندکه عمر بن خطّاب و بعدازآن عبدالله‌بن عباس پس شعبی پس سفیان ثوری رأس و رئیس تمامی مردم بوده‌اند باری اینهمه مبالغات محض برای این است، اینگونه اشخاص‌که مجسّمه نسناس و مصداق **تَرَكَ الدُّنْیا لِلدُّنْیا** هستند دستاس خلفای‌جور وقت‌خود باشند، خلفاهم ایشان را درنظرعوام‌کالانعام جلوه دهند وبدینوسیله درمقام معارضه با ائمّه مسلمین سلام‌الله علیهم‌اجمعین برآیند غافل‌ازاینکه «چراغ‌کذب را نبود فروغی» **وَیَأْبَی‌اللهُ اِلاّ اَنْ‌یُتِمَّ نُورَهُ** . موافق نقل معتمد ، بعضی‌از اهل‌سنّت نیز تصریح‌کرده‌اند براینکه بسیار بودی‌که سفیان تدلیس نمودی بالجملة سفیان از رجال اواسط قرن دویم هجرت بود ، از اعمش و ابواسحق سبیعی و نظائر ایشان روایت‌نموده و اوزاعی و ابن‌جریح و امثال ایشان نیز از وی روایت‌کرده‌اند ، کتاب **الجامع‌الصغیر والجامع‌الکبیر والفرائض** از تألیفات وی میباشد ، در سال یکصد و شصت و یك یا دو از هجرت (۱۶۱ یا ۱۶۲ه ق) دربصره درگذشت و ولادتش هم درسال نود و پنج یا شش یا هفت هجرت بوده‌است و رجوع باوزاعی هم نمایند .

(ص ۲۵۸۴ ج ۳ س و۳۱۶ ت و۱۱۴ هب و ۲۱۴ ف و ۲۲۵ ج۱کا و ۴۳ ج۴ فع)

باب « ج »

(ابجدی)

جاپلق[1]

جابلقی

شیخ عبدالعلی بن محمود - جابلقی ، عالم فقیه فاضل که شرحی برالفیهٔ‌شهید بدرخواست سلطان‌حیدر آباد نوشته‌است ودرکتابخانهٔ حضرت رضا ع نسخهٔ‌آن موجود میباشد. محمدباقر داماد متوفی بسال ۱۰۴۲ه ق ازشیخ عبدالعلی روایت می‌کند و سال وفاتش بدست نیامد . اما ملامحمود جاپلقی پدر شیخ عبدالعلی نیز از افاضل علمای امامیّه و ازتلامذهٔ محقّق‌کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ه ق) میباشد، نام نامی او دراغلب‌کتب اجازات مذکور و**شرح مختصرنافع** ازتألیفات او است، سیدحسین بن‌سیدحیدرکرکی بایك‌واسطه ازوی‌روایت‌می‌کند وسال‌وفات‌او نیز بدست نیامد.

(ملل و ۳۶۰ ت)

جابلقی

حاجی سید محمد شفیع ابن حاج سید علی‌اکبر - موسوی‌النسب ، بروجردی‌المسکن والمدفن ، از اکابر علما و فقهای امامیّه در قرن سیزدهم هجرت میباشد . جامع معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول بود ، در رجال و حدیث بصیرتی بسزا داشت ، از شاگردان حاج ملااحمد نراقی ، شریف‌العلماء مازندرانی ، سید محمد مجاهد و دیگر اکابر وقت بوده‌است. تألیفات‌او بدین‌شرح‌است:

۱- **الاصول‌الکربلائیة** ۲- **الروضةالبهیة فی‌الطرق الشفیعیة** که دراجازهٔ دوفرزند خود سید علی‌اصغر و سید علی‌اکبر ملقّب بآقاکوچك تألیف داده و در رشتهٔ خود نظیر

۱- **جاپلق**- بنوشتهٔ روضات ، با ج عربی و پ پارسی، ناحیهٔ بزرگی‌است ازبروجرد که بدیهات ومزارع بسیاری مشتمل است و دراینجا بعضی‌از منسوبین‌آن را تذکر میدهد ولکن در السنه با ب ابجدی معروف است .

لؤلؤةالبحرین صاحب حدائق بوده و حاوی شرح حال اجمالی مشایخ اجازات از زمان خود تا صدر اوّل میباشد ودرسال ۱۲۸۰ه ق درتهران چاپ‌سنگی‌شده‌است **۳- القواعد الشریفیة** در اصول‌که بنام استاد خود شریف‌العلماء منسوبش داشته وآن نیزدرهمان‌سال در تهران چاپ سنگی شده است **۴- مرشدالعوام** در صلوة **۵- مناهج‌الاحکام فی‌مسائل الحلال والحرام** وغیر اینها . سیدحسین بروجردی صاحب نخبةالمقال ، در رجال ، از جملهٔ شاگردان او است و درسال هزار و دویست و هشتاد از هجرت (۱۲۸۰ه ق) در بروجرد وفات یافت و شیخ محمدتقی دزفولی درتاریخ وفاتش‌گوید :

برای ضبط تاریخ وفاتش از دم غیبی بگوش‌من‌ندا آمدفَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ = ۱۲۸۰

(ص ۴۰ ج ۱ عه و ۱۷۳ هب و۲۱۱ ج ۲ ذریعه وغیره)

جابلقی **ملامحمود-** در ضمن ترجمهٔ جابلقی شیخ عبدالعلی ذکرشد .

جاجرمی[1]

جاجرمی **بدرالدین-** معروف به بدر جاجرمی ، شاعری است خوش‌قریحه از شاگردان مجدالدین همگر فارسی (متوفی بسال ۶۸۶ه ق) که قصیدهٔ نونیّهٔ عربی‌ابوالفتح بستی را بزبان‌فارسی‌بنظم‌آورده ومطلع‌آن این‌بیت‌است:

زیادة المرء فی‌دنیاه نقصان و ربحه غیرمحض‌الخیر خسران

قصیده‌ای بی نقطه‌نیزدرمدح‌خواجه‌بهاءالدین‌صاحب دیوان‌گفته وازابیات‌همان‌قصیده‌است:

که‌کردکارکرم در دوام در عالم که‌کرداساس مکارم‌ممهّد ومحکم

عماد عالم عادل سوار ساعد ملك اساس طارم اسلام و سرور عالم

سال وفاتش بدست نیامد . **(ص ۱۱۲ سفینه)**

جاجرمی **طالب-** از شعرای شیرین‌گفتار میباشدکه دراصل ازاهل‌جاجرم بود ، اخیراً در شیراز اقامت‌گزید ، اشعار او محل رغبت عامّه

۱- **جاجرمی-** منسوب بقصبه‌ایست جاجرم نام ، ما بین نیشابور و جوین و جرجان و بعضی از معروفین بهمین عنوان را مینگارد.

شد و درسال هشتصد و پنجاه و چهار از هجرت (۸۵۴ه ق) در شیراز وفات یافت و در مصلّی نزد قبر خواجه حافظ مدفون گردید این رباعی او درسنگ مزارش نقش است :

درکوچهٔ عاشقی به پیمان درست میگفت بمن اهلدلی روز نخست

طالب مطلب کسی که اوغیر توجست تو طالب آن باش که اوطالب تست

(ص ۲۰۸ سفینه)

جاجرمی

محمد بن ابراهیم بن ابی‌الفضل - سهلی ، فقیـه شافعی ، لقبش معین‌الدین وکنیه‌اش ابوحامد ، ازمشاهیر علما و فقهای شافعیّـه میباشدکه درقصبهٔ جاجرم زاییده شد و مدت بسیاری در نیشابور اقامت گزیده و بتدریس اشتغال داشت . درسال ششصد و سیزده هجرت درآنجا وفات یافت .کتاب **ایضاح الوجیز** وکتاب **القواعد** وکتاب **الکفایة** ازآثار علمی او می‌باشد .

(ص ۱۵ هب و ۱۷۵۳ ج ۳ و ۴۳۳۶ ج ۶ س)

جاحظ

عمرو بن بحر- بن محبوب بن فزارهٔ کنانیّ‌القبیلة ، لیثی‌الشعبة ، بصریّ البلـدة ، معتزلی‌الاصول ، ادیبی است نحـوی ، لغوی ، متکلّم ، فیلاسوف ، منشی، شاعر ماهر، جامع‌حافظ ،کنیه‌اش ابوعثمان، لقبش جاحظ، از مشاهیر ادبا و فصحا و بلغا بود ، بلکه ازکثرت ذکاوت وجودت قریحه ، درعداد ائمّهٔ انشا و ادب معدود وآوازه‌اش در تمامی اقطار عالم منتشر میباشـد علوم اسلامیّه و علوم پیشینیان را جامع‌بود ودرهریك از علم حیوان وعلم نبات ودیگر فنون دائره، بصیرتی بسزا داشت . تمامی ادبـا و فضلای نامی مـلاقات او و استفاده از معلومات اورا طالب و راغب بودند ، بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر، ابوتمام در شعر ، خلیل درنحو ، ابوحنیفه در فقاهت ، عمر بن خطّاب در حسن سیاست ، جاحظ در فصاحت و بلاغت برتمامی افراد برتری داشتند . علاوه برفنون ادبیّه اکثرکتب فلاسفه را نیز مطالعه‌کرده و درکلام از شاگردان ابراهیم بن سیار معروف به نظام بود ، بپاره‌ای ازعقائد طبیعیّین مایل وتمامی معارف را طبیعی و ضروری شمرده وگوید : بندگان را درآنها کسبی نباشد ، نیزگوید: خدا هیچ‌کس را داخل جهنّم نگرداند بلکه‌آتش باقتضای طبیعت خود به خودش جذب

نماید ، نیز هیچکس را مخلّد درجهنم نداند، قرآن مجید را نیز از اجساد پنداشته و گوید ممکن است گاهی بصورت مردی برآمده وگاهی دیگر بشکل حیوانی متشکل باشد وغیر اینهاکه درچندین مسئله از دیگر فرق معتزله متفرّد بود . **فرقهٔ جاحظیه** نیز بدو منسوب وکسانی هستندکه درمسائل مذکوره و دیگر مسائل منفردهٔاو تابع وی هستند.

وجه تسمیه : جاحظ ، درلغت عرب کسی راگویندکه چشمهایش برآمدگی‌داشته باشد، چون عمروبن بحر نیز این‌چنین‌بوده بهمین‌لقب جاحظ اشتهار یافته‌است چنانچه او را بهمین جهت **حدقی** نیزگویند کنایه ازآنکه حدقه‌های او بزرگتر و برآمده بود .

تألیفات جاحظ :

۱- **اخلاق‌الملوک** که نسخهٔ خطی آن در استانبول درکتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است ۲- **الاصنام** ۳- **الامصار** ۴- **البخلاء** که بارها در مصر و لیدن و استانبول چاپ شده است ۵- **بیان مذاهب‌الشیعة** ۶- **البیان والتبیین** یا **التبیین والتبیان** که در مصر وغیره چاپ شده است ۷- **التاج فی‌اخلاق‌الملوک** که در مصر چاپ شده و ظاهراً همان اخلاق‌الملوک فوق است ۸- **التبیین والتبیان** که مذکور شد ۹- **تنبیه‌الملوک والمکائد** که نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانهٔ کوپرلی موجود است ۱۰- **الحنین الی‌الاوطان** که در قاهره چاپ شده است ۱۱- **الحیوان** که بنوشتهٔ ابن‌خلکان جامع‌تمامی‌غرائب‌است ودرمصرچاپ‌شده‌است ۱۲- **سحرالبیان** ۱۳- **سلوة الحریف بمناظرة الربیع والخریف** که درمصر و استانبول چاپ شده است ۱۴- **طبقات‌المغنین** ۱۵- **العجائب‌والغرائب** ۱۶- **الفرق‌فی‌اللغة** ۱۷- **فضائل‌الاتراک** ۱۸- **المحاسن‌والاضداد** که درمصر و لیدن چاپ شده است ۱۹- **نظم‌القرآن** وغیر اینها . جاحظ بسیار زشت‌رو و قبیح‌المنظر و بدصورت و زبان‌زد عموم مردم بود بطوری‌که پس‌از چندین قرون متوالیه که مادرِ زمان در هرعصر و اوان اشخاص گوناگون درآغوش خود بپروریده باز هم زشت‌روئی او ضرب‌المثل است و نوادر بسیاری در اینموضوع درکتب فریقین نگارش داده‌اند. ابن‌خلّکان نقل‌کرده‌است‌که جاحظ برای‌تعلیم وتربیت بعضی‌ازفرزندان متوکّل (که برای این‌کار معرفی کرده بودند) حاضر محضر خلافت شد ، همینکه خلیفه منظر قبیح وصورت زشت اورا دید ده هزار درهم عنایت فرمود وبرگردانید، نیزگویند روزی جاحظ بشاگردان خودگفت‌که جز زنی‌کسی دیگر مرا شرمنده نساخته است چنانچه

روزی مرا پیش زرگری برده وگفت **مثل هذا** و رفت ، از زرگر پرسیدم‌که این چه‌قضیه و چه حرفی بود ؟ گفت این زن از من درخواست کرده بودکه صورت جنّی و شیطانی برای او بسازم‌که در مواقع مقتضیه نصب‌العینش کرده و لعنتش نماید ، من‌گفتم جنّ و شیطانی ندیده‌ام‌که صورتش را تهیه نمایم، اینك محض برای شناساندن صورت شیطان تراآورده وگفت **مثل هذا** . اینگونه‌نوادر درزشت‌روئی‌جاحظ بسیار وبهمین‌شعر کشکول شیخ بهائی ختم‌گفتار مینماید :

لو یمسخ‌الخنزیر مسخا ثانیا   ماکان الا دون قبح‌الجاحظ

جاحظ در پایان زندگانی مبتلا بفلج نصفی‌گردید بطوری‌که نصف بدنش را از شدت حرارت کافور و صندل طلایه‌کرده ونصف دیگرش را هم اگر بامقراض می‌بریدند خبردار نمیشد ، درآن حال مبرّد از وی جویای حال‌گردید در پاسخ‌گفت چگونه باشد حال‌کسی‌که نصف بدنش از طیران پشّه متألم و دردناك است ونصف دیگرش از بریدن باخبر نباشد ،گذشته از این سنگ مثانه‌ای دارم‌که مانع از جریان طبیعی بول است و شدیدتر از همهٔ اینها نود وشش ساله بودن من است پس این دوبیت را فرو خواند :

اترجو ان‌تکون و انت شیخ   کما قد کنت ایام الشباب

لقدکذبتك نفسك لیس ثوب   دریس کالجدید من‌الثیاب

از اشعار خود جاحظ است :

و کان لنا اصدقاء مضوا   تفانوا جمیعا و ما خلدوا

تساقوا جمیعا کؤس‌المنون   فمات‌الصدیق و مات‌العدو

جاحظ بهمان‌حالت‌فلج بوده تادرماه‌محرم‌دویست وپنجاه‌وپنج‌ازهجرت(۲۵۵ه ق) دربصره درگذشته ویا دربغداد بدرود جهان‌گفت و درمقبرهٔ خیزران بخاك رفت .

کنانی بکسرکاف میباشد ، **لیثی** بفتح لام، منسوب به‌لیث بن بکر بن عبدمنات بن‌کنانة بن خزیمه است .

(ص ۱۱۵ هب و۴۲۳ ج ۱کا و ۵۰۳ ت و۱۶۷ ج ۲ ع و ۱۷۵۳ ج ۳ س و۷۴ ج۱۶ جم و۶۶ مط و۲۱۲ تاریخ بغداد و۴۳۰ جواهرالادب وغیره)

جاحظ اخیر
یا **محمد بن حسین** - بعنوان ابن‌العمید درباب‌کنی‌خواهدآمد .

جاحظ ثانی

جاحظیه عنوان فرقه‌ایست اتباع جاحظ فوق‌الذکر چنانچه اشاره نمودیم.

جاربردی **احمد بن حسن** - یا (حسین) یا (سنان بن یوسف) ملقّب بفخر الدّین، از اعیان فضلا و ارکان ادبای شافعیّه بود، در لسان بعضی از افاضل، بفرید دهر، وحید عصر، لقمان ثانی، عمّان المعانی، جامع معقول و منقول، عالم بفروع و اصول، قدوة السّالکین موصوف میباشد وظاهر این وصف آخری آنکه وی از اکابر عرفا و ارباب طریقت هم بوده است باری جاربردی نزیل تبریز و از شاگردان قاضی بیضاوی میباشد ومابین او وقاضی عضد ایجی مشاجرات علمیّه وجود داشته و تألیفات او بدین شرح است:

۱- **حاشیهٔ کشاف زمخشری** ۲- **السراج الوهاج فی شرح المنهاج** که در اصول فقه میباشد وشرح منهاج الاصول استادش قاضی بیضاوی است ۳- **شرح شافیهٔ ابن حاجب** در صرف، که از کتابهای درسی آن علم و مورد اعتنای افاضل بوده و بر دیگر شرح‌های شافیه برتری دارد و دراستانبول و ایران چاپ شده‌است ۴- **شرح منهاج** که همان سراج مذکور است ۵- **المغنی** در نحو. وفات جاربردی درماه رمضان سال هفتصد وچهل ودو یاشش ازهجرت (۷۴۲ یا ۷۴۶ه قمری) درتبریز وقوع یافت و چنانچه اشاره شد نام پدر جاربردی در کتب تراجم محلّ تردید بوده بلکه نام خودش را نیز در بعض موارد محمد نوشته‌اند لکن در روضات الجنّات احمد بن حسن بودن را تقویت نموده‌است.

(ص ۹۱ ت و ۱۱۵ هب و ۱۷۵۴ ج ۳ س)

جارمینی **محمد بن علی** - از علمای معانی بود، درآن موضوع کتابی بنام **الاشارات والتشبیهات** تألیف داده و درسال هفتصد وبیست و نه از هجرت (۷۲۹ه قمری) درگذشت. (ص ۱۷۵۴ ج ۳ س)

جارودیه بنوشتهٔ مجمع البحرین، فرقه‌ایست ازشیعه که بهزیاد بن ابی‌زیاد منسوب بوده وازفرقهٔ زیدیّه نیستند اگرچه بعقیدهٔ بعضی، ازایشان میباشد، پس، از بعض افاضل نقل کرده که جارودیّه دوفرقه‌است: یکی از زیدیّه که شیعه هستند،

دیگری بتریه‌که تقدیم مفضول برفاضل را جایز شمرده و امامت‌حقّهٔ حضرت‌علی ع را نیز مستند برشوری دانند به نص ّنبوی . دیگری‌گوید ، جارودیّه ، اتباع ابوالجارود زیاد بن منذر بوده امامت حضرت علی ع را مستند برنص ّصریح نبوی دانند و خلفای ثلثه وکسانی راکه منکرآن‌حضرت می‌باشند تکفیر نمایند. بعضی‌گفته‌است‌که جارودیّه، در موضوع امامت نص ّصریح وصفی را لازم دانند نه اسمی و نیزگویند امامت بعد از حسنین حق‌کسی است از اولاد ایشان‌که شجاع‌ترین مردم باشد، با شمشیر خروج‌کرده و غالب‌آید وگویند امام غایب منتظر عبارت ازمحمد بن عبدالله بن محمد بن حسن، یا محمد بن قاسم‌بن علی‌بن حسین صاحب طالقان ، ویا یحیی بن‌عمر از احفاد زید میباشد، این سه‌تن‌نمرده‌اند ولکن بعدازمراجعه بکتب رجال وسیر، مکشوف می‌گرددکه محمد بن عبدالله در زمان منصور در مدینه مقتول شد ، محمد بن قاسم نیز در زندان معتصم درگذشت و یحیی بن‌عمر نیز در زمان مستعین‌عباسی بنای دعوت‌گذاشت ،گروهی‌برُوی گردآمدند و عاقبت‌کشته شد . بالجملة ، **جارودیه** را **سرحوبیه** نیزگویندکه ابوالجارود رئیس ایشان ، از طرف حضرت باقر ع ملقّب به سرحوب شد، بنوشتهٔ قاموس، سرحوب بضمّ سین بی‌نقطه ، نام شیطانی است نابینا ، ساکن دریا . خود ابوالجارود گویدکه من از مادر ، نابینا زاییده شده وهرگز دنیا را ندیده‌ام . کتب رجالیه

جاری **ابراهیم بن معصار**- ازاکابر فضلا ومشایخ عرفای‌اواخرقرن‌هفتم هجرت میباشد . درمیان این‌طبقه بعلوّ حال معروف، جماعتی از ایشان بدو منسوب ، زهد و وعظ و تأثیرکلماتش مشهود ، بشهر جار نامی در ساحل بحر قلزم در دو منزلی مدینه وسه منزلی جحفه منتسب بود و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۴۷ ج ۳ مه)

جالینوس‌العرب **محمد بن زکریا** - بعنوان رازی خواهدآمد .

جامع **نوح بن ابی‌مریم** - خراسانی‌مروزی‌قرشی ،کنیه‌اش‌ابوعصمت، ازاصحاب حضرت صادق ع وازجعّالین‌حدیث می‌باشد، ازآن‌رو

که دارای جمیع‌علوم بوده بهمین وصف جامع شهرت یافته است ودرسال یکصد وهفتاد وسه از هجرت درگذشت . (کتب رجال)

جامع باقولی **ابوالحسن علی بن حسین بن علی** - نحوی اصفهانی ، موصوف بجامع‌العلوم، معروف بجامع باقولی ، درعلم نحو وفنون‌اعراب قدوهٔ افاضل عصر خود بود و تألیفات او بدین شرح است :

۱- البیان فی‌شواهد القرآن ۲- تفسیرالقرآن ۳- الجوهر ۴- شرح اللمع ۵- علل‌القرائة ۶- کشف المشکلات و ایضاح المعضلات فی‌علل القرآن ۷- المجمل .

درسال پانصد وسی وپنج ازهجرت (۵۳۵ه ق) درقیدحیات بوده وسال‌وفاتش‌مضبوط نیست. (ص ۴۸۵ ت و ۱۶۴ ج ۱۳ جم و۱۱۵ هب و ۲۶۸ ج ۴ ذریعه)

جامع‌العلوم **علی‌بن حسین**- همان جامع باقولی مذکور دربالا است .

جامورانی در اصطلاح رجالی ، **محمدبن احمد رازی** میباشد وشرح‌حالش موکول بکتب رجال است .

جامه‌باف **سید محمد** - از شعرای سادات مشهد مقدّس رضوی است که به جامه‌باف تخلّص می‌کرد ، اخیراً بهندوستان رفت و ازآن‌رو که بیشتر رباعی میگفته به مهررباعی شهرت یافته و از او است :

در مزرع دهر کز نشاط آمده پاك ... دهقان اجل نریخت جز تخم هلاك

چون دانهٔ گندم همه زان با دل چاك ... از خاك برآمدند و رفتند بخاك

درسال نهصد و هفتاد ودو از هجرت (۹۷۲ه قمری) درگذشت . (ص۱۷۵۹ ج۳ س)

جامی[1]

جامی **ابونصر** - همان جامی احمد مذکور در زیر است .

جامی **احمد بن ابوالحسن بن محمد** - بن جریر بن عبدالله بن لیث بن جریر بن عبدالله ، بجلی صحابی نامقی جامی ترشیزی، ابونصر

۱- **جامی**- منسوب است به قصبه‌ای‌کوچك بنام جام ، از توابع شهر ترشیز، ازبلاد خراسان‌که جمعی‌ازاکابر بهمین‌نسبت معروف‌هستند وچندی ازمشاهیر ایشان‌را ثبت‌اوراق‌می‌نماید.

الکنیة ، شیخ‌الاسلام اللّقب، زنده‌پیل (یا ژنده‌پیل) الشّهرة، که‌گاهی شیخ‌جام، پیرجام و احمد جام هم‌گویند، ازمشاهیر عرفا و اکابر پیشوایان صوفیّه ومشایخ‌کشفیّه میباشد، در دیهی نامق نام از توابع قصبهٔ جام از اعمال ترشیز خراسان زاییده شد ، در بیست و دو سالگی قدم برطریقت و سیر و سلوك‌گذاشت ، هیجده سال دربعضی‌از جبال بریاضت گذراند ، موافق نوشتهٔ بعضی‌از اهل سیر بزیارت حضرت خضر پیغمبر موفق شد وتلقّی و رد ازآن سالك حقیقی‌نمود، درچهل سالگی بالهام خداوندی بشهر جام رفت، بارشاد عبادآغازکرد ، شش هزار تن از متمرّدین‌آن نواحی دراثر ارشادش موفق بتوبه و انابه گردیدند ، زیاده برسیصد هزار نفر از دراویش وعرفا دست ارادت بدو دادند وبابافغانی در وصف اوگوید :

مستان اگرکنند ، فغانی ، بتوبه میل — پیری باعتقاد به از پیر جام نیست

از تألیفات جامی است :

۱- الاعتقادات ۲- انس (یا انیس) التائبین ۳- بحارالحقیقة ۴- التذکیرات ۵- دیوان اشعار ۶- روضة‌المذنبین که درسال ۵۲۶ه ق برای سلطان سنجر تألیفش داده‌است **۷- الزهدیات ۸- سراج‌السائرین** درسه‌مجلد **۹- سمرقندیه** که‌رساله‌ایست **۱۰- فتوح‌الروح ۱۱- کنوزالحکمة ۱۲- مفتاح‌النجاة** . احمد جامی بنا برمشهور از اهل سنّت وجماعت بود ولکن‌بعضی‌ازاهل فنّ باستناد مدلول برخی ازاشعار او بمذهب‌شیعه منسوبش دارند. قاضی نورالله گوید : دیوانش مشتمل برمناقب ائمّهٔ اطهار میباشد ، شاه اسمعیل صفوی برای استکشاف حقیقت‌حال، بدیوان‌خود جامی فال‌گرفت ودر اوّل صفحهٔ راست بهمین قطعه تصادف نمود :

ای‌زمهرحیدرم،هرلحظه‌دردل‌صدصفااست — وزپی‌حیدر، حسن‌مارا امام و رهنما است
همچو کلب افتاده‌ام برخاك درگاه حسن — خاك‌نعلین‌حسین، اندردوچشمم‌توتیا است
عابدین تاج سرو باقر دوچشم روشن است — دین‌جعفر برحق‌است‌ومذهب‌موسی‌روااست
ای‌موالی وصف سلطان خراسان را شنو — ذرّه‌ای‌ازخاك قبرش دردمندانرا دوا است
پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی — ورنقی‌رادوست‌دارم‌درهمه‌مذهب‌روا است

عسکری نور دو چشم عالم وآدم بود ‌ ‌ همچومهدی‌یك‌سپهسالاردرمیدان‌کجاست

قلعهٔ خیبر گرفته آن شهنشاه عرب ‌ ‌ زانکه دربازوی‌حیدرنامه‌ای ازلافتی‌است

شاعران از بهر سیم و زر سخن‌ها گفته‌اند ‌ ‌ احمد جامی غلام خاص شاه اولیا است

نیز از اشعار اوکه استشمام تشیّع ازآن توان نمود این رباعی است :

گر منظر افلاك شود منزل تو ‌ ‌ وزکوثر اگرسرشته باشدگل‌تو

چون مهرعلی نباشد اندردل‌تو ‌ ‌ مسکین‌تو وسعیهای بیحاصل‌تو

نیز از اشعار احمد جامی است :

نه در مسجد گذارندم که رندی ‌ ‌ نه درمیخانه‌کاین خمّار خام است

میان مسجد و میخانه راهی است ‌ ‌ غریبم عاشقم‌آن ره کدام است

نیز از او است :

غرّه مشوکه مرکب مردان مرد را ‌ ‌ در سنگلاخ بادیه پیها بریده‌اند

نومید هم مباش‌که رندان جرعه نوش ‌ ‌ ناگه بیك ترانه بمنزل رسیده‌اند

نیز از او است :

چون تیشه مباش و جمله برخود متراش ‌ ‌ چون رنده ز کار خویش بی‌بهره مباش

تعلیم ز ارّه گیر ، در عقل معاش ‌ ‌ چیزی سوی خود میکش و چیزی میپاش

وفات احمد جامی ، درسال پانصد وسی و شش یا دو یا بیست و شش ازهجرت (۵۳۶ یا ۵۳۲ یا ۵۲۶ﻫ قمری) وقوع یافت . در اعیان‌الشیعة‌گوید : ریاضت درکوهها‌گاه است که منتهی به رهبانیّت ممنوعّه دردین اسلام باشد پس‌گوید: اگرچه وجود خضر وبقای او و طول عمر اورا مسلّم داریم لکن ملاقات‌آن بزرگوار ، از دعاوی صوفیّه و ارباب حال و ای‌بسا از تدلیسات ایشان بوده وگاه است‌که مردم ، بعضی از اشخاص معروف بزهد و ورع را بملاقات‌آن حضرت منسوب دارند و حال آنکه خودآن شخص بی‌خبر بوده و مدعی این مقام هم نمیباشد .

(ص ۱۱۷ هب و۸۰ ت و۶۷ ج ۱ مع و۱۲۹ لس و۷۹۷ ج۱ س و۳۹۳ ج ۸ اعیان وغیره)

جامی پوربها ‌ ‌ بعنوان پوربهای جامی نگارش دادیم .

جامی ترشیزی
جامی خراسانی همان جامی احمد مذکور در بالا است .
جامی زنده‌پیل

جامی **عبدالرحمن بن احمد بن محمد** - دشتی، اسپهانی‌الاصل، صوفی، ادیب نحوی عروضی، شاعر ماهر، حنفیّ الفروع، اشعریّ الاصول، نقشبندیّ المسلك ، جامیّ الولادة ، از اکابر علمای نحو و صرف و عروض ، از مشاهیر شعرا و متصوّفهٔ نقشبندیّهٔ خراسان ، درحدیث وتفسیر ومعمّی و اکثر علوم وفنون دیگر نیز متفرّد ، لقب اصلی او عمادالدین، لقب مشهوریش نورالدین، او هم مانند احمدجام موصوف به شیخ‌الاسلام، نسبش به محمد بن حسن شیبانی ازشاگردان ابوحنیفه موصول و پدر و جدّش ازکوی دشت نام اسپهان بودند و ازآنجا بقصبهٔ جام رفته‌اند. خودش در همان قصبه زاییده شد وهم درآنجا نشو ونما یافت ، اینست‌که نخست به دشتی تخلّص میکرده و اخیراً تخلّص جامی را ستود. موافق نقل معتمد، درمقدمهٔ دیوان‌فاتحةالشباب خودش‌گوید : چون مولد این فقیر در ولایت جام است‌که مرقد شیخ احمد جامی‌آنجا است و این معنی را ازجام ولایت او یك رشحه می‌داند برای تحقیق نسبت بولایت‌جام و جام ولایت شیخ‌الاسلام جامی تخلّص‌کرده شد .

مولدم جام و رشحهٔ قلمم — جرعهٔ جام شیخ‌الاسلامی‌است
لاجرم در جریدهٔ اشعار — بدو معنی تخلّصم جامی است

از بیان فوق روشن می‌گرددکه مرادش دراین شعر از شیخ‌الاسلام ، همان احمد جامی نامبرده دربالامیباشد ومرادازجام، درمصراع دویمی نیز نه‌شهرجام‌است بلکه‌جام ولایت و محبّت و وجد وحال عرفانی‌است. جامی درتحصیل علوم متنوّعه ازنحو وصرف ومنطق و حدیث و فقه و اصول فقه و قرائت و تفسیر قرآن و حکمت مشائی و اشراقی وطبیعی و ریاضی و غیرها زحمات بسیاری کشید ، عاقبت سرآمد اکابر دانشمندان قرن نهم هجرت گردید و دورهٔ چندی از سلاطین تیموری را درك‌کرده ، با الغ بیگ صحبت‌ها داشت و قصائدی در مدح سلطان ابوسعید گورکان (۸۶۱_۸۷۳ه‍ ق) و سلطان یعقوب

(۸۸۴ـ۸۹۶هق)وجهانشاه‌قراقویونلو(۸۴۱ـ۸۷۲هق)وسلطان‌محمدفاتح(۸۵۵ـ۸۸۶هق) بنظم‌آورده است . در فنون طریقت ، از مریدان سعدالدین محمد کاشغری خلیفهٔ شیخ بهاءالدین عمر بخاری (متوفی بسال۷۹۱ه ق) مؤسّس ویا مجدّد طریقت نقشبندیّه‌بوده و بشرف دامادی وی اختصاص یافت، بعداز فوت‌او، بخواجه ناصرالدین عبیدالله ملقّب بخواجه احرار (متوفی بسال ۸۹۶ه)که مسندنشین ارشاد بوده دست ارادت داده ودرعهد سلطان ابوسعید شهرت بی‌نهایت یافت و مورد عنایت ملوکانه شد ، روزی عازم سرای سلطان بود ، همینکه دانستکه مجلس عیش و طرب است برگشت پس سلطان در دم مجلس جشن را برهم زد وباحضار وی فرمان داد او هم قبول نکرده و این شعررا تقدیم سلطان نمود :

نه زهدآمد مرا مانع ز بزم‌عشرت‌اندیشان غم خود دور میدارم زبزم عشرت ایشان
بجائی‌کاطلس جانان نشاید فرش ره، حاشا که راه قرب یابد دلق‌گردآلود درویشان

بالجملة ، تقرّب جامی در درگاه سلطان بحدی بوده استکه غالباً وزرا و امرا و رجال دربار و دیگران اورا شفیع کارها و انجام حوائج خود قرار میدادند ، او هم باآنهمه درویشی اصلا مضایقه نمیکرد وحتی اگر موردغضب سلطان میشدند باز از وی استمداد میکردند وموفق بمرام‌خودمی گردیدند. تألیفات‌جیّدهٔ‌متنوّعهٔ‌جامی بسیار وازآن‌جمله‌است:

۱- **اشعةاللمعات** که شرح‌کتاب لمعات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی ، مشهور به‌عراقی استکه بامر امیرعلی شیرنوائی‌آن‌کتاب راکه مشتمل‌برحقائق‌عرفانیّه می‌باشد شرح نموده است ۲- **اعتقادنامه** ، منظومه‌ایست دراصول‌اعتقادات اسلامی وازجملهٔ‌آنها قِدَم‌کلام‌الله و رؤیت خدایتعالی را شمرده ودرپایان‌آن‌گوید :

هست دیدارحق،اجلّ‌نِعَم و بِهِ انتهی الکلام و تمّ

۳- **بهارستان** ،که برای‌فرزندش ضیاءالدین یوسف ، وقتی‌که ده ساله بوده و بآموختن مقدّمات‌کلام عرب اشتغال داشته‌است بروش‌گلستان سعدی تالیف داده ۴- **تاریخ هرات** ۵- **تحفة الاحرار** ، یکی‌ازمثنویّات‌کتاب هفت اورنگ‌او میباشدکه بروش‌مخزن‌الاسرار

حکیم نظامی‌اش سروده و درپایان‌آن‌گوید:

ماشطهٔ خامه چوآراستش — از قبل من لقبی خواستش

تحفةالاحرار لقب دادمش — تحفه به احرار فرستادمش

۶- **ترجمهٔ میمیةالفرزدق** ، قصیدهٔ میمیّهٔ فرزدق شاعر راکه در مسجدالحرام ، در مدح حضرت سجاد علیه‌السلام انشاکرده با نظم پارسی ترجمه نموده‌است **واین نگارنده تمامی آن قصیده را در دیوان‌المعصومین** نقل و بشرح عربی اجمالی‌آن پرداخته‌است ۷- **تفسیر القرآن** ۸- **چهل حدیث** ۹- **خاتمةالحیوة** که مثنوی بوده ودرآخر عمرش نگاشته است ۱۰- **خردنامهٔ‌اسکندری** که یکی از مثنویّات کتاب هفت اورنگ او و آخرآنها است ۱۱- **الدرة الفاخرة** در تفصیل مذاهب حکما و صوفیّه ۱۲- **دیوان اشعار** اوکه بقصائد و غزلیّات و قطعات و رباعیّات مشتمل و تمامی ابیات‌آن درحدود هشت‌هزار و هفتصد وپنجاه بیت میباشد ودونسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۳۳۳ و۳۳۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالار تهران (دانشکدهٔ معقول و منقول) موجود است ۱۳- **رساله‌ای درمعمی** ۱۴- **رشح بال درشرح حال** ، قصیده‌ایست درمختصری از شرح حال خود ۱۵- **سبحةالابرار** که یکی‌از مثنویّات‌کتاب هفت اورنگ او است ۱۶- **سبعهٔ جامی** که عنوان دیگرهمان‌کتاب هفت اورنگ او است ۱۷- **سلامان وابسال** ۱۸- **سلسلةالذهب** که این هردو نیز از مثنویّات هفت اورنگ میباشد و از اشعار همین سلسله است‌که درجبر و اختیارگوید :

گرچه‌تو زاختیار معموری — لیک در اختیار مجبوری

۱۹- **شرح تائیهٔ‌ابن‌فارض** ۲۰- **شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین‌عربی** که در حاشیهٔ جواهر النصوص عبدالغنی نابلسی درمصر چاپ شده ۲۱- **شرح قصیدهٔ‌برده** ۲۲- **شواهدالنبوة** ۲۳- **فاتحة الشباب** که در اوان جوانی نظم‌کرده ۲۴- **الفوائدالضیائیه** که شرح کافیهٔ ابن‌حاجب در نحو و بشرح جامی معروف و بارها چاپ و ازکتابهای درسی طلّاب است ۲۵- **لوامع** که شرح قصیدهٔ همزیّهٔ ابن‌فارض است ۲۶- **لوایح** که مختصری است به‌نثر فارسی مسجع و مشتمل بربرخی از نکات عرفانی ۲۷- **لیلی و مجنون** یا مجنون و لیلی

که‌آن نیز یکی‌از مثنویّات‌کتاب هفت‌اورنگ‌او است **۲۸- مناقب‌خواجه عبدالله‌انصاری ۲۹- مناقب ملای رومی ۳۰- نفحات الانس من حضرات القدس ۳۱- النفحة المکیة ۳۲- نقدالنصوص فی‌شرح‌نقش‌الفصوص** محیی‌الدین‌عربی **۳۳- واسطةالعقد** که دراواسط زندگانی برشتهٔ‌نظم‌آورده **۳۴- هفت اورنگ** که به‌سبعهٔ جامی‌مشهور و بنام‌سلسلة‌الذهب، سلامان وابسال ، تحفةالاحرار ، سبحةالابرار ، خردنامهٔ اسکندری ، مجنون و لیلی ، یوسف و زلیخا مشتمل برهفت مثنوی میباشد **۳۵- یوسف و زلیخا** ، چنانچه اشاره شد نام یکی از مثنویّات هفت اورنگ است ، وغیر اینهاکه بسیار وبنوشتهٔ بعضی بعدد لفظ جامی (پنجاه و چهار) میباشد . غزلیّات جامی بسیار شیرین وبویژه ملمّعاتش‌که ملفّق ازعربی و پارسی میباشد مابین عوام وخواص‌ممتاز وبسیار نمکین‌بوده وازآن جمله است:

نفحات وصلك‌اوقدت‌جمرات وصلك‌فی‌الحشا — زغمت بسینه کم‌آتشی‌که نزد زبانه‌کماتشآء
بتوداشت‌خودل‌گشته‌خون‌زتو بودجان‌مراسکون — فهجرتنی فجعلتنی متحیّراً متوحّشا
دل من بعشق تو مینهد قدم وفا بره طلب — فلئن سعی فبه سعی و لئن مشی فبه مشی
زکمندزلف‌تو هرشکن‌گرهی فکنده بکارمن — بگره‌گشائی زلف‌خود توزکارمن‌گرهی‌گشا
توچه‌مظهری‌که زجلوهٔ‌توصدای‌صیحهٔ‌صوفیان — گذرد زذروهٔ لامکان‌که‌خوشاجمال‌ازل‌خوشا
همه‌اهل‌مسجدوصومعه‌پی‌وردصبح ودعای‌شام — من وذکر طرّهٔ طلعت‌تو من‌الغداة الی‌العشاء
چه‌جفاکه جامی‌خسته‌دل زجدائی‌تو نمیکشد — قدم‌ازطریق وفا بکش سوی عاشقان بلاکشا

از رباعیّات جامی است :

آن‌که ناکس بود باصل سرشت — بتقالیب دهر کس نشود
سگ مگس را اگر کنی مقلوب — قلب او غیرسگ مگس نشود

ایضاً

دریغاکه بی‌ما بسی روزگار — برویدگل و بشکفد نوبهار
بسی تیر ودیماه و اردی‌بهشت — بیایدکه ماخاك باشیم وخشت

اعتقادات دینی جامی : مابین علمای رجال و تراجم ، محلّ تشاجر و قیل و قال

و جنگ و جدال است ،گروهی اورا باستناد اشعاری‌که در مدائح خاندان رسالت ص گفته شیعهٔ اثنی‌عشری دانند و اشعار دیگر او را هم‌که در ستایش خلفا سروده محمول برتقیه دارند . از محقق کرکی متوفی بسال (۹۴۰ه ق) نیز نقل است‌که در سفر زیارت ائمهٔ عراق با جامی هم‌سفر بوده وبا تقیه می‌گذرانیده است تاآنکه در بغداد درویشی در ساحل دجله قصیدهٔ غرّائی درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع خواند ، جامی گریه‌کرده و بسجده افتاد ، درحال سجده نیز بسیارگریسته وگفت، من شیعهٔ‌خالص امامی‌مذهب‌هستم و لکن با تقیه می‌گذرانم ، این قصیده هم ازمن است، شکر پروردگار میکنم‌که شرف قبول‌یافته وقرائتش میکنند پس‌آن‌درویش را صله وجایزه بخشید، خاتون‌آبادی‌که‌ناقل قضیه است از موثّقین نقل نموده‌که اهل و عیال و عشیرهٔ جامی تماماً شیعهٔ امامی بوده لکن بجهت وصیّت جامی تقیه می‌کرده‌اند . با اینهمه مشهور موافق همان است‌که در عنوان‌کلام اشاره‌نمودیم جامی، سنّی‌المذهب، صوفیّ‌المسلك والمشرب، جبری‌العقیدة، نقشبندی‌الطریقة بود لکن بجهت توغّل اوکه درمسلك عرفان و تصوّف داشت تعصّب بخرج نمیداد و دراختلافات دینی و مخاصمات مذهبی با اغماض و مسامحه میگذرانید چنانچه لازمهٔ همان مسلك‌است واین‌رباعی منسوب بجامی نیزحاکی‌ازهمین‌مطلب میباشد:

ای مغبچهٔ دهر بده جام میم | کامد ز نزاع سنّی وشیعه قیم
گویندکه جامیا چه مذهب داری | صدشکر که‌سگ‌سنی‌وخرشیعه‌نیم

نیز از خود جامی است :

زهفتاد ودو مذهب‌کرد جامی رو بسوی‌تو | بلی عاشق نداند مذهبی جز ترك مذهبها

همچنانکه حافظ‌گوید :

جنگ هفتاد و دو ملّت همه را عذر بنه | چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

اشعار بدین مضمون درکلمات شیخ عطّار و دیگر صوفیّه وعرفای نامدار بسیار میباشد. بعداز مراجعه بکلمات جامی ، مکشوف میگردد ، باقتضای مسلك‌خود هم‌که عدم‌تعصب و قلت علاقه‌مندی بمذهب معیّنی باشد ملتزم نبوده بلکه تعصّب بسیاری نسبت بمذهب

تسنّن بکار برده است چنانچه درکتاب نفحات‌الانس ، بشرح حال صوفیّهٔ عامّه بلکه اشخاص بسیار پستی‌که ادنی نسبتی بدیشان داشته پرداخته و اصلا بترجمهٔ حال صوفیّه و عرفای شیعه متعرّض نشده است و علاوه در حق حضرت ابوطالب والد معظّم حضرت امیرالمؤمنین ع‌که اسلام و ایمان‌آوردن وی مسلّم شیعه وجمعی‌کثیر از عامّه‌است محض ببهانهٔ اینکه موافق عقیدهٔ بعضی از اهل سنّت ، ایمان بحضرت رسالت نیاورده بوده در سلسلةالذهب خود اشعار ناروائی با تمام بی‌انصافی‌گوید:

نسبت جان و دل چو باشد سست	نسبت آب و گل چه سود درست
بود بوطالب‌آن تهی ز طلب	مر نبی را عم و علی را اب
خویش نزدیك بود با ایشان	نسبت دین نیافت با خویشان
هیچ سودی نداشت آن نسبش	شد مقر در سقر چو بولهبش

این‌گونه امارات و ادله برنهایت عصبیّت جامی بسیار است ، قاضی نوراللّه شوشتری (شیعه‌تراش) باآنهمه حسن ظنّ وخوش‌بینی‌که نسبت به علمای عامّه داشت واکثر ایشان را شیعهٔ‌اثنی‌عشری می‌پنداشت جامی‌را ازمتعصّبین‌نواصب‌ایشان می‌داند وقاضی‌میرحسین میبدی‌آتی‌الترجمة‌که معاصر جامی بوده درمذمت و نکوهش وی‌گوید:

آن امام بحق ولی خدا	اسداللّه غالبش نامی
دوکس اورا بجان‌بیازردند	یکی‌ازابلهی یک‌ازخامی
هردورا نام عبدرحمن‌است	آن‌یکی‌ابن‌ملجم‌این‌جامی

تحقیق زاید در اطراف مسئله را اگر لازم باشد موکول بکتب مفصله می‌داریم . وفات جامی در هفدهم محرم هشتصد و نود و هشت از هجرت (۸۹۸ه قمری) در هشتاد و یك سالگی درهرات واقع شد و درتاریخ آن‌گفته‌اند :

سلطان ملك ودانش‌جامی،که‌یافت درخلد	از بادهٔ وصالش ارواح قدس کامی
تاریخ فوت او را از عقل خواستم‌گفت	آه ازفراق‌جامی‌آه ازفراق‌جامی=۸۹۸

اصول طریقت نقشبندیّه‌که طریقهٔ خواجگان نیزگویند ، موافق‌آنچه از بعض مشایخ

بزرگ این سلسله نقل شده عبارت است از: **هوش دردم - نظر برقدم - سفر در وطن - خلوت در انجمن - یادکرد - بازگشت - نگاهداشت - یادداشت** وغیر اینها و مقصود از این دستورات بر کسی که مختصر ذوق عرفان داشته باشد واضح و هویدا است .

(ص ۴۳۷ ت و ۱۷۵۹ ج ۳ س و ۱۱ ج ۲ مع و۶۷۱ مط و ۱۸ ج ۵ فع و۸۶ فوائدالبهیة و۱۱۶ هب و۲۳۲ سفینه و ۵۷۷ ج ۲ فهرست سپهسالار وغیره)

جامی **ملاعبدالله-** بعنوان هاتفی خواهد آمد .

جامی **یحیی-** از اکابر مشایخ صوفیّه میباشد که کنیه‌اش ابوالفضل و لقبش قطب‌الدین بود و با شیخ رکن‌الدین علاءالدوله و شیخ صفی‌الدین اردبیلی و صدرالدین اردبیلی ملاقات کرده و درسال هفتصد و چهل تمام از هجرت (۷۴۰ه ق) درگذشت . **(ص۲۰۱ ج ۷ فع)**

جانی **ملامحمد -** سبزواری ، یا اسفراینی ، ازشعرای ایران میباشد، زمانش مضبوط نبوده و از او است:

ای حریم حرمت را عرش ، فرش آستان وی ز رفعت آستانت، هشتم هفت آسمان

(ص۱۷۶۲ ج ۳ س)

جاهی **سلطان ابراهیم‌میرزا -** پسر بهرام میرزا، ابن‌شاه‌اسمعیل‌صفوی، در نظم و حسن‌خط و نقاشی و کمالات دیگر آراسته بود ، در سال نهصد و هشتاد و پنج از هجرت (۹۸۵ه قمری) بحکم شاه اسمعیل کشته شد و از اشعار او است :

گفتی که چرا جاهی مسکین‌شده‌خاموش زو پرس که شاید سخنی داشته باشد

(ص ۲۰ ج ۱ مع)

جبا[1]

جبائی ابوهاشم، **عبدالسلام بن محمدبن عبدالوهاب -** بن سلام‌بن خالد بن حمران بن ابان ، از اکابر متکلّمین و بزرگان علمای کلام

۱- **جبا -** بضم اول وتشدید ثانی، شهر ویا ناحیه‌ایست ازخوزستان که درمقام‌نسبت*

فرقهٔ معتزله میباشد ، درعلوم‌ادبیّه نیز بی‌نظیر بود، مانند پدرش دراکثر مسائل‌کلامیّه با اغلب فرق اسلامیّه مخالفت می‌نمود ، اساس جدیدی تأسیس داد ، در مذهب اعتزال طریق مخصوصی‌پیمود ومقالاتی اختراع کردکه درکتب‌کلامیّه مشروحاً نگارش داده‌اند. علاوه برمخالفت با دیگران ، درپاره‌ای عقائد دینیّه با پدرش هم مخالفت نمود و نتایج افکارخودرا درقلوب اکثرمسلمین رسوخ داد تاآنکه شعبهٔ مخصوص دیگری‌نیز ازمعتزله منشعب شد و درمیان فرق اسلامیّه بهشمیّه موصوف ومعروف‌گردیده‌که بابوهاشم‌نسبت یافته است . ابوهاشم پسری داشت ابوعلی نام‌که عوام صرف بود و اصلا بهره‌ای ازدانش نداشت ، روزی درمجلس صاحب بن عبّاد حاضر شد و بخیال علم و فضل و دانش مورد اکرامات صاحب شد و مطلبی از وی پرسیدگفت‌که : لااعرف نصف‌العلم ، صاحب گفت راست‌گفتی الاّ اینکه نصف دیگر علم را هم پیش‌از تو پدرت برده است. وفات ابوهاشم روز چهارشنبه هیجدهم شعبان سیصد و بیست و یك از هجرت (۳۲۱هـ.قمری) در هفتاد و چهار سالگی دربغداد واقع شد و درمقبرهٔ بستان از سمت شرقی‌آن بخاك رفت .

حمران بضمّ‌اوّل و ابان‌بافتح وتشدید، جدّعالی‌ابوهاشم‌ازموالی‌عثمان بن‌عفان‌است. (ص ۴۰۹ ج ۱ مه و ۳۱۷ ج ۱کا و ۱۱۸ هب وغیره)

جبائی

ابوعلی محمد بن عبدالوهاب - پدر جبائی ابوهاشم مذکور فوق از اکابر معتزله میباشدکه پس‌از تکمیل مقدمات لازمه از مولد خود جبا ببصره رفت، علم‌کلام را از رئیس معتزلهٔ وقت ابویوسف‌یعقوب‌بن عبدالله‌بصری فراگرفت تا از حضیض تقلید باوج تحقیق ارتقا یافت و درسلك اساتید و مشایخ علمای

*بآن جُبّائی‌گویند . محمد بن عبدالوهاب و پسرش عبدالسلام‌که در زیر بهمین عنوان جبائی بشرح حال ایشان خواهیم پرداخت بفرمودهٔ مراصد وفیروزآبادی از همین ناحیه بوده‌اند. جبا نام دیهی هم میباشد از بصره و یکی دیگر از مضافات نهروان و سومی درقرب جزیرهٔ هیت در فرات‌که در زبان اهالی خودآنجا به جُبّه بروزن مکه معروف ودرنسبت‌بآن جبّی‌گویند بروزن مکّی ، و بعقیدهٔ سمعانی و ابن‌خلکان محمد و عبدالسلام مذکورین از جبای بصره بوده‌اند و یاقوت حموی‌گویدکه ناحیهٔ جبا از خوزستان درسمت اهواز وبصره واقعشده وبهمین‌جهت‌بعضی از اشخاص بی‌اطلاع بخطا رفته و ناحیهٔ جبا را از مضافات بصره پنداشته‌اند .

کلام منسلك و ریاست معتزلهٔ بصره بدو منتهی شد . در تسهیل قواعدآن علم شریف و تقریب آنها بذهن عموم ، جدّی وافی بکار برد و چنانچه درشرح حال پسرش ابوهاشم جبائی اشاره نمودیم در مذهب معتزله پاره‌ای عقائد مخصوصه اختراع نمودکه درکتب کلامیّه نگارش داده‌اند ، ابوالحسن اشعری هم (که درتحت عنوان اشعری نگارش دادیم) علم‌کلام را از وی فراگرفت وعاقبت پاره‌ای مناظرات متفرّقه دایر برجبر واختیار مابین‌ایشان مطرح مذاکره شد، ابوالحسن از استاد خود روی برتافته ومجلسی جداگانه تشکیل داد ، بتعلیم عقائد جبریّهٔ خود مبادرت جسته و بساطی جداگانه گسترد وگروه انبوهی باقوال اختراعی اوگرویدند وبفرقهٔ اشعریّه موسوم گردیدند . ازجملهٔ مناظرات مذکور این است‌که روزی ابوالحسن از استاد خود ابوعلی اوضاع محشری سه برادر را استفسار نمود، یکی‌از ایشان مؤمن متّقی ، دیگری‌کافر شقی وسومی صغیر بوده وهرسه مردند ابوعلی‌گفت مؤمن در درجات بهشت متنعّم ، کافر در درکات جهنّم معذّب بوده و صغیر هم از اهل نجات است ، ابوالحسن گفت اگر صغیر بخواهدکه خود را بدرجات مؤمن زاهد برساندآیا از طرف خدایتعالی اذنش‌میدهند یانه ابوعلی‌گفت: اذنش‌نمیدهد ودرپاسخ تمنّی و درخواست‌او میگویندکه مؤمن بسبب طاعات بسیاری لایق‌آن‌درجات شدکه تو فاقدآنها هستی ، ابوالحسن‌گفت صغیر بدرگاه الهی عرض میکند ، خدایا من دراین باب تقصیری ندارم‌که تو عمرم را کوتاه‌کرده و قدرت‌آن همه طاعاتم ندادی ، ابوعلی‌گفت خدایتعالی میفرماید: این قلت عمر، محض رعایت صلاح حال تو بود زیرا درعلم مخزون الهی است‌که اگر عمر بسیار میکردی معصیت مینمودی و مستحق عذاب الیم میشدی ، ابوالحسن‌گفت پس دراین‌حال‌آن برادرکافر میگوید : خدایا همچنانچه آیندهٔ حال‌آن برادر صغیرم را عالم بودی نسبت بعاقبت‌کار من هم دانا بودی پس چرا حال اورا رعایت‌کردی و صلاح حالم را ملاحظه ننمودی پس ابوعلی گفت تو دیوانه هستی ، ابوالحسن‌گفت دیوانه نیستم لکن الاغ شما درگل مانده و برسر عقبه از راه رفتن عاجز شده است ، این بگفت و از ابوعلی قطع علاقه کرد و دیگر حاضر مجلس

وی نشد ، مذهب اورا ترک گفت وبترویج مذهب جبریّه آغاز کرد . وفات ابوعلی جبائی درسال سیصد و سه از هجرت (۳۰۳ھ قمری) در شصت و هشت سالگی در بغداد واقع گردید، درآنجا بخاک رفت ویا بنوشتهٔ ابن‌الندیم پسرش عبدالسلام جنازه‌اش‌را بجبا نقل نمود.
(ص ۴۰۶ ج ۱ مه و ۵۵ ج ۲ کا وغیره)

جبائیان دراصطلاح علمای کلام، محمدبن عبدالوهاب وپسرش عبدالسلام است که شرح حال هردو دربالا بعنوان جبائی نوشته شد .

جبرتی[1]

جبرتی **حسن بن ابراهیم بن حسن بن علی بن محمد بن عبدالرحمن** - زیلعی حبشی عقیلی حنفی ، پدر عبدالرحمن جبرتی مذکور در ذیل ، از مشاهیر اکابر علمای حنفیّه میباشد ،کنیه‌اش ابوالتهانی بود ، در ده سالگی قرآن مجید را حفظ کرده بتحصیل مراتب علمیّه پرداخت ، در حوزهٔ درس اکابر حاضر گردید تاآنکه دراکثر علوم متداوله بردیگران تقدّم یافت ، درحساب وهیئت وهندسه ودیگر علوم ریاضیّه بهره‌ای بسزا داشت. کتاب **الاقوال المعربة عن احوال الاشربة** که درمصر چاپ شده از او است . باآن همه اشتغالات علمی شغل تجارت هم داشت ودرسال هزار وصد و هشتاد و شش از هجرت (۱۱۸۶ھ قمری) درهفتاد و شش سالگی درگذشت و درحین وفات چهل وچند نفر اولاد ذکور و اناث داشته است . **(ص ۶۷۴ مط)**

جبرتی **عبدالرحمن بن حسن** - عقیلی حبشی جبرتی مذکور فوق ، از مشاهیر مورّخین متأخّرین مصر بود ، مؤلف کتاب **عجائب الاثار فی التراجم والاخبار** وکتاب **مظهر التقدیس بذهاب دولة الفرنسیس** میباشد . هردوکتاب در مصر چاپ شد ، اوّلی بتاریخ جبرتی معروف است و تمامی وقایع مصر را از اوّل سدهٔ

---

[1]- **جبرتی** - منسوب به جبرت است که نام دیگر شهر زیلع نامی از اراضی حبشه میباشد و بعضی از معروفین بهمین نسبت را ثبت اوراق مینماید . درقاموس گوید : زیلع بروزن صیقل ، نام بلده‌ایست درساحل بحر حبشه و درمراصد گوید : زیلع بهمان وزن، دیهی‌است در ساحل دریای حبشه وهم طائفه‌ایست از سودان در اراضی طرف حبشه که مسلمان هستند .

دوازدهم تا سال هزار و دویست و سی وشش هجرت حاوی بوده و تراجم احوال علما و ادبا ومشاهیر دیگررا نیزکه دراین مدت ازمصر بعرصهٔ ظهورآمده‌اند مشتمل میباشد . جبرتی درسال‌هزار ودویست‌وسی‌وهفت‌یاچهل‌تمام‌ازهجرت(۱۲۳۷ یا ۱۲۴۰ه‌ق)درگذشت.
(ص ۶۷۵ مط و ۱۷۶۶ ج ۳ س)

جبلی **سید عبدالواسع بن سید عبدالجامع‌بن عمران - (یاعمر)** بن ربیع غرجستانی ، از مشاهیر شعرای ایرانی ، ادیبی است فاضل، از اکابر اهل انشا و ادب ، مولد و پرورشگاهش غرجستان میباشد . درعهد دولت‌غزنویان و سلجوقیان ظهور یافت ، سلطان سنجر و بهرام شاه غزنوی را مدیحه‌هاگفت و در سال پانصد و پنجاه و پنج از هجرت (۵۵۵ه‌ق) وفات‌کرد . نسخهٔ خطّی دیوان او بشمارهٔ ۳۹۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ‌تهران(دانشکدهٔ معقول ومنقول) موجود میباشد و از او است :

ای‌قلم در دست‌تو چون درکف موسی‌عصا وی‌کرم درطبع تو چون درلب عیسی دعا
این فزاید دوستان را گاه الفت زندگی وآن نماید دشمنان را گاه دهشت اژدها

ایضاً

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا زین هردو نام ماند چوسیمرغ وکیمیا
هرعاقلی بزاویه‌ای مانده ممتحن هرفاضلی به داهیه‌ای گشته مبتلا
قومی ره منازعت من گرفته‌اند بی‌عقل و بی‌کفایت و بی‌فضل و بی‌دها
من جزبشخص، نیستم این‌قوم را نظیر شمشیر جز برنگ ، نماند بگندنا
با من همی خصومت ایشان عجیب‌تر زآهنگ مورچه بسوی جنگ اژدها
برهمت من است سخنهای من دلیل برنسبت من است هنرهای من گوا
در پای جاهلان نپراکنده‌ام گهر وز دست ناکسان نپذیرفته‌ام عطا
مقدار آفتاب ندانند مردمان تا نور او نگردد ، از چشمها جدا

غرج ، بمعنی‌کوه و **غرجستان** کوهستان ازبلاد ایران است‌که از جنوب به‌غزنه، ازشمال بمرو ، از مشرق به غور ، از مغرب بهرات محدود میباشد وتخلّص جبلی نیزهمانابجهت

انتساب او بغرجستان است که غرج بمعنی کوه و جبل است. (ص ۱۸۵ ج۱ مع وغیره)

جبلی **محمد بن حسن-** ادیب شاعر نحوی که درزمان خود مرجع ادبیّات بوده و از او است :

وماالانس بالانس الذین عهدتهم بانس و لکن فقد انسهم انس

درسال چهارصد وپنج ازهجرت (۴۰۵ﻫ قمری) درگذشت. (ص ۱۸۵ ج ۱۸ جم)

جبلی **محمد بن عبدون-** از اطبّای اندلس بوده ، در منطق و حساب و هندسه نیز دستی توانا داشت ، مدتی ریاست بیمارستان شهر فسطاط بدو موکول شد ، درسال سیصد و شصت قمری از هجرت باز باندلس برگشت و طبیب مخصوص مستنصر بالله و مؤیّد بالله گردید و سال وفاتش بدست نیامد.
(ص ۱۷۷۰ ج ۳ س)

جبلی **محمد بن علی بن محمد بن ابراهیم -** جبلیّ الشهرة ، ابوالخطاب الکنیة ، ادیبی است شاعر ، حسن الشعر ، ملیح النّظم ، فصیح القول از محدّثین بغداد که خطیب بغدادی از وی استماع حدیث کرده و ازدیگران نقل نموده است که جبلی ، رافضی مذهب متعصّب میباشد . نگارنده گوید : جبلی محمد بن علی ، درکتب رجالیّهٔ امامیّه مهمل الذکر بوده و درآنچه ازآنها دم دست داشتم اصلا نام وی را نگارش ندادهاند . خطیب ، قصیدهای مشتمل بربیست و دو بیت از ابوالعلاء معرّی نقل کرده که درمدح جبلی سروده است وشب دوشنبه بیست ونهم ذیقعدهٔ سال چهارصد و سی و نه از هجرت (۴۳۹ﻫ قمری) وفات یافت . (ص ۱۰۱ ج ۳ تاریخ بغداد)

جبیری رجوع به خبیری شود .

جحا بضمّ اوّل ، درضمن ترجمهٔ حال نصیرالدین معروف بملاّ نصرالدین خواهد آمد .

جحظه **ابوالحسن (یا ابوبکر) احمدبن جعفر بن موسی بن یحیی بن خالد بن برمك-** معروف به برمکی ، درنحو و نجوم ولغت و اخبار و فنون ادب ماهر وبسیار ملیح الشعر ومقبول اللفظ بود، درسرود وخوانندگی وتنبور نوازی

نیز حاذق و از ظرفای عصر خود بشمار میرفت ، از طرف معتمد عباسی بهمان جهت تنبورنوازی، لقب خنیاگر داشته‌که بفارسی سازنده وخواننده را اطلاق میکنند چنانچه بجهت برآمدگی چشمهایش نیز ازطرف عبدالله بن معتز عباسی، لقب جحظه داشته‌است که اینچنین شخص راگویند جحظه بسیار بخیل و تنگ چشم و بد شکل و قبیح‌المنظر بود، روزه نمیگرفت ، بشرب نبیذ عادت داشت ، درایفای وظائف دینیّه سست ومهمل بود و بهمان جهت زشت صورتی او است‌که ابن بسام دربارهٔ اوگوید :

لجحظة المحسن عندی یــد — اشکرها منــه الی‌المحشر
لما ارانی وجه برزونــه — وصاننی عن وجهه المنکر

و از اشعار خود جحظه است :

قد نادت‌الدنیا علی نفسها — لوکان فی‌العـالم من یسمع
کم واثق بالعمر واریتــه — و جـامع بـددت ما یجمع

نیز از او است :

انا ابن اناس مول‌الناس جودهـم — فاضحوا حدیثـا للنـوال المشهر
فلم یخـل من احسانهـم لفظ مخبر — ولم یخـل من تقریظهم بطن دفتر

تصانیف‌جحظه: **۱- الترنم ۲- دیوان‌شعر ۳- الطبیخ ۴- الطنبوریون ۵- فضائل‌السکباج ۶- مجربات المنجمین ۷- المشاهدات** وغیر اینها . ولادت جحظه درسال دویست و بیست وچهار بوده و وفاتش درسال سیصد وبیست و چهار یاشش (۳۲۴ یا ۳۲۶ه ق) درجبل یا واسط واقع شد و جنازه‌اش را ببغداد نقل دادند .

(ص ۲۴۱ ج ۲ جم و ۴۳ ج ۱ کا و ۶۵ ج ۴ تاریخ بغداد)

جحفی

عطاء - از اکابر عرفا میباشد ، در دیه جحفه مابین مکّه ومدینه که میقات‌احرام اهل مصر وشام است زاییده شد، زمان متوکّل عباسی وچندتن دیگر از خلفای دیگر را درک‌نمود وتا اوائل قرن‌سوم هجرت میزیسته و زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۰۴ ج ۳ مه)

جذامی

سعد بن احمد - بعنوان‌جذامی که باذال نقطه‌دار است‌خواهدآمد.

جده

در روضات‌الجنّات ، ضمن شرح حـال محمد بـن علی معروف بهابن حمیده گوید که‌جدّه‌عنوان‌مشهوری‌ابوعبدالله‌محمد بن‌علی بن

هانی‌سبتی لخمی میباشدکه مؤلف **شرح تسهیل** وکتاب **الغرة الطالعة فی‌شعراء المأة السابعة** بوده ، زمان و مشخص دیگری مذکور نداشته است . (ص۷۲۷ت)

جدیدالاسلام

میرزامحمدرضا - یزدی ، از اکابر علمای یهود و اسرائیلیان بود در زمان خود، افضل فضلای ایشان و وحید زمان وفرید دوران بشمار میرفت ، درسال ۱۲۳۸ه قمری بشرف اسلاف مشرّف شد ، دوسال بعد از تشرّف بدین اسلامی ، کتاب مستطاب **اقامة الشهود فی‌ردالیهود** را بزبان عبری بنام فتحعلی شاه قاجار تألیف دادکه بخط عبریش نوشته است . این‌کتاب در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار بتصدی سید علی بن حسین حسینی از علمای تهران بمساعدت ملامحمدعلی‌کاشانی وآقا محمدجعفر ، برادرزادهٔ خود میرزا محمدرضا ، بپارسی ترجمه و درسال ۱۲۹۲ه قمری درتهران چاپ سنگی شد، همین ترجمه موسوم به ، **منقول رضائی** بحساب‌ابجدی۱۲۳۸ میباشدکه برابر است با سال مذکور اسلام‌آوردن مؤلف و ولادت مترجم ونیز از تألیفات میرزا محمدرضا است :

۱- **الرد علی‌الیهود** ۲- **محضرالشهود** ۳- **مفتاح‌النبوة** وسال‌وفات‌مؤلف ومترجم بدست نیامد . (ص۲۶۳ ج۲ ذریعه وخود منقول‌رضائی)

جدیدالاسلام **میرزا محمدصادق** - بعنوان فخرالاسلام خواهدآمد .

جذامی

علی‌بن‌عبدالله‌بن‌موهب- مفسّری است مشهورکه‌کنیه‌اش‌ابوالحسن میباشد ، تفسیر بزرگی برقرآن مجید نوشته و در شانزدهم جمادی‌الاولی‌سال‌پانصد وسی‌ودوازهجرت(۵۳۲ه‌قمری)درنود ویک‌سالگی‌درگذشته‌است. (ص ۵ ج ۱۴ جم)

جذامی

سعدبن احمد بن عبدالله - جذامی‌اندلسی، مالکی، نحوی‌بیانی، از افاضل اواسط قرن هفتم هجرت میباشدکه جزولیه را شرح کرده و ازکلمات منظوم او است‌که منصوب بودن‌لفظ غدوة ، درجملهٔ **لدن غدوة** را بطور لغز گفته است و اشعار میداردکه همانا نصب دهندهٔکلمهٔ غدوة، لدن است و بس.

وما لفظـة لیست بفعل ولا حرف **ولا هـی مشتق و لیست بمصدر**

و تنصب اسما واحدا لیس غیره لهـا حالـة معـه تبین لمخبر
و منصوبها صدر لما هو ضدما اتانـا لبـاسا فی‌الکتاب المطهر

سال وفاتش بدست نیامد و لفظ جدامی را در روضات با دال بی‌نقطه نوشته است .
(ص ۳۰۸ ت)

جذوی شاعری است ایرانی ، از ایل و قبیلهٔ جغتائی ،که در اصفهان نشو ونما یافته ودرسال نهصد ودهم هجرت(۹۱۰ه ق) درگذشته و از او است :

عاشق وبدنام اگر گشتم، دلم باری‌خوش‌است عاشقی بدنامئی دارد ولی کار خوش است
(ص ۱۷۷۴ ج ۳ س)

جراح **عامر بن عبدالله** - بعنوان ابوعبیدة بن جراح در باب کنی خواهد آمد.

جراذینی (حرف اوّل جیم مفتوحهٔ و رابع آن ذال نقطه‌دار)منسوب به‌جراذین نوعی از خرما است ، در اصطلاح رجالی عبارت ازعلی بن‌عباس میباشد ولی ازعلامهٔ حلّی نقل شده‌که حرف اوّلش خاء نقطه‌دار بوده وتحقیق حال موکول بکتب رجال است .

جرجان[1]

جرجانی **ابوالمحاسن** - رجوع به جرجانی حسین بن حسن نمایند .

جرجانی **اسمعیل بن حسن** - بعنوان شرف‌الدین،اسمعیل بن‌حسن خواهد آمد.

جرجانی **جمال‌الدین عبدالله بن محمد بن حسن** - حسینی جرجانی ، شیعی امامی ، عالم فاضل، محقّق مدقّق ، از معاصرین محقّق کرکی

۱- **جرجان** - بضم اول ، بنوشتهٔ ابن‌خلکان ، شهری است بزرگ از اعمال و توابع مازندران (خراسان ح ل) : درمراصد گوید: شهری است ما بین خراسان وتبرستان (مازندران) که زیتون و انار وگردو و نیشکر وخرما درآن بسیار بوده وبواسطهٔ نهر بزرگی‌که از وسط آن شهر جاری‌است بدو قطعه میباشد وکشتی‌ها درآن‌نهر درکار است ، یا بنوشتهٔ بعضی، جرجان شهری‌است بزرگ در نزدیکی تبرستان ونهر مذکورهم درمیان این‌دو موضع‌جاری‌است. بهرحال دراینجا بعضی از معروفین به‌نسبت‌آن شهر را (جرجانی) ثبت اوراق مینماید .

(متوفی بسال ۹۴۰ه ق) ویا ازشاگردان وی میباشد، که درسال نهصد و بیست و نهم هجرت از تألیف **شرح تهذیب علامه** فراغت یافت ودرعهد شاه‌اسمعیل صفوی‌کبیرهم بمقام‌صدارت نایل گردید . سال وفاتش بدست نیامد و بحکم بعضی از قرائن دیگر دور نیست‌که در سال نهصد و هفتاد وشش از هجرت (۹۷۶ه ق) بوده باشد . (ص۱۵۴ت)

حسین بن حسن- جرجانی ازریاض‌العلماء نقل‌شده‌است‌که شیخ‌ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی ، عالم فاضل محدّث مفسّر معروف ، از مشاهیر علمای امامیّه میباشد وکتاب **جلاءالاذهان فی‌تفسیرالقرآن** که تفسیری است فارسی و بزرگ و حاوی اخبار ائمّه و روایات امامیّه ، از تألیفات او است ، نیز از ریاض‌نقل‌شده، محتمل‌است تفسیرجلاءالاذهان‌مذکور همان‌تفسیری باشدکه به**تفسیرگازر** مشهور است و بنابراین ، گازر یا سیدگازر ، لقب همین شیخ ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی میباشد بلکه دربعضی ازمجلّدات تفسیر جلاءالاذهان ، تفسیرگازرنوشته شده چنانچه درفهرست‌کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران ازیك‌نسخهٔ تفسیرمذکورکه‌پیش آقای حاج محتشم‌السلطنه رئیس دارالشورای وقت‌ایران‌بوده این‌عبارت‌را نقل‌کرده‌است **تمت‌المجلدة الثانیة من تفسیرالقرآن مسمی بجلاء الاذهان و جلاء الاحزان المنسوب الی ابوالمحاسن الحسین المشهور بگازر نور قبره علی یدالخ** . نیز از ریاض‌العلماء نقل شده است‌که ابوالمحاسن جرجانی ، از اکابر علمای امامیّه و معاصر علاّمهٔ حلّی‌بود وکتاب **تکلمة‌السعادات فی‌کیفیة العبادات‌المسنونات** بزبان پارسی ، ازتألیفات او میباشدکه درسال ۷۲۲ه ق از تألیف‌آن فراغت یافته و دراینجا نام و مشخّص دیگری ذکر نشده است . نگارنده‌گوید : احتمال قوی میرودکه همین ابوالمحاسن جرجانی صاحب‌کتاب تکلمة، همان ابوالمحاسن مذکور فوق صاحب تفسیر جلاء الاذهان باشد باری یك نسخهٔ خطّی از همین تفسیرکه دومجلّد اوّلی و دوّیمی‌آن است بشمارهٔ ۲۰۳۶ و یك نسخهٔ دیگرآن نیزکه دومجلّدآخری‌آن‌است بشمارهٔ۱۹۳۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارتهران(دانشکدهٔ معقول و منقول) موجود است . (ص۲۷۰ و۳۰۹ ج۴ذریعه و۱۰۳ج۱فهرست‌کتابخانه)

جرجانی

حمزة بن یوسف - مکنّی بابوالقاسم، ازمشاهیرمحدّثین وموزّخین عامّه میباشدکه برای استماع احادیث شریفه سالیان درازی سیر و سیاحت کرد ، در **تاریخ جرجان** که مولدش بوده کتاب مکمّلی نوشت ، سال وفاتش بدست نیامد ولی درسال چهارصد و بیست و هفت از هجرت درقید حیات بوده است .

(ص ۱۷۷۷ ج ۳ س)

جرجانی

عبدالقاهر بن عبدالرحمن- شافعی اشعری . ادیب نحوی لغوی بیانی ، مکنّی بابوبکر، از پیشوایان نحو و ادبیّات عرب از مشاهیر علمای اعیان و واضع علم معانی و بیان بود و تألیفات او بدین شرح است :

۱- **اسرارالبلاغة** درمعانی و بیان که درقاهره چاپ شده است ۲- **اعجازالقرآن صغیر** ۳- **اعجازالقرآن کبیر** ۴- **التلخیص** درعلم معانی ۵- **الجمل** که بجرجانیه مشهور و درنحو است ۶- **دلائل الاعجاز** درمعانی و بیان و درقاهره چاپ شده است ۷- **شرح الفاتحة** که تفسیر سورهٔ حمداست ۸- **العروض** ۹- **العمدة** درصرف ۱۰- **العوامل المأة** که درایران وغیره بارها چاپ شده و ازکتب درسی است ۱۱- **المغنی** که شرح ایضاح ابوعلی فارسی است ۱۲- **المفتاح فی شرح الصحاح** ۱۳- **المقتصد** که آن نیز شرح ایضاح است . عبدالقاهر اشعار نغز و طرفه هم میگفته و ازآن جمله است :

تذلل امن ان تذللت لـه	**یـری ذاك للفضل لاللبلـه**
و جانب صداقة من لایزال	**علی الاصدقاء یری الفضل له**

ایضاً :

کبر علی العلـم لاترمه	**ومل الی الجهل میل هائم**
وعش حمارا تعش سعیدا	**فالسعد فی طالع البهائم**

درسال چهارصد وهفتاد ویك یا چهار از هجرت (۴۷۱ یا ۴۷۴ﻫ قمری) وفات یافت.

(ص ۴۴۳ ت و۲۳ ج ۵ فع و۳۰۸۸ ج۴ س و۶۸۱ مط و ۲۴۲ ج۳ طبقات الشافعیة)

جرجانی

عبدالله بن عدی - مکنّی بابواحمد ، معروف بابن العدی ، از مشاهیر محدّثین اهل سنّت میباشدکه مولدش جرجان بود ، برای استماع حدیث مسافرتها کرد ، در مصر و شام و عراق و حجاز روایتهای بسیاری از مشاهیر اهل حدیث داشته وکتاب **الابصار** وکتاب **اسماء الصحابة** وکتاب **الکامل درجرح و تعدیل روات** از تألیفات او است. وی درسال سیصد و بیست ودو یا شصت وپنج (۳۲۲

یا۳۶۵ه قمری) دراسترآباد درگذشت. (ص ۶۳۶ ج ۱ س و ۹۴ تذکرةالنوادر)

جرجانی

عبدالملك بن محمد - مکنّی بابو نعیم ، درقاموس‌الاعلام ، همان شرح حال عبدالله بن عدی فوق را دراینجا هم با اندك تفاوت لفظی نوشته و ظاهراً سهو است . (ص ۱۷۷۷ ج ۳ س)

جرجانی

علی بن عبدالعزیز بن حسن بن‌علی بن اسمعیل - فقیه ادیب قاضی، شاعر ماهر ، شافعی ، مکنّی بابوالحسن ، وحید زمان ، نادرهٔ دوران ، مردمك دیدهٔ علم و دانش ، نظم بحتری و نثر جاحظ و خطّ ابن‌مقله را جامع و درعصر صاحب بن عبّاد قاضی‌القضاة ری بود . درطبقات‌الفقهای ابواسحق شیرازی در عداد فقها معدود ودریتیمةالدهر ثعالبی درسلك ادبا و شعرا منسلك است . برای‌تحصیل معارف باکثر بلاد اسلامی سیاحت‌ها کرد و از هرخرمنی خوشه‌ای چید ، کتاب‌های **تفسیرالقرآن** ، **تهذیب‌التاریخ** ، **الوساطة بین‌المتنبی و خصومه** از تألیفات وی بوده و از اشعار او است :

ماتطعمت لذة العیش حتی — صرت‌للبیت والکتاب جلیسا
ای‌شیئی اعز عندی من‌العلـــ — ـــم فما ابتغی سواه انیسا
انما الذل فی‌مخالطة النا — س‌فدعهم وعش‌عزیزاً رئیسا

ایضاً :

و قالوا توصل بالخضوع الی‌الغنی — وما علموا ان‌الخضوع هوالفقر
و بینی و بین‌المال شیئان حرما — علی‌الغنی نفسی‌الابیة والدهر
اذا قیل هذا الیسر ابصرت دونه — مواقف خیر من وقوفی بهاالعسر

ولادت جرجانی علی ، درسال دویست ونود و وفاتش درسال سیصد وشصت ودو یا شش از هجرت(۳۶۲یا۳۶۶ه ق) درنیشابور واقع ویا درسیصد ونود ودو (۳۹۲) درری درگذشت وجنازه‌اش را بجرجان نقل دادند . (ص۳۵۲ج۱کاو۱۴ج۱۴جمو۶۸۲مطو۱۷۷۷ج۳س)

جرجانی

سیدعلی بن محمد - بعنوان شریف جرجانی خواهدآمد .

جرجانی

محمد بن علی بن محمد - ملقّب به‌رکن‌الدین، بنوشتهٔ‌قصص‌العلماء عالم‌فاضل‌امامی‌وازمعاصرین‌علاّمهٔ‌حلّی‌متوفی‌بسال۷۲۷ه ق‌میباشد

وازتألیفات‌او است: **شرح مبادی وشرح نافع** وغیرآنها وسال وفاتش‌را ضبط نکرده‌است.

جرجاوی **عبدالمنعم-** از اکابر فضلای اواخر قرن دوازدهم هجرت میباشد و ازتألیفات او است: **شرح شواهد ابن‌عقیل** برالفیهٔ ابن‌مالك‌که چند مرتبه در مصر و قاهره بطبع رسیده و درحاشیهٔ‌آن شرح شواهد ابن‌عقیل نیزکه از شیخ قطهٔ عدوی است چاپ شده است. جرجاوی درحدود سال ۱۱۹۵ه ق درگذشت. اما **قطهٔ عدوی** عبارت ازشیخ محمد بن شیخ عبدالرحمن معروف به قطهٔ عدوی است‌که ازفضلای اواخر قرن سیزدهم هجرت ومصحّح مطبعهٔ بولاق درقاهره‌بود، کتاب **فتح‌الجلیل فی‌شرح شواهد ابن‌عقیل** ازآثار قلمی او است‌کـه در حاشیهٔ شرح شواهد جرجاوی چاپ شده چنانچه اشاره نمودیم و زمان وفات قطه و وجه این لقب معلوم نیست.
(ص ۶۸۲ و ۱۶۸۹ مط)

جرجی‌زیدان از مورّخین و نویسندگان عصر حاضر ما محسوب میشود، درسال ۱۸۶۱م دربیروت متولدگردید، درمدرسهٔ امریکائی‌آنجاتحصیل مراتب علمیّه نمود، در ۱۸۹۲م **مجلهٔ عربی الهلال** را منتشر ساخت و درسال ۱۹۱۴م درگذشت. علاقهٔ مفرطی بقرآن مجید و نهج‌البلاغه داشته وقرآن را منشأ انتشار سیصد فقره علوم متنوّعه میدانست تألیفات بسیاری داردکه ازآنجمله است: **آداب‌اللغة العربية** درچهارجلد، **تاریخ تمدن اسلامی**درپنج‌جلد، **تاریخ مصرالحدیث** در دوجلد، **مشاهیرالشرق** در دوجلد و همهٔ‌آنها درمصر و بیروت چاپ و محلّ توجه اهل فضل میباشند و از بعض افاضل‌عصر مسموع افتاده‌که مذهب کلیمی داشته‌است واللّه‌العالم. (اطلاعات متفرقه)

جرجرائی **احمد بن محمد بن احمد -** بعنوان کاتب جرجرائی خواهدآمد.

جرمی[۱]

جرمی **صالح بن اسحق -** مکنّی بابوعمر، فقیه ادیب لغوی نحوی، بصریّ‌الاصل، بغدادی‌المنشأ، جرمی‌اللقب، ازمشاهیر فقها و

۱- **جرمی-** بکسر اول، منسوب بشهری است درقرب بدخشان و بفتح‌آن، منسوب به‌جرم بن ریان یا زبان (بتشدید ثانی) پدر یکی‌از قبائل یمن واز بطون قبیلهٔ طی ویا ازشعب قبیلهٔ قضاعه میباشد و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد.

ادبای عامّه میباشدکه در اخبار و سیر نیز باخبر بود واز اصمعی ، یونس بن حبیب ، ابوعبیدة ، ابوزید انصاری ، اخفش و سعید بن مسعدة اخذ مراتب نمود ، بافراء نحوی مناظره‌ها میکرد و بروی فائق میآمد ، درحفظ احادیث و اخبار و وقایع ، دستی توانا داشت و درنحو و لغت وعروض و سیر تألیفات عدیده دارد :

۱- الابنیة ۲- التنبیه ۳- غریب سیبویه ۴- الفرخ که بمعنی جوجه و بچه است یعنی بچهٔ کتاب سیبویه . جرمی صالح ، درسال دویست و بیست و پنج از هجرت (۲۲۵ه ق) درگذشت ودر روضات‌الجنّات اورا در ردیف علمای‌عامّه نگارش‌داده‌است، در معجم‌الادبا و وفیات‌الاعیان از مذهب وی نامی‌نبرده‌اند لکن ظاهر آن‌است‌که ازعامّه میباشد ، نیز در وفیات‌الاعیان گوید : جرمی منسوب به چندین قبیله است‌که همهٔ آنها به‌جرم موسوم بوده و انتساب صالح معلوم نیست‌که بکدام‌یك از ایشان است ودراصل از هیچ‌کدام‌نیست و نسبت‌او بهرکدام‌که‌باشد محض بجهت‌نشوونما درمیان‌ایشان است وبس.
(ص۲۴۷ ج۱کا و۳۳۴ ت و۸۴ ف و۵۵ ج۱۲ جم و ۱۱۸ هب و۱۳۰ ج۲ نی)

جرمی **علی‌بن حسن** - طاهری مصطلح‌علم‌رجال‌بوده وشرح‌حالش موکول بدان علم است .

جریر **بن عطیة بن حذیفهٔ خطفی** ابن بدر بن مسلمة بن عوف بن کلیب بن یربوع بن حنظلة ابن‌مالك بن زید مناة بن تمیم بن مرّکلیبی تمیمی یربوعی، مکنّی بابوحزره ، وگاهی ملقّب بابن‌المراغة ، از اکابر وفحول‌شعرای عصر بنی‌امیّه میباشدکه بسیار وسیع‌الخیال وصافی‌القریحه وازمعاصرین اخطل وفرزدق بودکه باتفاق اهل فنّ ، این سه‌تن، سرآمد تمامی شعرای اسلامی هستند وبعقیدهٔ اکثر، جریر در تمامی فنون شعری از اخطل افضل و درغالب‌آنها بفرزدق هم تقدّم داشت . حکایات ونوادر بسیاری از وی منقول‌است، بانعامات وجوائز زیادی ازهشام‌بن‌عبدالملك و دیگر خلفا نایل‌آمد ، بهجوگوئی مایل بود و مردمان از شرّ زبان او ایمنی نداشتند و بویژه ، مهاجات او با فرزدق و اخطل مشهور وضرب‌المثل است **دیوان شعری** داردکه بسال ۱۸۹۵م در قاهرهٔ مصر چاپ شده **وکتابی هم درتاریخ** تألیف داده است .گویندکه

اقسام عمدهٔ شعر، فخر و مدح و هجو وغزلیّات‌بود، جریر درهمهٔ آنها بردیگران‌برتری داشت و درهریك ازآنها اشعاری گفته است‌که درآن رشته بنهایت مطلوب واقع شده و درمیان مردم جاری و ضرب‌المثل میباشد چنانچه در فخرگفته است :

اذا غضبت علیك بنو تمیم — حسبت‌الناس کلهم غضابا

درمدح عبدالملك بن مروان گفته است :

الستم خیر من رکب‌المطایا — واندی العالمین بطون راح

درهجوگفته است بدون اینکه فحشی بزبان‌آورده باشد :

فغض الطرف انك من نمیر — فلا کعبا بلغت ولا کلابا

در غزل و عشقبازی‌گفته است :

انالعیون التی فی‌طرفها حور — قتلننا ثم لم یحیین قتلانا

یصرعن‌ذا اللب‌حتی لاحراك به — وهن اضعف خلق‌الله ارکانا

از نسب مذکور درفوق جریرکه موافق وفیات‌الاعیان نگارش دادیم مکشوف‌گردیدکه نام جدّ جریر حذیفة و لقبش خطفی است وخود ابن‌خلّکان در ذکر اسامی پدران جریر بهمین معنی تصریح‌کرده و نام صاحب ترجمه را هم جریر نوشته و درباب جیم نگارش داده است . اینکه احمد رفعت و معجم‌المطبوعات نام خود اورا حذیفة نوشته وجریررا لقب دانسته‌اند بی‌مأخذ بوده ومستندی ازکتب‌تراجم‌ندارد بلکه به‌جریرنامیدن مادرش، درهنگام ولادتش ، دربعضی ازآنها تصریح شده است . اما تعرّض ما بذکر حال او (که بهمین اسم اصلی خود معروف و شرح حالش خارج از موضوع این‌کتاب است) محض بجهت تذکر دادن همین مطلب بوده و محتمل است‌که بعضی از اهل تتبّع لفظ جریررا لقب پندارند و ترجمهٔ حال اورا از این مختصرکه برای شرح حال معروفین بلقب وضع شده جویاباشند. وفات جریر درسال‌یکصد وده یا یازده ازهجرت(۱۱۰یا۱۱۱ه قمری) درهمان سال وفات فرزدق ، درشصت ونه یا هشتاد ویا هشتاد وچندسالگی دریمامه واقع شد و بنوشتهٔ‌آثار عجم قبر هردو دربصره‌است . ابوحزره ، بفتح حای بی‌نقطه، مال‌نیکو و پسندیده است و اما سبب لقب ابن‌المراغة‌آنکه مادر جریر از طرف اخطل یافرزدق، محض بدگوئی ، لقب مراغة را داشته است‌که بمعنی مزبله و مکانی است‌که چاروایان

درآن میغلطند و این‌کنایه ازآمیزش بیگانگان و غلطیدن ایشان برروی او است .
(ص۲۸۵ ج۱ع و۱۱۰ ج۱کا و۱۷۸۲ ج۳س و۶۸۷ و۴۰۶مط و۴۰۶جواهرالادب و۶۳عم)

جریری **احمد بن محمدبن حسین** - یا احمد بن حسین بن‌محمد، مکنّی باابومحمد، ازعرفای اواخر سدهٔ سوم و اوائل سدهٔچهارم هجرت میباشد ، ازکبار مشایخ صوفیّه و جامع اصول شریعت و فنون طریقت بشمار میرفت ، درفقه و اصول و اکثر فنون دیگر بردیگران برتری داشت بلکه درفقاهت دارای مقام مفتی و درطریقت از اصحاب جنیدبغدادی‌بود وبعداز وفات‌او خلیفه‌اش‌گردید. هنگامی که فرقهٔ قرامطه بغداد را محاصره‌کردند تمامی‌اهالی ازکثرت فشار، خواستار دعای‌خیر و فرج از وی‌گردیدند درپاسخ‌گفت: دعا پیش ازنزول بلا شاید وبعدازآن تسلیم و رضا باید، درنتیجهٔ همان‌محاصره درسال سیصد ودوازده‌یاچهارده‌ازهجرت(۳۱۲ یا ۳۱۴ه ق) از عطش در زیاده از صد سالگی درگذشت . **جریر:** بصیغهٔ مصغّر (بروزن زبیر) نام موضعی است از بصره و یکی دیگر درقرب مکّه . (ص۱۵ج۳ مه و۷۵۹ج۱فع)

جریری **معافی‌بن زکریا** - درتحت عنوان نهروانی خواهدآمد .

جزائر[1]

جزائری **شیخ احمد بن شیخ‌اسمعیل**- در ضمن ترجمهٔ جدا و جزائری عبدالنبیّ ، مذکور خواهد شد .

جزائری **عبدالقادر بن محمد بن عبدالقاهر** - انصاری القبیلة ، جزائری البلدة ، از فضلای قرن دهم هجرت میباشدکه در سال نهصد و شصت و شش از هجرت در قید حیات بوده وکتاب **عمدةالصفوة فی‌حل‌القهوة** که در سال ۱۷۶۵م در پاریس چاپ شده از او است . (ص۶۸۸ مط)

۱- **جزائر** - جمع جزیره ، ودر اصطلاح جغرافیائی نام ناحیهٔ بزرگی است درسمت شمالی‌افریقا وهم شهری است مرکزآن‌ناحیه‌که بعدازقاهره و اسکندریه بزرگترین وآبادترین بلاد افریقا میباشد و چندی از منسوبین‌آن را ثبت اوراق مینماید .

جزائری **سید عبدالله** - درضمن ترجمه جدّش سید نعمت‌الله ، بعنوان سید جزائری خواهدآمد .

جزائری **شیخ عبدالنبی** - بعنوان صاحب حاوی‌الاقوال ، خواهدآمد.

جزائری **شیخ علی بن هلال** - یاعلی‌بن‌محمد بن هلال ، جزائری‌الولادة، عراقی‌الاصل والاقامة زین‌العابدین اللقب ، ابوالحسن الکنیة ، عالم فاضل متکلّم از اکابر علمای امامیّه میباشد که در معقول و منقول علّامهٔ وقت خود بود ، درعصر خود ریاست مذهبی شیعه بدو منتهی میشد ، از احمدبن محمد بن فهد (متوفی بسال ۸۴۱ه ق) و شیخ حسن بن‌العشرة و دیگر مشایخ روایت میکند، خودش نیز از معروفین مشایخ اجازات بوده و نام نامی او درطرق اجازات اغلب علما و اکابر، مذکور میباشد . محقّق کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ه ق) و ابن ابی‌جمهور احسائی و جمعی از اکابر از تلامذهٔ وی بوده و از وی روایت میکنند . محقّق مذکور در سال ۹۰۹ه ق (که تاریخ اجازهٔ او است) بشیخ‌الاسلامی و فقیه اهل‌بیت بودنش می‌ستاید و ابن‌ابی‌جمهور نیز فقه و اصول ومنطق و بالخصوص تهذیب علّامه وقواعد علّامه وقسمت عمده ازمختلف علّامه را از وی خوانده وگوید باکثرت‌مشایخی‌که دارم غالباً دراساتید خود محض پاس حقوق ابن‌هلال و جلالت قدر او فقط بذکر وی کفایت کرده و دیگر مشایخ روایت‌خود را ذکر نمی‌کنم باری‌کتاب **الدر الفرید فی‌التوحید** ازتألیفات‌ابن‌هلال بوده وکثیرالفوائد است و تألیفات دیگر نیز دراصول وکلام ومنطق بدو منسوب میباشد و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۰۱ ت ومشیخهٔ شیخ‌آقا بزرگ)

جزائری **سید نعمت‌الله** - بعنوان سید جزائری خواهدآمد .

جزائری **سید نورالدین بن نعمت‌الله** - در ضمن ترجمهٔ حال پدرش سید نعمت‌الله ، تحت عنوان سید جزائری خواهدآمد .

جزری[1]

جزری **احمد بن محمد** - بعنوان ابن‌الجزری در باب کنی خواهد آمد .

جزری **علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد** - بعنوان ابن‌الاثیر جزری ابوالحسن خواهد آمد.

جزری **عمر بن‌محمد** - بعنوان ابن‌البزری ابوالقاسم، نگارش خواهد یافت.

جزری **مبارك بن ابی‌الکرم محمد** - بعنوان ابن‌الاثیر جزری ابوالسعادات خواهد آمد .

جزری **محمد بن ابراهیم بن ابی بکر** - مورّخ بعنوان ابن‌الجزری خواهد آمد.

جزری **محمد بن محمد بجلی** - بعنوان ابوالمؤید در باب کنی خواهد آمد.

جزری **محمد بن محمد** - شافعی ، قاری ، ملقّب بشمس‌الدین ، فاضلی است متبحّر از متأخّرین قرّاء و محدّثین عامّه که در بعضی از کتب شیعه مذکور ودر بعضی موارد بصاحب اربعین موصوف میباشد. قرائات قرآن مجید را از جمع کثیری اخذکرده و درسال نهصد و شصت و نه از هجرت تمامی قرآن را نزد ابوعبدالله شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن علی حنفی یکمرتبه با قرائات سبعه و مرتبهٔ دیگری نیز باقرائات عشره خوانده است ، سلسلهٔ مشایخ قرائت‌او بنوشتهٔ بعضی با سیزده واسطه بحضرت امیرالمؤمنین ع موصول میشود لکن مستبعد است و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۷۵۰ت)

جزری **محمد بن محمد بن علی بن یوسف** - یا محمد بن محمد بن‌محمد بن محمد بن علی بن یوسف ، شافعی ، جزری دمشقی ، ملقّب

[1] ــ **جزری** - با دوفتحه ، منسوب بجزیره است وبالخصوص چند تن ازمشاهیر علما و فضلای نامی از اهالی جزیرهٔ ابن‌عمر بهمین‌عنوان معروف میباشدکه بطور خلاصه ثبت‌اوراق مینماید . این جزیره ، شهری است درسه منزلی موصل‌که دجله ازسه‌طرفش بشکل هلال احاطه نموده و درطرف دیگر نیزآب را بواسطهٔ خندق جاری‌کرده‌اند وبدین وسیله‌آب از هرطرفش احاطه‌کرده و به‌جزیره معروف گردیده است . (مراصد وغیره)

بشمس‌الدّین ، مکنّی بابوالخیر، معروف بـابن‌الجزری ، عـالم فاضل ، محدّث مورّخ ، متکلّم ، قاری متبحّر، از مشاهیر سدهٔ نهم عامّه میباشدکه درسیزده سالگی قرآن‌مجید را حفظ‌کرد ، پس‌ازآنکه مقداری از اوقات خود را صرف تحصیل حدیث نمود چندی هم بمطالعه و خواندن قرائات مختلفه پرداخت ، هفت قسم ازآنها را خوب فراگرفت ، درنوزده سالگی بقاهره‌رفته ودرسیزده قسم قرائت مهارتی بسزا یافت پس‌بدمشق برگشت بتکمیل فقه وحدیث پرداخت، برای خواندن بلاغت و اصول فقه باز بقاهره رفت تا در سال ۷۷۴ه ق از ابوالفدا ودر ۷۷۸ه ق از ضیاءالدین ودر۷۸۵ه ق ازشیخ‌الاسلام‌بلقینی اجازهٔ فتوی تحصیل‌کرد . درسال ۷۹۳ه ق بقضاوت دمشق منصوب شد و بسال ۷۹۸ه ق از طرف سلطان بایزید بمدرّسی سمرقند نامزدگردید و درآنجا با سید شریف جرجانی ملاقات‌نمود اخیراً ببلاد بسیاری مسافرتهاکرد تاآنکه متصدی قضاوت شیرازگردید ودر سال هشتصد و سی وسه یا چهار از هجرت (۸۳۳یا۸۳۴ه ق) درهمان بلده درگذشت و درمدرسه‌ای‌که خودش بنا نهاده بود بخاك سپرده شد و تألیفات وی بدین شرح است:

۱- التاریخ ۲- التمهید فی‌التجوید ۳- الحصن الحصین من‌کلام سیدالمرسلین، آن‌کتابی است‌که ادعیه و اوراد و اذکار وارده در احادیث وآثار را جامع ،آنها را از احادیث صحیحه استخراج نموده و ازتألیف‌آن در۷۹۱ه ق فارغ شده است ، این‌کتاب درمصر و قاهره چاپ‌شده وخودش شرحی برهمین‌کتاب نوشته وآن شرح را **مفتاح‌الحصن** نام‌کرده است و نیز تلخیصش نموده وآن را **عدة‌الحصن** نامیده و درسال ۸۳۱ه ق شرحی برمشکلات همین‌کتاب‌الحصن نوشته‌است **۴- الدرة المضیئة فی‌قرائات‌الائمةالثلثة المرضیة** که تکلمهٔ قصیدهٔ شاطبیّه بوده وبهمان وزن وقافیه میباشد و۲۴۱ بیت را حاوی ودرقاهره چاپ شده‌است **۵- ذات‌الشفاءفی‌سیرةالنبی والخلفاء ۶- ذیل‌مرآة‌الزمان سبط‌ابن‌الجوزی** وظاهراً همان‌کتاب تاریخ فوق‌است **۷- الزهر الفائح فی‌ذکر من‌تنزه عن‌الذنوب والقبائح** که درقاهره چاپ‌شده‌است **۸- شرح‌الحصن** که درفقرهٔ سوم اشاره‌نمودیم **۹- طیبات‌النشر فی‌القرائات‌العشر** (یاطیّبةالنشر فی‌القرائات‌العشر)که منظومه‌ایست هزار بیتی درقرائات

ده‌گانه ودرقاهره‌چاپ‌شده‌است **۱۰- عدة الحصن** که‌درفقرهٔ‌سوم‌مذکورشد. **۱۱- عقداللالی فی‌الاحادیث المسلسلة العوالی ۱۲- کفایةالالمعی فی‌آیة یا ارض ابلعی ۱۳- مفتاح‌الحصن** که در فقرهٔ سوم مذکور شد **۱۴- المقدمة الجزریة** در تجویدکه حاوی یکصد و ده بیت میباشد ، درمصر و تبریز چاپ شده ، ناظم، هرآنچه راکه برای قاری قرآن مجید پیش ازقرائت‌لازم‌است درآن‌نگارش‌داده ومقدمه‌نامیدنش‌هم ازهمین راه‌است **۱۵- منظومه‌ای در هیئت**‌که حاوی ۵۲ بیت است **۱۶- النشر فی‌القرائات العشر** و ظاهراً همان است‌که بنام طیّبات مذکور شد **۱۷- الهدایة الی معالم‌الروایة** که منظومه‌ایست مشتمل برسیصد و هفتاد بیت و عبارت از تناقل روایات مختلفه در قرائات ، میان طبقات قراء میباشد **۱۸- هدایةالمهرة فی‌ذکر الائمةالعشرة** نیز منظومه‌ایست درقرائت وغیر اینها . نام ونسب وتاریخ وفات جزری قاری بشرحی است‌که نگارش دادیم و اینکه بعضی از ارباب‌تراجم نام پدرش را ابراهیم نوشته و در قاموس‌الاعلام هم تاریخ وفاتش را ۷۳۳ه‍ ق ضبط‌کرده است اشتباه بوده ویا ناشی از سهو و خطای‌کاتب ویا چاپخانه است بلی محمدبن ابراهیم جزری از جملهٔ مورّخین است و درباب‌کنی بعنوان ابن‌الجزری خواهدآمد .

(ص ۶۲ مط و ۱۱۹ هب و ۱۳۰ ج ۲ نی و ۱۷۰۲ ج ۳ س وغیره)

جزری

نصرالله بن ابی‌الکرم محمد - بعنوان ابن‌الاثیر جزری ابوالفتح درباب‌کنی خواهدآمد .

جزولی

عیسی بن عبدالعزیز- بربری مراکشی، مکنّی‌با بوموسی، ازاکابر علمای‌نحومیباشدکه شان وغریب ونکات ودقائق‌آن‌را خبیرواستاد ابن‌معط و شلوبین بود و **مقدمهٔ جزولیه** درنحو از او است‌که **قانونش نام‌نهاده** و بانهایت ایجاز عجائب بسیاری را مشتمل وآن‌حاشیه برکتاب جمل زجاجی است ومحل اعتنای فحول ادبا بوده وشرح‌های بسیاری‌برآن‌نوشته‌اند و اکثرشان بقصور فهم ازادراك مقاصد آن‌کتاب اعتراف‌آورده‌اند . جزولی بسال ششصد و شش یا هفت یا ده از هجرت (۶۰۶ یا ۶۰۷ یا ۶۱۰ه‍ ق) درمراکش وفات یافت. **جزولی** با دوضمّه منسوب به‌جزوله میباشد که کزوله نیزگویند وآن قبیلهٔ مشهوری است از بربر.

(ص ۱۱۹ هب و ۴۳۰ ج ۱ کا و ۱۸۰۲ ج ۳ س)

جزولی **محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر-** سلیمان شریف حسنی، مکنّی بابوعبدالله از مشاهیر فقها وعلمای عامّه میباشدکه فنون‌طریقت را در بلاد مغرب زمین احیاکرد ،کتاب **دلائل‌الخیرات وشوارق‌الانوار فی‌الصلوةعلی‌النبی المختار**که بارها درمصر و قاهره چاپ شده از تألیفات او است و درسال هشتصد و هفتاد از هجرت (۸۷۰ه ق) درگذشت .　　(ص ۶۹۷ مط و ۱۸۰۲ ج ۳ س)

جصاص **احمدبن علی-** رازی بغدادی، مکنّی بابوبکر، معروف به‌جصاص، از مشاهیر فقهای حنفیّه میباشد واز تألیفات او است :

۱- **احکام‌القرآن**که دراستانبول چاپ‌شده ۲- **الاصول فی‌الفقه** ۳- **شرح اسماءالله الحسنی** ۴- **شرح‌الجامع الکبیر** ۵- **شرح مختصرالطحاوی** ۶- **شرح مختصر الکرخی** ۷- **مختصر اختلاف‌الروایات** ودرسال سیصد و هفتاد از هجرت (۳۷۰ه ق) درشصت وپنج سالگی درگذشت .　　(ص۲۹۲ف‌و۲۵۸ج۱فع و۱۸۱۶ج۳س)

جعابی **محمدبن عمر-** درباب‌کنی بعنوان‌ابن‌الجعابی مذکورخواهدافتاد.

جعبری[1]

جعبری **ابراهیم -** از صلحای قرن هفتم میباشد ، بعضی احوال غریبه از وی منقول وخندانیدن‌مردم‌درحال‌گریه وگریاندن‌ایشان درحال خنده از خصایص او بوده است . وی بسال ششصد وهشتاد و هفت از هجرت (۶۸۷ه ق) در هشتاد و هشت سالگی درگذشت .　　(ص ۵۶۵ ج ۱ س)

جعبری **برهان‌الدین‌بن عمر-** بعنوان خلیلی خواهدآمد .

جعد **محمد بن عثمان بن مسیح -** شیبانی، مکنّی بابوبکر، ادیبی‌است نحوی‌لغوی ازفضلای نحو و لغت و ادب وازتألیفات او است :

۱- **الالفات** ۲- **خلق‌الانسان** ۳- **العروض** ۴- **غریب‌القرآن** ۵- **الفرق**که جمع

۱ـ **جعبری -** منسوب به جعبر (بروزن جعفر)است وآن قلعه‌ایست درساحل فرات در قرب‌صفین، مابین بالس و رقه‌که قدیماً به دوسر موسوم بوده‌است، مردی جعبر نام ازبنی‌قشیر، ضبطش نمود و بنام وی مشتهر گردید و بعضی از منسوبین‌آن را مینگارد .

فرقه است **۶- القرائات ۷- المختصر** در نحو **۸- المذکر والمؤنث ۹- معانی‌القرآن ۱۰- المقصور والممدود ۱۱- الناسخ والمنسوخ** وغیر اینها و درسال سیصد و بیست و اند از هجرت درگذشت.　　　(ص ۲۵۰ ج۱۸جم و۴۷ج۳ تاریخ‌بغداد)

جعفری　**جعفر بن ابراهیم** - هاشمی مدنی ، شرح حالش موکول بکتب رجالیه است .

جعفری　**داود بن قاسم** - بعنوان ابوهاشم درباب‌کنی خواهدآمد .

جعفری　**سلیمان بن جعفر**- مصطلح رجال بوده و تحقیق‌آن موکول بکتب رجالیه است .

جعفری　**صالح بن حسین** -کنیه‌اش ابوالبقاء ، از افاضل قرن هفتم هجرت میباشدو کتاب **البیان الواضح المشهود من فضائح‌النصاری والیهود** وکتاب **تخجیل من حرف‌التوراة والانجیل** از تألیفات او است. وی درسال ششصد وهیجده از هجرت در قید حیات بوده چنانچه در معجم‌المطبوعات‌گفته ولی مأخذی بیان نکرده است . درکشف‌الظنون نام‌کتاب دویمی مذکور را **تخجیل من حرف‌الانجیل** نوشته وگوید که ابوالفضل مالکی درسال (۹۴۲ه‍ ق) نهصد و چهل و دوم هجرت‌آن را منتخب‌کرده است . شرح حال مؤلف درجایی دیگر بنظر نرسیده و محتاج به تتبّع است .
(کف وص ۷۰۱ مط)

جعفی[۱]

جعفی　**جابر بن یزید بن حرث بن عبد یغوث** - ازدی‌جعفی‌تابعی،پیشوای مفسّرین میباشد ، تفسیر را ازحضرت باقر علیه‌السلام فراگرفت و ازکسانی است‌که از همه‌کس بریده و بدان امام عالی‌مقام پیوسته و ازآن حضرت و

۱- **جعفی**- بضم اول ، پدر قبیله‌ایست در یمن و درمقام نسبت هم جعفی‌گویند و یا خود پدرآن قبیله جعف بن سعد بوده و فقط درمقام نسبت ، جعفی اطلاق میکنند . دراصطلاح رجالی اسمعیل‌بن جابر و اسمعیل‌بن عبدالرحمن وچندتن دیگر راگویند، دراینجا فقط بشرح حال دوتن از ایشان پرداخته وشرح حال دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم .

حضرت صادق علیه‌السلام روایت مینماید و درسال یکصد و بیست وهفت یا هشت یا سی ودو از هجرت (۱۲۷ یا ۱۲۸ یا ۱۳۲ه قمری) وفات یافت. تألیفاتی داشته‌است بدین‌شرح:

۱- تفسیرالقرآن ۲- الجمل ۳- صفین ۴- الفضائل ۵- مقتل امیرالمؤمنین ع ۶- مقتل‌الحسین ع ۷- النوادر . راوی‌کتابهای جابر، عمرو بن شمر و دیگر اشخاص ضعیف‌الحال میباشد اما خودش مابین‌علمای رجال محل خلاف وجدال بوده وبزعم بعضی از ایشان مضطرب‌الحدیث و مختلط‌الحدیث است‌که در روایات خود بی‌پروا وهریك از صحیح و ضعیف را روایت میکند و دیگران توثیق و تعدیلش مینمایند. بعقیدهٔ بعضی از این فرقه از اصحاب اسرار حضرت صادق علیه‌السلام هم بوده است و تحقیق مطلب را موکول بکتب رجالیه می‌داریم . (کتب‌رجال)

جعفی

محمد بن احمد بن ابراهیم - جعفی‌کوفی ، معروف به صابونی و ابوالفضل صابونی ، عالم فاضل ، فقیه کامل ، نجومی ، امامی اخباری تاریخی ، از قدمای علمای امامیّه و از مصنّفین ایشان و از اصحاب کتب فتوی میباشد ، هردو زمان غیبت صغری وکبری را دریافته و جعفر بن قولویه (متوفی بسال ۳۶۸ه ق) بلاواسطه از وی روایت مینماید ، نجاشی و شیخ طوسی با دو واسطه از وی روایت میکنند و ابن‌ادریس درکتاب سرائر خود بعضی از فتاوی او را نقل‌کرده است . تألیفات او بدین شرح میباشد.

۱- الاجارات ۲- الادعیة ۳- الاعتکاف ۴- الاقطاعات ۵- ام‌الولد ۶- الایلاء ۷- الایمان والنذور ۸- تخییرالاحکام ۹- تسمیة اصناف کلامه تعالی ۱۰- تفسیر معانی القرآن ۱۱- التوحید والایمان ۱۲- الفاخر درلغت وغیراینها وسال‌وفاتش بدست نیامد.

(ص ۵۵۵ ت و ۱۱۹ هب وکتب رجال)

جعل

ابوعبدالله ، حسین بن علی بن ابراهیم - بصری‌الولادة ، بغدادی المسکن والمدفن، لقبش قشور، بهریك‌ازکاغذی وجعل مشهور، فاضل، فقیه متکلّم جلیل‌القدر، از مشایخ معتزله واز اتباع ابوعلی‌جبائی سالف‌الترجمة بود ،آوازه و شهرت او درتمامی‌بلاد ، خصوصاً درخراسان منتشر و ریاست مذهبی عصر

خود بدو منتهی گردید واز تألیفات او است :

۱- الاقرار ۲- الخلق ۳- المعرفة ۴- نقض کلام الرازی فی انه لایجوز ان یفعل الله تعالی بعد ان کان غیر فاعل ۵- نقض کلام الراوندی فی ان الجسم لایجوز ان یکون مخترعا لامن شیئی.

جعل درسیصد و شصت ونه یا نود ونه از هجرت (۳۶۹ یا ۳۹۹ھ ق) در بغداد درگذشته و ابوعلی فارسی نحوی برجنازه‌اش نماز خواند. (ص۲۴۸ف و۷۲ج۸ تاریخ بغداد)

جغتائی **امیرعلیشیر** - بعنوان نوائی جغتائی خواهد آمد .

جفاکش تخلّص اوّلی سوزی حسنعلی است که بهمین عنوان خواهد آمد .

جفر **احمد بن اسحق** - حمیری نسب ، مصری البلدة ، جفر الشهرة، از نحویین مصر میباشد ودرسال سیصد ویك از هجرت (۳۰۱ھ ق) وفات یافت . (ص ۲۲۶ ج ۲ جم)

جفری **امیر سیدحسین** - جفری اخلاطی ، از علمای جفر واعداد میباشد که درعلم جفر وحروف وتکسیر دستی توانا داشت ودر**علم جفر کتاب بزرگی دارد** درحدود ده هزار بیت که تمامی قواعد و اصطلاحات و اشتقاقات آن را جامع است، در اواخر آن مقداری وافی ازطلسمات وعزائم مجرّبه درکشف امور مشکله را نگارش داده و زمان و مشخصات دیگری بدست نیامد . (س ۲۲ ص ۲۶۱ ت)

جفینه دراصطلاح رجالی، **اسمعیل بن عبدالرحمن** است ورجوع به حقیبه نمایند

جلال دوانی **محمد بن اسعد** - بعنوان دوانی نگارش خواهد یافت .

جلال الدین **بلخی، محمدبن بهاءالدین محمد**- بعنوان مولوی معنوی خواهد آمد.

جلال الدین **خجندی، عمر بن محمد** - بعنوان خبازی عمر، خواهد آمد.

جلال الدین **خطیب دمشقی، محمد بن عبدالرحمن**، بهمین عنوان خطیب دمشقی خواهد آمد .

جلال الدین **دوانی، محمدبن اسعد** - درتحت همین عنوان دوانی خواهد آمد.

جلال الدین **رومی، محمدبن بهاءالدین محمد**- بعنوان مولوی معنوی خواهد آمد.

جلال‌الدین **سیوطی عبدالرحمن** بهمین عنـوان **سیوطی عبدالرحمن بن ابی‌بکر** نگارش خواهیم داد .

جلال‌الدین **عضد** ، بعنوان **جلال عضد** خواهدآمد .

جلال‌الدین **عطاءالله** ، بعنوان **صاحب روضة‌الاحباب** خواهدآمد .

جلال‌الدین **عمر بن محمد** ـ همان جلال‌الدین خجندی‌است و بعنوان خبازی خواهدآمد .

جلال‌الدین **قزوینی** ، **محمد بن عبدالرحمن** است و بعنـوان خطیب دمشقی خواهدآمد .

جلال‌الدین **محلی** یا **محمدبن احمد** بعنوان محلی نگارش خواهیم داد.

جلال‌الدین **محمد بن بهاءالدین محمد**ـ بعنوان مولوی معنوی خـواهدآمد .

جلال‌الدین **محمد بن اسعد** ـ بعنوان دوانی نگارش خواهد یافت .

جلال‌الدین **محمد بن عبدالرحمن** ـ بعنوان خطیب دمشقی مذکور خواهدشد.

جلال‌الدین **مولوی** ـ بعنوان مولوی معنوی نگارش خواهیم داد .

جلال‌شیروانی یا **جلال‌طبیب** کـه حـکیم جلال نیزگوینـد از اطبّا و حکما و شعرای ایـرانی میباشد ، در شیراز بشاه محمد مظفّر و شاه شجاع انتساب داشته ومنظومه‌ای **بعنوان‌گل و نوروز** داردکه درسال هفتصد وسی وچهار ازهجرت نظمش‌کرده، درطبّ و حکمت نیز دستی توانا داشت و از اشعار او است :

از این دیار برفتیم و خوش دیـاری بود   بآب دیـده بشستیم اگـر غبـاری بـود
جلال رفت و ترا بعد از این شود معلوم   که‌آن شکستهٔ مسکین چگونه یاری بود

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .   (ص ۱۸۲۷ ج ۳ س)

جلال عضد شاعری‌است ایرانی یزدی ، سیّدی است صحیح‌النّسب ازافاضل قرن‌هشتم هجرت، باجلال شیروانی فوق معاصر بود **دیوان مرتبی**

دارد . هنگامی که شاه محمد مظفّر از بلوك فارس وارد یزد شد روزی بمکتب درآمد، جلال عضد را دیدکه با روی چون ماه و دوگیسوی سیاه مشغول کتابت است ، از معلّم پرسیدکه این کیست؟گفت پسر عضد یزدی، نامش جلال الدین که دراین سنّ وسال فضائل بسیاری را جمع کرده است ، اشعار نغز میگوید وخط خوب می نویسد، شاه گفت چیزی بربدیهه بگوی و بنویس تا شعر وخط ترا ملاحظه کنم جلال الدین فی الفور این قطعه را انشاکرد و نوشت و تقدیم حضور نمود :

چار چیز است که درسنگ اگرجمع شود لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارائی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد تربیت کردن مهر ، از فلك مینائی
درمن این هرسه صفت هست ،کنون میباید تربیت از توکه خورشید جهان آرائی

شاه ازلطف شعر وحسن خط وی درحیرت ماند ونظر بتربیت وی بگماشت تا بدان وسیله در دربار سلطنتی تقرّب یافته و عاقبت بمقام وزارت رسید . نگارنده گوید : ظاهر بیان فوق آنکه : نام یا لقب پدرش عضد بود وخودش جلال الدین نام داشته است، دراستعمالات عرفیه، آن نام پدر ، لقب وی گردیده وبه جلال الدین عضد شهرت یافته است. سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۵۰ مرآت الخیال و۱۸۲۷ ج۳ س)

جلال محلی **محمد بن احمد** - بعنوان محلّی نگارش خواهد یافت .

جلالین تثنیهٔ جلال است ، در اصطلاح اهل علم ، عبارت ازجلال الدین سیوطی و جلال الدین محلّی مذکورین فوق میباشد چنانچه در شرح حال ایشان اشاره خواهد شد **تفسیر قرآن معروف بهجلالین** هم از این دونفر است .

جلایر شاعری است ایرانی که میرجلایر وامیرجلایر نیزگویند، درعهد شاه اسمعیل اوّل صفوی وسلطان حسین بایقرای تیموری میزیسته است با اینکه پدرش ازمستخدمین دربار یادگار محمد میرزا بود خودش بشغل پدر رغبت نکرده و طریق زهد و عرفان پیمود ، درفنون شعری طبعی موزون داشت ، با امیدی ، شاعر تهرانی سالف التّرجمة مشاجرة و مناظرة میکرد و با طفیلی تخلّص مینمود و از

غزلیّات او است :

بتی کزگل بود آزار پا درگشت بستانش　　چه‌رو دردیده جویم باوجود خارمژگانش

ونیز از او است :

سرو قدت جلوه کرد قدر صنوبر شکست　　لعل لبت خنده زد قیمت گـوهر شکست

هنـدوی دربـان او چـوب سیاست بقهر　　ازکف خاقان‌کشیـد برسر قیصر شکست

جلایر، درسال نهصد و بیست وپنجم (۹۲۵ﻫ ق) درگذشت .

در توضیح معنی طفیلی (که مهمان ناخوانده راگویند) می‌نگارد : میـدانی در مجمع‌الامثال در تحت عنوان **اوغل من طفیل**گویـد طفیلی بزعم اصمعی ، کسی است‌کـه بی‌دعوت وارد مجلس قوم‌گردد ، از طفل (بروزن سخن) اشتقاق‌یافته‌که‌آمدن ظلمت شب را اطلاق میکنند و یا موافق قول ابوعمر و طفل (بروزن عمل) خود ظلمت را گویند . از ابوعبیده نقل‌کرده است‌که طفیل نام مردی بوده ازکوفه‌که پسردلان از نژاد بنی‌عبدالله بن غطفان بود ، بحکم عادت در مهمانی‌ها و مجالس ولیمه بدون دعوت حاضر میشد و بهمین جهت به طفیل‌الاعراس و طفیل‌العرائس شهرت داشت ، ازآن‌روکه پایه‌گذار این عمل و نخستین‌کسی‌بوده‌است‌که این‌کار پست‌ناخوانده رفتن از وی سر میزده ضرب‌المثل شد و اوغل من طفیل از امثال دائره‌گردید و هرکس راکه این‌چنین بود بجهت انتساب بوی طفیلی‌گفتنـد . مخفی نماندکـه اعراب بادیه‌نشین ، مهمان ناخواندهٔ حاضر مجلس طعام را وارش و حاضر مجلس شراب را واغـل نامنـد و اهالی شهر، اوّلی را نیز واغـل گویند و مثل مذکور نیز از همین‌کلمهٔ واغل مأخوذگردیده چنانکه شاعرگوید:

اوغل فی‌التطفیل من ذبـاب　　علی طعام و علـی شراب

لو ابصر الرغفان فی‌السحاب　　لطار فـی‌الجوبـلا حجـاب

دراقیانوس‌گوید: پدر طفیل مذکور زلال‌بوده ودیگرانرا نیز بجهت‌انتساب‌او طفیلی‌گفتن اصطلاح مخصوص‌اهل‌عراق‌است ودر زبان‌عربی شخص‌همچنانی را وارش و واغل‌گویند.

(ص ۲۶۴ سفینه و ۱۸۲۸ ج ۳ و ۳۰۱۵ ج ۴ س و ۷۰۱ مجمع‌الامثال)

جلدکی

ایدمر بن عبدالله - یا ایدمر بن علی بن ایدمر جلدکی مصری ، (یا نام و نسب و لقب او عزّالـدین ، علی بن ایدمر بن علی بن

ایدمر) و (یا علی بن محمد بن ایدمر میباشد) ، بهرحال مسمّی یکی میباشد ، حکیمی است فاضل ، مشهور به‌کیمیا وی، به دیهی جلدك نام در دوفرسخی مشهد مقدّس رضوی منسوب ، اخیراً بدمشق وقاهره رحلت‌کرد، بدرس علم‌کیمیاحریص و اهتمام تمام داشت ودرسال هفتصد وپنجاه یا شصت ودو ازهجرت (۷۵۰یا۷۶۲ه قمری) درقاهره درگذشت. تألیفات بسیاری داردکه از خطبه‌های‌آنها شیعهٔ امامی بودنش استظهار می‌شود:

۱- **انوارالدرر فی‌ایضاح الحجر** ۲- **البدر المنیر فی‌خواص الاکسیر** یا **فی‌قانون طلب‌الاکسیر** که شرح بیت نهم کتاب شذور الذهب مذکور در فقرهٔ ششم زیرین است ۳- **البدرالمنیر فی‌ینبوع‌الاکسیر** ۴- **البرهان‌فی‌اسرارعلم‌المیزان** ۵- **التعریب** یا**التقریب فی‌اسرارعلم‌الترکیب** ۶- **الدررالمنثور فی‌شرح‌صدرالشذور**که قسمت‌اول‌کتاب‌شذورالذهب ابوالحسن علی‌بن موسی انصاری‌کیمیاوی (متوفی بسال۵۹۴ه ق) راکه منظومه‌ایست در کیمیا شرح کرده است ۷- **الدرالمنیر والمصحف الکبیر** ۸- **زراعةالذهب** که در زیر بعنوان نهایةالمطلب مذکور است ۹- **سراج‌الاذهان فی‌شرح البرهان**که‌کتاب برهان نام خود را شرح‌کرده است ۱۰- **غایةالسرور فی‌شرح دیوان الشذور**که شرح شذور الذهب مذکور درفقرهٔ ششم است ۱۱- **غنی‌الملهوف‌فی‌اسرارالترکیب** ۱۲- **کشف‌الستور**که شرح یك قسمت ازکتاب شذورالذهب فوق است ۱۳- **کنزالاختصاص و درةالغواص فی‌معرفة اسرار علم‌الخواص**که در بمبئی چاپ شده ۱۴- **المصباح فی‌اسرار علم‌المفتاح** که نیز در بمبئی چاپ شده و دراین‌کتاب‌گوید : استاد جابر، برزیاده از هزارکتاب اشاره‌کرده وماهم نتیجه وحاصل‌آنهارا درپنج‌کتاب مفصل موسوم به**البرهان، التقریب، غایةالسرور، کنزالاختصاص** ، **نهایةالمطلب** جمع‌کرده وخلاصهٔ این‌پنج‌کتاب‌را نیزدرهمین‌کتاب**المصباح** مندرج ساختیم ۱۵- **المکتسب من‌المکتسب** ۱۶- **نتایج‌الکفرفی‌علم‌الحجر** یا **فی‌الکشف عن احوال الحجر**که درسال ۷۴۲ه قمری از تألیف‌آن فراغت یافته و اخیراً در قاهره چاپ شده است ۱۷- **نهایة المطلب فی‌شرح المکتسب** که **زراعةالذهب** نیزگویند .

(ص ۱۳۷ ج ۱۴ اعیان و مواضع متفرقه از ذریعه و ۷۰۳ مط وغیره)

جلودی

ابواحمد ، عبدالعزیز بن یحیی‌بن احمد بن عیسی، جلودی بصری، ازاکابرشیعهٔامامیّه ومشایخ‌علمای‌بصره میباشد، ثقه وجلیل‌القدر

بود در هیچیك ازکتب رجالیـّه درصحت عقائد و روایات وی قدحی نیامده است ، در تاریخ و نجوم و اخبار و سیر نیز یدی طولی ودستی توانا داشت ودرفقه وکلام وتواریخ مختلفه تألیفات بسیاری دارد :

۱- اخبار ابی‌داود ۲- اخبار ابی‌الطفیل عـامر ۳- اخبار ابی‌نواس ۴- اخبار الاعراب ۵- اخبار اکثم‌بن‌صیفی ۶- اخبار ام‌هانی ۷- اخبار ایاس‌بن‌معاویه ۸- اخبار بنی‌مروان ۹- اخباربنی‌ناجیه ۱۰- اخبارتابطشرا ۱۱- اخبارالتوابین ۱۲- اخبارجعفر بن‌ابی‌طالب ۱۳- اخبارجعفرالصادق‌ع ۱۴- اخبارالجن ۱۵- اخبارالحجاج ۱۶- اخبار خالدبن‌سنان ۱۷- اخبارالرحم ۱۸- اخبارصعصعة‌بن‌صوحان ۱۹- اخبارالعباس‌بن‌عبدالمطلب ۲۰- اخبارالعجاج ۲۱- اخبارالعرب‌والفرس ۲۲- اخبارعقیل‌بن‌ابیطالب ۲۳- اخبارعلی بن‌الحسین ع ۲۴- اخبارعمربن عبدالعزیز ۲۵- اخبار عمرو بن معد یکرب ۲۶- اخبار الغار ۲۷- اخبارالفرزدق ۲۸- اخبار قریش ۲۹- اخبارمن‌عشق من‌الشعراء ۳۰- اخبار موسی بن جعفر ع ۳۱- اخبار المهدی ع ۳۲- تعبیرالرؤیا ۳۳- التفسیر عن ابن‌عباس ۳۴- التفسیر عن علی ع ۳۵- الجمل ۳۶- الجنایات ۳۷- شعر علـی ع ۳۸- المتعـة وما جاء فی‌تحلیلهـا ۳۹- مجمـوع قرائـة امیرالمـؤمنین ع ۴۰- المرشـد والمسترشـد

وغیر اینهاکه بنوشتهٔ بعضی ازصد و پنجاه متجاوز میباشد بلـکه نجاشی یـکصد ونود ونه کتاب بشمارآورده‌که نقل‌آنها محض‌تسوید اوراق‌است زیراکه جز اسم بی‌مسمّی ازآنها درمیان نیست . وفات جلودی درسال سیصد و دو یا سیصد وسی ودو از هجرت (۳۰۲یا ۳۳۲ه ق) وقوع یافت .

جلود، بفرمودهٔ علاّمه (بروزن جعفر) دیهی‌است دربحر، درمراصدگوید (بروزن قبول) بلده‌ایست در افریقا ویا دیهی است درشام ، فیروزآبادی هم‌گوید (بروزن قبول) دیهی است در اندلس ، بعضی گفته‌اندکـه (بروزن جعفر) نام یـکی از بطون قبیلهٔ ازد میباشد و ظاهرآن است‌که نسبت عبدالعزیز صاحب ترجمه بجلود بمعنی اوّل است .

(ص۶۱۸ج۱مه‌و۱۶۷و۲۷۸ف‌و۱۱۹۹هب‌ومواضع‌مربوطه‌بکتب‌مذکوره‌ازچهارجلداولی‌ذریعه)

جلوه

سید ابوالحسن بن سید محمد - طباطبائی اصفهانی زواری، نزیل تهران ، معروف به میرزای جلـوه ، متخلّص بجلـوه ، از اکابر فلاسفهٔ اسلامی، از احفاد سیدالحکماء والمتألـّهین میرزا رفیع‌الدین نایینی استادعلاّمهٔ مجلسی است . در ذی‌القعدهٔ سال ۱۲۳۸ه قمری دراحمدآبادگجرات هند تولد یافت ،

در اسپهان تحصیل مراتب علمیّه نمود ، بسیاری از اوقات خود را در علم معقول مصروف داشت ، اخیراً بتهران رفته و درمدرسهٔ دارالشّفا اقامت گزید ، چهل و یك سال درآنجا بتدریس فنون حکمیّه خصوصاً کتابهای شیخ ابوعلی سینا و ملاّ صدرا پرداخت وناصرالدین‌شاه‌قاجار نیزدرهمانجا اورا دیدار میکرده است. تاآنکه شب‌جمعه ششم ذیقعدهٔ سال هزار و سیصد و چهارده از هجرت (۱۳۱۴ه قمری) در همانجا وفات و با احترامات فائقه درجوار صدوق بن بابویه قمی مدفون شد و



عکس سیدابوالحسن جلوه -۱۹

وقبرش فعلا دریکی‌ازحجرات باغ آنجا معروف میباشد . و ازتألیفات او است :

۱- **اثبات‌الحرکة الجوهریة** که‌بسال۱۳۱۳ه ق درحاشیهٔ‌شرح‌هدایهٔ‌صدراچاپ‌شده است ۲- **حواشی بسیاری براسفار ملاصدرا** که محل‌استفادهٔ‌اهل‌فن‌است ۳- **دیوان اشعار** که نیز درتهران‌چاپ‌شده‌است ۴- **ربط‌الحادث بالقدیم** که درحاشیهٔ شرح هدایهٔ اثیریهٔ صدرا در۱۳۱۳ه ق درتهران چاپ شده و از اشعار او است :

چون‌شدکه‌دراین‌غمکده‌یك‌همنفسی‌نیست — از همنفسان بگذر و از اصل‌کسی نیست
بازار جهان ، جملـه جزا بین و مکافات — عاقل بچه سان‌گفت‌که‌آنجا عسسی نیست
جز رفتن از این مرحله با مژدهٔ رحمت — دانا است خدا ، دردل جلوه هوسی‌نیست

درتمامی عمر خود زن نگرفت و شرح حال والد ماجدش سید محمد نیز بعنوان مظهر خواهدآمد . (ص۳۲۸ ج۶ اعیان وص۱۱۱هب وغیره)

جلیانی **عبدالمنعم** - رجوع به جیلانی عبدالمنعم نمایند .

جلیس عنوان مشهوری **ابوعبدالله حسین بن موسی بن هبةالله** - دینوری نحوی لغوی است‌که مؤلف‌کتاب **ثمارالصناعة** میباشد. این‌کتاب

اکثر مطالب نحو وصرف وتقسیمات وعللآنها را با بیانی خوب و اسلوبی مرغوبحاوی است، صاحب روضاتالجنّات (متوفی بسال۱۳۱۳ه ق)گوید، یك نسخهٔخطّیآن را دیدم که تاریخ‌کتابتش قریب به‌پانصد وهشتاد سال بوده‌است وسال وفات جلیس بدست نیامد. (ص ۲۴۶ ت)

جماز — **محمدبن عمرو بن عطا** - (یا حماد بن عطا) شاعری است ادیب بصری ، شهرتش جمّاز (بتشدید میم) ، کنیه‌اش ابوعبدالله ، از موالی بنی‌تمیم‌که بسیار هرزه درای و خبیث‌اللّسان بود . درعهد هرون ومتوکّل‌عباسی دربغداد میزیست، نوادری از وی نزد متوکّل مذکورداشتند تاآنکه طالب ملاقاتش شد و فرمان احضاری برایش نوشتند ، پس‌از حضور محضر خلافت، این‌شعر را فرو خواند:

لیس لی ذنب الی — الشیعة الاالخلتین
حب عثمان بن عفان — و حب‌العمرین

سپس نوادری‌از وی‌بوقوع‌آمد، عاقبت ده‌هزار درهم بدو بخشیدند ودرموقع‌پائین‌آمدن‌از قصر خلافت ازکثرت فرح جان داد . (ص ۱۲۵ ج ۳ تاریخ بغداد)

جماعیل[1]

جماعیلی — **عبدالرحمن بن محمد** - در ضمن شرح حال عبدالله بن احمد ، تحت عنوان موفق‌الدین خواهدآمد.

جماعیلی — **عبدالغنی بن عبدالواحد** - نابلسی مقدّسی، مکنّی با بومحمد ، درسال۵۴۱ه ق در دیه جماعیل زاییده شد، ازافاضل علم‌رجال بود و درسال ششصد تمام ازهجرت (۶۰۰ه ق) درقاهره درگذشت . (ص ۱۱۹هب)

جماعیلی — **عبدالله‌بن‌احمد** - بعنوان موفق‌الدین خواهدآمد .

جمال‌الاسلام — **ابن‌البزری ، عمر بن محمد** - بعنوان ابن‌البزری در باب کنی خواهدآمد .

۱ـ **جماعیل** - بفتح جیم و تشدید میم دهی‌است درکوه نابلس از ارض فلسطین در یك منزلی بیت‌المقدس که‌گروهی از فضلا بدانجا منسوب هستند و بعضی از ایشان را تذکر میدهد.

جمال‌الاسلام **داودی** ، همان جمال‌الاسلام‌عبدالرحمن، مذکور در ذیل‌است.

جمال‌الاسلام **عبدالرحمن بن محمد** - داودی ، از اکابر علم و ادب و خلاف و مذهب و ازمشایخ خراسان بود ، نخست ازمشاهیر علمای میهن خود اخذ مراتب علمیّه‌نمود، سپس در بغداد حاضر درس ابوحامد اسفراینی‌گردید پس به بوشنج رفته و بتدریس و تألیف و فتوی اشتغال ورزید تا درسال چهارصد و شصت و هفت از هجرت ۴۶۷ه‍ ق درنود وسه سالگی درگذشت و از او است :

ان شئت عیشا طیبا یغدو بلامنازع **فاقنع بما اوتیته فالعیش عیش‌القانع**

(ص ۳۰۷۴ ج ۳ س)

جمال‌الاسلام **عمر بن محمد** - بعنوان ابن‌البزری درباب‌کنی خواهدآمد .

جمال‌الاسلام **محمد بن علی** - بعنوان‌کمال‌الدین ابن‌الزملکانی خواهدآمد .

جمال‌الدین **ابراهیم بن‌علی**- درباب‌کنی، بعنوان‌ابواسحق‌شیرازی‌خواهدآمد.

جمال‌الدین **ابن‌القفطی، علی بن یوسف‌بن‌ابراهیم‌بن عبدالواحد**- قفطی حارثی، وزیر، مکنّی باب‌والحسن ، معروف بقاضی اکرم ، از مشاهیر مورّخین میباشد ، علاوه برتاریخ و سیر، درفقه و حدیث و نحو و لغت و اصول قرائت و منطق ونجوم وهندسه نیز ماهر ودرهردو رشتهٔ نظم ونثر مبرّز بود، درعهد ملوک‌ایوبیّهٔ مصر بصدارت رسید ، تاریخ قبطی‌ها را کاملا نوشته است و تألیفات مفید دارد :

۱- **اخبارالعلماء باخبارالحکماء** که‌درمصرچاپ‌شده‌است ۲- **اخبارالمصنفین‌وماصنفوه** ۳- **اخبارالنحویین** ۴- **الاصلاح للخلل‌الواقع فی‌الصحاح** نظیر رجل‌الطاوس‌فی‌اغلاط‌القاموس و امثال‌آن ۵- **انباءالرواة علی انباءالنحاة** که دو نسخه ازآن در خزانهٔ مصر موجود است ۶- **تاریخ‌آل‌بویه** ۷- **تاریخ‌آل سلجوق** ۸- **تاریخ قبطی** ۹- **تاریخ محمود بن سبکتکین** ۱۰- **تاریخ‌مصر** ۱۱- **تاریخ‌یمن** ۱۲- **الدرالثمین‌فی‌اخبارالمتیمین** ۱۳- **الردعلی‌النصاری** ۱۴- **الضاد والظاء** ۱۵- **المحلا فی‌استیعاب‌کلا** و ابن‌القفطی درسال ششصد و چهل وشش یا پنجاه و شش از هجرت (۶۴۶یا۶۵۶ه‍ قمری) در هشتاد و هشت سالگی وفات‌یافت. اورا قفطی نیزگویندکه منسوب به قفط (بکسر قاف‌است وآن قصبه‌ایست درساحل‌شرقی نیل از توابع صعید مصرکه مولد وی بوده و موقوفهٔ علوییّن است واز بعض تألیفات او

شیعه بودنش استظهار میشود و ظاهر بلکه صریح ذریعه نیزکه بنقل آنها پرداخته همین است . ابن‌القفطی بسیارکتاب دوست و کتابهای هیچیك از اهل علم بمقدارکتابهایش نمی‌شده است و تمامی آنها معادل پنجاه هزار اشرفی طلا ارزش داشته است.

(ص ۱۵۱۸ مط و ۱۷۵ ج ۱۵ جم و ۳۱۱ ج ۱ و ۲۱۱ ج ۳ ذریعه و۱۸۳۳ ج۳س و س ۵ ص ۱۱۱ و۱۲ ص ۴۳۹ ت)

جمال‌الدین **احمدبن عبدالله** - در باب کنی بعنوان ابن‌المتوج خواهدآمد .

جمال‌الدین **احمد بن علی‌بن مهنا** - ازاعقاب‌موسی‌الجون‌حسنی،علاّمهٔ نسّابه، از اکابر فضلا و علمای انساب و مؤلف‌کتاب **التحفة الجمالیة** در انساب و**عمدةالطالب صغری** و **عمدةالطالب‌کبری** میباشد . ازکتاب انساب فارسی وی نقل است ، سنگ مزاری راکه دربلخ از روی شهرت کاذبه بحضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام نسبت میدهند بدین روش خوانده است: قبر امیرالمؤمنین ، علی بن ابیطالب‌بن‌عبیدالله بن علی‌بن حسین‌بن‌حسن تاآخر نسبش‌که بحضرت امام حسن مجتبی پیوندد. جمال‌الدین بسال‌هشتصد و بیست وهشت ازهجرت (۸۲۸ﻫ قمری) درکرمان وفات یافته واز شاگردان ابن‌معیة بوده است . (ص ۴۲۴ ج ۳ ذریعه وغیره)

جمال‌الدین **احمدقرطبی** - بعنوان قرطبی احمد ، نگارش خواهد یافت .

جمال‌الدین **احمدبن‌محمدبن‌احمد**-در باب کنی بعنوان‌ابن‌ابی‌الجامع‌خواهدآمد.

جمال‌الدین **احمد بن محمد** - حدادحلی شیعی امامی ، مکنّی بابوالعباس ، از اکابر اواخر قرن‌هفتم هجرت میباشد، قصائد علویّات سبع را از ناظم‌آنها ابن‌الحدید (متوفی بسال ۶۵۵ﻫ ق) روایت نموده و فخرالمحقّقین نیز با دو واسطهٔ پدر وجدّش از وی روایت میکند وسال وفاتش بدست نیامد. (نی وغیره)

جمال‌الدین **احمد بن محمد بن علی**
جمال‌الدین **احمد بن محمد بن فهد**
جمال‌الدین **احمد بن موسی**
جمال‌الدین **احمد بن نعمت‌الله**

در باب کنی، اوّلی وچهارمی بعنوان ابن‌خاتون، دویمی بعنوان‌ابن‌فهد و سومی بعنوان ابن‌طاوس مذکور خواهند شد .

جمال‌الدین **حسن بن یوسف** - بعنوان علاّمهٔ حلّی خواهدآمد.

جمال‌الدین **خلعی** یا **خلیعی** بعنوان خلعی جمال‌الدین ، نگارش خواهیم داد .

جمال‌الدین **زکریا بن محمد** - بعنوان قزوینی نگارش خواهیم داد .

جمال‌الدین **سلمان ساوجی** - بعنوان ساوجی سلمان نگارش خواهیم داد .

جمال‌الدین **عبدالرحمن بن علی** - اموی قوصی اسنائی ، از مشاهیر ادبا و شعرا میباشد ، در سال پانصد و پنجاه از هجرت (۵۵۰ه ق) در قصبهٔ اسنا از صعید مصر متولد شد، درقصبهٔ قوص بتحصیل علم پرداخت، در ورع وتقوی اشتهار داشته ودرسال ششصد وبیست وپنج هجرت در دمشق وفات یافت ودرکوه قاسیون مدفون‌گردید واز اشعار او است :

مالقلبی الی‌السلوك طریق   **انا من سکرةالهوی لاافیق**
ضحکوا یوم بینهم و بکینا   **فترائت سحائب و بروق**

(ص ۳۰۷۲ ج ۴ س)

جمال‌الدین **عبدالرحمن بن علی‌بن محمد** - بعنوان ابن‌الجوزی در باب کنی خواهدآمد .

جمال‌الدین **عبدالرحیم‌بن حسن** - بعنوان اسنوی نگارش یافته است .

جمال‌الدین **عبدالرزاق** ، ازشعرای‌عهد سلطان‌خوارزم‌شاه میباشدکه باخاقانی شیروانی ومجیرالدین‌بیلقانی معاصر بود ودر قصیده‌سرائی دستی توانا داشت و از او است :

گویند صبرکن‌که شود خون زصبر مشك   آری شود و لیك ز خون جگر شود

درسال پانصد و هشتاد و هشت هجرت وفات یافت . (ص ۱۸۳۲ ج ۳ س)

جمال‌الدین **عبدالصمد بن خلیل**- بعنوان قاری‌الحدیث مذکور خواهد شد .

جمال‌الدین **عبدالله بن احمد بن علی** - بعنوان فاکهی خواهدآمد .

جمال‌الدین **عبدالله بن‌محمد** - بعنوان نقره‌کار مذکور خواهد شد .

جمال‌الدین **عبدالله بن یوسف** - بعنوان ابن‌هشام درباب‌کنی خواهدآمد.

جمال‌الدین **عبدالملك** - بعنوان عبید نحوی نگارش خواهد یافت.

جمال‌الدین **عثمان بن عمر** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌حاجب خواهدآمد.

جمال‌الدین **عطاءالله بن امیرفضل‌الله**- بعنوان‌صاحب‌روضة‌الاحباب‌خواهدآمد.

جمال‌الدین **علی بن افلح** - بعنوان عیسی مذکور خواهد شد.

جمال‌الدین **علی بن سلیمان بحرانی** - بعنوان‌کمال‌الدین خواهدآمد .

جمال‌الدین **علی بن ظافر**- درباب‌کنی بعنوان ابن‌ظافر خواهدآمد .

جمال‌الدین **علی‌بن یوسف** - بعنوان جمال‌الدین ابن‌القفطی مذکور شد .

جمال‌الدین **محمد بن ابراهیم** - بعنوان وطواط خواهدآمد.

جمال‌الدین **محمد بن حسین** - بعنوان‌آقاجمال‌خوانساری نگارش یافته‌است.

جمال‌الدین **محمد بن سلیمان** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌النقیب خواهدآمد .

جمال‌الدین **سید محمد بن سید صفدر** - بعنوان افغانی مذکور شد .

جمال‌الدین **محمد بن عبدالغنی** - اردبیلی ، از مشاهیر نحویین و ادبا بود ، **شرح انموزج زمخشری** در نحوکه از معروفترین کتابهای درسی محصّلین است ازآثار علمیّهٔ وی میباشد ، درسال ششصد و چهل و هفت هجرت (۶۴۷ه قمری) درگذشت وشرح مذکور بارها درایران وغیره‌چاپ‌شده‌است. (ص۴۲۳ مط)

جمال‌الدین **محمد بن عبدالله** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌مالك خواهدآمد.

جمال‌الدین **محمد بن‌عمر- یا محمد بن محمد** - بعنوان‌بحرق مذکور شد.

جمال‌الدین **محمد بن عمر قرشی** - درضمن شرح حال جوهری اسمعیل‌اشاره خواهد شد .

جمال‌الدین **کرمانی، محمدبن‌غلامرضا** - شریف‌کرمانی، از افاضل عصر حاضر ما ومؤلف‌کتاب **اسس‌الاصول** یا (اصول بی‌نقطه) درقسمت‌مباحث الفاظ از علم اصول میباشدکه پیش‌از سال ۱۳۱۸ه ق تألیف ودرسال ۱۳۱۹ه ق با بعض خطب مؤلف چاپ شده است. الحق صنعت عجیبی بکار برده‌که با سیزده یا چارده حرف بی‌نقطه مطالب اصولیّه را بیان‌کرده و پاره‌ای ازنکات ودقائق را ملتفت شده است‌که در کتب‌اصولی معمولی متعرّض‌آنها نگشته‌اند وترجمهٔ احوال مؤلف درصفحهٔشانزده همان نسخهٔ چاپ شده نگارش یافته است . درآخر نسخهٔ چاپی ، چند خطبه از مصنّف‌آن چاپ شده : یکی **خطبهٔ حسدیه**که فقط ازحروف مهملهٔ بی‌نقطه ترکیب‌یافته‌است، دوّمی **خطبهٔ اثنی‌عشریه** که فقط مرکب از دوازده حرف بی‌نقطهٔ غیرالف وهمزه میباشد، سومی **خطبهٔ منقوشیه**که برخلاف خطبهٔ پیش فقط ازحروف منقوطه ترکیب یافته‌است وچهارمی **خطبهٔ معکوسه**که هریك از فقرات‌آن را از راست بچپ و ازچپ براست بیك نحو توان خواند . یك نسخهٔ خطّی ازکتاب **اسس‌الاصول** مذکور بشمارهٔ۹۰۸ درمدرسهٔ سپهسالار تهران موجود است و وفات او بسال هزار و سیصد و پنجاه و یکم یا دویم هجرت واقع گردیده است . (ص ۵۵۵ ج۱ فهرست سپهسالار و ۵۷ ج ۲ ذریعه)

جمال‌الدین **محمد بن محرز** - بعنوان وهرانی خواهدآمد.

جمال‌الدین **محمد بن محمد** - همان جمال‌الدین محمد بن عمر فوق میباشد که بعنوان بحرق مذکور شده است .

جمال‌الدین **محمد بن محمد بن محمد** - بعنوان‌آقسرائی مذکور شده است.

جمال‌الدین **محمد بن مکرم بن علی‌بن منظور**- انصاری‌افریقی‌مصری، معروف بابن‌منظور ، مکنّی بابوالفضل وگاهی موصوف بابن‌مکرم ، از بزرگان اهل ادب و مؤلف‌کتاب **لسان‌العرب** میباشدکه کتابی است بزرگ و حاوی تمامی لغات عربیّه و بسال ۱۲۹۹ه قمری درقاهره چاپ شده و تألیفات او بدین شرح است :

۱- اطائب اوقات الاصائل والاسحار ۲- انتشارالازهار (یا نثار الازهار) فی‌اللیل

والنهار ۳- **سرورالنفس بمدارك الحواس الخمس** ۴- **لسان العرب** که مذکور شد . درهمین کتاب ، تهذیب ازهری ، محکم ابن‌سیده ، جمهرهٔ ابن‌درید ، نهایهٔ ابن‌الاثیر ، صحاح جوهری وحواشی آن‌را جمع کرده وبترتیب صحاح مرتّبش نموده‌است ونسبت بقاموس اللغة زیادات بسیاری دارد ۵- **مختارالاغانی** ۶- **مختصر تاریخ بغداد سمعانی** ۷- **مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر** ۸- **مختصر مفردات ابن بیطار** ۹- **نثارالازهار** که در بند دویمی اشاره نمودیم وغیر اینها. وی‌بسیاری ازکتب‌ادبیّه مفصل‌را تلخیص‌کرده وگویندکه مختصرات او درحدود پانصدکتاب میباشد. درسال هفتصد ویازده یا شانزده هجرت ۷۱۱ﻫ یا۷۱۶ﻫ در هفتاد و نه یا هشتاد و یك سالگی در مصر درگذشت .

(الاعلام وکشف‌الظنون وص ۲۵۵ مط)

جمال‌الدین **محمد طاهر** - بعنوان ملك‌المحدثین خواهدآمد .

جمال‌الدین **محمود احمد**- بعنوان حصیری مذکور خواهد شد .

جمال‌الدین **ناصر بن احمد** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌المتوج خواهدآمد.

جمال‌الدین **یحیی بن عیسی** - در باب‌کنی بعنوان ابن‌مطروح خواهدآمد .

جمال‌الدین **یوسف بن حسن** - بعنوان مقدّسی نگارش خواهد یافت .

جمال‌الدین **یوسف بن عبدالله** - بعنوان ابن‌عبدالبرّ درباب‌کنی خواهدآمد .

جمال‌الدین **یوسف بن هشام** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌هشام خواهدآمد .

جمال‌الدین **یوسف بن یحیی**- بعنوان مقدّسی نگارش خواهد یافت.

جمال قرشی همان جمال‌الدین محمد بن عمر قرشی مذکور درفوق است.

جمال‌المحققین **محمد بن حسین** - بعنوان‌آقا جمال مذکور شد .

جمال‌الملك **عبسی، علی‌بن افلح** - بهمین عنوان عبسی خواهدآمد .

جمال‌النساء بعنوان ام‌الخیر بغدادیّه درباب‌کنی خواهدآمد .

جمالی **اردستانی ، محمد -** ملقّب بجمال‌الدین ازشعرا وعرفای قرن‌نهم هجرت میباشد که چند مثنوی بنام **روح‌القدس،شرح‌الواصلین، کشف‌الارواح ،کنزالدقائق** و **مهرافروز** دارد ویك **دیوان قصائد و غزلیات** نیز بدو منسوب بوده و از او است :

آنچه من‌دیدم، اگرخلق‌جهان دیدی‌یقین روز وشب‌همچون فلك‌سرگشته وجویاستی

درسال هشتصد وهفتاد و نه هجرت (۸۷۹ﻫ ق) درگذشت . (اطلاعات خارجی)

جمالی **بکری، مولی علاءالدین فضل-** (یا فضیل بن مولی علی‌بن احمد) جمالی بکری حنفی ، قاضی مکّه ، و مفتی دیار روم بود،کتاب **آداب‌الاوصیاء** یا (ادب‌الاوصیاء) درفقه‌حنفی‌که درمصر چاپ شده از او میباشد ودر۸۴۳ یا ۹۳۲ﻫ ق درگذشت . (ص ۷۱۲ مط وغیره)

جمانی **علی بن محمد -** علوی، از اکابر علویّه وفضلای علوم ادبیه بود، درمناقب ابن‌شهرآشوب اشعار بسیاری ازاو درابواب متفرقه‌نقل کرده‌است، سید مرتضی (متوفی‌بسال۴۳۶ﻫ ق) نیز درکتاب مشفی‌قصیده‌ای مشتمل‌برهفده بیت از وی‌آورده‌که مطلع‌آن این است:

بین‌الوصی و بین‌المصطفی نسب تحتال فیه‌المعالی والمحامید

زمان ودیگر مشخّصاتش بدست‌نیامد. بنوشتهٔ مراصد بدون‌تعرّض به‌حرکه، جمان‌الصوی از اراضی یمن و جمانه هم ریگ‌زاری است در بادیةالعرب . نگارنده گوید : شاید جمانی بیکی‌از این دوموضع منتسب باشد. (صد و۲۳۳ لس وغیره)

جمحی در اصطلاح رجالی، بفرمودهٔ بروجردی، عبارت‌از زیدبن‌عبدالله است ونسبت‌آن بموضع جمح نامی‌است‌که حرف اوّلش جیم ویا هردو حرف اوّل وآخرش حای حطی میباشد و دراصطلاح علما و ادبا محمد بن سلام‌بن عبدالله بن سلام ، مکنّی بابوعبدالله است‌که ازاکابر ادبا بوده و احمد بن حنبل وثعلب نحوی از وی اخذ مراتب‌علمیّه نموده‌اند وکتاب **طبقات‌الشعراء**که درسال۱۹۲۰م درمصر چاپ شده ازآثار قلمی او است و بسال ۲۳۲ﻫ ق (رلب) درگذشت . (ص۷۰۸ مط)

جمل

ابراهیم بن زین‌الدین- نخجوانی‌ّ‌الاصل،دمشقی‌ّ‌المولدوالمسکن والمدفن ، ملقّب به‌جمل ، ازعلمای قرن یازدهم‌هجرت‌میباشد که درفقه و فنون دیگر مهارتی بسزا داشت ، بالخصوص در طبّ رنجها کشیده وگنجها برده و بریاست جمهور اطبّا و نیابت محکمهٔ دمشق نایل شده است. درمیان او وقاضی محمد بن حسین بن عین‌الملك صالحی‌که به قاق شهرت دارد منافسات و معارضاتی بود ، وقتی قاضی حیلتی اندیشیدکه وسائل فضیحت ابراهیم جمل را فراهم سازد ولی‌ابراهیم، بکید او واقف شد و بخصومت برخاست و ازهردوطرف سخنان ناشایست بمیان‌آمد پس ادیب وقت، ابراهیم‌بن محمد اکرمی (که شرح حالش‌را نگارش داده‌ایم) درهجوایشان سه شعرگفته، از ابراهیم به جمل، وازقاضی به قاق تعبیر نمودکه اوّلی بمعنی شتر نرینه و دوّیمی بمعنی مرغی است‌آبی و درازگردن ، اینك این‌دوکلمه در دمشق لقب‌مشهوری آن دوعالم‌گردید وآن سه شعر این است :

انظر الی حال الزما ــــــ ن وما اعتراه من الخلل
القاق مـد جناحـه شركاً ليصطاد الجمل
فجری بذالك بينهـم حرب ولاحرب الجمل

ابراهیم را درپایان زندگانی اختلال‌عقل‌بهمرسید ودرسال هزار وپنجاه وهشت ازهجرت (۱۰۵۸ه ق) در دمشق وفات یافت و درگورستان فرادیس دفن شد .

(ص ۱۲۵ ج ۳ مه و ۷۰۱ ج ۵ اعیان)

جمل

حسین بن عبدالسلام- درضمن ترجمهٔ ابن‌المدبّر احمدبن‌محمد، درباب‌کنی خواهدآمد .

جمل

سلیمان بن عمر بن منصور - شافعی ازهری ، معروف به جمـل ، ازاکابر عرفا وصوفیّه میباشد ، درقاهره ازاکابر وقت‌فقه وحدیث و اصول‌خلوتیّه را فراگرفت وبتدریس تفسیروفقه وحدیث‌پرداخت،درسال۱۰۲۴ه ق در قاهره‌درگذشت‌وسه‌فقره‌کتاب: **الفتوحات‌الاحمدية‌على‌الهمزية** درشرح‌قصیدهٔ‌همزیّهٔ‌بوصیری، **الفتوحات الالهية بتوضيح تفسير الجلالين بالدقائق‌الخفية** ، **فتوحات الوهاب بتوضيح شرح منهج‌الطلاب** از تألیفات او است وهرسه درقاهره چاپ شده است . (ص۸۱۰ مط)

جناب اصفهانی **میرزا ابوطالب** - پسر میرزا نصیر، از شعرای شیرین گفتار اصفهان و از خطّاطین عالی مقدار میباشد، درعهد سلطان حسین صفوی سرخط نویس دیوان اعلی بود، بالخصوص خط شکسته را خوب و زیبا مینوشت و از اشعار او است:

نه بوصل یار طاقت، نه بهجر تاب دارد ——— چه کنم چنین دلی را، که مرا خراب دارد
خبر از جناب داری که ز دوری تو شبها ——— نه بدل قرار و طاقت نه بدیده خواب دارد

درسال هزار و یکصد و پنج ازهجرت درگذشت. (ص۱۸۳۸ ج۳ س)

جناب اصفهانی **میرزا فتح‌الله** - شاعری است ایرانی از نسل امیر نجم ثانی از امرای شاه اسمعیل صفوی که در دیه خواران اصفهان زاییده شد، درعهد شاه تهماسب صفوی بمقام بس عالی رسید، اخیراً از طرف نادرشاه بخراسان مأمور گردید و بفاصلهٔ ده سال، درسال ۱۱۴۶ یا ۱۱۴۸ هـ ق بامر نادری در میان ری و کاشان مقتول شد و از اشعار او است:

اگر زنم بلب، از دست آن نگار انگشت ——— شود چو غنچه ز خون دلم نگار انگشت
برآید از رگ من ناله گر بخارم تن ——— بدان مثابه که مطرب زند بتار انگشت
به تلخ کامی ایّام شاد باش و مزن ——— بشهد کاسهٔ هرسفله زینهار انگشت

(ص ۱۸۳۸ ج ۳ س و ۹۲ ج ۲ مع)

جناب گرگانی **میرزا محمدحسین**، مشهور بجناب، ملقّب بشمس‌الدین، ومتخلّص بربّانی، از افاضل عصر خود بوده و از تألیفات او است:

۱- ارجوزه دراصول فقه **۲- لطائف الحکم** در دو مجلّد **۳- مقصدالطالب** که در ۱۳۱۱ هـ ق درهند چاپ شده است. (ص۳۵۴ ج۳ طرائق و۴۵۸ ج۱ ذریعه)

جنابد[1]

جنابدی **امیرحاج حسینی**، بهمین عنوان نگارش یافته‌است.

۱- **جنابد** بضم اول وکسر رابع، معرب گوناباد است وآن یکی از نواحی نیشابور یا قهستان ویا نام دیهی ازآن ناحیه میباشد و دراینجا بعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد.

جنابدی

سلطان محمد - ملقّب بسلطانعلی ، ابن مولی حیدر ابن سلطان محمد (یا محمود) بن دوست محمد بن نور محمد خراسانی گونابادی ، از اکابر علمای عرفای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که بین علوم ظاهر و باطن را فراهم آورده و معقول و منقول را توأم ساخته است ، درسال ۱۳۱۸ھ قمری بزیارت کعبهٔمعظّمه مشرّف وتألیفات جلیله سودمند دارد :



عکس ملاسلطانعلی گونابادی -۲۰

۱- **بيان السعادة في مقامات العبادة** درتفسیر تمام قرآن ، درتهران چاپ سنگی شده است ۲- **تنبيه النائمين** بزبان پارسی در حقیقت خواب و انواع آن و مدلولات آن ۳- **رسالهٔ سعادت‌نامه** که نیز چاپ شده است ۴- **مجمع السعادة** در اخلاق که آن نیز درتهران چاپ‌شده وهمهٔ اینهارا بنام پیرخود حاج محمدکاظم سعادتعلی‌شاه تألیف داده‌است ودر۲۶ربیع‌الاول‌سال۱۳۲۷ھ قمری وفات‌یافت.

(ص ۲۵۲ ج ۳ طرائق و ۴۴۹ ج۴ ذریعه وغیره)

جنابی

امیر ابومحمد مصطفی - پسر امیرحسن کافی رومی ، از مشاهیر علمای عثمانی عهد سلطان مرادخان‌ثالث میباشدکه درفنّ‌تاریخ و ادبیّات عرب وتمامی علوم‌متداوله زمان‌خود مهارتی بسزا داشت،کتابی **عربی درتاریخ عمومی** تألیف داده‌که تمامی وقایع عالم را ازآغاز خلقت تا نهصد و نود و نهم هجری قمری حاوی وبدو مجلّد بزرگ مشتمل وبه **بحر العلم** موسوم است. اشعار وقصائدبسیاری بعربی و ترکی‌گفته است وکتاب‌تاریخ مذکور را بترکی ترجمه نموده‌اند ودرسال‌مذکور وفات یافت .

(ص ۱۸۳۸ ج ۳ س)

جنزی **عمر بن عثمان بن حسین بن شعیب** - مکنّی بابوحفص، که بشهر جنزه از بلاد مابین اران وآذربایجان نسبت دارد از پیشوایان نحو ودیگر فنون ادب خصوصاً درشعر ونحو دستی‌توانا داشت بلکه علاّمهٔ عصر ویگانهٔ زمان‌خودبشمارمیرفت، علاوه‌برمراتب‌علمیّه دارای‌مقام‌عمل وعابد و زاهد وکثیرالعبادة بود ودر چهاردهم ربیع‌الثانی پانصد وپنجاهم هجرت (۵۵۰ه قمری) درمرو وفات‌یافت. (ص ۶۲ ج ۱۶ جم)

جنگی‌دوست **محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح** - بهمین عنوان نگارش خواهیم داد.

جنونی **ذوفنون** - از شعرای قرن نهم هرات میباشدکه بامیر غیاث‌الدین سلطان‌حسین‌ابن‌امیرکبیر فیروز منسوب وبه‌هزلیات وهجوگوئی مایل بود، نام و سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد جز اینکه ذوفنون لقب داشته و بجنونی تخلّص می‌کرده است و از او است:

هراهل جنون را، زکمند تو زبونی   زان‌روی، درآن‌حلقه‌زبون‌است‌جنونی

ایضاً:

گفتمش‌عیداست،آن‌رخسار وابرو ماه‌عید   گفت‌آری روشن‌است اینحال‌نزد اهل‌دید

گفتمش ازچیست ماه‌نو چنین مشکل نما   گفت میگردد ز شرم ابروی من ناپدید

گفتمش‌غوغا بشام‌عید ازآن‌ابرو چرا است   گفت‌آن‌کو دید این‌غوغادگرخودرا ندید

گفتمش در وعدهٔ وصل‌تو، اشکم‌سائل‌است   گفت بسیاران‌گدا درکوی‌ما خواهددوید

(ص ۱۸۴۲ ج ۳ س و ۲۱۵ سفینه)

جنید بغدادی **ابن محمدبن جنید** - خزّاز، زجّاج، قواریری، نهاوندیّ‌الاصل، بغدادیّ‌المولد والمنشاء والمدفن، ابوالقاسم‌الکنیة، ازمشاهیر عرفا و اکابر مشایخ صوفیّه میباشدکه شیخ وقت و وحیدعصر واز رجال طریقت و ارباب حقیقت است، در میان عرفا معروف بجلالت بوده وگاهی بقطب اعظم، سیّدالطائفة، سلطان‌الطائفة، استادالطریقة، قطب‌العلوم، تاج‌العارفین و تاج‌العرفاء موصوفش دارند،

چنانچه بمناسبت صنعت وحرفت خز، که‌داشته خزّازش گویند وبواسطهٔ حرفت پدرش که شیشه‌گری بود به زجّاج وقواریری نیز متّصف می‌نمایند. جنید درفقاهت شاگردسفیان ثوری و یا ابوثور ابراهیم بن خالدکه استاد فقهی امام شافعی هم بوده ، میباشد چنانچه نسبت وی درعرفان بحارث بن اسد محاسنی ، شیخ محمدعلی قصّاب و خال خود سرّی سقطی موصول میشود . با بسیاری ازمشایخ صوفیّه صحبت داشت و ابوالعباس بن سریج فقیه شافعی نیز فنون طریقت را از جنید اخذکرده است .کلمات جنیدکه در عرفان و اصول طریقت‌گفته مشهور و درکتب مربوطه مدوّن میباشد ازآن جمله گوید : از هیچ چیز مانند این ابیات‌که‌کنیزکی در خانه‌ای بدانها تغنّی می‌کرده منتفع نشدم :

اذا قلت اهدی‌الهجر لی حلل‌البلی — تقولین لولاالهجر لم یطب‌الحب
وان قلت هذا القلب احرقه‌الهوی — تقولی بنیران الهوی شرف‌القلب
و ان قلت ما اذنبت قلت مجیبة — حیاتك ذنب لایقاس به ذنب

پس‌از شنیدن‌آنها صیحه زده بیهوش‌افتادم، صاحب‌خانه‌آمده وازحال من استفسارنمود، گفتم همانا اینحال من، دراثرآن ابیات‌کنیزك میباشد ،آن‌کنیزك را بمن بخشید من‌هم قبول‌کرده وآزادش نمودم :

از خزائن نراقی نقل است‌که جنید را بعدازمردن درخواب دیدند وازگزارشات مرگ وچگونگی رفتارخداوندی‌باوی‌پرسیدندگفت: **طارت** (طاحت ح ـ) **تلك‌الاشارات و غابت** (طاحت ح ـ)**تلك‌العبارات وفنیت** (غابت ح ـ)**تلك‌العلوم واندرست**(نفدت ح ـ) **تلك‌الرسوم ومانفعنا الارکعات کنانرکعها فی‌السحر.** نیز جنیدگویدکه دایی او سرّی سقطی رقعه‌ای بدو داده وگفت‌که از هفتصد حدیث ، سودمندتر است و درآن نوشته بود :

و لما ادعیت الحب قال کذبتنی — فمالی اری‌الاعضاء منك کواسیا
فما الحب حتی یلصق الجلد بالحشأ — و تذبل حتی لاتجیب المنادیا
و تنحل حتی لایبقی لك الهوی — سوی مقلة تبکی بها و تناجیا

جنید مردی‌را دیدکه‌لبهایش درحرکت‌بود، ازاشتغالش‌پرسیدگفت مشغول‌ذکرخدایتعالی هستم‌گفت : **اشتغلت بالذکر عن‌المذکور .**

و ان قمیصا خیط من نسج تسعة — و عشرین حرفاً عن معالیك قاصر

جُنید درسال دویست و نود و هفت یا هشت از هجرت (۲۹۷ یا ۲۹۸ه قمری) در نود و یك سالگی در بغداد درگذشت ودرمقبرهٔ شونیزیه نزد قبرخالش سرّی سقطی بخاك سپرده شد ولی بنوشتهٔ آثار عجم وفاتش درسال ۲۵۷ه بوده است. پوشیده نماند که فاضل محدّث معاصر در هدیة الاحباب به تبعیّت قاموس ، نام اصلی جنید را سعید بن عبید نوشته و جنید را لقب دانسته و بزعم بعضی نامش سعیدبن محمد بن جنید میباشد ، لکن این قول غریب بوده وبا مندرجات کتب تراجم موجوده درنزد این نگارنده منافات دارد وصاحب روضات هم آن را درهیچیك ازکتب تراجم بدست نیاورده است و تعرّض ما دراین عجاله بترجمهٔ حال جنید محض برای آگاهانیدن این مطلب و احتمال صحت لقب بودنش میباشد والّا بنا براینکه جنید ، نام اصلی باشد ترجمهٔ حال او خارج از وضع این کتاب است.
(ص۱۵ ج۵مه و۱۶۳ت و۱۲۷ ج۱کا و ۱۸۴۵ ج۳ س و۶۸عم و۵۴ ج۳فع)

جنیدشیرازی **ابن فضل الله** - ملقّب بصدرالدین که مرشد و شیخ الاسلام بود ، مدتی درخلوت نشسته و چندی بزیارت مکّه و مسافرت بلاد شام رفت و سپس بشیراز مراجعت نمود . تصانیف زیادی دارد ، ازآن جمله است:

۱- ذیل المعارف فی ترجمة العوارف ۲- شرح احادیث نبویه، وی در سال ۷۹۱ه قمری درگذشت. درآثارعجم گوید: درصحن مسجدحاجی باقر ازکوی دزك شیرازمزاری است معروف بشیخ جنید وگرمابه ایست نزدیك آن مسجد، که آنهم حمام شیخ جنید است ولی چون لوح قبر متلاشی شده معلوم نیست که کدامیك ازهمین جنید شیرازی ویا جنید شیرازی مذکور درزیر است و شاید هم هیچکدام نباشد . (ص۴۶۴عم)

جنیدشیرازی **ابوالقاسم** - در مستدرکات باید نوشته شود .

جوالیقی[1]

جوالیقی **اسمعیل بن موهوب بن احمد بن محمد بن خضر** - بغدادی، مکنّی بابومحمد ، ادیبی است فاضل بارع نحوی لغوی، ملیح الخط و

۱- **جوالیقی** - وجه نسبت آن درباب کنی ، ضمن شرح حال ابن الجوالیقی موهوب، خواهدآمد و دراینجا بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

متقن‌الضبط که بعد از پدرش موهوب ، درعراق امام اهل ادب شد ، بتعلیم وتربیت اولاد خلفا پرداخت ، در نزد مستضیئی بالله عباسی قربی بسزا یافت در شوال ۵۷۵ه قمری درگذشت وگاهی اورا نیز با بن‌الجوالیقی موصوف دارند .

(ص ۱۱۳ ت و ۱۲۰ هب و ۴۵ ج ۷ جم)

جوالیقی **موهوب بن احمد -** پدر اسمعیل فوق ، در باب کنی بعنوان ابن‌الجوالیقی خواهدآمد .

جوالیقی **هشام بن سالم -** مکنّی بابوالحکم، شرح حالش موکول بکتب رجالیّه است .

جوانی **حسن بن محمد -** جوانی ، مکنّی بابوالبرکات ، از اکابر علمای اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه درسال ۵۸۸ه ق وفات‌یافت و کتاب **الجوهرالمکنون فی‌القبائل والبطون** که ازجامع‌ترین‌کتب انساب بوده ومورد استفادهٔ منشی و ادیب میباشد از او است . (کشف‌الظنون)

جوانی **محمد بن اسعدبن علی -** معروف بجوانی ، شریف نسّابه، مکنّی بابوعلی، از اکابرعلمای امامیّهٔ قرن‌ششم هجرت میباشد وکتاب **طبقات‌الطالبین** وکتاب **طبقات‌النسابین** ازتألیفات وی‌میباشند ودرسال۵۸۸ه ق وفات‌یافت.

(مشیخهٔ شیخ‌آقا بزرگ)

جوبری **عبدالرحمن ،** ملقّب بزین‌الدین‌بن عمر، دمشقی حرانی، معروف بجوبری ، از افاضل قرن هفتم هجرت میباشدکه درنجوم وعلوم غریبه دستی‌توانا داشت ، درسال ۶۱۸ه ق درمجلس ملك مسعود ازملوك بنی‌ارتق حاضر شد ، درآن‌حال‌کتاب ابن‌شهیدکه حاوی حالات ارباب علوم وصنایع میباشد مطرح‌بود، ملك مسعود از وی درخواست نمودکه اوهم‌کتابی بطرز و روش همان‌کتاب تألیف‌نماید اینك اوهم‌کتاب **المختار فی‌کشف‌الاسرار** را درعلم حیل‌تألیف داد ، درکشف‌الظنون همین کتابرا بنام**کشف‌الاسرار و هتك‌الاستار** مذکور داشته وگویدکه برسی فصل مشتمل بوده و درآن پردهٔ دروغ‌گویان را هتك ومعایب و اسرار مدلسین هرقوم راکشف مینماید. این

کتاب درمصر و دمشق و استانبول چاپ شده است . نیز از تألیفات جوبری استکتاب **رمل** وکتاب **الصراط المستقیم فیعلمالتنجیم** ، وی درسال۶۲۶ه ق درديار مصريه اقامت داشته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۷۱۹ مط)

جودت **وزیر احمد جودتپاشا ابناسماعیل بن علیبن احمد بن اسماعیل** - از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه درقصبهٔ اوفجه از بلاد طونه متولد شد ، نخست فقه و حدیث و تفسیر ومنطق و زبان فارسی را از علمای بلد خود اخذ نمود ، بهرسه زبان ترکی و فارسی وعربی اشعارخوب میگفت، در دولت عثمانی بمنصبهای عالی مفتخر ومدتی هم متصدی مقام وزارت وصدارتعظمی گردید و تألیفات خوبی دارد :

۱- **تاریخ احمد جودت** بترکیکه برحالات دولت عثمانی و بعضی از احوال مصر و لبنان و اروپا ومانندآنها مشتمل میباشد ۲- **خلاصةالبیانفیتألیفالقرآن** ۳- **تعلیقات علی اوائلالمطول** ۴- **تعلیقات علیالشافیة** ۵- **تقویمالادوار** وغیرها،کتاباوّلیدربیروت و چهارکتاب دیگر در استانبول چاپ شدهاند . (ص۷۲۰ مط)

جوزجانی **عبدالواحد بن محمد** - جوزجانیالمولد، ابوعبیدالله الکنیة، از اکابر حکمای اسلام وبزرگان فلاسفه و ازفضلای شاگردان شیخ ابوعلی سینا میباشدکه بمزید فضل در تمامی فنون حکمت نزد اکابر حکما مشهور و بجودت تحقیق و رشاقتبیان موصوف بود، درسال چهارصد وسی وهشت هجرت(۴۳۸ ق) درهمدان وفات یافت .

جوزجانکه جوزجانان همگویند بفتح اوّل ، یکیاز نواحی بزرگ بلخ ، ما بین بلخ و مرو رود میباشدکه نامکرسیآن یهودیّه بوده و شهرکلارود هم یکی از بلادآن ناحیه و محلّ قتل یحیی بن زید بن علیبنالحسین ع است . دعبل خزاعی ، در قصیدهٔ تائیهٔ معروفهٔ خودگفته: **وقبر بارضالجوزجانمحلها**، مزار یحیی اکنون درآندیار مشهور و قتل وی در زمان ولید بن یزید بن عبدالملك بوده است . (ص ۴۰۷ ج۲ مه)

جوزق **ابوبکر، محمد بن عبدالله بن محمد بن زکریا** - ازمشاهیر محدّثین عامّه میباشدکه کتاب **المتفق** درعلم حدیث از تألیفات وی بوده و بعض آثار دیگری هم دارد و بسال سیصد و هشتاد و هشت هجرت (۳۸۸ﻫ ق) درهشتاد و دو سالگی درگذشت .

جوزق (بروزن رونق) یکی از نواحی نیشابور و یکی دیگر از نواحی هرات و منسوب بودن محمد بهریك ازآنها محتمل وظاهر اوّل است . بهرحال اورا بجهت همین نسبت ، جوزقی هم‌گویند و اما جوزق‌گفتن اوکه نام خود ناحیه‌است مجاز بوده واز راه تسمیهٔ حال باسم محلّ است ویا اینکه عبارت محمد جوزق ، هرجاکه استعمال شود از قبیل اضافه میباشد . (ص۱۸۵۱ ج۳ س)

جوزقی **ابوبکر** - از عرفای اواخر قرن‌چهارم و اوائل قرن‌پنجم‌هجرت، در اصل از ناحیهٔ جوزق مذکور در بالا میباشدکه در نسا امرار حیات مینمود و درعصر غزنویان با ابوسعید ابوالخیر معاصر بود ، جماعتی از این طبقه فیض صحبت اورا دریافته‌اند ، وفاتش در اوائل قرن پنجم و سالش غیرمضبوط و ظاهراً نامش هم ابوبکر است . (ص ۱۱۶ ج ۳ مه)

جوزقی **ابوبکر محمد بن عبدالله** - دربالا بعنوان جوزق مذکور شد .

جوزی **محمد بن ابراهیم** - مکنّی بابوبکر ، از مبرّزین ادبا میباشدکه درانساب وعلوم قرآنی توانا ومرجع استفادهٔ اکابر وقت‌خود بود و بسال ۳۵۴ﻫ ق درگذشت و نسبت‌او بشهر جوز (بضمّ اوّل) ازبلادکرمان است وبحوزی (با حای بی‌نقطه) نیز مراجعه نمایند . (ص۱۱۹ ج۱۷جم)

جولانی رجوع بحلوانی نمایند .

جوهری

دوتن از شعرای عثمانی و چهار تن نیز از شعرای ایرانی استکه یکی از این چهارتن‌قندهاری، محمد امین نام، سومی میرزا مقیم تبریزی وچهارمی معروف به زرگر

میباشد لکن بجهت‌جهالت تاریخ حیات و وفات ایشان ازترجمهٔ حالشان صرف‌نظرکرده و بشرح حال چندی دیگر ازافاضل علم و ادب‌که بهمین عنوان جوهری شهرت دارند می‌پردازیم وازچهار تن نامبرده نیزکه شرح مختصری‌از وی دردست هست فقط جوهری زرگراست‌اینك درزیر بذکر او نیزخواهیم‌پرداخت واما **جوهری دراصطلاح‌علمای رجال،** بفرمودهٔ وافی قاسم بن محمد وبفرمودهٔ مجلسی محمدبن زکریا میباشد وشرح‌حال هردو موکول بکتب رجالیه است .

جوهری

میرزا ابراهیم، (یا میرزا محمدباقر) **مؤلف کتاب طوفان‌البکاء فی‌مقاتل‌الشهداء** ، هروی‌ّ الاصل ، قزوینی المسکن ، اصفهانی المدفن ، از ائمهٔ‌کلام فارسی ، درنظم و نثر ماهر و شاعری است مرثیه‌گوی و متخلّص بجوهری‌که ازکثرت اشتهارش‌کتاب مذکور او نیز بجوهری شهرت یافته است ، درسال ۱۲۵۳ھ قمری ویادرهزار ودویست وچهل واندی دراسپهان درگذشت ودرمیان‌گورستان آب‌بخشان از توابع‌کوی بیدآباد مدفون شد . در روی قبرش اشعاری حجاری شده‌که سه بیت ازآنها را انتخاب مینماید و نامش بفرمودهٔ روضات محمدباقر و بنوشتهٔ بعضی دیگر میرزا ابراهیم بن محمدباقر است .

همچوابراهیم مردی،کزعرض در روزگار — شد مجرّد گوهر ذاتش‌که آمد جوهری

اصل‌دانش،شاخ‌حکمت، بارفضل ومعرفت — بحر ذوق وکوه عشق و طبع ابر انوری

عنصری عنصر، نظامی‌نظم و فردوسی مقام — حافظی‌مشرب، ظهیری‌طبع وچاکرانوری

(س ۳۱ ص ۱۱۱ ت و ۱۲۱ هب وغیره)

جوهری

احمد بن عبدالعزیز-کوفی ، مکنّی بابوشبل ، شیخ متقدّم بارع ثقة وکثیرالادب وممدوح محدّثین‌میباشد،کتابهای‌اورا ازخودش روایت می‌کنند. صاحب **کتاب‌السقیفة** است وابن‌ابی‌الحدید ازآن‌کتاب‌بسیار نقل‌می‌کند.
(کتب رجالیه و سطر ۲۷ ص ۱۱۱ ت)

جوهری

احمد بن‌محمد‌بن عبدالله - درباب‌کنی بعنوان ابن‌عیاش‌خواهدآمد.

جوهری

اسمعیل‌بن حماد - نیشابوری‌المسکن والمدفن ، فارابی‌ّالاصل والمولد ، جوهری‌الشهرة ، ابونصر الکنیة ، درعلم و فطانت و

ذکاوت نادرهٔ دوران و اعجوبهٔ زمان بود، بالخصوص درلغت وفنون ادبیّه امام اهل لغت و مرجع علمای عربیّه بشمار میرفت، بجهت تحصیل لغت‌عرب و اطلاع برنکات وحقائق مشکلات و دقائق و معضلات‌آن ببلاد ربیعه و مضر و نجد و حجاز ومصر وشام مسافرتها کرد ، از سیرافی و فارسی و خال خود اسحق بن ابراهیم فارابی صاحب دیوان‌الادب و دیگر اکابر عصر خود علوم ادبیّه را فراگرفت ، لغت عرب را از زبان اعرابی‌که اصلا مراوده با اجانب نداشتند و زبان ایشان درعربیّت اصلیّه باقی ومخلوط بکلمات بیگانه نبوده اخذ نمود ، با اینکه زبان مادری او ترکی بوده از پیشوایان لغت عرب محسوب و نخستین‌کسی است‌که لغات عربیّه را بترتیب حروف هجاء مرتّب کرده است . پیش‌از زمان اوکتاب‌العین خلیل را پیروی‌کرده و بترتیب مخارج حروف از داخل بخارج واز حرف عین بی‌نقطه شروع‌کرده و درحروف شفویّه خاتمه می‌داده‌اند .

خط جوهری هم بسیار نیکو، با ابن‌مقله و نظرای وی هم‌ترازو ، در عصر خود بی‌بدل و درخوبی ضرب‌المثل بود. عاقبت باز به‌نیشابور عودت‌نموده وبتدریس وتألیف آغازکرده تادرسال‌سیصد وسی وسه یا پنجاه وسه یا نود وسه یا شش یا هشت یا چهارصد تمام (۳۳۳یا۳۵۳یا۳۹۳یا۳۹۶یا۳۹۸یا۴۰۰ه قمری) از بام افتاده و بدرود جهان‌گفت. گویندکه درآخر عمر مبتلا باختلال حواس‌گردیده بخیال‌پروازکردن افتاد ودراثر همین خیال ، دولنگه در را زیر بغل‌گرفته و بجای بلندی رفت و بگمان پروازکردن خودرا پائین انداخته وجان داد . جوهری علم عروض را هم تکمیل‌کرده وبه اوزان وبحرهای آن افزود،کتابی هم درآن موضوع نگاشته و **عروض‌الورقه‌اش** نامید. تألیفات‌جوهری:

۱- بیان‌الاعراب ۲- صحاح‌اللغة ۳- عروض‌الورقهکه مذکور شد **۴- مقدمهٔ‌نحو.**

کتاب صحاح او مشهورترین تألیفات وی بوده و مرجع اکابر و افاضل هرزمان میباشد و بارها درهند ومصر و ایران چاپ شده ، خواندن وشرح وحاشیه نوشتن وتلخیص‌کردن آن محل رغبت اکابر میباشد چنانچه بعضی از ادبا تلخیص‌کرده و منتخب‌الصحاح‌اش نامیده‌اند، محمدبن‌ابی‌بکر بن‌عبدالقادر رازی هم درسال هفتصد وشصت هجرت‌تلخیص

نموده و مختار الصحاح‌اش نام‌کرده و همین جمال‌الدین قرشی ابوالفضل محمد بن عمر بن خالد، تلخیص وبپارسی ترجمه‌اش نموده والصراح من‌الصحاح نامش‌کرده وغیراینها بسیار است . همین جمال‌الدین از دانشمندان قرن هفتم هجرت بوده ودوکتاب دیگرهم بنام القراح بتکمیل الصحاح و نورالصباح فی‌اغلاط‌الصحاح داردکه تاریخ‌وفاتش بدست نیامد. کتاب صراح مذکور او درسال ۶۸۱هـ ق تألیف وبارها درتهران وکلکتّه چاپ‌شده وکتاب نورالصباح نیز درهند بطبع رسیده است .

(ص ۱۱۰ ت و ۱۲۱ هب و ۱۵۱ ج۶ جم و۷۲۳ مط و۳۰۹۰ ج۲ ع و۱۸۵۳ ج۳ س وغیره)

جوهری

حسن بن علی بن جعد - در ضمن شرح حال پدرش جوهری علی بن جعد مذکور است .

جوهری

زرگر - چنانچه در بالا اشاره شد تخلّص شعری یکی از شعرای ایرانی‌است وبنوشتهٔ بعضی جوهری زرگر، همان‌جوهری میرزا مقیم ، مذکور در بالا است و بهرحال نظر به علو فطرت و همّت‌که داشته شغل زرگری را ترک‌گفته بهندوستان رفت، درهرات‌بخدمت‌حسنخان شاملو رسید. شاعری‌سخن‌شناس، شاگرد ادیب صابر (متوفی بسال ۵۴۶یا۵۴۷هـ ق) و دراصل بخارائی بود ، بعزم سیاحت باصفهان رفته با شعراآمیخت ، مال و ثروت اندوخته و هم درآنجا درگذشت . اشعارش نیکو و قصیدهٔ خمریّهٔ او مشهور و از ابیات همان قصیده است .

زان پیش کافتاب سر از کوه برزند — باید میی ببوی‌گل و رنگ ارغوان
معیارعقل وداروی‌خواب وفروغ روی — درمان درد وقوّت شخص وغذای جان
اصل سخا و عنصر مردی و ذات حسن — عین تواضع و تن لطف و سر بیان
دارد بگاه‌آنکه‌کنی رنگش آزمون — باشد ببوی‌آنکه‌کنی بویش امتحان
تا جوهری زرگر جام شراب بر — نوشد بیاد مجلس بزم خدایگان

تاریخ وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۵ سفینةالشعراء)

جوهری

عباس بن سعید - منجّمی است احکامی‌که در فلکیات و عمل بآلات رصدیّه دارای دستی توانا ، با مأمون عباسی معاصر ، از

جملهٔ مباشرین رصد بغداد بود ، در جایگاه ماه وآفتاب و بعضی کواکب سیّاره تحقیق نموده و زیجی ساخت . با یحیی بن ابی‌منصور، خالد بن عبدالملك مروروذی، سند بن علی منجم مأمونی دوستی و یگانگی داشت ، ایشان نخستین کسی هستندکه در دورهٔ اسلامی بنای رصدگذاشته و دیگران بدیشان اقتفا جسته‌اند . **تفسیر کتاب اقلیدس** و کتاب **اشکال** مقالهٔ اوّلی ازکتاب اقلیدس از تألیفات همین جوهری عباس است و درحدود سال ۲۱۸ﻫ ق و بعد ازآن میزیسته است . (ص ۱۴۸ خع وغیره)

جوهری **محمد بن احمد جرجانی** - ادیب شاعر ماهر کامل ، مکنّی بابوالحسن ، در مناقب و مصائب اهل بیت رسالت قصائد فاخره دارد و شرحی دیگر بدست نیامد . (سطر۲۰ ص ۱۱۱ ت)

جوهری **علی بن اسمعیل**- بغدادی بعنوان علم الدین علی بن اسمعیل خواهد آمد.

جوهری **علی بن جعد بن عبید** - مکنّی بابوالحسن ، از مشاهیر محدّثین بغداد میباشدکه از سفیان ثوری و مالك بن انس ونظائر ایشان استماع حدیث کرده ، بخاری و احمد بن حنبل و دیگر مشایخ وقت هم از وی روایت می‌کنند ، بوثاقت وکثرت حافظه و بانی علم بودن موصوف است . خطیب بغدادی از ابوغسان دوری روایت‌کرده است‌که درنزد علی بن جعد ، حدیث ابن عمر بمیان‌آمدکه گفته بود در زمان حضرت رسالت ص مفاضله‌کرده و می‌گفتیم ، نیکوترین شخص این امّت بعداز حضرت رسالت ابوبکر و عمر و عثمان میباشد ، این‌جمله مسموع آن‌حضرت شده و رد نکرد پس علی بن جعدگفت این بچه را ببینیدکه اصول طلاق زن خود را نمیدانند ولی دم ازمفاضله میزنند، این‌جمله اشاره بدان است‌که موافق نقل بخاری وغیره ابن‌عمر زن خودرا درایّام‌حیض طلاق داده بوده‌که بحکم‌شرع‌اسلامی محکوم به‌بطلان است پس‌حضرت رسالت به عمر فرمودندکه اورا به نگهداشتن زن خود امر نماید. نیز خطیب ، از هارون بن سفیان معروف به دیك نقل‌کرده‌است‌که نزد علی‌بن‌جعد مذاکرهٔ عثمان بن عفان بمیان‌آمد ، علی‌گفت‌که صد هزار درهم ازبیت‌المال را بناحق اخذنمود

گفتم که اصلا اخذ نکرده و اگرهم کرده باشد بطریق حق بوده، علی سوگند بذات خداوندی یادکرد که بناحق اخذ کرده است. بهمین جهت است که بعضی از اهل حدیث، بشیعه بودن علی بن جعد معتقدند و بعضی دیگر گفته‌اند که علی بن جعد داغ بطلان برخود زده است که ابن‌عمر را به بچه‌گی موصوف داشته و معاویه را نیز از اهل عذاب میداند.

پوشیده نماندکه علی، بحدوث قرآن معتقد بود، خضاب نمی‌کرد، مدت شصت سال بطریق یك درمیان روزه میگرفت چنانچه یك روز افطارکرده ویك روز هم روزه داشتی تاآنکه در۲۵ رجب سال ۲۳۰ در۹۶ یا ۹۷ سالگی درگذشت. پسرش **حسن بن علی بن جعد** - معروف بجوهری، نیز ازمحدّثین عامّه میباشد، درسال ۲۲۸ﻫ ق درحال حیات پدر بعد از فوت عبدالرحمن بن اسحق ضبی بقضاوت مدینةالمنصور منصوب شد، بسیارکریم‌النفس وبامروّت ونسبت بمذهب اهل‌عراق عالم‌بود ودر رجب ۲۴۲ یا۲۴۳ﻫ ق درگذشت ودرهمان روز ابوحسان زیادی نیزکه قاضی شرقیّه بوده وفات نمود ودرمرثیهٔ ایشان گفته‌اند:

سر بالکرخ والمدینة قوم مات فی‌جمعة لهم قاضیان
لهف‌نفسی علی‌الزیادی منهم ثم لهفی علی فتی‌الفتیان

(ص ۳۶۴ ج ۷ و ۳۶۰ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

جوهری **فارابی** - همان جوهری اسمعیل بن حماد، مذکور دربالا است.

جوهری **محمد بن زکریا** - بعنوان غلابی محمد بن زکریا خواهدآمد.

جوهری **میرزا محمدباقر** - رجوع بجوهری میرزا ابراهیم نمایند.

جوهری‌صغیر **محمد بن احمد بن حسن بن عبدالکریم** - معروف بجوهری‌صغیر، ومؤلف‌کتاب **اتحاف اولی‌الالباب بشرح‌مایتعلق به(سی) من‌الاعراب** که شرح منظومهٔ خود در اعراب لاسیّما میباشد، این‌کتاب درمصر چاپ شده است و جوهری درسال ۱۲۱۴ﻫ ق درگذشت. (ص۷۲۲ مط)

جویا **میرزا دارا** - (یا میرزا داراب بیگ) از شعرای نامی میباشدکه خود را بجویا تخلّص میکرد، دراصل تبریزی‌بود، او وبرادرش

کامران متخلّص بگویا، هردو درکشمیر زاییده ودرتبریز نشو ونما یافتند. صاحب ترجمه درسال ۱۱۱۰ یا۱۱۱۸ه‍ ق درگذشت ، اغلب شعرای اوائل قرن دوازدهم هجرت درهند ازشاگردان وی هستند، دیوانش که مشتمل بردیباچهٔ نثری و رباعیّات وقصائد وغزلیّات و چند مثنوی کوچك میباشد مطبوع طبع ارباب ذوق بوده و از اشعار او است :

اسیر ساده دلیهــای زاهدم جــویا　　　غم زمانه بخورد وشراب ناب نخورد

ایضاً :

مگر بگذشت دل آواره‌ای، ناشادزینصحرا　　　که همچون آه دردآلودخیزد، بادزینصحرا

ایضاً :

اگردرگریه خودداری کنم چشمم خطردارد　　　زضبط اشك ترسم این جراحت، آب بردارد
نگاه‌اوچوخونریزاست ازپهلوی مژگانش　　　چوماهی باخوداین خنجرهزاران نیشتردارد

(ص ۱۸۵۴ ج ۳ س وغیره)

جوینی[1]

جوینی **ابراهیم بن سعدالدین** - بعنوان حموئی خواهدآمد.

جوینی **حسن بن علی بن ابراهیم** - بغدادی ، جوینیّ الاصل ، خطّاط کاتب مشهور ، مکنّی بابوعلی ، ملقّب بفخرالکتاب ، خطّش درنهایت جودت بود و اکثرکتابها راکه در دست مردم‌بوده باجرت بسیارگران استنساخ نموده است ، در شام از ندمای اتابك زنگی بود ، بعداز وفات او نزد پسرش نورالدین محمود مقرّب شد وعاقبت بمصر رفته و اقامت‌گزید ودرسال۵۸۶ه‍ ق درقاهره درگذشت.

(ص ۱۵۸ ج ۱ کا)

۱- **جوینی** - بضم اول و فتح ثانی ، منسوب بناحیه‌ایست بزرگ از نواحی نیشابور که در میان‌آن و بسطام واقع و مشتمل برصد و هشتاد و نه قریه میباشدکه همهٔ آنها بیکدیگر متصل و موضعی خالی درآنها پدیدار نیست ، سمت جنوبی‌آن حدود بیهق و شمالی‌آن حدود جاجرم است. موافق‌نوشتهٔ روضات ، جوین ناحیه‌ایست غله‌خیز وکثیرالخیرات، مابین‌خراسان و قهستان‌که مشتمل برچهارصد قریه و چهارصد قنات میباشد، دراینجا بعضی‌از معروفین بهمین عنوان جوینی ویا موصوفین بآن را ثبت اوراق مینمائیم .

جوینی
عبدالله بن یوسف بن عبدالله بن یوسف بن محمد - جوینی، ملقّب برکن‌الاسلام ، مکنّی بابومحمد، فقیه شافعی، پدر امام‌الحرمین عبدالملك سالف‌التّرجمة ، از اکابر فقه و اصول و تفسیر وحدیث ونحو وادبیّات عرب بشمار میرفت و درهمهٔ فنون مذکور وحید عصرخودبود، ازکثرت وقار اوکسی را قدرت شوخی ومطایبه درمجلس وی نبودی ، او نخست درجوین، ادبیّات را ازپدر خود وفقه و اصول را از سهل بن محمد صعلوکی فراگرفت پس در مرو حاضر درس قفّال مروزی شد ، درسال ۴۰۷ه ق باز به نیشابور برگشته وبتدریس و فتوی آغازکرد ودرفقه وتفسیر وغیره تألیفات خوبی دارد :

۱- **التبصرة** ۲- **التذکرة** ۳- **تفسیر کبیر** که حاوی علوم‌کثیر بوده وبقول احمد رفعت هریك آیه را به ده نوع تفسیر نموده‌است ۴- **الفرق‌والجمع** ۵- **الفروق والسلسلة** ۶- **مختصرالمختصر** ۷- **موقف‌الامام والمأموم** . جوینی درماه ذیحجهٔ سال ۴۳۴ یا ۴۳۷ یا ۴۳۸ه ق درگذشت . (ص۲۷۴ ج۱کا و ۱۸۵۵ ج۳ س و ۲۰۸ ج ۳ طبقات وغیره)

جوینی
عبدالملك- پسر جوینی عبدالله فوق بعنوان امام‌الحرمین بشمارهٔ ۲۳۹ مذکور شد .

جوینی
عطاءالله بن بهاءالدین‌محمد- ملقّب بعلاءالدین، معروف به‌عطاملك، مؤلف تاریخ‌جهانگشای فارسی میباشدکه حاوی‌حالات چنگیز و هلاکو و مغول است و درسال ۶۸۰یا۶۸۱یا۶۸۳ه ق درگذشت ازآثار خیریه‌اش یکی نهر نجف‌است، درآن‌ارض‌اقدس‌نهری‌حفرکرده و زیاده برصد هزار دینار زر سرخ خرج نموده وآب فرات را بحوالی‌نجف‌جاری‌کرده‌است. (ص۲۲۷ لس و ۱۸۵۵ ج ۳ س)

جوینی
مولانا معین‌الدین - از مشاهیر ادبا میباشد، درسال ۷۳۵ه قمری کتابی فارسی نگارستان نامی بسبك‌گلستان سعدی بنام ابوسعید چنگیزی تألیف داده و زمان وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۷۵۵ ج ۳ س)

جهان
تخلّص شعری زبیده خانم دختر فتحعلی‌شاه است وبهمین عنوان زبیده خواهدآمد .

جهشیاری

ابوعبدالله محمد بن عبدوس - از نویسندگان و مترسّلان بود ، کتابهائی تألیف داده‌که ازآن جمله است **کتاب‌الوزراء والکتاب** زمانش بدست نیامد لکن پیش‌از ابن‌الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ه‍ ق) بوده است .
(ف و کشف‌الظنون)

جهضمی

نصر بن علی بن نصر بن علی‌بن صهبان - جهضمی بصری ، مکنّی بابوعمرو، از اهل حدیث عامّه میباشدکه ازبصره بیغدادآمده و و از عبدالله بن احمد بن حنبل و ابومعشر دارمی و مشایخ بسیاری روایت کرده است . بچند واسطه از حضرت رسالت ص روایت نمودکه‌آن‌حضرت دست حسنین ع راگرفته و فرمودند : هرکه این‌دو ولد من و پدرشان و مادرشان را دوست دارد روز قیامت بامن هم‌درجه خواهد شد ، نصر بن علی بعداز نقل این حدیث ازطرف متوکّل عباسی محکوم بهزار تازیانه‌گردید تاآنکه مکشوف شد از اهل سنّت است، پس عفوش‌نمودند و حقوقش را افزودند و نصر، درسال ۲۵۰ه‍ قمری درگذشت .

درقاموس‌گوید : **جهضم**، شیر درنده ، مردم بزرگ سر وگرد روی راگویند ونیز نام شخصی است . نگارنده‌گوید : نصر را جهضمی‌گفتن شاید بجهت اتصاف بیکی‌ازآن اوصاف بوده ویا یکی از پدران او جهضم نام داشته است . (ص۲۸۷ج۱۳تاریخ‌بغداد)

جهمی

ابوعبدالله ، احمد بن محمد - بن حمید بن‌سلیمان بن عبدالله‌بن ابی‌جهم بن‌حذیفهٔ عدوی، ازقبیلهٔ بنی‌عدی بن‌کعب بود وبجهت انتساب بجدّ عالیش ابوجهم، معروف به‌جهمی میباشد. ادیبی است شاعرتاریخی‌اخباری انسابی‌که درمطاعن بعضی‌هاکتابهائی نوشته است ، درمیان او وگروهی از عامّه مشاجره واقع شد وبهمین جهت اسلاف ایشان را با اقبح قبائح و عباس را با جلالت وعظمت یاد کرد ، بدینجهت ازطرف متوکّل‌عباسی (۲۳۲-۲۴۷ه‍ ق) محکوم بصد تازیانه شد وبعد از زدن تازیانه درحق ابراهیم بن اسحق‌که مأمور این عمل بوده‌گفت :

تبری‌الکلوم و ینبت‌الشعر   **و لکل مورد علة صدر**
واللوم فی‌الاتراب منبطح   **لعبیده ما اورق الشجر**

از تألیفات جهمی است :

۱- الابتصار فی‌الرد علی‌الشعوبیة ۲- انساب قریش ۳- فضائل مصر ۴- کتاب المثالب ۵- کتاب‌المعصومین . وسال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۶۲ف)

جهنی

فضیلت شب قدر و بیست و سوم رمضان بودن‌آن را روایت‌کرده و درکتب ادعیّه مشهور است ، بفرمودهٔ فاضل محدّث معاصر نامش **عبدالله بن انیس** میباشد وموافق آنچه از اسدالغابهٔ ابن‌الاثیر نقل‌کرده جحش‌است. ابن‌قتیبه‌گوید :کنیه‌اش ابویحیی ، خودش انصاری ، درموضع اعراف‌نامی دریك منزلی مدینه مقیم بود. لیلةالقدر بودن شب مزبور را ازحضرت رسالت پناهی ص روایت‌کرده است . جهنی بامرآن‌حضرت همان شب در مسجد مدینه حاضر میشد و تا برآمدن صبح اعتکاف می‌نمود و بعد از ادای فریضهٔ صبح مراجعت میکرد و بهمین جهت‌آن شب را **لیلةالاعرابی و لیلةالجهنی** هم نامند ، وی در زمان خلافت معاویه درمدینه وفات یافت.

جهنی، بضمّ اوّل وفتح‌ثانی، منسوب به جهینه یکی‌از بطون قبیلهٔ قضاعه میباشد، نامش بنوشتهٔ سمعانی زید بن لیث بن سود بن اسلم بن‌الحاف بن قضاعه است .

(ص ۱۲۱مف و ۱۲۱هب)

جیانی

حسین بن محمد - از مشاهیر محدّثین و علمای بغداد میباشدکه درفقه و حدیث و انساب و لغت و اکثر فنون دیگر فرید زمان خود بود ، بااینکه پدرش درشهر جیان ساکن‌بود خودش درقرطبه بنای‌تدریس‌گذاشت و درخصوص رجال صحیحین‌کتابی موسوم به **تقییدالمهمل وتمییزالمشکل** تألیف داد و در سال ۴۹۸ه ق درهفتاد ویك سالگی درگذشت .

جیان ، با فتح و تشدید دیهی‌است بزرگ درا ندلس درهفده فرسخی سمت شرقی قرطبه و نیز دیهی است از اسپهان‌که اخیراً جزو ناحیهٔ مهتاب بوده وسلمان فارسی نیز ازآنجا بوده است . (صد و ۱۸۵۸ ج ۳ س)

جیحون

لقب مشهوری **تاج‌الشعراء** ،آقامحمدیزدی مشهوربمیرزاجیحون میباشدکه ازشعرای‌نامی ، سخنوران‌گرامی ، درنظم ونثر استاد،

طبعش وقّاد بود و اکثر قصائدش درمدح پیشوایان دین‌است، دیوان شعری فارسی‌داشته که چاپ شده و از او است :

مرا ترکی‌است‌مشگین‌موی‌و نسرین بوی‌وسیمین بر	سها لب مشتری غبغب هلال ابرو و مه‌پیکر
چوگردد رام وگیردجام‌و بخشدکام‌و تابد رخ	بودگل‌بیزوحالت‌خیزوسحرانگیزوغارتگر
دهانش‌تنك‌وقلبش‌سنك وصلحش‌جنك‌ومهرش‌کین	به قد تیر و بمو قیر و برخ شیر و بلب شکر

درحدود سال ۱۳۱۸هـ درگذشت . (نی وغیره)

جیلانی **عبدالقادر**- بعنوان‌محیی‌الدین،عبدالقادر بن‌ابی‌صالح‌خواهدآمد.

جیلانی **عبدالمنعم بن عمر** - اندلسی المملکة ابوالفضل الکنیة ، غسانی القبیلة ، از مشاهیر ادبا و اطبّای اندلس میباشدکه درکحّالی و طبابت مهارتی بسزا و درفنون شعر و ادب دستی توانا داشت، بشام رفته ، قصائدی در مدح صلاح‌الدین ایّوبی‌گفته و مورد عنایات وی‌گردیده است . تألیفات نافعه دارد :

۱- **تحریرالنظر** ۲- **تعالیق** در طب ۳- **دیوان ادب‌السلوك** ۴- **دیوان ترسل و مخاطبات** ۵- **دیوان تشبیهات و الغاز و رموز** ۶- **دیوان‌الحکم و میزان‌الکلم** ۷- **دیوان الغزل والتشبیب والموشحات** ۸- **دیوان‌المبشرات والقدسیات**که حاوی فتوحات صلاح‌الدین ایوبی و ظفر یافتن او برفرنگیها درقدس خلیل است ۹- **دیوان‌المشوقات الی‌الملا الاعلی** ۱۰- **روضةالمآثر والمفاخر من خصائص الملك الناصر** ۱۱- **سرالبلاغة و صنائع البدیع فی‌فصل الخطاب** ۱۲- **صفات الادویة المرکبة** ۱۳- **منادح الممادح** ۱۴- **نوادر الوحی** و از اشعار او است :

من لم یسل عنك فلاتسألن	**عنه ولو کان عزیزالنفر**
وکن فتی لم تدعه حاجة	**الی امتهان النفس الانفر**

صاحب ترجمه بعداز سال‌ششصد هجرت وفات یافت . نگارنده‌گوید : ظاهر آن است‌که عبدالمنعم ، جلیانی‌بوده (بتقدیم **لام** بری حطّی)که منسوب‌است به‌جلیانه (بکسر جیم) وآن حصنی است در اندلس ودر قاموس‌الاعلام‌که مأخذ شرح حال فوق است جلیانی را به‌جیلانی اشتباه‌کرده ویا خود از اغلاط چاپخانه است ودر اندلس موضعی جیلان نامی سراغ نداریم . (صد وص ۳۱۱۲ ج ۴ س)

جیلانی **عبدالوحید** - بعنوان واعظ جیلانی خواهدآمد .

جیلانی **عبدالکریم بن ابراهیم** - جیلی صوفی از اکابر صوفیّه میباشد و تألیفاتی دارد :

۱- **الانسان الکامل فی‌معرفة الاواخر والاوائل** که موافق اصطلاحات صوفیّه تألیفش داده ودرمصر و قاهره چاپ شده‌است ۲- **الکمالات الالهیة فی الصفات المحمدیة** که یك نسخه باخط‌خودمؤلف درخزانهٔ‌مصر موجوداست ۳- **الکهف والرقیم فی‌شرح بسم‌الله الرحمن الرحیم** که در حیدرآباد هند چاپ شده است و صاحب ترجمه در سال ۸۰۵ه ق در سی و هشت سالگی درگذشت . (ص۸۲۸ مط)

جیهانی **ابوعبدالله احمدبن محمد** - بنوشتهٔ ابن‌النّدیم محمد بن اسحق (متوفی بسال۳۸۵هق)وزیر صاحب‌خراسان بودکتا بها پرداخته‌است.

۱- **آئین** در مقالات وکتب و عهود وزرا و خلفا ۲- **المسالك والممالك** . سال وفاتش‌مضبوط نمیباشد. **جیهان** - بفتح‌اوّل شهری‌است درساحل‌نهرجیحون. (فوصد)

باب «چ»

(پارسی)

چاکر رجوع بشرح حال هدایت و غازی مازندرانی نمایند.

چغمینی **محمود بن‌محمد بن عمر**- از اکابر علمای هیئت و ریاضی قرن نهم هجرت میباشد و تألیفاتی دارد :

۱- قانونچهٔ طب **۲- الملخص** در هیئت که سیّد شریف جرجانی و دیگر اکابر، شرحهای بسیاری بر آن نوشته واشهر ازهمه شرح فاضل رومی است که درمیان فضلا دائر واز کتابهای درسی معمولی بوده و بشرح چغمینی معروف است ودرسال ۱۳۱۱ه ق درتهران چاپ سنگی شده و درهند نیز بطبع رسیده است وسال وفاتش بدست نیامد. **چغمین**، نام یکی از قراء خوارزم است. (ص۱۸۷۶ ج۳س و۱۱۹هب و۷۰۲ مط)

چلبی[1]

چلبی **شیخ احمد** - بعنوان انقروی شیخ احمد مذکور شد.

چلبی بیگ بعنوان علّامه چلبی خواهد آمد.

۱- **چلبی**- این کلمه ، با اینکه مشهور و درالسنهٔ ارباب فضل و هنر دائر است ریشه و معنی آن مجمل و مبهم بوده و بعضی آن را بزبان کردی ومغولی منسوب دارند درفوائدالبهیة گوید : چلبی با دوفتحه و چ و پ هردو پارسی ، عنوان مشهوری جمعی از علمای روم میباشد مثل حسن چلبی محشی مطول ، یوسف بن جنید چلبی صاحب ذخیرةالعقل ، عبدالقادر چلبی و غیر ایشان پس گوید ، اینکه بعضی آن را به‌بلده ومانندآن منسوب دارند اشتباه ودور ازحقیقت است . موافق آنچه سخاوی تصریح کرده ، چلبی لفظی است رومی بمعنی **سیدی** اینست که دربلاد ما بجای ملا و مولانا و سیدی و سیدنا ، دربارهٔ علما استعمالش می‌کنند چنانچه لفظ پاشا برای تعظیم علمای روم است . از ابن‌بطوطه نقل است که لفظ چلبی ، یونانی‌الاصل و بمعنی سیدی و*

چلبی تبریزی بعنوان عنوان خواهدآمد .

چلبی **حسام‌الدین حسن** - بهمین عنوان نگارش خواهد یافت.

چلبی **حسن بن علی بن امرالله** - معروف به قفالی‌زاده ، ازشعرا وادبای علمای قرن دهم و یازدهم هجرت و مؤلف کتاب **تذکرة الشعراء** است که بهترین گواه صادق برعلوّ مقام ادبی او میباشد . دراین تذکره ، آنچه دیگران درتذکره‌های خود نوشته‌اند با حذف زوائدآنها و اضافهٔ لطائف وفوائد دیگر باانشائی خوب تألیف شده و بهتر از همه‌گردیده است ، تألیفش بسال ۹۹۴ه‍ ق خاتمه یافته ویك نسخهٔ خطّی ازآن‌که درسال ۱۰۰۲ه‍ درحال‌حیات‌خود مؤلف نوشته شده بشمارهٔ ۲۷۲۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود و از اشعار ترکی چلبی است :

تیر مژه وه سینـه دمادم سپر اولسون   تك عاشق بی‌چاره‌یه‌گاهی نظر اولسون

صاحب ترجمه در۱۰۱۲یا۱۰۱۳ه‍ ق درگذشته است .

(ص ۱۹۵۰ ج ۳ س و ۴۷۲ ج ۲ فهرست سپهسالار)

---

*سیدنا و مولانا میباشد وگویا درحدود قرن هفتم هجرت اشخاص ادیب وفاضل را بدین عنوان می‌خوانده‌اند و دور نیست‌که حسام‌الدین حسن (که بهمین عنوان بشرح‌حالش خواهیم‌پرداخت) نخستین‌کسی باشدکه بدین عنوان شهرت یافته است. ازقاسم‌الانوار سید معین‌الدین تبریزی (که شرح‌حالش بهمین‌عنوان خواهدآمد) نقل‌است‌که درمقام مناجات و استغاثه، حضرت‌پروردگاری را بهمین عنوان مخاطب میداشته‌اند چنانچه درمناجاتی‌که از دو زبان فارسی وترکی مخلوطش کرده‌گوید :

خبری دهید جان‌راکه زدوست چیست فرمان   چه‌کنم چه چاره سازم چه دواکنم چه درمان

چلبی بیزه نظر قیل‌که حل‌اولسا راز مشکل   چلبی بیزی اونوتما دل خسته را مرنجان

چو جمال خود نمودی دوجهان بهم برآمد   همه جا فغان و ناله همه جا خروش مستان

ایضاً :

چلبی تو شاه و میری چلبی تو دستگیری   چلبی تـو دلپذیری چلبی بیزی اونوتما

چلبی شه جهانی چلبی تـو جان جـانی   چلبی نه این نه‌آنی چلبی بیزی اونوتما

باری این‌کلمه عنوان مشهوری بعضی از ارباب‌کمال میباشد وچندی از ایشان را تذکر میدهد.

چلبی **حسن آشچی‌زاده** - ازعلما وشعرای‌عثمانی قرن دهم هجرت‌میباشد که دارای مکارم وسجایای اخلاقی بود ، درتمامی عمر خود سر بکسی‌فرو نیاورد،ازدواج نکرد باکمال‌قناعت‌امرارحیات نموده ودرسال۹۴۲ه ق درگذشت.
(ص ۱۹۵۰ ج ۳ س)

چلبی **حسن بن محمد بن حسن** - بعنوان حسام‌الدین خواهدآمد .

چلبی **حسن بن محمد بن محمدشاه** - فناری رومی حنفی ، (یا حسن بن محمد شاه بن محمد بن حمزهٔ فناری) معروف به فناری‌زاده ، عالمی است شاعر و ادیب فاضل ، محقّق مدقّق ، در تفسیر و معانی و بیان خبیر ، در فروع و اصول بصیر، ازاکابر علمای‌حنفیّهٔ عثمانی، بورع وتقوی موصوف، بمحیی‌الدین ملقّب‌که درعهد سلطان سلیمان خانی بمقام شیخ‌الاسلامی رسید ، سالها در استانبول و ادرنه وآناطولی و روم ایلی بقضاوت منصوب شده اخیراً تقاعدگزیده و بزیارت حرمین شریفین مشرّف گردید ودرسال۹۵۴یا۸۸۶ه ق دراستانبول وفات‌یافت ودرجوار ابوایّوب انصاری مدفون‌گردید. تاریخ‌آخری مذکور اقرب بصحت است زیراکه پدرش محمدشاه درسال ۸۴۰ه ق وفات یافته و علاوه‌که بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات بعضی از تألیفات خطّی چلبی در سال ۸۷۳ه ق نوشته شده است . چلبی را فناری یا فناری‌زاده‌گفتن بجهت‌آن است‌که یکی‌از اجداد او فنارهائی برای پادشاه روم تحفه‌آورده بود، از این‌رو هروقت که پادشاه‌میخواست‌خبری از وی‌بگیرد می‌گفت فناری‌کجااست و بعدازآن‌لقب‌خانوادگی وی‌گردید باری چلبی حسن تألیفاتی دارد :

۱- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ۲- **حاشیهٔ تلویح** ۳- **حاشیهٔ شرح مواقف سید شریف** که باخود شرح مزبور بارها درمصر وغیره چاپ‌شده‌است ۴- **حاشیهٔ مختصر** ۵- **حاشیهٔ مطول** که درشیرازچاپ‌سنگی‌شده‌است وغیراینهاکه براکثرکتب‌تدریسیّه‌حواشی‌مفیددارد.
(ص ۷۵۷ مط و ۴۲۳۲ ج ۵ س و ۶۴ فوائدالبهیة)

چلبی **فناری** یا **فناریزاده** بعنوان چلبی حسن بن محمد، دربالا نگارش دادیم.

چلبی **محمد بن علی بن یوسف** - بعنوان محیی‌الدین‌چلبی خواهدآمد.

چلبی **محمودبن محمد** - بعنوان میرم چلبی نگارش خواهد یافت .

چلبی **مصطفی** - بعنوان‌کاتب چلبی نگارش خواهیم داد .

چهاردهی **میرزا محمدعلی بن محمدنصیر** - بعنوان مدرّس خواهدآمد.

چهارسوقی **میرزا محمد هاشم بن میرزا زین‌العابدین** - بعنوان خوانساری خواهدآمد .

غلط نـــامـــهٔ مربوط به جلد اوّل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱	۱۵	از طلّاب‌دینیّـه	جمعی از طلّاب‌علوم دینیّـه
۲۷۹	۱۰	در سال‌دویست‌و هشتاد و چند	در سال‌هزار و دویست‌و هشتادوچند

تألیف استاد علامه

میرزا محمدعلی مدرس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب

یا

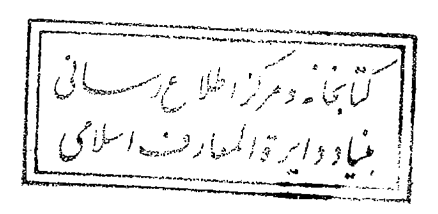
کنی والقاب

مشتمل بر ترجمه حال

فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و

شعرای بزرگ اسلامی‌که با لقب وکنیه اشتهار دارند.

جلد دوم



غلط نامه جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۷	استفاده وافر	استفاده جمعی وافر
۱۵۹	۴	افاضل عامه قرن هشتم	افاضل علمای عامه قرن هشتم هجرت
۱۷۹	۲۱	ناصر الدین	ناصر الدین محتشم که
۲۳۵	۴	جدید دشتکی	جدید نیز حاشیه بر حاشیه جدید دشتکی
۲۸۱	۷	چهاردهم	چهارم
۲۸۸	۲۰	حیاة اللّه	حسبی حیاة اللّه
۳۲۶	۲۱	مادرشان	مادرشان رقاش
۴۲۷	۲۲	طایفه	طایفه و قبیله
۴۲۷	۲۳	بهمین آخری	بهمین معنی آخری

رموز معموله دراین کتاب را ذیلا تذکر میدهد :

ت -	علامت کتاب	روضات الجنّات
تخ -	» کتاب	تذکرة الخواتین
ج -	» جلد	
جش -	» کتاب	رجال نجاشی
جم -	» کتاب	معجم الأدباء
حث -	» کتاب	الحوادث الواقعة
حی -	علامت کتاب	تاریخ حشری
خع -	» کتاب	اخبار العلماء باخبار الحکماء
خل -	» کتاب	خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرّجال
خه -	» کتاب	خزینة الاصفیاء
خیر -	» کتاب	خیرات حسان
س -	» کتاب	قاموس الأعلام
ص -	» صفحه	-
صد -	» کتاب	مراصد الأطّلاع
صف -	» کتاب	المنصف
صه -	» کتاب	خلاصة الأقوال
ض -	» کتاب	ریاض العارفین
ضع -	» کتاب	ریاض العلماء
ع -	» کتاب	آداب اللّغة العربیّة
عقن -	» کتاب	عقلاء المجانین
عم -	» کتاب	آثار عجم
عن -	» کتاب	اعیان الشیعة
غه -	» کتاب	احسن الودیعة
ف -	» کتاب	فهرست ابن النّدیم
فر -	» کتاب	النّور السافر
فع -	» کتاب	لغات تاریخیه و جغرافیه

فه -	» کتاب	سلافة العصر
ق -	» مطابق	—
قب -	» کتاب	مناقب ابن شهرآشوب
قص -	علامت کتاب	قصص العلماء
قن -	» کتاب	اتقان المقال
کا -	» کتاب	تاریخ ابن خلکان
کش -	» کتاب	رجال کشی
کف -	» کتاب	کشف الظنون
کمن -	» کتاب	الدّرر الکامنة
لر -	» کتاب	لواقح الأنوار
لس -	» کتاب	مجالس المؤمنین
م -	» میلادی	—
مخل -	» کتاب	مرآت الخیال
مر -	» کتاب	مطرح الأنظار
مس -	» کتاب	مستدرك الوسائل
مط -	» کتاب	معجم المطبوعات
مع -	» کتاب	مجمع الفصحاء
مف -	» کتاب	معارف ابن قتیبه
مل -	» کتاب	منهج المقال
ملل -	» کتاب	امل الآمل
من -	» کتاب	منن الرّحمن
مه -	» کتاب	نامهٔ دانشوران
نر -	» کتاب	تذکرهٔ نصرآبادی
نل -	» کتاب	نقد الرجال
نی -	» کتاب	کنی و القاب قمی
ه -	» هجری	—
هب -	» کتاب	هدیة الأحباب
هر -	» کتاب	جواهر الأدب

خداوندا در توفیق بگشا

باب «ح»

(بی نقطه)

حاتمی بکسر (ت) **ابوعلی (یاابوعبدالله) محمدبن‌حسن‌بن مظفر-** بغدادی، کاتب لغوی، ازمشاهیر علمای اعلام و ادبای فخام میباشدکه فنون ادبیّه را از ابن‌درید و ابوعمر و زاهد، غلام ثعلب فراگرفته ودربغداد مشغول تدریس شد، قاضی تنوخی ودیگر اکابر وقت درحوزهٔ درس وی‌حاضر میگردیدند وازتألیفات او است:

۱- **حلیة المحاضرة** در دو مجلّد بزرگ ۲- **رسالهٔ حاتمیه** در عیوب و نواقص و سرقات اشعار معاصرش متنبّی و روز چهارشنبه ۲۷ربیع‌الاخر ۳۸۸ه قمری درگذشت.

(ص ۱۵۴ ج ۱۸ جم و ۲۴۲ مط و ۱۹۰۴ ج ۳ س و ۸۸ ج ۲ کا)

حاجب **هبةالله بن حسن-** معروف بحاجب، مکنّی با بوالحسن، شاعری‌است ادیب ، از افاضل اهل ادب و از اشعار او است :

یـا لیلـة سلك الزمـا ـــــن بطیبها فی‌کل مسلك
والبدر قـد فضح‌الظـلا ـــــم فستره عنـه مهتك
والنور یبسم فی‌الریـا ـــــض فان‌نظرت الیه سرك
شارطت نفسی ان اقـو ـــــم بحقها والشرط املك

در اواخر رمضان ۴۲۸ه ق دربغداد بمرگ ناگهانی درگذشت.

(ص ۲۷۱ ی ۱۹ جم و ۷۱ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

حاجری **حسام‌الـدین ابویحیی و ابوالفضل ،** عیسی‌بن سنجر بن بهرام‌بن جبریل اربلی ، از مشاهیر شعرای عرب میباشد، **دیوان‌اشعارش**

مشهور ، برمعانی دقیقه مشتمل ودرقاهره چاپ شده‌است و نیز از او است: **مسارح‌الغزلان الحاجریة** که نسخهٔ‌خطّی‌آن درکتابخانهٔ هندی‌ازلندن موجود است. اخیراً داخل‌خدمت ملك مظفّرالدین حاکم اربل شد، روز پنجشنبه دویم شوال ۶۳۲ه‍ ق دراثر ضربت‌کارد بعضی از دشمنان خود ، در اربل کشته شد ، درگورستان باب‌المیدان بخاك رفت و از اشعار او است :

الله یعلم مابقی سوی رمق — منی فراقك یامن قربه الامل
فابعث کتابك واستودعه تعزیة — فربما مت شوقاً قبل مایصل

حاجری (بکسر جیم) منسوب است بشهر حاجر نامی ازبلاد شام یا حجازکه در اشعارش بسیاراستعمال‌کرده وبدان‌سبب بهمین‌عنوان‌شهرت‌یافته‌است‌والآازمردم‌اربل‌میباشد.

(ص ۱۹۰۴ ج ۳ س و ۴۳۵ ج ۱کا)

حاجی‌آقا **میرزا ابراهیم** - اولیا سمیع بعنوان صفا خواهدآمد.

حاجی‌آقا **حاج میرزا علی‌نقی‌بن سیدحسن‌بن سید محمد** - مجاهد، ازاکابر علمای‌امامیّهٔ قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه عالمی‌است‌عامل فاضل کامل ، فقیه اصولی رجالی ، معقولی منقولی، مشهور بحاجی‌آقا . عاقبت ریاست علمیّهٔ‌حائرمقدّس‌بدومنتهی‌شد وکتاب **الدرة‌فی‌العام‌والخاص** و **الدرة‌الحائریة‌فی‌شرح‌الشرائع** که درایران چاپ سنگی‌شده از تألیفات او است. عصر روز پنجشنبه ششم‌صفر۱۲۸۹ه‍ ق (غرفط) درکربلای‌معلّی وفات‌یافت ودرمقبرهٔ والد معظّم‌خود دربازارحضرت‌ابوالفضل ع مدفون‌گردید . ترجمهٔ حال پدرش نیز بعنوان صاحب مناهل خواهدآمد .

(ص ۶۴ ج ۱ عه)

حاجی‌آقابابا **میرزا محمدتقی** - بعنوان ملك‌الاطبّاء خواهدآمد .

حاجی‌آقابزرگ **حاجی میرسیدعلی** - بعنوان سدهی خواهدآمد .

حاجی‌اشرفی **حاجی ملامحمد** - بعنوان اشرفی مذکور افتاد .

حاجی‌بکتاش‌ولی **محمد** - نیشابوری‌ّالمولد، از اکابر عرفا و صوفیّه وازسادات کاظمیّه میباشدکه ازشیخ لقمان خراسانی‌کسب‌فیض واقتباس انوار باطنیّه نمود ، درسال ۷۳۸ه‍ ق در دیهی حاجی بکتاش نام در نزدیکی شهر قیر،

از ولایت آنکارا درگذشت ولفظ **بکتاشیه** مادّه تاریخ وفات‌او میباشد و سلسلهٔ بکتاشیه از سلسله‌های صوفیّه نیز بدو منسوبند. (ص۷۵ ج۳ فع و۱۳۳۲ ج۲ س)

حاجی‌پاشا **خضر بن‌علی بن‌خطاب** - معروف بحاجی‌پاشا، ازپزشگان‌اواخر قرن‌هشتم‌هجرت میباشدکه‌کتاب **شفاءالاسقام و دواء الآلام** ازتألیفات‌او بوده و بعدازسال هشتصد تمام هجرت وفات یافته‌است. (ص۳۵۱ ج۱مر)

حاجی‌خلیفه **عبدالله** ، ازاکابر عرفا میباشد، دربروسه خلیفه و جانشین و پوست‌نشین شیخ‌تاج‌الدین، پیروقت‌بود، زمانی‌اسیرفرنگیها شد و عاقبت مستخلص‌گردید و بسال ۸۹۴ه ق (ضصد) درگذشت. (ص۷۶ج۳فع)

حاجی‌خلیفه **مصطفی بن عبدالله** - بعنوان کاتب‌چلبی خواهدآمد.

حاجی‌سبزواری **حاجی ملاهادی** - بعنوان سبزواری خواهدآمد.

حاجی‌شیخ‌الرئیس **ابوالحسن‌میرزا** ، پسر حسام‌السلطنة پسر فتحعلی‌شاه قاجار، از اکابر علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که درتبریز متولد شد وبطلب علوم عربیّه و ادبیّه وکلام وحکمت و فقه و اصول وطبّ و حساب و هندسه پرداخت، چندین بار بزیارت‌کعبه مشرّف شد ، بعشق‌آباد و سمرقند و بخارا سفرهاکرد ، اخیراً بشیراز برگشته و زمانی درآنجا اقامت‌گزید ، بتدریس و موعظه و امامت جماعت‌آغازکرده و مرجع استفادهٔ اهالی‌آن نواحی و قدوهٔ علمای روحانییّن واسوهٔ حکمای متألّهین شد . تألیفات او بدین شرح است : **کتاب‌الابرار** ، کتاب **اتحاد اسلام** وکتاب **منتخب نفیس**،که اوّلی در ردّ احمد قادیانی مدّعی مهدویّت ، دویمی برای سلطان روم تألیف یافته وسومی هم مشتمل براشعار عربی وپارسی ومنشآت خودش میباشد. درشعر هم دستی توانا داشت، بحیرت تخلّص می‌کرده واز او است:

خون دل ما ریزکه شمشیر تو تیز است — ابروی تو تاچند بکج دار و مریز است
گر با دل غمدیده سر صلح نداری — پس‌غمزه‌ات‌ازچیست‌که‌کج‌دار ومریزاست

ایضاً :

خوشا دمی‌که خراب از شراب ناب شویم — بنا برآب‌گذاریم ، تا خراب شویم

طریق حکمت آنست ، تا فلاطون وار میان خم بنشینیم تا شراب شویم

سال وفاتش بدست نیامد و بعنوان شیخ الرئیس نیز خواهد آمد . (ص۵۲۹عم)

حاجی مجتهد **میرزا هدایت‌الله بن ملاصادق بن ملامحمدتقی** ، برغانی که شرح حال جدّ مذکورش درهمین کتاب بعنوان برغانی نگارش یافته، از افاضل علمای عصر ما میباشد، درسال ۱۲۸۱ه ق که سال وفات شیخ‌مرتضی انصاری است متولد شده و از تألیفات او است :

۱- **اثبات الامامة الخاصة بالکتاب والسنة** ۲- **تحفة الانام فی معرفة الامام** .

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۲۲ ج ۳ ذریعه)

حاجی ملاآقا **مولی احمدبن مولی مصطفی** - بن‌مولی احمدبن مولی مصطفی بن احمد خویی قزوینی ، معروف بحاجی ملاآقا ، از اکابر علمای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه در سال ۱۳۰۷ه (غشز) وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- **الارث** ۲- **مرآت‌المراد** ، در رجال . (ص ۴۴۱ ج ۱ ذریعة)

حاجی میرزابابا **میرزا محمدتقی** - بعنوان ملک‌الاطبّاء خواهد آمد .

حارثی **محمدبن احمد بن محمدبن حارث** - از روات‌شیعه‌میباشد وشرح حالش موکول بکتب رجالیه میباشد.

حارثی واعظ **محمد بن علی** - درباب‌کنی بعنوان ابوطالب مکّی خواهدآمد.

حازمی **محمدبن موسی بن عثمان بن موسی بن عثمان بن حازم** - شافعی همدانی، مکنّی بابوبکر، ملقّب بزین‌الدین ، محدّث وحافظ قرآن مجید بود و تألیفات او بدین شرح است :

۱- **الاعتبار فی بیان‌الناسخ والمنسوخ من‌الاثار** که درسال ۱۳۱۹ (غشیط)ه قمری درحیدرآباد دکن چاپ‌شده‌است ۲- **سلسلة‌الذهب** ۳- **العجالة** ۴- **الفیصل** ۵- **الناسخ والمنسوخ** و ظاهر آن است‌که همان‌کتاب الاعتبار است. حازمی شب دوشنبه۲۸ ج۱ سال

۵۸۴ (ثفد)ﻫ قمری درسی وپنج یا شش‌سالگی در بغداد وفات‌یافت ودرقبرستان شونیزیه مدفون گردید . (ص۶۴ ج۲کا)

حاسب **احمد بن حسن -** بعنوان فلکی احمد ، خواهدآمد.

حاسب **احمد بن عبدالله -** بعنوان حبش حاسب ، خواهدآمد.

حاسب **ثابت‌بن قره -** بعنوان حرانی خواهدآمد .

حاسب **محمد بن محمد -** بعنوان بوزجانی نگارش دادیم .

حافظ[۱]

حافظ آبرو بی‌مدّ الف صحیح ودر زیر نگارش یافته است.

حافظ آزاد **غلام محمد -** بعنوان‌آزاد حافظ نگارش دادیم .

حافظ ابرو **لطف‌الله بن عبدالله -** هروی، ملقّب‌بنورالدین(یاآنکه‌نورالدین نامش بوده و پسر لطف‌الله است یعنی نورالدین بن لطف‌الله) از مشاهیر مورّخین و ارباب سیر میباشد . خلاصهٔ هدیةالاحباب و قاموس‌الاعلام وآنچه از کاتب‌چلبی وحبیب‌السّیر نقل شده‌آنکه : وی درهرات متولد شد ، درهمدان بمسند

۱ــ **حافظ -** در اصطلاح قراء و اهل‌تجوید ،کسی راگویندکه تمامی قرآن مجید را حفظ داشته واز اول تاآخر با مراعات اصول تجوید ، موافق قرائات عشره یا سبعه ویا لااقل موافق یکی ازآنها بخواند . دراصطلاح علم درایت و ارباب حدیث و خبر، موافق‌فرمودهٔ بعضی از اجله اطلاقات عدیده دارد :کسی راگویندکه‌کتاب و سنت را حفظ‌کرده باشد ، یاکسی‌است که تمامی شنیده‌های خود را روایت‌کرده و هرآنچه راکه محل حاجت‌باشد حفظ‌کند، یاکسی است‌که صد هزار حدیث را متناً و سنداً دربرداشته باشد ، چنانچه حافظ سیصد هزار حدیث همچنانی را **حجت** و حافظ همه را **حاکم** نامند . دراینجا محض زیادت بصیرت مراجعین بشرح حال بعضی از معروفین بهمین عنوان حافظ میپردازیم و بعضی دیگررا نیزکه با عنوان مشهوری دیگر نگارش یافته وبه حافظ نیز موصوف میباشند تذکر میدهیم و الا بسیاری از اکابر بهمین وصف حافظ موصوف میباشند و انشاءالله درفهرستی جداگانه‌که برای امثال این موضوع درنظر است نگارش خواهیم داد .

فضل وکمال قدم نهاد ، درعلم‌تاریخ وصناعت انشاء اشتهار یافته ودراثر تشویق‌امیر تیمور گورکان تکمیل‌کرد ومورد الطاف وی‌گردید. بیست وهشت سال‌ازسلطنت میرزاشاهرخ گورکان را نیز دریافته و با شرف‌الدین علی یزدی ، شاه نعمت‌الله ولی ، خواجه محمد پارسا ، بهاءالدین نقشبند و نظائر ایشان معاصر وحتّی با بعضی از ایشان معاشر بود . **ذیل جامع‌التواریخ رشیدی**که بسال۱۳۱۷ه شمسی‌درتهران‌چاپ‌شده وکتاب**زبدةالتواریخ** تألیف او است‌که مطبوع طبع مورّخین و افاضل میباشد و بحوادث جمیع عالم و وقایع احوال بنی‌آدم بطور تفصیل مشتمل بوده و ازآغاز خلقت تا سال هشتصد و نهم هجرت درقید نگارش درآورده است و همین‌کتاب به **تاریخ‌ابرو** معروف و ازآن‌روکه تألیف‌آن بنام‌بایسنقرمیرزا بوده‌آن را **زبدةالتواریخ بایسنقری** هم‌گویند. حافظ‌گفتن‌او بجهت‌حافظ قرآن بودن ویا بجهت حفظ داشتن متن و سند صدهزار حدیث بوده چنانچه در عنوان حافظ مذکور داشتیم . در **وجه تسمیهٔ** او به ابرو نیزگویندکه ابروی پیوسته و زیبا و خوش‌نمائی داشت باندازه‌ای‌که نشان مخصوص و وسیلهٔ معرفی او شده بود و یا موافق نوشتهٔ بعضی، ازناحیهٔ ابری نام خراسان درحدود بسطام‌بوده وکم‌کم ابری بابروتحریف یافته است بهرصورت از اینجا مکشوف میگرددکه لفظ ابرو بفتح الف بوده و ممدوده خواندن‌آن اشتباه وناشی ازقلّت تتبّع میباشد وعلاوه برآن وزن این‌شعرهم‌که درتاریخ وفاتش‌گفته‌اند شاهد مدّعا تواند بود .

بسال هشتصد و سی و چهـار در شوال　　　وفـات حافظ ابرو بشهر زنجـان شد

(درالتیجان وص ۱۲۱ هب و ۱۹۱۳ ج ۳ س)

حافظ‌حلوائی　شاعری است ایرانی‌که در زمان شاهرخ میرزای تیموری متوفی بسال ۸۵۰ه (ضن) درهرات میزیسته وسال وفاتش بدست‌نیامد.

و از او است :

حافظ حلـوائیم و ازکمال　　　معتقـد حـافظ شیرازیـم

(ص ۲۲۵ سفینه و۱۹۱۳ ج ۳ س)

حافظ‌الدین　**عبدالله‌بن احمد** - بعنوان نسفی خواهدآمد .

حافظ رجب برسی‌ّ المولد ، حلیّ المسکن ، رضی‌الدین اللّقب ، پسر **محمد بن رجب** ، فقیه فاضل محدّث صوفی، شاعر ادیب منشی، ازاکابر افاضل اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری میباشدکه با تفتازانی و سیّد شریف جرجانی از علمای عامّه و فاضل مقداد و ابن‌المتوّج بحرانی از علمای خاصّه و نظائر ایشان معاصر بوده واز تألیفات او است:

۱- **اسرارالائمة** ۲- **الالفین فی‌وصف سادة الکونین** ۳- **انشاءالتوحید** ۴- **تفسیر سورةالاخلاص** ۵- **الدر الثمین فی‌ذکر خمسمأة آیة نزلت فی‌شأن امیرالمؤمنین** ۶- **لوامع انوار التمجید و جوامع اسرارالتوحید** ۷- **مشارق‌الامان و لباب حقائق الایمان**که در سال ۸۰۱ یا ۸۱۱ه‍ ق از تألیف‌آن فراغت یافته است ۸- **مشارق‌الانوار** و یا **مشارق انوار الیقین فی‌حقائق اسرار امیرالمؤمنین ع** که در سال پانصد و هیجده از ولادت حضرت ولی عصر ناموس‌دهر حجة بن‌الحسن عجّل‌اللهٰ‌فرجه تألیفش داده‌که درحدود هفتصد وهفتاد وچهارم هجرت میباشد و دربمبئی چاپ شده و از اشعار او است‌که در همین‌کتاب‌آخری خطاب بحضرات ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام‌گوید :

فرضی ونفلی و حدیثی انتم	**وکل کلی منکم و عنکم**
خیالکم نصب لعینی ابداً	**و حبکم فی‌خاطری مخیم**
وقفا علی حدیثکم و مدحکم	**جعلت عمری‌فاقبلوه و ارحموا**
منوا علی‌الحافظ من فضلکم	**واستنقذوه فی‌غد و انعموا**

در امل‌الامل‌گوید این‌کتاب‌آخری او خالی از افراط نبوده و بسا هست‌که بغلوّ و غالی بودنش منسوب دارند ، بروجردی بالصراحة تبرئه‌کرده وگویدکه برسی ، بری از این نسبت است باری سال وفاتش معلوم نشده و مکشوف‌گردیدکه در اوائل قرن نهم هجرت درقید حیات بوده است و قبرش در اردستان در وسط باغی است .

برس، بضمّ اوّل یاکسرآن موضعی است در اراضی بابل‌که‌آثار بخت نصّر درآن باقی است و نیز دهی است در قرب ترشیز از خراسان و یکی دیگر مابین حلّه وکوفه و ظاهرآن است‌که شیخ رجب برسی منسوب بهمین‌آخری است .

(ملل وص ۱۲۲هب و ۲۸۴ ت و۳۹ ج ۲ ذریعة)

حافظ‌الشام **محمدبن عبدالله** - بعنوان ابن‌ناصرالدین درباب‌کنی‌خواهدآمد.

حافظ شیرازی **فخر المتکلمین وشمس الدین محمد، بن شیخ کمال الدین - شیرازی ،** معروف بخواجه حافظ (بلکه هریك از دولفظ خواجه و حافظ نیز درصورت اطلاق وعدم قرینه در زبان ادبا ، راجع بهمین حافظ شیرازی میباشد) از اکابر شعرای عرفای ایرانی عهد آل مظفّر است که بسیار قلندرانه و لاابالیانه امرار حیات نمود ، درسایهٔ قناعت که گنجی است بی‌نهایت، تاج عزّت ومناعت برسر نهاد ، بهیچ کدام از ملوك و اکابر عصر خود اعتنائی نکرد باوجود این محلّ توجه وعنایت طبقات مختلف و درحقیقت شاعری ، دون مراتب عالیهٔ علمیّهٔ او است زیرا علوم ظاهر و باطن براو مکشوف بود و خصوصاً درعلم قرآن نظیری نداشته‌است. قاضی‌نورالله شوشتری فرماید: حافظ عارف‌شیراز، سردفتر اهل‌راز، درحقائق‌ومعارف‌ممتاز،دیوان‌او لسان‌الغیب وصحت ایمان او مبرّی از عیب و ریب است . حافظ ، با سیّد محمود داعی الی‌الله و شیخ‌کمال خجندی و شاه نعمت‌الله ولی معاصر بود ، از سیّد شریف جرجانی استفادهٔ علوم متنوّعه نموده و درمراتب عرفان وقرائت قرآن نادرهٔ زمان وبسیار عذب‌البیان و تمامی‌آن‌کتاب آسمانی را با چهارده قرائت در حفظ داشته است و هرآنچه از مراتب عرفان و حقیقت نصیبش بود همانا از برکت و دولت قرآنش میدانست و معتقد بود براینکه‌کسی لطائف حکمت را با لطائف و حقائق قرآنی چون وی جمع ننموده و از این‌رو خود را بحافظ تخلّص میکرد . اشعار عارفانه‌اش بسیار ومشهور هردیار ودایر مابین صغار وکبار است، لکن بجهت‌کثرت اهتمامی‌که بتدریس قرآن و حاشیه نوشتن برکشّاف ومفتاح ومطالع داشته خودش را تدوین وترتیب‌آن اشعار دسترس نبود و بعداز وفات او سیدقاسم انوار، قوام‌الدین ، همین دیوان‌کنونی اورا (که بارها چاپ و شرحهای بسیاری برآن نوشته شده ودر اقطار عالم معروف و به بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه نموده‌اند) برشتهٔ تدوین و ترتیب درآورد و یا بنوشتهٔ بعضی ، این تدوین و ترتیب اشعار خواجه بعد از وفات‌او بامواظبت ومباشرت محمدگل‌اندام میباشدکه درمجلس درس‌قوام‌الدین، همدرس خود خواجه و شریك دراستفاده بوده‌است. بهرحال درنتیجهٔ اینکه تدوین وترتیب این

دیوان خواجه ازخودش نبوده بسیاری از اشعار سلمان ساوجی و شعرای دیگرکه اندك شباهتی باشعار خواجه داشته‌اند داخل دیوان خواجه‌گردیده است . موافق نوشتهٔ احمد رفعت اصل اشعار حافظ عبارت از پانصد و هفتاد ویك غزل است وبس و بعضی از اکابر ادبای عصر حاضر ما ملتفت این نکته شده و دیوان حافظ را مهذّب و منقّح و با اهتمام تمام ، اشعار دیگران را سواکرده و چاپ نموده‌اند. چنانچه مشهور است غالباً بدیوان خواجه حافظ فال میگیرند و باملاحظهٔ آثار صدق و راستی موافق آنچه ازقاضی نورالله هم نقل‌شده به **لسان‌الغیب** موصوفش دارند. بنا بنوشتهٔ بعضی،آغاز این‌لقب (لسان‌الغیب) از روز وفات او است زیرا چون خواجه باکمال رند مشربی و لاابالیانه می‌زیسته است مشایخ وقت، بعداز رحلت وی بنماز جنازه‌اش تن درنمیدادندآخرالامر قرار برآن‌شد، اشعارش راکه متفرّقه نوشته شده بود جمع نمایند و درسبوئی اندازند ، کودکی معصوم یکی ازآنها را بیرون‌آورد و برطبق مضمون‌آن عمل نمایند و چون چنین‌کردندکاغذی که این بیت مرقوم بود برآمد :

قدم دریغ مدار از جنــازهٔ حافظ　　　اگرچه‌غرق‌گناهست، میرودببهشت

پس مشایخ برجنازهٔ وی نمازخوانده وازآن روز خواجه را لسان‌الغیب‌خواندند. گویند نجم‌الدین ، وزیر سلطان یعقوب میرزا ،که ازگدائی بوزارت رسیده بود پیوسته زبان اعتراضش بسوی حافظ دراز بود و درقدح این شعر اوّل دیوانش **الایاایهاالساقی** الخ این بیت‌ها را انشاء نمود :

چه صنعت دید درشعر یزیــد او　　　کـه درمطلع سخن از وی سراید
اگرچــه مال کافــر برمسلمــان　　　حلال است و درآن قیلی نشاید
و لکن شیر را عیب عظیــم است　　　کـه لقمه از دهــان سگ رباید

تاآنکه روزی‌سلطان‌یعقوب، فالی‌درنظرگرفته وامر بآوردن‌دیوان‌حافظ نمود، نجم‌الدین باز زبان باعتراض بازکرده وگفت : هیچ وقت با فال ، استعلام باطن حال ، نتوان‌کرد و لسان‌الغیب‌گفتن حافظ بی‌مورد میباشد لکن این اعتراض وی مؤثّر نشد ، سلطان هم

به نیّت خود نجم الدین فال گرفت ودرسطر اوّل صفحه که محل فال است بدین شعر تصادف نمود:

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب | یارب مباد آنکه گدا معتبر شود

سلطان این شعر را حمل برکرامت حافظ داشته و وزیر را ملامت نمود نیزگویند شش تن از بانوان شیراز بزیارت حافظ رفته ودرسر قبرش مذاکره نمودندکه اگرحافظ زنده بودی باکدامین ایشان زناشوئی نمودی اینك هریکی مزیّتی از قبیل مال و منال وجاه و جلال وکمال ودیگر مزایای احوال برای خود ثابت نمود ، عاقبت بنا شد با استفسار ازخود حافظ قطع مشاجره وجدال نمایند ، روی این مرام بدیوانش فال گرفتند وبدین شعر تصادف نمودند :

شهری است پرکرشمه وخوبان زشش جهت | چیزیم نیست ورنه خریدار هرششم

هنگامی که شاه اسمعیل صفوی بشیراز وارد شد ، اکثر بقاع اکابر سلف راکه دوستدار اهل بیت عصمت نبوده اند ویران ساخت تا بمزار خواجه حافظ رسید، بنظر احراز صفا وعدم صفای نیّت او ودوستدار اهل بیت عصمت ع بودن یا نبودن وی بدیوانش فال گرفت و بقصیده ای تصادف نمودکه مقطع آن این است :

حافظ زجان محبّ رسول است وآل او | حقا بدین ،گوا است خداوند داورم

پس امر ملوکانه به تعمیر مزار خواجه صادرگردید، اینگونه قضایا بسیار و تفصیل آنها خارج از وضع کتاب است . یك فقره از مواردی راکه بخود این نگارنده تصادف نمود ثبت اوراق مینماید . چند سال پیش ، موقع تألیف قاموس المعارف در یکی از شبهای زمستان ، بنگارش مطلب مهمّی اشتغال داشتم تاآنکه شب از نیمه گذشت و دراثر غلبهٔ خواب اختیار ازدستم رفت بطوری که از اتمام آن مطلب ناامیدگردیدم، چون درتأخیر اتمام آن نیز مظنّهٔ تجدید رنج و تعبی میرفت که درتشیید مبانی آن بکار رفته بود اینك خواستم با مراجعه بکتاب دیگری تغییر حالتی کنم و بکار خود ادامه دهم دراثنای این خیال، بدیوان خواجه تصادف نمودم وبه نیّت اینکه صحت وفساد عقائد دینی آن عارف الهی، بهشتی یا دوزخی، مؤمن ویا غیرمؤمن بودن اورا ازخودش پرسیده باشم بدیوانش

فال گرفته و بهمین غزل برخوردم :

گر من از سرزنش مدّعیان اندیشم — کار سالوسی و رندی نرود از پیشم
زهد رندان نوآموخته کاری بد نیست — من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم
برجبین، نقش کن ازخون دل ما خالی — تا بدانند که قربان تو کافر کیشم
شعرخونبارمن ای دوست بریار بخوان — که زمژگان سیه بررگ جان زد ریشم
دامن از رشحهٔ خون دل ما درهم چین — که اثر درتوکند گر بخراشی ریشم
من اگر رندم وگر شیخ چه کارم باکس — حافظ راز خود وعارف وقت خویشم

پس ازآن استفسار، پیش نفس خودم بسیار شرمسار شدم وآن مطلب قاموس المعارف را بپایان رساندم .

ولادت خواجه بسال هفتصد و بیست ، وفاتش بسال هفتصد و نود ویك یا دو ویا چهار ازهجرت (۷۹۱یا۷۹۲یا۷۹۴ه قمری) درشیراز واقع شد، درمصلّی که خارج شهر و نزدیك بدروازه است مدفون گردید . محمد معمّائی ، وزیر سلطان ابوالقاسم بهادر ، قبّه‌ای برسر قبرش بنا نهاد . درتاریخ وفاتش بنا برقول اوّل گفته‌اند :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ — که شمعی بود از نور تجلّی
چو در خاك مصلّی دفن گردید — بود تاریخ او **خاك مصلی**=۷۹۱

نیز درتاریخ وفات خواجه حافظ موافق قول دویمی گفته‌اند :

بسال **با** و**صاد** و **ذال** ابجد — ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنّت اعلی روان شد — فریدعهد، شمس الدین محمد

اگر دراین شعرحرف **با** را تبدیل بر**دال** (بی نقطه) دهیم بازهم تاریخ وفات خواجه موافق قول سومی خواهد شد و اگر مصراع اوّلی این شعر را (بسال ذال و صاد و حرف اوّل) بخوانیم چنانچه از بعض نسخه‌ها نقل شده باز ۷۹۱ بوده وقول اوّلی را تأیید مینماید.

(ص ۱۴۵لس و۱۱۱ ج۲ مع و۴۴۹ عم و۷۸ ج۳ فع و۱۲۲هب وغیره)

حافظ قشیری **عبدالغافر**- بهمین عنوان قشیری خواهد آمد .

حافظ کاشفی **حسین** - بهمین عنوان کاشفی خواهدآمد .

حافظ کبیر **احمد بن محمد** - بعنوان برقانی نگارش دادیم .

حافظ کبیر **احمد بن محمد بن سلمه** - بعنوان طحاوی خواهدآمد .

حافظ کبیر **عبدالعظیم** - بعنوان منذری خواهدآمد .

حافظ کبیر **علی بن حسن** - بعنوان ابن عساکر در باب کنی خواهدآمد .

حافظ کلبی **هشام** - بهمین عنوان کلبی خواهدآمد .

حافظ مدینی **محمد** - بهمین عنوان مدینی خواهدآمد.

حافظ مزجاجی **احمد بن علی** - بهمین عنوان مزجاجی خواهدآمد .

حافظ مستغفری **جعفر** - بعنوان مستغفری خواهدآمد .

حافظ مغرب **احمد بن محمد** - بعنوان تلمسانی نگارش یافته است.

حافظ مقدسی **عبدالله** - بعنوان مقدّسی خواهدآمد .

حافظ نسائی **احمد** - بهمین عنوان نسائی خواهدآمد .

حافظی فقیهی است شاعر ، از افاضل عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴ه ق)، که دراشعارخود بحافظی تخلّص میکرد وکتاب **التحفة الطهماسبیة** که منظومه ایست دویست بیتی فارسی دراصول دین، از او است و بامر آن شاه والاجاه نظمش کرده ودر اواخرآن این بیت است :

حافظی این رساله مختصری است   از بـرای عـرابـی و عجمـی

نام و زمان فوت و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد.   (ص ۴۵۰ ج ۳ ذریعه)

حافظی **محمد بن محمد** - بعنوان پارسا نگارش دادیم.

حافی **بشر بن حارث بن عبدالرحمن** - بن عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله مروزی بغدادی ، مکنّی بابونصر ، معروف

بحافی ، از اکابر عرفا و صوفیّه و بزرگان رجال طریقت و ارکان سالکین راه حقیقت که درمیان این طبقه با زهد و ورع و تقوی و دیانت و یقین و معرفت وحسن طریقت و و وفورعقل و انواع فضل و اسقاط فضول مشهور ودربارهٔ وی اعتقادی تمام دارند. بعضی از ایشان‌گوید از شهر بغدادکسی بیرون نیامده‌که عاقلتر از بشر بوده و یا بیشتر از وی مالك زبان‌خود باشد . بشر کثیرالحدیث بود ، لکن بصدد روایت‌نیامده بلکه مکروهش میداشت و بهمین جهت‌کتابهای خود را دفن‌نمود، روزی اصحاب حدیث نزد وی حاضر شده‌گفتند شاید این علمها روزی سودی بدهد ، گفت پس زکوة این احادیث را بدهید چنانچه ازدویست درهم پنج درهمش مال زکوةاست همچنین لازم‌است ازدویست حدیث که شنیدید به‌پنج‌حدیث‌عمل‌کنید، همانا مرادش‌فهماندن‌لزوم‌عمل‌بود واینکه‌علم‌حدیث وشنیدن‌آن نیز برای عمل است اگرچه‌کمتر هم باشد . روزی فضیلت قناعت را از وی پرسیدند، گفت اگردرقناعت هیچ‌سودی‌نباشد مگر لذّت‌بی‌نیازی ازمردم، بازهم‌کافی‌است.

افادتنی القناعة ای عز — ولا عز اعز من‌القناعة
فخذ منها لنفسك رأس مال — وصیر بعدها التقوی بضاعة
تحزحالین تغنی عن بخیل — وتسعد فی‌الجنان بصبرساعة

دیگر کلمات حکیمانهٔ بشر بسیار و درکتب مربوط نگارش یافته است . پوشیده‌نماندکه بشر، دربدایت حال شراب‌خوار بود ، بساز و سرود و غنا و طرب و سرنا اشتغال داشت، عاقبت دراثر ارشاد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام موفق بتوبه‌گردید وسبب توبه موافق‌آنچه علاّمهٔ حلّی در منهاج‌الکرامة فرمایدآن بودکه‌آن حضرت در هنگام مرور از در خانهٔ بشر، صوت غنا وآلات لهو و لعب شنید پس ، ازکنیزکی‌که در همان حال برای‌انداختن‌خاکروبه از خانهٔ بشر بیرون میآمد استفسار فرمودندکه صاحب این‌خانه، آزاد است یابنده، عرضه داشت‌که‌آزاداست فرمود راست‌گفتی‌که اگر بنده میبود ازمولی ومالك خود می‌ترسید ، اشاره بآن‌بودکه بنده باید از خالق خود درخوف وهراس‌باشد و مرتکب منهیّات وی نگردد چون‌کنیز بخانه برگشته وقضیه را نقل‌نمود بشر پابرهنه بخدمت‌آن حجّت خدا شتافت و ازکثرت حیا و شرمساری با ناله و زاری اعتذار نمود

و موفّق بتوبه و انابه گردید واز اینجا سبب حافی گفتن بوی نیز روشن میشودکه بعربی پا برهنه راگویند ، چنانچه موافق تصریح بعضی از اجلّه ، تشیّع بشر نیز ازآن قضیه استظهار میگردد . موافق بعضی دیگر، سبب لقب حافی آن بوده که روزی در اوقات انقطاع و عزلت ، بند یك لنگهٔ نعلین اوگسیخته شد ، ازکفش دوزی درخواست نمودکه آن را درست نماید ،کفش دوز زبان بملامت گشوده وگفت شما دراویش وعرفا ، پیوسته باعث رنج و زحمت دیگران هستید، بشر این حرف ناملایم را هموار طبع خود نکرده و منافی مقام انقطاعش دید ،آن لنگه را از دست و لنگهٔ دیگر را از پای انداخته و سوگند یاد نمودکه درتمامی عمر خودکفش درپای نکند وبرهنه پا باشد ، اینچنین کرده و بحافی مشتهر گردید .

بعضی از اهل سیر درسبب توبه اش گویندکه در اثنای عبور، ورق پاره ای دیدکه برروی آن بسم الله الرحمن الرحیم مسطور ودر زیر پای متردّدین افتاده بود پس آن را برداشت ، بچند درهمی که داشته عطر غالیه خریده وآن ورق پاره را معطّر کرد و در شکاف دیواری گذاشت پس در خواب این صدا بگوشش آمد : **یا بشر طیبت اسمی فلاطیبن اسمك فی الدنیا والاخرة ،** اینك بعد از بیداری توبه و انابه نمود . باری بشر روز چهارشنبه بیستم ربیع الاول ویا دهم محرّم سال دویست و بیست و شش یا هفت از هجرت (۲۲۶ یا ۲۲۷ه قمری) درهفتاد وپنج سالگی در بغداد درگذشت، لکن بزعم بعضی درمرو وبعقیدهٔ دیگری در قصبهٔ دلگشا نام ، ازتوابع شوشتر وفات یافته است ودرهمین قصبه قبری است که به بشر منسوب بوده ومزار مردم میباشد . بشر سه خواهر داشته مضغه و مخده و زبده نام که هرسه از اهل زهد و ورع و عبادت بوده اند.

(ص۹۵ج۱کا و۱۳۲ت و ۱۲۴لس و۱۲۳هب و۶۷ ج۷ تاریخ بغداد و ۱۱۳ ج۲فع)

حافی

محمد - بعنوان زین الدین محمد حافی خواهدآمد .

حاکم

محمد بن عبدالله بن محمد - بعنوان ابن البیع و درباب کنی خواهد آمد و چنانچه در ترجمهٔ لفظ حافظ مذکور داشتیم حاکم در

اصطلاح اهل حدیث کسی راگویندکه بتمامی احادیث و اخبار محیط بوده وهمهٔ آنها را با متن و سند درحفظ داشته باشد (اگر باشد) .

حاکم انباری **قاسم بن محمد** - بهمین عنوان انباری نگارش یافته است .

حاکم بامر الله **منصور بن نزار** - ششمین خلیفهٔ فاطمی است که در ذیل عنوان فاطمیّون میآید .

حاکم نیشابوری **محمد بن عبدالله بن محمد** - بعنوان ابن البیع در باب کنی خواهد آمد.

حاکمی **علی بن ابی سعید** - در باب کنی بعنوان ابن یونس خواهد آمد .

جالی تخلّص دیگر شاعری است هراتی که بعنوان بنائی نگارش یافته است.

حامض **احمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عباس** - ادیبی است حافظ ، لقبش حامض که در نهایت ملعنت و عداوت با خانوادهٔ عصمت بود . اشعار احمقانه بسیار گفته و بهمین وسیله اموال بسیاری باقتضای طبیعت اهل زمان اندوخته بود . کتاب **اخلاق الرؤساء** و کتاب **جامع الحماقات و حاوی الرقاعات** و کتاب **المنادمة** از اواست. عاقبت گروهی از شیعه که شتم بی ادبانهٔ اورا نسبت بحضرت امیرالمؤمنین ع از زبان خودش شنیده بودند از پشت بامش انداختند و بحیاتش خاتمه دادند ، رجوع با بوالعبر هم نمایند .

(ص ۲۱۷ ف و ۱۲۳ ج ۱۷ جم)

حامض **سلیمان بن محمد بن احمد** - بغدادی، کنیه‌اش ابوموسی ، در اثر تندی اخلاقش دارای لقب حامض بوده که بعربی بمعنی ترش است . نحوی لغوی ، از اکابر علمای نحوکوفه بشمار میرفت ، آن علم شریف را از ثعلب نحوی وعلمای بصره فراگرفت هردو نحو بصری وکوفی را جامع ودرشعر وبیان ومعرفت لغت و فنون عربیّه وحید عصر خود بود ، درنزد ثعلب قربی بسزا داشته وبعداز وفاتش خلیفهٔ وی گردید و از تألیفات او است :

۱- خلق الانسان ۲- السبق والنضال ۳- غریب الحدیث ۴- مختصر النحو ۵- النبات ۶- الوحوش . شب پنجشنبه بیست وسوم ذی الحجه ازسال ۳۰۵ھ قمری در بغداد درگذشته

و درمقبرهٔ باب‌التین یا باب حرب بخاك رفت ٠
(ص ۳۲۱ت و ۹۱۷ ف ۲۳۱ ج۱کا و ۲۵۳ ج۱۱جم و۶۱۶ ج۹ تاریخ بغداد)

حاوی‌سنندجی **حسینقلی‌خان پسر امان‌الله خان** - والی کردستان ، مراتب فضل و دانش و حسب و نسب و همّت وحشمت را جامع ودرفنون نظم و نثر عربی وپارسی بارع بود و از او است :

دل‌گم‌گشته‌ام چون‌یوسف ومن پیر کنعانم — که تا ازدامن من رفت صبرازگریه نتوانم
گر آن‌یوسف‌بچاهی‌شدفرو ازکینهٔ اخوان — مر این‌یوسف‌بصدچاه‌اوفتادازحرص‌وعصیانم
ببردند از بـرم عزم تماشا را و من گفتم — بگیرید ای‌مهان بروی زگرگ فتنه‌ترسانم
زسستی سخت میترسیدم اما استوار آمـد — به تسلیم ودیعت از پسرها عهـد و پیمانم
فراز ره نشستم زان سحرگـه تا بایوارش — که‌کی‌جمع‌آید ازگشت فلك‌شمل‌پریشانم
همی‌گاه عشا پیدا شدند اخوان افسونگر — ترکنا یوسف‌آمد درصماخ از قول ایشانم

تاآخر قصیده‌که دارای سی و پنج بیت است . حاوی بسال هزار و دویست وشصت وسوم هجرت(۱۲۶۳ه قمری) درجوانی ترك‌حیات نمود. (ص ۹۸ ج ۲ مع)

حایری **شیخ‌عبدالکریم** - تحت عنوان‌آیة‌الله نگارش دادیم .

حایری **سید نصرالله بن سید حسین** - بعنوان مدرّس‌خواهدآمد.

حایری **سیدولی بن سید نعمت‌الله** - حسینی رضوی حایری ، عالمی‌است محدّث فاضل صالح ، ازمتأخّرین امامیّه‌که باشیخ‌حسین‌عاملی پدر شیخ‌بهائی ودیگر تلامذهٔ شهیدثانی‌معاصربود. تألیفات دینیّهٔ سودمنداو بسیاراست:

۱- **انوارالسرائر و مصباح‌الزائر** در فضائل ائمهٔ اطهار ع و زیارت ایشان‌که فارسی و مختصراست ۲- **تحفة‌الملوك‌الذی هوخیرمن‌الذهب‌المسکوك** ۳- **دررالمطالب وغررالمناقب فی‌فضائل علی بن ابیطالب ع** ۴- **کنزالمطالب فی‌فضائل‌علی‌بن‌ابیطالب ع**که درسال۹۸۱ه ق از تألیف‌آن فراغت یافته‌است ۵- **مجمع‌البحرین فی‌فضائل‌السبطین** ۶- **منهاج‌الحق والیقین فی‌فضائل علی امیرالمؤمنین ع** . مخفی‌نماندکه‌کتاب تحفة‌الملوك مذکور بریك مقدمه در تفکر صنایع الهی ویك خاتمه درتواضع و هشت باب در حقیقت دنیا ، محاسبهٔ نفس ،

ذکر موت ، حشر و نشر ، احوال ملوك سلف، حسن عدل، قبح ظلم و حسن حلم وتواضع مشتمل میباشد ویك نسخهٔ خطّی از آن بشمارهٔ ۱۸۹۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود است . (ملل و۴۲۹ ج۲ و۴۷۲ج۳ذریعه وغیره)

حبر الامة **عبدالله بن عباس** — بعنوان ابن‌عباس درباب کنی خواهدآمد.

حبش حاسب **احمد بن عبدالله** — مروزی ، ملقّب به‌حبش ، از علمای حساب و ریاضی ایّام مأمون و معتصم میباشد ، تاحدود دویست و بیست از هجرت در قید حیات بود .کتاب **ابعاد و اجرام** ، **زیج دمشقی**، **زیج شاه** ، **زیج مأمون** ، **زیج ممتحن** وکتاب **عمل باسطرلاب** از تألیفات او است. (اطلاعات متفرقه)

حبش **ملاعای** — بعنوان دانش خواهدآمد .

حبی زنی بوداز اهل مدینه که به‌شبق وشوهردوستی معروف **واشبق من حبی** از امثال دائره میباشد . میدانی تحت عنوان همین مثل گوید وقتی‌که مروان بن حکم والی مدینه بود، پسر حبی‌که درحدود چهل سال داشت شکایت به‌نزد مروان بردکه مادرم باجوان ابن‌ام‌کلاب نامی شوهرکرده است ، مروان‌آن‌زن را احضار و حقیقت مطلب را از وی استفسار نمودآن زن باکمال پرروئی سخنانی به پسر خودگفت‌که دلالت برشوهردوستی وکثرت‌شهوت‌او داشت ازاین‌رو بااین‌صفت‌ضرب‌المثل شد و اشبق من حبی ازامثال دائره‌گردید. زنان مدینهٔ حبی را حوّا می‌گفتند یعنی‌اورا بمنزلهٔ امّ‌البشر میدانستند. (تخ و مجمع‌الامثال)

حجاب **حاج میرزا علینقی** — از شعرای یزد و پسر مدرّس یزدی از علما و فضلای عهد فتحعلیشاه قاجار بود ، اشعار نغز بسیاری دارد و از او است :

زدوستان دورنگم همیشه دل، تنگ‌است — فدای همّت‌آن دشمنی‌که یك‌رنگ است

بـود وصال تـو یك عمر گـوئیا آنـی — دوگام از تـو جدائی هزار فرسنگ است

ایضاً :

پاسبان‌گفتا بروب این‌خاك در،گفتم بچشم — گفتمش ریزم‌کجا ،گفتا بسر، گفتم بچشم

هرشعری ازاین‌غزل دارای‌صنعت‌ایهام‌است و زمان وفاتش‌بدست‌نیامد. (تاریخ یزد)

حجاب **آقافتحعلی** - شیرازی ، پسر محمدجعفر، ازشعرا وخوش‌نویسان شیراز میباشد ، درخط نستعلیق بسیار مشهور بود ، شعر را هم خوب میگفت و بحجاب تخلّص می‌نمود و از او است :

به تیغم ار بزنی ، از توکی برم امید ، کـه هست‌کشتهٔ تیغ تو زنـدهٔ جاوید

ز عشق زلف سیـاه تـو نیز نه پسندم ، به‌خویشتن‌که شوم روزحشر، نامه‌سفید

گمان‌مبر که حجاب‌ار زغصّه خاك‌شود ، برد غبـار وی از دامن تو دست امید

حجاب بسال ۱۲۶۹ه ق (غرسط) درشیراز وفات یافت و درحرم شاه چراغ دفن‌گردید .

(ص ۵۴۴ عم)

حجازیون مصطلح علمای تجوید است و رجوع بمدنیان نمایند .

حجال بروزن بقّال ، درکتب رجالیّه ، هریك از عبدالله بن محمد اسدی،احمدبن‌سلیمان، حسن‌بن‌علی قمی‌را بدین‌وصف موصوف دارند لکن درصورت نبودن قرینه فقط اوّلی مراد میباشد . شرح حال ایشان و تحقیق معنی حجّال را موکول بکتب رجالیّه میداریم .

حجال- از حجل بمعنی خلخال اشتقاق یافته ویا از حجله (بمعنی‌اوطاق‌عروس) مشتقّ شده است .

حجت دراصطلاح اهل‌حدیث، حافظ سیصد هزارحدیث‌است، چنانچه درتحت عنوان حافظ نگارش دادیم .

حجت **میرزا ابوالقاسم بن سید حسن بن سید محمد مجاهد بن سیدعلی** - صاحب ریاض طباطبائی حایری معروف بحجّت از اکابر علمای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه بسال۱۳۰۹ه قمری (غشط) درکاظمین وفات‌یافت و جنازه‌اش بحایر حسینی نقل شد . درسال ۱۳۰۴ه ق ببعضی از علمای تبریز و درسال وفاتش ببعضی از علمای هند اجازه داده است . (ص ۱۳۹ ج ۱ ذریعة)

حجت

سیدمحمد، سیّد سند، حبر معتمد ، مولینا الاجل ، سیّد محمد بن‌سیدعلی بن سید علی‌نقی بن‌محمد، حسینی، کوه‌کمری‌ّ الاصل، تبریزی‌ّ المنشأ ، نجفی‌ّ التحصیل ، قمی‌ّ الاقامة ، از مبرّزین طراز اوّل علمای عصر حاضر ما میباشدکه از سادات دیه کوه‌کمر نامی از توابع تبریز، بصحت نسب و شرافت حسب درغایت شهرت ، معروف به حجّت نسب‌عالیش بسیّدمحمدمصری‌ملقّب به‌حجازی‌ازاولادعلی‌الاصغرا بن‌الامام السجّاد ع موصول ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول ومنقول ، فقیه



عکس آقای‌حجت مد ظله -۱

کامل ، عالم عامل ، عابد زاهد ، محدّث ثقة و رجالی ، دارای‌کمالات نفسانیّه و حائز مقامات معنویّه بود. درمضمار مسابقت‌گوی سبقت از اکابر وقت ربود، حاوی‌قدح معلّی ومرجع‌تقلیدگروه‌انبوهی ازشیعه واستاد الکل فی‌الکل میباشد. خلاصهٔ ادوار زندگانی آن نابغهٔ عصر را موافق آنچه بعداز درخواست این‌نگارنده مرقوم داشته‌اند زینت‌بخش اوراق مینماید : دربیست و نهم شعبان ۱۳۱۰ﻫ ق (غشی) درتبریز متولدگردید ، بعداز تحصیل ادبیّات و مقدمات لازمه دیرگاهی درهمان بلده حاضر حوزهٔ درس فقه و اصول و ریاضیّات و معقول و طبّ قدیم و جدید و مقداری وافی از علوم جدیدهٔ متنوعهٔ اکابر علما و دانشمندان وفضلا بود وقسمت عمدهٔ تحصیلات فقهی و اصولی وی درخدمت والد معظّم خود میباشد ، بعد از تکمیل مقدّمات و متون متداوله بنجف اشرف مهاجرت فرمود و درحوزهٔ درس‌آقای سیّد محمدکاظم یزدی تفقّه نمود ، رجال و حدیث را از سیّد ابوتراب خوانساری اخذکرد ، فقه و اصول و حدیث و رجال را ازآقای شریعت

اصفهانی ، میرزا حسین نایینی ، سید محمد فیروزآبادی ، شیخ ضیاءالدین عراقی (که شرح حال هریکی درموقع مناسب خود از این‌کتاب نگارش یافته) ودیگر اکابر وقت تکمیل نمود تاآنکه درنجف مریض و حسب‌الاحضار والد معظّم خود عازم تبریز شد و بعداز وفات‌آقای سید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی باز بنجف مراجعت و سالها حاضرحوزهٔ درس‌اساتید معظّم بوده و درخلال این‌احوال بتدریس وتصنیف‌اشتغال ورزید تاآنکه از حضور حوزهٔ اکابر مستغنی و درمسجد شیخ مرتضی انصاری و مقبرهٔ میرزا محمدحسن شیرازی باکمال استقلال مشغول تدریس ومرجع‌استفادهٔ وافر ازافاضل‌اکابر گردید ، اخیراً به یرقان و ورم‌کبد مبتلا شد ، درنجف وکاظمین وبغداد بلوازم معالجه قیام نمود تاآنکه تخفیف‌کلی حاصل و باز بایران مهاجرت فرمود و درسال ۱۳۴۹ ﻫ ق در قم اقامت‌گزید و بتدریس فقه و اصول استدلالی خارجی پرداخت تاآنکه‌آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری‌که رئیس ملّت وقت بودند در۱۳۵۵ﻫ ق وفات وحسب‌التّنصیص آن عالم ربّانی، صاحب ترجمه ، درانجام تمامی امور مذهبی و اقامهٔ حوزهٔ علمیّهٔ قم اهتمام تمام مبذول میدارند .

مشایخ روایت: آقای شیخ عبدالله مامقانی ، شریعت اصفهانی ، سید حسن صدر ، سیدابوتراب‌خوانساری،شیخ‌محمدباقر بیرجندی ووالدمعظّم‌خود. **مشایخ‌اجتهاد و روایت :** شریعت اصفهانی ، حاج میرزا حسین نایینی ، سید محمد فیروزآبادی،آقا ضیاء عراقی وغیر ایشان از دیگر اکابر وقت‌که بسط اسامیشان بطول انجامد وشرح حال هریك از ایشان در موقع مناسب از این‌کتاب نگارش یافته است مصنّفات :

۱- الاستصحاب ۲- البیع ۳- تنقیح المطالب المبهمة فی‌عمل الصور المجسمة ۴- جامع‌الاحادیث والاصولکه تمامی‌احادیث شیعه‌راکه دراین زمان دسترس فرقهٔ‌محقّه توانند بود جامع و بیان معانی و مقاصد و جمع مابین متناقضات‌آنها را مشتمل ومطالب مهمّهٔ رجالیه وبیان حال اساتید اخبار را بطرزی بس عجیب محتوی وتمامی طبقات‌اهل علم را رهین منّت خود فرموده است **۵- حاشیةالکفایة ۶- الصلوة ۷- لوامع الانوار**

الغروية فی‌مرسلات الاثار النبویة ۸- مستدرك المستدرك فی‌استدراك مافات عن صاحب المستدرك ۹- الوقف که استدلالی و پرازجواهر ولآلی است وغیر اینهاکه در موضوعات متنوعه بسیار وحواشی وتعلیقاتی برکتب‌حدیث و رجال دارد . عمّ امجد صاحب‌ترجمة آقای سیّدحسین ترك بعنوان‌کوه‌کمری خواهدآمد .



عکس آقای سید علی‌کوه‌کمری -۲

اما والد معظّم ایشان‌آقای‌سید علی نیز از اکابر علمای تبریز و از تلامذهٔ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل ایروانی و فاضل شرابیانی میباشد، پس‌ازآنکه تحصیلات‌لازمه را در نجف اشرف بپایان رسانده و عازم ایران میبود موردتجلیل فاضل شرابیانی‌شدچنانچه باجمعی‌ازطلاّب و اکابرعلما از نجف‌تاکوفه مشایعتش کردند و درکوفه با جمعی زیاد در نماز اقتدایش نمودند و این رویه بجز حاج میرزارضا امام‌جمعهٔ‌تبریز دربارهٔ کسی معمول نبوده است . نامبرده بعد از ورود تبریز مشغول انجام همه‌گونه وظائف لازمهٔ دینیّه شد تا در ۲۹ محرم ۱۳۶۰هـ قمری (غشس) عازم دارالخلود و جنازه‌اش به قم نقل ودرمعبر مابین دو صحن شریف حضرت معصومه سلام‌الله علیها مدفون‌گردید . طاب رمسه .

حجت **ناصرخسرو** - علوی بهمین عنوان خواهدآمد .

حجة‌الاسلام **حاج ملااسدالله** - مجتهد بروجردی، مشهور بحجة‌الاسلام،فرزند حاج عبدالله ، از اکابر علمای امامیّه میباشد . در اواخر عمر خود ادعای اعلمیّت‌نمود، باب‌علم را مفتوح میدانست درفقاهت مشربی مکاشفانه داشت،

درهنگام استدلال و احتجاج دریائی بوده موّاج ،آوازه وصیت فقاهت او مشهورهردیار شد، درعهد وی بروجرد مرکز تحصیل علوم شرعیّه و مجمع افاضل ایران‌گردید، شیخ مرتضی انصاری چندی درایّام تکمیل درحوزهٔ وی حاضر ودر اوقات ریاست‌خود اقوال اورا نقل میکرده است . عبادت و تقوی و ریاضات شاقه‌اش مشهور ، توقیع رفیعی از ناحیهٔ مقدّسه بنام وی صادر ، گروهی بصدور خوارق عادات دربارهٔ وی معتقد بودند . سه نفر از اولادش فخرالدین محمد و جمال‌الدین محمد و نورالدین محمدکه از بطن دختر میرزای قمی (صاحب‌قوانین) بوده‌اند مجتهد مسلم بشمار**میرفتند**وخودش‌اجازه‌ای مبسوط برای ایشان نوشته و اجتهاد ایشان را تصدیق کرده است تألیف او منحصر به **تعلیقهٔ قواعدالاحکام** میباشد وبس وعلاوه بشرافت‌علمی، دارای‌ثروت واموال ومستغلّات بسیاری‌هم‌بوده‌و بسال۱۲۷۱ یااواخر ۱۲۷۰ هق‌در بروجردوفات‌یافت‌ودرآنجامدفون‌گردید.
(ص ۱۴۹ ج۱۲ اعیان وص ۱۴۰ مآثر وآثار)

حجةالاسلام

حاج‌سید اسدالله بن‌حاجی‌سیدمحمدباقر، حجةالاسلام‌ذیل‌الترجمة عالم‌عابد زاهد متّقی فقیه جلیل، از اکابر تلامذهٔ صاحب‌جواهر و صاحب ضوابط و شیخ مرتضی انصاری میباشد . جلالت و فقاهت و اجتهاد وی مسلّم بود ، دراغلب مکارم اخلاق و محامد اوصاف بوالد ماجدش ترجیح میداده‌اند،آب فرات را با هزینهٔ‌گزافی ازمسافت سه‌فرسخ و نیم‌بنجف‌اشرف‌آورده ودرسال۱۲۹۰ یا۱۲۹۲ه ق (غرص یا غرصب) در دیه‌کرند از توابع‌کرمانشاه وفات یافت و جنازه‌اش بنجف نقل شد ودرمقابل مقبرهٔشیخ‌انصاری مدفون‌گردید. میرزامحمدهمدانی درتاریخ‌وفاتش‌گفته‌است:

و یوم جاأو بنعشه امم ضجت قاضحی تاریخه صرخت

که لفظ **صرخت** بحساب ابجدی معادل عدد ۱۲۹۰ میباشد .

خود والد معظّم او نیز بسیارش دوست میداشت ومردم را بمتابعت وی ترغیب میکرد و درحدّت نظر بفخرالمحقّقین‌ترجیحش میداد. (ص۷۸ ج۱عه و۹۸قص و۱۲۹مآثر)

حجةالاسلام

محمد بن محمد بن محمد ـ بعنوان غزالی خواهدآمد .

حجةالاسلام

سید محمدباقر بن‌محمدتقی، موسوی‌النسب، شفتی ، رشتی‌الاصل، اصفهانی‌الموطن والمدفن ، از اعاظم علمای‌اواخرامامیّه‌میباشد

که فقیه اصولی ادیب نحوی رجالی ریاضی بود، درفقه و اصول و رجال ودرایت وهیئت وعلوم ادبیّه وفنون عربیّه ازمشاهیر زمان و در مراحل اخلاقیّه وحید روزگار بشمار میرفت . در عبادت و مناجات و سخاوت و عطایا و اقامهٔ حدود واوراد و نوافل او نوادر بسیاری منقول است، فوائدی که ازوی بسادات و فقرا و طلاّب علوم دینیّه عاید می گردید خارج ازحدّ احصامیباشد. در مراتب علمیّه از شاگردان آقای بهبهانی ، بحرالعلوم سید مهدی ، صاحب ریاض ، کاشف الغطاء شیخ جعفر ، ملامهدی نراقی ، میرزای قمی و دیگر اکابر وقت بوده و شرح جلالت وی خارج از قوهٔ تقریر و تحریر است و تألیفات بسیاری دارد :



عکس حاج سیدمحمدباقر حجةالاسلام -۳

۱- آداب صلوة اللیل و فضلها ۲- الاجازات ۳- الاستقبال فی شرح مبحث القبلة من التحفة ۴- اصحاب الاجماع ۵- اصحاب العدة للکلینی ۶- تحفة الابرار فارسی در احکام شرعیه **۷- تمییز مشترکات الرجال ۸- رساله‌های بسیاری** در تحقیق حال هریك از رجال حدیث امامی ، مثل ابان بن عثمان ، ابراهیم بن هاشم قمی ، ابوبصیر، احمد بن محمد بن خالد برقی ، احمد بن محمد بن عیسی ، اسحق بن عمّار ، اسمعیل بن بزیع ، حماد بن عیسی، سهل بن زیاد ، عمر بن یزید ، محمد بن خالد برقی ، وغیر ایشان که نزدیك به سی رساله بوده وهمهٔ آنها حاکی از احاطهٔ کامل علمی وی میباشند **۹- الزهرة البارقة فی احوال المجاز والحقیقة ۱۰- السئوال والجواب ۱۱- قضاوشهادات استدلالی ۱۲- مطالع الانوار** در فقه که شرح شرایع محقّق و پنج مجلّد اوّلی خطّی آن بشماره‌های ۲۲۷۴- ۲۲۷۸ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود است **۱۳- وجوب اقامهٔ حدود**

درزمان غیبت برفقها ومجتهدین . خودش نیز عامل باجرای حدود وسیاسات شرعیّه بود، گاهی شخصاً نیز مباشراجرای حدّ شرعی میشده‌است. کسانیکه بحکم‌شرع مقدّس‌اسلامی در دست خود او ویا بحکم‌اوکشته شده‌اند هشتاد یانود یا صد وبیست تن میباشند، وی بسال ۱۲۶۰ه ق (غرس) درهشتاد و پنج سالگی با مرض استسقا دراصفهان وفات‌یافت، درمسجدی‌که خودش درکوی بیدآباد اصفهان بنا نهاده وبمسجد سید مشهور است دفن گردید بقعه و ضریحی دارد و بروجردی درنخبه‌گوید :

سیدنـا السیـد محمدبـاقر — **کهف‌الانـام و لـه مفـاخر**

مفتخرالنـاس بـلا التبـاس — **مقبضـه غیـاب کهف‌النـاس**

جملهٔ : غیاب**کهف‌الناس**= ۱۲۶۰.

(ص ۱۲۴ ت و ۱۲۳ هب و ۱۰۸ قس و۲۲۲ ج۱ ذریعة)

حجة‌الاسلام

میرزا محمدتقی بن ملامحمد - مامقانی‌الاصل ، تبریزی‌المولد والمسکن ، متخلّص به نیّر و مشهور بحجة‌الاسلام ، از علما و دانشمندان اوائل قرن حاضر چهاردهم آذربایجان میباشدکه علاوه برمراتب علمیّه، قریحهٔ‌شعریّه‌اش هم بسیار صاف و اشعارش دارای الفاظ فصیحه و معانی دقیقه بود ، ترجمهٔ اجمالی حال اورا موافق آنچه در دیباچهٔ چاپ دویم‌کتاب آتشکدهٔ خود نگارش یافته ثبت اوراق مینماید : بسال ۱۲۴۷ه قمری (غرمز) درتبریز متولد شد ، در بیست و دو سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بنجف اشرف رفت ، پس‌از استفاضه از محاضر استادان و مشایخ آن‌سامان به‌تبریز برگشت، بنظرحقیقت درآسمان علم و ادب و عرفان‌آفتابی بوده‌که صدها ستارگان درخشان از انوار علمیّه‌اش کسب نور و روشنائی

عکس‌میرزامحمدتقی‌حجة‌الاسلام -۴

کرده‌اند ،آری : زیك چراغ توان صد چراغ روشن‌کرد . شهامت نفس و مناعت طبع‌او باندازه‌ای بوده‌که جز خانهٔ مسکونی چیزی نداشته وآن را هم بعد از فوت او بوامش دادند ، باوجود این همیشه در شکنجه و فشار مردمان حسود و بدخواه بوده و دراین معنی گوید :

دستی‌بخوان دهر نیالوده چون مگس — شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای‌هوش، دیگرآهن‌سردم بسرمکوب — ای‌فکر، دیگرازرگ‌اندیشه‌خون‌مبار
ای چشمهٔ مداد من از غصّه قیر شو — ای خامهٔ نزار من ، از غم چونی بزار

تألیفات او :

۱- آتشکده درمراثی ۲- الفیه در طرائف **۳- تفسیر آیهٔ وما خلقت‌الجن والانس ۴- در خوشاب** که مثنوی است بتخلص عمیدا **۵- دیوان غزلیات ۶- صحیفة الابرار ۷- علم‌الساعة ۸- لالی منظومه ۹- لمح‌البصر ۱۰- مفاتیح الغیب ۱۱- نصرة الحق**

و از این جمله فقرهٔ دویمی و هفتمی و نهمی و یازدهمی هنوز بطبع نرسیده و هفت‌فقرهٔ دیگری درتبریز چاپ شده‌است. صاحب ترجمه دوازدهم رمضان ۱۳۱۲هـ (غشیب) وفات یافت و در وادی‌السلام نجف مابین مقام مهدی و دیوار شهر نجف مدفون شد .

(ص ۵ ج ۱ ذریعه و دیباچهٔ آتشکده)

حجةالافاضل **علی بن محمد** - بعنوان عمرانی علی‌بن‌محمد مذکور خواهدشد.

حجةالدین **محمد** - ابوجعفر ، (یا ابوعبدالله) محمد بن ابی‌محمد بن ظفر ، صقلی مکّی ، موصوف بحجةالدین و معروف بابن‌ظفر ، نحوی لغوی ، از فضلای ادبا میباشدکه در شهر صقلیه متولد شد ، درمکّه نشو و نماکرده و مسافرتها نمود و تألیفات او بدین شرح است :

۱- الاستنباط المعنوی ۲- الاشتراك اللغوی ۳- انباء نجباءالابناء ۴- حاشیهٔ درةالغواص حریری ۵- خیرالبشر بخیرالبشر ۶- سلوان‌المطاع‌فی‌عدوان‌الاتباع ۷- شرح صغیر مقامات حریری ۸- شرح‌کبیر مقامات حریری ۹- الینبوع در تفسیر قرآن مجید

و درسال ۵۶۵هـ (ثسه) در شصت و هشت سالگی در شهر حماة درگذشت.

(ص ۱۰۱ ج ۲کا و ۴۸ ج ۱۹ جم و ۱۴۹ مط)

حداد **احمدبن‌محمد**- مکنّی باَبوالعباس بعنوان جمال‌الدین نگارش‌دادیم.

حداد　**علی بن محمد بن‌جعفر-** مصطلح‌علمای‌رجال ورجوع بدان‌علم‌شود.

حداد　**عمر بن سلمه،** بعنوان ابوحفص درباب‌کنی خواهدآمد .

حدادی　**عبدالله بن علوی‌بن محمد -** (یا احمد)حسینی‌شافعی‌یمنی‌تریمی، از اکابر وقت خود میباشدکه بحدّادی معروف ،گاهی به باعلوی موصوف ، بااینکه ازکودکی نابینا و مکفوف بوده حافظهٔ عجیب وحیرت‌انگیزی داشته است و تألیفات بسیاری دارد :

۱- **اتحاف السائل باجوبة المسائل** ۲- **الدر المنظوم لذوی العقول والفهوم** ۳- **الدعوة التامة والتذکرة العامة** ۴- **مذاکرات الاخوان** ۵- **المعاونة والمظاهرة** (الموازرة ح ل) **للراغبین فی‌طریق الاخرة** ۶- **النصائح الدینیة والوصایا الایمانیة** که همهٔ اینها غیرازکتاب اوّلی در قاهره چاپ شده است و شب سه‌شنبه هفتم ذی‌القعدهٔ سال ۱۱۳۲ه قمری (غقلب) در هشتاد و هشت سالگی درگذشت .

(ص ۱۸۹ مط و ۹۱ ج ۳ سلك‌الدرر)

حدقی　گاهی عمرو بن بحر راگویندکه بعنوان جاحظ نگارش دادیم.

حذاء[1]

حذاء　**حسن‌بن علی -** بعنوان ابن‌ابی‌عقیل درباب‌کنی خواهدآمد.

حذاء　**زیاد بن‌عیسی-** بعنوان ابوعبیده درباب‌کنی خواهدآمد .

حر عاملی　**احمد بن حسن‌بن علی -** عاملی مشغری ، از اکابر علمای امامیّه عهد صفویّه میباشدکه او نیزمانند برادرش‌محمدبن‌حسن‌مذکور در ذیل ، به حرّ موصوف و فاضل صالح و عارف بتواریخ و سیر بود ، بعداز وفات‌برادر مذکورش، شیخ‌الاسلام مشهدمقدّس رضوی‌گردید، درسال۱۱۱۵ه (غقیه) بامرشاه‌سلطان حسین صفوی باسپهان رفته وتا سال ۱۱۲۰ه درقید حیات بود واز تألیفات او است:

۱- **حذاء -** با فتح وتشدید ، بعربی‌کفش‌گر راگویند وبعضی از موصوفین بهمین‌وصف راکه مصطلح اهل علم و علمای رجال است تذکر میدهد .

۱- تاریخ صغیر ۲- تاریخ‌کبیر ۳- تفسیرالقرآن ۴- جواهرالکلام فی‌الخصال المحمودة من‌الانام ۵- حاشیهٔ مختصر نافع . (ملل وص ۲۵۹ ج ۴ ذریعة)

حر عاملی

محمد بن حسن بن علی بن حسین ، (یا محمد بن حسین) عاملی مشغری، عالمی است فاضل جامع کامل فقیه جلیل محدّث نبیل، از اکابر علمای دینیّه که شیخ‌المحدّثین بوده و بشیخ حرّ عاملی معروف میباشد. شب‌جمعه هشتم رجب هزار و سی وسه از هجرت (غلج) درقریهٔ مشغره نامی از دیهات جبل عامل متولد شد ، درنزد والد و عمّ خود شیخ محمد وجدّ مادری‌خود شیخ عبدالسلام بن‌محمد

وانا اسأل من كرمه العميم الدعاء لي في مظان الاجابات
ومواقع الاصابات اكثر الله تعالى امثاله وادام فضله
وكماله وزاد عزه واقباله واصلح شأنه وصانه عما شانه
وزاده ما زانه وثقل بالباقيات الصالحات ميزانه
وكتب بيده العبد محمد بن الحسن بن علي بن محمد
الحر العاملي في اواخر جمادى الثاني سنة ۱۰۸۵
من الهجرة النبوية على مشرفها وآله الصلوة والسلام
في المشهد المقدس الرضوي على مشرفه
الصلوة والسلام والحمد لله
وحده وصلى الله
على محمد
وآله

نمونهٔ خط شیخ حر عاملی متوفی بسال ۱۱۰۴ه‍ ق وآن ، صفحهٔ آخر از اجازه‌ایست‌که بقلم‌خودش برای علامه محمدباقر مجلسی صاحب‌بحارالانوار درجلد دوم اجازات بحارکه نسخهٔ اصل است مرقوم داشته و درکتابخانهٔ شخصی جناب‌آقای فخرالدین نصیری موجود است .

و دایی پدرش شیخ علی بن محمود ودیگر اکابر عصرتتلمذ نمود، درقریهٔ جبع نیز نزد عمّ خود و شیخ حسین ظهیر و شیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن زین‌الدین شهید ثانی درس خواند ، چهل سال در بلاد خود توقف داشته و درآن مدت دومرتبه سفر حج نمود ، اخیراً بزیارت ائمّـهٔ عراق و حضرت رضا علیهم‌السلام مشرّف و در ارض اقدس رضوی مقیم شده بمنصب شیخ‌الاسلامی و قاضی‌القضاتی رسید، دومرتبه نیز درآنجا سفر حج نمود ، درآن ایّام باصفهان رفته و مورد احترامات بی‌نهایت ملا محمدباقر مجلسی وشاه سلیمان صفوی شد ،آن شاه علم‌پرست و عالم‌دوست بحسب تکلیف مجلسی بااحترام تمام بدیدارش رفته و شیخ حرّ نیز بازدیدش نمود . شیخ حرّ از سیّد میرزای جزائری و شیخ علی سبط و مجلسی ملامحمدباقر روایت‌کرده و مجلسی نیز از وی روایت نموده و ازمشایخ اجازه و روایت همدیگر هستند .

صاحب‌ترجمه تألیفات دینی بسیاری‌داردکه بعضی‌ازآنهارا ثبت اوراق مینماید :

۱- اثبات‌الهداة بالنصوص‌والمعجزات ۲- الاثنی‌عشریةفی‌ردالصوفیة ۳- الاجازات ۴- احوال‌الصحابـة ۵- الاربعون حـدیثا ۶- ارجوزة فی‌الارث ۷- ارجـوزة فی‌الزکوة ۸- ارجوزة فی‌الهندسة ۹- امل‌الامل فی‌علماء جبل عاملکه بسال ۱۳۰۲ه‍ ق درتهران‌چاپ سنگی شده **۱۰- الایقاظ من‌الهجعة بالبرهان علی‌الرجعة ۱۱- بدایة الهدایة فی‌الواجبات والمحرمات‌المنصوصة**که تلخیص هدایةالامةاو است واین‌کتاب‌هدایه نیزمنتخب‌کتاب‌وسائل‌الشیعهٔ وی میباشد **۱۲- تحریر وسائل‌الشیعة وتحبیرمسائل‌الشریعة**که شرح‌مکمل‌برکتاب وسائل‌الشیعهٔ خود او است **۱۳- تذکرةالمتبحرین فی‌علماء المتأخرین**که جلدثانی‌کتاب‌امل‌الامل وشرح حال علمای غیرجبل عامل‌که با شیخ طوسی معاصر ویا بعد از زمان او بوده‌اند میباشد و درسال۱۳۰۲ه‍ قمری‌درتهران‌چاپ‌سنگی‌وهردوجلددرآخرمنتهی‌المقال‌ابوعلی‌منتشراست **۱۴- التنبیه فی‌التنزیه**یعنی تنزیه معصوم ازسهو ونسیان **۱۵- تواترالقرآن ۱۶- الجواهر السنیة فی‌الاحادیث القدسیة**که چاپ شده است **۱۷- دیوان‌الشعر**که نزدیك بیست‌هزاربیت‌است **۱۸- صحیفهٔ ثانیـهٔ سجادیه ۱۹- الفصول المهمة فی‌اصول الائمة ۲۰- الفوائـد الطوسیة ۲۱- کشف‌التعمیة فی‌حکم‌التسمیة ۲۲- وسائل‌الشیعة**که درهیجده سال تألیف ودومرتبه در ایران چاپ و اشهر و انفع تمامی تألیفات‌او میباشدکه درتمامی‌اقطارعالم مشهور ومرجع استفادهٔ علما و فقها وحاوی جمیع اخبارکتب‌اربعه وبسیاری از دیگرکتب احادیث‌شیعه

بوده و بنظر حقیقت با این تألیف منیف خود عموم اهل علم را رهین منّت خود گردانیده است . پوشیده نماندکه شیخ حرّ دارای قریحهٔ شعری سرشار هم بوده و سیدعلی خان مدنی شیرازی از معاصرین او ، درکتاب سلافةالعصر خود این اشعار را بدو نسبت داده:

فضل الفتی بالفضل والاحسان — والجود خیرالوصف للانسان
اولیس ابراهیم لما اصبحت — امواله وقفاً علی‌الضیفان
حتی اذا افنی اللهی اخذابنه — فسخی به للذبح والقربان
ثم ابتغی النمرود احراقاً له — فسخی بمهجته علی النیران
بالمال جاد و بابنه و بنفسه — و بقلبه للواحد الدیان
اضحی خلیل الله جل جلاله — ناهیك فضلا خلة الرحمن
صح‌الحدیث به فیالك رتبة — تعلو باخمصها علی التیجان

گویدکه این حدیث را ابوالحسن مسعودی درکتاب اخبارالزّمان روایت کرده است که خدایتعالی برحضرت خلیل وحی کردکه چون مالت را برمهمان، پسرت را برای قربان راه جانان، بدنت را بر آتش سوزان و قلبت را بخداوند رحمن تسلیم کردی اینك خلعت خلّت را برقامتت راست کردیم و با مقام خلیل‌اللّهیت مفتخر داشتیم . وفات شیخ حرّ، در بیست و یکم رمضان سال ۱۱۰۴ه قمری (غقد) در مشهد مقدّس رضوی واقع و درصحن شریف آن حضرت نزدیکی مدرسهٔ میرزا جعفر مدفون گردید . قدس سرّه .

(ص ۶۴۴ ت و۳۶۷ فه و ۱۲۹ ج۱ و۳۹۳ ج ۳ ذریعه)

حرامی گاهی قاسم بن علی را گویندکه بعنوان حریری نگارش خواهدیافت.

حران[1]

حرانی **ابراهیم بن سنان بن ثابت بن قرة بن مروان بن ثابت** - حرانی‌الاصل ، بغدادی‌المولد ، صابئی‌المذهب ، مکنّی بابواسحق ، ازفضلای

۱- **حران** - با فتح وتشدید ، بنوشتهٔ مراصد، دیهی‌است درحلب ویکی دیگر درغوطهٔ دمشق ودو دیگری دربحرین که بقیدکبری وصغری از همدیگر امتیاز یابند ، نیز ملخص‌کلمات مراصد و قاموس‌الاعلام آنکه حران شهری هم بوده قدیمترکه کرسی بلاد مصر بود ، در ساحل نهر جلاب نامی در دومنزلی رقه وبفاصلهٔ سی وپنج کیلومتر ازشهر اورفه از بلاد جزیره. اولین شهری‌است که بعداز طوفان بنا شد بعدها خراب گردید و بشکل دیهی افتاد . نخستین‌هجرت*

اطبّای نامی ودقیق‌النظر میباشدکه درتمامی صناعات علمی وعملی طبّ ، خبیر بلکه در هرسه قسمت الهی و ریاضی و طبیعی از فنون حکمت نیز بصیر ، در حسن‌خط و کتابت و جودت تصنیف ، بی‌نظیر و بالخصوص درهندسه مسلّم برنا وپیر بود . درسال۳۳۳ه ق (شلج)که نوبت خلافت به مستکفی بالله بیست و دویمین خلیفهٔ عباسی رسید از طرف خلیفه برای امتحان مراتب علمی وعملی اطبّای وقت نامزدگردید ، اوهم درمقام‌امتحان یکی از ایشان را سزاوار این‌عمل شریف ندید، لکن محض افشا نکردن اسرار وهتك نکردن استار مردمان‌که خارج از وظیفهٔ اهل علم و حکما است در دربار خلافت باین عذر متمسك‌گردیدکه طبیب‌حاذق درصورت‌خطا درمعالجات خود ضامن وعهده‌دار است تا چه رسد بغیر حاذق و شکی نیست‌که تصدیق طبیب نیز در مورد خطا مورد ضمانت میباشد پس عذر وی پذیرفته‌گردید ومعلوم شدکه اکثر آن جماعت از هردو قسمت علمی و عملی طب بی‌بهره بوده وبجز تحصیل‌ثروت وجمع مال هدفی ندارند اینك‌عمل‌امتحان ایشان بعهدهٔ ابوسعید یمامی موکول‌گردید. این‌دانشمند یگانه روزگار خودرا بتدریس و تألیف می‌گذرانید تا درنیمهٔ محرم ۳۳۵ (شله) یا ۳۳۶ (شلو) یا ۳۳۸ (شلح) ه ق بدرود جهان‌گفته واز تألیفات او است :

۱- تعریف طب و فوائد آن ۲- چهل و یک مسئلهٔ هندسه از مشکلات آن فن ۳- حفظ‌الصحة دراوقات مرض عمومی ۴- زبدة‌الحکم ۵- المقالات والرسائل ۶- نخبة الحکمة ۷- هندسهٔ سیزده مقاله وغیر اینها .

(ص ۴۲ خع و۶۸۸ ج ۲ مه وغیره)

---

*حضرت‌ابراهیم ع از ارض‌بابل بدانجا بودکه ازآنجا به‌کنعان رفت ودرتواریخ روم به‌قارانه معروف و مرکز صابئی مذهبها بود ، معابد بسیاری درآنجا داشته و علما و حکمای بسیاری از آن شهر دارند . این شهر در زمان عمر مفتوح اسلامیان گردید ودر اوائل دورهٔ اسلامی علمای بسیاری ازآنجا ظهور یافت وترجمهٔ اکثرکتب طب وحکمت ازیونانی بعربی نیز ازدانشمندان آنجا میباشد . ماهم بعضی از ایشان راکه به نسبت این شهر (حرانی) مشهور و درکتب علمیه مذکور و درالسنه دایر است ثبت اوراق نموده و تذکر میدهیم . پوشیده نماندگاهی در مقام نسبت بدانجا نونی نیز برخلاف قیاس و قاعده افزوده و حرنائی‌گویند چنانچه در مقام نسبت به مانی‌که مقتضای قاعده مانوی‌گفتن است منانی اطلاق میکنند و بعضی از منسوبین این شهر بهمین نسبت غیرقیاسی معروف میباشد ودر ذیل بهمین عنوان اشاره خواهد شد .

(ص ۱۳۱ صد و ۱۹۳۶ ج ۳ س)

حرانی **ابراهیم‌بن هلال بن ابراهیم** - بعنوان صابی خواهدآمد .

حرانی **احمد بن‌عبدالحلیم** - درباب‌کنی بعنوان ابن‌تیمیّه خواهدآمد .

حرانی **ثابت بن قرة بن مروان بن ثابت** - مکنّی بابوالحسن ، از اکابر اهل‌نجوم وهندسه وفلسفه میباشدکه‌گاهی‌بحاسب و زمانی‌بحکیم حرّانی موصوف بود و تألیفاتی دارد :

۱- ابطال‌حرکة فلك‌البروج ۲- استخراج مسائل‌الهندسة ۳- الاعداد ۴- حساب الاهلة ۵- الرسائل و درسال ۲۸۸ه قمری (رفح) درگذشت .
(ص۳۸۰ ت و۱۴۹۹ تذکرةالنوادر)

حرانی **سنان پسر ثابت** - بن‌قرهٔ مذکورفوق، مکنّی‌بابوسعید، ازدانایان علم هیئت و اطبّای ماهر وطبیب مخصوص مقتدر عباسی ومحلّ اعتماد وی بود ، نزد امرا و وزرای وقت قربی بسزا داشت ، رئیس‌الاطبّای زمان خود محسوب میشد. ازطرف دربارخلافت بامتحان وآزمایش ایشان‌که (غیراز اطبّای دربار وغیراز اطبای مستغنی از امتحان) معادل هشتصد و شصت و اند تن بوده‌اند نامزدگردید و ازترس قاهر عباسی دین مقدّس اسلامی را قبول‌کرد واز تألیفات او است :

۱- اصلاح‌کتاب اقلیدس در اصول هندسه ۲- تاریخ ملوك سریانی ۳- رسالة فی‌الاستواء ۴- رسالة فی‌شرح مذهب‌الصابئین ۵- رسالة فی‌الفرق مابین‌الشاعر والمترسل ۶- رسالة فی‌النجوم صاحب ترجمه اوّل ذی‌الحجه یا ذی‌القعده سال ۳۳۱ه قمری (شلا) دربغداد درگذشت . (ص ۲۶۲ ج۱۱جم و۱۲۰۹ خع و۴۲۱ف)

حرانی **عبدالسلام بن عبدالله** - بعنوان شیخ‌الاسلام خواهدآمد .

حرانی **محمدبن ابی‌القاسم** - بعنوان مسبحی مذکور خواهد شد .

حربی **ابراهیم بن اسحق بن ابراهیم بن بشر** - مکنّی‌بابواسحق،معروف به عالم بغداد ومحدّث بغداد ، ازاکابر فقها ومحدّثین اهل‌سنّت و جماعت میباشدکه در علم و ورع و زهد و تقوی ، با استاد فقهی او ، احمد بن حنبل قیاسش‌کنند . علاوه برفقه و حدیث درنحو و لغت و فنون ادبیّه نیز دستی توانا داشته

وازنوادر عصرخود بود ، ادبیّات را از ابوالعباس ثعلب فراگرفته واز تألیفات او است:

۱- سجودالقرآن ۲- غریب‌الحدیث ۳- مسند ابی‌بکر ۴- مسند خالد بن ولید ۵- مسند زبیر ۶- مسند سعد بن ابی‌وقاص ۷- مسند طلحة ۸- مسند عبدالرحمن بن‌عوف ۹- مسند عثمان ۱۰- مسند علی ۱۱- مسند عمر . وفاتش‌درهفتم ذی‌الحجه‌سال۲۸۵ه‍ ق (رفه) درهشتاد و هفت سالگی واقع شد و دایی‌های وی از نصاری بوده‌اند وشرح حال دخترش نیز بعنوان **ام‌عیسی** درباب‌کنی خواهدآمد.

حربی منسوب‌است بحربیّه وآن محلّه‌ایست درخارج شهر بغدادکه‌آن‌را حرب بن عبدالله ، از سرلشکران ابوجعفر منصور بنا نهاده ودرمحاذات باب‌الحرب بغداد،که هم از بناهای حرب بن عبدالله است،واقع میباشد.

(ص ۴۴۷ ج۱ مه و ۵۶۶ ج۱ س و ۱۱۲ ج ۱ جم و ۲۶ ج۲ طبقات)

حربی **محمد بن احمد** - بعنوان ابیوردی نگارش یافته است .

حرفوشی[1]

حرفوشی **محمدبن علی‌بن احمد** - حرفوشی حویزی عاملی کرکی شامی ، عالم فاضل‌ادیب منشی حافظ ، شاعر ماهر، محقّق مدقّق، شیخ

۱- **حرفوشی** - بفرمودهٔ فاضل محدث معاصر حاج شیخ عباس قمی طاب رمسه وبعضی دیگر از اجله، منسوب بآل حرفوش است‌که امرای بعلبک‌بوده ودرآن شهر وکرک‌نوح سکونت داشتند ، تماماً شیعهٔ دوازده امامی بودند ، در بعلبک وغیره تأسیس مساجدکرده وعلما و اشراف را اکرام مینمودند، اصل ایشان ازعراق از قبیلهٔ خزاعه وبجد عالی‌شان حرفوش خزاعی‌منسوب میباشند ، پس نخست بنوطهٔ دمشق رفته سپس دربعلبک وکرک نوح اقامت‌گزیدند ومقبرهٔایشان نیز دربعلبک در زیر قبه‌ای عالی تا این‌اوقات باقی‌بود . مبدأ امرایشان علی‌التحقیق معلوم‌نشده و تواریخ ایشان دستبرد حوادث گردیده است ، امرای‌آل‌حرفوش اخیراً ازطرف دولت عثمانی مقهور و درحدود سال ۱۲۸۶ه‍ قمری بولایت روم ایلی تبعید ودر اواخر، در استانبول ساکن و داخل خدمت‌آن دولت بودند ، مزایا و ممیزات قومیت و اخلاق عربیت ایشان بکلی ازدست رفته و ترک محض شده‌اند بطوریکه دیگر چیزی از زبان عربی را نمی‌دانند و فقط بقایای مختصری از ایشان دربلاد بعلبک وغیره سکونت دارند، علما وشعرا وفضلای‌بسیاری‌ازآل‌حرفوش نشأت یافته‌اندکه بعضی از ایشان نگارش میبابد .

قبلوا مراسيله وابن جميع بن عمير ضعيف والعمدة على الاجماع والاخبار المجبورة بالشهرة اللهم اجبر
خلل اعمالنا بعفوك وغفرانك ويسر لنا سبيل الوصول الى طاعتك ورضوانك واجعل ما اثبتناه
في هذه الاوراق ذريعة الى دخول جنانك ووسيلة الى الفوز بالحصول على جزيل احسانك
انك انت الكريم ذو الفضل العظيم وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين
فرغ من تسويد هذا الجزء مؤلفه الفقير الى الله تعالى محمد بن علي بن احمد
الحرفوشي العاملي في محروسة اصفهان صينت عن
نوائب الحدثان ظهر [illegible] الاثنين الرابع
والعشرين من شهر [illegible] القعدة من شهور
سنة اربع [illegible] بعد الالف الهجرية
على مشرفها السلام وكان
الشروع فيه في العشر الاواخر
من شهر رجب من هذه
السنة [illegible]

نمونهٔ خط شیخ محمد حرفوشی متوفی بسال ۱۰۵۹ هجری قمری -۶

مشایخ امامیّه که درعلوم عربیّه اعرف اهل زمان خود بوده واز تألیفات او است :

۱- شرح تهذیب البیان شیخ بهائی درنحو **۲- شرح زبدهٔ شیخ بهائی ۳- شرح صمدیه ۴- شرح قطر فاکهی ۵- شرح قواعد شهید ۶- طرائف النظام و لطائف الانسجام فی محاسن الاشعار**

وغیر اینها و از اشعار او است :

یقولون فی الغلیون فرطت رغبة — و لیس بشیئی تقتنیه و تختار
فقلت لهم ماذاك الا لكونه — مضاهی لاتنفك فی قلبه النار

ایضاً :

لعمرك لم اهوالدخان و لم امل — الیه لالفی نشوة و تطرباً
و لکننی اخفی به عن مجالسی — دخان فؤاد بالغرام تلهبا

درماه ربیع الثانی ۱۰۵۹ھ قمری (غنط) برحمت ایزدی نائل شد وشیخ حرّ عاملی قصیدهٔ طویلی درمرثیهٔ اوگفته است .

(ملل وص ۳۱۵فه و۱۲۴۳هب)

حرمی **احمد بن محمد بن اسحق بن ابی‌خمیصة**، معروف به حرمی، ابن ابی‌العلاء، مکنّی بابوعبدالله، محدّث مورّخ بود، ابوالفرج اصفهانی از وی بسیار نقل‌کرده و درسال ۳۱۷ه قمری (شیز) درگذشته است.
(ص ۲۰۸ ج ۴ جم)

حروریه[1]

حروفی عنوان مشهوری **فضل** نامی‌است از اهالی خراسان‌که بفضل‌نعمتی هم موصوف میباشد. درقرن هفتم هجرت ظهور نمود، بعض‌معانی رمزی از برای حروف اختراع‌کرد، کتاب **جاودان** نامی تألیف دادکه هیچ‌چیزی ازآن استفاده نتوان‌کرد، عاقبت تکفیرش‌کرده و اعدامش نمودند وسال‌آن مضبوط نیست.
(ص ۳۴۱۴ ج ۵ س)

حریری **ابوالقاسم بن علی** - بنوشتهٔ شمنی، همان حریری مشهور قاسم بن علی میباشدکه شرح حالش در زیر مذکور است، شمنی در نامش اشتباه‌کرده چنانچه احمد رفعت (که قاسم بن علی حریری را بعنوان ابوالقاسم حسن بن علی نگاشته) از دوجهت نام وکنیة، اشتباه‌کرده است.

حریری **قاسم‌بن علی بن محمد بن عثمان**، حرامی‌القبیلة، حریری‌الحرفة، مشانیّ‌المولد، بصریّ‌الموطن والمسکن، که از قبیلهٔ بنی‌حرام

۱ـ **حروریه** - بضم ثانی و فتح و ضم اول، بفرمودهٔ مقپاس‌الهدایة، عنوان‌کسانی است‌که ازحضرت علی ع تبری جسته بلکه بکفرآن حضرت شهادت نمودند. ازمجمع‌البحرین نقل است‌که حروریه عنوان خوارج است‌که در دین، بسیار غوررسی‌کرده و عاقبت ازدین‌خارج شدند و **مارقین** هم عبارت‌از ایشان‌است. بروجردی گوید حروریه اصل‌خوارج‌است‌که‌آن‌حضرت را درموضوع‌تحکیم تخطئه‌کرده بلکه تکفیرش‌نموده وگفتندکه حکم منحصر بخدا است وایشان دوازده هزار تن بودند و پس‌از برگشتن از صفین در دیهی حرورا نام نزدیکی‌کوفه گردآمده وگفتندکه حکم و داوری منحصر بخدا است و عبدالله‌کوارا بامارت مؤمنین برگزیدند وپس‌از آنکه‌آن‌حضرت ایشان را استنطاق نمود بکوفه‌آمدند تاآنکه بار دیگر مرتد شده وبا عبدالله‌بن وهب بیعت‌کردند ودر نهروان اجتماع‌نموده وکردندآنچه راکه نبایستی بکنند وهمانا حروریه گفتن ایشان نیز بجهت‌آن بوده‌که نخستین اجتماع ایشان در دیه حرورا بوده است.

بود ، درقریهٔ مشان نامی از قراء بصره بسال ۴۴۲ (تمب) یا ۴۴۶ه (تمو) متولد شد، در خود شهر بصره بتحصیل مراتب‌علمیّه‌پرداخت ودرمعجم‌الادبا بیشتر، ازوی با بن‌الحریری تعبیر مینماید . بهرحال ادیبی‌است‌کاتب منشی شاعرماهر نحوی لغوی، ازاکابر پیشوایان ادب ، در ذکاوت و فطانت بی‌نظیر، حدّت ذهن و دقّت نظر او مسلّم برنا و پیر، هریك از اشعار و تألیفات طریفهٔ او دستور ادبی و قلمی ادبای نامی و شاهد صدق مدّعا میباشد:
۱- درةالغواص فی‌اوهام الخواص که بارها چاپ شده است **۲- دیوان‌رسائل‌انشائیه** **۳- دیوان شعر ۴- شرح ملحةالاعراب** . مخفی نماندکه ملحةالاعراب نیزازخودحریری بوده و منظومه‌ایست درنحو باسلوب الفیهٔ ابن‌مالك و مطلع‌آن این است :

اقول من بعد افتتاح‌القول　　　بحمدذی‌الطول شدیدالحول

همین‌شرح بااصل ملحة، درمصروپاریس وغیره‌چاپ‌شده‌است **۵- مقامات ۶- ملحةالاعراب** که مذکور شد .کتاب مقامات اوکه در السنه دایر وبه **مقامات‌حریری** مشهور است بارها در ایران چاپ شده، امثال و رموز و اسرارکلام عرب را حاوی ،کمال فضل وهنرمؤلف و احاطهٔ‌کامل او نسبت بتمامی فنون ادبیّات را برهانی قاطع، درتمامی اقطارعالم‌مشهور و محل توجه هردیاری میباشد . جمع‌کثیری بهرسه زبان عربی وپارسی وترکی شروح و حواشی بسیاری برآن نوشته ، باکثر السنهٔ اروپائی ترجمه شده است و زمخشری در وصف‌آن‌گوید :

اقسم بـالله و آیـاتـه　　　و مشعرالخیف و میقاتـه
انالحریـری حری بـان　　　تکتب بـالتبر مقـاماتـه

فاضل محدّث معاصر، بعد ازمدح اجمالی‌کتاب مقامات و اینکه پیوسته اهل فضل بدان کتاب اهتمام و عنایتی داشته و شروحی نگاشته‌اندگوید : حقیر نیز چندی بمطالعه و وخواندن‌آن اهتمامی داشتم تاآنکه دریافتم‌که مطالعهٔ‌امثال‌این‌کتابها دل‌را سیاه‌می‌کند، با بودن‌کتاب مستطاب نهج‌البلاغه‌که مشرع فصاحت و بلاغت است چه حاجت‌که انسان بمطالعهٔ مقامات بپردازد و از طلای بی‌غش بسفالی قانع شود ، چه همان نسبتی‌که ما بین حضرت‌امیرمؤمنان ودیگر مردمان وجود دارد بهمان نسبت ما بین‌کلام‌آن‌حضرت وکلام

سائرین است .

علی‌الدر والذهب المصفا **و باقی‌الناس کلهم تراب**

کلام حقیقت انتظام آن فاضل محترم بپایان رسیده واز اشعار حریری است:

خذیا بنی بما اقول ولاتزغ **ماعشت عنه تعش و انت سلیم**

لاتغترر ببنی‌الزمان ولاتقل **عندالشدائد لی اخ و ندیم**

جربتهم فاذا المعاقر عاقر **والال آل والحمیم حمیم**

معاقر بمعنی ملازم ، **عاقر** جراحت‌کننده ،**آل** ، اهل وعیال و زمین شوره‌زار و**حمیم**دوست صدیق وآب‌گرم راگویند . نیز بطریق تعمیه‌گوید :

میم موسی من نون نصر ففسر **ایهذا الادیب ماذا عنیت**

نون ، بمعنی ماهی ، **میم** ، فعل ماضی مجهول است . یعنی موسی از خوردن ماهی نصر نامی مبتلا بمرض‌موم‌شدکه‌عبارت‌از برسام ودردسینه وآبلهٔ‌شدیداست. نیز بطور تعمیه‌گوید:

باء بکر، بلام لیلی فماین——فک منها الا بعین وها

باء ، فعل ماضی است بمعنی اقرّ یعنی‌اقرارکرد ، **لام** هم بمعنی درع وزره است، **ها** اسم فعل است یعنی اخذکن . حاصل معنی اینکه : بَکْر، ببدهکار بودن زره اقرارکرد ، ذمّه‌اش ازآن بدهی خود بری نمیشود مگر با دادن عین زره وگفتن اینکه اخذکن و بگیر حق خودت را . حریری بسال ۵۱۱ (ثیا) یا ۵۱۵ (ثیه) یا ۵۱۶ه قمری (ثیو) در بصره وفات یافت .

(ص۴۵۸ج۱کا و۵۲۷ت و۲۶۱ج۱۶جم و۷۴۸مط و۱۲۴هب و۴۳۱هر و۲۹ج۴طبقات‌وغیره)

حریفش یا **حریفیش** شعیب عبدالله بن سعد بن عبدالکافی - مصری مکّی عمراوی ، مشهور به‌خیرو حریفش، عالمی‌است زاهد صوفی واعظ‌که زیاده برسی سال درمکّه اقامت‌کرد ، بعضی وقایع را پیش از وقوع خبر میداد ، مردم دربارهٔ وی اعتقادی بسزاداشتند وکتاب **الروض‌الفائق فی‌المواعظ الرقائق**که درمصر وقاهره‌چاپ شده از او است وی‌بسال ۸۰۱ه (ضا) وفات‌یافت وظاهر آنکه اسم صاحب ترجمهٔ عبدالله بوده وشعیب‌هم لقب دیگراو است ودورنیست‌که لفظ ابن‌سقط‌شده وشعیب‌بن‌عبدالله‌باشد.

(ص۷۵۱ مط)

حزامی **عبدالله بن عبدالظاهر** - مصری ، قاضی، ملقّب به محیی‌الدین ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه دراصول مکاتبه وانشاء وحیدعصرخودبود، بسال۶۹۲ه (خصب) درهفتاد ودوسالگی درگذشتهٔ وازاشعار او است:

الالیت لیلات مضین رواجع وهل‌مامضی‌من‌سالف‌الدهریرجع
لیال مواض کم قطعت بهامنی ولاشك فی‌ان‌المواضی تقطع

(ص ۳۱۰۷ ج ۴ س)

حزین **حسن‌بن محمد بن‌اسمعیل بن محمد بن اشناس** - بزاز فقیه محدّث جلیل ،که‌کنیه‌اش ابوعلی میباشد ،گاهی بابن‌الاشناس البزّاز و گاهی بابن‌اشناس موصوفش دارند ، مؤلف **کتاب عمل ذی‌الحجة** است ، دراقبال ، ازهمان کتاب ،که با خط خود مؤلف بوده و مورّخ به ۴۳۷ه ق (تلز) میباشد روایت می‌کند ، صحیفهٔ سجادیّه را باسند دیگری روایت‌کرده‌که ازحیث عدد وترتیب وبعضی‌ازعباراتش مغایر همین نسخهٔ مشهوره است . (ص ۵۱۰ مس)

حزین **شیخ‌علی**- در زیر رجوع به حزین شیخ محمدعلی نمایند .

حزین **شیخ محمدعلی بن ابیطالب‌بن عبدالله بن‌علی بن عطاءالله** - زاهدی جیلانی لاهیجانی اصفهانی ، معروف بشیخ علی حزین، ازاکابر متأخّرین علمای شیعه و بزرگان شعرای‌آن طبقه میباشدکه بسیار زاهد و عابد بود، در شورش‌های دولت صفویّه می‌زیست ، درهزار وصد و چهل و شش هجرت ازترس‌نادرشاه بهندوستان رفت و بسال ۱۱۸۱ (غعفا) درهفتاد وهفت سالگی دربنارس وفات یافت واز تألیفات صاحب ترجمه است :

۱- آداب‌الدعوة والاذکار ۲- آداب‌العزلة ۳- آداب‌المعاشرة ۴- ابطال‌التناسخ ۵- ابطال‌الجبر والتفویض ۶- اثبات تجریدالنفس ۷- اخبار ابی‌الطیب احمد متنبی ۸- اخبار خواجه نصیرالدین طوسی ۹- اخبار صفی‌الدین حلی ۱۰- اخبارهشام‌ابن‌حکم ۱۱- الادعیة والادویة ۱۲- الازل والابد والسرمد ۱۳- الاسنی فی‌تفسیرآیة‌ثم‌دنی‌فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی ۱۴- اصول‌الاخلاق ۱۵- اصول علم‌التعبیر ۱۶- اصول‌المنطق ۱۷- الاغاثةفی‌الامامة ۱۸- اقسام‌المصدقین‌بالسعادةالاخرویة ۱۹- الامامة ۲۰- الانساب ۲۱- انیس‌الفؤاد فی‌حقیقة الاجتهاد ۲۲- بشارةالنبوة در اثبات نبوت حضرت خاتم ص

ازانجیل و تورات وصحیفهٔ یوشع و کتاب شعیا **۲۳- تاریخ احوال حزین** که بسال۱۱۵۴ه ق (غقند) درشرح حال خود وشرح و بسط وقایع زمان‌خود بوده وحاکی از اطلاعات‌علمی او دراکثر فنون‌متنوعه‌می باشد واصل‌متن‌فارسی آن با ترجمهٔ انگلیسی در لندن چاپ‌شده‌است **۲۴- تجریدالنفس ۲۵- تجوید القرآن ۲۶- التخلیة والتحلیة ۲۷- تذکرة الشعراء المعاصرین ۲۸- تذکرةالعاشقین** که چاپ شده است **۲۹- تفسیر اسماءالحسنی ۳۰- جام‌جم** دربیان‌کائنات جو ومواليد ثلثه وغیر اینها و از اشعار او است :

ای‌وای براسیری‌کز یاد رفته باشد　　　دردام مانده باشد صیّاد رفته باشد

(ص ۱۹۳۸ ج ۳ س و۱۰۳ ج ۱ نی و عنوان‌کتابهای مذکوره از ذریعة)

حسام‌الدین **شیخ اسمعیل بن ابراهیم** - بن عطیهٔ بحرانی مؤلف‌کتاب **الاسرار الصافیة والخلاصة الشافیة فی‌شرح‌المقدمة الکافیة الحاجبیة** در نحو که شرح مزجی‌کتاب‌کافیهٔ ابن‌حاجب‌است ودرجمادی‌الاخرای سال۷۹۵ (ذصه) ازتألیف آن فارغ ویك نسخه‌ازآن درکتابخانهٔ‌خدیویّهٔ مصرموجود است .　(ص۴۷ ج۲ ذریعة)

حسام‌الدین **حسن‌بن علی بن محمد** - شافعی ابیوردی، نزیل مکّه ، از افاضل علمای‌قرن‌هشتم‌هجرت‌وازشاگردان‌ملاّسعدتفتازانی‌سالف‌الترجمة میباشد ، زاهد و متدیّن و نیك‌سیرت و بمعقولات وموافقت آنها با اصول وقوانین‌مذهبی مفوضه وغالی مذهبان عالم و معتقد بود ، اخیراً به یمن رفته و دربعضی از مدارس آنجا بتدریس پرداخت ، کتاب **ربیع‌الجنان فی‌المعانی والبیان** را تألیف داد و زمان وفاتش بدست نیامد .　(س ۱۵ ص۳۱۰ ت)

حسام‌الدین **حسن بن محمد بن حسن** - چلبی ارموی ، معروف به اخی‌ترك ، از اکابر عرفا و صوفیّه و ازکبار اصحاب ملاّی رومی میباشد ، درکتاب مثنوی معروف ، طرف خطاب او بود ،آن‌کتاب را برحسب میل ودرخواست‌او تنظیم نموده و بخودش املاکرده است ، بسال ۶۸۴ه ق (خفد) = ۱۲۸۵م ویا یك سال پیش ازآن درگذشته و درنزد پیر خود بخاك رفت.

(ص ۹۶ سفینه و۱۹۳۹ ج ۳ س و۱۰۷ ج ۳ فع)

حسام‌الدین **محمد بن محمد** - بعنوان ابن‌ابی‌المناقب درباب کنی خواهدآمد.

حسان **بن‌ثابت‌بن منذربن حرام‌بن‌عمرو بن زید بن‌منات‌بن‌عدی**- خزرجی انصاری مدنی، کنیه‌اش ابوالولید یا ابوحسام یا ابوعبدالرحمن بود، مادرش فریعه نام داشته و بهمین جهت بابن‌الفریعه نیز موصوف میباشد، از اکابر شعرای اصحاب حضرت رسالت پناهی ص بشمارمیرودکه ازطرف قرین‌الشرف آن‌حضرت مؤیّد بروح‌القدس بودن او دربعض موارد مصرح است، منبر مخصوصی درمسجد برای وی معین بوده ومدائح بسیاری دربارهٔ آن‌حضرت سروده‌است وبهمین‌جهت‌شهرت‌شاعرالنبی و شاعر رسول‌الله را حیازت نمود. چنانچه بدگویان و بدخواهان آن حضرت را نیزکه غمرو بن عاص و عبدالله بن زبعری و ابوسفیان هم ازآن‌جمله بوده‌اند هجوهای بسیاری گفته‌است. آن‌حضرت فرمودندکه مؤمن با هردو حربهٔ شمشیر و زبان جهاد می‌کند پس به حسّان فرمودند، اثر اشعار شماکه دربارهٔ دشمنان دین میگویید زیادتر از اثر تیر ونیزه میباشد. از مدائحی‌که دربارهٔ آن‌حضرت گفته است:

وشق لـه من اسمـه کی یجلـه **فذوالعرش محمود و هذا محمد**
نبی اتـانا بعـد یأس و فترة **من‌الرسل والاوثان‌فی‌الارض تعبد**
فـامسی سراجـاً مستنیر اوهادیاً **یلـوح کمالاح الصقیل المهنـد**
وانـذر نیرانـاً و بشر جنـة **و علمنا الاسلام فـالله یحمـد**
و انت الا له‌الحق ربی و خالقی **بذالك ماعمرت فی‌الناس اشهد**
لك‌الخلـق والنعمآء والامر کلـه **فـایاك نستهدی و ایـاك نعبد**

نیز درمفاخرت خویش بشرف ایمان‌آوردن بآنحضرت گوید:

وکنا ملوك‌الناس قبـل محمد **فلما اتی‌الاسلام کان لناالفضل**
واکرمنا الله الذی لیس غیره **الهاً بایام مضت مالها شکل**
بنصر الالـه والنبی و دینـه **واکرمنا باسم مضی ماله مثل**

ایضاً:

الله اکرمنـا بنصر نبیـه **وبنا اقام دعائم الاسـلام**
وبنـا اعزنبیه و کتابـه **و اعزنا بالضرب والاقدام**
فی‌کل معترك تطیر سیوفنا **فیه‌الجماجم عن فراخ الهام**
ویزورنا جبریل فی‌ابیاتنـا **بفرائض الاسلام والاحکام**

نحن‌الخیار من‌البریة کلهـا — و نظامها و زمـام‌کل زمام

نیز در قضیهٔ غدیر خم درهمان روزگوید :

ینـادیهم یوم‌الغـدیر نبیهـم — بخم و اکـرم بـالنبی منادیـا

یقول فمن مولیکـم و ولیکـم — فقالوا و لم‌یبدوا هناك التعالیا

الهك مولانا و انت ولینـا — ولن تجدن منالك‌الیوم عاصیاً

فقال لـه قم یـاعلی فـاننی — وصیتك من‌بعدی اماماً و هادیاً

هناك دعا اللهم وال ولیـه — وکن للذی عادی علیا معادیاً

پس‌آن‌حضرت فرمودند یا حسّان ، تو مؤیّد بروح‌القدس هستی مادامیکه ما را با زبان خود نصرت و یاری‌کنی .

نگارنده‌گوید : دور نیست‌که مشروط و محدودکردن دعا ، با نصرت خانوادهٔ رسالت اشاره‌بعاقبت‌امر حسّان‌باشدکه بعداز وفات‌آن‌حضرت ازطرف‌مخالفین، بازخارف دنیوی استمالت شد ، **خلاف** نصرت را معمول داشت . موافق‌آنچه از مفید نقل شده ازحضرت‌علی علیه‌السلام منحرف‌گردید ومردم را بدان حضرت بشورانید، بنصرت‌معاویه دعوت‌کرد و اشعاری هم دراین موضوع‌گفته است . در نخبةالمقال‌گوید :

حسان‌الشاعر عن لی انحرف — وحرض‌الناس علیه واغترف

کلمهٔ **لی** درکتب‌رجالیّه اشاره‌بحضرت‌علی‌علیه‌السلام، **تحریض** ، بمعنی‌ترغیب وشوراندن، **اغتراف** ، برداشتن‌آب باکف دست میباشد و دراینجا کنایه از اخذ کامل و ارتکاب شدید معصیت و امر باطل است. بعضی‌گفته‌اندکه حسّان بدان‌حضرت‌بیعت‌کرده ولی درجنگ جمل مخالفت ورزید ومردم‌را ازعزیمت‌خودشان‌منصرف میگردانید. **دیوان اشعار حسان** درمصر وبمبئی وقاهره ولاهور و لیدن وتونس بارها چاپ شده، وفاتش در زمان‌خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع ویا درسال‌پنجاهم یا پنجاه وچهارم هجرت درصد وبیست‌سالگی واقع‌گردید، وی ازمخضرمین‌بوده‌که هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را درك‌کرده است. از نوادر ،آنکه هریك از پدر و جدّ و جدّ پدرش نیز یکصد و بیست سال عمرکرده‌اند . پوشیده نماندکه ترجمهٔ حال حسّان دراین‌کتاب، محض بجهت‌توهّم لقب‌بودن این‌کلمه است والاّ خارج از موضوع‌کتاب میباشد و علاوه محض اینکه مقصود از حسّان ثانی و

حسّان‌العجم و حسّان‌الهندکه ذیلا تذکر خواهیم دادکاملا روشن گردد قبلا من باب‌مقدّمه بشرح حال اصل حسّان پرداخته شد.

(ص ۱۰۸ ج ۳ فع و ۱۹۴۰ ج ۳ س و۵۸۵ ج ۲ ف و ۶۴۱ جلد هجرت ناسخ)

حسان ثانی **همام بن غالب** - بعنوان فرزدق خواهدآمد.

حسان‌العجم **ابراهیم بن‌علی** - شیروانی بعنوان خاقانی خواهدآمد.

حسان‌الهند **امیرغلامعلی** - بعنوان آزاد نگارش دادیم.

حسکا یا **حسنکا** **حسن بن حسین بن‌حسن** - در ضمن ترجمهٔ منتجب‌الدین علی بن ابی‌القاسم خواهدآمد.

حسنیه ازکنیزکان اسرا میباشد، در زمان هرون‌الرشید اسلام را قبول کرد، زنی بود عالمه و فاضله و مدقّقه، دراخبار وآثاردینیّه بصیرتی بسزا داشت، رسالهٔ فارسی شیخ‌ابوالفتوح رازی درمناظره‌ای که‌حسنیّه درمجلس هرون درمسئلهٔ امامت‌کرده مشهور ودرایران چاپ‌شده‌است وغایت‌فضل وجلالت حسنیّه را برهانی قاطع میباشد. ظنّ میرودکه‌آن رساله را خود ابوالفتوح تدوین‌کرده ولکن محض اینکه مذهب عامّه را موافق عقائد خودشان مفتضح‌نمایدآن را به‌حسنیّه منسوب داشته است، مثل سیّد ابن‌طاوس صاحب اقبال،که درکتاب طرائف خود همین شیوه را معمول داشته است، درآنجاگویدکه من یك تن از اهل ذمّه هستم سپس بامذاهب اربعهٔ اهل سنّت داخل مباحثه شده تاآنکه با ایشان اتمام حجّت میکند، مذهب شیعه را ثابت و مبرهن میسازد پس تصریح بپذیرفتن اسلام مینماید. در ریاض‌العلماء بعداز این جمله‌گوید این‌مطلب بجمعی ازاهل‌علم مخفی‌بوده وگمان‌کرده‌اندکه‌کتاب‌طرائف‌مذکور ازعبدالمحمود نامی‌است ذمّی‌که ابن‌طاووس‌آن را ازراه توریه بنام وی مصدّر کرده‌است.

(خاتمهٔ‌قسم‌اول ریاض‌العلماء)

حسینك **حسین بن علی بن محمد بن یحیی بن عبدالرحمن** - نیشابوری، کنیه‌اش ابواحمد، شهرتش حسینك، از اکابر محدّثین عامّه

میباشدکه موثّق و اثبت ایشان بود، درسفر وحضر وگرما و سرما نماز شب از وی فوت نمیشد ، هرشب بقرائت هفت‌سوره ازقرآن مجید مواظبت داشت، صدقات‌بسیاری میداد و صبح یکشنبه بیست و سوم ربیع‌الثانی سال ۳۷۵ه ق (شعه) درگذشت . کاف حسینك در زبان فارسی برای تصغیر است ، مثل کاف دخترك و امثال‌آن .

(ص ۷۴ ج ۸ تاریخ بغداد)

حسینی‌سادات

میرحسین بن میر عالم بن حسن معروف به **حسینی سادات** ، از سادات جلیل‌القدر و ملك‌زادگان منشرح‌الصدر و مشاهیر شعرای ایرانی است‌که اصلش غوری بود ، درهرات بزرگ شد ، امارت و حکومت را ترك‌کرد و روی بریاضت‌آورد، بمقاماتی بس بلند رسیده ودرعلوم ظاهری وباطنی دستی توانا داشت . بسال ۷۱۷ (ذیز) یا ۷۱۹ (ذیط) یا ۷۲۳ه ق (ذکج) درهرات وفات‌یافت ودرجوار قبرشریف عبدالله‌بن جعفربن‌ابیطالب مدفون‌گردید . تألیفاتی‌دارد بدین‌شرح:

۱- دیوانی مرتب ۲- روح‌الارواح ۳- زادالمسافرین ۴- سی‌نامه ۵- صراط المستقیم ۶- طرب‌المجالس ۷- کنزالرموز ۸- نزهةالارواح ودارای تألیفات دیگری نیز در اخلاق و ادبیّات وتصوف میباشد . سؤالات هفده‌گانهٔ‌گلشن راز نیز از او است‌که شبستری درکتاب‌گلشن راز خود جواب‌آنها را منظوماً نگاشته و هریك ازآن سؤال و جواب علو مقامات عرفانی سؤال‌کننده وجواب دهنده را برهانی قاطع میباشد وازاشعار حسینی سادات است:

آنجاکه حریم بی‌نیازی است — اندیشهٔ ما خیال بازی است

در آینه دیده‌ای هوا را — گویی‌که شناختم خدا را

زنهار به حجّت قیاسی — غرّه نشوی به حق شناسی

تحقیق تو چیست بی‌تو بودن — زین بیش نمی‌توان سرودن

عمری سر و پا برهنه رفتی — اما قدمی بره نرفتی

چندین‌تك وپوی‌تودوگام‌است — بردار قدم‌که ره تمام است

(ص۱۹۶۰ ج ۳ س و ۱۱۳ سفینة)

حسینی شیرازی **حاج محمدحسین بن حاج محمدحسن مجتهد بن معصوم،** قزوینیّ الاصل، شیرازیّ المسکن، ازشعرای ایرانی قرن سیزدهم هجرت میباشد که دراشعار خود به حسینی تخلّص میکرد. اصل ایشان ازقزوین بود، خودش درکربلا زاییده شد و اخیراً بشیرازآمد و رحل اقامت افکند ودرسال ۱۲۴۹ھ ق (غرمط) وفات یافت. پنج مثنوی پارسی عرفانی بنامهای: **اشترنامه، الهی‌نامه، مهر وماه، وامق وعذرا، وصف‌الحال** ازآثار او بوده و مجموع آنها به **خمسهٔ حسینی** معروف میباشند، اوّلی وسومی و چهارمی ازآن‌جمله درشیراز بطبع رسیده ولی دو دیگری هنوز چاپ نشده است، دو نسخهٔ خطّی ازاشتر نامه و وامق و عذرا بشمارهٔ ۱۳۶ و۳۸۵ درکتابخانهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود میباشد. مخفی نماندکه صاحب ترجمه بابهره‌هائی‌که ازمعلومات معقولی و منقولی داشته بسیر و سلوك راغب شد و برحسب ارشاد حاج میرزا ابوالقاسم متخلّص بسکوت، قدم درطریقت‌گذاشت، پس‌از وفات‌پدرکه درشیراز عالم ومقتدا بوده وبه‌بحث وتحقیق‌اشتغال داشت رئیس اهل‌شریعت و اهل طریقت‌گشته وذوالریاستین‌حقیقی‌گردید.

(ص ۲۸۴ ج ۲ ذریعة و ۵۰۹ ج ۲ فهرست سپهسالار)

حسینی قزوینی **حاج محمدحسین-** درفوق، بعنوان حسینی شیرازی مذکورشد.

حسینی هروی **میرحسین -** بعنوان حسینی سادات، مذکور شد.

حشری **ملامحمد امین -** تبریزی انصاری، ازشعرای اوائل قرن‌یازدهم هجرت میباشدکه با شعرا محشور، از صحبت ایشان مسرور، اصلش تبریزی‌بود. اوائل عمر خود را درعباس‌آباد اسپهان‌گذرانید، مبلغ‌کمی ازدولت راتبه داشته و دیری نگذشت‌که موقوفش داشتند، پس این‌قطعه را بمیرزا حبیب‌اللّٰه‌صدر فرستاد، همان راتبه راکه‌گویا سی تومان بوده باز بقرار سابق دادند:

از قطع وظیفه‌گر کنم شکوه خطا است	آن‌کس‌که دهد وظیفهٔ خلق‌خدا است
جان شدگرو روزی و رازق ضامن	دارم گرو و ضامن من پا برجا است

این‌شاعر، غزوات شاه عباس‌کبیر (متوفی بسال۱۰۳۷یا۱۰۳۸ھ قمری **غلز یا غلح**) را نظم

کرده است . درسال ۱۰۱۱ه (غیا) کتاب تذکره‌ای بنام **روضة‌الابرار** که بطرز مثنوی ودر مقابل مخزن‌الاسرار نظامی و بهمان بحر است بنظم‌کشید و تذکرهٔ دیگری نیز موسوم به **روضة‌الاطهار** تألیف دادکه هردو دربیان تاریخ حیات و مقابر عرفا واولیا و مشایخی است‌که درتبریز مدفون هستند و خودش دراین معنی‌گوید :

حشری منما بدی ، گر اهـل خردی — وز دهر مدار چشم نیکو ، چو بـدی

یك چند بـذکر خیر نیکان میکـوش — شایـد رسدت ز روح ایشان مـددی

همین‌کتاب روضة‌الاطهار او است‌که در السنه به **تاریخ حشری** معروف و درسال ۱۳۰۳ه (غشج) درتبریز چاپ شده و خودش درتاریخ مذکور تألیفش‌گوید :

عقل در این روضه بهرسو شتافت — از پی تـاریخ همین **روضه** یافت

روضه بحساب ابجدی = ۱۰۱۱.

درخصوص دوکتاب مذکورکه در ظرف یك سال (مانند دوخلف صالح هم شکم کامگار) از وی بیادگار مانده‌گوید :

شکرکه دریك‌سنه از روزگار — مانده دو فرزند ز من یادگار

نیز از مثنویّات او است :

جمله جهان‌نیست بجز یك‌سرای — هست سراسر همـه ملك خـدای

در نظر هرکـه خـدا دان بـود — این سر وآنسر همه یکسان بـود

حشری در مصاحبت میرزا حبیب‌الله صدر مذکـور میزیسته و پس‌از مدتی با اجازهٔ وی به‌تبریز برگشت و سال وفاتش بدست نیامد و در ذریعة همان‌کتاب روضة‌الاطهار را بنام تذکرة الاولیا مذکور داشته است . (دیباچهٔ‌کتاب روضة‌الاطهار وغیره)

حشمت

همایون میرزا ـ قاجار ، ازشعرای‌شاهزادگان عهد ناصرالدینشاه قاجار ومؤلف **تذکرهٔ سفینه** و**گلشن محمود** میباشد وبسال۱۲۷۲ه قمری (غرعب) درتهران بمرض شقاقلوس درگذشته و از او است :

خواهی‌ار بی‌زحمت‌دامی،کنی صیدی‌اسیر — یك ره ای صیّاد سوی آشیـان من بیـا

ایضاً :

به‌پیشت‌ازجفاهائی که‌کردی‌شکوه‌میکردم   ز قتل من حدیثی گفتی و بستی زبانم را

(ص ۲۲ ج ۱ مع)

حشویه[1]

حصری — **ابراهیم بن علی بن تمیم** - قیروانی، معروف به‌حصری، کنیه‌اش ابواسحق، ازمشاهیر ادبا وشعرای عرب میباشدکه دیوانی‌داشته و از تألیفات او است :

۱- الجواهرفی‌الملح والنوادر ۲- زهرالاداب وثمرالالباب که درمصرچاپ‌شده‌است **۳- کتاب‌النورین ۴- المصون‌فی‌سرالهوی‌المکنون.** بسال۴۱۳ (تیج) یا ۴۵۳ھ (تنج) در شهر منصوره از بلاد قیروان درگذشته واز اشعار او است :

انی احبك حبـاً لیس یبلغـه   فهم ولاینتهی وصفی الی صفته
اقصی نهایة علمی فیـه معرفتی   بـالعجز منی عن ادراك معرفته

حصری - با ضمّ وسکون ، منسوب بعمل حصیر ویا خرید و فروش‌آن میباشد و قیروان از بلادآفریقا است .

(ص ۱۳ ج ۱ کا و۹۴۶ ج ۲ جم و ۷۷۷ مط وس ۲۶ ص ۴۵ ت)

حصری — **علی‌بن‌عبدالغنی** - بعنوان قیروانی علی خواهدآمد .

حصکفی[2]

حصکفی — **ابراهیم بن احمد** - معروف‌بن ابن‌ملاّ یامنلا ، ازعلمای‌اهل‌سنّت قرن‌یازدهم هجرت میباشد . درحلب زاییده شد ، ازپدرخودکه

۱- **حشویه** - عنوان اصحاب حسن بصری‌است‌که بدیهی‌حشویه (بفتح اول وضم ثانی) نام‌ازدیهات‌خوزستان‌منسوب‌میباشد ویا به‌حشا بمعنی‌امعا و روده‌نسبت‌دارندکه هرچه درباطنشان خطور می‌کرده بی‌اندیشه میگفته‌اند. یا حشویه‌گفتن ایشان بجهت‌آن است‌که چون حسن‌کلمات ایشان را مستنکر دید امرکرد‌که در وسط حوزه‌اش نه‌نشسته ودر اطرافش بنشینند و پس‌ازآن بهمین صفت شهرت یافتندکه مأخوذ از احشا بمعنی اطراف و جوانب است.

(مستطرفات بروجردی)

۲- **حصکفی** - بروزن‌جعفری،منسوب به‌حصن‌کیفا میباشدکه‌قلعه‌ایست‌بلند ومستحکم،*

از اکابر علما و شارح مغنی‌اللّبیب است ودیگر اکابر عصرخود اخذ مراتب علمیّه‌نمود. کتاب **الدرر والغرر** که منظومه‌ایست درفقه‌حنفی‌از آثار او است ودرحدودسال۱۰۳۰ه‌ ق (غل) درحلب درگذشت . (ص ۵۶۷ ج ۱ س)

حصکفی **محمدبن علی بن محمد بن‌علی بن عبدالرحمن** - حصکفی‌الاصل ، دمشقی‌المنشأ والمدفن، علاءالدین‌اللّقب، عالمی‌است فقیه‌حنفی محدّث نحوی‌کثیرالحفظ فصیح‌العبارة، چند سال در دمشق مفتی بوده وتدریس مینمود، بسال۱۰۸۸ه‌ قمری(غفح) درشصت وسه سالگی در دمشق وفات‌یافته ودرمقبرهٔ‌باب‌الصغیر مدفون‌گردید واز تألیفات او است :

۱- **افاضة الانوار علی اصول‌المنار** که شرح‌کتاب منار نسفی است ۲- **الدر المختار فی‌شرح تنویرالابصار** ۳- **الدر المنتقی فی‌شرح‌الملتقی** که شرح‌کتاب ملتقی‌الابحرابراهیم حلبی درفقه حنفی است و هرسه درمصر چاپ شده است . (ص ۷۷۸مط)

حصکفی **یحیی بن سلام** - یا سلامة بن‌حسین‌بن محمّد، مکنّی باَبوالفضل، ملقّب به معین‌الدین ، معروف به خطیب حصکفی، فقیهی‌است نحوی فاضل شاعر شیعی امامی ، ادیب بارع ، یکی‌ازپیشوایان فنّ‌شعر، درعداد افاضل دنیا معدود ، نظم و نثر و خطب وی دراقطار عالم مشهور بلکه درفقه و ادبیّات و اکثر علوم متداوله امام زمان خود بود . فنون ادبیّه را دربغداد ازخطیب‌تبریزی فراگرفت، پس به‌میا فارقین رفته و خطیب و مفتی‌آن دیار شد، صاحب **دیوان شعر** و **خطب و رسائل** جیّده میباشد. درمذهب شیعه اصراری وافی‌داشته و اورا قصیدهٔ دالیّه‌ایست‌که حضرات

---

*درمیان میافارقین وجزیرهٔ ابن‌عمر، مقتضای‌قیاس حصنی گفتن‌است چنانچه اینطور هم استعمال یافته لکن‌قاعدهٔ دیگری‌هم هست‌که درمقام‌نسبت به دوکلمه‌که یکی‌را بدیگری اضافه داده‌باشند، از مجموع‌آن دوکلمه یك‌کلمهٔ سومی ترکیب داده و حرف نسبت را بهمان‌کلمهٔ سومی‌الحاق‌نمایند مثل ترکیب : **حصکف ، رسعن ، عبدل ، عبدش ، عبدر** ، از: حصن کیفا ، رأس عین ، عبدالله ، عبد شمس ، عبدالدار که درمقام نسبت : حصکفی ، رسعنی ، عبدلی ، عبدشی ، عبدری گویند و همچنین در نظائرآنها و دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت حصکفی را تذکر داده و ثبت اوراق مینماید .

ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام را درآن ذکر کرده‌است ، سمعانی با وی ملاقات نمود ودرجمیع مسموعاتش بخط خودش اجازه‌گرفت ، ولادتش درحدود چهارصد و شصت ازهجرت در طنزه از بلاد دیار بکر واقع شد وبسال ۵۵۱ (ثنا) یا ۵۵۳هـ (ثنج) درمیافارقین برحمت خداوندی نایل‌گردیده و از او است :

اشکو الی‌الله من نارین واحدة — فی‌وجنتیه و اخری منه فی‌کبدی
ومن سقامین سقم قداحل دمی — من‌الجفون و سقم حل فی‌جسدی
ومن نمومین دمعی حین اذکره — یذیع سری وواش منه‌فی‌الرصد
ومن ضعیفین صبری حین اذکره — و وده ویراه‌الناس طوع یدی

(ص ۱۱۳ لس و ۳۸۱ ج ۲کا و ۷۹ ت و ۱۲۴ هب و ۲۰۵۱ ج ۳ س)

حصیری

محمودبن احمد - بخاری، ملقّب‌بجمال‌الدین، معروف بحصیری، موصوف بعلاّمه، از اکابر فقهای‌حنفیّه میباشدکه ریاست‌مذهبی این سلسله بدو منتهی بود و تألیفات محمد بن حسن شیبانی را روایت نموده وکتاب **التحریر فی‌شرح‌الجامع الکبیر** از او است و درسال ۶۳۶هـ قمری (خلو) درگذشت .

(تذکرةالنوادر)

حصینی

حرف دویمی آن باضاد (نقطه‌دار)هم‌هست ودرزیرمذکورمیباشد.

حضرمی[1]

حضرمی

جمال‌الدین بن عبدالله بن عبدالرحمن - فقیه محقّق عابد زاهد، حضرمی‌الولادة، سعدی‌العشیرة، شافعی‌المذهب، عدنی‌ّالمسکن والمدفن ، مشهور به بافضل (یا نام و نسب او محمد بن احمد بن عبدالله ، فقیه شافعی

۱- **حضرمی -** بفتح اول و ثالث ، منسوب به حضر موت است وآن نیز بفتح اول و ثالث و رابع ویا بضم رابع ، شهر ویا ناحیه‌ایست دریمن‌که صالح‌پیغمبر باجمعی ازمؤمنین‌چون بدانجا رسید وفات یافت پس گفتند : **حضرموت** یعنی مرگ حاضر شد، ازکثرت استعمال‌حرف ثانی‌آن ساکن گردید . هم قبیله‌ایست دریمن ویا ناحیه‌ایست بزرگ درسمت شرقی عدن‌که در اطراف‌آن ریگزارهای بسیاری میباشد معروف باحقاف و دراینجا بعضی از معروفین به حضرمی را تذکر میدهد .

عدنی حضرمی سعدی بوده) تألیفاتی دارد بدین شرح :

۱- شرح‌المدخل ۲- العدة والسلاح لمتولی عقود النکاح ۳- مختصر الانوار ۴- مختصر قواعد زرکشی ۵- المقدمة الحضرمیة فی‌فقه‌السادة الشافعیة که چند مرتبه در قاهره چاپ شده وغیر اینها . بسال ۹۰۳ه قمری (ظج) در شصت و سه سالگی در عدن درگذشت وکتابهای مذکوره درمصر چاپ شده‌اند. (ص۲۳ نورسافر وص۵۱۹مط)

حضرمی **عبدالله بن محمد** - مصطلح علم رجال و رجوع بدانجا نمایند.

حضرمی **محمد بن احمد** - در بالا بعنوان حضرمی‌جمال‌الدین مذکورشد.

حضرمی **محمدبن حجاج** - بعنوان ابن‌مطرف خواهدآمد .

حضرمی **محمد بن عمر بن مبارك** - بعنوان بحرق نگارش دادیم.

حضینی در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بروجردی ، اسحق بن ابراهیم ، اسحق بن محمد ، عبدالله بن محمد، محمد بن ابراهیم، احمد بن محمد، حمران بن ابراهیم، بوده وگویندکه دوتن‌آخری درعلم رجال مجهول‌الحال و خارج از منصرف اطلاق استکه مراد از لفظ حضینی درصورت نبودن قرینه غیرآن دوتن میباشد. بنابفرمودهٔ علامه درخلاصه، همین‌کلمه بضمّ ح بی‌نقطه وفتح ض (بانقطه) است. از رجال شیخ نقل‌شده‌استکه اوّل‌آن خ (نقطه‌دار مفتوحه) ودویمش ص (بی‌نقطهٔ مکسوره) و چهارمش نیز بعوض نون ب ابجد است و تحقیق تمامی مراتب و شرح‌حال اشخاص نامبرده موکول بکتب رجال میباشد .

حطاب **محمد بن عبدالرحمن** - یا محمدبن‌محمد بن عبدالرحمن بن‌حسن رعینی مالکی ، معروف به حطاب ، مکنّی بابوعبدالله، ازاکابر عرفا میباشد دوکتاب **تحریرالکلام فی‌مسائل‌الالتزام** و**قرةالعین فی‌شرح ورقات امام‌الحرمین** از تألیفات او استکه هردو چاپ شده ودرسال ۹۵۰یا۹۵۴ه (ظن یا ظند) درپنجاه ودو سالگی درگذشت. (ص ۲۳۶ نور سافر و ۷۷۹ مط)

حطیئه **جرول ابوملیکه ، جرول بن اوس بن جوئة بن مخزوم بن مالك بن غالب** - از مخضرمین شعرای عرب میباشدکه زمان جاهلیّت

و عهد سعادت اسلامی را درک کرده و از اشعار او است :

ولست اری السعادة جمع مال	و لکن التقی هو السعید
و تقوی الله خیر الزاد ذخراً	و عندالله للاتقی مزید
ومالا بدان یأتی قریب	و لکن الذی یمضی بعید

درقاموس الاعلام گوید حطیئه ، درعهد حضرت رسالت ص شرف اسلام را دریافته است و احتمال قوی آنکه بفیض حضور آن حضرت نایل نگردید وچندین مرتبه باز بکفر اصلی خود برگشته وتجدید اسلام نمود، درعهد خلافت عمر بجهت هجوکردن زبرقان بن بدر، محکوم بقطع زبانش شد ، از این‌رو فرارکرده و عاقبت عدم امکان استخلاص از حکم خلیفه را درنظرگرفته باز بخود خلیفه با چند بیت مدیحه پناهنده و مورد عفو وعنایت مقام خلافت شد . در روضات ، ازکشکول بهائی نقل کرده‌که حطیئه بسیار بدزبان و هجوگوی بوده باندازه‌ای‌که زن ومادر وعمو ودایی‌خود بلکه خودش را نیز هجومیکرد و زبرقان بن بدر را نیز بهمین شعر هجوگفته است :

دع المکارم لاتنهض لبغیتها	واقعد فانك انت الطاعم الکاسی

زبرقان بعمر شکایت‌کرد، عمرگفت‌گمان ندارم‌که این شعر هجو باشد مگر راضی‌نیستی که تو طاعم وکاسی یعنی خورنده و پوشنده باشی، سپس عمر نزد حسّان بن ثابت‌فرستاد، مدح و قدح‌بودن، هجوبودن و نبودن‌آن شعررا استفسار نمود، حسّان‌گفت هجو نکرده و لکن بررویش ریده است . عمر تو بیخش‌کرد و در مقام تهدیدش گفت‌که شرّ تو را از مسلمانان دفع‌کرده وعرض ایشان را از شر زبان تو حفظ میکنم، بامرخلیفه درزندانش کردند و همچنان میبود تاآنکه چند شعر دائر برمدح خلیفه و اینکه کلید خیر و شرّ مردم بعد ازحضرت رسالت در دست او است وبجهت خیر وصلاح‌حال خودشان بخلافتش منتخب‌کرده‌اند و زن وبچه‌وعیالاتش درریگزارها باشکم‌خالی‌وگرسنه‌مانده وموردترحّم هستندگفته و تقدیم محضر خلیفه نمود پس خلیفه‌گریه‌کرده و برقّت‌آمد وبعد از پیمان گرفتن براینکه دیگر مسلمانان را هجو نکند رهایش نمود . بنوشتهٔ بعضی ، عرض مسلمانان را بسه هزار درهم از وی خریداری نموده وخلاصش‌گردانید باری حطیئه در

سال سی‌ام یا پنجاه و نهم هجرت و یا در اوائل خلافت معاویه درگذشت .
(ص ۱۲۵ هب و۱۵۷ ت و ۱۹۶۴ ج ۳ س و ۷۸۰مط)

حظیری **سعد بن علی** - وراق بعنوان دلال‌الکتب خواهدآمد .

حفار (بروزن عطّار) دراصطلاح رجالی عبارت از هلال بن محمدبن جعفر میباشد و شرح حالش درکتب رجال است.

حفده **محمد بن اسعد** - عطّاری طوسی ، فقیه اصولی ، واعظ فاضل شافعی ، لقبش عمدةالدین ،کنیه‌اش ابومنصور، شهرتش حفده ، نخست درمروشاهجان از سمعانی و درطوس از ابوحامد غزالی فقه خواند ، درمرو رود حاضر حوزهٔ بغوی بود ، سپس ببخارا و باز بمرو وعراق وآذربایجان و جزیره وموصل علی‌الترتیب سفرهاکرد، درهمهٔ آنها جمع‌کثیری بسبب وعظ او بروی‌گردآمدند وعاقبت درماه ربیع‌الاخر سال ۵۷۱ (ثعا) یا ۵۷۳ھ ق (ثعج) درمرو یا تبریز درگذشت .
(ص ۴۵ ج ۲کا و ۶۵ ج ۴ طبقات‌الشافعیة)

حفید **احمد بن یحیی** - بعنوان شیخ‌الاسلام هروی خواهدآمد .

حقایق **میرزا علی‌خان** - حقایق‌نگار، پسر میرزا جعفرخان‌حقایق‌نگار، ازشعرای اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه درتاریخ تألیف‌آثار عجم (که بسال ۱۳۱۳ھ قمری بپایان رسیده) زنده بود درغزل‌سرائی وانشاء مهارت تمام داشت وبحقایق تخلّص مینموده واز او است :

دل مگر زنارگیسویش بدوش افتاده دید کزسرشب تاسحرگه ناله چون ناقوس‌کرد
گفتمش دیوانه‌گشتم ازغمت‌خندید وگفت چندوقتی باید ای‌مجنون ترا محبوس‌کرد
درد عـاشق را همی دلـدار میسازد دوا این مداوا کی توان درنزد جالینوس‌کرد

زمان وفاتش بدست نیامد و پدرش درسال ۱۳۰۱ھ قمری (غشا) درگذشت .
(ص ۵۴۲ عم)

حقایقی تخلّص اوّلی ابراهیم بن علی شیروانی است‌که بعنوان خاقانی خواهدآمد .

حقی

اسمعیل - ازکبارمشایخ جلوتیّه یا خلوتیّه ،کنیه‌اش ابوالفداء ، دیرگاهی در جامع احمدیّه از استانبول مشغول وعظ و ارشاد بود، عاقبت به‌بروسه رفته وبجهت مذاکره درمسئلهٔ وحدت وجود محل طعن و دق علما گردید تا در سال ۱۱۲۷هـ قمری (غقکز) در همانجا درگذشت . تألیفاتی داردکه دلیل متقن برمراتب علمیّهٔاو هستند :

۱- الاربعون‌حدیثاً ۲- اصول‌الحدیث ۳- تقویم‌البلدان ۴- الخطاب ۵- الرسالة الجلیلة ۶- روح‌البیان‌فی‌تفسیرالقرآن ۷- شرح‌الکبائر ۸- شرح‌مثنوی ۲- شرح‌محمدیه وغیر اینها . (ص۹۵۰ج۲س و۱۷۳ج۱فع و۴۴۱مط)

حقی

خوانساری ، بعنوان خوانساری حقّی خواهدآمد .

حقیبه

(بفتح اوّل وکسر قاف) در اصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی اسمعیل بن عبدالرحمن میباشد وشرح‌حالش موکول بعلم رجال است. بعضی‌اوّل‌آن را حرف‌جیم مضموم ، دویمش را فای مفتوح، چهارمی‌آن را بعوض حرف **ب** ابجد ، نون ضبط‌کرده‌اند .

حقیقی

جهانشاه- تخلّص‌شعری‌ابوالمظفّر، جهانشاه‌بن‌قره‌یوسف‌ترکمان، از خانوادهٔ قره قویونلو است‌که دشمن خونی تیموریان بوده و بتشیّع بلکه غلوّکردن در فضائل اهل بیت عصمت ع معروف هستند . جهانشاه از ۸۳۹ یا۸۴۱تا۸۷۲هـ ق (ضعب) درآذربایجان بفارس وکرمان وعراقین وخراسان سلطنت‌کرد، عاقبت درهمان سال‌آخر سلطنت ، درجنگ اوزون حسن ، مقتول و جنازه‌اش به‌تبریز نقل‌گردید ودرعمارت مظفریّه دفن شد. از اشعار او است‌که به‌پسر یاغی‌خود پیربوداق نام نوشته است :

ای‌خلف از راه مخالف بتاب	تیغ بیفکن‌که منم‌آفتاب
شاه منم ملك وخلافت مراست	توخلفی ازتو خلافت خطاست
غصب مکن منصب پیشین ما	غصب روا نیست درآئین ما

امّا عمارت مظفریّه‌که مذکور شد همان است‌که در اصطلاح اهالی‌آذربایجان

به‌گوک مسجد (مسجدکبود) معروف واز بزرگترین بناهای ایران بشمار میرود، در اثر زلزله‌های سخت ریخته و خراب شده فقط طاق جلو درب مسجدکه رو بشمال بوده و ارتفاعش پانزده ذرع معمولی‌تبریزی ودهنهٔ آن هفت ذرع ویك‌چارك‌کم میباشد (هرذرع معادل یك متر ویك‌هفتم متر است) ، یك قسمت ازدیوارها وسقف‌آن باقی‌است،کاشی‌ها و مرمرهای قشنگ وخوش رنگ درآن بنا بکار رفته و بعضی‌از سطوح‌کاشی‌ها واطراف مرمرها مزیّن بآیات قرآنی و احادیث نبوی ص با خط ثلث میباشد ، درگرداگرد طاق جلوی،آیةالکرسی با خط پهناتر از عرض یك شست روی کاشی‌ها نگارش یافته وهمهٔ آنها را موافق‌آنچه درآخر همان آیةالکرسی (در سمت چپ‌کسی‌که پشت بشمال و رو بطاق‌باشد) قیدشده، استاد خطّاط مشهورآن عهد، نعمت‌الله‌بن محمد بوّاب، درربیع‌الاول سال ۸۷۲ه ق نوشته‌است. بسط زاید این مسجد را بتاریخ‌تبریز نادر میرزاکه درتهران چاپ شده محول میداریم .

حکاك **حاج محمدعلی** - بعنوان‌شمیم خواهدآمد .

حکیم **ازرقی هروی، زین‌الدین،** بهمین‌عنوان‌ازرقی‌هروی مذکورافتاد.

حکیم **اوحدالدین، علی‌بن‌اسحق** - انوری ابیوردی قبلا مذکور شد.

حکیم‌باشی **شیخ‌حبیب‌الله ابن‌شیخ‌الحکماء شیخ محمدحسین** - مشهدی ، ملقّب بحکیم‌باشی ، معروف بترشیزی، ازبزرگان پزشگان عصرحاضر ما میباشد ، ازآثار او است :کتاب **الاربعونیات** که درآن‌کتاب ، تمامی چیزهائی راکه دراخبار و تواریخ و سیر وکلمات حکما وعرفا وغیر ایشان درخصوص‌آنها ذکر اربعین شده مذکور داشته است . در ذریعةگوید مسودهٔ‌آن را در سال ۱۳۴۶ه قمری (غشمو) دیدم، دیگرسراغی‌ندارم‌که‌آن‌را به‌مبیضّه‌نقل‌کرده‌اند یانه. (ص ۴۳۶ ج ۱ ذریعة)

حکیم‌باشی **میرزا نصیر** - بعنوان نصیرالدین اصفهانی نگارش خواهیم داد.

حکیم **بلخی ،** بنوشتهٔ احمد رفعت (بدون اینکه اسمی از وی مذکور دارد) ازبزرگان فقهای‌حنفیّه میباشد وکتاب **الفقه‌الاکبر** ازآثار

او است و بسال۱۹۹ھ (قسط) قمری درگذشت. (ص ۱۶۳ ج۳ فع)

حکیم ترمدی، محمد بن علی - بعنوان ترمدی مذکور افتاد .

حکیم جلال ، بعنوان جلال شیروانی نگارش دادیم.

حکیم حرانی، ثابت بن قره - بعنوان حرّانی ثابت ، مذکور شد.

حکیم خاقانی، ابراهیم بن علی - بهمین عنوان خاقانی خواهدآمد.

حکیم خوانساری ، بعنوان زلالی خوانساری خواهدآمد .

حکیم خیری، میرزا یارعلی - طبیب‌تهرانی، عالم فاضل کامل‌نیکوحال وخوش معاشرت، از پزشگان قرن دهم هجرت وطبیب‌مخصوص شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ھ قمری) بود . چون مداوای غربا و مردم بی‌بضاعت از طرف‌آن شاه بعهدهٔاو موکول و ادارهٔ امور شربت خانهٔ پادشاهی و تولیت‌اوقاف وخیرات بدو محول‌گردید بهمین عنوان حکیم خیری شهرت یافت . سال وفاتش مضبوط نیست و پسرش حکیم نورالدین علی بسال ۱۰۳۲ھ قمری (غلب) درکربلای معلّی وفات یافت .
(ص ۳۶۱ ج ۱ مر وباب ی از ریاض‌العلماء)

حکیم رکنای‌کاشانی ، بعنوان مسیح رکن‌الدین خواهدآمد.

حکیم ریاضی، جمشیدبن مسعود - بعنوان غیاث‌الدین خواهدآمد .

حکیم زین‌الدین، همان حکیم ازرقی مذکور دربالا است .

حکیم سغدی سمرقندی، بعنوان‌ابوحفض‌حکیم، درباب‌کنی‌خواهدآمد.

حکیم سنائی، مجدود بن‌آدم - بعنوان سنائی خواهدآمد .

حکیم سوزنی،محمدبن‌علی- بعنوان‌سوزنی‌سمرقندی‌نگارش‌خواهدیافت.

حکیم شاه محمد، بعنوان قزوینی محمد ، نگارش خواهیم داد .

حکیم شرف‌الدین حسن
یا بعنوان شفائی‌اصفهانی نگارش خواهدیافت.
حکیم شفائی اصفهانی

حکیم **شیرازی، میرزا محمود پسر میرزاکوچك** - وصال بعداز وفات‌پدر
با برادر مهتر خودش میرزا احمد وقار بسیاحت هندوستان رفته
و دربمبئی اقامت‌کرد اخیراً باز بهمراهی برادر بمیهن خود برگشت، درحکمت طبیعی
وکمالات دیگر نصیب‌کامل داشت ، نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشته از اشعار او است:

چو نیست‌شادمانی اندرجهان   ببند از جهـان وکارش نظر
نه از زمانه چشم‌بستن‌چه‌سود   ز خـود ببنـد تـا بیابی ظفر
تو تا تویـی نیابی آسودگـی   ز خودگذرکـه غم نیابی دگر
تو از دیـار قـدسیان آمدی   از این سیاه خاکدان درگذر
چنان ز خودگریز در نیستی   که‌کس دگر نیارد از تـو خبر

ایضاً :

در ره عشق بمطلـوب نپیـوست کسی   این‌عجبتر که بهرکس نگری‌درطلب‌است
مردم ای کاش پـریشانی زلفش بیننـد   تا نگوینـد پریشانی من بی‌سبب است

ایضاً :

بی‌توای‌جان زتن‌رفته، بتن‌تاب وتب‌است   تن بیجان‌و تب‌ا یجان‌من،این بس‌عجب‌است

وفات حکیم شیرازی بسال ۱۲۷۴ﻫ قمری (غرعد) درشیراز واقع شد ، درحرم‌شاه‌چراغ
مدفون‌گردید وبرادرش وقار درتاریخش‌گفته است: **عاقبت محمود شد کار حکیم**=۱۲۷۴
و درضمن شرح حال پدرش میرزا محمد شفیع وصال نیز خواهدآمد .
(ص ۳۵۱ عم و ۱۰۲ ج ۲ مع)

حکیم **عسجدی، عبدالعزیز بن‌منصور** - بعنوان عسجدی خواهدآمد.

حکیم **فرخی، علی بن قلوع** - بهمین عنوان فرّخی خواهدآمد.

حکیم **فردوسی،ابوالقاسم‌حسن بن‌محمد**- بعنوان‌فردوسی‌طوسی خواهدآمد.

حکیم **قبلی، میرزا محمد بن عبدالصبور**، اصلش ازخوی ومسکنش‌تبریز
آذربایجان‌بود، ازفضلا وادبای عهد محمدشاه‌قاجار وناصرالدین

شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۳۱۳ھ قمری) بشمارمیرفت. ازآنروکه بهقلیان عشق مفرطیداشته و هرجاکه میرفت اسباب چای وقهوه و قلیان را (که درآن زمان متعارف ودراصطلاح آذربایجانیها بقبل - با دوضمّه - منقل ، معروف بوده) بهمراه خود می برد ، بهمینعنوان قُبُلّی (با دوضمّه وتشدید لام) شهرتیافتکه درآن اصطلاح، از دوکلمهٔ قُبُل (بمعنی مذکور) و لی (بمعنی نسبت و مالکیّت) ترکیب یافته است و ازتألیفات او است :

۱- **تشریح ابدان** که بنام ناصرالدینشاه تألیف وباشکال مختلف مصور و درتهران چاپ سنگی شدهاست ۲- **تعلیمنامه** درعمل تلقیح آبله ۳- **مجمعالحکمتین وجامعالطبین**. زمان وفاتش بدست نیامد . (اطلاعات خارجی)

حکیم **قطران**، بعنوان قطران نگارش خواهیم داد .

حکیم **کاظم** ، بعنوان صاحب حکیم نگارش خواهد یافت .

حکیم **کوچك، محمد سعیدقاضی، محمد سعید بن محمد مفید**، شریفقمی معروف بحکیمکوچك، ازاکابرعلمای امامیّه بوده‌تألیفاتیدارد:

۱- **اسرارالصنائع** که درصناعـات خمسهٔ قیاسیّهٔ منطقیّه (برهان ، جدل ، شعر ، مغالطه ، خطابه) بوده واز صناعیّهٔ میرفندرسکی استمداد نموده است ۲- **شرح توحید صدوق** ۳- **شرح حدیث بساط** که از تألیفآن بسال هزار ونود و نهم هجرت در اسپهان فراغت یافته است وسال وفاتش بدست نیامد . نگارندهگوید : ظنّ قوی میرودکه حکیم کوچك همان قاضی سعید قمی باشدکه خواهدآمد و رجوع بدانجا هم نمایند.

(ص ۵۱ ج ۲ ذریعه)

حکیم **مجدالدین**، بعنوانکسائی خواهدآمد .

حکیم **محشی، محمد**- ظاهراً همانحکیم شاه محمد مذکور دربالااست.

حکیم **مغربی ، یحیی بن محمد بن ابیالشکور** (الشکر ح ل) مغربی اندلسی، مشهور بحکیم مغربی، ملقّب بمحییالدین، ازمشاهیر حکما و ریاضیین قرن هفتم هجرت میباشدکه معاصر خواجه نصیر طوسی (متوفی بسال

۶۷۲هـ قمری) بود و درعمل رصد مراغه با وی شرکت داشته و از تألیفات او است :

۱- **احکام تحاویل سنی‌العالم** ۲- **الاختیارات** ۳- **الاربع مقالات فی‌النجوم** و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۰۸ ج ۱ ذریعه)

حکیم　مقتول ، **یحیی بن حبش** - بعنوان شیخ اشراقی خواهدآمد .

حکیم‌الملك　**علی، نظام‌الدین، علی بن حسن بن نظام‌الدین** - گیلانی ، ملقّب بحکیم‌الملك ، از افاضل قرن یازدهم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- **انوارالفصاحة و اسرارالبلاغة** (البراعة ح لـ) در شرح نهج‌البلاغة که شرح ابن‌میثم را تلخیص‌کرده و مطالبی هم از شرح ابن‌ابی‌الحدید بدان افزوده و از تألیف مجلّد اوّل‌آن روز دوشنبه چهارم ربیع‌الاول ۱۰۵۳هـ قمری (غنج) فراغت یافته است ۲- **تلخیص درة‌الغواص** و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۴۳۶ج ۲ و۴۲۲ج۴ذریعة)

حکیم　**مؤمن، امیرمحمد مؤمن بن محمدزمان** - حسینی تنکابنی دیلمی ، مشهور بحکیم مؤمن، سید عالی‌مقدار، ازاطبّای‌نامدار روزگار و مؤلف کتاب تحفة‌المؤمنین (المؤمن ح لـ) میباشدکه در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸-۱۱۰۵هـ قمری) بزبان پارسی درطبّ تألیف داده استکه اکثر مطالب‌کتب‌طبّی را حاوی و اغلب تجربیّات خود و پدرش را در نباتات و معاجین و شربت‌های متفرقه و حبوبات و سفوفات متنوعه و ادویّهٔ مفرده و مرکّبه مشتمل و چند مرتبه درایران چاپ سنگی شده‌است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۰۲ ج ۳ ذریعة)

حکیم　**میرزا محمدتقی‌خان**، متخلّص بحکیم، از افاضل اوائل‌قرن‌حاضر چهاردهم هجرت میباشد و تألیفاتی دارد :

۱- **جنة‌السلاطین** درتواریخ پادشاهان‌فرس‌پیش‌ازاسلام و بعدازآن ۲- **گنج دانش** که بسال ۱۳۰۵هـ قمری (غشه) تألیف و درتهران چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد. (ج ۵ ذریعة وغیره)

حکیم　**ناصرخسرو علوی** ، بهمین عنوان ناصرخسرو خواهدآمد .

حکیم **نظامی، ابومحمد نظام الدین**- بهمین عنوان نظامی گنجوی خواهد آمد.

حکیم **یارعلی**، همان حکیم خیری مذکور دربالا است .

حلاء **علی بن عبدالله** - بعنوان ناشی اصغر خواهدآمد .

حلاج **حسین بن منصور**- بیضاوی المولد، عراقی المنشأ ، صوفی المسلك، حلاّج اللّقب، ابومغیث یاابوالغیث یاابومعتب یاابوعبدالله الکنیة، از بزرگان عرفا و صوفیّه میباشدکه با جنید بغدادی و بعضی دیگر از اکابر این سلسله مصاحبت داشت ، اقوال اهل علم ، دربارهٔ وی مختلف ،گروهی از اولیایش پندارند و پاره‌ای خارق عادات صادره از اورا از قبیل کرامات اولیا و صلحا دانند ، جمعی کاهن و کذّاب وشعبده بازش میشمارند وآن خارق‌عادات ظاهری را هم اثرسحر وشعبده وکهانت میانگارند حتی درتاریخ بغداد بسیاری ازشعبده‌های اورا نقل میکنند. بعضی بخدا بودن وی معتقد بوده و بکلمات خودش استناد مینمایدکه‌گفته است : **اناالحق و لیس فی‌جبتی الاالله وانا مغرق قوم نوح و مهلك عاد و ثمود** و نظائر اینها . ابوحامد غزالی از کلمات مذکوره اعتذار جسته وگوید همهٔ آنها ازفرط محبت و عشق حقیقی و شدت وجد وکمال استغراق میباشند نظیر قول شاعرکه میگوید :

انا من اهوی و من اهوی انا　　**نحن روحان حللنا بدنا**
فاذا ابصرتنی ابصرته　　**و اذا ابصرته ابصرتنا**

جمعی باستناد همان کلماتی‌که مذکور شد کافرش دانستند و سالها در زندانش کردند تاآنکه عاقبت بسال سیصد و ششم یا نهم هجرت بامر حامد بن عباس وزیرمقتدر عباسی، (دراثر حکمی‌که علمای وقت مبنی برمهدورالدم و واجب‌القتل بودن وی صادر کردند) هزارتازیانه‌اش‌زدند، دستها وپاپهایش‌را بریدند، درآتشش‌سوزانده وخاکسترش را در دجله ریخته یا بیادش دادند ویا بعد از تازیانه‌اش‌کشتند وسرش را درجسر بغداد آویختند و دور نیست‌که هردو وقوع یافته باشد. تألیفات بسیاری بحلاّج منسوب دارند که ازآنجمله است :

۱- امرالشیطان ۲- التوحید ۳- الجوهرالاکبر ۴- الذاریات‌ذروا ۵- الشجرة الزیتونة النوریة ۶- طاسین‌الازل یا **الطـواسین** که در پاریس چاپ شده است **۷- الکبریت الاحمر ۸- کیدالشیطان ۹- النجم اذا هـوی ۱۰- نـورالنـور ۱۱- الـوجود الاول ۱۲- الوجود الثانی ۱۳- الیقین** وغیر اینهاکه بفرمودهٔ ابن‌النّدیم ازچهل‌کتاب متجاوز است و از اشعار حلاّج است :

کانـت لنفسی اهـوآء مفرقـة — فاستجمعت اذرأتك العین اهوائی
و صار یحسدنی من کنت احسده — وصرت مولی‌الوری‌اذصرت‌مولائی
ترکت للناس دنیاهـم و دینهـم — شغلا بذکرك یا دینی و دنیائی

ایضاً :

والله ماطلعت شمس ولا غـربت — الا و ذکـرك مقرون بـانفاسی
ولاجلست الـی قـوم احـدثهم — الا و انت حـدیثی بین جلاسی
ولاهممت بشرب‌الماء مـن عطش — الا رایت خیـالا منك فـی‌کأسی

نام صاحب ترجمة چنانچه مذکور داشتیم حسین، نام پدرش منصور است ومنصور نامیدن خود او چنانچه درالسنه دایر و دربعضی از نظم و نثر ادبا معروف است غلط میباشدکه بنام پدرش شهرت یافته است . اما حلاّج گفتن او بجهت شغل حلاّجی داشتن پدرش میباشد ، یا اینکه چون وی در بلاد اهواز وخراسان مشغول دعوت بوده واز اسرار قلبی مردم خبرمیداده اورا **حلاج اسرار** می‌گفته‌اند تاآنکه لفظ حلاّج متدرجاً لقب‌مشهوری وی‌گردید ، یا موافق نوشتهٔ ابن‌خلّکان ، روزی در دکان حلاّجی نشسته و انجام دادن کاری را درخواست نمود ،آن مرد حلاّج ، با اشتغال حلاّجی‌کردن پنبه ، اعتذار نمود صاحب ترجمه‌گفت‌که تو ازپی‌کار من برو وحلاّجی‌کردن پنبهٔ‌تو بعهدهٔ من باشد،آن‌مرد پی‌آن‌کار رفت وبعداز برگشتن تمامی پنبه‌را حلاّجی‌شده دید وازآن‌رو حسین، مشهور بحلاّج‌گردید .

(ص۲۲۱ف‌و۲۲۶ت‌و۱۱۲ج۸تاریخ‌بغداد و۷۸۷مط و۱۶۰ج۱کا و۴۴۵۱ج۶س‌و۳۳۷عم وغیره)

حلاج — **محمدبن‌علی بن عمر**- درضمن‌شرح‌حال‌مرزوقی‌احمد،خواهدآمد.

حلاج‌الاسرار — چنانچه اشاره شد همان حسین بن منصور است‌که بعنوان‌حلاج مذکور شد .

حلال - (بروزن‌بقّال) دراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ‌بروجردی، لقب **احمدبن عمر**

است که شرح حالش درکتب رجال مسطور و معنیآن فروشندهٔ حَل (بفتح حای حطی وتشدید لام بمعنی دوشاب وشیره است) و باخای نقطه‌دار خواندنآن غلط و اشتباه‌است.

حلاوی **سیدحیدر بن سلیمان بن داود بن حیدر** - حلّی حسینی ، مکنّی بابوالحسین ، نخستین شاعر عصر خود بلکه امام شعرای عراق بشمار میرود، فصاحت بیان و قوّت ایمان را جامع بود و بجهت کثرت اشعاری که درمناقب و مصائب اهل بیت عصمت سلام‌الله علیهم اجمعین گفته به **شاعر اهل بیت** اشتهار یافته‌است و ازآثار او است :

۱- **الدرالیتیم** که دیوان او میباشد و در سال ۱۳۱۲ه قمری چاپ شده است

۲- **العقدالمفصل** که کتابی ادبی لغوی تاریخی انتقادی بوده و بسال ۱۳۳۱ه قمری در بغداد بطبع رسیده و صاحب ترجمه بسال ۱۳۰۴ (غشد)ه قمری درپنجاه وهشت سالگی وفات یافت ، بسط زاید را محول بکتاب جنةالمأوی حاجی میرزا حسین نوری می‌داریم. (ص ۷۸۸مط)

حلبی[1]

حلبی **ابراهیم بن محمد بن ابراهیم** - حنفی حلبی ،که گاهی ابن‌الحلبی نیز گویند از اکابر علمای عامّه میباشد که درشام و بلاد مصر فقه و تفسیر و حدیث را تکمیل کرد ، پس باستانبول رفته خطیب جامع سلطان محمد فاتح

۱- **حلبی** - با دوفتحه ، منسوب بشهر حلب از بلاد شام است که آب و هوا و خاکش پاکیزه وکثیرالخیرات ، مردمانش باهوش و ذکاوت و سلیم‌القلب میباشند . حلبی ، در اصطلاح علمای رجال عبارت از محمد بن علی بن ابی‌شعبه ، برادرانش عبیدالله و عمران وعبدالاعلی ، پدرشان علی ، عموزاده‌شان احمد بن عمر بن ابی‌شعبه و پدرش عمرو نیز احمدبن عمران است که همه‌شان از روات اخبار هستند. لکن در دوتن اولی‌مشهور و اولین‌آن دوتن دیگرمشهورتر بوده و غیراز دوتن‌آخری همه‌شان از ثقات روات میباشند بلکه بعضی از علمای رجال ، عموم آل ابی‌شعبه را توثیق کرده‌اند و تحقیق این‌مراتب را موکول بکتب رجالیه داشته ودرباب کنی نیز بعنوان‌آل ابی‌شعبه بطوراجمال خواهیم نگاشت ودراینجا شرح‌حال بعضی‌ازعلما و افاضل را که بهمین عنوان حلبی معروف ویا موصوف هستند ثبت اوراق نموده و تذکر میدهد .

شد و تألیفات مفیدی دارد :

۱- **شرح صغیر** بر کتاب منیة المصلّی سدیدالدین کاشغری که معروف به کتاب الحلبی است ۲- **شرح کبیر** کتاب مذکور و هردو شرح در استانبول چاپ شده است ۳- **طبقات الحنفیة** یا **طبقات الفقها** ۴- **غنیة المتملی فی شرح منیة المصلی** که نام اصلی شرح کبیر مذکور است ۵- **کتاب الحلبی** که اشاره شد ۶- **ملتقی الابحر** که فتاوی دورهٔ فقه حنفی است و در استانبول و قاهره بارها چاپ شده است ، صاحب ترجمه بسال ۹۵۶ه قمری (ظنو) درحدود نود سالگی درگذشت . (ص۱۳مط و۵۶۸ ج۳ س و۱۶۶ ج۱ فع)

حلبی **ابن زهره، حمزة بن علی** - بهمین عنوان ابن‌زهره در باب کنی خواهدآمد .

حلبی **ابوالصلاح تقی‌الدین** - در باب کنی بهمین عنوان ابوالصلاح خواهدآمد .

حلبی **بدرالدین حسن** - بعنوان بدرالدین حسن نگارش دادیم .

حلبی **برهان‌الدین علی بن ابراهیم** - شافعی ، از مشاهیر علما و فقهای قرن یازدهم هجرت میباشدکه در تمامی علوم عقلیّه و نقلیّه خصوصاً حدیث وفقه وتفسیر وتصوف وحیدعصر خودبود، نام‌او موافق آنچه‌ازقاموس‌الاعلام نقل‌کردیم‌علی، پدرش ابراهیم، لقبش برهان‌الدین‌بوده وظاهر کلام فاضل محدّث معاصر آنکه ، نامش علی و پدرش برهان‌الدین است (که علی بن برهان‌الدین نوشته) وظاهر آنستکه برهان‌الدین ، نام یا لقب پدرش هم بوده ویا نام یکی از اجدادش باشد و علی بن‌برهان‌الدین از راه نسبت بجدّ بوده‌است، چنانچه نام ونسب اورا درمعجم‌المطبوعات بدین روش قیدکرده : علی‌بن ابراهیم بن احمد بن علی بن عمر ملقّب بنورالدین ابن برهان‌الدین حلبی قاهری شافعی‌که برهان‌الدین نام جدّ چهارم او میباشد وبهمین‌جهت صاحب‌ترجمه را بابن‌برهان‌الدین‌هم عنوان‌کرده‌است. صاحب‌ترجمه‌تألیفات‌بسیاری‌دارد:

۱- **انسان‌العیون فی‌سیرة‌الامین والمأمون** که بفرمودهٔ فاضل‌محدّث معاصر، معروف

بسیرهٔ حلبیّه است ولی بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام غیرآن بوده وآنهم یکی دیگراز تألیفات وی میباشد وظاهر معجم‌المطبوعات آنکه صاحب‌ترجمه ، دوکتاب انسان‌العیون نام دارد یکی **انسان‌العیون فی‌سیرة‌الامین والمأمون** که معروف بسیرهٔ حلبیّه بوده ودرمصر و قاهره چاپ شده است و دیگری **انسان‌العیون فی‌سیرة‌النبی المأمون** که مشهور بسیرهٔ نبویّه شده وهنوز بطبع نرسیده است ۲- **انسان‌العیون فی‌سیرة‌النبی المأمون** که در بند اوّل اشاره‌شد ۳- **انفاذ‌المهج بمختصر الفرج** ۴- **حسن‌الوصول الی‌لطائف حکم‌الفصول** ۵- **السیرة‌الحلبیة** که دربند اول اشاره شد ۶- **السیرة‌النبویة** که نیز دربند اول اشاره شد ۷- **المحاسن السنیة من‌الرسالة‌القشیریة** ۸- **النصیحة العلومیة فی‌بیان حسن‌الطریقة الاحمدیة** ۹- **النفحة‌العلویة من‌الاجوبة‌الحلبیة** . وفات صاحب‌ترجمه بسال ۱۰۴۴ه قمری (غمد) درشصت ونه سالگی درمصر وقوع یافت . (ص۱۹۷۵ ج۳ س و۷۸۶مط و۱۲۶هب)

حلبیان تثنیهٔ حلبی است ودر اصطلاح فقها عبارت از ابن‌زهره ، حمزة بن علی حلبی و ابوالصلاح ، تقی‌الدین حلبی است‌که هردو در باب‌کنی بهمین عنوان مذکور خواهند شد .

حلبیون جمع‌حلبی‌است‌ودر‌اصطلاح‌فقها‌همان‌حلبیان‌فوق‌وقاضی‌عبدالعزیز بن نحریر است‌که در باب‌کنی بعنوان ابن‌البراج خواهدآمد .

حلوانی[1]

حلوانی **سلمان یا سلیمان بن عبدالله بن محمد** - مکنّی بابوعبدالله ، از پیشوایان نحو و لغت و ازتألیفات او است :

۱- **حلوانی-** بفرمودهٔ بروجردی ، بفتح اول وسکون ثانی ، دراصطلاح رجالی‌یزید بن خلیفه میباشد و نسبت‌آن بشهری ویا بانی‌آنشهر است ، نیز گوید همین‌کلمه راکه نسبت یزید بن خلیفه است بعضی از اهل فن جولانی ضبط کرده‌اند (با جیم و واو و لام و نون) لکن اولی صحیح‌تر است . درمراصد گوید : حلوان بضم اول دیهی است در دوفرسخی فسطاط از بلاد مصر و شهری است‌کوچك از قهستان نیشابورکه‌آخر حدود خراسان میباشد هم شهری است‌آباد ، از بلاد عراق عرب‌که بعداز بغداد وکوفه و واسط وبصره بزرگترین بلادآن ناحیه بوده وازطرف یکی از ملوك بحلوان بن عمران بن قضاعه اختصاص یافته اینك بنام او مشتهر گردیده است ،*

۱- **تفسیر القرآن** ۲- **شرح امالی** ۳- **شرح ایضاح ابوعلی فارسی** ۴- **شرح دیوان متنبی** ۵- **القانون** درلغت ۶- **القرائات** و از اشعار او است:

ان خانك الدهر فكن عائذا ... بالبيض والا دلاج والعيس

ولا تكن عبدالمنى انهـا ... رؤس امــوال المفاليس

از ابوالطیّب طبری (متوفی بسال ۴۵۰ه ق) روایت می‌کند، اینك توان گفت که از رجال اواخر قرن پنجم میباشد وچنانچه در روضات ببعضی نسبت داده وفات خود طبری درسال ۴۹۴ه بوده است. (ص ۳۲۲ ت و ۲۳۴ ج ۱۱ جم)

حلوانی

یزید بن خلیفه - چنانچه اشاره شد مصطلح علمای رجال وشرح حالش درآن علم شریف است.

حلی[1]

حلی

سیدجعفر - مکنّی بابویحیی، از نوابغ شعرای عراق‌عرب میباشد که‌اکابر رامدایحی گفته‌است، دیوان‌وی‌که **سحر بابل وسجع البلابل**

*در اطراف آنشهر چشمه‌های فسفوری دوائی هست‌که چندین درد را بدانها مداوی نمایند و اناری داردکه درتمامی دنیا نظیری‌نداشته و انجیرآن را نیز ازکثرت خوبی شاه‌انجیر گویند. ظاهراً همان است‌که در روضات ، از تلخیص‌الاثار ، نقل‌کرده‌که حلوان بفتح اول شهری است مابین بغداد و همدان‌که قدیماً آباد بوده و اکنون خراب گردیده است، دراطراف آن‌چشمه‌های کبریتی هست‌که در مداوای چندین درد نافع و مؤثر میباشند باری بعضی‌از منسوبین حلوان را تذکر میدهد.

۱- **حلی**- منسوب است به حله ، (بکسر اول و تشدید ثانی)که بنوشتهٔ مراصد نام چندین موضع میباشد و مشهورترین‌آنها حلهٔ سیفیه یا حلهٔ مزیدیه یا بنی‌مزید است‌که درسمت غربی فرات واقع ودر زمان سیف‌الدولة صدقة بن منصور بن‌علی‌بن مزید اسدی ازامرای دیالمه بعمران وآبادی‌آن افزوده ویا خود سیف‌الدوله در سال ۴۸۵ه ق بنایش‌کرده است ، بهرحال آن را حلهٔ سیفیه یا مزیدیه یاحلهٔ بنی‌مزید گفتن بجهت نسبت‌بسیف‌الدولةاست، بجهت‌محارباتی که بین او و سلجوقیان بوده در محرم سال ۴۹۵ه قمری (تصه) بهمین شهر منتقل شد و مرکز حکومتش اتخاذ نمود و سپس مرکز تجارت گردید . بنوشتهٔ روضات ، حلهٔ سیفیه ، اشهر بلاد عراق ، در میان نجف وکربلا در دوطرف شرقی و غربی فرات واقع میباشد چنانچه بغداد در دوسمت شرقی و غربی شط دجله واقعشده است بهرحال دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت ویا موصوفین بآن را تذکر داده و ثبت اوراق مینماید .

نام دارد بسال ۱۳۳۱ه قمری در صیدا چاپ شده و صاحب ترجمه بسال ۱۳۱۵ه قمری (غشبه) درسی وهشت سالگی در نجف وفات یافت. (ص۶۹۹مط)

حلی **جعفر بن‌حسن-** بعنوان محقّق خواهدآمد .

حلی **حسن بن علی بن داود -** در باب‌کنی بعنوان ابن‌داود خواهدآمد.

حلی **حسن بن یوسف -** بعنوان علاّمهٔ حلّی خواهدآمد.

حلی **سیدحیدر بن سلیمان -** بعنوان حلاوی نگارش دادیم .

حلی **محمد بن احمدبن ادریس-** بعنوان ابن‌ادریس نگارش خواهدیافت.

حلی **یحیی بن احمد -** بعنوان ابن‌سعید نگارش خواهیم داد.

حلیان تثنیهٔ حلّی‌است، دراصطلاح فقها، عبارت ازعلاّمهٔ‌حلّی ومحقّق، جعفر بن‌حسن میباشدکه درتحت همین دوعنوان نگارش‌خواهیم داد ، یا بنوشتهٔ بعضی ، عبارت از محقّق مذکور و عموزاده‌اش یحیی بن احمد است‌که درباب‌کنی بعنوان ابن‌سعید خواهدآمد وگاهی بمحقّق و ابن‌ادریس وگاهی با بن‌ادریس و نوه‌اش نجیب‌الدین یحیی بن سعید حلّی اطلاق نمایند (تنقیح وغیره) .

حلیون (بکسر اوّل و تشدید وکسر ثانی با تشدید ثالث) در اصطلاح فقها ، بفرمودهٔ صاحب مدارك ، **علامهٔ حلی، محقق اول جعفر بن حسن و ابن‌ادریس محمد** است‌که درتحت همین‌سه‌عنوان بشرح‌حال‌ایشان‌خواهیم‌پرداخت و از ذکری شهید نقل شده‌که عبارت ازهمین سه تن و **ابن‌سعید یحیی بن احمد** میباشد و بشرح‌حال او نیز بهمین عنوان ابی‌سعید خواهیم پرداخت . فاضل محدّث معاصرگویدکه عبارت از محقّق و علاّمه و ابن‌سعید است و ظاهراً اشتباه و امر سهل است . بفرمودهٔ مامقانی ، درجایی‌که مقیّد بثلثه باشد همان سه تن اوّلی مراد بوده ودرجائی‌که مقیّد باربعه‌کنند همان سه تن مذکور و فخرالمحققّین پسر علاّمه منظور میباشد.

حمارالعزیر **احمد بن عبیدالله (یا عبدالله) بن محمد بن عمار -** (یاآنکه نام پدرش و جدّش عبیدالله استٌ محمد) کاتبی است ثقفی ، مکنّی

بابوالعباس ، مشهور بحمارالعزیر، مورّخ و محدّث مشهورکه اظهار تشیّع میکرد ، از مشایخ‌بسیاری روایت‌نموده و ابوالفرج‌اصفهانی ونظرای وی هم از وی روایت می‌کنند، درسال ۳۱۴ﻫ قمری (شید) درگذشته ودرمقاتل طالبیین وموضوعات دیگر تألیفاتی‌دارد:

۱- اخبار ابن‌الرومی ۲- اخبار ابی‌العتاهیة ۳- اخبار ابی‌نواس ۴- الانواء ۵- الرسالة‌فی‌تفضیل‌بنی‌هاشم وموالیهم وذم‌بنی‌امیة واتباعهم ۶- المبیضة درمقاتل‌طالبیین **۷- مثالب‌ابی‌نواس ۸- مثالب معاویه ۹- کتاب جمل ۱۰- کتاب‌صفین ۱۱- المناقضات**

وغیر اینها .گویند احمد، روز و شب بجهت فقر و بی‌نوائی‌که داشته با تقدیرات ازلی درسر جنگ وستیزه‌بود وبهمین‌صفت‌کفران‌نعمت شهرت داشت تاآنکه روزی‌ابن‌الرومی ویراگفت ، من ترا بعزیر ملقّب داشتم زیرا چنانچه عزیر با معبود خود بمقام ستیزه برآمد و درباب بخت نصرکه خون هفتاد هزار تن را ریخت زبان اعتراض وگستاخی بدرگاه الهی باز نمود واز این‌رو خطاب الهی دررسیدکه اگر این مجادله را ترک‌نکنی ازمقام‌پیغمبری خلع‌خواهی‌شد، تو هم‌که همیشه درمقام اعتراض بقضای‌خداوندی‌هستی، سزاوار این لقب (عزیر) میباشی. ابن‌الرومی درخصوص این‌صفت ناشایست اوگوید:

وفی ابن عمار عزیریة	**یخاصم الله بها والقدر**
ماکان لم‌کان وما لم‌یکن	**لم لم یکن فهو وکیل‌البشر**

شرح : عزیریة یعنی صفت عزیری . لفظ لِم اوّل و سوم دربیت ثانی بکسرلام، مخفّف لِما است (بکسر اوّل) بمعنی چرا . ولَم دویم و چهارم درهمان بیت بفتح لام، از حروف جازمه است . ابن‌عمّار نیز همان حمارالعزیر میباشدکه جدّ عالیش عمّار نام داشته است .

نگارنده‌گوید: از این بیان وجه لقب عزیر مکشوف‌گردید، لکن حمارالعزیر گفتن احمد را (چنانچه لقب مشهوری او است) وجهی نمیباشد ، دور نیست‌که این‌لقب نیز بجهت تأکید درصفت‌کفران‌نعمت باشد زیرا دراین قسمت بمقام‌کفر و ارتداد رسیده بود همچنانچه عزیر بمقام اعتراض بمعبود حقیقی برآمد هکذا شخص حمار نامی نیز از اهل اسلام بعداز عمر طولانی و ناز و نعمت فراوان مرتدّ شد **واکفرمن‌حمار** از امثال

دائره گردید پس احمد را حمارالعزیر گفتن بجهت تشبیه بهردو نفر مذکور میباشدکه گویا جامع هردو صفت اعتراض بحق عزیر و ارتداد حمار بوده است وچون رشتهٔ کلام بدینجا رسید مثل مشهور مذکور اکفر من حمار را بطور اجمال ثبت اوراق مینماید : حمار ، نام مردی بوده از قبیلهٔ عادکه پسر مویلع ویا مالك بن نصر ازدی است که مسلمان بوده و صحرای بزرگی را مالك بود بعرض چهار فرسنگ وبطول مسافت يك روزه راه که در تمامی بلاد عرب جایی پر نعمت تر ازآن وجود نداشت ، میوه های گوناگون درآنجاموجود بود ، مدت چهل سال باکمال وسعت و بذل وبخشش وسخاوت امرار حیات نمود تاآنکه پسرانش (که بنوشتهٔ قاموس ده تن بوده اند) روزی برای شکار درآن صحرا رفتند وهمه شان دراثر صاعقه مردند پس احمد تحمل نکرده وگفت دیگر خدائی راکه این ظلم را روا دارد نمی پرستم وقوم خود را نیز بکفر و عصیان دعوت کرد ، متمرّد راکشته وآن صحرا را خراب و ویران نمود اینك درکفر و ارتداد ضرب المثل شد **واکفرمن حمار** از امثال دائره گردید . شاعر گوید :

الم تر ان حارثة بن بدر   یصلی و هو اکفر من حمار

(قاموس و مجمع الامثال وص ۲۳۲ ج ۳ جم)

حمال

رافع بن نصر- بغدادی ، فقیه متکلّم محدّث شافعی زاهد، مکنّی بابوالحسن، معروف بحمال ، از اکابر محدّثین شافعیّه دراواسط قرن پنجم هجرت میباشد ، از ابوحامد اسفراینی فقه خواند ، علم اصول را از قاضی ابوبکر اخذ نمود ، عاقبت درمکّه اقامت گزید وبوظائف عبادت وتدریس وفتوی اشتغال یافت تادرسال۴۴۷ھ قمری (تمز) درگذشت. (ص ۱۶۴ ج ۳ طبقات الشافعیة)

حمامی

اسعد بن سعد بن محمد- فقیهی است صالح امامی که از حسن بن حسین بن بابویه (که ظاهراً برادرزادهٔ صدوق متوفی بسال۳۸۱ھ ق میباشد)درس خوانده است وضبط لفظ حمامی هم درضمن ترجمهٔ حال حمانی یحیی خواهد آمد.

(کتب رجالیه)

حمامی — **یحیی بن عبدالحمید** - درزیر بعنوان حمانی یحیی مذکورمیگردد، بدانجا مراجعه شود.

حمانی[1]

حمانی — **جابر بن نوح** تمیمی ، محدّث کوفی شرح حالش در رجال است.

حمانی — **حسن بن عبدالرحمن** - محدّث شیعی مصطلح علم رجال و شرح حالش درآن علم است .

حمانی — **حیان بن مفلس** - از محدّثین عامّه است .

حمانی — **علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ع** - موافق آنچه، ازکتاب الشیعة و فنون الاسلام نقل شده از اکابر شعرای اهل بیت میباشدکه در شهرت شعر و طبع و ادب درمیان علویّین ، مانند عبدالله بن معتزّ است درمیان عباسیّین ، خودش میگفت که من وپدر و اجدادم تا ابوطالب شاعر هستیم . ترجمهٔ حال وبعضی از اشعار او دراغانی ابوالفرج ویتیمة الدّهر ثعالبی ومنتقی سیدمرتضی نگارش یافته وگاهی توهّم میرودکه وی بشهادت امام علی النقی ع بهترین شعرای عصر متوکّل عباسی بوده است .

نگارنده گوید : ظاهرآن است که این خبر وشهادت آن بزرگوار، درحق محمد بن علی حمّانی است که در زیر بعنوان حمّانی محمد مذکور است وبنوشتهٔ اعیان الشیعة وفات علی بن محمد درسال ۲۶۰ هـ قمری (رس) وقوع یافته است. (ص۳۸۰ج۱اعیان)

حمانی — **محمد بن علی**- حمانی علوی، شاعر مشهور امامی است که حضرت جواد ع نزد متوکّل و حضرت رضا ع نزد مأمون با اشعار وی

۱- **حمانی** - بنابرآنچه در تنقیح المقال ، ضمن ترجمهٔ حسن بن عبدالرحمن نوشته، بکسر اول وتشدید ثانی منسوب بحمان است که کویی است دربصره ، یا منسوب بقبیلهٔ حمان نامی است از قبائل تمیم که بحمان بن عبدالعزی ویا حمان بن سعد بن زید نسبت دارند . درمراصد گوید : حمان باکسر و تشدید ،کویی است دربصره که بنام اهل خود بنی حمان بن سعد نامیده شده است و دراینجا بعضی از منسوبین حمان را ثبت اوراق نموده و تذکر میدهد .

استشهاد نموده‌اند . شیخ مفید درکتاب عیون ومحاسن ، بسیاری از اشعار اورا درخبری که از حضرت رضا ع روایت نموده نقل‌کرده وآن‌حضرت از حمّانی به **بعض‌فتیاننا** تعبیر فرموده است . صدوق در باب چهل و دویم ازکتاب عیون اخبارالرضا روایت نموده‌که مأمون بحضرت رضا ع عرض‌کرد ، زیباترین شعری راکه درخلوص حلم وبردباری‌سراغ داری بخوان‌آن حضرت این اشعار را خواند :

اذا كان دونی من بلیت بجهله	**ابیت لنفسی ان تقابل بالجهل**
و ان كان مثلی فی‌محلسی من‌النهی	**اخذت بحلمی کی اجل عن‌المثل**
وان‌کنت ادنی‌منه فی‌الفضل‌والحجی	**عرفت له حق‌التقدم والفضل**

پس مأمون زیباترین شعری راکه در سکوت ورزیدن از جواب نادان و عتاب نکردن بصدیق‌گفته شده استفسار نمود ،آن حضرت چهار شعر فرو خواند ، پس زیباترین شعر دایر برکتمان سرّ را پرسیدآن حضرت سه شعر دیگر خواند و همهٔ‌آنها مورد تحسین مأمون شد،گویندهٔ‌آن اشعار را استفسار نمودآن‌حضرت فرمود **بعض‌فتیاننا** (یعنی بعضی از جوانمردان ما) .

نگارنده‌گوید : بقرینهٔ‌آنچه از عیون و محاسن نقل شد ظاهرآن است‌که مراد آنحضرت از بعض فتیان ، همین محمد بن علی حمّانی است. درباب حضرت‌علی‌النقی ع از مناقب ابن‌شهرآشوب از ابومحمد فحام نقل‌کرده است‌که متوکّل از ابن‌الجهم‌پرسید که شاعرترین مردم‌کیست ؟ ابن‌الجهم شعرای‌زمان جاهلیّت و دورهٔ اسلام را یك یك بشمارآورد، سپس متوکّل همان مطلب را ازحضرت علی‌النّقی علیه‌السلام استفسار نمود آنحضرت فرمودندکه شاعرترین مردم **حمانی** است چنانچه‌گوید :

لقد فاخرتنا من‌قریش عصابة	**بمد خدود و امتداد اصابع**
فلما تنازعنا المقال قضی لنا	**علیهم بما نهوی نداء الصوامع**
ترانا سکوتاً واالشهید بفضلنا	**علیهم جهیرالصوت فی‌کل‌جامع**
فان رسول الله احمد جدنا	**ونحن بنوه کالنجوم الطوالع**

متوکّل مراد از نداء صوامع‌را پرسیدآنحضرت‌فرمود **اشهد ان‌لااله الاالله واشهد ان‌محمداً رسول‌الله** جدّمن‌یاجدّ تواست؟ متوکّل‌خندیده وگفت‌جدّ تواست وتراازوی‌کناره‌نمی‌کنیم.

(قب وتنقیح‌المقال)

حمانی **یحیی بن عبدالحمید** — محدّث امامی وشرح حالش موکول بکتب رجال است .

حمانی **یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرحمن بن میمون** — کوفی حمّانی ، مکنّی بابوزکریّا ، از محدّثین عامّه میباشدکه صدوق و موثق بود، از سفیان بن عیینه و ابوبکر بن عیاش وجمعی دیگر روایت‌کرده وخطیب‌بغدادی بچند واسطه‌ازوی روایت‌مینمایدکه‌**کان (مات ح ل) معاویة علی غیرملةالاسلام** . دررمضان ۲۲۵ (رکه) یا ۲۲۸ه قمری (رکح) درسامره درگذشته و نخستین محدّثی میباشدکه در سامره وفات یافته است . یحیی ازکسانی‌بوده‌که درقصّهٔ جانسوز قبر مطهّر حضرت‌حسین بن علی ع مخالفت داشته‌اند و اصلا خضاب نمی‌کرده است و قضیهٔ او درآخر جلد دهم بحار مذکور است . درتنقیح‌المقال احتمال داده‌که لفظ حمّانی دراینجا حمامی ، یعنی حرف چهارمی‌آن بعوض نون ، میم بوده باشد ، دراینصورت نیز بتخفیف میم منسوب بحمام (بمعنی‌کبوتر) یا بتشدیدآن منسوب بحمّام (بمعنی‌گرمابه) است.

(تنقیح و ۱۷۱ ج ۲ نی و ۱۶۷ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

حمحی **زید بن عبدالله** — درعنوان‌جمحی‌که حرف‌اوّلش‌جیم‌بوداشاره‌شد

حمدانی **حارث بن سعید** — درباب‌کنی بعنوان ابوفراس خواهدآمد وچند نفر دیگر هم موصوف بهمین وصف میباشدکه در تحت عنوان ناصرالدولة نگارش خواهند یافت .

حمدونی **محمدبن بشر**— (یا بشیر) سوسنجردی از دیهات بغداد ، از قبیلهٔ آل‌حمدان ، ازغلمان‌ابوسهل‌نوبختی، از رجال‌قرن‌سوم هجرت، از وجوه و اعیان و صلحای متکلّمین امامیّه، جیّدالکلام و صحیح‌الاعتقاد بوده وپنجاه مرتبه پا پیاده بزیارت‌کعبه رفته است و تألیفاتی دارد :

۱- الامامة ۲- الانقاذ ۳- المقنع ۴- المنقذ . سال وفاتش بدست‌نیامد ولکن محمد بن احمد بن رجاء بجلی (متوفی بسال۲۶۶ه ق ـ **رسو**) از وی روایت میکند و رجوع بابن قبه هم نمایند . (کتب رجال)

حمزاوی

شیخ حسن- مصری مالکی عدوی ، از فضلای محدّثین مالکیّه میباشدکه در دیه عدوه نامی از دیهات مصر متولد شد، درهمان مولد خود قرآن مجید را حفظ کرد ، فقه و حدیث وتفسیر و دیگر علوم متداوله را از اکابر وقت فراگرفت ، مرجع استفادهٔ طلّاب علوم دینیّه‌گردید و درانجام مهمّات ایشان اهتمام تمام بکار میبرد . تألیفات مفید دارد بدین شرح :

۱- **ارشادالمرید فی‌خلاصة علم‌التوحید** ۲- **بلوغ‌المسرات علی دلائل الخیرات** ۳- **تبصرةالقضاة والاخوان‌فی‌وضع الید وما یشهد له من‌البرهان** درفقه مالکی ۴- **الجوهر الفرید علی‌ارشادالمرید** ۵- **کنزالمطالب فی‌فضل‌البیت‌الحرام** ۶- **المدد الفیاض‌بنورالشفا للقاضی عیاض** ۷- **مشارق‌الانوار فی‌فرق اهل‌الاعتبار** ۸- **النفحات الشاذلیة فی‌شرح‌البردة البوصیریة** ۹- **النفحات النبویة فی‌الفضائل العاشوریة** ۱۰- **النورالساری من شرح الجامع الصحیح البخاری** وغیر اینهاکه تمامی‌آنها درمصر وقاهره چاپ شده‌است وصاحب‌ترجمه بسال ۱۳۰۳ه قمری (غشج) در هشتاد و دو سالگی درگذشت . (ص۱۳۱۲مط)

حمصی [۱]

حمصی

عبدالله بن اسعد- بعنوان ابن‌الدهان درباب‌کنی خواهدآمد.

حمصی

محمود بن علی بن حسن - رازی،ملقّب‌بسدیدالدین، فقیهی‌است متکلّم اصولی متبحّر علّامه، از بزرگان مجتهدین‌امامیّه‌که در هردو علم اصول فقه وکلام وحید عصر خود بود و استاد فخررازی و شیخ منتخب‌الدین میباشد وتألیفات سودمندی دارد :

۱- **الامالی‌العراقیة‌فی‌شرح‌الفصول‌الایلاقیة** ۲- **بدایةالهدایة** ۳- **التبیین والتنقیح فی‌التحسین والتقبیح** ۴- **تعلیق صغیر** درکلام ۵- **تعلیق‌عراقی**که همان‌کتاب منقذ مذکور در زیراست ۶- **تعلیق‌کبیر** درکلام ۷- **المصادر فی‌اصول‌الفقه** ۸- **المنقذمن‌التقلید والمرشد الی‌التوحید** درکلام‌که معروف بتعلیق عراقی است . سال وفاتش بدست نیامد ولکن‌قطعاً

۱- **حمصی -** بروزن هندی منسوب بحمص‌است (بروزن هند) وآن شهری‌است مشهور و بزرگ از بلاد شام مابین دمشق وحلب‌که بعضی‌از افاضل منسوب بآن را مینگارد. اما حمض (باضاد نقطه‌دار) در ضمن شرح حال حمصی محمود بن علی ، تحت عنوان تبصره خواهدآمد .

از علمای اواخر قرن ششم هجرت بوده و محتمل است که اوائل قرن هفتم را نیز دیده باشد ، کتاب منقذ مذکور را درسال ۵۸۱ه قمری (ثفا) تألیف کرده است ودرسال ۵۸۳ه ق بسیّد ابوالمظفّر محمدبن‌علی‌بن‌محمد حسنی اجازه داده ودرهمین‌سال شیخ منتجب‌الدین مذکورکه سالها حاضر درس وی بوده کتاب منقذ را نزد وی خوانده است. امیرورّام‌بن ابی‌فراس متوفی‌درسال ۶۰۵ه (خه) هم ازصاحب‌ترجمه روایت‌میکند وازاشعار او است:

قدکنت ابکی وداری منك دانية فحق لی ذاك اذشطت بك‌الدار
ابکی لذکرك سرا ثم اعلـنه فلی بکائان اعـلان و اسرار

تبصره - در روضات‌الجنّات در وجه‌نسبت حمصی‌گوید: شیخ سدیدالدین‌محمود را حمصی‌گفتن نه بجهت انتساب خود او ویا یکی‌از پدران‌او بشغل حِمّص (بادوکسره و تشدید ثانی بمعنی نخود) بوده چنانچه متبادر اذهان عامّه است ونه بجهت انتساب او بشهر حمص از بلاد شام است (که دربالا مذکور شد) چنانچه متبادر اذهان خواص بوده و قلم‌هایشان نیز بدان جاری است زیراکه وی عجمی نژاد بوده و درکتب تراجم برازی موصوفش دارند و علاوه‌که درهیچیك ازتواریخ عربی بشرح وی نپرداخته‌اند پس‌گوید که شیخ سدیدالدین، موافق نوشتهٔقاموس حُمُّضی‌است (با دوضمّه وتشدیدثانی وآخرش ضاد نقطه‌دار) در روضات این تحقیق را درآخرکلام خود از فوائد مختصّهٔکتاب خود شمرده و وجهی هم برای‌کلام قاموس ذکر نکرده است .

در مستدرك‌گوید : ننوشتن تواریخ عربی مستلزم تخطئهٔ اکابر نمیباشد و علاوه براینکه‌کلام قاموس را برکلام اساتید پیشوایان دین مقدّم‌کردن هم ظلم فاحش دربارهٔ ایشان‌است ومضافاً براینها دورنیست‌که محمودبن‌علی‌که قاموس‌بحمض (باضاد نقطه‌دار) منسوبش داشته غیراز محمود بن‌علی صاحب ترجمه باشدکه اکابر دین ، بحمص (باصاد بی‌نقطه) منسوبش نموده‌اند وبا قطع‌نظر ازهمهٔ اینها ، خود صاحب‌قاموس درلغت‌حمص (با صاد بی‌نقطه) تردیدکرده است دراینکه محمود بن علی بکدام یك از دوحمص (با صاد بی‌نقطه یا بانقطه) نسبت دارد . درتاج‌العروس نیز وجه ثانی‌را تخطئه‌کرده است.

نگارنده‌گوید : با قطع نظر ازهمهٔ اینها حمض (با ضاد نقطه‌دار) بهرحرکةکه

باشد از بلاد عرب است و محمود بن علی را منسوب بدان داشتن، عجمی‌بودن اوراکه منظور اصلی صاحب روضات است ، مستلزم نمیباشد ، چنانچه در مراصدگوید : حَمْضْ (بروزن صبر) وادی است درقرب یمامه ، با دوفتحه موضعی است مابین بحرین وبصره و دیهی است که بنی‌ملك بن‌سعد را درآنجا نخله‌هائی‌هست، حَمِضَه ، بفتح اوّل وکسر ثانی، از اراضی یمن ، حَمَضا ، با دوفتحه ، موضعی‌است‌که یکی‌از وقایع عرب درآنجا وقوع یافته است . اما حُمُصْ که روضات ، با دوضمّه و تشدید ثانیش ضبط‌کرده اگر نام‌موضعی غیراز همین مواضع مذکوره‌باشد بازهم بحکم ضاد نقطه‌دار (که از مختصّات زبان عرب است) از بلاد عربستان بوده و دوای دردش نمیشود. باوجود این‌مراتب عجمی نژادبودن شیخ سدیدالدین محمود ، اصلا منافاتی با حمصی بودن و انتساب وی بحمص از بلادشام ندارد و دور نیست‌که اصل و نژاد او رازی و از اهل ری بوده وخودش حمصی شامی و یا برعکس استبعادی نیست‌که خودش نخست نسبت بیکی ازآنها داشته و عاقبت نسبت بیکی دیگر داشته‌باشد مثل مدنی وشیرازی‌بودن سیدعلی‌خان‌که درضمن‌عنوان‌خویزی خواهدآمد و نظائرآن بسیار است .

(ص ۶۶۳ ت و ۱۲۶ هب و ۴۷۷ مس و ۲۴۹ ج ۱ و۶۰ ج ۳ ذریعة)

حموئی[1]

حموئی **ابراهیم بن‌سعدالدین‌محمد بن‌مؤیدابی‌بکر بن محمد بن‌حمویة بن‌محمد،** جوینی معروف بحموئی و ابن‌حمویه ، از بزرگان علمای عامّه و حفّاظ و محدّثین ایشان است، چنانچه هریك ازپدر و جدّ ابراهیم و اکثر افراد این

۱ـ **حموئی** ـ بفتح اول و ضم و تشدید ثانی ، منسوب بحمویه (بهمان‌حرکة) میباشد که دیهی است درناحیهٔ غوطهٔ دمشق وهم‌نام شخصی بوده درحدود قرن چهارم وپنجم هجرت‌که علما و محدثین و عرفا و دیگر مردان نامی از خانوادهٔ وی (که از خانواده‌های قدیم هستند) برخاسته و هریك از ایشان بجهت انتساب باو ، بحموئی معروف‌است اینك بعضی ازایشان‌تذکر داده میشود واینکه درکلمات بعضی از اجله ، بعضی‌از افراد این خانواده را بجوینی‌نیزموصوف دارند گویا بجهت انتساب اصل این سلسله ویکی از اجدادشان ببلاد جوین بوده است .

خانوادۀ حموئی، از اعاظم‌علما وعرفا میباشند. شیخ ابراهیم‌کثیرالروایة ودرطبقۀ علاّمۀ حلّی و معاصرین وی بوده و علاوه برعلمای عامّه ، ازمحقّق اوّل وپسرعمویش یحیی بن سعید و از ابن‌طاوس و خواجه نصیر طوسی و شیخ یوسف بن مطهر والد ماجد علاّمۀ حلّی ودیگر اکابر علمای شیعۀامامیّه نیز روایت‌کرده‌است،گویا بهمین‌جهت ویا باستناد پاره‌ای‌احادیث مرویّه درکتاب‌اواست‌که صاحب ریاض‌العلماء وبعضی دیگر بشیعه‌بودنش معتقد بوده‌اند، غافل از اینکه موافق تصریح بعضی‌از اجلّه ، درچندین‌جا ازکتاب‌خود بخلافت خلفا تصریح و بنقل فضائل ایشان پرداخته است. شیخ ابراهیم تألیفات سودمند بسیاری داردکه بین‌الفریقین مشهور و اشهر از همه کتاب **فرائدالسمطین فی‌فضائل‌المرتضی والبتول والسبطین** است‌که سمط اوّل‌آن مخصوص باخبار فضائل امیرالمؤمنین ع بوده و سمط دیگرش فقط درمناقب سائرائمۀ‌اطهار وخانوادۀ عصمت وطهارت میباشد، ازتألیف آن بسال هفتصد و شانزدهم هجرت فراغت یافته و درسال ۷۲۲ه قمری (ذکب) درهفتاد و هشت سالگی درعراق درگذشت .

در روضات‌گوید : احتمال قوی هست‌که شیخ ابراهیم صاحب ترجمة ، بقرینۀ وحدت اسم و نسب وطبقه وغیره همان شیخ‌ابراهیم بن سعدالدین محمدبن ابی‌المفاخر مؤیّد بن‌ابی‌بکر بن ابی‌الحسن محمد بن عمر بن علی‌بن‌محمد بن حمویۀ حموئی‌صوفی باشدکه در بعض مواضع بتشیّع منسوب بوده واسلام‌آوردن غازان‌شاه برادر شاه خدابنده را نیز بدو منتسب دارندکه در چهارم شعبان ۶۹۴ه ق در درب قصر خود در مقام لار دماوند مجلس بزرگی تشکیل داد ، غسل‌کرد ، لباس شیخ سعدالدین حموئی پدر شیخ ابراهیم را پوشید ، بشرف اسلام مشرّف شد وجمعی وافر ازترك نیز بجهت اسلام‌آوردن پادشاه‌شان بقبول‌آن دین مقدّس متفخر گردیدند و ایشانندکه بترکمان نامیده شدند . شرح حال سعدالدین محمد مذکور را نیز بعنوان سعدالدین حموئی نگارش خواهیم داد . چنانچه در بالا نگارش یافت ، حموئی‌گفتن شیخ ابراهیم بلکه دیگر افراد این خانواده بجهت انتساب بجدّ عالیشان حَمّویه‌بوده ویا بااحتمال‌بعید بجهت انتساب بهدیه

حمویه نام ازغوطهٔ دمشق است لکن ظاهر روضات آنکه حَمّـُوئی گفتن فقط بجهت اوّل است نه بجهت انتساب به دیه مذکـور زیراکـه ایشان از اهل جوین هستند و بهرحال حموئی گفتن بجهت نسبت ببلدهٔ حمی یا حماة نیست که درآن حموی گویند چنانچه در زیر مذکور خواهد شد . **اماحموینی** گفتن شیخ ابراهیم که حرف پنجمین آن نون وآخرش نیز حرف **یا** باشد ، چنانچه درهدیةالاحباب همینطور نوشته شده ، اصلا مأخذی ندارد و منافی قاعدهٔ نسبت است و شاید از اغلاط چاپخانه باشد .

(صد ونی وص ۱۲۷ هب ۴۹۹ ت و ۴۵۸ ج ۵ اعیان‌الشیعه و ۶۷ ج ۱ کمن)

حموئی **سعدالدین محمد**- بهمین عنوان سعدالدین خواهدآمد .

حموی[1]

حموی **ابراهیم بن عبدالله**- درباب کنی بعنوان ابن‌ابی‌الدم خواهدآمد.

حموی **یاقوت‌بن‌عبدالله**، رومی‌الجنس، حموی المولد، بغدادی‌المسکن، شهاب‌الدین‌اللّقب، ابوعبدالله‌الکنیة، ازمشاهیر ادبا وجغرافیین اسلامی میباشدکه درکودکی اسیر شد و بتاجر عسکر نامی انتقال یافت ، ازآن‌روکـه مولایش عسکر بی‌سواد بود وبجز امور تجاری بچیزی آشنائی نداشت اورا بتحصیل‌علم و یادگرفتن خط وکتابت بگماشت که درامور تجاری معین ومددکار وی باشد اینك یاقوت از فرصت استفاده‌کرد ، درآن‌اثنا مقداری وافی از نحو ولغت اخذ نمود، بجهت‌تمشیت امور تجاری‌مولای‌خود بشام وعمّان ونواحی آنهامسافرتهاکرد، عاقبت‌بسال‌پانصدونود وشش ازهجرت‌آزاد وازقیدبندگی خلاص‌گردید، پس‌درعمل‌کتابت اجیر ومستخدم شد، بدان وسیله فوائد بسیاری از مراجعه بکتب متفرقه بدست‌آورد و درنتیجهٔ اطّلاع از مطالب بعض‌کتابهای خوارج ، تعصّب مذهبی شدیدی نسبت بعقائد اهل‌سنّت وجماعت دردلش

۱ـ **حموی** ـ با دوفتحه ، بنوشتهٔ روضات ، منسوب بشهر حماة (بفتح اول) از بلاد شام میباشد (در مقابل حمص و حلب) و زیبائی و خوبروئی مردمانش در اثر لطافت‌آب و هوا مشهور است . (سطر ۱۰ ص ۹۱ ت)

راه یافت تا بسال ششصد وسیزدهم که بعزم تجارت بشام رفته بود دراثنای مباحثهٔ مذهبی با مردی علوی ، آن فکر منحوس خود را بروز داد و نام نامی حضرت امیرالمؤمنین ع را بطور خارج از اصول ادب بزبان آورد، بهمین جهت قتل و اعدام او از طرف اهالی تصمیم گردید ، ناچار بحلب و موصل و اربل و خراسان علی الترتیب فرار کرد و عاقبت اقامت درمرو را اختیار نمود ، ازکتابخانه های آنجا فوائد بسیاری بدست آورده و اکثر کتابهای خود را درآنجا تألیف کرد پس بخوارزم رفته تادرسال ششصد وشانزدهم هجرت ازخوف تاتار ومغول باز بحلب برگشته ودرآنجا اقامت نمود و بسال ۶۲۶ه قمری (خکو) درپنجاه و یك یا دو سالگی درآنجا درگذشت . تألیفات یاقوت بدین شرح است :

۱- **اخبارالشعراء** که در فقرهٔ سیزدهم ذیل اشاره خواهد شد ۲- **اخبارالمتنبی** ۳- **ارشادالاریب الی معرفةالادیب** که گاهی **ارشادالالباء الی معرفةالادباء** نیز گویند وهمین کتاب میباشد که به **معجم الادباء** شهرت یافته است چنانچه آن را **طبقات الادباء** نیز گویند. درپشت صفحهٔ اوّل چاپ دویم این کتاب نوشته شده ارشادالاریب الی معرفةالادیب المعروف بمعجم الأدباء او طبقات الادباء ، بالجمله کتاب معجم الادباء یاطبقات الادباء یا ارشادالالباء کتابی دیگر غیرازکتاب ارشادالاریب نبوده هرچهار اسم یك مسمّی هستند وخودیاقوت در دیباچهٔ معجم الادباء گوید که آن را ارشادالاریب الی معرفةالادیب نام کردم و بهرحال دومرتبه درمصر چاپ شده است ۴- **ارشادالالباء الی معرفة الادباء** رجوع بفقرهٔ سوم شود ۵- **الدول** ۶- **طبقات الادباء** رجوع بفقرهٔ سومی فوق نمایند ۷- **عنوان کتاب الاغانی** ۸- **المبدأ والمآل** درتاریخ ۹- **مراصدالاطلاع علی اسماءالامکنة والبقاع** که بنابمشهور این کتاب نیز که درتهران چاپ شده ازتألیفات یاقوت میباشد وازفهرست کتابخانهٔ مصرهم نسبت این کتاب بیاقوت نقل شده و بعضی فقرات دیباچهٔ خودکتاب نیز صریح است در اینکه یاقوت کتاب بزرگ خود معجم البلدان را تلخیص کرده وآن تلخیص را بهمین اسم مراصد مسمّی داشته است، لکن بعضی فقرات دیگر دیباچهٔ مزبور نیزمخالف آن میباشد وعلاوه در ذیل شرح عکّه (شهری است درساحل دریای شام) گوید : این شهر مسخّر فرنگیها

شد ، صلاح‌الدین ایّوبی استردادش‌کرد، دیگر بار بتصرّف فرنگیها درآمد وبعدازاین جمله‌گوید :گویم‌که درسال ۶۹۰ه (خص) بازهم ملك‌اشرف‌بن ملك منصور **قلاوون** فتح کرد و ازفرنگیها استردادش نمود وآن ، یکی از فتوحات بزرگ مسلمین است .

نگارنده‌گوید : این‌تاریخ فتح‌آخری عکّه شصت وچهار سال بعداز وفات‌یاقوت میباشد و از این‌رو ممکن نیست‌که این جمله ، از یاقوت باشد . بفرمودهٔ فاضل محدّث معاصر و بعضی از ادبای عصر، صفی‌الدین بن‌عبدالحق متوفی بسال۷۳۹ه ق (ذلط)کتاب معجم‌البلدان یاقوت‌را تلخیص‌کرده وبمراصدالاطّلاع علی اسماءالامکنة والبقاع نامیده است، لکن دور هم نیست‌که این‌جملهٔ‌گویم تاآخرکلام مذکوررا یکی‌ازفضلا درحاشیهٔ کتاب مراصدکه دم دستش‌بوده نوشته سپس درمقام‌استنساخ‌آن حاشیه را نیز بخیال‌اینکه از خود مؤلف‌کتاب است داخل درمتن‌کرده باشند و نظائر این **بسیار** **وکثیر** الوقوع است. بالاجمال نسبت‌کتاب مراصد بیاقوت محل‌تردید است و نسخهٔ چاپی موجود درنزد این نگارنده نیز مغلوط بوده و محل اطمینان درحل این‌گونه اشکالات نمیباشد و ظن قوی دارم‌که بعد از تحصیل نسخهٔ دیگر واقع مطلب از مراجعه بخود نسخه مکشوف‌گردد .

۱۰- المشترك وضعاالمختلف صقعا در بلاد متشابه الاسم **۱۱- معجم‌الادباء** رجوع بفقرهٔ سومی فوق نمایند **۱۲- معجم‌البلدان** **۱۳- معجم‌الشعراء** ظاهراً همان اخبار الشعرای مذکور دربند اوّل بوده وغیرازمعجم‌الادبای مذکوراست **۱۴- المقتضب من جمهرةالنسب** که انساب عرب را درآن نگارش داده است . پوشیده نماندکه صاحب‌ترجمه یاقوت بن عبدالله ، غیراز یاقوت مستعصمی ، یاقوت ملکی ، یاقوت مهذب‌الدین است وشرح حال هر یك از اینها نیز تحت عنوان تالی خود خواهدآمد .

(ص۳۴۹ ج۲کا و۱۸ج۱جم و۱۹۴۱ مط و۱۲۷۱هب و۴۷۸۵ ج۶ س و۷۰ عم)

حمو یِنی **ابراهیم** - بنوشتهٔ محدّث معاصر همان حموئی فوق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند .

حمید (بروزن‌کمیل) **احمد بن عبدالله** است و بعنوان مالقی‌خواهدآمد.

حمیدالدین **عمر بن محمود** - بعنوان حمیدی در زیر مذکور است .

حمیدی **عبدالرحمن بن احمد بن علی**، مصری، ملقّب بزین الدین، معروف بحمیدی، ادیبی است شاعر ماهر ومؤلف کتاب **الدرالمنظم فی مدح الحبیب الاعظم** که دیوان او بوده ودرقاهره چاپ شده است و وی بسال ۱۰۰۵ه قمری (غه) درگذشت . (ص۷۹۹مط)

حمیدی **عمر بن محمود** - بلخی، ملقّب بحمیدالدین، معروف بحمیدی، که گاهی بجهت انتساب پدرش بمحمودی نیزموصوف می باشد از مشاهیر فضلای ادبا واکابر علمای عصر ملکشاه سلجوقی ومعاصر انوری ابیوردی ومسندنشین قضاوت بود ، تصانیف طرفه و خوبی دارد و درتمامی آنها همه گونه محسنات بدیعیّه را درنظر گرفته است :

۱- **الاستغاثة الی الاخوان الثلثة** ۲- **حنین المستجیر الی حضرة المجیر** ۳- **روضة الرضا فی مدح ابی الرضا** ۴- **قدح المغنی فی مدح المعنی** ۵- **مقامات** که بمقامات حمیدی معروف و بزبان پارسی میباشد ، دارای بیست و چهار مقامه بوده و نسبت بزبان پارسی دارای مکانتی است که مقامات حریری نسبت بعربی دارد. این کتاب مشهورترین وممتازترین تألیفات او میباشدکه بارها درهند و ایران چاپ شده و انوری قطعه ای درمدح آن گفته و ازهمان قطعه است :

هرسخن کان نیست قرآن یاحدیث مصطفی   ازمقامات حمیدالدین شد اکنون ترهات

۶- **منیة الراجی فی جوهر التاجی** ۷- **وسیلة العفاة الی اکفی الکفاة**. حمیدی درنظم نیزمهارتی بسزا داشته و از اشعار او است :

مرد بایدکه باب مقصدخویش   میگشاید بعقل و میبندد
رفتن بی مراد نستاید   گفتن با گزاف نپسندد
ابر باشدکه یاوه می گرید   برق باشدکه خیره می خندد

ایضاً :

کی پست شودآنکه بلندش توکنی   شادان بودآن دل که نژندش توکنی

گردون سرافراشته صد بوسه دهد هرروز برآن‌پای‌که بندش‌توکنی

حمیدی بسال ۵۵۹ھ قمری (ثنط) درگذشت . (ص۱۹۷ ج ۱ مع)

نگارنده‌گوید این‌جمله‌که ازمجمع‌الفصحا نوشته‌شد بازهم‌محتاج به‌تتبّع زاید ومراجعه بمنابع دیگر میباشد و علی‌العجالة بجهت عدم مساعدت وقت و حال و وسائل مقتضیه بهمین مقدارکفایت میکند .

حمیدی **محمد بن عبدالحمید** - مصطلح علمای رجال بوده و شرح حالش موکول بدان علم است .

حمیری[1]

حمیری **اسمعیل‌بن‌محمد**- چنانچه‌اشاره‌شد بعنوان‌سیدحمیری‌خواهدآمد.

حمیری **عامر بن عبدالرحمن** - بعنوان ابوالهول درباب‌کنی خواهدآمد.

حمیری **عبدالله بن جعفر بن حسن (یاحسین) بن مالك بن جامع** - حمیری قمی، مکنّی بابوالعباس ، از ثقات اصحاب حضرت‌امام‌علی‌النقی و امام حسن عسکری علیهماالسلام بوده و از وجوه و اعیان مشایخ قمیین میباشد. **کتاب التوقیعات‌الصادرة من‌الناحیة‌المقدسة** وکتاب **قرب‌الاسناد** از جملهٔ تألیفات او است . بسال ۲۹۷ھ ق (رصز) بکوفه رفته و از محدّثین‌آنجا استماع حدیث نمود ، ابوغالب زراری و محمد بن یحیی عطّار هم‌که از رجال‌کلینی‌است از وی روایت میکنند . سال وفاتش

۱ــ **حمیری** - بکسر اول وفتح‌ثالث، منسوب‌بحمیر بن‌سبا بن یشحب، پدریکی‌ازقبائل یمن بوده وملوك حمیریه هم بدو انتساب دارند. حمیر نام موضعی‌هم هست درسمت غربی صنعای یمن‌که قبیلهٔ مذکور درآنجا فرودآمدند . لفظ حمیری دراصطلاح رجالی، عبارت از عبدالله بن جعفر بوده وگاهی بفرزندانش محمد و حسین و جعفر و احمد و باحمد بن علی و اسمعیل بن محمد هم اطلاق یافته است ، مشهورتر از همه بترتیب اولی و آخری و دویمی میباشد و دراینجا بشرح اجمالی حال عبدالله بن جعفرکه‌کتاب قرب‌الاسناد او مشهور است میپردازیم و بعضی دیگر از موصوفین بحمیری راکه دراین‌کتاب تحت عنوان دیگر نگارش یافته تذکر داده و شرح حال دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم . شرح حال اسمعیل بن محمد مذکور نیز درهمین‌کتاب بعنوان سید حمیری خواهدآمد .

بدست نیامد و بپسرش محمدبن عبدالله بن جعفر درسال۳۰۴ه قمری (شد) اجازه داده‌است. (کتب رجالیه)

حمیری **فیروز دیلمی-** بعنوان دیلمی فیروز خواهدآمد.

حمیری **محمد بن عمر بن مبارك -** بعنوان بحرق مذکور شد .

حمیری **نشوان بن سعید -** بعنوان علاّمهٔ یمن خواهدآمد .

حناط (بروزن عطّار) در اصطلاح رجالی **سالم** و**محمد بن بشیر** میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجال است .

حنطبی **عبدالواحد بن نصر-** بعنوان ببغابه نگارش دادیم .

حواریین- در اصطلاح دینی و علمای رجال ، جماعتی است از اصحاب حضرات معصومین علیهم السلام که در بعضی از آثار دینیّه مدح ایشان بهمین عبارت وارد آمده‌است. کشی با پنج واسطه ازحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده‌است که روزقیامت منادی ندا میکند ،کجایند حواریّین محمدبن عبدالله ص که برعهدآن حضرت درگذشتند وآنرا نقض نکردند پس **سلمان** و **مقداد** و **ابوذر** برخیزند. بار دوم مثل همان ندا دربارهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میرسد پس **محمدبن ابی بکر، میثم تمار، اویس قرنی** و**عمرو بن حمق** یا **عمرو بن خثعمی** برخیزند بعد مثل همان ندا دربارهٔ حسن مجتبی ع میرسد، **سفیان بن ابی لیلی همدانی** و **حذیفة بن اسید (اسد ح ل) غفاری** برخیزند ، بعد از ندای حواریّین حضرت حسین بن علی ع ، تمامی شهدای کربلا برخیزند . درندای حواریّین حضرت علی بن الحسین ع **جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل، ابوخالدکابلی وسعید بن مسیب** برخیزند. درندای حواریین حضرت باقرع **عبدالله بن شریك عامری، زرارة، برید بن معاویة، محمدبن مسلم، لیث بن بختری** پس **ابن ابی یعفور، عامر بن عبدالله بن جذاعة** (خزاعة ح ا) ، **حجر بن زائده وحمران بن اعین** برخیزند ویا درندای حواریین حضرت باقرع **عبدالله بن شریك عادی، عبدالله بن ابی یعفور ، عامر بن عبدالله بن خداعه ، حجر بن زائده** و **حمران بن اعین** برخیزند سپس حواریّین سایر ائمه ع نداکرده میشوند واین حواریّین درعرصهٔ محشر اوّل سابقین و اوّل مقرّبین خواهند بود. (مستطرفات و تنقیح المقال و سطر ۳۲ ص ۳۱۲ ت)

حوران[1]

حورانی

ابراهیم بن عیسی بن یحیی بن یعقوب بن سلیمان - از فضلای عصر حاضر ما است که درحلب زاییده شد ودر بیروت اقامت کرد، در علم منطق و هندسه وفلك، گوی سبقت از دیگران ربود ، درترجمهٔ کتب دینیّه و علمیّه و ادبیّه اهتمام تمام داشت . تألیفات بسیاری داردکه ازآنجمله است :

۱- **الایات البینات فی غرائب الارض والسموات** ۲- **جلاء الدیاجی فی الالغاز والمعمیات والاحاجی** ۳- **الحق الیقین فی الرد علی بطل داروین** ، این هرسه در بیروت چاپ شده است ۴- **حکم الانصاف فی رجال تلغراف** ۵- **الضوء المشرق فی علم المنطق** که هردو در چاپخانهٔ امیرکان ازقاهره چاپ شده است ۶- **مناهج الحکماء فی نفی النشو والارتقاء** که نیزدر بیروت بطبع رسیده است. ابراهیم بسال ۱۹۱۵م=۱۳۳۳ه قمری(غشلج)درهفتاد ویك سالگی درگذشت.
(ص ۸۰۲ مط)

حوزی

محمد بن ابراهیم بن عمر - یا عمران بن موسی ، ادیب نحوی ، ازمبرّزین ادبا بوده ودرانساب وعلوم قرآنیّه نیز برتری داشت، در نیشابور از محمد بن درید و جعفر بن درستویه درس خواند تاآنکه خودش مرجع استفادهٔ اکابروقت گردید ودرحدود۳۵۴ه قمری (شند) درگذشت. نسبت او بنوشتهٔ یاقوت، بشهر حوز نامی از بلاد فارس میباشد و درمراصدگوید : حوز ، بفتح اوّل موضعی است درکوفه وهم قصبه‌ایست در راه خراسان در ده فرسخی بغداد و دیهی است درسمت شرقی واسط که بمنزلهٔ یکی از محلاّت آن شهر است وآن را حوزبرقه نیزگویند و بنابراین شهر حوز نامی درفارس وجودندارد بلکه حرف(ح بی نقطه) درفارسی نبوده وازمختصّات عرب است مگر اینکه مراد یاقوت همان حوز خراسان بوده و کلمهٔ حوز نیز معرّب باشد و در بعضی از نسخ کتاب معجم الادبای یاقوت، کلمهٔ حوزی را با جیم اوّل نوشته‌اند ودور نیست که از بلاد فارس بودن آن چنانچه یاقوت تصریح کرده صحت این نسخه را تأیید

۱- **حوران** - بفتح اول ، بنوشتهٔ مراصد ،آبی است درنجد و ناحیهٔ بزرگی است از مضافات دمشق که برمزارع ودیهات بسیاری مشتمل بوده وبعضی ازمنسوبین آن را تذکر میدهد.

نماید زیراکه جوز با جیم مضمومه بنوشتهٔ مراصد ازبلادکرمان است و اما موضع حوز نامی (با ح بی‌نقطه) دربلاد فارس سراغ نداریم ومخفی نماندکه محمدبن‌ابراهیم صاحب ترجمه را درحرف جیم نیز بعنوان‌جوزی نوشته‌ایم وبجهت بعض‌مزایای دیگر دراینجا اعاده شد . (ص ۱۱۹ ج ۱۷ جم)

حوف[1]

حوفی **اسمعیل بن خلف بن سعید بن عمران** - انصاری‌صقلی‌اندلسی، قاری نحوی، ازاکابر علم‌ادب بود، فنّ قرائت را متقن داشت، کنیه‌اش ابوطاهر و مؤلف‌کتابهای زیر است :

۱- **اعراب‌القرائات** ۲- **الاکتفاء** درقرائت ۳- **العنوان** درقرائت و ظاهراً همان کتاب عیون مذکور در زیر است ۴- **العیون** درقرائت ۵- **مختصرالحجة** که‌کتاب‌حجت نام فارسی را تلخیص نموده است. وفاتش بنوشته روضات در اول محرم ۴۵۵ه ق (تنه) و بنوشتهٔ معجم‌الادباء در سالهای بعداز پانصد و دهم هجرت درقید حیات بوده است. (ص ۱۱۳ ت و ۱۶۵ ج ۶ جم)

حوفی **علی بن ابراهیم بن سعیدبن یوسف**- عالم‌فاضل مفسّرقاری‌نحوی، مکنّی بابوالحسن ، ازمشاهیر نحویّین و ادبا و مرجع استفادهٔ اکثر فضلای عصر خود بود و تألیفات سودمند دارد :

۱- **اعراب‌القرآن** ۲- **البرهان‌فی‌تفسیرالقرآن** که‌بسیار نفیس‌است ۳- **علوم‌القرآن** ۴- **الموضح** در نحو و درغرّهٔ ذیحجهٔ سال ۴۳۰ یا ۴۳۶ه قمری (تل یا تلو) درگذشت . (ص ۳۶۰ ج ۱کا و۱۲۷ هب و۲۲۱ جم و۶ صف وس ۱۸ ص ۱۱۳ ت وغیره)

۱- **حوف**- بفتح اول ، بنوشتهٔ بعضی ، ناحیه‌ایست درسمت شرقی مصر وهم دیهی‌است ازآن ناحیه . درمراصدگوید : درمصر دوموضع حوف نام هست، یکی درسمت شام ودیگری در سمت غربی مصر درقرب دمیاط و هردو بربلاد و دیهات بسیاری مشتمل میباشد ، حوف رشیش هم موضعی دیگر است درمصر، حوف همدان و حوف مراد نیز دوناحیه است دریمن لکن‌مشهور دراین دوآخری با حرف جیم اول است باری بعضی ازمنسو بین حوف را (حوفی) تذکرمیدهد. (مراصد وغیره)

حویزی[1]

حویزی

شیخ‌جعفر بن عبدالله بن‌ابراهیم ـ اصلش‌ازحویزه، مولدش‌کمره، مسکنش اسپهان ، مدفنش نجف ، لقبش قوام‌الدین، و شهرتش قاضی است . در اوائل قرن دوازدهم هجرت از بزرگان علمای نامی امامیّه وفقیهی‌بود فاضل کامل حکیم جلیل‌القدر و دقیق‌الفطانة و رفیع‌المنزلة . درمعرفت اخبار وکلام و تفسیر بی‌نظیر، در ذکاوت و جامعیّت‌کمالات علمیّه وحید عصر خود بشمار میرفت، علم حدیث و اخبار را از مولی محمدتقی مجلسی فراگرفته و درمعقول ومنقول ازشاگردان آقاحسین خوانساری ومحقّق سبزواری صاحب ذخیره بود، سید صدر قمی شارح وافیه ومولانا محمد اکمل والد ماجدآقای بهبهانی هم ازتلامذهٔ شیخ‌جعفر میباشند. درتمامی عمر خود قضاوت اسپهان بدو مفوّض‌گردید وبهمین‌جهت‌بین‌علما بشیخ‌جعفر قاضی‌شهرت یافت و ازتألیفات او است :

۱ـ اصول‌الدین ۲ـ حاشیهٔ شرح‌لمعه ۳ـ حاشیهٔ‌کفایهٔ استاد خود محقق سبزواری ۴ـ ذخائرالعقبی درتعقیبات نمازکه بامر شاه سلطان‌حسین صفوی تألیفش داده وغیراینها که تعلیقات و حواشی بسیاری برمصنّفات امامیّه دارد و مشهورتر از همه حاشیهٔ شرح لمعهٔ او است‌که بین‌العلماء دائر و محل استفادهٔ فحول و اکابر میباشد. وفات وی‌بتصریح روضات‌الجنّات بسال ۱۱۱۵ﻫ قمری در اثنای مراجعت ازسفر حج درارض عراق وقوع یافت ، لکن در مستدرک‌الوسائل این‌کلام روضات را حمل براشتباه‌کرده‌است . از امیر اسمعیل خاتون‌آبادی‌که درهمان سفر حج از اهل قافله بوده و تمامی وقایع‌آن سفر را روز بروز می‌نگاشته نقل‌کرده است‌که صاحب ترجمه (شیخ جعفر) بفاصلهٔ یکسال ونیم

۱ـ **حویزی**ـ بضم اول و فتح ثانی ، منسوب است بحویز وآن بنوشتهٔ مراصد وموافق آنچه در روضات‌ازتلخیص‌الاثار نقل‌کرده موضعی‌است مابین واسط وخوزستان وبصره ودرقاموس گوید قصبه‌ایست درخوزستان واین هردو یکی است. دراینجا بعضی از منسوبین‌آنرا (حویزی) ثبت اوراق‌کرده و تذکر میدهیم .

از وفات مجلسی ثانی (۱۱۱۱ه ق) بمقام شیخ‌الاسلامی رسید ، در سال ۱۱۱۵ه قمری (غقیه)که محمودآقا نام.تاجر، با جمعی‌کثیر از اعیان دولت و اهل حرم‌سلطان وطبقات دیگرکه‌کلا درحدود ده‌هزار نفر میشدند وسه‌هزار تن ازایشان‌عازم زیارت‌کعبه‌بوده‌اند و نقود بسیاری بجهت تعمیر مشهد حسینی همراه داشته و شبکهٔ حرم کاظمین ع را نیز باخود میبرده‌اند ، شیخ جعفر نیز درهمان قافله عازم زیارت‌کعبه بود تا درکرمانشاهان بیمار شد ودر دوفرسخی نجف اشرف پیش‌از زیارت‌کعبه وفات‌یافت. عالم جلیل، مولی محمد سراب (شرح‌حالش‌بهمین‌عنوان‌سراب خواهدآمد) به‌تجهیز وتکفین وی پرداخت و درقرب قبر علاّمهٔ حلّی مدفون‌گردید. قوام‌الدین میرزا محمد قزوینی‌که ازشاگردان خود شیخ جعفربود (شرح‌حالش بهمین‌عنوان قوام‌الدین‌خواهدآمد) قصیده‌ای طریفه در مرثیه‌اش‌گفته است‌که بعضی از اشعارآن را زینت‌بخش اوراق مینماید:

الدهر ینعی الینا المجد والکرما	والعلم والحلم والاخلاق والشیما
و زلزلت ارض علم بعد ماانفطرت	سماء علم و ماج‌البحر والتطما
یا صبر هذا فراق بیننا و متی	نطاق والدهر اوهی‌الرکن فانهدما
بشیخنا جعفر بحر بساحله	سفائن العلم مبذولا و مقتسما
این الذی فسرالآیات محکمة	این‌الذی هذب الاحکام والحکما
ظل الاشارات بعدالشیخ مبهمة	کما الشفاء علیل یشتکی السقما
بات‌الصحاح سقیما منذ فارقه	عین‌الخلیل اصیبت عینه بعما
تبکی علیه عیون‌العلم تسعدها	شروحها و حواشیها وما رقما
تمضی اللیالی ولا تفنی مآثره	یبقی علی صفحة‌الایام مارسما
والنفس فی‌عرفات الشوق والهة	والقلب منه بنارالوعة اضطرما
و اذا ناف علی وادی‌السلام رأی	من جانب‌القدس نوراً یکشف‌الظلما
استقبلته به الارواح طیبة	والرب ناداه قف بالواد محتشما
فقال لبیك یاربی و معتمدی	لنیك یا محیی الاموات والرمما
فحل فی‌مجمع الارواح یصحبهم	بالجسم والروح لایلقی به سأما

تاآنجاکه گوید :

قف بالسلام علی ارض‌الغری وقل	بعدالسلام علی من شرف‌الحرما
منی السلام علی قبر بحضرته	اهمی علیه سحاب‌الرحمة الدیما
واقرأ علیه بترتیل و مرحمة	طه و یس والفرقان مختتما

وابسط هناك وقل یارب صل علـی	**محمـد خیر مـن لبی و مـن عزما**
وآلـه الطیبین الطاهریـن بمـا	**اسدوا الینـا صنـوف‌الخیر والنعما**
وحف بـالروح والریحـان تربتـه	**واقبـل شفاعتهـم فی‌حقـه کـرما**
تاریخ‌ماقدها‌نا_غاب‌نجم‌هدی = ۱۱۱۵	**فـالله یهـدی ببـاقی نـوره الامما**

تمامی قصیده در روضات سی و نه بیت است ودر اینجا تلخیص و انتخاب شد .

شیخ جعفر قاضی ، هنگام مسافرت زیارت‌کعبه بمنبر رفت ، مردم را مخاطب داشته فرمود: هریك ازشماهاکه دراوقات قضاوت من محکوم به‌بی‌حقی‌شده ازمن‌راضی نباشد زیراکه من بعدازقطع‌ویقین بصحت قضیه وموافق حکم‌الهی‌بودن‌آن، حکم داده‌ام و ابداً حکم بناحق‌نکرده‌ام ولکن هرکسی‌که حقانیّت وی ثابت نگردیده وبجهت حکم ندادن ما حق واقعی او ضایع شده وبحق خود نرسیده مرا حلال‌کند واز من راضی‌باشد که شاید درواقع ، حق ، اورا بوده ولکن بجهت قصور شاهد و بیّنه و مدارکش درنظر ما ثابت نشده باشد .

کمره - با سه فتحه ، ازدیهات‌بخارا میباشد چنانچه درمراصدگفته‌است وبفرمودهٔ روضات ، ناحیهٔ بزرگی است مشتمل بردیهات و مزارع بسیار از نواحی بروجرد درپنج فرسخی جربادقان . بهرحال درنسبت بکمره،کمرئی‌گویند وصاحب‌ترجمه (شیخ‌جعفر) از همین‌کمرهٔ بروجرد است . (ص ۱۴۹ ت و ۳۸۵ مس)

حویزی

سید خلف‌بن سید عبدالمطلب بن‌سید حیدربن سیدمحسن - بن سید محمد بن سید فلاح بن هیبت‌الله بن حسن بن‌علی‌بن عبدالحمید موسوی ، حویزی مشعشعی ، والی حویزه ، عالمی است فاضل کامل عابـد زاهد متکلّم ادیب شاعر ماهر و محدّث محقّق جلیـل‌القدر از اکابر اواخر قرن یازدهم هجرت‌کـه بسیار مرتاض بود ، لباس خشن میپوشیـد ، طعـامی درشت میخورد ، کثیرالصیام بوده و اصلا نافله از وی فوت نمیشد، درلیآلی جمعه ختم قرآن میکرد ، عبادات‌او ضرب‌المثل بود و تألیفات مفید دارد :

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌الصلوة** ۲- **برهان‌الشیعة** درامامت ۳- **البلاغ‌المبین** دراحادیث قدسیه ۴- **الحجة البالغة** درکلام ۵- **الحق‌المبین** در منطق وکلام ۶- **حـق‌الیقین** درکلام

۷- خیر الکلام فی المنطق والکلام ۸- دلیل النجاح درادعیه **۹- دیوان عربی ۱۰- دیوان فارسی ۱۱- رساله‌ای درنحو ۱۲- سبیل الرشاد** درنحو وصرف **۱۳- سفینة النجاة فی فضائل الائمة الهداة ۱۴- سیف الشیعة** درحدیث ویا درمطاعن اعدای ائمة ع وشاید دوکتاب بدین اسم باشد **۱۵- شرح دعای عرفه سیدالشهداء** که نامش مظهرالغرائب است **۱۶- فخرالشیعة** در فضائل حضرت امیرالمؤمنین ع **۱۷- مظهرالغرائب** که همان شرح دعای عرفه است **۱۸- منظومه‌ای در نحو ۱۹- المودة فی القربی فی فضائل الزهرآء و ائمة الهدی ۲۰- النهج القویم** درکلمات حضرت امیرالمؤمنین ع وغیراینها . وفات سید خلف بنوشتهٔ ذریعة بسال ۱۰۷۴ھ قمری بوده است .

درتوضیح لفظ مشعشع و نسبت مشعشعی مینگارد : در روضات الجنات ، پس از آن که نسب سید خلف را تا سید محمد بن فلاح نوشته (چنانچه ماهم نگارش دادیم) گوید سید محمد لقب مهدی داشته و سید خلف موسوی حویزی مشعشعی است وگویند که مشعشع از القاب علی پسر سید محمد بن فلاح است که حاکم جزائر و بصره بوده ، کربلا و نجف را غارت نمود و اهالی آنها راکشته وجمعی از ایشان را اسیرکرد و درماه صفر ۵۰۸ھ ق ببلاد خود برد. مشهور است که گروهی ازمشعشعیان شمشیر را میخورند، یکی از ایشان درعهد میرزا عبدالله افندی سالف الترجمة نزد سلطان آمد وباحضور جمعی از درباریان این کار را بعمل آورد انتهی. درمجالس المؤمنین گوید مشعشع والی خوزستان سید محمد بن سید فلاح درسلك شاگردان احمد بن فهد بود ، ابن فهد (شرح حالش در باب کنی بعنوان ابن فهد خواهد آمد) کتابی درعلوم غریبه داشته ودرحین احتضار آن را بیکی از خدمهٔ خود دادکه در فراتش اندازد ، سید محمد ، بهروسیله که بوده آن کتاب را از وی گرفت و از رهگذر علوم غریبه ، اعراب حدود خوزستان را مرید خودکرد ، ایشان را ذکری مشتمل براسم علی یاد دادکه مقارن خواندن آن بدن ایشان متحجّر میشد و مبادرت بامور خطیره چون شمشیر تیز برشکم نهادن وآن را خم کردن ودیگر امور عجیبه میکردند . سید محمد خود را ملقّب بمهدی نموده و دعوی مهدویّت آغازکرد و بسال ۸۲۰ یا ۸۲۸ھ ق ظهور نمود، ببلاد بسیاری رفت وگروهی بدوگرویدند تا درسال ۸۷۰ھ ق (ضع) درگذشت . این سلسله باآن همه اشتهاری که باوصف مشعشعی

دارند درهیچ‌جا بنظر نرسیده است و شاید بجهت خوردن ویا برشکم زدن شمشیر برّاق باشدکه‌آن را مشعشع‌گویند و بعداز سید محمد، چندتن دیگر ازخانوادهٔ ایشان‌تاحدود سال۹۵۰ه قمری در شوشتر و حویزه و دیگر بلاد خوزستان حکومت داشته‌اند انتهی.
(ص ۲۰۱ لس و ۲۶۵ ت و موارد مربوطه بکتب مذکوره از ذریعه وغیرها)

حویزی **عبدعلی بن جمعة** - حویزیّ المولد ، شیرازیّ المسکن ، عالم فاضل محدّث شاعر ماهر ادیب بارع ، علوم متنوّعه را جامع ، با شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه قمری **غقد**) و مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ه ق) و نظائر ایشان معاصر بوده و از تألیفات او است :

۱- **شرح لامیة‌العجم** ۲- **نورالثقلین** که تفسیر قرآن مجید بوده و معظم اخبار و احادیث وارده از حضرت رسالت وآل عصمت وطهارت ع را حاوی میباشد سید نعمت‌الله جزائری(متوفی بسال۱۱۱۲ه قمری **غقیب**) نیزازشاگردان‌وی‌بوده وسال‌وفاتش‌بدست‌نیامد.
(ملل و ص ۳۵۸ ت)

حویزی **شیخ عبدعلی بن رحمت**- حویزی، فاضل ، عارف بعلوم عربیّه و عروض وغیره ، شاعر ادیب و منشی بلیغ بود ، جماعتی ازاکابر عصر خود را مدح‌کرده و هجوگفته و ازتألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ۲- **دیوان شعرترکی** ۳- **دیوان شعر عربی** ۴- **دیوان شعر فارسی** ۵- **رسالهٔ رمل** ۶- **شرح شواهد مطول** ۷- **قصرالغمام در ادبیه** چنانچه در امل‌الامل‌نوشته وظاهرآنست‌که نسخه غلط بوده **وقطرالغمام** باشد ۸- **کتاب حکمت** ۹- **کتاب عروض** ۱۰- **کتاب نحو** ۱۱- **کلام‌الملوك ملوك‌الکلام** . شیخ عبدعلی ، از شیخ بهائی (متوفی بسال۱۰۳۱ه ق) ودیگران درس‌خوانده و زمان وفاتش‌بدست‌نیامد. درامل‌الأمل بعد از شرح مذکور ، شیخ عبدعلی بن ناصر بن رحمت بحرانی را عنوان‌کرده وگوید: سید علی بن میرزا احمد درسلافةالعصر با علم و فضل و ادب وی را ستوده است وبعضی از اشعار اورا نیز نقل‌کرده و **دیوان شعری ترکی و عربی و فارسی** و **قطرالغمام فی‌شرح کلام‌الملوك ملوك‌الکلام والمعول‌فی‌شرح‌شواهدالمطول** را نیز از تألیفات وی شمرده است و ظاهرکلام امل‌الامل‌آنکه این عبدعلی بن ناصر بن رحمت غیراز عبدعلی بن رحمت

مذکور درفوق است لکن ظاهر بچندین قرینه ، وحدت و عین هم بودن آنها است بلکه در روضات قطع بوحدت دارد و اینکه یکی‌را به‌بحرانی موصوف ودیگری را بحویزی متّصف داشته درقبال قرائن و امارات وحدت، دلیل تعدد نبوده ونظائرش بسیار میباشد که یك شخص را بچندین ملاحظه بچند محل منسوب دارند و نسبت بجد نیز درکتب رجال و تراجم بسیار است . (ملل و سطر۳۳ ص ۳۵۸ ت)

حویزی **شیخ عبدالقاهر** - بعنوان عبادی خواهدآمد .

حویزی **سیدعلی‌خان‌بن سید خلف** - مشعشعی حویزی مذکور در بالا ، از فحول علمای‌امامیّه میباشدکه والی حویزه‌بود، عالمی‌است عابد فاضل صالح ادیب شاعر جلیل‌القدر ، به تصوف مایل و ممدوح شعرای عصر خود و از اشعار او است :

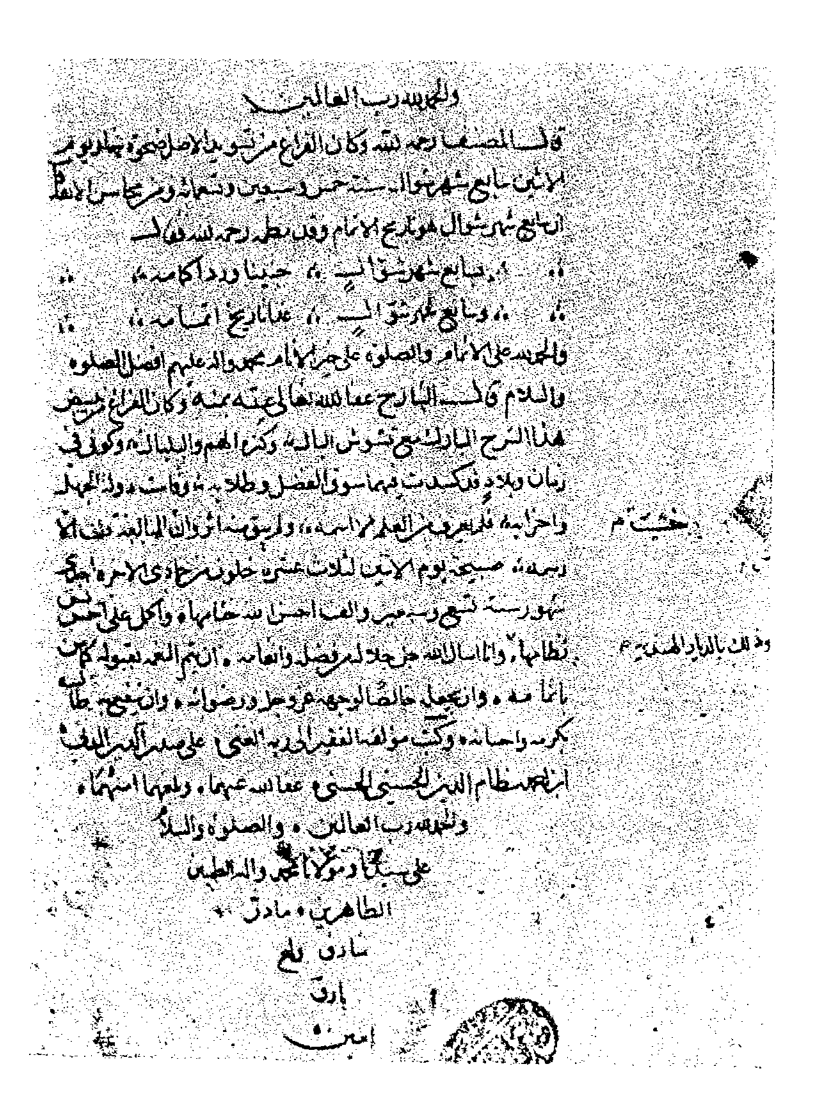
ولولا حسام المرتضی اصبح‌الوری	**وما فیهم من یعبدالله مسلماً**
و ابنائه‌الغرالکرام الاولی بهم	**انار من‌الاسلام ماکان مظلما**
واقسم لوقال الانام بحبهم	**لما خلق‌الرب الکریم جهنما**

تألیفات طریفه بسیاری دارد :

۱- جواب اعتراضات السید الشریف الجرجانی علی حدیث‌الغدیر ۲- خیر جلیس و نعم‌الانیس که دیوان اشعار او است **۳- خیرالمقال ۴- دیوان اشعار** که همان خیر جلیس است **۵- شرح‌الاسماء ۶- منتخب‌التفاسیر ۷- نکت‌البیان** در تفسیر آیات و احادیث مشکله وکلمات حکمیّه وفنون‌ادبیّه‌که بسال ۱۰۸۴ه ق درظرف پنج ماهش تألیف‌داده است **۸- النورالمبین فی‌اثبات‌النص علی امیرالمؤمنین ع** که درسال۱۰۸۳ه تألیفش داده است . میرزا عبدالله افندی سالف‌الترجمة می‌گفته‌گمان دارم‌که اکثر فوائد کتب سید نعمت‌الله جزائری از تألیفات این فاضل خبیر مأخوذ باشد باری سیدعلی خان بفرمودهٔ ذریعة درسال ۱۰۸۸ه قمری (غفح) وفات یافت .

تبصره- این سیدعلی‌خان حویزی غیراز معاصرش ، سید علی‌خان مدنیّ المولد، شیرازیّ الاصل، شارح صمدیّه و صحیفهٔ سجادیّه‌است‌که وی پسر امیرنظام‌الدین احمد بن محمد معصوم بن سید نظام‌الدین احمدبن ابراهیم بن سلام‌الله ، ازاحفاد صدرالدین

دشتکی سید محمد شیرازی پسر غیاث الدین منصور آتی الترجمة، نوۀ هفتم همین غیاث الدین، لقبش صدرالدین و نسبش با بیست و شش واسطه بزید بن علی بن الحسین علیهما السلام



والحمد لله رب العالمين

قال المصنف رحمه الله وكان الفراغ من تسويد الاصل ضحوة نهار يوم الاثنين سابع شهر شوال سنة خمس وسبعين وتسعمائة ومن محاسن الاتفاق ان سابع شهر شوال هو تاريخ الاتمام وقد نظم رحمه الله فقال

والحمد لله على الاتمام والصلوة على خير الانام محمد وآله عليهم افضل الصلوة والسلام قال الشارح عفا الله تعالى عنه بمنه وكان الفراغ من تبييض هذا الشرح المبارك مع تشويش البال وكثرة الهم والبلبال وكون في زمان وبلاد قد كسدت فيهما سوق الفضل وطلابه وقامت دولة الجهل

ولم يبق منه الا رسمه صبيحة يوم الاثنين لثلاث عشرة خلون من جمادى الآخرة احد شهور سنة تسع وسبعين والف احسن الله ختامها واكمل على احسن نظامها وانا اسأل الله جل لمن فضله وانعامه ان يتم النعمة بقبول ما كان من اتمامه وان يجعله خالصا لوجهه عز وجل ورضوانه وان ينفع به كرمه واحسانه وكتب مؤلفه الفقير الى ربه الغني علي صدر الدين ابن احمد نظام الدين الحسيني الحسني عفا الله عنهما ادام الله ظلهما

والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا ومولانا محمد وآله الطيبين الطاهرين

مادق

صادق بلغ

ارق

امين

کلیشۀ خط سید علیخان مدنی شیرازی -۷

کلیشۀ فوق از صفحۀ آخر کتاب (الحدائق الندیه شرح الفوائدالصمدیه) میباشد که نسخۀ اصل بخط شارح و در کتابخانۀ جناب آقای فخرالدین نصیری موجود و تمام کتاب بخط سید علیخان مدنی است .

منتهی میشود . وی جوهری است عجیب ، فاضلی است ادیب ، عالمی جامع و بارع ، شاعری ماهر، از افاضل علمای امامیّه که در لغات عربیّه و علوم ادبیّه صاحب ید بیضا و دستی توانا ، جامع جمیع کمالات عالیهٔ علمیّه، با میرزا عبدالله افندی وسیدعلیخان حویزی و مجلسی ثانی و شیخ حرّ عاملی و نظائر ایشان معاصر بود ، از شیخ علی سبط روایت کرده وبا اجازهٔ مدبجه از مجلسی ، با دو واسطه از صاحب معالم وصاحب مدارك نقل وبا دو واسطهٔ دیگر از شیخ بهائی روایت کرده است . هریك از تألیفات طریفهٔ او برهانی قاطع و شاهدی بلامعارض ، برعلوّ مراتب علمی ، حدّت ذهن ، دقّت و فطانت وی میباشد :

۱- احوال الصحابة والتابعین والعلماء ۲- اغلاط الفیروزآبادی فی القاموس یا **اغلاط القاموس ۳- انوارالربیع فی انواع البدیع** که شرح منظومهٔ بدیعیّه مذکور درزیر میباشد که درهند و تهران چاپ و مرجع استفادهٔ فحول و اکابر میباشد . پوشیده نماند: سید علیخان درسال ۱۰۷۷ه ق قصیده‌ای مشتمل بریکصد و چهل و هفت بیت در مدح حضرت رسالت ص در دوازده شب انشاکرده است وآن قصیده دارای یکصد وپنجاه وسه نوع ازصنایع علم بدیع میباشد ودرهریك از ابیات که مشتمل برصنعتی است بنام همان نوع صنعت تصریح و خود آن دانشمند یگانه همین قصیده را شرح ، وآن شرح را **انوارالربیع فی علم البدیع** نام کرده و درسال ۱۰۹۳ه تألیف شده‌است. دردیباچه‌اش گوید، صفی‌الدین حلّی درنظم انواع بدیع که هر نوعی را دریك بیت نظم کرده مبتکر نبوده بلکه بامین‌الدین علی بن عثمان بن علی بن سلیمان اربلی شاعر صوفی (متوفی بسال ۶۷۰ه ق که شرح حال اورا بهمین عنوان نگارش داده‌ایم) اقتفا جسته‌است وهیچیك ازاین‌دوعالم متبحّر، توریه‌کردن بنام‌خود نوع بدیعی را محض‌بجهت‌صعوبت‌آن ملتزم‌نشده ونخستین کسی‌که این رویه را معمول داشته عزّالدین موصلی است سپس تقی‌الدین ابن حجت نیز در همین شیوه تابع وی‌گردیده و خود صاحب ترجمه (سید علی خان مدنی) سومی ایشان است **۴- بدیعیه** که منظومه‌ایست در علم بدیع و در فقرهٔ سومی مذکور داشتیم **۵- تخمیس البردة ۶- التذکرة فی الفوائد النادرة ۷- الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة**

که تألیف آن درسال ۱۰۹۹ ه ق بپایان رسیده ودرایران چاپ شده وهمانا شرح کبیر صمدیهٔ شیخ بهائی است **۸- حدیقة العلم ۹- الدرجات الرفیعة فی طبقات الامامیة من الشیعة** که نسخهٔ آن در برلین موجوداست **۱۰- دیوان شعر ۱۱- ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین ع** که درایران چاپ شده وپنج نسخهٔ خطّی آن نیز بشماره‌های ۱۰۳۷ـ۱۰۴۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود است و درهمین شرح خود آن کتاب مستطاب را با سندی دیگر غیراز سند مشهوری که در اوّل آن نگارش یافته نیز روایت میکند **۱۲- الزهرة** درنحو **۱۳- سلافة العصر فی محاسن اعیان العصر ۱۴- سلوة الغریب واسوة الادیب ۱۵- شرح بدیعیهٔ صفی الدین حلی** چنانچه درشرح حالش اشاره خواهدشد **۱۶- شرح صغیر برصمدیه که نامش الفرائد البهیة فی شرح الفوائد الصمدیه** میباشد ودرسال ۱۲۷۰ ه قمری در تهران چاپ شده است **۱۷- شرح کبیر صمدیه** که در بند هفتم مذکورشد **۱۸- شرح متوسط برصمدیه ۱۹- الطراز الاول فی ماعلیه من لغة العرب المعول** که با تمامش موفق نشده و ظاهراً تا حرف صاد است **۲۰- الکلم الطیب والغیث الصیب** در ادعیه که در تهران چاپ شده است **۲۱- المخلاة** که بطرز کشکول شیخ بهائی است **۲۲- منظومهٔ بدیعیه** که درفقرهٔ چهارمی مذکور شد وغیر اینها .

درمستدرک گوید : سید علی خان مدنی ، درشانزده سالگی ، درحال حیات پدر که درحیدآباد هند ساکن وداماد عبدالله قطب‌شاه بوده بمولدخود مدینهٔ منوره مهاجرت کرد ، بعداز فوت پدر بحسب دعوت قطب شاه دربرهان‌پور بشرف ملاقات وی نایل آمد و ریاست هزار وسیصدتن سواره بدوموکول شد وبالقب خان مفتخر وسپس بحراست اورنگ آباد و حکومت ماهور و تصدی دفتر دولتی در برهانپور علی الترتیب منصوب گردید و عاقبت بااجازهٔ آن شاه والاجاه بزیارت حرمین و ائمهٔ عراق مشرّف شد بعد باسپهان رفته ومورد تعظیم شاه سلطان حسین گردید پس بشیراز که موطن اصلی پدرانش بوده رفته ودر مدرسهٔ منصوریّه تدریس کرد وتاآخر عمر خود مرجع استفاده بوده تا درسال ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ ه قمری (غقیح یا غقك) درهمان بلده وفات یافت ودرحرم شاه‌چراغ درقرب قبر

سید ماجد مدفون گردید و بچند واسطه از مشایخ خود صاحب مستدرك است .

(ص۴۱۲ت و۱۷۵هب و۳۸۶مس و۲۰۱لس و۲۴۴مط و۴۲۶ج۲ و۷۶ج۳ و۲۵۹ و۴ذریعه وغیره)

حویزی

ملافرج‌الله بن محمد بن درویش بن‌محمد بن‌حسین بن‌حماد بن اکبر- حویزی ، عالم فاضل محقّق ادیب شاعر که با شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه ق) و نظائر وی معاصر بود و تألیفات طریفه دارد :

۱- **ایجازالمقال فی‌معرفة الرجال** که جمیع معاصرین ومتقدّمین خودرا ذکر کرده و دارای هشتاد هزار بیت بلکه زیادتر میباشد. بفرمودهٔ ریاض‌العلماء بنقل ذریعة حاوی رطب و یابس بلکه بفرمودهٔ روضات، حشو وفضولش بسیار میباشد چنانچه‌اسماء مشهورین را مکرراً ضبط کرده وهرکسی راکه نامی ازوی درکتب یااخبارهست نگارش داده‌است، تا جائیکه اراذل و اجامر حتی شمر بن ذی‌الجوشن را نیز نوشته وگویدکه شمر هم از پدرش روایت میکند ۲- **تاریخ‌کبیر** ۳- **تذکره‌عنوان‌الشرف** که به‌پنج علم نحو، تاریخ ، عروض ، قوافی و فقه شافعی مشتمل است ۴- **تفسیر** ۵- **دیوان شعر** که بزرگ است ۶- **رساله‌ای درحساب** ۷- **شرح‌تشریح‌الافلاك** ۸- **الصفوة** در اصول بروش زبدةالاصول شیخ بهائی ۹- **الغایة درمنطق وکلام** بروش تجرید خواجه ۱۰- **کلام** که‌کتاب بزرگی است درعلم‌کلام و مشتمل برهفتاد وسه فرقه ۱۱- **المرقعة** ۱۲- **مناسك شاه وردیه** که از تألیف‌آن درسال ۱۰۹۴ه ق فراغت یافته و دراین‌کتاب بکتاب ایجازالمقال فوق حواله و رجوع میکند و از اینجا معلوم میشودکه تألیف ایجاز پیش از این تاریخ بوده است ۱۳- **منظومه‌ایست درمعانی و بیان** .

وجه تسمیهٔ‌کتاب **تذکرة عنوان‌الشرف** مذکورآنکه روزی در مجلسی صحبت از کتاب عنوان‌الشرف‌الوافی بالفقه والنحو والتاریخ والعروض والقوافی تألیف‌شرف‌الدین مقری نحوی (که شرح حالش بعنوان شرف‌الدین اسمعیل مذکور خواهد شد) در میان آمد ، ابتکار شرف‌الدین درطرزآن تألیف‌خود (بطوری‌که درشرح حالش اشاره‌خواهیم کرد) مورد حیرت و شگفت حاضرین‌گردید ، ملافرج‌الله نیز بدون ملاحظهٔ آن‌کتاب همین‌کتاب را بهمان‌نمط تألیف وبتذکرةعنوان‌الشرف موسومش داشت. وفات‌ملافرج‌الله

موافق نقل ازکشف‌الحجب (تحت‌عنوان تذکرة عنوان‌الشرف) بسال۱۱۴۸ﻫ ق بوده‌است و در ذریعة استبعادش نموده باینکه چون‌کتاب رجال فوق را پیش از سال ۱۰۹۴ﻫ ق‌که تاریخ تألیف‌کتاب مناسك مزبوراست تألیف داده پس اگر درسال ۱۱۴۸ﻫ ق وفات‌یافته باشد لازم‌آیدکه تألیف‌کتاب رجال مذکور زیاده برشصت سال پیش‌از وفات‌خود باشد و این هم مستبعد است (بحکم عرف و عادت) باری از اشعار ملافرج‌الله است :

احسن الی من قد اساء فعاله لوکنت توجس من‌اسائته العطب
وانظر الی صنع‌النخیل فانها ترمی‌الحجارة‌وهی‌ترمی بالرطب

(ملل و۴۸۷ ج۲ ذریعه و۵۱۱ ت)

حیدره
علی‌بن سلیمان - نحوی‌تمیمی،ازوجوه واعیان‌شعرا و نحویین‌یمن که‌کتاب **کشف‌المشکل** درنحوازاو بوده‌،درمدح آن‌کتاب‌خودگوید:

صنفت للمتأدبین مصنفاً سمیته بکتاب کشف المشکل
سبق‌الاوائل مع تأخر عصره کم آخر ارزی بفضل الاول
قیدت فیه کل ماقد ارسلوا لیس‌المقید کالکلام المرسل

درسال ۵۹۹ﻫ قمری (ثصط) درگذشت . (ص ۲۴۳ ج ۱۳ جم)

حیران
ملاغلامرضا - از شعرای یزد میباشدکه شغلش مکتب‌داری بود ، دراواخر عهدجیحون محمد شاعریزدی(متوفی بسال۱۳۱۸ﻫ ق) می‌زیست ، درخط نسخ ماهر و درنظم و نثر توانا و قادر و چند نسخه از دیوانش بخط خودش دریزد موجود بوده و از او است:

زاهدکه ترس روز جزارا بهانه ساخت بیمش زخلق‌بود وخدارا بهانه ساخت

ایضاً :

شکست سبحه مارا هیچ‌غم نیست مبادا ساغر می را شکستی
چه سان ازکوی‌او بیرون‌نهم‌پای که دارم همچو زلفش پای بستی

و سال وفاتش بدست نیامد . (۲۸۷ تاریخ یزد)

حیران
میرزا محمدعلی مدرس- در ذیل بعنوان وامق خواهدآمد .

حیرانی
شاعری است ایرانی‌که مولدش قم ومسکنش همدان‌بود، قصائد وغزلیّات بسیاری‌داشته‌است. **چهارمثنوی**بنام‌های: **بهرام وناهید**،

مناظرهٔ ارض وسما ، **مناظرهٔ سیخ و مرغ** و **مناظرهٔ شمع وپروانه** دارد و در ۹۰۳هـ قمری (ظج) درگذشت و از او است :

دوش آتشی که برسر کویش بلند بود | آتش نبود آه من مستمند بود

نام و مشخص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۰۴ ج ۳ س)

حیرت **ابوالحسن میرزا** ـ بعنوان حاج شیخ الرئیس مذکور شد .

حیرت **قیام الدین** ـ از شعرای اصفهان میباشدکه اشعار بسیاری گفته و کتابی بنام **تذکرهٔ مقالات الشعراء** تألیف داده و از او است :

مضطرب حالم ازآهو روشان و رمشان | من ندانم بچه تدبیر ، بدست آرمشان

صفحهٔ روی توچین است ودوچشمت دوغزال | جنبش زلف تو داده است زهرسو، رمشان

درسال ۱۱۷۴هـ قمری (غقعد) درگذشت وظاهر آن است که نامش نیز همان قیام الدین است.
(ص ۲۰۴ ج ۳ س)

حیرتی ـ تخلّص چند تن از شعرای ایرانی میباشد بدین شرح :

۱ـ اصفهانی که درسال نهصد وهشتاد ونهم هجرت بهندوستان رفته ومورد عنایت قطب شاه گردید .

۲ـ میرحسن نام ، ازسادات استرآباد که درسال ۸۳۹هـ قمری (ضلط) درگذشته و از اشعار او است :

توان بهجر توآسان وداع جان گفتن | ولی وداع توآسان نمیتوان گفتن

۳ـ قزوینی که درآن بلده شغل سرّاجی داشته و از او است :

عیدآمد و افزود غممرا غم دیگر | ماتم زده را عید بود ماتم دیگر

۴ـ مولانا حیرتی مروی ، از اهالی مرو ،که در هریك از مدح و قدح ماهر بوده و قلندرانه و لاابالیانه میزیسته است ، با وحید قمی (متوفی بسال ۹۴۲هـ ق ضمب) مهاجات داشته و ازطرف شاه تهماسب ماضی مورد عنایات شاهانه گردید ، درسال ۹۶۲هـ قمری(طسب) درگذشته وکتاب **بهجةالمباهج** و **دیوان گلزار** نامی از آثار وی میباشد واین رباعی هم از او است :

گـه دل ازعشق بتان‌گـه جگرم میسوزد عشق هر لحظه بـداغ دگـرم میسوزد
من ز خـود بیخبر و آتش هجران در دل وه‌که این شعلـه شبی بیخبرم میسوزد

غیر ازآنچه مذکور شد مشخص دیگری از ایشان بدست نیامد. (ص ۲۰۰۴ ج۳س)

حیص بیص

سعدبن محمد بن سعد بن صیفی - تمیمی ، لقبش شهـاب‌الدین ، کنیه‌اش ابوالفوارس، فقیهی است شافعی، ادیب شاعر ماهر، در اکثر علوم متداوله باخبر، بامقتفی لامرالله سی ویکمین خلیفهٔ عباسی (۵۳۰-۵۵۵ھ ق) معاصر، بلکه چنانچه از بعض تواریخ وفاتش معلوم میشود زمان مستنجد و مستضیئی و ناصر خلفای بعد از مقتفی را (۵۵۵-۵۷۵ھ ق) نیز درك‌کرده است . ادبیّات و نظمش بردیگر فنون و مزایای وی برتری داشت، بگمان خودش از اولاد اکثم‌بن صیفی‌تمیمی حکیم مشهور عرب بود و بعضی از ارباب سیر احتمال تشیّع در وی داده‌اند بلکـه در روضات‌الجنّات‌گوید : درخاطر دارم‌که حیص بیص از شعرای شیعهٔ امامیّهٔ حقّه بوده و او را در بعض‌کتب تراجم بهمین صفت مذکـور داشته‌انـد . قـاضی احمد بن خلّکان در وفیات‌الاعیان بشافعی بودنش تصریح‌کرده ودر ذیل شرح حالش هم ازشیخ نصرالله‌بن مجلی‌که از ثقات اهل سنّت وجماعت میباشد نقل‌کرده است‌که حضرت علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام را درخواب دیده وگفتم یا امیرالمؤمنین، مکّه را فتح میکنید وبازهم طرف ابوسفیان‌را رعایت‌کرده وخانهٔ‌اورا مأمن‌قرارمیدهید ومیفرمائید: **من دخل دار ابی‌سفیان فهوآمن** درتلافی این‌عنایت‌بزرگ روز عاشورا ، نسبت بفرزندت حسین‌علیه‌السلام‌کردند آنچه راکه‌کردند،آن‌حضرت فرمودآیا اشعارحیص‌بیص راکه دراین‌معنی‌گفته نشنیده‌ای گفتم نه ، فرمودکـه‌آنها را از وی استماع‌کن پس از خـواب بیدار شدم، بجانب سرای حیص‌بیص شتافتم و صورت واقعه را برای‌او نقل‌کردم ، ازشنیدن‌آن صیحه زده واظهار جزع نمود وسوگند یادکرد اشعاری راکه‌آنحضرت‌اشاره‌فرمود درهمان شب نظم‌کرده‌ام، نه برای‌کسی نوشته‌ام ونه از دهانم بیرون‌آمده است‌آنگاه این ابیات را فرو خواند:

ملکنا فکان العفو منا سجیـة فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الا ساری وطالما غدونا علی‌الاسری نعف ونصفح

و حسبکم هذا التفاوت بیننا　　　وکل اناء باللذی فیه ینضح

مخفی نماندکه از این اشعارش نیز استشمام رایحهٔ تشیع میشود و نیز از او است :

یا طالب‌الرزق فی‌الافاق مجتهدا　　　اقصر عناك فان‌الرزق مقسوم

الرزق یسعی الی من لیس یطلبه　　　و طالب‌الرزق یسعی وهو محروم

ایضاً :

انفق ولا تخش اقلالا فقد قسمت　　　علی‌العباد من‌الرحمن ارزاق

لاینفع البخل مع دنیا مولیة　　　ولا یضر مع‌الاقبال انفاق

درسبب اشتهار او بهمین لقب حیص‌بیص (که درلغت عرب بمعنی شدت و اختلاط است) گویند روزی مردمان‌را درحرکت وشدت و اضطراب دیده وگفت: **ماللناس فی‌حیص‌بیص** یعنی مردمان را چه رخ داده‌که در شدت و اختلاط واقع شده‌اند پس این لفظ ، لقب مشهوری وی‌گردید . وفات‌او بنوشتهٔ طبقات‌الشافعیة، بسال ۵۵۴ (ثند) ویابنوشته بعضی ازاکابر بسال۵۷۴یا۵۷۷ه قمری (ثعدیاثعز) دربغداد واقع ودرمقابرقریش مدفون‌گردید.
(ص۲۱۹ج۱کاو۳۰۸ت و۶۶ج۵مه و۱۲۷هب و۲۲۱ج۴طبقات و۱۹۹ج۱۱جم و۲۰۰۵ج۳ص)

سپاس بیکران‌که حرف **ح** بی‌نقطه نیز با ترجمهٔ حال حیص بیص ، با هزاران حیص‌بیص‌زمان بپایان رسید وبعدازاین‌بخواست‌خداوندی حرف **خ** نقطه‌دار آغازمیشود.

باب « خ »

(نقطه‌دار)

خاتم‌الحکماء درکلمات بعضی از اکابر ، **غیاث‌الدین منصور** است‌که بهمین عنوان خواهدآمد ..

خاتم‌المجتهدین در کلمات بعضی از اکابر ، **حاج ملامهدی نراقی** راگویندکه بهمین عنوان نراقی خواهدآمد وگاهی **ابن‌المتوج ، احمد بن عبدالله** را بهمین وصف موصوف دارندکه درباب‌کنی بهمین عنوان ابن‌المتوج نگارش خواهد یافت .

خاتم‌النحاة گاهی **احمد بن محمد بن علی** نحوی را گویندکه بعنوان ابن‌الملا درباب‌کنی خواهدآمد .

خاتمة‌المتأخرین **زکریا بن احمد** ،که بعنوان لحیانی خواهدآمد .

خاتون لقب محمد بن محمدباقر میباشد و ترجمهٔ حالش موکول بکتب رجال است .

خاتون‌آباد[1]

خاتون‌آبادی **سید میرزا ابوالقاسم** - بعنوان مدرّس خواهدآمد.

خاتون‌آبادی **امیر عبدالباقی بن امیر محمدحسین بن امیر محمد صالح بن امیر عبدالواسع** - حسینی اصفهانی خاتون‌آبادی ، از اولاد حسن افطس ابن علی‌اصغر ابن حضرت سجّاد ع میباشد و نسب شریفش با بیست و پنج

۱- **خاتون‌آباد-** دهی است از ناحیهٔ جی از نواحی اصفهان اینك بعضی از منسوبین آنرا می‌نگاریم .

واسطه بآن امام عالی مقام موصول میگردد ، وی از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت واز مشایخ سید مهدی بحرالعلوم سالف‌الترجمة بوده ودر سال ۱۲۰۷ یا۱۲۰۸ھ قمری (غرز یا غرح) وفات یافته است .کتاب **اکمال الاعمال فی‌استکمال الاقبال** وکتاب **الجامع فی‌اعمال شهررمضان** از تألیفات او است . (ذریعة)

خاتون‌آبادی

امیرمحمدحسین ابن امیرعبدالباقی - مذکور فوق از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه با صاحب ریاض ومیرزای قمی ونظائر ایشان معاصر وسالها ، حاضر درس‌آقا محمدباقر بهبهانی ودیگر اکابر وقت بود ، درحسن احوال وشوکت و جلال وغیرت دینی مقامی بس بلند داشت و ازتألیفات او است : **ردپادری نصرانی، منجزات مزیض** پدر صاحب روضات درحدود سال۱۲۲۲ھ ق از وی اجازه داشته ودرحدود ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳ھ (غرلا - یا - غرلج) وفات‌یافت.
(سطر ۳۱ ص۱۹۹ ت)

خاتون‌آبادی

امیر محمدحسین- پدر امیرعبدالباقی مذکور فوق، ازاکابرعلمای امامیّه میباشدکه در فقه و ادبیات وفنون حکمت مهارت بسزا داشت ، خطّ و ربط و املا و انشایش نیز بغایت مرغوب بود ، از پدر خود، جدّ مادری خود ملا محمدباقر مجلسی،آقا جمال خوانساری ،آقا حسین خوانساری ، سیدعلی‌خان شیرازی شارح صحیفه وبعض‌افاضل بحرین، روایت نموده‌است وسید مهدی بحرالعلوم، شیخ زین‌الدین بن علی خوانساری ، سید عبدالباقی فرزندخود امیرمحمدحسین ودیگر اکابر وقت هم از وی روایت میکننـد و درسال ۱۱۴۵ھ قمری بسید نصرالله حائری (که شرح‌حالش بعنوان مدرّس خواهدآمد) اجازه داده است. تألیفات سودمندبسیاری دارد:
۱- الالواح السماویة فی‌اختیارات ایام‌الاسبوع والسنـة ۲- حاشیه برشرح جدید تجرید ۳- حاشیه برشرح لمعة ۴- حکم‌النکاح بین‌العیدین که بعضی‌از شبهات نادرهٔ بارده‌را با جوابهای‌آنها حاوی است **۵- خزائن‌الجـواهر فی‌اعمال‌السنة ۶- رسالهٔ بدا ۷- رسالـهٔ زکوة ۸- السبع‌المثانی فی‌زیارات ائمة‌العراق ۹- کلمة‌التقوی‌فی‌تحریم‌الغیبة ۱۰- مفتاح الفرج‌فی‌الاستخارة ۱۱- مناقب‌الفضلاء** ، اجازهٔ مشروح‌ومفصّلی‌است که‌درقریهٔ‌خاتون‌آباد اصفهان ، موقع محاصرهٔ‌آن نواحی از ظرف افغـان ، برای عـالم فاضل شیخ زین‌الدین

مذکور نوشته و اصل نسخه با خط خود امیرمحمدحسین نزد صاحب روضات بوده است ۱۲- **النجم‌الثاقب** ۱۳- **وسیلة‌النجاح فی‌الزیارات البعیدة** وغیر اینها که حواشی و رسائل بسیاری دارد .

تبصره- در روضات‌الجنّات قضیهٔ عجیب وغریبی‌ازکتاب حکم‌النکاح مذکور نقل کرده وما هم بجهت غرابت و طرفه بودن‌آن زینت‌بخش این اوراق مینمائیم ، درآخر آن‌کتاب‌گوید : از وقایع سال هزار ونود و اند هجرت‌آنکه، سنگ ریزه‌ای درسیل‌گاه وادی شوشتر پیدا شدکه درآن‌کلماتی باخط سرخ نوشته شده‌بود، حاکم‌آن دیار، همان سنگ را حضور شاه سلیمان صفوی ، شاه نیز نزد جدّ من (سید عبدالواسع) فرستاد ، اکثر مردمان وبالخصوص حکّاکان و اهل فطانت و اصحاب صنعت و استادان وهنرمندان وقت حاضر وبا دقت هرچه تمامترآن را ملاحظه نمودند ،آخرین تشخیص‌شان این شد که‌آن‌کلمات سرخ، روی‌آن سنگ، اصلی وخلقتی وقدرتی میباشد و اصلا توهّم تصرف دست بشر واهل صنعت درآن نمیرود.آن‌کلمات‌مکتوبه درروی‌آن‌سنگ بدین‌شرح‌بود: **بسم‌الله الرحمن الرحیم لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله ، قتل‌الامام الشهیدالمظلوم الحسین ابن‌الامام علی‌بن ابیطالب وکتب بدمه باذن‌الله وحوله علی‌ارض وحصا وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** پس بامر سلطان‌آن را برنقره نصب‌کرده و مزیّنش نمودندکه بازوبند خودش نماید. درپایان‌کلامش‌گویدکه این امر بس عجیب و غریب بوده و نظیر آن درسابق هم وقوع یافته است.

نگارنده‌گوید: نظیر این‌قضیه است‌آنکه ، در روضات از سید نعمت‌الله جزائری نقل‌کرده‌که شیخ بهائی دربعض مصنّفات‌خود ازپدرش نقل نموده‌که درمسجدکوفه نگین عقیقی پیدا شدکه این دوبیت درآن نوشته بود .

انـا در من‌السمآ نثرونـی	**یـوم تزویج والدالسبطین**
کنت اصفی من‌اللجین بیاضا	**صبغتنی دمـاء نحرالحسین**

صاحب روضات بعد از نقل این‌جمله‌گویدکه یابندهٔ‌آن درّ ، شهید اوّل‌بوده چنانچه در بعضی از جونگ‌ها وبیاض‌های معتمده ازخط خود شهید نقل شده‌که درظهر کوفه نگین

عقیقی پیداکردم‌که این دوبیت در روی‌آن نوشته بود پس همان دوبیت مذکور از پدر شیخ بهائی را با اندك تفاوتی نقل‌کرده‌است. امیرمحمدحسین، شب دوشنبه بیست وسوم شوال هزار و یکصد و پنجاه و یك قمری از هجرت در اسپهان وفات یافت و روز جمعه همان هفته جنازه‌اش را بمشهد مقدّس رضوی ع نقل دادند.

امیر محمدصالح پدر امیر محمدحسین نیز از اکابر فقها ومجتهدین بود، نخست ازشاگردان ملا میرزا شیروانی وبعداز وفات‌او حاضر درس دایی وپدرزنش‌ملامحمدباقر مجلسی‌گردید و مورد تکریم و احترامات وی شد، بعداز وفات مجلسی امامت جمعه و ریاست علمیّهٔ دینیّه باآن همه‌کثرت اعیان و افاضل‌علماکه دراصفهان‌بوده‌اند بدومنتهی گردید و صاحب تصنیفات فاخرهٔ بسیاری میباشد:

۱- **اثبات‌عصمة‌الائمة ع** ۲- **احوال‌الملائکة**‌که‌کتابی است بزرگ ۳- **اسرارالصلوة** ۴- **اسماء من‌استبصرمن‌العلماء** ۵- **اصول‌العقائد** ۶- **الانوارالمشرقة** ۷- **الایمان والکفر** یا **تحقیق معنی‌الایمان والکفر** ۸- **تحقیق معنی‌الایمان والکفر**‌که اشاره شد ۹- **تفسیرفاتحه وتوحید** ۱۰- **التقویم‌الشرعی** ۱۱- **تقویم‌المؤمنین** ۱۲- **تکملةمرآةالعقول** ۱۳- **التهلیلیة** ۱۴- **جامع‌العقائد** ۱۵- **حدائق‌المقربین**‌که حاوی شرح‌حال سی تن ازاکابر و اعلام دین‌است ۱۶- **الحدیقة السلیمانیة** ۱۷- **ذریعة النجاح**‌که بزبان پارسی بوده و در اعمال سال است ۱۸- **رساله‌ای در تهلیل‌آخر اقامة**‌که ظاهراً همان تهلیلیّة است ۱۹- **رساله‌ای در خلف وعد** ۲۰- **رساله‌ای در هلال**‌که بهلالیة معروف است ۲۱- **روادع‌النفوس** در اخلاق ۲۲- **شرح استبصار** (بعضی از ابواب‌آن) ۲۳- **شرح من‌لایحضره‌الفقیه**(بعضی‌ازابواب‌آن) ۲۴- **المزار** ۲۵- **منهج‌الشیعة فی‌تقویم‌الشریعة** ۲۶- **الهلالیة** که‌درفقرهٔ‌بیستم‌مذکورشد. امیرمحمدصالح درسال۱۱۱۶ یا۱۱۲۶هـ قمری (غقیو یا غقکو) درپنجاه و هشت یا شصت وهشت سالگی بدرود جهان‌گفت. (ذریعة وص ۱۹۸ ت و۳۸۶ مس)

خاتون‌آبادی **میرزا محمدرضا بن محمد مؤمن** - بعنوان مدرّس خواهدآمد.

خاتون‌آبادی **میرمحمد صالح** - در ضمن ترجمهٔ حال پسرش خاتون‌آبادی، میرمحمدحسین نگارش دادیم.

خاجو **محمود بن‌علی بن محمود** - کرمانی، از مشاهیر فضلای شعرا و عرفا، از مریدان شیخ رکن‌الدین علاءالدولهٔ سمنانی، کنیه‌اش

ابوالعطا ، مولدش کرمان بود ، بیشتر در بغداد و بلاد دیگر امرار حیات می نمود، اشعار پیر مذکور خود را تدوین کرده و بهمین جهت به نخلبند شعرا ملقّب گردیده است . در بدایت حال مستوفی و مدّاح سلطان ابوسعیدخان چنگیزی بوده سپس بواسطه حضور در خدمت جمعی ازمشایخ طریقت از آن کار دست کشید وطریق انزوا پیش گرفت. **دیوان بزرگ** کاملی دارد مشتمل برغزلیّات و مثنویّات و قصائد عربی و پارسی و تمامی اقسام شعری که محتوی بر بیست هزار بیت میباشد، نیز **پنج مثنوی** بنام **روضة الانور ،کمال نامه ، گل و نوروز ،گهرنامه و همای وهمایون** نظیر پنج مثنوی نظامی ببحرهای مختلف انشا نموده و ممدوح او در هریك از آنها یکی از اکابر میباشدکه در هریك از آنها بتاریخ نظمش هم تصریح کرده است، چنانچه **روضة الانوار** درسال ۷۴۳ه ق (ذمج) بنام شمس الدین محمد ، وزیر شاه شیخ ابواسحق نظم و درتهران چاپ شده است ، **کمال نامه** که آن نیز مثل روضه مشتمل برمطالب عرفانی بوده ودرسال ۷۴۴ه ق (ذمد) بنام خود شیخ ابواسحق منظوم گردیده، **گل ونوروز** درسال ۷۴۲ه ق (ذمب) درمعاشقهٔ نوروز پسرپادشاه خراسان، باگل دختر پادشاه روم بنام تاج الدین عراقی موشّح شده ، **گهرنامه** در سال ۷۴۶ه ق (ذمو) بنام بهاءالدّین ، وزیر محمود بن عزّالدین از نوه‌های خواجه نظام الملك طوسی نظم وبیشتر مطالب آن درمدح اجداد بهاءالدین مذکور میباشد، **همای و همایون** درسال ۷۳۲ه ق (ذلب) دربغداد بنام ابوسعید بهادرخان وخواجه غیاث الدین محمد وزیر نظم شده و همین پنج مثنوی است که به **خمسهٔ خاجو** معروف و دارای اهمیت بسیار و ابیات آن درحدود ده هزار و نهصد و شش بیت میباشد و تاکنون جز روضة الانوار و همای و همایون چاپ نشده ویك نسخهٔ خطّی خمسه، بشمارهٔ ۴۱۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود میباشد وازاشعارخاجو است که درحکمت وموعظه ونصیحت گوید:

نوشته‌اند مقیمان قبّهٔ زنگار — بـه لاژورد براین نـه کتابـهٔ زرکار

که ای نمونـهٔ نقش نگار خانهٔ چین — مکن صحیفهٔ دل را سواد نقش ونگار

توئی یگانهٔ شش منظر وسه روح ودوکون — مشو فسانهٔ این هفت گوی و نه مضمار

ز هفت منظر زنگار خورد آینه‌گون | مهل که آینهٔ دل بگیردت زنگار
چو در مششدر این کعبتین شش سوئی | بریز مهره وآسوده شو ز پنج و چهار
مجاوران زوایای عالم ملکوت | ندا دهند ترا بالعشیّ والابکار
که تا برون نروی زین حجاب جسمانی | چگونه بار دهندت بصدر صفّهٔ یار

نیز از او است که در بی‌اساسی و عبرت بودن دنیا گوید:

پیش صاحب‌نظران ملك سلیمان باد است | بلکه آن است سلیمان که زملك آزاد است
آنکه گویند که بر آب نهاده است جهان | بشنو ای‌خواجه که تادر نگری بر باد است
خیمهٔ انس مزن بردر این کهنه رباط | که اساسش همه بیموقع و بی‌بنیاد است
دل دراین پیره زن عشوه‌گر دهر مبند | نوعروسی‌است که درعقد بسی داماد است
هرزمان مهر فلك بردگری می‌افتد | چه‌توان کرد که این سفله چنین افتاد است
خاك بغداد بخون خلفا می‌گرید | ورنه‌این شطّ روان‌چیست که‌در بغداد است
آنکه شدّاد بایوان ز زر افکندی خشت | خشت ایوان شهان بین ز سر شدّاد است
گر پر از لالهٔ سیراب بود دامن‌کوه | مرو از راه که آن خون دل فرهاد است
حاصلی نیست بجز غم بجهان خاجو را | خرّم آنکس که بکلی ز جهان آزاد است

نیز از اشعار خاجو است :

ما جرعه چشانیم ولی خضر و شانیم | ما راه نشینیم ولی شاه نشانیم
ما صید حریم حرم کعبهٔ قدسیم | ما راهبر بادیهٔ عالم جانیم
ما بلبل خوش نغمهٔ باغ ملکوتیم | ما سرو خرامندهٔ بستان روانیم
هرشخص که دانید که اوییم نه اوییم | وان چیز که گویید که آنیم نه آنیم
آن مرغ که برکنگرهٔ عرش نشیند | مائیم که طاوس گلستان جنانیم

باری تمامی اشعار خاجو زیبا و نیکو و پرمعنی و کاشف از مقامات علمیّه و حاکی از اسرار و حقائق عرفانیّهٔ او میباشد ، حافظ شیرازی باآن همه جلالتی که دارد با تشبّه بدو میبالد چنانچه گوید :

استاد غزل سعدی است پیش همه‌کس لکن ‌‌ ‌ ‌ دارد سخن حافظ طرز سخن خاجو

وفات خاجو ، بنوشتهٔ مجمع‌الفصحاء بسال پانصد و سه و بنوشتهٔ آثار عجم بسال هفتصد وچهل ودو ازهجرت‌میباشد، لکن‌فساد این‌دوعقیده ازمراجعه‌بتاریخ‌نظم‌مثنویّات پنج‌گانهٔ او (که موافق‌تصریح‌خودش نگاشته‌آمد) واضح و روشن‌شده زیرا صاحب‌ترجمه درسال هفتصد و چهل و شش (تاریخ نظم مثنوی‌گهرنامه) درقید حیات بوده‌است، نوشتهٔ مجمع‌الفصحاء دیگرفاسد و اشتباه محض ویا ازاغلاط‌کاتب وچاپخانه میباشد. بدینجهت یکی‌از دوعقیدهٔ بعضی از اهل عصر وقاموس‌الاعلام‌که وفات‌خاجو را علی‌الترتیب درسال ۷۵۳ و ۷۶۲ (ذنج - ذسب) نوشته‌اند تأیید میشود .

(ص ۲۴۷ لس و ۱۵ ج ۲ مع و ۴۸۲ عم و ۲۰۶۳ ج ۳ س)

خاجوئی **ملا اسمعیل بن محمدحسین بن محمدرضا بن علاءالدین محمد** ، مازندرانیّ الاصل ، خاجوئیّ المسکن که درکوی خاجو ، از کویهای اسپهان سکونت داشته عالمی است جامع وحکیمی است بارع ، متکلّم، زاهد عابد ، خبیر بصیر، از اکابر فقها و متکلّمین امامیّهٔ عهد نادری‌که بحسن اخلاق وعزّت نفس و اخلاص ائمّهٔهدی وعدم‌اعتنا باکابر و اغنیا وعمل‌بسنن نبویّه موصوف ومستجاب الدّعوة بود ، ازکسانیکه علم را وسیلهٔ مقاصد دنیویّه می‌نموده‌اند بسیار تنفّر داشت ، دارای نفسی سلیم و از خوراك و پوشاك به بسیارکمی قانع و دراثر شهامت نفس از مال و متاع مردم مستغنی بود ، بکسی اعتنا نمیکرد ، بهمین جهت در نظر سلطان و اکابر وقت بسیار احترام داشت ، حتی نادرشاه ، باآن صولت و سطوتی‌که داشته بجز اوکسی دیگر را وقعی نمیگذاشت ، فقط اوامر و دستورات اورا لازم‌العمل میدانست و متأدب بآداب وی بود . تألیفات سودمندی دارد بدین شرح :

۱- **ابطال‌الزمان‌الموهوم** در رد میرداماد که بثبوت‌آن استدلال‌نموده‌است ۲- **الامامة** ۳- **بشارات الشیعة** ۴- **تحقیق‌الغناء و عظم اثمه** در رد صاحب‌کفایة ۵- **تحقیق مالایتم فیه‌الصلوة** ۶- **تعیین عیدالنوروز** ۷- **جامع‌الشتات فی‌النوادر والمتفرقات** ۸- **الجبر والتفویض** ۹- **حاشیه برآیات الاحکام اردبیلی** ۱۰- **حاشیه براربعین شیخ بهائی**‌که دارای تحقیقات لطیفه و تدقیقات شریفه بوده ودرحدود هفت‌هزار بیت می‌باشد ۱۱- **رد صوفیه** بزبان

پارسی **۱۲- شرح اربعین،** ظاهراً غیرازحاشیه براربعین شیخ بهائی است که مذکور شد **۱۳- شرح دعای صباح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که اول آن دعا اللّهمّ (ح ل) یا من دلع لسان الصّباح** است و این شرح مبسوط و درحدود سه هزار بیت میباشد **۱۴- شرح مدارک** که سوط و دو مجلد است **۱۵- فضل الفاطمیین** واثبات اینکه کسیکه ازطرف مادر نیزمنتسب بآن خاتون معظّمه باشد از فاطمیین معدود میباشد و خودش نسبت باین سلسلهٔ جلیله اخلاص کامل و محبّت مفرط وعلاقهٔ بی اندازه داشته است **۱۶- فوائد رجالیه** که مطالعهٔ آن دیده را نور وقلب را سروراست **۱۷- هدایة الفؤاد الی احوال المعاد** وغیر اینها از رسائل متفرقه ومقالات متنوّعه. در بسیاری ازعلوم وحکم ومعارف تألیفات متین ومتقنی بدو منسوب است که شمارهٔ آنها درحدود صد وپنجاه میباشد وبفرمودهٔ روضات علاوه برمراتب علمیّه صاحب کرامات فاخره نیز بوده که بعضی ازآنها درکتب مربوطه منقول و بعضی دیگر در السنه دایر ومشهوراست. خطّ او نیز درنهایت جودت بود، ملامهدی نراقی، آقامحمدبیدآبادی، ملامحراب حکیم عارف مشهور (که شرح حال هریکی درمحل خود ازاین کتاب مذکور است) و بعضی دیگر از افاضل وقت از شاگردان خاجوئی بوده و سلسلهٔ اجازه وقرائت او بفاضل هندی می پیوندد. دریازدهم شعبان ۱۱۷۳ه قمری (غقعج) ویادرسال ۱۱۷۷ه ق (غقعز) دراسپهان وفات یافت ودرسمت جنوبی مزارستان تخت فولاد نزدیك قبرفاضل هندی مدفون شد ، درمادهٔ تاریخ وفاتش بنا براوّل گفته اند : **خانهٔ علم منهدم گردید** =۱۱۷۳، ایضاً **نورالله الجلیل مقبرته** =۱۱۷۳ ، ایضاً **رفع الله فی الجنان منزلته** =۱۱۷۳ .

(ص ۳۱ ت و۳۹۶ مس و۱۱۲ ج۳ ذریعه وغیره و۱۱۸ ج۱۳ و ۶۱۹ ج ۱۵ اعیان)

خادم لقب خیران و نادر وغیره وشرح حالشان موکول بکتب رجال است.

خارزنجی **احمد بن محمد** -که به دیهی خارزنج نام از دیهات ناحیهٔ بشت از نواحی نیشابور منسوب ، کنیه اش ابوحامد است. درخراسان امام و پیشوای اهل ادب عصر خود بشمار میرفت ، مراتب فضل و ادب او مسلّم فضلای آن عصر بود ، ابوعمر زاهد و دیگر مشایخ عراق برتقدّم وی اذعان تمام داشته اند . هنگامی که ببغداد آمد تقدّم وی در معرفت لغت مورد تعجّب اهل بغدادگردید . از

تألیفات او است :

۱- **تفسیر ابیات ادب‌الکاتب** ۲- **التفصلة** ۳- **تکملة‌العین** که در تکمیل کتاب عین خلیل بن احمد عروضی تألیف داده وشاهد صدق مقامات‌علمی‌او میباشد ۴- **شرح ابیات ادب‌الکاتب** که بنام تفسیر ابیات مذکور شد ودرماه رجب ۳۴۸ه قمری (شمح) درگذشت.
(ص ۶۱ ت و ۲۰۳ ج ۴ جم)

خارقی در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بروجردی ، ابراهیم‌بن زیاد است که مخارقی نیزگویند وشرح‌حالش موکول بکتب رجالیه است.

خازمی **ابوالفضل**، خازمی ، از منجّمین احکامی بغداد است، ازاجتماع کواکب سبعه دربرج میزان در سال ۵۸۲ه قمری (ثفب) حکم نمود براینکه تمامی‌عالم دراثربادی سخت ویران خواهد شد، اینك اغلب مردم‌مضطرب شدند و این قضیه درالسنه دایرگردید ، شرف‌الدولهٔ عسقلانی‌که مردی دقیق و باهوش بوده تکذیبش‌کرد و اعلام داشت‌که اصلا اثری‌بروز نخواهدکرد وضرری بکسی‌نخواهد رسید حتی‌درشب موعودی‌خازمی، اندك نسیمی‌هم درهوا نخواهدبود مردم‌باز نگران‌بودند و ازکثرت اضطراب شروع بساختمان سرداب‌ها و زیرزمین‌ها و مغاره‌هاکردند تا بلکه خود را از صدمات‌آن باد موعود موهومی محفوظ دارند ، چون روز موعود رسید اصلا بادی نوزیده و حکم خازمی بخطا رفت و ابوالغنائم ، محمد بن معلم واسطی، اشعاری درهجو خازمی‌گفته و نشر داد .

نگارنده‌گوید : موافق‌آنچه درشرح‌حال‌انوری ابیوردی اشاره‌نمودیم نظیر این قضیه به انوری هم منسوب‌است و وقوع هردو ممکن بوده ویاخود اصل قضیهٔ استخراج نجومی ویرانی عالم و خطا رفتن‌آن ، یکی میباشدکه بعضی‌از ارباب سِیَر به انوریش نسبت داده و بعضی دیگر بخازمی منسوبش دارند. بهرحال‌این‌گونه استخراجات‌نجومی غالب‌التخلّف بوده و نباید باستناد آنها وحشت و اضطراب‌کرد و در اساس توکّل بقادر مطلق رخنه و فتوری حاصل‌نمودکه تمامی جریانات طبیعی بدون ارادهٔ ازلی بی‌اثربوده ودرمقابل مشیّت الهی محکوم بفنا هستند . (ص ۲۷۸ خع و اطلاعات خارجی)

خازن در اصطلاح علمای رجال ، حمزة بن محمدبن احمد میباشد و ترجمهٔ حالش موکول بدان علم است .

خازن **احمد بن محمد** - بعنوان ابن‌مسکویه خواهدآمد .

خازن **علی بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن خلیل** - مولدش بغداد ، لقبش علاءالدین ، شهرتش خازن ، مدفنش حلب، مؤلف‌کتاب **لباب‌التأویل فی‌معانی‌التنزیل** معروف به **تفسیر خازن** میباشد . این‌کتاب در مصر و قاهره چاپ‌شده وخازن بسال ۷۴۱ھ ق (ذما) درشصت وسه‌سالگی درحلب درگذشت ودرحاشیهٔ بعضی‌از چاپهایش‌تفسیر بغوی ودرحاشیهٔ بعضی‌دیگر کتاب مدارك‌التنزیل وحقائق‌التأویل چاپ شده است . (ص ۸۰۹ مط)

خازن **ابوالفضل دینوری** - از مشاهیر خطّاطین و شعرا و مخترع خط رقاع و خط توقیع بود ، گویندکه پانصد مصحف شریف بخط خودش‌نوشته و از اشعار او است .

من‌یستقم یحزم مناه و من یزغ	**یختص بالاسعاف والتمکین**
انظر الی‌الالف استقام ففاته	**عجم ففازبه اعوجاج النون**

بسال ۵۱۸ یا ۵۴۲ھ قمری (ثیح یا ثمب) در هشتاد سالگی دربغداد درگذشت.
(ص ۲۰۱۱ ج س ۳)

خاسر **سلم بن عمرو بن حماد بن عطاء بن یاسر** - از شعرای نامی عهد بنی‌عباس میباشدکه درنزد برامکه قربی بسزا داشت وایشان را مدیحه میگفت . خاسرگفتن وی بجهت‌آن بودکه قرآنی را فروخته وبه بهای‌آن دفتر شعری خرید ، بعداز انتشار این خبر بسلم خاسر مشتهرگردید (که بمعنی خسارت دیده در تجارت است) و یا خاسرگفتن وی بجهت‌آن بوده‌که تمامی ترکهٔ پدری خود را در معاشرت ادبا و تحصیل ادبیّات متداوله خرج کرده بود ، یکی از راه شماتت گفت : **اِنَّكَ الْخاسِرُ الصَّفْقَهِ** (یعنی تو در این معامله خود خاسر و زیان‌کار هستی)، بهمین‌جهت هرون‌الرشید را مدیحه‌گفت وبصد هزار درهم انعام وصله نایل‌گردید وهرون بدوگفت،

این صله ، تکذیب خاسر گویندهٔ تست پس سلم نزد شماتت کننده آمده گفت ، این همان مال است که در راه ادبیّات خرج کرده‌ام اینك من رابح هستم نه خاسر، باری از اشعار خاسر است :

من راقب الناس مات غما (هما حا)　　　و فـاز بـالـلـذة الجسور

گویند وقتی استادش ابومعاذ بشار، سالف الترجمة، از وی رنجیده خاطر شد جمعی برای شفاعت نزد بشار رفتند وگفتند برای ضرورتی پیش تو آمده‌ایم گفت ، هرچه بگوئید قبول است مگر دربارهٔ سلم گفتند ماهم غیراز شفاعت سلم کار دیگری نداریم و باید اورا عفو کنی ، پرسید سلم کجا است ، در دم سلم حاضر وسر و دست بشار را بوسه داد پس بشار پرسید این شعر راکه گفته است :

من راقب الناس لم يظفر بحاجته　　　وفاز بـالطيبات الفاتك اللهج

گفت تو، پرسید این شعر از کیست؟ **من راقب الناس مات غما** الخ ،گفت ازمن، بشار گفت آن معنی راکه من بافکر بسیارش بدست آورده ودراستنباط آن زحمت بی نهایت کشیده‌ام دزدیده وبا الفاظی سبکتر و مختصرتر از الفاظ من ، همان معنی را اداکرده‌ای تا بدان وسیله شعر تو رایج شود وشعر من کاسدگردد اینك ابداً از تو راضی نخواهم شد عاقبت دراثر تضرّع بسیار خود خاسر و اصرار آن جماعت، رضایت اورا جلب نمودند. خاسر، درحدود سال ۱۸۰ھ قمری (قف) وفات یافت و معادل يك میلیون و نیم درهم متروکات او بودکه همهٔ آنها را هرون الرشید ضبط نمود. (ص۲۳۶ج۱۱جم و۱۳۶ج۹ تاریخ بغداد)

خاصف النعل در اصطلاح رجالی، لقب محمد بن اسحق میباشد وشرح حالش موکول بدان علم است .

خافی **نصرالله** - درتحت عنوان قوامی خواهدآمد .

خاقانی **ابراهیم یا بدیل یا ابراهیم بدیل** - شاعرشیروانی، پسرعلی نجار شیروانی، لقبش افضل الدین ،کنیه‌اش ابوبدیل، فاضلی است دانا وحکیمی است عارف وبینا از اکابر فضلا ومشاهیر شعرای اواخر قرن ششم هجری ایران

که درفنون سخنوری بویژه قصیده‌سرائی دستی توانا داشت ودر هرموضوعی از توحید ، مواعظ ، اخلاق ، نصایح ، مدح ، قدح، تواضع ، فخریّه ، غزل ، مرثیه وغیرها سخن رانده است ، بیشتر اشعارش حاوی اسرار و دقائق ونکات و حقائق بوده وحاکی ازحدّت ذهن و دقّت فهم و مزید خبرت و بصیرت و احاطهٔ مراتب علمی او میباشد ، فهم معانی اکثرآنها بدون اطّلاع از اصطلاحات علوم متنوّعه صورت امکان ندارد این است که بحکیم خاقانی معروف است ، وی رودکی و عنصری را ریزه‌خوارخوان کمالات خود می‌دانست . خاقانی مثل دیگر شعرا پیرامون رذائل نگشته و دومرتبه بزیارت کعبه مشرّف بوده است ، دربدایت حال خود را بحقائقی تخلّص مینمود وپس‌ازآنکه بخدمت خاقان‌کبیر منوچهر . از ملوك شیروان رسیده و از ندمای حضرت‌گردید بجهت انتساب‌او بخاقانی شهرت یافت و تخلّص شعری او هم‌گردید چنانچه ازکثرت فصاحت و بلاغت و سخنوری بحسّان بن‌ثابت سالف‌الترجمه‌اش تشبیه‌کرده وبه **حسان‌العجم** موصوفش دارند، موافق‌آنچه ازکتاب تحفةالعراقین او نقل شده اصل این لقب از عمویش‌بوده چنانچه در مقام سپاسگزاری از وی‌گوید:

چون دیدکه درسخن‌تمامم   حسّان عجم نهاد نامم

خاقانی در اواخر عهد بنی‌عباس ، با انوری ابیوردی ، ظهیر فاریابی ، نظامی‌گنجوی ، مجیرالدین بیلقانی ونظائر ایشان (که شرح‌حال هریکی درمحل‌خود ازاین‌کتاب نگارش یافته) معاصر بود، درقصائد خود اسلوبی خاصّ‌وطرزی مخصوص داشته‌که شعرای دیگر نداشته‌اند بلکه از مختصّات خودش میباشد . انواع تشبیهات و استعارات وکنایات و اصطلاحات علمی بکار برده است ، دراواخر عمر راغب بانزوا شد لکن بجهت‌عدم‌اجازهٔ خاقان رو بفرارگذاشت پس‌بحکم‌خاقان دستگیرش‌کردند ودرقلعهٔ شادروان (شابران‌ـا) محبوسش داشتند ویا هنگام برگشتن از سفر مکّه بجهت امتناع از قبول نصرانیّت‌که که تکلیفش‌کردند زندانی‌گردید .

مادر خاقانی عیسوی نسطوری بوده و شغل‌آشپزی داشت ، مسلمانان او را از

گرجستان اسیر آوردند، با ابوالحسن علی نجار شیروانی پدر خاقانی عقد زناشوئی بست و خاقانی از وی بوجود آمد بعداز سنّ رشد، عقائد و اصطلاحات مذهبی عیسویان را از مادر یادگرفت ، تربیت او نیز در اخلاق و روحیّات خاقانی مؤثّر شد، دربعضی‌ازاشعار خود از زحمات و محبت‌های مادرکه دربارهٔ وی معمول می‌داشتهٔ اظهار شرمساری‌کرده است و درپاره‌ای بآداب و عقائد و اصطلاحات مذهب عیسوی اشاره‌کرده ومرام خود را با همان اصطلاحات بیان می‌نماید ازآنجمله قصیده‌ایست معروف‌که سراپا مشحون از عبارات و اصطلاحات مذکورمیباشد وآن‌را هنگام محبوسی، از زندان‌شیروان، برسول پادشاه روم فرستاد و اورا شفیع استخلاص خود نمود ، مطلع‌آن این است :

فلک‌کج‌روتر است از خطّ ترسا — مرا دربند دارد راهب آسا

تنم چون رشتهٔ مریم دوتا هست — دلم چون سوزن عیسی‌است یکتا

من اینجا پای بند رشته ماندم — چو عیسی پای بند سوزن آنجا

تاآخر قصیده ،که‌آنچه بنظر این نگارنده رسیده درحدود بیست وهشت بیت میباشد ، آذری ، حمزة بن علی سالف‌الترجمة و دیگر افاضل شرحهای بسیاری برآن‌نوشته‌اند. گویند چون‌این‌قصیده مسموع خاقان شد از زندان خلاصش‌کرد، او نیز دیگرازخدمت اکابر تبرّی جسته و تاآخر عمر مشغول ریاضت شد . از نفحات عبدالرحمن جامی نقل است ، هرچند خاقانی شاگرد فلکی شاعر بوده و بشعر شهرت داشت لکن اورا ورای شعرگفتن مقام دیگری بوده‌که شعر و شاعری در جنب‌آن کم‌ارزش میباشد و از بعضی سخنانش برمی‌آیدکه از مشرب صاف صوفیان شربتی تمام داشته وبهرحال اشعاربسیاری در زندان موافق حال خودگفته است و ازآثار اوست:

۱- **تحفة‌العراقین**که هنگام مراجعت از سفر مکّه ، موقع عبور از عراق عرب و عراق عجم نظمش‌کرده‌است، شمارهٔ ابیات‌آن درحدود ۳۲۷۱ بیت بوده ودرسال۱۸۵۵م (غضنه) درهند چاپ و چند نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌های ۲۶۷ و۲۶۸ و ۲۷۲ و ۴۱۱ و۴۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۲- **دیوان هفت اقلیم**که

حاوی غزلیّات وقصائد او بوده وشمارهٔ ابیات‌آن درحدود بیست ودو هزار میباشد وبنام **کلیات خاقانی** بسال ۱۳۱۷ﻫ شمسی (غشیز) درتهران مرکز ایران چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۹۳ درکتابخانهٔ مذکور دربالا موجود است و در هند نیز سه‌بار که‌آخرین‌آنها درسال ۱۳۲۵ﻫ قمری (غشکه) است بطبع رسیده است . یکی از قصائد مشهورخاقانی **قصیدهٔ ایوانیه** میباشدکه هنگام‌مراجعت ازسفرمکّه بمداین‌رفته وهمینکه آثارخرابی طاق‌کسری انوشیروان عادل را دید درمقام موعظه وعبرت ونصیحت وتذکر دادن بی‌عاقبتی دنیا سرودکه درالسنه دائر ومشهور است، باآنهمه شهرتی‌که دارد بعضی از ابیات‌آن را بجهت دقت درمعانی و ابتکارآنها ثبت اوراق مینماید:

هان ای‌دل‌عبرت‌بین، ازدیده‌نظرکن‌هان ایوان مداین را ، آئینهٔ عبرت دان

یك ره ز ره دجله ، منزل بمداین‌کن از دیده دویم دجله ، برخاك مداین ران

ازآتش حسرت بین ، بریان جگر دجله خودآب شنیدستی کاتش کندش بریان

دندانهٔ هرقصری ، پندی دهدت نو نو پند سر دندانه ، بشنو زبن دندان

گویدکه تو ازخاکی ما خاك‌توئیم‌اکنون گامی دوسه برمانه اشکی دوسه‌هم بفشان

از نوحهٔ جغدالحق مائیم بدردسر از دیده‌گلابی‌کن ، درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندر چمن‌گیتی جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما برقصر ستم‌کاران تا خود چه رسد خذلان

گوئی‌که‌نگون‌کرده‌است ایوان فلك‌وش‌را حکم فلك‌گردون یا حکم فلك‌گردان

این هست همان ایوان‌کز نقش رخ مردم خاك درِ او بودی ، دیوار نگارستان

از اسب پیاده شو برنطع زمین رخ نه زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان

مست‌است‌زمین‌زیراك‌خورده‌است‌بجای‌می درکأس سر هرمز خون دل نوشروان

پرویز و بِهِ زرّین‌کسری و ترنج زر برباد شده یکسر با خاك شده یکسان

پرویز بهر بزمی زرّین تره‌گستردی کردی ز بساط زر زرّین تره را بستان

پرویزکنون گم شد زان گمشده کمتر گو زرّین‌تره‌کوبرخوان روکَمْ‌تَرَکُوا برخوان

گوئی که کجا رفتند آن تاجوران یك یك — زیشان شکم خاك است ، آبستن جاویدان

خون دل شیرین است این می که دهد ساقی — زاب وگل پرویز است آن خم که نهد دهقان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد — این زال سفید ابرو وین مام سیه پستان

نیز در توحید حقتعالی و فنای خود گوید :

صورت من همه او شد، صفت من همه او — لاجرم کس من و ما نشنود اندر سخنم

نزنم هیچ دری تاکه نگویند اوکیست — چون بپرسند مرا بایدگفتن که منم

نیز در فخریه گوید :

شاعر مبدع منم ، خوان معانی مرا است — ریزه خُورخوان من ، عنصری و رودکی

زنده چون نفس حکیم نام من از تازگی — گشته چو مال کریم حرص من از اندکی

نیز این اشعار خاقانی است در فخریه :

خاقانی آن کسان که طریق تو میروند — زاغند و زاغ را روش کبك آرزو است

گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار — کو زهر، بهردشمن وکومهره ، بهردوست

درهدیة الاحباب گوید: ظاهر آنستکه خاقانی شیعه بوده لکن چون در زمان تقیّه میزیسته نمی توانسته اظهار کند ،کسیکه تأمل کند در اشعار اوکه بعنوان تقیه گفته معلوم خواهد شد مانند معاصرش حکیم نظامی انتهی نگارنده گوید : از اشعاریکه شاهد این قضیه تواند بود همان است که درحق خودگوید :

گفتندکجا است آن سخن دان — گفتم که بعرصه گاه شیروان

خاقانی مدح خوانش گویند — مدحت گر خاندانش گویند

نیز در مشکلات العلوم نراقی بدو نسبت داده و شاهد قضیه تواند بود :

خطی مجهول دیدم در مدینه — بدانستم که خط آشنائی است

ازآن خط اوّلین سطری نوشته — که جوزا نزدخورشید سما نیست

بجان پادشه سوگند خوردم — که نزد پادشه جز پادشا نیست

درتوضیح معنی این شعر، نخست باید دانست که این بروج دوازده گانه ازهیئت اجتماعیّهٔ چندین کوکب ازثوابت (که بعقیدهٔ ارباب هیئت قدیم تماماً درفلك هشتم هستند) تشکیل

یافته و هریکی را مناسب صورتیکه از آن هیئت اجتماعیّه تخیّل میشود نامی نهاده‌اند مثل حمل و ثور وغیره. ، از آن‌جمله ، برج جوزا از اجتماع چندین کوکب ثابت، بشکل دو انسان توأم و هم‌آغوش تخیّل شده‌که در وسط آسمان پهن و منبسط میباشد ، بهمین جهت است که‌آن را بعربی جوزاگویند (جوز بمعنی وسط است) چنانچه بجهت تخیّل دوصورت انسانی آنرا در زبان پارسی دوپیکرگویند ، در اینجاکنایه از ابوبکر و عمر نموده‌که در نزدیکی قبر مطهّر حضرت رسالت ص مدفون هستند . خورشیدکه سلطان سیّارات میباشد درفلك چهارم قرار داردکه مرکز و وسط افلاك هفتگانهٔ سیّارات است پس روشن میشودکه جوزا نزد خورشید نبوده بلکه اوّلی درفلك هشتم و دویمی در فلك چهارم و ما بین مکان ایشان فاصله‌ای بی‌پایان است . بعداز این گوئیم : مراد خاقانی آن است، درمدینهٔ منوّره خطّی دیدم‌که نویسنده‌اش مجهول ونامعلوم لکن‌ازصدق و راستی و موافق عقیدهٔ مذهبی بودن‌آن ، اجمالا معلوم بودکه دوست وآشنا و هم‌مذهب است ، زیراسطر اوّل آن نوشته‌این بودکه جوزا درنزدخورشیدآسمانی نیست. چنانچه‌از تعیین‌محل کواکب معلوم شد مضمون این جمله درست و مطابق واقع میباشد، دراینجاکنایه ازآن است‌که این جوزای (دوپیکر) مجازی (عمر و ابوبکر) نزد خورشید فلك رسالت ص نیستند وبااینکه بحسب ظاهر درآن‌مکان مقدّس دفن‌شده‌اند لکن‌اکنون‌نزدآن بزرگوار نمیباشند بلکه بملاحظهٔ ادب (که افراد رعیّت را نزد پادشاه نشستن ، دور از وظیفهٔ ادب و انسانیّت‌است تا چه رسد بخوابیدن) بموضع دیگرانتقال‌یافته‌اند ومقصودخاقانی از شعر سومی مذکورآنکه ، با دیدن‌آن خط ، صدق و راستی‌آنرا تصدیق‌نمودم وبجان نازنین حضرت رسالت‌که پادشاه حقیقی است سوگند یادکردم‌که مطلب هم چنان‌است‌که نوشته‌اند بدلیل‌این که‌هر کس‌را بمحضرسلطانی‌راه‌نیست‌وجلیس‌پادشاه‌غیرازپادشاه نمیباشد، آری چه نسبت خاك را با عالم پاك ، **مٰالِلثَّریٰ وَاَلثُّرَیّٰا ، مٰا لِلتُّراٰبِ وَرَبِّ الاَرْبٰابِ** .

خاقانی بسال ۵۳۲ (ثلب) یا ۵۷۴ (ثعد) یا ۵۸۱ (ثفا) یا ۵۸۲ (ثفب) یا ۵۸۳ (ثفج) یا ۵۹۵ (ثصه)ه قمری درتبریز وفات یافت و درکوی سرخاب مدفون‌گردید، بنا

برعقیدهٔ چهارمی ، لفظ **بیمثل** وبنا برپنجمی کلمهٔ **بیمثال** مادهٔ تاریخ وفات او است، لکن از حبیب‌السّیَر نقل شده‌که خاقانی درسال ۵۹۲ھ تکش‌خان خوارزم را مدح کرده‌است اینك درتاریخ وفات‌او قول‌آخر راکه ۵۹۵ھ ق است تأیید مینماید: ترجمهٔ‌حال‌خاقانی درتواریخ و تذکره‌ها بتفصیل ذکر شده و بنظر این نگارنده مراتب فضل وکمالات‌متنوعه اورا معرفی‌بهتر و اوثق و اتقن و اصدق ازدیوان‌خودش نمیباشدکه دریائی‌است بی‌پایان، پراز دقائق و اشارات علمی ، نجومی ، طبّی ، ادبی ، حکمتی وغیرها .

(ص ۲۰۰ ج ۱ مع و ۱۲۹ هب و ۲۴۲ لس و ۲۸۰ طرائق و ۲۰۱۲ ج ۳ س)

خاقانی **محمد بیگ** - شاعر عثمانی ، دیوانی موسوم به **حلیهٔ شریفه** دارد که معروف به **حلیهٔ خاقانی** میباشد واز او است‌که بترکی‌گوید:

کسمش‌آ تمشدور اونی،ایتمه‌جدل تیـغ **لایسئـل عمـا یفعـل**

درهزار و پانزده هجری (غیه) درگذشت ، نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد .

(ص ۲۰۱۲ ج ۳ س)

خال در اصطلاح رجالی ، هرموقعیکه باسم یکی از مشاهیر اضافه داده وخال‌فلان بگویندلقب‌است، چنانچه **خال‌ابی‌الحسن** محمد بن احمد بن داود لقب سلامة بن محمد ، **خال ابی‌غالب زراری** ، لقب محمد بن حفص رزّازکه خال پدر او محمد است و خال بلاواسطهٔ او نیست ، **خال‌ابی‌یوسف قاضی**، لقب یحیی‌بن‌یعقوب ، **خال الحسن بن‌علی‌بن زیاد** ، لقب رقیم‌بن الیاس ، **خال الحسین بن حمزه لیثی** ، لقب محمدبن ابی‌حمزهٔ ثمالی ، **خال‌الحسین بن سعید** ، لقب علی‌بن یحیی‌بن‌حسن ونیز لقب جعفر بن یحیی‌بن سعید، **خال محمدبن علی صیرفی** ، لقب خلادبن‌خلف‌مقری، **خال‌محمد بن یعقوب‌کلینی** لقب علان‌کلینی است‌که نامش علی بن محمد بن ابراهیم است و **خال‌المعتصم** لقب ریان بن شبیب است وشرح‌حال‌ایشان موکول‌بکتب رجالیه میباشد.

خالد **بن‌عبدالله**- بعنوان ازهری نگارش دادیم .

خالدی **حسین بن محمدبن موسی‌بن محمود بن‌صالح‌خالدی** - قدسیّ البلدة ، حنفیّ المذهب، ابوعبدالله الکنیة ، عالم ادیب نجیب‌کاتب‌منشی

که بسیار سریع‌الانشاء و تیزقلم و بحسن خط مشهور بود، شعر عربی را نیز بسیارخوب می‌گفت ،کتاب **البشائرالنبویة** وکتاب **غایةالوصول فی‌مدح‌الرسول** وغیر اینها از تألیفات وی میباشد، عاقبت درنتیجهٔ تفتین وحسد رقبا از قدس در دمشق احضار ومحکوم بحبس و تأدیب‌گردید لکن بواسطهٔ شفاعت سید محمد خلیل مرادی‌آتی‌الترجمة معاف و چند روزی مهمان وی شد ، باز بقدس برگشته ودرآخر شعبان ۱۲۰۰ه قمری (غر) درپنجاه سالگی درگذشت . (ص ۷۲ ج ۲ سلك‌الدرر)

خالدی **داودبن سلیمان** - بغدادی، نقشبندی‌"المسلك ، درهیجده سالگی دربغداد تدریس‌میکرد، چند سال‌هم درمکّه مشغول‌علم وعبادت شد و اخیراً هم باز دربغداد بنای تدریس و ارشاد عباد راگذاشت و ازتألیفات او است:

۱- **اشدالجهاد فی‌ابطال دعوی الاجتهاد** ۲- **بیان‌الدین القیم فی‌تبرئة ابن‌تیمیة وابن قیم** ۳- **صلح الاخوان** ۴- **المنحة الواهبیة فی‌ردالوهابیة** . بسال ۱۲۹۹ه قمری (غرصط) در شصت ونه سالگی درگذشت و همهٔ آنها در بمبئی چاپ شده است . (ص۸۱۴ مط)

خالدی **سعید بن هاشم**- بعنوان **ابوعثمان سعید**، درباب‌کنی خواهدآمد.

خالدی **محمد بن‌نصر**- بعنوان **ابن‌القیسرانی** درباب‌کنی خواهدآمد .

خالدی **محمد بن هاشم** - درباب‌کنی بعنوان **ابوبکر** خواهدآمد .

خالدیان موافق‌آنچه درتحت عنوان ابوبکر محمد بن هاشم در باب‌کنی خواهدآمد عبارت از او وبرادرش سعید است‌که وی نیز بعنوان ابوعثمان نگارش خواهد یافت .

خالصی[1]

خالصی **حاج شیخ‌مهدی** - خالصی‌"الاصل ، کاظمی‌"المسکن ، خراسانی المدفن ، از افاضل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد بلکه

۱- **خالصی** - منسوب است بخالص وآن ناحیهٔ بزرگی است در سمت شرقی بغداد بطرف باروی شهر.

از اکابر علمای اسلامیّه و فقهای دینیّه بشمار میرودکه درامر بمعروف و نهی‌ازمنکر و ترویج علوم دینیّه و قیام بوظائف اسلامیّه جدّی وافی داشت ، در محلّهٔ جدید از بلدهٔ کاظمین مدرسهٔ بزرگی بنا نهاد وبمدرسهٔ الزهراءاش نامید ،کتابهای بسیاری برای‌طلاّب علوم دینیّه وقف نمود ، محض بجهت ترویج احکام اسلامیّه چندین مرتبه با حکومت بغداد علم مخالفت برافراشت واز این‌رو ، ساعت شش ونیم ازشب سه‌شنبه دهم‌ذی‌القعدة هزار و سیصد و چهل و یك هجرت باقتضای بعضی علل سیاسی ، جمعی از علمای شیعهٔ مقیم عراق‌عرب، ازطرف دولت‌عراق بایران نفی‌گردیدند وبعضی دیگر نیزکه ازآنجمله صاحب ترجمه (خالصی) بحجاز تبعید شدند . خالصی پس‌از ادای وظائف حجّ و زیارت حضرت رسالت و ائمهٔ بقیع علیهم‌السلام برحسب درخواست دولت قوی شوکت ایران به‌بندر بوشهر رفت بعد عزیمت اسپهان داده ودرهمهٔ آنها محلّ عنایت دولت واحترامات فائقه ملّت‌گردید ، سپس ملاقات بعضی‌از اکابر و طراز اوّل علمای نجف راکه درآن‌اوان بقم‌آمده‌بودند تصمیم داده وبدان بلدهٔ طیّبه رفت وازآنجا بمشهد مقدّس رضوی‌عزیمت نموده و درآنجا اقامت‌گزید و بتألیف و تصنیف و تمشیت امور قضائی و دیگر وظائف دینیّه پرداخت و از تألیفات او است :

۱- تداخل الاغسال ۲- تلخیص رسائل شیخ مرتضی انصاری ۳- حاشیه برالفیهٔ شهید ۴- الدراری اللامعات ۵- شرح‌کفایةالاصول‌آخوند ملاکاظم خراسانی ۶- القواعد الفقهیة ۷- المنحةالالهیة. خالصی روز دوازدهم رمضان ۱۳۴۳ھ قمری (غشمج) درآن ارض اقدس وفات یافت وهم درآنجا مدفون‌گردید .

(ص ۱۷ ج ۴ دریعه و ۱۲۲ ج ۲ عه)

خالطیه - فرقه‌ایست ازمعتزله‌که اتباع احمد بن‌خالط ، ازتلامذهٔ نظام میباشند، پاره‌ای عقائد مختلفه بعقائد استاد مذکور خود افزوده‌اند ، چنانچه به‌تناسخ معتقد بوده وگویند حساب روزقیامت دردست‌حضرت‌مسیح‌است و ادلّهٔ رؤیت‌الهی‌را نیزحمل‌برؤیت عقل فعال می‌نمایند.

خالع **حسین بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد بن عبدالباقی** - شاعر معروف بخالع ، مکنّی بابوعبدالله که دراصل رافقی بود و در سمت شرقی بغداد سکونت داشت، خطیب بغدادی وجمعی دیگر، ازوی روایت نموده‌اند، وی روز دوشنبه دهم شعبان ۴۲۲ھ ق (تکب) درگذشت . نگارنده گوید بچندین قرینه احتمال قوی می‌رود که صاحب ترجمه همان خالع مذکور در زیر باشد .
(ص۱۰۵ ج ۸ تاریخ بغداد)

خالع **حسین بن محمدبن جعفر بن محمد بن حسین**- رافعی یارافقی نحوی، معروف بخالع ، از اکابر نحو ولغت و ادب بود ، تمامی مقاصد نحویّه را از سیرافی و فارسی فراگرفت، شعرخوب نیزمی‌گفته وتألیفات سودمندی دارد:
۱- **الاودیة والجبال والرمال** ۲- **الامثال** ۳- **امثال العامة** وشاید همان کتاب امثال باشد ۴- **تخیلات العرب** ۵- **الدرجات** ۶- **شرح شعر ابی تمام** ۷- **صناعة الشعر** .
بعضی بامامی مذهب بودن وی تصریح کرده‌اند واز اشعار او است :

خطرت فقلت لها مقالة مغرم	**ماذا علیك من السلام فسلمی**
قالت بمن تعنی فحبك بین	**من سقم جسمك قلت بالمتکلم**
فتبسمت فبکیت قالت لاترع	**فلعل مثل هواك بالمتبسم**
قلت اتفقنا فی الهوی فزیارة	**اوموعدا قبل الزیارة قدمی**
فتضاحکت عجبا وقالت یافتی	**لولم ادعك تنام بی لم تحلم**

در سال ۳۸۸ھ ق (شفح) یا درحدود ۳۸۹ھ ق درگذشت . (ص **۲۳۸** ت و۱۵۵ج۱۰جم)

خانچوبانی **سیدابولقاسم**- بعنوان نباتی نگارش خواهد یافت .

خانملا **محمدحسین‌حنفی**، بعنوان پیشاوری ذکر شد .

خاورانی **احمد بن ابی‌بکر**- بعنوان مجدویه خواهدآمد.

خاورانی **محمد بن محمد** - ازعلمای قرن‌ششم اهل‌سنّت میباشدکه درقریهٔ خاوران نامی ازدیهات اخلاطزاییده‌شدوتألیفات‌او بدین‌شرح‌است:
۱- **الادوات** ۲- **الاربعون** ۳- **التصریف** ۴- **التلویح فی شرح المصابیح** ۵- **سیرالملوك** ۶- **شرح حصارالایمان** ۷- **الشرح والبیان** ۸- **قصة ابلیس مع النبی ص** ۹- **القواعد والفوائد** ۱۰- **نخبة الاعراب** ۱۱- **النقاوة فی الفرائض** و غیر اینها و سال وفاتش مضبوط نیست . (ص ۲۰۲۱ ج ۳ س)

خاوری تخلّص اوّلی باباسودائی است که درمحل مربوطه مذکور افتاده است.

خاوندشاهی **محمد** - معروف به میرخواند بهمین عنوان معروفی خودخواهد آمد.

خباز بلدی **محمد بن احمد بن حسین بن حمدان** - معروف بـه خباز بلدی ، به دیه بلد نامی از دیهات موصل انتساب داشت و بهمین جهت وی راگاهی خباز موصلی نیزگویند. فاضل ادیب ، شاعر شیعی امامی ازشعرای صاحب بن عبّاد بود ، موافق نقل معتمد، ثعالبی اورا دریتیمة‌الدهر خود ، از حسنات دنیایش شمرده وگوید ، عجب اینستکه او با اینکه درس نخوانده است تمامی اشعارش نمکین و طرفه بوده و هیچ قطعه‌ای ازآنها خالی از معنی نیکو و عالی ویا مثلی سائر نمیباشد. قرآن را درحفظ داشت ، دراشعار خود از انوارآیات شریفه اقتباس می‌کرد ، او اظهار تشیّع می‌نموده و بعضی از اشعارش نیز دلالت برتشیّع دارد بلکه باآن مذهب خود تمثل می‌کرده و از او است .

انا ان رمت سلوا عنك يا قرة عينی	**فانا اكفر ممن سره قتل الحسين**
لك صولات علی قلبی بقدكالردينی	**مثل صولات علی يوم بدر و حنين**

نیز از او است :

جحدت ولاء مولانا علی	**وقدمت الدعی علی‌الوصی**
متی ماقلت ان‌السيف امضی	**من‌اللحظات فی‌قلب الشجی**
لقد فعلت‌جفونك فی‌فؤادی	**كفعل يزيد فی‌آل‌النبی**

نیز از او است :

انظر الی بعين‌الصفح عن زللی	**لاتتركنی عن ذنبی علی وجل**
هذا فؤادی لم يملكه غيركم	**الا الوصی اميرالمؤمنين علی**

غیر اینها بسیار است و زمان وفاتش بدست نیامد. (ملل وص ۱۳۱ هب)

خباز موصلی **محمد بن احمد** - همان خباز بلدی مذکور فوق است .

خبازی **عمر بن محمد بن عمر** - حنفی خجندی ، ملقّب بجلال‌الدین ، معروف بخبازی ، عالمی است عابد زاهد متنسّك، جامع فروع

و اصول ،کتاب **شرح‌الهدایة** و **مغنی** در اصول فقـه از تألیفات او میباشد و بسال ششصد و هفتاد ویك یا نود ویك از هجرت ۶۷۱ یا ۶۹۱هـ ق درگذشت. (ص۱۵۱فوائدالبهیه)

خبازی

نیشابوری، از استادان قدیم و سخن‌گویان زمان‌سامانیان میباشد در نظم پارسی متفرد بود ، از معاصرین رودکی ومحمدبن‌احمد دقیقی وشهید بلخی (که ترجمهٔ حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته) و نظائر ایشان بشمار میرود وی بسال سیصد و چهل و دو از هجرت (۳۴۲هـ ق) درگذشته و از او است :

میبینی آن‌دو زلف‌کـه بـادش همی برد	گویی‌که عاشقی‌است‌که هیچش‌قرار نیست
یا نه‌کـه دست حـاجب سالار لشگر است	کازدور مینمایـد ، کامـروز بـار نیست

نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص۱۱۹ ج ۱ مع)

خبزارزی

نصر بن‌احمد بن نصر بن مأمون - بصری‌شیعی، مکنّی‌با بوالقاسم، شاعری است مشهور غزلی از مشاهیر شعرای عرب‌که بیسواد بود ، اصلا یارای خواندن و نوشتن نداشت ، درموضع مربد نامی از بصره ، نان برنج می‌پخت و می‌فروخت و لقب مشهوری ، خبزارزی نیز از همین راه است (کـه خبزارز بعربی نان‌برنج راگویند). باوجود این، قریحهٔ شعریّه‌اش‌بسیار صافی و روان واشعارش محل‌حیرت وشگفت مردمان بود، برای استماع اشعارش بدکانش ازدحام‌کرده مینوشتند و ضبط مینمودند. ابوالحسین محمد بن محمد، معروف با بن‌لنکك بصری، شاعرمشهور، باآنهمه جلالتی‌که داشته اشعار اورا استماع‌کـرده و **دیوانی** فقط برای او مرتّب نموده است. نصر عاقبت دربغداد اقامت‌کرده وبا اکابر وافاضل‌آنجا مصاحبت‌نموده‌است. ثعالبی در یتیمةالدّهر، خطیب بغدادی ، درتاریخ بغداد و دیگر اکابر بترجمهٔ حالش پرداخته و نوادر بسیاری بدو منسوب داشته‌اند و از اشعار او است :

لسان‌الفتی خنق‌الفتی حین یجهـل	**لکل امرء مابـین فکیـه مقتل**
اذا ما لسان‌المرء اکثر هـذره	**فـذاك لسان بالبـلاء موکـل**
وکم فـاتح ابـواب شر لنفسه	**اذا لم یکن قفل علی فیه مقفل**

فلاتحسبن الفضل فی‌الحلم وحده بل‌الجهل فی‌بعض الاحانین افضل
اذا شئت ان تحیی سعیدا مسلما فدبرو میزما تقول و تفعل

نیز از اشعار خبزارزی است :

رأیت الهلال و وجه‌الحبیب فکانا هلالین عندالنظر
فلم ادرمن حیرتی فیهما هلال‌السماء من هلال‌البشر
و لولا التورد فی‌الوجنتین وماراعنی من سوادالشعر
لکنت اظن الهلال الحبیب وکنت اظن الحبیب القمر
وذاك یغیب وذا حاضر وما من یغیب کما من حضر

خبزارزی ، بسال سیصد و هفدهم یا بیست وهفتم هجرت (۳۱۷ یا ۳۲۷ه قمری) وفات یافت وبنوشتهٔ یتیمةالدهر (بموجب نقل معتمد) شیعه بوده است .
(ص۲۸۲ج۱کا و۲۱۸ج۱۹جم و۱۸۲ج۲نی و۶۴۱ج۲ع و۴۵۷۹ج۶س و۲۹۶ج۱۳تاریخ بغداد)

ختلی [1]

ختلی — **ابراهیم بن محمد بن عباس** - از محدثین شیعه میباشد و ترجمهٔ حالش درکتب رجالیه است .

ختلی — **محمدبن حسن** - در باب کنی بعنوان ابوالفضل خواهدآمد.

ختلی — **هاشم بن ابراهیم** یا **هشام‌بن ابراهیم مشرقی** از روات و محدثین شیعه میباشد و مراجعه بکتب رجالیه نمایند.

ختن [2]

ختن — **ابان بن عمرو**
ختن — **حمیدبن اسود**
بدون اینکه لفظ ختن بچیزی دیگر اضافه شده باشد هردو از روات‌شیعه میباشند وشرح‌حالشان موکول بکتب رجال است .

۱- **ختلی**- منسوب‌است به ختل‌که بفرمودهٔ بروجردی ، بضم اول وفتح وتشدید ثانی، ناحیه‌ایست در ماوراءالنهر ویا موافق‌نوشتهٔ نامهٔ دانشوران، بهمان وزن ویا بوزن‌سعدی منسوب به ختل از بلاد بلخ است و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

۲- **ختن**- موافق‌آنچه از جوهری نقل شده با دوفتحه ، خویشاوندان طرف زوجه را گویند مثل پدرزن و مادرزن و نظائر ایشان لکن در اصطلاح عامه ، داماد راگویندکه شوهر دختر است و بهرحال بعضی از معروفین یا موصوفین بهمین وصف را تذکر میدهد.

ختن **محمدبن حسن بن ابراهیم** - استرآبادی یا جرجانی ، ادیبی است فاضل جدلی شافعی که در فنون ادب و قرائات قرآنیّه و معانی قرآن مجید و فنون جدل و مناظره ، برعلمای عصر خود تقدّم داشت ، بسال سیصد و سی و هفتم هجرت به نیشابور رفت ، بفاصلهٔ دوسال عزم اصفهان نموده و مسند ابی‌داود را استماع کرد، عاقبت بسال سیصد وهشتاد وشش هجرت (۳۸۶ه قمری) روز عید اضحی درجرجان درگذشت. وی داماد ابو بکر اسمعیلی بوده وختن گفتن او نیز بهمین جهت است. (ص۳۳ ج۲ کا)

ختن **آل میثم التمار**
ختن **محمد بن مسلم**
} هردو با قید اضافهٔ کلمهٔ ختن بمابعد خود ، بفرمودهٔ ابوعلی و بروجردی ، اوّلی عبارت از ابان بن عمرو دویمی عبارت از مارد میباشد وترجمهٔ حالشان موکول بکتب رجال است.

خثعمی - منسوب به خثعم بن انمار پدر قبیله‌ایست از معد ، دراصطلاح علمای رجالی بفرمودهٔ بروجردی ، عبارت از حبیب بن معلل است . در تنقیح‌المقال گوید : خثعمی لقب جمعی است وافرکه ازآن‌جمله است ابان بن‌عبدالملك ، ابراهیم‌بن‌محرز، احمد بن حفص وگروهی دیگرکه شمردن ایشان مشکل است ، بهرحال ترجمهٔ حال موصوفین بهمین وصف خثعمی موکول بکتب رجالیه است .

خجندی[1]

خجندی **ضیاءالدین** - بهمین عنوان **ضیاءالدین خجندی** خواهدآمد.

خجندی **کمال‌الدین** - بعنوان **شیخ‌کمال** نگارش خواهیم داد .

خدری **سعد بن مالك** - بعنوان ابوسعید در باب کنی ، با وجه نسبت آن نگارش خواهد یافت .

۱ـ **خجندی** - منسوب به خجند است (بضم اول و فتح ثانی) وآن شهری است مشهور از بلاد ماوراءالنهر درساحل نهر سیحون بمسافت یکصد و چهل کیلومتر ازجنوب‌شرقی تاشکند.

خدیجی اصغر **خدیجی اکبر** بفرمودهٔ بروجردی ، اوّلی علیّ بن عبدالله بن محمد بن عاصم و دویمی علی بن عبدالمنعم از روات میباشند وشرح‌حال ایشان درکتب رجال است .

خرادینی یا **خراذینی** دراصطلاح علمای رجال، عبارت از علی‌بن عباس است چنانچه درعنوان جراذینی (با جیم اوّل) اشاره نمودیم .

خراز - بروزن عطّار ، بمعنی‌فروشندهٔ خرز وجواهر است ودراصطلاح رجالی، از اوصاف ابراهیم بن زیاد و ابراهیم‌بن عیسی وجمعی دیگر ازمحدّثین میباشد. تحقیق حال ایشان و اینکه لفظ خرّاز (که وصف‌آن دوتن است) بهمان معنی مذکور بوده و یا خزّاز با دو زای نقطه‌دار (بمعنی خزفروش) موکول بکتب رجالیه است .

خراسانی **ابراهیم بن ابی‌محمود**- ترجمهٔ‌حالش موکول‌بکتب رجالیه‌است.

خراسانی **ابومسلم** یا **عبدالرحمن** بعنوان ابومسلم خراسانی در باب کنی نگارش خواهیم داد .

خراسانی **ملامحمدکاظم**- بعنوان‌آخوند خراسانی نگارش دادیم.

خراط‌عسقلانی بعنوان ابویعقوب خرّاط خواهدآمد .

خرزی با دوفتحه ، یا خریزی بفتح اوّل ، دراصطلاح رجالی، عباس بن یزید میباشد و ترجمهٔ حالش درآن علم بوده و معنی این کلمه خرز و جواهرفروش است .

خرقاء صحابیه زنی‌بوده سیاه‌رنگ‌ازمردمان زنگبارکه درعهدسعادت‌رسالت‌ص پیوسته در مسجد نبوی خدمت مینمود ، با جاروکشی‌آن مقام مقدّس افتخار میکرد وآن‌حضرت از وی راضی بوده است . **فَطوبی لِحالِها**

(اوقیانوس‌وآنندراج)

خرقاء میه درضمن ترجمهٔ حال **ذوالرمة** خواهدآمد .

خرقانی[1]

خرقانی	**اسکندر بن دریس**	هردوازمحدّثین امامیّه‌است وترجمهٔحال
خرقانی	**عبدالله بن نصر**	ایشان‌موکول بکتب‌رجالیه میباشد.

خرقانی **علی بن جعفر**، که‌کنیه‌اش ابوالحسن ومولد ومدفنش دیه خرقان بسطام‌است ازمشاهیر عرفا وصوفیّه بلکه ازجملهٔ ابدال و اوتاد و اکابر عبّاد و زهّاد معدود ودرتاریخ‌احمد رفعت دارای مقام‌غوثیتش دانسته وکرامات بسیاری برای‌او مذکور میدارد ودرهریك از اصول شریعت وطریقت وحقیقت مصنّفاتی بدو منسوب دارندکه ازآن جمله است :

۱- **رسالة‌الخائف الهائم من‌لومة‌اللائم**که نظیرآن دراصول‌طریقت‌تألیف‌نشده‌است

۲- **فواتح‌الجمال** وغیر اینها . اما نسبت طریقت و تصوف خرقانی ، بزعم بعضی‌از ارباب تراجم به بایزید بسطامی بوده و بعضی دیگر باستناد اینکه ولادت خرقانی سالها بعداز وفات بایزید بوده است‌آن عقیده را ردّکرده‌اند . فرقهٔ اوّلی در جواب این اعتراض و شبهه‌گویندکه استفاضهٔ خرقانی بعد از وفات بایزید ، از مقام روحانیّتش بوده است و مولوی رومی نیز همین معنی را تأییدکرده وگوید :

بوالحسن بعداز وفات بایزید ـــ از پس‌آن سالها آمد پدید
گاه و بیگه نیز رفتی بی‌فتور ـــ برسرگورش نشستی بیحضور
تا مثال شیخ پیشش‌آمدی ـــ تاکه می‌گفتی شکالش‌حل‌شدی

خود خرقانی نیز در ضمن مذاکرهٔ مجاهدات نفسیهٔ خود میگفت‌که مدت چهل سال‌آب سردنخورده وحق‌تعالی‌بدلش مینگرد وجز خودرا نبیند .کیفیت ملاقات‌او باشیخ‌الرئیس

۱ــ **خرقانی-** منسوب بخرقان‌است وآن بفرمودهٔ تنقیح‌المقال، بفتح اول وسکون‌ثانی دهی است درسمرقند و بفتح اول و فتح و تشدید ثانی و تخفیف قاف ویا برعکس‌آن، دیهی‌است از بسطام در سر راه استرآبادکه ابوالحسن عارف خرقانی نیزکه ذیلا نگارش میدهیم ازآنجا بوده و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

و ابوسعید ابوالخیر درکتب سیَر مذکور و اشعار عربی و پارسی طرفه نیز داشته و از آن‌جمله است :

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین‌حرف‌معمّا نه‌توخوانی و نه‌من

هست از پس‌پرده‌گفتگوی‌من و تو گرپرده برافتد نه‌تو مانی و نه من

نیز از او است :

آن دوست‌که دیدنش بیاراید چشم بی‌دیدنش از گریـه نیاساید چشم

مارا ز بـرای دیدنش بایـد چشم گر دوست نبیند، بچه‌کارآید چشم

یکی‌از کرامات‌منسو به‌خرقانی‌را ازرا‌مشت‌نمونهٔ‌خرواراست‌می‌نگارد: درروضات‌الجنّات ضمن ترجمهٔ حال نجم‌الدین‌کبری‌گوید ، از خرقانی نقل شده‌که‌گوید من بعرش رفته و با سرعت تمام ، هزار طواف‌کردم ، ملائکه‌که با وقار و اطمینان تمام طواف میزدند از سرعت طواف من درشگفت بودند ، من سبب دیرپائی و بطوء حرکت ایشان را پرسیدم پاسخ دادندکه ما ، نور هستیم و نور را یارای بیشتر از این نمیباشد پس ایشان ازسبب سرعت سیر من استفسار نمودند درجواب‌گفتم‌که من بشر وآدمیزاد هستم‌که درسرشت ما نار و نور توأم است و این سرعت سیر در اثر همان نار شوق الهی میباشد . چشم بگشا قدرت یزدان ببین . خرقانی بسال چهارصد و بیست و پنجم هجرت (۴۲۵ﻫ قمری) در خارج خرقان بسطام درگذشت . (ص ۸۱ ت و۱۷۱ ج۱مه و۶۶ ج۱مع و۵۴ ج۴فع)

خرگوشی **عبدالملك بن ابی‌عثمان محمد بن ابراهیم** ، نیشابوری عالم‌فاضل حافظ واعظ، مکنّی‌با بوسعد،مؤلف‌کتاب **شرف‌المصطفی** میباشد، بمحلهٔ خرگوش نامی ازمحلّات نیشابور منسوب است بجهت تحصیل علم بعراق و حجاز و دیار مصر مسافرتهاکرد ، بخدمت علما و مشایخ رسید ، مدتی در مکّه اقامت‌گزید ، عاقبت بموطن اصلی خود برگشت وهمواره مال وجان خود را صرف‌آسایش غربا وفقرا مینمود ، بیمارستانی تأسیس داد ، جمعی از اصحاب خود را بعیادت وپرستاری و انجام ضروریات ایشان برگماشت‌که این‌بیمارستان یکی‌ازمشاهیر آثارخیریّه میباشد. صاحب ترجمه بسال چهارصد و ششم هجرت (۴۰۶ﻫ قمری) درنیشابور وفات یافت .

(ص ۱۳۱ هب و ۱۸۳ ج ۲ نی و ۲۸۲ ج ۳ طبقات)

خرم **میرزامحمودحمزوی**، ازشعرای اوائل قرن حاضرچهاردهم‌هجری شیراز میباشدکه متخلّص‌بخرّم بود، نظم و نثر وی همه را مسلّم و بین‌الاقران محترم شمرده میشد واز اشعار او است :

رهزن دلهـا است ازبس‌چشم مست پرفنش   شیخ را هم بنگرم دل دل کنـان پیرامنش
مردوزن،شاه‌وگدا،عامّی‌وعارف،شیخ‌وشاب   کیست‌آن‌کونیست‌چون‌من‌دست‌دل‌بردامنش

بسال ۱۳۰۶هـ ق (غشو) درشیراز وفات یافت ودرحرم حضرت شاه چراغ مدفون‌گردید .
(ص ۵۵۵ عم)

خریزی بفتح اوّل ، مصطلح علم رجال است و رجوع بخرزی نمایند .

خزاز[1]

خزاز **ابراهیم بن زیاد**
خزاز **ابراهیم بن‌سلیمان**
خزاز **ابراهیم بن عثمان**
خزاز **ابراهیم بن عیسی**
} چنـانچه در بالا مذکـور داشتیم از محدّثین امامیّه میباشند وترجمهٔ حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .

خزاز **جنید بغدادی** - بهمین عنوان نگارش دادیم .

خزاز **حسن بن علی بن زیاد** - بعنوان **وشاء** خواهدآمد .

خزاز **عبدالله بن محمدبن سفیان** - مکنّی با بوالحسن،ازمشاهیر نحویّین و از تلامذهٔ ثعلب ومبرّد ونظائر ایشان میباشد، درقواعد نحوی

۱- **خزاز** - بروزن‌عطار، (که حرف دویمی وچهارمی‌آن، حرف زای معجمهٔ‌نقطه‌دار میباشد) بمعنی خزفروش وبا رای مهملهٔ بی‌نقطه بودن‌آن غلط است. بفرمودهٔ تنقیح‌المقال، لقب جمعی از محدثین میباشدکه ازآن‌جمله یکی نیز ابراهیم بن سلیمان است . بروجردی‌گوید ، خزاز ، لقب ابراهیم بن زیاد است‌که نـام پدرش مابین زیـاد و عثمان و عیسی مردد میباشد . احتمال تعدد هم هست‌که ابراهیم خزاز متعدد بود و هریك از ابراهیم بن زیاد و ابراهیم بن عثمان و ابراهیم بن عیسی، غیر یکدیگر باشند چنانچه وحدت ویکی بودن ابراهیم خزاز نیز محتمل است‌که بعضی از اسامی مذکوره‌که برای پدرش نوشته شده اسم جد و پدر بزرگ باشد بهرحال شرح حال محدثین موصوف بهمین وصف خزاز را موکول بکتب رجالیه داشته و بعضی از سایر طبقات موصوف بهمین وصف خزاز را تذکر میدهد .

مذهب کوفیین و بصریین را بهم آمیخته بود ومصنّفاتی دارد :

۱- اخبار اعیان الحکام ۲- اعیادالنفوس فی‌العلم ۳- الفسخ فی‌اللغة ۴- کتاب رمضان وما قیل فیه ۵- المختصر درعلم عربی **۶- معانی‌القرآن.** خزاز روز سه‌شنبه بیست و نهم ربیع‌الاول سال سیصد و بیست و پنج از هجرت (۳۲۵ھ قمری) درگذشت .

(ص ۱۲۳ ج ۱۰ تاریخ بغداد وغیره)

خزاز

علی بن محمد بن علی - خزّاز رازی قمی ، مکنّی بابوالحسن (یاابوالقاسم) ازمشایخ حدیث امامیّه و اکابر علمای فرقهٔ محقّه میباشدکه فقیه فاضل متکلّم ثقة و جلیل‌القدر بود ، از صدوق (متوفی بسال ۳۸۱ھ ق) و ابوالمفضل شیبانی (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق) و ابن‌عیاش (متوفی بسال ۴۰۱ھ ق) ونظائر ایشان روایت کرده و از تألیفات او است :

۱- الامالی ۲- الایضاح فی‌اصول‌الدین علی مذهب اهل‌البیت ع ۳- کفایة الاثر فی‌النصوص علی‌الائمة الاثنی‌عشر که دربحارالانوار و وسائل‌الشیعة ازآن روایت کرده ودر فصل ثانی از مقدمات بحار بسیارش ستوده وگویدکفایةالاثر کتابی است شریف‌که نظیر آن درامامت تألیف نیافته و اوّلین دلیل برفضل و وثاقت ودیانت مؤلف‌خود میباشد باری سال وفاتش مضبوط نیست لکن از رجال اواخر قرن چهارم هجرت بوده بلکه ظاهر آن است‌که اوائل قرن پنجم را نیز درك‌کرده است . (ص۳۸۸ت)

خزاعی[۱]

خزاعی

احمد بن حسین بن احمد - رازی‌الاقامة ، نیشابوری‌ّالاصل ، خزاعی‌القبیلة ، جدّ عالی شیخ ابوالفتوح مفسّر مشهور، ازاکابر

۱- **خزاعی** - درمجالس‌المؤمنین گوید : خزاعی، منسوب‌است بقبیلهٔ بنی‌خزاعه‌که از قدیم‌الایام از اصفیای شیعیان آل‌محمد ص و محبین خانوادهٔ طهارت میباشند . درتنقیح‌المقال در ترجمهٔ حال ابراهیم بن عبدالرحمن گوید : خزاعی (بضم اول) منسوب است بخزاعه از قبائل ازد ، ازآن‌روکه هنگام مراجعت از مآرب تمام طوائف قوم ایشان بشام رفتند ، این طائفه‌که موسوم بخزاعه هستند تخلف کرده وازدیگران جدا شده ودرمکه‌اقامت گزیدند بهمین‌اسم خزاعه مسمی گردیدندکه خزع درلغت عرب بمعنی تخلف و افتراق است باری شرح‌حال ابراهیم بن*

علمای قرن پنجم هجرت میباشدکه ازسید رضی وسید مرتضی وشیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق) درس خوانده واز تألیفات او است :

۱- امالی الحدیث درچهارجلد **۲- الروضة** درفقه‌وسنن **۳- عیون‌الاحادیث** **۴- المفتاح** دراصول وغیر اینها وسال وفاتش مضبوط نیست . (سطر ۳ ص ۱۸۶ ت)

خزاعی **اسمعیل بن علی-** برادرزادهٔ دعبل‌خزاعی وازمحدّثین‌شیعه میباشد که شرح‌حالش در رجال وشرح‌حال‌دعبل‌نیزدرزیرمذکوراست.

خزاعی **حسین‌بن‌علی -** بعنوان ابوالفتوح ، در باب‌کنی خواهدآمد .

خزاعی **دعبل بن علی‌بن رزین بن عثمان -** یا سلیمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل صحابی ابن‌ورقاء خزاعی ، مکنّی بابوعلی (یا ابوجعفر) از مشاهیر شعرای عرب میباشد ، نام او بنوشتهٔ اکثر اهل فنّ همین دعبل ، لکن بزعم بعضی حسن و برخی محمد و بعقیدهٔ جمعی عبدالرحمن بوده و دعبل (بروزن فلفل)که بعربی شتر قوی را گویند لقب وی میباشد .

دعبل ازمشاهیر شعرای نامی عرب، ادیب فاضل ، صالح متدیّن، مدّاح‌اهل‌بیت عصمت ع ، از اصحاب حضرت رضا ع و دارای طبعی روان بود ، بلکه‌چنانچه ازتاریخ ومدت‌عمرش معلوم میشود عهد سعادت پنج‌امام معصوم را درك‌کرده‌است ازاکابر واشراف شیعه ، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة و رفیع‌الشأن و ممدوح علمای رجال میباشد . اشعارش درغایت وجاهت و ملاحت ، نهایت فصاحت و بلاغت ، مشتمل برنکات و دقائق معانیّه و بیانیّه محتوی محسنّات بدیعیّه و اکثرآنها بجهت اشتمال ببدگوئی خلفای وقت متروك مانده و ارباب تألیف ضبط و تدوین نکرده‌اند بلکه بجهت تقیه و رعایت حال متنفّذین وقت، اکثر مدایحی‌که دربارهٔ خانوادهٔ عصمت‌گفته‌کتمان شده وثبت‌اوراق نگردیده است . خود دعبل باکمال جرأت و جسارت در فنون مدح اهل‌بیت طهارت و

---

*عبدالرحمن بن امیة و احمد بن زید و احمد بن فضل وجمعی دیگر ازمحدثین شیعه را (که بفرمودهٔ تنقیح‌المقال‌احصای‌آنها مشکل وقلیل‌الفائده بوده وبهمین وصف خزاعی موصوف‌هستند) موکول بکتب‌رجالیه‌داشته ودراینجاچندی‌ازطبقات دیگرموصوف‌بهمین وصف‌را تذکرخواهیم‌داد.

قدح مخالفین ایشان فروگذاری نکرده ومی گفته پنجاه سال است که چوب دار خودرا بدوش گرفته ودرسراغ کسی هستم که بپای دارم ببرد لکن پیدا نمی‌کنم، باوجود اینها اشعاری که از وی نقل شده زیاد است بویژه آنچه درمناقب ومصائب اهل بیت رسالت ص گفته وتعصّب بسیاری نسبت باین خانوادهٔ جلیله بکار برده است قصیدهٔ رائیهٔ اوکه بعداز وفات حضرت رضا ع در قم گفته مشهور است و خود دعبل آن را درمجلس مأمون عباسی بعدازتحصیل امان خوانده و یحیی بن اکثم قاضی نیز حاضر بوده واز ابیات همان قصیده است :

لولاتشاغل عینی بالاولی سلفوا — عن اهـل بیت رسول‌الله لم اقر
کم من ذراع لهم بالطف باینـة — و عارض بصعید الترب معتفر
امسی‌الحسین و مسریهم بمقتلـه — وهم یقولـون هذا سیـدالبشر
یا امةالسوء ماجازیت احمد فی — حسن‌البلاء علی‌التنزیل والسور

یحیی گوید : چون دعبل بهمین‌جا رسید من بامر مأمون پی‌کاری رفته و برگشته دیدم که هنوز دعبل قصیده را تمام نکرده و بهمین شعر رسیده است:

لم یبق حی من‌الاحیاء نعلمه — من ذی یمان ولابکر ولامضر
الا وهـم شرکآء فی‌دمائهـم — کما یشارك ایسار علی جزر
اری امیة معذورین ان قتلوا — ولا اری لبنی‌العباس من عذر
اربع بطوس علی‌القبرالزکی اذا — ماکنت تربع من دیر الی وطر
قبران فی‌طوس خیرالناس کلهم — و قبر شرهم هذا من‌العبر
ماینفع‌الرجس‌من‌قرب‌الزکی ولا — علی‌الزکی‌بقرب‌الرجس‌من‌ضرر
هیهات کل امرء رهن بما کسبت — له یداه فخـذ ماشئت او فذر

اشعار این‌قصیده زیاد است، دراینجا محض‌اجتناب از اطناب بهمین‌مقدارکفایت میشود. قصیدهٔتائیهٔ دعبل نیزکه درمصائب اهل‌بیت عصمت ع سروده ودرحضور مبارك‌حضرت رضا علیه‌السلامش خوانده وآن حضرت نیز دوشعر دیگر باشعارآن افزوده در السنه دایر و بغایت مشهور ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر میباشد و مطلع‌آن این بیت است :

مدارس‌آیات خلت من تلاوة — ومنزل وحی مقفرالعرصات

که شمارهٔ ابیات‌آن بنا برآنچه درمجالس‌المؤمنین نقل‌کرده یکصد وبیست بیت میباشد. در معجم‌الادباگوید : این قصیده از احسن اشعار و نیکوترین مدائحی است‌که دربارهٔ

اهلبیت ع گفته شده و همانا مقصود دعبل از آن قصیده حضرت رضا ع بوده و آن حضرت ده هزار درهم و یك خلعت شاهانه از لباسهای مخصوص خودش را بدو عنایت فرمودند پس اهل قم هرچه اصرار کردند که آن خلعت را بسی هزار درهم بدیشان بفروشد قبول ننمود، پس تصمیم گرفتند که آن را قهراً وجبراً از دستش بدر آرند، دعبل گفت این تصمیم شما محض بنظر تبرّك و جلب رضای خداوندی است و آنهم بی‌رضای من صورت امکان ندارد پس مجدداً همان سی هزار درهم را دادند که بفروشد سوگند یاد کرد که نمی‌فروشد مگر اینکه یك پارچه از آن را بخودش بدهند که در کفن خودش بگذارد و ایشان نیز قبول کرده و یك آستین آن را بدعبل داده و راضی نمودند. گویند دعبل، همین قصیده را در لباسی نوشت، درهمان لباس احرام بسته و وصیّت نمود که آن لباس را نیز در کفنش بگذارند.

چون رشتهٔ کلام بدینجا انجامید محض بجهت علاقهٔ روحی، دینی و مذهبی با اعتذار از طول کلام گوئیم: از رجال کشی (که از اکابر اواخر قرن سوم هجرت بوده و یا خود اوائل قرن چهارم را نیز درك کرده و نزدیکتر بعهد سعادت حضرت رضا ع میباشد) نقل است که دعبل در خراسان شرفیاب حضور مبارك آن حضرت شد و عرضه داشت، من قصیده‌ای گفته و بر نفس خودم واجب کرده‌ام که پیش از شما بکسی دیگر نخوانده باشم پس بعد از استجازه شروع بخواندن قصیده‌ای نمود که از ابیات آن است:

الم ترانی مذ ثلثون حجــة — اروح واغدو دائم الحسرات

اری فیئهم فی غیرهم متقسما — وایدیهم من فیئهم صفرات

همینکه دعبل قصیده را بپایان رسانید آن حضرت برخاسته و باندرون رفت، بتوسط کنیزکی یك خرقهٔ خزّ باششصد دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) بدعبل فرستاد و پیغامش داد که آن را مخارج سفر کرده وما را معذور دارد. دعبل گفت بخدا که برای این نیامده و مرامم نیز این نبوده است، لکن حضرت حجة الله یکی از لباسهای مخصوص خود را عنایت فرمایند، آن حضرت آنها را باز برگردانید و جبّه‌ای نیز از لباسهای خود بدو عنایت فرموده و امر باخذ وقبول آن فرمودند. دعبل بقم آمد، اهل قم همینکه جبّه را دیدند هزار دینار (اشرفی طلا) ببهای آن دادند که بفروشد لکن قبول نکرده وازفروش

آن امتناع ورزید وگفت واللّه خودآن سهل است که یك تکّهٔ آن را نیز بهزار دینار نمی‌فروشم پس از قم بیرون شد و ایشان نیز از پشت سر او رفتند جبّه را از دستش گرفتند ناچار بقم برگشت وبا ایشان بسر مجادله برآمد گفتند خود جبّه را پس نمیدهیم و لکن اگر مایل باشی بازهم هزار دینار حاضر است بالاخره دعبل راضی شد بشرط آنکه یك تکّه نیز از آن جبّه بدو بدهند ایشان نیز راضی شدند وهزار دینار ویك تکّه ازجبّه بدو دادند.

درعیون اخبارالرضا ع بسه واسطه از عبدالسلام بن صالح روایت کرده است که دعبل درمرو شرفیاب حضور مبارك حضرت رضا ع شد وبعرض رسانید که یا ابن رسول اللّه درباره شما قصیده‌ای گفته وسوگند خورده‌ام که پیش از تو بکسی دیگر نخوانم پس بعداز اجازه شروع بخواندن قصیدهٔ تائیهٔ مشهور کرده وگفت :

مدارس آیات خلت من تلاوة　　　ومنزل وحی مقفر العرصات

تاآنکه بدین شعر رسید:

اری فیئهم فی غیرهم متقسما　　　و ایدیهم من فیئهم صفرات

آنحضرت گریه کرده و فرمودند راست گفتی ، پس دعبل بدین شعر رسید:

اذا وتروا مدوا الی واتریهم　　　اکفا عن الاوتار منقبضات

آن حضرت کف بکف سابیده وفرمود بلی واللّه منقبضات (یعنی راست است که ما مقبوض الید و دست بسته هستیم) وچون بدین شعر رسید که اشاره بهتقیه وتلخ زندگانی خودش است.

لقدخفت فی الدنیا وایام سعیها　　　وانی لارجوا لامن بعد وفاتی

آن حضرت اورا بدعای خیر یاد کرده وفرمودند: **آمَنَكَ اللهُ یَوْمَ الفَزَعِ الاَكْبَر**. آن حضرت بعد از اتمام قصیده اورا امر بنشستن کرده وباندرون خانه رفت ، خادم بفاصلهٔ یکساعت صد دینار (اشرفی طلا) آورده واز زبان آن حضرت گفت که این را مددخرج خودش بکند، دعبل قسم یادکرد که واللّه برای این نیامده و بطمع چیزی این قصیده را نگفته‌ام ،آنرا برگردانیده ویکی ازلباسهای مخصوص آن حضرت را درخواست نمود که بدان وسیله تبرك جوید و وسیلهٔ افتخار و تشرّف وی گردد ، آن حضرت یك جبّهٔ خز عنایت فرمود وآن صد دینار را نیز پس داده وفرمودند باین زودی محل حاجت تو خواهد شد ونیزفرمودند

که دیگر دراین باب مراجعه بآن حضرت نکنند ، گویا اشاره باین بودکه سبب‌آن را نپرسد. دعبل حسب‌الامر المطاع‌آن جبّه وصد دیناررا قبول‌نمود وباقافله ازمرو بیرون شد درقوهان (که نام موضعی‌است) دزدها ازدحام‌کردند، تمامی‌اموال اهل‌قافله راگرفته و دستهای همه را بستند و شروع بتقسیم اموالشان نمودند و ضمناً یکی از ایشان بدین شعر دعبل تمثل‌نمود : **ارى فيئهم في‌غيرهم متقسما** الخ ، دعبل‌گویندهٔ‌آن‌شعررا استفسار نمود ،گفت دعبل بن علی خزاعی ، دعبل‌گفت ، هماناگویندهٔ قصیده‌ای‌که این‌شعر یکی از ابیات‌آن‌است من‌هستم ،آن شخص دردم به‌پیش رئیس خودشان‌که برسر تلّی مشغول نماز بود رفت ، بعدازنقل قضیّه ، خود رئیس نزد دعبل‌آمد ، پس‌ازآنکه دعبل بودن، اورا استفسار نمود و امر بخواندن‌آن قصیده‌کرد دعبل نیز تمامی‌آن را فرو خواند ، ببرکت‌آن قصیده بند ازدست دعبل وتمامی‌اهل‌قافله برداشته واموالشان را نیز بخودشان ردّنمودند اهل قافله ازآنجا عازم مقصد شدند، دعبل نیز بقم‌آمد ، بمجرّد ورود، اهالی قم خواستاربخواندن‌آن‌قصیده‌شدند، برحسب‌پیشنهاد دعبل درمسجدجامع‌جمع‌گردیدند، دعبل بالای منبر رفته قصیده را فرو خواند ، بصله و انعام و خلعت بسیاری نایل‌گردید تاآنکه اهل قم خبر جبّه را شنیدند و بعداز این جمله ، بهمان روش‌که از رجال‌کشی نقل‌کردیم روایت نموده است . سپس‌گویدکه دعبل بوطن خود برگشت و دیدکه تمامی اموال و اثاث منزل‌او بسرقت رفته‌است پس‌هریك دینار ازهمان صد دینار عنایتی‌حضرت رضا ع را بصد درهم (که‌آن زمان نام سکّهٔ نقره بوده و هرده درهم معادل یك دینار میبود) بشیعیان فروخته و جبران‌آنهمه خسارات وارده را نمود و فرمایش‌آن‌حضرت را که از راه اعجاز فرموده بودندکه‌آن دینارها بزودی محل‌حاجت تو خواهد شد متذکر گردید . دعبل‌کنیزکی داشته‌که طرف میل او بود ، بدرد چشم بسیار سخت مبتلا شد ، اطبّا ازعلاج‌پذیربودن چشم راستش مأیوس بودند وتنها نسبت بچشم‌چپ‌اظهارامیدواری نمودند ، دعبل بسیار دلتنگ‌گردیده جزع و فزع نمود تاآنکه متذکرآن تکّه جبّهٔ حضرت رضا علیه‌السلام شد ، تبرّکاًآن را بچشمهای‌کنیزك مالید وآن تکّه را اوّل‌شب

با دستمالی برروی چشمانش بست تاآنکه علی‌الصّباح هردو چشمش ببرکت‌آن حضرت کاملا بهبودی یافت .

درعیون اخبارالرضااست ، همینکه دعبل درخواندن‌آن قصیده بدین شعررسید:

وقبر ببغداد لنفس زکیة — تضمنها الرحمن فی‌الغرفات

آن‌حضرت فرمودندآیا من هم دوبیت بهمین موضع ازقصیدهٔ تو الحاق نمایم‌که متمم‌این این قصیده‌ات باشد ؟ دعبل‌گفت بلی یا ابن‌رسول‌الله ،آن‌حضرت اشاره بوفات ودفن خود در ارض طوس‌کرده و فرمود :

وقبر بطوس یالها من‌مصیبة — توقد فی‌الاحشاء بالحرقات
الی‌الحشر حتی‌یبعث‌الله‌قائما — یفرج عنا الهم والکربات

تاآخر قضیه . از مشکوةالانوار محمد بن عبدالجبار نیز نقل است وقتیکه دعبل قصیدهٔ مشهور خود را خوانده و بدین شعر رسید :

فلولاالذی ارجوه فی‌الیوم اوغد — تقطع نفسی اثرهم حسرات
خروج امام لامحالة خارج — یقوم علی اسم‌الله والبرکات
یمیز فینا کل حق و باطل — و یجزی علی‌النعماء والنقمات

آن‌حضرت دست‌بسرگذاشته وبپا ایستاد، برای‌آن امام‌قائم **عَجَّلَ‌اللهُ‌فَرَجَهُ** که بزبان دعبل آمده بود دعای فرج‌نمود وبه دعبل فرمودند : **نَطَقَ رُوحُ‌القُدُسِ عَلیٰ لِسانِكَ بِهٰذَیْنِ البَیْتَیْنِ** ولادت دعبل بسال ۱۴۸ و وفاتش بسال ۲۴۵ یا ۲۴۶ یا ۲۴۹ه ق (رمه یا رمو یا رمط) دربلدهٔ طیّب مابین اهواز و واسط ازعراق عرب واقع شد ، بنوشتهٔ بعضی، یکی ازکسان ملك بن طوق‌که بقتل دعبل مأمور بوده عصای‌آهنین سمّ‌داری را بپشت پای وی فرو برد ، بفاصلهٔ یکروز درهمان بلده عازم جنان‌گردید واز تألیفات او است :

۱- طبقات‌الشعراء ۲- الواحدة فی‌مثالب‌العرب و مناقبها .

(ص ۲۷۷ ت و۱۹۷ ج ۱ کا و۷۲ ج ۱ ع و۲۴۳ ج ۳ فع و۹۹ ج ۱۱ جم و۲۰۴ ج ۳ ذریعة)

خزاعی **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **مفید نیشابوری** خواهدآمد .

خزاعی **عمرو بن حمق**، از اکابر اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و از سابقین و اصفیا و حواریین‌آن حضرت میباشد ، در صفّین و

نهروان و جمل حاضر رکاب ظفر انتساب گردید و نسبت بآن بزرگوار مانند سلمان بود نسبت بحضرت رسالت، عاقبت بدست معاویه مقتول شد، سر او نخستین سری است که در دورهٔ اسلامی در نیزه کرده‌اند. وی در بیرون شهر موصل مدفون گردید، سعید بن حمدان پسر سیف‌الدولهٔ حمدانی در شعبان ۳۳۶ ه ق قبرش را تعمیر کرد. وفور اخلاص و علاقهٔ قلبی عمرو نسبت بخانوادهٔ عصمت و دیگر مزایای احوالش را موکول بکتب رجالیه میداریم.
(کتب رجال)

خزاعی — **محمد بن احمد بن حسین** - رازی نیشابوری، جدّ شیخ ابوالفتوح رازی مفسّر مشهور، کنیه‌اش ابوسعید، لقبش شیخ مفید، از ثقات و اعیان علمای امامیّه میباشد که بسیار جلیل‌القدر بود و تألیفاتش بدین شرح است:

۱- **التفهیم فی بیان التقسیم** ۲- **الرسالة الواضحة فی بطلان دعوی الناصبة** ۳- **الروضة الزهراء فی مناقب الزهراء** یا **فی تفسیر فاطمة الزهراء ع** ۴- **الفرق بین المقامین و تشبیه علی ع بذی القرنین** ۵- **کتاب الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین ع** ۶- **منی الطالب فی ایمان ابی طالب** ۷- **المولی** که همهٔ آنها را شیخ ابوالفتوح رازی نوهٔ مؤلف بواسطهٔ پدرش از خود مؤلف روایت مینماید و سال وفاتش بدست نیامد.
(ملل و کتب رجالیه)

خزامی — دراصطلاح رجالی، لقب بدر بن مصعب و رجوع بدان علم نمایند.

خزرجی[1]

خزرجی — **ابی بن ثابت** و اسعد بن زراره و جمعی دیگر که مصطلح علم رجال

خزرجی — **ابی بن معاذ** است، ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم میباشد.

خزرجی — **احمد بن عبدالله** - بعنوان **صفی‌الدین خزرجی** خواهد آمد.

خزرجی — **عبدالوهاب بن ابراهیم** - بعنوان **زنجانی** خواهد آمد.

۱- **خزرجی** - منسوب است بخزرج (بروزن جعفر) بن حارثه بن ثعلبة بن مزیقیا بن نصر بن ازد و اوس برادر خزرج نیز معروف و نسب قبائل انصار بدین دو برادر منتهی میشود، مادرشان زن قیله نامی است از قبیلهٔ ازد و بهمین جهت تمامی قبائل انصار را چه از نسل اوس باشند و چه از خزرج بنی قیله نیز گویند. (تنقیح المقال در ترجمهٔ اسعد بن زرارة)

خزیمی **لقب محمد بن عیسی** از محدّثین امامیّه میباشد و ترجمهٔ حالش درعلم رجال است .

خسرو **محمد بن فراموز** - معروف بملاخسرو ، ازافاضل علمای حنفیّه عهد سلطان محمد فاتح عثمانی میباشدکه مراتب علمیّه را از برهان‌الدین هروی اخذ نمود ، مدرّس مدرسهٔ ادرنه و مورد اکرام سلطان معظّم بود و اورا ابوحنیفهٔ زمان‌خود می‌گفته‌است. بعداز وفات خضربیگ قاضی‌قسطنطنیّه، بقضاوت آنجا منسوب شد ، بسیار متواضع بود، مدرسه‌ای دربروسه بنا نهاد ، بسال ۸۸۵ھ ق در همانجا وفات یافت ، جنازه‌اش را به بروسه نقل نمودند و در مدرسهٔ خودش دفن‌کردند و از تألیفات او است :

۱- **دررالحکّام فی‌شرح غررالاحکام** ۲- **مرآةالاصول الی مرقاةالوصول** در اصول ۳- **مرقاة الوصول الی علم‌الاصول** که هرسه دراستانبول‌چاپ‌شده‌است. پدرش‌رومی‌الاصل واز امرای ترکمان بود و اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف‌گردید. (ص۱۷۹۰ مط)

خسرو **ناصر**- بعنوان ناصرخسرو خواهدآمد .

خسروشاهی **سید عبدالحمید بن عیسی** - ملقّب‌بشمس‌الدین، ازمشاهیرحکما است . علاوه براصول طبابت و فنون حکمت درفقه و حدیث و اکثر علوم متداوله نیز دستی توانا داشت واز تألیفات او است :

۱- **تلخیص‌الشفا** که ملخّص شفای شیخ‌الرئیس‌است ۲- **تلخیص‌المهذب** که درفقه شافعی بوده و تلخیص‌کتاب مهذب ابواسحق شیرازی است . ولادت او درقریهٔ خسروشاه نامی‌درقرب‌تبریزآذربایجان‌میباشد، عاقبت‌بشام رفته وموردعنایت ملك‌ناصرصلاح‌الدین داودگشت و بسال ۶۵۲ھ ق (خنب) درگذشت . (ص ۲۸۷۱ ج ۴ س)

خشاب در اصطلاح رجالی ، عبارت از احمد بن عیسی ، حجّاج بن رفاعة ، حسن بن موسی ، عمران بن موسی و جمعی دیگر از محدّثین امامیّه میباشد و درترجمهٔ حالشان رجوع بآن علم شود.

خشبی **شریك بن قاضی،** محدّث امامی و ترجمهٔ حالش درعلم رجال است.

خشکناکه یا **خشکنانچه** **ابوالحسن علی بن وصیف** - بغدادی ، ملقّب بخشکنانچه ، از علمای امامیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشد، باابن النّدیم (متوفی بسال۳۸۵هـ ق) وشیخ مفید (متوفی بسال۴۱۳هـ ق) ونظائر ایشان معاصر بود، باابن النّدیم رابطهٔ مودّت و یگانگی داشته وهم در زمان او وفات یافت وبیشتر در رقه از بلاد عراق عرب مقیم بود و اخیراً بموصل رفت و ازتألیفات او است :

۱- **الافصاح والتثقیف فی الخراج و رسومه** ۲- **دیوان شعر** ۳- **صناعة البلاغة** ۴- **الفوائد** ۵- **النثرالموصول بالنظم** وسال وفاتش بدست نیامد . نگارنده گوید: ظاهر آن است که این لقب مشهوری صاحب ترجمه (خشکنانچه) بجهت آن است که او شغل نان خشك فروشی را داشته وکلمهٔ خشکنانچه نیز بزبان پارسی لقب شغلی او بوده است، سپس در ولایت عربستان ، همان کلمه معرّب شده و بخشکناکه تبدیل یافته است ، اما اینکه دربدایت حال درکدام یك ازبلاد فارس اقامت داشته که منشأ این لقب پارسی بوده باشد معلوم نیست و محتاج به تتبع زاید است . (ف و۱۰۲ ج ۱۵ جم)

خشنی **محمد بن حارث** - قروی اندلسی حافظ ، ازعلمای اوائل قرن چهارم هجرت میباشد، ظاهراً مالکی مذهب بوده واز تألیفات او است :

۱- **الاتفاق والاختلاف لمالك بن انس و اصحابه** ۲- **اخبار الفقهاء والمحدثین** ۳- **اخبارالقضاة بالاندلس** ۴- **القضاة بقرطبة** که بسال ۱۹۱۴م درمادرید با ترجمه‌ای بزبان اسپانیائی چاپ شده و درحدود سال ۳۳۰هـ قمری درگذشته‌است. (۸۲۳مط)

خشنی **محمدبن مسعود** - بعنوان **ابن ابی الرکب** در باب کنی خواهدآمد .

خشینی لقب جرهم ازمحدّثین شیعه بوده و ترجمهٔ حالش درعلم رجال است.

خصاف **احمدبن عمر** - (یا عمرو بن مهیر) رازی شیبانی ، مکنّی بابوبکر ، از علمای حنفیّهٔ قرن سوم هجرت میباشدکه در علوم متداوله خصوصاً در حساب و فرائض بصیر و بمذهب ابوحنیفه خبیر بود ، با دو واسطه از خود

ابوحنیفه روایت نموده و از تألیفات او است:

۱- **احکام‌الاوقاف** یا **احکام‌الوقوف والصدقات** که در قاهره چاپ شده است ۲- **ادب‌القاضی**
۳- **الحیل** درفقه حنفی که موضوع آن محرّمات مرد و بیان طرق استخلاص از آنها است
(نه حیله‌هائی که در ابطال حق یا احقاق باطل بکار برند) و در مصر چاپ شده است
۴- **الخراج** ۵- **الرضاع** ۶- **الشروط** ۷- **المحاضر والسجلات** ۸- **مناسك‌الحج** ۹- **الوصایا**
صاحب ترجمه بسال ۲۶۱ه‍ ق (رسا) درحدود هشتاد سالگی درگذشت .

خصاف - (بروزن عطّار) کسی راگویند که دوچیز، خصوصاً دولنگهٔ کفش‌را روی هم‌گذارد و وصله‌دوزکفش را نیزگویند . (ص ۸۲۴ مط و۲۹ فوائدالبهیة وغیره)

خصالی
جغتائی، حسن‌بیگ - در اصل از اهل جغتای بوده و درخراسان سکونت نموده و از اشعار او است :

یك شیشه می‌آرید زایران **سوی توران** تا خون جگر گوشهٔ کاووس ببندم

شرح زاید بدست نیامد. (ص ۲۰۶۴ ج ۳ س)

خصالی
کاشانی، از شعرای عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه‍) واز شاگردان‌محتشم‌کاشانی(متوفی بسال۹۹۶ه‍ق) بوده‌واز اشعاراواست:

مکن منع‌من بیدل، زبسیارآمدن سویت که‌گر صد بار دارم آرزو ، یکبار میآیم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۰۶۴ ج ۳ س)

خصی
در اصطلاح رجالی ، لقب داود و دینار وچند تن دیگر میباشد و ترجمهٔ حالشان درآن علم است .

خصیبی
درضمن‌عنوان‌**حضینی**(که باحرف **ح** بی‌نقطه و **ض** بانقطه‌میباشد) اشاره شد .

خضری
عامر رامی صحابی، شرح حالش موکول بکتب مربوطه میباشد .

خضری
شیخ محمد ، دمیاطی شافعی ، مشهور بخضری ، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه در مدرسهٔ طبرسیهٔ قاهره مراتب معقولی و

منقولی را تکمیل کرد و تا آخر عمر مشغول تدریس و افاده و مرجع استفادهٔ جمعی کثیر بوده واز تألیفات او است :

۱- اصول الفقه ۲- حاشیة الخضری علی شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالك ۳- حاشیة الخضری علی شرح الملوی علی السمرقندیة در علم بیان **۴- مبادی علم التفسیر** که همهٔ اینها درقاهره چاپ شده است. (ص۸۸۵مط)

خضیب الایادی دراصطلاح رجالی ، احمد بن علی رازی میباشد و ترجمهٔ حالش در آن علم است .

خطائی **شاه اسمعیل صفوی** ، پسر سلطان حیدر ، مؤسس دولت صفویّه ، در۹۰۶ه ق بسلطنت رسید ، از نامداران سلاطین ایرانی میباشد، بفتوحات بسیاری نایل شد ، در توسعهٔ بلاد ایرانی همّت‌های بی‌پایان بکاربرد، در ترویج مذهب شیعه اهتمام تمام داشت، تبریز را پایتخت خود نموده و بیست وچهار سال باکمال استقلال سلطنت راند تا بسال ۹۳۰ه قمری (ظل) درقصبهٔ سراب آذربایجان وفات یافت، جنازه‌اش باردبیل نقل گردید، درپهلوی جدّ عالیش شیخ صفی الدین اردبیلی آتی الترجمة دفن شد وشاه طاهر کنی در تاریخ وفات اوگوید :

گفت قضا کز پی تاریخ او **شاه جهان کرد جهان را وداع**= ۹۳۰

حیرتی نیز گوید :

«شاه وشاه وشاه» می‌گفتند، اندر ماتمش من همین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم= ۹۳۰

شاه اسمعیل طبع شعری صاف و روان وشاهانه نیز داشت بخطائی تخلّص می‌کرد واز او است:

بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد کرد فریاد ، که فرهاد دگر پیدا شد

ایضاً :

چنان خوب است ماه عارض وچاه زنخدانش که یوسف مبتلا گشته است واسمعیل قربانش

دیوانی مرتّب و چند مثنوی بنام **بهجة الاسرار** ، **ده نامه** ، **مناقب الاسرار** و **نصیحت نامه** بدو منسوب دارند و عهده‌دار ترجمهٔ حال اوکتب تواریخ است .

(ص ۹۵۱ ج ۲ و ۳۰۵۰ ج ۳ س وکتب تواریخ)

خطائی

شاعر، ایرانی که خود را بخطائی تخلّص میکرد، بهندوستان رفته و سالیان دراز درکجرات هند زیسته واز او است :

سیه‌چشمان کجراتی ،که رشك صورت‌چینند   نگویم کافر ایشان را ، ولی غارتگر دینند
بگیسو جملـه چـون عنبر ولکن عنبر سارا   بچشمان‌جمله‌چون‌آهوولی‌آهوی‌مشکینند

نام و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد .   (ص ۲۰۵۰ ج ۳ س)

خطائی

عثمان نظام‌الدین - متولد سال ۹۰۱هـ قمری (ظا) در السنهٔ ادبا مشهور واز تألیفات او است :

۱- **حاشیه برمختصر تفتازانی** که بسیار مختصر است وتاآخر آن‌کتاب‌نیست بلکه تا بحث‌تعریف مسندالیه بضمیراست وبسال ۱۲۵۶هـ قمری درکلکتّه بسال۱۲۸۶هـ قمری نیز درهندچاپ‌شده وچهار نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌های۲۹۶۱ـ۲۹۶۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارتهران موجود میباشد ۲- **حاشیهٔ مطول معروف تفتازانی** که یك نسخهٔ خطّی‌آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران موجود است . حرف چهارمی این عنوان (خطائی)که محشّی مختصر و مطوّل است موافق‌آنچه از بعض فهرست‌ها نقل شده و در اصطلاحات اهالی وفضلای معاصر ما نیزمعروف میباشد همزه‌است (خطائی) ولی‌بنوشتهٔ‌کشف‌الظنون حرف چهارمش **ب** یك نقطهٔ ابجدی است (خطابی) . از فهرست‌کتابخانهٔ رضویّه نقل است‌که حاشیهٔ مختصر خطائی چنانچه معروف است از جلال‌الدین اوبهی از شاگـردان خود ملاسعدتفتازانی‌است و اوراخطائی(باهمزهٔ‌حرف‌چهارم)گویندویاموافق‌کشف‌الظنون از نظام‌الدین عثمانی خطابی است‌که حرف چهارمش حرف **ب** ابجدی است وسال وفات نظام‌الدین عثمان معلوم نیست.   (کشف‌الظنون وص ۴۰۶ ج ۲ فهرست سپهسالار)

خطاب- دراصطلاح رجالی، لقب سلیمان‌بن‌خالد ومروان وجمعی‌دیگر ازمحدّثین شیعه میباشد و ترجمهٔ حال ایشان موکول بکتب رجالیه است.

خطابی

احمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب - (بـروزن عطّار) مکنّی بابوسلیمان ، از اولاد زید بن خطّاب، برادر عمر میباشدکه از

مشاهیر محدّثین و فقها و لغوییّن و ادبای اواخر قرن چهارم هجرت بود ، درعراق‌عرب تحصیل مراتب علمیّه نمود ، بمقامی عالی رسید، بحدّی‌که بعضی‌از ارباب تراجم‌هم‌عیار ابوعبید قاسم بن سلام‌اش دانند ، عاقبت‌بشهر بست‌که موطنش‌بوده برگشته وبنای‌تدریس گذاشت و تألیفات سودمندی دارد :

۱- اصلاح‌غلط‌المحدثین ۲- اعلام‌السنن‌فی‌شرح‌البخاری ۳- شأن‌الدعاء ۴- الشجاج ۵- شرح الاسماء الحسنی ۶- العزلة ۷- الغنية عن‌الکلام و اهله ۸- غریب‌الحدیث ۹- معالم‌السنن فی‌شرح سنن ابی‌داود وغیر اینها . وی درسال سیصد و هشتاد و هشتم هجری قمری درگذشت و اشعار خوب نیز دارد و ازآن‌جمله است :

شر السباع العوادی دونه وزر　　والناس شرهم مادونه وزر
کم معشر سلموا لم یؤذه سبع　　وما تری بشرا لم‌یؤذه بشر

ایضاً :

مادمت حیا فدارالناس کلهم　　فانما انت فی‌دارالمدارات
من یدرداری‌ومن‌لم‌یدرسوف‌یری　　عما قلیل ندیما للندامات

ایضاً :

تغنم سکوت الحادثات فانها　　و ان سکنت عما قلیل تحرك
و بادر بایام السلامة انها　　رهان وهل للرهن‌عندك مترك

نام صاحب ترجمه موافق‌آنچه از یتیمة‌الدهر نقل شده (چنانچه نگارش دادیم) **احمد** است لکن درطبقات‌الشافعیّة و معجم‌الادباء اسم اورا **حمد** نوشته‌اند . درمعجم‌گوید ، از خودش نیز نقل شده‌که نام من **حمد** بوده (بدون الف اوّل) لکن چون مردم الفی افزوده و احمد نوشتند من هم اهمیتی نداده و اعتراض نکردم . در طبقات ، احمد بودن راکه از ثعالبی نقل شده تغلیط نموده و در روضات‌الجنّات نیز از سمعانی نقل‌کرده‌که نامش **حمد** (بی‌الف) میباشد و احمد (باالف) از اغلاط عامّه است . اینك نگارنده نیز حمد بودن نام صاحب ترجمه را تأیید مینماید .

بست - (بضمّ اوّل) شهری است بزرگ از بلاد کابل مابین هرات و غزنه .

(۱۳۱هب و ۱۸۳ ج۱کا و۲۶۲ت و۲۴۶ ج۴جم و ۲۱۸ ج۲ طبقات و ۲۰۴۹ ج ۳ س وغیره)

خطابی　　**ایوب بن سعید** - محدّث امامی وشرح‌حالش درکتب رجال‌است.

خطابی **حمد بن محمد** - همان‌خطابی، احمد مذکورفوق‌میباشد و رجوع بدانجا نمایند .

خطابی **عبدالله بن محمد بن حرب** - خطاب نحوی ، مکنّی بابومحمد ، از نحوییّن کوفه و بخطابی معروف و ازتألیفات او است :

۱- عمودالنحو وفصوله ۲- المکتم‌فی‌النحو ۳- النحوالصغیر ۴- النحوالکبیر.

شرحی دیگر بدست نیامد و زمانش پیش‌از زمان‌ابن‌الندیم(متوفی بسال۳۸۵ھ ق) بوده‌است.
(ص ۱۰۴ ف)

خطابی **نظام‌الدین عثمان** - در عنوان خطائی (که حرف چهارمش همزه بوده) اشاره شد.

خطابیه - بفتح اوّل و تشدید ثانی ، یکی از فرق باطله میباشدکه باbوالخطّاب منسوب است و درضمن عنوان بزیعیّه مذکور افتاد ، رجوع بدانجا نمایند و هریك از افرادآن فرقه را خطّابی‌گویند .

خطمی دراصطلاح رجالی، لقب‌بدر بن عبدالله، بدیل‌بن عمرو، حارث بن عدیّ، عدیّ بن ثابت و جمعی دیگر میباشد و ترجمهٔ حال ایشان درآن علم است .

خطّی[۱]

خطی **شیخ احمد بن محمد بن یوسف بن صالح** - خطّی‌الاصل، بحرانی المنشاء والتحصیل ، اگرچه بطور اجمال تحت عنوان بحرانی

۱- **خطی** - بتشدیدثانی وفتح وکسراول ویا چنانچه مشهوراست فقط بکسرآن منسوب به دیه خط (با همان حرکه) نامی‌است ازمضافات بحرین یا یمامه‌که بخط هجر معروف‌میباشد، درآنجا نیزه‌های خوب و ممتاز می‌فروشند و رماح خطی نیزکه در کلمات عرب دائر و بسیار ممتاز میباشد بهمانجا منسوب است . هجر نیز شهری است بزرگ ،کرسی بلاد بحرین ، انار و پنبه و ترنج و بعضی محصولات دیگرش ممتاز ، خصوصاً خرمای‌آن‌که بی‌بدل وضرب‌المثل و **فلانٌ کَناقِلِ التَّمْر اِلی هجَرْ** از امثال دائره میباشد ودرضمن احساء نیز اشاره شده است ودر اینجا بعضی از موصوفین بهمین وصفِ خطی را مینگارد .

نگارش یافته لکن محض پاس مقام آن عالم ربّانی مجدداً می‌نگارد که وی عالمی است عامل فاضل کامل زاهد عابد متّقی ، ادیب شاعر محقّق مدقّق محدّث ثقة ، جامع فروع و اصول ، معقول ومنقول ، دارای مراتب علمیّه وعملیّه . درعبادت، سخاوت، فصاحت، بلاغت ، حسن تقریر و بیان و تشیید مبانی دینیّه اعجوبهٔ زمان بود. بجهت انتساب بدو تألیف منیف خود **خمائل** و **رياض الدلائل** گاهی اورا **افاضل الخمائل** وزمانی **فاضل رياض الدلائل** نیز گویند . او از تلامذهٔ مجلسی ثانی و استاد شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی صاحب بلغة الرجال بود ، ملامحمدباقر سبزواری صاحب ذخیره محض استفاده ازمراتب علمیّه‌اش در هرهفته دو روز با وی خلوت می‌کرده‌است، مجلسی دراجازهٔ خود بسیارش می‌ستاید. اشعار شیخ احمد نیز نغز وطرفه و ازآنجمله چند شعر میباشدکه درجواب دوبیت سید عبدالرؤف بن سیدحسین بحرانی گفته وآن دوبیت این است :

لايخدعنك عابد في ليله	**يبكي وكن من شره متحذرا**
لم يسهر الليل البعوض ولم يصح	**في جنحه الا لشرب دم الورى**

جواب شیخ احمد این است :

عجبا لمن قعدت به افكاره	**عن فهم سر مليكه في مايرى**
حقر الذين تهجدوا وهم هم	**قوم لوجه الله قدهجروا لكرى**
ما اسهر الليل البعوض لقصده	**ظلماً ولاطلبا لشرب دم الورى**
لكنما حيث الدماء تنجست	**بالنص ارسل للدماء مطهرا**

تألیفات شیخ احمد بدین شرح است:

۱- **الاستقلالية** دراستقلال پدر درولایت تزویج دختر بالغهٔ باکره ۲- **البداء** ۳- **الحسن والقبح العقليان** ۴- **الخمائل** درفقه ۵- **الرموز الخفية في المسائل المنطقية** ۶- **رياض الدلائل و حياض المسائل** درفقه که جز مقداری ازباب طهارت دیده نشده ۷- **عينية صلوة الجمعة** ۸- **المشكوة المضيئة في العلوم المنطقية** وغیر اینها . وی بسال ۱۱۰۲ھ قمری (غقب) در کاظمین وفات یافت . (ص ۲۴ ت و۲۰۵ ج ۱۱ اعیان)

خطی

شیخ جعفر بن محمد بن حسن - بحرانی، ازشعرا وادبای عالی‌مقام قرن یازدهم بحرین میباشد . کنیه‌اش ابوالبحر، نسبش بمعد بن عدنان موصول ، بسال ۱۰۲۸ھ قمری (غکح) وفات یافت . تمامی اشعارش آبدار است ،

ویژه قصائدش تمام فصاحت و بلاغت و الفاظ رشیقه ومعانی مبتکرۀ دقیقه را حاوی میباشد، هنگامی که باصفهان آمد با شیخ بهائی ملاقات و اظهار ادبیّات وکمالات علمیّه می نمود، شیخ بهائی قصیدۀ رائیۀ خود راکـه وسیلةالفوز والامان فی مدح امام الزمان ع نام دارد بدو تذکر دادکـه تا یکماه دیگر نظیرآنرا بگوید ، خطّی گفت یکماه زیاد است فقط یکروز مهلت کافی است، پس گفت آنهم لازم نیست که درهمین مجلس باشد، خودرا بگوشه‌ای کشیده وبالبداهة یك قصیدۀ عالی بهمان وزن و قافیه انشا نمودکه مطلع آن این است :

هی الدار تستسقیك مدمعك الجاری   فسقیا فاحـدی الـدمع ماکان للدار

فانت امرء بـالامس قدکنت جارها   وللجار حق قـد علمت علی الجـار

تاآنکه در مقام اظهار مجهول القدر بودن خود گوید :

جهلت علی معروف فضلی فلـم یکن   سواه منالاقـوام یعرف مقداری

پس شیخ بهائی بجماعتی از سادات و اعیان بحرین که حاضر بوده‌اند اشاره کرده وفرمود انشاءالله ایشان از شما قدردانی می‌کنند ، بعداز اتمام قصیده بیش از اندازه موردتحسین شیخ شده وتقریظی عالی بدان بنگاشت .

(تنقیح المقال و منن الرحمن وص ۱۴۱ ج ۱۷ اعیان)

خطیب[1]

خطیب **ابراهیم بن منصور**- در زیر بعنوان خطیب عراقی مذکور است .

خطیب **عبدالرحیم بن محمد**- { **ابن نباتـه** یا **ابـویحیی** } بعنوان ابن نباته در باب کنی خواهدآمد .

خطیب **احمدبن علی** - در زیر بعنوان خطیب بغدادی مذکور است .

خطیب **اسکافی، محمد بن عبدالله**- اصفهانی ،کنیه‌اش ابوعبدالله، شهرتش خطیب اسکافی، از ادبا و لغویین اواخرقرن چهارم و اوائل قرن

۱- **خطیب** - درلغت مشهور ومعروف ، دراصطلاح علما و ارباب تراجم لقب بعضی از محدثین و علما و اکابر میباشد و بترجمۀ حال اجمالی بعضی از ایشان می‌پردازد . ازآنروکه غالباً با قید محل و مکان خود موصوف و بضمیمۀ همان قید معروف هستند، مثل خطیب بغدادی و خطیب تبریزی و نظائرآنها ، لذا محض سهولت امر بمراجعه کنندگان ، علاوه براسامی ایشان با رعایت ترتیب درهمان قید نیز معرفی مینمائیم .

پنجم هجرت میباشدکه با صاحب بن عبّاد مصاحبت داشت ودر ری خطیب بود . صاحب گوید: سه‌کس از اصفهان درعلم بمقامی‌عالی رسیدند **حائك** (جولاهه) ، **حلاج** (پنبه‌زن) و **اسکاف** (کفش‌گر) اما حائك ، ابوعلی مرزوقی . حلاّج ، ابومنصور. اسکاف، ابوعبدالله خطیب است . خطیب تألیفات خوبی دارد :

۱- **درةالتنزیل و غرةالتأویل** درآیات متشابه‌که درقاهره چاپ‌شده‌است ۲- **شواهد سیبویه** ۳- **العزة**که حاوی بعض اغلاط ادبا است ۴- **غلط کتاب‌العین** ۵- **لطف‌التدبیر فی‌سیاسةالملوك** ۶- **مبادی‌اللغة العربیة**که درموضوعات متفرقه و دارای شصت باب بوده وآن نیز درقاهره چاپ شده است ۷- **نقدالشعر**. خطیب بسال ۴۲۰ یا ۴۲۱ھ قمری (تك یا تکا) درگذشت . (ص ۴۳۶ مط و۲۱۴ ج ۱۸ جم)

خطیب **بغدادی، احمدبن علی‌بن‌ثابت‌بن‌احمدبن مهدی** - بغدادی، معروف بخطیب بغدادی ، مکنّی بابوبکر، فقیه محدّث مورّخ ادیب حافظ ، اشعری‌ّالاصول شافعی‌الفروع ، از مشاهیر حفّاظ و فقها میباشدکه دراکثرعلوم متداوله دستی توانا داشت، درفقه وحدیث ونحو و لغت ومانندآنها تألیفات منیفهٔ بسیاری داردکه زیاده برشصت بوده بلکه بنوشتهٔ بعضی درحدود صدکتاب میباشد ، مشهورترین آنهاکتاب تاریخ‌بغداد او است‌که دراین اواخر بسال۱۳۴۹ھ قمری= ۱۹۳۱م درچهارده مجلّد چاپ وحاوی‌ترجمهٔ‌حال محدّثین وعلمای‌بغداد تازمان‌خودش میباشد. محبّ‌الدین بن نجار، ذیلی برای این‌کتاب نوشته‌که مفصل‌تر از خودکتاب است و ابوسعید سمعانی نیز یك مجلّد وتقی‌الدین‌بن رافع نیز یك مجلّد در ذیل‌آن نگاشته‌اند وبعضی‌ازتألیفات اورا تذکر میدهد :

۱- **اجازةالمجهول** ۲- **ادب‌الفقیه والمتفقه** ۳- **ایضاح الملتمس** ۴- **البخلاء** ۵- **تاریخ بغداد**که ذکر شد ۶- **تقییدالعلم** ۷- **الجامع لاداب‌الراوی والسامع** ۸- **الجهر بالبسملة** ۹- **رافع‌الارتیاب‌عن‌اسماء رجال‌الحدیث** ۱۰- **الرحلةفی‌طلب‌الحدیث** ۱۱- **شرح دیوان ابی‌تمام الطائی** ۱۲- **شرف اصحاب الحدیث** ۱۳- **کشف‌الاسرار** ۱۴- **الکفایة فی‌قوانین‌الروایة** یا **فی‌معرفة اصول‌الروایة**که یك نسخه ازآن در خزانهٔ بانکی‌فور برقم ۳۶۳ موجود است ۱۵- **المتفق والمفترق** ۱۶- **مقدمهٔ تاریخ بغداد**که بشرح اصل بغداد و اسم

و تاریخ بنا و اقسام بغداد محتوی بوده و درسال ۱۹۰۴م در پاریس چاپ شده است **۱۷- المکمل فی بیان المهمل** وغیر اینها . با اینکه خطیب از اعاظم فقها بوده در تاریخ و علم حدیث شهرت یافت، درکثرت محفوظات و روایات بمقام قدمای حفّاظ رسید، در حدیث علاّمهٔ وقت خود بود ،گویندکه‌آن علم شریف بدو منتهی‌گشته و سلسلهٔ حفّاظ با وی ختم‌گردید . وفات خطیب، روز دوشنبه هفتم ذی‌الحجهٔ سال چهارصد و شصت و سه هجرت (۴۶۳ه قمری) درهفتاد ویك‌سالگی در بغداد واقع وبحسب وصیّت خودش جنب قبر بشرحافی مدفون‌گردید. درهمان‌سال ابوعمر یوسف بن‌عبدالله، صاحب‌کتاب‌استیعاب نیز که **حافظ غرب** بوده (شرح‌حالش بعنوان ابن‌عبدالبرخواهدآمد) وفات یافت چنانچه خطیب**حافظ شرق**بوده‌است. ابواسحق‌شیرازی که‌از تلامذهٔ‌خطیب وخوشه‌چین‌مصنّفات وی بوده با دیگر اکابر وقت در تشییع جنازه‌اش حاضر بوده‌اند .گویند شیخ ابوبکر بن زهراء صوفی ، قبری برای خود نزد قبر بشرحافی تهیه‌کرده بود ، هرهفته یك مرتبه در توی‌آن قبرمیخوابید وتمامی قرآن را تلاوت مینمود، بعداز وفات‌خطیب‌که میخواستند نزد قبر بشر دفنش‌کنند اصحاب حدیث نزد ابوبکر مذکورآمده و خواستار دفن‌خطیب درقبر مذکور اوگردیدند، ابوبکر شدیداً امتناع نمود ، ایشان قضیّه را بابوسعد صوفی اظهارکردند ، ابوسعد ابوبکر را احضارکرد وگفت نمی‌گویم‌که تو قبر خود راکه بدان ترتیب برای خودت تهیه‌کرده‌ای بخطیب بده لکن همین قدر می‌گویم‌که اگر بشر زنده بود وتو هم نزد او نشسته باشی و درهمان حال خطیب وارد شده و بخواهد او نیز نزد تو بنشیندآیا دوست داری‌که تو بالاتر ازخطیب ونزدیکتر به‌بشر نشسته باشی‌گفت نه ، فوراً بلند شده وخطیب را درجای خودم می‌نشانم ، ابوسعدگفت اکنون‌هم باید همین‌طور باشد پس ابوبکر در اثر این جمله قبول نموده و راضی شدکه خطیب را در همان قبر مذکور او دفن‌کنند .گویندکه خطیب بلاعقب بود ، درحال مرض موت ، تمامی اموال خود را بفقرا و فقها و اصحاب حدیث تقسیم وکتابهای خود را نیز بمسلمین وقف‌کرد و وصیّت‌نمودکه لباسهایش را نیز بعداز وفاتش تصدّق‌نمایند ونیزگویند خطیب درمکّه،

به نیّت آنکه بغداد را تاریخی بنویسد ، درجامع منصوری بغداد تدریس و املای حدیث کند، درجوارقبر بشرحافی مدفون گردد، از آب زمزم نوشیده بود اینك بهرسه مرام خود موفق گردید و از اشعار خطیب است :

ان کنت تبغی الرشاد محضا ... لامر دنیاك والمعاد
فخالف النفس فی هواها ... ان الهوی جامع الفساد

(ص ۲۵۱ ج ۱ مه و ۷۸ ت و ۱۳۲ هب و ۲۷ ج ۱ کا و ۸۲۷ مط و ۱۳ ج ۴ جم و ۳۲۴ ج ۲ ع و ۲۶۶ ج ۱۱ تاریخ بغداد و ۱۲ ج ۳ طبقات)

خطیب **تبریزی، محمدبن عبدالله-** درزیر بعنوان خطیب عمری مذکوراست.

خطیب **تبریزی ، یحیی بن علی بن محمد بن حسین - یا حسن بن موسی بن بسطام** (یا آنکه جدّش محمد پسر موسی بن بسطام است چنانچه در بعض تراجم محمد بن موسی نوشته‌اند و ظاهر آن است که ازقبیل نسبت بجدّ باشدکه درکتب تراجم بسیار متداول است) بهرحال یحیی ازقبیلهٔ شیبان بود، درتبریز آذربایجان تولد یافته و دربغداد توطن نمود ، از ابن دهان و ابن برهان و شیخ عبدالقاهرجرجانی و خطیب بغدای و ابوالعلاء معری و دیگر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه کرد تاآنکه نحو و لغت و ادبیّات را تکمیل نمود . ادیبی بود نحوی کامل ، لغوی فاضل ، در شمار ائمهٔ ادب و لغت و اکابر علمای سنّت و جماعت معدود ، اینکه بخطیب تبریزی شهرت یافته در معجم الادباء تغلیطش کرده وگویدکه او ابن الخطیب است نه خطیب . تألیفات خطیب بدین شرح است :

۱- تفسیرالقرآن والاعراب ۲- تهذیب اصلاح المنطق ۳- تهذیب غریب الحدیث ۴- شرح اصغرکتاب حماسه ۵- شرح اکبرکتاب حماسه ۶- شرح اوسط کتاب حماسه ۷- شرح دریدیه ۸- شرح دیوان ابی تمام ۹- شرح دیوان متنبی ۱۰- شرح سقط الزند که دیوان ابوالعلاء معری است **۱۱- شرح لمع ابن جنی ۱۲- شرح معلقات سبعة ۱۳- شرح مفضلیات ۱۴- الکافی فی علم العروض والقوافی ۱۵- کنزالحفاظ فی کتاب تهذیب الالفاظ ابن سکیت** درلغت. گویندکه خطیب لباس حریر می‌پوشید ، عمامهٔ مذهّب برسر میگذاشت ، اکول و پرخوار بود ، بشرب خمر رغبتی بسیار داشت بلکه مدمن خمر بود ، درحال مستی درس میگفت و درسال پانصد و دویم هجرت ۵۰۲ هـ ق (ثب) دربغداد جان داد .

(ص ۷۸ ت و ۳۷۶ ج ۲ کا و ۲۵ ج ۲۰ جم وغیره)

خطیب **جزری، محمد بن یوسف** - فقیه‌شافعی نحوی اصولی ریاضی‌منطقی، ملقّب بشمس‌الدین ، بجزیره منسوب و مدتی درجامع طولونی خطیب بوده واز تألیفات او است :

۱- دیوان‌شعر ۲- شرح‌الفیهٔ ابن‌مالك ۳- شرح‌تحصیل ۴- شرح منهاج‌بیضاوی.

وی بسال ۷۱۱ه قمری (ذیا) درهشتاد ویك سالگی درگذشت . (سطر ۶ ص۷۹ ت)

خطیب **جعفر بن مثنی**، و چند تن دیگر ازمحدّثین و روات شیعه میباشد و شرح حال ایشان درکتب رجال است .

خطیب **جعفر بن محمد**، بعنوان مستغفری خواهدآمد .

خطیب **حصکفی، یحیی بن سلام** - بعنوان حصکفی نگارش‌یافته‌است.

خطیب **خوارزمی، محمد بن محمودبن محمد بن حسن** - خوارزمی ، از مشاهیرعلمای عامّهٔ عصرمعتصم‌عباسی (۶۴۰-۶۵۶ه قمری)است.

او نیز مانند اخطب خوارزمی سالف‌الترجمة ، ازمردم خوارزم وکنیه‌اش ابوالمؤیدبود، مدتی مقام خطیبی هم داشت اینك موافق‌آنچه درترجمهٔ حال‌اخطب اشاره‌نمودیم منشأ اشتباه بعضی از اجلّه شده است وصاحب ترجمه را همان اخطب خوارزم سالف‌الترجمة پنداشته‌اندکه هردو، خطیب وخوارزمی وابوالمؤید هستند لکن بعداز ملاحظهٔ‌اختلاف دراسم واسم‌پدر و زمان زندگانی وتاریخ وفات‌ایشان‌معلوم می‌شودکه این‌خطیب محمد، غیراز اخطب موفق‌سالف‌الترجمة میباشد، درنامهٔ دانشوران نیز تعدد ایشان را ازچندی از اکابر نقل‌کرده و موافق نقل معتمد ، در ریاض‌العلماء نیز بمغایرت ایشان تصریح مینماید . باری پس‌ازآنکه مغول ، سلطان محمد خوارزم شاه را از سلطنت خلع‌کرده و برتمامی ممالك وی استیلا یافتند همین صاحب ترجمة را بقضاوت خوارزم منصوب داشتند ، بعدازمدتی بجهت‌کراهت اختلاط تُرك، تَرك‌گفته وبزیارت‌کعبه مشرّف شد و درآن‌ارض اقدس مجاورت‌نمود و اخیراً ببغداد برگشته ومشغول تدریس‌گردید تا بسال ۶۵۵یا۶۶۵ه قمری درگذشت . (ص ۱ ج ۴ مه)

خطیب **خوارزمی، موفق بن احمد،** بعنوان اخطب خوارزمی مذکورشد.

خطیب **دمشقی، محمدبن عبدالرحمن بن عمر بن احمد** - شافعی ، قاضی القضاة قزوینی ، معروف بخطیب دمشقی ،کنیه‌اش ابوالمعالی ، لقبش جلال‌الدین ، از اکابر علمای اهل سنّت و فحول ایشان بود ، درکمتر از بیست سالگی بقضاوت آناطولی از بلاد روم منصوب شد ، بعد بدمشق شام رفته اصول و معانی و بیان و فنون عربیّه را متقن ساخت وخطیب جامع دمشق گردید ، عاقبت بمقام قضاوت بلاد شام ارتقا یافت پس ازطرف ملك ناصر ایّوبی (حکمران مصر) بقضاوت بلاد مصر نصب شد، اموال اوقاف را بمحتاجین وفقرا صرف کرد از این‌رو نزدطبقات مختلف شرافت بی‌نهایت یافت ، باکمال عزت می‌زیست و عاقبت باز قضاوت بلاد شام بدو مفوّض گردید تا بسال ۷۳۹ه ق (ذلط) قمری درهفتاد وسه سالگی دردمشق وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- **الایضاح فی‌فنون الافصاح** یا **فی‌المعانی والبیان** یا**فی‌علوم‌البلاغة** که از تلخیص المفتاح مذکور در ذیل مبسوط‌تر و بمنزلهٔ شرح‌آن است و درقاهره در حاشیهٔ مختصر تفتازانی چاپ شده است ۲- **تلخیص‌المفتاح** که قسم سوم مفتاح‌العلوم سکاکی راکه درسه فنّ معانی وبیان وبدیع بوده ملخّص ومرتّب و مهذّب نموده و محل توجه فحول ومرجع استفادهٔ عامّه میباشد ، جلال‌الدین سیوطی نظمش‌کرده و ملاسعد تفتازانی هم مختصر و مطوّل معروف را درشرح‌آن نوشته‌است، همین‌کتاب تلخیص، بارها دربیروت و استانبول وکلکتّه چاپ وبا دوشرح مذکور نیز بارها درایران وغیره بطبع رسیده است . صاحب ترجمه را بمناسبت موطن‌اصلی‌ایشان خطیب‌قزوینی وبملاحظهٔ بعضی‌از ادوار زندگانیش خطیب مصری نیزگویند لکن بخطیب دمشقی مشهور است.

(ص ۱۳۲هب و۴۲۹ صف و ۱۵۰۸ مط و ۷۹ و ۷۴۲ ت و۲۰۶ ج۳فع وغیره)

خطیب **ری، عمر بن حسین بن حسن بن‌علی** - لقبش ضیاءالدین ، کنیه‌اش ابوالقاسم ، پدر فخررازی‌آتی‌الترجمهٔ (متوفی بسال ۶۰۶ه ق) از اکابر علمای عامّهٔ قرن ششم هجرت میباشد . فقیه اصولی ، خطیب ادیب ، محدّث

صوفی ، شافعی اشعری بود ، در علم کلام نیز دستی توانا داشت ، آن علم شریف را از ابوالقاسم انصاری تلمیذ امام‌الحرمین فراگرفت ، کلمات نثری او در نهایت حسن و لطافت است ، حریری در مقامات خود بجهت حسن و حلاوت آنها بسیار نقل میکند . کتاب **غایة‌المرام فی‌علم الکلام** از تألیفات خطیب و از نفیس‌ترین کتب اهل سنّت است ، زمان وفاتش معلوم نیست و پسرش محمد بن عمر نیز بعنوان فخررازی خواهدآمد .
(ص ۲۸۶ ج۴ طبقات)

خطیب **ری، محمد بن عمر** - بعنوان فخررازی نگارش خواهدیافت.

خطیب **حاج زکی یا محمد زکی** - در زیر بعنوان خطیب کرمانشاهی مذکور است .

خطیب **ساوه، محمدبن‌احمد بن محمدبن حارث** - معروف به‌**حارثی** موکول بکتب رجال است .

خطیب **شربینی ، محمد بن احمد** - شربینی ، قاهری ، شافعی ، ملقّب بشمس‌الدین ، از علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه بعلم و عمل و زهد و ورع موصوف و درحیات اساتید خود مرجع استفادهٔ جمعی‌کثیر بود واز تألیفات او است :

۱- السراج‌المنیر فی‌الاعانةعلی معرفة بعض‌کلام ربناالحکیم‌الخبیر ۲- شرح‌شواهد القطر ۳- شرح منهاج‌الطالبین نووی ۴- مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج و غیر اینها . همهٔ کتابهای مذکور در قاهره چاپ شده است و خطیب بسال ۹۷۷ھ ق (ظعز) درگذشت . (ص ۱۱۰۸مط)

خطیب **طولونی، محمدبن یوسف** - بعنوان خطیب جزری مذکور شد .

خطیب **عبدالرحیم بن محمد** - بعنوان ابن‌نباته در باب‌کنی خواهدآمد .

خطیب **عراقی، ابراهیم‌بن‌منصور** - مکنّی باابواسحق ، ازمشاهیر فقهای شافعیّه میباشدکه در اصل از اهالی مصر بود ، بواسطهٔ اینکه مدتی درعراق اقامت‌گزید بعراقی شهرت یافت . از تألیفات او است :

شرح المهذب که کتاب مهذب ابواسحق شیرازی را شرح کرده است . وی بسال ۵۹۶ه قمری (ثصو) درمصر وفات یافت ، ازآن‌روکه مدتها خطیب جامع مصر بوده اورا خطیب مصری نیزگویند و بنوشتهٔ بعضی ، اورا درعراق خطیب مصری وبعداز مراجعت بمصر خطیب عراقی می‌گفته‌اند . (ص ۱۹۳ ج ۲ نی و ۶۸۵ ج ۱ س)

خطیب **عمربن حسین بن حسن** - بعنوان خطیب ری مذکور شد.

خطیب **عمری، محمدبن‌عبدالله**- خطیب‌تبریزی‌عمری‌که‌گاهی به‌ولی‌الدین یا ولی‌الله نیز موصوفش دارند از علمای قرن‌هشتم هجرت‌میباشد و از تألیفات او است :

۱- الاکمال فی‌اسماءالرجال ۲- مشکاةالمصابیح‌اللذی فیه‌لفتح‌ابواب‌الشریعة مفاتیح که تکمیل‌کتاب مصابیح السنهٔ بغوی است و دربمبئی و قازان روسیه وپترسبورگ چاپ ودر دهلی و کلکته نیز بضمیمهٔ کتاب اکمال فوق هردو دریکجا بطبع رسیده است . (ص ۶۲۷ مط)

خطیب **قزوینی، محمدبن عبدالرحمن**- بعنوان‌خطیب دمشقی مذکورشد.

خطیب **کرمانشاهی ، حاج زکی یا محمد زکی بن ابراهیم** - کرمانشاهی ، عالمی‌است جامع وادیب واعظ که ازفحول و اعیان‌علمای‌امامیّه واز اوتاد و اعلام دین بشمار میرفت ، تمامی اوقات‌او درمساعی دینی مصروف میشد، در علم و فضل و جلالت و حسن اخلاق و جامعیّت در زمان خود نظیر نداشت ، ودرانجام وظائف دینی و سنن و فرائض شرعی بحدّکمال و پدر و مادرش از اهل سنّت بود ، در هشت سالگی ازایشان فرارکرده وباسمعیل‌خان حاکم همدان پناهنده شد، او نیزمعلّمی بروی بگماشت تاآنکه بتحصیلات‌عالی موفق‌گردید وبمقام‌شیخ‌الاسلامی و امام‌جمعه‌گی کرمانشاه معیّن و متصدی حکومات شرعیّه شد ، جمعی‌کثیر در اثر مواعظ دلنشین او هدایت‌یافتند و اخیراً حسب‌الامر نادرشاه بقضاوت لشگر منصوب‌گردید، بالاخره دراثر سعایت‌ملاعلی‌مدد، ملقّب‌بامام‌افندی، بسال۱۱۵۹ه ق (غقنط) قمری‌بامر نادری‌مقتول‌شد. (اطلاعات متفرقه)

خطیب **محمد بن احمد** - شربینی در بالا بعنوان خطیب شربینی نگارش دادیم.

خطیب **محمد بن احمد بن محمد** - همان خطیب ساوهٔ مذکور در بالا بوده و ترجمه‌اش درعلم رجال است .

خطیب **محمد بن عبدالرحمن** - در بالا بعنوان خطیب دمشقی نگارش یافته‌است.

خطیب **محمد بن عبدالله** - در بالا بعنوان خطیب اسکافی مذکور شد .

خطیب **محمد بن عبدالله** - در بالا بعنوان خطیب عمری مذکور شد .

خطیب **محمد بن عمر** - بعنوان فخررازی نگارش خواهیم داد .

خطیب **محمد بن محمود** - بعنوان خطیب خوارزمی نگارش دادیم .

خطیب **محمد بن یوسف** - بعنوان خطیب جزری مذکور شد.

خطیب **مصری ، ابراهیم** - بعنوان خطیب عراقی نگارش یافته است .

خطیب **مصری، عبدالرحیم** - در باب کنی بعنوان ابن نبابه خواهد آمد .

خطیب **مصری ، محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان خطیب دمشقی مذکور شد.

خطیب **موفق بن احمد** - بعنوان اخطب خوارزمی گذشت .

خطیب **یحیی بن سلام** - بعنوان حصکفی نگارش دادیم .

خطیب **یحیی بن علی** - بعنوان خطیب تبریزی مذکور افتاد .

خطیبی **اسمعیل بن علی بن اسماعیل بن یحیی بن بنان** - ادیب فاضل و مورّخ کامل بود ، **کتاب تاریخ** بزرگی ، بترتیب سنوات تألیف داده‌است، وقتی راضی بالله بیستمین خلیفهٔ عباسی (۳۲۲-۳۲۹ه ق) احضارش کرده واستفسار نمود که در خطبهٔ نماز عید چه حاجتی از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید، خطیبی این آیه را تذکر شداد: **رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ** پس چهارصد دینار (اشرفی طلا) برایش فرستاد. (ص ۱۹ ج ۷ جم)

خطیری **سعد بن علی** - رجوع بدلال الکتب نمایند.

خفاجی[1]

خفاجی **احمد بن محمد بن عمر** - خفاجی القبیلة، مصری البلدة، حنفی المذهب، شهاب الدین اللّقب، از اکابر علمای قرن یازدهم هجرت میباشد که تفرّد او در تقریر وتحریر وحسن انشاء ومراتب علمیّه، مسلّم کل افاضل وقت خود بود، علوم متنوعهٔ متداوله را از اجلّای عصر خود فراگرفت، مدتی بقضاوت روم ایلی وسلانیك و دیار مصر علی الترتیب معین و بمقام قاضی القضاتی ارتقا یافت و از لحاظ تبحّر علمی که داشته گاهی به رأس المؤلفین و رئیس المصنّفین نیز موصوفش دارند. از تألیفات او است:

۱- **ریحانة الالباء و زهرة (نزهة ح ا) الحیوة الدنیا** ۲- **شرح درة الغواص فی اوهام الخواص** ۳- **شفاء العلیل فی مافی کلام العرب من الدخیل** ۴- **طراز المجالس** که به پنجاه مجلس مشتمل و حاوی فوائد علمیه و فکاهیات ادبیه و نظائر اینها میباشد ۵- **عنایة القاضی وکفایة الراضی** که حاشیهٔ تفسیر بیضاوی است ۶- **نسیم الریاض فی شرح شفاء القاضی عیاض** که درحدیث است و همین کتاب وکتاب دویمی فوق دراستانبول وچهار دیگری درقاهره چاپ شده‌اند. وفات خفاجی درسال ۱۰۶۹ھ قمری (غسط) واقع گردید. (ص۸۳۰ مط)

خفاجی **عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان** - مکنّی بابومحمد، شاعری است ادیب شیعی، معروف بابن‌سنان و مؤلف کتاب **سر الفصاحة** درلغت میباشد و از او است که در وصف حضرت امیرالمؤمنین ع گوید:

یا امة کفرت و فی افواهها ال	**قرآن فیه ضلالها و رشادها**
اعلی المنابر تعلنون بسبه	**و بسیفه نصبت لکم اعوادها**
تلك الخلائق بینکم بدریة	**قتلوا الحسین وماخبت احقادها**

دیوان خفاجی بسال ۱۳۱۶ھ ق (غشیو) دربیروت چاپ شده‌است. گویند، بین خفاجی و ابونصر محمد بن نحاس وزیر محمود بن صالح علاقهٔ یگانگی بود، محمود بسبب تقصیری

۱- **خفاجی** - بفتح اول منسوب بخفاجه (بهمان حرکه) شعبه‌ایست از قبیلهٔ بنی‌عامر، چنانچه جوهری گفته است، یا از بنی‌عقیل، چنانچه بعضی دیگر گفته‌اند و دراینجا بعضی از موصوفین بهمین وصف خفاجی را تذکر میدهیم.

که درقلعهٔ اعزاز نامی از توابع حلب ازخفاجی صادر شد قتل‌اورا تصمیم‌گرفت، ابونصر را برگماشت که مکتوبی دائر براستعطاف و استیناس خفاجی بنگاردکه بجز توکسی را وثوق نبوده و بهیچکس اعتماد نتوان کرد ، ابونصر نامه‌ای نوشته و در پایان‌آن کلمهٔ **اِنْ شاءَاللّهُ** را با تشدید نون بنگاشت، خفاجی نامه را خوانده وقصدحلب‌نمود ، دراثنای راه بهمان‌نامه تجدیدنظر کرده وقطع نمود براینکه مشدّدنوشتن‌آن نون‌بی‌سبب‌نمیباشد، باندك‌تأمل‌دریافت که هما نامقصودابونصراشاره بآیهٔشریفه **اِنَّ المَلاَءَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ** میباشد اینك فوراً مراجعت‌کرده ودرپاسخ نوشت **اَنَا الْخادِمُ الْمُعْتَرِفُ بِالْاِنْعامِ** ولفظ **انا** را بکسر الف و تشدید نون رقم‌کرد ، ابونصرآن را خوانده و دریافت‌که مقصودخفاجی ازآن، اشاره بآیهٔ مبارکهٔ **اِنّا لَنْ نَدْخُلَها اَبَداً مادامُوا فيها** است اینك بسیارخوشدل گردید. بعدازآن‌بازهم محمود تأکیدکرد، ابونصر از روی ضرورت خشکنانچهٔ سمّداری بسال۴۶۶ﻫ قمری (تسو) درقلعهٔ مذکوره بخفاجی داد وبهمان وسیله درگذشت وجنازه‌اش را بحلب نقل دادند . (۱۳۳هب و۲۰۵۲ ج۳ س و ۸۲۹ مط)

خفاف[1]

خفاف **ابوبکر بن یحیی بن عبدالله** - حذامی مالقی نحوی جلیل‌القدر ، از شاگردان شلوبین میباشد واز تألیفات او است :

۱- شرح‌ایضاح فارسی **۲- شرح‌الکتاب سیبویه** **۳- شرح لمع‌ابن‌جنی.** وی بسال ۶۵۷ﻫ قمری (خنز) درقاهره درگذشت. **مالقی** ، بفتح‌لام منسوب بشهرمالقه‌ازاندلس‌است. (ص ۱۳۲ هب و ۱۳۵ ت)

خفاف **ابوخراشه** یا **خفاف** **ابوخرشه** } در باب‌کنی ، بهمین عنوان ابوخراشه نگارش خواهیم داد.

۱_ **خفاف** - (بروزن‌عطار) بعربی‌کفش‌دوز وکشف‌فروش‌راگویند ودراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال ، لقب حسین بن ابی‌العلاء ، خالد بن بکار ، خالد بن طهمان ، سلیمان بن داود ، علی بن عامر وغیرهم میباشدکه استقصای ایشان مشکل است ، ما نیز ترجمهٔ حال کسانی راکه درآن اصطلاح موصوف بهمین وصف خفاف هستند بکتب رجالیه موکول میداریم و دراینجا فقط بعضی از طبقات دیگر راکه بهمین وصف معروف هستند تذکر میدهیم.

خفری[1]

خفری **محمدبن‌احمد**- حکیم فارسی، لقبش شمس‌الدین، شهرتش خفری و فاضل خفری ، از افاضل حکمای عهد شاه اسمعیل صفوی واز تلامذهٔ صدرالحکما امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی‌است. وی درشیراز سکونت داشت وگویند محقّق کرکی آتی‌الترجمة دربعضی‌ازسفرهای زیارتی‌خود خفری را بجهت اطمینان تمامی‌که بدیانت و امانت وی داشته خلیفه و جانشین خود مینمود ومردمرا در مراجعه باو درامور دینی ودنیوی خودشان‌اجازه میداد، بعداز مراجعت ازسفر، بتمامی عمل‌کردهای وی عطف‌نظرمیکرد وهمه‌را موافق مقررات مطاعهٔ دینیّه میدید وبمراتب وثوق و امانتش بیش از پیش میافزود ، از اینجا معلوم میشودکه خفری علاوه برمراتب علمیّهٔ عقلیّه درفقه وعلوم نقلیّه‌نیزدارای مقامی بس‌عالی بوده‌است. واز تألیفات خفری‌است:

۱- **اثبات‌الواجب** ۲- **اثبات‌الهیولی** ۳- **تفسیر آیة‌الکرسی** ۴- **تکملة** در شرح تذکرهٔ خواجه‌که در ماه محرم نهصد وسی و دویم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته است ۵- **حاشیه براوائل شرح تجرید و الهیات‌آن** ۶- **حاشیهٔ شرح حکمة‌العین**که در زیر بنام سوادالعین مذکوراست ۷- **حل مالاینحل** ۸- **رسالة‌الرمل** ۹- **سوادالعین‌فی‌شرح‌حکمة‌العین** ۱۰- **منتهی الادراك** درهیئت‌که درمقابل نهایة‌الادراك قطب‌الدین شیرازی تألیفش‌داده است وفات خفری بسال ۹۵۷ه قمری (ظنز) واقع ویا موافق‌آنچه ازکتاب تذکرهٔ شاهد صادق نقل شده درسال ۹۳۵ه‍ ق (ظله) بوده است .

(ص ۱۳۳ هب و ۶۷۴ ت و ۱۷۰ لس و ۳۴۴ عم وغیره)

خفیف **ابوعبدالله محمد**- بعنوان شیخ‌کبیر خواهدآمد .

خلاق‌المعانی **اسمعیل بن جمال‌الدین‌عبدالرزاق** - بعنوان کمال‌الدین‌خواهدآمد.

۱- **خفری** - بفتح اول ، منسوب بناحیهٔ خفرنامی است از نواحی شیراز وگویندکه قبر جاماسب حکیم نیز درآنجا است .

خلال[1]

خلال **احمد بن بحر-** از روات شیعه بوده و ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است.

خلال **عبدالله بن نجم -** جذامی سعدی ، مکنّی بابومحمد ، از مشاهیر فقهای مالکیّه میباشد و از تألیفات او است:

الجواهر الثمینة فی مذهب عالم المدینة درفقه مالکی، بطرز کتاب وجیز امام غزالی. وی بسال ۶۱۶ﻫ قمری (خیو) در دمیاط درگذشت. (ص ۲۰۵۳ ج ۳ س)

خلال **محمد بن احمد بن عمر-** مکنّی بابوالغنائم ، از اکابر اهل لغت و ادبای اواخر قرن چهارم هجرت میباشد که خطّی خوب وضبطی نیکو داشت ، از شاگردان ابوسعید سیرافی و ابوالحسن زمانی و ابوعلی فارسی و نظائر ایشان بود . زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۰۸ ج ۱۷ جم)

خلخالی **میرزا باقر-** بنا بنوشتهٔ خواهرزاده‌اش میرزا ابراهیم خان توکلی از علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت وازتلامذهٔ ملاعلی صاحب معدن‌الاسرار فارسی (که شرح حالش در این‌کتاب بعنوان زنجانی خواهدآمد) میباشد ، مدتی در خلخال آذربایجان بقضاوت مشغول و مرجع استفادهٔ طلّاب گرمرود و خلخال وخمسه بود ، دراثر استغنای طبع وکمال بی‌طمعی درنزد هرطبقه خصوصاً اولیای دولت عهد ناصرالدین شاه قاجار بسیار محترم می‌زیست ، طبع شعری روان هم داشته و بهردو زبان پارسی و ترکی اشعار نغز و طرفه می‌گفته‌است. **کتاب ثعلبیهٔ** مشهورکه بزبان ترکی بوده و بارها درتبریز و استانبول چاپ شده ازآثار قلمی او است ، دربدیهه‌گوئی و تمامی فنون شعری دستی توانا داشت، از رباعیّات او است‌که بحسب درخواست برادر و یکی از تلامذهٔ خود چهار جنس متباین را درآن جمع‌کرده است :

ای سوار اسب عزت جام عیشت نوش باد   در بساط گربهٔ قهرت عدو چون موش باد

[1] **خلال -** (بروزن بقال) بعربی سرکه‌ساز و سرکه‌فروش بوده وچندی ازموصوفین بهمین وصف راکه در السنه دائر است تذکر میدهد .

دشمنانت همچو زردك دائماً گردد نگون   دوستانت همچو سنجد رخت قرمزپوش باد

روز شنبه چهاردهم شوال ۱۳۱۶ه قمری (غشیو) وفات یافت .

خلدی

جعفر بن محمد بن نصر بن قاسم- بغدادی المولد والمنشأ والمدفن، از مشاهیر زهّاد و عرفا و صوفیّه میباشد که لقبش خواص ، کنیه‌اش ابومحمد ، از اصحاب جنید بغدادی و شصت مرتبه حج نموده بود ، در هشتم رمضان ۳۴۸ه قمری (شمح) در نود و پنج یا شش سالگی درگذشت . نسبت او بمحلّهٔ خلدنامی از بغداد است و یا بنوشتهٔ خطیب بغدادی، خلدی گفتن او موافق آنچه ازخودش نقل شده بجهت آن‌است که روزی مطلبی ازجنید پرسیدند، جنید جعفررا مخاطب داشته وگفت یا خلدی (بهشتی) جواب ایشان را بده پس جعفر جواب سؤالات ایشان را داد و گوید من از همان روز بخلدی (بهشتی) مشهور شدم والّا نه من و نه پدرانم بهشت را ندیده‌ایم. خطیب بعد از این‌جمله ، حکایات طریفهٔ بسیاری از وی نقل‌کرده است واهل بغداد اشارات شبلی و حکایات جعفر را از عجائب بغداد میشمرده‌اند .

(ص ۱۹۶ ج۲ نی و ۲۲۶ ج ۷ تاریخ بغداد و۲۰۵۳ ج ۳ س)

خلعی

جمال‌الدین- موصلی،ازشعرای‌شیعه میباشدکه پدرش‌حاکم‌موصل و پدر و مادرش هردو ناصبی و دشمن خانوادهٔ رسالت‌بوده وپسری نداشته‌اند ، مادرش بعقیدهٔ شومی‌که داشته نذرکرده بود اگر برایش پسری متولد شود اورا بشکرانهٔ آن نعمت ، بقتل زوّار حضرت حسین بن علی ع‌که از موصل می‌گذرند بگمارد، بعدازاندك زمانی جمال‌الدّین متولد شد، چون بحدّ رشد رسید برحسب‌اظهار مادرش از قضیهٔ نذر مستحضرگردید ، از عقب زوّاری‌که ازموصل عبورکرده بودند رفته و بایشان ملحق نشد تا بمسیب رسید و درآنجا توقف نمود بلکه موقع مراجعت زوّار مرام منحوس خود را معمول دارد ، شب درخواب دیدکه قیامت برپا شده و اورا بجهنم میبرند، لکن‌آتش ازسوزاندن وی‌امتناع دارد، مالك جهنم سبب‌آن امتناع را پرسید، گفت دربدن او غبار زوّارکربلا نشسته و مادام‌که‌آن غبار هست من اورا نمی‌سوزانم ،

لاجرم بشستن وی مبادرت کردند لکن باراده خداوندی ، مقداری از آن غبار در بعض مواضع بدنش باقی ماند ،آتش این مرتبه نیز در وی تصرّف نکرد و بباقی ماندهٔ آن غبار اعتذار نمود ، دراین‌حال جمال‌الدّین با خوف و اضطراب ازخواب بیدار شد، ازعقیدهٔ ناصبی و بغض و عداوت خانوادهٔ رسالت منصرف و مجاور آستان ملائك پاسبان حضرت حسین علیه السلام گردید واشعار بسیاری درمدائح آن‌خانوادهٔ جلیله سرود. درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گوید :

سارت بانواع علمك السير	وحدثت عن جلالك السور
و عظمتك التورية والصحف اا	اولى واثنى الانجيل والزبر
يا صاحب الامر فى الغدير و قد	بخبخ لما وليته عمر

مجموع ابیات این‌قصیده موافق آنچه درمجالس‌المؤمنین نقل‌شده سی وشش است. بنوشتهٔ بعضی ، عنوان مشهوری صاحب ترجمهٔ خلیعی است (که بعداز لام حرف ی باشد) . در مجمع‌البحرین گوید : خلیعی شاعری است مشهورکه آخر زمان برامکه را درك کرده ، بین او و فضل بن یحیی بن خالد برمکی قصهٔ عجیبی بوده‌است. نگارنده‌گوید: اگرچه نام و نسب وعصر و زمان خلعی جمال‌الدین معلوم نمیباشد لکن دور نیست که نامش همان جمال‌الدین بوده و خودش نیز همین خلیعی معاصر برامکهٔ عهد هرون عباسی باشد.
(ص ۲۳۰لس)

خلعی

علی‌بن حسن بن حسین - قاضی ، موصلیّ الاصل، مصریّ الموطن، شافعی‌المذهب ، ابوالحسن الکنیة ، خلعی‌الشهرة ، از مشاهیر فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه از اکثر مشایخ وقت استماع حدیث‌کرده و در روایت حدیث مقامی عالی داشته و صاحب **خلعیات** مشهوره است. ابونصر، احمدبن‌حسین‌بزاز، بیست جزو از مسموعات خود راکه ازخلعی استماع‌کرده‌بوده جمع‌کرده وبجهت‌انتساب بصاحب ترجمة ، خلعیّاتش نام‌کرده است . خلعی در هشتم یا بیست و ششم ذی‌الحجهٔ سال ۴۹۲هـ قمری (تصب) درگذشته و تألیفاتی بدو منسوب میباشد . (ص۳۶۶ج۱کا)

خلف

ابوالحسنات لکنوی- درفوائدالبهیّة گوید که لفظ **خلف** (بادوفتحه) از محمد بن حسن است تا زمان شمس‌الائمهٔ حلوانی و **سلف** از

ابوحنیفه است تا محمد، چنانچه لفظ متأخرین ازشمس‌الائمه‌است تا قسط‌الدین بخاری.
نگارنده‌گوید : رجوع بکلمهٔ متأخرین نیز نمایند .

خلقانی دراصطلاح رجالی عبدالکریم‌بن‌هلال وقاسم‌بن محمد و رزیق بن‌زبیر وجمعی‌دیگرمیباشد وترجمهٔ‌حالشان درعلم‌رجال‌است.

خلقی
خلنجی
خلیدی
در اصطلاح رجالی ، اوّلی زید بن محمد و علی بن محمد و غیرایشان، دویمی‌ابراهیم‌بن‌اسمعیل و احمدبن‌عبدوس،سومی عیسی‌بن‌حماد میباشد وشرح‌حال‌ایشان‌موکول بعلم‌رجال‌است.

خلیع **حسین بن ضحاك‌بن یاسر-** دراصل خراسانی‌است‌که درمصر نشأت یافته وازکثرت لاابالی‌بودن وترك‌اخلاق وآداب ظاهری ملقّب بخلیع میباشد . وی از اکابر شعرای طبقهٔ اول قرن سوم هجرت است‌که ازمجالست‌خلفا تا زمان مستعین (۲۴۸-۲۵۲ه ق) دوازدهمین خلیفهٔ عباسی، حظّی وافر برد، درتمامی فنون شعری دستی‌توانا داشت، بین‌او و ابونواس، وقایعی دلکش‌جریان‌یافته وازاواست:

صل بخدی خدیك تلق عجیبا   من معان یحار فیها الضمیر
فبخدیك للربیع ریاض   و بخدی للدموع غدیر

صاحب ترجمه بسال ۲۵۰ه قمری (رن) درحدود صد سالگی درگذشت .
(ص ۱۶۹ ج ۱ کا)

خلیعی رجوع بخلعی جمال‌الدین مذکور فوق نمایند .

خلیفه عنوان مشهوری مصطفی بن عبدالله است‌که بعنوان کاتب چلبی خواهدآمد و بحاج خلیفه دیگر مشهورتر است .

خلیفةالزمخشری **ناصر بن عبدالسید -** بعنوان مطرزی خواهدآمد.

خلیفةالسلطان **ابراهیم**
خلیفةالسلطان **سیدحسین**
دویمی بعنوان سلطان‌العلماء و اوّلی نیزکه فرزند او است‌که ضمن همان‌عنوان نگارش‌خواهدیافت.

خلیفةالشیخ **عبدالعزیز بن‌نحریر-** بعنوان ابن‌البراج خواهدآمد ، گاهی تقی‌الدین‌حلبی‌را نیز گویندکه بعنوان ابوالصلاح‌مذکورخواهدشد.

خلیفةالمرتضی برعکس خلیفةالشیخ ، بیشتر بتقی‌الدین اطلاق شده وگاهی عبدالعزیز ابن‌البراج راگویند .

خلیلی **برهان‌الدین بن عمر بن ابراهیم بن خلیل** - خلیلی جعبری، از افاضل‌عامهٔ قرن‌هشتم‌میباشدکه فقیه‌قاری، متقن متفنّن، کنیه‌اش ابواسحق، لقبش دربغداد تقی‌الدین، درغیرآن برهان‌الدین‌بود قرائات سبعه را ازبعض دیگر افاضل وقت خود اخذکرد ، نخست در دمشق سکونت داشت، اخیراً بقدس‌خلیل رفته و چهل سال درآنجا اقامت‌کرد تا بسال ۷۳۲ه قمری (ذلب) درحدود هفتاد و دو سالگی درگذشت . تألیفات سودمند داشته و ازآن جمله است:

۱- **تدمیث‌التذکیرفی‌التأنیث‌والتذکیر** ۲- **دیوان‌شعر** که‌هردو درمصرچاپ‌شده‌است.
(ص۶۹۹ مط)

خلیلی **حاج میرزا حسین بن حاج میرزاخلیل** - تهرانی ، دراوائل‌قرن حاضر چهاردهم هجرت ازاکابر فقهای شیعه بشمار میرفت، در بدایت حال از شاگردان صاحب جواهر بود ، بعداز وفات او حاضر حوزهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمةگردید ، پس‌از وفات شیخ نیز مشغول تدریس علوم دینیّه شد تا درسال ۱۳۱۲ه قمری بعداز وفات حاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة ، مرجع تقلید بعضی از بلاد شیعه و حوزهٔ درسش نیز محل استفادهٔ اکثر افاضل وقت‌گردید . با آنهمه‌کبر سن ، ضعف وناتوانی، اشتغالات‌علمی و زحمات حوزه‌که داشته اصلا ازعبادات دینی تقاعد نمی‌ورزید، درانجام وظائف مقرّره شرعیّهٔ مسجدکوفه ومسجد سهله اهتمام تمام داشت ، بین‌الطلوعین روز جمعه دهم شوال ۱۳۲۶ه قمری (غشکو) درمسجد سهله وفات یافت ، جنازه‌اش بنجف نقل شد و درمقبرهٔ مخصوص خود مدفون‌گردید. پوشیده نماندکه صاحب‌ترجمة یکی‌از ارکان تبدیل‌اوضاع سلطنت‌استبدادی بتشکیلات‌حکومت جدید و ازقائدین نهضت ملی ایران بود بلکه درعتبات ، یکی از ارکان ثلثهٔ این مرام سیاسی‌بشمارمیرفت، دوتن‌دیگر نیز آخوندخراسانی‌سالف‌الترجمة وشیخ‌عبدالله مازندرانی آتی‌الترجمة میباشند .

از آثار خیریهٔ صاحب ترجمهٔ دومدرسه‌است درمحلّهٔ عماره از نجف‌اشرف، یکی کوچك دوطبقه، مشتمل‌بر هیجده‌حجره که‌بسال ۱۳۲۲ه قمری باهزینهٔ میرزا محمدعلی‌خان گرگانی تأسیس‌یافته ودرآنجامقبره‌ای نیز برای خانوادهٔ گرگانی تخصیص‌داده شده است ودیگری بزرگ ومستحکم ومشتمل برپنجاه‌غرفه‌که مجمع‌افاضل بود وبسال ۱۳۱۶ه قمری تأسیس‌یافته است، در دویم رجب ۱۳۲۷ه ق موقع خلع محمدعلی‌شاه‌قاجار و نصب پسرش سلطان احمد شاه، در همین مدرسه چند انجمن برای ایرانیها تشکیل یافته بودکه برای انجام همان مرام سیاسی درآنها جمع میشدند، مجمع بزرگی نیز درآنجا برای‌علما تشکیل داده بودند، عثمانیها نیز دراین اجتماع ملی با ایرانیان شرکت مینمودند. چون عرصهٔ این‌مدرسه، قبلا ملك سیدعلی نام‌قطب بود بعدازتأسیس مدرسه بنام‌اصلی‌قدیمی‌عرصه‌اش شهرت یافت یعنی مدرسهٔ قطب نیز میگفتند. محض احیا و ذکرخیر اهل‌خیرات‌گوئیم که بهای‌عرصهٔ مدرسه ومقداری از هزینهٔ‌آن را حاج محمدحسین‌خان میرپنجه بصاحب ترجمه (آقای خلیلی) بذل وشرط‌کرد‌که خود میرپنجه وپنج تن از محبوبین او درآنجا دفن شوند، بعدازآن امیرتومان صمصام‌الملك عراقی بساختمان مقبره وسمت متصل‌بآن پرداخت و جهانگیرخان مجدالدولة نیز سه سمت دیگرش را بپایان رسانید.



عکس حاج میرزاحسین خلیلی -۸

گر بماند نام نیکی زادمی   به‌کزو ماند سرای زرنگار

(از کتاب‌عربی‌ماضی‌النجف وحاضرها که‌بسال ۱۳۵۳ه قمری‌درمطبعهٔ‌صیدا چاپ‌شده‌ملخص گردید)

خماری **محمد بن یحیی** - نیشابوری، بعنوان **فنائی** خواهدآمد .

خماری **یحیی** - بعنوان سیبك خواهدآمد .

خمری در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن علیّ بن حکم میباشد و رجوع بدان علم شود .

خمسه دراصطلاح فقها عبارت از صدوقین ، سید مرتضی ، شیخ مفید و شیخ طوسی و دراصطلاح مخصوص فیض در وافی ، در هرجاکه بواسطهٔ خمسه روایت می‌کند عبارت است از: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن‌ابی‌عمیر عن حماد بن عثمان عن‌الحلبی عبیدالله بن محمد چنانچه در بعض موارد، علی‌بن‌ابراهیم عن‌ابیه ومحمدبن اسمعیل عن‌الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن‌ابی‌عمیر میباشد و بفرمودهٔ علم‌الهدی فرزند فیض، پنج‌اوّلی به**خمسهٔ تامه** و دویمی به **خمسهٔ ناقصه** موصوف میباشند.

خمسهٔ تامه / **خمسهٔ ناقصه** } دربالا درضمن بیان خمسه مذکور داشتیم .

خمیسی دراصطلاح‌رجالی،خازم‌بن‌حسین‌میباشد ورجوع‌بدان‌علم‌شود.

خندان سلطان محمد بهمین عنوان خواهدآمد.

خندفی یا **خندقی** } در اصطلاح رجالی لقب داود بن زربی است و رجوع بدان علم شود .

خنساء شاعره **تماضر بنت عمر**- یا (عمرو بن شرید) یا (عمرو بن‌حارث بن شرید)، کنیه‌اش ام‌عمرو **نسبش** بمضر موصول‌میشود، ازمشاهیر شعرای زنان بود ، هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده است، با قبیلهٔ خود ازبنی‌سلیم شرفیاب حضور مبارك حضرت رسالت ص شدند ، بشرف قبول دین مقدّس اسلامی مفتخر گردیدند . بتصدیق‌کسانی‌که در فنون شعری خبرتی کامل و بصیرتی بسزا دارند زنی شاعرتر از خنساء پیش‌از او یا بعداز او نیامده است . جریر شاعرگوید : من اشعرشعرا بودم اگر این زن نمیبود ، بشارگوید : در اشعار هرزنی‌که شعرگفته ضعفی ظاهر است

مگر خنساء که او زن نیست بلکه چهار خصیه دارد. گویند در جنگ قادسیه با چهار پسرش حاضر بود، ایشان را باعبارات گوناگون و تلاوت آیات قرآنی و تذکر بقای آخرت و فنای دنیا و مانند اینها تحریص بقتال مینمود تا آنکه هرچهار، یك مرتبه بشهادت رسیدند، خنساء بمجرّد شنیدن گفت: حمد خدای راکه مرا باشهادت ایشان معزّز گردانید و امیدوارم که مرا نیز در آخرت با ایشان درمحل رحمت خود نگهداشته ویك جا جمع نماید. بعد از شهادت ایشان عمر، راه معاشی برای خنساء مقرّر داشت که تا زنده بوده از همان مجری امرار معاش میکرده است. اکثر اشعار خنساء در مرثیهٔ برادر پدریش صخر و برادرمادریش معاویه میباشدکه هردو در واقعهٔ یوم الکلاب از ایام مشهورهٔ عرب مقتول شده‌اند چنانچه در مرثیهٔ صخر گوید:

یذکرنی طلوع الشمس صخرا   و ابکیه لکل غروب شمس

دیوان خنساء دربیروت چاپ شده‌است، اورا خنساء گفتن بجهت زیبائی ونهایت خوبروئی او بوده است که خنساء بعربی بقرهٔ وحشیه است. وی بسال ۶۴۶م درحدود سال بیست و ششم هجرت درگذشت. (ص۸۳۷ مط و ۱۱۷ ج۱ خیرات و ۱۰۹ درمنشور)

خنساء المغرب **حمده بنت زیاد** - شاعرهٔ اندلس، از اهالی وادی‌اش آن ناحیه، ادیبه عصر و اعجوبهٔ زمان خود بود، ازکثرت فصاحت و بلاغت ومهارت درفنون شعری بخنسای مشهورهٔ مذکوره دربالا تشبیهش کرده و بخنساء مغربش موصوف دارند. بلغا تاب معارضهٔ کلمات سحرآیین وی‌را نداشته واز در عجزدرمی‌آمدند و از اشعار بدیعهٔ او است:

ولما ابی الواشون الا افتراقنا   و مالهم عندی و عندك من ثار
وشنوا علی اسماعنا کل غارة   وقل حماتی عند ذاك وانصاری
غزوتهم من مقلتیك و ادمعی   ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

گویند روزی با یکی از دوستان بصحرا رفتند، منظرهٔ عجیبی دیدند، گل و شکوفه در اطراف آن صحرا، مانندکواکب آسمان، درخشان وآب صاف درنهر، موج زنان بودکه انسان از دیدن آن انگشت حیرت بدندان می‌گزید، بیش از وصف، در شگفت آمد،

ازآن‌روکه خالی از اغیار و بیگانه بوده خواست بجهت ازدیاد انبساط خاطردرآن‌آب غوطه بزند ، جامه‌ها را برکند ، درآن‌آب شنا میکرد و این اشعار را همی‌خواند:

اباح الدمع اسراری بواد	له للحسن آثار بوادی
فمن نهر یطوف بکل ارض	ومن روض یروق بکل واد
ومن بین‌الظباء مهاة انس	سبت لبی وقد ملکت فؤادی
لها لحظ ترقده لامر	و ذاک‌الامر یمنعنی رقادی
اذا سدلت ذوائبها علیها	رأیت البدر فی‌افق السواد
کان‌الصبح مات له شقیق	فمن حزن تسربل بالحداد

زمان ومشخّصات دیگری بدست نیامد . (ص ۱۷۰ درمنشور)

خنسار بضمّ اشیاعی اوّل ، رجوع بخوانسار نمایند .

خنفر **شیخ محسن** - از اکابر علمای‌امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه محقّق مدقّق و عابد و زاهد، مقامات بس‌بلند علم و عمل را جامع و ازکثرت صفای قلب ونورانیّت باطن‌که داشته منشأکرامات‌بسیاری‌بود. گویند نانی راکه زن‌حایضش می‌پخت، دراوّلین‌لقمه‌اش می‌شناخت وازدهانش‌می‌انداخت و بارها امتحان شده‌بوده و بنوشتهٔ احسن‌الودیعه‌اکثرآنها در دارالسلام حاج‌میرزاحسین نوری‌آتی‌الترجمة نگارش یافته خنفر از شاگردان شیخ موسی کاشف‌الغطاء (که شرح حالش بعنوان کاشف‌الغطاء خواهدآمد) بود ، در سال ۱۲۴۷ه ق یا ۱۲۷۰ ه ق (غرمز یا غرع) وفات یافت . (ص ۱۹ ج ۱ عه)

خواتیمی دراصطلاح رجالی، حسین‌بن علی وجمعی دیگر از روات شیعه میباشد و ترجمهٔ حال ایشان درکتب رجال است .

خواجو **محمود بن علی** - بعنوان خاجو نگارش دادیم .

خواجوئی **ملااسمعیل** - بعنوان خاجوئی مذکور شد.

خواجه[1]

خواجه **آصفی**، ازشعرای اواسط قرن نهم‌هجرت واز معاصرین عبدالرحمن جامی وازخاندان بزرگ ومعزز بود. شعرای وقت هرروزجمعه، اشعار خودشان را محض بجهت اصلاح و استعلام نیك و بدآنها بنظرجامی می‌رساندند، جامی نیز اشعارآصفی را بعداز همه استماع مینمود ،آصفی از این‌معنی افسرده‌دل‌گشت و اظهارگله‌مندی‌نمودکه اینحال دلیل عدم‌اعتنا میباشد، جامی‌گفت لقمهٔ لذیذ را بعداز طعامهای دیگر باید خوردکه چاشنی‌آن درمذاق بماند و از اشعارآصفی است :

چشمت‌آهواست ولی‌آهوی‌مشکین‌ختا ‌ چشم خوبان دگر درغمت‌آهوی سفید
در شفق دیـد مه عید و اشارتهـاکرد ‌ پیر ما سـوی می سرخ بابروی سفید
آصفی می‌رود از حـال بحالی کـه ترا ‌ زلف،چوگان‌سیاه‌است وذقن‌گوی‌سفید

صاحب ترجمه درسال ۸۶۰ه قمری (ضس) درگذشت . نگارنده‌گوید: بملاحظهٔ تاریخ وفات ، ظاهرآنست‌که خواجه‌آصفی غیرازآصفی شاعر است‌که قبلا نگارش‌یافته و نام و مشخصات این خواجه‌آصفی نیز بدست‌نیامد. (ص۷۵ مرآت‌الخیال)

خواجه **ابوالوفاء**، بعنوان **خوارزمی ابوالوفاء** خواهدآمد .

خواجه **افضل‌الدین، محمد بن حبیب‌الله** - در ضمن ترجمهٔ زیر اشاره خواهیم نمود .

۱- **خواجه** - که بزبان پارسی ، بمعنی‌آقا و رئیس و بزرگ است جزو عنوان بعضی ازمشاهیر میباشد و دراینجا بترجمهٔ حال چندی از ایشان می‌پردازد . درصورت‌اطلاق ونبودن قرینه ، در زبان ادبا و شعرا ، عبارت از حافظ شیرازی سالف‌الترجمة است . دراصطلاح علما خصوصاً ارباب معقول ، عبارت از محمد بن محمد بن حسن طوسی است‌که ذیلا بعنوان خواجه نصیر طوسی‌نگارش میبابد. مخفی‌نماند، بحکم‌تلفظ بلفظ خواجه وامثال‌آن‌که با (خ ا) خوانده میشوند بایستی درآن ردیف نگارش می‌دادیم چنانچه معمول‌به‌بعضی از ارباب تراجم نیز هست، لکن ما حکم رسم‌الخط را ببعضی ملاحظات ترجیح داده و در (خو) به ثبت‌آنها می‌پردازیم . اینگونه مطالب محض نظر و سلیقهٔ شخصی‌است والا درنتیجه اصلا فرقی نمی‌کند .

خواجه **افضل‌الدین، محمد صدر** یا **محمدبن صدر ترکهٔ اصفهانی** - یکی‌از اکابر وقضات اصفهان میباشد، ظاهراً ازخویشاوندان نزدیك سید صائن‌الدین علی بود ،کتاب مشهور عربی ملل و نحل شهرستانی (آتی‌الترجمة) را بامر شاهرخ میرزای‌تیموری بپارسی ترجمه‌کرده‌است، علاوه برترجمهٔاصل‌کتاب بدفع‌شبهات ملل باطله نیز پرداخته و پس‌از ترجمهٔ هرقسمت ازکتاب ، مطالب دیگری نیز باندازهٔ فهم مردم‌آن زمان افزوده وآن‌ترجمه را **تنقیح‌الادلة والعلل فی‌ترجمة کتاب‌الملل والنحل** نام‌کرده است. همین ترجمه دراین اواخر درتهران چاپ شده ودرآنجا شکایتهای‌بسیاری ازگرفتاری خویش (چنانچه عادت دیرینهٔ زمان نسبت باهل‌کمال است) مینماید، باآن شدائد وگرفتاری‌ها بترجمهٔکتاب مذکور موفق‌گردیده و روزیکشنبه‌سیزدهم رجب۸۴۳ھ قمری (ضمج) دراصفهان‌آن را بپایان رسانده وخدمت بزرگی بعلم وادب ودین ومذهب نموده است ، بعضی از قسمت‌های‌آن ترجمه را درایّام مسافرت نوشت وهمواره درفشار روحی‌بود تادرسال۸۵۰ھ ق بامرشاهرخ بدارش کردند.گویند دومرتبه طناب دار خواجه افضل پاره‌شد، فریاد می‌کردکه بشاهرخ بگوئید این‌عقوبت ما لحظه‌ای بیش‌نیست لکن نام نیك پنجاه سالهٔ خود را ضایع مکن ، چندانکه بزرگان سعی‌کردند مؤثر نشد، این قضیه برشاهرخ مبارك نگردید و بفاصلهٔ هشتاد روز درگذشت .

دیدی‌که خون ناحق پروانــه شمع را چندان امان ندادکه شب را سحرکند

مخفی‌نماندکه‌کتاب ملل ونحل شهرستانی بار دیگر نیز بتصدی مصطفی‌خالق دادهاشمی درسال ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ھ ق بپارسی ترجمه شده و این ترجمه نیز موسوم بتوضیح‌الملل میباشد . یك تن دیگر نیز از خانوادهٔ ترکه ، بنام افضل‌الدین محمد (بدون قید صدر) وجود داشته‌که معاصرشاه تهماسب صفوی(۹۳۰-۹۸۴ھ قمری) بود، موافق‌آنچه دربعضی موارد (که فعلا از نظرم رفته) دیده‌ام نام پدرش حبیب‌الله است و ترجمهٔ حال‌او موکول بتواریخ و سیر میبـاشد و مقصود در اینجا فقط اشارهٔ اجمالی بتعـداد افضل‌الدین ترکه میباشد وبس .

اما سید صائن‌الدین علی بن محمد بن محمد ترکه‌که اشاره شد ، بصائن‌اصفهانی مشهور، ومعروف‌ترین افراد این خانواده میباشد ، معقول ومنقول را جامع ، درکلام و تصوّف ماهر، درجفر و اعداد و بعضی از علوم غریبه دیگر توانا و قادر بود و در عداد مشاهیر حکما بشمار میرفت . بعد از تکمیل تحصیلات لازمه باشارهٔ برادر بزرگ خود بحج رفته و قدم بدائرهٔ سیر و سلوک‌گذاشت ، مدتی درمصر و شام بسر برد ، بخدمت‌علما و مشایخ صوفیّه رسید ، از هرخرمنی خوشه‌ای چید ، باز باصفهان برگشته و بتدریس اشتغال ورزید، مدتی ازطرف شاهرخ میرزا بقضاوت‌یزد منصوب ولی موردحسد بدبینان گردید ، بواسطه پاره‌ای کلمات صوفیانه‌که از وی شنیده بودند متّهم شد و مدتها تحت آزار و شکنجه قرارگرفت ، اموالش بغارت رفت، او نیز با قوهٔ قلمی مدافعه می‌کرد تا آنکه بالاخره تبرئه شده ودرسال ۸۳۰ یا ۸۳۶ه قمری (ضل یا ضلو) بدرود جهان‌گفت و تألیفات عربی و پارسی بسیاری نیز بدو منسوب دارند :

۱- اسرارالصلوة ۲- شرح فصوص ۳- شرح قصیدهٔ ابن‌فارض ۴- مفاحص ۵- نفثةالمصدورکه دوکتاب بدین‌اسم داشته وبقید اوّل و ثانی از همدیگر امتیازیافته است، اصل مرام او درهردو، مدافعه ازخود وجواب از اعتراضات اهل‌حسد بود واینکه همهٔ آنها ناشی ازبی‌اطّلاعی یااغراض نفسانی‌است وغیراینها. ازاشعار صائن‌الدین‌است:

اگرچه طاعت این شیخگان سالوس‌است — که جوش‌وولوله‌درجان‌انس‌وجان‌انداخت

ولی بکعبه ،که گر جبرئیل طاعتشان — بمنجنیق تواند برآسمان انداخت

ناگفته‌نماند: ترکه (بضمّ اوّل) خانواده‌ایست‌بزرگ وترکی زبان‌ازشهر خجند ترکستان، که ازعهد مغول تا دورهٔ صفویّه، دراصفهان ازخانواده‌های معروف ومحترم بشمارمیرفت بعضی از افراد ایشان مصدر خدمات شایانی نسبت بعالم علوم ومعارف بوده‌اند.

(مقدمه ترجمه ملل و نحل و بعض موارد دیگر)

خواجه

افضل‌الدین ، محمدکاشانی - بعنوان باباافضل مذکورشد ودربعض جاها دیدم‌که‌گاهی اورا نیز بخواجه موصوف دارند .

خواجه **امین‌الدوله** ، طبیب، بهمین‌عنوان معروف، اسمی ازاو در تواریخ وسیر مذکور نشده، از اعاظم حکما و اطبّا وطبیب خاص‌ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان مغولی بود. سال وفاتش مضبوط نیست ، لکن از رجال قرن هشتم بوده و شاید اوائل قرن نهم را نیز دیده باشد . (ص۲۳۴ ج۱مر)

خواجه **اوحد سبزواری**، بعنوان **اوحد سبزواری** قبلا مذکور شد .

خواجه **پارسا ، محمدبن محمد** - بعنوان **پارسا محمد** ، نگارش یافت.

خواجه **جمال‌الدین** ، بعنوان **ساوجی سلمان**، مذکور خواهد شد .

خواجه **حافظ** ، بعنوان **حافظ شیرازی** ، نگارش دادیم .

خواجه **حسن دهلوی**، بعنوان **دهلوی حسن بن علی** ، خواهدآمد .

خواجه **ربیع بن خثیم** ، اسدی ثوری تمیمی‌کوفی تابعی . ادیب لغوی محدّث مفسّر ، متعبّد متنسّك، کنیه‌اش‌ابوزید، اقوال‌او در تفسیر منقول و اقوال علمای رجال دربارهٔ او مختلف ، چنانچه در روضات‌الجنّات با اوصاف مذکوره‌اش‌ستوده ودرمجمع‌البیان از وی‌بامام متقدّم متبحّر وشیخ متقدّم تعبیرمیفرماید. بروایت‌کشی ، یکی‌ازچهارتن اتقیا وممدوحین زهّاد ثمانیه (که بهمین عنوان، مذکور خواهیم داشت) میباشد ، دراتقان‌المقال و خلاصة‌الاقوال نیز در قسم اوّل‌کتاب‌که برای ترجمهٔ حال عدول و ثقات و معتمدین تخصیص داده‌اند بترجمهٔ حال وی پرداخته‌اند ، درتنقیح‌المقال وخلاصة‌التنقیح نیز بوثاقت وی حکم‌کرده‌است، شیخ‌بهائی درجواب‌سؤال شاه عباس صفوی نگاشته است‌که خواجه ربیع ، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و بسیار مقرّب بود ، هنگامی‌که لشکر اسلام برای جهاد باکفّار بخراسان‌آمده بودند در آنجا بدرود جهان‌گفت . ازتاریخ ابن‌اعثم‌کوفی وبعض مصنّفات‌حمدالله مستوفی وبعض دیگر از ارباب سیَر جلالت و عظمت خواجه ربیع منقول و ازکلمات او است‌که اگر این معاصی نیز متعفّن وگندیده میبود و بوی بدِ آنها ظاهر میشد هیچکس در پهلوی

کسی ننشستی، نیز از باب ششم کتاب دهم احیاءالعلوم غزالی نقل است که خواجه ربیع درخانهٔ خود قبری کنده بود هرموقع که در خود قساوتی ملاحظه میکرد توی آن قبر میرفت و بلندشده و بسیار در تنگ کرده پس میگفت: **رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ** این آیه را مکرر مینمود وعاقبت بخودش جواب میداد: **یا ربیع قد رجعناك فاعمل** و نظائر این اقوال و افعال حقائق مثال، ازآن عارف ربّانی بسیار نقل شده‌است. بعضی دیگر از علمای رجال، مذموم و مطعون و مشکّك و فاسقش می‌پندارند و از متخلّفین بیعت حضرت امیرالمؤمنین ع‌اش میشمارند، با اینکه اینگونه نسبت‌ها جسارت و غفلت از حقیقت حال بوده ودرمقابل ادلّهٔ متقنه دور ازانصاف میباشد بازهم بسط زاید را خارج از وضع کتاب دیده و محول بکتب مبسوطه مربوطه میداریم.

خواجه ربیع، درحدود سال‌شصت ویك یا سه یاهفتادم هجرت، درارض‌خراسان وفات یافت، دریك فرسخی مشهد مقدّس رضوی ع مدفون شد، قبرش تازمان ما معروف و مشهور است، قبّه و خرگاهی داشته واز بلاد بعیده بزیارتش می‌آیند، درمیان عجم بخواجه ربیع شهرت دارد و اجمالا تذکّر میدهدکه خواجه ربیع، غیراز ربیع‌بن‌خثیم است که درتهذیب و کافی درباب احکام طواف مریض از حضرت صادق ع روایتی دارد.
(احیاءالعلوم وص۲۸۳ت و۶۰لس وکتب رجالیه)

خواجه رشیـد یا **خواجه** رشیدالدولة یا **خواجه** رشیدالـدین — **فضل‌الله بن‌عمادالدولة** - بعنوان ابن‌ابی‌الخیر، نگارش‌یافته ودر زبان اهالی ماآذربایجانیها بخواجه رشید مشهور است.

خواجه **رشیدالدین، محمد بن محمدبن عبدالجلیل** - بعنوان رشید وطواط خواهدآمد.

خواجه **رکن‌الدین، محمود** - بعنوان شاه سنجان خواهدآمد.

خواجه **عبدالله انصاری هروی، بن ابی‌منصور بن ابی‌ایوب علی**- نسبش با شش واسطه بابوایّوب انصاری صحابی منتهی میشود، ازمشاهیر عرفا ومحدّثین وفقها وکبار مشایخ‌صوفیّه، کنیه‌اش ابواسمعیل، لقب‌مشهوریش‌شیخ‌الاسلام

است ، چون مولد بلکه مدفنش نیز بنا برمشهور ، هرات بود به پیرهری نیز موصوف میباشد . خواجه درچهار سالگی بمکتب رفت، درنه سالگی شعر خوب میگفت، مورد حسد اقران گردید ، بجهت خدمت دین مقدّس اسلامی سیاحتهاکرد ، احادیث بسیاری از ثقات محدّثین فراگرفت وبقول خودش ، (والعهدة علیه) حافظ سیصد هزار حدیث با هزار هزار سند بود ،گوید حافظه‌ام بحدّی بوده‌که تمامی نوشته‌های خود وهرچه راکه از قلمم می‌گذشت حفظ میکردم واز تألیفات او است:

۱- انس‌المرید ۲- انوارالتحقیق ۳- تفسیرآیةالخلق : إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَالنَّهٰارِ الخ که آیهٔ صدوپنجاه ونهم سورهٔ بقره‌است **۴- ذم‌الکلام ۵- شمس‌المجالس ۶- مناجات فارسی ۷- منازل‌السائرین الی‌الحق** در تصوف ، صاحب ترجمه این‌کتابرا بخواهش‌جمعی ازاهل هرات‌که طالب وقوف بهمین‌مرام بوده‌اند تألیف کرد ، درقاهره چاپ شده وکمال‌الدین عبدالرزاق آتی‌الترجمة شرحش‌کرد و ازفقرات مناجات خواجه است : **الهی** هرکه را عقل دادی پس چه ندادی وهرکه را عقل ندادی پس چه‌دادی ، **الهی** اگرکاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است ، **الهی** اگرگوئی بندهٔ من ازآسمان میگذرد خندهٔ من و نیز از او است : درطفلی پستی درجوانی مستی درپیری سستی پس‌کی خداپرستی واز رباعیّات او است:

مست‌توام، از باده وجام‌آزادم | صید توام ، ازدانه ودام‌آزادم
مقصودمن‌ازکعبه وبتخانه‌توئی | ورنه من‌ازاین‌هردومقام‌آزادم

دی‌آمدم و نیامد از من‌کاری | وامروز زمن‌گرم نشد بازاری
فردا بروم بی‌خبر از اسراری | ناآمده به بود ازاین، بسیاری

عیب است بزرگ ، برکشیدن خود را | از جملهٔ خلق ، برگزیدن خود را
از مردمک دیده بباید آموخت | دیدن همه‌کس را و ندیدن خود را

خواجه عبدالله بسال ۳۸۳یا۳۹۶یا۳۹۷ه قمری (شفج یا شصو یا شصز) درهرات متولد و بسال ۴۸۱ه قمری (تفا) بنا برمشهور درآنجا وفات یافت و درگازرگاه مدفون‌گردید و

یا وفاتش درقندهار (یا قهندز مصر، یاقهندز طوس ویا مداین واقع) ودرقرب قبرحذیفه مدفون گردید.

(ص ۴۵۰ ت و۶۵ ج۱ مع و۱۰۴۹ ج ۲ و ۳۱۰۰ ج ۴ س و۱۲۸هب و۱۸۹۲ مط وغیره)

خواجه **عبدالله سامی**، بعنوان **سامی خواجه عبدالله** خواهدآمد.

خواجه **عبید زاکانی**، بعنوان **زاکانی** خواهدآمد.

خواجه **عصمت الله، بخاری**- از اکابر شعرای قرن نهم هجرت میباشد، مردی بزرگ ومستعدّ بود، نسبش بحضرت صادق ع موصول میشود، درجمیع اقسام شعری مهارت داشت، سلطان خلیل بن امیرشاه، تمامی فنون شعر را از وی اخذ نمود، دائماً انیس و جلیس وی بود، حرمت اورا رعایت مینمود، چون سلطان خلیل ازحکومت بخارا عزل ودرزندان الغ بیک افتاد خواجه مترنّم این ابیات دردناک گردید:

کاش فرمودی بشمشیر جدائی کشتنم — تا بخواری درچنین روزی ندیدی دشمنم

باغبان گو، درته دیوار گلزارم بکش — بیحضورش گر کشد خاطر بسرو و سوسنم

شهسوارم کی خرامد باز تا دیوانه وار — خاك وخون آلوده خودرا برسرراه افکنم

خون دل زان رو همی بارم زشریان دوعین — کز فراقش نشتر خونی است هرمو برتنم

تا ز عصمت کی شود آثار دوران خلیل — کاین بتانی راکه ناحق میپرستم بشکنم

بهاءالدین برندق، از شعرای معاصر خواجه، اصلش از سمرقند، شاعری خوشگو و ندیم پیشه و مایل بهجو و مطایبه بود، از این رو شعرای وقت با وی راه مدارا ومسالمت پیموده و اورا استاد می‌گفته‌اند و او درهجو خواجه عصمت گوید:

در بخارا خواجه عصمت، شهرتی دارد تمام — درخراسان خواجه عصمت نیست، بی بی عصمت است

زمان وفات و مشخصّات دیگر بدست نیامد. (۶۱ و۶۳ مرآت الخیال)

خواجه **میرعلی**، تبریزی بعنوان **تبریزی خواجه میرعلی** مذکور شد.

خواجه **علی سیاه‌پوش**، بعنوان **سیاه‌پوش** خواهدآمد.

خواجه **عماد فقیه**، بعنوان **عمادالدین فقیه** خواهدآمد.

خواجه **كمال‌الدين**، بعنوان **بندار رازی** مذكور داشتيم .

خواجه **مجدالدين‌فارسی**، بعنوان **مجدالدين فارسی** خواهدآمد .

خواجه **ناصربخاری** ، بعنوان **ناصر بخاری** خواهدآمد .

خواجه **نصيرطوسی ، محمد بن محمد بن حسن** - جهرودی طوسی ، عالم قدوسی ، كنيه‌اش ابوجعفر ، لقبش نصيرالدين طوسی ، شهرتش خواجه ، اصلش از بلدهٔ جهرود نامی از مضافات قم بود، بنا بقولی درپانصد ونود وپنجم وبنا برمشهور دریازدهم جمادی‌الاولی سال پانصد و نود و هفت از هجرت درطوس متولد گرديده‌است. صاحب ترجمه از اعاظم فلاسفهٔ مسلمين و اكابر حكمای متبحّرين ميباشد كه دركلمات اكثر اجلّه با عبارات متنوّعهٔ **محقق طوسی** ، **افضل‌المتكلمين** ، **سلطان‌الحكماء والمحققين** ، **استادالبشر** ، **علامة‌البشر** ، **عقل حاديعشر** ونظائر اينها موصوف است، ازمحاسن دهر ومفاخر شيعه بلكه تمامی عالم اسلام و توان‌گفت تمامی شرق بشمار ميرود. مجمع مكارم اخلاق‌بود، حدّت ذهن وغايت دانش ونهايت‌بينش وی شهرهٔ‌آفاق ميباشد، خدمات كشوری ومذهبی ، ايرانی و اسلامی‌كه ازآن يگانهٔ دهر بعمل‌آمد طاق ومسلّم مخالف و مؤالف و يگانه و بيگانه است . درچنان موقع باريك وتاريكی‌كه مسلمانان خصوصاً ايران و ايرانيان دراثر حمله و هجوم لشگر شقاوت اثر مغول‌كه شهر بشهر ميرفتند ، قتل عام ميكرده ، برپير و جوان و مرد و زن و عالم و عامی و عارف و جاهل رحمی نميكردند، بلكه شكم اطفال شيرخواره را نيز با سرنيزه پاره نموده وحيوانات را نيز می‌كشتند حتی نزديك بودكه نام ايرانی از صفحهٔ تاريخ محو و نابودگردد ، اين نابغهٔ زمان قيام‌كرد ، وزارت هلاكوخان را قبول نمود، بدين وسيله مغول خونخوار را تحت نفوذ خودآورد ، درحقيقت برعقل هلاكو مسلّط شد ، برای اصلاح بلاد و ارشاد عباد ببغداد رفت ، تدابير لازمه را در انقراض شوكت پانصد و بيست و چهار سالهٔ خلافت عباسيه بكاربرد وتاآنجاكه ميتوانست دراحيای اين‌خاك پاك وترويج علم وادب وبپاداشتن

هذا الوجه بعينه فان زوايا كل واحد منهما تعادل قوائم [illegible]

من ساند ونعى الله في تحرير هذا الكتاب حسب ما قصدته ملاحظة الكلام لجمله

انه خير موفق ومعين تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه ووافق الفراغ من

كتابته يوم الثلثا الثاني عشر من شهر جمادى الاولى سنه اثنين وستين وستمائه

على يد العبد الضعيف محمد بن محمد الطوسي [illegible]

وجد في بعض نسخ اقليدس بعد تمام المقاله الخامسه عشر ما هذه نسخته وفي نسخه

اخرى زيادة هذا الشكل كل مخمس متساوى الاضلاع والزوايا في دائره مربع نصف

قطرها خمس مربع خط مط فان ضلع ذلك المخمس اصغر مثلا

و مساو لضلع المخمس المعمول في دائره ز ومربع اب خمسه امثال

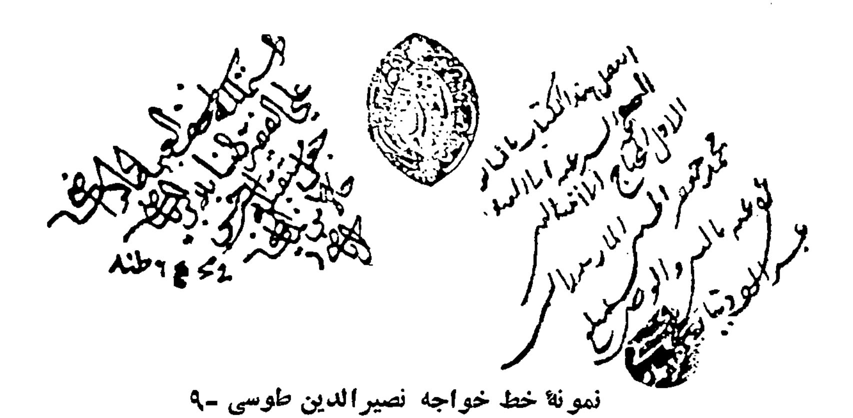
مربع نصف قطرها فمعلوم ان ضلع المخمس الواقع فيها اصم وهو

الذي يسمى الاصغر برهانه ان نسبه مربع اب الى مربع نصف قطر دائره ز كنسبه

مربعات اضلاع المخمس الى مربع ز والمربعان الاولان مشتركان فضلع المخمس

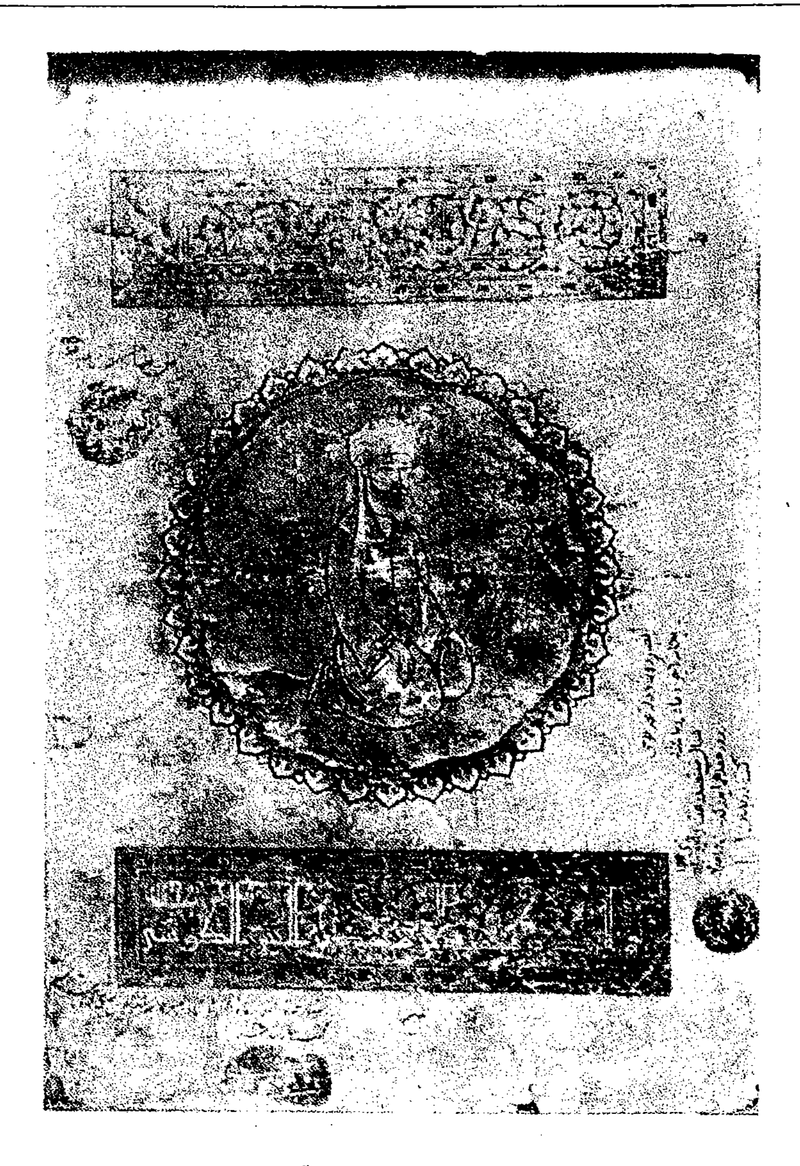
هو الاصغر واستعمل فيه [illegible]

كل مشارك للاصغر اصغر [illegible] والله اعلم بالصواب



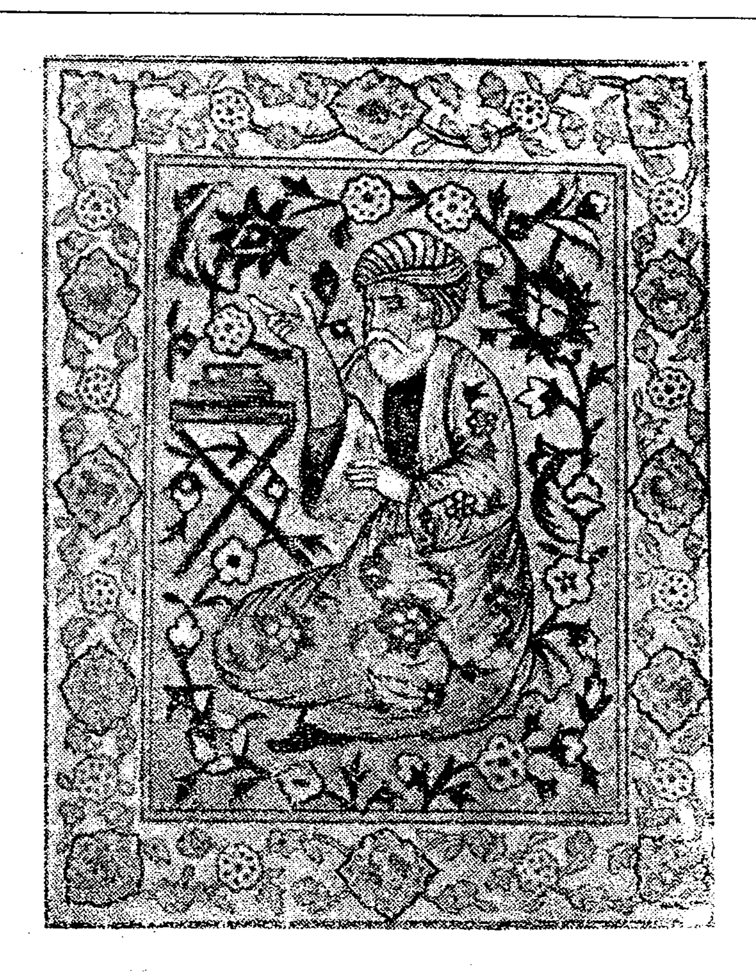
نمونهٔ خط خواجه نصیر الدین طوسی -۹-

مذهب حق اثنی‌عشری اهتمام تمام بکار برد ، درآن گیرودار و باآنهمه وقایع جانگداز
خانمانسوز کمرشکن طاقت‌فرسا ،که نوعا قدرت تنظیم ضروریات یومیهٔ داخلی نمیباشد



عکس خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره -۱۰

عکس شماره ۱۰، از روی یك تصویر قلمی مذهب ولاژوردی قدیمی زیبائی که در تهران، در کتابخانهٔ ملی متعلق بجناب حاج حسین آقا ملك میباشد برداشته شده ، دوسطر خط کوفی که در قسمت بالا و پائین تصویر، در داخل تذهیب نوشته شده بدین شرح است : **المولی المعظم الامام الاعظم نصیرالملة والدین، محمدبن محمد بن الحسن الطوسی اطال‌الله بقاه** . دوبیت دست راست تصویر روشن و خوانا وآخرش مهر مدور (العبدروزبهان) است و خط زیرسطر تحتانی کوفی مذکور نیز این چنین است: تصویر عمدةالعلماء و زبدةالحکما استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره*



عکس خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره -۱۱

*جزءِ ثبت کتب‌خانه شده سنه ۱۲۶ بقرینه تاریخ مهر بیضی زیرین باید رقم (۱) ومانندآن ازاین تاریخ (۱۲۶) افتاده ویا محو شده باشد و صحیح‌آن‌چنین باشد (۱۱۲۶) و مانندآن. بهرصورت نباید جلوتر از تاریخ مهر بیضی باشد . تمامی خطوط مهر بیضی زیر این خط بدین نحو است : فدوی ، پادشاه غازی شاه عالم رحمن یارخان ۱۱۲۲ و هنوز معلوم نشده است‌که این مهر بیضی ازکیست . درسمت راست بالای تصویر زیر خط‌کوفی فوقانی این جمله است : من متملکات فقیر محمدجعفر، و زیرآن مهر مدور العبد محمدجعفر با بعضی خطوط لایقرءِ دیگر است .

عکس شماره ۱۱، نیز درمجلهٔ جلوه ، منتشره درتهران، بخواجه‌نصیر نسبت داده ودرص ۲۴۹ شماره ۵ سال دویم مورخ بدیماه ۱۳۲۵ گوید : این‌عکس بدیع‌تاریخی، ساختمان قرن‌هفتم‌هجری تقریباً هفتصد سال قبل میباشدکه از کاشی معرق ساخته شده و درجلوی خواجه سه‌عدد اسطرلاب ودرحاشیهٔ او برج حمل . ثور . جوزا . الخ نقاشی شده وادارهٔ مجلهٔ چهره‌نما ازیکی‌ازمغازه‌های مصر بدست‌آورده و درشماره ۲۱ سال ۲۸ هجری مجلهٔ چهره‌نما گذارده شده است‌که ماآن را از مجلهٔ مزبورکلیشه نموده و دراین شماره ازنظر خوانندگان محترم میگذرانیم . انتهی

هلاکوخان را بامر جلیل **ترتیب رصدخانه** تذکر داد ، هلاکو نیز نخست بعذر اینکه علم نجوم وقایعی راکه حتمی‌الوقوع است برطرف نمی‌کند مایل نبود، این دانشمند یگانه محض اشعار بیکی از فوائدآن علم‌گفت : پادشاه امر فرمایدکه یك تشت بزرگ مسی، بی‌اطّلاع اهل‌آن مجلس ، از بالای عمارت بپائین اندازند اینك هم‌چنان‌کردند ، تمام حضّار از صدای هولناك برافتادن‌آن تشت در اضطراب شدند ، فقط خواجه وهلاکو در اثرآن اطّلاع قبلی اصلا متأثّر نگردیدند پس‌خواجه اظهارداشت‌که یك فائدهٔ علم‌نجوم این است‌که مردم پیش‌از وقت از وقوع حوادث مستحضر میشوند و درحین وقوع دچار اضطراب و وحشت نمی‌گردند ، هلاکو تحسین‌کرد و امر نمودکه اهتمام تمام درآن‌امر خطیر بکار برند .

خواجه درسال ۶۵۷ھ قمری‌احمدبن عثمان مراغی، معمار معروف وقت‌را مأمور کرد، روی تلّ بلندی‌که درشمال غربی مراغه (که درآن موقع پایتخت مغول‌بود) واقع میباشد ودر زمان‌حاضر ما ، در زبان‌آذربایجانیها برصد داغی (کوه رصد) معروف‌است، ساختمان وسیع باشکوهی درکمال آراستگی تأسیس نماید ، صنوف دقائق حکمت و صناعت را در اصول نجوم و هیئت بکار برد ، خود هلاکوخان و بعدازفوت او پسرش اباقاخان نیز علاوه‌برتعیین‌اعتبار سنگین وعلاوه‌براموال معتنی‌بهی‌که برای‌مصارف‌این‌کار بعهده خزانه وعمّال دولتی‌حوالت داده‌بودند اوقاف سرتاسرکشور را برای‌تأمین مخارج رصدخانه درتحت‌اختیار خواجه‌گذاشتندکه عشرآن را دراین مرام عالی مصروف دارد. خواجه برای اجرای این مرام ، حکما و منجّمین اسلامی راکه شایستهٔ این‌امرخطیر بودند از اطراف و جوانب جلب نمود ، علاوه برایشان ، یك نفر دانشمند چینی هم‌که آن موقع درمراغه حاضر بوده در ترتیب تاریخ معمول چینیان‌کمکی داشت ، ایشان بعضی ازآلات رصدی پیشینیان راکه ناقص بوده تکمیل‌کردند و بعضی دیگر را نیزکه محل ضرورت بوده خودشان اختراع نمودند.

بعقیدهٔ بعضی از ارباب سیر، منکو قاآن از پادشاهان مغول‌که باکثرت هوش و

فراست امتیاز خاصی داشت تأسیس رصدخانه‌ای را تصمیم گرفت، نخست جمال الدین محمد بن طاهر بخاری را بانجام این مرام عالی برگماشت ، چون او قدرت این امر باعظمت را نداشت هنگام فرستادن هلاکو بایران، دستور داد خواجه نصیر راکه قبلاً آوازهٔ کمالات محیّر العقول اورا شنیده بود بدربار او روانه دارد که درمغولستان رصدخانه‌ای تأسیس دهد ، لکن درموقع مقتضی، هلاکو چنان صلاح دیدکه این کار بامر او باشد ودرایران وقوع یابد. چنانچه اشاره شد، جمعی از اساتید نجوم و ریاضی را برای معاونت وکمك این کار (با انتخاب خواجه) از بلاد بعیدهٔ متفرقه جلب نمود، درمراغه دراختیار خواجه قرار دادکه زیردست آن فیلسوف یگانه این امر خطیر را بطور اکمل انجام دهند ، از آن جمله ، موافق آنچه خود خواجه درمقدمهٔ زیج ایلخانی مذکور داشته ، مؤیّدالدین عرضی ازدمشق، نجم الدین دبیران از قزوین، فخرالدین اخلاطی ازتفلیس، فخرالدین مراغی از موصل که اینان اسّ اساس این هیئت علمیّه رصدیّه بوده‌اند و قطب‌الدین شیرازی ، محیی‌الدین مغربی ، وفریدالدین ابوالحسن علی نیز معاونت درعمل رصدی داشته‌اندکه ترجمهٔ حال هریك از اشخاص مذکور درمحل مقتضی از این کتاب نگارش یافته است مگر فخرالدین اخلاطی‌که چیزی از ترجمهٔ حال او علی‌العجالة دسترس ما نگردیده و وقت هم مقتضی تتبّع زاید نیست .

خواجه ، دومرتبه، یکی درسال ۶۶۲ ودیگری اندکی پیش‌از وفات خود، برای بازدید اوقاف ببغداد مسافرت‌کردکه پس‌از وضع مستمریّات و حقوق مقرّره و مخارج آنها ، مازاد را برای صرف درعمل رصدخانه درتحت‌نظر بگیرد، دراین اثنا هرچه را ازآلات رصدی وکتب منهوبه ازشام وبغداد و موصل‌که مقدورش بوده بدست‌آورد ، در مراغه‌کتابخانه‌ای بس عالی ترتیب دادکه بیشتر از چهارصد هزارکتاب را حاوی بود ، مدرسه‌ای بسیار باعظمت نیز درآنجا بنا نهاد ، افاضل اهل علم راکه مثل مور وملخ در اطراف و نواحی مختلفه منتشر بودند درآنجا جمع‌کرد و وسائل فراغت آنها را فراهم آورد بطوری‌که محصّلین ودانشجویان ستمدیده، آنهمه بلایای کمرشکن‌رافراموش کردند،

ازهر طرف رو بدان قبلهٔ آمال آوردند، هر کسی فراخور استعداد خود علوم متنوّعه را از استادان ماهر فرا می‌گرفتند . بالجمله خواجه درنتیجهٔ عمل رصد، **زیج ایلخانی** معروف را بنام هلاکوخان نگارش داد و چند جدول هم‌که در زیجهای سابق نبوده درآن افزود و بهمین جهت اعتبار تمام یافت . مورّخین اروپا نیز موافق نقل معتمد ، درسال هزار و شصت وسه از هجرت مطابق هزار و ششصد و پنجاه و دویم میلادی در شهر لندن جدول عرض و طول بلاد را از روی همین زیج ایلخانی ترجمه و منتشر نمودند .

هزاران افسوس ، ازآن‌روکه‌کمترین مدت رصد ، سی سال تمام راکه یك دورهٔ زحلی است لازم دارد و خواجه در شانزدهمین سال تأسیس رصدخانه وفات یافت، اینك عمل رصد و زیج ناتمام ماند، اگرچه صدرالدین ، پسر بزرگ خواجه وبعداز فوت او نیز برادرکهترش اصیل‌الدین، عهده‌دار تکمیل‌آن بوده‌اند لکن (جگرها خون شود تا یك پسر مثل پدرگردد)کم‌کم رصدخانه متروك شد تادراین زمان ، فقط اسمی بی‌مسمّی ازآن‌باقی‌مانده همینقدرکه‌آن تلّ شمال‌غربی مراغه‌را رصدداغی (کوه رصد) می‌گویند وبس،آن هیئت رصدیّه نیزکه برای این‌مرام عالی ازاطراف وجوانب احضار شده‌بودند پس‌از مدتی بدون اخذ نتیجه بازگشتند. غیاث‌الدین جمشید کاشانی‌آتی‌الترجمة،کتابی درتکمیل همین‌زیج‌ایلخانی‌خواجه‌که ناقص‌مانده‌بودتألیف‌نمود و بزیج خاقانی موسومش گردانید . باری خواجه علم منقول را از والد ماجد خود فخرالدین محمد بن حسن‌که تلمیذ فضل‌الله راوندی‌تلمیذ سیدمرتضی‌علم‌الهدی‌بوده ودیگر اجلّه اخذکرد، ازابن‌میثم بحرانی، شارح نهج‌البلاغه نیز تفقّه نمود ، درحوزهٔ درس فقهی محقّق حلّی نیزحاضر میشد و مذاکرات ایشان درمسئلهٔ استحباب تیاسر درقبلهٔ عراقی مشهور میباشد . معقول را نیز از قطب‌الدین مصری، کمال‌الدین‌یونس مصری، فریدالدین داماد، شیخ‌معین‌الدین سالم‌بن بدران مصری معتزلی ودیگر فحول فریقین اخذ نمود ، علاّمهٔ حلّی، قطب‌الدین شیرازی ، بلکه ابن‌میثم بحرانی مذکور و دیگر اساتید فریقین نیز از تلامذهٔ معقولی خواجه بودند . حوزهٔ درس خواجه دارای شکوهی خاصّ وعظمتی مخصوص وقبلهٔ آمال

اکابر و فحول فریقین و مرجع استفادهٔ اساتید هرفن بود ، برای حل همه‌گونه مشکلات علمی درآنجا حاضرمیگردیدند، تمامی آنهارا با سر انگشت‌افکار ابکارآن‌نابغهٔ روزگار حل مینمودند و بیش‌از انتظار موفق بمرام خود میشدند .

از قضایای طریفه‌که در مقامع‌الفضل ، بخواجه نسبت داده‌آنکه : در یکی از سفرهای دریائی سی‌تن درکشتی همسفر بوده‌اندکه نصف ایشان مسلمان و نصف دیگر از یهود بود ، در اثر تلاطم دریاآن‌کشتی مشرف بغرق شد ناچار تبانی‌کردند براینکه‌آن مسافرین را یك یك بدریا اندازند تاکشتی قدری‌سبکتر شود وازغرق‌شدن محفوظ ماند، خواجه‌که یکی ازآن مسافرین بوده حیلتی اندیشید ، تمامی ایشانرا بشکل دائره‌بطور مخصوصی نشانید ، همه را قانع و راضی‌کرد براینکه ایشان را نه نه بشمرند ، شخص نهمی را هرکس‌که باشد بدریا اندازند اینك درنتیجهٔ این فکرعمیق تمامی یهودیها را بدریا انداخته ومسلمانان نجات یافتند. بعضی‌از ارباب‌کمال همین قضیه را نظم وکیفیت و ترتیب نشاندن‌آن سی تن مسافرین‌کشتی را بدین روش بیان‌کرده است :

زترکان چهار و زهندو است پنج | دو رومی ابا یك عراقی بسنج
سه روز و شبی یك‌نهار و دولیل | دوباز وسه زاغ ویکی‌چون‌سهیل
دومیغ ودوماغ ویکی همچو دود | زنه نه شمردن بمیرد جهود

اشعارخواجه: آن یگانهٔ دهر را اشعاری نغز وطرفه ونیکو هم بوده است‌که بعضی‌ازآنها را مینگارد :

جزحق حکمی‌که حکم‌را شاید نیست | حکمی‌که زحکم‌حق فزون‌آید نیست
هرچیز‌که هست‌آن چنان میباید | آن‌چیزکه‌آن چنان نمیباید نیست

موجود بحق واحد اوّل باشد | باقی همه موهوم و مخیّل باشد
هرچیز جزاوکه‌آید اندر نظرت | نقش دومین چشم احول باشد

منم‌آنکه خدمت تو کنم و نمی‌توانم | تویی‌آنکه چارهٔ من نکنی و میتوانی
دل من نمی‌پذیرد بدل تو یارگیرد | بتودیگری‌چه‌ماندتو بدیگری‌چه‌مانی

لذّات دنیوی همه هیچ است نزد من | درخاطر از تغیّرآن هیچ ترس نیست
روز تنعّم و شب عیش و طرب مرا | غیراز شب مطالعه و روز درس نیست

نظام بی‌نظام ارکافرم خواند | چراغ کذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیراکه نبود | مکافات دروغی جز دروغی

لوان عبدا اتی بالصالحات غدا | یود کل نبی مرسل و ولی
وصام ماصام صوام بلاملل | وقام ماقام قوام بلاکسل
وعاش فی‌الدهر آلافا مؤلفة | عار من‌الذنب معصوم بلازلل
فلیس فی‌الحشر یوم‌البعث ینفعه | الا بحب امیرالمؤمنین علی ع

تألیفات خواجه : مؤلفات خواجه ، درفنون‌گوناگون و بالخصوص درکلام و حکمت و ریاضیّات و الهیّات و علوم اسلامی همیشه مطمح نظر ارباب فنّ و محل استفادهٔ فحول فریقین است ، اغلب آنها بزبانهای اروپائی ترجمه شده ودرمدارس اسلامی موردتدریس و تدرّس میباشند ، بعضی ازآنها را بحسب مساعدت وقت و حال و وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید :

۱- آداب‌البحث ۲- آداب‌المتعلمین ۳- آغاز و انجام در مبدأ و معاد انسانی و احوال قیامت بپارسی‌که درایران چاپ شده است **۴- آغاز و انجام حیوان و نبات ومعادن و متفرقات دیگر ۵- اثبات بقاءالنفس الانسانیة** و شاید همان بقاءالنفس بعد فناءالجسد باشدکه در زیر ضمن همین تألیفات مذکور است **۶- اثبات‌الجوهر المفارق المسمی بالعقل** وآن را **اثبات‌العقل** نیزگویند **۷- اثبات‌العقل** رجوع بماقبل‌نمایند **۸- اثبات‌العقل‌الفعال ۹- اثبات الفرقة‌الناجیة ۱۰- اثبات‌اللوح‌المحفوظ ۱۱- اثبات‌الواجب‌تعالی ۱۲- اختیارات‌المهمات ۱۳- اختیارات النجوم ۱۴- اخلاق ناصری**که بپارسی ، بسیار مشهور و بارها درایران چاپ‌شده‌است. موقعی‌که ابوالفتح ناصرالدین ازافاضل امرای اسماعیلیّه وحاکم قهستان بود،آوازهٔ شهرت خواجه را شنید بجهت‌کثرت اشتیاقی‌که بدیدارش داشته بشهر قاین‌که کرسی ومرکز قهستان‌بوده دعوتش‌کرد، مقدمش را مغتنم شمرد ، همه‌گونه وظائف لازمهٔ تبجیل وتجلیل را معمول داشت خواجه نیزهمین‌کتاب‌اخلاق‌ناصری‌را بنام وی‌تألیف داد **۱۵- اساس‌الاقتباس**درمنطق **۱۶- استخراج‌التقویم ۱۷- الاسطوانة ۱۸- الاشکال‌الکرویة ۱۹- الاعتقادات ۲۰- اقسام‌الحکمة ۲۱- اقل‌مایجب‌الاعتقادبه ۲۲- الامامة ۲۳- الانعکاسیة**

مقاله‌ایست دربیان انعکاس شعاع **۲۴- اوصاف الاشراف** که بسال ۱۳۰۶ ه شمسی باخط میرزا حسین خان سیفی عمادالکتاب در برلین چاپ عکسی شده است **۲۵- الایام واللیالی ۲۶- البارع فی التقویم و احکام النجوم ۲۷- بقاء النفس بعد فناء الجسد** یا **بعد بوارالبدن** که درمصر چاپ شده است **۲۸- بیست باب اسطرلاب** که درتبریز وتهران با خلاصهٔ شیخ بهائی چاپ سنگی شده است **۲۹- تجرید الاعتقاد** یا **تجرید العقائد** یا **تجرید الکلام** که در رشتهٔ خود بی‌نظیر و محل توجه اکابر و فحول است، شرحهای بسیاری از طرف علمای فریقین براین کتاب نوشته شده و تاحال چندین مرتبه در ایران و بمبئی با شرحهایش چاپ شده است **۳۰- تجرید المنطق ۳۱- تجرید الهندسة** چنانچه دربعض موارد است لکن ظاهراً تحریر الهندسة بوده و همان است که در ذیل مینگاریم **۳۲- تحریر اصول الهندسهٔ اقلیدس** که به تحریر اقلیدس معروف و در ایران و کلکتّه چاپ شده است **۳۳- تحریر اقلیدس** رجوع بماقبل شود **۳۴- تحریر اکرمالاناوس ۳۵- تحریر کتاب الکرة المتحرکة ۳۶- تحریر کتاب المساکن ۳۷- تحریر مجسطی ۳۸- تحریر المطالع ۳۹- تذکرة الهیئة** که درایران چاپ شده‌است **۴۰- تربیع الدائرة ۴۱- ترجمهٔ صور الکواکب ۴۲- تسطیح الکرة** یا **رسالة فی تسطیح الکرة ۴۳- تعدیل المعیار ۴۴- التقویم العلائی ۴۵- تلخیص المحصل** یا **نقد المحصل** که در ردّ و تهذیب و اختصار کتاب محصل افکار فخررازی بوده و هردو درسال هزار و سیصد و بیست وسه هجری قمری در مصر چاپ شده است **۴۶- تنسوق نامهٔ ایلخانی** در معرفت جواهر و معادن و خواص و قیمت آنها که برای هلاکوخان تألیفش داده است **۴۷- تهافت الفلاسفة ۴۸- جامع الحساب فی التخت والتراب والکرة والاسطرلاب ۴۹- جام گیتی نمافی معرفة حقائق الاشیاء ۵۰- الجبر والاختیار** یا **الجبر والقدر ۵۱- الجبر والقدر ۵۲- جرم النیرین ۵۳- جواهرنامه** ، دور نیست که همان تنسوق نامهٔ مذکور باشد **۵۴- حل مشکل الاشارات والتنبیهات** که همان کتاب شرح اشارات معروف میباشد، بارها درایران ودومرتبه درلکناهو چاپ سنگی شده‌است، نام کتاب را دراوّل آن شرح اشارات نوشته ودرآخرش بهمین نام حل مشکلات خاتمه داده ودراین کتاب درهدم اساس شبهات فخررازی مساعی جمیله بکار برده است تا طلسم شبهه‌های سحر را باطل کند . از عصای کلك اوآثار ثعبان آمده **۵۵- خلافت نامه ۵۶- خلق الاعمال ۵۷- رسالهٔ تسطیح کره** که بنام تسطیح کره ذکر شده‌است **۵۸- رساله درعروض ۵۹- رساله درکره واسطرلاب ۶۰- رساله**

درکلیات طب **۶۱- الزبدة** **۶۲- سی‌فصل** در معرفت تقویم رقمی و بارها در ایران چاپ شده‌است **۶۳- شرح اشارات ابن‌سینا** که‌بنام‌حل‌مشکلات ذکرشد **۶۴- شرح‌اصول‌الکافی** **۶۵- الطلوع والغروب** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران و یك نسخه‌نیزدرخزانهٔ‌مصرموجوداست **۶۶- ظاهرات‌الفلك** **۶۷- علم‌المثلث** **۶۸- الفرائض النصیریة** **۶۹- الفصول النصیریة** ومحتمل‌است‌که‌همان‌سی‌فصل مذکور باشد **۷۰- قواعد العقائد** که علامهٔ حلّی کشف‌الفوائد را در شرح‌آن تألیف داده وهم مستقلا وهم با همین شرح خود در ایران چاپ سنگی شده است **۷۱- کلیات طب** که بنام رساله ذکر شد **۷۲- المأخوذات** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصر موجود است **۷۳- مساحة الاشکال** **۷۴- المطالع** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران ویك نسخه نیر درخزانهٔ مصرموجود است **۷۵- المعطیات** **۷۶- المفروضات** که ازهریکی‌از این‌دو آخری یك‌نسخه درخزانهٔ مصرموجوداست **۷۷- نقدالتنزیل** **۷۸- نقدالمحصل** که بنام تلخیص‌المحصل مذکور شد.

وفات خواجه بقول بعضی درسال ششصد و هفتاد وسه و بزعم دیگری هفتاد وپنج میباشد لکن موافق مشهور و قول اکثر، روز غدیر ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری (۶۷۲هـ) دربغداد واقع شد وبموجب وصیّت ، جنازه را بمشهد کاظمین ع نقل‌کردند، علاءالدین محمد جوینی صاحب دیوان وجمهور اکابر وقت باازدحام عامّ درتشییع‌جنازه حاضر وخواستندکه درسمت‌پائین‌پای‌آن‌دو بزرگوار حفرقبر نمایند، ناگاه سردابی‌مرتّب ومزیّن‌ظاهر گردیدکه‌درآن نوشته‌شده‌بود: **هٰذا قَبْرٌ قَدْ اِدَّخَرَهُ النّاصِرُ بِاللّٰهِ الْعَبّاسی لِنَفْسِهِ** معلوم شدآن قبر، برای ناصر لدین‌الله سی و چهارمین خلیفهٔ عباسی (۵۷۵-۶۲۲هـ ق) تهیه‌شده‌بود لکن‌نصیبش‌نگردیده وخودش دررصافهٔ دمشق بخاك رفته‌است‌پس‌جسدخواجه را درآن سرداب نهاده و برلوح قبرش نوشتند : **وَكَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصيدْ .** عجب‌ترآنکه تاریخ بنای‌آن سرداب مطابق سال ولادت خواجه بوده است .

دهقان بباغ ، بهرکفن پنبه‌کاشته　　　مسکین‌پدر، ززادن‌فرزندشادمان

در تاریخ وفات خواجه گفته‌اند :

نصیر ملّت و دین ، پادشاه‌کشور فضل — یگانه‌ای که چنو مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجّه — بروز هیجدهم درگذشت در بغداد

سیدحسین بروجردی درنخبةالمقال ضمن ترجمهٔ حال‌کسانی‌که نامشان محمد و پدرشان نیز محمد است درتاریخ ولادت و وفات خواجه‌گوید:

ثم نصیرالدین جدّه الحسن — العالم النحریر قدوة الزمن
میلاده یا حِرْزَ مَنْ لاحِرْزَ لَهُ =۵۹۷ — وبعد داع (۷۵) قد اجاب سائله

چنانچه اشاره‌شد بعداز وفات خواجه عمل زیج ناقص مانده ودیگردانشمندان، بااینکه افاضل طراز اوّل وقت بوده‌اند ، یارای تکمیل آن را نداشتند .

هرکسی‌ازرنگ وگفتاری‌بدین‌ره‌کی رسد — درد باید صبر سوز و مرد باید گام زن
قرنها بایدکه تا یك‌کودکی از لطف طبع — خواجه طوسی‌شود یا فاضلی صاحب‌سخن

(ص۶۰۵ت و۱۹۵هب و۴۶۴مس و۶۳۳ج۱مع و۳۵۲مر و۱۲۵۰مط و۴۵۸۲ج۶س وغیره)

خواجه **نظام‌الدین، عبیدالله**- بعنوان **زاکانی** خواهدآمد .

خواجه **نظام‌الملك، حسن بن علی** - بهمین‌عنوان **نظام‌الملك** خواهدآمد.

خواجه **همام‌الدین** ، بعنوان **همام تبریزی** نگارش خواهد یافت .

خوار یا جواز ، یا جوار یا جوان ، علی اختلاف‌النسخ ، دراصطلاح رجالی، لقب **خالدبن نجیح** وترجمهٔ‌حال‌وی‌موکول‌بدان‌علم‌است.

خواربی یا جواربی (باجیم اوّل) علی اختلاف‌النسخ، دراصطلاح‌رجالی، لقب **صالح بن موسی** میباشد وشرح حالش درآن علم است .

خوارزمی[1]

خوارزمی **ابوالوفاء**، از اکابر مشایخ عرفای خوارزم میباشدکه جامع علم وعمل و دارای حسن خلق بود، بهمین جهت **میرفرشته** و **فرشته**

۱ــ **خوارزمی**- منسوب بخوارزم (بروزن‌پابند)است وآن بنوشتهٔ مراصدالاطلاع ناحیهٔ*

روی زمین‌اش می‌گفته‌اند . رسالهٔ **کنزالجواهر** از او است وگویند ملای رومی ازآمدنش خبر داده بود . وی بسال هشتصد و سی و پنج از هجرت (۸۳۵هـ قمری) درگذشته و از رباعیّات او است:

بدکردم و اعتذار بدتر زگناه — زیراکه درآن‌هست سه‌دعوی تباه
دعوی وجود و دعوی قوه و فعل — لاحول ولا قوة الا باللّه

مشخّص دیگری بدست . (ص۱۵۱ج۲طرائق و۲۷۳سفینه و۵۳ریاض)

خوارزمی **علی بن محمد** - بعنوان **عمرانی** مذکور خواهد شد .

خوارزمی **قاسم بن حسین** - بعنوان صدرالافاضل خواهدآمد .

خوارزمی **محمدبن ابی‌القاسم** - بعنوان **زین‌المشایخ** خواهدآمد .

خوارزمی **محمد بن احمد بن یوسف** - کاتب، کنیه‌اش ابوعبداللّه ومؤلف کتاب مفاتیح‌العلوم میباشدکه بسال ۱۸۹۵م درلیدن چاپ و بدو مقاله مقسوم است : اوّلی ، شش باب فقه ،کلام ، نحو ،کتابت ، عروض ، اخبار را حاوی و دوّیمی نیز بنام منطق ، فلسفه ، طبّ ، اعداد ، هندسه ، نجوم ، موسیقی ، خیال وکیمیا به نه باب مشتمل میباشد . وی بسال ۳۸۷هـ قمری (شفز) درگذشت . (۸۳۹مط)

خوارزمی **محمد بن عباس** -کاتب‌شاعرادیب‌لغوی، معروف‌بابوبکرخوارزمی، خواهرزادهٔ محمد بن جریر طبری، درنحو ولغت وشعر وانساب

*بزرگی است از ترکستان در ساحل جیحون‌که ببلاد و قصبات و دیهات بسیاری مشتمل‌است، اغلب‌آنها بهمدیگرمتصل وکرسی ومرکزآنها جرجانیه میباشد. در ریاض‌العارفین گوید: مرکز آن ، اورکنج بود ، پس‌ازآنکه اورکنج بدست مغول خراب شد اکنون خیوق (بروزن زیور) بزرگترین شهرهای خوارزم است ،گویند مساحت عرصه خوارزم هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ میباشد و دربعضی مواضع هست‌که زمخشر نیز یکی از دیهات خوارزم است . لفظ خوارزم، در زبان اهالی خودآن نواحی از دولفظ **خوار** بمعنی‌گوشت و **رزم** بمعنی هیزم ترکیب یافته‌است، چون ایشان در اول توطنشان ماهی را صید نموده وبا هیزمش بریان میکرده‌اند بهمین دو اسم خوارزم اشتهار یافته و بعدها ازکثرت استعمال ، یکی از دوحرف **ر** بی‌نقطه افتاده وبخوارزم مشهورگردید . دراینجا بعضی از منسوبین این ناحیه را تذکر میدهد .

و فنون ادب علّامهٔ عصر، یگانهٔ دهر، نابغهٔ روزگار، درهر دیار باکثرت حفظ اشعار در غایت اشتهار و درمیان افاضل زمان مشارٌ بالبنان بود چون پدرش از خوارزم و مادرش از طبرستان بوده گاهی از این دولفظ نسبت دیگری اشتقاق داده و صاحب ترجمه را **طبرخزی** نیز گویند.

ابوبکر، وقتی، بعزم ملاقات صاحب‌بن‌عبّاد بخانه‌اش رفته وتوسط دربان (بدون اینکه اسمی از خود برده‌باشد) پیغام دادکه یکی از ادبا خواستار ملاقات‌است، صاحب بدربان گفت عهد وقرار ما این‌است هرکدام از ادباکه حافظ بیست هزار بیت، شعرعربی نباشد وارد منزل ما نگردد، ابوبکر پاسخ دادکه این مقدار از اشعار مردان باشد یا زنان، صاحب بمجرّد شنیدن این‌کلام قطع‌کرد براینکه ابوبکر خوارزمی است اینك اذن ورود داد و باکمال انبساط، وظائف ملاقات بعمل‌آمد لکن در حین وداع موافق دلخواهش نشد و این دوشعر را درحق صاحب‌گفته است:

لاتحمدن ابن‌عباد و ان هطلت ... يداه بالجود حتى اخجل‌الديما
فانه خطرات من وساوسه ... يعطي و يمنع لابخلا ولاكرما

صاحب بعداز وفات او این را شنیده ودرجوابش نوشت:

اقول لركب من خراسان قافل ... اهل‌مات خوارزميكم قال‌لي نعم
فقلت‌اكتبوا بالجص‌من‌فوق‌قبره ... الا لعن‌الرحمن من‌كفرالنعم

ازکلمات نثری ابوبکر است‌که درصفت شعراگفته است: **ماظنك بقوم‌الاقتصاد محمود الا منهم والكذب مذموم الافيهم واذا ذموا ثلبوا و اذا مدحوا سلبوا واذا رضوا رفعواالوضيع و اذا غضبوا وضعواالرفيع و اذا افتروا على‌انفسهم بالكبائر لم يلزمهم حد ولم يمتد اليهم يدالخ** و دراین‌فقرهٔ آخری اشاره بقضیهٔ فرزدق نموده‌که روزی هفتمین خلیفهٔ‌اموی سلیمان بن عبدالملك (۹۶ـ۹۹ه ق) این شعر فرزدق را:

فبتن بجانبي مصرعات ... وبت افض اغلاق الختام

بخودش‌خوانده وگفت ویحك یا فرزدق، خودت اقرار بز ناکرده ومستوجب حدّشرعی‌شدی فرزدق‌گفت. بحکم‌قرآن‌مجید نسبت بمن‌حرجی‌نبوده واستحقاق‌حدّرا ندارم‌آنجاکه‌فرماید:

وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَاَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ

پس عبدالملک خندیده و رهایش کرد، صفی‌الدین حلّی نیز ازهمین آیه اقتباس کرده وگوید:

نحن‌الذین اتی‌الکتاب مخبرا بعفاف انفسنا و فسق‌الالسن

تألیفات ابوبکر خوارزمی :

۱- **دیوان شعر** ۲- **رسائل** که در قاهره و استانبول و بمبئی چاپ شده است ۳- **مفیدالعلوم ومبیدالهموم** که دردمشق ومصر وقاهره چاپ شده‌است. وفات ابوبکر در نیمهٔ رمضان سال سیصدوهشتاد وسه یا نود وسه ازهجرت ۳۸۳ یا ۳۹۳ هـ قمری در نیشابور واقع گردید.

(ص ۷۰۴ ت و ۱۲۸ هب و ۱۰۲ ج ۲ کا و ۸۳۸ مط و ۲۷۲ ج ۲ ع وغیره)

خوارزمی **محمد بن موسی**، فلکی ریاضی ،کنیه‌اش ابوجعفر (یاابوعبدالله) ، از اصحاب علم ریاضی وهیئت میباشدکه با مأمون عباسی معاصر و تمامی کتابخانه خلافتی در تحت **تصرّف** او بود . از تألیفات او است :

۱- **استخراج تاریخ‌الیهود واعیادهم** ، یك نسخه ازآن بشمارهٔ ۲۳/۲۵۱۹ درکتابخانهٔ بانکی فور موجود است ۲- **التاریخ** ۳- **زیج اول** ۴- **زیج‌ثانی** ، این‌دو زیج بسند هند معروف ومحل اعتماد اهل‌فن است ۵- **صورة‌الارض یارسم‌افریقیة** ۶- **عمل‌الاسطرلاب** ۷- **العمل‌بالاسطرلاب**، ظاهراً این، همان‌عمل‌الاسطرلاب‌است ۸- **مختصر من حساب‌الجبر والمقابلة** که درلندن بطبع رسیده است . وی درسال ۲۳۲ هـ قمری درگذشت.

(ص ۳۸۳ ف و ۴۴۱ مط و ۱۴۸ تذکرةالنوادر)

خوارزمی **موفق بن احمد** - بعنوان اخطب خوارزمی ذکر شد.

خوارزمی **ناصر بن عبدالسید** - بعنوان **مطرزی** خواهدآمد .

خواص[1]

خواص **ابواسحق ابراهیم بن احمدبن اسمعیل** - بغدادی ، ازکبارعرفا و مشایخ صوفیّه میباشدکه درمیان این طبقه بفضل و زهد وتقوی وکثرت توکل معروف و درمقامات طریقت متفرّد واز اصحاب جنید بغدادی و نظائر وی

۱- **خواص** - (بروزن‌عطار) بعربی‌زنبیل‌باف و زنبیل‌فروش‌را گویند وبعضی‌ازموصوفین بهمین وصف را تذکر میدهیم.

بود ، از اجرت زنبیل‌بافی امرار معاش میکرد ، بهمین جهت بدین لقب خوّاص شهرت یافت ویا بجهت‌آن است‌که خوّاص نام پدرش بوده وبعداز وفات‌او پسرش را نیزابراهیم خوّاص گفتند (بطریق اضافه). کلمات بسیاری در اصول طریقت بدو منسوب میباشد . بسال۲۹۱ یا۲۸۴ه قمری (رصا یا رفد) درطبریّه ویا جامع ری بمرض اسهال درگذشت.
(ص ۶۹۰ ج ۲ مه و۷ ج ۶ تاریخ بغداد وغیره)

خواص **ابومحمدجعفر** یا **جعفر بن محمد** بعنوان خلدی نگارش دادیم .
خواص

خوافی **احمد بن محمد بن مظفر** - کنیه‌اش ابوالمظفّر مولدش‌شهرخواف (بروزن طواف) ازبلاد نیشابور ، ازمشاهیر فقهای شافعیّه ودر مناظره و جدل بی‌بدل میباشد ، با ابوحامد غزالی معاصر و همدرس وهردو ازشاگردان امام‌الحرمین جوینی بوده‌اند . احمد ، متصدی قضاوت طوس و نواحی‌آن نیز شد وبسال پانصد تمام از هجرت درطوس درگذشت. (ص۲۹ ج ۱کا و۲۰۶۶ ج ۳ س)

خوافی **محمود** - بعنوان **شاه سنجان** نگارش خواهیم داد .

خواندمیر **غیاث‌الدین بن همام‌الدین** - ملقّب بخواندمیر، (چنانچه خودش در اوّل‌کتاب دستورالوزرای خود بدین روش نگاشته) ویاموافق نوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم غیاث‌الدّین هم لقب وی بوده ، نامش محمد ، پدرش نیز دارای اسم یا لقب حمیدالدّین بوده است (این جمله منافی نوشتهٔ مذکور دستورالوزراء نمیباشد) بهرحال وی‌کاتب، منشی ، مورّخ‌کامل ، ودرشمار مشاهیر مورّخین عالم درقرن دهم هجرت معدود و مورد توجهات امیرعلی شیرنوائی بود . تألیفات سودمندی دارد :
۱- اخبارالاخیار ۲- تاریخ‌الوزراء ۳- جواهرالاخبار ۴- حبیب‌السیرفی‌اخبار افرادالبشر که بسیار مشهور و محل رجوع و استفادهٔ تمامی طبقات مردم است ، درتهران و بمبئی چاپ سنگی شده ، بسال ۹۲۷ بتألیف‌آن شروع ودرسال ۹۳۰ه (ظل) بپایانش رسانده و دارای وقایع عمومی عالم تاآخر سلطنت شاه اسمعیل‌اوّل صفوی(۹۰۶-۹۳۰ه قمری) میباشد . صاحب ترجمه این‌کتابرا بنام استاد خودکریم‌الدّین حبیب‌الله اردبیلی

ویا بنوشتهٔ بعضی برای خواجه حبیب‌اللّٰه‌ساوجی وزیر دورمش خان (حاکم هرات‌ازطرف شاه اسمعیل) تألیف داده و همانا اسم حبیب‌السیر نیز بجهت انتساب بیکی ازآن دوتن مذکور است . **۵- خلاصة‌الاخبار** که ملخّص کتاب روضة‌الصفای پدر یا جدّش میرخواند آتی‌الترجمة میباشدکه برای‌امیرعلی‌شیر نوائی تألیفش داده چنانچه‌جلدهفتم روضة‌الصفا رانیز که مؤلفش‌موفق‌باتمام‌آن نبوده‌با نجام‌رسانده‌است **۶- دستورالوزراء** که‌بسال۱۳۱۷ه شمسی مطابق۱۳۵۷ه قمری درتهران چاپ‌شده‌است **۷- غرائب‌الاسرار ۸- مآثرالملوك ۹- منتخب تاریخ وصاف ۱۰- مکارم‌الاخلاق** . خواندمیر، درسال۹۳۲هق‌بواسطهٔانقلابات داخلی هرات ناچار بهندوستان رفت وبا بابرشاه هندی و بعداز وفات‌او باپسرش همایون شاه انتساب‌یافت، کتاب قانون همایونی را بنام وی تألیف داد تادرسال ۹۴۲ه ق (ظمب) دراثنای سفرکجرات وفات‌کرد، جنازه‌اش بدهلی نقل شد ودرجوار قبر نظام‌الدین اولیا و امیرخسرو دهلوی مدفون‌گردید. موافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام‌کتابهای‌تاریخی‌او وپدرش باکثر السنهٔاروپائی‌ترجمه شده‌است، درموضوع پدر یاجدّ مادری‌بودن مؤلف روضة‌الصفا نسبت بخواندمیر (چنانچه اشاره شد) رجوع بمیرخواند نمایند .

(ص ۱۳۱ هب وبعض مواضع ذریعه و دیباچهٔ دستورالوزراء)

خوانساری[۱]

خوانساری **سیدابوتراب بن سیدابوالقاسم بن سید محمد مهدی بن سیدحسن بن سیدحسین**- ویا موافق نوشتهٔ ذریعة نام وی‌عبدالعلی وپدرش جعفر بوده و ابوتراب و ابوالقاسم عنوان مشهوری وکنیهٔ ایشان میباشد. بهرحال جدّش همان

۱- **خوانساری** - بفتح‌اول وسکون‌نون و الفی بعداز واو معدوله، چنانچه‌بین‌الخواص مشهور میباشد و ازخط وکتابت‌آقاحسین خوانساری وفرزندانش‌آقا جمال وآقا رضی نیز بهمان نحو نقل شده و دراجازهٔ محقق‌کرکی بملامیرك خوانساری ، **خوانیسار** نوشته یعنی بعدازحرف نون ، یك حرف ی نیز افزوده است (بروزن‌کالیجار). درمحاورات‌عامه بیشترمعروف‌بخونسار است با اسقاط الف و اشباع خاء مضمومه . ازسلافةالعصر سیدعلی‌خان و بعض اربعینیات‌قدمای اهل سنت خنسار نقل شده باضم بی‌اشباع اول و اسقاط واو و الف. بهرحال همهٔ اینها ناشی‌از*

مؤلف رسالهٔ **عدیمة‌النظیر فی‌تحقیق حال ابی‌بصیر** است و خودش از اکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما بشمار میرود، عالم عامل ، محقّق مدقّق ، فقیه اصولی، محدّث رجالی، معقولی منقولی، عابد زاهد، سخی ومتّقی وکریم‌النّفس، علاوه برعلوم شرعیّه ومعارف دینیّه جامع فنون متنوّعه ودرحساب وجغرافیا و ریاضیّات وهندسه متبحّر بود، باغلب وظائف مندوبهٔ دینیّه‌هم از نماز و روزه و اعتکاف مسجدین سهله وکوفه وامثال آنها عمل میکرد، از تلامذهٔ سیدحسین‌کوه‌کمری (آتی‌الترجمة)بود، بعداز وفات او باکمال‌استقلال مشغول تدریس شد ودر احکام وفتاوی مرجع خاص وعام‌گردید . تألیفات متنوعهٔ‌بسیاری داردکه برهانی قاطع برتبحّر علمی وی میباشد .

۱- **الاحکام‌الوضعیة** ۲- **اصالةالعدم** دراینکه حجّیت‌آن تعبّدی و یا عقلی ویا از روی بنای‌عقلا است ونیز فقط دراحکام جاری میباشد ویا اعمّ است ۳- **اصول‌الفقه** ، دور نیست‌که همان‌کتاب قصدالسبیل مذکور در ذیل باشد ۴- **بغیةالفحول فی‌حکم‌المهر اذا مات‌احدالزوجین قبل‌الدخول** ۵- **البیان فی‌تفسیر القرآن بطریق‌جدید** ۶- **التنبیه علی ماأخطأ بعض‌المتفقهة** همانا مرادش ازآن بعض ، یگانه فقیه عصر خود سید محمدکاظم طباطبائی است‌که بعنوان یزدی بترجمهٔ حال وی خواهیم پرداخت ۷- **الحواشی علی رجال‌ابی‌علی** ۸- **الدرالفریدفی‌شرح‌التجرید** ۹- **سبل‌الرشادفی‌شرح‌نجاةالعباد**که ده مجلّد بزرگ بوده و شرح دوباب صوم وارث درسال ۱۳۳۲ه قمری درتهران دریک‌جلد، چاپ سنگی شده است ۱۰- **الصراح فی‌الاحادیث الحسان والصحاح** ۱۱- **الفوائد الرجالیة** ۱۲- **قصدالسبیل‌فی‌اصول‌الفقه** ۱۳- **لب‌اللباب‌فی‌تفسیراحکام‌الکتاب** ۱۴- **المسائل‌البحرانیه**

---

*اختلاف لهجه وکیفیت تلفظ اهالی و نبودن رسم‌الخطی مضبوط میباشد چنانچه نظائرآن بسیار است والا «مشو احول، مسمی جز یکی نیست» . بهرحال خوانسار قصبه بلکه شهری‌است مابین جبال ، در چهار فرسخی جربادقان‌که مردمانش نوعا زیرك و باهوش و ذکاوت هستند ،آبش خوشگوار، هوایش‌صاف، میوه‌هایش خوب وفراوان وگاهی‌ضرب‌المثل میباشد چنانکه‌گفته‌اند:

سه فرسخ تا سه فرسخ لاله‌زار است — بهشت روی دنیا خوانسار است

دراینجا ترجمهٔ حال بعضی از اکابر منسوب بدان بلده را تذکر میدهد .

(ص ۱۹۶ ت وغیره)

۱۵- **المسائل الخوانسارية** ۱۶- **المسائل الکاظمية** ۱۷- **مصباح الصالحين فی‌اصول‌الـدين** ۱۸- **النجوم‌الزاهرات فی‌اثبات امامة الائمة‌الهداة** وغير اينهاکه بسيار است.

اساتيد صاحب ترجمه، سيدحسين‌کوه‌کمری ، صاحب روضات، ميرزامحمدهاشم خوانساری ، شيخ محمدباقر پسر شيخ محمدتقی صاحب حاشيه،و بعضی ديگر ازاجلاّی وقت بوده واز ايشان و جمعی‌کثير از اکابر روايت ميکند. صاحب ترجمه روز شنبه‌نهم جمادی‌الاولی ۱۳۴۶ه قمری (غشمو) درنجف وفات‌يافت ، تعطيل عمومی شد ، بازار و دکّان بسته و تمامی طبقات مردم در تشييع جنازه‌اش حاضر شدند ، بموجب وصيّت ، در وادی‌السّلام دفنش‌کردند .

(ص ۳ ج ۲ عه و بعض مواضع متفرقه از ذريعه)

خوانساری

سيدحسين بن سيدجعفر- حسينی‌موسوی، جدّپدری‌صاحب‌روضات آتی‌الترجمة ، از اکابر محقّقين علمای‌اماميّه ميباشدکه بحسن تقرير و جودت املا و انشا و تحرير معروف ودارای اخلاق حميده وصفات پسنديده‌بود درتقوی و زهد اشتهار تمام داشت، اصلا نماز شب و زيارت عاشورا از وی فوت نميشد، درانجام مهمّات مسلمين و مواسات فقرای مؤمنين سعی بليغ بکار ميبرد ، ازمشايخ اجازه بحرالعلوم و ميرزای قمی و نظائر ايشان بود ،کرامات بسياری در راه مکّه و غيره بدو منسوب است ، تعليقات **شرح‌لمعه، حواشی‌ذخيره، شرح دعای‌ابوحمزه وشرح زيارت‌عاشورا** از تأليفات او ميباشد . در هشتم رجب سال ۱۱۹۱ه قمری (غقصا) وفات يافت .

(ص ۲۰۰ ت)

خوانساری

حسين بن محمد - بعنوان **محقق خوانساری** خواهدآمد.

خوانساری

حقی - در تذکرهٔ نصرآبادی به**آقاحقی** عنوانش‌کرده ، ازفضلای عرفا و شعرای اوائل قرن يازدهم هجرت ميباشد ، طبعش روان و درنهايت شگفتگی بود ، درمسجد جامع اصفهان خطابتی درکمال فصاحت می‌کردکه خالی از جذبه و حال نبوده و هنگامهٔ صحبت راگرم داشت. وی بسال۱۰۳۷ يا۱۰۷۷ه قمری (غلز يا غعز) درخوانسار درگذشت و از رباعيّات او است :

درمذهب اهل درد ،آن‌کس مرد است | کـز خلق مجرّد ، ز علائق فرد است
خـورشیدکـه هست عـالم آرا حقی | روشن‌دل ازآن‌است‌که تنهاگرد، است
درمذهب ماگفت و شنیدی دگر است | شبلی و جنیـد وبایزیـدی دگر است
کاری نگشایـد از نمـاز مـن و تـو | درگاه قبـول را کلیـدی دگـر است

ظاهراً حقی تخلّص وی‌بوده ونامش بدست نیامد . (ص۲۹۷نصرآبادی و۱۱۱ریاض)

خوانساری **ملاحیدر بن محمد** - ازعلمای‌معقولی قرن‌یازدهم هجرت‌میباشد، درمعقول ازاساتیدآقا حسین‌خوانساری‌آتی‌الترجمة (متوفی‌بسال ۱۰۹۹هـ ق غصط) بود واز تألیفات او است :

۱- **زبدة التصانیف** بپارسی‌که راجع بامور دیانت است اصولا وفروعاً و قرآناً و حدیثاً ۲- **مضیئی‌الاعیان فی‌استخراج اسماء اهل‌البیت من‌القرآن** وغیراینها وسال وفاتش بدست نیامد . (سطر۱۶ ص۱۹۷ت)

خوانساری **حاج میرزا زین‌العابدین** ، پدر صاحب‌روضات‌آتی‌الترجمةمیباشد که ازاکابرعلمای وقت‌خود بود وکتاب **الاحباط والتکفیر** ازآثار قلمی وی میباشد و بسال ۱۲۷۶هـ قمری (غرعو) درهشتاد و چهار سالگی درگذشت.
(ص ۲۸۰ ج ۱ ذریعه وغیره)

خوانساری **محمد بن حسین**- بعنوان‌آقا جمال مذکور شد .

خوانساری **میرزا محمدباقر**- بعنوان صاحب روضات خواهدآمد .

خوانساری **سید محمد مهـدی بن سید محمد بـن سیـد محمدصادق** - موسوی خوانساری اصفهانی ، از علمای امامیّـه عصر حاضرما میباشدکه درفقه و اصول و حدیث و رجال از تلامذهٔ سید ابوتراب خوانساری مذکور فوق بود، در روایت اخبارکتب شیعـه از همین استاد خـود و دیگر اجلاّی وقت اجـازه داشتـه و از تألیفات او است :

۱- **احسن‌الذریعة فی‌تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة** وآن غیراز احسن‌الودیعهٔ مشهور

مذکور در زیر است **۲- احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعة ویا الباقیات الصالحات فی تتمیم روضات الجنات ۳- الانوار الکاظمیة فی احوال السادات الموسویة ۴- البرهان الجلی فی احوال زید بن علی ۵- بغیة اللبیب وغنیة الادیب فی شرح منطق التهذیب ۶- تنبیه اهل الحجی علی بطلان نسبة کتاب الفقه الرضوی الی الرضا ع ۷- التنبیه علی جواز الشبیه ۸- جامع الشتات فی النوادر والمتفرقات ۹- رشحات الاقلام فی تراجم الاعلام ۱۰- زبدة الکلام فی المنطق والکلام ۱۱- صرف العنایة فی حل معضلات الکفایة ۱۲- مسالک المتقین فی اجازات علمائنا المجتهدین ۱۳- منظومة النحو ۱۴- مواهب الباری فی ترجمة العلامة الخوانساری** (سید ابوتراب مذکور در فوق) **۱۵- نزهة المرتاض فی شرح طهارة الریاض ۱۶- نفائس الکلام فی شرح اسماء الله العظام**. درموقع طبع این اوراق که ماه ذی القعدهٔ سال ۱۳۶۶ھ قمری است (غشسو) درقید حیات است سلمه الله تعالی و وفقه للخدمات الدینیّة الباقیة. مخفی نماند که صاحب ترجمه نوهٔ برادر صاحب روضات الجنّات است .

(مواضع متفرقه از ذریعة و احسن الودیعة)

خوانساری

میرزا محمد مهدی بن میرزا محمدباقر، خوانساری ، عالم فاضل، مجتهد کامل، فقیه اصولی ، محدّث رجالی ، مفسّر عابد زاهد، از علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد ، از پدر خود صاحب روضات و عمّ خود سید محمدهاشم خوانساری ذیل الترجمة اخذ مراتب علمیّه نموده واز ایشان روایت کرده واز تألیفات او است :

۱- ترجمهٔ فارسی الفیهٔ شهید ۲- تعلیقهٔ لمعة وشرح آن ۳- حاشیهٔ قوانین ۴- شرح الفیهٔ شهید ۵- شرح تبصرهٔ علامة که مبسوط واستدلالی وحاوی سه مجلد بزرگ است **۶- شرح نقلیهٔ شهید ۷- الفرائض الیومیة** که نام همان ترجمهٔ فارسی الفیهٔ شهید است، در تهران چاپ سنگی شده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۰۷ ج ۱ عه)

خوانساری

میرزا محمدهاشم - برادر صاحب روضات، سلسلهٔ نسبش در آنجا مذکور ، بچهارسوقی مشهور، از اکابر علمای امامیّه اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که حاوی فروع و اصول و جامع معقول ومنقول بود، از مشایخ اجازهٔ سید محمدکاظم یزدی آتی الترجمة و شریعت اصفهانی آتی الترجمة و نظائر ایشان واز تلامذهٔ والد ماجد خود میرزا زین العابدین خوانساری مذکور فوق وشیخ مرتضی

انصاری سالف‌الترجمة و دیگر اکابر وقت بود واز تألیفات او است :

۱- الاستصحاب ۲- اصول آل‌الرسول دراستخراج ابواب اصول فقه از روایات اهل‌بیت عصمت ع ، در آن،روایاتی راکه‌ازخانوادهٔ‌طهارت دراین‌موضوع ودرقواعد فقهیّه وارد است جمع و بمباحث اصول فقه مرتّب‌کرده وگوید : زیاده برچهار هزار حدیث متعلّق باصول فقه را با بیان‌کیفیّت دلالت‌آنها در این‌کتاب جمع کردم . جلد اوّل‌آن در حال حیات خودش چاپ شده است **۳- اصول‌الدین ۴- التجوید ۵- تنبیه الحکماءالابرار علی مافی‌کتاب‌الاسفار**



عکس میرزا محمدهاشم خوانساری -۱۲

۶- حاشیهٔ اسفارکه ظاهراً همان **تنبیه‌الحکماء** است **۷- حاشیهٔ ریاض ۸- حاشیهٔ شرح‌لمعه ۹- حاشیهٔ قوانین ۱۰- حاشیهٔ‌معالم ۱۱- الحج ۱۲- الصلوة ۱۳- الصوم ۱۴- صیغ العقود ۱۵- الغرة فی‌شرح‌الدرة ۱۶- مبانی‌الاصول**. صاحب‌ترجمه درماه‌رمضان۱۳۱۸ه قمری (غشیح) درنجف‌اشرف وفات یافت وشیخ‌محمد طه صاحب اتقان‌المقال برجنازه‌اش نماز خواند ودر وادی‌السّلام مدفون‌گردید . (ص ۱۴۱ ج ۱ عه و بعض مواضع ذریعة)

خواهرزاده درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، بدو تن اطلاق میشود ، یکی بدرالدین محمد بن محمود خواهرزادهٔ شمس‌الائمة محمد بن عبدالستّار که درسلخ ذی‌القعدهٔ ۶۵۱ه قمری(خنا) درگذشت. دیگری محمد بن‌حسین بن محمدبن‌حسین بخاری معروف به‌بکر، خواهرزاده از اکابرعلمای‌حنفیّهٔ ماوراءالنهر و مؤلف سه‌کتاب: التجنیس والمبسوط والمختصر و خواهرزادهٔ قاضی ابوثابت محمدبن احمدبخاری بوده ودرجمادی‌الاولی۴۳۳ه قمری(تلج)درگذشت. (ص۱۶۳فوائدالبهیة)

خوبی که حرف سوم آن **ب** ابجد است رجوع بخـویی یوسف ، مذکور در زیر، که حرف مذکورش **ی** حطّی است نمایند .

خورا بضمّ اوّل، لقب ابوجعفر محمد بن موسی است و رجوع بعلم رجال نمایند.

خورجانی در اصطلاح رجالی، لقب محمد بن موسی است. در تنقیح المقال گوید : وجه نسبت آن معلوم نشده ودور نیست که جوزجان باشد با دوجیم و زای نقطه‌دار (که در **ج و** مذکور شد) و محتمل است کـه جوزخان باشد با جیم اوّل و خای نقطه‌دار چهارمی، چنانچه در رجال شیخ است و بهرحال تحقیق مراتب موکول بعلم رجال است .

خوزی[۱]

خوزی **ابوحفص** ، بعنوان **ابوحفص خوزی** در باب کنی خواهد آمد.

خوزی **سابور بن سهل** - ضمن ترجمهٔ پدرش تحت عنوان کوسج خواهد آمد و نسبت وی در اصل بخوزستان است .

خوزی **سهل بن سابور** - بعنوان کوسج خواهد آمد .

خوزی **قاسم بن عروة** ، مصطلح رجال است ونسبتش ما بین خوزستان ایران و شعب الخوز مکّه مردّد بوده و رجوع بدان علم نمایند.

خولانی بفتح اوّل منسوب به **خولان بن عمرو** یا **مالك بن حارث بن مرة بن ادد** میباشد . خولان، پدر چندین قبیله است در شام از **بطون قبیلهٔ** کهلان از قبائل یمن ، که هفت پسر داشته و هریکی از آن هفت پسر پدر قبیلـه‌ای بوده و مجموع ایشانرا **بنی‌خولان** میگویند .

خولانی **ادریس بن فضل بن سلیمان**، ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است .

۱- **خوزی** - بضم اول، منسوب بخوزستان ایران میباشد و گاهی منسوب بشعب الخوز را گویند که نام یکی از محلات مکه است و بعضی ازموصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد.

خولانی **عبدالله بن ثوب** بعنوان **ابومسلم** خواهدآمد .

خونساری درتحت عنوان خوانساری نگارش دادیم .

خویی[1]

خویی **حاج میرزا ابراهیم بن حسین بن علی بن غفار-** از طائفهٔ دنبلی ، از طوائف مشهورهٔ آذربایجان ایران ، مولد و مسکن ومدفنش شهر خوی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه عابد، زاهد ، متّقی ، جامع معقول ومنقول، درهریك ازفقه و اصول و حدیث و رجال وکلام و حکمت و اخلاق و عرفان و دیگر علوم متداوله متبحّر، مقتدای افاضل عصر خود ، از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة و سیدحسین‌کوه‌کمری آتی‌الترجمة بشمار میرفت. موافق آنچه خودش درآخر کتاب ملخّص‌المقال تصریح‌کرده حضور وی در درس شیخ انصاری درحدود هیجده یا بیست سالگی بود ، از شیخ محمدحسین کاظمی و شیخ مهدی‌نجفی‌کاشف‌الغطاء روایت مینماید. علاوه‌برمراتب علمیّه درکرم وسخاوت وشهامت نفس وخیرات ومبرّات راه خدا نیز مقامی عالی داشت ، تمامی ثروت و عایدات و منافع املاك و اموال فوق‌العادهٔ خود را درمصارف دینیّه صرف میکرد ، فقط نصف عشرآنها را درمصارف وضروریّات شخصی خود وخانواده‌اش مصروف مینمود. موافق نقل معتمد، درمجلسی ازعراق، سر یك مطلب‌فقهی، با حاج میرزا محمدحسین‌شیرازی‌آتی‌الترجمة، مذاکرهٔ علمی شد ، فتوای ایشان مغایر همدیگر بود ، بعدازآن خویی بکاظمین رفت ، علاّمهٔ شیرازی در منابع و مدارك همان مسئله تجدید نظرکرد و حقانیّت خویی بروی مکشوف شد ، دردم بواسطهٔ قاصدی قضیّه را بخویی تذکّر داده و خودش نیز ازفتوای اوّلیش عدول نمود **فَاعْتَبِرُوا يَا اُولِي‌الْأَبْصَار** . تألیفات منیفهٔ متنوّعهٔ صاحب ترجمة

۱- **خویی-** بضم اشباعی اول ، منسوب بخوی از بلادآذربایجان ایران‌است‌که افاضل بسیاری ازآنجا برآمده و بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

بسیار و هریکی برهانی قاطع بر تبحّر علمی وی میباشد :

۱- **الاربعون حدیثا** با شرح وبیان که بسال۱۲۹۹ه قمری درایران چاپ شده است ۲- **تلخیص المقال فی تحقیق احوال الرجال** که درزیر بنام ملخّص المقال مذکور است ۳- **حاشیهٔ رسائل** استاد خود شیخ انصاری ۴- **الدرة النجفیة** در شرح نهج البلاغة که دوجلد بوده و در نجف تألیف و هردو در سال ۱۳۲۵ه قمری دریك مجلّد در تبریز چاپ شده است ۵- **الدعوات** ۶- **رساله‌ای دراصول** ۷- **ملخص المقال فی تحقیق احوال الرجال** چنانچه خود مؤلف تصریح کرده ودرمقباس الهدایة نام این کتاب را تلخیص المقال الخ نوشته ودرایران چاپ سنگی شده است . صاحب ترجمة ، بسال ۱۳۲۵ه قمری (که زمان اغتشاش ایران بود) درفتنهٔ اکراد، درصحن خانهٔ خود از بلدهٔ خوی، بدون هیچ عنوانی درهفتاد وهشت سالگی مقتول تیر گلولهٔ اشرار گردید .

(مقباس الهداية و بعض مواضع ذريعة و دره و ملخص خود صاحب ترجمة)

خویی

احمد بن خلیل - قاضی القضاة، حجة الاسلام، کنیه‌اش ابوالعباس، لقبش ذوالفنون وشهاب الدین یا شمس الدین ومولدش بلدهٔ خوی آذربایجان ، از مشاهیر حکما و فقهای شافعیّه میباشد که پس از سنّ رشد وکمال، بشام رحلت کرد، مشمول عنایات ملك معظّم عیسی بن ملك عادل گردید، مدّتی بتدریس اشتغال داشت ، درنحو و فقه و اصول و رموز حکمیّه تألیف داده و ازآن جمله کتاب بزرگی است که حاوی بیست علم است وتفسیر کبیر مشهور استادخود فخررازی را که بمفاتیح الغیب موسوم و خود فخررازی موفق باکمال آن نبوده بپایان رسانید ، از طرف ملك معظّم قاضی القضاة دمشق بود، تا بسال۶۳۷یا۶۳۹ه قمری (خلز یا خلط) درهمانجا درگذشت. اینکه دربعض موارد تاریخ وفات اورا ۶۹۳ نوشته‌اند ظاهراً اشتباه بوده وناشی ازتقدیم و تأخیر سهوی دو رقم ۹ و۳ مذکور درتاریخ دوّیمی مزبور است .

(ص۱۳۳هب و۲۸۷۲ج۵س)

خویی

ملااحمد بن ملامصطفی- معروف بحاج ملاّآقا، فقیه محدّث متبحّر شیعی امامی محقّق مدقّق، دربیان وفهمانیدن دقائق علمیّه دستی

توانا داشت واز تألیفات او است :

۱- **الارث** ۲- **مرآت‌المراد** دررجال ۳- **منظومهٔ دیات**. وی بسال۱۳۰۷ه قمری درشصت ودو سالگی وفات یافت . (۲۱۲ ج۱۱اعیان)

خویی

شیخ علی بن‌علی‌رضا- خویی خاك مردانی ، از علمای امامیهٔ عصر حاضر ما که از تلامذهٔ آخوندخراسانی سالف‌الترجمة وشیخ‌هادی تهرانی سالف‌الترجمة بوده و تألیفات نافعهٔ بسیاری دارد .

۱- **تشریح‌الصدور فی‌وقایع الایام والدهور** که وقایع پنج ماه و سیزده روز ، از اوّل رمضان تا سیزدهم صفر از قلم او برآمده و وقایع شهور دیگر وتتمّهٔ ماه صفر تألیف نشده وآن‌کتابی‌است نافع و پرازمناسبات فقهی و اصولی وحدیثی و معقولی وتاریخی و فکاهی ۲- **تعادل و تراجیح** که حاشیه برهمین باب‌کتاب معالم است ۳- **تعدیل الاوج والحضیض‌فی‌نفی‌الجبر والتفویض** ۴- **حل‌الاعضال‌فی‌جواب وسؤال** وآن شرح‌حدیثی‌است که درخصوص آیهٔ مباهله مابین مأمون وحضرت رضا ع جریان‌یافته‌است ۵- **رد وهابیه** که دو رساله‌ایست مختصر یکی‌عربی ودیگری‌فارسی ۶- **شرح‌دعای صباح‌امیرالمؤمنین‌ع** ۷- **شرح قصیدهٔ‌عینیه‌حمیری** ۸- **عقد نکاح واخبار وانشا وشرط ضمن‌العقدی‌آن** ۹- **لسان التکملة فی‌جواب الاسئلة** ۱۰- **وسیلة‌القربة فی‌شرح دعاءالندبة** وغیراینها. صاحب‌ترجمة درنهم رمضان ۱۳۵۰ه قمری (غشن) در دیه شرفخانه از نواحی تبریز وفات یافته است.

(ملخص تقریرات‌آقا میرزا محمدعلی اوردوبادی سالف‌الترجمة)

خویی

ناصر بن احمد بن بکر- مکنّی بابوالقاسم ، ادیب نحوی فقیه شاعر بود ، نحو را از ابوطاهر شیرازی و فقه را از ابواسحق شیرازی فراگرفت ، مدتی درآذربایجان قضاوت‌کرد ، مرجع فنون ادبیّه ومحل‌استفادهٔ اهل‌فضل بود، ازاطراف وجوانب حاضرحوزهٔ او میشدند و **شرح لمع ابن‌جنی** ازمصنّفات او میباشد و از او است :

نصیر ترابا کان لم نکن	**وعاة العلوم رعاة الامم**
فتبا لعیش قصیرالدوام	**و وجدان حظ قریب‌العدم**

در ربیع‌الاخر سال ۵۰۷ه قمری (ثز) درحدود چهل ودو سالگی درگذشت.
(ص ۲۱۱ ج ۱۹ جم)

خوبی

یوسف بن طاهر- مکنّی بابویعقوب ، ازفضلای قرن‌ششم‌هجرت میباشد، که از تلامذهٔ میدانی بود ، **کتاب‌مجمع‌الامثال استاد مذکور خود را تلخیص‌کرده است** و سال وفاتش بدست نیامد . نگارنده‌گوید : ظاهر آن است‌که یوسف نیز از بلدهٔ‌خوی‌آذربایجان‌بوده ومنسوب‌بدان‌بلده‌است چنانچه‌موافق‌قاموس‌الاعلام نگارش دادیم ، در جایی دیدم‌که حرف سوم‌آن ، (ب) ابجد و منسوب بخَوْب میباشد که بعربی، بفتح‌اوّل، بمعنی احتیاج‌است ویا بخوبه نسبت داردکه بعربی‌بمعنی‌گرسنگی وهم‌زمین خشك باران ندیده راگویندکه درمیان دو زمین باران دیده واقع باشد .
(ص ۱۳۳هب و ۲۸۷۲ ج۳س)

خیاری

ابراهیم بن عبدالرحمن بن علی‌بن موسی - مدنی‌شافعی خیاری، از فقهای شافعیّهٔ قرن یازدهم هجری مدینه میباشدکه درتاریخ و حدیث و فنون ادب تقدّم داشت ، ازمشاهیر عصر خود بود ، درسال یکهزار و هشتاد از هجرت بدمشق رفته ومورد توجه اهالی‌گردید و لوازم اکرام اورا معمول میداشتند، بین او و ادبای دمشق مشاجرات‌بسیاری‌بوقوع‌آمدکه‌آنها را درکتاب رحلت‌خودنگارش داده است ، عاقبت بعد از بعضی مسافرتها باز بمدینهٔ منوره برگشته و مشغول تدریس و تألیف شد تا بسال ۱۰۸۳ه قمری (غفج) درحدود چهل و شش سالگی درگذشت و از تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الادباء و سلوة‌الغرباء**که معروف برحلت‌الخیاری میباشد ، مسافرت‌خود را از مدینه بروم و مصر و شام درآن‌کتاب شرح داده است ، بسال ۱۸۵۰م در لیبسك چاپ شده ویك‌نسخهٔ‌خطّی‌آن نیزدرقاهره درداراالکتب‌المصریة موجوداست ۲- **خلاصة الابحاث والنقول، فی‌الکلام علی قوله تعالی لقد جائکم رسول** درولادت‌حضرت رسالت‌ص.
(ص ۵۷۰ ج ۱ س و ۸۵۱ مط)

خیاط

دراصطلاح رجالی ، لقب‌اسود بن ابی‌الاسود، حسن‌بن محمد، حسین بن موسی، زید بن عبدالله وجمعی دیگرمیباشد وترجمهٔ

حالشان موکول بکتب رجالیه است.

خیالی **شیخ احمد بن موسی بن شمس‌الدین** - معروف بخیالی ، ازفضلای قرن نهم هجری عامّه میباشدکه زاهد متّقی ومدرّس مدرسهٔ ازنیق و روزی یکصد و سی درهم برای او حق‌التدریس معیّن شده بود . بسال ۸۶۲ﻫ قمری (ظسب) درسی وسه سالگی درگذشت و ازتألیفات او است :

حاشیة علی شرح السعد علی العقائد النسفیة درتوحیدکه درلکناو واسلامبول ودهلی چاپ شده است . (ص۸۵۲مط)

خیالی **بخاری،** از شعرای قرن نهم هجری بخارا واز منتسبین الغ‌بیگ میباشد ، مدّتی در هرات زیسته و بهمین جهت ویرا هروی نیز گویند . دیوان شعرش درترکستان و خراسان متداول بوده واز او است :

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه — خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه
حاجی بره‌کعبه و من طالب دیدار — او خانه همی جوید ومن صاحب خانه
گه معتکف دیرم وگه ساکن مسجد — یعنی‌که ترا میطلبم خانه بخانه
چون درهمه‌جا عکس رخ‌یارتوان‌دید — دیوانه نیم من‌که روم خانه بخانه
مقصود من ازکعبه و بتخانه توئی تو — مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
تقصیر خیالی بامید کرم تست — یعنی‌که‌گنه را به از این نیست بهانه

مرقد خیالی در بخارا ، اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۲۰۴ سفینه و ۲۰۷۱ ج ۳ س)

خیالی **هروی،** چنانچه اشاره شد همان خیالی بخاری فوق است .

خیام **عمربن ابراهیم یا محمد** - نیشابوری‌الاصل والمولد والمدفن، از مشاهیر صوفیّه وعرفای عهد سلاجقه و اعاظم حکما و ریاضیین اسلامی میباشدکه‌گاهی بخیامی وابن‌الخیام نیز موصوف بود . درتصوف ، حساب، لغت، فقه، تفسیر، نجوم، هیئت، تواریخ وسیر، تجوید وقرائت وفنون‌حکمت مقامی‌بس‌عالی

داشت، بالخصوص درریاضیّات وحید عصر خود بشمارمیرفت، بتصریح بعضی‌ازدانشمندان درفلسفه و حکمت ، تالی شیخ ابوعلی سینا و حکمای یونان محسوب میشد ، از تلامذهٔ شیخ‌الاسلام‌ناصرالدین محمد منصور بود، باحسن صبّاح و وزیر اعظم نظام‌الملك‌صاحب مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد معاصر و درنزد سلاطین عصر خود بسیار محترم و تقرّبی بسزا داشته بلکه محرم راز سلطان سنجر سلجوقی گردید ،کرسی مخصوصی جنب تخت سلطان برای او تعیین شد ، برروی‌آن می‌نشست ، ازکثرت تبحّری‌که درنجوم و ریاضیّات داشته از طرف سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی با هفت حکیم درجه اوّل دیگر برصد بعض کواکب و تحقیق اوضاع فلکی موظف‌گردید، او هم مدتی در رصدخانه بسربرد، زیجی ترتیب داده وجدول نظرات‌کواکب را اصلاح نمود، این‌حکیم وهمکاران خود او تاریخ شمسی جدیدی‌که مبدأآن روز تحویل‌آفتاب بحمل‌سال جلوس جلال‌الدین معظّم‌مطابق سال ۴۵۸ تاریخ یزدجردی (فرسی) و ۴۶۹هـ قمری بوده وضع‌کردند وهمین است‌که از آن زمان باین طرف مدار تمامی تقاویم ایرانی میباشد ودیگر تواریخ مضبوطه درآنها را باآن تطبیق نمایند وآن را بجهت تازگی و انتساب بجلال‌الدین ملکشاه ، تاریخ محدّث و تاریخ جلالی و تاریخ ملی‌گویند ، اسامی ماههای‌آن نیز همان اسامی‌ماههای تاریخ باستانی وفرسی میباشدکه بقید جلالی وباستانی و فرسی و نظائراینها ازهمدیگر امتیاز دهند مثل فروردین جلالی و امثال‌آن **واین موضوع را درکتاب قاموس‌المعارف مبسوطاً نگارش داده‌ایم .**

روزی خیّام بمجلس وزیرکبیر عبدالرّزاق‌که ابوالحسن غزالی نیز حاضر و در اختلاف قرائت یك‌آیه مشغول مذاکره بوده‌اند وارد شد ، وزیر خوشدل‌گردیده وگفت **علی‌الخبیر سقطنا** وآن مطلب را ازخیّام استفسار نمود ، خیام اختلافات قرائات واسباب وعلل‌آنها را بالاطراف بیان‌کرد، یکی راکه موافق عقیدهٔخود بوده بااقامهٔ برهان**و بیّنه** بردیگر اقوال ترجیح داد پس غزالی‌گفت ، خدا امثال شما را درمیان علما بسیارکناد، گمان نداشتم‌که یکی از قرّاء و علمای تجوید ، دانا و حافظ این مطالب بوده باشد تا

چه رسد بحکما . در تاریخ‌الحکماء در قوهٔ حافظهٔ خیّام گوید :کتابی را هفت مرتبه در اصفهان نگاه‌کرد ، بعد از مراجعت به نیشابورآن را از برخواند ، بعداز مقابله با اصل نسخه مطابق بوده و فقط تفاوت اندکی داشته است .

خیّام با این‌همه، بنوشتهٔ تاریخ‌الحکما ، نسبت بتعلیم و افاده بخلی وافرداشت، درجواب سئوالات وارده محض برای اینکه اصل مطلب را نگفته وسائل ، جاهل‌بماند بذکرمقدمّات دور ودرازغیرمربوط بمحل‌سؤال می‌پرداخت. روزی‌حجةالاسلام ابوحامد غزالی ، از وی پرسید تمامی اجزاء فلکی متشابه‌بوده و اصلا مزیتی بریکدیگر ندارند پس مرجّح قطب بودن یکی ازآنها (نه دیگری) چیست ؟ خیّام شروع‌کرد در اینکه حرکت ازکدام‌یك ازمقولات عشره میباشد، این مطلب راآن‌قدر طول دادکه صدای‌اذان ظهر بلند شد پس‌غزالی‌گفت: **جاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ** وبلند شد. بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام، چنانچه ازکلمات خودش نیز برمیآید ، نسبت بمحرّمات دینی ومنهیّات اسلامی بی‌پروا و لاابالی بوده است . ازآثار قلمی خیّام است:

۱- **براهین‌الجبر والمقابلة**که بسال ۱۸۵۱م باترجمهٔ فرانسوی‌آن درپاریس‌چاپ شده واز احاطهٔ اطلاعات علمی‌آن دانشمند یگانه درحیرتند ۲- **جبر ومقابله**که همان براهین مذکوراست ۳- **رباعیات**که‌بارها درایران‌وغیره‌چاپ‌شده ۴- **طبیعیات** ۵- **کون و تکلیف** ۶- **لوازم الامکنة** در اختلاف فصول ۷- **مساحت و مکعبات** ۸- **میزان الحکم** در شناختن قیمت جواهر بدون پیاده‌کردن‌آنها ۹- **وجود** وغیر اینها . از این جمله ، مشهورتر از همه رباعیّات او است، اگرچه بعضی ازآنها ، چنانچه ازقاموس‌الاعلام نقل شد، مشعر بربی‌پروائی و لاابالی‌گری وی میباشد لکن‌بعضی دیگر ازآنها دایر براخلاق ومواعظ ومعانی‌مبتکره‌بوده ودراثرهرچه‌که هست بسیارمؤثّرمیباشند وازآن‌جمله‌است:

یك نان بدو روزگر شود حاصل مرد   وز کوزه شکسته‌ای دم آبی سرد
محکوم‌کم از خودی چرا باید بود   یا خدمت چون خودی چرا باید‌کرد

چون عمر بسررسد چه‌بغداد وچه بلخ   پیمانه چو پرشود چه‌شیرین وچه تلخ

خوش باش‌که بعد از من و تو ماه بسی — از سلخ بغرّه آید از غـرّه بسلخ

این‌کوزه چومن‌عاشق زاری بوده‌است — در قیـد سر زلف نگاری بـوده است
این دستـه‌کـه درگـردن‌آن می‌بینی — دستی‌است‌که درگردن یاری بوده‌است

خاری‌که بزیر پـای هرحیوانی است — زلف صنمی و ابـروی جانـانی است
هرخشت‌کـه برکنگرهٔ ایـوانی است — انگشت وزیـری و سر سلطانـی است

در کارگـه کـوزه‌گری بـودم دوش — دیـدم دو هزارکوزه گـویا و خموش
هریـك بزبـان حـال با من گفتنـد — کو کوزه‌گر و کـوزه‌خر وکـوزه فروش

گـر گـوهر طاعتت نسفتـم هرگـز — ورگـرد گنـه ز رخ نرفتـم هرگـز
نـومیـد نیـم ز بـارگاه کـرمت — زیراکـه یکی را دو نگفتـم هرگـز

این‌گونه رباعیاتش بسیار است و ازآنچه دلالت برجبری بودن دارد:

من می‌خورم و هرکه چو من اهل‌بود — می خـوردن مـن بنزد وی سهل بود
می خوردن من حق ز ازل میـدانست — گـر می نخورم علم خـدا جهل بود

خواجه نصیر طوسی سالف‌الترجمة در جواب‌آن‌گوید :

این‌نکته نگویدآنکه او اهل بود — زیراکـه جواب شبهه‌اش سهل بود
علـم ازلـی علّت عصیان کـردن — نـزد عقـلا ز غـایت جهل بـود

از اشعار عربی خیام است:

یدیر لی‌الدنیا بل‌السبعة‌العلی — بل‌الافق‌الاعلی اذاجاش‌خاطری
اصوم عن‌الفحشاء جهرا وخفیة — عفافا وافطاری بتقدیس فاطری

وفات خیّام بسال پانصد و نهم یا پانزدهم یا هفدهم یا هجدهم هجرت در نیشابـور واقع شد و جنب قبر امامزادهٔ محمد محروق مدفون‌گردید.

(ص ۵۰۰ ت و۱۳۳هب و۲۰۰ ج ۲ مع و ۲۰۷۱ ج ۳ و۳۲۱۸ ج ۵ س وغیره)

خیبری دراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ بروجردی، مجهول‌الهویة میباشد، بعضی از ارباب تراجم اوّل‌آنرا با جیم ، دوم‌آنرا **ب** ابجد وسوم آنرا **ی** حطّی نوشته‌اند. (جبیری)

خیر **شعیب عبدالله** - بعنوان حریفش مذکور شد.

خیر **محمد بن احمد بن حماد** - مصطلح علمای رجال بوده و ترجمه‌اش موکول بدان علم است، اینکه بعضی از اهل فنّ لقب محمد را باستناد روایت‌کشی ، خیرانی نوشته‌اند اشتباه بوده و صریح عبارت روایت‌کشی آن‌است که محمد مذکور ملقّب بخیر میباشد .

خیرانی دراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال بموجب بعضی‌ازنسخ، لقب عبد خیر و عمارة بن زید میباشد و بموجب بعضی ازآنها، لقب‌آن دوتن **خیوانی** با واو حرف سوم است و دربرخی دیگر **حیوانی** است‌که **اوّلش** حرف **ح** بی‌نقطه و سومش واو میباشد و رجوع بخیر محمد هم نمایند و تحقیق مراتب درعلم رجال است .

خیرالدین **سیدنعمان‌بن محمود**- بعنوان **آلوسی** گذشت .

خیروی **حسن بن‌ابراهیم**- ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است .

خیری **زکریا بن‌آدم**- ترجمه‌اش درکتب رجالیه است .

خیری **میرزایارعلی**- بعنوان حکیم خیری مذکور داشتیم .

خیطال **علی‌بن محمد بن‌السید** - بعنوان **ابن‌السید** درباب‌کنی‌خواهدآمد.

خیط باطل لقب مروان بن حکم میباشدکه بعنوان **اوقص** نگارش دادیم .

خیوانی لقب رجالی عمارة‌بن زید ومحمدبن‌هلال‌میباشد وتحقیق‌حالشان موکول بدان‌علم و رجوع بخیرانی هم نمایند .

باب «د»

(بی نقطه)

دابقی در اصطلاح رجالی، لقب عبیدالله دابقی است و رجوع بدان علم شود.

داخوس در اصطلاح رجالی، **احمد داخوس** است و رجوع بدان علم شود.

دادیخی **حسین بن احمد بن ابی‌بکر-** معروف بدادیخی، ادیبی است بارع فاضل که در انشای ترکی و عربی ماهر و درشعر عربی نیزدستی توانا داشت و ازتألیفات او است:

۱- **الفیض‌النبوع‌فی‌المسموع** ۲- **قرةالعین فی‌ایمان‌الوالدین** ۳- **کتابی‌درسیاست.**
صاحب ترجمه بسال ۱۱۷۵ه قمری (غقعه) درهشتاد سالگی دراوائل ماه‌صفردرگذشت.
(ص ۴۹ ج ۲ سلك‌الدرر)

دارابی[1]

دارابی **سیدجعفر-** بعنوان کشفی خواهدآمد.

دارابی **میرزا محمدعلی-** بعنوان **بهار** نگارش دادیم.

دارانی **عبدالرحمن بن احمدبن عطیة-** دارانی دمشقی، مکنّی با بوسلیمان، از اکابر عرفا و رجال طریقت و مشایخ شام میباشدکه در میان این طبقه مسلّم خاصّ و عامّ و بکثرت فضل و زهد و تقوی معروف وازکلمات او است که

۱- **دارابی -** منسوب است بداراب، از بلاد و ولایات فارس، بمسافت ۱۷۶ کیلومتر از جنوب شرقی شیرازکه هوایش سازگار و مشتمل برمعادن بسیاری می‌باشد و بنام بانی خود داراب بن بهمن بن اسفندیار موسوم است و بهمین جهت داراب‌گرد نیزگویندکه بامعرب‌خود داراب جرد معروف می‌باشد و بعضی از منسوبین همین موضع را تذکر میدهد.

در زهد و تقوی و موعظه‌گوید : **ابلغ الاشیاء فی‌ما بین‌الله و بین‌العبد المحاسبة** . ایضاً : **من عمل بلااتباع السنة فعمله باطل**. ایضاً: **افضل البکآء بکآء العبد علی مافاته من اوقاته علی غیر الموافقة** . صاحب ترجمه بسال ۲۰۳ (رج) یا ۲۱۵ (ریه) یا ۲۳۵ (رله) یا ۲۴۴ (رمد) ه قمری درگذشت . نسبت وی به دیهی داریا نام است از دیهات غوطهٔ دمشق که مولد ومسکن و مدفنش آنجا بوده و مزار مردم است و این نسبت برخلاف قیاس میباشد .

(صد و ۲۲۶ ج ۳ فع و ۳۴۶ ج ۲ مه)

دارقزی **عمر بن محمد**- بعنوان **ابن‌طبرزد** در باب‌کنی خواهدآمد.

دارالقطن[1]

دار قطنی **علی بن عمر بن احمد بن مهدی** - بغدادی دار قطنی ، شافعی یا شیعی، مکنّی بابوالحسن ، فقیه حافظ ، محدّث فاضل رجالی، از اکابر محدّثین و فقهای شافعیّه میباشدکه از شیخ ابوالقاسم بغوی و جمعی دیگر از مشایخ روایت‌کرده است ، در مذهب شافعی تفقّه نموده ودرعلم حدیث مسلّم اهل عصر خود بود ، در فقه و تفسیر و شعر و علوم ادبیّه و معرفت حال روات و موارد اختلافات فقها دستی‌توانا داشت.ابوبکر برقانی وابوالطیب‌طبری وحافظ ابونعیم‌صاحب‌حلیة‌الاولیاء و نظائر ایشان از وی روایت میکنند ، اکثر دواوین عرب راکه من جمله دیوان سید حمیری است درحفظ داشت و بهمین جهت بعضی بتشیّع وی رفته‌اند و ازآثار او است :

۱- **السنن** که بسنن دار قطنی معروف وبسال ۱۳۱۰ه قمری (غشی) درهندچاپ شده است ۲- **المختلف والمؤتلف** وغیرآنها. وی‌دردویم‌یاهشتم‌ذی‌القعده یادویم‌ذی‌الحجة ازسال ۳۸۵(شفه) قمری دربغداد وفات‌یافته ودرجوار قبر معروف‌کرخی مدفون‌گردید.

(ص ۳۵۹ ج ۱ کا و ۴۸۱ ت و۲۲۷ ج۳ فع و۲۰۸۶ ج۳ س و۱۳۳هب و۸۵۶ مط)

دار قطنی **محمدبن حسن بن محمد بن زیاد** - شعرانی قاری ، حافظ مفسّر، مکنّی بابوبکر، از اکابر مفسّرین وقرّاء قرآن مجید بوده واز

۱- **دارالقطن**- بضم قاف، محلهٔ بزرگی بوده درسمت غربی بغداد مابین‌کرخ و نهر عیسی ، بعضی ازمنسوبین‌آن راکه **بدارقطنی** معروف هستند ثبت‌اوراق مینماید.

تألیفات او است :

۱- ارم‌ذات‌العماد ۲- الاشارة فی‌غریب‌القرآن ۳- دلائل‌النبوة ۴- شفاءالصدور در تفسیر **۵- معجم اصغر ۶- معجم اکبر ۷- معجم اوسط** و این هرسه در اسامی قرّاء و قرائات‌ایشان‌است **۸- المناسك ۹- الموضح فی‌معانی‌القرآن** وغیراینها. وی روزسه‌شنبه سوم شوال ۳۵۱هـ قمری (شنا) درگذشت .

(از مسوده‌هایم نقل شد و مأخذ خصوصی از نظرم رفته است)

دارکی

عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز- مکنّی‌بابوالقاسم، مشهور بدارکی ، از اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه بسال۳۵۳هـ قمری (شنج) به‌نیشابور رفت، درآنجا فقه را ازابواسحق مروزی ودیگر اجلّه وحدیث را نیز از جدّ مادری خود حسن بن محمد دارکی فراگرفت ، پس ببغداد رفته و بنای تدریس‌گذاشت و مرجع استفادهٔ جمعی وافر از شیوخ بغداد و نواحی‌آن‌گردید . شیخ ابوحامد اسفراینی‌گویدکه فقیه‌تر از دارکی ،کسی را ندیده‌ام ، بیشتر اوقات باستناد حدیث نبوی ، برخلاف هردو مذهب شافعی و حنفی فتوی میداد و درپاسخ اعتراض ، همان حدیث‌استنادی خود را نقل‌کرده و میگفت وای‌برحال‌شما ، حدیث شریف، اولی و مقدّم‌تر از فتوای امامین ابوحنیفه وشافعی‌است. وی ماه شوال یا ذی‌القعدهٔ سال۳۷۵هـ قمری (شعه) دربغداد وفات‌یافت وبنا برآنچه از سمعانی نقل شده نام‌پدر صاحب ترجمه حسن بن احمد است . **دارك** ، یکی از دهات اصفهان میباشد .

دارمی[1]

دارمی

احمد بن سعید بن صخر بن سلیمان - سرخسیّ‌المولد، نیشابوری المنشأ ، دارمیّ‌القبیلة ، ابوجعفر الکنیة ، از مشاهیر فقها و محدّثین عامّه میباشدکه موثّق وکثیرالحفظ بود، اغلب‌اوقات‌برای استماع‌حدیث‌سیاحت

۱- **دارمی**- موافق‌آنچه ازترجمهٔ حال بعضی‌ازمعروفین بهمین عنوان استظهارمی‌شود، منسوب بیکی ازقبائل عرب میباشدکه از بطن دارم بن مالك بن حنظلة بن مالك‌بن زید منات بن تمیم از بطون تمیم بوده و بعضی از ایشان را ثبت اوراق مینماید .

کرده و از نضر بن شمیل و علی بن حسین بن واقد و دیگر اکابر استماع نموده‌است، در بغداد بروایت حدیث اشتغال داشت ، مسلم و بخاری از وی روایت میکنند و عاقبت به نیشابور رفته و بسال ۲۵۳ه قمری (رنج) درآنجا درگذشت .

(ص ۴۵۵ ج ۱۳ تاریخ بغداد)

دارمی **احمد بن محمد** - بعنوان **نامی** خواهدآمد.

دارمی **اعین بن ضبیعه** } هردو، مصطلح علم رجال بوده وترجمهٔ حال
دارمی **جعفر بن عثمان** } ایشان موکول بدان علم شریف است .

دارمی **ربیعة بن عامر**- بعنوان **مسکین دارمی** خواهدآمد .

دارمی **عبدالرحمن بن خلف بن عساکر**- از اطبّای قرن‌پنجم‌هجرت‌میباشد که درشمار اساتیدطبّ وهندسه معدود وازاکابر تلامذهٔ ابن البغونش آتی‌الترجمة بود، اکثرکتب جالینوس را از وی خوانده و در بعضی‌صناعات دقیقه واعمال لطیفه نیز مهارتی بسزا داشته است . سال وفاتش مضبوط نیست. (ص ۱۰۸ ج ۱مر)

دارمی **عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام** - یامهران بن عبدالصمد، سمرقندی‌المولد والمسکن، ازپیشوایان‌اهل‌حدیث بشمارمیرود، تمامی فنون‌آن را از اکابر وقت‌خود فراگرفت،کمال فضل وی مسلم‌کل بود، سنن‌نبویّه را در شهر خود انتشار داد ، برای نشرآنها مسافرت‌کرده و ازمشایخ روایت ابوداود و ترمذی و مسلم بن حجاج میباشد واز تألیفات او است :

۱- **التفسیر** ۲- **الجامع الصحیح** که **بسنن دارمی** مشهور و به **مسند دارمی** مشهورتر بوده و بسال ۱۲۹۳ه قمری درهند چاپ شده است ۳- **السنن** ۴- **المسند**، این هردو عبارت از همان جامع صحیح مذکور است. وی بسال ۲۵۵ه قمری (رنه) درهفتاد وپنج سالگی درمرو وفات یافته وهم درآنجا بخاك رفت ، محمد بن اسمعیل بخاری ازشنیدن خبر وفات او بسیار متألم شده وگریسته و این شعر را فرو خواند :

ان عشت تفجع بالاحبّة کلهم   و فنـاء نفسك لاابـالك افجع

(ص ۲۰۸۶ ج ۳ س و ۸۵۷ مط و ۲۱۱ ج۲ ع)

دارمی **عبیدالله بن عبدالواحد** - دارمی کاتب، مکنّی بابوالقاسم، معاصر شیخ‌مفید متوفی بسال۴۱۳ه‍ قمری‌است. (ص۲۰۲ج۲نی)

دارمی **عیاش**- مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم نمایند.

دارمی **محمدبن عبدالواحد تمیمی**، مکنّی بابوالفضل،موافق‌قاموس‌الاعلام از شعرای وزرای بغداد میباشدکه بسمت سفارت از طرف قائم عباسی نزد معزّ عباسی صاحب‌افریقیه رفت، بواسطهٔ انقلابی‌که درآن اوان بظهورپیوست بطلیطله نزد مأمون بن ذی‌النون رهسپار و مدتی درآنجا اقامت‌گزید ، مأمون را با شعرهای بسیاری‌ستود تا بسال۴۵۵ه‍ قمری (تنه) درهمانجا وفات‌یافته وازاشعار او است:

اینفع قولی انی لااحبه	**ودمعی‌بمایملیه وجدی‌یکتب**
اذا قلت للواشین لست‌بعاشق	**یقول‌لهم فیض‌المدامع‌یکذب**

درتاریخ بغدادگوید : محمد بن عبدالواحد بن محمد عمر بن میمون دارمی ، مکنّی بابوالفرج ، فقیه محاسب شاعر شافعی، بذکاوت وفطانت موصوف، درمسائل دقیقه تکلّم میکرده وشعرخوب هم میگفت، بسال۴۳۵ه‍ ق (تمه) بامؤلف‌آن‌تاریخ‌ملاقات‌کرده‌است، کتاب **احکام‌المتحیرة والاستذکار و جامع‌الجوامع و مودع‌الودایع** ازتألیفات او است. روز جمعه اوّل ذی‌القعدهٔ سال ۴۴۸ه‍ قمری (تمح) درگذشت .

نگارنده‌گوید : دور نیست‌که صاحب ترجمة درتاریخ بغداد ، همان محمد بن عبدالواحد مذکور درقاموس‌الاعلام باشد و اختلاف‌کنیه وچند سال درتاریخ وفات‌حاکی قطعی از تعدّد نبوده و نظائرآنها بسیار است و اما تمیمی ودارمی بودن ، اصلا منافی‌هم نبوده و چنانچه دربالا مذکور داشتیم دارمی نیز یکی از شعب و بطون قبیلهٔ تمیم‌است.

(ص ۲۰۸۶ ج ۳ س و ۳۶۱ ج ۲ تاریخ بغداد و۷۷ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

دارمی **محمد بن عبدالواحد بن محمد** - رجوع بمحمد بن عبدالواحد مذکور دربالا نمایند .

داری در اصطلاح رجالی، لقب بدیل بن ورقاء ، برّ بن عبدالله، تمیم بن اوس، جبلة بن مالك، حسین بن احمد وبعضی دیگرمیباشد

و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است و برّ بن عبدالله بتشدید راء است .

داستانی **شیخ ابوعبدالله محمدبن علی** - بعنوان **شیخ المشایخ** خواهدآمد .

داعی **بن رضا بن محمد** - حسینی ، مکنّی بابوالخیر، فاضل محدّث واعظ ، مؤلف کتاب **آثارالابرار و انوارالاخیار** دراحادیث است و همان کتاب را شیخ منتجب الدین (متوفی درحدود سال ۵۸۵ھ قمری) بواسطهٔ استاد خود سید مرتضی رازی ازخود مؤلف روایت میکند. ازاینجا استکشاف توان نمود که داعی، از علمای قرن پنجم هجرت بوده ویا اوائل قرن ششم را نیزدرك کرده است، مخفی نماند که داعی نام صاحب ترجمة است ولکن بجهت اشتباه بلقب بترجمهٔ حال وی پرداختیم. (ذریعة وتنقیح المقال وغیره)

داعی الاسلام **سید محمدعلی بن سید فضل الله** - حسنی ، نسبش با سی واسطه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود، ازفضلای عصرحاضر ما است ، موافق نوشتهٔ خودآن فاضل دانشمند تحصیلات ابتدائی را درآمل مازندران ومتوسطه و نهائی را درتهران و اصفهان ادامه داد ، اخیراً بتعلیمات متنوّعه فارسی ، عربی ، صرف ، نحو، معانی، بیان، بدیع ، تاریخ اسلامی وغیرها موفق شد ، در اوقات اقامت اصفهان ، زبان عبرانی و انگلیسی را هم آموخته و **مجلة الاسلام** را منتشر نمود، بامبلّغین مذهب مسیحی مناظره کرده وهنگام مسافرت هندوستان دربمبئی نیز همان مناظره را ادامه داد و **مجلة دعوة الاسلام** را منتشر نموده و

عکس سید محمدعلی داعی الاسلام -۱۳

بدرخواست سلطنت اسلامیهٔ دکن ، استادی دانشگاه حیدرآباد را متقبّل شد، هم درآنجا سه زبان قدیمی ایرانی اوستا وپهلوی وهخامنشی وسه زبان بهاشا وکجراتی وسانسکریت از السنهٔ هند را فراگرفت واز تألیفات او است :

۱- **ترجمهٔ کتاب نادرشاه** از انگلیسی بپارسی که چاپ شده است ۲- **ترجمهٔ کتاب وندیداد** از اوستا بپارسی ۳- **دیوان شعر** حاوی قطعات و قصائد و غزلیّات و مسمطات ۴- **فرهنگ نظام** درپنج جلد بزرگ که لغت فارسی عصری است وچاپ شده‌است .

بعد از ختم خدمات دانشگاهی با اجازهٔ سلطنت دکن بایزان مراجعت کرده و اکنون مقیم تهران است .

داعی الی الخیر- لقب **حسن بن محمد** است و رجوع بعلم رجال‌است.

داعی الی‌الله یا **داعی شیرازی** { **سیدنظام‌الدین محمود**- واعظ شیرازی ، ملقّب بداعی الی‌الله ، از افاضل عرفا وحکمای زمان خود وصاحب‌کرامات و مقامات وبا جمعی ازمشایخ زمان‌خود ملاقات‌کرد، عاقبت‌ارادت شاه‌نعمت‌الله ماهانی‌کرمانی‌را برگزید وازاکابرخلفای وی‌گردید و تألیفات بسیاری دارد:

۱- **اسوةالکسوة** ۲- **بیان عیان در حقائق** ۳- **تحریرالوجود المطلق** ۴- **تحفة المشتاق** ۵- **ترجمةالاخبار العلوية** ۶- **التلويحات الحرمية** ۷- **ثمرةالجيب** ۸- **جواهر الکنوز** ۹- **چشمهٔ زندگانی** که مثنوی است ۱۰- **چهارچمن** که مثنوی‌است ۱۱- **چهارمطلب** ۱۲- **چهل صباح** که مثنوی‌است ۱۳- **خیرالزاد** ۱۴- **رضائیه** ۱۵- **سته** که در زیر بعنوان مثنویات سته مذکور است ۱۶- **سلوةالقلوب** ۱۷- **شرح رباعیات سعدالدین حموی** که همان جواهرالکنوز مذکور است ۱۸- **شرح گلشن راز شبستری** که نسائم‌گلشن نام دارد ۱۹- **شرح مثنوی مولوی** ۲۰- **طرازالایالة** ۲۱- **عشق نامه** که مثنوی‌است ۲۲- **الفوائدفی‌نقل‌العقائد** ۲۳- **قلب و روح** ۲۴- **کشف‌المراتب** ۲۵- **کلمات‌باقیه** ۲۶- **کمیلیة** ۲۷- **گنج روان** که مثنوی‌است ۲۸- **لطائف راه روشن** ۲۹- **لمعة** ۳۰- **مثنویات‌سته** که نام مجموع یك‌مثنوی مشاهد نام مذکور در زیر و پنج مثنوی چشمهٔ زندگانی ، چهار چمن ، چهل صباح ، عشق‌نامه وگنج روان نام مذکور دربالا است ۳۱- **محاضرالسیر فی‌احوال خیرالبشر** ۳۲- **مرآت الوجود** ۳۳- **مراشدالرموز** ۳۴- **مشاهد** که مثنوی است ۳۵- **معرفت النفس** ۳۶- **نسائم گلشن** که‌همان‌شرح‌گلشن‌رازمذکوردربالااست ۳۷- **نظام‌وسرانجام** وغیراینها واز اشعار داعی الی‌الله است .

صوفی و حکیم را رهاکن	روی دل‌خویش درخداکن
تاچند تو در میانـه باشی	آن به‌که تو درمیان‌نباشی

معنی فنا بگویمت من | از هستی و نیستی گذشتن
من گفتن و من نبودن آنجا | جز نقش بدن نبودن آنجا

درسال ۸۶۷ یا ۸۶۹ یا ۸۷۰ هـ قمری (ضسز یا ضسط یا ضع) درحدود پنجاه وهفت یاشصت سالگی درگذشت . (ص ۱۸ ج ۲ مع و ۴۸۵ عم و ۱۱۹ ض)

دالانی در اصطلاح رجالی، عبارت از سلیمان بن سلمة، ظالم بن ابی الاسود، عمّار بن سلامة بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است.

دئلی **اسود بن اسود و ثمامته بن اثال** میباشد وشرح حال ایشان درعلم رجال است .

داماد **سیدحسین بن سیدحسن** } هردو در ذیل عنوان **عرب** نگارش
داماد **میرزاصالح بن سیدحسن** } خواهد یافت .

داماد **میرمحمدباقر**- بعنوان **میرداماد** خواهدآمد .

داماد **میرزا محمدصالح** - همان **میرزا صالح داماد** مذکور دربالااست.

دانش **میرزا حسین‌خان**- موافق آنچه از دانشمند یگانهٔ معاصر، میرزا محمدخان قزوینی نقل شده از فضلای شعرای ایران، مردی فاضل و مطلّع و باذوق و خوش‌اخلاق و درستکار و دارای صفات حمیده بود ، بدانش تخلّص می‌نمود ، اغلب در استانبول وگاهی درآنکارا اقامت داشت و تألیفاتی داردکه اغلب آنها بترکی عثمانی است :

۱- **ترجمهٔ پانزده قصه ازلافونتن** شاعرمشهور فرانسوی با زبان‌حیوانات‌که بشعر پارسی بطرزمثنوی بابحرهای مختلف‌ترجمه‌اش‌نموده‌است ۲- **ترجمهٔ رباعیات عمر خیام** محتوی برسیصد و نود و شش رباعی منسوب بخیّام با ترجمه و شرح و توضیحاتی برای هررباعی ویك مقدمهٔ مبسوطی بترکی درشرح حال و فلسفه و مسلك خیّام و درتضاعیف کتاب بیست مجلس تصویرات رنگین تمام صفحه مناسب مضامین بعضی‌از رباعیّات‌خیّام بوده و درسال ۱۳۴۰ هـ قمری (غشم) در استانبول چاپ شده است . مخفی نماندکه حسین

دانش این ترجمهٔ رباعیّات را بامساعدت فیلسوف اعظم ترکیه رضا توفیق تألیف داده است
۳- دستور زبان فارسی که دراستانبول چاپ شده ومفصّل است **۴- سرآمدان سخن** در تراجم
احوال پانزده تن از مشاهیر شعرای ایران از رودکی تا حافظ بترکی بامنتخباتی ازاشعار
هریك از ایشان و درسال ۱۳۲۷ھ قمری (غشکز) در استانبول چاپ شده است . دانش
روز سه‌شنبه نهم فروردین ۱۳۲۲ھ شمسی(غشکب) مطابق بیست وسوم ربیع‌الاول ۱۳۶۲ھ
قمری (غش‌سب) درهفتاد سالگی درآنکارا درگذشت.

دانش

ملاعلی - معروف بحبش.، از شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت
میباشد ، از ولایت ساری مازندران و مردی فاضل وکریم‌الطبع
بود ، دراوائل جوانی درمشهد مقدّس مشغول تحصیل شد ، بعدازآن تاآخرعمر متصدی
قضاوت بعضی از نواحی مازندران گردید، دربدایت حال بدانش وعاقبت بجاوید تخلّص
میکرد واز اشعار او است :

مجنون‌که خویش‌را بجهان‌روشناس‌کرد — پنداشت عـاشقی نتوان در لبـاس‌کرد

یـاد رخ تـو ، در دل انـدوهـگین ما — چـون تیر غمـزهٔ تـو بـود دلنشین ما
برعکس مدّعای دل خویش چون نگین — پیـدا است سرنوشت ز لـوح جبین ما

بسال ۱۰۷۰ھ قمری (غع) دراصفهان وفات یافت و درمزار بابا رکن‌الدین بخاك رفت .
(ص۳۷۴ نصرآبادی)

دانشمند

میرعبدالباقی تبریزی، ازفضلای نامی قرن دهم هجرت وازمشاهیر
خطّاطین عصرخود بود، دربغداد امرارحیات مینمود، میل‌مفرط
بتصوّف داشت ، بهمین جهت بعبدالباقی صوفی شهرت یافت ، درخانقاه مولویها سکونت
داشته وکتاب **منهاج‌الولایة** در شرح مفصّل نهج‌البلاغة از تألیفات او است ولی باتمام‌آن
موفّق‌نیامد . شاه عباس اوّل موقع بنای مسجدجامع‌جدیدعباسی، بجهت نوشتن‌کتیبه‌های
آنجا امر باحضارش‌کرد ، سید اجابت ننمود تا بعد از فتح بغداد ، اورا باصفهان احضار
وکتیبه‌ها را بدو نویساندند و این قطعه از او است :

در قصّه شنیدیم ، کازین پیش بزرگی / یک بدرهٔ زر داد بیک بیت فلانی
ما هم بطمع پیش بزرگان زمانه / بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی رنج ونشد حاصل ازاینکار / جز خوردن خونی و بجز کندن جانی
گر تربیت این است بساکاهل سخن را / دل تافته‌گردد چو تنور از پی نانی
عنقا وکرم هردویکی دان‌که از ایشان / جز نام نیابند بتحقیق نشانی
ای اهل هنر قصّه همین است‌که‌گفتم / هان تا نفروشید یقینی بگمانی

درسال ۱۰۳۹ه قمری (غلط) درگذشت . (اطلاعات متفرقه)

دانی **ابوعمروعثمان بن سعید**-بعنوان **ابن الصیرفی** درباب‌کنی‌خواهدآمد.

داودی **عبدالرحمن بن محمد** - بعنوان **جمال‌الاسلام** مذکور افتاد .

داور **مفید بن میرزا محمد نبی** - بعنوان **مفید شیرازی** خواهدآمد.

داوری **میرزا محمد** - از شعرای شیراز، پسر وصال شیرازی‌آتی‌الترجمة میباشد ، دارای‌کمال بود ، در علوم ادبیّه جهدی وافرکرده و بهرهٔ‌کافی برده است ، درخط و شعر و نقاشی ممتاز واز اشعار او است :

نبود غیرجنونم ز اکتساب فنون / که الجنون فنون گفت الفنون جنون
درآن زمانه فتادم،که در میانهٔ خلق / هنر قلادهٔ لعن است وبا هنر ملعون
نه‌کار بسته ، بکسب هنرگشوده شود / نه رنگ قیر، سپید از معونت صابون
بس‌است داوری، این‌گفتهٔ ملال‌انگیز / بیا طریق غزل‌گیر کالجنون فنون

درسال ۱۲۸۴ه قمری (غرفد) درگذشت. (ص۳۵۱عم)

دئلی اسود بن اسود و ثمامة ابن اثال و جمعی دیگرکه درعلم رجال مذکور هستند .

دئلی **ظالم‌بن ظالم** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالاسود** خواهدآمد .

دباج بروزن عطّار ، لقب **علی بن جابر** (جارب خ‌ل) بن علی اشبیلی ، قاری نحوی ، معروف بابوالحسن دباج ، ازشاگردان‌ابن‌خروف

میباشد، ابن‌ابی‌الاحوص از وی روایت نموده واز تلامذهٔ او است. درشعبان ۶۴۶ﻫ قمری (خمو) درگذشت. (سطر۱۵ ص۲۵۶ و۲۶۶ ص ۴۵۳ت)

دباس **حسین بن محمد** - بعنوان **بارع بغدادی** نگارش دادیم.

دباغ **ابوزید عبدالرحمن بن محمدبن عبدالله** - انصاری، مسهور بدبّاغ، فقیه محدّث کثیرالروایة بود، باکبر سنّی که داشته‌اصلا تغییری‌در چشم و ذهن و حواسش حاصل نگردید و ازتألیفات او است :

معالم‌الایمان فی‌معرفة‌اهل‌القیروان که ترجمهٔ حال طبقات فضلای قیروان را از روزیکه اهالی‌آن مشرّف بشرف‌اسلام شده‌اند تازمان‌خود حاوی میباشد، درسال۱۳۲۰ﻫ (غشك)قمری درتونس‌چاپ‌شده‌است و زمان‌خود ابوزید بدست‌نیامد. (ص۸۶۳ مط)

دباغ در اصطلاح رجالی ، لقب **ابوعبدالله مبارك** است و رجوع بدان علم نمایند.

دبوسی **عبدالله** یا **دبوسی** **عبیدالله** **بن عمر بن عیسی** - فقیه حنفی قاضی‌سمرقندی، از اکابرفقهای حنفیّه میباشدکه درفقاهت ضرب‌المثل و واضع علم خلاف بود واز تألیفات او است :

۱- **الاسرار** ۲- **الامد الاقصی** ۳- **تأسیس النظر فی‌علمی الخلافیات والجدل** که درقاهره بدون تاریخ چاپ شده‌است ۴- **التقویم للادلة**. گویند بافقیهی مناظره‌کرده است، از هردرکه سخن بمیان میآمدآن فقیه ملزم شده وبا تبسّم وخنده میگذرانید پس دبوسی این شعر را خواند :

مالی اذا الزمته حجة	**قابلنی بالضحك والقهقهة**
انكان ضحك‌المرء من فهمه	**فالدب فی‌الصحراء مافقهه**

دبوسی بسال ۴۳۰ﻫ قمری (تل) در بخارا درگذشت.

دبوسی - بفتح اوّل و ضمّ ثانی، منسوب است بدبوسه‌که قصبه‌ایست مابین‌سمرقند و بخارا ، یا بدبوسیه‌که بنوشتهٔ مراصد ، شهری است‌کوچك از توابع سغد سمرقند از بلاد ماوراءالنهر و ظاهراً بلکه قطعاً هردو یکی است.

(ص ۲۷۴ ج۱کا و ۳۱۰۸ ج ۴ س و ۸۶۶ مط و ۱۰۹ فوائدالبهیة)

دبیر **حاج‌میرزا علی‌اکبر -** بعنوان **صدرالاسلام** خواهدآمد .

دبیران **علی‌بن عمر شافعی -** بعنوان **کاتبی** خواهدآمد .

دبیسی **جعفر بن علی بن عبدالله -** شرح‌حالش موکول بکتب‌رجالیه‌است.

دبیلی یا **دبینی** **محمد بن وهبان،** نسبت‌آن‌بموضع دبیل‌نامی‌است ازشام (بروزن امیر یازبیر علی‌الخلاف) وتبدیل لام‌بنون اشتباه‌است. درمراصد گوید : دبیل (بروزن امیر) دیهی است از رمله وموضعی‌است نزدیکی یمامه وهم‌شهری است نزدیکی اران از بلاد ارمنیه وبعضی‌گفته‌اند ریگ زاری است ما بین یمن ویمامه و بهرحال تحقیق مراتب موکول بعلم رجال است .

دجاجی لقب **داود بن ابی‌داود** ویکی‌دیگر ازروات میباشدکه اوهم داود نام داشته و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .

دجیل[1]

دجیلی **احمد بن عبدالله -** درخاتمهٔ باب کنی در ضمن عنوان **آل‌دجیلی** خواهدآمد .

دحان یا **دحمان** در اصطلاح رجالی ، عبدالرحمن بن احمد بن نهیك سمرقندی بوده و تحقیق لفظ و ترجمهٔ حال موکول بعلم رجال است.

۱- **دجیل-** بنوشتهٔ مراصد (بدون ضبط حرکه) نام دونهر میباشدکه یکی ازآنها در مقابل قادسیه ونزدیکی سامره وازسمت بالای بغداد برخاسته وبلاد بسیاری‌ازآن مشروب میشود و بقایای‌آن در دجله می‌ریزد ، دیگری نهریست در اهوازکه بدجیل مسرقان معروف وازسمت بالای اصفهان برخاسته و دربحر فارس میریزد. نام‌اصلی پارسی‌آن دیله‌کودك بوده (یعنی‌دجلهٔ کوچك) پس معربش‌کرده و دجیل گفتند .

نگارنده‌گوید :گاهی بعضی از بلاد را نیزکه در ساحل یکی از این دونهر واقع باشد بعلاقهٔ مجاورت دجیل‌گویند و بعضی از اشخاص را هم بجهت انتساب‌آن بلده دجیلی نامند و و تشخیص اینکه نسبت بکدام یك است موکول بقرائن و تتبع خود اشخاص است .

دخیل

ملاحسین - مراغه‌ای (از بلادآذربایجان) از شعرای ترکی زبان قرن سیزدهم هجرت میباشد، دیوان اشعارش‌که مشتمل بروقایع جگرسوزکربلااست بارها درتبریزچاپ‌سنگی‌شده و اوّلش‌که بزبان‌پارسی‌گفته‌اینست:

درمذهب ماکلام حق ناد علی‌است　　طاعت‌که قبول‌حق بود یادعلی‌است
از جملهٔ آفرینش کون و مکان　　مقصود خدا علی و اولاد علی است

زمان وفاتش بدست نیامد.　　(اطلاعات خارجی)

دده

خلیفه،کمال‌الدین معروف به **قره دده**، بهمین عنوان معروفیش خواهدآمد.

دده

عمر - ازجملهٔعرفا وصوفیّه، ازاهالی‌بروسه میباشدکه ازمریدان شیخ بیرام ولی بود، بعداز وفات‌او وارث مقام قطبیّت‌گردید و و درسال۹۴۶ه قمری (ظمو) درگذشت.　　(ص ۳۲۱۹ ج۵س)

دده

عمر روشنی - بعنوان **روشنی** خواهدآمد.

دده

محمد بن مصطفی بن حبیب - ارضرومی، مکنّی بابوالمکارم، ملقّب به دده، از افاضل و اعلام عامّه بود، مدتی بقضاوت‌غلطه درخارج قسطنطنیّه و اخیراً بقضاوت‌خود قسطنطنیّه منصوب شد وبمقامات عالیه رسید و از تألیفات او است:

۱- رساله‌ای درفقه ۲- رساله‌ای درمولدحضرت‌رسالت‌ص ۳- السیاسة والاحکام.

وی بسال۱۱۴۶ه قمری(غقمو) دربروسه درگذشت.　　(ص ۶۶ ج ۱ سلك‌الدرر)

دراج

شیخ ابوالحسین - از عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشد، خرقهٔ خلافت ازابراهیم خواص یافت، بسیار صاحب وجد وحال و سماع بود، درحال سماع از خود میرفت، عاقبت در حال سماع بسال سیصد و بیستم هجرت‌آهی‌کشید و جان داد. غلام سرور درتاریخ‌آن‌گوید:

احسن الخلق بوالحسین ولی　　رفت چون زین جهان بخلد برین
رحلتش **هادی مکرم** = ۳۲۰ دان　　هم‌بخوان **بوالحسین‌محیی‌الدین** = ۳۲۰

(ص ۱۸۷ ج ۲ خه)

درازی **یوسف بن احمد**- مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم شریف نمایند.

دربند[1]

دربندی **آخوند ملاآقا بن عابد بن رمضان بن زاهد** - شیروانی ، معروف به **فاضل دربندی** ، عالم متتبّع جلیل، فقیه اصولی، جدلی رجالی، محقّق مدقّق ، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذهٔ شریف العلماء مازندرانی بود ، درمجلس درس مجادله و اعتراضات بسیاری وارد میاورد ، بسا میگفت که بفلان مطلب چهل یا پنجاه اعتراض وارد است ، شریف العلما نیز اظهار میکرد یك اعتراض خوب اگر باشد کافی بوده و دومی لزوم ندارد .

وقتی صاحب جواهر، درمجلسی با کتاب جواهر الکلام خود میبالیده دربندی گفت: از جواهر شما درخزائن ما بسیار است (اشاره به کتاب خزائن نام خود نمود که در ذیل مذکور خواهیم داشت). درعلم اکسیر نیز مهارت داشت و رساله‌ای در آن علم تألیف داده است ، میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء که از تلامذهٔ وی بوده گوید ، فصاحت و بلاغت دربندی مسلّم عرب وعجم میباشد، درعلوم عربیّه بی‌نظیر و درعلم رجال مرجع ارباب کمال بشمار میرود ، مطالبش درکلام و حکمت مطابق موازین شرعیّه بوده‌است. دربندی درمحبّت خانوادهٔ عصمت ونشر علوم و معارف حقّهٔ اسلامیّه و تعصّب شریعت مقدّسه معروف آفاق بود ، بالخصوص نسبت بحضرت حسین بن علی ع محبّت مفرط و بینهایت داشت ، در احیاء مراسم عزاداری آن بزرگوار مساعی جمیله بکار برده و نوادر بسیاری از وی منقول است. کتب علمیّه و احادیث واخبار را بسیار معزّز وموقّر میشمرد و اهتمام تمام دراحترام آنها معمول میداشت، هروقتی که تهذیب شیخ طوسی و نظائر آنرا

۱ـ **دربند**- شهری است درساحل بحرخزر (دریای مازندران) نزدیکی شهر شیروان که گاهی دربند شیروان نیز گویند ، همان است که جغرافیین عرب آن را باب الابواب و گاهی باب نیز اطلاق میکنند ، بانی وکیفیت بنا و دیگر مزایای آن را موکول بکتب مربوطه داشته دراینجا بذکر بعضی از منسوبین آن میپردازیم .

برمیداشت میبوسید و بالای سر می‌گذاشت ومیگفت که کتب اخبار نیز مانند قرآن مجید محترم میباشند. تألیفات بسیار دارد :

۱- **اسرار الشهادة** که همان **اکسیر العبادات** مذکور در ذیل است ۲- **اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات** که باسرار الشهادة معروف است و بعضی از علما آنرا از عربی بپارسی ترجمه نموده و اصل و ترجمه هردو در ایران چاپ سنگی شده است ، بحکم انصاف ، این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آنهمه محبّت مفرط که داشته است حاوی غث وسمین بوده و علامهٔ نوری درکتاب لؤلؤ ومرجان شرحی دائر برضعف کتاب اسرار الشهادة و عدم اعتماد بر آن نگارش داده است.

دراعیان الشیعة نیز گوید: دربندی، درمؤلفات نقلیّهٔ خود بسیاری ازاخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد و از نقل هم شاهدی نیست. درکتاب سعادات ناصریّه‌اش غرائب بسیاری است که هیچ مورّخ ننوشته وهیچ عقل آنهارا باور ندارد ۳- **جواهر الایقان** درمقتل که درایران چاپ سنگی شده است ۴- **الجوهرة یا جوهر الصناعة** دراسطرلاب ۵- **حجیة الاصول المثبتة باقسامها** ۶- **خزائن الاحکام** ۷- **خزائن الاصول** که درایران چاپ شده است ۸- **رساله‌ای دراکسیر** ۹- **رساله‌ای در رجال ودرایة** ۱۰- **سعادات ناصریه** که مقتلی است پارسی وبنام ناصرالدین شاه تألیف و درتهران چاپ سنگی شده است ۱۱- **عناوین الادلة** دراصول ۱۲- **الفن الاعلی فی الاعتقادات** ۱۳- **فن التمرینات** که با خزائن الاصول دریکجا چاپ شده است ۱۴- **قوامیس الصناعة فی فنون الاخبار** ۱۵- **قوامیس القواعد** دررجال. دربندی بسال ۱۲۸۶ یا ۱۲۸۵ ه قمری (غفور یا غرفه) درتهران وفات یافت، جنازه‌اش را بکربلای معلّی نقل دادند و درآن خاك پاك دفنش کردند و بنا برقول دوّمی در مادّه تاریخ وفات او گفته‌اند :

انفصمت عـری الهـدی بفقـده	و انقصمت ظهور مـن قـالوا بلـی
و مـذاتانا نعیـه ارّختُـهُ	**قدطار روحه الی عرش العلی = ۱۲۸۵**

(ص ۱۳۳ هب و ۵۹ ج ۱ عه و ۱۳۹ مآثر و ۴۲ ج ۶ و ۱۱ ج ۵ عن)

دربندی

حسن بن محمد - مکنّی بابوالولیـد ، از مشاهیر محدّثین عامّه میباشد که برای جمع احادیث شریفه درتمامی بلاد اسلامی سیاحتها

کرده و محدّثین بسیاری از وی روایت میکنند و درسال ۴۵۶ه قمری (تنو) درگذشت .
(ص ۲۱۲۸ ج ۳ س)

دردیر **شیخ احمد بن محمدبن ابی‌حامد** ، مالکی‌ازهری خلوتی، مشهور بدردیر، ازعلمای عرفای مالکیّهٔ‌اول قرن سیزدهم‌هجرت‌میباشد که در جامع ازهر حاضر درس اکابر وقت خود بود ، از فنون تصوّف و عرفان طریقت خلوتیّه را برگزید ، بعداز وفات شیخ علی صعیدی ، رئیس مذهبی مالکیّه بلکه مفتی تمامی دیار مصر شد ، درامر بمعروف ونهی‌ازمنکر اهتمام‌تمام بکار میبرد تابسال۱۲۰۱ه قمری (غرا) در هفتاد و چهار سالگی در مصر درگذشت ، در زاویه‌ای‌که برای ایفای وظائف عرفانی مسلك خلوتیّه بخودش تخصیص داده بود مدفون و قبرش مشهور میباشد و از تألیفات او است :

۱- **اقرب‌المسالك لمذهب‌الامام مالك** که درمصر یك‌مرتبه بچاپ سنگی ویك‌دفعه نیز بچاپ حروفی رسیده است ۲- **تحفةالاخوان‌فی‌اصول وآداب طریق‌القوم**(تصوف) که دومرتبه درقاهره چاپ شده است ۳- **الخریدة البهیة فی‌العقائد التوحیدیة** که در مصر و اسکندریه چاپ شده ومنظومه‌است وغیرها. (ص۸۶۹مط)

درقی **جبیر بن‌ایاس** - مصطلح‌علم رجال‌میباشد و رجوع بزرقی‌نمایند.

درویش **برهان ، شیخ علی بن ابراهیم** - ملقّب‌بدرویش‌برهان، ازاجلاّی علمای متأخّرین میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **بحرالمناقب عربیّ** ۲- **در بحرالمناقب پارسی** (بتشدید لفظ درّ)که چاپ شده وتألیف‌آن بعدازسال۹۱۱یا۹۷۱ه (ظیا یا ظعا) بوده‌است ومشخّص دیگری‌بدست‌نیامد.
(ص ۴۸ ج ۳ ذریعة)

درویش **حسین‌حافظ** - بعنوان **ابن‌الکربلائی** درباب‌کنی خواهدآمد .

درویش **عبدالمجید** - از مشاهیر خطّاطان و خوشنویسان ایرانی میباشد که درخط شکسته رونق بازار دیگران را شکسته وتاحال‌کسی بپایه‌اش نرسیده است ، درآن خط چنان شهرت داردکه میرعماد درنستعلیق ویاقوت در

نسخ ، شعر خوب هم میگفت ، **مجید** تخلّص میکرد، دیوان اشعارهم داشته وازاو است:

ظلم‌است که بیرون‌کنی‌ام،ازقفس‌اکنون کز جورتوأم، ریخته شد بال وپرآنجا
دور از تو مجید آرزوی خلد نـدارد کانجاکـه توئی از همه‌جا خوبترآنجا

عبدالمجید در اصل طالقانی بود ، مدتی در اصفهان اقامت گـزید ، با لباس درویشانـه میگذرانید تا روزچهارشنبه پانزدهم محرم سال۱۱۸۵ه قمری(غقفه) درآنجا وفات‌یافت و درتخت فولاد درمقابل تکیهٔ میرفندرسکی مدفون شد و مادّهٔ تاریخ وفاتش‌که برروی سنگ قبر حجاری شده این‌است: **جعل‌الجنة مثویه‌اله** =۱۱۸۵ (ص۵۴۵عم وغیره)

درویش **محمد** ، معروف بکوکب، بهمین‌عنوان معروفی خود خواهدآمد.

درویش **مصطفی بن‌قاسم بن عبدالکریم بن‌قاسم بن محیی‌الدین**- حلبیّ الاصل طرابلسیّ المولد والمنشأ ، شافعی‌المذهب، وفائی‌المشرب، نزیل مدینهٔ منوّره واز احفاد محمد حنفیة ، فقیهی است نحوی ادیب شاعر ماهر، بسال۹۸۷ه قمری (ظفز) در طرابلس شام زاییده شد ، فنـون ادبیّـه را از اکابرآن دیار فراگـرفت ، بمصر رفته و فقه و نحو را از فحول‌آنجا خواند، درسال ۱۰۳۲ه قمری (غلب) بمدینه رفته و تأهّـل نموده و اقامت‌گزید ، بنشر علم و تدریس در مسجد نبوی ص پرداخت تا آنکه بعضی از متلبّـسین بلباس اهل علم نیز دراثر رقـابت بنای تدریس‌گذاشته و دخیل وظائف علمیّـه شدند، بهمین‌جهت صاحب‌ترجمه دست‌ازکارکشیده وملازم‌حال‌خودگردید.

کم قائل مالی رأیتك راجلا **فقلت له من‌اجل انك فارس**

از تألیفات او است :

۱- الدر الملتقط من بحرالصفا فی‌مناقب ابی‌الاسعاد بن وفـا ۲- المنح الوفائیـة فی‌شرح‌التائیة که شرح قصیدهٔ تائیهٔ ابن‌حبیب صفدی‌است **۳- نزهةالابصار فی‌السیر فی‌مایحدث للمسافر من‌الخبر ۴- هتك‌الاستار فی‌وصف‌العذار .**

از اشعار او است‌که در استغاثه بحضرت نبوی ص گفته است :

یا من به کل‌الشدائـد تفرج **و بـذکره کل‌العـوالم تلهج**
و علیه املاك السماء تنزلت **و بمدحـه لله حقـا تعرج**
والیه ینهی‌کل راج سؤالـه **والسائلون علی‌حماه عرجوا**

قدجئتکم ارجوالوفاء تکرما لکننی للعفـو منه احـوج
وحططت احمال الرجاء لدیکم فعساکم ان‌تنعموا و تفرجوا

سال وفاتش معلوم نیست ، چنـانچه روشن‌گردیـد با شیخ بهائی معاصر و بسال ۱۰۳۲ﻫ (غلب) درقید حیات بوده است. (ص۲۸۷فه)

درویش ناصر، بعنوان **ناصر بخاری** خواهدآمد.

درویش **ناصرعلی، میرزامحمد** - بعنوان گلکار خواهدآمد .

دستجردی علی بن حسن وحسن بن علی بن حسن مصطلح رجال میباشد و رجوع بدان علم شود . دستجرد نام چندین قریه است درمرو و طوس و بلخ و اسپهان و نهاوند .

دست‌غیب **میرزاصادق** ، قاضی‌القضاة شیراز بود، باوجود فطرت عالی،کمال شکستگی داشت وخالی از شور نبود . درزمان شاه‌صفی صفوی (متوفی بسال ۱۰۵۲ﻫ ق) بعلّت حسن‌خط ، مدتی درکتابخانهٔ دولتی مشغول‌کتابت شد ، عاقبت بجهت شهامت و علوّ همّت ، ترك‌کرده و بشیراز رفت وبعد از اندکی در لار فوت شد . روز فوت او غزلی راکه درهمان ایّام‌گفته بوده درپیش جنازه‌اش می‌خوانده‌اند و شوری برپا بودکه خارج از بیان است وآن غزل این است .

از ازل صادق بـدنیا میل‌آمیزش نداشت چند روزی‌آمد ویاران‌خودرا دید و رفت

حرام است‌آرزوی باده‌کردن بی‌پریروئی عبادت پیش ماکفراست بی‌محراب‌ابروئی
ستم پر میکند اعضا بهم در قسّمت دردش اگـر در دل نباشد همچو تیر او ترازوئی

سال وفاتش معلوم نیست . (ص۲۷۲ تذکرهٔ نصرآبادی)

دست‌غیب **سیدمحسن**، شیرازی نزدیك بنـدرعباس ، از فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکـه بسال ۱۳۱۹ﻫ قمری (غشیط) وفات یافته وکتاب **اصول‌الدین** نامی ازآثار او است . (ص ۱۹۲ ج ۲ ذریعة)

دست‌غیب **نظام** ، شاعری است عالی‌مقام از شیرازکـه بسال ۱۰۲۹ﻫ قمری (غـکط) وفات یافت و درحافظیهٔ شیراز مدفون شد واز او است:

دل‌که افسرده شد ازسینه برون بایدکرد مرده هرچند عزیزاست نگه نتوان‌داشت
(ص ۳۵۴ تذکرهٔ حسینی)

دسوق[1]

دسوقی **ابراهیم** ، ازمشایخ‌صوفیّه میباشد، طریقت دسوقیّه بدومنسوب ومواعظ و اقوال حکیمانه‌اش مشهور بوده ومیگفته است: کسانی که عفیف و نظیف و متشرّع نباشند ازمن نیستند . بسال ۶۷۶ه قمری (خعو) درچهل و سه سالگی درگذشت، بنوشتهٔ شعرانی ، دسوقی سید نقوی بوده ونسب‌او بدوازده واسطه بحضرت امام‌علی‌النقی ع میرسد، وی‌چندین ورق شرح مفصّلی دربیان‌حالات‌او نگاشته که این مختصر مقتضی نقل‌آنها نیست . (ص۱۷ج۱فع و۵۷۰ج۱س و۱۴۳ج۱لر)

دسوقی **محمد بن احمدبن عرفه**، دسوقیّ‌الولادة،مالکیّ‌المذهب،ازافاضل قرن سیزدهم هجرت میباشد ، درقاهره قرآن مجید را باتجوید آن حفظ‌کرد ، هندسه وحکمت را فراگرفت، بسیار متواضع و دارای اخلاق‌حسنه‌بود، درتسهیل معانی فرید عصرخود بشمار میرفت، از استعمال الفاظ غیرمأنوسه اجتناب‌تمام داشت و ازتألیفات او است:

۱- **حاشیه برتحریر القواعد المنطقیة قطب رازی** ۲- **حاشیه برمختصر ملا سعد تفتازانی** که درقاهره چاپ شده است ۳- **حاشیه برمغنی ابن‌هشام** که نیز دومرتبه درقاهره‌چاپ شده‌است ۴- **الحدود الفقهیة** درفقه مالك‌که باشرح محمد انصاری‌که درفارس‌چاپ‌سنگی شده است وغیر اینها و درسال ۱۲۳۰ه قمری (غرل) درگذشت . (س۸۷۵مط)

دشتکی **سیدمحمد**- دوتن بوده و هردو بعنوان صدرالدین خواهدآمد .

دشتی تخلّص‌شعری‌اصلی‌جامی‌عبدالرحمن‌است‌که‌بهمین‌عنوان‌مذکورشد.

دعبل حسن یاعبدالرّحمن یا محمدبن علی‌خزاعی بهمین‌عنوان **خزاعی** مذکور شد .

۱- **دسوق**- بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات (بدون ضبط حرکة) بلده‌ایست‌ازقراء مصر وبعضی از منسوبین‌آنرا دراینجا تذکر میدهد .

دعبلی **اسمعیل بن علی-** بعنوان ابوالقاسم دعبلی درباب کنی خواهدآمد.

دعلجی در اصطلاح رجالی عبدالله بن محمد بن عبدالله میباشد و شرح حال و وجه نسبت موکول بعلم رجلل است .

دعوی **غنیمة بن هبةالله -** مصطلح علم رجال و رجوع بدانجا نمایند .

دغشی حسن بن عطیة ، حسین بن عطیة ، علی بن ابراهیم ، ابن‌عطا و جمعی دیگر از محدثین میباشدکه ترجمهٔ حال و وجه لقب موکول بعلم رجال است .

دقاق[1]

دقاق **حسن بن علی-** (یامحمد) نیشابوری المولد والموطن، دقاق الشهرة، ابوعلی الکنیة ، عالم عارف متألّه واعظ مفسّر، از اکابر عرفا میباشد، جامع اصول شریعت وفنون طریقت بشمار میرفت ، درمیان این سلسله معروف بفصاحت و طلاقت ، دربیان احادیث و اخبار صاحب دستی توانا ، درتفسیر وتأویل آیات قرآنیه بصیر و بینا ، از جملهٔ عادات معموله‌اش مناجات و راز و نیاز علنی بوده‌است. ازکثرت شوق و ذوق و درد وگریه‌که داشته اورا شیخ نوحه‌گر میگفتند ،گویند خواجه عبدالله انصاری مناجات مشهوری خود را ازکلمات این‌عارف ربّانی اقتباس نموده است. امام قشیری معروف عبدالکریم بن هوازن آتی‌الترجمة داماد صاحب ترجمة و ازتلامذهٔ وی بود ، بعدازوفات او مضطرب وگریانش درخواب دید وگفت ، مگرآرزوی برگشتن بدنیا داری؟گفت بلی، اما نه برای اینکه طالب دنیا هستم ویا بجهت اینکه بمنبررفته و وعظ‌کرده باشم بلکه برای‌آنکه عصائی بدست‌گرفته و بهرکوچه و محلّه بروم و مردم را از عذاب الهی بترسانم وگویم نافرمانی حق نکنید ، با حق‌تعالی براستی و باخلق با

۱ـ **دقاق -** (بروزن بقال) بعربی دقیق (آرد) فروش میباشد ، بعضی از موصوفین و معروفین بهمین وصف را تذکر میدهد و دراصطلاح رجالی ، جعفر بن علی بن سهل و حسن بن مثیل و عثمان و علی بن احمد بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

مهربانی رفتار نمائیدکه خیر شما دراین است و از عقوبت اخروی خبری ندارید . از تألیفات دقاق است :

۱- تأویل بعضی ازآیات قرآنیه ۲- خلافت ۳- زهد ۴- مواعظکه برسیصد و شصت مجلس مشتمل می‌باشد . در ماه ذی‌القعدهٔ سال ۴۰۵یا۴۱۲ه قمری (ته یا تیب) درنیشابور وفات یافت ، قبرش مشهور است و اینکه درآثار عجم تاریخ وفات دقاق را سال ۵۴۵ه ق ضبط‌کرده اشتباه است.

(ص ۱۳۵ هب و۱۸۰ ج ۲ مه و ۲۴۲ ج ۳ فع و۳۲۶ ج ۱کا و ۳۲۶ عم) .

دقاق **علی‌بن احمدبن محمد بن عمران** - از مشایخ صدوق بوده واز وی روایت می‌کند و شرح حالش موکول بعلم رجال‌است .

دقاقی **معین‌الدین پسرتقی‌اوحدی**- بعنوان معین‌الدین دقاقی‌خواهدآمد.

دقی **محمد بن داود** - مکنّی بابوعمر و یا ابوبکر ، از عرفای قرن چهارم هجرت میباشد، صحبت جنید بغدادی‌را دریافته ودرمیان این‌طبقه بجلالات موصوف‌است. بسال۳۵۹ه قمری (شنط) درصدوبیست‌سالگی‌درگذشت.

دق - با ضمّ و تشدید دهی است در دمشق. (ص ۱۱۳ ج ۳ مه)

دقیقی **سلیمان‌بن بنین یا نبین‌بن خلف** - دقیقی‌نحوی، ملقّب‌بتقی‌الدین، مکنّی بابوعبدالغنی ، بسال ۶۱۳یا۶۱۴ه قمری (خیج یا خید) درگذشته و **تصانیف بسیاری درنحو و عروض** وغیره بدو منسوب میباشد :

۱- آلات‌الجهاد و ادوات الصافنات الجیاد ۲- اتفاق‌المبانی و افتراق المعانی ۳- الاحکام‌الشوافی‌فی‌احکام‌القوافی ۴- اخلاق‌الکرام واخلاق‌اللئام ۵- الاعجاز والایجاز یااعجازالانجازفی‌المعانی والالغاز ۶- اعذب یااعراب‌العمل‌فی‌شرح‌ابیات‌الجمل ۷- الافلاك السوائر فی‌انفکاك الدوائر ۸- انوار الازهار فی‌معانی الاشعار ۹- ایجازالمحامد فی‌انجاز المواعد ۱۰- تحبیر یا تخبیرالافکار فی‌تحریرالاشعار ۱۱- التنبیه علی‌الفرق والتشبیه ۱۲- الدرة الادبیة فی‌نصرة العربیة ۱۳- الروض الاریض فی‌اوزان القریض ۱۴- السبط فی‌احکام الخط ۱۵- فوائدالاداب ۱۶- قواعد الاعراب ۱۷- الکافی فی‌حل القوافی ۱۸- لباب‌الالباب‌فی‌شرح‌ابیات‌الکتاب ۱۹- معادن‌التبرفی‌محاسن‌الشعر ۲۰- مکارم‌الاخلاق لطیب الاعراق ۲۱- منتهی الادب فی‌مبدء کلام العرب ۲۲- الوافی فی‌علم القوافی

۲۳- الوضاح فی‌شرح ابیات‌الایضاح . دقیقی دراثرحسن خلق ومیمنت تعلیماتی‌که داشته شاگردهای بسیاری تربیت‌کرده است. (ص ۳۲۳ ت و ۲۴۴ ج ۱۱ چم)

دقیقی **علی بن عبدالله بن دقاق** ، مکنّی بابوالقاسم ، عالم فاضل نحوی بلکه از پیشوایان علمای نحو بود ،آن علم شریف را از فارسی و رمانی و سیرافی اخذکرد ، مرجع استفادهٔ جمعی‌کثیر بوده و ازتألیفات او است :

۱- شرح‌الایضاح ۲- شرح‌الجرمی ۳- العروض ۴- المقدمات. درماه‌صفر۴۱۵ه قمری (تیه) درگذشت . (ص۱۳۵هب و۴۸۳ت و ۵۶ ج۱۴ جم)

دقیقی **محمد بن احمد** - بلخی یاطوسی یامروی یاسمرقندی‌یابخارائی، مکنّی بابومنصور ، از اکابر شعرای قرن چهارم هجری عهد سامانیان و مدّاح ایشان بود ، زمان سلطان محمود سبکتکین را نیز دریافته و بامرآن سلطان ویا نوح بن منصور سامانی بنظم شاهنامه پرداخت ، بیست هزار بیت از قضیهٔ گشتاسب و زردشت و اسفندیار را بنظم‌آورد پس‌ازآن بدست غلام ترکی خود در سال ۳۴۱ه قمری (شما) مقتول و باتمام شاهنامه موفق نشد وبشرحی‌که درمحل‌خود مذکور است فردوسی بنظم‌آن پرداخته و هزار بیت از اشعار دقیقی را برای جلوهٔ اشعار خود ضمیمهٔ شاهنامه‌اش نموده و ازآن جمله است :

چوگشتاسب را داد لهراسب تخت فرودآمد از تخت و بربست رخت
ببلخ گزین شد بدان نوبهار که یزدان پرستان آن روزگار
مرآن خانه را داشتندی چنان که مر، مکّه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست فرودآمد آنجا و هیکل ببست

این رباعی نیز ازدقیقی‌است:

گویند صبرکن‌که ترا صبربردهد آری دهد و لیك بعمر دگر دهد
من عمرخویش‌را بصبوری‌گذاشتم عمر دگر بباید ، تا صبر بردهد

جهانا همانا فسوسیّ و بازی که برکس نپایی و باکس نسازی

یکی را نعیمی یکی را جحیمی	یکی را نشیبی یکی را فرازی
چرا زیرکانند بس تنگ روزی	چرا ابلهانند با بی‌نیازی
چرا عمر طاوس و درّاج کوته	چرا مار و کرکس زید در درازی
صد و اند ساله یکی مرد غرچه	چرا شصت وسه زیست آن مرد تازی

(ص ۲۱۴ ج ۱ مع و۲۱۴۷ ج ۳ س)

دقیقی **محمد بن علی** - نحوی، ملقّب بدقیقی، مکنّی بابوالحسن، از تلامذهٔ رمانی بوده و از تألیفات او است :

۱- المرشد ۲- المسموع من کلام العرب. ولادتش درسال ۳۸۴ه قمری (شفد) بوده و وفات و مشخص دیگری بدست نیامد. (ص ۷۲۷ ت و۲۶۳ ج ۱۸ جم)

دکدکچی **ابراهیم** - ترکمانی‌الاصل ، دمشقی‌المولد والمدفن، ازعلمای عامّهٔ قرن دوازدهم هجرت میباشدکه درفنون ادبیّه وشعر ماهر بود ، بسال ۱۱۳۲ه قمری (غقلب) در بیست و هشت سالگی از وبا درگذشت .

(ص ۵۷۰ ج ۱ س)

دکن **دلال** } در اصطلاح رجالی ، اوّلی لقب احمد بن میثم ، دوّمی لقب مهلب بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است .

دلال‌الکتب **سعد بن علی بن قاسم بن علی بن قاسم** - ورّاق انصاری خزرجی، حظیری‌الولادة ، مکنّی بابوالمعالی ، معروف بدلال‌الکتب ، از مشاهیر فضلای ادبا و شعرا میباشدکه درفنون متنوّعه خبیر بود ، شعر خوب میگفت و مصنّفات نیکو دارد :

۱- زینة‌الدهر وعصرة اهل‌العصر که درتذییل دمیة‌القصر باخرزی تألیفش داده و ترجمهٔ حال بسیاری از شعرای عصر خود و پیش ازآنرا با بعضی از اشعار طریفهٔ ایشان حاوی است و بعضی از اشعار خود را نیز درآن درج کرده است **۲- لمح‌الملح** که دلیلی متقن برکثرت اطّلاعات علمی وی میباشد و از اشعار خود او است :

قل لمن عاب شامة لحبیبی	**دون فیه دع‌الملامة فیه**
انما الشامة التی قلت عنها	**فص فیروزج بخاتم فیه**

ایضاً :

شکوت هوی من‌شف قلبی بعده	توقـد نـار لیس یطفی سعیرها
فقـال بعادی عنـك اكثر راحة	ولولا بعادالشمس احرق نورها

سعد روز دوشنبه ۱۵ یا ۲۵ صفر ۵۶۸هـ قمری (ثسح) دربغداد درگذشته و درمقبرهٔ باب حرب مدفون‌گردید وعمادالدین اصفهانی نیز ترجمهٔ حال سعد را درکتاب خریدةالقصر نگارش داده است .

حظیری ، با حای بی‌نقطه وظای بانقطه ، منسوب بموضع حظیره نامی است در فوق بغدادکه‌کثیری ازعلما بدان نسبت داشته و ثیاب حظیریه نیز ازآنجا است واینکه درقاموس‌الاعلام درحرف خ نقطه‌دار نیز عنوانش‌کرده اشتباه است .

(ص ۲۲۰ ج ۱کا و۲۰۵۱ ج ۳ و ۴۶۸۲ ج ۶ س و ۱۹۴ ج ۱۱ جم وغیره)

دلسوز محمدامین ، ملقب باستاد ، از شعرای معروف ترکی زبان قرن سیزدهم آذربایجان میباشدکه استاد میرزا سروش و میرزا مظهر متوفی دراواخر قرن مذکور بود ، دیوان او مشتمل باشعار ترکی و پارسی است مکرر درتبریز چاپ سنگی شده و ازغزلیات ترکی او است :

نوله بیرال یتشه اول زلف مطرا الینه	بلکه سررشته دوشه عاشق رسوا الینه
قیس تك‌کوه و بیابانـده سرگردانـم	یوخدی‌بیرمرد الیمی تاویره‌لیلی‌الینه
چوخ‌سعادتدورعزیزان‌اولا بیرفصل‌بهار	یتیشه دامـن‌گـل بلبـل شیـدا الینه
بی‌شك‌وشبهه‌اولورهرایکی‌دنیاده‌عزیز	ویره‌گر یوسفی هرکیمسه زلیخا الینه
گنه‌یوزمین‌دل‌دیوانه‌نی‌زنجیره ویروب	تاپشوروبدور اوایکی زلف‌چلیپا الینه

نیز از اشعار پارسی او مخمساتی است‌که در دیباچهٔ دیوانش درهریك از حروف بیست و هشت‌گانهٔ زبان عربی مخمسی‌گفته است چنانچه درحرف‌الف‌گوید:

از الف اول احدکاو را سزا بـاشد ثنـا	اعلم‌است واعظم‌است واکرم‌استاو برملا
آنکه از صنعش پدیدآمد جمیع ماسوا	از عـدم‌آورده‌آب وآتش وخاك و هوا

آدمیرا داد با آنهـا چنین نشو و نمـا

تاآنکه در حرف ی گوید :

یـاء یار با بحق نـور پاك حیـدری — یـا باخمـد پـادشاه مسنـد پیغمبری

یوسف‌آسا خواهم ازچاه‌غمم درآوری — یوم‌حشرای‌دادرس برعرشهٔ محشر بری

یاور دلسوز شو برحرمت آل‌عبا

دیوان دلسوز دومرتبه درتبریزچاپ‌شده، اغلب‌اشعارش ترکی و ازقبیل‌نوحه ویا مدیحهٔ اهل‌بیت عصمت ع میباشد . (دیوان‌خود دلسوز و اطلاعات خارجی)

دلقی **هلال بن ابراهیم - مصطلح‌علم رجال‌است ورجوع بدانجا نمایند.**

دلوی **احمدبن محمد بن احمد بن محمد بن دلویه** - استوائی اشعری شافعی ، مکنّی بابوحامد ، معروف بدلوی ، ادیبی است فاضل که درفنون ادبیّه و عربیّه حظّی وافر داشته، ازطرف قاضی ابوبکر باقلانی درعکبرا قضاوت نمود ، شب سه‌شنبه بیست و هشتم ربیع‌الاول ۴۳۴ھ قمری (تلد) دربغداد وفات یافت ، درمقبرهٔ شونیزیه دفن شد و نسبت او به دیهی استوا نام از قراء نیشابور است . (ص ۳۷۷ ج۴ تاریخ بغداد)

دمامینی[1]

دمامینی **محمد بن ابی‌بکر بن عمر بن ابی‌بکر بن محمد بن سلیمان** - مخزومی‌القبیلة ، اسکندری مصری‌البلدة ، مالکی المذهب ، بدرالدّین‌اللّقب، ادیبی‌است نحوی متبحّر شاعر ماهر، درنظم و نثر و اصول خط وفنون ادبیّه مهارتی بسزا داشته و ازتألیفات او است :

۱- **تحفة‌الغریب فی‌شرح (حاشیهٔ خ ا) مغنی‌اللبیب** که‌بسال۱۳۰۵ھ قمری‌درحاشیهٔ شرح شمنی در مصر چاپ شده و سه نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌های ۳۲۲۵-۳۲۲۷ در کتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران موجود است ۲- **جواهرالبحور**درعروض ۳- **شرح بخاری** ۴- **شرح تسهیل** ۵- **شرح قصیدهٔ‌خزرجیه** ۶- **شرح لامیة‌العجم** ۷- **شمس‌المغرب**

۱- **دمامینی** - بفتح اول ، دیه بزرگی است از صعید مصر، در سمت شرقی رود نیل که به نخلستان و بساتین بسیاری مشتمل میباشد . (صد)

فی‌الـرقص والمطرب که نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانهٔ برلین موجود است **۸- عین‌الحیوة** تلخیص حیاةالحیوان دمیری **۹- الفواکه البدریة ۱۰- القوافی ۱۱- مقاطع** یا **مقاطیع الشرب ۱۲- نزول الغیث** که ردّکتاب‌شرح‌لامیةالعجم‌صفدی‌است ونسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ‌خدیویّهٔ مصر موجود است . دمامینی بسال۸۲۷یا۸۲۸ه قمری (ضکز یا ضکح) درشهرکلبرجای هند درهفتاد وسه سالگی مسموماً درگذشت . (ص۹۳۵هب و۸۴۸ت و۸۷۹مط)

دمشقی[1]

دمشقی	**حسن بن محمد**	مصطلح علمای رجال است ، علاوه براین
دمشقی	**سعید بن سلمة**	چهارنفر، محمد بن‌عبدالله وجمعی دیگر از
دمشقی	**سعید بن هلال**	روات ومحدّثین را نیز گویند و ترجمهٔ حال
دمشقی	**عبدالله بن‌محمد**	ایشان موکول بدان علم شریف است .

دمشقی **محمد بن ابیطالب**- بعنوان **شمس‌الدین محمد بن ابیطالب** خواهدآمد.

دمشقی **محمدامین** - بعنوان **محبی** خواهدآمد.

دمشقی **محمدخلیل** - بعنوان **مرادی** خواهدآمد .

دمشقی **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان **خطیب دمشقی** مذکور داشتیم .

دمنهور[2]

دمنهوری **احمدبن عبدالمنعم بن خیام** یا یوسف‌بن خیّام، ازهری مذاهبی، یعنی حنفی شافعی مالکی حنبلی‌که بسال ۱۱۰۱ه قمری (غقا)

۱- **دمشقی** - منسوب‌بدمشق‌است وآن بکسر اول وفتح وکسر ثانی‌شهری‌است معروف که قصبه وکرسی بلاد شامات میباشد ، بنام بانی خود **دمشق** بن‌کنعان موسوم ویا خود بانی‌آن غلام حبشی دمشق نام حضرت خلیل‌الله بوده است . بنوشتهٔ بعضی ، دمشق گفتن‌آن بجهت سرعت در بنای‌آن‌که دمشقه بروزن زلزله بعربی سرعت در عمل است و بهرحال بعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد . .

۲- **دمنهور** - با دوفتحه ، شهری است متوسط درحوالی اسکندریه سر راه مصر، نیز دیهی است بمسافت چند میل از قسطاط مصرکه این را بنوشتهٔ مراصد دمنهور السمید گویند*

در دمنهور وحش متولد شد، درکودکی ازپدر یتیم ماند ، درهمان حال صغر بازهررفته و بتحصیل علم پرداخت ، برای انجام این مرام مسافرتهاکرد ، در معرفت فنون غریبه حافظهٔ عجیبی داشت ، از علمای مذاهب‌اربعه مجاز بوده بعداز وفات شیخ‌حنفی ریاست مذهبی جامع ازهر، بدو منتهی شد ، دراثر حق‌گوئی حکام و امرا از وی میترسیدند و تألیفات نافعه دارد :

۱- **ایضاح‌المبهم من معانی‌السلم** در منطق‌که شرح‌کتاب سلم اخضری است ودر مکه و قاهره چاپ شده است ۲- **ایضاح‌المشکلات من متن‌الاستعارات** ۳- **حلیة‌اللب المصون بشرح الجوهر المکنون** در علم بلاغت‌که در مصر و قاهره چاپ شده است ۴- **سبیل‌الرشاد الی نفع‌العباد** در مواعظ‌که درقاهره و اسکندریه چاپ شده است ۵- **شرح اوفاق قلب‌القرآن** . احمد درسال ۱۱۹۲ه قمری (غقصب) درگذشت. (ص۸۸۲مط و۱۱۷ ج۱ سلک‌الدرر)

دمنهوری

شیخ محمد - شافعی ، از اکابر مدرّسین جامع ازهر بوده و تألیفاتی دارد :

۱- **ابیات فیمن یجب‌الایمان بهم من‌الرسل مع ترتیبهم فی‌الارسال** که باسه‌کتاب‌دیگر درمصر در یکجا چاپ شده است ۲- **الارشادالشافی علی متن‌الکافی** که معروف بحاشیهٔ‌کبری بوده و درمصر و قاهره چاپ شده است وآن شرح کافی احمد بن عباد بن شعیب در علم عروض و قافیه است ۳- **الحاشیة‌الصغری علی متن‌الکافی** که بمختصر شافی معروف وبارها درقازان و مصر و قاهره چاپ وشرح دیگر همان‌کتاب‌کافی مذکور است ۴- **الحاشیة الکبری‌علی‌متن‌الکافی** که‌دربنددوم‌مذکورشد ۵- **شرح‌الکافی** ۶- **المختصر الشافی‌علی‌متن‌الکافی** واین‌هردو همان حاشیهٔ صغری مذکور است و درسال ۱۲۸۸ه قمری (غرفح) درگذشت. (ص ۸۸۳مط)

دمیاط[1]

دمیاطی

احمد بن محمد بن عبدالغنی - شافعی، دمیاطی* المولد والمنشأ ، مشهور به بنّا (با تشدید) درمولد خود شهر دمیاط بزرگ شد،

*چنانچه اولی را بحکم ظاهر کلام معجم‌المطبوعات دمنهورالوحش نامند و بعض از موصوفین بنسبت دمنهور راکه ظاهراً همان اولی است مینگارد .

۱- **دمیاط** - بنوشتهٔ مراصد (بدون ضبط حرکه) شهری‌است قدیم مابین‌مصر وتنیس*

پیش مشایخ آنجا بتحصیل علم پرداخت ، پس بحجاز وقاهره رفت، درعلم حدیث واکثر فنون دیگر بمقامی عالی رسید و قدم بسیر و سلوك و تجرّد گذاشت .آخرین کسی است که در تشیید مبانی طریقت نقشبندیه* رنجهای بسیاری را متحمّل شد تا بسال ۱۱۱۷ھ قمری (غقیز) درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **اتحاف البشر فی القرائات الاربعة عشر** که کثرت اطّلاعات علمی و قدرت فضلی اورا بهترین دلیل است و ظاهر معجم المطبوعات آنکه چاپ نشده است ۲- **اشراط الساعة** ۳- **اتحاف فضلاء البشر بالقرائات الاربعة عشر** که گاهی به **منتهی الامانی والمسرات فی علوم القرائات** نیز موسوم است . درمصر چاپ شده و ظاهر کلام معجم المطبوعات آنکه این کتاب غیر از اتحاف البشر مذکور است ۴- **منتهی الامانی** که مذکور شد . (ص۸۸۵ مط)

دمیاطی **عثمان بن محمد**- بعنوان بکری نگارش یافته است.

دمیاطی **شیخ محمد** - بعنوان خضری مذکور شد .

دمیاطی **محمد بن محمد** - درضمن ترجمهٔ حال شرف الدین اسمعیل اشاره خواهد شد .

دمیری[۱]

دمیری **محمد بن مرزبان** - مکنّی بابوالعباس، ادیبی است مورّخ لغوی فاضل بلیغ ، ازمشاهیر مترجمین که زیاده از پنجاه کتاب پارسی را بعربی ترجمه کرده واز مصنّفات او است :

۱- **الحاوی فی العلوم القرآنیة** ۲- **الحماسة** ۳- **وصف السیف والقلم** ۴- **وصف الفارس والفرس** وغیر اینها. بسال ۳۰۹ھ قمری(شط) درگذشت. (ص۵۲ج۱۹جم)

---

*که هوایش صاف وازسرحدات اسلام بوده و رود نیل از سمت شمالی آنشهر بدریا می‌ریزد. پهنائی نیل درآنجا مقدار صدذراع می‌باشد ودراینجا بعضی ازفضلای منسوب بدانجارا تذکرمیدهد.

۱- **دمیری** - بفتح اول ، منسوب است بدمیره وآن نام دوقریهٔ بزرگی است درمقابل یکدیگر در ساحل رود نیل درسر راه دمیاط و نزدیك بآن و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

دمیری **محمدبن موسی بن عیسی بن علی** - شافعیّ المذهب ، کمال‌الدین اللّقب ، ابوالبقاء الکنیة ، مصری دمیریّ الولادة ، ازاکابرعلما و فقهای شافعیّه میباشد ، در بدایت حال در رشتهٔ خیّاطی مشغول تکسّب بود ، پس مشمول توفیقات خداوندی گردیده و از شهاب‌الدین سبکی و شیخ جمال‌الدین اسنوی مراتب‌علوم ومعارف را فراگرفت، درتمامی فنون متداوله مهارتی بسزا یافت، درعبادت و تلاوت حظّی وافر داشت ، اصلا لباس فاخر نمی‌پوشید و زیر بار قضاوت نمیرفت و از تألیفات او است :

۱- **الجوهرالفرید فی‌علم‌التوحید** ۲- **حیاة الحیوان** که ازپانصد ، ششصدکتاب و یکصد و نود و نه دیوان اشعار عرب تألیفش داده است، فوائد بسیار طبّی وادبی وفقهی و حدیثی را حاوی میباشد ، بنام‌کبری و صغری دو نسخه‌اش کرده ، درکبری تاریخ و تعبیر خواب را نیز افزوده است و مشتمل برترجمهٔ حال جمعی از شعرا وادبا وفلاسفه و علما و خلفا بوده و مرتّب بحروف معجم در اسامی حیوانات میباشد ، بارها درایران و استانبول و مصر و قاهره چاپ شده و ترجمهٔ انگلیسی قسمت عمدهٔ‌آن نیز درلندن و بمبئی بطبع رسیده‌است. این‌کتاب مشهور هردیار ومرجع‌استفادهٔ اکابرفضلا ودانشمندان میباشد ۳- **الدیباجة فی‌شرح سنن ابن‌ماجه** ۴- **شرح منهاج نووی**. دمیری بسال ۸۰۸هـ قمری (ضح) درقاهره وفات یافت ، ولادت‌او بسال ۷۴۲یا۷۴۵ (ذمب یا ذمه) یادرحدود ۷۵۰ (ذن)هـ قمری بوده است .

(ص ۱۳۶ هب و۷۴۷ت و ۴۴۷ ج ۳ فغ و۲۱۶۳ ج ۳ س و۸۸۷مط)

دنانیر نام‌کنیزك ابن‌کناسه میباشد و درباب‌کنی در ضمن ترجمهٔ حال **ابن‌کناسه** خواهدآمد .

دنبلی **ابراهیم بن حسین** - بعنوان خویی‌حاج‌میرزاابراهیم مذکورشد.

دنبلی **محمد بن وهبان**- موافق نوشتهٔ تنقیح‌المقال ، در بعضی از نسخ حرف‌ثانی این عنوان **نون** و ثالثش **ب** ابجدی‌است وماهم‌بعنوان

دنبلی نگارش دادیم و بهرحال ترجمهٔ حال و تحقیق لفظ این عنوان موکول بکتب رجالیّه است.

دندان **احمد بن حسین بن سعید بن حماد** - اهوازی ، ملقّب بدندان ، مکنّی بابوجعفر از موالی حضرت سجاد ع میباشد ، حال او درمیان علمای رجال محل بحث است ، دندان لقب جدّش سعید هم بوده و بهمین جهت درکلمات بعضی از علمای رجال بعبارت حسین بن دندان نیز مذکور وتحقیق مراتب بکتب رجالیه موکول است .

دندانی **حسن بن ابی‌الحسن محمد** - در ضمن ترجمهٔ عبیدلی محمد بن ابی‌جعفر خواهدآمد .

دندانی **عبدالله بن علی** - مکنّی با بوعلی ، ازمنجّمین قرن سیّم هجرت میباشد ، کتابی دراحکام نجوم تألیف داده است. نگارنده گوید: مدارك خصوصی از نظرم رفته و ظاهراً فهرست ابن‌النّدیم است .

دوارا لقب **احمد بن علی قمی** -که شرح حالش موکول بعلم رجال است.

دوانقی **منصور یا عبدالله یا عبیدالله** - بعنوان منصور دوانقی خواهدآمد.

دوان[1]

دوانی **محمدبن اسعد** یا **سعد** یا **سعدالدین اسعد**- کازرونی دوانی صدیقی، یا خود نامش محمد اسعد پسر سعدالدین اسعد است که عبارات ارباب تراجم مختلف بوده و اولی مشهورتر میباشد ولکن تردیدی در وحدت ویکی بودن مسمّی نبوده و این اختلافات ناشی از مسامحهٔ اهل عرف در ذکر اسامی است چنانچه در همه‌جا و درهرزمان متداول و معمول بلکه یك حال طبیعی است که بیشتر با تخفیف

۱- **دوان** - بنوشتهٔ مراصد ، با فتح و تشدید ، ناحیه‌ایست از بلاد فارس و بضم اول ناحیه‌ایست درعمان درساحل دریا، درمعجم‌المطبوعات ضمن‌شرح حال جلال‌الدین محمدبن‌اسعد گوید : دوان (بدون ضبط حرکه) یکی از دیهات کازرون است ، در روضات نیز درشرح‌حال جلال‌الدین‌مذکور گوید: دوان بروزن‌هوان(یعنی بافتح وتخفیف) دیهی‌است ازقراءکازرون‌فارس.

و تحریف استعمال نمایند بهرحال محمد بن اسعد کازرونی دوانی حکیمی است کامل ، متکلّمی است فاضل محقّق مدقّق شاعر ماهر منطقی صدیقی که در تمام علوم متداوله خصوصاً درعقلیّات تقدّم داشت و مرجع استفادهٔ افاضل روم و خراسان و ترکستان و از



نمونهٔ خط محمد دوانی -۱۴

قطعهٔ مزبور را درآخر نسخهٔ کتاب شرح کافیهٔ نحو رضی استرآبادی نوشته و نسخهٔ مذکور بسال ۸۵۶ نوشته‌شده ودرکتابخانهٔ شخصی قدسی نسبت آقای حاج‌میرزا باقر قاضی آتی‌الترجمة موجود است .

مشاهیر علما و حکمای عهد سلطان ابوسعید تیموری و بعلّامهٔ دوانی مشهور و مدتی متصدی قضاوت فارس بود ، نسبش بابوبکر خلیفه موصول میشود ، از احفاد محمد بن ابی‌بکر میباشد . بالجمله درکلام و حکمت و اخلاق طاق و شهرهٔ آفاق است، دربدایت حال شافعی مذهب بود ، عاقبت شیعه و مستبصر گردید ، بعضی از اشعار و تألیفات‌او نیز دلیل صریح همین موضوع میباشند . سبب‌آن موافق بعضی ازکتب تراجم آنکه ، موقع تألیف حاشیهٔ سومی برشرح‌تجرید قوشچی که درمطالب عمیقه غوررسی می‌کرده مشمول توفیقات خداوندی‌گشت ، در نفس خود اندیشیدکه اگر جدّش ابوبکر صدیق ، در قید حیات میبود اصلا چیزی ازآن مطالب علمیّه و دقائق حکمیّه را نمی‌فهمید وکسی‌که این چنین باشد چگونه لایق مقام خلافت و امامت درامور دینیّه میباشد اینك دربارهٔ خانواده رسالت‌که باقطع نظر ازدیگر فضائل انسانی مراتب‌علمیّهٔ ایشان‌مسلّم تمامی جهانیان میباشد مستبصر گردید. تألیفات دوانی ازصدفقره متجاوز بوده و بعضی‌ازآنهارا مینگارد:

۱- **اثبات الواجب الجدید** ۲- **اثبات الواجب القدیم** که بنام سلطان محمد فاتح (متوفی بسال ۸۸۶ه ق) تألیفش داده است ۳- **اخلاق جلالی** که نامش **لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق** است ۴- **استکاکات الحروف و طبایعها و اعدادها وما یتعلق باعداد الحروف من المسائل الموسومة به (ارثما طیقی)** ۵- **افعال العباد** که بسال ۱۳۱۵ه درضمن مجموعه‌ای بنام کلمات المحققین چاپ‌شده‌است ۶- **افعال الله تعالی** ۷- **انموزج العلوم** که حاوی تحقیقات رشیقهٔ بعض مسائل هریك از علوم حدیث وفقه و اصول فقه و طبّ و تفسیر وکلام و هیئت و هندسه ومنطق و ارثماطیقی وبعض خلافیات میباشد ۸- **الانوار الشافیة** ۹- **تحفهٔ روحانی** درعلم حروف وخواص واسرار آنها ۱۰- **التصوف والعرفان** ۱۱- **تفسیر آیهٔ (کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلاتُسْرِفُوا)** که آیهٔ بیست و نهم سورهٔ اعراف است ۱۲- **تفسیر سورة الاخلاص (قُلْ هُوَاللهُ اَحَدٌ)** ۱۳- **تفسیر**

نمونهٔ دیگری از خط محمد دوانی -۱۵

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ آخر کتاب المشیخهٔ کنزالسالکین است که بخطوط علما و شعرای آن‌عصر میباشد ودرکتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است .

سورة الجحد (قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ) ۱۴- تنویر المطالع جدید ۱۵- تنویر المطالع قدیم و این هردو کتاب حاشیه بحاشیهٔ قدیم و جدید میرصدرالدین دشتکی برشرح مطالع قطب‌الدین رازی است چنانچه تنویرالمطالع قدیم حاشیه برحاشیهٔ قدیم دشتکی و جدید دشتکی بوده و هردو حاشیهٔ دشتکی متعلّق بشرح مطالع قطب‌الدین رازی است ۱۶- التوحید ۱۷- الجبر والاختیار ۱۸- حاشیهٔ تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الشمسیة و این کتاب تحریر، همان شرح قطب‌الدین رازی بشمسیهٔ نجم‌الدین کاتبی است وبا چند حاشیه و شرح دیگر در استانبول چاپ شده است ۱۹- حاشیهٔ تهذیب المنطق که در زیر بنام شرح‌تهذیب‌المنطق مذکور است ۲۰- حاشیهٔ اجد، برشرح تجرید قوشچی چنانچه در ذیل ضمن حاشیهٔ قدیم اشاره خواهد شد ۲۱- حاشیهٔ جدیده برشرح تجرید قوشچی ۲۲- حاشیهٔ قدیمه برشرح تجرید قوشچی ودرفوق دربیان سبب استبصار دوانی معلوم شد که شرحی سیومی نیز برشرح‌تجرید دارد ودر ذریعهٔ‌آن را نیز بشرح اجد موسوم داشته وگوید : هردو شرح اجد درکتابخانهٔ رضویّه موجود است و بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات حاشیهٔ شرح قوشچی دراستانبول چاپ سنگی شده و معلوم نیست‌که‌کدام یك از این سه شرح‌است ۲۳- زوراء درحکمت‌که درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۲۴- شرح تهذیب المنطق که نامش العجالة است ودر لکناهور با چند رسالهٔ دیگر یکجا چاپ شده‌است ۲۵- شرح العقائد العضدیة که‌دراستانبول‌وپترزبورگ‌چاپ‌شده‌است ۲۶- شرح‌هیاکل‌النور شهاب‌الدین یحیی‌بن‌حبش‌سهروردی ۲۷- العجالة که‌همان‌شرح‌تهذیب‌مذکوراست ۲۸- لوامع‌الاشراق که همان‌اخلاق جلالی مذکور فوق است ۲۹- نورالهدایة که طبع‌شده واز ادلّهٔ تشیّع و استبصار او است وغیر اینها . دوانی اشعار نغز و طرفه می‌گفته وبفانی تخلّص میکرده و از او است :

فانی الف‌است‌احد از او جوی مدد　　　　وانگه بشمار بیناتش بعدد
بنگرکه علی است فالعلی سرالله　　　　اِذْقالَ اَلْاِلٰهُ قُلْ هُوَاللهُ اَحَدْ

ایضاً :

آن چار خلیفه‌ای‌که دیدی همه نغز　　　　بشنو سخن لطیف و شیرین و مغز
بادام خلافت از پی گردش حق　　　　افکند سه پوست تا برون‌آید مغز

نیز درمدح‌حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید:

ای مصحف‌آیات الهی رویت — وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت
سرچشمهٔ زندگی‌لب دلجویت — محراب نماز عارفان ابرویت

ایضاً :

خورشید کمال است نبی ماه ولی — اسلام محمّد است و ایمان علی
گر بیّنه‌ای در این سخن میطلبی — بنگر که زبیّنات‌اسما است جلی

ایضاً :

بنور فطرت خود میرویم در ره عشق — چراغ خاطر دون همّتان چه‌نور دهد
اگرچه‌نورخداشامل‌است یکسان نیست — نه هرجبل‌که توبینی‌صدا چوطوردهد

ایضاً :

مرا بتجربه معلوم شد درآخر حال — که قدر مرد بعلم‌است و قدر علم بمال

در روضات‌الجنات گوید : گمان دارم این رباعی نیز از اشعار ابکار او است :

در شأن علی آیهٔ بسیارآمد — یارب‌که شنید وکی خبردارآمد
آن‌کس‌که‌شنید ودید مقدار علی — چون‌حرف مقطّعات ستّارآمد

نگارنده‌گوید : این مصراع‌اخری ، اشاره باین است‌که اسم مقدّس حضرت علی ع و حقّانیّت‌آن‌بزرگوار درحروف‌مقطّعهٔ قرآنی مرموز ومستوراست وبعدازاسقاط مکرّرات آنها جملهٔ : **صِراطُ عَلِیٍّ حَقٌّ نُمْسِکُهُ** برمیآید. **حشرنااللّه مع شیعته واحبته** . وفات دوانی ما بین سال‌های۹۰۲ و۹۰۷ و۹۰۸ و۹۱۸ و۹۲۸ه قمری (ظب - ظز- ظح - - ظیح - ظکح) میان ارباب تراجم مردّد میباشد و یکی‌از دوتاریخ دومی و سومی اقرب بصحت است . اینکه احمد رفعت تاریخ وفات دوّانی را بارقم‌هندسی۹۷۰ (نهصد وهفتاد) نوشته اشتباه بوده ویااز‌اغلاط چاپخانه میباشدکه دورقم ۰ و۷ را مقدّم ومؤخّرکرده ودراصل مطابق تاریخ دوّیمی فوق بوده است .

(ص۱۶۲ت‌و۱۳۶۶هب و۱۸۲۴ج۳س‌و۲۴۸ج۳فع‌و۱۶۷لس‌و۱۳۳ نورسافرو۹۰۳عم‌ومجلدات‌ذریعة)

دوانیقی — منصور - یاعبداللّه یاعبیداللّه بعنوان منصور دوانقی خواهدآمد.

دوری بضمّ اوّل ، دراصطلاح رجالی ، احمد بن عبدالله بن‌احمد وراق و جعفر پسر محمد یا علی بن سهل دقّاق میباشد وترجمهٔ حال ایشان در رجال است و نسبت‌آن بمحلّه‌ایست دربغداد و یکی دیگر درنیشابور وشهری است در اهواز و دوقریه در نزدیکی تکریت .

دوریست[1]

دوریستی **جعفر بن محمدبن احمد بن عباس‌بن فاخر-** دوریستی‌رازی،مکنّی بابوعبدالله ، از اکابر مشایخ وعلمای امامیّه میباشد، ازخانوادهٔ علم و فضل بود ، نسبش بحذیفة بن یمان صحابی از اعاظم اصحاب حضرت رسالت ص موصول میشود ، عدل و ثقة و جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن وکثیرالروایة است ، معاصرش شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه قمری **تس**) درکتاب رجال خود توثیقش‌کرده و وزیر روشن‌ضمیر، خواجه نظام‌الملك، درهردو هفته یك مرتبه برای استفاده از برکات انفاس قدسیّه‌اش بدوریست می‌رفته است .

او ازصدوق‌بواسطهٔ پدرش وازمفید وسید مرتضی وسید رضی‌نیز بلاواسطه روایت نموده و ازتلامذهٔ ایشان است . شاذان بن جبرئیل، محمد بن ادریس حلّی، سید مرتضی بن داعی وبعضی دیگر ازاجلّه نیز از وی بلاواسطه روایت می‌کند چنانچه ظاهر بعضی از ارباب تراجم است . بفرمودهٔ بروجردی روایت ابن‌ادریس از وی‌گاهی بیك واسطه وگاهی با بیشتر ازیك واسطه میباشد واز مصنّفات او است:

۱- کتاب الاعتقادات ۲- کتاب‌الرد علی‌الزیدیة ۳- کتاب‌الکفایة فی‌العبادات ۴- کتاب یوم ولیلة وغیر اینها . سال وفاتش مضبوط نبوده و لکن از رجال قرن پنجم هجرت بوده است . (کتب رجالیه وص ۱۳۶ هب و ۱۴۴ت)

۱- **دوریست -** بضم اول و فتح رابع و سکون باقی، دیهی است از ری، حرف رابع آن بنا برآنچه ازمعجم طبری نقل‌شده **ی** حطی وبنا برمنقول ازمعجم‌البلدان **ب** ابجد میباشد. بهرحال همان است‌که دراین زمان تحریف یافته و درشت یا ترشت‌گویند (با دوفتحه) وبعضی از منسوبین‌آن را تذکر میدهد .

دوریستی **حسن بن جعفر**- دوریستی فوق‌الترجمة ، فاضل جلیل و با فنون فضل وکمال مشهور بود وگاهی بشعرهم میل‌می‌کرده وازاو است:

بغض الـولی علامة معروفـة	کتبت علی‌جبهات اولادالزنا
من لم یوال من‌الانام ولیـه	سیان عنـدالله صلـی اوزنی

این جمله ازکلام هدایت انجام حضرت صادق ع اقتباس شده‌که فرماید: **سَوٰاءٌ مَنْ خٰالَفَ هٰذَاالأَمْرَ صَلیٰ اَوْزَنیٰ** زمان وفاتش مضبوط نبوده و لکن از رجال اواخر قرن پنجم‌بوده ویا خود قرن ششم را نیز درك‌کرده است . (ص۹۹لس وکتب رجالیه)

دوریستی **عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر**- دوریستی، مکنّی بابومحمد ، ملقّب بنجم‌الدین ، از فقهای شیعهٔ امامیّه میباشد که عالم فاضل صالح صدوق جلیل‌القدر بود ، نسب خود را بحذیفـة بـن یمان منتسب می‌داشت، درسال‌پانصد وشصت وششم هجرت‌ببغداد رفته و بنشر احادیث امامیّه پرداخت و اخیراً باز بشهر خود برگشته و انـدکی بعـد از ششصد هجرت وفات یـافت .
(کتب رجالیه)

دوستان **ابوحامد** - هروی‌المولد والمنشأ ، از عرفای قرن چهارم هجرت میباشد درمیان این طبقه بزهد وتقوی معروف بود، چون‌بنماز می‌ایستاد عظمت پروردگاری چنان مستولیش میشدکه بمجرّدگفتن **اَللهُ** پیش‌ازآنکه**اَکْبَر** گفته باشد بیهوش میافتاد . اسم و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۲۵۸ج۲مه)

دوسی[1]

دوسی	اناس بن عبدالله	مصطلح علمای رجال میباشد و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است .
دوسی	ایاس بن عبدالله	
دوسی	حمحة بن‌ابی‌حمحة	

۱ـ **دوسی**- در تنفیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ ایاس بن عبدالله‌گوید : **دوسی**، بفتح اول، منسوب بشخص دوس نامی پدر یکی ازشعب وبطون قبیلهٔ ازد بود و او عبارت‌از دوس‌بن عدنان بن زهران بن‌کعب بن حـارث بن‌کعب بن عبدالله بن نصر بـن ازد است . در اینجـا بعضی از معروفین بهمین نسبت دوسی را تذکر میدهیم .

دوسی

علی بن حسن- مصری نحوی لغوی ، موصوف بپهنائی ، معروف بدوسی ، منسوب بیکی از قبائل عرب است ، اصول علم نحورا از بصریّین اخذنمود ولکن بعقیدۀ نحویّین کوفه بوده و از تألیفات او است :

۱- **الفرید** ۲- **مجردالغریب** در غرائب کلام عرب بروش کتاب العین خلیل ۳- **المنضد** . سال وفات ومشخّصات دیگرش بدست نیامد. بلی پیش از زمان ابن الندیم، متوفی بسال۳۸۵ه قمری (شفه)که این ترجمه از اوست بوده ویا ازمعاصرین وی میباشد. از یاقوت حموی نقل استکه خط اورا در رویکتاب منضد خود اوکه بسال ۳۰۷ه ق نوشته بوده دیده است . دوسی بکراع النمل نیز شهرت داشتکه بجهت کوچکی جثّه دارای این لقب بوده است زیراکه کراع درانسان پائین تر از زانو و درچارپایان پائین تر ازکعب راگویند . (ص ۱۲۴ف و ۴۷۳ت وغیره)

دولاب[1]

دولابی

محمدبن احمدبن حمادبن سعد- انصاری رازی دولابی ، مکنّی با بوبشر ، معروف با بوبشر دولابی ، ازعلمای حدیث وخبر وازدانشمندان تواریخ وسیر بود . درتاریخ موالید و وفات علما مصنّفات بسیاری داردکه محل رجوع و استفادۀ اهل فنّ میباشند و ازآنجمله است :

الکنی والاسماء من رجال الحدیثکه بسال۱۳۲۲ه قمری درحیدرآباد دکن چاپ شده است. وی بسال ۳۱۰یا۳۲۰ه قمری (شی یا شك) درموضع عرج نامی درمیان مکّه و مدینه وفات یافت و ولادتش در سال ۲۲۴ (رکد) بوده است .

(ص۸۵ ج ۲ کا و۲۹۲ مط)

دولابی

محمد بن صباح - هراتیّ الاصل ، بغدادیّ المسکن ، مکنّی با بوجعفر، ازمحدّثین عامّه میباشدکه علم حدیث را از جمعی

۱- **دولاب -** بفتح و ضم اول ، دیهی است در ری ویکی دیگر درچهار فرسخی اهواز وهم موضعی است درشرقی بغدادکه آن را دولاب منازل گویند ویکی هم در وادی مروکه دولاب خازن نامند و بعضی از منسوبین آن را (دولابی) مینگارد .

بسیار اخذکرد، احمد بن حنبل وپسرش عبدالله وبعضی دیگر نیز از وی روایت کرده‌اند و بسال ۲۲۷ه قمری (رکز) در بغداد درگذشت . (ص ۲۲۱ ج۲ نی)

دولت آبادی **شهاب‌الدین بن‌شمس‌الدین** - بهمین عنوان خواهدآمد .

دولت‌یارجنگ **میرزا نصرالله خان** - بعنوان فدائی خواهدآمد .

دومی **عمر بن جعفر بن محمد**- بعنوان زعفرانی‌خواهدآمد. نسبت‌آن بمحلهٔ دومه نامی ازکوفه یا بدیهی دومی نام از غوطهٔ دمشق و یا بموضعی‌موسوم‌بدوم‌الایاد ویابموضعی دیگرموسوم‌بدومه خبت ویابموضع دومةالجندل نامی‌ازتوابع مدینه درهفت منزلی دمشق‌میباشد واین‌موضع همان دیه مذکورغوطه‌است.

دهان لقب بشیر، علی بن صالح ، پسر وجمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان درعلم رجال است .

دهخدا **ابوالمعالی** - رازی ، ازشعرای عهد سلاجقه میباشد، با حکیم سنائی و مختاری غزنوی معاصر، علوّ طبعش از اشعارش ظاهر و درفضل وکمال در زمان خود نادر بود و از اشعار او است:

ماه‌است ترا چهره ومشک است ترا زلف | سرو است ترا قامت و سیم است ترا بر
تا زلف وخط ولعل تو وچشم‌تو ای‌دوست | در خاطر و معنی شده درصورت و دفتر
خاطر همه مرجان شد و معنی همه لؤلؤ | صورت همه معنی شد و دفتر همه عبهر
خورد از لبت‌آن زلف پراز عنبر تو می | ورنه لبت آلوده چرا گشت بعنبر
ای کرده تبه عیش من ای زلف بت من | عیشی نشناسم بجهان زان تو خوشتر
زیراکه ترا مسکن ازآن‌چهرهٔ زیبا است | زیراکه توئی ساکن آن عارض دلبر
همواره خوری زان لب نوشین می سوری | پیوسته چنی زان رخ رنگین‌گل احمر
در رقص بدان لالهٔ سیرآب زنی پای | در خواب برآن سوسن آزاد نهی سر

دهخدا **میرزا علی‌اکبرخان بن خان باباخان بن‌آقاخان‌بن مهرعلی‌خان بن رستم‌خان بن سیف‌الله‌خان** - قزوینی‌ّالاصل ، تهرانی‌ّالمولد

والمسکن . از افاضل ادبا و اکابر دانشمندان عصر حاضر ما میباشد، شرح‌حال اجمالی آن دانشمند یگانه را موافق تقریرات خودشان ثبت‌اوراق مینماید: دراواخر سال۱۲۹۸ه قمری (غرصح) درتهران متولد شد ، درایتام صغر بعداز فوت پدر تحت تربیت مادرکه از خانوادهٔ جلیلهٔ اصیله بوده نشأت یافت ، بعداز تحصیل مقدمات لازمه وادبیّات‌فارسی و عربی مقداری کافی از فقه و اصول و منطق وحکمت وکلام را نیز از افاضل اهل فنّ فراگرفت، بسال۱۳۱۷ه قمری (غش‌یز)تقریباً دوسال درمدرسهٔ سیاسی بتحصیلات مقتضیه پرداخت، سپس بسمت منشی‌گری، با معاون‌الدّولة سفیر دول خمسهٔ بالکان پسرفرّخ‌خان امین‌الدولهٔ کاشی ببوکارست رفت ، بفاصلهٔ دوسال باز بایران مراجعت نمود و با طلوع مشروطیّت و تبدیل حکومت استبدادی بحکومت ملّی مصادف و عهده‌دار نگارندگی روزنامهٔ صور اسرافیل‌گردید، هرشماره از این روزنامه دارای یك‌سرمقالهٔ جدّی دراوّل ویك مقالهٔ فکاهی درآخر، همهٔ آنها ازاوّل‌تأسیس روزنامه تاانحلال‌آن‌که درشمارهٔ(۳۲) وقوع یافته بقلم خود صاحب ترجمه بوده است، فقط سرمقالهٔ اوّل یکی‌از شماره‌های‌آن بقلم‌آقای سیدحسن تقی‌زاده‌بوده وهردو مقالهٔ شماره (۲۰)آن بقلم میرزا جهانگیرخان مرحوم میباشد.کسانی‌که بسلیقهٔ قلم ونگارش اشخاص‌آشنا هستند بعداز تعمّق دراسلوب تنظیم الفاظ و ربط معانی ، تعدّد نگارنده را بهتر تشخیص میتوانند داد . پس‌ازآنکه مجلس شورای ملّی بامر محمدعلی شاه بسته شد صاحب ترجمه وآقای تقی‌زاده و سید عبدالرحیم خلخالی ومدیر روزنامهٔ حبل‌المتین‌تهران باروپا تبعید شدند وصاحب ترجمه درشهر ایوِیردون‌از بلادسویس سه‌شمارهٔ دیگر ازآن روزنامه‌را منتشر نمود پس‌باستانبول رفته و روزنامهٔ دیگری نیز درآنجا بنام **سروش** نشر داد ، بعد از انتشار چهارده شماره ازآن ، در دورهٔ دوم مجلس شورایملّی ازطرف اهالی‌کرمان وتهران بنمایندگی مجلس منتخب شد ، از این‌رو بایران مراجعت و بفاصلهٔ چند سال نیز بریاست دانشکدهٔ‌حقوق و علوم سیاسی تهران منصوب‌گردید تاآنکه سه چهار روز بعد از استعفای شاهنشاه فقید (رضا شاه پهلوی) بهرمنظوری‌که بوده از طرف حکومت وقت معزول شد، دربقیهٔ ادوار

زندگانی خود ازهمه قطع علاقه‌کرده وگوشهٔ انزوا و وحدت را بنظر سعادت‌ابدی تلقّی نمود، تاحال‌که مهرماه ۱۳۲۷شمسی وذی‌القعدهٔ ۱۳۶۷ قمری هجری (غش‌کز- غش‌سز) است ، بتألیف و چاپ تألیفات چندین سالهٔ قبل اشتغال دارد :

۱- **امثال وحکم** که امثال فارسی و همچنین عربی متداول درمیان فارسی زبانان را با شواهد نظمی ونثری بطور استقصا حاوی درچهارجلد ضخیم درتهران‌چاپ‌شده‌است ۲- **ترجمهٔ روح‌القوانین** مونتسکیو ۳- **ترجمهٔ علل‌انحطاط و ترقی** مونتسکیو ۴- **لغت‌نامه** که بمثابهٔ دائرةالمعارف ایرانی بوده و تمامی لغات پارسی و الفاظ بیگانهٔ مستعمل در پارسی و اصطلاحات علوم متنوعهٔ متداوله و شرح حال رجال و اکابر هرطبقه را بترتیب حروف هجا حاوی میباشد تاحال حرف **ث** (مثلث)آن دریک مجلّد شصت صفحهٔ رحلی نیم ورقی ویك مجلّد پانصد صفحه‌ای بهمان ترتیب نیز از حرف **پ** (پارسی) وسه مجلّد بهمان مشخّصات هم از حرف الف ممدوده تا الف با حرف **خ** (ثخذ) در تهران ازچاپ درآمده والآن مشغول‌چاپ بقیهٔ‌آن میباشد. مخفی نماندکه همین لغت نامه ازحرف **الف** تا حرف **ی** بالتّمام درمدت چهل‌سال عمرعزیز صاحب ترجمه، بصورت فیش ویادداشت درحدود سه میلیون ورقه نوشته و مرتّب و الف‌بائی شده درکتابخانهٔ شخصی‌اش حاضر است . توفیق تخریج و چاپ بقیهٔ‌آن راکه خدمتی بزرگ بعالم علوم و معارف است از درگاه خداوندی خواستار است . صاحب ترجمه علاوه برخدمات علمی مذکوره اغلب دواوین‌پارسی وبعضی‌ازکتب نثری را نیز باحدس‌صائب‌خود تصحیح‌کرده ودرکتابخانه‌اش موجود میباشد، انتهی.

دهدار

محمود بن محمد- مکنّی بابومحمد ، متخلّص بعیانی ، معروف بدهدار، درجفر واعداد وعلوم‌غریبه دستی‌توانا داشت و رساله‌ها درآن مقاصد نگاشته است :

۱- **جامع‌الفوائد** در علم حروف ۲- **جواهرالاسرار** ۳- **سجنجل** که منظومه است ۴- **مفاتیح‌المغالق** . درحافظیهٔ شیراز ویا دارالسّلام‌آن بلده مدفون است ، سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد . (ص ۴۶۴ عم و ۱۷ ج ۵ ذریعة)

دهقان[1]

دهقان **ابراهیم دهقان** - شرح حالش موکول بعلم رجال است .

دهقان **ابوالفتح خان** - از شعرای عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین‌شاه قاجار ، از اهالی قریهٔ سامان نامی در شمال غربی چهارمحال بختیاری درسمت غربی اصفهان میباشد . اشعارش عالی وکتاب الف لیلة را بنام میرزا سلیمان‌خان شیرازی ملقّب برکن‌الملك بپارسی نظم‌کرده وشمارهٔ ابیاتش درحدود پنجاه هزار بیت و دارای فصاحت تمام بوده ودرتهران چاپ شده ودر دیباچهٔ آن درحق میرزا سلیمان خان مذکور گوید :

آصف بـا صفا سلیمان جهـان ‌ ‌ ‌ حکمـران عران و اصفاهـان
خون ز تیغ و دُر از قلم باشد ‌ ‌ ‌ صاحب السّیف والقلم باشـد
روزگاران و قـرنهـا بـایـد ‌ ‌ ‌ تـا چنین عـادلی پـدیدآید
معدن جود وصدق وکان مراد ‌ ‌ ‌ ثـانـی اثنین صـاحب عبّـاد
او بـه سیمرغ همّتم پـرداد ‌ ‌ ‌ شـد مشوّق مـرا و دل درداد
که بگـو این هزار دستانرا ‌ ‌ ‌ بـاش بلبل تـو این گلستانرا
نظم این نامه وکتـاب کهـن ‌ ‌ ‌ راستی او سروده است نـه من

دهقان بسال ۱۳۲۶ﻫ قمری (غشکو) درگذشت .

(اطلاعات خارجی ودیباچهٔ خودآن کتاب)

دهقان **اسمعیل بن سهل** و ابراهیم و حمید بـن زیاد و داود بن یحیی و عبیدالله بن عبدالله و عروة بن یحیی و علی بن اسمعیل وعلی بن یحیی برادر عروهٔ مذکور ومحمد بن علی‌بن‌فضل مصطلح علمای رجال بوده وترجمهٔ حال

---

[1]- **دهقان** - بکسر وضم‌اول، معرب دهگان یادهخان، بمعنی‌صاحب دیه وسلطان‌القریة است . در مصباح‌المنیر گوید : دهقان تاجر و صاحب ملك و مال و رئیس قریه راگویند . در قطرالمحیط مینویسد، دهقان تاجر و رئیس اقلیم و رئیس فلاحان عجم و شخص قادر بتصرف را اطلاق میکنند . بعضی از موصوفین یا معروفین بدهقان را تذکر میدهد.

ایشان موکول بدان علم است و درصورت نبودن قرینه منصرف بعروة و محمد بن صالح ویا فقط عروة است .

دهقی بفرمودهٔ تنقیح المقال (بدون ذکرحرکه و وجه نسبت) لقب علی بن محمد بن قهب بن ولید است . تحقیق شرح حال و دیگر مراتب موکول بکتب رجال میباشد .

دهگردی **سیدابوالقاسم** حسینی ، از اکابر علمای امامیّهٔ عصرحاضر مااست که از تلامذهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی وشیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی میرزا حسین نوری بوده و از تألیفات او است: **۱- حاشیهٔ تفسیرصافی ۲- حاشیهٔ وافی ۳- رسالهای درقبض ۴- الوسیلة** درسیر و سلوك . او از مشایخ روایت آقای سید شهاب الدین نزیل قم معروف بآقای نجفی بوده واین ترجمه نیزموافق تقریرآن صدیق اعظم نگاشته آمد .



عکس سیدابوالقاسم دهگردی -۱۶

دهلوی **امیرخسرو** - بهمین عنوان نگارش دادهایم .

دهلوی **حسن بن علی** - سنجری دهلوی، ملقّب بنجم الدین،معروف بخواجه حسن ، از فضلای شعرا و عرفای قرن هشتم هجرت میباشد ، با امیرخسرو دهلوی فوق معاصر بود ، دربدایت حال نانوائی میکرد وعاقبت حسب الاشارهٔ امیرخسرو درسلك ارباب سلوك منسلك گردید ، چنانچه آثار استعداد و قابلیّت در وی

مشاهده‌کرده وقضیه را بشیخ نظام‌الدین اولیا عرضه داشت، شیخ چیزی نگفت و لکن حسن را حال بگردید ، درد طلب حق دامن‌گیرش شد و بخانقاه شیخ آمده و توبه‌کرده و دست ارادت داد . از اینجا استکشاف میشود که **نظر** مردان خداکیمیااثر میباشد.

آنراکه بدانیم‌کـه او قابل عشق است رمـزی بنمـائیم و دلش را بربـائیم

و از اشعار دهلوی است :

مـدّعی‌ای گفت بـه لیلـی بطنز روکه بسی چابك وموزون نه‌ای

لیلی از این حال بخندید وگفت با تو چه‌گویم‌که تو مجنون نه‌ای

در غزلی علاقهٔ خود را بخانوادهٔ عصمت آشکارکرده وگوید :

آزاد شد دل حسن، ازبند هرغمی کو بنـدهٔ محمد وآل محمد است

دیوان‌او هنوز چاپ‌نشده ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ۱۹۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجوداست ودرسال۷۰۷ یا۷۲۷ھ قمری (ذز یا ذکز) در دیوگیر یادولت‌آباد هند درگذشت . (ص۴۸ مخل و۳۱۶ض و ۵۸۶ ج ۲ فهرست مدرسهٔ سپهسالار)

دهلوی **میرزا محمدبن عنایت احمدخان-** بعنوان‌علاّمهٔ‌دهلوی‌خواهدآمد.

دهمان مصطلح رجال بوده و رجوع بدحمان نمایند.

دهن‌الحضا **حسین بن هبةالله ضیاءالدین-** مکنّی‌با بوعلی،ملقّب‌بدهن‌الحضا، از نحویّین اوائل قرن هفتم هجرت میباشد، ادیب شاعرمتفنّن و بتدریس علوم عربیّه اشتغال داشت، اخیراً درحلب متصدی تدریس شد ودرنزدصاحب حلب مقرّب بوده و از او است :

یبتهج النـاس باعیـادهم لاجـل ذبـح او لافطار

و انما عظم سروری بهـا للثم من اهـوی بلاعـار

ارقبها حولا الی قابـل لانهـا غـایـة او طاری

درسال ۶۰۸ھ قمری (خح) درگذشت . (ص ۱۷۸ ج ۱۰ جم)

دهنی بضمّ اوّل ، در اصطلاح رجالی ، لقب عمّار بن خباب ، قیس بن یعقوب ، محمد بن حسن ، معاویه بن عمّار بن معاویه، یوسف

بن یعقوب ، یونس بن یعقوب و جمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه‌است و نسبت‌دهنی بقبیلهٔ بنی‌دهن بن‌معاویة بن‌اسلم‌میباشدکه‌از بطون‌قبیلهٔ بجیله‌است.

دیار بکری **حسن** - رجوع بدیار بکری حسین مذکور درذیل شود.

دیار بکری **حسین بن محمدبن حسن**- مالکی، قاضی‌مکّه واز‌تألیفات‌او است:
۱- الخمیس فی‌احوال النفس النفیس فی‌السیرة النبویة که درقاهره چاپ و بتاریخ خمیسی معروف و بیك مقدمه وسه رکن ویك خاتمه مشتمل میباشد ، مقدّمه درخلقت نور حضرت رسالت ص ، رکن اوّل از ولادت تا بعثت، دویمی از بعثت تا هجرت ، سومی از هجرت تا وفات‌آن حضرت و خاتمه در خلفای اربعه و بنی‌امیّه و بنی‌عباس و سلاطین دیگر تا جلوس سلطان مراد ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳هجری)
۲- مساحت‌کعبه و مسجدالحرام ویك نسخهٔ خطّی‌آن با چند رسالهٔ خطّی دیگر صاحب ترجمه‌دریك‌مجموعه درکتابخانه‌مصرموجوداست. وی‌درحدودسال۹۶۰یا۹۶۶یا۹۸۲ه ق درمکّه وفات یافت و نام صاحب ترجمه بفرمودهٔ‌آقای‌نجفی معاصر نزیل قم، حسن است.

دیاربکر- بلادی است وسیع وبسیار مشهورکه به بنی‌بکر بن وائل نسبت دارد.
(کف وهب ونی وص ۸۹۷ مط)

دیبایج **اسمعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی** ، بن حسن سبط ، بن علی بن ابیطالب ع شرح حالش موکول بکتب رجالیه میباشد. اسمعیل مذکور پدر ابراهیم طباطبا جدّعالی‌سادات طباطبائی‌است و رجوع بعنوان **طباطبا**هم‌شود.

دیباج **قاسم بن محمد ابی‌بکر**- درضمن عنوان **فقهاء سبعه** خواهدآمد .

دیباجه **محمد بن امام جعفرصادق ع** -که بجهت‌حسن وجمال‌ملقّب‌بهمین لقب و بسیار شجاع وعابد بود ، یك روز روزه داشته ویك روز هم افطار میکرد، بسال ۱۹۹ه ق (قصط) بمأمون عباسی باشمشیر خروج‌کرده و زیدیّه و جارودیّه تابع وی‌گردیدند ، پس عیسی جلودی، از طرف مأمون بمبارزهٔ وی مأمور شد و جمعیتش را پراکنده‌کرد و خودش را نزد مأمون فرستاد . بعد از ملاقات مورد

اکرام وانعام مأمون گردید، درخراسان اقامت کرد تا درآنجا وفات یافت. محمد درخروج کردن بشمشیر بعقیدهٔ جارودیّه زیدیّه می رفته است. (مجمع البحرین و کتب رجالیه)

دیباجی حسن بن محمد، سهل بن احمد بن عبدالله ، مطهر بن ابی القاسم و بعض دیگر مصطلح علمای رجال بوده و رجوع بدان علم شود.

دیك الجن **عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن حبیب** - ملقّب بدیك الجن ، مکنّی بابومحمد، اصلش از موته ، ولادت و اقامتش درحمص، شاعری است مشهور شیعی از شعرای عهد عباسی که دوستدار خانوادهٔ عصمت و اشعارش درغایت فصاحت وجودت میباشد ، مراثی بسیاری درحق حضرت حسین بن علی ع گفته و درسال ۲۳۵ یا ۲۳۶ ه قمری (رله یارلو) درگذشت. اوکنیزکی داشته دینار نام، آن کنیزك را باغلام وصیف نام خود متّهم داشته و بقتلش آورد ، پس نادم شده و غزلیّات بسیاری دربارهٔ وی گفت ازآن جمله است :

جائت تزور فراشی بعد ماقبرت فظلت الثم نحر ازانـه الجید
و قلت قرة عینی قد بعثت لنا فکیف ذا وطریق القبر مسدود
قالت هناك عظامی فیة مودعة تعیث فیها بنات الارض والدود
و هذه الروح قد جائتك زائرة هذی زیارة من فی القبر ملحود

درمجالس المؤمنین گوید : دیك الجن شاعری است مشهور آدمی که اورا بمدایح خاندان سید بشرهمدمی، این چندبیت ازقصیده ایست که درمرثیهٔ حضرت امام حسین ع گفته است:

جائوا برأسك یاابن بنت محمد متر مـلا بـد مائه تـرمیلا
قتلوك عطشانا و لم یترقبوا فی قتلك التنزیـل والتأویلا
و یکبرون بان قتلت و انما قتلـوا بك التکبیر والتهلیلا

لکن درمجالس، از اسم و زمان دیك الجن، چیزی نگفته و احتمال تعدّدهم بعید است.
(ص ۳۱۷ ج ۱ کا و ۷۵ ج ۲ ع و ۱۳۷ هب و ۲۳۳ لس)

دیلماج **میرزامحمد** - محشّی شرح لمعه و معروف بدیلماج ، حاشیهٔ مذکور او نیز بحاشیهٔ دیلماج مشهور است، نسخهٔ آن درچندجا ازکتابخانه‌های خصوصی تبریز موجود میباشد، هنوز مستقلا چاپ نگردیده بلی مقداری

ازآن درحاشیهٔ بعضی از نسخ شرح لمعه چاپ شده‌است ، دیگر مزایای دیلماج بدست نیامد . از بعضی افاضل عصر مسموع افتادکه از علمای عهد صفویّه بوده واز قراریکه علاّمهٔ متتبّع شهیر درص۹۶ ج ۶ ذریعة باسم و لقب وحاشیهٔ مذکورهٔ دیلماج اکتفاکرده و طبقه و تاریخ و دیگر مزایای اورا ذکر نفرموده معلوم میشودکه او نیز بچیزی زاید اطّلاع نیافته است .

دیلمانی **آقا حسین بن ملاحسن** - بعنوان لنبانی خواهدآمد و رجوع بدیلمی هم شود.

دیلمی[1]

دیلمی **امیرکیکاوس**- بعنوان **طبری** خواهدآمد .

دیلمی **حسن بن ابی‌الحسن محمد** ، یاابی‌الحسن‌بن‌محمد دیلمی، مکنّی بابومحمد ، عالم عارف واعظ معروف ، از اکابر محدّثین‌امامیّه میباشدکه بنوشتهٔ بعضی ، با علاّمهٔ حلّی (متوفی‌بسال۷۲۷ه ق) معاصر بوده ولکن روایت کردن ابن‌فهد (متوفی‌بسال۸۴۱ه ق) از او، معاصر بودن باشهید اوّل(متوفی‌بسال۷۸۶ه) وفخرالمحقّقین (متوفی بسال۷۷۱ه ق) را تائید مینماید، چنانکه دیگران نوشته‌اند . در ذریعة نیز ازفقرات‌کتاب غررالاخبار دیلمی‌استظهار نموده‌است‌که تألیف‌آن دراواسط

۱ــ **دیلمی**- بفتح اول و سوم منسوب است بفرقهٔ دیلم از جنود عجم وگروهی است‌که درجبال دیلم نام ، مابین قزوین وگیلان سکونت دارند . جمع دیلمی برخلاف قیاس معمولی دیالمه‌بوده وسلسلهٔ ملوك دیالمه (آل‌بویه) نیز از ایشان میباشند. لفظ دیلمی نام‌کوهی هم هست درمکه نزدیکی مروه . دیلمستان هم دیهی است درنه فرسخی شهر زورکه در ایام شوکت فرس (ساسانیان) لشگرگاه گروه دیلم بوده است . دیلمان‌که بزبان پارسی جمع دیلم میباشد دیهی است دراصفهان قریب جرجان، باری دراینجا بعضی ازمعروفین یاموصوفین بهمین عنوان دیلمی را تذکر میدهد . دراصطلاح فقها و علمای رجال ، درصورت اطلاق و عدم قرینه ، بحسن بن ابی‌الحسن و حمزة بن عبدالعزیز ومحمد بن سلیمان منصرف است ، ماهم شرح حال‌آخری را بکتب رجالیه موکول داشته و شرح‌حال اجمالی اولی را درذیل نگارش میدهیم و دویمی را نیز بعنوان سلار خواهیم نگاشت .

قرن هشتم بوده واین نیز معاصر بودن با شهید را تأیید مینماید واز تألیفات دیلمی‌است:

۱- **الاربعون حدیثا** ۲- **ارشادالقلوب الی‌الصواب‌المنجی من‌عمل به من‌الیم‌العقاب** در دومجلّدکه درایران و بمبئی چاپ و محل اعتماد مجلسی وشیخ حرّ عاملی بوده و در بحار و وسائل ازآن بسیار نقل کرده وسیدعلی‌خان مدنی‌شیرازی‌نیزدرمدح آن‌کتاب‌گوید:

اذا ضاقت قلوب عن هداها — فلم تدرالعقاب من‌الثواب
فارشدها جزاك الله خیرا — بارشاد القلوب الی الصواب

ایضاً :

هذا کتاب فی‌معانیه حسن — للدیلمی ابی‌محمد الحسن
اشهی الی‌المضنی‌العلیل‌من‌الشفا — والذفی‌العینین من غمض‌الوسن

۳- **اعلام‌الدین فی‌صفات المؤمنین** ۴- **تفسیر قرآن** چنانچه بعضی‌گفته و هم ازآن نقل نمایندکه وقتی‌حضرت رسالت مأبی ص ازاسرافیل پرسیدکه‌آیا درکلمات‌خداوندی‌کلامی پارسی هست یانه؟ عرضه داشت وقتی این‌کلام رجا انجام، بگوش هوش مقرّبان درگاه الهی رسیده است. **چون‌کنم با این مشت خاك ستمکاران جزآنکه بیامرزم** این روایت از کشکول شیخ‌بهائی نیز نقل شده وخود این‌نگارنده نیز در دیباچهٔ فرهنگ جهانگیری دیده‌ام. درص۵۱۷ ج۱ ذریعة فرمایدکه صاحب‌ترجمه غیرازحسن‌بن ابی‌الحسن دیلمی مفسّر است‌که علّامهٔ کراجکی (متوفی بسال ۴۴۹ه قمری) درکتاب‌کنزالفوائد خود از تفسیر او نقل مینماید.

دیلمی **حشیش** - ترجمهٔ حالش موکول بعلم رجال است.

دیلمی **حمزة بن عبدالعزیز**- بعنوان سلار خواهدآمد.

دیلمی **خسروفیروز** - شرح حالش موکول بعلم رجال است.

دیلمی **میررشید** - ملقّب بخلیفهٔ اعظم، خواهرزادهٔ میرعمادخوش‌نویس بود، درانواع علوم و فضائل بهرهٔکافی داشت، درکنف میرعماد درحسن خط بمقامی عالی رسید، چون میرعماد چنانچه خواهدآمد مقتول شد بیشتر منسوبان او متواری ومن‌جمله رشید نیز تا سه ماه پنهان بود، گویند دراین‌مدت‌پنهانی

دوازده بند کاغذ سمرقندی نگاشته و عاقبت بهندوستان رفت و درکشمیر ماند تا درسال ۱۰۴۸ه قمری (غمح) درگذشت . (ص۱۵۷ پیدایش خط وخطاطان)

دیلمی **سلیمان -** ترجمهٔ حالش موکول بعلم رجال است .

دیلمی **شیرویة بن شهرداد -** یاشهردار بن شیرویة بن‌فنا خسرو همدانی، دیلمی ، موصوف بحافظ ، مکنّی با بوشجاع ، از افاضل عصر خود بوده واز تألیفات او است :

۱- **ریاض‌الانس فی‌معرفة احوال‌النبی ص و تاریخ‌الخلفاء** ، یك نسخه از آن که بتاریخ (۵۸۵ه) از روی اصل نسخهٔ خط خود مؤلف بخط محمدبن عبدالملك نوشته‌شده در خزانهٔ مصر موجود میباشد ۲- **فردوس‌الاخبار** که حاوی ده هزار حدیث میباشد و جلال‌الدین سیوطی جامع‌صغیرخود را بروش آن تألیف داده است. شیرویه درسال۵۰۹ه قمری (ثط) درگذشت . (ص۱۳۷هب و ۸۰ تذکرةالنوادر)

دیلمی **فیروز -** ازفارسیانی بودکه ازطرف نوشیروان بصوب یمن‌مبعوث بودند و ایشانرا ازآن سامان طرد نمودند ، اسودبن‌کعب متنبی هم دریمن بدست فیروز مقتول شد و حضرت رسالت ص فرمودند : **قَتَلَهُ الرَّجُلُ الصّالِحُ فیروز الدَّیْلَمي** . احادیث بسیاری ازآن حضرت روایت‌کرده ودر زمان‌خلافت عثمان درگذشت و بواسطهٔ اینکه دریمن، درقبیلهٔ حمیر نازل‌شده‌بوده اورا حمیری نیزگویند. (ص ۱۴۶مف)

دیلمی **ناصر بن حسین بن محمد -** مکنّی باابوالفتح ، نسب او با یازده واسطه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود ، تفسیری برقرآن نوشته‌که بتفسیر ابوالفتح دیلمی موسوم ، دارای چهار مجلّد ، حاوی غرائب مستحسنه و علوم عجیبهٔ نفیسه میباشد . در سال ۴۳۰ه از دیلم بیمن رفته و قیام‌کرد ، دربلاد مذحج مشغول محاربه بوده تا درسال ۴۴۴ه قمری (تمد) مقتول‌گردید . (ص۲۵۵ ج۴ ذریعة)

دیلمی **یحیی بن زیاد -** بعنوان **فراء** خواهدآمد .

دیناری **علی بن محمد بن حسن بن دینار بن عبدالله-** نحوی مکنّی با بوالحسن، از مشاهیر نحویّین بوده ودر ۴۶۳ﻫ قمری (تسج) در گذشت.
(ص ۵۵ ج ۱۵ جم)

دینور[1]

دینوری **احمد بن جعفر-** مکنّی با بوعلی، از مبرّزین نحویّین مصر، از شاگردان مبرّد ومازنی و ثعلب میباشد واز تألیفات او است:

۱- اصلاح المنطق ۲- ضمائر القرآن ۳- المهذب درنحو و درسال ۲۸۹ﻫ قمری (رفط) درگذشت. در روضات الجنّات ازطبقات النحاة نقل کرده است که احمد با اینکه داماد ثعلب بود، اصلا از وی درس نخوانده و ازپیش روی او و طلاّب حوزه‌اش گذشته

۱- **دینور-** درمجمع البحرین (بدون تعیین حرکه) گوید: دیهی است مابین بغداد و همدان و بهمدان نزدیکتر، درمراصد نیز بدون تعرض بحرکه گوید: شهری‌است ازتوابع‌جبل نزدیکی کرمانشاهان، در بیست و چند فرسخی همدان، میوه‌جات و زراعاتش فراوان است. بروجردی گوید: بکسر اول دیهی است از مضافات همدان. درقاموس نیز گوید: بکسر اول بلده‌ایست مابین آذربایجان و موصل و ظاهر این هردوکلام قاموس و بروجردی آن که دینور بروزن (بی‌نور) است، لکن در روضات الجنات از توضیح الاشتباه نقل کرده که دینور بکسر اول و فتح نون و واو (بروزن بی‌خبر) بهمان معنی که از مجمع البحرین نقل شد. ابن‌خلکان نیز گوید: دینور (بروزن بی‌خبر) شهری است از بلاد جبل نزدیکی کرمانشاهان که مردمان بسیاری ازآن برآمده‌اند و فتح اول آنرا ازسمعانی نقل کرده وحکم بعدم صحت آن نموده‌است. درفرهنگ آنندراج گوید: دینور (بروزن بی‌خبر) شهری است از اقلیم چهارم درمیان بغداد و همدان و ازآنجا برخاسته شیخ محمد شاد عارف، مشهور بممشاد دینوری که از معاصرین جنید بغدادی بوده است پس گوید: در معجم البلدان از حمزة بن حسن نقل کرده که ماه سپندان اسم کوره‌ای بوده و اسامی بلاد را بماه نسبت میداده‌اند چنانکه ماه نهاوند، ماه شهریاران، ماه بسطام، ماه کرمان واصل این کوره (دینور)دین‌آوران نام‌داشته زیراکه دین زردشت‌را بی‌اکراه قبول کردند لهذاآن را از روی همان قاعده ماه دین‌آوران نام نهادند، دینور هم مخفف آن‌است و دین از لغات مشترکه مابین عرب و عجم میباشد انتهی. دراینجا بعضی‌ازمعروفین یاموصوفین بهمین عنوان دینوری را تذکر میدهد.
(ص ۲۷۳ ج ۱ کا و سطر ۱۲ ص ۴۴۸ ت وکتب مذکوره در بالا)

وحاضر حوزهٔ مبرّد میشد . احمد بمصر رفت و بعداز ورود اخفش صغیر ببغداد مراجعت نمود و هنگامی‌که اخفش ببغدادآمد احمد باز بمصر برگشت.

(ص ۲۳۹ ج ۲ جم و سطر۱۲ ص ۵۷ ت)

دینوری **احمدبن داود** - بعنوان ابوحنیفهٔدینوری‌در باب‌کنی‌خواهدآمد.

دینوری **احمد اسود بن محمد** - مکنّی باِبوالعباس ، ازعرفای قرن‌چهارم هجرت میباشدکه بعلوم ظاهری و باطنی‌عالم، بسیار عابد و زاهد و از مصاحبت مردم متنفّر و مرید ممشاد دینوری بود ، از مصاحبت مشایخ دیگر نیز بفوائد بسیاری نائل‌آمد ، درمیان این طبقه بزهد و تقوی وکرامت معروف و سالها در دینور و بغداد ونیشابور وترمد علی‌الترتیب مشغول ارشاد شد، عاقبت درسمرقند اقامت گزیده و بارشاد و موعظه پرداخت تا بسال سیصد وچهل تمام یا شصت وشش یا هفت از هجرت درهمانجا درگذشت و غلام سرور هندی در تاریخ‌آن موافق هرسه قول‌گوید :

احمد اسود چون از دنیا برفت	عقل سال نقل آن عالی مکان
گفت **احمدزاهد دینور** = ۳۴۰ گو	باز **هادی‌عابد دینور** = ۳۶۷ خوان
سرور **احمد فنا فی‌الله** = ۳۴۰ گو	هم **جمال‌الاصفیا احمد** = ۳۴۰بخوان
یافت‌آخر دل ز **احمد پادشاه**=۳۶۶	سال وصل آن شه شاهنشهان

(ص۵ ج۲ خه و۶۴ ج۴ مه)

دینوری **احمدبن محمدبن اسحق**- بعنوان‌ابن‌السّنّی در باب‌کنی‌خواهدآمد.

دینوری **حسین بن موسی**- بعنوان **جلیس** نگارش یافته است .

دینوری **عبدالله‌بن محمد بن وهب**- بعنوان‌**ابن‌وهب**در باب‌کنی‌خواهدآمد.

دینوری **عبدالله بن مسلم**- بعنوان **ابن‌قتیبه** درباب‌کنی خواهدآمد .

دیوانی **حمدان**
دیوانی **محمدبن‌ناصر**
} با چند تن دیگر مصطلح علم رجال‌بوده و شرح حال ایشال موکول بدان علم شریف است.

دیوبندی

ملااحمد - هندی ، مشهور بدیوبندی ، از علمای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه اخیراً مستبصر شد ، از مذهب عامّه منصرف گردید و مذهب امامیّه را ستود . وی تألیفاتی دارد :

۱- **انوارالهدی** ۲- **بدرالدجی** ۳- **شمس‌الضحی** که همهٔ آنها مناظرات مذهبی و بزبان اردو بوده ودر دهلی چاپ‌شده‌است. وی درحدود سال سیصدتمام هجرت درگذشت.
(ص ۴۴۷ ج ۲ و ۶۷ ج ۳ ذریعة)

باب « ذ »

(معجمه)

ذات‌الاذنین یعنی زن دوگوشی، لقب‌عایشه دختر طلحه و این‌لقب‌کنایه‌است از بزرگی‌گوش وشرح حالش موکول بکتب مربوطه است.

(ص ۳۳۳ ج ۱ خیرات)

ذات‌الخال لقب خنث نامی‌است ازکنیزان هرون‌الرشیدکه خوانندهٔ مشهور وباجمال‌بود، درلب‌بالائی خال مطبوعی داشت وهرون در وصف او و دوجاریهٔ دیگرش سحر و ضیاءگوید :

ملك الثلاث الانسات عنــانی	**و حللن من قلبی بکل مکان**
مالی تطا و عنی‌البریة کلهـا	**و اطیعهن وهن فی‌عصیـانی**
ماذاك الا ان سلطان الهـوی	**و بـه غلبن اعز من سلطانی**

و بقول بعضی این ابیات از احنف شاعر است‌که از قول هرون نظم‌کرده است .

(ص ۱۳۳ ج ۱ خیرات)

ذات‌الخمار لقب هنده دخترصعصعة بن‌ناجیة و زن زبرقان بن بدر وخواهر غـالب بن صعصعة و خواهرزادهٔ اقرع بـن حابس و عمّهٔ فرزدق شاعر بود . روزی نزد پدر وبرادر و دایی و شوهر خود نشسته بود، ناگاه خمار ومعجر ازسر برداشت و درجواب استفسار ازسبب‌آن‌گفت برخود بالیدم‌که چهارتن مثل شماها محرم من بوده ومی‌توانم نزد شما معجر ازسر بردارم، اگر درمیان زنان عرب یکی‌باشد که بتواند نزد چهارنفرمحرم مثل شماها بی‌معجر ظاهر شود من پنجاه شتر بدومی‌بخشم، اینك بعد ازآن روز، هنده را **ذات‌الخمار** گفتند . ابن‌الاثیر در مرصّع‌گوید : از اعجب قضایاکه شبیه این قضیه است‌آن‌کـه فاطمه زن عمر بن عبدالعزیز، محرم سیزده تـن از

خلفای امویّه بود چنانچه نزد هریك از ایشان سرگشاده و بی‌معجر می‌نشسته‌است وایشان عبارت می‌باشند از: ۱ـ پدرش عبدالملك بن مروان . ۲ـ جدّش مروان بن حکم . ۶،۵،۴،۳ـ چهار برادرش ولید و سلیمان و یزید و هشام . ۹،۸،۷ـ ولیدبن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم بن ولید. ۱۰ـ جدّ مادریش یزیدبن معاویه. ۱۱ـ دایی‌اش معاویة بن یزید . ۱۲ـ جدّ مادرش معاویة بن ابی‌سفیان . ۱۳ـ شوهرش عمر بن عبدالعزیز که بخلافت همهٔ این سیزده تن بیعت شده است .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۱۲۱ تخ و ۱۳۴ ج ۱ خیرات)

ذات‌النطاقین اسماء ، دختر بزرگ ابی‌بکر، خواهرپدری عایشه ومادرش قیله یا قتیله دختر عبدالعزی بود . اسماء ، زن زبیر بن عوام ومادر عبدالله بن زبیر میباشدکه بسال۷۳ه ق درهفتاد وسه سالگی درخانهٔ‌کعبه بدست حجّاج مقتول شد . عبدالله نه سال بعد از یزید درمکّه خلافت‌کرد ، حجّاج بامر عبدالملك‌بن مروان‌آن ارض اقدس را محاصره نمود ، از بالای کوه ابوقبیس منجنیقها بخانهٔ خدا انداخت، شهرمکّه مسخّر وعبدالله‌هم‌بقتل رسید بشرحی‌که درکتب مربوطه‌نگاشته‌اند. **در وجه لقب ذات‌النطاقین** گویند . اسماء شب هجرت حضرت رسالت ص طعامی برای آن‌حضرت تهیه‌کرد ، بجهت نبودن سفرهٔ نان ویا بند سفرهٔ نان ، نطاق (کمربند) خود را دوقسمت‌کرد، یکی را باز،کمربندکرد و دیگری را سفرهٔ نان‌آن‌حضرت ویا بندآن سفره نمود ، یا یکی را بند سفره و دیگری را بند مشك‌آب‌کرد ، یا درهمان شب، دو سفره برای‌آن‌حضرت و پدر خود ابی‌بکر مهیّا ساخت و بجهت موجود نبودن بند سفره، کمربند خود را دوقسمت‌کرده و بندآن دوسفره نمود . بهرحال بعداز پاره‌کردن‌کمربند ازطرف آن‌حضرت بهمین‌لقب ملقّب‌گردید. بنوشتهٔ بعضی ،آن‌حضرت فرمودندکه عوض این نطاق تو، خدایتعالی دربهشت دونطاق بتو عنایت خواهد فرمود : درمرصّع‌گوید : عبدالله را با مادرش اسماء ، توبیخ وتعییرکرده واز راه‌توهین ابن‌ذات‌النطاقین می‌گفتند پس عبدالله این شعر را فرو خواند :

و عیرها الواشون انی احبها وتلك شكاء ظاهر عنك عارها

در اعیان‌الشیعة نیز از طبقات ابن‌سعد نقل‌کرده‌است، وقتی عبدالله شنیدکه حجّاج اورا با ابن‌ذات‌النطاقین بودن توبیخ مینماید از راه تمثل این دوشعر هذلی را فرو خواند : **وعیرها** الخ .

فان اعتذر منها فــانی مکذب وان‌تعتذر یرده علیك‌اعتذارها

موافق‌آنچه از رجال شیخ طوسی وبعض دیگر نقل‌شده، اسماء ازاصحاب‌حضرت رسالت ص بوده و بیست و هفت سال پیش از هجرت تولد یافته است، بنوشتهٔ بعضی ، او هیجدهمین مسلمان بودکه پیش از او فقط هفده نفر اسلام را قبول‌کرده بوده‌اند. موافق آنچه از اسدالغابة نقل شده اسلام‌آوردن اسماء بعداز بیست و چند نفر میباشد و موقع مهاجرت بمدینه بعبدالله ابن‌زبیر حامله بود و درقبا (بضمّ قاف) وضع حمل نمود وبسال ۷۳ یا ۷۴ه ق (عج یا عد) درصد ویا بیشتر ازصد سالگی درگذشت .

(تنقیح‌المقال و مرصع ابن‌الاثیر و۵۶۳ ج ۲ ۱۱۸ عن و ۳۳ در منثور و۲۰ و ۱۲۲ تخ و ۲۰ و ۱۳۴ ج ۱ خیرات حسان)

ذبیانی **جبل بن جوال** - موکول بعلم رجال است .

ذبیانی **زیاد بن معاویة** - بعنوان نابغهٔ ذبیانی خواهدآمد .

ذبیحی **اسمعیل** - عالمی بوده جلیل‌که علاوه برعلوم متداوله دربعضی از علوم غریبه نیز دستی داشت ، اشعار نغز نیز می‌سرود، درجلوس شاه سلطان حسین صفوی مثنوی خوبی‌گفته است‌که هرمصراعش مادّهٔ تاریخ بود و بهمین جهت مورد مراحم شاهانه‌گردید . مثنوی **نرگس‌دان** نام نیز از او میباشد و همین اسم **نرگس دان ذبیحی** =۱۱۱۵ تاریخ نظم‌آن است، ده بند مرثیه نیز بروش محتشم‌کاشانی گفته و مشهور میباشدکه این بیت:

ای‌گردنم اسیرکمند تــو یاحسین جانم فدای سمّ سمند تو یاحسین

درخواب بدو القا شده ونیز از اشعار او است :

مرغ دلــم ز بیضه نیــاورده سر برون اوّل ســراغ خــانـهٔ صیّاد می‌کنــد

سلطان عشق سلطنتش نوع دیگراست ملکی کـه گیرد از ستم آباد می‌کنـد

بسال ۱۱۶۰ﻫ قمری (غقس) در یزد وفات یافت و درصفهٔ قبلی میدان شاه قدیم جنب عباسیّه مدفون شد. (ص ۲۸۹ تاریخ یزد)

ذراع بروزن بقّال ، لقب موسی بن حماد طیالسی از روات میباشد و شرح حالش موکول بعلم رجال است .

ذره **آقابزرگ** - از شعرای اواخر قرن سیزدهم شیراز میباشدکه درحدود سال ۱۲۹۰ﻫ قمری (غرص) درگذشته و از او است :

از چـه ای ماه نمی‌پرسی ز آه دل من ستم ازحد چه‌بری چیست‌گناه دل من

ناله وآه وفغان دارد و فریاد وخروش ای شه حسن حـذرکن ز سپاه دل من

(ص ۵۵۶ عم)

ذره **میرزا عبدالله بن محمدباقر** - بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام از مجتهدین امامیّهٔ ایران میباشدکه طبع شعرهم داشته واین‌رباعی‌ازاواست:

آرایشی بهرخس و خـاك از بهار مانـد نخل حیات ما استکه بی‌برگ وبار ماند

چون‌شاخ‌خشك‌دستم‌از آغوش‌گل‌جدااست داغی بـدل ز لالـه رخی یـادگار ماند

درسال ۱۱۳۷ﻫ قمری (غقلز) درخرم‌آباد درگذشت . (ص ۲۲۲۵ ج ۳ س)

ذری لقب سلامه و موکول بعلم رجال است.

ذکوانی **حارثة بن اضبط** که شرح‌حالش موکول برجال میباشد ونسبت‌آن بذکوان پدر قبیله‌ایست از سلیم .

ذوالاذنین بنوشتهٔ مرصّع، لقب انس بن مالك میباشدکه حضرت‌رسالت‌ص اورا بهمین لقب مخاطب فرمودنـد و رجوع به تنقیح‌المقال و دیگرکتب مربوطه نمایند .

ذواصبح بنوشتهٔ مرصّع ، نام یکی‌از ملوك یمن استکه نیزه‌های‌اصبحی بدو نسبت دارد ویکی از قبائل حمیر نیز بوده‌که مالك‌بن‌انس صحابی هم ازآن قبیله است .

ذوالاهدام لقب متوکّل بن عیاض ، نافع بن سوادهٔ ضبابی وهم لقب‌شاعری است معروف‌که فرزدق را هجوگفته و فرزدق نیز دربعض اشعار خود مذکورش داشته است . **اهدام،** جمع هدم (با دوفتحه) بمعنی خون هدر، یا بکسر اوّل بمعنی جامهٔ‌کهنه است . (مرصع ابن‌الاثیر)

ذوالبجادین **عبدالله بن عبدتیم بن عفیف -** صحابی، هنگامی‌که ارادهٔ‌شرفیابی حضور مبارك حضرت رسالت ص را داشته ، بجاد مادر خود را (که بمعنی‌کساء مخطّط است) دوپارچه‌کرده یکی را بردوش انداخت ، و دیگری را برکمر بسته و وارد محضر مبارك‌گردید ودر زمان‌آن‌حضرت در غزوهٔ تبوك شهید شد . آن‌حضرت هنگام شب دفنش‌کرده وبا دست مبارك خود روی قبرش را نوشت و فرمود : **اَللّٰهُمَّ اِنّی قَدْ اَمْسَیْتُ عَنْهُ راضِیاً فَارْضَ عَنْهُ** . ابن‌مسعودگوید : کاشکی من صاحب آن قبر میبودم . (تنقیح‌المقال و مرصع ابن‌اثیر و ص ۱۴۱ صف)

ذوالثدی یا **ذوی‌الثدیة** یکی از خوارجی است از اهل حبش‌که در موضع حرورا نامی از نواحی‌کوفه بدست حضرت امیرالمؤمنین ع‌کشته شدند. نامش نافع بود و حضرت نبوی ص درمقام اخبار ازآن جنگ فرمودند : **و آیة ذالك ان فیهم رجلا اسود احدی عضدیه(ثدیه خل)مثل‌ثدی‌المرأة او مثل‌البضعة‌تدردر** . بروجردی‌گوید : ذوالیدیة یا ذوالثدیة لقب ترملة ویا حرقوص بن زهیر رئیس خوارج نهروان و دستش کوتاه و بمقدار پستان بود و حضرت رسالت ص‌کشته شدن او بدست حضرت علی ع را خبر داده بودند . وجه‌آن دولقب نیز از این بیان روشن‌گرددکه ثدی یا ثدیه بمعنی پستان‌بوده یدیه نیز بضمّ‌اوّل وفتح وتشدید ثالث‌که هردوحرف (ی)حطّی‌است مصغّر ید، بمعنی دست‌کوچك است . موافق‌آنچه از رواشح سماویّه نقل شده ، میرداماد درآن کتاب خود حرف (ث) بودن‌آن را تأییدکرده و در وجه این لقب (ذوالثدیة) گویدکه دریکی از دوپهلوی او چیزی شبیه به پستان زن بوده ویا یکی ازدو دستش شبیه پستان بوده است ، هم‌گویدکه نامش حرقوص بن زهیر بوده و اورا ذوالخویصره نیزگویند و

حضرت رسالت ص درحق او فرمودند: **یخرج علی خیر فرقه من الناس ویقتله خیر الخلق او خیر خلق الله اوخیر هذه الامة** این حدیث با اختلاف لفظی که دارد متواتر معنوی بوده و عامّه وخاصّه آن را روایت کرده‌اند، **انتهی کلام المیر ملخصا** . درحاشیهٔ نسخهٔ خطّی مرصّع ابن اثیر که در نزد این نگارنده است ، از ابن الکلبی نقل کرده که عمرو بن **عبدود** بن ابی قیس را نیز که درروز خندق فارس قریش بوده وصدوچهل سال داشته است ذوالثدیة گویند.

(مرصع ابن اثیر وتنقیح المقال وغیره)

ذوالثفنات **علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب** میباشد که بجهت کثرت نماز بدین لقب ملقّب گردید .گویند روزانه هزار رکعت نماز خواندی تاآنکه زانوهایش ورم کرد ، مثل دو زانوی شتر که ازکثرت زانو نشستن ورم می‌کند . عبدالله بن وهب راسبی رئیس خوارج را نیز بجهت کثرت سجودش ذوالثفنات می‌گفته‌اند ، لکن اشهر ازهمه ، ازصفات مشهورهٔ حضرت امام سجّاد علیه السلام می‌باشد که آن بزرگوار دربعضی ازآثاردینیّه بهمین وصف موصوف میباشد وپیشانی مبارك آن حضرت از طول وکثرت سجده ورم کرده بود **ثفنات** با دوفتحه ، جمع ثفنه بسکون ثانی ، ورم و پینه‌ایست که درسینه و زانوی شتر ازکثرت مسّ زمین حاصل میشود .

(مجمع البحرین ومرصع ابن اثیر وغیره)

ذی الثمانین سیدمرتضی علی بن حسین بن موسی بعنوان **علم الهدی** خواهدآمد.

ذوالجمالین **آقا حسین خوانساری** - بعنوان محقّق خوانساری خواهدآمد .

ذوالجناحین لقب جعفر طیّار ابن ابیطالب برادرحضرت امیرالمؤمنین ع میباشد که درغزوهٔ موته بشهادت رسید، دستهایش راکه حامل علم اسلام بوده بریدند پس ازطرف قرین الشّرف حضرت نبوی بهمین لقب ملقّب شد وآن حضرت فرمودند: **اِنَّاللهَ قَدْ بَدَّلَهُ بِهِما جَناحَیْنِ یَطیرُ بِهِما فِی الْجَنَّةِ حَیْثُ شاءَ** . نیز فرمودند : **رَأَیْتُ جَعْفَراً یَطیرُ فِی الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلائِکَةِ.** (مجمع البحرین ومرصع ابن اثیر وغیره)

ذوالجوشن **اوس بن اعور ضبابی** - صحابی ، از قبیلهٔ بنی‌معاویة بن کلاب میباشدکه بنزدکسری رفت ،کسری جوشنی (زره) بدو داد و او

نخستین عرب است که زره پوشیده و بهمین جهت بدین لقب ذوالجوشن ملقب گردید. وی پدر شمر لعین قاتل حضرت حسین بن علی علیهما السلام است .　　　(مرصع وغیره)

ذوالحمار **عهیلة بن کعب-** اسود عنسی متنبی کذاب ساحر شعبده باز ، پس از آنکه خبر مرض حضرت نبوی ص بعد از حجة الوداع مسموع وی گردید ادعای نبوت کرد ، با سحر و شعبده ، پاره‌ای امور عجیبه بیرون آورد ، قبیلهٔ مذحج بدو گرویدند . ذوالحمار کسان آن حضرت را از بلاد یمن بیرون کرد ، شهر بن باذان راکشته و زن اورا بحباله نکاح خود آورد و روز قتل او هفتصد تن سواره برسر او گرد آمدند وکار او بالاگرفت، عمرو بن معدی‌کرب را درقبیلهٔ مذحج خلیفه کرده وقیس بن عبد غوث را سرلشگر نمود . دراین حال ، نامهٔ نامی حضرت رسالت ص وارد وامر جهان مطاع ، بقتل عهیله صادر و بهمین جهت قیس یاغی شد ، با فیروز و ناذویه قتل اورا تصمیم دادند تاآنکه فیروز اورا بدستیاری زنش در رختخوابش کشت . همان شب حضرت رسالت ص بطریق وحی مستحضر بوده وفرمودند عنسی را مردی‌مبارك ازخانوادهٔ مبارك بقتل آورد پرسیدند کیست فرمود: **فیروز فازفیروز** ، عهیله راکذاب‌صنعا نیز گویند. اما عنسی گفتن (بفتح اوّل وسکون نون) بجهت انتساب بزید بن مالك ملقب بعنس پدر یکی از قبائل یمن است ، چون الاغ معلمی داشته که در نتیجهٔ تعلیم آن ، موقع امر بخوابیدن می‌خوابیده وموقع‌امر بسجده نیز سجده می‌کرده‌است بذوالحمار شهرت‌یافت. چنانچه در ذیل اشاره خواهد شد بنوشتهٔ ابن‌اثیر لقب صاحب ترجمهٔ ذوالخمار بوده با حرف خ معجمه (نقطه‌دار) .　　　(ص ۲۲۲ ج ۲ نی)

ذوالخمار بنوشته قاموس ، لقب عوف بن ربیع است که در مقاتله معجری درسرکرد و بسیاری راکشته و هدف تیر و نیزه قرار داد ، از هرکسی که می‌پرسیدند تراکدام‌کس زده می‌گفت ذوالخمار، (صاحب معجرزنان) بهمین جهت بدین لقب مشتهر گردید . ابن‌اثیرگوید : ذوالخمار لقب عمرو بن عبدودّ عامری است که درغزوهٔ خندق بدست‌حضرت علی ع کشته شد، نیز لقب‌سبیع بن‌حرث مالکی‌است

که روز حنین بافرقهٔ مشرکین بود وهم لقب اسود عنسی است‌که دریمن دعوی نبوّت‌کرد تاآنکه در اواخر حیات حضرت رسالت ص بدست فیروز دیلمی‌کشته شد .

(قاموس و مرصع ابن‌اثیر)

ذوالخویصرهٔ تمیمی
ذوالخویصرهٔ یمانی
} اوّلی، همان‌حرقوص بن زهیر است‌که‌بعنوان‌ذوالثدیة مذکور شد و دوّمی نیز همان‌است‌که درمسجدحضرت رسالت ص بول‌کرده و دربارهٔآن‌حضرت جفاکرده است .

ذوالدمعة **حسین‌بن زید بن علی بن‌الحسین** - علیهماالسّلام‌میباشدکه بجهت کثرت‌گریه‌اش در نماز شب بذوالدمعه و ذوالعبرة شهرت داشت، سیّدی است زاهد وکثیرالعلم ، پسرخوانده وتربیت‌شدهٔ حضرت‌صادق ع‌که ازآن‌حضرت روایت نموده و علم بسیار وآداب بی‌شمار اخذکرده است . ابن ابی‌عمیر و یونس بن عبدالرحمن و دیگر اکابر محدّثین از وی روایت مینمایند . حضرت صادق ع ام‌کلثوم دخترمحمدبن‌عبدالله ارقط راکه بسیار باجمال وکثیرالخدم والمال‌بوده بحبالهٔ ذوالدمعة آورد ، اینك ببرکت‌آن‌حضرت متنعّم و مرفّه‌الحال می‌گذرانید تا بسال یکصد و سی و پنجم یا چهلم هجرت درهفتاد وشش سالگی وفات یافت. (مرصع وص ۱۳۸ هب وغیره)

ذوالذراعین لقب‌مالك‌بن‌حارث‌بن‌هلال‌میباشدوشرح‌حالش‌موکول‌برجال‌است.

ذوالرای **عباس بن عبدالمطلب** - عمّ اکرم حضرت نبوی ص میباشدکه در سداد رأی ضرب‌المثل بود ، نیز لقب حباب بن منذر انصاری است‌که بنزول‌آن حضرت برای ملاقات قوم اشاره نمود و جبرئیل نازل شد وگفت : **الرای ماشاربه حباب** (مرصع وکتب رجالیة)

ذوالرقاعتین **علی یا محمد بن عبدالواحد** - بعنوان صریع‌الدلاء خواهدآمد .

ذوالرمحین **عمرو بن مغیرة** -که بجهت درازی‌پاهایش ملقّب بدین‌لقب‌بود، نیز لقب مالك بن ربیعة بن عمرو است‌که در جنگ‌ها با هردو دست نیزه برداشته وبا دونیزه محاربه می‌کرده است . درقاموس‌گوید : لقب عبد بن‌قطن

و یزید بن مرداس سلمی نیز میباشد و لکن در وجه تسمیه چیزی نگفته است.
(مرصع ابن‌اثیر و قاموس و غیره)

ذوالرمة **غیلان یا عبیدالله بن عقبة بن نهیس بن مسعودبن حارثه** - ملقّب بذوالرمة ، مکنی بابوالحرث یا ابوالحارث یا ابوالحارس ، از مشاهیر وفحول شعرای عرب میباشدکه درتشبیه و استعاره دستی توانا داشت ومقدّم‌ترین شعرای عصر خود بوده مثل امرءالقیس نسبت بشعرای جاهلیّت. بعضی از اهل فنّ‌گوید: شعر با امرؤالقیس شروع شد وبا ذوالرمة ختم گردید ، ذوالرمة بسیار زشت پیکر و قبیح‌المنظربود، با میّه (بافتح وتشدید) دخترمقاتل منقری‌که بسیار زیبا وخوش‌صورت بوده عشق بازی می‌نموده وغزلیّات بسیاری دربارهٔاو سروده‌است، میّه نیز این‌عشق‌بازی اورا شنیده وخودش‌را ندیده بود تاآنکه اورا دیده وگفت: **واسوأتاه وابؤساه** ، ازاین‌رو ذوالرمة درغضب شده وگفت :

علی وجه می مسحة من ملاحة	**و تحت‌الثیاب العار لوکان بادیا**
الم تر ان‌الماء یخبث طعمه	**و ان‌کان لون‌الماء ابیض صافیا**
فواضیعة‌الشعر‌الذی لج فانقضی	**بمی و لم املک ضلال فؤاد یا**

غیلان ، با خرقاء نیزکه از احفاد عامر بن صعصعة بوده تعشّق داشته و درحق اوگوید :

تمام الحج ان تقف‌المطایا	**علی خرقاء و اضعة اللثام**
و خرقاء لاتزداد الا ملاحة	**ولوعمرت‌تعمیر نوح وجلت**

وجه تسمیة : گویندکه وی درکودکی بسیارگریه و زاری میکرد ، از این‌رو تعویذی نوشته وباقطعهٔ‌نخی درگردنش می‌آویختند پس‌ملقّب به **ذوالرمة** گردیدکه رمّه(بروزن سکّه و غصّه) پارهٔ نخ و ریسمان پوسیده راگویند ، یا بجهت‌آن است درحالی‌که قطعهٔ نخی بردوش‌داشته‌است نزدمیّه رفته وآب‌خوردنی‌خواست، پس‌میّه‌گفت: **اشرب یا ذاالرمة**، ازآن ببعد این‌کلمه لقب مشهوری‌اوگردید. وی بسال۱۱۷ھ قمری(قیز) درچهل سالگی دراصفهان وفات یافت و درحال احتضار این شعر را همی خواند :

یاقابض‌الروح‌عن‌نفسی‌اذا احتضرت	**و غافر‌الذنب زحزحنی عن‌النار**

ناگفته‌نماندکه خرقاء مذکور، بنوشتهٔ تذکرة‌الخواتین، زنی دیگرنبوده بلکه لقب‌همان

میّة محبوبهٔ ذوالرمة است . درخیرات حسان نیز خرقاء را لقب میّة دانسته و از شرح شریشی مقامات‌حریری نقل‌کرده است‌که روزی غیلان ، میّة را با بعضی‌کنیزکان‌همسال او دیده ومفتون حسن و جمال وی‌گردید ، خواست‌که بوسیله‌ای با وی مکالمه نماید ، مشکی پاره را بهانه‌کرده و بمیّةگفت، این را پینه بزن ، میّة ملتفت مطلب شده وگفت من خرقاء میباشم یعنی سفیه بوده و کاری از دستم برنمی‌آید ، غیلان تصورکردکه میّة اصلا میلی بدو ندارد اینك مأیوس شده و قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیده‌ای نیز در دست داشت، میّة محض اینکه غیلان را یأس‌کلی نباشد صدایش زدکه **یاذاالرمة** ، اگرچه من خرقاء و بیکار هستم لکن‌کنیز من کارگر است پس غیلان دانست‌که ازجانب معشوقه کششی هست و ازآن روز غیلان بذوالرمة ، میّة بخرقاء شهرت یافتند . دیوان ذوالرمة بسال ۱۹۱۹م درقاهره چاپ شده ونسخهٔ‌خطّی قسمت دومآن نیز بشمارهٔ۳۳۳۷ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است .

(ص۵۲۰ت و۴۴۰ج۱کا و۱۰۲تخ و۹۱۳مط و۳۰۰ج۱ع و۱۱۶ ج۱ خیرات وغیره.

ذوالریاستین **فضل بن سهل** - سرخسی ، وزیر مأمون عباسی‌که نخست مجوس بود ، در سال ۱۹۰ه ق بدست مأمون یا یحیی برمکی مسلمان شد ویاآنکه پدرش سهل مشرّف بشرف‌اسلام‌بوده‌است. بهرحال علاوه‌بروزارت مملکت، ریاست لشگر را نیز بعهده داشت یعنی ریاست شمشیر و قلم را جامع‌بود وبهمین‌جهت بلقب ذوالریاستین اشتهار یافت. دارای‌کمالات بسیار بود ، خصوصاً درنجوم واستخراج احکام مهارتی بسزا داشت ، در استخراجات خود مصیب بوده و خطا نمیکرد ، قتل‌خود را نیز قبلا استخراج‌کرده ودر رقعه‌ای نوشته وبمادرش سپرده بود. باوجود اینکه‌اظهار تشیّع میکرد لکن در اثر محبّت‌های بسیاری‌که مأمون درحق حضرت رضا ع معمول داشته و بدیگران تفضیلش میداده است حسد بروی غالب‌آمد ، عداوت شدید در حق آن‌حضرت بیروزآورد، عاقبت‌کار ، مأمون از وی دلتنگ شد، خال خود غالب‌اسود را پنهانی بقتل وی بگماشت ، غالب نیز با جمعی روز پنجشنبه یا جمعه دوم شعبان سال

۲۰۲ یا۲۰۳ه قمری (رب یا رج) درحمام سرخس پنهانی اوراکشتند. یا خود سبب‌قتل فضل‌آن بودکه وقتی مأمون میخواست خلافت را بحضرت رضا ع موکول دارد فضل نیز ترغیب و تحریص می‌نموده‌است تاآنکه عبّاسیّین دربغداد بصدد انکار این‌امرآمدند،از خلافت مأمون منصرف و بعمّ او ابراهیم بیعت‌نمودند پس مأمون فضل را بروش مذکور کشته و حضرت رضا ع را نیز مسموم‌کرد و بجهت تبرئهٔ خود ببغداد نوشت ،آنکه در امر علی‌بن‌موسی، برمن انکار داشت از میان رفت. بسط زایدرا موکول به تنقیح‌المقال و دیگرکتب مربوطه میداریم . بعدازفضل، برادرش حسن‌بن سهل بوزارت نایل‌گشت، دختر خود را بعقد مأمون درآورد ، نثار و شاباش و ولیمه‌های فوق‌العاده‌که نظیرآن تا زمان‌آن‌معهود نبوده است بکار برد ، عاقبت بجهت‌کثرت جزع و اضطرابی‌که درمصیبت برادر داشته مختل‌الحواس‌گردید و بهمین سبب زندانی شد تادرسال ۲۳۶ه قمری (رلو) درگذشت . (تنقیح‌المقال وص ۱۰۰ و۱۵۴ و۴۵۰ج۱کا و۳۳۹ ج۲ تاریخ‌بغداد)

ذوالریاستین **حاج‌محمدحسین -** بعنوان حسینی شیرازی مذکور شد .

ذوالزوائد جهنی ازاصحاب حضرت رسالت‌ص میباشد، روایت حدیثی دارد که‌درحجّة‌الوداع‌ازآن‌حضرت‌استماع نموده‌و نام‌وی‌معروف‌نیست. (مرصع ابن‌اثیر)

ذوالسیفین **ابوالهیثم بن نبهان**-که درجنگ‌ها دوشمشیر برمیداشت، بهمین جهت بدین لقب شهرت یافت و نیز لقب احمد بن‌کنداجیق از امرای معتضد عباسی است‌که دوشمشیرش قلاده‌کرده و بدین لقبش ملقب داشت. (مرصع ابن‌اثیر)

ذوالشفر لقب شخصی است **ابن ابی‌سرج** نام خزاعی از امرای حمیرکه پدر زنی، **تاجه** نام بوده است . درقاموس‌اللّغة ازابن‌هشام مورّخ نقل‌کرده وقتی دراثر سیلی ناگهانی، قبری ظاهر شد، جنازهٔ زنی را دیدندکه درگردن، هفت‌گردن‌بند مروارید، در دست وپای وبازوهایش دست‌بند وخلخال وبازوبند مرصّع و زرّین درهریکی هفت دانه مروارید ، درهرانگشتی انگشتری ازجواهر قیمتی ، در

بالای سرش تختی مملؤ ازاموال گوناگون پرقیمت و لوحی که این جمله در آن نوشته بوده است **باسمك اللهم اله حمیر، اناتاجه ، بنت ذی‌شفر، بعثت مایرنا الی یوسف فابطأ علینا فبعثت لاذتی بمدمن ورق لیآتینی بمدمن طحین فلم یجده فبعثت بمدمن ذهب فلم یجده فبعثت بمدمن بحری فلم یجده فامرت به فطحن فلم انتفع به فافتلقت (ای هلکت) فمن سمع بی‌فیلرحمنی وآیة امرئة لبست حلیة من حلیی فلاماتت الامیتتی**. حاصل معنی آنکه تاجه میگوید : وقتی دراثر قحطی دربلاد یمن ذخیرهٔ خودمانرا پیش حضرت یوسف فرستادیم درنگ کرد، پس یکی از خواص خودم را یك مدّ نقره دادم که یك مدّآرد تحصیل کند دست خالی برگشت، بار دوّم با یك مدّ زر و طلا برای تحصیل یك مدّآرد روانه‌اش نمودم بازچیزی بدست نیاورد ، عاقبت یك مدّ مروارید نفیس و اعلی برای همان مقصد بدو دادم باز دست خالی برگشت، از روی ناچاری آن یك مدّ مروارید را خرد وآرد کردم آن نیز در سدّ گرسنگی مؤثّر نشده و سودی نداد تا اینکه با این همه ثروت بی‌نهایت و عزّت و ریاست ازگرسنگی مردم پس هرکس که این قصّهٔ پرغصّه را بشنود مرا رقّت آرد و رحمتم بخواند و هرزنی که از این اسباب زینت من استفاده نماید ، خداوند اورا بمرگی مثل مرگ من مبتلا سازد. (قاموس اللغة)

ذوالشمالین رجوع به **ذوالیدین** نمایند .

ذوالشهادتین **خزیمة بن ثابت بن عمارة بن فاکه بن ثعلبة** - انصاری ، مکنّی بابوعمارة ، از اصحاب حضرت رسالت ص میباشد ، در حضور آن‌حضرت دربدر و درحضور حضرت امیرالمؤمنین ع نیز درصفّین حاضر بود ، بسال ۳۷ﻫ قمری (لز) درصفّین بعداز عمّار ، شهد شهادت نوشید و حضرت رسالت ص شهادت اورا بمنزلهٔ شهادت دونفر قرار داده وفرمود: شَهَادَتُكَ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ . بمدلول اخبار وارده درتصدیق ولایت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع از سابقین بود وازجملهٔ شهود حدیث غدیر و ازکسانی میباشدکه بدون تغییر و تبدیل در منهاج حضرت رسالت ص درگذشته و قرین سلمان و اشباه وی بوده است .

خزیمة - بضمّ اوّل وفتح ثانی است. (کتب رجالیه و ۱۳۸هب)

ذوظلیم لقب حوشب بن طخیهٔ صحابی میباشد، در صفّین از اصحاب معاویه بوده وکشته شد.

ذی العبرة **حسین بن زید** - بعنوان ذوالدمعة نگارش یافت.

ذوالعمامة **سعیدبن‌عاص** - که احدی از قریش درمجلس او محض پاس اجلال و اعظام او عمامه درسر نمیکرد. شاعرگوید.

فتاة ابوها ذوالعمامة منهم و مروان ماا کفاؤها بکثیر

(مرصع ابن‌الاثیر)

ذوالعین **قتادة بن نعمان** - رجوع بذوالعینین نمایند.

ذوالعینین **قتادة‌بن نعمان‌بن زید بن‌عامر** - صحابی‌انصاری ظفری، برادرمادری ابوسعید خدری، دربدر و احد و تمامی غزوات اسلامی حاضر و دربدر حامل لوا وبیدق بنی‌ظفر بود، درهمان غزوهٔ بدر یا احد یا خندق یك‌چشمش صدمه خورد، پس حضرت رسالت ص بحالت اوّلیش برگردانید بطوریکه زیباتر ازچشم دیگرش شد. توضیح زاید این اجمال، بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم آنکه، حدقهٔ چشم قتادة از صدمهٔ تیر بیژن افتاد، بعرض حضرت رسالت ص رسانید زن جوانی دارم که نسبت بهمدیگر میل مفرطی داریم، میترسم زشتی منظرهٔ من سبب‌قلّت محبّت ومیل قلبی وی باشد، آن‌حضرت چشم وی را بجای خودگذاشته وفرمود: **اَللّٰهُمَّ اِکْسِهِ الْجَمٰالَ** چشمش نیکوتر از اوّلی‌گردیده و دیگر هرگز مبتلا بدرد چشم نگشت، این است که یکی از پسران قتادة بعمر بن عبدالعزیز وارد شد، عمر پرسیدکه این مرد کیست درجواب‌گفت:

انا ابن‌الذی سالت‌علی‌الخدعینه فردت بکف‌المصطفی احسن‌الرد

فعادت کما کانت لاول مرة فیا حسن ماعین ویا حسن مارد

عمر نیز این شعر را فرو خواند:

ملك المکارم لاقعبان من لبن شیبا بماء فعادا بعد ابوالا

قتادة بسال ۲۳ھ قمری (کج) در شصت و پنج سالگی درگذشت و لقب اورا در مرصّع ابن‌الاثیر، **ذوالعین** نوشته است (با صیغهٔ مفرد).

(مرصع وص ۱۱۳۸ هب و ۲۹۹ ج ۲ نی وغیره)

ذوالغصة لقب **حصین بن یزید بن شداد** - حارثی است که در صد سالگی وفات یافت، از آن‌روکه درگلویش چیزی شبیه بچینه‌دان مرغان بوده بدین لقب اشتهار داشت که غُصّه (با ضمّ وتشدید) چیزی راگویندکه درگلو مانده و مانع از تنفس‌گردد خواه از قبیل طعام و خوراك باشد، یا غیظ و غضب.

(تنقیح المقال)

ذوالفضائل **احمد بن محمد بن قاسم** - در باب کنی بعنوان **ابورشا** خواهدآمد.

ذوالفقار **سیدحسین قوام‌الدین بن علی** - صدرالدین شیروانی، ازدانشمندان گرانمایه وشعرای نامی‌پرمایهٔعهد دولت خوارزمشاهیان میباشد، درفنون شعر ماهر و جمیع اشعار او بصنایع ظریفه و بدایع طریفه مشتمل است، در اختراع بیت متلوّن وبحر مختلف دستی توانا داشت، در قواعد و بدایع شعری مخترع بوده و اکثرشعرا بدو اقتفا جسته‌اند. درمدح‌اتابك‌اعظم یوسف شاه‌لرکه ازطرف‌اباقاخان بن هلاکوخان حکومت خوزستان داشته قصائدی غرّاگفته است و از معاصرین خاقانی شیروانی، فلکی شیروانی و نظائر ایشان میباشد. وی بسال ۶۲۹ھ قمری (خکط) در تبریز وفات یافت و درقبرستان سرخاب مدفون‌گردید و ازقصائد او است:

ای‌زرأی روشنت، یك‌جزو تدبیرصواب — وی زمهرخاطرت، یك‌ذرّه‌نور آفتاب

گر جهانرا از دم لطف توآید نوبهار — ورفلك را ازکف راد توباشد فتح باب

آفتاب‌آرد بجای غنچـهٔ‌گلبن، چمن — مشتری‌بارد بجای قطرهٔ باران، سحاب

نیز مشهور است که قصیده‌ای رائیّه در مدح صدر سعید محمد ماستری وزیر شیروانشاه گفته و بجایزهٔ هفت بار ابریشم نایل‌گردید وگویند سلمان ساوجی نیز قصیده‌ای غرّا، در مدح خود شیروانشاه‌گفته و لکن بصله و انعامی موافق مرام موفّق نشد لذا از راه شکایت‌عرضه داشت‌که ذوالفقار بجهت یك مدیحهٔ وزیر، بدان مقدار صله وجایزه‌موفّق

شدکاشکی من نیز بجهت مدیحهٔ خود شاه بیك دهم‌آن جایزه نایل میبودم حال‌آنکه تفاوت قصیدهٔ من و قصیدهٔ ذوالفقار ، کالشّمس فی‌رابعة النّهار واضح وآشکار است شاه بعداز تصدیق مزیّت مقام خود بروزیر و رجحان قصیدهٔ او بقصیدهٔ ذوالفقار پاسخ دادکه سیّد ذوالفقار، محض بجهت انتساب او بحضرت امیرالمؤمنین ع طرف مقایسه باسلمان نبوده وشایستهٔ همه‌گونه انعامات فائقه میباشد . (ص۲۱۹ج۱مع ۵۹۶سفینةالشعراء)

ذوالفقار بن‌محمدحسنی
ذوالفقار بن معدحسینی
} هردو بعنوان **ابوالصمصام** نگارش خواهدیافت.

ذوفنون جنونی یا هراتی } بعنوان **جنونی** نگارش دادیم .

ذوالقدر **میرزامحسن** - از شعرای قرن دوازدهم هندوستان میباشد ، با امیرشیرعلی‌خان لودی مؤلف‌کتاب مرآت‌الخیال معاصر بود ، با هزاران‌خوبی‌آراسته و بذوالقدر تخلّص می نمودکه بنوشتهٔ‌مرآت‌الخیال(**وَالْعُهْدَةُ عَلَيْهِ**) در اصطلاح ترك ، تیرانداز بی‌خطا راگویند . شعرکم میگفت و معتقد بودکه شعر باید آمدنی باشد نه‌آوردنی ، نیزآنچه راکه می‌گفته در حضور مردم می‌خوانده است و این غزل را بعد از مدتهاآشنائی نوشته و بامیرشیرعلی‌خان داده است:

بگلزاری‌که‌آن مه مینماید جلوه‌گاه‌آنجا / کتان چشم بلبل میشود موج‌گیاه آنجا
خیال‌گلشنی دارم‌که حیرت میبرد هوشم / چو برتعلیم‌آهو میکند نرگس نگاه‌آنجا
کمانی‌بسته ازخورشیدحسن ازنازابروئی / که‌انگشت هلال ازدوربنمایدکه ماه‌آنجا
زیأس‌هردوکون‌شدذوالقدررانعمتی‌حاصل / که‌کشکول‌گدائی دارد اندردست‌شاه‌آنجا

زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۰۴ مرآت‌الخیال)

ذوالقرنین **بن جمدان** - درضمن‌ترجمهٔ‌حال جدّ او ناصرالدولةحسن‌خواهد آمد و نیز لقب مشهوری اسکندر رومی و منذر بن ماءالسّماء بوده و بمدلول بعضی ازآثار دینیّه از اوصاف حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیز میباشد و تحقیق مراتب موکول بکتب مربوطه است ،

ذوالقروح **جندح**- یا سلیمان بن حجر **امرؤالقیس** مذکور شد.

ذوالقلبین **ابومعمر جمیل بن معمر بن عبدالله** ، یاحبیب‌قرشی صحابی‌فهری، مردی بود عاقل‌کثیرالحفظ‌که تمامی مسموعات خود را در حفظ داشت تاآنکه قریش‌گفتندکه ابومعمّر دو قلب دارد والاّ این حفظ فوق‌العاده با یك قلب صورت امکان ندارد، خودش نیز می‌گفته است من دوقلب دارم‌که با هریك‌ازآنها فزونتر ازعقل محمد ص را درمییابم تاآنکه غزوهٔ بدر پیش‌آمد، مشرکین‌که ابومعمّر نیزیکی از ایشان بود منهزم شدند ، ابوسفیان اورا دیدکه یك لنگهٔ نعلین درپایش بود و لنگهٔ دیگر را در دست داشت پس چگونگی را از وی پرسیدگفت شکست خوردند، از وضع نعلین سؤال‌کردکه چرا یك لنگه‌اش درپای ودیگری در دست‌است‌گفت من‌اصلا متوجه نبوده و هردو لنگه را درپای میدانم اینك دروغ وی در دوقلبی بودن برایشان مکشوف گردید ،گویندکه‌آیهٔ شریفه : **مٰاجَعَلَ‌اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی‌جَوْفِهِ** دربارهٔ وی نازل شده‌است و بنوشتهٔ بعضی در عام‌الفتح اسلام‌آورده و درغزوهٔ حنین نیز حاضر بوده است.

(کتب رجالیه ومرصع ابن‌الاثیر)

ذوالقلمین بنوشتهٔ مرصع ، **علی بن سعید** - منشی مأمون عباسی میباشدکه بجهت نوشتن هردوخط عربی وعجمی بهمین لقب اشتهار داشت ودر تنقیح‌المقال‌گویدکه لقب حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل ذوالریاستین است پس ، ازکتاب عیون نقل‌کرده‌که لقب دایی‌زادهٔ فضل بوده و لکن اوّلی یعنی لقب حسن بودن مشهورتر است .

ذوقی **اردستانی**، مشهور بعلی‌شاه ، ازشعرای ایران‌که دراصل‌اردستانی بود ، در اصفهان اقامت‌گزیده وگیوه دوزی مینمود ، تحصیلی نکرده و لکن ذوق سرشاری داشته‌است، بسال۱۰۴۵ﻫ قمری(غمه) دراصفهان درگذشت. **دیوان شعر** مرتّبی دارد و ذوقی تخلّص میکرده و از او است :

نه شکوفه‌ای نه برگی نه‌ثمر نه‌سایه دارم همه حیرتم‌که دهقان بچه کارکشت ما را

ایضاً :

آئینهٔ مهر، روشن از یـاد علی است — اوراد مَلَک بر آسمان، نادعلی است

گر سلطنت دوکـون خـواهی ذوقـی — در بنـدگی علـی و اولاد علـی است

نام و نسب و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد . (ص ۲۲۲۹ ج ۳ س و ۱۲۵۹ ض)

ذوقی

ترکمانی ، محمدامین — دراصل از طائفهٔ ترکمان بوده و درکاشان توطّن کرد ، ازتلامذهٔ ملاّ میرزاجان شیروانی وازمشاهیرشعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰–۹۸۴) میباشد ، در شعر قریحهٔ خوبی داشت ، چندی در عراق و فارس و خراسان سیاحت کرده عاقبت بسال ۹۶۹ه قمری (ظسط) در لاهیجان درگذشت و این شعر از او است :

گناهم‌را عذابی باید ازدوزخ فزون، ترسم — کـه سوزندم بداغ هجر فردای قیامت هم

بمن وقت‌جدائی مهربانترساخت دورانش — که‌خواهدبیشترسوزد دلم درداغ‌هجرانش

یارب این‌دردچه‌دردی‌است که‌درمانش نیست — وین‌چه اندوه وملال‌است که پایانش نیست

هـم نشینـم بخیـال تـو و آسوده دلـم — کاین‌وصالی‌است که‌درپی‌غم‌هجرانش نیست

انـدکی پیش توگفتم غـم دل ، ترسیـدم — که دل‌آزرده شوی ورنه سخن بسیاراست

(ص ۲۲۲۹ ج ۳ س و ۳۳۰ ض)

ذوقی

کاشانی — همان ذوقی ترکمانی مذکور فوق است .

ذوالکمالین

میرمحمدباقر — پدرمیرعلی‌هروی‌آتی‌الترجمة،ازمشاهیرخطّاطان قرن نهم هجرت میباشدکه در حسن‌خط و قوانین خطوط ماهر بود ، زمانی بهندوستان رفته ومشمول مراحم چیپال حکمران لاهورگردید، حسب‌الامر مرقّعی در غایت نیکوئی تمام‌کردکه چیپال از دیدن‌آن بی‌اندازه مسرور شد و چهار هزار روپیهٔ طلا بدو بخشید لکن میرمحمدباقر نظر بشهامت نفسی‌که داشته از قبول‌آن امتناع ورزید و عاقبت درهشتاد و هفت سالگی درهندوستان درگذشت . بنوشتهٔ بعضی، درعلوم‌عقلی و نقلی متبحّر بوده وکتابی در **رد شرح اشارات خواجه** تألیف داده‌است وسال وفاتش بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

ذواللحیة لقب شریح بن عامر صحابی میباشد وشرح حالش موکول بکتب مربوطه است .

ذواللسانین **حسین بن ابراهیم** - نطنزی ، از ادبای قرن پنجم هجرت میباشد که به بدیع الزمان ملقّب و با بوعبدالله مکنّی بود، بهردو زبان عربی و پارسی شعر می‌گفته و بدو منسوب است :

اسوء الامة حالار جل **عالم یقضی علیه جاهل**

ایضاً :

العز مخصوص به العلماء **ماللانام سواهم ماشائوا**
انالاکابر یحکمون علی الوری **و علی الاکابر یحکم العلماء**

کتاب **دستوراللغة** از تألیفات اوست که مختصر و مفید و حاوی شرح لغات مهمّه میباشد ، در دیباچهٔ آن قواعد صرف ونحو و اوزان زبان عرب را شرح داده وصیغ مشتقات ابواب را نیز درجدولی ضبط کرده است ویك نسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۴۴۵۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد . وی بسال ۴۹۷ یا ۴۹۹ھ قمری (تصز یا تصط) درگذشت . **نطنز** با دوفتحه شهری است کوچك دربیست فرسخی اصفهان .

(صد وفهرست مدرسهٔ سپهسالار و اطلاعات متفرقه)

ذواللسانین **میرعلی شیر**- بعنوان نوائی خواهدآمد .

ذواللسانین **موله بن کثیف** - یا کنیف ضبابی کلابی، از اصحاب حضرت رسالت ص میباشد ، صد سال در اسلام و بیست سال نیز پیش از آن عمر کرده و بجهت کثرت فصاحت و بلاغت بهمین لقب ذواللسانین شهرت داشته است .

(تنقیح المقال)

ذوالمجدین **علی بن حسین بن موسی** - بعنوان علم الهدی خواهدآمد.

ذوالنسبین **عمر بن حسن بن علی بن محمد** - حافظ بلنسی اندلسی ، مکنّی بابوالخطاب ، از اعیان فضلای علمای اهل سنّت میباشدکه در علم حدیث نبوی متقن و درنحو و لغت و اشعار و وقایع عرب خبیر بود ، بجهت طلب حدیث و فراگرفتن آن از مشایخ و اکابر، دراکثر بلاد اندلس ، مراکش، شامات، دیار

مصر، عراقین عرب وعجم، اسپهان، خراسان، ماز ندران و دیگر بلاد اسلامی سیاحت‌ها کرد تا روز سه‌شنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ششصد و سی و سیّم هجرت درقاهره وفات یافت. کتاب **التنویر فی‌مولدالسراج المنیر** ازتألیفات‌او است، ازآنروکه نسبش ازطرف پدر، بدحیۀکلبی صحابی موصول و از طرف مادرکه امّةالرحمن دختر ابوعبدالله بن ابی‌البسام موسی بن عبدالله بن حسین بن جعفر بن امام علی‌النقی ع بوده بحضرت‌حسین بن علی منتهی میگردد بخط خودش مینوشته است: **ذوالنسبین دحیه والحسین ع** چنانچه بجهت انتساب بجدّ مادری مذکورش خود را **سبطابی‌البسام** نیز می‌نوشته است.
(ص ۴۱۵ ج ۱ کا)

ذوالنورین

عثمان بن عفان - بن‌ابی‌العاص بن امیّة بن‌عبدشمس بن‌عبدمناف اموی‌که‌بجهت‌ازدواج رقیّه و ام‌کلثوم، دوکریمۀحضرت‌نبوی‌ص بدین لقب ملقّب میباشد یعنی بعد از وفات حضرت رقیّه، ام‌کلثوم بحبالۀ وی درآمده و ترجمۀ حالش موکول بکتب مربوطه است.

ذوالنون

دراصطلاح رجالی، لقب طفیل بن عمرو بن طریف‌اوسی‌صحابی و جمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان را موکول بدان علم شریف داشته و دراینجا بعضی‌از طبقات دیگر راکه بهمین عنوان‌شهرت دارد می‌نگارد.

ذوالنون

شاعر، از شعرای اطبّای ایرانی است، درنزد سام میرزاکه در سال ۹۸۳ه ق بامرپدرش شاه‌اسمعیل ثانی (متوفی بسال۹۸۵ه ق) مقتول شده مقرب بوده واز اشعار او است:

نسبت روی‌خود بماه مکن   نسبتی نیست اشتباه مکن
(اطلاعات متفرقه وص ۲۲۲۸ ج ۳ س)

ذوالنون

مصری، ثوبان (یا فیض) بن ابراهیم - مصریّ المولد والمدفن، معروف بذوالنون، مکنّی بابوالفیض، یاابوالفضل، یاابوعبدالله از اکابر عرفا و متصوفه و رجال طریقت میباشدکه درمیان‌این‌طبقه بزهد و صلاح وفضل و ادب و فقاهت و علم وحکمت وفصاحت معروف بلکه بنوشتۀ بعضی جامع اصول‌طریقت

و شریعت و از تلامذهٔ مالك بن انس (سرسلسلهٔ مذهب مالکی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت) بوده وکتاب موطأ استاد خود را از وی روایت نموده است . نخستین کسی میباشد که در دیار مصر بترویج اصول صوفیّه پرداخت ودر ترتیب احوال و مقامات اهل عرفان و ولایت ، سخن راند ،کرامات بسیاری بدو منسوب دارند ، چون کارش بالاگرفت و مشهور خاصّ و عامّ گردید بکفر و زندقه‌اش متّهم داشته و سعایت پیش متوکّل عباسی بردند ، خلیفه از روی غضب امر باحضارش داد، پس‌ازمشاهدهٔ صلاح حال وکلمات‌نصایح منوال او متأثر وگریان شد ، ازکردهٔ خود پشیمان‌گردید و باکمال احترام وعزّت بوطن خودش عودت داد .

ازکلمات‌او است: ازعلامات محبّ‌آن است‌که درتمامی اخلاق وافعال واحوالش متابعت از حبیب‌الله ، حضرت محمد ص بنماید . نیزگوید : توبهٔ عوام از معصیت است وتوبهٔ خواص ازغفلت .کلمات حکیمانهٔ او بسیار بوده ودرسبب این‌لقب ذوالنون‌گویند: روزی با جمعی‌از بازرگانان درکشتی بود،گوهری پربها از بازرگانی مفقود شد، عاقبت اورا متّهم داشته و بسیار استخفاف وآزارش دادند ، پس روی دل بدرگاه الهی برتافته گفت : الهی تو برحالت من‌گواهی ، ماهیان بسیاری‌که هریکی‌گوهری قیمتی دردهان داشته سر ازآب برآوردند ، ذوالنون یکی ازآنها را از دهن ماهی‌گرفته و بصاحب‌آن گوهر گم‌شده ردّ نمود ، اهالی‌کشتی را ازآن حالت حیرت دست داد ، ازکرده‌های خود اظهار ندامت‌کرده و لب بمعذرت‌گشودند ، بهمین جهت ملقّب بذوالنون‌گردید (یعنی صاحب ماهی‌که **نون** درلغت عرب ، ماهی راگویند . کار پاکان را قیاس از خود مگیر. ذوالنون**کتابهائی درکیمیا** تألیف داده و درماه ذی‌القعدهٔ سال ۲۴۰ یا۲۴۴ یا۲۴۵ یا ۲۴۶ یا۲۴۸ه قمری (رم یا رمد یا رمه یا رمو یا رمح) در مصر وفات یافت و درقرافهٔ صغری مدفون‌گردید . غلام سرور هندی در مادّهٔ تاریخ‌آن مطابق سه قول اوّلی‌گوید :

شیخ ذوالنون شاه عالیجاه   برد چون زین جهان بجنت راه
سال ترحیل آن خدا آگاه   (سالك‌صالح) = ۲۴۰ و(عفیف) = ۲۴۰ بخوان

هـم خـرد بهر سـال تـرحيـلش گفت (هـادی حق ولی‌الله) = ۲۴۰

سفرکرد از جهـان ذوالنون مصری گشادنـد از بـرایش جنتی بـاب

چـو ذاتش مـرد میـدان یقین بـود وصالش‌را، زلفظ (مرد)=۲۴۴دریاب

چـو ذوالنـون ازین دار ناپایـدار سفـرکـرد و کـرده بجنت گـذر

بتـاریـخ آن مهـر چـرخ یقـین شده (مهر)=۲۴۵ پرتوفکن چون‌قمر

دگر (قبلهٔ حق) = ۲۴۵ رقم‌کرده‌ام پـی سـال تـرحيـل آن نـامـور

(ص ۱۴۲ت و۱۰۸ ج ۱کا و ۱ ج ۶ مه و ۱۳۹ هب و ۵۹ ج ۱ لر و۲۷۷ ج ۳ فع و ۲۲۲۸ ج ۳ س و ۳۹۳ ج ۸ تاریخ بغداد و ۱۴۳ ج ۲ خه)

ذوالودعات **یزید بن ثروان** - بعنوان هبنقه خواهدآمد.

ذوالوزارتين **احمد بن عبدالله** - بعنوان ابن‌زیدون خواهدآمد.

ذوالوزارتين **محمد بن عمار** - اندلسی شلبی مهری، مکنی بابوبکر، مشهور بذوالوزارتین، ازقبیلهٔ مهرة بن‌حیدان وبشهر شلب نامی‌نزدیك اندلس منسوب واز مبرزین شعرای‌اندلس زمان‌خود بشمار میرفت، بااحمد ذوالوزارتین فوق معاصر وهم‌عنان وهردو فصیح ومنطلق‌اللسان ودرفنون بیان‌گوی سبقت ازهمگنان ربوده و نخستین شاعرآن زمان بوده‌اند. لکن محمد بسیار بدزبان بود، امرای اندلس از شر زبان وکثرت بدگوئی او اندیشناك بودند خصوصاً پس‌ازآنکه نزد معتمد علی‌الله ابن‌عباد (معتضد بالله) صاحب بلاد غربی اندلس تقرب یافت ومشمول عنایات شاهانه وی و جلیس و ندیم و وزیر اوگردیده یدکها پیشاپیش‌او میکشیدند، طبل وشیپور میزدند، لشگریان تحت‌امر وی‌آمدند و وظائف‌لایقهٔ سلطنتی دربارهٔ او معمول‌گردید، تاجائیکه عاقبت بخود معتمد نیز یاغی شد، از در نافرمانی درآمد، شهر تدمیر را تملك نمود و بمنبر رفت. معتمد نیز چاره را درقتل وی دید بهروسیله‌که بوده اورا احضارکرد، شب درقصر خود با دست‌خود بسال ۴۷۷ھ قمری (تعز) در اشبیلیه اورا درپنجاه وپنج‌سالگی کشته و امر بدفنش نمود و از اشعار محمد بن عمار است.

ادرالزجاجة فالنسيم قد انبری	والنجمقدصرفالعنان منالثری
والصبح قد اهدی لنا کافوره	لما استردالليــل منا العنبرا

نیز از جملهٔ اشعار او استکه درهجو معتمد بن عباد مذکور و پدرش گفته وسبب عمدهٔ قتل وی گردید :

مما یقبح عندی ذکـر اندلس	سماع معتضد فیها و معتمـد
اسماء مملکـة فیغیر موضعها	کالهر یحکی انتفاخاصولةالاسد

ابن‌خلّکان در عنوان ترجمهٔ حال محمد بن عمّار لقب ذوالوزارتین را نوشته لکن سببی برای این لقب مذکور نداشته است .

نگارنده‌گوید: شاید بجهت‌آن باشدکه او نیز مثل معاصرمذکورش ابن‌زیدون، پیش‌از معتمد وزارت پدرش‌عباد معتضد را نیز متصدی‌بوده‌است. (ص١١٠ج٢کا)

ذوالیدیة همان **ذوالثدیه** است و رجوع بدانجا نمایند.

ذوالیدین بنوشتهٔ بروجردی ، **عبید بن عبد عمرو** صحابی‌استکه باهردو دست کار می‌کرده و اورا **ذوالشمالین** نیزگوینـد و راوی خبر سهوالنّبی ص است . همچنین صدوق درکتـاب من لایحضره الفقیـه حدیث سهوالنّبی را بذوالشّمالین نسبت داده وباتّحاد ویکی بودن ذوالشّمالین و ذوالیدین رفته وشیخ‌طوسی نیز بدو اقتفا جسته وصاحب این هردو لقب را یك‌شخص دانسته است . لکن ظاهر کلام ابن‌الاثیر بلکـه صریح‌آن تعدّد ایشان میباشد چنانچه‌گـوید : نام **ذوالیدین** خرباق بن عبد عمرو خزاعی از قبیلـهٔ بنی‌سلیم بوده و او استکه سهوکردن حضرت رسالت ص در نماز را روایت مینماید و **ذوالشمالین** عمیر بن عبد عمرو صحابی ، عمّ سائب بن مطعون میباشدکه دربدر شهیدشده‌است. از رواشح سماویـّهٔ میرداماد نیز نقل استکه ذوالیدین نامش خرباق و راوی حـدیث سهوالنـّبی بـوده و بجهت درازی دست‌ها و یا عمل‌کردن بهردو دست بدین لقب شهرت داشته‌است ، یا موافق بعضی‌از شرّاح صحیح مسلم، بجهت دوهجرت‌کـردن و یا تسبیح و سجـّاده در دست داشتن بدین لقب ملقـّب بوده است . اما ذوالشمالین ، از اصحاب و نامش عمیر بن عبد عمرو بود و اکثر ارباب خبرت وبصیرت

بر آنندکه او غیراز ذوالیدین است ، از مخالف و مؤالف بما رسیده‌که راوی حدیث سهوالنّبی خرباق ذوالیدین است نه عمیر ذوالشمالین . در تنقیح‌المقال نیز گوید : ذوالشمالین، لقب ابومحمد ، عمیر بن عبد عمرو ویا عمر خزاعی صحابی‌است‌که دربدر شهید شد و او غیراز ذوالیدین است‌که لقب خرباق اسلمی صحابی و مجهول‌الحال است و یکی دانستن ایشان چنانچه از صدوق و شیخ نقل شده اشتباهی‌است عظیم، پس‌گوید: دلیل مغایرت‌آنکه ذوالشّمالین عمیر، روز بدر شهید شد اما ذوالیدین خرباق اسلمی در زمان خلافت معاویه مرده ونیز ابوهریرة‌که شاهد حدیث سهوالنّبی میباشد دوسال بعداز بدر، اسلام‌آورده پس ممکن نباشدکه راوی‌آن حدیث عمیر شهید بدر بوده‌باشد. نگارنده نیز مغایرت ذوالیدین و ذوالشمالین را تأیید مینماید بلی بنوشتهٔ ابن‌قتیبة ، ذوالیدین را ذوالشّمالین‌نیزگویند لکن او غیراز ذوالشّمالین شهید بدر است واسم‌این ذوالشّمالین را مذکور نداشته است .

(تنقیح‌المقال و مستطرفات بروجردی وص ۱۵۰ مف)

ذویزن **مالك بن مراره** - و شرح حالش موکول بکتب رجال است .

ذوالیمینین **طاهر بن حسین بن مصعب** - مکنّی‌بابوالطیب،ملقّب‌بذوالیمینین، والی خراسان وازبزرگترین اعوان مأمون‌عباسی بود، درمحاربهٔ مأمون‌که بابرادرش محمدامین بن زبیده داشته اهتمام تمام درمعاونت مأمون واستحکام اساس‌خلافت او بکار برد اینك ازطرف مأمون بمحاربهٔ محمد مأمور شد وعزیمت‌بغداد داد ، محمد نیز علی بن عیسی بن ماهان را اعزام داشت تا در ری ملاقات‌نمودند، علی بن عیسی مقتول شد ، طاهر صورت قضیه را بمروکه‌کرسی خراسان ومقرّ خلافت مأمون بوده نگاشته و خودش عازم بغدادگردید و بلاد سر راه را مسخّر و بغداد را محاصره نمود ، در چهارم یا ششم ماه صفر ۱۹۸ه قمری امین راکشته و سرش را پیش مأمون فرستاد وبجهت‌حسن‌خدمات‌او حکومت‌خراسان بدو مفوّض‌گردید تا در۲۵جمادی‌الاخرهٔ ۲۰۷ه قمری (رز) درمرو درگذشت . **وجه این لقب** بنوشتهٔ مرصّع‌ابن‌الاثیرآنکه یکی

از اصحاب عیسی بن ماهان مذکور را با دو دست خود دوضربت زد یا فقط بدست‌چپش آن شخص را دونیمه‌کرد و بعضی از شعرا درحق اوگفتند: **کلتا یدیك یمین حین تضربه** .
پس مأمون شنیده و اورا بذوالیمینین ملقّب داشت یا بسبب‌آن‌است‌که مأمون بدوگفت:
دست راست تو دست راست امیرالمؤمنین بوده و دست چپت نیز دست راست‌خود تست.
(مرصع وص ۲۵۶ ج ۱کا وغیره)

ذهبی **محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز** - ترکمانیّ الاصل ، دمشقی المسکن والمدفن، شافعیّ المذهب، شمس‌الدین‌اللّقب، ابوعبدالله الکنیة ، ذهبیّ الشّهرة ، محدّث حافظ مورّخ مشهورکه در سوم ربیع‌الثانی ۶۷۳ه ق متولد شد و ازحال صغر بقرائت حدیث پرداخت ، برای تحصیل‌آن مسافرتهاکرد ، از مشایخ‌بسیاری‌که بیشتر از یك‌هزار ودویست تن میباشد استماع حدیث‌نمود. تاج‌الدین سبکی‌که از تلامذهٔ او است‌گوید: ذهبی، محدّث عصر، خاتمة‌الحفاظ ، حامل لوای‌اهل سنّت و جماعت ، درحفظ حدیث و رجال حدیث ، امام اهل عصر خود بوده است و با این همه مراتب عالیه‌که در علم حدیث و رجال داشته در تواریخ و سِیَر نیز مهارتی بسزا داشت بلکه از مشاهیر مورّخین اسلامی بشمار است، مشاهیر و وقایع دورهٔ‌اسلامی را از بدو ظهورآن دین مقدّس ، تا سال هفتصد و چهلم هجرت خصوصاً اخبار و وقایع محدّثین را در رشتهٔ تألیف‌آورده وآنرا **تاریخ‌الاسلام** نامیده و بعضی از افاضل تلخیصش کرده و شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن تذییلش نموده است . درحدیث و رجال نیز تألیفات مفید بسیاری داردکه همهٔ‌آنها محل‌استفادهٔ اهل‌علم میباشد واز‌بلاد بعیده برای خواندن و شنیدن از خودش وبرای استنساخ‌آنها مسافرت می‌کردند :

۱- **تاریخ‌الاسلام** که‌ذکرشد ۲- **تجرید‌اسماء‌الصحابة‌فی‌تلخیص‌اسد‌الغابة** ۳- **تذکرة الحفاظ** و این هردو در حیدرآباد هند چاپ شده است ۴- **تذهیب تهذیب‌الکمال فی‌اسماء الرجال** که درقاهره چاپ شده است ۵- **دول‌الاسلام** که درحیدرآباد چاپ شده ۶- **سیر النبلاء** ۷- **طبقات‌الحفاظ** که جلال‌الدین سیوطی تلخیصش‌کرده و درغوطه چاپ شده است ۸- **طبقات القراء** ۹- **الطب‌النبوی** که در مصر چاپ شده است ۱۰- **العبر بخبر من‌غبر** ۱۱- **الکاشف** ۱۲- **مختصر‌السنن الکبیر للبیهقی** ۱۳- **المشتبه فی‌اسماء‌الرجال** یا مشتبه‌النسبة‌که درلیدن

چاپ شده **۱۴- المعجم الصغیر ۱۵- المعجم الکبیر ۱۶- میزان الاعتدال فی نقدالرجال** یا **فی اسماءالرجال** که در لکناو وقاهره چاپ شده است وغیر اینها . **ذهبی** در بارهٔ شیخین محبّت بی نهایت داشته و شب سوم ذی القعدهٔ سال ۷۴۸ه قمری (ذمح) در دمشق درگذشت و در باب الصغیر مدفون گردید وچند سال پیش از وفات خود نابینا بوده است .

(ص ۱۳۹هب و ۲۲۲۹ ج ۳ س و ۹۰۹ مط و۳۳۶ ج ۳ کمن)

ذهلی بضمّ اوّل، دراصطلاح رجالی لقب بشر بن حسان، حمید ابی غسان، حمید بن راشد ، خالد بن معمّر، سماك بن حرب ، محمد بن بندار، محمد بن عمّار و جمعی دیگر بوده و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف میباشد . نسبت ذهلی بذهل بن شیبان پدر یکی از قبائل عرب است .

ذهنی **سید محمد** - از افاضل ادبای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت عثمانی میباشد وترجمهٔ حال اجمالی او موافق آنچه خودش در هفتم جمادی الاخرهٔ سال ۱۳۰۵ هجری قمری مطابق هفتم شباط ماه ۱۳۰۳ رومی بدرخواست محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ایران بزبان ترکی عثمانی نوشته و اعتمادالسلطنه نیز عین عبارات ترکی اورا با ترجمهٔ فارسی آن درکتاب خیرات حسان خود نقل کرده بدین شرح است سنّ این بنده (سید محمد ذهنی) بچهل و سه رسیده و مسقط الرّاسم اسلامبول ودراوائل حال در دفترخانه خاقانی ومدتی درباب عالی دراوطاق مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس ازآن درمطبعهٔ عامره مستخدم بودم اکنون بتدریس علم اصول فقه و نحو و ادبیّات عربی اشتغال دارم و ازآثار این بنده که بطبع رسیده است :

۱- اطواق الذهب ۲- تحفة الاریب فی رد اهل الصلیب ۳- التراجم درشرح احوال ادبا و علما **۴- القول الجید** درشرح ابیات و شواهد تلخیص مفتاح مطول و مختصر و حاشیهٔ سید شریف **۵- مشاهیر النساء ۶- المقتضب فی نحو لسان العرب ۷- المقتضب من المنتخب** که مختصر کتاب منتخب خود او است **۸- المنتخب فی تعلیم لغة العرب ۹- المنقذ من الضلال** در عقائد **۱۰- نصیحة الاخوان** انتهی ملخصاً.

(ص ۵ ج ۲ خیرات حسان)

باب «ر»

(رای مهمله)

رابعۀ بصریه ظاهراً همان‌است‌که در ذیل بعنوان رابعۀ عدویه مذکور است.

رابعۀ شامیه ازمشاهیر عرفای نسوان میباشدکه درطریق عرفان بمقامی‌عالی رسید،گاهی درحال خوف وگاهی درعالم رجا بود،کراماتی بدو منسوب دارند و این دوبیت را میخوانده است :

حبیب لیس یعــدله حبیب — وما لسواه فـی‌قلبی نصیب
حبیب‌غاب‌عن‌بصری وشخصی — ولکن عـن فـؤادی لایغیب

در درّ منثورگوید : رابعـۀ شامیه زن احمد بن ابی‌الحواری و عابده زاهده بود، فضل‌او بی‌اندازه وکراماتش جـای انکار نیست . شوهرش‌گوید ، رابعـه حالات و اطوار متنوعه داشت ،گاهی غرق دریای محبّت بود ، زمانی انس بروی غالب میآمد و هنگامی خوف بروی فائق میگشت . درحالت اوّلی‌آن دوشعر را میخواند ، درحال انس می‌گفت:

ولقد جعلتك فی‌الفؤاد محدثی — وابحت جسمی من اراد جلوسی
والجسم منـی للجلیس موانس — و حبیب قلبی فی‌الفؤاد انیسی

در مقام خوف نیز می‌گفته است :

و زادی قلیـــل لااراه مبلغـــی — اللزاد ابکی ام لبعد مسافتی
اتحرقنی بالنار یا غایـةالمنی — فاین رجائی فیك این مخافتی

زمان رابعه بدست نیامد ولکن پیش‌از زمان عبدالرحمن جامی (متوفی بسال۸۹۸ه ق) بوده ویا معاصراو میباشدکه شرح‌حالش بنابنقل‌معتمد در نفحات‌الانس‌جامی‌مذکوراست.
(ص ۱۳۹ ج ۱ خیرات و ۲۰۱ در منثور)

رابعۀ‌عدویه مصری یا بصری ، دختر اسمعیل‌که نامش همان رابعه میباشد ، ازآن‌روکه چهارمین دختر پدرش بوده بدین اسم مسمّی‌گردید،

کنیه‌اش ام‌الخیر، از مشاهیر عرفا ومتصوفهٔ زنان است . درمراتب ایقان وحقایق عرفان وکشف و شهود مقامی بس عالی داشت ، درمیان رجال طریقت بزهد و صلاح و عبادت مشهور بوده و حکایات طریفه و مواعظ شریفه و نوادر وکراماتی بدو منسوب دارند . از سخنان‌او است‌که حسنات خودتان‌را نیز مثل‌سیّئات پنهان‌کنید واین‌دوشعر از او است: **وَلقَد جعلتك** الخ‌که درشرح‌حال رابعهٔ شامیه مذکور شد. بجهت مزیتّی‌که درکمالات انسانی و فضائل نفسانی بزعم رجال طریقت نسبت به بسیاری از مردان عصر خود داشته اورا تاج‌الرجال میگفتند. بالجمله در زهد وقدس وتقوی‌بی‌بدل وبین زنان ضرب‌المثل میباشد چنانچه هرزنی راکه بامقامات معنوی بستایندگویندکه رابعهٔ زمان‌خودش‌است. بعد از وفات شوهرش ، حسن بصری (متوفی بسال ۱۱۰ه ق) طالب ازدواج وی‌گردید . رابعه برسبیل‌امتحان‌پاره‌ای مسائل عقلیّه وحقائق‌عرفانیه از وی پرسیده وبجهت مساعد نبودن جواب بصدد امتناع برآمد و این اشعار را بحسن بنگاشت:

راحتی یا اخوتی فی‌خلوتی	**و حبیبی دائما فی‌حضرتی**
لم اجدلی عن هواه عوضا	**و هواه فی‌البرایـا محنتی**
حیثما کنت اشاهـد حسنه	**فهـو محرابی الیـه قبلتی**
یا طبیب‌القلب یـا کل‌المنی	**جدبوصل منك یشفی‌مهجتی**
یا سروری و حیاتی دائمـا	**نشأتی منك و ایضـا نشوتی**
قدهجرت‌الخلق جمعاارتجی	**منك وصلا فهواقصی منیتی**

سفیان‌ثوری بجلالت قدر وی اذعان داشت واشکالات عرفانی خود را از وی حل مینمود، روزی بدوگفت درجهٔ ایمان و اعتقاد خـود راکه بخدای تعالی داری بیان‌کن‌گفت من خدا را بشوق بهشت وخوف جهنّم نمی‌پرستم بلکه ازکمال عشق و ایفای وظائف‌بندگی اطاعتش مینمایم پس این ابیات را فرو خواند:

احبك حبین حب‌الهـوی	**وحبا لانك اهـل لـذاك**
فاماالذی هو حب‌الهـوی	**فشغلی بذکراك عمن سواك**
واماالـذی انت اهل لـه	**فکشفك لی‌الحجب حتی‌اراك**
فلاالحمد فی‌ذاولاذاك‌لـی	**ولکن لك‌الحمد فی‌ذاوذاك**

نیز روزی سفیان نزد رابعه ،کلمهٔ **واحزناه** بزبان‌آورد اوگفت این‌سخن دروغ‌است بگو

واقلة حزناه زیراکه اگر محزون باشی قدرت نفس کشیدنت نباشد. رابعه بسال ۱۳۵ یا ۱۳۶ ه قمری درگذشت و درسر کوهی درکنار قدس خلیل مدفون شد، قبرش را زیارت میکنند و اینکه احمد رفعت وفات اورا بسال ۱۸۰ وبعضی در ۱۸۵ ه (قف یا قفه) نوشته و **مسکین** و**مسکینه** یا **مسعود** و **مسعوده** را نیز مادهٔ تاریخ گفته اند دور از تحقیق بوده و منافی عادی با طالب ازدواج بودن حسن بصری (متوفی در ۱۱۰ ه ق) است .

(ص۲۸۳ث و۲۰۱ج۱کا و ۲۰۳ در منثور و۲۸۰ ج۳فع و۱۳۸ ج۱ خیرات‌حسان)

رابعهٔ قزداری **بلخی** - دختر کعب، ازعرفای زنان قرن چهاردهم هجرت میباشد، با رودکی (متوفّی درنیمهٔ اوّل قرن مذکور) معاصر ودرحسن و جمال و فضل وکمال و سخنوری نادرهٔ زمان خود بود ، به بکتاش ، غلام برادر خود حارث ، محبّتی بی‌نهایت داشته و عاقبت بدست برادرش مقتول شد واز اشعار او است :

دعوت من بر تو آن شد کایزدت عاشق کناد   بر یکی سنگین‌دل نامهربان چون خویشتن

تا بدانی درد عشق و داغ هجر وغم‌کشی   چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدرمن

زمان وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد . پدرش کعب در اصل از اعراب بوده ودر بلخ و قزدار نفوذ و اقتدار داشته است . (اطلاعات متفرقه)

راجز اغلب نامی‌است صحابی عجلی وشرح حالش درعلم رجال است.

راجز **فضل بن قدامهٔ عجلی** - یکی از فحول شعرای عهد اموی میباشد که کنیه‌اش ابوالنّجم ودر رجز گوئی درطبقهٔ اوّل بوده وازاو است:

انا ابوالنجم و شعری شعری   **لله دری مـا یجن صدری**

گویند ، شبی هشام برای نقل قصص وحکایات متفرّقه احضارش کرد او نیزفصلی‌ازدختران خود بیان نمود و دربارهٔ ظلّامة که نام یکی از ایشان است‌گفت :

کان ظلامـة اخت شیبـان   **یتیمة و والـداها حیان**

الرأس قمل‌کلـه و صیبان   **ولیس فی‌الساقین الاخیطان**

تلك التی‌تفزع منهاالشیطان

خود هشام واهل‌بیت و زنان‌او که درپس‌پرده بودند خنده‌کردند، سیصد دینار(اشرفی‌طلا)

بدو داده وگفت‌که آنرا بعوض خیطان درپای ظلاّمة ببندد. راجز دراواخر دولت‌امویّه درسال ۱۳۰ﻫ قمری (قل) درگذشت .

عجلی منسوب‌بطایفهٔ بنی‌عجل ازقبیلهٔ بکروائل‌است. (ص۴۱هب‌و۲۶۵ج۱ع)

راجی **حاج ابوالحسن بن حاج علی‌اکبر**- تبریزی، از شعرای اواخرقرن سیزدهم هجرت میباشدکه دارای‌اخلاق حمیده وصفات پسندیده بود ، بهردو زبان فارسی وترکی شعر خوب میگفت، درسال ۱۲۹۱ﻫ ق باجمعی ازتجّار تبریز عازم زیارت بیت‌الله الحرام شد ، بعداز ادای وظائف مقرّرهٔ مطاعهٔ دینیّه در ماه محرم **۱۲۹۲** ﻫ ق درخصوص خط سیر مراجعت ، بین مسافرین ایران اختلاف نظر پدید آمد، جمعی ازاستانبول عازم دیارخود شدند ، راجی باجمعی دیگر بین دوراه استانبول و جدّه متردّد ماندند ، بدیوان خواجه حافظ تفأل‌کرده و بغزلی میمیّه‌که این شعر نیز از ابیات‌آن است تصادف نمود :

عشق دردانه‌است ومن‌غوّاص ودریامیکده سر فرو بـردم در اینجا تاکجا سر برکنم

اینك درحیرت رفقا افزوده و راجی ازآن راه جدّه منصرف شد بالاخره باز بحکم‌تقدیر ازلی‌که چاره و تدبیر عقلای رجال در جنب‌آن محکوم بزوال است از همان راه جدّه رو بدیار خودکرده وسوارکشتی شد، تصادفاً هوا منقلب‌گردید وکولاك شدیدی رخ داد، کشتی‌بان راه راگم‌کرد وکشتی شکسته و سیصد تن از حجّاج‌که راجی نیز ازآن جمله بوده غرق‌گشتند .کلمهٔ **یاغفار** مادّهٔ تاریخ این قضیه میباشد. و **دیوان راجی** درتبریزچاپ شده و دارای قطعات وغزلیّات فارسی شیوا وترکی زیبا بوده واز اشعار فارسی‌او است:

گفت اوّل یار من‌بگذر زجان، گفتم بچشم آشنائی ترك‌کن با این وآن ، گفتم بچشم
گفت‌گر خواهی‌کنی نظاره بررخسار من پا منه دیگر بباغ گلرخان ، گفتم بچشم
گفت میخواهی اگـر بینی هلال ابـرویم ننگری دیگر بماه آسمان ، گفتم بچشم
گفت‌گر خواهی شبی آیـم ترا اندرکنار کن‌کنـاره از تمام گلرخان ، گفتم بچشم
گفت‌گر داری طمع بوسی لب خندان من خون‌روان‌بایدکنی‌ازدیدگان، گفتم بچشم

گفت میخواهی اگر آیی نهان درکوی من بایدت بوسید پـای پاسبان ، گفتم بچشم
گفت با راجی گرفتاری اگر دربند عشق کن‌فغان وناله‌چون‌دیوانگان، گفتم بچشم

ایضاً :

نه ره‌کعبه دهنـدم نـه ره دیر کشیشم ماندام سر بگریبان و ندانم بچه‌کیشم
بی‌تو ای‌دوست اگرجانب‌جنّت ببرندم دیده بربندم اگر حور بیارند به پیشم
راجیـا طالب بسیار بود پیر مغان را باخبر هست زدلهاکه منش‌ازهمه پیشم

نیز از غزلیات ترکی راجی است :

زاهـد تاپالا طیّب و طاهر بـو مجلسی هرسن‌کیمی نه فـاسق و فاجر بو مجلسی
مین زحمتیله‌کعبیه بیر حـاجی‌گیتمسون گلسون طواف‌ایتسون او زائر بو مجلسی
گه عیش وگاه نوش وگهی بـوسه‌گاه ناز گرم ایتدی صبحـه تك متواتر بو مجلسی
هجران‌چولنده‌راجی‌اگرچه‌دولاندی‌چوخ تاپـدی هزار شکر او مسافر بو مجلسی

(دیوان خود راجی و اطلاعات متفرقه)

راذویه رجوع برازویه (که حرف سوم‌آن زای هوّز است) بنمایند .

راز **میرزا ابوالقاسم‌بن میرزا عبدالنبی** - حسینی شیرازی ، بفرمودۀ اعیان‌الشیعةعالم‌فاضل‌حکیم‌متکلّم عارف‌شاعرماهرامامی‌المذهب بوده و براز تخلّص مینمود وقصیده‌ای درمدح حضرت ولی‌ّعصر عجل‌الله فرجه‌گفته‌است.

نگارنده‌گوید: راز، با رضاقلی‌خان هدایت(متوفی بسال ۱۲۸۷ه قمری) معاصر بود ، هدایت درکتاب ریاض‌العارفین خودکه بسال ۱۲۶۰ه ق تألیف شده‌گوید ، راز از اکابر صوفیّه ، مفاخر سلسلۀ ذهبیّه ، بعلوّ درجات معروف ، باصفات حمیده موصوف ، با اینکه هنوز درعنفوان جوانی است علامات پیری از ناحیۀ حالش پیدا است . درنعت حضرت ولی‌ّعصر گوید :

ای تـو ظاهر بکسوت اطـوار وی تو پنهـان ز رؤیت ابصار
ای وجـود تـو اوّلین جنبش ای ظهـور تـو آخرین اطوار

تاآنجاکه گوید :

تابکی باخمول جفت و قرین — تا بکی با خفا مصاحب و یار

جلوه ده مهر رخ ز عالم غیب — بین‌جهانرا زکفر چون شب‌تار

همه دجّال فعل ومهدی‌شکل — همه ایمان نما و کفر شعار

زمان وفات او بدست نیامد . (ص ۱۱۵ ج ۸ اعیان و۴۴۹ ض)

رازویه یا **راذویه** یا **زازویه** ، دراصطلاح رجالی‌لقب صالح بن‌ابی‌الحماد میباشد و رجوع بدان علم شود .

رازی[1]

رازی **ابوالمعالی** - بعنوان **دهخدا ابوالمعالی** نگارش دادیم .

رازی **احمد بن علی** - بعنوان **جصاص** مذکور داشتیم .

۱ـ **رازی** - بزعم بعضی ، منسوب بدیه رازان نامی است از توابع اسپهان‌که در مقام نسبت ، الف و نون را اسقاط کرده‌اندکه از نسبت بمحلهٔ رازان نام بروجرد امتیاز یابد، یعنی رازان نام دیهی است دراسپهان و محله‌ایست در بروجرد و محض بجهت دفع اشتباه ، درمقام نسبت باولی رازی ، بدویمی رازانی گویند . از انساب سمعانی نقل شده‌که رازی منسوب‌بهمین شهرری معروف است و ازآن‌روکه نسبت دادن بحرف **ی** مشکل و **ریی** گفتن بزبان ثقیل بود حرف **ز** هوز را برای تخفیف افزوده و **الف** را نیز برای فتحه اول‌کلمه آورده‌اند. این توجیه سمعانی با اینکه نسبت بقول مذکور اقرب بصواب است بازهم بسیار مستبعد و بمنزلهٔ اکل ازقفا بوده و بهترازآن، قول جمعی دیگراست‌که رازی منسوب به ری بوده وبغیرقیاس حرف **ز** هوز بدان افزوده‌اند مثل مروزی و اصطخرزی . بهتر ازآن نیز قول دیگری‌است‌که این‌نسبت بنام بانی خود راز بن خراسان است . دربرهان قاطع گوید : **ری** و **راز** هردو برادر و پادشاه‌زاده بودند ، باتفاق همدیگر شهری بنا نهاده و درتسمیهٔ آن برسر مجادله‌آمدند، هریکی میخواست که‌آن شهر بنام‌او نامیده شود پس بزرگان وقت، محض‌آشتی و رفع جدال، خود شهر را بنام ری موسوم داشتند و منسوب بآنرا بملاحظهٔ نام برادر دیگر رازی گفتند وبنابراین نسبت رازی موافق‌قیاس‌بوده وحاجتی بحمل بغیر قیاسی‌بودن‌نباشد. این قول برهان، ازخط خود فخررازی نیز نقل و بخط قطب‌الدین رازی نیز منسوب میباشدکه دوپادشاه ری و راز نام ، بعد از بنای شهر، درتسمیهٔ آن اختلاف‌کرده و اخیراً خودشان بقرار مذکور متفق گردیدندکه اسم هردو در صفحهٔ تاریخ باقی بوده باشد پس‌ازآن اختلاف‌کلمه، بهمین نتیجه موفق‌آمدند.*

رازی **احمد بن فارس** - در باب کنی بعنوان **ابن‌فارس** خواهدآمد .

رازی **حسین بن علی** - در باب کنی بعنوان **ابوالفتوح** خواهدآمد .

رازی **شیخ عبدالجبار بن عبدالله بن علی** - قاری رازی ، ازاکابرعلمای امامیّه میباشدکه فقیه ری و ازتلامذهٔ شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق) و قاضی ابن‌البرّاج (متوفی بسال ۴۸۱ه ق) وشیخ سلار (متوفی بسال۴۴۸ه ق) بود ، تمامی مصنّفات شیخ طوسی را از خودش خوانده است ، علما و اکابرزمان حاضر حوزهٔ درس او می‌شدند . مصنّفات بسیاری در فقه ، بعربی و پارسی داشته‌که همهٔ آنها را شیخ ابوالفتوح رازی از خودش روایت میکند .

نگارنده‌گوید : نام هیچیك ازآنها دسترس نگردید چنانچه تاریخ وفات‌صاحب ترجمه نیز بدست‌نیامد لکن ازّ رجال اواخر قرن پنجم بوده بلکه ظاهرآنکه اوائل‌قرن ششم را نیز درك‌کرده است. (ملل)

رازی **شیخ عبدالرحمن بن محمد بن ادریس** - در زیر در ضمن ترجمهٔ پدرش مذکور است .

رازی **محمد بن ابی‌بکر شمس‌الدین**- بعنوان‌زین‌الدین‌محمدبن‌ابی‌بکر خواهدآمد .

---

*ناگفته‌نماند بعضی‌ازاهل‌علم‌برآنندکه زیادتی‌حرف **ز** در رازی ومروزی واصطخرزی مخصوص بانسان نبوده وهرچیزی راکه خواهند بری و مرو و اصطخر نسبت دهند بهمان روش استعمال نمایند ، لکن اکثر ایشان این نسبت را بانسان اختصاص داده وگویندکه درنسبت غیر انسان از لباس ومتاع وغیره ، رازی ومروزی واصطخرزی‌نگویند. اینکه بیانی شهرری‌اشارتی شد منافاتی باقول تلخیص‌الاثار نداردکه موافق‌آنچه از او نقل‌شده بانی‌آن هوشنگ وکیومرس بوده زیرا تبدیل اسامی بلدان و تغییر نسبت‌آنها باکابر وقت ازعادات دیرینهٔ زمان بوده ونظائر آن در این عصر حاضر ما نیز بسیار است. **اَلْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ**، پوشیده‌نماندکه رازی‌دراصطلاح رجالی ، از اوصاف بسیاری از رواة و محدثین میباشد مثل احمد بن اسحق ، احمدبن حسن، احمد بن سعید ، اسعد بن سعید ، محمد بن احمد ، محمد بن جعفر وغیر ایشان و ترجمهٔ حال همه‌شان موکول بعلم رجال بوده ودراینجا فقط بعضی‌از معروفین وموصوفین بهمین نسبت ازدیگر طبقات را تذکر میدهد .

رازی

محمد بن ادریس - حافظ حنظلی ، مکنّی بابوحاتم ، از اکابر علمای اهل سنّت میباشدکه درطبقهٔ بخاری و نظائر وی بود ، درماه شعبان ۲۷۷ھ قمری درگذشت . پسرش ابومحمد عبدالرحمن حافظ ملك ری نیز از اکابر علما و عرفا و درعلوم متنوعه خصوصاً در رجال بحری بیکران‌بوده واز ابدالش میشمارند . درفقه و اختلاف تابعین و صحابه مصنّفات بسیاری دارد .

۱- **الزهد** ۲- **المراسیل** که بسال ۱۳۲۱ھ در حیدرآباد هند چاپ شده است ۳- **المسند**. وی بسال۳۲۷ھ قمری (شکز) درگذشت. (ص ۲۸ مط وغیره)

رازی

محمد بن زکریا - مکنّی بابوبکر،معروف‌بطبیب‌المسلمین، ملقّب بجالینوس‌العرب، طبیبی است بی‌مانند ، حکیمی‌است دانشمند، از مشاهیر حکمت و منطق و هندسه . در بدایت حال بمناسبت شغل زرگری‌که داشته بصنعت اکسیر پرداخت ، دراثر بخار ودخان عقاقیر و ادویّه چشمهایش ورم‌کرد، برای معالجه بطبیبی مراجعه نمودآن طبیب نیز پانصد اشرفی طلا بعنوان حق‌المعالجه از او گرفت وگفت ،کیمیا همین است نه عملیّات تو، اینك ترك‌کیمیاکرده و درسنّ بیشتر از چهل سالگی بتحصیل طبّ پرداخت تاآنکه مرجع تمامی اطبای عصرخود شد ودر زمان مکتفی بالله عباسی (۲۸۹ـ۲۹۵ھ ق) ریاست اطبّای بغداد بدو موکول‌گردید درفطانت و ذکاوت و اصابت معالجات او نوادری منقول است، بیماران را بسیار مهربان‌بود، فقرا را بطور رایگان و مجّانی معالجه میکرد ، از مال خودش منزل و دوا و غذا میداد . گویند علم طب معدوم بوده و جالینوسش بوجودآورد و احیا نمود و پاشیده و پراکنده بوده و محمد بن زکریا جمعش‌کرد وناقص بوده و ابن‌سینا بدرجهٔ‌کمالش رسانید، اینك چنانچه مذکور شد به **طبیب‌المسلمین** و **جالینوس‌العرب** شهرت یافت. ازکلمات طریفهٔ او است : مرض بسیار سریع‌الزوال است اگر طبیب دانا و مریض مطیع باشد . نیزگوید : باقدرت بطبابت غذائی ، معالجهٔ دوائی غلط است و با امکان معالجه با دوای مفرد یا قلیل‌الاجزاء نباید با دوای مرکب یاکثیرالاجزاء معالجه نمود . مصنّفات سودمند او در

طب و معارف طبیعیّه بسیار و ناسخ کتاب‌های اطبّای سلف بوده و متجاوز از دویست میباشدکه بعضی ازآنها را می‌نگارد :

۱- آثارالامام الفاضل المعصوم ۲- الاعضاء ۳- الامام والمأموم ۴- امراض الاطفال ۵- الایساغوجی ۶- برءالساعة در طب که در بیروت چاپ شده است **۷- التدابیر ۸- التدبیر ۹- الترتیب** هرسه در صنعت وکیمیا **۱۰- الجامع** یا **الجامع‌الکبیر** یا **الجامع الحاصر لصناعةالطب** یا **الحاصر لصناعةالطب** و ظاهر بعضی‌آنکه اینها همه اسامی مختلفهٔ‌کتاب حاوی مذکور در زیر هستند **۱۱- الجدری والحصبة** که در بیروت و لیدن چاپ شده است **۱۲- الجرح والتعدیل** که دو نسخه‌ازآن درخزانهٔ مصرموجود است **۱۳- جمل‌المعانی** درمنطق **۱۴- جمل‌الموسیقی ۱۵- الحاوی** درطب‌که بسیار نافع و مرجع اطبای بعد از او بوده و از آن‌کتاب بسیار نقل می‌کنند **۱۶- الحصی المتولد فی‌الکلی والمثانی** که با ترجمهٔ فرانسوی آن در لیدن چاپ شده است **۱۷- الطب‌الملوکی ۱۸- الطب المنصوری** که برای ابوصالح منصور سامانی تألیفش داده است **۱۹- القوانین الطبیعیة فی‌الحکمة الفلسفیة ۲۰- الکافی ۲۱- کتاب من‌لایحضره‌الطبیب** که‌شیخ‌صدوق‌هم‌نام‌کتاب‌من‌لایحضره‌الفقیه‌را ازنام‌همین‌کتاب‌اقتباس نموده‌است **۲۲- منافع‌الاغذیة ودفع‌مضارها** که‌درقاهره‌چاپ‌شده‌است **۲۳- من‌لایحضره‌الطبیب** که ذکر شد وغیر اینهاکه بسیار و درفهرست ابن‌النّدیم و غیرآن مذکور وتا دویست و پنجاه تصنیف بدو نسبت داده‌اند. درصنعت‌کیمیا باکتشافات بسیاری نایل‌شد ودانشمندان فیزیك بمهارت وی دراین قسمت از علوم طبیعیّه معترف هستند ، مدتی نیز بتدبیرات بیمارستان بغداد پرداخت و درآخر عمر نابینا شد وبسال ۳۱۰یا۳۱۱ یادرحدود ۳۲۰ه قمری درگذشت (شی یا شیا یا شك). مخفی‌نماندکه ابوبکررازی بنوشتهٔ خزینةالاصفیاء از اکابر صوفیّه هم بشمار است، پیوسته ازخوف‌خدا درگریه بود درمکّه بخدمت‌ابوعمر زجاجی‌رسیده ودست‌ارادت‌بدو داد. غلام‌سرورهندی درتاریخ‌وفات‌او بنابرقول‌اوّل‌گوید:

چون شد از دنیا بفردوس برین حضرت بوبکر رازی اهل راز

وصل‌او(بوبکرمحبوب حبیب) = ۳۱۰ هست‌هم (صوفی‌کامل پاکباز) = ۳۱۰

(ذریعه وص ۶ هب و ۷۰۴ت و ۲۱۶ ج ۲ ع و۹۹ ج۱ مر وغیره)

رازی **محمد بن عمر بن حسین** - بعنوان قطب‌الدین رازی خواهدآمد.

رازی **محمد بن محمد بن ابی‌جعفر**- بعنوان قطب‌الدین خواهدآمد .

رازی **محمد بن ابی بکر زین الدین محمد بن ابی بکر شمس الدین بن عبدالقادر-** حنفی، ازعلمای اواسط قرن هشتم هجرت میباشدکه بسال۷۶۸ه ق درقید حیات بوده و تألیفات نافعه دارد:

۱- **انموزج جلیل فی اسئلة و اجوبة من غرائب آی التنزیل** ۲- **الذهب الابریز فی تفسیر الکتاب العزیز** ۳- **روضة الفصاحة** درعلم و بیان ۴- **شرح المقامات الحریریة** که یك نسخه ازآن درخزانهٔ تیموریه ودونسخه نیز درداراالکتب المصریةموجوداست ۵- **مختارالصحاح** در لغت که ملخّص صحاح جوهری است و بارها درقاهره وغیره چاپ شده است و سال وفات او بدست نیامد. (ص ۹۱۷ مط وغیره)

رازی **سید مرتضی ابن الداعی-** بهمین عنوان خواهدآمد.

رازی **یحیی بن معاذ -** واعظ رازی، مکنّی با بوزکریّا، از رجال طریقت معاصرین جنید بغدادی است، وقتی ببغداد رفت، زهّاد ومشایخ صوفیّه برسر وی گردآمدند، صندلی برای او تعیین کرده وخودشان پیش وی نشسته و بنای مذاکره گذاشتند. جنید خواست تکلّم کند یحیی گفت ساکت باش که تو حق حرف زدن در وقت تکلّم مردم نداری. کلمات حکیمانه ومناجاتهای عارفانهٔ یحیی بسیار است چنانچه گوید: کلام خوب خوب است و بهتر ازآن معنی آن است و بهترازآن هم عمل کردن بآن وبهترازآن نیز مزد وثواب آن وبهتر ازهمه رضای پروردگاری است. نیز گوید: **عمل کالسراب وقلب من التقوی خراب وذنوب بعددالرمل والتراب ثم تطمع فی الکواعب الاتراب هیهات انت سکران بغیرشراب - ما اکملك لو بادرت املك - ما اجلك لو بادرت اجلك ما اقواك لو خالفت هواك.** نیز گوید: **ومن لی بمثل ربی ان ادبرت نادانی و ان اقبلت ناجانی و ان دعوت لبانی، حسبی ربی حیاةالله من کل میت و حسبی بقاء الله من کل هالك - اذا مالقیت الله عنی راضیا - فان سرورالنفس فی ماهنالك.** نیز در بلخ بزیارت یکنفر علوی رفته و سلامش داد، علوی پرسیدکه دربارهٔ ما اهل بیت چه میگوئی؟ گفت: **مااقول فی طین عجن بماءالوحی و غرس بماءالرسالة فهل یفوح منها الامسك الهدی وعنبرالتقی** پس دهان اورا پراز درّکرد. فردای آن روز بدیدنش رفت یحیی گفت: **ان زرتنا فبفضلك وان زرناك فلفضلك فلك الفضل زائر او مزورا.** باسمعیل، برادر بزرگ یحیی، گفتندکه

برادرت مردم را ترك کرده پس باکه معاشرت خواهدکرد اسمعیل این سخن را به یحیی نقل‌کرد یحیی گفت چرا نگفتی باآن‌کسی‌که مردم را برای وی ترك‌کرده است .

وفات یحیی روز دوشنبه شانزدهم جمادی‌الاولی سال دویست وپنجاه وهشت هجری قمری درنیشابور واقع شد. بنوشتهٔ بعضی یحیی صد هزار درهم قرضدار بود تاآنکه بعد از چندین مسافرت بهرات رفت ، درآنجا دختری از امرای‌آن شهر که در مجلس وعظ او حاضر بوده بحسب‌امر حضرت رسالت ص‌که درخواب صادر شده‌بود سیصد هزار درهم بدو بخشیدکه صد هزار را بقرض خود بدهد و دویست هزار باقی را نیز درضروریّات خود صرف نماید ، یحیی چهار روز دیگر نیز برحسب اشارهٔ‌آن دختر در هرات وعظ کرد روز پنجم عازم دیار خود نیشابور گردید چون ببلخ رسید پسرش خیال‌کردکه اگر او بشهر خود برسد صد هزار ازآن نقدینه را بطلبکار داده و بقیه را نیز بدراویش و صوفیّه و علما خواهد بخشید و وی را محروم خواهد ساخت اینك چند نفر دیگر را باخود متّفق ساخت، علی‌الصباح سنگی‌گران برداشته و درحال سجده برسر پدر زد پس پدرگفت باید صدهزاردرهم‌بقرض‌خواهان‌بدهی‌این‌بگفت وجان داد، صوفیّه‌جنازه‌اش‌را به‌نیشابور نقل‌دادند. وقوع‌این‌قضیه‌درسال۲۵۷ یا۲۵۸هقمری(رنزیارنح)بود وبنا بردویمی کلمهٔ (برهان=۲۵۸) وبنا براوّلی کلمهٔ (مطلوب حق‌بین=۲۵۷) مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۱۵۲ ج ۲ خه و۵۹ ج ۱ لر و ۲۰۸ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

راسبی[1]

راسبی

عبدالله بن محمد - مکنّی بابومحمد ، ازمشاهیر فضلای عرفای اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکه مولد و مسکن و مدفن او بغدادبود، زمان مقتدر (متوفی بسال۳۲۰ه ق) وچند خلیفهٔ عباسی بعداز اورا درك‌کرده وازکلمات او است‌که درشرح معنی محبّت‌گفته‌است: **المحبة اذاظهرت افتضح فیهاالمحب**

۱- **راسبی** - منسوب بقبیلهٔ بنی‌راسب است‌که درخاتمهٔ باب‌کنی خواهدآمد.

و اذاکتمت قتل المحب . درسال سیصد و شصت و هفت هجری قمری درگذشت .

(ص۸۵ ج۴مه وغیره)

راسبی **عبدالله بن مسلم** یا
راسبی **عبدالله بن وهب** } ترجمهٔحال هردو موکول بکتب رجالیّه است و در تحت عنوان بنی‌راسب بشرح اجمالی دویمی خواهیم پرداخت.

راستگو **منصور بن عبدالله** - فارسی شیرازی ، مشهور براستگو ، فقیهی است فاضل امامی از علمای قرن دهم هجری، درطبقهٔ شهیدثانی (متوفّی بسال۹۶۶ه ق)که باغیاث‌الدین منصور بن امیرصدرالدین نیزمعاصر ودرشیراز اقامت داشت . **شرح مختصر الاصول سیدشریف** وکتاب **الفصول المنصوریة یاالفوائدالمنصوریة** از تألیفات منیفهٔ او است که شرح متوسط مزجی تهذیب‌الاصول علاّمهٔ حلّی وبسیارخوب است و سال وفات او بدست نیامد . (ص۶۷۵ت و۱۴۰ ۵ ج ۴ و۱۲۸۹ ج۶ ذریعة)

رأس‌الخوارج **عبدالله بن وهب** - موکول بعلم رجال است .

رأس عینی **تقی‌الدین**- طبیب ، بعنوان ابن‌الخطاب خواهدآمد.

رأس‌المدری با دال مهملهٔ بی‌نقطه **محمد بن عبدالله** و با ذال معجمهٔ نقطه‌دار جعفر بن عبدالله و عبدالله بن جعفر ثانی بن عبدالله بن امام جعفرصادق ع میباشد و ترجمهٔ حال ایشان وجهت نسبت و دال و ذال بودن حرف بعداز میم موکول بعلم رجال است .

رأس‌المدققین **محمدبن علامهٔ حلی**- بعنوان فخرالمحقّقین خواهدآمد.

رأی‌المذری باذال‌معجمه، دربالادرضمن‌رأس‌المدری(بادال‌مهمله)مذکورشد.

رأس‌المؤلفین **عبدالملك بن محمد**- بعنوان ثعالبی نگارش دادیم.

رأسی **عبدالله بن مسلم**- بصری وعمربن حسن بن **عبدالکریم** وبعض‌دیگر از روات و محدّثین میباشد وشرح حال‌ایشان موکول‌بعلم رجال است . نسبت‌آن یا ببیع‌الرأس (کلّه‌فروشی) ویا خود بیکی از بلادی است‌که با رأس

موسوم میباشد مثل رأس‌الاکحل که دیهی است دریمن ، رأس‌الانسان که کوهی است در مکّه ، رأس‌الحمار که شهری است درنزدیکی حضرموت ، رأس‌الکلب که دیهی‌است در قومس وعقبه‌ایست دریمامة وغیر اینها واحتمال بعید هم هست‌که بجریر بن‌عطیهٔ‌خطفی (ملقّب بذوالرأس) منتسب باشد .

راشدی در اصطلاح رجالی ، لقب ادهم بن خطره ، قاسم بن یحیی ، محمد بن عمرو، هشام بن ابراهیم و جمعی دیگر بوده وترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

راصد **محمد بن معروف** - بعنوان تقی‌الدین نگارش دادیم .

راضی شاعری است اصفهانی‌که در نقّاشی نیز ماهر و بزمانای نقّاش معروف بود، **دیوان شعر** ویك **مثنوی** دارد و از او است:

گر وحشیانه از روش خلق می‌رمم — عذرم بسی بجا است‌که آدم ندیده‌ام

بسال۱۱۱۲ه قمری (غقیب) درقیدحیات بوده‌است. (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

راغب[1]

راغب‌اردبیلی **میریوسف**- ازشعرای‌ایران میباشد واین رباعی را درحال‌احتضار و جان‌کندن‌گفته است :

ای دل قرارگیر، نه وقت تپیدن است — ای دیده‌خون‌مبارکه هنگام‌دیدن‌است

می در قدح‌کنید حریفان وگل بجیب — رسم عزای ما نه‌گریبان دریدن است

زمان زندگانی او بدست نیامد . (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

راغب‌اصفهانی از مشاهیر علمای عامّه میباشدکتاب **احتجاج‌القران** از تألیفات‌او است . بسال ۳۹۹ه قمری (شصط) درگذشت ، نام و مشخّصات

۱- **راغب**- عنوان مشهوری چندی ازعلما و شعرا و طبقات دیگر میباشد، ازآنروکه باسم مسکن وموطن خودشان معروف بلکه نام شخصی بعضی‌ازایشان معلوم نبوده اینك بارعایت ترتیب دراسامی محل ایشان مینگاریم .

دیگرش معلوم نشد و محتمل است که راغب نام او باشد. (ص ۲۲۴۷ ج۳س)

راغب اصفهانی

حسین بن محمد بن مفضل - یا فضل بن محمد، مکنّی بابوالقاسم، معروف براغب اصفهانی ، شافعی یا معتزلی از اکابر علمای عامّه میباشد که درلغت وعلوم و فنون ادبیّه و عربیّه و شعر وحدیث وکتابت وکلام وحکمت و اخلاق ، طاق و شهرهٔ آفاق و مراتب فضل وکمال او مقبول و مسلّم عامّه و خاصّه بود و قرین امام غزالیش میشمارند. بعضی ازعلما باستناد اینکه از اهل‌بیت عصمت ع بسیار روایت کرده و درموقع روایت از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع فقط با عبارت امیرالمؤمنین تعبیر آورده وازخلفای دیگر حتی‌الامکان روایت نکرده و نظائر اینها نسبت تشیّع بدو داده‌اند . ازکتاب اسرارالامامهٔ حسن بن علی طبرسی نقل است که راغب از حکمای شیعهٔ امامیّه بوده و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **افانین البلاغة** ۲- **الایمان والکفر** که دارای طرزی عجیب وفوائدحسنه بوده وبنوشتهٔ بعضی، از بعض‌فقرات آن اشعری مذهب بودنش استظهارمی‌شود ۳- **تحقیق‌البیان‌فی‌تأویل القرآن** ۴- **تفسیر القرآن** که غالب تحقیقات بیضاوی‌ازآن‌مأخوذشده و **بجامع‌التفسیر** معروف است ۵- **تفصیل‌النشأتین و تحصیل‌السعادتین** درمعرفت نفس و مبدأ و معادکه دارای سی وسه فصل بوده و درمصر و قاهره و بیروت چاپ شده است ۶- **الذریعة الی مکارم‌الشریعة** ۷- **جامع‌التفسیر** که ذکر شد درآداب و اخلاق وتصوف ومواعظ حسنه وگاهی ازحکایات کلیله و دمنه را نیز درآن نقل میکند ودومرتبه درقاهره چاپ شده است ۸- **محاضرات الادباء و محاورات‌الشعراء والبلغاء** که چند مرتبه درقاهره چاپ شده است ۹- **المفردات فی‌غریب‌القرآن** یا **مفردات‌القرآن** درتحقیق موادّلغات دردومجلّد، یك‌مرتبه مستقلا ویك مرتبه نیز در حاشیهٔ نهایهٔ ابن‌الاثیر در قاهره چاپ شده است ۱۰- **مقدمة‌التفسیر** که در مصر درآخر تنزیه‌القرآن قاضی عبدالجبّار بن‌احمد چاپ‌شده‌است. کتاب ذریعهٔ مذکور بسیار مرغوب و در رشتهٔ خود بی‌نظیر است ، امام غزالی نیز بسیارش ستوده و پیوسته مصاحبش بودی و بعضی از اهل خبره باخلاق ناصری خواجه ترجیحش دهند و ازاشعار آن‌کتاب است :

ز صد هزار محمدکه در جهان آید | یکی بمنزلهٔ جاه مصطفی نشود
اگرچه عرصهٔ عالم پراز علی گردد | یکی بعلم و سخاوت چو مرتضی نشود
جهان‌اگرچه‌زموسی‌وچوب‌خالی‌نیست | یکی‌کلیم نگردد یکی عصا نشود

کتاب محاضرات مذکور نیز پاره‌ای نوا درحکم و حکایات طریفه را حاوی است‌که در تمامی‌آنها متفرّد میباشد درآن‌کتاب گوید ،کودکی بمعلّم‌گفت در خواب دیدم‌که بدن من‌آلوده بنجاست وبدن شما سراپا انگبین‌است معلّم‌گفت‌که‌آن اعمال بد تو واین‌افعال خوب من‌است‌که عمل هرکسی را مثل لباس، دربرکنند، کودك‌گفت تتمّهٔ خوابم راگوش کن نیزدیدم‌که من‌بدن‌ترا میلیسم وتو هم بدن مرا ، معلّم‌گفت: **اغرب‌لعنك‌الله** وازحضور خودش راند ، نیزکودکی این‌آیه را نزد معلّم خود خواند : **فَاخْرُجْ مِنْهٰافَاِنَّكَ رَجِيمٌ** معلّم‌گفت‌آن پدرکشخان (دیّوث)خود تست پس این‌آیه را خواند: **وَ اِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي اِلىٰ يَوْمِ الدّينِ** ومکرّرش‌مینمود، سپس‌گفت : **عليك و على ابويك** کودك‌گفت درآیه ، **وعلى ابويك** نیست و لکن **عليك**. وفات راغب ، بنابرآنچه در روضات‌الجنّات ازکتاب اخبارالبشر نقل‌کرده بسال۵۶۵ه قمری (ثسه) بوده‌است ودر معجم‌المطبوعات سال۵۰۲ه نوشته است . (ص۲۴۹ت و۱۳۹۹هب و۹۲۱مط و مواضع متفرقه از ذریعة)

راغب‌شیرازی **میرزا غلامحسین-** دراوائل قرن حاضرچهاردهم‌هجرت ازشعرای شیراز بوده و از او است :

دمی در خلوتی با دلستانی | به از عمری است اندرگلستانی
تنم ازمویه شد چون موی‌باریك | ز تاب طرّهٔ لاغر میانی
چو کامم از حرم حاصل نگیرد | نیاز آرم سوی دیر مغانی

بسال ۱۳۰۳ه قمری (غشج) درقصبهٔ جهرم از مضافات فارس درگذشت. (ص۵۵۷عم)

راغب قمی یا **راغب کاشانی** **حکیم عبدالله -** پسرحکیم‌اسمعیل، از افاضل‌قرن یازدهم‌هجرت و اوایل قرن دوازدهم را نیز دریافته‌است. دراکثرعلوم متداوله ماهر بود، اغلب‌خطوط را خوب می‌نوشت، شعر خوب می‌گفت، نخست براغب متخلّص

بوده ودر اواخر بوحدت تخلص میکرد و از او است :

وحدت نتوانی چـو عیانش دیدن با دیده مجوی جسم وجانش دیدن

معشوق بشیرینی شکّر خواب است تا دیـده نبنـدی نتوانش دیـدن

نیز درتاریخ جلوس شاه صفی صفوی معروف بشاه سلیمان که سال هزار و هفتاد وهفت از هجرت است قصیده‌ای گفته که هرمصراع آن تاریخ ابجدی جلوس است و ازآن جمله فقط دوبیت ذیل را درتذکرهٔ نصرابادی نقل کرده است :

مژده‌ها ازگلشن ایمان چوگل سرزد صفی دم چوصبح ازنور رأی اهل حیدر زد صفی

سنجها گردون ز شادی زد بمهر ومه بهم از دوال کام تـا طبـل سکنـدر زد صفی

هرمصراع بحساب ابجدی = ۱۰۷۷ .

مخفی نماندکه راغب در اصل کاشانی بوده لکن بجهت کثرت اقامت در قم بقمی شهرت داشته است . (ص ۳۶۴ و۴۷۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

راغب هندی **میرمبارک‌الله خان** - ازشعرای قرن سیزدهم هندوستان وازمتولدین سال هزار و دویست و دویم هجرت میباشد ، **دیـوانـی مرتب** و **منظومهٔ ساقی‌نامه** و **منظومهٔ فراق‌نامه** ازآثار وی بوده و این شعر از او است :

ز اضطراب خـودآرام یافتم راغب بسان جنش گهواره شد تپیـدن من

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

رافعی[1]

رافعی **امام‌الدین** - بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام، ازشعرای هندوستان میباشد، کتـابی تدوین نام و بعضی تألیفـات دیـگر دارد و ظاهرآ نکه او غیراز رافعی قزوینی مذکور در ذیل میباشد و لکن اظهر اتّحاد است .

(ص۲۲۵۱ ج ۳ س)

۱ـ **رافعی**- درضمن ترجمهٔ حال اسمعیل بن‌حکم رافعی، درکتاب تنقیح‌المقال گوید که او ازآل ابی‌رافع‌ازموالی حضرت رسالت ص بوده و رافعی گفتن نیز بجهت انتساب بجد مذکورش میباشد . دراینجا بعضی از مشهورین یا موصوفین بهمن نسبت را تذکر میدهد.

رافعی **حسین بن محمد بن جعفر-** بعنوان **خالع** مذکور افتاد .

رافعی **عبدالکریم بن ابی‌سعید -** محمد بن عبدالکریم بن فضل بن‌حسن فقیه شافعی قزوینی ، ملقّب بامام‌الدین، مکنّی بابوالقاسم، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه درعلوم دینی و دیگر علوم متداوله بی‌عدیل و از تلامذهٔ شیخ منتجب‌الدین قمی (متوفی بسال ۵۸۵ﻫ قمری) بود وتألیفات بسیاری دارد:

۱- **الامالی‌الشارحة علی‌مفردات‌الفاتحة** ۲- **الایجاز فی‌اخطارالمجاز** ۳- **التدوین فی‌اخبار قزوین او فی‌علماء قزوین** ۴و۵- **شرح صغیر وشرح‌کبیر** بروجیز امام غزالی ونام این شرح‌کبیر **فتح‌العزیز علی‌کتاب‌الوجیز** بوده و درجلالت مؤلف خود کافی و دونسخهٔ خطّی ازآن بشمارهٔ ۲۳۷۸ و ۲۳۷۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۶- **شرح مسندالشافعی** ۷- **العزیز فی‌شرح الوجیز**که بنوشتهٔ بعضی، نام اصلی‌همان شرح‌کبیر مزبور موسوم بفتح‌العزیز است وازآن‌روکه بزعم‌بعضی، لفظ عزیز جزبرقرآن مجید نباید اضافه شودآنرا فتح‌العزیز نامند ۸- **فتح العزیز**که در دوفقره پنجم و هفتم فوق مذکور است ۹- **المحرر** یا **محررالتدوین** وظاهرآن‌است که‌غیرازکتاب‌تدوین‌مذکور فوق است . رافعی با آن همه مراتب عالیهٔ علمی دارای قریحهٔ صافی شعری هم بوده و از او است :

درجامه صوف بسته زنّار ، چه سود در صومعه رفته دل ببازار ، چه سود
ز آزارکسان راحت خود میطلبی یك راحت وصد هزارآزار ، چه سود

رافعی بسال۶۲۳یا۶۳۳ﻫ قمری (خکج یا خلج) درقزوین درگذشت. در ریاض‌العارفین، صاحب ترجمه را برافعی نیشابوری عنوان‌کرده قزوینی بودن اورا بتاریخ‌گزیده نسبت داده است و حال‌آنکه خودش در عنوان رافعی قزوینی‌گویدکه نامش ابوسعید و پدر امام‌الدین رافعی است (که همین عبدالکریم است) .

(ص ۱۴۰هب و ۲۲۱ ج۱ مع و۲۲۵۱ ج۳س و فهرست مدرسهٔ سپهسالار و ۷۴۲ت)

رافعی **محمد بن عبدالکریم بن فضل-** قزوینی ، مکنّی بابوسعید ، پدر رافعی عبدالکریم‌فوق، عالم فاضل حکیم عارف شاعر ماهر بود،

معاصرش خاقانی بسیارش ستوده و از او است :

طلب کردن علم از آن است فرض — که بی‌علم، کس‌را بحق راه نیست
کسی ننگ دارد ز آموختن — که از ننگ نادانی آگاه نیست

زمان وفاتش بدست نیامد و شاید اوائل قرن هفتم را دریافته باشد . (ض وغیره)

رافقی **حسین بن محمد** - چنانچه بعضی گفته‌اند و بعنوان خالع مذکور افتاد. دراصطلاح رجالی ، عبیدالله رافقی وشرح‌حالش موکول بکتب رجالیه میباشد و نسبت‌آن برافقه است‌که بفرمودهٔ قاموس ، دیهی‌است دربحرین و شهری است درکوهستان و نام دوموضع دیگر و نیز شهری است در ساحل فرات‌که امروز به رقه معروف‌است. درمراصدگوید، رافقه شهری بودکه بناهای‌آن به رقه متّصل و فاصلهٔ‌آنها سیصد ذراع بود، اخیراً رقه خراب شده و رافقه معروف به رقه‌گردید وبعد از غلبهٔ تاتار تا امروزآن هم خالی از سکنه شده است ، انتهی .

راقم **مصطفی** - از مشاهیر خطّاطین عثمانی میباشدکه صد مصحف شریف نوشته ودرسال ۱۱۸۱ه قمری (غقفا) درگذشت.
(ص ۲۲۵۱ ج ۲ س)

راکانی با رای مهمله (بی‌نقطه) ویامعجمه(با نقطه) دراصطلاح رجالی، لقب خیران بن اسحق، ازاصحاب حضرت امام‌علی‌النقی‌ع بوده وشرح حالش موکول بکتب رجال میباشد وچنانچه خواهدآمد، زاکان با زای نقطه‌دار قبیله‌ایست‌ازعرب‌که درقزوین‌سکونت‌کرده‌اند وظاهراً بی‌نقطه‌نوشتن‌از تصحیف‌کتاب‌است.

رامشگی **علی بن عیسی** - ترجمهٔ‌حالش‌درعلم‌رجال‌میباشد، درتنقیح‌المقال گوید، گویا رامشك معرّب رامش یکی از دیهات بخارا است و رامش بنوشتهٔ مراصد بضمّ میم است .

رامشی **محمد بن محمد بن احمد** - رامشی نیشابوری ، مکنّی بابونصر، ادیب قاری نحوی محدّث‌لغوی، درقرائات وعلوم حدیثیّه مبرّز بود ، درلغت و فنون عربیّه حظّی وافر داشت . فنون ادبیّه را از ابوالعلاء معرّی و

وغیراو فراگرفت ، درنیشابور باملای حدیث پرداخت ، شعرخوب نیزمی گفته وازاوست.

و اذالقیت صعوبـة فی‌حاجة فاحمل صعوبتهـا علی‌الدینـار
وابعثـه فی‌ما تشتهیـه فانـه حجرپلین سائـر الاحجـار

درماه جمادی‌الاولی سال ۴۸۹ھ قمری (تفط) درهشتاد و پنج سالگی درگذشت .

(ص ۴۵ ج ۱۹ جم)

رامهرمزی **حسن بن مفضل** - بعنوان کاتب خواهدآمد .

رامی **حسن بن محمد** - شاعرتبریزی بعنوان شرف‌الدین خواهدآمد .

رانکوئی **عبدالرزاق** - درضمن ترجمهٔ ملاعبدالرزّاق‌لاهیجی جیلانی تحت عنوان فیّاض خواهدآمد .

رانکوئی **عبدالرزاق بن مولی میرگیلانی** ، رانکوئی ، شیرازی‌ّ المولد والمسکن، ازاکابرعلما ومتکلّمین‌امامیّه‌میباشد، باملاعبدالرزّاق فیّاض‌لاهیجی (متوفّی دراواسط قرن‌یازدهم‌هجرت)معاصر بود ومؤلف‌کتاب **تحریرالقواعد الکلامیة فی‌شرح الرسالة الاعتقادیة** میباشدکه شرح قواعدالعقائد محقّق طوسی است . سال وفاتش بدست نیامد . ظاهرآنکه ، **رانکو** موضعی است از بلادگیلان .

(سطر ۱۲ ص۳۵۳ت)

راوندی[۱]

راوندی **احمد بن یحیی بن اسحق** - ازمشاهیر علمای تناسخیّه میباشدکه در نواحی‌خراسان بنشرعقائدباطلهٔ‌خودپرداخت‌وازتألیفات‌اواست:

۱- الزمرد ۲- الفرید ۳- اللامع ۴- نصیب‌الـذهب که دراکثرآنها بمغایرت

۱- **راوند** - بفتح واو ، دیهی یا شهری است‌کوچك در قرب کاشان و اصفهان و هم شهری است قدیم درموصل و مراد دراینجا اول است . لفظ راوندی دراصطلاح رجالی عبارت از احمد بن فضل‌الله، حسین بن ابی‌الفضل ، علی‌بن سید امام وجمعی دیگر میباشدکه شرح‌حال ایشان موکول بکتب رجالیه است و دراینجا بعضی دیگر از معروفین بهمین نسبت راوندی را تذکر میدهد .

عقائد حقّهٔ اسلامیّه سخن گفته واز اینرو بزندیق شهرت داشت و درسال ۲۹۳ه قمری (رصج) بخاك رفت . (ص ۲۲۶۰ ج ۳ س)

راوندی **سعید بن هبةالله-** بعنوان قطب‌الدین خواهدآمد .

راوندی **فضل‌الله بن علی -** بعنوان ضیاءالدین خواهدآمد.

راوی **محمد گروسی -** ملقّب بفاضل ، ازشعرای عهد فتحعلی‌شاه‌قاجار میباشدکه اندکی از زمان محمدشاه را نیزدرك کرده‌است. اصلش از طائفهٔ بایندری ترکمان و مولدش ناحیهٔ‌گروس از اعمال همدان بوده واز اوست:

دل دیوانه کجا بند پذیرد ، مگرش — شکن زلف بتی نام کنم زندان را
گرنه ازآتش دل خشك شدی دیدهٔتر — خلق راگفتمی آماده شدن طوفانرا
شاید از دیدهٔ گریان مرا عذر نهد — هرکه بیند نظری‌آن دهن خندانرا

بسال ۱۲۵۲ه قمری (غرنب) درپنجاه وچهار سالگی درگذشت و **کتاب انجمن خاقان** که تذکرهٔ شعرای عهد فتحعلی شاه میباشد از او است. (ص ۱۴۲ ج ۲ مع وغیره)

راویه **حماد بن ابی‌لیلی شاپور -** یا میسرة، یاهرمز بن مبارك‌بن‌عبدالله، یا عبیدهٔ دیلمی‌کوفی ، مکنّی بابوالقاسم ، معروف براویه ، از مشاهیر علمای تاریخ و لغت عهد بنی‌امیّه میباشدکه درمعرفت وقایع و اخبار و اشعار و انساب و لغات عرب داناترین مردم در طبقهٔ اوّل از لغویّین‌کوفه بود ، خلفای بنی‌امیّه صله‌های بسیاری بدو داده و بدیگرانش مقدّم میداشته‌اند. ولید بن یزید اموی ازسبب این‌لقب مشهوری وی (راویه) که بمعنی‌کثیرالروایه است استفسار نمودگفت ، اشعارهریك از شعرا راکه معروف خلیفه بوده ویا مسموعش‌باشد نقل و روایت میکنم وبیشترازآن، اشعارکسانی را درخاطر دارم‌که نه معروف خلیفه بوده و نه مسموعش‌گردیده است ، از مقدار محفوظات‌او سؤال نمودگفت‌که بسیار است لکن درهریك‌ازحروف معجمه، علاوه برمقطّعات و متفرّقات ، صد قصیدهٔ بزرگ از اشعار شعرای جاهلیّت میخوانم چنانچه ازکلمات شعرای اسلام اصلا درآنها نباشد اینك خلیفه از راه امتحان امر بخواندن نمود،

راویه‌آن مقدار از اشعار فرو خواندکه خلیفه خودش خسته‌شده ودیگری را بجای‌خود بگماشت‌که تمامی‌آنچه راکه ادعاکرده‌بخواند پس دوهزار ونهصد قصیده أزقصائد زمان جاهلیّت فرو خواند و بصلهٔ صد هزار درهم نایل‌گردید . بالجملة نوادر بسیاری درحق وی مذکور است ، بسال یکصد و پنجاه و پنج هجری قمری درشصت سالگی درگذشت. مخفی‌نماندکه نام پدر راویه مابین‌شاپور ومیسره وهرمز مردّد میباشد درروضات‌الجنّات پس‌ازآنکه اورا بعنوان حماد بن ابی‌لیلی شاپور مذکور داشته در پایان‌کلامش‌گویدکه موافق‌گفتهٔ طبقات‌النحاة این مرد بعینه حمادبن هرمز ابی‌لیلی است‌که زبیدی اورا در طبقهٔ اوّل از لغویّین‌کوفیّین مذکور داشته است. ابن‌خلّکان نیز اورا مثل روضات عنوان کرده وگویدکه بعضی نام پدرش را میسره‌گفته است ونیز ابن‌خلّکان درآخر ترجمهٔ‌حال راویه‌گویدکه او در علوم عربیّه قلیل‌البضاعة بود ،گویندکه قرآن مجید را حفظ‌کرد و درسی وچند جا تصحیف نموده است . (ص۱۸۰ج۱کا و۲۶۱ت و۲۵۸ج۱۰جم)

راهب در اصطلاح رجالی ، لقب **بحیر** یا **بحیرای راهب** مشهورمیباشد که موقع مسافرت حضرت رسالت ص (که دربیست سالگی بشام رفته و دراثنای راه بدرخت سدر تکیه فرموده) بنبوّت‌آن‌حضرت خبرداده‌بود بشرحیکه درمحل خود نگارش یافته است . (تنقیح‌المقال)

راهب‌قریش **ابوبکر بن عبدالرحمن** -که تحت‌عنوان**فقهاء سبعه** خواهدآمد.

راهبی **غضنفر**- شاعر ایرانی ، بعنوان صبری غضنفر خواهدآمد .

رئیس **علی بن حسن**- بعنوان صردر خواهدآمد .

رئیس **علی بن عباس** - بعنوان مجوسی خواهدآمد .

رئیس **محمد بن حسین** - بعنوان ابن‌العمید درباب‌کنی‌خواهدآمد.

رئیس‌الاطباء **علی بن رضوان** - بعنوان ابی‌رضوان درباب‌کنی خواهدآمد.

رئیس‌المحدثین **محمد بن علی بن حسین** - بعنوان صدوق‌خواهدآمد.

رباطی در اصطلاح رجالی، **علی بن حسین بن رباط** میباشد، درحرکهٔ اوّل‌آن در تنقیح‌المقال سه وجه ذکرکرده، کسر و ضمّ اوّل با تخفیف و یا فتح‌آن با تشدید و تحقیق مراتب در علم رجال است.

رباعی **شیخ رباعی** - مشهدی، از شعرای ایران میباشد، ازآن‌روکه اکثر اشعارش ازقبیل رباعی‌بوده‌بهمین وصف رباعی وشیخ رباعی شهرت یافته و از اوست:

ازگل طبقی نهاده کاین روی من است	وزمشك خطی‌کشیده‌کاین موی‌من‌است
صد نافه بباد داده کاین بوی من است	آتش‌بجهان درزده‌کاین خوی من‌است

اسم و زمان و مشخّصات دیگرش بدست نیامد. (ص ۲۲۶۵ ج ۳ س)

ربانی **میرزا محمدحسین** - شاعرکه بعنوان‌جناب‌گرگانی مذکور افتاد و لقب‌چندتن‌دیگر نیزهست‌که‌بعنوان‌عالم‌ربّانی‌اشاره‌خواهیم‌نمود.

ربعی[1]

ربعی اوس‌بن‌عبدالله، حارث بن زید بن جاریه، حذیفة‌بن‌عامر، حسن بن‌علی و بعضی‌دیگرمصطلح‌علم‌رجال‌بوده و رجوع بدانجانمایند.

ربعی **صاعد بن حسن بن عیسی** - ربعی بغدادی، مورّخ، ادیب لغوی شاعرماهرسریع‌الجواب، مکنّی باوالعلاء، درعلم‌لغت ومعرفت مشکلات‌آن خبیر و از ادبای فضلای اوائل قرن پنجم هجرت بود، از ابوعلی فارسی و ابوسعید سیرافی ونظائر ایشان روایت‌نموده ودرحدود سال سیصد وهشتاد هجرت‌باندلس

۱- **ربعی** - بروزن هندی، نام چند تن ازمحدثین است و بروزن عربی منسوب بقبیلهٔ ربیعه میباشد. در تنقیح‌المقال در ترجمهٔ حال اوس بن عبدالله ربعی‌گویدکه ربعی بفتح اول و ثانی و یا بضم اول، درنزد محدثین و بسکون ثانی نزد علمای انساب، منسوب به ربعة بن غطریف از قبیلهٔ ازد است وظاهرآن است‌که ربعة بن غطریف پدر وسرسلسلهٔ یك قبیله است، از بعضی نقل‌کرده‌که ربعة، پسر غطریف اصغر بن عبدالله بن غطریف اکبربوده و از ابن‌عباس و عایشه استماع حدیث نموده است باری بعضی‌از معروفین بهمین نسبت (ربعی) را تذکر میدهد.

رفت. **کتاب الفصوص** را برای منصور بن ابی‌عامر که والی آن دیار بوده تألیف داد و بصلهٔ پانصد اشرفی طلا نایل‌گردید. از آن‌روکه متّهم بکذب بوده‌کتاب وی قابل‌اعتنا نبود. منصور نیز پس‌ازآنکه کذب و بی‌مبالاتی او مکشوف گردید و بطلان مطالب آن‌کتاب معلومش شدآن را در دریا انداخت، یکی از شعرا دراین‌باب‌گفته است :

قدغاص فی‌البحر کتاب‌الفصوص و هکذا کل ثقیل یغوص

پس صاعد شنیده و این بیت را انشاءکرد :

عاد الی عنصره انما یخرج من قعرالبحور الفصوص

نوادر بسیاری بدو منسوب میباشد و بسال ۴۱۷ھ قمری (تیز) درصقلیه وفات یافت.
(ص ۲۴۸ ج ۱کا)

ربعی
علی بن عیسی بن فرج بن صالح - ربعی‌القبیلة،ابوالحسن‌الکنیة، شیرازیّ‌الاصل، بغدادیّ‌المسکن والمدفن، از اکابر علمای عربیّه ومشاهیر نحویّین و ادبا وفنون ادبیّه و ازپیشوایان علم نحو میباشد. ادبیّات را دربغداد از سیرافی فراگرفت، پس بشیراز رفته وبیست سال بابوعلی فارسی تلمّذ نمود، باز ببغداد برگشت. ابوعلی می‌گفته‌که چیزی ازمسائل نحویّه وفنون عربیّه نمانده‌که ربعی محتاج بسؤال‌آن باشد، نیزگوید: اگر ازمشرق تا بمغرب سیاحت‌کنم‌کسی را پیدا نخواهم‌کردکه معرفتش در نحو بیشتر از ربعی‌باشد. ابن‌خلّکان‌گوید روزی ربعی درکنار دجله‌گردش میکرده، دیدکه سید مرتضی وسید رضی وعثمان بن جنی درکشتی نشسته‌اند درآن‌حال‌گفت عجب‌تر از احوال شریفین‌آن است‌که عثمان نزد ایشان نشسته وعلی(که خود ربعی است) درکنار شط دور از ایشان راه می‌رود باری از تألیفات ربعی است :

۱- **البدیع** در نحو ۲- **شرح‌الایضاح**که ایضاح‌استاد خود ابوعلی فارسی را شرح کرده‌است ۳- **شرح‌البلغة** ۴- **شرح‌مختصرالجرمی**. ربعی بسال۴۲۰ھ قمری (تك) درنود و دو سالگی دربغداد درگذشت.

(ص۳۷۴ج۱کا و۴۸۳ت و۷۸ج۱۴جم و۷۱صف و۶۹ ج۶مه و۱۷ج۱۲تاریخ بغداد)

ربعی
عیسی‌بن‌ابراهیم بن محمد - یمنی ربعی فقیه فاضل **نحوی‌لغوی‌که النظام الغریب** در لغت از تألیفات او است. این‌کتاب فقط در

لغات اشعار بوده و درقاهره چاپ شده است . وی بسال ۴۸۰ﻫ قمری (تف) درگذشت.
(ص ۹۲۷مط)

ربیعة الرأی ربیعة ابن ابی‌عبدالرحمن‌فروخ - مکنّی با بوعثمان، محدّث مشهور عامی که فقیه اهل مدینه بود ، نخستین‌کسی است که در احکام شریعت باب عمل برأی وقیاس را مفتوح نمود ، دراین موضوع کتاب نوشت وفتوی داد، مسائل مردم را روی همین دواصل‌جواب داد، درتشیید مبانی واستحکام اساس آنهااهتمام تمام بکار برد و بهمین جهت بربیعةالرأی شهرت یافت و او جماعتی از صحابه را دیده است . مالك بن انس از ائمّهٔ اربعهٔ اهل سنّت ، از وی اخذ و روایت‌کرده ومی‌گویدکه حلاوت فقه بعد از وفات ربیعه ازبین رفت . از ربیعة پرسیدند چطور شدکه شاگردت مالك، بجهت تو، از ناز و نعمت دنیا محظوظ ومتنعّم شد لکن‌خودت ازعلم خود حظّی نبردی؟گفت یك مثقال اقبال بهتر از یك‌بار علم است . در روضات‌الجنّات‌گوید حمدالله مستوفی از ربیعه نقل‌کرده است‌که پنج طایفه در عالم نادرالوجود هستند : عالم زاهد ، فقیه صوفی ، غنی متواضع ، فقیر شاکر، سید علوی سنّی و شاید پنج طائفهٔ دیگر نیز درنادرالوجود بودن ملحق بایشان شوند . بازاری متورّع ، بدوی فقیه ، زیبای باعفت، پرطمع عزیز، شاعر صادق . ربیعه بسال ۱۳۶ﻫ قمری (قلو) در شهر هاشمیّه از توابع شهر انبار از بلاد عراق عرب درگذشت . (ص ۲۸۲ت)

رجانی در اصطلاح رجالی ، لقب حسین بن عبدالله ، عبدالله بن محمد وغیره بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

رجان (بروزن عطّار) نام وادی بزرگی است از نجدکه این نسبت هم بدان وادی‌است و نیز نام بلده‌ایست‌که بنوشتهٔ قاموس آن را ارجان نیزگویند . مخفی نماندکه رجان (که حرف‌آخرش نون است) غیراز رجاز است (که‌آخرش حرف زای هوّز است) وآن نیز (بروزن عطّار) وادی بزرگی است درنجد و بروزن‌کتاب موضعی‌است دیگر.
(صد وتنقیح‌المقال وغیره)

رجی بنا بر بعضی از نسخه‌ها ، یا **رحبی** بنا بر نسخهٔ دیگر ، لقب **حریز بن عثمان** بوده وشرح حالش موکول بعلم رجال است . در تنقیح گوید: شاید **رجی** منسوب بآل رجا باشدکه یکی‌ازبطون قبیلهٔ زبیدبوده ودرموضع صرخد نامی از بلاد شام‌سکونت دارند ، اما **رحبی** یکی‌ازبطون همدان ازقبائل‌قحطانیّه است چنانچه در تنقیح‌المقال گفته و ازحرکداش نامی نبرده‌است و درمراصدگوید رحبی بضمّ اوّل و فتح ثانی نام موضعی است .

رحال لقب بشروسکین بن عمارة بوده و رجوع برجال نمایند.

رحاله **سید عبدالرحمن**- بعنوان سید فراتی خواهدآمد .

رحبی **حریز بن عثمان**- و رجوع به رجی‌نمایند. نیزگوییم‌محتمل‌است که منسوب برحبه باشد ودرمراصدگوید : رحبة بضمّ اوّل، دیهی است در دوفرسخی صنعای یمن و موضعی است دریك منزلی‌کوفه وناحیه‌ایست مابین‌شام و مدینه و بفتح اوّل نیز چندین موضع است‌که با قیود مختلفه از همدیگر امتیاز یابند چنانچه رحبهٔ خالد موضعی‌است در دمشق‌که منسوب بخالد بن اسید است، رحبهٔ حبیس محلّه‌ایست درکوفه‌که بحبیس بن سعید نسبت دارد ، رحبهٔ مالك درساحل فرات بوده و مالك بن طوق در زمان مأمونش بنا نهاده، رحبةالهدار صحرای مسطّحی‌است دریمامه، رحبهٔ یعقوب دربغداد وبه یعقوب بن داود وزیر مهدی عباسی منسوب است .

رحبی **محمد بن علی بن محمد بن حسن**- رحبی ، شافعی فرضی، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بابن‌المتفنّنة ، ملقّب بموفّق‌الدین و از تألیفات او است :

بغیةالباحث عن‌جمل‌المو ارثکه علم فرائض ومواریث را موافق مذاهب اربعهٔ اهل سنّت نظم‌کرده و برحبیه یا ارجوزهٔ رحبیه معروف و درلیدن با ترجمهٔ انگلیسی و در الجزائر با ترجمهٔ فرانسوی‌آن چاپ شده است. رحبی بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹هـ قمری (ثعز یا ثعط) درهشتاد سالگی درگذشت . (ص۹۲۸مط)

رحبی

یوسف بن حیدره - ملقّب برضی‌الدین ، مکنّی بابوالحجاج ، ازمشاهیر اطبّای اسلامی میباشدکه پدرانش ازاهالی رحبه‌بوده و خودش بسال ۵۳۴ه ق درجزیرهٔ ابن‌عمر متولد و مدتی درآنجا و مصر وبغداد و رحبه بتکمیل مراتب طبّی پرداخت، عاقبت بطبابت بیمارستان دمشق منصوب‌شد وبسال ۶۳۱ه قمری (خلا) درنود و هفت سالگی درگذشت. (ص ۲۲۸۷ ج ۳ س)

رحمان‌علی

محمد عبدالشکور ابن حکیم شیرعلی - و معروف برحمان علی ، عالمی است فاضل و طبیبی است‌کامل ازفضلای نامی اواخر قرن سیزدهم هجری هندکه اوائل قرن چهاردهم را نیز درك‌کرده است . روز جمعه دویم ذی‌الحجهٔ‌سال ۱۲۴۴ه قمری متولد ودردیارخودکسب مراتب‌علمیّه‌نمود وبسال ۱۲۷۸ه ق درمقام ریوان مسجدی از سنگ بنا نهاد و تألیفاتی نیز دارد :

۱- **آداب‌احمدی** بزبان اوردو در سنن زوائدکه در بنارس چاپ شده است ۲- **ابنیةالاسلام** که شرح حدیث بنی‌الاسلام علی خمس بوده ودراستانبول چاپ شده است ۳- **تحفةالفضلاءفی‌تراجم‌الکملاء** که تذکرهٔ علمای هند است و چاپ شده ۴- **تحفهٔ مقبول** درفضائل رسول ص بزبان اوردو ودرمطبعهٔ نظامی هند چاپ شده است ۵- **ریاض‌الامراء** نیز در شرح حال علمای هند بوده و درلکهنو چاپ شده است ۶- **طب رحمانی** مشتمل برمعالجات قلیل‌الاجزاء ۷- **فوائد جلالیه** که منظومه‌ایست درنحو ودر دهلی چاپ شده ۸- **نخبةالبحرین** درقواعد حفظ صحت مشتمل برقواعد مسلّمهٔ اطبّای یونان وهندوستان و درلکهنو چاپ شده است . سال وفاتش بدست نیامد .

(ازکتاب تحفةالفضلای مذکور استخراج شد)

رحمت

میرزا عبدالله - پسرحکیم شیرازی‌ابن‌وصال‌شیرازی‌که‌ازشعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، درشعرگفتن ماهر و در ریاضیّات و ادبیّات خبیر بوده و از او است :

زآتش‌عشق تو تا این‌دل ویرانه بسوخت　　هرچه جزمهررخت‌بود دراین‌خانه‌بسوخت

همّت ازهمّت پروانه خجل گشت چو دید   که‌چه‌سان‌خویش‌بر آتش‌زدومردانه‌بسوخت

زمان وفاتش بدست نیامد ولکن در تاریخ تألیف آثار عجم که بسال ۱۳۱۳ﻫ قمری بپایان رسیده درقید حیات بوده است و ترجمهٔ حال پدرش بعنوان حکیم شیرازی نگارش یافته و جدّش نیز بعنوان وصال شیرازی خواهدآمد.   (ص۳۶۲عم)

رحمت **میرزا محمد** - کوزه‌کنانیّ الاصل ، اصفهانیّ الموطن ، از فضلا و شعرای عهد فتحعلی‌شاه قاجار میباشدکه در دیوان انشا منصب یافته و بامر همایونی کتاب **زینت‌الحکایات** را تألیف داده است . رحمت ، بخدمت عرفا و مشایخ طریقت رسید، عاقبت طریقت سلسلهٔ ذهبیّه را برگزید. وی مرجع ارباب‌حال و اصحاب‌کمال بوده و از او است :

ای خوشا عشق و خوشا بدنامیش   عین کام آمد همه ناکامیش

از تو پیدا هرچه ناپیداستی   وز تو زیبا هرچه نازیباستی

داستان عقل و عشق ازهم جدا است   هرمتاعی را ببازاری بها است

چند پویم در پی این آرزو   شهر شهر و خانه خانه‌کو بکو

چند ریزم سیل غم زین جستجوی   دجله دجله چشمه چشمه جوی جوی

دیده دریاکردم و دل غرق خون   تا چه‌آرم تا چه سازم زین فزون

از طلب فارغ نبودم هیچگاه   روز روز و هفته هفته ماه ماه

کبریای عشق هستی سوز را   عالم تجرید جان افروز را

دامن از بالای ما بالاتر است   سوی او راه از طریق دیگر است

سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد .

کوزه‌کنان دیهی است بزرگ درحدود ده فرسخی تبریز.
(ص ۴۵۰ ض و ۴۵۲ ج ۲ مع)

رحیبی دراصطلاح رجالی، لقب **عثمان بن حامد** بوده ورجوع بدان‌علم‌شود.

رخجی بضمّ اوّل و سکون ثانی ، لقب محمد بن فرج میباشد و شرح حالش درعلم رجال است.

رزاز بروزن بزّاز ، بمعنی دگمه فروش و یا دگمه‌ساز ، در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن عمر و بختری و ابوالعباس محمد بن جعفر و بعضی دیگر بوده و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم است .

رزامی **محمد بن زید** - رجوع بعلم رجال شود.

رزامیه ازشعب فرقهٔ هاشمیّه و اتباع رزام نامی هستند وگویند امامت بعد ازابوهاشم بن محمد بن حنفیة بعبدالله بن عباس منتهی گردیده‌است.

رزقی **جبیر بن ایاس**
رزمی **عبدالرحمن بن محمد**
ترجمهٔ حال هردو موکول برجال میباشد. حرف اوّلی رزقی بنا بر بعضی از نسخ (رای بی نقطه) ودویمش زای (با نقطه) بوده ودر اکثر نسخ برعکس آن است وخواهد آمد.

رسان لقب عبدالله بن زبیر و فضل بن زبیر و بعضی دیگر میباشد و شرح حالشان درعلم رجال است .

رسنی **عبدالله بن احمد** - شرح حالش موکول بعلم رجال است.

رشاشی **سعید بن فرج**- مکنّی با بوعثمان ، ادیب فاضل شاعر ماهر لغوی، فصاحت او ضرب المثل بود ، چهار هزار ارجوزهٔ عربی درحفظ داشت و بسال دویست وهفتاد و دویم قمری درمصر درگذشت. (ص۲۱۹ج۱۱جم)

رشاطی **عبدالله بن علی بن عبدالله** - بن علی بن خلف بن احمد بن عمر اندلسی لخمی، مکنّی با بومحمد، مورّخ محدّث رجالی میباشد که بهریك از این سه علم اهتمام تمام داشت، کتاب **اقتباس الانوار والتماس الازهار فی انساب الصحابة و رواة الاثار** ، باسلوب انساب سمعانی، ازتألیفات او است . وی صبح روز جمعه بیستم جمادی الاولی از سال ۵۴۲ه قمری (ثمب) درهفتاد و هفت سالگی بدست دشمنان خود مقتول گردید .

رشاطی بضمّ اوّل منسوب بشهر وقبیله نمیباشد، بلکه موافق آنچه ازکتاب مذکورش نقل شده دربدن یکی از اجدادش خال بزرگی بوده (که بعربی شامه گویند) و زنی عجمی

که خادمهٔ جدّ مذکورش بوده موقع بازی دادنش رشاطه می‌گفتند است (که‌گویا تحریف آن لفظ شامه است) این کلمه از آن خادمه بسیار استعمال یافته تا آنکه لقب مشهوری وی‌گردید وصاحب ترجمه را نیز بجهت انتساب باو رشاطی‌گویند. (ص۲۹۱ج۱کا)

رشتی

میرزا ابوالقاسم بن محمد ابراهیم - رشتی اصفهانی ، از افاضل ادبای عهدناصرالدین‌شاه‌قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ه قمری) ومؤلف کتاب **التحفةالناصریة** میباشدکه بسال ۱۳۷۸ه قمری درتهران چاپ و منتخباتی است از اشعار عرب و بابواب متفرقه ازمدایح و مراثی و اخلاق وغیرها مبوّب‌است. زمان وفاتش بدست نیامد و ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم هجرت بوده است .

(ص ۹۳۲ مط ف و۱۳۲ ج ۸ عن)

رشتی

حاج میرزا حبیب‌الله - فقیهی‌است‌جلیل‌القدر محقّق مدقّق‌عابد زاهد متّقی‌اصولی، از اعاظم فقها و اصولیّین امامیّه وازتلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة ، درفقه و اصول متفرّد، مراتب‌عالیه‌اش مسلّم افاضل عصر خود ، حوزهٔ درس او مرجع‌استفادهٔ علمای عراق ودیگر آفاق، صیت تبحّر او بلادعرب وعجم را فراگرفته ومرجع تقلید و تدریس و فتوی بود ، او را برحاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة و دیگر معاصرینش ترجیح می‌دادند و وتألیفات جلیله‌اش بهترین معرف تبحّر علمی وی میباشند :



عکس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی -۱۷

۱- **الاجارة** که تمامی فروعات نادره را حاوی و متضمّن احکام بیع فضولی و بیع

معاطاة هم بوده ودرتهران چاپ شده‌است **۲- اجتماع الامر والنهی ۳- الامامة ۴- بدایع الافکار** در اصول فقه‌که فقط یك قسمت از مباحث الفاظ آن تا مسئلهٔ امر بشیء نهی از ضد بضمیمهٔ تعادل و تراجیع در یکجا در تهران چاپ شده **۵- التعادل والتراجیح** که ذکر شد **۶- التقریرات** که تقریرات فقهی و اصولی استاد خود شیخ انصاری است **۷- تقلید الاعلم ۸- الغصب** و این‌دو آخری نیز درتهران چاپ شده‌است **۹- کاشف الظلام فی‌علم‌الکلام** صاحب ترجمه بسال ۱۳۱۲ه قمری (غشیب) در نجف اشرف وفات یافت ودر حجرهٔ جنب باب‌ساعت از صحن مقدّس مرتضوی طرف راست کسی که خارج میشود مدفون گردید.
(ذریعة و ۱۶۲ ج ۱ عه)

رشتی

سیدکاظم بن قاسم - حسینی گیلانی رشتی حائری، ازعلمای اواسط قرن سیزدهم هجرت واز اکابر تلامذهٔ شیخ احمد احسائی سالف الترجمة میباشد ، بعد از وفات استاد مذکور خود نایب مناب او شد و در تمامی امورات دینیّه مرجع وپیشوای شیخیّه گردید و تألیفات بسیاری دارد :

۱- اثبات وجود الجن ۲- اسرار الحج ۳- اسرار الشهادة ۴- اسرار العبادة ۵- الاسم الاعظم و تحقیق ما یتعلق به ۶- اصول الدین ۷- البهبهانیة ۸- تهذیب النفس و اخلاص العمل ۹- ترجمهٔ کتاب حیات النفس استاد مذکور خود **۱۰- جوابات الاسئلة التوحیدیة ۱۱- جوابات الاسئلة الدهلویة ۱۲- جوابات الاسئلة الشفیعیة ۱۳- الحجة البالغة فی رد الیهود والنصاری وسائر الملل الباطلة ۱۴- دلیل المتحیّرین و ارشاد المسترشدین ۱۵- شرح خطبهٔ طتنجیه یا طنجیه** و



عکس سیدکاظم رشتی -۱۸

این خطبه در نهج‌البلاغه نیست **۱۶- شرح دعاءالسمات ۱۷- شرح قصیدهٔ لامیهٔ عبدالباقی عمری** درمدح حضرت موسی بن جعفر ع **۱۸- علم‌الاخلاق والسلوك ۱۹- اللوامع الحسینیة ۲۰- المحجة الدامغة ۲۱- مقامات‌العارفین** و غیر اینها که درحدود صد و پنجاه کتاب و رسائل متفرّقه بدو منسوب میباشد و اغلب آنها چاپ شده است . دراحسن‌الودیعةگوید: سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است که احدی چیزی از آنها نفهمیده است گویاکه با زبان هندی حرف میزند خصوصاً شرح خطبه وشرح قصیدهٔاوکه مملو ازلغز ومعمّا بوده و خالی از عبارات فصیحه میباشد باری سید رشتی بسال ۱۲۵۹ﻫ قمری (عزنط) وفات یافت و جملهٔ **غاب نور** مادّهٔ تاریخ او است . سید علی‌محمّد باب مقتول و حاج‌کریم‌خان کرمانی (متوفی در۱۲۸۸ﻫ ق) نیز ازتلامذهٔ وی میباشند ویاآنکه حاج‌کریم‌خان، باظهار بعضی ازاهل‌عصر ازتلامذهٔ خود شیخ احمد احسائی بوده وبسید رشتی تلمّذ نکرده است.
(ص ۲۶ ت و ۱۷۲ ج ۲ عه و مواضع متفرقه از ذریعة)

رشتی **میرزا محمدعلی بن محمدنصیر-** بعنوان مدرّس خواهدآمد .

رشید[1]

رشید **ابن‌زبیر** یا **اسوانی** } احمد بن علی بعنوان ابن‌زبیر درباب‌کنی مذکور خواهد بود .

رشید **دیلمی-** میررشید بعنوان دیلمی رشید مذکور شد .

رشید **غسانی-** همان رشید ابن‌زبیر فوق است .

۱- **رشید-** عنوان مشهوری چند تن از اکابر علم وفضل و هنر میباشدکه ذیلاً بترجمهٔ اجمالی هریك از ایشان باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده میپردازیم ، بعضی دیگر را نیز که بانضمام قیدی دیگرمعروف هستند باهمان‌عنوان مقیدی‌آن مذکورخواهیم داشت (مثل‌رشیدالدین و مانندآن) . چون بحسب عادت معمولی اهل عرف که در محاورات خودشان مسامحه‌کرده و هریك ازدولفظ رشید و رشیدالدین وهمچنین رضی و رضی‌الدین و اشباه‌اینهارا درموقع دیگری استعمال نمایند اینك مراجعین این وجیزه درجایی‌که شرح حال منظوری خودشانرا دریکی از این‌دوعنوان رشید و رشیدالدین‌پیدانکردند‌بعنوان‌دیگری مراجعه‌نمایند ودر رضی و رضی‌الدین و اشباه‌آن نیز همین رویه منظور خواهد شد .

رشید **فارقی، ابوالقاسم بن اسمعیل بن مسعود بن سعید-** ملقّب برشیدالدین، مشهور برشید فارقی ، فقیه فاضل نحوی لغوی کاتب مفسّر طبیب اصولی که درنظم و نثر و فصاحت و بلاغت بردیگران تفوّق داشت ، مرجع استفادهٔ جمعی وافر، از فضلای عصر خود بود ، ریاست فنون ادبیّه بدو منتهی گردید ودرچهارم محرم سال ششصد و هشتاد ونه از هجرت درقریهٔ ظاهریّه نقدینه‌اش راگرفته وخفه‌اش کردند.

ظاهریه نام دوقریه است ازمصر که بظاهر نامی ، از خلفای مصر منسوب است .

(صد و سطر ۱۱ ص ۷۷ ت)

رشید **فاروقی -** همان رشید وطواط مذکور در زیر است .

رشید **وطواط ، محمد بن محمد بن عبدالجلیل عبدالملک-** بلخیّ المولد ، عمریّ النسب ، رشیدی یا رشیدالدین اللّقب، وطواط الشّهرة ، که بجهت سرعت حرکت و حقارت جثّه‌اش بهمین اسم وطواط که نام عربی پرستوك است شهرت داشت ، چنانچه بجهت انتساب بعمر فاروق ابن خطاب (که بیازده واسطه نسب بدو رساند) بفاروقی نیز موصوف میباشد ،گاهی بخواجه نیز موصوفش داشته و خواجه رشیدالدین گویند باری وی حکیمی است فاضل ادیب شاعر ماهر فصیح بلیغ و ذوفنون و تیززبان بلکه از عجائب دهر و نوادر زمانش می‌شمارند ، درفنّ انشاء عربی و پارسی مهارتی بسزا داشته و ازمشاهیر شعرا میباشد . کاتب سلطان علاءالدین اتسز خوارزمشاه هندی و مدّاح وملك الشعرای وی بود، دریك آن، شعری بعربی وشعری بپارسی میگفت بلکه یك شعر را از عربی و پارسی ترکیب میداد ، درمعرفت اسرار نحو وادب ودقائق کلام عرب داناترین اهل زمان خود بود ، اشعار او حاوی محسنات لفظیّه و معنویّهٔ بدیعیّه میباشد، باادیب صابر وحکیم انوری وحکیم سوزنی معاصر بوده وازاشعاراواست:

بیزم وعزم وحزم و رزم، گوئی عاریت داری کف از حاتم هش ازرستم تن ازبیژن دل ازحیدر
بخشم و حلم و عفو وطبع بردارد اگر گوید رگ ازخاك وتك ازباد ونم ازآب وتف ازآذر
جهاندارا سپاه وخیل وفوج ولشگری داری دل ازآهن تن ازجوشن بر ازخفتان سرازمغفر

شده ملکت بتو خوب و بدیع و تازه و زیبا چو طبع از باغ و باغ از شاخ و شاخ از برگ و برگ از بر
به خشت و تیغ و تیر و شل گرفته پیش تو آرند پلنگ از شخ هژبر از کُه نهنگ از بحر و شیر از بر
همی تا رنگ و بوی خلق و نام تو پدید آرند زر از سیم و می از تاك و خز از شال و گل از عبهر
مبادا خالی و فرد و تهی و دور خسرو را دل از شادی لب از خنده کف از جام و سر از افسر

نیز از قصائد او است که درمدح خوارزمشاه گفته است :

شاها ببارگاه تو کیوان نمیرسد در ساحت تو ، گنبد گردان نمیرسد
یك لحظه نیست درهمه آفاق خافقین کانجا ز بارگاه تو فرمان نمیرسد
فریاد از اینجهان که خردمند را دراو بهره بجز نوائب و حرمان نمیرسد
جهّال در تنعّم و ارباب فضل را بی صد هزار غصّه یکی نان نمیرسد
جاهل بمجلس اندر و عالم برون در جوید بحیله راه و بدربان نمیرسد
آزرده شد ز حرص درم جان عالمان دیناری از گزاف بدیشان نمیرسد
منّت خدایرا که مرا در پناه تو آسیب و حادثه بدل و جان نمیرسد

نیز از اشعار عربی رشید وطواط است :

ست بلیت بها والمستعاذ به من شرها من الیه الخلق یبتهل
نفسی وابلیس والدنیا التی فتنت منقبلنا والهوی والحرص والامل
ان لم تکن منك یا مولای واقیة من شرها الجم اعیت عبدك الحیل

نیز درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گوید:

لقد تجمع فی الهادی ابی الحسن ماقد تفرق فی الاصحاب من حسن

ظاهر آن است که این شعر از کلام صاحب بن عباد اقتباس شده که گوید :

تجمع فیه ماتفرق فی الوری من الخلق والاخلاق والفضل والعلی

رشید تألیفات متنوعه دارد :

۱- انس اللهفان من کلام عثمان بن عفان ۲- تحفة الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق
۳- حدائق السحر من دقائق الشعر که بارها چاپ شده است ودرمقام معارضه با کتاب ترجمان البلاغهٔ فرّخی سیستانی بزبان پارسی تألیفش داده و دارای هشتاد ودو نوع از محسنات بدیعیّه با شواهد شعری عربی و پارسی آنها میباشد **۴- دیوان اشعار ۵- رسائل عربی**

که بدو قسمت میباشد ، یکی نامدهائی است که بملوك و سلاطین و وزرا و خلفا نوشته و دیگری نامدهائی است که باعیان و اکابر و علما و فضلا نوشته و درقاهره چاپ شده است
۶- رسائل فارسی ۷- عروض اشعار یا رسالهٔ عروض اشعار **۸- فصل‌الخطاب من‌کلام عمر بن خطاب ۹- ماجری بینه وبین‌الزمخشری ۱۰- مطلوب‌کل طالب من‌کلام علی‌بن ابیطالب** که درلیبسیك چاپ شده است .

مخفی نماندکه هریك از این‌کتاب و سه‌کتاب دیگر مذکور دربند یك و دو و هشت ، شرح پارسی صدکلمه ازکلمات قصار هریك ازخلفای راشدین است. ولادت رشید بسال۴۸۰ یا ۴۸۷ه قمری دربلخ و وفاتش بسال ۵۵۲ یا ۵۷۳ یا ۵۷۸ه قمری (ثنب یا ثعج یا ثعح) درخوارزم بوده است .

(نی وهب وص ۷۷ت و ۲۹ ج ۱۹ جم و۲۲۲ ج۱مع و۱۹۲۱ مط و ۲۲۸۲ ج۳س)

رشیدالدولة بنوشتهٔ بعضی، همان‌رشیدالدین‌فضل‌الله‌است‌که‌بعنوان‌ابن‌ابی‌الخیر درباب‌کنی خواهدآمد .

رشیدالدین **ابوحلیقه-** از مشاهیر اطبّای قرن هفتم هجری میباشدکه درسال ۵۹۱ه قمری متولّد ومتصدّی طبابت چندی‌ازملوك مصر ومورد عنایات‌ایشان‌بود و نوادربسیاری درحذاقت وطبابت وی منقول‌دارند. ازتألیفات‌او است :

۱- المختار فی‌الادویة المفردة ۲- مقاله‌ای در حفظ‌الصحة ۳- مقاله‌ای در اینکه لذات روحانی بهتر ازلذات جسمانی است . اسم و سال وفاتش بدست نیامد و شاید نامش نیز همان رشیدالدین بوده ویا خود ابوحلیقه باشد. (ص ۲۸۸۱ ج۳س)

رشیدالدین **ابوالمنصور بن علی-** صوری ، از مشاهیر اطبّای اسلامی میباشد که درمولد خود بلدهٔ صور تحصیل مراتب‌علمیّه‌نمود پس بقدس خلیل رفته ومدتی بطبابت بیمارستان‌آنجا پرداخت، نزد ملوك مصر تقرّب یافته و رئیس الاطبّای دیار مصر شد و بسال ۶۳۹ه قمری (غلط) درگذشت و ازتألیفات او است :

۱- ادویةالتریاق الکبیر ۲- الادویة المفردة و بلدهٔ **صور** در (صو) خواهدآمد.

(ص ۲۲۸۱ ج ۳ س)

رشیدالدین **علی بن خلیفه** – بعنوان ابن‌ابی‌اصیبعه خواهد آمد .

رشیدالدین **فارقی** – بعنوان رشید فارقی مذکور شد .

رشیدالدین **فاروقی** – محمد بن محمد بعنوان رشید وطواط مذکور شد .

رشیدالدین **فضل‌الله** – بعنوان ابن‌ابی‌الخیر در باب کنی خواهد آمد .

رشیدالدین **محمد بن علی** – بعنوان ابن‌شهراشوب در باب کنی خواهد آمد.

رشیدالدین **محمد بن عمادالدوله** – همان رشیدالدین فضل‌الله فوق است .

رشیدالدین **محمد بن محمد** – بعنوان رشید وطواط مذکور شد .

رشیدی گاهی رشید وطواط سالف‌الترجمة را گویند چنانچه اشاره نمودیم.

رصافی[۱]

رصافی **احمد بن محمد بن سلمة** – شرح حالش موکول بعلم رجال است .

رصافی **کامل** – مصطلح علم رجال و رجوع بدان علم نمایند.

رصافی **محمد بن غالب** – بعنوان رفاء خواهد آمد .

رضائی کاشانی از شعرای قرن دهم ایرانی میباشد ، بعمل کتابت امرار معیشت مینمود ، بسال نهصد وهشتادم هجرت بامر عبدالله‌خان اوزبیک

۱ـ **رصافی** – بضم اول ، منسوب است برصافه وآن نام چندین موضع میباشد رصافهٔ واسط (در ده فرسخی واسط است)، رصافهٔ نیشابور ، رصافهٔ قرطبه، رصافهٔ بلنسیه، رصافهٔ بصره (که شهری است کوچك در نزدیکی آن) ، رصافهٔ شام ، رصافهٔ حجاز وغیر اینهاکه تا ده موضع بهمین اسم رصافه ، درمحل خود ازکتب مربوطه مذکور و اشهر از همه **رصافهٔ بغداد** است که درسمت شرقی آن واقع ولشگرگاه مهدی عباسی بود، بامر منصور، خانه‌هائی درآنجا بنا نهادند و مسجد بزرگی ساختند و مردم آنجا گردآمدند . قبور جمعی از خلفا نیز درآنجا است که در اواخر خراب شده بوده تاآنکه مستنصر عباسی حصاری باآجر بدورآن کشید . بالجملة بعضی‌از منسوبین برصافه را تذکر داده وتعیین آن راکه کدام‌یك ازمواضع مذکوره‌است موکول بقرائن وتتبع خود مراجعه‌کنندگان میدارد . (صد وغیره)

در خراسان مقتول شد واز اشعار او است :

سینه‌ام‌شدچاك‌چاك، ازبسکه‌امشب‌دل‌تپید وعدهٔ وصل توکم، از زخم شمشیری نبود

اسم و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص ۲۲۸۶ ج ۳ س)

رضوی **سید ابراهیم بن‌محمدباقر-** درضمن ترجمهٔ‌حال برادرش‌صدرالدین بن محمدباقر خواهدآمد.

رضوی **سیدابوالقاسم بن سیدحسین -** یك یا دو یا سه تن بوده و درتحت عنوان لاهوری نگارش خواهیم داد .

رضوی **حسن بن محمد -** ترجمهٔ حالش موکول بکتب رجال است .

رضوی **سید صدرالدین بن محمدباقر-** قمی بعنوان صدرالدین‌خواهدآمد.

رضوی **میرزا محمدباقر بن ابراهیم -** یا مخمدابراهیم بن محمدباقر بن محمدعلی‌حسینی‌رضوی، قمی‌ّالاصل،همدانی‌ّ المسکن والولادة، از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه اشعار خوب می‌گفت ، **رساله‌ای در معاد جسمانی** و **شرح اصول کافی** ازتألیفات‌اواست. درهیجدهم صفر۱۲۱۸ه قمری(غریح) درهمدان وفات یافت، جنازه‌اش را بقم نقل داده ودر دارالحفاظ دفنش‌کردند . ظاهرآن است‌که او برادرزادهٔ سید صدر قمی‌شارح وافیه‌است‌که بترجمهٔ‌حال‌او بعنوان‌صدرالدین بن محمدباقر خواهیم پرداخت . (سطر۳۵ ص ۳۳۲ ت)

رضی[1]

رضی **ابوبکربن عمر بن علی بن سالم -** قسطنطینی قدسی شافعی‌نحوی در قدس بزرگ شده و فنون عربیّه را از ابن‌معط و ابن‌حاجب

۱- **رضی -** عنوان مشهوری بعضی‌از علما و اکابر ادبا و ارباب فضل وکمال میباشد و دراینجا باندازهٔ مساعدت وسائل مقتضیه بشرح‌حال اجمالی بعضی‌از ایشان پرداخته وبعضی‌دیگر راکه بانضمام قید دیگرمعروف وموصوف هستند با همان‌عنوان مقیدی‌آن مذکورخواهیم داشت، مثل رضی‌الدین و مانندآن و رویهٔ مذکوره درعنوان رشید نیز منظور خواهد شد ، چون بعضی از ایشان باسم محل و موطن خودشان ویا بضمیمهٔ وصفی دیگر شهرت دارند اینك ترتیب‌آنها را نیز بجهت سهولت امر مراجعین رعایت مینماید.

فراگرفته و داماد ابن‌معط بود ، درفقه و حدیث نیز مهارتی بسزا داشت ومرجع‌استفادهٔ جمعی وافر بود ، درسال ۶۹۵ﻫ قمری (خصه) درگذشت. ابوحیّان مشهور نیز ازتلامذهٔ وی بوده و بقصیدهٔ مفصّلی مدحش‌گفته است . (سطر ۳۲ ص ۲۸۷ت)

رضی

استرآبادی ، محمد بن حسن - شیعی امامی استرآبادی ، ملقّب بنجم‌الائمّة و نجم‌الدین و رضی‌الدین ، معروف برضی و فاضل رضی و شارح رضی ، از مشاهیر نحویّین و علمای عربیّه میباشدکه محقّق و مدقّق ، از نوادر زمان ، عجائب جهان ، مایهٔ افتخار عجم برعرب ، شیعه بردیگر فرق اسلامیّه بود ، درمعرفت مراتب عالیهٔ علمیّهٔ او معرفی بهتر از تألیفات خودش نمیباشد :

۱- **شرح شافیهٔ ابن‌حاجب** درصرف‌که معروف بصرف رضی بوده ودرایران چاپ شده است ۲- **شرح قصائد سبعهٔ ابن‌ابی‌الحدید** ۳- **شرح‌کافیهٔ ابن‌حاجب** درنحوکه بنحو رضی معروف وبارها درلکناو و استانبول وقازان و ایران‌چاپ وحاوی دقائق وتحقیقات زیادی است‌که درهمهٔ آنها مبتکر و متفرّد ، بین‌الفریقین مسلّم ، بتمامی مصنّفات عامّه و خاصّه‌که دراین موضوع نگارش‌یافته مقدّم و محل استفاده و رجوع مدرّسین و مصنّفین و اساتید فنّ می‌باشد.

جلال‌الدین سیوطی‌گوید نظیرکتاب شرح کافیه در اشتمال تحقیقات و جامعیّت مطالب عالیه دیده نشده و رضی هم در اثر همین‌کتاب خود به **شارح رضی** شهرت یافته است ، خود رضی ، در دیباچهٔ این‌کتابش گوید هرمطلب لطیف و تحقیق شریفی‌که در این‌کتاب باشد همانا از افاضات مرتضویّه بوده واز برکات‌آن‌آستانهٔ علیّه میباشد و درآخر همین‌کتاب نیز پیش‌از احکام (ه) و صیغهٔ هاء سکت‌گوید : این است پایان شرح مقدّمه و سپاس خدایراکه درماه شوال ۶۸۶ﻫ قمری باتمام‌آن درآستانهٔ مقدّسهٔ غرویّه موفقم فرمود . این جمله ، منافی قول‌کسانی است‌که تاریخ اتمام این‌کتاب را سال ۶۸۳ گفته‌اند ونیز منافی وفات او درسال ۶۸۴ﻫ ق میباشد چنانچه بعضی‌گفته‌اند .

تاریخ وفات رضی ، موافق قول امل‌الامل، همان سال مذکور اتمام شرح‌کافیه و

[illegible]

... ونقل الحركة فيما قبله ساكن
صحيح الا الفتحة الا في الهمزة وهو ايضا قليل مثل هذا بكرْ
وخبؤ ومررت ببكرٍ وخبيء ورأيت الخبأ ولا تقول رأيت
البكرَ ولا هذا الحِبرُ ولا من القفُل وهو ايضا هذا الرِّدُء ومن
البُطء ومنهم من يتبع فيقول ...

[illegible]

کلیشهٔ خط رضی استرآبادی -۱۹

قطعهٔمز بور صفحهٔ ۱۲ کتاب شرح شافیه میباشد که بخط شارح بوده و نسخهٔ اصل است وصورت خط شارح که در صفحهٔ آخر کتاب مرقوم است بدین شرح است (من الله تعالی لاتمامه... غرة ربیع الاول سنة ثمان وثمانین وستماة علی یدا الملتجی الی حرمه المطهر محمد بن الحسن الاستر آبادی..)

یا بنوشتهٔ بعضی در سال مابعدی آن ۶۸۷ه قمری (خفز) بوده و سید شریف حیرجانی آتی الترجمة نخستین کسی است که اورا بنجم الائمة ملقّب داشته است .
(ص ۲۸۷ت و ۱۴۱ هب و ۴۹۹ ملل و ۱۱۷ لس وغیره)

رضی **اصفهانی** - بعنوان آقا رضی اصفهانی مذکور شد.

رضی **انصاری** یا **شاطبی** { **محمد بن علی بن یوسف** - انصاری شاطبی نحوی لغوی، ملقّب برضی الدین، معروف برضی، مکنّی بابوعبدالله ، درفنّ لغت امام عصر خود بود ، در قاهره بدیگران تقدّم داشت ، حاشیه برصحاح جوهری نوشته وتکمیلش نموده وبسال ششصد وهشتاد وشش ازهجرت درقاهره درگذشت . ابوحیّان مشهورآتی الترجمة در مرثیه‌اش گفته است :

راح الرضی الی روح و ریحان	**فلیهندان غدا جارالرضوان**
وافی الجنان فوافاها مزخرفة	**بحقها الاهل عن حور و ولدان**

او غیراز شاطبی قاری است که نامش قاسم بوده و خواهدآمد .
(سطر۲۳ ص ۲۸۷ و۱۱۹/۱۱۱ت)

رضی **صاغانی** ،**حسن بن محمد** بعنوان **صاغانی** خواهدآمد .

رضی **علی بن سعید** یا **غزنوی** { در زیر بعنوان **رضی لالا** مذکور است.

رضی **قدسی**- همان رضی ابوبکر بن عمر مذکور درفوق است .

رضی **قزوینی، محمدبن‌حسن**- بعنوان آقارضی‌قزوینی نگارش‌یافته‌است.

رضی **قسطنطینی** - بعنوان رضی ابوبکر بن عمر دربالا ذکر شد .

رضی **لالا ، علی بن سعیدبن عبدالجلیل**- غزنوی جوینی ، از اکابر عرفا و صوفیّه ، از مریدان شیخ نجم الدین کبری ، عموزاده یا نوهٔ عموی حکیم سنائی ، یا نتیجهٔ خود سنائی و جدّش عبدالجلیل پسر وی بوده‌است. لالا، درکثرت مجاهدة و ریاضت و ترك دنیا اوحد عرفا بود ، مسافرتهاکرده و بفیض حضور اکابر مشایخ طریقت نایل و ازدست صد و بیست و چهار یا شصت و چهار تن از ایشان

خرقه پوشیده است، بنوشتهٔ خزینةالاصفیاء درهندوستان بصحبت ابوالرضای هندی نایل آمد ، شانهٔ محاسن مبارك حضرت رسالت ص راکـه برای او نزد وی امانت بودهگرفت **(والعهدة علیه)** و از اشعار لالا است .

هم جـان بهزار دلگرفتـار تو هست — هم دل بهزار جـان خریدار تو هست
انـدر طلبت نه خـواب دارد نه قرار — هرکس‌کـه درآرزوی دیدار تو هست

ایضاً :

عشق ارچه بسی خون جگرها دهدت — میخور چو صدف‌که هم‌گهرها دهدت
هرچندکه بار عشق باری است عظیم — چون شاخ بکش بارکـه برها دهدت

لالا ، بسال ششصد و چهل و دو یا سه از هجرت درغزنه وفات یافت ، در روضهٔ سلطان محمود غزنوی بخاك رفت، بنا براوّلی جملهٔ **سید اکرم علی ابن‌سعید** =۶۴۲ وبنا بردوّمی جملهٔ **شاهباز هوای عالم قدس** =۶۴۳ مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۲۲۸۷ ج ۳ س و۱۴۷ لس و ۱۲۷ ض و۲۶۷ خه)

رضی — **لغوی ، محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکور شد .

رضی — **محمد بن حسن** - دوتن بوده وبعنوان رضی‌استرابادی وآقا رضی قزوینی مذکور شدند .

رضی — **محمد بن حسین**- معروف بسیدرضی بهمین‌عنوان‌معروفش‌مذکورشد.

رضی — **محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکور شد.

رضی — **نجم‌الائمة**- بعنوان رضی استرابادی نگارش دادیم.

رضی — **نحوی، ابوبکر بن عمر**- بعنوان رضی ابوبکر مذکور شد .

رضی — **نحوی ، حسن بن محمد** - بعنوان صاغانی خواهدآمد .

رضی — **نحوی ، محمد بن حسن** - بعنوان رضی استرابادی مذکور شد.

رضی — **نحوی ، محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکورشد.

رضی‌الدین[1]

رضی‌الدین **ابوبکر بن‌عمر-** بعنوان رضی ابوبکر مذکور شد .

رضی‌الدین **احمدبن اسمعیل-** طالقانی بعنوان **ابوالخیر** مذکور خواهد شد .

رضی‌الدین **حسن بن‌فضل طبرسی-** بعنوان صاحب مکارم‌الاخلاق خواهدآمد .

رضی‌الدین **حسن بن محمد -** بعنوان صاغانی خواهدآمد .

رضی‌الدین **رجب برسی -** بعنوان حافظ رجب مذکور داشتیم .

رضی‌الدین **علی بن احمد -** بعنوان مزیدی خواهدآمد .

رضی‌الدین **علی بن سعید -** بعنوان رضی لالا مذکور شد .

رضی‌الدین **علی بن عبدالکریم**
رضی‌الدین **علی بن‌علی بن موسی**
رضی‌الدین **علی بن موسی**
} هرسه درباب‌کنی بعنوان‌ابن‌طاوس‌مذکور خواهند شد .

رضی‌الدین **علی بن یوسف بن علی بن مطهر-** حلّی، برادر علاّمهٔ‌حلّی، متوفی بسال ۷۲۶هـ ق عالمی‌است فاضل، درطرق اجازات مذکور، فضل او مشهور ، برادرزاده‌اش فخرالمحقّقین وخواهرزاده‌اش سید عمیدالدین‌بن‌عبدالمطلب از او روایت‌کرده‌اند، او نیز از برادر معظّم‌خود وخال‌خود محقّق حلّی روایت‌مینماید. از تألیفات او است :

کتاب **العددالقویة لدفع‌المخاوف الیومیة** یا **العدد القویة فی‌وظائف الاوقات المعینة والادعیة والاعمال الشریفة** وآن‌کتابی است در اعمال ایّام ماه و سعد و نحس‌آنها ، سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۹۷ ت)

۱- **رضی‌الدین -** لقب جمعی‌کثیر از اکابر ارباب فضل و هنر میباشد ، بعضی‌از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهد و شاید بعضی از ایشان‌که در تحت این عنوان نباشد بعنوان **رضی**، مذکور شده باشد و رجوع بدانجا هم بشود .

رضی‌الدین **محمد بن آقاحسین** - خوانساری برادرکهتر آقا جمال خوانساری (متوفی بسال ۱۱۲۵ﻫ قمری)که پیش‌از او درجوانی وفات یافته و هردو برادر مسمّی بمحمد بوده‌اند. از تألیفات رضی‌الدین،کتاب **المائدةالسماوية** است دراطعمه واشربه‌که برای‌شاه‌سلیمان‌صفوی‌بزبان‌فارسی‌تألیفش‌داده وسال‌وفاتش‌بدست‌نیامد.

(ص۲۱۷ ج۲ ذریعة)

رضی‌الدین **محمد بن حسن** - بعنوان رضی استرآبادی مذکور شد

رضی‌الدین **محمد سرخسی** - بهمین عنوان سرخسی خواهدآمد .

رضی‌الدین **محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکور شد .

رضی‌الدین **محمد بن محمد** - سرخسی ، بعنوان سرخسی خواهدآمد .

رضی‌الدین **محمد بن محمد بن محمد** - بعنوان‌آوی نگارش دادیم .

رضی‌الدین **نیشابوری**، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام، از مشاهیر علما وشعرای‌عامّه میباشد،جمعی وافرازمحصّلین درحوزهٔ درس وی‌حاضرمی‌شدند، کتابی **محیط** نام درفقه تألیف داده و از اشعار او است :

همیشه‌چشم‌من‌مانده‌است‌درمهتاب‌روی‌تو ‌ ‌ ‌ ازآن،درپیش‌خورشیدش‌همی‌دارم‌که‌نم‌دارد

چون نام او بدست نیامد ترتیب را درمحل و موطن او رعایت‌کردیم و شاید نام او همین رضی‌الدین باشد ودرسال ۵۹۸ﻫ قمری (ثصح) درگذشت . حاصل نوشتهٔ مجمع‌الفصحا و ریاض‌العارفین بدون ذکر اسم و زمان و تاریخ وفات اوآنکه: رضی‌الدین نیشابوری از معارف فضلا و شعرا و اکابر عرفا ، در تمامی علوم مسلّم تمام اهالی‌آن مرز و بوم بود ، مدتی مدّاحی ارسلان بن طغرل سلجوقی را نمود ، در اواخر حال بوی گلشن حقائق بمشامش رسیده در سلك عرفا و اهل حال داخل و بشیخ معین‌الدین حموی دست ارادت داد ، دراندك زمانی بمراتب عالیهٔ عرفانیّه ترقی نمود واز اشعار او است :

بتی‌که طعنه زند لعل ناب را شکرش ‌ ‌ ‌ سه روز شدکه نمی‌یابم ازکسی‌خبرش

بباغ جویمش ایرا بباغ می‌بینم زقد سرو و ز رخسار ارغوان اثرش
عناو انده و درد و بلا و محنت و رنج مطولی‌است همه، لفظ عشق مختصرش
در جستن راز فلك دایره وار بسیار بگشتیم بسر چون پرگار
درکار شکست این‌تن چون‌سوزن درداکه نیافتیم سررشتهٔ کار

نگارنده‌گوید: وحدت و تعدّد صاحب عنوان (رضی‌الدین‌نیشابوری) بحسب مدلول‌بعضی کلمات اهل فن محل‌تردید بوده وبجهت ضیق مجال‌تحقیق مطلب را بعهدهٔخود مراجعین محوّل میداریم . (ص۲۲۸۷ ج۳س و۲۳۱۹ ج۲مع و۱۲۶۹ض)

رضی‌الدین **هبةالله بن حامد**- بعنوان عمیدالرؤساء خواهدآمد .

رضی‌الدین **یوسف بن حیدره** - بعنوان رحبی مذکور شد .

رضی‌الدین **یونس‌بن محمد** - بعنوان اربلی مذکور شد .

رعینی[1]

رعینی **جابر بن یاسر**
رعینی **حارث‌بن تبیع**
وغیرایشان مصطلح‌علم رجال بوده وترجمهٔ‌حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

رعینی **قاسم بن فیره** - بعنوان شاطبی خواهدآمد .

رعینی **محمد بن شریح** - بعنوان ابن‌شریح درباب‌کنی خواهدآمد.

۱- **رعینی**- درمراصد گوید: با صیغهٔ مصغر ، ناحیه‌ایست دریمن وهم قصر بزرگی‌است دریمن و یاکوهی است درآن‌که درآن‌کوه قلعه و حصاری است که‌آن را نیز بدان‌جهت ذورعین گویند. درتنقیح‌المقال ضمن‌ترجمهٔ‌حال جابر بن یاسر رعینی نقل از تاج‌العروس‌کرده وگوید: رعینی (بروزن زبیر) منسوب است بذورعین پادشاه حمیر از اولاد حرث بن عمرو بن حمیر بن سبا و ایشان‌آل ذی‌رعین هستند ، رعین نیز قلعه وحصاری است دریمن و یاکوهی است درآن‌که آن قلعه درآنجا بوده است وهم ناحیهٔ دیگری‌است دریمن‌که بشعب ذی‌رعین معروف‌است باری بعضی از معروفین بهمین نسبت (رعینی) را تذکر میدهد .

رفاء[1]

رفاء **احمد بن منیر** - درباب کنی بعنوان ابن‌منیر خواهدآمد.

رفاء **سری بن احمد** - بعنوان سرّی رفاء خواهدآمد .

رفاء **محمدبن غالب** - اندلسی رصافی ، مکنّی باو عبدالله ، ازمشاهیر شعرای‌اندلس میباشد، اشعار لطیف دارای معانی‌ظریف می‌گفت که همهٔ آنها درالسنهٔ مردم بلاد دیگر دایر است . درحق جوانی‌که محض وانمودگریه، چشمهای خود را باآب دهانش تر و نمناك میکردگوید :

یبـل مآقـی زهرتیـه بریقـه	**و یحکی‌البکا عمداکما ابتسم‌الزهر**
و یـوهم انالـدمع بل جفونه	**وهل‌عصرت یوما من‌الزجس‌الخمر**

ایضاً :

و مهفهف کالغصن الا انه	**تتحیر الالباب عند لقائـه**
اضحی ینام وقد تکلل خده	**عرقا فقلت‌الورد رش بمائـه**

درماه رمضان ۵۷۲ھ قمری (ثعب) درشهر مالقه ازبلاد اندلس درگذشت. رصافی‌منسوب به رصافهٔ بلنسیه یا قرطبه از بلاد اندلس میباشد و شرح‌آن در **رص** مذکور شد .
(ص ۱۱۲ ج ۲ کا)

رفاعی[2]

رفاعی **ابراهیم بن سعیدبن طیب** - مکنّی باواسحق، ادیب‌نحوی شاعر ماهر، از اکابر علمای علوم عربی وازشاگردان ابوسعید سیرافی

۱- **رفاء** - بروزن سقاء رفوگر راگویند و بعضی از معروفین بآن را می‌نگارد . در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عبدالله بن احمد وجمعی دیگر بوده و شرح حال‌ایشان موکول بدان علم شریف است .

۲- **رفاعی**- بکسر اول منسوب به بنی‌رفاعة‌که بطنی است از زید بن جرم ازجذام از قبائل قحطانیه ، نیز یکی از بطون عذرة بن زید از قضاعة از قبائل قحطانیه ، نیز بطنی‌است از عامر بن صعصعة از قبائل عدنانیه . در تنقیح‌المقال بعد از این جمله‌که درشرح حال محمد بن ابراهیم رفاعی‌کوفی‌ازاصحاب‌حضرت‌صادق ع نوشته‌گوید: معلوم‌نیست‌که محمدمذکور بکدام‌یك از بطون مزبور نسبت دارد باری بعضی از موصوفین بهمن نسبت رفاعی را تذکر میدهد .

بود، کتب لغت و اکثر دواوین مختلفه را از وی استماع نمود، عاقبت بزبیدیه که مردمانش شیعی رافضی بوده‌اند رفت، با ایشان مخالطت ومصاحبت نمود، لاجرم اورا بتشیّع منسوب داشته و طریق بی‌اعتدالی پیمودند تا بسال ۴۱۱ یا ۴۲۲ هـ قمری (تیا یا تکب) بعلّت خوف از آن مردم که با وی خصومت مذهبی داشتند وفات یافت و جنازه‌اش را غیراز ابوالفتح بن مختار نحوی و ابوغالب بن بشران، کسی دیگر تشییع ننموده و از اشعار او است :

و احبه ماکنت احسب اننی ابلی ببینهم فبغت و بانوا
نات المسافة فالتذکر حظهم منی و حظی منهم النسیان

(ص ۲۹۶ ج ۵ عن و ۱۴۴ هب و ۱۹۳ ج ۲ مه و ۱۵۴ ج ۱ جم)

رفاعی **احمد بن عبدالرحیم** - بعنوان **صیادی** خواهدآمد .

رفاعی **سید احمد بن علی بن احمد** - یا یحیی، رفاعیّ المسلك والطریقة، ابوالعباس الکنیة، شافعیّ المذهب، حسینی موسوی النسب که نسب او بادوازده واسطه بحضرت موسی بن جعفر ع موصول میشود، از آن رو که جدّ ششم او ابوالمکام حسن معروف برفاعه بوده اورا نیز بجهت انتساب وی رفاعی و ابن الرفاعی گویند . صاحب ترجمه از اکابر فقها و عرفا و مشایخ طریقت و مؤسّس سلسلهٔ رفاعیّه از فرق صوفیّه بوده و سلسلهٔ طریقت او با پنج واسطه بجنید بغدادی منتهی میشود، دومرتبه حایز مقام غوثیت بوده وازاین رو بعنوان و لقب ابوالعلمین نیزموصوفش مینمایند، کرامات بسیاری بدو منسوب و اعتقادکامل دربارهٔ وی دارند . از تألیفات او است :

۱- حکم الرفاعی ۲- رحیق الکوثر من کلام الغوث الرفاعی الاکبر ۳- السرالمصون ۴- النظام الخاص لاهل الاختصاص که همهٔ اینها در تصوف میباشد، اوّلی وچهارمی درقاهره، دومی در بیروت وسومی درمصر چاپ شده‌اند . وی بسال ۵۷۵ یا ۵۷۸ هـ قمری (ثعه یا ثعح) در دیهی ام‌عبیده نام از ناحیهٔ بطایح، درمیان واسط و بصره که مولدش نیزآنجا بوده درگذشت، قبرش معروف و مزار فرقهٔ رفاعیّه میباشد و از او است :

اذا جن لیلی هام قلبی بذکرکم انوح کما ناح الحمام المطوق
وفوقی سحاب یمطرا لهم والاسی و تحتی بحار بالاسی تتدفق

سلوا ام عمرو کیف بات اسیرها	تفك الاساری دونــه وهو موثق
فلا هو مقتول ففی‌القتـل راحة	ولا هــو ممنون علیــه فیطلق

اتباع و مریدان اورا احوال عجیب وحیرت‌انگیزی منسوب دارند از قبیل بشیر درنده سوار شدن ، بتنورآتشین فرو رفتن و خاموش‌گردانیدن ، مار را زنده خوردن یا سر آنرا با دندان‌گرفتن واز بدنش جدا ساختن . گاهی درموسم معینی سر قبر رفاعی‌حاضر میشوند ، هیزم راآتش زده و رقص‌کنان درمیان‌آن‌آتش میروند ، وبعضی‌ازایشان‌آتش را میخورند وبعضی دیگر درمیان‌آن غلطیده و خاموش‌گردانند.

(ص ۹۷ ج ۱ فع و ۹۴۷ مط و ۲۲۹۰ ج ۳ س و۵۷ ج ۱کا و ۱۴۲هب)

رفاعی **محمد بن ابراهیم** - موکول بعلم رجال است .

رفاعی **محمد بن عبدالله** - بعنوان مخزومی خواهدآمد .

رفعت **احمد** ، معروف برفعت، از ادبای نامی عثمانی اوائل‌قرن‌سیزدهم هجرت ومؤلف‌کتاب **لغات تاریخیه وجغرافیه** میباشدکه طی هفت مجلّد بسال ۱۲۹۹ و۱۳۰۰ه قمری در استانبول چاپ و قسمت عمده ازمطالب تاریخ و جغرافیا را بترتیب حروف هجا با زبان بسیار فصیح ترکی نگارش داده است و چنانچه تحت عنوان محمدحسن‌خان ، مؤسّس دولت قاجاریه (۱۱۶۱-۱۱۷۲ه) نگاشته بسال ۱۲۱۲ه قکه سال رحلت‌آقا محمدخان قاجار و انتقال سلطنت بفتحعلی شاه میباشد در قید حیات بوده است و علی‌العجالة شرحی دیگر بدست نیامد .

(از خودآن‌کتاب استخراج شد)

رفعت **میرزا عباس** یا **محمدعباس بن‌میرزا احمدبن‌محمدبن‌علی بن‌ابراهیم**- همدانی شیروانی‌انصاری یمانی هندی ، مورّخ ادیب شاعرماهر معاصر، درشعر برفعت تخلّص میکرده و تألیفات نفیسه دارد :

۱- **آثارالعجم** وآن‌غیرازآثارعجم فرصت‌شیرازی‌استکه‌بهمین‌عنوان‌خواهدآمد.

۲- **تاریخ‌الائمة** ۳- **تاریخ‌افاغنة**که فارسی‌است ۴- **تاریخ‌البواهر** (یعنی اسماعیلیهٔ‌بهره) ، این‌کتاب نیزبفارسی‌است وعقائد اسماعیلیّه و ائمهٔ ایشان وکیفیت دعوت ایشانرا درآن

ذکر کرده است ، نام اصلی این کتاب **قلائدالجواهر فی تاریخ البواهر** میباشد و **تاریخ نکو** نیز گویند ،آن را بنام سید محمد صدیق حسن‌خان زوج ملکهٔ بهوپال تألیف داده است **۵- تاریخ بهوپال** که فارسی است و چاپ شده وآن را نیز بنام سید محمد مذکور تألیف داده است **۶- تاریخ دکن** که همان چارچمن مذکور در زیر است **۷- تاریخ سرندیب** **۸- التاریخ النفیس** و محتمل است که همان تاریخ‌البواهر باشد **۹- تاریخ نکو** که همان تاریخ‌البواهر است **۱۰- تاریخ وقایع العثمانی مع الروس** که بسال ۱۳۰۴ تألیف ودرسال ۱۳۰۷ھ قمری درحال‌حیات خود مؤلف چاپ‌شده‌است **۱۱- جواهرخانه** **۱۲- چارچمن** درتاریخ دکن **۱۳- قلائدالجواهر** که بنام تاریخ‌البواهر مذکور شد. وفات رفعت بعداز سال ۱۳۰۷ھ قمری میباشد و سال‌آن معلوم نیست.

میرزا احمدخان همدانی شیروانی یمانی ، پدر رفعت نیز از فضلای نامی بود ، بسال ۱۲۲۰ھ قمری درکلکته توطّن کرد، بسال ۱۲۵۶ھ قمری(غرنو) دریونه درگذشت. سه کتاب: **الجوهر الوقاد، المناقب الحیدریة، نفحة الیمن** از تألیفات‌اواست وهرسه‌چاپ‌شده‌است.

(مواضع متفرقه از ذریعة)

رفیعا از عرفا و شعرای یزد میباشدکه مولدش نایین، جایگاهش‌یزد، گردشگاهش اسپهان بود، دراواخر عهد صفویه یا اوائل‌افشاریه میزیسته واز او است :

برگشته زایمان و بخویش‌آمده‌انـد — پس رفته باین‌گمان‌کـه پیش‌آمده‌اند

این قوم‌کـه در پنـاه ریش‌آمده‌انـد — گرگندکـه در لبـاس میش‌آمده‌انـد

نام و سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد . (ص۱۳۱ ض وغیره)

رفیعا **محمد بن حیدر** - بعنوان نایینی خواهدآمد .

رفیعا **محمد رفیع بن فرج** - بعنوان ملارفیعا خواهدآمد .

رفیع‌الدین **محمد بن حیدر** - نایینی ، بعنوان نایینی خواهدآمد .

رفیع‌الدین **محمد بن فتح‌الله** - قزوینی، بعنوان واعظ خواهدآمد.

رفیع‌الدین **محمد بن فرج -** گیلانی ، بعنوان ملارفیعا خواهد آمد .

رفیق **ملاحسین-** شاعر اصفهانی، در اواسط حال تحصیلی کرده و بغزل‌سرائی پرداخت ، با آذر (متوفی بسال ۱۱۹۵ه ق) وهاتف (متوفی بسال ۱۱۹۸ه ق) و نظائر ایشان معاصر بوده و از اوست :

بنو خط گلرخی دل بستم، آه از حسرت مرغی   که در پایان گل، بر شاخ گلبن آشیان دارد

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .   (ص ۱۴۲ ج۲ مع)

رقاشی[1]

رقاشی **حضین بن منذر -** انصاری ، مکنّی بابوساسان ، از اصحاب کبار حضرت امیرالمؤمنین ع و علمدار آن حضرت و بسیار جلیل‌القدر بوده و یکی از هفت تن میباشد که در بیعت آن حضرت باکمال متانت و استقامت ثابت‌قدم بودند ، شش تن دیگر نیز عبارتند از: سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار ، شتیره، ابوعمرهٔ انصاری و موافق آنچه در تنقیح‌المقال قطع کرده‌است نام صاحب ترجمة ، باضاد نقطه‌دار

۱ـ **رقاشی -** در تنقیح‌المقال ضمن ترجمهٔ حال حصین بن منذر رقاشی گوید : رقاشی (بدون ضبط حرکه) منسوب است به بنی‌رقاش که عنوان چهار شعبه از قبائل عرب میباشد یکی از بطون بکر بن وائل ، دیگری بطنی است از قبیلهٔ‌کلب ، سومی ازکنده ، چهارمی از ربیعة و هریك از ایشان بمادر خودکه رقاش‌نام داشته نسبت دارد. درضمن ترجمهٔ حال محمدبن درياب رقاشی نیز بدون تعرض بحرکهٔ‌کلمه گویدکه نسبت‌آن به بنی‌رقاش است درسه قبیلهٔ‌کلب وکنده و بکر بن وائل‌که نسبت همهٔ آنها بمادر خود زن رقاش نامی میباشد ، در ربیعه نیز قبیله‌ایست معروف به بنی‌رقاش‌که اولاد مالك و زید منات پسران شیبان بن‌ذهل میباشند. ومادر زید ومالك نیز رقاش دختر ضبیعة بن قیس بوده وبنام‌آن مادر معروف هستند. اما بنی‌رقاش بکربن وائل عبارت از اولاد شیبان و ذهل و حرث بن ثعلبة وغیر ایشان بوده و مادرشان دختر حرث‌بن‌عبید است واز رقاش و بنی‌رقاش‌کلب وکنده دیگر چیزی غیرازآنچه درضمن شرح حال حصین‌بن‌منذر نوشته بوده ننوشته است . فاضل محدث معاصر ، درکنی و القاب گوید رقاش با فتح و تخفیف ، بمعنی مار ، وبا تشدیدکسی راگویندکه‌کلام وگفتار خودرا رونق و زینت میدهد باری بعضی‌از معروفین بهمین نسبت (رقاشی) را تذکر میدهد.

است و بسط زاید را موکول بکتب رجالیه میداریم .

رقاشی

فضل بن عبدالصمد - بصری، ازشعرای عهد عباسی بوده و بسهولت شعرمی‌گفت، بجزآل برمك بکسی نپرداخته وازدیگران بی‌نیاز بود ، ایشان نیز محض پاس خدمت او برسایر شعرا ترجیحش داده واشعارش را تدوین می‌نمودند و اولاد خود را برحفظ و یاد داشتن آنها برمیگماشتند ، اینك او نیز موقع حبس ایشان ، در زندان مصاحبت و منادمت ایشان میکرد وحق نعمت را بجا میآورد ، بعداز وفات‌ایشان نیز مراثی‌بسیاری‌گفته‌است، ازآن‌جمله مرثیه‌ایست‌که موقع‌مصلوبیّت فضل بن یحیی‌که برساقهٔ خرما بدارش‌کرده بودند، بعد از دیدن جنازهٔ اوکه برسر دار بنظرش آمدگریسته وگفته است :

اما والله لولا خوف واش **و عين للخليفة لاتنام**
لطفنا حول‌جذعك واستلمنا **كما للناس بالحجر استلام**
فماابصرت‌قبلك يا ابن‌يحيى **حساما حتفه‌السيف الحسام**
على‌اللذات والدنيا جميعاً **و دولة آل برمك السلام**

رقاشی درسال دویست تمام از هجرت درگذشت .

(نی وهب وص ۸۴ ج ۲ ع و ۲۷۹ خع و ۳۴۵ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

رقی[1]

رقی	داود بن کثیر	وغیر اینها ، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال ، مصطلح علمای رجال‌بوده وتحقیق‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه است . بروجردی گویدکه رُقَیّ (در اصطلاح رجالی) بضمّ اوّل و فتح
رقی	عبدالله	
رقی	علی بن سلیمان	
رقی	علی بن مهدی	

۱- **رقی** - درتنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ حال احمد بن علی بن مهدی برقی‌گویدکه در بعضی ازکتب رجالیه ، عوض برقی ، رِقّی است وآن بتشدید ثانی وفتح وکسر اول منسوب به رقه میباشدکه نام شهری است در قهستان و دوباغ است دربغدادکه بقید صغری وکبری از همدیگر امتیاز یابند وهم شهری است درسمت غربی بغداد ونیز دیهی است دریك فرسخی همین شهر درسمت غربی انبارکه ییلاق‌آل منذر ملوك عراق و تفرج‌گاه هرون عباسی بوده ولفظ رقه درصورت نبودن قرینه راجع بهمین است .

ثانی و تشدید آخر، داود بن کثیر میباشد .

رقی **محمد بن خلیل** - مکنّی بابوبکر، از اساتید و اکابر اطبّا که با مقتدر و قاهر عباسی (۲۹۵-۳۲۲ه قمری) معاصر بود ، رسائل حنین بن اسحق و بیشتر کتابهای اورا شرح و رموزات آنها را حلّ و **رساله‌ای درمنافع تریاق‌فاروق** نوشته وسال وفاتش بدست نیامد. (ص ۶۶ ج ۱۱ عن وغیره)

رقی **محمد بن فضل**- شرح حالش موکول بکتب رجالیّه است .

رکاب‌سالار **علی‌بن‌اسمعیل** - بعنوان علم‌الدین خواهدآمد .

رکنای‌کاشانی **مسعودبن حکیم نظام‌الدین**- بعنوان مسیح خواهدآمد .

رکن‌الاسلام **عبدالله بن یوسف** - بعنوان جوینی مذکور شد .

رکن‌الدولة **حسن بن بویه** - ازحکّام دیالمه‌بوده ودرخاتمهٔ باب‌کنی درتحت عنوان‌آل‌بویه اشاره خواهد شد .

رکن‌الدین **ابراهیم بن محمد** - بعنوان اسفراینی مذکور شد.

رکن‌الدین **ابوبکر تایبادی** - بهمین عنوان ابوبکر تایبادی در باب کنی خواهدآمد .

رکن‌الدین **ابوالفضل عراقی بن محمد بن عراقی**- بعنوان طاوسی‌خواهدآمد.

رکن‌الدین **احمد بن محمد بن احمد** - بعنوان علاءالدولة خواهدآمد .

رکن‌الدین **حسن بن محمد**- بعنوان ابن‌شرفشاه درباب‌کنی خواهدآمد.

رکن‌الدین **صائن** - بعنوان صائن رکن‌الدین خواهدآمد.

رکن‌الدین **محمد** - بعنوان سمرقندی محمد خواهدآمد.

رکن‌الدین **محمد بن علی بن محمد** - بعنوان جرجانی خواهدآمد.

رکن‌الدین **محمدبن محرز**- بعنوان وهرانی خواهدآمد .

رکن‌الدین **محمدبن محمد**- بعنوان عمیدی خواهدآمد .

رکن‌الدین **مسعود بن حکیم**- بعنوان مسیح‌خواهدآمد.

رماحی دراصطلاح رجالی ، **اسمعیل بن نجیح** وشرح حالش موکول‌بدان علم شریف است. درتنقیح‌گوید ، بکسر اوّل ، جمع رمح‌بمعنی نیزه است‌که اسمعیل شغل ساختن یا فروختن نیزه را داشته است و بفتح اوّل ، یکی از بطون قبیلهٔ کلب و بضمّ‌آن‌کوهی است درنجد و موضعی است از بلاد یمن .

رمادی **یوسف بن هارون** - کندی‌القبیلة،ابوبکرالکنیة،رمادیّ‌الشهرة، قرطبیّ‌الموطن والمدفن ، از مشاهیر شعرای اندلس میباشد ، اشعار او بسیار و مقبول عامّه و خاصّه و ازآن‌جمله است‌که در وصف باغ‌گفته :

روض تعاهده السحاب كأنه **متعاهد من عهد اسمعیل**
قسه الی‌الاعراب تعلم انه **اولی من‌الاعراب بالتفضیل**
حازت قبائلهم لغات فرقت **فیهم و حاز لغات‌کل قبیل**

نیز دربارهٔ جوانی نصرانی ، نُصَیْر (بروزن‌کمیل) نامی‌که بیش از حد مجذوبش بوده اشعار طریفهٔ بسیاری سروده و ازآن‌جمله است :

ادرالکاس یا نصیر وهات **ان هذاالنهار من حسناتی**
بابی غرة تری‌الشخص فیها **فی‌صفاء اصفی من‌المرآت**
تبصرالناس‌حولهافی‌ازدحام **کازدحام الحجیج فی‌عرفات**
هاتها یانصیر انا اجتمعنا **بقلوب فی‌الدین مختلفات**
لومضی‌الوقت‌دون‌راح‌وقصف **لعددنا هذا من‌السیئات**

رمادی‌بامتنبّی‌معاصربود، ازکثرت‌مهارت‌که درفنون‌شعری داشته میگفتندکه شعر باکنده فتح شده وهم باکنده ختم‌گردید ، همانا مراد از اوّلی امرؤالقیس وازدویمی نیزمتنبی و همین رمادی است. نیز درحق‌جوانی الثغ‌که مخرج حرف رای بی‌نقطه را نداشته‌گوید:

لاالراء تطمع فی‌الوصال ولا انا **الهجر یجمعنا و نحن سواء**
فاذا خلوت کتبتها فی‌راحتی **و بکیت منتحبا انا والراء**

رمادی ، بفتح اوّل منسوب به رماده است . ابن‌خلّکان از بعضی کتابهای یاقوت حموی

نقل کرده که یوسف بن هارون منسوب به رمادهٔ مغرب است که شهری است از بلاد مغرب زمین. رمادی بسال ۴۰۳ھ قمری (تج) درقرطبه درحال فقر وپریشانی و بی‌چیزی درگذشته و درمقبرهٔ کلع نامی مدفون گردید.　　(ص ۶۲ ج ۲۰ جم و۵۹۵ ج ۲ کا وغیره)

رمانی[1]

رمانی **احمد بن علی بن محمد**- در باب کنی بعنوان ابن الشرابی خواهد آمد.

رمانی **احمد بن محمد بن مسلمة** - مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم شود.

رمانی **علی بن عبدالله بن محمد بن رمان** - تونسی نحوی قاری، از فضلای قرن هفتم هجرت و از تلامذهٔ ابن عصفور (متوفّی درحدود سال ۶۶۵ھ قمری) بود ، محمد بن محمود معروف به ابن نجّار (متوفّی بسال ۶۴۳ھ ق) نیز از وی روایت می‌نماید و مشخّص دیگری از سال وفات وغیره بدست نیامد.
(سطر ۴ ص ۴۸۱ ت)

رمانی **علی بن عیسی بن عبدالله** - چنانچه در روضات الجنّات نوشته، یا **علی بن عیسی بن علی بن عبدالله** چنانچه درمعجم الادباء ووفیات الاعیان است (ظاهراً نوشتهٔ روضات من باب نسبت بجدّ میباشد که عیسی را بجدّش عبدالله نسبت داده است) از ائمّهٔ علوم عربیّه و ادبیّه ، نحوی متبحّر، استاد متمهّر، نامش مشهور ، درتمامی کتب ادبیّه مذکور ، علاوه برفنون ادبیّه درفقه و علوم قرآنیّه وکلام معتزله وبسیاری ازعلوم متداوله خبیر، وازمشاهیر متکلّمین معتزله میباشد. تمامی مراتب علمیّه را باورع و تقوی و دیانت و عفّت و نظافت و فصاحت توأم ساخت ، با ابوالحسن وراق و ابن الرمانی معروف بود چنانچه بجهت تلمّذ ابن الاخشید متکلّم معتزلی ، باهم‌مذهب

۱ـ **رمانی**- ابن‌خلکان ، ضمن شرح حال علی بن عیسی نحوی رمانی گوید که رمانی، با ضم و تشدید، ممکن است منسوب به رمان (بمعنی انار) و بیع و فروش آن باشد وممکن‌است بقصر رمان که قصری است معروف در اوسط منتسب باشد . درمراصد نیز گوید رمان قصری است درنواحی واسط . ما دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت رمانی را تذکرمیدهیم وشاید بعضی از ایشان را رمانی گفتن بجهت انتساب بجد رمان نام خود باشد چنانچه معلوم خواهد شد .

بودن او، باخشیدی نیز مشهور و بیشتر از همه معروف به رمانی میباشد. رمانی، فنون ادبیّه را از زجاج، ابوبکر بن درید، ابوبکر بن سراج اخذکرد، درطبقهٔ ابوسعید سیرافی و ابوعلی‌فارسی بود، درحل مشکلات و ایضاح معضلات بی‌نظیر وابوالقاسم‌تنوخی و ابومحمد جوهری از شاگردان وی میباشند. تنوخی‌گوید، ازکسانی‌که ازفرقهٔ‌معتزله در زمان ما حضرت علی علیه‌السلام را بعدازحضرت رسالت افضل تمامی مردم داند علی بن عیسی نحوی معروف با بن‌الرمانی است. رمانی در نحو و لغت و نجوم و فقه وکلام معتزله مصنّفات بسیاری دارد:

۱- الاشتقاق‌الصغیر ۲- الاشتقاق‌الکبیر ۳- اعجازالقرآن ۴- الالفات‌فی‌القرآن ۵- الالفاظ‌المترادفةاوالمتقاربةالمعنی که درقاهره‌چاپ‌شده **۶- الایجاز** درنحو **۷- التصریف ۸- تفسیرالقرآن المجید ۹- الحدود الاصغر ۱۰- الحدود الاکبر ۱۱- شرح اصول ابن‌السراج ۱۲- شرح‌الالف واللام للمازنی ۱۳- شرح‌کتاب سیبویه ۱۴- شرح الصفات ۱۵- شرح‌مختصرالجرمی ۱۶- شرح‌الموجز للمبرد ۱۷- شرح معانی‌الزجاج ۱۸- شرح المقتضب ۱۹- شرح‌الموجزلابن‌السراج ۲۰- المسائل‌المفردات‌من‌کتاب‌سیبویه ۲۱- معانی الحروف ۲۲- الهجاء** وغیر اینها. رمانی شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی سال ۳۸۴ ویا۳۸۲ه قمری وفات‌یافت و ولادتش‌درسال۲۷۶ه ق است و رجوع بسری‌رفاء هم‌نمایند.

(ص۴۸۰ت و۱۴۳هب و۷۹ج۵مه و۳۵۹ج۱کا و۷۳ج۱۴جم و۱۶ج۱۲تاریخ بغداد وغیره)

رمانی **عمر ابوحفص**
رمانی **هاشم**
رمانی **هیثم بن‌عبدالله**

وغیرایشان‌که مصطلح‌علمای‌رجال‌است شرح حال‌ایشان‌را موکول بکتب‌رجالیّه میداریم.

رمزی **محمد هادی بن حاج حبیب‌الله** - کاشانی، بنوشتهٔ‌تذکرهٔ‌نصرآبادی که معاصرش‌بوده ازشعرای اواخر قرن یازدهم هجری میباشد و اوائل قرن دوازدهم را نیزدیده‌است، درکمال‌پریشانی، طبعی‌توانا داشت‌چنانچه‌هرلطیفه و مثلی راکه بنظرش میرسیدآنرا موزون میکرد و هرمثلی راکه مذکور می‌شد از شعر خود استشهاد می‌نمود و درموقع تألیف تذکرهٔ نصرآبادی درقید حیات ودر اصفهان بوده و از او است:

رمزی زکریم اگر خبردار شوی — از بهر عطای او گنه‌کار شوی

جزآنکه کنی گناه و احسان خواهی مستوجب رحمت بچه کردار شوی

ایضاً :

آنم که نه حاصلی نه کشتی دارم نه کار بکار خوب و زشتی دارم

از من همه میرمند یاران وطن در دوزخم و طرفه بهشتی دارم

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۷۳ تذکرهٔ نصرآبادی)

رملی[1]

رملی **شیخ ابراهیم** - بعنوان تشبیلی نگارش دادیم.

رملی **احمدبن احمدبن حمزهٔ مصری** - انصاری شافعی، مکنّی با بوالعباس، ملقّب بشهاب الدین ، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواسط قرن دهم هجرت واز تلامذهٔ قاضی زکریّا بود ، از طرف استاد مذکور خود در تدریس و فتوی و اصلاح کتابهای او درحیات و مماتش اجازه داشت ، تمامی علمای شافعیّهٔ وقت ، تلامذهٔ وی بودند ، ریاست مذهبی و علوم شرعیّهٔ مصر بدو منتهی گردیده و ازتألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ شرح روض المطالب** در فقه شافعی که در مصر چاپ شده است ۲- **شرح صفوة الزبد** درفقه ۳- **شرح منظومة الستین مسئلة** درفقه حنفی ۴- **فتح الجواد بشرح منظومة ابن العماد فی المعفوات** که در قاهره چاپ شده است وغیر اینها . وی بسال ۹۵۷ه قمری (ظنز) درقاهره درگذشت . (ص ۹۵۰ مط)

رملی **احمد بن حسین بن حسن** - بن علی بن یوسف بن علی بن ارسلان، رملیّ البلدة ، ابوالعباس الکنیة ،کنانی القبیلة، شافعیّ المذهب، شهاب الدین اللّقب ، از فقهای شافعیّه بود ، از قلقشندی آتی الترجمة تفقّه نمود ، از سراج الدین بلقینی آتی الترجمة نیز اخذ مراتب علمیّه کرد، درجامع رمله مشغول تدریس

۱- **رملی** - بفتح اول وسکون ثانی، منسوب برمل میباشد که بنوشتهٔ مراصد نام موضعی است، یا برمله نسبت دارد که شهری است درفلسطین درچهارفرسنگی بیت المقدس که قصبهٔ فلسطین و منزل گاه مسلمین بوده است و بعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد .

و فتوی شد ، عاقبت همهٔ آنها را ترك کرده و برقدس شریف رفت ، در زاویهٔ ختنیه پشت قبلهٔ مسجد اقصی اقامت گزید ، دل از خلق برتافته و بسوی حق تعالی مصروف داشت . کتابهائی درفقه و نحو وغیرها تألیف داد که از آن جمله است: کتاب **الزبد** و آن منظومه ایست در توحید و تصوّف وفقه شافعی و اوّل آن این است، **الحمدلله ذی الجلال و شارع الحرام والحلال** که درمصر و قاهره و بمبئی و جاوه چاپ شده است . احمد بسال ۸۴۴ه قمری (ضمد) در همان زاویهٔ ختنیه در شصت و نه یا هفتاد و یك سالگی درگذشت .

(ص۹۵۲ مط)

رملی **احمد بن یحیی بن جلاء** - رملی ، معروف بابوالجلاء ، مکنّی بابوعبدالله ، از مشاهیر عرفا و از مریدان شیخ ابوتراب نخشبی متوفی بسال ۲۴۵ه ق (رمه) میباشد ، بصحبت ذوالنّون مصری سالف الترجمة نیز رسیده و ازسخنان او است : زاهد آن است که مدح وذم درنظرش یکسان باشد . بعضی از اهل فنّ گوید که در تمامی شام و حجاز وعراق و حلب مانند اورا ندیدم، دیگری گوید که در تمامی دنیا سه تن از ائمّهٔ صوفیّه میباشند که چهارمی ندارند ابوعثمان درنیشابور، جنید در بغداد، ابن الجلاء درشام . صریح کلام تاریخ بغداد آنکه، جلاء ، نام یا لقب جدّ احمد نیست بلکه لقب پدرش یحیی است. احمد روز شنبه دوازدهم رجب ۳۰۶ه قمری (شو) درگذشت . (ص۴۳۲ ج۲مه و۲۱۳ ج۵ تاریخ بغداد)

رملی **خیرالدین بن احمد**- بن احمد بن نورالدین علی ایّوبی فاروقی حنفی ، شیخ الاسلام وفقیه نعمانیین بود ، دربدایت حال ازمولد خود رملهٔ فلسطین بمصر رفت ومدتی درآنجا اقامت کرد، عاقبت باز برمله برگشته ومرجع کل بود ، ازبلاد بعیده برای اخذ مراتب علمیّه وکسب اجازه از وی، بسوی او میرفتند. کتاب **الفتاوی الخیریة لنفع البریة** درفقه حنفی از او است که در استانبول و مصر و قاهره چاپ شده است . خیرالدین، بسال ۱۰۸۱ه قمری (غفا) درنود سالگی درگذشت. پسرش نجم الدین رملی نیز از فضلای وقت خود بود ،کتاب **نزهة النواظر علی الاشباه والنظائر**

درفقه حنفی از او است ، این کتاب شرح کتاب اشباه و نظائر ابن نجیم مصری است ، در لکناو و استانبول ، باکتاب غمز عیون البصائر احمد بن محمد حموی حنفی در یکجا چاپ شده‌اند و تاریخ وفات نجم‌الدین بدست نیامد. (ص ۹۵۱ و ۹۵۳ مط)

رملی **محمد بن احمد** - بعنوان شافعی صغیر خواهد آمد.

رملی **محمود بن حسین** - بعنوان کشاجم خواهد آمد .

رملی **نجم‌الدین بن خیرالدین** - درضمن شرح حال پدرش رملی خیرالدین مذکور شد .

رندجی لقب **حسین بن ابی‌العلاء** میباشدکه شرح حالش درکتب رجالیّه است . درتنقیح المقال گوید : رندج زاج ویا چرمی‌است سیاه ، یا رنگ سیاهی است که کفش و موزه را بدان رنگ کنند و رندجی فروشنده یا سازندهٔ رندج راگویند . دراکثر نسخ زندجی‌است که اوّل آن حرف زای بانقطه بوده ونسبت آن بغیرقیاس ، به دیهی زندجان نامی از دیهات ترمد از بلاد ماوراءالنهر میباشد ومقتضای قیاس زندجانی گفتن است ویا خود منسوب بزندج است که نوعی از لباس بوده و حسین مذکور بافنده ویا فروشندهٔ آن بوده است .

رندی **محمد بن ابراهیم** - بعنوان ابن‌عباد درباب کنی خواهد آمد.

رواجنی[1]

رواجنی **سالم بن سلمه** } وغیرایشان مصطلح علمای رجال بوده وشرح حال
رواجنی **عباد بن یعقوب** } ایشان را موکول بدان علم شریف میدارد .

رواس **سید محمد مهدی بن علی** - رفاعی حسینی بغدادی صیّادی، مشهور برواس ، ملقّب به بهاءالدین ، از افاضل عرفای قرن سیزدهم هجرت میباشدکه بعداز پدرش درسیزده سالگی بحجاز رفت، درمکّه ومدینه بتحصیلات

۱ــ **رواجنی**- بفتح اول وکسر رابع، باتخفیف واو، منسوب برواجن میباشدکه یکی از بطون قبائل عرب است .

علمیّه آغاز کرد ، درهیجده سالگی برای تکمیل مراتب علمیّه بمصر رهسپار شد، احکام شریعت وفنون متنوّعه را ازمشایخ ازهر فراگرفت تا بفاصلهٔ سیزده سال (درسال ۱۲۵۱) از مصر بعراق رفت ، دربغداد اقامت گزیده و طریقت رفاعیّه از طرق صوفیّه را ستود ، بعد ازآن ببلاد حمص و حماة و شام و هند و سند وبلاد فارس و قسطنطنیّه و روم ایلی وآناطولی مسافرتها کرد، عاقبت باز ببغداد آمده و درسال ۱۲۸۷ه قمری (غرفز) درشصت و هفت سالگی درآنجا درگذشت . از تألیفات او است :

۱- **الحکم المهدویة الملتقطة من دررالامدادات النبویة** ۲- **رفرف العنایة** هردو درتصوف ۳- **مشکاةالیقین ومحجةالمتقین** که دیوان او است ، اوّلی دربیروت، دومی درمصر و سومی درقاهره چاپ شده‌اند . (ص۹۵۷مط)

رواسی درتنقیح المقال ضمن ترجمهٔ حال **افلح بن حمید** گوید : روّاسی با فتح و تشدید، شخص بزرگ سر راگویند واز ازهری نقل کرده که افلح مذکور منسوب بقبیلهٔ رواس است و بنی‌رواس (بضمّ رأ) قبیله‌ایست ازبطن عامر بن صعصعة که عبارت‌از نسل و خانوادهٔ رواس بن حارث بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة میباشد. بالجمله لفظ رواسی دراصطلاح رجالی، عبارت‌از افلح بن حمید، جراح بن ملیح ، جعفر بن عثمان، جمیل وجهم بن حکیم ، حسین بن عثمان، حماد بن‌عثمان، محمد بن حسن ابی‌ساره ، مسعر بن‌کدام و پدرش و جمعی دیگر بوده وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه است . بنوشتهٔ بعضی‌ازعلمای رجال، لفظ رواسی درصورت‌نبودن قرینه راجع به **محمد بن حسن** مذکور است وما نیز شرح حال اجمالی اورا در باب کنی تحت عنوان **ابن‌ابی‌ساره** نگارش خواهیم داد .

روانی **حمران بن‌اعین**- مصطلح‌رجال‌بوده ورجوع‌بدان‌علم‌شریف‌نمایند.

رؤبة **بن‌ابی‌الشعثاء یاابی‌الشعیا یاابی‌هریره، عبدالله عجاج**- بن رؤبة بن اسد بن صخر بن‌کنیف بن عمیرهٔ بصری تمیمی سعیدی، مکنّی بابومحمد ، از جملهٔ تابعین بوده و هردو دولت بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس را درک‌کرده است،

مثل پدرش عجاج ازمشاهیر شعرا وهردو در رجزگوئی معروف هستند، اشعار ایشان در مصنّفات اجلّه خصوصاً درمجمع‌البیان طبرسی مذکور و مورد استشهاد و تمثل میباشد و هریکی دیوانی داردکه تمامی اشعارش از قبیل رجز است . رؤبة درلغت‌بصیر و بغریب و وحشی و مأنوس‌آن احاطهٔ تمام داشته و مقیم بصره بود تا موقع قیام ابراهیم‌بن عبدالله بن‌حسن مثنّی (که بابوجعفرمنصورخروج‌کرده‌بود) ازخوف فتنه به بادیه رفت وبمجرّد رسیدن بناحیه‌ای‌که منظور نظرش بوده بسال۱۴۵ه قمری (قمه) در همانجا درگذشت .

در وفیات‌الاعیان‌گوید‌که رؤبة موش میخورده و بهمین جهت ملامتش‌کردند‌گفت موش ازاین‌مرغهای‌خانگی‌شما نظیف‌تر است‌کدآنها قاذورات ونجاست‌انسانیرا میخورند لکن موش ،گندم پاك ومغز حبوبات را میخورد واز اشعار رؤبة است :

رسم عفاه‌الدهر طولا فانمحی — **قد کاد من طول‌البلی ان یمسحا**

این شعر درکتب عربیّه از شواهد دخول **ان‌ناصبه** برخبر **کاد** است‌کـه‌گاهی بآن نیز مثل خبرعسی داخل میشود ونیز از اشعار رؤبة است :

ایهـــاالشامت المعیر بـــالشیـ — **ـب اقلن بـــالشباب افتخـــارا**
قد لبست‌الشباب غضا طریفا — **فوجدت الشباب ثوبا معارا**

نیز از او است :

من یك ذابت‌فیذابتی — **مقیظ مصیف مشتی**
اخذته من‌نعجات ست

رؤبة از ابوهریره و نسابهٔ بکری روایت‌کرده و ابوعبیده معمّر بن مثنی و جمعی دیگر نیز از وی روایت میکنند . رُؤبَة ، بضمّ اوّل و سکون ثانی میباشد (کـه حرف همزه است) ودراینجانوشتن شرح‌حال‌او فقط بملاحظهٔ ظاهررسم‌خطاست‌که با واوش‌مینویسند وچنانچه مذکور داشتیم نام پدرش عبدالله ، مکنّی بابوهریره یا ابوالشعثاء بوده وعجاج نیز (بروزن عطّار) لقب عبدالله میباشد ، این است‌که دراکثر موارد رؤبة بن عجاج بن رؤبة نوشته و اسم پدرش را حذف می‌کنند و با لقبش مذکور دارند. چنانچه اشاره شد عجاج نیز شاعری‌بوده معروف ، دیوان شعری هم داشته ومثل پسرش رؤبة ازمخضرمین

دولتین بنی‌امیّه و بنی‌عباس بوده و زمان وفاتش بدست نیامد. دیوان رؤبة وعجاج بسال ۱۹۰۳م درضمن مجموعهٔ اشعار عرب در برلین چاپ شده است.

(ص ۱۴۹ ج جم و ۲۸۱ت و ۲۰۶ کا و ۹۵۵ و ۱۳۱۱ مط)

روحانی

میرزاعلی- شیرازی، پسر میرزا عبدالوهاب یزدانی آتی‌الترجمة، ابن‌وصال شیرازی آتی‌الترجمة ، متوفی بسال ۱۲۶۲ه قمری از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد ، در زمان تألیف آثار عجم که بسال ۱۳۱۳ه قمری بپایان رسیده درقید حیات بوده و از اشعار اوست :

پنهان بزیر زلف چو رخسار میکنی
روز مرا سیه چو شب تار میکنی

شب عهد میکنی که دهی بوسه‌ام بروز
چون روز یادت آورم انکار میکنی

از هجر نقطهٔ دهن خویشتن مرا
سرگشته تا بچند چو پرگار میکنی

سال وفات خود روحانی بدست نیامد. (ص۳۶۴عم)

روحی

ابوبکر بن علی- سمرقندی ، از فحول شعرا بود ، طریقهٔ سخن را از رشید وطوط سالف‌الترجمهٔ متوفی در اواسط قرن ششم هجرت یادگرفت ، نخست مدّاح غزنویان بود و درمجلس ایشان بسر می‌برد ، عاقبت ترك مدّاحی کرده و قدم در دایرهٔ سلوك گذاشت واز او است :

مرد آزاده بگیتی نکند میل سه‌کار
تا همه عمر ، زآفت بسلامت باشد

زن نگیرد اگرش دختر قیصر بدهند
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد

نرود بردر ارباب سخا بهر طمع
همه گر حاتم‌طائی بسخاوت باشد

سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص ۳۳۱ ریاض‌العارفین)

روحی

شیخ اجل ، حسین بن روح بن ابی‌بحر- روحی بحری نوبختی ، مکنّی بابوالقاسم، سیّمین نوّاب اربعه و وکلا و سفرای خاصّ حضرت ولی‌عصر حجةالله‌الکبری عجل‌الله فرجه میباشدکه درزمان غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹ه ق) واسطه ، مابین شیعه وآستان ملایك پاسبان‌آن خلیفةالرحمن بوده‌اند. حسین بعداز وفات محمد بن عثمان بن سعید ، سفیر دوم‌آن‌حضرت درسال۳۰۴یا۳۰۵ه قمری

بشرف سفارت خاصّه مشرّف شد چنانچه محمد، حین وفات خود درپاسخ استفسار حاضرین از وکیل خاص ناحیهٔ مقدّسه فرمود اینك ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی قائم‌مقام من بوده و درمیان شما و حضرت صاحب‌الامر سفیر و وکیل آن‌حضرت و ثقة و امین است ، در امورات خودتان بدو مراجعه‌کرده و درمهمّات بدو اعتمادکنید . من از طرف آن‌حضرت مأمور بدین بودم و تبلیغ رسالت‌کردم . حسین بن روح ، نزد عامّه و خاصّه اعقل و داناترین مردم بوده و **کتاب التأدیب** از او است، درماه شعبان ۳۲۶ه قمری (شکو) وفات یافت و بامر حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله فرجه علی بن محمد سمری را (که شرح حالش بعنوان سمری خواهدآمد) بسفارت منسوب داشت . قبر حسین بن روح دربغداد مشهور و درتمامی عمرخود باتمام تقیه میگذرانیده است . **این نگارنده** درباب حسین در تاریخ وفاتش گفته‌ام :

ثم ابن روح الحسین البحری   **قدکبر القبض جلیل القدر**

جملهٔ **قدکبر** =۳۲۶. (کتب غیبت و رجال)

رودباری **احمد بن عطا** - بعنوان ابوعبدالله درباب‌کنی خواهدآمد .

رودباری **احمد بن محمد** - بعنوان ابوعلی خواهدآمد .

رودکی **محمد یاعبدالله یاجعفر بن‌محمد**- بخارائی نسفی، مکنّی بابوالحسن یاابوعبدالله، ازنامداران شعرای ایرانی میباشدکه ازگاه‌کودکی نابینا بود ، درهشت سالگی قرآن مجید را حفظ‌کرد ، باآن‌حال نابینائی بکسب‌کمال اشتغال جست ، درتحصیل فضل و هنر و فنون ادب رنج و تعب برد تاآنکه در بینش و دانش شهرهٔ آفاق شد ، بویژه درفنّ موسیقی دستی توانا داشت وگویند برباربد و نکیسا که دراین فنّ معروف جهان هستند برتری یافت ، اشعار او درنهایت فصاحت و بلاغت بوده بلکه بزعم بعضی ، درعرب و عجم نظیری نداشته است وگاهی بسلطان‌الشعراء نیز موصوفش دارند . معروف بلخی‌گوید :

از رودکی شنیدم سلطان شاعران   کاندر جهان بکس مگرو جز بفاطمی

اشعارش باآن‌همه فصاحت و بلاغت بسیار و بکثرت و زیادتی شعر درنهایت اشتهار بود.
نقل است‌که رشیدی شاعر عدهٔ اشعار اورا تا یك میلیون و سیصد هزار بشمارآورده است چنانکه‌گوید :

گر سری یابد بعالم‌کس به نیکو شاعری — رودکی را برسران شاعران باشد سری
شعر اورا من شمردم سیزده ره صد هزار — هم فزون آید اگرچون آنکه باید بشمری

لکن ازاین اشعار زیاد، بسیار اندکی بدست‌آمده‌است‌که بدو منسوب دارند بلکه اکثر آنها درنتیجهٔ انقلابات زمان ازمیان رفته وآنچه باقی‌مانده نوعاً با اشعار حکیم قطران تبریزی‌که صد و اند سال بعداز او میزیسته مشتبه‌گردیده است . رودکی ، مدّاح امیر نصرالدین بن احمدبن اسمعیل سامانی وندیم ومقرّب درگاه وی ، همواره مشمول‌عنایات ملوکانه بود ، بامرآن شاه والاجاه و وزیرکبیرش ابوالفضل بلعمی ، بنظم کلیله و دمنه پرداخت ، چنانچه کسی‌آن‌کتاب را میخواننده رودکی هم بنظمش می‌آورده است . فردوسی‌گوید :

گذارنده را پیش بنشاندند — همه نامه بررودکی خواندند
بپیوست گویا پراکنده را — بسفت این چنین درآگنده را

دراثر همین نظم‌کلیله ، بیش ازپیش مورد توجهات شاهانه شد ، بصله و انعامات بسیاری نایل‌گردید، عاقبت، ثروت‌او بحدی رسیدکه‌گویند(**والعهدةعلیهم**) دویست‌غلام زرّین‌کمر داشته و چهارصد شتر، بنه و ساز سفر اورا نقل میداد ، معزّی و امیرعنصری باآن همه شوکت امیرانه‌که در زمان خود داشته‌اند درحسرت سامان وثروت وی بوده‌اند. درچهار مقالهٔ عروضی ، بعداز تلخیص این نگارنده‌گوید: درعهد نصر بن احمد سامانی‌که اوج دولت‌آل‌سامان بوده و اسباب تمتّع و ترفع درغایت ساختگی و لشکر جرّار و بندگان فرمانبردار و خزائن‌آراسته بود اینك زمستان در دارالملك خود (بخارا) و تابستان در سمرقند ویاشهری‌دیگراز بلادخراسان‌اقامت‌کردی تاآنکه درهری و بادغیس‌که‌خرّم‌ترین چراخوارهای خراسان و عراق و بعضی از بلاد دیگرکه نارنج و ترنج و مشمومات و

میوه‌جات‌گوناگون و نعمتهای رنگارنگ وتمامی وسائل‌آسایش لشگریان فراهم وهمه چیز فراوان و ارزان بود با تمامی لشگریان درتمامی فصول سال متنعّم و برخوردار و از نعیم جوانی بهره‌ور بود ، بهمین جهت در مراجعت بدارالملك (بخارا) با مسامحه گذرانده و هرفصلی بفصل دیگر میانداخت . چون ملك بی‌خصم ، جهان‌آباد ، لشگر فرمانبردار ، روزگار مساعد و بخت موافق بود اینك چهار سال بدین منوال گذرانیدند تاآنکه ارکان دولت و لشگریان ، ملول و دلتنگ وآرزومند خانمان و وطن و اهل و عیال خودشان بوده لکن شاه را همچنان ساکن دیدندکه هوای هری درسر وعشق هری در دل داشته و دراثنای سخن‌آنرا ببهشت ترجیح دادی ، دانستندکه سرآن داردکه‌آن تابستان نیز درهری باشد پس سران لشگر بنزد رودکی‌که محتشم‌تر ومقبول‌القول‌تر از دیگر ندمای شاه بوده رفته و بعد از اظهار اشتیاق بخارا و فرزندان و خاندان‌شان ، پنجهزار دینار (اشرفی طلای هیجده‌نخودی) وعده‌اش‌کردند صنعتی‌بکندکه شاه ازآنجا بسمت بخارا حرکت نماید ، رودکی نیز قبول‌کرد ، قصیده‌ای‌گفته و علی‌الصباح خدمت شاه رفت ، بجای خویش بنشست ، بعداز نوای مطربان ، چنگ برگرفت و بخواندن‌آن قصیده درپردهٔ عشاق‌آغازکرد واز ابیات همان قصیده است :

بوی جوی مولیان‌آید همی	یاد یار مهربان‌آید همی
ریگ‌آمون با درشتیهای او	زیر پا چون پرنیان‌آید همی
ریگ‌آموی و درشتی راه او	زیرپایم‌پرنیان‌آید همی(خل)
آب‌جیحون‌از نشاط‌روی‌دوست	خنك مارا تا میان‌آید همی
ای بخارا شادباش و شادزی	شاه برتو میهمان‌آید همی
میر ماهست و بخاراآسمان	ماه سوی آسمان‌آید همی
میر سرو است وبخارا بوستان	سرو سوی بوستان‌آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان متأثرگشت‌که از تخت فرودآمده و بی‌موزه پا در رکاب‌خنك نوبتی‌آورده و روی ببخارا نهاد چنانچه راتین وموزه تا دوفرسنگ درپی

امیر بیروته بردند وآنجا درپای کرده و تا بخارا هیچ‌جا عنان باز نگرفت و رودکی آن پنجهزار دینار را مضاعف از لشگریان بستاد وچون رودکی دراین نوبت بسمرقند رسید چهارصد شتر زیر بنهٔ او بود والحق بدین تجمّل ارزانی بودکه هنوز این قصیده راکسی جواب نگفته‌است ازلطیف طبعان عجم یکی امیرالشعراء معزّی‌بودکه شعر او درطراوت بغایت است ودر روانی و عذوبت بینهایت. زین‌الملك ابوسعید هندو از وی درخواست کردکه‌آن قصیده‌را جواب‌بگوید‌گفت نتوانم عاقبت دراثر اصرار چند بیتی‌گفت‌که یکی ازآنها این است :

رستم از مازندران‌آیـد همی   وین ملك ازاصفهان‌آید همی

همهٔ خردمندان دانندکه میان این سخن وآن سخن چه‌تفاوت‌است وکه تواند بدین‌عذبی که او (رودکی) دراین قصیده درمدح‌گفته سخن راند :

آفرین و مدح سودآیـد همی   گر بگنج‌اندر زبان‌آید همی

دراین بیت هفت صنعت از محاسن بدیعیّه است مطابق و متضاّد ومردف وبیان مساوات و عذوبت و فصاحت و جزالت و هراستادی‌که درعلم شعر تبحّری دارد چون‌اندکی‌تفکر کند داندکه من دراین مصیبم ، در اینجاکلام چهار مقالهٔ عروضی ملخصا بپایان رسید و از ابیات همین قصیده غیراز این هفت بیت‌که از چهارمقاله نقل شده بیت دیگری پیدا نکردیم ونیز از اشعار او است‌که درنصیحت‌گفته است :

زمانــه پنــدی آزادوار داد مــرا   زمانه را چونکو بنگری همه‌پنداست

بروز نیك‌کسان‌گفت غـم مخور زنهار   بساکسان‌کـه بروز توآرزومنــد است

نیز از او است :

زلف تراجیم‌که کردآن‌که او   خــال ترا نقطــهٔ‌آن جیم‌کرد

از دهن تنگ توگویــدکسی   دانککی نــار بــدو نیم‌کرد

کتاب **تاج‌المصادر** درلغت فرس از او است **ودیوانی** مشتمل بر۱۱۵۴ بیت نیز بسال۱۳۱۵ه قمری در تهران بنام رودکی چاپ سنگی شده است .

رودکی گفتن صاحب ترجمة، بجهت انتساب او بدیهی رودك نام ازدیهات سمرقند یا بخارا میباشدکه تولدش درآنجا بوده است . در مراصدگوید روذك (بروزن کودك) با ذال نقطه‌دار ، دیهی است از سمرقند و ظاهرآن استکـه با ذال نقطه‌دار معرّب همان رودك با دال بی‌نقطه است ، یا خود ، رودکی گفتن او بجهت‌آن استکه در رود و بربط نوازی و دیگر آلات موسیقی مهارتی بسزا داشت ، رود را نیکو می‌نواخت سرود بااثر میگفت وگویا بجهت بلندی و نیکوئی اشعار او استکه بعضی اورا نخستین‌کسی دانند که بزبان پارسی شعرگفته است والاّ پیش‌از او نیز شعرای بسیاری بوده‌اند . علی‌الجملة رودکی بسال ۳۰۴ یا۳۲۹ یا۳۳۹ یا۳۴۳ه قمری (شد یا شکط یا شلط یا شمج) درقریهٔ مذکور درگذشت. (چهارمقالهٔ عروضی و۲۳۶ج۱مع و۲۳۱۶ ج۳ص و۲۹۷ ج۳ذریعة)

روذراوری **محمد بن حسین** - بعنوان ابوشجاع درباب‌کنی خواهدآمد .

روزبهان **ابومحمد** - بعنوان شیخ شطاح خواهدآمد .

روزی **شیخ ابوالحسن علی بن محمود بن ابراهیم** - از عرفای قرن پنجم هجرت واز اکابر مشایخ وقت بود ،کتاب **رباط روزی** نام ، بدو منسوب میباشدکه برای پیرخود ابوالحسن حضرمی تألیف داده است . درماه رمضان‌سال چهارصد و پنجاه ویك هجری قمری درگذشته و غلام سرور هندی در تاریخ‌آن‌گوید :

رفت چون زین جهان بخلد برین رونـق دیـن ولـی حسن روزی

عـارف زنـده دل بگـو تـاریخ هـم رقم‌کـن علـی حسن روزی

دوجملهٔ : **عارف زنده‌دل** و **علی‌حسن روزی** هرکدام== ۴۵۱ (ص ۲۳۰ ج ۲ خه)

روشنی **دده عمر**، رومی، ازکبارمشایخ‌عرفا میباشدکه مولدش آیدین بود، در بدایت حال قلندرانه و بسمت خراباتی میزیست ، اخیراً در شهر بادکوبه با سید یحیی شیروانی شماخی‌که درآن‌اوان پوست‌نشین مسند ارشاد بوده ملاقات وتحصیل فیض وفنون طریقت‌نمود و بسال ۸۹۲ه قمری (ضصب) درتبریزدرگذشته و درکوی مقصودیـّه دفنش‌گردند . (ص۳۱۴ج۳فع)

روغنی **مولی محمدصالح بن محمدباقر-** قزوینی ، معروف بروغنی ، عالم فاضل‌کامل ، از علمای عهد شاه عباس ثانی و شاه سلیمان صفوی (۱۰۵۲-۱۱۰۶ه قمری) بود ، با شیخ حرّ عاملی و مجلسیّین و نظائر ایشان معاصر واز مقدّمات ترجمهٔ صحیفهٔ سجّادیه از تألیفات او، استکشاف میشودکه از تلامذه میرداماد (متوفی بسال ۱۰۴۲ه قمری) بشمار میرود . روغنی تألیفات نفیسه داردکه ظاهراً همهٔ آنها بپارسی است :

۱- اکل‌آدم من‌الشجرة ۲- برکات‌المشهد المقدس ، این‌کتاب ترجمهٔفارسی‌عیون اخبارالرضا میباشدکه بسال ۱۰۷۵ه قمری درمشهد مقدّس تألیفش داده ویك‌نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران‌بشمارهٔ۱۹۲۳ موجود است **۳- ترجمهٔ توحید مفضل**که بسال ۱۰۸۰ه ق تألیف شده است **۴- ترجمهٔ صحیفهٔ سجادیه ۵- ترجمهٔ عهد مالك‌اشتر ۶- ترجمهٔ عیون اخبارالرضا ع**که درفقره دویم فوق مذکور شد **۷- ترجمهٔ محاضرات راغب ۸- ترجمهٔ نهج‌البلاغة** بلکه شرح‌آن‌کتاب مستطاب بوده و بهترین‌شروح فارسی نهج‌البلاغة است‌که درتبریز چاپ سربی شده ، اینکه در اوّل این نسخهٔ چاپی ، آن را بملاّصالح برغانی قزوینی (متوفی درحدود سال ۱۲۷۰ه قمری) نسبت داده اشتباه است **۹- شرح‌اشعار مثنوی رومی**که بعضی از اشعار مشکله‌اش را شرح کرده است **۱۰- شرح دعای‌سمات ۱۱- شرح‌نهج‌البلاغة**که درفقرهٔهشتم‌فوق‌مذکورشد **۱۲- مقامات.** سال وفاتش بدست نیامد . (ملل وذریعة وسطر۳ ص۴۰۸ت)

رومی **ابراهیم‌بن محمد** وسعید وغیر ایشان مصطلح علم رجال بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

رومی **عمر بن جعفر-** بعنوان زعفرانی خواهدآمد .

رونق **میرزا محمدحسین -** کرمانی، ازمشاهیر عرفای اوائل‌قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه درخدمت علمای‌کرمان تحصیل‌کمالات نموده و پای در دایرهٔ اهل حال نهاد، بنورعلی‌شاه اصفهانی دست ارادت داد، عاقبت درکرمان

مسندنشین ارشاد عبادگردید و از آثار او است:

۱- مثنوی‌جنات ۲- مثنوی غرائب ۳- مرآت‌المحققین واز اشعار او است :

جز درد بیمار ترا از هردوا بهبود نه — جز داغ بازار ترا از هیچ سودا سود نه
گفتم بجز عاشق‌کشی دانم ترا مقصود نه — فرمان بقتلم میدهی گفت‌آری اما زود نه
گفتم وصالت درجهان‌ممکن‌بود درعاشقی — گفت‌آری اماآ نزمان‌کز هستی او بود نه

نیز از او است :

در وادی تجلّی اعیان زهرگیاه — صدنخل طور هست‌عیان با دوصد قبس
نعلین چیست‌آرزوی مال و منصبت — نعلین چیست هست هوای تو باهوس
در دام نفس در قفس تن اسیر چند — یارب مددکه وارهم از دام و از قفس
یا من هوالاله ولا رب لی سواه — ارحم لرونق و تقبله ملتمس

صاحب ترجمه بسال ۱۲۲۵ه قمری (غرکه) درکرمان درگذشت .

(ص ۱۴۶ ج ۲ مع و ۴۵۱ ض)

رونقی ازشعرای اوائل قرن‌یازدهم هجرت‌میباشدکه‌بسال۱۰۳۱ه قمری (غلا) درگذشته واز اشعار او است :

حرفت از شوق زبس با همه‌کس میگویم — با تو گر، می‌خورم ، اوّل بعسس میگویم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۳۸۰ ج ۳ س)

رونی **ابوالفرج-** شاعرایرانی، بعنوان‌ابوالفرج درباب‌کنی‌خواهدآمد.

رویان[۱]

رویانی **عبدالواحد بن اسمعیل بن احمد بن محمد -** رویانی طبری ، فقیه قاضی شافعی ، مکنّی بابوالمحاسن ، ملقّب بفخرالاسلام ، از

۱- **رویان-** بضم اول ، دیهی است درحلب محله‌ایست در ری و شهری‌است بزرگ از جبال طبرستان،که اکبر بلادآن‌سامان‌میباشد وجبال‌آن بجبال ری‌اتصال دارد وآمل‌بزرگترین شهر غیرجبال طبرستان است ، بعقیدهٔ بعضی ، رویان جزو طبرستان نبوده بلکه ناحیهٔ مستقلی است وجبال‌آن متصل بجبال ری میباشد . (مراصد وغیره)

اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه درعهد خود نادرهٔ زمان ، درعلم خلاف و مذهب و اصول از اکابر افاضل وفحول، نزد مردم طبرستان منزلتی عظیم و مقامی بلند داشت ونظام‌الملك وزیر، محض بجهت فضل وکمالات او بسیار تعظیمش میکرده است. بغزنه و نیشابور و بخارا و بعضی از بلاد دیگر مسافرتهاکرد ، با افاضل هردیاری ملاقات نمود ، درآمل طبرستان مدرسه ساخته و در ری تدریس میکرد ، در جامع اسپهان نیز بنقل احادیث می‌پرداخت ومیگفته است‌که اگر تمامی‌کتابهای شافعی بسوزد همهٔ آنها را ازحفظ خاطر املا میکنم . رویانی مصنّفات نافعه دارد :

۱- **بحرالمذهب** درفقه شافعی‌که بهترین و بزرگترین‌کتب فقهیهٔ شافعیه بوده و فقهای خراسان بتمامی‌آنها ترجیحش میداده‌اند ۲- **التجربة** ۳- **التخبیر** ۳- **تکملة السعادات فی‌تکملة العبادات المسنونات** بپارسی ۵- **التلخیص** ۶- **الجعفریات** ۷- **جمع‌الجوامع** ۸- **حلیةالمؤمن** ۹- **الشافی** ۱۰- **الکافی** ۱۱- **مناصیص‌الامام الشافعی** . رویانی ، اوّلین کسی بوده‌که فرقهٔ باطنیّه (اسماعیلیّه) را تکفیر نمود ، حکم بکفر ایشان داد ، اهل قزوین راکه باآن فرقه اختلاط داشتند باجتناب از ایشان توصیه‌کرد ، از این‌رو روز جمعه دهم یا یازدهم محرم سال۵۰۱یا۵۰۲ه قمری (ثا یا ثب) در جامع آمل طبرستان ، بعد از فراغت از املای حدیث محض بجهت تعصّب دینی ، از طرف ملاحدهٔآن فرقه درحدود هشتاد و هفت سالگی مقتول گردید . مخفی نماند ،که در چند موقع ازکتاب ریاض‌العلماء نقل است‌که رویانی عبدالواحد ، درباطن شیعه و ازمشایخ سید فضل‌الله راوندی و نظائر وی بوده لیکن با تقیّه میگذرانیده است و از این‌رو ، عامّه ، شافعی مذهبش پندارند ، ظاهر بلکه صریح ذریعة نیزکه بنقل‌کتابهای رویانی پرداخته تأیید قول همین ریاض‌العلما است .

(ص ۳۲۲ ج ۱کا و ۷۶ ج ۶مه و ۳۲۵ مس ومواضع متفرقه از ذریعة)

رویانی **علی بن محمد** - مصطلح‌علمای‌رجال وشرح‌حالش درآن‌علم‌است.

رهائی **مولانا سعدالدین**- ازشعرای ایران و ازقصبهٔ خواف خراسان‌بوده و از اشعار او است :

نیست درعشق‌توچون‌من، درد پرورد دگر اینکه دردمرا نمیدانی ، بود درد دگر

درسال ۹۸۰ه قمری (ظف) درگذشت . (ص ۲۳۸۴ ج ۳ س)

رهاوی **ایوب** - ازمترجمین اطبّای عهد خلفای‌عباسی میباشدکه‌کتب بسیاری‌رااز یونانی بعربی وسریانی‌ترجمه‌کرد، عمده‌معرفت‌او درلغت سریانی‌بوده ودر زبان عربی نیك‌بصیرت نداشته‌است وشرحی دیگر بدست‌نیامد. (ص ۲۴۰ ج ۱ مر)

رهنی **عبدالله‌بن احمد، محمد بن بحر، محمدبن یحیی** - وشرح حال ایشان در رجال است .

رهی **محمدابراهیم** - اصفهانی، بواسطهٔ ذوق‌فطری، ازقصابی‌که‌شغل او بوده‌کناره‌کشید بارفیق‌اصفهانی‌سالفا‌الترجمة معاشرت‌کرده از وی تخلّص‌گرفت واز اشعار او است :

بهرسفرگذاشتم ، زین چو بهشت باد پا آمد و دامنم‌گرفت‌آن صنم از ره وفا

مرغ‌دلش شکسته‌پر، برگ‌گلش زگریه‌تر فندق او ببسته در، لؤلؤ او عقیق‌سا

نرگس دلنواز او ،کرده بگریه‌آشتی غنچهٔ عشوه ساز او ،گشته به لابه‌آشنا

کزوطنی‌چواصفهان وزصنمی‌چومن‌چمان کس نرود بصد زیان ،کس‌نبرد بصد جفا

درسال ۱۲۲۶ه قمری (غرکو) درگذشت . (ص۱۴۳ ج ۲ مع)

رهی **همگر مجدالدین**- بهمین عنوان خواهدآمد .

رهین‌المحبسین **ابوالعلاء احمدبن عبدالله** - بعنوان **معری** خواهدآمد .

ریاشی **احمد بن ابی‌نعیم** - مکنّی بابوصخره، از شعرای عهد مأمون عباسی میباشد ، اشعار او در ذمّ خلفای عباسی ویحیی‌بن‌اکثم قاضی‌است‌که معروف بعمل شنیع معروف بوده، مشهوراست روزی مأمون درمقام‌تعریض بیحیی ، قائل این شعر را از خود یحیی پرسید :

قاض یری‌الحد فی‌الزناء ولا یری علی من یلوط من‌بأس

یحیی گفت مگر خلیفه قائل این‌شعر را نمی‌شناسد؟ گفت نه ، یحیی گفت گویندهٔ این‌شعر فاسق و فاجر احمد بن ابی‌نعیم بوده وهم اوگوید :

لااحسب الجور ینقضی وعلی الا — مة وال من آل عباس

پس مأمون منفعل شده گفت باید احمد بن ابی‌نعیم بیلاد سند تبعیدشود. ابن‌خلّکان گوید: این دوبیت از جملهٔ ابیاتی است‌که اوّل آنها این است :

انطقنی الدهر بعد اخراس — لنائبات اطلن وسواسی
یا بؤس للدهر لایزال کما — یرفع ناسا یحط من ناس
لا افلحت امة و حق لها — بطول نکس و طول اتعاس
ترضی بیحیی یکون سائسها — و لیس یحیی لها بسواس
قاض یری ـ الخ
یحکم للامرد العزیز علی — مثل جریر و مثل عباس
فالحمد لله کیف قد ذهب الـ — ـعدل و قل الوفاء فی الناس
امیرنا یرتشی و حاکمنا — یلوط والرأس شر من راس
لوصلح الدین و استقام لقد — قام علی الناس کل مقیاس
لااحسب الجوز ـ الخ

ابن‌خلّکان بعد از نقل این ابیات گوید گمان دارم‌که شمارهٔ آنها بیشتر از این باشد لکن خطیب بغدادی همین مقدار ذکر کرده است، نیزگوید که در تاریخ بغداد خطیب واغانی ابوالفرج اصفهانی ومروّج الذهب مسعودی، قضایای بسیاری راجع بهمین‌عمل‌شنیع دربارهٔ یحیی نگارش‌داده‌اند. من‌جمله خطیب در تاریخ بغدادگوید: یحیی متفنّن ومبتلا بحسد شدید بود، ازکثرت حسد، ازفقیه حدیث سؤال میکرد، ازمحدّث مسئلهٔ نحو می‌پرسید، با نحوی مطلب‌کلامی مذاکره میکرد که طرف را خجل و شرمسار نماید تاآنکه روزی مردی خراسانی بسیار ذکی ومتفنّن وارد شد ، یحیی از وی پرسید که درحدیث مطالعه کرده‌ای یانه گفت بلی یحیی گفت از اصول مشایخ چه حدیث در حفظ داری گفت : بدو واسطه درحفظ دارم‌که حضرت علی علیه‌السلام لواط‌کننده را سنگسار نمود دیگر باوی حرفی نزد . وقتی‌که این عمل شنیع یحیی متواترگردید مأمون بصدد امتحان برآمد ، مجلسی با وی خلوت‌کرد و قبلا غلامی خزری راکه در نهایت جمال و خوشروئی بوده

توصیه نمودکه تنها نزد ایشان بوده وبعد ازبیرون شدن مأمون نیز نزد یحیی بماند وبا وی مزاح و شوخی بکند لذا پس‌ازآنکه یحیی وآن غلام خزری نزد مأمون حاضرشده و شرائط محادثه ومصاحبت بعمل‌آمد مأمون به بهانه‌ای بیرون رفت وازخارج مترصّد حال ایشان میبود ،آن غلام برحسب دستور، بنای مزاح با قاضی‌گذاشت قاضی این‌آیهٔ شریفه را فرو خواند: لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ . پس‌خود مأمون شنیده و وارد مجلس شد واین اشعار ابوحکیمه راشدبن اسحق‌کاتب راکه دربارهٔ یحیی‌گفته‌است همی‌خواند:

وکنا نرجی ان نری‌العدل ظاهرا **فاعقبنا بعد الرجاء قنوط**
متی تصلح‌الدنیا و یصلح اهلها **و قاضی قضاة المسلمین یلوط**

ابوحکیمه قطعات بسیاری درحق یحیی‌گفته است. ازمبرّد نقل‌است‌که درمجلس‌ابوعاصم نبیل بود ، ابوبکر پسر یحیی بن‌اکثم نیز حاضر وباجوانکی بسر منازعه‌برآمد، صدای ایشان بلند شد ، ابوعاصم پرسیدکه‌کیست گفتند ابوبکر بن یحیی بن اکثم است‌که با جوانکی منازعه میکند ابوعاصم‌گفت: **ان‌یسرق فقد سرق اب‌له قبل ذالك** باری این‌گونه وقایع بسیار و بسط زاید را بکتب مبسوطه محوّل میدارد . زمان وفات ریاشی بدست نیامد ولی یحیی در ذی‌الحجهٔ سال ۲۴۲ یا اوّل سال ۲۴۳ه قمری درهشتاد وسه سالگی هنگام مراجعت از مکّه در ربذه مرده وهم درآنجا بخاك رفت .

(ص ۵۵ ج ۲ نی و ۳۵۸ ج ۲ کا)

ریاشی

عباس بن فرج - بصری، مورّخ نحوی لغوی. مکنّی بابوالفضل، از مشاهیر و اکابر ادبا و لغویّین و نحویّین‌که در وقایع ایّام عرب نیز خبیر بود ، اشعار بسیاری از اصمعی و ابوعبیده معمّر بن مثنی و دیگران روایت‌کرده است ، نصف اوّل‌کتاب سیبویه را از مازنی فراگرفته و مازنی نیز لغت‌را از وی‌آموخته و میگفته است‌که استفادهٔ من از ریاشی بیشتر از استفادهٔ وی از من بوده و نیز می‌گفته‌که ریاشی‌کتاب سیبویه را از من خوانده و لکن ازمن اعلم است . مبرّد و ابن‌درید نیز از شاگردان وی بوده‌اند واز تألیفات ریاشی است :

۱- کتاب‌الابل ۲- کتاب الخیل ۳- کتاب ما اختلفت اسمائه من کلام العرب

وغیر اینها . ریاشی بسال دویست وشصت و پنج یا هفتاد و پنج ویا بنوشتهٔ ابن‌خلّکان که بعدازحمل براشتباه وغلط داشتن آن دوقول اختیارکرده درماه شوال سال دویست وپنجاه و هفت هجرت موقع دخول زنج ببصره درحدود هشتاد سالگی مقتول شمشیر زنجیان گردید . ابن‌خلّکان در وجه اشتباه آن دوقول گوید از مسلّمات مورّخین و ارباب سیر میباشدکه دخول زنج ببصره وقت نمازجمعهٔ هفدهم شوال مذکور بوده است. ناگفته نماند مبرّد از ریاشی نقل کرده که روزی ابوالعتاهیة حاضر شد ویك سبد حجامت همراه داشت، گفت از اینجا برنمی‌خیزم مگر اینکه یکی از شما را حجامت کرده باشم پس یکی از غلامان خود راآوردیم وبعد از حجامت کردن او این اشعار را انشا نمود :

الا انما التقوی هی العز والکرم — **وحبك للدنيا هوالذل والعدم**

و ليس علی عبد تقی نقيصة — **اذاصحح التقوی وان حاك اوحجم**

(ص۸۶ف و۹۱۶ ج۲ع وص۴۲۱ت و۲۵۵ ج۲نی و۴۴۶ ج۱۲جم و۲۶۸ج۱کا)

ریحانة الشام **احمد بن ابی‌الجواری** - زاهد و محدّث معروف اوائل قرن سوم هجرت میباشدکه بسال ۲۳۰ه قمری درگذشت .گویند این لقب او از طرف جنید بغدادی بوده است لکن این مطلب با در نظرگرفتن سال وفات جنید که بسال ۲۹۷ یا ۲۹۸ه ق در نود و یك سالگی بوده بسیار مستبعد میباشد بلی ممکن است که جنید بعد از وفات احمد اورا بهمین لقب ریحانةالشام ملقّب میداشته‌است.

(اطلاعات متفرقه)

ریحانةالندماء **علی بن محمد** - بعنوان تنوخی نگارش دادیم .

ریحانی **حسین بن محمد** - مصطلح علمای رجال بوده وشرح حالش موکول بدان علم شریف است .

ریحانی **علی بن عبیدهٔ لغوی**، کاتب، مکنّی با بوالحسن، معروف بریحانی، از مشاهیر فصحا و بلغا میباشدکه وافرالفضل وکثیرالادب و ملیح‌اللّفظ و حسن‌العبارة بود ، بعضی از اهل فنّ در بلاغت بجاحظش ترجیح داده‌اند و در امثال و حکم کتابهائی شیوا تألیف داده ونیز از تألیفات او است :

۱- الایقاع ۲- التدرج ۳- الزمام ۴- سفرالجنة ۵- صفةالدنیا ۶- الطارف ۷- المصون ۸- الموشح ۹- النکاح. ریحانی با مأمون‌عباسی (۱۹۸-۲۱۸ه ق) معاصر بود و نزد او تقرّبی بسزا داشت و باآن‌همه فضل وکمال باکفر و زندقه متّهم بوده است.

(ص ۴۷۲ت و۱۸ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

سپاس بی‌پایان‌که حرف رای مهمله (بی‌نقطه) بپایان رسید و بعد از این بحرف زای معجمه (نقطه‌دار) شروع خواهد شد.

باب «ز»

(نقطه‌دار)

زابلی

احمد بن محمد - مکنّی بابوثنا ، ازعلمای عامّه قرن‌دهم‌هجرت میباشدکـه در تاریخ ۹۶۵ه قمری‌کتـاب **اعراب‌القرآن** را تألیف داده و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۴۰۴ ج ۴ س)

زادویه یا **زادیـه**

در اصطلاح علم رجال لقب **صالح بن ابی‌حماد** بوده و شرح حالش موکول بدان علم شریف است .

زاری

محمدقاسم - ازشعرای‌مشهدمقدّس رضوی‌ع میباشدکه درتواریخ و سیر نیـز بـاخبر بود ، بسال ۹۷۹ه قمری (ظعط) در میـدان اصفهان بدست راهزنان مقتول‌گردیده واز اشعار او است :

بردار میکشند سر عـاشقـان زار — زاری،تو نیزعاشقی‌اینجاسری‌بیار

یك تن شاعر شیرازی نیز تخلّص زاری داشته واز اشعار او است :

زاتش هجر نه تنهـا جگـرم میسوزد — بسکه بگریسته‌ام ، چشم ترم میسوزد

زمان حیات این زاری شیرازی مضبوط نیست . (ص ۲۴۰۵ ج ۴ س)

زاکانی[1]

زاکانی

خیران بن اسحق - بعنوان **راکانی** که حرف اوّلش رای بی‌نقطه است مذکور شد .

۱ــ **زاکانی** - منسوب‌است بزاکان،وآن‌قبیله‌ایست ازعرب‌که درقزوین سکونت‌داشتند، علمای نامدار و وزرا و ارکان دولت از ایشان برخاسته‌انـد . در تاریخ‌گزیدهٔ حمدالله مستوفی (که درحدود سال هفتصد و سی‌ام هجرت تألیف شده) درفصل هفتم از فصولی‌که بشهر قزوین*

زاکانی

عبیدالله معروف به‌عبید **زاکانی**قزوینی، ملقّب به‌نظام‌الدین، که گاهی بخواجه نیز موصوفش داشته وخواجه‌نظام‌الدین وخواجه عبیدگویند وی شاعر منشی‌کاتب از خاندان زاکانیان قزوین بلکه از علمای معروف و دانشمندان قرن هشتم بود، مدتی نیز وزارت یافت، چندی هم درشیراز در دربار شیخ ابواسحق اینجو پادشاه فارس (۷۱۸-۷۵۸ه ق) و شیخ اویس بن امیر شیخ‌حسن جلایر ۷۵۸-۷۷۶ه قمری) زیسته و ازشعرای دربار ایشان بود، مدح ایشان میگفته وبواسطهٔ اشعار و رسائل خویش بسیار مشهور وبا بزرگان زمان اختلاط و پیوستگی داشت، در نظم و نثر پارسی درکمال قدرت و مهارت و درمیان نویسندگان قرن هشتم دارای مقامی بس بلند بوده و زبان فارسی را درنهایت لطافت و حلاوت ادا میکرده است. باآن‌همه مراتب علمی و فضلی و ادبی محض بجهت‌کثرت هزل وظرافت‌که درسرشت داشته بهمین صفت شهرت یافت و نام او از دفتر علما خارج‌گردید. یکی از دوستانش این را شنیده و درحیرت ماندکه چگونه باشدکسی باآن‌همه فضل و فهم وکمال، ترك علم و ادب‌کند وبهزل و رزل تن در دهد بلکه حضوراً از در اعتراض درآمده وملامتش‌کردکه‌ازکمالات و فضائل، اجتناب‌کردن و بشیوهٔ هزل درآمدن دور از طریق عقل است، عبید این‌قطعه را بوی فرستاد ویا بخودش فرو خواند:

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علـم	کانـدر طلب راتبـه هرروز بمـانی
رو مسخره‌گی پیشه‌کن و مطربی‌آموز	تا داد خـود از مهتر وکهتر بستـانی

علاوه برهزل و ظرافت طبیعی‌که درسرشتش بوده وسبب خروج نام او از دفترعلماگردید

*تخصیص داده درذکر بزرگان و قبائل‌آن‌شهر گوید: زاکانیان، اصلشان از عرب بنی‌خفاجه بود ومنشوری ازحضرت رسول ص بخط حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارند (نسخهٔ‌آن منشور را راغب نقل‌کرده است) و دوشعبه بوده‌اند یکی علما و دیگری ارباب صدور و اسامی چندی از شعبهٔ اولی را ذکرکرده وگوید از شعبهٔ دومی است صاحب سعید صفی‌الدین زاکانی وصاحب معظم خواجه نظام‌الدین عبیدالله‌که اشعارخوب دارد و رسائل بی‌نظیر. انتهی وما دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر می‌دهیم.

ریا و تزویر و خشکی‌ها و سالوسی‌های بعضی اشخاص مذهبی و دوروئی و ظاهرسازی و مردم‌فریبی ایشان (که درقرن‌هشتم رواجی تمام داشته وعلاوه برخیانت بردین ومذهب، جنایت بزرگی برعالم انسانیّت وبنظر حقیقت شرك خفی حقیقی می‌باشد) مخالف‌مذاق و مسلك خداپرستی شخصی‌خود عبید نیز بوده‌است این مسأله نیز عامل قوی، درخروج نام وی از دفتر علماگردید ودرتمامی رسائل نظمی ونثری خود ، ظاهرپرستی ودوروئی ایشانرا باکمال دلیری ببیان‌آورد ودر واقع او نیز مانند معاصرش‌حافظ شیرازی‌گرفتار سالوسی و چاپلوسی و ریا وتزویر و دوروئی مردمان‌آن زمان شد . خصوصاً شهرشیراز که مرکز این‌گونه عوام‌فریبان بود ، شیخ و محتسب و واعظ و شحنه و دیگر طبقات متنوّعه همه بساط تزویر و ریاگسترده ودرآزار مردمان‌حقیقت‌پرست ویکرو فروگذاری نداشتند اینك هردو ، در اشعار و کلمات خودشان فریاد از ایشان زده‌اند . عبید چون نمیتوانست حقایق و واقع مطلب را آشکارا بزبان‌آرد راه دیگری پیش‌گرفت و بسخنان خود جامهٔ هزل و داستان پوشانید و حقیقت را در زیر پرده بیان‌کرد چنانچه منظومهٔ **سنگ‌تراش وموش وگربه** اوکه بسیار مشهور و بارها چاپ شده است و دیگرآثار او در وصف همین زاهدان ریائی مردم‌فریب وشکنجه وآزار ایشان است. ظاهرآنست‌که این بیچاره ، چون درمبارزه باآن مشرکین حقیقی فروگذاری نداشته هدف تیر ریا وتزویر گردیده و بجهت عدم قدرت براظهار حقیقت ، کلمات خود را درکسوت هزل و مسخره گفته و بهمین جهت بهزّالی مشهور و درسلك شعرا منسلك‌گردیده است والاّموافق‌آنچه از ریاض‌العلماء نقل شده از اجلاّی علما میباشد . خدایا زین معمّا پرده‌بردار.

گویند عبید، کتابی درعلم بیان ومعانی‌بنام شاه ابواسحق تألیف داده ومیخواست که بنظر شاه رساندگفتند یکنفر از اهل هزل و مسخره نزد شاه است وشاه بوی مشغول میباشد و مجال ملاقات نیست عبید در شگفت ماندکه اگر بنا باشد راه تقرّب سلطان توسّل بمسخره‌گی بوده ، علما و فضلا از دیدار شاه محجوب‌گردند دیگر این همه دود چراغ خوردن برای چیست؟ اینك پیش‌ازملاقات شاه برگشته ومترنّم این‌رباعی‌گردید:

درعلم وهنر مشو چـو من صاحب فنّ — تا نزد عزیزان نشوی خوار چـو من
خواهی کـه شوی قبـول ارباب ز من — کنك آور وگنگری کـن وکنگره زن

گویند معاصر او سلمان ساوجی (متوفّی بسال هفتصد و هفتاد و هشت یا نه هجری) در هجو اوگفته است :

جهنّمی و هجـاگـو عبـید زاکانـی — مقرّر است بـه بیـدولتی و بیـدینی
اگرچه‌نیست زقزوین وروستازاده‌است — و لیك میشود انـدر حـدیث قزوینی

این‌اشعار شهرت یافت تاآنکه درقزوین مسموع‌خود عبیدگردید پس بعزم‌ملاقات‌سلمان عزیمت بغداد داد ، بعداز ملاقات ، سلمان پرسید از اهل‌کجائی‌گفت قزوینی‌ام، سلمان پرسیدکه شعر سلمان درآن نـواحی شهرتی دارد یانـه‌گفت بلی پس این بیت سلمان را فرو خواند :

میکشندم چو سبو دوش بـدوش — میبرندم چـو قدح دست بدست

سلمان تصدیق‌کردکه بلی این‌بیت از وی‌است پس عبیدگفت شعرسلمان نیست بلکه‌آنرا زن سلمان حسب حال خودگفته است سلمان بسیار برآشفته وگفت مگر تو عبید هستی گفت بلی ، پس‌از معاتبه بسلمان‌گفت نادیده هجو مردم‌گفتن عیب فضلا است فقط بجهت تو ببغدادآمده‌ام‌که سزایت‌بدهم اما بخت‌تو مساعد شدکه از زبان من بهمین‌مقدارخلاص شدی پس سلمان خدمتهاکرد و تاآخر عمر بایکدیگر مصاحبت داشتند و ازآثار قلمی عبید است :

۱- **اخلاق الاشراف** در ذریعـة این‌کتاب را ببعضی از اصحـاب (علمای امامیّـه) نسبت داده و نام مؤلف را مذکور نداشته است وگوید فارسی وبهفت باب مشتمل وبسال ۷۵۱ه ق تألیف شده ودرجائی دیگردیدم‌که ده فصل‌بوده وبسال۷۴۰ه ق تألیف‌شده‌است ۲- **ترجیع بند** ۳- **تضمینات** ۴- **تعریفات** ۵- **دلگشا** که رساله‌ایست ۶- **دیوان اشعار** که در حدود دوهزار بیت بوده و مشتمل برمقطعات و قصائد میباشد ۷- **رباعیات** ۸- **ریش‌نامه** ۹- **سنگ‌تراش** که منظومه‌ایست ۱۰- **صدپند** ۱۱- **عشاق‌نامه** که درسال ۷۵۱ سروده وحاوی پانصدبیت‌میباشد ۱۲- **فال‌نامه** ۱۳- **قطعات** ۱۴- **مقامات‌فارسی**، برطبق مقامات عربیّـة

فحول علماکه بمراتب علم و فضل وتبحّر و توسع وی درفنون متنوّعه برهانی قاطع بوده
ویك نسخه از آن نزد میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلماء بوده است **۱۵- موش وگربه**
که بسیار مشهور بوده و بارها چاپ شده است **۱۶- هزلیات** وغیر اینها که اکثرآنها در
اوصاف زاهدان ریائی و بی‌حقیقت میباشد ، تصریحاً و تلویحاً افعال ناشایست وحرکات
ناباست ایشان راکه بزرگترین جنایت براسلام و تیشه برریشهٔ دیانت حقّه میباشد با
بیانات شیوا تذکر میدهد . عبید بسال ۷۷۱ یا ۷۷۲ه قمری (ذعا یا ذعب) درگذشت .
از این تاریخ وفات و معاصر بودن با حافظ و سلمان و تاریخ بعضی از آثار او و دیگر
قرائن مذکوره ، فساد و بطلان قول بعضی که از علمای عهد شاه طهماسبی‌اش دانسته‌اند
ظاهر و مکشوف میگردد . (ص ۲۵۶ ج ۲ نی و ۱۴۵ سفینة وغیره)

زام بتشدید میم ، بزبان عربی کسی راگویند که بینی شتر را سوراخ میکند و در اصطلاح رجالی لقب **سعد بن ابی‌خلف** بوده و شرح حالش موکول بدان علم شریف است .

زاهد دراصطلاح رجالی، احمد بن حارث وخضیب بن عبدالرحمن و جمعی دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان درآن علم بوده ودراینجا بشرح حال بعضی دیگر که مصطلح ادبا و ارباب تراجم است میپردازد.

زاهد **محمد بن عبدالواحد -** بعنوان مطرز خواهدآمد.

زاهدگیلانی از فضلای عرفای نعمت‌اللّهی اوائل قرن سیزدهم هجرت‌میباشد که جامع منقول و معقول بود و نسبت طریقتی وی بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی موصول میشود، بسال ۱۲۲۲ه قمری (غرکب) در اثنای سفر بیت‌الله‌الحرام درکاظمین وفات یافته واز اشعار او است :

عمری بدر مدرسه ها بنشستم	با اهل ریا وکبر وکین پیوستم
از یك نظر عاشق رمزی‌آخر	هم ازخود وهم زغیر خود وارستم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۴۵۳ ریاض‌العارفین)

زاهدی

شیخ ابراهیم بن عبدالله بن عطاءالله- اصفهانی ، زاهدی‌گیلانی، . موافق آنچه از تذکرهٔ برادرزاده‌اش شیخ محمدعلی حزین ابن ابیطالب سالف‌الترجمة نقل شده از افاضل متبحّرین علمای اوائل قرن دوازهم هجرت میباشدکه جامع علوم دینیّه ، مظهر معارف یقینیّه ، حاوی‌کمالات صوریّه ومعنویّه، مؤیّد بتاییدات الهیّه ، حسن‌التقریر والتحریر، درشعر و انشا وکشف معمّا بی‌نظیربود و اقسام خطوط معموله را خوب می‌نوشته واز تألیفات او است:

۱- **توضیح‌کتاب اقلیدس** ۲- **حاشیهٔ مختلف علامه‌**که نامش **رافع‌الخلاف** یا **رافعة الخلاف** است ۳- **حاشیهٔ‌کشاف‌**که نامش**کاشف** یا **کاشفة‌الغواشی**است ۴- **رافع‌الخلاف**که مذکور شد ۵- **القصائدالغراء فی‌مدح آل‌العباء** ۶- **کاشف‌الغواشی**که مذکور شد و بسال ۱۱۱۹ﻫ قمری (غقیط) درلاهیجان وفات یافت .

شیخ ابوطالب بن عبدالله زاهدی‌گیلانی اصفهانی نیز از افاضل علمای‌اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه اصل ومولد و منشأ وی شهرلاهیجان ازبلادگیلان بود، علوم عربیّه ودرس متن را درلاهیجان ازملاحسن‌لاهیجانی خوانده تادربیست‌سالگی باصفهان که درآن اوان مرجع افاضل زمان‌بوده رفت، ریاضیّات را ازملّارفیع یزدی فراگرفت، دیگر فنون متداوله را نیز از افاضل علمای‌آنجا اخذکرد و بمقامی عالی رسید، زیاده برپنج هزارکتاب داشته‌که همهٔ‌آنها را باخط خودش تصحیح‌کرده وبسیاری‌ازآنها شرح و حاشیه نوشته بلکه قاموس و تهذیب‌الحدیث و تفسیر بیضاوی وشرح لمعه و امثال‌آنها را تا هفتادکتاب با خط خودش نوشته است ، بسیار خوش‌خط و سریع‌القلم بود، روزی هزار بیت‌که هربیتی پنجاه حرف است مینوشته و میگفته است مخارجیکه پدرم برای من میفرستاده‌کفایت بهای‌کتاب را نداشته و بهمین‌جهت‌تمامی‌کتابهائی راکه محل‌حاجتم بود استنساخ میکردم تاآنکه پدرم فوت‌کرد و مال بسیاری ارثاً بمن رسید پس اقامت در اصفهان را تصمیم گرفتم وکتاب‌های محل حاجت را کرایه‌کرده و دیگر استنساخ نمیکردم . بالجملة شیخ‌ابوطالب بسیار عابد و زاهد ومتّقی ومجتهد ومتواضع ومنزوی

و بمعاشرت مردم بی‌رغبت بود و کتاب **تفسیر آیة قل الروح من امر ربی** در سورهٔ بنی اسرائیل از تألیفات او است ، بسال ۱۱۲۷ه قمری (غقکز) در اصفهان وفات یافت و شرح حال پسرش شیخ محمدعلی حزین را نیز بهمین عنوان حزین نگارش دادیم .

(مواضع متفرقه از ذریعه و ص ۱۰۳ ج ۱ نی و ۳۲۴ ج ۵ و ۴۵۰ ج ۶ عن)

زاهدی **شیخ ابوطالب**- دربالا ضمن ترجمهٔ حال برادرش زاهدی ابراهیم مذکور شد .

زاهدی **شیخ محمدعلی بن ابیطالب**- بعنوان حزین مذکور شد .

زاهدی **مختار بن محمد** - یا محمود بن محمد زاهدی، ملقّب بنجم الدین، مکنّی بابوالرجاء یا ابوالراجیا ، از علمای حنفیّهٔ قرن هفتم هجرت و ازشاگردان سکاکی میباشد و ازتألیفات او است :

۱- تفسیر قرآن که معروف بتفسیر زاهدی است **۲- قنیة المنیة لتتمیم المنیة** درفقه حنفی که درکلکتّه چاپ شد ودرسال ششصد و پنجاه و هشت از هجرت درگذشت و جملهٔ **متقی حق**=۶۵۸ و **زاهد دین متقی زاهدی**= ۶۵۸ مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۲۴۰۹ ج۴ س و۹۶۱ مط و ۲۷۵ ج ۲ خه)

زاهری محمد بن احمد و جدّش محمد بن سنان وبعضی دیگر مصطلح علم رجال است ، این نسبت در محمدین مذکورین بجدّ عالی ایشان زاهر بن عمرسلمی کندی صحابی بوده و درغیر ایشان ممکن است بزاهربن حزام صحابی ویا زاهر بن اسود صحابی منسوب و یا بموضعی زاهر نام مابین تنعیم و مکّه که ازآنجا آب برمیدارند منتسب میباشد وتحقیق تمامی مراتب موکول بکتب رجالیه میباشد.

زاهی **علی بن اسحق بن خلف**- مکنّی بابوالقاسم ، معروف بزاهی ، شاعری است معروف که درتشبیهات واستعارات دستی توانا داشت، اکثر اشعارش درمدح خانوادهٔ عصمت ع بوده ومدایح ایشان راآشکارا میگفته است. در حق سیف الدوله و وزیر مهلبی و دیگر اکابر وقت خود نیزمدایح بسیاری دارد، ازآن‌رو که درجمیع فنون متداوله ، شعرگفته و اشعارش درهمه‌جا مثل برق جلوه‌گر شده بهمین

لقب زاهی شهرت یافته است که بعربی بمعنی درخشنده میباشد و یا خود زاهی گفتن او بجهت انتساب بدیهی زاه نام از دیهات نیشابور است و از اشعار او است که در تشبیه بنفشه گفته است :

ولا زوردیة اوفت بزرقتها — بین الریاض علی زرق الیواقیت
کانها فوق طاقات صففن لها — اوائل النار فی اطراف کبریت

ایضاً :

قم فهنیء عاشقین ، اصبحا مصطلحین — جمعاً بعد فراق ، فجعا منه و بین
ثم عادا فی سرور ، من صدود آمنین — فهما روح و لکن ، رکبت فی جسدین

ایضاً :

و مدامة کضیائها فی کأسها — نور علی فلك الانامل بازغ
رقت وغاب عن الزجاجة لطفها — فکانما الابریق منها فارغ

صاحب بن عباد نیز بهمین مضمون گوید :

رق الزجاج ورقت الخمر — و تشابها فتشاکل الامر
فکانما خمر ولا قدح — وکانما قدح ولا خمر

ولادت زاهی در بیستم صفر ۳۱۸ (شیح) و وفاتش روز چهارشنبه بیستم جمادی الاخرهٔ سال ۳۵۲ هـ قمری (شنب) و یا آنکه بعداز سال سیصد و شصت هجرت در بغداد واقع شد و در مقابر قریش درجوار حضرت موسی بن جعفر ع مدفون گردید .

(ص ۱۴۴ هب و۲۲۸ لس و۳۹۰ ج ۱ کا و۳۵۰ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

زبالی **عبدالله بن شاذان** - مصطلح رجال وشرح حالش موکول بدان علم بوده ونسبت آن بزباله میباشدکه موضعی است در راه مکّه مابین واقصه و ثعلبیّه ، یکی دیگر در نواحی مدینه ، سومی مابین بغداد و مدینه ، چهارمی مابین فید وکوفه ، یا اینکه نسبت زبالی بمحدّثی زباله نام مخزومی ، یا بزبالة بن حشیش جدّ پدر مالك بن حویرث صحابی است ، یا بزباله دختر عنبسة بن مرداس از شاعرات نسوان منسوب میباشد و همین زباله با منقری مهاجاة داشته‌اند .

زبیبی لقب **جعفر بن علی** میباشد و شرح حالش در علم رجال است .

زبیده **بنت جعفر بن ابی‌جعفر منصور بن محمد** - بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، مادر امین - محمد بن هرون الرشید

عباسی ، نامادری مأمون عباسی ، زن و دختر عمّ هرون ،کنیـداش امجعفر ، نام اصلیش امةالعزیز وبجهت طراوت و نضارتی که داشته ازطرف جدّش منصور بزبیده ملقّب گردید. وی از مشاهیر نسوان بود و با حسن و جمال و وفور عقل وکمال و ادب و ذکاوت و ورع و دیانت و فصاحت و بلاغت شهرت بی‌نهایت داشت ، خودش حافظ قرآن مجید بود و صدکنیزك داشته‌کـه همه‌شان حافظ قرآن بودند ، هریکی روزی ورد دائمی یك عشر قرآن (سه‌جزو) را داشت و ماهی درقصر او سیصدقرآن تلاوت می‌شد، صوت‌قرآن‌بسان صوت حزین زنبور عسلی بلند می‌گردید و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام هرشب در قصر او یك قرآن ختم میشد و ظاهرآن است‌که این ختم قرآن غیرازآن ورد مقرّری روزانه بوده است . زبیده میل مفرط بی‌اندازه بباقیات صالحات و کارهای نیك داشت ، هماره منبع خیرات وحسنات‌گوناگون بود، باهل علم ومساکین و فقرا انعام و افضال‌بسیاری میشود، درمکّه و مدینه و راه مکّـه صلات و صدقات بسیار و بی‌حساب معمول داشت، برکه‌ها و استخرهای بسیاری بنا نهاد ، بنوشتهٔ درّ منثور ، یك ملیون وهفتصد هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخـودی امروزی ما) در سفر حجّ در صدقات و بنای مساجد صرف نمود ، موافق نوشتهٔ بعضی از اهل فنّ تمامی مصروفات شصت روزهٔ سفر مکّهٔ او بالغ بچهل و پنج ملیون بوده واز درهم و دینار بودن‌آن‌که بالتقریب ریال و تومان این عصرحاضر ما است نامی نبرده است . هنگامیکـه یك مشك‌آب ارزش یك اشرفی طلا داشته است تمامی اهل مکّه را سیراب‌نمود، ازبرجسته‌ترین‌آثارخیریّهٔ او یکرشته‌چشمه ومجرای آبی‌است‌که از ده میل مسافت با همّت فتور ناپذیر بشهر مکّـه‌آورده است، تا عصرحاضر ما تمامی اهالی‌آن خاك و حجّاج بیت‌الله‌الحرام ازآن مشروب هستند . وکیل مخارج اوکثرت مصروفات و خارج از اندازه بودن‌آن را اظهار داشت در جـواب گفت اگرچه یك‌کلنك زدن با یك اشرفی طلا هم انجام یابد باید بپایان برسد اینك مردمان بی‌شمار درتمامی ادوار روزگار رهین یك همّت مردانهٔ این زن تاریخی میباشند . پس‌ازآنکه نوبت بمأمون رسید وطاهر ذوالیمینین ازطرف‌او (بشرحی‌که درمحل‌خود نگارش دادیم)

بغداد را مسخر کرد ومحمد امین راکشته واموال مادرش زبیده را توقیف نمود، زبیده، نامه‌ای جانسوز اسفناکی مشتمل برچندین شعر دلخراش بمأمون‌فرستاد مأمون هم بیش از اندازه متأثر شده و اموال اورا بخودش مسترد نمود ، محبت بی‌نهایت درحق وی معمول داشت ، درقصر خلافت مکانی مخصوص و خدم و جواری بسیاری برای او مقرر کرد ، بقصاص قاتلین مستظهرش گردانید و سالی صد هزار دینار بدو میداد و از جملهٔ آن اشعار است :

اخیر امام قام من خیر عنصر	و افضل راق فوق اعواد منبر
کتبت و عینی تستهل دموعها	الیك ابن‌عمی من‌جفونی ومحجری

زبیده ، بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر شیعی مذهب بوده و درتایید این موضوع‌گویندکه در سال چهارصد وسی و سه از هجرت فتنهٔ بزرگی مابین سنی و شیعی دربغداد واقع شد، درنتیجه ، قبورآل‌بویه (که شیعه‌بوده‌اند) وقبر زبیده وکتابهای شیخ‌طوسی وکرسی درس اوراکه برروی‌آن تدریس میکرده و بعضی ازآثار مذهبی شیعه را سوزاندند وظاهر آن است‌که سوزاندن قبر زبیده نیز در جزو نظائر مذکورهٔ‌آن برای تشیع وی بوده است .

ازدواج زبیده با هارون بسال یکصد وشصت وپنج هجری و وفاتش‌بسال دویست و شانزده هجری دربغداد واقع‌گردیده‌است. نگارنده‌گوید: یکی ازقنوات مشهورتبریز بقنات زبیده معروف ودرمیان اهالی‌آنجا بهمین‌زبیدهٔ هارونی منسوبش داشته وازجملهٔ موقوفاتش میشمارند ودرحدود پانصد وپنجاه خانواده وعمارت عالی‌قاپوی دولتی ازهمان قنات مشروب میشوند و نیز درخیابانی جدیدالاحداث جنوبی وشمالی‌آن‌شهرکه‌بخیابان صائب یا منصور موسومش داشته‌اند قبرستان‌کوچکی است‌که بقبرستان زبیده معروف و بعضی ازاهالی‌آنرا نیز بهمین زبیدهٔ هارونی منتسب دارند چنانچه‌قاموس‌الاعلام وبعضی دیگر از ارباب سیر بنای خود تبریز را نیز ازهمین زبیده دانند لکن شاهدی تاریخی دراین سه موضوع بدست نیامد بلکه موضوع قبرستان وبنای‌خود تبریز مغایر تواریخ و سیر بوده و تحقیق مراتب خارج از موضوع‌کتاب ما است .

(ص۲۵۹ ج۲نی و۲۱۵۹درمنثور و۴۳۳ تاریخ‌بغداد و۲۴۱۰ ج۴س و۷ج۲خیرات و۲۰۸کا)

زبیده **بنت فتحعلی شاه قاجار**- مانند زبیدهٔ هارونی ، ادیبه و عاقله و عارفه و شاعره وکثیرالخیرات بود ، بطاعات و عبادات دینیّه مواظبت داشت ، دراماکن مشرّفه تعمیرات زیاد نمود ، اوقاف بسیاری بیادگارگذاشت ، دراشعار خود جهان تخلّص میکرد و **دیوان شعری** هم دارد واز اشعار او است :

گفتندخوش‌درگوش‌دل‌چون‌عاشقی‌دیوانه‌شو گروصل‌درخواهی‌زخودبیگانه‌شوبیگانه‌شو
درعشق اوگر صادقی باید بسوزی خویشتن در شعلهٔ عشقش دلا پروانـه شو پروانه شو
اندر دل هرعارفی زین می بود میخانه‌ها خواهی‌دلا عارف‌شوی میخانه شو میخانه‌شو

ایضاً :

درده بمن ای‌ساقی زان می دوسه پیمانه کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانه
خواهم‌که درین‌مستی‌خود نیز روم ازیاد غیر ازتو نماندکس نه خویش ونه بیگانه
ازعشق رخ‌جانان‌گشته‌است جهان‌حیران مستانـه سخن‌گویـد این عـاشق دیوانه

چنانچه اشاره شد زبیده در سلك عرفا منسلك و ازمریدان حاج میرزا علی‌نقی همدانی و همواره مراقب وظائف دینیّه بود ،کمتر وقتی از اوراد و اذکار فراغت داشت ، علاوه برزیارت مکّه و مدینه بیست مرتبه بزیارت ائمهٔ عراق ع و ده مرتبه نیز بزیارت مشهد مقدّس رضوی مشرّف شد ، درمسافرتها هرگز تجمّلات ظاهری باخود نداشت ، بذل و بخشش بی‌نهایت می‌نمود ، درسفر و حضر تمامی طبقات عرب و عجم از جود وکرم او متنعّم‌بوده‌اند، بقدرامکان درشب‌زنده‌داری و ریاضت بدنی وترك‌لذّات دنیوی‌فروگذاری نمیکرد . علی‌خان نصرةالملك پسر رستم‌خان قره‌گوزلو بشرف همسری او نایل بوده و حسین‌خان حسام‌الملك از ایشان بوجودآمد . زبیده در زمان تألیف خیرات حسان‌که درحدود سال ۱۳۰۴ه قمری بوده هشتاد سال داشته و اسباب عزّت و احترامی‌که برای او فراهم بوده‌کمترکسی را نظیرآن روی داده است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۵۹ ج ۲ نی و ۱۱ ج ۲ خیرات حسان)

زبیدی[1]

زبیدی **احمد بن احمد** - بعنوان شرجی خواهدآمد .

زبیدی **احمد بن عثمان بن ابی‌بکر بن بصیص** - مکنّی بابوالعباس، ملقّب بشهاب‌الدین ، نحوی لغوی عروضی درفنون مذکوره وحیدعصر خود بشمار میرفت ، ریاست نحویّه بدو منتهی ومرجع استفادهٔ عموم بود، ازاقطار بعیدهٔ یمن درحوزهٔ درس او حاضر میشدند. بنوشتهٔ بعضی، دریائی بوده بی‌پایان و **شرح مقدمهٔ ابن‌باشاذ** و **منظومه‌ای درعروض وقوافی** از تألیفات‌او میباشد و روز یکشنبه بیست ویکم شعبان هفتصد و شصت وهشت هجری قمری درگذشت . (ص ۸۵ ت)

زبیدی **عبداللطیف بن ابی‌بکر بن احمد بن عمر**- یمانی زبیدی شرجی ، یکی از اکابر علوم عربیّه بوده و از تألیفات او است :

۱- **شرح ملحة الاعراب** ۲- **مقدمهٔ نحویّه** ۳- **منظومهٔ مقدمهٔ ابن باشاذ** .

درسال هشتصد و دوم هجری قمری درگذشت. (سطر۲۹ ص ۳۳۸ت)

۱- **زبیدی** - در تنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ حال حسن‌بن علی‌بن ابی‌المغیرهٔ زبیدی کوفی گوید : **زبیدی** (بضم اول و فتح ثانی) منسوب است بزبید اکبر، ازبطون قبیلهٔ مذحج‌که نامش منبه اکبر بن صعب بن سعد بن مالك است، یا منسوب بزبید اصغر میباشد، ازبطون‌قبیلهٔ مذکوره‌که نامش منبه بن ربیعة بن سلمة بن مازن بن ربیعة بن منبه اکبر مذکور ، یا منسوب بزبید نامی‌ازبطون‌قبیلهٔ تمیم، یا زبید دیگر ازقبیلهٔ طی میباشد. درمراصد گوید: **زبید** (بروزن کمیل) نام موضعی است ، بروزن امیر دراصل نام بیابانی بوده‌که شهری خصیب نامی درآنجا در زمان مأمون عباسی احداث شده واکنون خودآن شهر را بنام اصلی‌آن بیابان، زبیدگویند و ازبلاد مشهورهٔ یمن است ، پس‌گوید : زبیدیه برکه‌ایست در راه مکه و دیهی است مابین کرمانشاهان و برج‌قلعه ویکی دیگر در دو سه فرسخی واسطه ومحله‌ایست درسمت‌غربی بغداد و یکی دیگر قرب قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر ع از قطایع زبیدهٔ هارونی . باری زبیدی، دراصطلاح رجالی ، لقب حسن بن علی بن ابی‌المغیرة و پدرش علی وخالد بن راشد وسعید بن عبدالجبار و شهاب بن محمد و جمعی دیگر و شرح حال ایشان موکول بعلم رجال میباشد ودر اینجا فقط بعضی ازطبقات دیگر راکه بهمین‌وصف زبیدی معروف یا موصوف هستند تذکرمیدهد و وجه نسبت هریك نیزکه بکدام یك از مواضع یا قبائل مذکوره منسوب است از شرح حالش تخمیناً معلوم میشود .

زبیدی

عمرو بن معد یکرب - زبیدی مذحجی صحابی، مکنّی بابوثور، نخست بحضرت رسالت ص ایمان آورد، پس از وفات آن حضرت مرتدّ شد، اخیراً باز مضطر بقبول اسلام گردید، در یرموك و قادسیّه حاضر بود و هم درقادسیّه از عطش فوت نمود ویا پس از آن در وقعهٔ نهاوند نیز حاضر شده و دریکی از دیهات آن درسال بیست و یکم هجرت درگذشت و قبرش در نهاوند مشهور است.
(تنقیح المقال وص ۲۵۹ ج ۲ نی)

زبیدی

محمد بن حسن بن عبدالله - بن مذحج بن محمد بن عبدالله بن بشر، اندلسی قرطبی زبیدی، مکنّی بابوبکر، نزیل قرطبه، بجهت انتساب بجدّ عالیش منبه اکبر زبید بن صعب بزبیدی معروف بود. ادیبی است نحوی لغوی مورّخ حافظ شاعر کثیرالشعر که درنحو ولغت و اعراب و اخبار وسیر، اخبر و ابصر اهل زمان خود بوده و چشم روزگار نظیر اوراکمتر دیده است. فنون ادبیّه را از ابوعلی قالی فراگرفت و مستنصر بالله صاحب اندلس اورا بتعلیم و تربیت اولاد خود برگماشت، چون هشام مؤیّد بالله ولیعهد مستنصر را حساب وعلوم عربیّه یاد داد تقرّبی بسزا یافته وبثروت بی‌نهایت نایل گردید وبقضاوت اشبیلیّه منصوب شد. تألیفات زبیدی حاکی از علوّ مراتب علمی وی میباشند:

۱- **الابنیة فی‌النحو** که بنوشتهٔ بعضی، ازنوادر دهر است ۲- **الاستدراك علی‌سیبویه فی‌کتاب‌الابنیة والزیادات** که در روم چاپ‌شده‌است ۳- **تحلیة کتاب‌العین** ۴- **طبقات‌النحویین (النحاة خل) واللغویین** از زمان ابوالاسود دئلی تا زمان استاد خود ابوعبدالله نحوی ریاحی که بطبقات زبیدی معروف است ۵- **لحن‌العامة** ۶- **مختصرکتاب‌العین** ۷- **الموضح در نحو** ۸- **الواضح** که ظاهراً همان موضح است ۹- **هتك‌ستورالملحدین**. از اشعار او است که در حق ابومسلم بن فهر گفته است:

ابامسلم ان الفتی بجنانه	**و مقوله لابالمراکب واللبس**
و لیس ثیاب‌المرء تغنی قلامة	**اذاکان مقصورا علی قصرالنفس**
ولیس یفیدالعلم والحلم والحجا	**ابامسلم‌طول القعود علی‌الکرسی**

روز پنجشنبه غرّهٔ جمادی‌الاخرهٔ سیصد و هفتاد و نهم هجرت در شصت و سه سالگی در اشبیلیه درگذشت. (ص۳۰۱ج۲ع و۹۲ج۲کا و۷۱۵ت و۱۷۹ج۱۸جم و۹۶۱مط)

زبیدی

محمد بن محمد بن عبدالرزاق - حسینی یمانی زبیدی حنفی ، معروف بسید مرتضی ، مکنّی بابوالفیض ، از مشاهیر علمای حنفیّه میباشدکه بارها حج‌کرده و برای تحصیل علم مسافرتها نمود ، در مکّه با سید عبدالرحمن عیدروس‌آتی‌الترجمة ملاقات‌کرده و از دست او خرقه پوشیده و دیری در حضور وی بود و بشرف اجازهٔ مرویّات و مسموعات وی نایل‌گردید ، حسب‌الارشاد او بمصر وجهات‌بحریّه مسافرتهاکرده ومورد اکرام اکابر هردیاری‌گردید. تألیفات سودمند دارد و بعداز اتمام **تاج‌العروس** که مشهورترین‌آنها است ولیمه‌ای داده و مشایخ و اکابر وقت و طلّاب علم را دعوت نمودآن‌کتاب را بنظر ایشان رسانید و بیش‌از اندازه مورد تحسین وغبطهٔ ایشان شد ،کثرت‌خبرت و احاطهٔ علمی‌او رأی‌العین عموم‌گردید، تقریظات نظمی و نثری بسیاری بنگاشتند ، بعدازآن قطع الفت نموده و درخانهٔ خود منزوی‌بود تابسال۱۲۰۵ه قمری (غره) درمصر بامرض‌طاعون درشصت‌سالگی درگذشت ودرنزدیکی سیّده رقیّه مدفون‌گردید . از تألیفات او است :

۱- **اتحاف‌السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم‌الدین** ۲- **بلغة‌الغریب فی‌مصطلح آثارالحبیب** ۳- **تاج‌العروس من درر‌القاموس** یا **من‌شرح جواهر‌القاموس** که‌شرح‌قاموس‌اللغهٔ فیروزآبادی میباشد ۴- **تنبیه‌العارف البصیر علی اسرارالحزب الکبیر** که شرح‌کتاب‌حزب‌البر ابوالحسن شاذلی است ۵- **عقدالجواهر المنیفة فی‌ادلة مذهب‌الامام ابی‌حنیفه** ۶- **نشوة الارتیاح فی‌بیان حقیقة‌المیسر والقداح** که ضمن‌مجموعهٔ (طرف عربیه نامی) درلیدن‌چاپ شده است چنانکه‌کتاب دومی‌مذکور درمصر و پنجمی دراسکندریه وسه‌کتاب دیگر در قاهره بطبع رسیده‌اند . (ص ۱۷۲۶ مط وغیره)

زبیدی

محمد بن یحیی‌بن علی‌بن مسلم‌بن موسی‌بن عمران - حنفی ، ادیب نحوی‌لغوی، از ادبای اواسط قرن‌ششم هجرت میباشدکه‌بانهایت فلاکت و عسرت‌گذرانید ، درفقر و فاقه صبر نمود ، از شدائد زمان شکایت نکرد . از سخنان او است‌که : حق را بایدگفت اگرچه تلخ باشد . روزی مجلس یکی از وزراکه خلعت حریر وزارتی دربرداشته و حاضرین تبریك و تهنیت می‌گفته‌اند وارد شده‌گفت :

پوشندهٔ لباس حریر راکه دربارهٔ مردان از محرمات دینیّهٔ اسلامیّه است تعزیت لازم است نه تهنیت ، باوجود این ، موافق مذهب سلیمانیّه از فرق زیدیّه معتقد بوده است براینکه اهل معصیت را چون با تقدیر خداوندی است عذابی نباشد و مردگان در قبر متنعّم بوده و میخورند و می‌آشامند . از تألیفات او است :

۱- الحساب ۲- العروض ۳- القوافی ۴- المقدمة فی‌النحو ۵- منارالاقتضاء و منهاج الاقتفاء . در ربیع‌الاخر سال ۵۵۵ه قمری (ثنه) درگذشت .

(ص۱۰۸ ج ۱۹ جم)

زبیری[1]

زبیری **احمد بن محمد بن محمد بن محمد** - بعنوان قاضی خواهدآمد .

زبیری **زبیر بن احمد بن سلیمان** - بن عبدالله بن‌عاصم‌بن منذربن زبیربن عوام ، فقیه شافعی بصری ، مکنّی باب‌وعبدالله ، معروف بزبیری بصری‌که اعمی و نابینا ودرعصر خود پیشوای اهل‌بصره و مدرّس‌آن‌دیار بود، درادبیّات حظّی وافر داشت، ازمحمد بن سنان قزاز و ابراهیم‌بن ولید ونظائر ایشان روایت‌نموده و محمد بن حسن نقّاش صاحب تفسیر وجمعی دیگر نیز از وی روایت می‌کنند. بقول ابن‌خلّکان ثقة و صحیح‌الروایة بوده و مصنّفات بسیاری داشته است :

۱- الاستشارة والاستخارة ۲- الامارة ۳- التنبیه ۴- ریاضة المتعلم ۵- ستر العورة ۶- الکافی در فقه **۷- المسکت ۸- النیة ۹- الهدایا ۱۰- الهدایة** و غیرهـا و پیش‌از سال ۳۲۰ه قمری (شك) درگذشت . (ص۲۰۸ج۱کا و۲۲۴ج۲طبقات‌الشافعیة)

زبیری **زبیر بن بکار** یا بکر بن ابی‌بکر بکار بن عبـدالله بن مصعب بـن ثابت‌بن عبدالله بن زبیر بن عوام ، قرشی اسدی زبیری، مکنّی

۱- **زبیری** - بضم اول وفتح ثانی، منسوب بزبیر بن عوام ویا شخص زبیر نامی‌دیگر است ودر اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عبدالله بن زبیر بن بکار وخود زبیر بن بکار ؛ عبدالله بن عبدالرحمن و پدرش عبدالرحمن ، عبدالله بن مصعب ، عبدالله بن هارون ، محمد بن عمرو بن عبدالله بن زبیر و بعضی دیگر بوده و دراینجا بعضی از موصوفین یا معروفین بهمین عنوان زبیری را تذکر داده و شرح حال دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم .

با بوعبدالله ، از اعیان علمای عامّه میباشدکه درفقه و حدیث و شعر و ادب و اخبار و انساب، علاّمهٔ وقت خود و بنسّا به موصوف ومتصدی قضاوت مکّه بود، مصنّفات سودمند داشته و ابن‌النّدیم سی وسه‌کتاب درنوادر و اشعار و انساب وغیرُها بدو نسبت داده‌است و اشهر آنهاکتاب **انساب قریش** است‌که حاوی مطالب بسیاری‌بوده ودرمعرفت نسب‌قرشیین محل رجوع و اعتماد و استفاده میباشد، دیگری‌کتاب **الموفقیات** است درتاریخ‌که برای موفّق بالله پسر متوکل عباسی تألیف داده و بعضی از اجزای‌آن درغوطه چاپ شده‌است. مصنّفات دیگر او نیز حاکی از تبحّر وکثرت احاطه و اطّلاعات علمی او میباشند . از طرف متوکل‌بتر بیت‌اولاد او معین شد، ده هزار درهم وده تخت وده قاطر برای او فرستاد که احمال و اثقال‌خودرا بسامره‌که مقرّ خلافت متوکّل‌بوده نقل دهد. زبیر شب‌یکشنبه بیست و سوم ذی‌القعدهٔ سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ه قمری (رنه یا رنو) از پشت بام افتاده چنبر و تهی‌گاهش شکسته و درگذشت، پسرش مصعب بروی نماز خوانده ودرقبرستان حجون دفن شد . جدّ یا پدرش بکار نیز ظلمی دربارهٔ حضرت رضا علیه‌السلام‌کرده و درنتیجه درسال ۱۹۵ه از قصر خود افتاده وگردنش خردگردید و درگذشت . موافق ابن‌خلّکان بکار جدّ زبیر بوده و بعضی از ارباب تراجم پدرش دانسته‌اند و دور نیست‌که از قبیل نسبت بجدّ باشد و نظائرآن بسیار است. (ص۲۶۰ ج۲نی و۲۰۷ج۱کا و۹۶۲مط)

زبیری

محمدصالح بن ابراهیم- مکنّی با بوعبدالله، ملقّب‌بجمال‌الدین، مؤلف‌کتاب **فتاوی** وکتاب **فیض‌الملك‌العلام** درفقه شافعی میباشد، بسال ۱۲۴۰ه قمری (غرم) در پنجاه ودو سالگی درگذشت ،کتاب اوّلی او در مکّه در حاشیهٔ فتاوی الشیخ سلیمان چاپ شده و دومی نیز در حاشیهٔ شرح یوسف بطاح مکّی که برآن‌کتاب نوشته و نامش ارشادالانام الی شرح فیض‌الملك العلام است در مصر و قاهره بطبع رسیده است. (ص ۹۶۳ مط)

زبیری

مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت- بن عبدالله‌بن زبیر بن‌عوام، ادیب‌محدّث‌شاعر که‌پدرش‌ازاشرار وباولادحضرت‌امیرالمؤمنین ع

متجاسر بوده است واز تألیفات مصعب است:

۱- **جمهرة نسب‌قریش** ۲- **نسب‌قریش** ۳- **النسب‌الکبیر**. روزچهارشنبه‌دویم‌شوال ۲۳۳ه قمری (رلج) درگذشت. (ص ۱۶۰ف وغیره)

زبیریون بضمّ‌اوّل وفتح‌ثانی، جمع‌زبیری‌میباشد ودراصطلاح رجالی‌عبارت ازچند تن ازمحدّثین‌است‌که درتحت‌عنوان زبیری‌اشاره‌نمودیم.

زجاج[1]

زجاج **ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل**- مکنّی باباسحق ، ملقّب[1] بزجاج ، بحری‌است موّاج ، از مشاهیر نحویّین وادبا وعلمای عربیّت‌که ریاست نحو و علوم عربیّه بدو منتهی میشد. دربدایت حال دراثرشوق‌تحصیل علوم ادبیّه حاضر حوزهٔ درس مبرّد و ثعلب‌گردید ، باآن همه تنگدستی‌که داشته و روزی یك درهم ونیم ازصنعت بلورتراشی‌عایدش‌بود همه روزه بحسب قرارداد ومقاوله، تا روز وفات مبرّد یك درهم اجرت تعلیم بدو می‌پرداخت و علاوه براین امورات شخصی اورا نیز انجام میداد تادرنتیجهٔ این‌همه زحمات خود فنون ادبیّه را متقن داشت وبهمهٔ شاگردان مبرّد مقدّم‌گردید وبمصاحبت ومنادمت عبیدالله بن سلیمان‌بن وهب وزیرمعتضد عباسی اختصاص‌یافت وبتعلیم وتربیت قاسم پسر عبیدالله مذکور منصوب شد، پس‌ازآنکه قاسم بعدازفوت پدر بوزارت رسید زجاج نیز دراثرمعاهداتی‌که دراوقات تعلیم وتربیت بین ایشان منعقد بوده بثروت‌بی‌نهایت نایل‌گردید چنانچه ازطرف قاسم‌بن عبیدالله وزیر وقت مقرّرگردید عرایض‌مردم‌که بدربار وزارتی می‌نویسند بواسطهٔ زجاج بمهر وامضای وزارتی برسد و زجاج از درخواست‌کردن هیچ‌چیز امتناع ننماید اینك بدینوسیله در

۱- **زجاج**- بروزن بقال شیشه‌گر وآئینه و بلورتراش و فروشندهٔ آنها است و بعضی‌از معروفین بهمین وصف‌را تذکرمیدهد. اما زُجاجْ بضم اول وتخفیف ثانی‌که بعربی بمعنی بلور و شیشه وآیینه است‌کسی را سراغ نداریم‌که ملقب وموصوف بآن باشد بلی بعضی از دانشمندان ، بجهت انتساب‌آن ، بزجاجی معروف میباشند ودرتحت همین عنوان (زجاجی) بشرح‌حال‌ایشان خواهیم پرداخت .

اندك زمانی اموال بسیاری حیازت نمود. عبدالرحمن بن اسحق مذکور در ذیل وابوعلی فارسی که شرح حالش بعنوان فارسی خواهدآمد از تلامذهٔ زجاج بوده و اورا تألیفات بسیاریست :

۱- **الابانة والتفهیم عن معنی بسم‌الله‌الرحمن الرحیم** ، یك نسخهٔ خطی‌آن در غوطه موجود است ۲- **الاشتقاق** ۳- **اعراب‌القرآن** در دومجلّد ویك‌نسخهٔ بسیار فرسودهٔ آن‌که درحدود سیصد و هفتاد ونه هجری با خطّی شبیه بخط‌کوفی نوشته شده در خزانهٔ‌کتب قسطنطنیّه موجود و بنوشتهٔ روضات‌الجنّات بنظر میرزا عبدالله افندی رسیده است ۴- **الامالی** ۵- **الانواء** ۶- **خلق‌الانسان** ویك نسخه ازآن برقم ۲۳۴ درخزانهٔ مصر موجود است ۷- **خلق‌الفرس** ۸- **سرالنحو** ۹- **شرح ابیات سیبویه** ۱۰- **شرح جامع المنطق** ۱۱- **العروض** ۱۲- **فعلت و افعلت** که در قاهره چاپ شده ۱۳- **الفرق** ۱۴- **القوافی** ۱۵- **ماینصرف ومالاینصرف** ۱۶- **مختصرالنحو** ۱۷- **معانی‌القرآن** و چند نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۸- **النوادر** . زجاج‌روزجمعه‌نوزدهم‌جمادی‌الاخرهٔ سیصد و ده یا یازده یا شانزده هجرت درحدود هشتاد سالگی در بغداد در عهد خلافت معتضد عباسی درگذشت . از سیوطی نقل است‌که آخرین‌کلام زجاج این بود : **اللهم احشرنی علی مذهب احمد بن حنبل** . (ص۱۲۲ج۵مه و۱۱ج۱کاو۴۴ت و۱۳۰ ج۱ جم و ۱۴۴هب و ۲۴۱۱ ج ۴ س و۹۰ ف و ۱۸۱ ج ۲ ع وغیره)

زجاج **احمد بن حسین** - مکنّی‌بابوبکر، از نحویّین اواسط قرن‌چهارم هجری عهد مطیع لله عباسی (۳۳۴-۳۶۳ﻫ ق) میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد . (ص۲۳۶ ج۲جم و۳۴۱۱ ج۴س)

زجاج **جنید بن محمد** - بغدادی بعنوان جنید نگارش دادیم .

زجاجی[1]

زجاجی **ابراهیم بن یوسف بن محمد** - مکنّی‌بابواسحق، مشهور بزجاجی، (با ضمّ و تخفیف) از اکابر عرفای عهد متوکّل عباسی (۲۳۲-

---

۱- **زجاجی-** در وجه نسبت رجوع بعنوان زجاج نمایند و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

۲۴۷ه ق) واز اصحاب شیخ ابوحفص نیشابوری بود، با جنید بغدادی نیزصحبت داشت، جماعتی از این سلسله بدو انتساب یافته‌اند و مؤسّس مشرب **ملامتیه** میباشد و تا اواخر قرن سوم هجرت میزیسته و سال وفاتش مضبوط نیست . (ص ۱۴۲ ج۲مه)

زجاجی

عبدالرحمن بن اسحق - نهاوندی یا صیمری‌الاصل والولادة ، بغدادیّ‌الاشتغال ، شامیّ‌المسکن والمدفن، ابوالقاسم‌الکنیة ، از افاضل نحویّین قرن چهارم هجرت و ازتلامذهٔ ابراهیم بن محمد زجاج مذکور فوق بود ، همین لقب زجّاجی (با فتح وتشدید) نیز بجهت‌انتساب باستاد مذکورخود میباشد. از نفطویه ، اخفش صغیر، محمد بن عباس‌یزیدی، ابوبکر بن درید، ابوبکر بن‌انباری و دیگر اکابر وقت نیز درس خوانده و ازتألیفات او است :

۱- **الالف واللام** ۲- **الأمالی** درلغت‌که امالی صغری نیزگویند ودرقاهره چاپ شده است ۳- **الایضاح** درنحو ۴- **الجمل‌الکبری** که نافع‌ترین‌کتب نحویه میباشدکه در میان اهل عربیه مشهور و بمنزلهٔجمل‌شیخ‌عبدالقاهر بوده‌بلکه‌بر آن‌ترجیح‌دارد ۵- **الزاهر** ۶- **شرح‌خطبهٔ ادب‌الکاتب** ۷- **شرح‌کتاب‌الالف واللام مازنی** ۸- **الکافی** درنحو ۹- **المخترع فی‌القوافی**.

کتاب‌جمل‌الکبری مذکورمحل‌توجه‌اهل‌خبره میباشد، جمعی‌ازافاضل‌بشرح وتلخیص‌آن پرداخته‌اند و بنوشتهٔ ابن‌خلّکان وموافق نقل معتمد از دمیری هرکس بدان اشتغال‌نماید نفعی میبابد، درسبب‌آن نیزگویندکه این‌کتاب را درمکّهٔ معظّمه تصنیف‌نموده هروقتی که از یکی از ابواب‌آن فارغ میگشته محض شکرانهٔ‌آن، هفت شوط بدورکعبه طواف میکرد ومغفرت‌خود و انتقاع قاری‌آن‌کتابرا ازدرگاه‌خداوندی مسئلت مینمود. زجاجی درماه رجب سال سیصد وسی و هفت یا نه ویا در رمضان سیصد و چهلم هجرت در دمشق یا طبریهٔ شام درگذشت . **صیمری** منسوب است بصیمره وآن موضعی است در بصره وهم شهری است مابین خوزستان و بلاد جبل .

(کف وص ۴۲۵ف و ۲۹۹ ج ۱ کا و ۱۴۴هب و ۱۸۳ ج ۲ ع وغیره)

زجاجی

محمد بن ابراهیم - نیشابوری، مکنّی‌بابوعمرو، مشهور بزجاجی (بضمّ و تخفیف) از عرفای قرن چهارم هجرت میباشدکه عمری

درازکرد ، شصت مرتبه حجّ نمود ، ابراهیم خواص و جنید و بعضی دیگر از اکابر این سلسله را دیده وچهل سال درمکّهٔ معظّمه مجاورت‌کرد تا بسال سیصد و چهل و هشت هجری قمری درهمان ارض اقدس وفات یافت و جملهٔ : **بوعمر و زجاجی**=۳۴۸ مادّهٔ تاریخ‌او است . (ص ۲۲۹ ج ۲مه و ۲۲۸ ج۲ طرائق و ۱۹۹ ج۲خه)

زجاجی

یوسف بن عبدالله - مکنّی بابوالقاسم، معروف بزجاجی، ادیب نحوی لغوی واز اکابر علم بلاغت بوده و ازتألیفات او است:

۱- **اشتقاق اسماءالریاحین** ۲- **خلق‌الانسان** ۳- **خلق‌الفرس** ۴- **شرح‌فصیح‌ثعلب** ۵- **عمدةالبیان** ۶- **عمدةالکتاب** وغیراینها . بسال چهارصد وپانزدهم هجرت دراسترآباد درگذشت . (سطر ۲۰ ص۴۵ت و۶۱ج۲۰جم)

زحل

در اصطلاح رجالی ، **عمر بن عبدالعزیز** و شرح حالش موکول بکتب مربوطه است .

زخمی

از شعرای هندوستان‌که نخست برهمنی مذهب‌بوده وعاقبت در سال هزار و دویست و شصت و چهارم هجرت بشرف دین‌مقدّس اسلامی مشرّف‌گردید ، بزبان‌های عربی و فارسی ، ترکی ، انگلیسی و دیگر زبانهای سانسکریت‌آشنا بود ، درنظم نیز دستی توانا داشته واز او است :

ز قتلم‌آن جفاجو هم پشیمانی‌کشیدآخر — که بعداز مردنم بردرگرفتاری ندیدآخر

چومیگفتم‌که مردم‌درغمت، باور نبود اورا — بحمدالله‌که اومرگم‌بچشم‌خویش دیدآخر

درسال هزار و دویست و شصت و هفت درگذشت . (ص۲۴۱۲ ج ۴ س)

زراد

بروزن عطّار ، دراصطلاح رجالی ، **حسن بن محبوب** میباشدکه بعنوان سراد خواهدآمد، نیز لقب یزید وعبدالله‌بن علی ومحمد بن مقلاص و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

زراره

عبدربه بن‌اعین‌بن‌سنسن (بروزن‌بلبل)- شیبانیّ‌الولاء،کوفی‌البلدة، ابوعلی، یاابوالحسن‌الکنیة، ازاکابراصحاب‌حضرت‌باقر وحضرت

صادق علیهما السلام میباشد . قاری ، فقیه ، متکلّم ، شاعر ادیب بارع ، خصال فضل و دیانت را جامع، درفقه و حدیث از اعاظم رجال شیعه، موافق آنچه تحت‌عنوان حوار یین اشاره نمودیم از حوار یّین حضرت باقر ع ، بمدلول بعضی‌ازآثار دینیّه نسبت بحضرت صادق ع دوست‌ترین مردم از زندگان و مردگان و محبوب‌ترین اصحاب حضرت باقر ع بود . یکی از چهار تن میباشدکه دربعضی دیگر ازآنها ایشان را بنجبا ، امنای حلال و حرام الهی ، اوتاد ارض ، اعلام دین ، سابقین ومقرّبین وقیام بقسط وعدالت موصوف داشته و تصریح فرموده‌اند براینکه درصورت نبودن ایشان‌آثار نبوّت مندرس و منقطع میشد . سه تن دیگر عبارت از **محمد بن مسلم** و **ابوبصیر لیث** و **برید بن معاویه** هستند چنانچه درباب‌کنی درشرح‌حال ابوبصیر لیث نگارش خواهیم داد وموافق‌آنچه درتحت عنوان **اصحاب‌اجماع** اشاره نمودیم زراره ، افقه‌آن شش تن میباشدکه فقیه‌ترین‌پیشینیان بوده‌اند .کتاب **الاستطاعة والجبر** تألیف زراره بوده و بسال یکصد وپنجاهم هجرت در هفتاد سالگی وفات یافت .

تبصره: چنانچه موافق فهرست ابن‌النّدیم نگارش‌یافت نام اصلی زراره، عبدربه بوده و زراره لقبش میباشد ، تعرّض ما بشرح حال او نیز روی همین‌اصل است، امااعین پدر زراره ، دراصل رومی ومملوك مردی ازبنی‌شیبان بوده‌که اخیراًآزادش‌کرد وبهمین جهت نسبت ولای عتق او.بهمان قبیله پیوندد ، مالك او بعد ازآزادکردنش میخواسته است‌که بنسب خودش ملحق سازد (چنانچه مرسوم بوده) لکن اعین راضی نشد و نسبت ولا راکه بحکم دین مقدّس اسلامی نیز منشأ بعضی از احکام دینیّه است بالحاق نسبی ترجیح داد. امّا سنسن (بروزن‌بلبل) جدّ زراره، از راهبان روم بود،گاه‌گاهی باامان‌نامهٔ پسرخود اعین داخل بلاد اسلام میشد ، اورا دیدارکرده وباز ببلاد خود برمیگشته است. (ص ۳۰۸ف وکتب رجالیه)

زراری بضمّ اوّل ، عنوان و لقب مشهوری بعضی‌از اکابرمیباشدکه‌بجهت انتساب‌بزراره بهمین عنوان شهرت یافته‌اند. دراصطلاح‌رجالی

عبارت از احمد بن محمد بن اعین بن سنسن، احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم ، سلیمان بن حسن بن جهم ، علی بن احمد بن محمد بن سلیمان ، علی بن سلیمان مزبور، محمد بن سلیمان مذکور ، محمد بن عبدالله یا عبیدالله بن احمد وغیرهم بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

زراری **احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان-** در باب کنی بعنوان ابوغالب زراری خواهدآمد .

زراری **عبیدالله بن احمد بن محمد -** شرح حالش موکول برجال وتاریخ بغداد است .

زردی **احمد بن عبدالله-** ادیب لغوی، معروف با بوعمرو، از علمای عربیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکه در فنّ بلاغت و براعت و معرفت اصول و ادب سرآمد اقران عصر خود بود ، درکلمات بعضی از اهل فن بعلاّمه موصوف است ، باآن همه ضعف و ناتوانی و رنجوریکه داشته هنگامیکه بسخن سرائی آغاز میکرد شنوندگان را با براعت کلمات خود درنشاط و طرب میآورد ، وی بسال سیصد و هشتاد سه از هجرت درگذشت . **زرد** ، بفتح اوّل ، از دیهات اسفرایین است .

(صد و ص ۶۴ت)

زرفان دراصطلاح رجالی ، محمد بن آدم مداینی میباشد وشرح حالش درآن علم است.

زرقاء **بنت عدوی -** از خواتین کوفه میباشدکه درحرب صفین ازطرفداران حضرت امیرمؤمنان ع بود ، مردم را بنصرت آن حضرت تشویق مینمود ، مقالههای فصیح بسیاری دراین موضوع سروده است که درکتاب بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر (که شرح حالش درباب کنی بعنوان ابن ابی طاهر خواهدآمد) نگارش یافته است . اما **زرقاء یمامه** که در بلدهٔ یمامه میزیسته از زنان جاهلیّت میباشد، ازمسافت بعیده میدیدوقوهٔ باصرهاش بسیارقوی بوده است، اینک دراین صفت دور بینی ضرب المثل میباشد.

(اطلاعات متفرقه)

زرقالی **ابراهیم بن یحیی** - بعنوان نقّاش خواهدآمد.

زرقان **محمد بن شداد بن عیسی** - مسمعی ، مکنّی بابویعلی ، معروف بزرقان ، از متکلّمین معتزله میباشد ، از محدّثین نقل‌حدیث نموده است ، بسیار ضعیف‌الحال بود و روایات او قابل احتجاج و ثبت دفاتر نمیباشد . وی بسال دویست و هفتاد وهشت یا نه هجرت در بغداد درگذشت .

(ص ۳۵۳ ج۵ تاریخ بغداد)

زرقانی[1]

زرقانی **عبدالباقی بن یوسف بن احمد** - یا محمدبن علوان زرقانی‌مصری، مالکی فقیه جلیل متبحّر بود ، درجامع ازهر تدریس میکرده و ازتألیفات او است :

۱- **شرح مختصر خلیل** درفقه‌مالکی که‌درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۲- **شرح مقدمهٔعزیه** وبا حاشیهٔ شیخ علی عدوی‌که بهمین شرح نوشته درقاهره چاپ شده است وغیر اینها . وی بسال یکهزار و نود و نهم هجری قمری در هفتاد و نه سالگی درگذشت .

(ص ۹۶۶ مط وغیره)

زرقانی **محمد بن عبدالباقی**- مذکور فوق از محدّثین مالکیّه میباشد و بخاتمة‌المحدّثین موصوف بود و ازتألیفات او است :

۱- **شرح منح محمدیهٔ قسطلانی** که نامش **مواهب‌لدنیه**است ۲- **شرح موطأ ابن‌مالك** که هردو درقاهره چاپ شده است ۳- **المواهب‌اللدنیة فی‌شرح المنح المحمدیة** که همان شرح منح مذکور فوق‌است . زرقانی بسال هزار وصد وبیست ودو هجری قمری درشصت و هفت سالگی درگذشت ، محدّث معاصر قمی دراینجاگویدکه زرقان بضمّ اوّل موضعی است درنواحی قم .

(ص ۱۴۵هب و ۹۵۷ مط)

۱- **زرقانی** - منسوب است بزرقان وآن بنوشتهٔ مراصد (بروزن مردان) نام موضعی است و (بروزن گلدان) ناحیه‌ایست درحضرموت و بفتح اول و تشدید ثانی نام دیهی‌است دیگر محل‌آن موضع وآن دیه را معین نکرده است و بنوشتهٔ محدث معاصر (بضم اول) موضعی است درنواحی قم .

زرقی در اصطلاح رجالی ، لقب جبیر بن ایاس ، خلاد بن رافع ، خلاد زرقی ، ذکوان بن عبدقیس ، عیسی بن معاویة وغیرایشان بوده وشرح حالشان موکول بدان علم شریف است .

درمراصدگوید : **زُرَّقْ** (بروزن مدّت) دیهی‌است درمرو وبیابانی است درحجاز و یمن ، بروزن (دلق) دیهی است درمروکه یزدجردآخرین ملوك فرس درآنجا مقتول شده است . درتنقیح‌المقال ضمن‌ترجمهٔ جبیر بن ایاس زرقی از بعضی نقل‌کرده‌که زرق دیهی است در مروکه یزدجردآخرین ملوك فرس درآنجا مقتول شده و محمد بن احمد بن یعقوب محدّث زرقی نیز ازآنجا است، پس‌گویدکه این نسبت مناسب محمد مذکور نیست بلکه زرقی درعنوان محمد منسوب ببنی‌زریق‌است‌که یکی‌از بطون‌انصارازخزرج میباشد و درمقام نسبت بآن زُرَقی‌گویند (بضم اوّل وفتح‌ثانی بروزن‌جُهَنی). بنی‌زریق ازقبائل عرب اولاد زریق بن عامربن زریق بن‌عبدحارثة بن مالك بن غضب (غصب خل) بن جشم بن خزرج بوده و جمعی از صحابه نیز از ایشان بوده‌اند . در بعضی از نسخ بعوض زرقی درقی‌بوده‌که اوّلش حرف دال ودویمش حرف را (هردو بی‌نقطه) ودربعضی دیگر رزقی‌است‌که اوّل‌آن رای بی‌نقطهٔ مکسور و دوم‌آن زای نقطه‌دار ساکن میباشد، بنابراین محتمل است‌که منسوب بمدینة الرزق باشدکه پیش از استیلای مسلمانان در بصره نام یکی از سرحدات عجم بوده است و درآخرکلام خودگوید نسبت بجبیر بن ایاس همان زرقی‌که منسوب ببنی‌زریق است مناسب‌تر میباشد .

زرکشی **محمد بن بهادر بن عبدالله**- ترکی‌مصری زرکشی منهاجی، ملقّب به بدرالدین ، مکنّی باوعبدالله ، از علمای عامّهٔ اواخر قرن هشتم هجرت میباشد، پدرش بهادر، مملوك بعضی از اکابر بود ، خودش درکودکی‌صنعت زرکشی‌آموخته وکتاب منهاج فقه را حفظ‌کرد و موصوف بودن او بزرکشی و منهاجی نیز از همین راه است. برای‌تحصیل‌علم بدمشق وحلب مسافرت‌کرد تا بتألیفات‌سودمندی موفّق‌آمده‌که ازآن‌جمله است :

۱- **الاتقان فی‌تفسیر القرآن** ۲- **اعلام‌الساجد فی‌احکام‌المساجد** ۳- **تشنیف‌المسامع بجمع‌الجوامع** یا **فی‌شرح جمع‌الجوامع** تاج‌الدین‌سبکی‌که درمصر باچندشرح‌دیگر جمع‌الجوامع دریکجا چاپ شده‌است ۴- **التنقیح** نیزدرتفسیر قرآن‌است ۵- **زهرالعریش فی‌احکام‌الحشیش** ۶- **سلاسل الذهب** در اصول ۷- **لقطةالعجلان** که در قاهره چاپ شده است وغیر اینها . وی بسال هفتصد و نود و چهارم هجرت درچهل و نه سالگی در قاهره وفات و درمقبرهٔ قرافهٔ صغری مدفون‌گردید. (ص ۱۴۵ هب و ۲۴۱۴ ج ۴ س وغیره)

زرکوب شاعر تبریزی ، بعنوان نجم‌الدین زرکوب خواهدآمد .

زرگر **بخارائی** - بعنوان جوهری نگارش دادیم.

زرگر **شیخ‌نجیب‌الدین رضا** اصفهانی ، ازمجاذیب عرفا وعامی وبی‌سواد بود ، دراصل تبریزی ولی دراصفهان‌اقامت‌گزیده ودست ارادت بشیخ محمدعلی **مؤذن** خراسانی ازمشایخ سلسلهٔ ذهبیّه داد، عاقبت خودش نیز ازمشایخ آن سلسله‌گردید، بهریك از رضا وجوهری ونجیب‌الدین‌تخلّص مینمود. **خلاصةالحقائق** (مثنوی) ، **دیوان غزلیات** و**سبع‌المثانی** (مثنوی) ازآثار او بوده و از اشعار او است:

شمع و چراغ همه روشن از او است — بوی خوش هرگل وگلشن از او است
کنه‌کمالش عری از عقل‌ها است — قرب وصالش بری از نقلها است
او است بسیط و همه عالم بساط — او است محیط و همه عالم محاط

درسال یکهزار و هشتادم هجرت درگذشت. (ص ۱۳۳ ریاض‌العارفین)

زرندی **محمد بن یوسف**- بن حسن‌بن محمد بن محمود بن‌حسن زرندی مدنی حنفی، ملقّب بشمس‌الدین یاجمال‌الدین، محدّث مدینه، از علما و محدّثین و حفّاظ اهل سنّت واز اکابر ایشان بوده واز تألیفات او است:

۱- **بغیةالمرتاح** که حاوی چهل‌حدیث باشروح و اسانیدآنها میباشد ۲- **دررالسمطین فی‌مناقب‌السبطین** یا **فی‌فضائل المصطفی والمرتضی والسبطین** یا **فی‌فضائل‌المصطفی‌والمرتضی والبتول والسبطین** . مشایخ زرندی بالغ بصد تن میباشد . ولادت او درسال ششصد ونود وسه و وفاتش درسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه و چندم هجرت بوده .

(ص ۲۹۵ ج ۴ کمن و ۲۵۰ و ۷۴۷ ج ۱ کف و ۲۶۷ ج۳ نی)

زروق

احمد بن احمد بن محمد بن عیسی- برنسی‌فاسی،معروف‌بزروق، ملقّب بشهاب‌الدین، مکنّی‌بابوالعباس، ازمحقّقین‌ائمهٔ‌صوفیّه میباشدکه هردو علم شریعت و طریقت را جامع و تألیفات او مختصر و منقّح و نافع و حاوی فوائد و تحقیقات بسیار (خصوصاً درتصوف) میباشد :

۱- **شرح رسالهٔ ابوزید قیروانی** درفقه مالك ۲- **النصیحة الکافیة لمن خصه‌الله بالعافیة**

۳- **الوظیفة الزروقیة** ودو اوّلی مستقلا و سومی نیز با شرح احمد سجاعی درمصر چاپ شده‌اند . زروق بسال هشتصد ونود ونهم هجرت درپنجاه وسه سالگی درموضعی تکرین نام از توابع طرابلس درگذشت . (ص۹۶۵مط وغیره)

زعفرانی[1]

زعفرانی

حسن بن محمد بن صباح - بغدادی ، مکنّی بابوعلی یاابوعبدالله منسوب بقریهٔ زعفرانیّهٔ بغداد ویا درب زعفرانی مذکورین در ذیل میباشد ، از فقها و محدّثین شافعیّه و مصاحب اما شافعی بود ، تمامی‌کتابهای اورا نزد خودش خوانده تا درفقه و حدیث براعت یافت ودر هردو رشته‌کتب بسیاری تألیف داد واز روات‌کتب و اقوال امام‌شافعی‌میباشد، ترمدی نیز از وی روایت میکنند. صاحب ترجمه درماه ربیع‌الثانی سال دویست و چهل و شش یا نه ویا درسلخ شعبان یا رمضان دویست و شصتم هجری قمری درگذشت.

(ص ۲۹۷ف و ۲۱۴ت و ۱۴۵هب و ۱۴ ج ۱کا و۴۸ ج ۵مه)

۱- **زعفرانی -** دربعضی موارد ، منسوب بزعفران معروف بوده وکنایه ازفروشندهٔ آن است و دربعضی از مواضع بدیهی زعفرانیه نام درهمدان ودیهی دیگر بهمین‌نام دربغداد منسوب میباشد وگاهی بمحلهٔ درب زعفرانی از محلات بغدادکه منتسب بهمان دیه است منسوب است، بهرحال‌عنوان زعفرانی دراصطلاح رجالی عبارت از احمد بن محمد عسگری، حبیش‌بن‌مبشر، صباح بن محمد ، عمران بن اسحق، عمران بن عبدالرحیم ، محمد بن احمد، محمدبن‌اسمعیل و بعضی دیگر میباشدکه شرح حال ایشان را موکول بکتب رجالیه داشته ودراینجا بشرح‌حال اجمالی‌ بعضی دیگر از معروفین بهمین عنوان میپردازیم .

زعفرانی **عمر بن جعفر بن محمد** - مکنّی بابوالقاسم، ملقّب بدومی یارومی، معروف بزعفرانی ، ادیبی‌است شاعر نحوی لغوی از اعیان اهل ادب‌که درمعرفت عروض و قوافی وفنون شعریّه تخصّص داشت، با ابن‌النّدیم وصاحب بن عبّاد متوفیین سال ۳۸۵ه ق معاصر و مدّاح صاحب بود . از ابیات قصیده‌ای نونیّه میباشدکه درمدح وی‌گفته است :

ایا من عطایاه تهدی‌الغنی	**الی راحتی من‌نأی اودنی**
کسوت المقیمین والزائرین	**کسالم یخل مثلهـا ممکنا**
و حاشیة الـدار یمشون فی	**صنوف مـن‌الخز الا انـا**

صاحب‌گفت در اخبار معن بن زائده‌آمده است‌که‌کسی از وی خواستار مرکبی‌گردید ، معن امرکردکه ناقه و اسب و الاغ و قاطر وکنیزکی بدو دادند و اعتذار نمود باینکه اگر درمخلوقات ، مرکوبی غیر اینها سراغ داشتم‌آن را نیز بتو می‌بخشیدم اینك ماهم امرکردیم‌که جبّه و قمیص و دراعه و سراویل (شلوار) و منـدیل (دستمال) و مطرفه وردا (عبا و بالاپوش) وکسا (جامه و لباس تن) وکیسه و جورابی بتو بدهند واگر غیراز اینها چیزدیگری سراغ داشتم‌که از خزّ درست میشودآن را نیز بتو عطا میکردم .

دراعه (با ضمّ وتشدید) نوعی از جبّه است‌که طرف پیشین‌آن باز وگشاده‌باشد. **مطرفه** ردائی است ازخزّکه مربع وخالدار میباشد. سه‌کتاب **العروض والقوافی واللغات** ازتألیفات زعفرانی میباشد، وفات‌او پیش‌از وفات‌ابن‌النّدیم مذکور بوده وسال‌آن مضبوط نیست و ظاهرآنستکه نسبت عمر زعفرانی بزعفرانیّهٔ بغداد است و شایدکه از زعفرانیّهٔ همدان باشد . (ص۴۹۹ت و۲۶۷ج۲نی و۱۴۵هب و۱۲۴ف و۵۹ ج۱۶جم)

زغیلی دراصطلاح رجالی محمد بن عتبه‌بوده و رجوع بدان‌علم‌نمایند.

زقاق‌کبیر قدّس سرّه **احمدبن نصر** - مکنّی بابوبکر، ازعرفای اواسط قرن‌سیّم‌هجرت واز اقران جنید بغدادی بود . از وی درخواست پند و نصیحتی نمودندگفت: چه بهتر از این‌که در دنیا بوده ولی ازآن دور باشید، با اهل‌آن درظاهر نزدیك بوده و درباطن‌کناره‌جوئی نمائید ، بقدر امکان دفع شرکند . منشأ خیر بوده و

آنی از یاد حق‌تعالی غافل نباشید . (اطلاعات متفرقه)

زکی‌الدین **عبدالرحمن** - بعنوان قوصی خواهدآمد .

زکی‌الدین
یا } مولی عنایت‌الله بعنوان قهپائی خواهدآمد .
زکی‌نجفی

زلالی[1]

زلالی **تبریزی** ، ازشعرا وسخن‌سنجان قرن دهم یا یازدهم‌هجری‌تبریز میباشدکه جوانی خوشرو و ملیح‌الطبع بوده و از او است :

بشنو این‌نکتهٔ سنجیده زغم‌خوردهٔ‌خویش — کـه به از زنـدهٔ بی‌عشق بود مردهٔ عشق

اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

زلالی **خوانساری** ، از شعرای زبردست قرن یازدهم هجرت میباشدکه باحکیم‌خوانساری معروف‌بود وگاهی ملازلالی‌اش‌نیزمی‌گویند. با شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه قمری) معاصر بود ، قصیده‌ای نیز در مدح وی‌گفته است، درمدح چهارده معصوم علیهم‌السلام نیز چهارده قصیده سروده وعلاوه‌برآنها قصائد بسیاری دارد و هفت مثنوی لطیف برشتهٔ نظم‌آورده است :

۱- آذر وسمندر ۲- حسن‌گلوسوز ۳- ذره وخورشید ۴- سلیمان‌نامه ۵- شعلهٔ دیدار ۶- محمود و ایاز که بدو هزار و بیست و چهار بیت مشتمل و درسال ۱۰۲۴ه قمری بپایانش رسانده وجملهٔ **الهی عاقبت محمودباشد**=۱۰۲۴مادهٔ تاریخ‌اتمام‌آن‌است **۷- میخانه.**

بنوشتهٔ نصرآبادی رطب ویابس‌کلامش بسیار است ، لکن ابیات بلندش ازقبیل اعجاز، در تازه‌گوئی و نمك‌کلام فرد ، درفنّ مثنوی طرز جدیدی بعرصه‌آورده‌که‌کسی پیرو او

۱- **زلالی**- بضم اول ، منسوب بزلال است وآن بعربی‌آب سرد وگوارا و صاف و شیرین راگویند :

مرغی‌که خبرندارد ازآب زلال — منقـار بآب شور دارد همه سال

ظاهراً بمناسبت همین معنی ، بعضی از شعرا خودشان را متخلص بدان داشته وگویا کلمات و اشعار خودشان را تشبیه بآب همچنانی کرده‌اند. نام ونسب هیچکدام ازایشان بنظراین‌نگارنده نرسیده و فقط بانتساب بلدهٔ خودشان از همدیگر امتیاز یابند اینك ما نیز بعضی از ایشان را بهمین ترتیب مینگاریم .

نتواند بود واز مثنویّات او است :

منم لطف خدا بالای هردست — که چندانی که طوفان میکنم هست
فرو ریزد بدامانم چمن را — فرستد حوصله آن‌که سخن را
کسی‌کش مصرعی در دست‌گیرد — بیا گو محتسب تا مست‌گیرد

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد.
(ص۲۴۱۸ ج۳س و۷۷ مخل و۲۳۰ تذکرهٔ نصرآبادی)

زلالی **شیرازی**، ازشعرای‌ایرانی‌قرن دهم هجری میباشدکه ازشاگردان مولانا اهلی بود، بهندوستان رحلت‌کرد واکثر بلادهندرا سیاحت نمود و بسال ۹۴۸ه قمری درکجرات درگذشت واز او است :

بی‌رخش‌غم‌نیست گر ازسینه جان بیرون‌رود — عشق‌باجان‌است میترسم‌که‌آن بیرون‌رود

اسم و دیگر مشخصّاتش بدست نیامد. (ص ۲۴۱۸ ج ۴س)

زلالی **هروی**، شاعری است مشهورکه فرید زمان خود بود، درسال نهصد وسی ویك هجری وفات یافته واز او است:

چشمی‌که بود لایق دیدار ندارم — دارم‌گله ازچشم‌خود ازیار ندارم

اسم ومشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۴۱۸ ج ۳ س)

زمانای‌نقاش **اصفهانی** - بعنوان راضی نگارش دادیم.

زمانی تخلّص شعری چندی از شعرای ایرانی است‌که یکی اردستانی، دیگری سیستانی و سومی لاهیجانی بود. اشهر ازهمه، زمانی یزدی است‌که بملازمانی معروف و درخدمت شاه عباس ماضی بوده و درسال یك هزار و بیست ویك هجرت درگذشت و از او است :

یار از کلبهٔ ما دوش ندانسته‌گذشت — لیك دانسته نپرسیدکه این کلبهٔ‌کیست

(ص ۲۴۲۱ ج ۴ س)

زمخشری **محمود بن عمر بن احمد** - یا محمد بن عمر یا احمد خوارزمی، زمخشریّ المولد، جرجانیّ المدفن، معتزلیّ الاصول، حنفی

الفروع ، ابوالقاسم الکنیة ، جارالله اللّقب ، ازفحول علمای اهل سنّت وجماعت میباشد که در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت و بیان و بلاغت و ادبیّات عربیّه استادکل و مرجع افاضل بود، از بلاد بعیده حاضرحوزهٔ درس و افادات وی شده و اورا فخرخوارزم می‌گفتند . یك پای‌او بنا برمشهور، ازصدمهٔ برف وسرما ساقط ومحو شده وبا پای‌چوبین راه می‌رفته است . در معجم‌الادباءگوید : از خود زمخشری نقل شده‌که قطع پای او در اثر نفرین مادرش بوده است ، چون درکودکی نخی بپای‌گنجشگی بسته بود،گنجشگ از دستش خلاص شد و بآشیان خود رفت پس‌آن نخ را تکان دادکه بلکه بدان وسیله گنجشگ را بیرون‌کند، پای‌گنجشگ‌شکسته ودرسرآن نخ بیرون‌آمد، مادر زمخشری ازکثرت سوز دل ، نفرینش‌کرده وگفت خدا پای ترا قطع‌کند چنانچه تو پای‌آن‌حیوان را قطع‌کردی ، زمخشری بعداز وقوع این‌قضیه بجهت تحصیل علم ببخارا رفت تا روزی از مرکب افتاده و پایش بطوری خرد و شکسته شدکه سبب قطع‌آن‌گردید . هریك از تألیفات طریفه ونافعه ومتنوّعه زمخشری دراثبات تبحّر علمی‌او برهانی قاطع میباشد:

۱- **الاحاجی‌النحویة** ۲- **اساس‌البلاغة** درلغت‌که درقاهره چاپ شده‌است ۳- **اسماء الجبال والامکنة والمیاه** ۴- **اطواق‌الذهب فی‌المواعظ والخطب** که‌حاوی‌صدمقاله‌باسلوب مقامه میباشدکه هرمقاله‌ای مواعظ و نصایح سودمندی را مشتمل است ، درمصر باشرح یوسف اعتصامی ودربیروت بطبع رسیده ودراستانبول و پاریس و وین نیز باترجمهٔ‌ترکی وفرانسوی وآلمانی‌علی‌الترتیب‌چاپ‌شده‌است، دونسخهٔ‌خطّی‌آن نیز بضمیمهٔ‌اطباق‌الذهب شرف‌الدین‌شقروه‌بشمارهٔ۳۳۴۸و۳۳۵۰درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست ۵- **اعجب العجب فی‌شرح لامیـة‌العرب** که در استانبول و قاهره چاپ شده است ۶- **الامـالی** ۷- **الانموزج** در نحوکه بارها درایران وغیره مستقلا و اغلب با شرح مشهور عبدالغنی اردبیلی چاپ و بسیـار مشهور و ازکتابهای درسی طلاّب علـوم دینیّه و عربیّه است ۸- **الاودیة والجبال والامکنة والمیاه** یا **الجبال والامکنة والمیاه** که درلیدن‌چاپ‌شده وظاهراً همان‌اسماءالجبال مذکور درفوق‌است ۹- **الجبال والامکنة والمیاه** که مذکور شد ۱۰- **دیوان التمثیل** ۱۱- **دیوان‌الرسائل** ۱۲- **دیوان‌الشعر** ۱۳- **الرائض‌فی‌علم‌الفرائض** ۱۴- **رؤس**

المسائل در فقه **۱۵- ربیع‌الابرار و نصوص‌الاخبار ۱۶- الرسالة الناصحة ۱۷- سوائر الامثال ۱۸- شرح ابیات‌الکتاب سیبویه ۱۹- شرح مشکلات المفصل ۲۰- صمیم العربیة ۲۱- ضالة‌الناشد ۲۲- الفائق فی‌غریب (تفسیر حا) الحدیث** که در حیدرآباد هند چاپ شده است **۲۳- القسطاس درعروض ۲۴- الکشاف‌عن‌حقائق‌التنزیل** که بارها دراستانبول وکلکته چاپ و تفسیر قرآن مجید است **۲۵- الکلم‌النوابغ** یا **نوابغ‌الکلم** که دربیروت و قاهره چاپ شده ودرپاریس‌نیز باترجمهٔ فرانسوی آن‌بطبع‌رسیده‌است **۲۶- متشابه‌اسامی‌الرواة ۲۷- المجاز والاستعارة** که رساله‌ایست مختصر **۲۸- المستقصی** درامثال ویك نسخهٔ خطی آن در خزانهٔ مصر وچند نسخه نیز دردیگر کتابخانه‌ها موجود است **۲۹- معجم‌الحدود ۳۰- المفرد والمؤتلف** درنحو **۳۱- المفصل فی‌صناعة‌الاعراب** که از معروفترین‌کتب نحویه وبنام اسماء و افعال و حروف و احوال مشترکهٔ آنها بچهار باب مشتمل است ، بارها در مصر و دهلی وغیره چاپ شده و خود مصنّف آن را ملخّص کرده و انموزجاش نامیده چنانچه مذکور شد **۳۲- المقامات** در اخلاق‌که دارای پنجاه مقامه بوده ودرقاهره و استانبول چاپ‌شده‌است **۳۳- مقدمة‌الادب** درلغت‌که درلیبسیك‌چاپ‌شده **۳۴- المنهاج** دراصول **۳۵- النصائح‌الکبار** یا **الکبری** که بنوشتهٔ بعضی همان مقامات مذکوراست **۳۶- النصائح‌الصغار ۳۷- نوابغ‌الکلم** که بنام **الکلم‌النوابغ** مذکور شد وغیر اینها . اشهر ازهمه ، تفسیرکشّاف مذکور است که درتمامی اقطار عالم مشهور و مرجع استفادهٔ فحول بوده و درحق‌آن‌گفته‌اند:

ان‌التفاسیر فی‌الدنیا بلاعدد — و لیس فیها لعمری مثل کشاف
ان‌کنت تبغی‌الهدی فالزم قرائته — فالجهل کالداء والکشاف کالشافی

بعضی این‌دوشعررا بخود زمخشری نسبت‌داده‌اندکه پس‌از رواج وانتشارکشّاف، درمقام شکرگزاری نعمت پروردگاری‌گفته است . نیز درمدح سکوت ، خطاب بخودش‌گوید :

اطلب اباالقاسم الخمول ودع — غیرك یطلب اسامی و کنی
شبه ببعض الاموات نفسك لا — تبرزه ان کنت عاقلا فطنا
ادفنه فی‌البیت قبل میتته — و اجعل له من خموله کفنا

نیز بدو منسوب‌است:

کثرالشك والخلاف فکل — یدعی‌الفوز بالصراط السوی
فاعتصامی بلااله سواه — ثم حبی لاحمد و علی
فازکلب بحب اصحاب‌کهف — کیف اشقی بحب آل نبی

نیز درآخر جلد ثانی‌کشّاف چاپ مصر، ضمن شرح حال زمخشری بدو نسبت داده:

اذا سئلوا عن مذهبی لم ابح به | و اکتمه کتمانه لی اسلم
فان حنفیاً قلت قالوا باننی | ابیح الطلا و هوالشراب المحرم
وان مالکیاً قلت قالوا باننی | ابیح لهم لحم الکلاب وهم هم
وان شافعیاً قلت قالوا باننی | ابیح نکاح البنت والبنت محرم
وان حنبلیاً قلت قالوا باننی | ثقیل حلولی بغیض مجسم
وان قلت من اهل الحدیث وحزبه | یقولون تیس لیس یدری و یفهم
تعجبت من هذا الزمان و اهله | فما احد من السن الناس یسلم
و اخرنی دهری و قدم معشرا | علی انهم لایعلمون و اعلم
و مذ افلح الجهال ایقنت اننی | انا المیم والایام افلح اعلم

ظاهر این اشعار تشیّع زمخشری است . در هدیةالاحباب نیزگوید : زمخشری باسناد خود از حضرت رسالت ص روایت نموده‌که‌آن‌حضرت فرمود : **فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی .**

ولادت زمخشری روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب سال چهارصد وشصت وهفت درقریهٔ زمخشر (بروزن‌قلندر) نامی از دیهات خوارزم واقع و وفاتش نیز شب عرفهٔ سال پانصد وسی وهشت یا چهل و هشت هجری قمری دربلده جرجانیّه‌که قصبه وکرسی بلاد خوارزم میباشد وقوع یافته است.

(ص۱۹۷ج۲کاو۷۵۰ت و۱۴۵۵هب و۱۲۶ج۱۹جم و۲۰صف و۲۴۲۱ج۴س و۳۴۲ج۳فع وغیره)

زمزمی

شیخ عبدالعزیز- مکّی زمزمی ، از اکابر و اعیان علما و فضلای مکّه میباشدکه درشعر و انشا نیز دستی توانا داشت ، دوقصیدهٔ عالی درمدح‌حضرت رسالت‌گفته‌است‌که یکی به: **الفتح‌التام فی‌مدح خیرالانام** ودیگری به : **الفتح‌المبین فی‌مدح سیدالمرسلین** موسوم بوده و ابیات فرج نیزکه در استغاثه بآن حضرت‌گفته از اشعار شیوای او است:

یا رسول الله عجل بالفرج | قدتوالی‌الکرب و اشتدالحرج
قسما بالله ما لا ذ امرؤ | بك فی‌خطب رجا الا انبلج

تاآخرکه چهل و شش بیت است . زمزمی دوکنیزك غزال و دام‌السرور نامی داشت‌که تصادفاً هردو را فروخته پس پشیمان شد و دراین موضوع‌گوید:

بجاریتی کنت قریر عین | و افق مسرتی بهما قریر
فنفر صرف ایامی غزالی | فلا دامت ولا دام‌السرور

زمزمی بسال نهصد و هفتاد وشش هجری قمری درهفتاد و شش سالگی درگذشت وجملهٔ **قداصبح بجنان‌الخلد**= ۹۷۶ تاریخ او است : (ص ۳۲۰ نورسافر)

زنبقی دراصطلاح رجالی لقب مهلب وشرح‌حالش موکول بدان‌علم‌است.

زنجانی[1]

زنجانی **میرزاابوطالب‌بن میرزا ابوالقاسم بن سیدکاظم**- موسوی، زنجانی الولادة ، تهرانی الوفاة والاقامة ، از علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه در تهران بکثرت اطّلاع و تبحّرعلمی معروف و مرجع حل اشکالات علمی بوده واز تألیفات او است :

۱- احکام اوانی الذهب والفضة
۲- ایضاح السبیل که چاپ شده است
۳- التعادل والترجیح **۴- التنقید فی‌احکام‌التقلید** **۵- غایةالمرام‌فی‌احکام الصیام** . در شانزدهم ربیع‌الثانی یکهزار و سیصد و بیست و نه قمری از هجرت در هفتاد سالگی در تهران وفات یافت .

(ص ۴۳۸ ج ۶ عن)



عکس میرزاابوطالب زنجانی -۲۰

---

[1] **زنجانی** - بفتح اول ، منسوب‌است بزنجان (معرب زنگان) وآن شهری است دلگشا و بانزهت و صفاکه قصبه وکرسی خمسه از ایالات ایران و درمیان قزوین وآذربایجان میباشد . افاضل بسیاری‌ازآنجا برخاسته‌اندکه بعضی‌ازایشانرا باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده **واطلاعات** خارجی ثبت اوراق مینماید. لفظ زنجانی دراصطلاح رجالی، عبارت از **نصربن هبةالله** میباشد و شرح حالش درآن علم شریف است .

زنجانی

حاج میرزا ابوعبدالله ابن میرزا نصرالله- شیخ‌الاسلام زنجانی، از ازعلمای‌قرن حاضرچهاردهم هجری قمری میباشدکه پس‌ازاخذ علوم ادبیّه وعربیّه ، فلسفه وکلام وفلکیات را نیز درمولد خود زنجان، ازمیرزاابراهیم فلکی معروف زنجانی ، ازتلامذهٔ میرزا ابوالحسن جلوهٔ سالّف‌الترجمة یادگرفت، مدتی درتهران بتکمیل مراتب علمیّه پرداخت تا دراواخرسال ۱۳۳۰ه‍ ق بنجف‌اشرف مشرّف شد و هشت سال بتکمیل علوم دینیّه پرداخت ، باجازات اجتهادی و روایتی اکابران حوزهٔ مقدّسه نایل شد ، بوطن خود مراجعت و بفاصلهٔ چند سال زیارت بیت‌الله‌الحرام تصمیم داد ، در خلال این احوال ، در فلسطین و قاهره و سوریّه با افاضل‌آن نواحی ملاقات نمود ، در سال ۱۳۵۴ه‍ بار دوم بمصر مسافرت‌کرده و مورد تجلیل و احترامات ادبا و فضلا و اساتید دانشگاه مصر والازهر گردید ، بعد از مراجعت بایران مدتی در تهران بتدریس تفسیر وفلسفه اشتغال ورزید تاروزپنجشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ سال‌هزار وسیصد وشصت‌هجری درزنجان درپنجاه ویک‌سالگی وفات یافت وازآثارقلمی او است :

۱- **اصول‌القرآن الاجتماعیة** بعربی ۲- **الافکار** بعربی‌کتابی است فلسفی و اجتماعی که عقیدهٔ اسلامی را با عقل وقرآن روشن میسازد ۳- **تاریخ‌القرآن** بعربی‌که در مصر چاپ و اخیراً ترجمهٔ فارسی‌آن نیز درتهران بطبع رسیده است ۴- **دین‌الفطرة** بپارسی ۵- **زندگانی محمد ص** که ترجمهٔ پارسی‌کتاب **الابطال** مورخ‌شهیرانگلیسی توماس کارلایل (متوفی‌بسال ۱۸۸۱م) بوده ودرتبریز چاپ شده است ۶- **سرانتشار اسلام** ۷- **شرح‌کتاب بقاءالنفس بعدفناءالجسد خواجه نصیر طوسی** که درقاهره چاپ شده است ۸- **طهارة اهل‌الکتاب** بعربی‌که دربغدادچاپ شده ۹- **عظمت حسین بن علی ع** که درتبریز چاپ شده است ۱۰- **الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین الشیرازی** که شرح حال ملاصدرا بوده و در دمشق چاپ شده است .

(اطلاعات متفرقه)

زنجانی

میرزا ابوالقاسم‌بن‌میرزاکاظم بن‌میرمحمدحسین- موسوی زنجانی، عالمی است فاضل از تلامذهٔ سید محمدباقر حجةالاسلام رشتی سالف‌الترجمة وحاج محمدابراهیم کلباسی‌آتی‌الترجمة‌که درسال هزار و دویست وپنجاه سه از هجرت بعداز تکمیل تحصیلات علمیّه از عتبات بزنجان مراجعت نمود ، دارای

ریاست ونفوذ و اقتدار بی‌نهایت شد، درمصائب اهل‌بیت طهارت ع چشمی‌گریان داشت، هماره بعبادت مشغول‌بود، درفتنهٔ بابیهٔ قضایائی از وی مشهور است وتألیفات نافعه دارد:

۱- ایضاح‌الدلائل فی‌حساب‌عقدالانامل ۲- تخریب اسباب در رد بابیه **۳- الحیوة ۴- حجةالابرار علی فرقةالاشرار فی‌اثبات حرمةالخمر فی‌الشرائع السابقة و جمیع‌الادوار ۵- ردالباب ۶- سدالباب ۷- قرةالابصار فی‌اثبات امامةالائمة الاطهار ۸- قلع‌الباب ۹- قمع‌الباب**هردو درردبابیه **۱۰- المقاصدالمهمات‌فی‌صیغ‌العقود والایقاعات ۱۱- مقالید الابواب ۱۲- نارالله الموقدة** درمصائب **۱۳- هدایةالمتقین** درعقائداصولیّه‌وفروع‌دین صاحب‌ترجمه روز دوشنبه سوم جمادی‌الاولی سال هزار ودویست ونود ودو یا سه هجری قمری در زنجان درحدود هفتاد ودو سالگی وفات یافت و درقبهٔ مخصوصی درخارج‌آن بلده مدفون‌گردید. (ص۱۳۰ ج ۸ عن)

زنجانی **شیخ اسدالله** - از علمای امامیّهٔ عصرحاضر میباشدکه بسال‌هزار ودویست وهفتاد ودو هجری قمری درقریهٔ دیزج‌نزدیکی‌زنجان متولد شد ، هم درآنجا مقدمات را تحصیل نمود ، پس برای ادامهٔ تحصیلات علمی‌خود بعراق عرب رفت، اخیراً حاضرحوزهٔ درس حاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة گردید، تمامی ادوار زندگانی خودرا درخدمت‌علم وتدریس‌فقه واصول مصروف داشت، باآن‌همه ناتوانی و خانه‌نشینی‌که درآخر عمر داشته بازهم در مباحثات علمیّه و انجام وظائف دینیّه اهتمام تمام بکار میبرد و ازآثار قلمی او است :

۱- البیع ۲- حاشیةرسائل ۳- الخیارات ۴- الطهارة ۵- قاعدهٔاوفوا بالعقود ۶- قاعدهٔ سلطنت ۷- قاعدهٔ لاضرر ۸- مباحث الفاظ . صاحب‌ترجمه دردهم رجب‌سال هزار وسیصد وپنجاه وچهار هجری قمری درنجف وفات یافت. (ص۱۴۵ج۱۲ عن)

زنجانی **حاج شیخ جواد بن ملا محرم علی بن کلب قاسم** - طارمی ابهری زنجانی ، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری قمری میباشد ، نخست اندکی در زنجان تحصیل‌کرد ، سپس بقزوین مهاجرت‌نمود، در خدمت علاّمهٔ وقت سیدعلی ، محشّی قوانین ، اخذ مراتب علمیّه‌کرد ، بعد برای ادامهٔ

تحصیلات علمیّه بعتبات عالیات مشرّف شد ، درحوزهٔ درس حاج سیدحسین‌کوه‌کمری و فاضل ایروانی وحاج میرزا محمدحسن شیرازی‌که شرح‌حال هریك درمحل‌خود ازاین کتاب مذکوراست‌حاضر گردید، بعدازتحصیل‌اجازه از ایشان بزنجان مراجعت وبتدریس و تألیف و انجام دیگر وظائف دینیّه مشغول شد تا بسال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری قمری وفات یافت و ازآثار قلمی او است :

۱- **الاصول الجعفریة** درعقائد بپارسی‌که درایران چاپ شده‌است ۲- **افضل‌المجالس فی‌المواعظ والمصائب**که مقتل فارسی است و درایران چاپ شده ۳- **تکمیل‌الایمان فی‌اثبات وجود صاحب‌الزمان**که فارسی است و درایران چاپ شده‌است ۴- **حاشیهٔ رسائل شیخ‌انصاری** ۵- **حاشیهٔ قوانین‌الاصول**که درایران چاپ‌شده‌است ۶- **ربیع‌المتهجدین** ۷- **شرح‌الاحتشام** که شرح نهج‌البلاغه است وبخواهش شاهزاده‌احتشام‌السلطنهٔ‌قاجار والی‌زنجان‌تألیف‌شده ۸- **مشکل‌الرجال فی‌منتهی‌المقال** . (ذریعة و اطلاعات متفرقه)

زنجانی

عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبدالوهاب بن ابی‌المعالی - زنجانی خزرجی ، مکنّی بابوالمعالی ، ملقّب بعزّالدین ، از مشاهیر ادبای قرن هفتم هجری قمری بوده و ازتألیفات او است :

۱- **تصحیح‌المقیاس فی‌تفسیر القسطاس** درعلم‌عروض‌که شرح‌کتاب‌قسطاس‌زمخشری است و درسال ششصد و پنجاه و پنج هجری قمری از تألیف‌آن فراغت یافته است ۲- **التصریف** درعلم صرف‌که بسیار مختصر ومحل استفادهٔ ارباب فضل وهنر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند و بارها درمصر و ایران وغیره چاپ ودر روم نیز باترجمهٔ‌لاتینی آن بطبع رسیده وآنرا بجهت‌انتساب بلقب مذکورش تصریف عزّی نیزگویند ۳- **شرح الهادی‌للشادی**که‌کتاب الهادی للشادی نام میدانی را بسال ۶۵۴ﻫ شرح‌کرده و یا بنوشتهٔ بعضی‌کتاب هادی متن این شرح نیز از خود زنجانی است و شرح تصریف مذکور است ۴- **المبادی فی‌التصریف** که نام اصلی همان‌کتاب تصریف مذکور است ۵- **المضنون به علی غیراهله** وآن مجموعهٔ ابیاتی است‌که از اشعار شعرای جاهلیّت و شعرای اسلامی تا زمان خود انتجاب‌کرده و عبیدالله بن عبدالکافی عبیدی از افاضل قرن هشتم هجرت‌آن

را درسال ۷۲۴ھ قمری شرح کرده و اصل و شرح در قاهره چاپ شده است **۶- الهادی** که شرح تصریف مذکور است . سال وفاتش بدست نیامد لکن چنانچه معلوم شد بسال ۶۵۵ھ قمری درقیدحیات بوده‌است و بنوشتهٔ ذریعة درهمان سال وفات یافت. نام صاحب ترجمه موافق مشهور عبدالوهاب بن ابراهیم‌است چنانچه مذکور داشتیم واز بعض‌مواضع کشف‌الظنون ظاهر میشود که ابراهیم بن‌عبدالوهاب است. (کف ۹۷۷و مطـ)

زنجانی

سید میرزاعبدالواسع بن‌سیدمحمدبن‌ابی‌القاسم - حسینی زنجانی، از اکابر علمای امامیّه میباشدکه بسال ۱۲۹۱ھ قمری درزنجان وفات یافته واز تألیفات او است :

۱- الاجتهاد والتقلید ۲- حاشیهٔ ریاض المسائل ۳- حاشیهٔ قوانین‌الاصول.
(مواضع متفرقه از ذریعة)

زنجانی

ملاعلی- قارپوزآبادی، قزوینیّ‌الاصل والولادة،زنجانیّ‌المسکن والمدفن ، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه‌فقیه‌اصولی‌رجالی واعظ‌ادیب وازتلامذهٔ‌شیخ‌محمدتقی‌صاحب‌هدایةالمسترشدین آتی‌الترجمة و از معاصرین شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی بود بعضی از اجلّه اورا باستاد مذکورش ترجیح داده وبا وجود او تقلید وی را جایز نمیدانسته‌اند وحاج میرزا حبیب‌الله رشتی و بعضی دیگر از اکابر وقت از تلامذهٔ وی میباشند . صاحب ترجمه مدّتی درقزوین مشغول تدریس و تألیف و فتوی و ارشاد بوده و اخیراً بزنجان مهاجرت نمود وبانجام وظائف دینیّه اشتغال داشت تابعدازاشتعال نائرهٔفتنهٔ بابیّه بکربلای‌معلّی رفت ، بفاصلهٔ هفت سال که‌آن نائره خاموش گردید درسال هزار و دویست وشصت وهفت باز بزنجان عودت نمود ، مدرسه‌ای عالی و مسجد بزرگی چهل ستونی بنا نهاد وبقرار سابق بانجام همه‌گونه خدمات دینیّه اشتغال داشت تا درهشتم محرم سال هزار ودویست و نود تمام هجری قمری در هشتاد ویك یا نود سالگی بدرود جهان‌گفت و دربقعهٔ خود درمقبرهٔ سید ابراهیم مدفون‌گردید و تألیفات نافعه از خود بیادگارگذاشت :

۱- تفسیر قرآن از سورهٔ یس تاآخر **۲- جوامع الاصول** درسه مجلد **۳- السؤال والجواب** از طهارت تادیات **۴- شرح تصریف زنجانی ۵- شرح عوامل ملامحسن ۶- شرح قصیدهٔ دعبل ۷- شرح.قصیدهٔ فرزدق ۸- شرح قواعد علامه** که در ذیل بنام نظام‌الفرائد مذکور است **۹- الصید والذباحة** که درتهران‌چاپ‌شده **۱۰- صیغ‌العقود** که درمدت هفت روز یا ده روز تألیف ودرتبریزچاپ‌شده **۱۱- المتاجر ۱۲- معدن‌الاسرار** درپنج‌مجلّدکه اوّلی و سیمی درتبریز و چهارمی و پنجمی نیز درتهران چاپ وجلد دویمی‌آن درحال حیات خود مؤلف مفقود شده است **۱۳- مناسك الحج ۱۴- نظام‌الفرائد فی‌شرح القواعد** که هفت مجلّد و شرح قواعد علاّمهٔ حلّی است ویك قسمت ازآن در تهران چاپ شده **۱۵- نوامیس‌الاصول** در دومجلد **۱۶- وسیلة‌النجاة** وغیر اینها . قارپوزآباد نام یکی از دیهات قزوین است .
(اطلاعات متفرقه)

زنجانی

سید یعقوب صدر دیوان - زنجانی‌لاهوری‌موسوی، پسرسیدعلی، از اکابر مشایخ و عرفای سلسلهٔ جنیدیهٔ شهر لاهور میباشدکه علوم ظاهری وباطنی را جامع بود، نسب او با شانزده پشت بحضرت امام‌موسی‌بن‌جعفرع موصول میشود ، درسال پانصد وسی وپنج هجرت از زنجان بهند رفت ، درلاهور اقامت کرده و هنگامهٔ مشیخت‌گرم ساخت ، مورد توجه اکابر وقت‌گردید ، مردمان بسیاری دست ارادت بدو دادند و درسال ششصد و چهارم هجرت درگذشت.

غلام سرور هندی درتاریخ وفاتش‌گوید :

چو زنجانی از این دنیا سفرکرد	بحب ایزدی گردید محبوب
شه مقبول زنجانی = ۶۰۴ رقم شد	بسال رحلت آن شاه مطلوب
بگو **مسعود مهدی صدردیوان** = ۶۰۴	دگر فرما **مقدس پیریعقوب** = ۶۰۴

(ص ۲۵۲ ج ۲ خزینة‌الاصفیاء)

زنجی

مسلم بن خالد - شرح حالش موکول بعلم رجال است .

زندجی

حسین بن‌ابی‌العلاء - بعنوان **رندجی** (با رای قرشت) مذکورشد.

زنده پیر

شیخ عثمان بن شیخ عبدالکبیر - چشتی صابری ، ازعرفای نامی عصرخود بوده ، علوم ظاهری وباطنی را جامع بود . بعداز فوت

پدر سجّاده نشین مشیخت شد، برادرزاده‌های او دراین موضوع بنای مخاصمه گذاشتند تا امر بمحاربه انجامید، عاقبت مسند مشیخت درشیخ‌عثمان استقرار یافت ومشغول ارشاد و انجام وظائف مقرّره بوده تا درسال نهصد و نود تمام از هجرت درگذشت وغلام سرور درتاریخ آن گوید :

شیخ عثمان پیر عالم گیر چشت رفت از دنیای دون اندر جنان
رحلتش **رکن جهان عثمان** = ۹۹۰ بگو نیز **قطب الواصلین عثمان** = ۹۹۰ بخوان

امّا شیخ نظام‌الدین پسر شیخ عثمان، بعد از پدر خلیفهٔ وی شد، ازمشایخ طریقت، با زهد و قناعت موصوف وبا ریاضت و عبادت معروف بود، بارشاد عباد اشتغال داشت تا بسال یکهزار و هیجدهم هجرت در یکصد و چهل و هفت سالگی درگذشت و جملهٔ **مخدوم محبوب کریم** = ۱۰۱۸ مادّهٔ تاریخ او است. (ص ۴۵۵ ج ۱ خه)

زنده‌پیل **احمد بن ابوالحسن**- بعنوان جامی نگارش دادیم .

زنوزی[1]

زنوزی **میرزا حسن بن عبدالرسول بن حسن**- حسینی النسب، زنوزیّ الاصل، خویی الولادة، از اکابرعلمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که درعلوم عقلیّه ونقلیّه متبحّر بود، دراوائل زندگانی نزد ملامحمد شفیع دهخوارقانی تبریزی درس خواند، سپس پنج سال دیگر هم نزد ملاعبدالنّبی طسوجی آتی الترجمة بتحصیل علوم ادبیّه پرداخت تا بسال ۱۱۹۵ه ق درحدود بیست وسه سالگی بعتبات عرش درجات مشرّف و درحوزهٔ درس آقای بهبهانی و صاحب ریاض و میرزا مهدی شهرستانی حاضر شد، بعداز تکمیل تحصیلات علوم دینیّه در سال ۱۲۰۳ه بمشهد مقدّس رضوی عازم و بفاصلهٔ دوسال بازبوطن خود مراجعت نمود، درآنجا برحسب خواهش حسینقلی خان دنبلی در سال ۱۲۰۹ه ق کتاب **بحرالعلوم** و درسال ۱۲۱۶ه ق نیز کتاب **ریاض الجنة** را

---

[1]- **زنوزی** - بضم اول وثانی، منسوب بقصبهٔ زنوز نامی است ازمضافات تبریز آذربایجان که منشأ بعضی از ارباب کمال بوده و چندی از ایشان را تذکر میدهد .

تألیف داد و دوکتاب دیگر **زبدة الاعمال** و **وسیلة النجاة** در اوراد و ادعیّه نیز ازاو است و سال وفاتش بدست نیامد . مخفی نماندکه کتاب بحرالعلوم مذکور ، فارسی و ملمّع و کثیرالفوائد و دارای فوائد ممتّعهٔ بسیاری ازهرعلم میباشد، مبوّب نبوده ونظیرکشکول و دارای هفت جلد استکه سه جلد ازآن باخط وکاغذ خوب درتبریز بنظراین نگارنده رسیده است .کتاب ریاض الجنّة نیز هشت مجلّد و مملوّ از فوائد تاریخیّه و غیرآنها میباشد . صاحب ترجمه شعر خوب هم می‌گفته و بفانی تخلّص میکرده واز او است:

دمی بسوی من از رحمتت نمی‌بینی   سرم فدای تو آئین دلبری اینست
ترا است ریختن خون من مباح ولی   مرا رضا بقضای تو مذهب و دین است
نظر ز فانی بیدل مکن دریغ‌که او   درآستان تو از بندگان دیرینست

مخفی نماندکه میرزا عبدالرسول پدرصاحب‌ترجمه نیز ازسخنوران معروف زنوزمیباشد، ازدوازده سالگی تا هفتاد سالگی درسیاحت بوده و**دیوانی درمصائب حضرت سیدالشهدا ع** دارد ، بفنا تخلّص میکرده و اوّل دیوانش این است:

باز این‌فغان وغلغله اندر زمانه‌چیست   این‌آتش زبان فنا را زبانه چیست
گفتا چو نی نواکن و بربینوا گذر   بنگرکه سرنالهٔ این در میانه چیست

و سال وفات او نیز بدست نیامد . **(ص۴۲ ج ۳ ذریعة وغیره)**

زنوزی

ملاعبدالله- پدرآقاعلی مدرّس زنوزی ذیل‌الترجمة ، از علما و افاضل‌آذربایجان میباشدکه درقصبهٔ زنوزمذکورفوق متولد شد، دربدایت زندگانی ببلدهٔخوی رفته ادبیّات وعلوم‌عربیّه را درآنجا بدرجهٔکمال رسانید تاآنکه بملاعبدالله نحوی شهرت‌یافت پس بعتبات رفته واصول فقه را درکربلا درحوزهٔ درس سید مجاهد و حجةالاسلام شفتی متقن داشت ، بعد بقم رفته و قوانین را از خود مؤلفش میرزای قمی خواند ، پس‌ازتکمیل علوم شرعیّه باصفهان رفته وبتحصیلات علوم حکمیّه پرداخت تا ازطرف استاد خود ملاعلی نوری بمدرّسی مدرسهٔ مروی‌تهران (که درآن اوان حاج محمدحسین خان مروی تأسیس داده بود) معیّن شد و مورد عنایات

ملوکانهٔ فتحعلی شاه قاجارگردید ، درصورت و معنی ترقّیات بسیاری‌کرده ومدت بیست سال درهمان مدرسه بتدریس اشتغال داشت تاسال هزار ودویست وپنجاه وهفت هجری قمری برحمت ایزدی نایل‌آمد و درتاریخ‌آن‌گفته‌اند : **روح عبدالله همی روحانیان را پیشوا**=۱۲۵۷. ازتألیفات او است :

۱- انوار جلیه در شرح حدیث‌کمیل **۲- حاشیهٔ اسفار ملاصدرا ۳- رسالهٔ علیة** درچگونگی غضب خداوندی برگناهکاران **۴- لمعات‌الهیة** دراثبات واجب‌الوجود وصفات‌او. (ص ۲۳۵ ج ۳ طرائق ومواضع متفرقه از ذریعة)

زنوزی

آقاعلی فرزند ملاعبدالله - زنوزی مذکورفوق مقیم‌تهران معروف بمدرّس ، ازمشاهیر حکمای اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه جامع معقول و منقول بود ، در مدرسهٔ سپهسالار قدیم تهران در هردو رشته از روی تحقیق و استدلال تدریس می‌کرد بهمین جهت بمدرّس شهرت یافت چنانچه بجهت‌کمالات صوری و معنوی بحکیم الهی و استاد الاساتید نیز موصوف بود ، علاوه برمراتب‌علمیّه درصفای‌باطن وتهذیب اخلاق نیز ممتاز و طاق و از زمرهٔ طالبین حق دستگیری می‌نموده است.



عکس‌آقاعلی مدرس (زنوزی) -۲۱

سالها باید براه فیض دید
تابزرگی آن‌چنان‌آیدپدید

در مآثر وآثارگوید :آقاعلی مدرّس غالب‌کتب‌کلام و حکمت و ریاضیّات را استادانه تدریس میکند، سالها درمدرسهٔ سپهسالار (مذکور) انزواگزیده ودراثر ریاضت، اخلاق ستوده و ملکات پسندیده بهم رسانیده بلکه ذاتاً درویش صفت و فقیردوست و عارف‌پیشه و صوفی‌منش و وارسته و بی‌تعیّن است . بنوشتهٔ طرائق ، باکمال خفیه با منوّر علی‌شاه

دست ارادت داد و شب شنبه هفدهم ذی‌القعدهٔ سال هزار وسیصد وهفت هجری درتهران وفات یافت و درجوار حضرت عبدالعظیم ع مدفون‌گردید . میرزا لطفعلی صدرالافاضل که درعرفای‌آن عهد مشار بالبنان بوده درتاریخ‌آن گوید :

یـا من یحـاول ضبطـا حـول الـوفـاة نظیمـا
لـلعـام ارخ حسیبـا قدفاز فوزاً عظیما = ۱۳۰۷

و این رباعی از او است :

خورشید ازل ز رخ چو برداشت‌نقاب برداشت نقـاب وگشت ظاهر بحجاب
ظاهر بحجاب اگر نشد پس زچه روی گـردیـد ابـوتراب ظـاهر بتـراب

از تألیفات او است :

۱- **بدایع‌الحکم** درجواب چند مسئلهٔ غامضهٔ معقولیّه(که‌عمادالدولة بدیع‌الملك میرزا بن امامقلی میرزا بن محمدعلی میرزا بن فتحعلی‌شاه قاجار از وی استفسار نموده) در سال مذکور وفات تألیف و بسال ۱۳۱۴ه قمری (غشید) در تهران چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ اسفار ملاصدرا** ۳- **رساله‌ای دراینکه منطق ازعلوم‌حکمیه‌است** ۴- **سبیل‌الرشاد فی‌احوال المعاد** ۵- **النفس‌کل‌القوی** که در حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا در تهران چاپ شده ۶- **وجود رابطی** که در تهران چاپ‌شده. (ص۲۲۴ج۳طرائق‌ومواضع‌متفرقهٔ‌ذریعة)

زنوزی **حاج میرزا محمدحسن** - پدر فیلسوف‌الدولهٔ آتی‌الترجمة ، زنوزیّ‌الاصل ، تبریزیّ‌المسکن ، از علمای امامیّهٔ اوائل‌قرن حاضر چهاردهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری و فاضل ایروانی و دیگر اکابر وقت میباشد .کتاب **المأتین فی‌الامامة علی نمط‌الالفین** تألیف او بوده و رساله‌های متفرقه درفقه و اصول وکلام وغیره نیز دارد ، دربیست و ششم شهر شوال هزار و سیصد و دهم هجرت در تبریز وفات یافت وجنازه‌اش را بنجف اشرف نقل دادند .

(اطلاعات متفرقه)

زواری[1]

زواری **جمشید بن مسعود** - بعنوان غیاث‌الدین خواهد آمد.

زواری **شیخ‌علی بن حسن** - عالم فاضل مفسّر معروف از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه استاد ملافتح‌الله کاشانی (متوفی بسال ۹۸۸ه ق) واز تلامذهٔ محقّق کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ه قمری) بوده و تألیفات سودمند دارد:

۱- **تحفة‌الدعوات** دراعمال سال ۲- **ترجمهٔ احتجاج طبرسی** بپارسی ۳- **ترجمهٔ اربعین حدیث شهیداول** بپارسی ۴- **ترجمهٔ اعتقادات صدوق** بپارسی‌که **وسیلة‌النجاة** نام‌دارد ۵- **ترجمهٔ تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسگری ع** بپارسی ۶- **ترجمة‌الخواص** که‌تفسیر فارسی قرآن‌مجیدبوده وبه **تفسیر زواری** معروف است ۷- **ترجمهٔ عدة‌الداعی‌ابن‌فهد** که موسوم به **مفتاح‌النجاة** (النجاح (خل) است ۸- **ترجمهٔ‌کشف‌الغمة** بپارسی‌که به **ترجمة‌المناقب** موسوم و یك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۹۰۲ درمدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است ۹- **ترجمهٔ‌مکارم الاخلاق** بپارسی‌که به **مکارم‌الکرائم** موسوم‌است ۱۰- **ترجمة‌المناقب** که مذکورشد ۱۱- **تفسیر قرآن** بپارسی‌که بنام **ترجمة‌الخواص** مذکور شد ۱۲- **روضة‌الانوار** که شرح پارسی نهج‌البلاغة بوده و درسال ۹۴۷ه از تألیف‌آن فارغ و نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران و کتابخانهٔ رضویّه درمشهد مقدّس رضوی ع موجود است ۱۳- **شرح نهج‌البلاغة** که همان **روضة‌الانوار** است ۱۴- **لوامع‌الانوار الی معرفة الائمة‌الاطهار** که بامرشاه‌تهماسب‌صفوی‌تألیف شده و پارسی است ۱۵- **مجمع‌الهدی** بپارسی در قصص انبیا ع ۱۶- **مرآت‌الصفا** بپارسی ۱۷-۱۸-۱۹- **مفتاح‌النجاة** و **مکارم الکرائم** و **وسیلة‌النجاة** که دربند ۷ و۹و۴مذکورشدند.

سال وفاتش بدست نیامد ، لکن درسال ۹۴۶ه‌که تاریخ ختم تألیف تفسیر قرآن میباشد درقید حیات بوده است چنانچه خودش درتاریخ‌آن گفته:

از فضل‌اله چون باتمام رسید تاریخ وی از **فضل‌اله** است عیان*

جملهٔ **فضل‌اله** = ۹۴۶.

(ص ۱۴۶هب و۴۰۷ت وغیره)

۱- **زواری** - بکسر اول وتخفیف‌ثانی منسوب‌است بدیهی زواره‌نام از مضافات‌اصفهان که بجهت‌کثرت ساداتی که درآنجا اقامت دارند بقریة‌السادات معروف میباشد وبعضی‌ازمنسوبین آن را تذکر میدهد .

زوال لقب **احمد بن علی** است که بعنوان **ابن مأمون** در باب کنی خواهد آمد.

زواوی **یحیی بن عبدالمعطی** - در باب کنی بعنوان **ابن معط** خواهد آمد .

زوج صالح در اصطلاح رجالی لقب علی بن عبیدالله بن حسین اصغر و زوجه‌اش دختر عمّ خود عبدالله بن حسین اصغر میباشد وشرح حال ایشان موکول بدان علم است .

زوزنی[1]

زوزنی **اسعد بن علی بن احمد** - معروف ببارع زوزنی، مکنّی بابوالقاسم، ادیب فاضل شاعر کاتب منشی که در عراق و خراسان وحید عصر خود و شهرهٔ آفاق بوده و باآن همه کبر سنّی که داشته میل مفرط باستماع حدیث داشته است ودر دهم ذی‌الحجهٔ سال چهارصد و دوم هجرت درگذشت. (ص۹۰ج۶جم)

زوزنی **حسین بن احمد** - یا حسین بن علی بن احمد بن حسین، قاضی ، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بزوزنی ، از پیشوایان نحو و لغت و علوم عربیّه بوده واز تألیفات او است:

۱- **ترجمان القرآن** ۲- **شرح المعلقات السبع** که در لبنان و قاهره چاپ شده و درمصر نیز بنام نیل‌الادب فی‌شرح معلقات‌العرب بطبع رسیده‌است ۳- **شرح معلقهٔ طرفة بن عبد** ۴- **شرح معلقهٔ لبید** ۵- **المصادر** که دو نسخهٔ آن بشمارهٔ ۸۸ و ۹۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست ۶- **نیل‌الادب** که بنام شرح‌المعلقات مذکور شد. زوزنی بسال چهارصد و هشتاد و ششم هجرت درگذشت . (سطر ۲۱ ص۲۳۸ت و۱۴۷هب ۹۴۱مط وغیره)

زوزنی **عبدالرحمن بن حسن** - زوزنی ، مکنّی بابوحنیفه ، از مشاهیر محدّثین وخوشنویسان بوده وگوی مسابقت دراکثرعلوم وکمالات

۱- **زوزنی** - منسوب است بزوزن (بروزن دوزخ یا روغن) که بنوشتهٔ جمعی شهری است مابین هرات ونیشابور وبنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است ازنیشابورکه بقول بعضی بیکصد و بیست و چهار قریه مشتمل میباشد و دراینجا بعضی از منسوبین‌آنرا تذکر میدهد .

متداوله از معاصرین ربوده است ، خصوصاً در سرعت قلم و خوبی خطّ نسخ ، یدبیضا داشته و خوشنویسان وقت درحیرت و شگفت بوده‌اند ، چنانچه دراوقات زندگانی خود چهارصدقرآن هریکی باجرت پنجاه دینار (اشرفی طلای هیجده‌نخودی) باخط خودش بیادگار گذاشت وعاقبت بسال‌چهارصد وپنجاه وپنجم‌هجرت‌دراثنای‌مسافرت‌مکّه‌درگذشت.
(ص ۱۳۹ پیدایش خط و خطاطان وغیره)

زوزنی **عمادالدین** - بعنوان عمادالدین زوزنی خواهدآمد .

زهاد ثمانیة بضمّ اوّل و تشدید ثانی جمع زاهد و دراصطلاح علمای رجال عبارتند از: ربیع بن‌خیثم ، هرم بن حیان عبدی ، اویس‌قرنی، عامر بن عبد قیس ، عبدالله بن ثوب ، مسروق بن اجدع ، حسن بصری ، اسود بن یزید یا برید یا بریر (علی اختلاف‌النسخ)که چهارتن اوّلی حقاً و صدقاً از زهّاد اتقیا و از اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام وچهارتن دیگر باطل واز زهّاد اشقیا ومخالف آن‌حضرت و زهد ظاهری و ورع صوری ایشان محض از راه تدلیس و تلبیس و شیطنت و مردم‌فریبی بوده‌است. نظائر ایشان درهرزمانی وبالاخصّ دراین زمان باریك وتاریك بیشتر بوده و بسیار باشدکه بعلمای طراز اوّل دینی تکلیف‌آموزند ، وای برحال‌مریضی که دستور طبابت وحفظ‌الصحة بطبیب بدهد.آه‌آه خداوند عالم بحق‌آن دل پاك ومبارك پرسوز وگداز حضرت امیرالمؤمنین ع‌که از اطوار ناشایست ونابایست مشایخ نهروان و هزاران امثال ایشان بیشتر از همه چیز متألّم‌بوده وکراراً درکلمات حقائق سمات‌خود باعبارات متنوّعه اظهارضجرت‌فرموده‌اند اسلام واهل اسلام را ازشرور ومفاسد اینگونه زاهدان ریائی وبی‌حقیقت‌که‌گرگان متلبّس بلباس میش هستند و هماره دام مردم‌فریبی گسترده‌اند وتیشه برریشهٔ اسلام میزنند درکنف خود نگهدارد. **ویرحم‌الله‌عبداقال آمینا.**

بعضی‌ازاهل‌فنّ بعوض اسود بن‌یزید مذکور، جریر بن عبدالله بجلی را چهارمین آن زهّاد اشقیا دانسته‌اند وشرح حال همهٔ این نه نفر بعنوان خواجه ربیع، ابن‌حیّان هرم ، قرنی ، عنبری عامر، ابومسلم خولانی ، ابن‌الاجدع ، بصری حسن ، نخعی اسود

و بجلی علی‌الترتیب هریکی در محل خود از این‌کتاب نگارش یافته است .

(کتب رجالیه)

زهدی **عبدالله** - از مشاهیر خطّاطین متأخرین میباشدکه خطوط جامهٔ کعبه از او بوده و درمصر و مکّهٔ معظّمه خطوط دیگری نیز داشته ودرسال هزار ودویست ونود وسوم هجرت‌درگذشت. (ص ۳۱۰۸ ج۴س)

زهرانی دراصطلاح‌رجالی‌جنادة‌بن‌امیه‌میباشدوشرح‌حالش‌درآن‌علم‌است.

زهراوی[1]

زهراوی **خلف بن عباس** - مکنّی با بوالقاسم ، از فضلای اطبّا میباشدکه در ادویهٔ مفرده ومرکبه خبرتی بسزا داشت وکتاب **التصریف لمن عجز عن‌التألیف** که بسال ۱۷۷۸م با ترجمهٔ لاتینی‌آن در اکسفورد چاپ شده ازآثار او است . سال وفاتش بدست نیامد و درحدود چهارصد هجرت میزیسته است .

(ص ۸۳۳ مط)

زهراوی **سلیمان بن محمد** کرمانی، ازمشاهیر ادبا میباشد، **شرحی برکتاب ادب‌الکاتب** نوشته و موافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام در سال پانصد و هفتاد و شش هجرت درگذشته است. در روضات‌الجنّات‌گوید: سلیمان‌بن‌محمدزهراوی درعلوم ادبیّه زبان عرب حظّی وافر داشت ، بسمت مشرق رحلت‌کرده و درآن رحلت خود با ابوجعفر نحاس (متوفی بسال ۳۳۸ه) و ابوسعید سیرافی (متوفی بسال ۳۶۸ه) و ابوالقاسم زجاجی (متوفّی بسال ۳۳۷یا۳۳۹ه) ملاقات‌کرد واز ایشان روایت نموده و شرح ادب‌الکاتب از او است، دیگر از زمان وفاتش چیزی‌ننوشته لکن ازملاقات سه‌تن مذکور و روایت‌کردن از ایشان معلوم میشودکه در اواسط قرن چهارم هجرت می‌زیسته است پس بطورقطع می‌توان‌گفت‌که سلیمان بن‌محمد مذکور در روضات، غیراز سلیمان

۱- **زهراوی** - ظاهراً نسبت‌آن بموضعی است زهرا نام‌که بنوشتهٔ مراصد شهری است کوچك درنزدیکی قرطبه از بلاد مغرب زمین ونام موضع دیگری هم هست .

بن محمد مذکور درقاموس‌الاعلام‌است و اما شرح ادب‌الکاتب نیز ممکن‌است‌که هردو، کتابی بهمین اسم تألیف داده باشند و منافی تعدّد نمیباشد .

(ص ۲۴۲۲ ج۴ س وسطر۱۳ ص ۳۲۳ت)

زهری[1]

زهری

ابراهیم‌بن‌سعدبن ابراهیم بن‌عبدالرحمن‌بن عوف - مدنی‌الاصل ، بغدادی المسکن والمدفن ، ابواسحق الکنیة ، بنا باستظهار تنقیح‌المقال از محدّثین امامیّه ، ممدوح‌الحال واز رجال حضرت صادق علیه‌السلام‌بوده است . از تقریب ابن‌حجر نقل‌کرده‌که ابواسحق مدنی نزیل بغداد ثقه وحجت بوده و قادحی نداشته‌است. درتاریخ بغدادگوید : ابراهیم (مذکور) عامی مدنی از اهل مدینه واز پدر خود زهری محمد بن مسلم و هشام بن عروه وغیر ایشان استماع‌کرده و مشایخ بسیاری نیز از وی روایت میکنند، بسال ۱۸۴ه ق ببغدادآمد ، مشمول مراحم‌هارونی گردید، بدون معارض بنقل‌حدیث پرداخت، بحلیّت غنا فتوی داد بلکه عاقبت‌بخودش لازم‌گردانیدکه همواره پیش‌از نقل‌حدیث تغنّی‌نماید، این‌کلام وی بسمع هرون رسید، بجهت امتحان احضارش‌کرده و حدیثی را از وی سؤال نمود پس زهری خواستار عود گردید هارون‌گفت عود مجمر میخواهی ؟گفت نه عود طرب ، هارون تبسّم‌کرده و عود طربی حاضر نمود ، زهری بدین شعر تغنّی‌کرد :

۱- **زهری** - بضم اول و فتح ثانی ، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال منسوب است بزهره‌که چشمه‌ایست درمدینه ، یا نسبت‌آن بپدر یکی از قبائل قریش میباشدکه اخوال حضرت نبوی ص بوده‌اند ونام‌او زهرة بن‌کلاب بن مرة بن‌کعب بن‌لوی بن غالب‌است. ازکلام مراصد برمیآید که زهر یا زهری شهری است در قرطبه از بلاد مغرب پس دور نیست‌که‌کلمهٔ زهری در عنوان بعضی از اشخاص بجهت انتساب بدان شهر باشد. بهرحال زهری دراصطلاح رجالی عبارت‌است از ابراهیم بن سعد بن ابراهیم ، اسود بن عبدیغوث ، اکیمهٔ لیثی ، سعد بن ابراهیم مذکور ، سعد بن ابی‌خلف ، عبدالله بن ایوب ، محمد بن عبدالعزیز، محمد بن قیس ، محمد بن مسلم مدنی شهابی، مطلب بن زیاد وجمع‌کثیر دیگر و درصورت‌اطلاق منصرف بمحمدبن مسلم مذکور میباشدکه در ذیل بشرح حال اجمالی او و ابراهیم بن سعد و دوتن دیگر خواهیم پرداخت و شرح حال دیگران موکول بکتب رجالیه است.

یا ام طلحة ان البین قد افدا **قل الثواء لئن کان الرحیل غدا**

هارون پرسید از فقهای شما کیست که سماع را مکروه داند ؟ گفت کسیکه مهر شقاوت بردل او زده باشند ، هرون پرسید که چیزی در این باب از مالك سراغ داری ؟ گفت لاوالله الا اینکه پدرم روایت کرد روزی باجمعی درضیافت بوده و دف و دایره نیزهمراه داشته‌اند ، مالك نیزکه از حیث فقه و قدر و منزلت کم‌پایه‌ترین ایشان بوده حاضر ودف مربّعی داشته و بدین اشعار تغنّی میکرده است :

سلیمی اجمعت بینا **فاین لقائها اینا**
وقد قالت لاتراب **لها زهر تلاقینا**
تعالین فقد طاب **لنا العیش تعالینا**

هرون خندیده ومال بسیاری بدو بخشید. باوجود این همه، بعضی اورا بوثاقت وجمعی بصدوق و حجّت بودنش موصوف دارند وگویند مرویّات زهری بیشتر ازدیگر محدّثین آن زمان بوده و تنها دراحکام (جز احادیثی‌که در موضوعات دیگر روایت‌کرده) هفده هزار حدیث روایت‌کرده است . صاحب ترجمه بسال یکصد و هشتاد و پنجم یا دوم یا سوم یا چهارم هجرت دربغداد وفات یافت و درمقبرهٔ باب التّبن بخاك رفت .

(نی و تنقیح المقال وص ۸۱ ج ۶ تاریخ بغداد)

زهری

محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله - بن حارث بن شهاب بن زهرة بن کلاب، زهری قرشی مدنی، که بجهت انتساب بجدّ عالیش شهاب وجدّ عالی دیگرش زهرة ، با بن‌شهاب زهری شهرت داشت ، چنانچه اورا محمد بن شهاب ویا محمدبن مسلم بن شهاب‌گفتن نیزکه درکلمات بعضی از ارباب تراجم آمده از همین راه نسبت بجدّ است . وی از اعیان فقها و محدّثین تابعین میباشد ، ده تن از اصحاب را دیده و احفظ مردم بود، علوم فقهای سبعهٔ (آتی الترجمة) را درحفظ داشت، مالك بن انس و سفیان ثوری وسفیان بن عیینه وجمعی دیگر ازمحدّثین از وی روایت کرده‌اند و او نیز احادیث بسیاری ازحضرت سجّاد علیه السلام روایت‌کرده است، بعضی از علمای رجال اورا از اصحاب حضرت صادق ع نیز می‌شمارند . علمای اهل سنّت بیش از اندازه‌اش ستوده‌اند وجلال الدین سیوطی (بنقل روضات) اورا اوّلین‌کسی میداند که حدیث را تدوین نموده است ، چنانچه مالك نیز نخستین شخصی بوده‌که درحدیث

تألیف کرده و مرتّب بابوابش گردانید. کیفیّت حال زهری درمیان علمای شیعه محل بحث و مذاکره میباشد، در تنقیح المقال بطور قطع تضعیفش نموده و تحقیق مراتب و بیان سلسلهٔ نسبش راکه جدّ عالی او بنوشتهٔ بعضی عبدالله پسر شهاب بن عبدالله بن حارث بن زهره بوده (اگر لازم باشد) موکول بکتب رجالیّه میداریم وچنانچه مذکور داشتیم لفظ زهری دراصطلاح محدّثین وعلمای رجال منصرف بهمین محمدبن مسلم بوده وجایی که شخص دیگری را اراده نمایند بواسطهٔ قرینه معیّن سازند. زهری شب سه شنبه هفدهم رمضان سال یکصد و بیست وچهارم یاسوم یاپنجم هجرت درحدودهفتاد ودوسالگی درگذشت.

(ص۱۴۷هب و۶۸۸ت و۲۴ ج۲کا وکتب رجالیه)

زهری

مسور بن مخزمة بن نوفل بن عبد منات - بن زهرهٔ زهری، مکنّی باابوعبدالرحمن، از اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع بود، موافق نقل از رجال شیخ بسمت سفارت از طرف آن حضرت نزد معاویه رفت واز اسدالغابة نقل کرده که مسور از فقها و اهل علم و دیانت است، با خال خود عبدالرحمن بن عوف درامر شوری داخل و رأیش درباطن بطرف حضرت علی ع بود، تا زمان قتل عثمان درمدینه مقیم و بعد ازآن بمکّه عازم وتا وفات معاویه نیز درآنجا اقامت داشت، بعد از معاویه بیزید بیعت نکرده و درآن ارض اقدس با ابن زبیر بود تا آنکه حصین بن نمیر با لشگر شام برای مقاتلهٔ ابن زبیر بمکّه آمد، مسور نیز دراوّل ربیع الاول سال شصت وچهارم هجرت درشصت ودو سالگی با سنگ منجنیق که درحال نمازدرحجراسمعیل بروی خورده مقتول گردید وابن زبیر بروی نمازخواند. درتنقیح المقال بعد از نقل این جمله فرماید: رسالت مسور ازطرف حضرت علی ع بسوی معاویه (اگر باشد چنانچه از رجال شیخ نقل شد) دلیل عدالت و قوت ایمان وی میباشد لکن اصل موضوع رسالت محل تردیدبوده وکلام مذکور اسدالغابة منافی آن میباشد زیراکه بمکّه رفتن مسور بعد از قتل عثمان و اقامت کردن درآنجا تا حین وفاتش مستلزم آن است که هیچ یك ازغزوات حضرت علی ع را درك نکرده باشد و بعدازاین همه دربارهٔ چگونگی حال

مسور اظهار نظاری نکرده‌است، لکن در خلاصة التنقیح گوید که مسور صحابی امامی و ثقه است.
(تنقیح المقال وغیره)

زیات[1]

زیات

ابویعقوب- از اکابر و معروفین عرفای قرن سیّم هجری میباشد که در بغداد ساکن و محل توجه اکابر و با جنید بغدادی (متوفی بسال ۲۹۷ه قمری) معاصر بود. اسم و تاریخ وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد.
(ص ۱۲۷ ج ۳ مه)

زیات

حسین بن بسطام بن شاپور- زیات از اکابر قدمای علما ومحدّثین و روات احادیث امامیّه واز رجال اوائل قرن چهارم هجرت و یا اواسط قرن مذکور بود که باکلینی (متوفی بسال ۳۲۹ه ق) و ابن‌قولویه (متوفّی بسال ۳۶۸ه قمری) هم‌طبقه ومعاصر ومؤلف کتاب **طب‌الائمة** معروف میباشد که بدستیاری برادرش شیخ ابوعتاب تألیف و اخبار و احادیث دایر برطب را با مقداری از احراز و ادعیّه و بازوبندهای مرویّه از حضرت پیغمبر خدا و یا اهل‌بیت عصمت ع درآن‌کتاب روایت کرده‌اند، اگرچه بالغ بیکصدم اخبار دایر بهمین موضوع که در بحار و وافی و وسائل نقل شده نمیباشد. سال وفات حسین بن بسطام بدست نیامد. (ص۱۸۲ت)

زیات

حمزة بن حبیب بن عمارة بن اسمعیل- فقیه قاری‌کوفی، تمیمی القبیلة، ابوعمارة الکنیة، زیات‌الشهرة، یکی از قرّاء سبعهٔ آتی‌الترجمة از شیعیان و یاران حضرت صادق علیه‌السلام میباشد، اصول‌تجوید وقرائت را ازآن‌حضرت واز اعمش یادگرفته و خلاد و خلف راویان قرائت وی هستند، قرائت

۱- **زیات-** بفتح اول و تشدید ثانی بکسی اطلاق میشود که روغن زیتون و یاکنجد میسازد و فروشندهٔ آن را نیز گویند. دراصطلاح رجالی بسطام بن سابور، تمیم، جعفر بن هارون، عثمان بن سعید، علی و محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب، محمد بن عمرو بن سعید، معمر، یاسین ضریر، یحیی بن جندب و جمعی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد.

حضرت صادق علیه‌السلام نیز بواسطهٔ آباء طاهرینش موصول بحضرت رسالت ص گردد .
حمزه بسیار زاهد بود ، اصلا درقبال تعلیم قرآنی اجرتی نمیگرفت ، حتی درخانهٔ کسی که از وی قرائت قرآن را یاد می‌گرفته آبی هم نمیخورد ، شبها بسیارکم می‌خوابید و ماهی بیست و پنج مرتبه ختم قرآن میکرد . حمزه اوّلین کسی است که درمتشابهات قرآن تألیف کتاب کرده است ، نیز او و ابان بن تغلب نخستین کسی هستند از شیعه که در علم قرائت بتألیف کتاب پرداخته‌اند چنانچه اوّلین کسی که از عامّه درعلم قرائت تألیف کرده همانا ابوعبید قاسم بن سلام آتی‌الترجمة است . از تألیفات حمزه است :
۱- اسباع‌القرآن ۲- حدودآی‌القرآن ۳- الفرائض ۴- قرائةحمزة ۵- متشابه القرآن ۶- مقطوع القرآن و موصوله ۷- الوقف والابتداء فی‌القرآن . اینکه سیوطی ابوالحسن کسائی را نخستین کسی داندکه درموضوع متشابه‌قرآن تألیف‌داده اشتباه وغفلت از حقیقت حال‌است زیراکه‌کسائی بسال ۱۸۲ه ق وفات یافته و وفات حمزه بسال۱۵۶ه قمری درهفتاد وشش سالگی ویا بسال ۱۵۴ یا ۱۵۵ بوده است. اما زیات‌گفتن‌او همانا بجهت‌آن بوده‌که شغل زیت‌فروشی داشته ،آن را ازکوفه بحلوان میبرد وازحلوان نیز پنیر وگردو بکوفه میآورد .

(ص ۲۶۳ت و ۴۴ف و ۱۸۴ ج ۱ کا و ۲۸۹ ج ۱۰ جم و ۱۱۳ لس وغیره)

زیاره در اصطلاح رجالی ، لقب شرفشاه بن محمد حسینی میباشد و شرح حالش درآن علم است.

زیتونی **حسن بن علی زیتونی** - شرح‌حالش موکول بکتب رجالیه‌است.

زیدی در اصطلاح رجالی احمد بن محمد ، عبدالعزیز بن اسحق ، عمران بن موسی ، محمد بن عمر، یزید بن سلیط وغیر ایشان بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

زیدیه عنوان مشهوری فرقه‌ایست‌که بامامت زید بن علی بن‌الحسین ع معتقد میباشند ، زید مذکور را بقتل رساندند و درکناسهٔ‌کوفه بدارش‌کردند . اخبار دینیّه دربارهٔ وی مختلف است ، بعضی‌ازآنها برذمّ و قدح وی و برخی دیگر صریحاً بعلوّ مقام و جلالت قدر وی دلالت دارند وبهمین‌جهت انظارعلمای

رجال نیز دربارهٔ وی مختلف میباشد، لکن بنا بر تحقیقات لازمه که در کتب مربوطه نگارش یافته مقامش عالی و خروج او بطور صحیح بوده ونهی ازجهاد وخروج اوراکه در بعضی ازآثار دینیّه از حضرت باقر ع وارد است حمل بر تقیه و اظهار شفقت نمایند نه بجهت حرمت ذاتیه‌اش بوده لکن کلام حقیقت انتظام آن‌حضرت مؤثّر نشده و امر منتهی بقتل وی‌گردید و تحقیق زاید موکول بکتب مربوطه میباشد .

فرقهٔ زیدیّه نیز بنام بتریّه وجارودیّه (سرحوبیّه) وصالحیّه وسلیمانیّه وغیرهم بچندین شعبه منشعب میباشد ، **جارودیه** که سرحوبیّه نیز گویند در محل خود نگارش یافت . **صالحیه** شعبه‌ایست از زیدیّه‌که ابوبکر و عمر را نیز امام دانند . **سلیمانیه** شعبه‌ایست‌که ابوبکر وعمر را خلیفه و امام دانند وایشان اتباع سلیمان‌بن جریرهستند که وی امامت را بشوری انداخته و معتقد بود براینکه امامت با دونفر مرد نیکوکار از اخیار مسلمین نیز منعقد میباشد اگرچه دربارهٔ مفضول باشد ، عثمان را بجهت افعال نابایست و پاره‌ای افعال غیرمنتظرهٔ او و عایشه و طلحه و زبیر و اصحاب جمل را نیز بسبب مقابله ومقاتله با حضرت‌امیرالمؤمنین ع تکفیر نمایند . **بتریه** شعبه‌ایست اززیدیّه که اتباع مغیرة بن سعد ملقّب بابتر میباشند و همانا بتریّه‌گفتن ایشان نیز (که حرف اوّل‌آن **ب** ابجدی مکسور یا مضموم وحرف دویمش **ت** قرشت ساکن‌است) بجهت‌انتساب بمغیرهٔ ابتر ویا بجهت‌آن است‌که بروایت‌کشی، جمعی نزد حضرت‌باقر علیه‌السلام‌عرض کردندکه ما علی و حسین را دوست داشته وازدشمنان‌ایشان تبرّی‌میکنیم حضرت‌تصدیق کردند پس‌گفتندکه ابوبکر وعمر را نیز دوست داشته و ازدشمنان ایشان تبرّی می‌کنیم دراین‌حال زید بن علی ع‌که حاضر بوده‌گفت : **اتبرأون من فاطمة بترتم امرنا بترکم‌الله** اینك ازآن روز ببعد به بتریّه موسوم شدند . بعضی احتمال داده‌اندکه حرف اوّل‌بتریّه **ت** قرشت و حرف ثانی **ب** ابجدی میباشد (تبریّه) و خبر مذکور را بدین روش روایت کنندکه زید بدیشان فرمود : **اتتبرأون من فاطمة تبرأتم امرنا تبرءکم‌الله** . پس‌ازآن ببعد بتبریّه موسوم‌گردیدند. ازاین‌قضیّه معلوم‌میشودکه بتریّه‌علاوه‌بر حضرت‌امیرالمؤمنین ع

دوستدار ابوبکر و عمر نیز بوده و بهمین جهت بنظر بعضی از اجلّه بتریّه عبارت از زیدیّهٔ عامّه است و رجوع بجارودیّه هم نمایند و بقول بعضی بتریّه اصحاب کثیر النوا حسن بن ابی‌صالح ابتر الید بوده و ایشان نخست بولایت حضرت علی علیه‌السلام دعوت نمودند ، اخیراً ولایت آن‌حضرت را با ولایت ابوبکر و عمر خلط کرده و هرسه را امام دانستند ، مبغض عثمان و طلحه و زبیر و عایشه بوده وخروج بامامت را حق انحصاری اولاد علی ع میدانند و هرکس راکه از ایشان خروج کند امامش بشمارند .

زیلعی[1]

زیلعی **عبدالله بن یوسف بن محمد-** زیلعی قاهری حنفی، مکنّی با بواحمد، ملقّب بجمال الدین، ازعلمای حنفیّهٔ قرن هشتم هجرت ومؤلف کتاب **تخریج احادیث الکشاف** و **تخریج احادیث الهدایة** وغیر آنها بوده ودرسال هفتصد وشصت و دوم هجرت درگذشت. (ص ۹۸۷مط)

زیلعی **عثمان بن علی بن محجن -** زیلعی ، مکنّی بابومحمد ، ملقّب بفخرالدین ، از علمای حنفیّهٔ اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که درسال ۷۰۵ه ق بقاهره رفته بفتوی وتدریس ونشر فقه حنفی پرداخت تا بسال ۷۱۳ه قمری درمصر درگذشته ودرقرافهٔ صغری مصر مدفون شد وکتاب **تبیین الحقائق علی کنز الدقائق** که درقاهره چاپ شده از او است. (ص ۹۸۸مط)

زین آبادی لقب حسین بن علی میباشد وشرح حالش موکول بکتب رجالیه است.

زینبی عبدالله بن احمد، سیف النبی، محمد بن سنان وغیر ایشان مراجعه بعلم رجال شود.

زین الدین **احمد بن عبدالدائم-** بعنوان ابن عبدالدائم در باب کنی خواهد آمد.

۱- **زیلع -** منسوب است بزیلع (بروزن حیدر) که بنوشتهٔ مراصد کوهی است از ولایت سودان درطرف حبشه وآن دیهی است در ساحل دریا .

زین‌الدین **طاهر بن حسن بن عمر بن حسن بن حبیب**- حلبی مکنّی با بوالعزّ، معروف با بن‌حبیب ، ادیبی‌است فاضل و از تألیفات او است :

۱- **ذیل درة‌الاسلاك** که کتاب درة‌الاسلاك پدرش بدرالدین حسن بن عمررا تاسال ۸۰۲ه ق ذیلی نوشته‌است ۲- **مختصر المنار** دراصول فقه وهردو درقاهره چاپ‌شده‌است. وی بسال‌هشتصد وهشت هجرت درقاهره درگذشت. (ص ۷۵مط)

زین‌الدین **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان حمیدی نگارش یافته است .

زین‌الدین **عبدالرحمن بن یوسف** - بعنوان اجهوری نگارش دادیم .

زین‌الدین **علی** - بعنوان ابوبکر تایبادی درباب‌کنی خواهدآمد .

زین‌الدین **بن علی بن احمد** - بعنوان شهید ثانی خواهدآمد .

زین‌الدین **علی بن‌خازن**- حائری، بعنوان ابن‌خازن درباب‌کنی خواهدآمد.

زین‌الدین **علی بن سلیمان بن درویش** - بحرانی ، ازافاضل علما ومحدّثین امامیّهٔ قرن‌یازدهم‌هجرت میباشدکه‌ازکثرت‌ممارست بعلم‌حدیث، در دیارعجم بامّ الحدیث شهرت یافت، نخستین‌کسی است‌که‌آن علم شریف را دربحرین نشر داد ، بدو واسطه ازمشایخ روایت شیخ‌یوسف صاحب‌حدائق بوده وازتألیفات‌اواست:

۱- **حاشیهٔ استبصار** ۲- **حاشیهٔ تهذیب‌الاحکام** شیخ طوسی ۴- **حاشیهٔ مختصر نافع محقق** . وی بسال یکهزار و شصت و چهارم هجرت وفات یافت .
(ص ۳۸۸ مس و مواضع متفرقه از ذریعة)

زین‌الدین **علی بن عبدالجلیل** - بعنوان بیاضی مذکور داشتیم .

زین‌الدین **بن علی بن محمد بن حسن**- بن شهید ثانی، جبعی عاملی‌که‌گاهی او نیز مثل‌پدرش ودیگر اسباط شهیدثانی بسبط‌الشهید موصوف میباشد ، عالمی است فاضل صالح و ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه قمری) بوده وازپدرخود شیخ‌علی سبط‌الشهید صاحب درّ منثور ودیگر اکابروقت‌تحصیل مراتب علمیّه نمود . سال وفات ودیگر مشخّصاتش‌بدست‌نیامد. (ملل وغیره)

زین‌الدین **علی بن مسعود-** درضمن شرح حال پسرش امین‌الدین محمد مذکور شد.

زین‌الدین **علی بن یونس -** بیاضی بعنوان بیاضی مذکور داشتیم .

زین‌الدین **شیخ علی‌نقی-** بن شیخ ابوالعلاء محمدهاشم بعنوان نقی خواهد آمد.

زین‌الدین **عمر بن محمد -** بعنوان ابن‌البزری در باب کنی خواهدآمد .

زین‌الدین **محمدبن ابی‌بکر-** شمس‌الدین بن عبدالقادر حنفی رازی، ملقّب بزین‌الدین ، از علمای قرن هشتم حنفیّه میباشدکه بسال۷۶۸ھ قمری درقید حیات بوده و ازتألیفات او است :

۱- انموزج جلیل فی‌اسئلة و اجوبة من‌غرائب‌التنزیل ۲- الذهب‌الابریز فی‌تفسیر الکتاب العزیز ۳- روضة‌الفصاحة درعلم بیان **۴- شرح مقامات‌الحریری** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ تیموریه و دونسخه نیز در دارالکتب المصریة موجود است **۵- مختارالصحاح** درتلخیص صحاح جوهری که مکرّر چاپ شده است وسال وفاتش مضبوط نیست.

(ص ۹۱۷ مط وغیره)

زین‌الدین **محمد حافی -** مکنّی بـابوبکر ، ملقّب بزین‌الدین ، موصوف بحافی، ازمشایخ عرفامیباشد، طریقت زینیّه ازشعب‌خلوتیّه بدو منسوب است . وی بسال هشتصد و سی و هشت هجرت درگذشته و عبداللّطیف قدسی خلیفه‌اش گردید .

(ص۳۵۷ ج ۳ فع)

زین‌الدین **بن محمد بن حسن -** بن شهیدثانی، نوهٔ صاحب معالم‌بوده وگاهی او نیز مثل‌پدرش ودیگر اسباط شهیدثانی بسبط‌الشهید موصوف میباشد . عالمی‌است عامل فاضل‌کامل عابد زاهد محقّق مدقّق شاعر ادیب‌منشی، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه ، بسیار جلیل‌القدر والمنزلة از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت که از تلامذهٔ شیخ بهائی ، ملامحمدامین استرآبادی ، پدر خود شیخ محمد سبط‌الشهید آتی‌الترجمة و جمعی دیگر از علمای عرب و عجم بوده و از اساتید و مشایخ شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل میباشد . نخست در بلاد خود (جبل عامل) از پدر و تلامذهٔ پدر و جدّش تحصیل مراتب علمیّه نمود ، سپس ببلاد عجم رفته و دراصفهان بقرائت و استماع

مصنّفات شیخ بهائی و دیگر وظائف علمیّه پرداخت ، ریاضیّات ودیگر علوم متداوله را از شیخ بهائی و دیگر اکابر وقت اخذ نمود، مورد احترامات آن شیخ جلیل بود، اخیراً بمکّه رفته و بسال ۱۰۶۲ یا ۱۰۶۴ه قمری درآن حرم الهی برحمت ابدی نایل شد ویا موافق آنچه ازکتاب درّ منثور برادرش شیخ علی بن محمد بن حسن سبط الشهید آتی الترجمة (که البته دراین موضوع ابصر است) نقل‌شده اخیراً از مکّه نیز ببلادخود مراجعت کرد و بسال ۱۰۷۴ه قمری درآنجا وفات یافت و برادرش شیخ علی بن محمد بن حسن درحق او مرثیه‌ای گفته که تحت عنوان سبط الشهید شیخ علی مذکور خواهد شد . بهرحال شیخ زین الدین ، فوائد و حواشی متفرقهٔ بسیاری داردکه تدوین نشده و ازخوف‌شهرت وکثرت‌احتیاطی که داشته کتاب مدوّنی تألیف نداده ومیگفته‌است متأخّرین تألیفات بسیاری کرده‌اندکه بخطاها ولغزشهای زیادی‌مشتمل‌میباشندکه منتهی بقتل جماعتی گردیده است **عفاالله عنا وعنهم** . باری از اشعار طریفهٔ او است:

ان خفت عهدی ان قلبی لم یخن	**عهدالحبیب و ان اطال جفائه**
لکنه یبدی السلو تجلدا	**حذرا من‌الواشی و یخفی دائه**

ایضاً :

کم‌ذا اواری‌الجوی والسقم یبدیه	**و احبس الدمع والاشواق تجریه**
شابت ذوائب آمالی وما نجحت	**و لیل هجرك ما شابت نواصیه**

(ملل وسطر ۲۶ ص ۲۹۸ت)

زین‌الدین **محمد بن علی** - شهرآشوب بعنوان ابن شهرآشوب در باب‌کنی خواهدآمد .

زین‌الدین **محمدبن‌قاسم** - امامی بعنوان برزهی شیخ‌زین‌الدین مذکور افتاد.

زین‌الدین **محمد بن قاسم** - عامی بعنوان بقّالی نگارش دادیم .

زین‌الدین **محمدبن محمدبن‌محمد** - بعنوان غزالی خواهدآمد .

زین‌الدین **محمدبن‌محمدبن‌محمود** - بعنوان‌ابن‌الشحنة‌در باب‌کنی‌خواهدآمد.

زین‌الدین **محمد بن موسی** - بعنوان حازمی نگارش یافته است .

زین‌الدین **یحیی بن عبدالمعطی** - بعنوان ابن‌معط درباب‌کنی خواهدآمد .

زین‌العابدین **جعفر بن حسن** - بعنوان برزنجی نگارش دادیم .

زین‌العابدین **شیخ علی بن هلال** - بعنوان جزائری نگاشته‌آمد .

زین‌العرب دختر تاج‌الدین عبدالرحمن بن عمر بن حسن بن عبدالله سلمی دمشقی ، از مشاهیر محدّثات نسوان میباشدکه ازکتب حدیث ، کتاب الاربعین السباعیات عبدالمنعم فزاری را نزد تاج‌الدین‌قرطبی درس‌خواند، سپس همان‌کتاب را چندین‌بار تدریس نمود، ازچندی ازمشایخ وقت اجازه‌گرفته ومحفوظات بسیاری داشته است . در سال ۶۵۸ه ق شوهرش‌کمال‌الدین عمادکه از اعیان‌آن زمان بوده درگذشت ، بعد ازآن دیگر شوهر نکرده و مجاور مکّهٔ معظّمه شد و شیخهٔ رباطالحرمین‌گردید تا دراوائل سال ۷۰۴ه قمری درهفتاد وشش سالگی درگذشت .

(ص ۱۹ ج ۲ خیرات حسان)

زین‌المشایخ **محمد بن ابی‌القاسم بن بابجوك** - بقّالی خوارزمی نحوی لغوی فقیه جدلی معانی بیانی ، ملقب بزین‌المشایخ ، از ائمهٔ ادب ، مراجع لغت عرب ، از تلامذهٔ زمخشری بوده و لغت و فنون اعراب و ادبیّات را از وی یادگرفته و ازتألیفات او است :

۱- آفات‌الکذب ۲- اذکارالصلوة ۳- الاعجاب فی‌الاعراب ۴- التراجم بلسان الاعاجم ۵- تقویم‌اللسان درنحو **۶- التنبیه‌علی‌اعجازالقرآن ۷- جمع‌التفاریق ۸- شرح اسماءالله الحسنی ۹- الفتاوی ۱۰- مفتاح التنزیل ۱۱- منازل‌العرب ۱۲- الهدایة فی‌المعانی والبیان** وغیر اینها و درسال پانصد و شصت و دویم یا هفتاد و ششم هجری در بلخ وفات یافت . نگارنده‌گوید دور نیست‌که صاحب ترجمه همان ابوالفضل محمد بن قاسم باشدکه بعنوان بقالی مذکورش داشتیم .

(ص ۷۵۲ت و ۵ ج ۱۹ جم و ۱۶۱ فوائدالبهیة)

زینوابادی احمد بن علی بن احمد و علی بن زرینکم و غیرهما میباشدکه شرح حال ایشان موکول بعلم رجال است.

زینی
سید محمد بن سید احمد بن زین‌الدین - حسنی حسینی بغدادی نجفی، معروف‌بزینی، ازاکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه درسال هزار و دویست و شانزدهم هجری قمری وفات یافت و تفسیری برقرآن نوشته‌که بتفسیر زینی معروف‌است. (ص ۲۵۷ ج ۴ ذریعة)

زینی‌دحلان
احمد بن زینی بن احمد دحلان - مکّی شیخ‌الاسلام شافعی، مفتی مکّهٔ معظّمه بودکه تأسیس مطبعه درآن ارض اقدس با نظارت وی صورت‌گرفت ، بعضی از تألیفات خودرا درآن مطبعه نشر داده وآنها بسیار است :

۱- **الازهارالزینیة فی‌شرح‌متن‌الالفیة** ۲- **اسنی‌المطالب‌فی‌نجاة‌ابیطالب** ۳- **تاریخ الدول‌الاسلامیة بالجداول المرضیة** و این‌هرسه در قاهره چاپ شده است ۴- **تقریب‌الاصول لتسهیل‌الوصول الی معرفة‌الرب والرسول** درتصوف ۵- **تنبیه‌الغافلین مختصر منهاج‌العابدین** در مواعظ ۶- **خلاصة‌الکلام فی‌بیان امراء البلد الحرام**که در مکه و قاهره چاپ شده است ۷- **الدررالسنیة فی‌الردعلی‌الوهابیة** ۸- **السیرة‌النبویة والآثارالمحمدیة** واین‌هردو درقاهره چاپ شده است ۹- **شرح‌الاجرومیة**که در مکه و قاهره چاپ شده است ۱۰- **الفتح المبین فی‌فضائل‌الخلفاءالراشدین‌واهل‌البیت‌الطاهرین**که درقاهره‌چاپ‌شده ۱۱- **الفتوحات‌الاسلامیة بعدمضی‌الفتوحات‌النبویة** درمکه‌چاپ‌شده ۱۲- **منهل‌العطشان‌علی‌فتح‌الرحمن‌فی‌تجویدالقرآن** درقاهره چاپ‌شده وغیر اینها . زینی دحلان بسال هزار وسیصد وچهارم هجرت درهفتاد ودو سالگی درگذشت . (ص ۹۹۰ مط وغیره)

زینیه
از شعب خلوتیه از فرق صوفیّه میباشدکه بزین‌الدین محمد حافی سالف‌الترجمة منسوب هستند .

ژنده پیل
اوّل‌آن حرف (ژ) سه‌نقطه بوده ولقب‌احمد بن‌ابوالحسن میباشد که بعنوان جامی مذکورش داشتیم .

باب «س»

(بی نقطه)

سائح **دارم بن قبیصه** -که شرح حالش موکول بکتب رجالیّه است .

سائح **علی بن ابی بکر بن علی** - هرویّ الاصل، موصلیّ المولد، حلبیّ الاقامة، ابوالحسن الکنیة ، سائح یا سیاح الشهرة، تاآنجاکه امکان داشته در برّ و بحر وکوه و دشت و صحرا و بیابان سیاحت‌هاکرد ، جمعی کثیر از اکابر هردیار را دید ، بهرجاکه میرفت چیزی بخط خودش در دیوار مینوشت . ابن خلّکان گوید در هرشهری که رفتم با اینکه بسیار بوده خط اورا دیدم عاقبت بهمین صفت شهرت بینهایت یافته و ضرب المثل گردید . جعفر بن شمس الخلافة در مذمّت کسیکه بواسطهٔ کاغذ نویسی بسیار ازمردم طلب صله و جایزه میکرده گفته و بهمین صفت علی بن ابی بکر سائح اشاره نموده است :

اوراق کدیته فی بیت کـل فتی	**علی اتفاق معان واختلاف روی**
قدطبق الارض من سهل ومن جبل	**کانـه خط ذاك السائح الهروی**

سائح درعلم سیمیا نیز بصیرتی بسزا داشت و بهمین جهت نزد ملك ظاهر صاحب حلب تقرّب یافته واز تألیفات او است :

۱- **الاشارات فی معرفة الزیارات** ۲- **الخطب الهرویة** وغیرها. دردههٔ دوم رمضان ششصد و یازدهم هجرت درحلب وفات یافت و درگوشهٔ مدرسهٔ حلب که ملك ظاهر برای او تأسیس داده بوده مدفون گردید . (ص ۳۷۷ ج ۱ کا)

سائح **علی بن محمد** - علوی ، مکنّی بابوبکر ، از احفاد حضرت امام حسن مجتبی میباشدکه درکیمیا بصیر بود، از بیم سلطان همیشه

ازشهری بشهری میرفت بهمین جهت بسائح وسیاح شهرت‌یافته و از آثار قلمی او است :

۱- **الاصول** ۲- **الحجرالطاهر** ۳- **الطاهر الخفی**. زمان وفات‌ومشخّص‌دیگری بدست نیامد ، لکن پیش از سال ۳۸۵ه ق‌که سال وفات ابن‌النّدیم میباشد بوده است .

(فهرست ابن‌الندیم)

سائق‌الحاج لقب سعید ابوخالد و سعید بن بیان میباشد و شرح حال ایشان موکول برجال است .

سائل از شعرای ایران میباشدکه دراصل از اهالی ری بود، اکثرعمر خود را درنهاوند و همدان‌گذرانید ، بسیار با وجد و حال و خودپسند بود ، بسال نهصد و چهلم هجرت دریزد وفات یافته و از او است :

کدام شب‌که زهجر تو خون نمی‌گریم کدام روزکه از شب فزون نمی‌گریم

اسم و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص ۲۵۲۹ ج ۴ س)

سائی علی بن سوید ، محمد بن ربیع و بعضی دیگر ونشرح حالشان درعلم‌رجال میباشد و نسبت‌آن‌بشهرسایه‌نامی‌است درقرب‌مدینه.

ساباطی دراصطلاح رجالی اسحق بن عمّار بن موسی ، صباح بن موسی، عمّار بن موسی ، عمرو بن سعید ، قیس بن موسی ، محمد بن حکیم ، محمد بن عمر و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف میباشد . **ساباط** دیهی است در مداین و شهری است در ماوراءالنهر ده فرسخی خجند .

سابری لقب محمد بن عبده چنانچه در بعضی نسخ‌است، لکن بنا برنسخ مشهوره‌سابوری‌است وتحقیق مراتب موکول بکتب رجالیه است.

سابق **احمدبن محمد بن علی‌بن عبدالقادر**- عراقی‌حدادی‌دمشقی‌شافعی، معروف بسابق ، ادیبی است فاضل ، شاعر ماهر ، مؤلف‌کتاب **مختصرالاتقان**که‌کتاب اتقان سیوطی را تلخیص‌کرده و اشعار نغز بسیاری هم‌گفته بسال هزار وصد و شصت ویك هجرت درگذشته و درقبرستان باب‌الصغیر مدفون است.

(ص۱۸۱ سلك‌الدرر)

سابق الحاج **سعيدبن بيان** - بعنوان ابوحنيفه در باب کنی خواهدآمد.

سابقين در اصطلاح رجالی و علمای امامیّه کسانی هستندکه بحضرت امیرالمؤمنين ع رجوع کردند و ایشان ابوالهيثم بن تيهان، جابر بن عبدالله و جمعی دیگر میباشدکه درکتب رجالیّه مذکور هستند .

سابوری رجوع بسابری نمایند .

ساسی دراصطلاح رجالی لقب رحیلة بن ثعلبة وموکول بدان‌علم‌است.

ساعاتی **محمود** - ملقّب بصفوت، مشهور بساعاتی، ازشعرای‌عرب اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درنثر و نظم مبرّز بود، با ادبای عصرخود مناظراتی‌داشت، دیوان‌شعر اوکه دیوان‌ساعاتی ودیوان صفوت‌هم‌گویند درمصر چاپ شده‌است وی درهزار ودویست ونود وهشت هجرت درپنجاه ونه سالگی درگذشت.

(ص ۹۹۶مط)

ساعدی در اصطلاح رجالی لقب اسعد بن یربوع ، اسید بن ابی‌اسید ، ثابت‌بن صهیب ، ثقب بن فروه ، حارث بن زیاد ، سعدبن‌سعد، قرة وغیر ایشان میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

ساغر **حاج شيخ محمد**- شیرازی ، از اکابر علمای قرن سیزدهم هجری شیراز و ازمعاصرین رضاقلی‌خان هدایت (متوفّی درحدود سال ۱۲۹۰ه قمری) میباشدکه مشرب عرفان داشت ، بسیار لطیفه‌گوی و نکته‌پرداز بود ، لطیفه‌های او مشهور است ، بروزی مقدّر قانع و بسیار باکمال و نیکوخصال بود، قصیده و غزل خوب می‌گفت و بساغر تخلّص میکرده واز او است:

گر بربت بصدق دل عرضه دهی نیـاز را	به‌کـه بزرق درحرم جلـوه دهی نماز را
گرچه برای بنـدگی ساکن مسجدم ولی	بنـدگی خـدای‌کو بنـدهٔ حرص وآز را
ای‌سوی‌کعبه ره‌سپر، بین‌بکجااست‌روی‌دل	شاد مشوکـه همرهی قـافلـهٔ حجـاز را

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۴۵۳ رياض‌العاقين)

ساغری

از شعرای ایران ، معاصر جامی (متوفی بسال ۸۹۸ه قمری) و اشعارش خالی از لطافت بود، بهمین‌جهت جامی نیز لطایفی در حق اوگفته است . در سفینةالشّعراءگوید : ساغری از ولایت ساغر، در سلك شعرای دولتی منسلك ، بسیار متموّل و درعین حال ممسك و تنگ‌چشم بود ، اینك موقعی‌که جامی مسافرت حجّ می‌نموده و ساغری و ویسی (که او نیز بسیار ممسك‌بوده) باهم‌تصمیم همسفری با وی داده بودند دراثرآن صفت رذیله ، ویسی ببهانهٔ بی‌مرکبی وساغری نیز ببهانه‌ای دیگر ازآن عزیمت منصرف‌گردیدند ، امیر سهیلی در این موضوع‌گوید :

ویسی و ساغری بعزم حرم گشته بودند هردوشان سفری
لیك‌ازآن راه هردو واماندند این‌یك ازبی‌خری وآن‌زخری

از اشعار خود ساغری است :

تا شنیدم‌که توان لعل ترا جان‌گفتن آتشی در دلم افتادکه نتوان‌گفتن

ساغری از جامی اجازه خواست‌که این شعر اورا بجهت شهرت او در چارسو بیاویزند جامی‌گفت خودت را نیز نزد شعرت بیاویزند تا قائل شعر معلوم‌تر باشد ساغری از این تحقیر دلتنگ شده و بغیبت و بدگوئی جامی‌آغاز‌کرد پس‌جامی این‌شعررا بدو فرستاد:

ساغری میگفت دزدان این‌معانی برده‌اند هرکجا درشعرمن معنای رنگین دیده‌اند
سر بسر اشعار او دیدم یکی معنی‌نداشت راست‌می‌گفت‌اینکه‌معنی‌هاشرادزدیده‌اند

ساغری نزد جامی شتافته و بنای فریادگذاشت ، جامی بعداز تبسّم‌گفت: من‌لفظ‌شاعری گفته‌ام (که‌حرف‌اوّل‌آن شین نقطه‌دار وسوم‌آن عین بی‌نقطه‌است) لکن‌کاتب بغلط رفته و یا ظرفای شهر تصحیف‌داده وساغری نوشته‌اند باری‌اسم وسال وفات ساغری بدست نیامد.

(ص ۲۴۸۳ ج ۴ س و ۲۷۹ سفینةالشعراء وغیره)

ساقی

میرزا شاه حسین- ازشعرای فرس میباشد نخست‌کارمعماری‌داشت، اخیراً دخیل‌اموردولتی‌گردید، درزمان‌شاه‌اسمعیل(۹۰۶-۹۳۰ه قمری) بوزارت رسید ، عاقبت بدست یکی از اراذل مقتول‌گردید واز او است:

از ما وتو يك‌كدام ناچار — بی‌مهر و وفاست يا تو يا من

زمان وفات و مشخّص ديگری بدست نيامد. (ص ۲۴۸۷ ج ۴ س)

ساقی — **حاجی محمدزمان** - خراسانی، پسر كلبعلی‌خان جلاير كلاتی، از اكابر عرفا واهل‌حال بود، ازجوانی بطاعات و عبادات و رياضات و مطالعهٔ احاديث دينيّه ميپرداخت و از تأليفات او است :

۱- الهی‌نامه كه درفقرهٔ‌ذيل‌مذكوراست **۲- درج‌اللالی وبرج‌المعالی ۳- ديوان‌شعر** كه تماماً در مدح حضرت خيرالبشر و ائمهٔ اثنی‌عشر عليهم الصلوة والسلام بوده و برقصائد و غزليّات و ترجيعات و مراثی و دومثنوی الهی‌نامه وساقی‌نامه مشتمل ميباشد **۴- ساقی‌نامه** كه مذكورشد **۵- نفحات غيبيه** . ساقی با رضاقلی خان هدايت معاصر بود و و از اشعار او است‌كه درمدح حضرت رضا ع‌گفته است :

درآن صحيفه‌كه ذكرالرضا نگاشته‌اند — رضای دوست‌بترك رضای خويشتن است

امام جان جهان است و روح عالميان — كه‌آسمان و زمينش مثال پيرهن است

ولای اهل ولا رهنما است در هرحال — بغير اهل ولا هركه هست راهزان است

بنای اهل مقامات نفی خودبينی است — نشان مردم‌آزاد ترك ما و من است

مناقب تو و تمجيد ساقی مسكين — بهای يوسف مصر وكلاف پيرزن است

ساقی بسال هزار و دويست و هشتاد و شش هجرت درهشتاد وشش سالگی درگذشت .

(ص ۱۹۵ ج ۲ مع)

ساكت — **حسن بن احمد** - مصطلح رجال بوده وموكول بدان‌علم است.

ساكت — **ميرزا غلامرضا** - شيرازی، دراوائل قرن چهاردهم هجری‌قمری ازشعرا وخوشنويسان شيراز ودر زمان‌تأليف‌آثار عجم (كه‌بسال ۱۳۱۳ه قمری‌خاتمه‌يافته) درقيدحيات‌بود، خطّ نستعليق را باسبك مخصوصی‌مينگاشت، شعر خوب می‌گفته و بساكت تخلّص مينمود واز او است :

در فصل بهار با يكی حور سرشت — يك شيشهٔ می بطرف، جوی ولب‌كشت

بهتر بـود ازکـوثر و از هشت بهشت　　　این عشرت را نبایـد از دست بهشت

زمان وفاتش بدست نیامد.　　　(ص ۵۴۵ عم)

سالار **بن‌عبدالعزیز** - بعنوان **سلار** (باتشدید لام) خواهدآمد.

سالک‌قزوینی **محمدابراهیم** - ازشعرای اواخر قرن‌یازدهم هجرت میباشدکه بملاّسالک معروف و شاعری بوده پاك طینت و خوش‌سلیقه و نیکواندیشه ، وقتی باصفهان رفته بامعاصر خود میرزا محمدطاهرمؤلف تذکرۀنصرآبادی ملاقات‌کرد و درهمان اوقات بهنـد رفتـه با طالب کلیم دیدار نمود ، عـاقبت باز بقزوین برگشته وهم درآنجا درگذشت. درایـّام‌بیماری دوازده تومان وظیفۀ دولتی برای‌او مقرّر شد لکن قبول نکرده ودرپاسخ‌گفت‌که ما وظیفه ازآن طرف‌گرفتیم ، دیگر محتاج این وظیفه نیستیم و از او است :

همّت برجسته از ننگ علائق فارغ است　　　خـار نتوانـد گـرفتن دامن کـوتاه را

سال وفاتش بدست‌نیامد.　　　(ص ۳۷۷ تذکرۀ نصرآبادی)

سالک‌یزدی نیز ازشعرای اواخر قرن‌یازدهم هجری قمری میباشدکه اوهم بملاسالك معروف بود، مدتی درشیراز شانه رنگ میکرد، در لباس درویشان باصفهان و پس‌از مدتی بهند رفت ، در خدمت عبـدالله قطب شاه هندی (۱۰۶۶ـ۱۰۸۵ه قمری) بوده و اخیراً درشاه جهان‌آباد درگذشت واز او است:

درخور خرج بود دخـل ز دیوان قضا　　　نـرود تـا نفسی کـی نفسی میـآیـد

زبان هرزه درایان توان بنرمی بست　　　کـه پنبه سرمۀ خـاموشی جرس باشد

نام و سال وفات و دیگر مشخّـصاتش بدست نیامد.　　　(ص ۳۹ تذکرۀ نصرآبادی)

سالمی در اصطلاح رجالی ، رفاعة بن عمرو خزرجی است و رجـوع بدان علم شود.

سامان **سید میرزاعلی‌نقی** - ملقـّب بسامان، ازعلمای‌اوائل‌قرن‌دوازدهم هجرت‌میباشدکه قریب‌بعصرمجلسی(متوفی بسال۱۱۱۱ه قمری)

بود، فتاوی‌او درحاشیهٔ سؤال وجواب مجلسی مذکور نگارش یافته وازتألیفات او است:

حاشیهٔ اثبات الرجعة تألیف میرمحمد مؤمن بن دوست محمدکه بسال ۱۰۸۸ه قمری دربیت‌الله مقتول شده است و سال وفات خود سامان بدست نیامد .

(ص ۹ ج ۶ ذریعة)

سامان

میرمحمدناصر- از شعرای هندوستان از اهالی بلدهٔ جونپور و از اشعار او است :

هرگز مرا دماغ سؤال وجواب نیست — ای منکر ونکیربحالم چه محشراست

درسال هزار ویکصد وچهل وهفت هجری قمری مقتول‌شد. (ص ۲۵۰۷ ج۴س)

سامانی

میرزاحسن - شیرازی ، پسر قاآنی معروف ، از فضلای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در حساب و هندسه و حکمت طبیعی و لغت فرانسه دستی توانا داشت ، قریحهٔ شعریه‌اش نیز ممتاز بود، درسال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری درگذشته و از او است :

باز ز سوی‌گلستان باد بهار میرسد — نفحهٔ نافهٔ تبت یا ز تتار میرسد

باد بهارگویی از طرّهٔ یار میرسد — لخلخه‌ای میوزد غالیه‌بار میرسد

از بر شاخسارها نغمهٔ سار میرسد — وز سر سرو دمبدم‌صوت‌هزارمیرسد

هم چو بعشق خوش‌قدان نالهٔ زار زار من

باباکان بگلستان ، نغمه سرای‌آمده — نغمهٔشان زلوح دل، زنگ زدای‌آمده

طوطیکان بباغ در ، سبز قبای‌آمده — صلصلکان براغ در،گرم نوای‌آمده

درگوش از نوایشان ، نالهٔ نای‌آمده — قمریکان چو مطربان نای بنای‌آمده

گاه شده کمانه‌کش‌گاه شده چغانه زن

(ص ۲۰۳ ج ۲ مع)

سامانی

غازی بن احمد - مصطلح رجال است و رجوع بدان علم شود .

سامری

سید امامعلی‌شاه- حسنی حسینی سامری نقشبندی مجددی ، از اکابرعرفای اواخر قرن سیزدهم هجری میباشدکه سلسلهٔ طریقت

وی باشش واسطه بشیخ احمد نقشبندی مجدّد الف ثانی موصول و کرامت‌های بسیاری بدو منسوب دارند. وی از زمان طفولیّت وجوانی ریاضت‌های بسیاری کشید، در تحصیل علوم ظاهری و باطنی اهتمام تمام بکار برد، درعلم تفسیر وحدیث و اصول فقه یگانهٔ زمان خود بود، بعد از وفات پیرش شاه حسین بمقام ارشاد ومشیخت نشست، سی سال اواخر عمر خودرا در اصلاح اخلاق و هدایت طریقت مردم مصروف داشت تا بسال یکهزار و دویست و هشتاد و دوم هجری قمری در هفتاد سالگی درگذشت و غلام سرور هندی در تاریخ ولادت و وفاتش گوید :

نقشبند دل امام الاولیاء .	زاهد دین سیّد والامقام
سال مولودش **غریب** آمد عیان	باز سرور گفت **خورشید انام**
رحلتش **منظور مولی** کن رقم	هم بخوان **مرد خدا عارف امام**[1]
پس **چراغ حلم** گو تاریخ او	ختم کن سرور وصالش والسلام

(ص ۷۱۰ ج ۱ خزینة الاصفیاء)

سامی

سام میرزا - پسر شاه اسمعیل صفوی اوّل و برادر شاه طهماسب که درفنون شعر و انشا مهارتی بسزا داشت ،کتاب **تحفهٔ سامی** که تذکرهٔ شعرا میباشد از او است، درسال نهصد وسی ونهم هجرت ازطرف برادرش بحکومت خراسان منصوب و درآن اثنا درگذشت و از اشعار او است:

پابوس سگ یار نگویم هوسم نیست	دردل هوسم هست ولی دسترسم نیست

(ص ۱۲ ۲۵ ج۴ س)

سامی

خواجه عبدالله - آبا و اجدادش از اتراک کوهپایه بود ، خودش در لاهور هند متولد شد ، درشاه جهان‌آباد زیسته و درشمارهٔ شعرای نامی هندوستان میباشد و از او است .

۱- کلمهٔ **غریب** با حساب ابجدی = ۱۲۱۲. جملهٔ **خورشید انام** = ۱۲۱۲. جملهٔ **منظور مولی** = ۱۲۸۲. جملهٔ **مرد خدا عارف امام** = ۱۲۸۲. جملهٔ **چراغ حلم** = ۱۲۸۲.

مددی‌کرد پس از مرگ سیه بختی ما　　سرمه‌گردیدم و در چشم سیاهش رفتم

بسال هزار وصد وپانزدهم هجری قمری درگذشت.　　(ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

سامی **لطفعلی بک -** ازشعرای ایران میباشدکه دراصل‌ازامرای‌چرکس بوده واز اشعار او است :

برفتارآورد چون نازآن سرو خرامان را　　ز رفتن باز میدارد خجالت‌آب‌حیوان را

نگاهت برسر نازاست باز امروز میترسم　　که‌برگرداندازقتل‌من‌آن‌برگشته‌مژگان‌را

زمان وفات و مشخّصات دیگرش بدست‌نیامد.　　(ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

سامی **نصیرالدین -** ازشعرای قزوین بوده و درسال نهصد وپنجاه وششم هجرت درگذشت و از اشعار او است :

سخن‌کنم بهمه جا ز بیوفائی او　　که تاکسی نکند میل‌آشنائی او

مشخّص دیگری بدست نیامد.　　(ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

سامی **نیشابوری-** از شعرای خراسان میباشدکه از زمان سلطان حسین بایقرا تا عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه قمری) در شعر و ادب شهرهٔ بلاد خراسان بوده واز او است :

دیده‌راگفتم‌که در رویش بگستاخی مبین　　گفت‌گستاخی نباشد عین مشتاقی‌است این

زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد.　　(ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

ساوجی[1]

ساوجی **حاجی میرزا ابوالفضل-** ادیب فائق و طبیب حاذق بود، درتهران درتحصیل‌علوم متنوعه رنجهاکشید، دراکثر علوم وصنایع‌حظّی

۱- **ساوجی -** بفتح واو ، منسوب‌است بساوج (معرب ساوه) وآنشهری‌است درحدود ده فرسخی قم‌که انارآن ممتاز و مشهور هردیار است . درمراصدگوید : ساوه شهری‌است زیبا مابین ری و همدان‌که مردمانش سنی شافعی بوده ودر دوفرسخی‌آن شهری است دیگر موسوم بآوه‌که اهالی‌آن شیعهٔ امامی هستند . نگارنده گوید: که این در زمان قدیم بوده والا در زمان ما تمامی مردمانش شیعهٔ امامی اثنی‌عشری میباشند.

وافر داشت ، بخصوص درفنون خط تالی خوشنویسان سلف و خلف و درحکمت الهی و طبیعی مسلّم افاضل زمان خود بود ، بالاخص درخط نستعلیق جلی بسیارممتاز و تمامی کتیبه‌های در الماسیّهٔ تهران و حضرت عبدالعظیم ومواضع مهمّهٔ عمارات سلطنتی باخط او است ،گاهی شعر نیز میگفته و از او است :

بگردون ابر آزاری بر آمدخوش خوش ازدریا ز دریا سوی صحراکرد ریزان لؤلؤ لالا
بپوشیدند برگلبن مگر از پرنیان جامه بگستردند دربستان مگر از ششدری دیبا
ببویی هرچه اندر راغ جوبی تبتی نافه ببویی هرچه اندر باغ بوئی بصری و مینا

بسال ۱۳۱۲ه قمری (غشیب) درحدود شصت و دو سالگی درگذشت .

(مع وج ۱ مه وغیره)

سلمان ساوجی ملقّب بجمال الدین و خواجه جمال الدین ، پسرخواجه علاءالدین ، از نامداران شعرای ایرانی میباشدکه همانا بنام خود ، سلمان تخلّص میکرد ، مانند پدران خود در فنّ محاسبات دفتری مهارتی بسزا داشت ، لکن بیشتر بشعر و انشاء و فنون ادبی میپرداخته است . در تمامی اقسام شعر دارای مقامی عالی و بالخصوص درقصیده وغزل بی بدل بود، علاءالدولهٔ سمنانی می‌گفته است‌که انار سمنان وشعر سلمان بی‌مانند بوده ودرهیچ‌جا نظیری‌ندارند. بالجملة‌تمامی اشعارش مقبول و نوادر و لطائف بسیاری از وی منقول وازبعضی ازآنها محبّت‌خانوادهٔ طهارت وآل‌رسول ع ظاهر و هویدا است ، عاقبت از مولد خود ساوه ببغداد رفت ، در دربار امیر شیخ حسن بزرگ والی بغداد ومؤسّس دولت ایلکانیان و پسرش سلطان‌اویس بمقامی بس بلند رسید ، مدّاح‌آن خانواده بود ، سلطان اویس فنون شعریّه را از وی فرا میگرفت .گویند شبی سلمان درحضور سلطان مشغول طرب بود، موقع بیرون رفتن شمعی با لگنی زرینه بحکم سلطان بهمراهش بردند، چون روز شد خادم دربار بطلب آن لگن رفت ، سلمان این‌بیت را بسلطان فرستاد :

شمع‌خود سوخت‌شب دوش‌بزاری،امروز گر لگن را طلبد شاه ز من ، میسوزم

سلطان خندید وگفت از خانهٔ شاعر طامع ، لگن زر طلب‌کردن، دور ازعقل است ،آن لگن‌را بدوبخشید. عاقبت بجهت‌ضعف‌باصره،ازملازمت‌دربار استعفا داده وبعبادت وانزوا گذراند و معاشی فراخور حال او از عایدات دولتی ری و ساوه برای او مقرّرگردید . ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** که بقصائد وغزلیّات و رباعیّات و مقطّعات وترکیب وترجیع‌بند مشتمل ودو نسخه‌ازآن بشماره‌های ۲۷۸ و۳۰۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است ۲- **مثنوی جمشید و خورشید** ۳- **مثنوی فراق‌نامه** که یك نسخه از این دو مثنوی ، درکتابخانهٔ مجلس در تهران موجود میباشد و از اشعار سلمان است :

سقی‌الله لیلا کصدغ الکواعب — شبی‌عنبرین‌موی ومشگین ذوائب
فلك را بگوهر مرصع حواشی — هوا را بعنبر مستّر جوانب
درفش بنفش سیاه حبش را — روان دررکاب ازکواکب مواکب
دراین حال من با فلك درشکایت — ز رنج حوادث ز جور نوائب
ز فقد مراد و جفای زمانه — ز بعد دیار و فراق صواحب
ز تزویرهای جهان مزوّر — ز بازیچه های سپهر ملاعب

سلمان درسال هفتصد و شصت و نهم یاهفتاد وهشتم یا هفتاد ونهم هجری قمری درگذشت لکن یکی‌ازدوتاریخ‌آخری اقرب بصحت‌است زیراکه این‌شعر ازدیوان‌او نقل‌شده‌است:

بسال هفتصد و هفتاد و پنج‌گشت خراب — بآب ، خطّهٔ بغداد و خاك برسرآب

نیز درمرثیهٔ سلطان اویس مذکور (متوفی بسال هفتصد و هفتاد و شش) قصیده‌ای‌گفته‌که مطلع‌آن این است :

ای سپهرآهسته رو کاری نه‌آسان‌کرده‌ای — ملك ایران را بمرگ شاه ویران‌کرده‌ای

(۵۲ مرآت‌الخیال و ۲۶۰۶ ج۴ س و۱۹۵ ج۲ مع وغیر)

ساوجی

ملاصالح بن ملامحمد محسن بن نظام‌الدین - قرشی ساوجی ، از علمای‌امامیّهٔ عهد شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی‌بوده وازتألیفات‌او‌است:

۱- **الحدیدة‌الحسینیة‌فی‌قطع‌لسان‌اعوان‌الامویة** که‌عربی‌است وخودش‌آن‌را بپارسی‌ترجمه

کرده وهمین‌ترجمه‌را مقمعهٔحسینیه نام‌کرده‌است **۲- الدرة العلوية فی‌الامامة ۳- مقمعهٔحسینیه** که مذکور شد و با صاحب ریاض‌العلماء متوفی درسال هزار و صد و بیست و اند هجری معاصر بوده و زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۷۹ ج ۶ ذریعة)

سایح
سایی
لقب چند تن میباشدکه بعنوان سائح و سائی (باهمزهٔ حرف سوم) مذکور داشتیم .

سبائی ابیض بن جمال‌که بیکی از اجدادش سبا منسوب و موکول بعلم رجال است.

سباعی **عبدالفتاح** - از علمای اهل سنّت اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشد بعد از سی سالگی بتحصیل علم پرداخت، درعلوم‌متنوّعه تخصّص یافت ،کتابهائی درنحو وفقه وتوحید نوشت، بسال هزار و صد ویازدهم هجرت دراستانبول درگذشته ودراسکدار دفن‌شد. درمراصدگوید. سباع (بکسراوّل) نام‌موضعی است ووادی‌السباع هم‌درمیان بصره ومدینه‌دریك‌فرسخی‌زبیدیّه‌بوده و برکه وقلعه‌ای‌دارد. (صد و۳۰۸۳ ج ۴ س)

سبتی[1]

سبتی **احمد** - مکنّی باَبوالعباس، دراواخرقرن‌ششم هجرت درمراکش ازاعلام متصوفهٔ مغرب زمین‌بوده، علم زایرچه (زایجه) ازقوانین صناعیّه‌که دراستخراج غیب بکار برند بدو منسوب است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۴۷هب)

سبتی **احمد بن‌هرون‌الرشید**- مکنّی‌باَبوالعباس،ازجملهٔ زهّاد وتارکین دنیا میباشدکه درحال حیات پدر، باآن‌همه نفوذ و اقتداری‌که

۱- **سبتی** - بفتح اول ، منسوب است بسبت‌که موضعی است بین رمله و طبریه در سه فرسخی بیت‌المقدس وگاهی منسوب بسبت بمعنی روز شنبه میباشد چنانچه درذیل ضمن‌شرح‌حال بعضی از معروفین بهمین عنوان (سبتی) اشاره خواهد شد و ممکن است‌که سبتی منسوب برسبته باشدکه‌آن نیز بفتح اول شهری است در جزیرهٔ اندلس ، از مرکز بلاد مغرب زمین‌که‌کشتی خوب درآن میسازند . (صد)

داشته دنیا را ترک گفت ، از مردم کناره کشیده و ازهمه چیز دنیا قطع علاقه کرد ، فقط روزهای شنبه با دسترنج خود تکسّب میکرد ، دیگر ایّام هفته را باهمین اندوختهٔ روز شنبه امرار معاش نموده وبطاعت وعبادات اشتغال میبافت . سبتی گفتن نیز ازهمین جهت بوده است که سبت بعربی روز شنبه راگویند و بهمان حال میبود تا بسال یکصد وهشتاد وچهارم هجرت درحال حیات پدر درگذشت. (ص۵۵ ج۱کا و۲۵۳۱ج۴س)

سبتی **محمد بن علی بن هانی-** بعنوان جده مذکور داشتیم .

سبتی **محمد بن عمر بن محمد بن رشید-** عمری سبتی، مکنّی بابوعبدالله، ملقب بمحب‌الدین ، ادیبی‌است نحوی لغوی عروضی، بلکه در تمامی علوم متداوله متبحّر بوده و ازتألیفات او است :

۱- **ایضاح المذاهب فی من یطلق علیه اسم‌الصاحب** ۲- **تخلیص‌القوانین** در نحو ۳- **شرح‌التجنیس و افادة‌النصیح فی‌روایة‌الصحیح** وغیر اینها . زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (سطر۱۴ ص۷۷ت)

سبتی **یوسف بن یحیی-** بعنوان ابوالحجاج درباب‌کنی خواهدآمد.

سبحان‌بخش مولوی ، از متأخّرین علما و مورّخین هندوستان بوده و از تألیفات او است :

۱- **تاریخ‌الحکما** ۲- **تذکرة‌المفسرین** که بسال ۱۸۴۸م (غضمح) دردهلی چاپ‌شده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۵۳۲ ج ۴ س)

سبزپوشان در باب‌کنی ، بعنوان ابواسحق ، ابراهیم بن شهریار کازرونی رجوع شود .

سبزواری[1]

سبزواری **حاج ملا اسمعیل بن محمدجعفر -** یا علی‌اصغر واعظ سبزواری ، از اکابر وعّاظ امامیّهٔ اوائل قرن حاضرچهاردهم‌هجرت‌میباشد

۱- **سبزواری-** منسوب است بسبزوار ، از اراضی خراسان که از بلاد مشهورهٔ ایران میباشد و دراصطلاح رجالی عبارت‌است ازحسین بن ابی‌علی، حسین‌بن علی بن عبدالصمد، علی بن عبدالصمد و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است.

که بسیار متتبّع وکثیرالحافظة ودر رشتهٔ موعظه بی‌نظیر بود، درچهاردهم جمادی‌الاولی سال هزار و سیصد و دوازدهم هجری در تهران وفات یافت وتألیفات بسیاری دارد :

۱- **بدایع الاخبار** در مواعظ بپارسی ۲- **تنبیه‌المغترین فی‌احوال ابلیس اللعین** ۳- **جامع‌النورین‌فی‌احوال‌الانسان** ۴- **کتاب‌الانسان** ۵- **کتاب‌جنت و نار** ۶- **کتاب‌الشیطان** که ظاهراً همان تنبیه‌المغترین است ۷- **کتاب‌الطیور** ۸- **کتاب‌الملائکة** ۹- **مجمع‌النورین** دربهائم وغیر اینها . (ص۳۰۹ ج ۱۳ اعیان‌الشیعة ومواضع متفرقه ازذریعة)

سبزواری **حسن‌بن‌حسین**- بعنوان شیعی خواهدآمد .

سبزواری **محمدباقر بن محمد مؤمن** - بعنوان محقّق سبزواری‌خواهدآمد.

سبزواری **حاج ملاهادی‌بن حاج مهدی** - عالمی است عامل و حکیمی است کامل ازاعاظم فلاسفه وحکمای‌اسلامی اواخرقرن‌سیزدهم‌هجرت که صدرمتألّهین اسلام، قدوهٔ متبحّرین درحکمت وکلام، در احاطهٔ حقائق حکمت بی‌نظیر ودر استکشاف اسرار و دقائق فلسفه بی‌عدیل بود ، اگر افلاطون عصرش بخوانیم روا و اگر ارسطوی دهرش بگوئیم بجا است. وی درعهد ناصرالدین شاه قاجار چنان بودکه ملاّصدرا در زمان شاه عباس‌کبیر. درفنوی شعری‌نیز بسیارماهر بود، خودرامتخلّص باسرار مینمود و گاهی در



عکس حاج ملا هادی سبزواری -۲۲

اصطلاح اهل فضل بحاجی یا حاجی سبزواری تعبیر نمایند. خلاصهٔ ادوار زندگانی آن فیلاسوف ربّانی موافق آنچه ازخط خودش نقل شده آنکه: درحدود هفت وهشت سالگی شروع بنحو و صرف کرد ، درحدود ده سالگی پدرش بمکّه رفته و هنگام مراجعت در شیراز وفات یافت، عمّه‌زاده‌اش حاج‌ملاحسین سبزواری که سالها مقیم مشهد مقدّس بوده و درانزوا ، تقلیل غذا ، اجتناب از محرمات و مکروهات ، مواظبت برفرائض و نوافل مراقبت‌تمام داشت اورا بدان ارض اقدس برد ودرتمامی اخلاق‌فاضله مساهم ومشارکش نمود ، او نیز اصول وفقه و عربیّات وعلوم نقلیّه را ازحاج ملاحسین مذکور فراگرفت وتا ده سال دیگر بدین منوال می‌گذرانید تا بحظوظ وافرهٔ علمی و اخلاقی نایل‌آمد ، پس بمرام تحصیل معقول و حکمت باصفهان رفت و هشت سال دیگر در حوزهٔ درس ملااسمعیل اصفهانی و ملاعلی نوری بتحصیل فلسفه پرداخت و اساس حکمت اشراق را استوار داشت، پنج سال دیگر درخراسان بتدریس فقه و اصول وحکمت اشتغال یافت، سپس بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف شد وبعدازمراجعت درسبزوار مشغول‌تدریس‌حکمت گردید ، انتهی ملخّصا و ازمطاوی‌کلماتش برمیآیدکه این‌جمله را درحدودسال۱۲۷۶ه قمری نگارش داده‌است. حاج ملامحمّد هیدجی درآخرحاشیهٔ شرح منظومه نوشته‌است که حاج ملاهادی درسال ۱۲۱۲ه قمری (غریب) متولد شد ، با اینکه پدرش از تجّار و ملاکین سبزوار بوده خودش بتحصیل علم و ادب رغبت نمود ، بعدازآن بذکر بعضی‌از ادوار تحصیلات و زندگانی او پرداخته تاآنکه‌گوید : راه معاش سبزواری منحصر بیك جفت‌گاو ویك باغچه بود ، در فصل انگور تمامی طلاّب را بدانجا دعوت میکرد ، از حاصل زراعت ، نخست حقوق واجبه را ردّ مینمود ، ثلث مابقی را نیز موضوع‌کرده و متدرجاً بفقرا میداد ، درایّام عید غدیر نیز بهریك ازفقرای سادات یك قران و دیگر فقرا نیم قران برسم عیدیانه تادیه میکرد، ازکثرت شهامتی‌که داشته ازهیچ‌کس چیزی نمیخواست، تحف وهدایا نیز اصلا قبول‌نمی‌نمود، درتمامی‌عمرخود باکمال زهد وتقوی و صدق وصفا وبی‌آلایشی ونهایت عزّت نفس‌گذرانید ، بهیچ‌کس از اکابر واغنیا اعتنائی

نکرد ، ناصرالدین شاه درسبزوار بخانه‌اش رفته و برروی حصیری که فرش اطاق تدریس بوده نشست ، تألیف کتابی را دراصول دین بزبان پارسی درخواست نمود ، بعداز رفتن پانصد تومان بخدمتش فرستاد ، او نیز قبول نکرده نصف آن را بطلاّب ونصف دیگر را بفقرا حواله داد و مقرّر داشت که سادات را دومقابل دیگران بدهند .

کرامات بسیاری بسبزواری منسوب دارند که شرح و بسط آنها خارج از وضع کتاب است، لکن کرامتی بالاتر از اسیر ومسخّر کردن نفس نبوده واساس دیگر کرامات میباشد **وفقنا الله لذلك المقام** .

نگارنده بیك واسطهٔ موثّق ازخود ناصرالدین شاه نقل میکند که آنشاه والاجاه دراثنای مسافرت اروپا در تبریز نزول اجلال فرمود، درموقع بازدید یکی ازاکابر متمولین علمای آن شهر که شخص موثّق نیز حاضر بوده نقل فرمودند (بزبان ترکی آذربایجانی) که دراین مسافرت بهرشهری که واردمیشدیم اهالی آن شهر حسب الوظیفة استقبال میکردند، موقع حرکت نیز مراسم مشایعت را معمول میداشتند ، در سبزوار هم معلوم شد افراد هرطبقه وظیفهٔ خودرا معمول داشته‌اند، فقط حاجی ملاّ هادی که استقبال سهل است بدیدن شاه هم نیامده‌است بعلّت اینکه او شاه و وزیر نمی‌شناسد. شاه‌گوید من بسیار پسند کردم وگفتم که اگر او شاه نمیشناسد شاه اورا میشناسد، بعداز تعیین وقت روزی درحدود موقع ناهار بخانهٔ حاجی ملاهادی فقط بایکنفر پیشخدمت (نه با ترتیبات مقرّری سلطنتی که اسباب زحمت اهل علم است) رفتم تا درآنجا ناهاری هم صرف کرده باشم، بعداز پاره‌ای مذاکرات متفرّقه گفتم که خداوندعالم تمامی نعمتها را درحق من تکمیل فرموده وهر نعمتی شکری مناسب خود را لازم دارد چنانچه شکرانهٔ علم تدریس و ارشاد عباد ، شکرانهٔ مال دستگیری فقرا ، شکرانهٔ قدرت و سلطنت نیز انجام حوائج آحاد مردم است ، از شما خواهش دارم مرا خدمتی محوّل فرمایید که با انجام آن ادای شکر این نعمت سلطنت راکرده باشم ، حاجی ، اظهار غنا و بی‌حاجتی کرد و اصرار من مؤثّر نیفتاد ، تاآنکه من خودم تذکرش داده وگفتم شنیده‌ام شما یك زمین زراعتی دارید خواهش میکنم برای

آن مالیات دولتی ندهید که اقلاً باین خدمت جزئی موفّق بوده باشم ،آنرا نیز با عذر موجّهی ردّ نموده و ملزمم گردانید وگفت کتابچهٔ مالیات دولتی هر ایالتی کمّاً وکیفاً یك صورت قطعی گرفته که اساس آن با تغییرات جزئی برهم نمی‌خورد ، اگر من مالیات ندهم ناچار مقدار آن بسایر آحاد مردم ازطرف اولیای امورسرشکن خواهد شد وممکن است یك قسمت از آن بفلان بیوه‌زن برسد و یا بریتیمی تحمیل گردد ، اعلیحضرت همایونی راضی نباشندکه تخفیف یا معافیت مالیات من سبب تحمیل بریتیمان و بیوه‌زنان باشد ، بعلاوه دولت مخارج هنگفتی داردکه تأمین آن وظیفهٔ حتمی افراد ملّت است، ما با رضا و رغبت خودمان این مالیات را می‌دهیم .

شاه گوید: من گفتم که بفرمائید ناهاری بیاورند تاخدمت شما صرف طعامی هم کرده باشیم . حاجی، بدون اینکه ازمحل خود حرکتی بکند خادم خود را امر بآوردن ناهار کرد ، خادم فوراً یك طبق چوبین با نمك و دوغ وچند قاشق وچند قرص نان پیش ما گذاشت، حاجی نخست آن قرصهارا باکمال ادب بوسید و بررو وپیشانی گذاشت وشکرهای بسیار ازته دل بجاآورد ، سپس آنها را خوردکرده و توی دوغ ریخت ، یك قاشق پیش من گذاشته وگفت شاها بخورکه نان حلال است ، زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم میباشد ، شاه گوید من یك قاشق صرف کردم، دیدم که خوردن آن برای من دشوار است، اینك بعد از اجازه ، بقیهٔ آن قرصها را بدستمالم بسته وبه پیشخدمت دادم که موقع مرض وکسالت یکی از افراد خانوادهٔ سلطنتی ، ازآن نان حلال استشفا نمایند. شاه بعدازاین جمله گریزهائی زد و اعتراض‌هائی ببعضی از افعال ناشایست و غیرمنتظرهٔ برخی از متلبّسین بلباس اهل علم نمودکه فی‌الجمله ، از مفاهیم بیانات مذکوره مکشوف است و بسط آنها چندان لزومی ندارد . انتهی کلام ذالك الموثق ملخّصاً نکته‌ها هست ولی محرم اسرار کجا است .

چنانچه اشاره شد ، حاجی سبزواری علاوه بردیگر مراتب عالیهٔ علمی و عملی و اخلاق فاضلهٔ انسانی، طبعی روان و وقّادی نیزداشت، اشعار نغز وطرفهٔ بسیاری گفته

ونکات فلسفی وعرفانی بیان نموده که مصدوقهٔ **إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْراً** میباشند و از او است:

شورش عشق تو درهیچ سری نیست که نیست منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

ز فغـانـم ز فـراق رخ و زلفت بفغـان سك کویت همه‌شب تاسحری نیست که نیست

نه همین از غم او سینهٔ ما صد چاك است داغ او لاله‌صفت برجگری نیست که نیست

موسئی نیست کـه دعـوی اناالحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

چشم ما دیـدهٔ خفّاش بـود ورنـه ترا پرتو حسن بدیوار و دری نیست که نیست

گـوش اسرار شنو نیست وگرنـه اسرار برش ازعالم معنی خبری نیست که نیست

نیز از او است :

ما ز میخانـهٔ عشقیم گـدایانی چنـد باده‌نوشان وخموشان وخروشانی چند

تاآنکه درمقطع آن گوید :

هردر اسرارکه برروی دلت بربندنـد روگشایش طلب ازهمّت مردانی چند

ایضاً :

آتش آن نیست که در وادیِ ایمن زده‌اند آتش آن‌است که اندردل درویشان‌است

ایضاً :

ای‌که با نـور خرد نـور خـدا میجوئی خویش بین عکس نظرکـن بکجا میپوئی

ایضاً :

پـارسایان ریائی ز هوا بنشیننـد گر بخاك درمیخانه چو ما بنشینند

تألیفات سبزواری بسیار و مرجع استفادهٔ دانشمندان میباشند :

۱- **اسرارالحکم** بپارسی که‌مکرراً چاپ‌شده‌است ۲- **اسرارالعبادة** درفقه ۳- **اصول‌الدین** ۴- **الجبر والاختیار** ۵- **حاشیهٔ اسفار ملاصـدرا** که در حـواشی خود اسفار چاپ شده است ۶- **حاشیهٔ زبدةالاصول** شیخ بهائی ۷- **حاشیـهٔ شرح سیوطی** برالفیهٔ ابن‌مالك ۸- **حاشیـهٔ شواهدالربوبیهٔ ملاصدرا** که درحواشی خودآن‌کتاب چاپ شده است ۹- **حاشیهٔ مبدأ و معـاد ملاصدرا** که نیز در حواشی خودآن‌کتاب بطبع رسیده است ۱۰- **حاشیهٔ مثنوی ملای رومی** که درتهران چاپ شده و پارسی است ۱۱- **حاشیهٔ مفتاح (مفاتیح)الغیب** که درحواشی خود مفاتیح چاپ شده است ۱۲- **دیوان شعر فارسی** درتهران چاپ شده است ۱۳- **شرح الاسماءالحسنی** که دعای جوشن‌کبیر معروف است ۱۴- **شرح دعـای صباح** حضرت امیرالمؤمنین ع که این

هردو در تهران یکجا چاپ سنگی شده و یك نسخهٔ خطّی از شرح دعای صباح بخط حسن بن محمد سبزواری بشمارهٔ ۲۱۳۶ درکتابخانه مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود وآن اوّلین نسخه‌ای است‌که چهل روز بعداز تألیف خودکتاب ، در ماه شوال ۱۲۶۷ﻫ قمری از سواد بیاض رسیده و خود مؤلف محترم نیز حواشی بسیاری باخط خودش در حاشیه‌های این نسخه مرقوم داشته است **۱۵- شرح‌غررالفرائد** مذکوردرذیل **۱۶- شرح اللالی المنتظمة** مذکور در ذیل **۱۷- شرح مثنوی ملای رومی** که بنام حاشیهٔ مثنوی مذکورشد **۱۸- عزرالفرائد** که منظومه‌ایست درحکمت وبالالی منتظمه‌که‌آن نیز منظومهٔ دیگری است درمنطق هردو دریکجا مستقلا چاپ و بمنظومهٔ سبزواری معروف میباشد چنانچه با شرح‌آنهاکه نیز ازخود مؤلف است‌کراراً چاپ شده‌اند **۱۹- اللالی المنتظمة** که در بالا مذکور شد **۲۰- محاکمات** در رد شیخیه **۲۱- مقیاس** در فقه **۲۲- نبراس** نیز در فقه **۲۳- هدایة‌المسترشدین**. وفات سبزواری در دههٔ آخر ذی‌الحجه‌ازسال هزار و دویست و هشتاد و نهم یا نودم هجری قمری درسبزوار واقع شد وبنا برتاریخ دوّیمی، لفظ **حکیم** مدت عمرش بوده وجملهٔ **حکیم غریب** نیز مادّه تاریخ وفاتش می‌باشد، ملاکاظم سبزواری، معروف بروغنی، ازتلامذهٔ‌خود حاجی‌که متخلّص بمیز بوده درتاریخ‌وفات‌استادش‌گوید:

اسرار چو از جهان بدر شد　　از فرش بعرش ناله برشد

تاریخ وفاتش ار بپرسند　　گویم‌که **نمرد زنده‌ترشد** = ۱۲۸۹

(ص۱۴۷ مآثر وآثار و مواضع متفرقه ازذریعه و حاشیهٔ شرح منظومهٔ هیدجی وغیره)

سبط[1]

سبط ابن التعاویذی **محمدبن‌عبیدالله**- بعنوان ابن التعاویذی‌در کنی‌خواهدآمد.

سبط ابن الجوزی **یوسف بن قیزاوغلی بن عبدالله** - ترکی حنبلی حنفی بغدادی، ملقّب بشمس‌الدین، مکنّی بابوالمظفّر، عالم

۱- **سبط** - بکسر اول ، طایفه و نوه و فرزند فرزند و بهمین‌آخری داخل در عنوان مشهوری بعضی از اکابر میباشدکه ذیلا تذکر می‌دهد.

مورّخ فقیه واعظ محدّث حافظ خوش‌گفتار و نیکومحضر، نخست بعقیدهٔ حنبلی بود، از جدّ مادری خود ابن‌الجوزی عبدالرحمن بن علی آتی‌الترجمة، اخذ مراتب‌علمیّه نمود ازسال ششصدم هجرت درحدود هیجده سالگی بسیاحت وجهانگردی آغازکرد تابدمشق رفته و درحوزهٔ درس فقهی جمال‌الدین محمود حصری حاضر ومذهب حنفی را برگزید واز تألیفات جیّدهٔ او است :

۱- **تذکرة‌خواص‌الامة‌فی‌ذکرخصائص‌الائمة** ویا **تذکرة‌الخواص‌فی‌مناقب‌امیرالمؤمنین و اهل‌بیته‌الطاهرین‌ع** که در تهران چاپ شده است ۲- **مرآة‌الزمان فی‌تاریخ‌الاعیان** در تاریخ مصر و دارای چهار مجلّد. وی بسال ۶۴۴ه قمری مطابق۱۲۵۷م ویا بسال۶۵۴ه قمری (خند) در دمشق وفات و درجبل قاسیون مدفون گردید .

(ص ۱۴۷هب و سطر۴ ص ۴۲۹ت و ۲۵۳۳ ج ۴ ص وغیره)

سبط ابی‌البسام **عمر بن حسن-** بعنوان ذوالنسبین نگارش دادیم .

سبط الشهید **شیخ‌حسن بن زین‌الدین-** بن محمدبن حسن بن شهید ثانی، در ذیل ضمن شرح حال عمّ او شیخ علی بن محمد بن‌حسن تحت عنوان سبط‌الشهید مذکور است .

سبط الشهید **شیخ زین‌الدین بن‌علی بن محمد-** بعنوان زین‌الدین‌مذکورداشتیم.

سبط الشهید **شیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن شهید ثانی -** بهمین‌عنوان زین‌الدین بن محمد بن حسن نگارش دادیم .

سبط الشهید **شیخ علی بن زین‌الدین-** بن محمد بن‌حسن‌بن شهیدثانی درذیل ضمن شرح‌حال‌عمّ‌خود شیخ‌علی بن محمدبن‌حسن مذکوراست.

سبط الشهید **شیخ‌علی بن محمد بن‌حسن‌صاحب معالم ابن شهیدثانی-** جبل‌عاملی اصفهانی ، از اکابر علمای وقت‌خود بشمار میرودکه علم وفضل و تبحّر و تحقیق و جلالت قدر وی شهرهٔ آفاق ، از معاصرین ملامحسن فیض و محقّق سبزواری بود ، طعنهای بسیاری درحق ایشان داشته ، دراوائل جوانی ازبلادخود جبل

کلیشهٔ خط سبط‌الشهید شیخ علی بن محمد بن حسن -۲۳

کلیشهٔ مزبور یك صفحه از اجازه‌ای‌است‌که شیخ‌علی مذکور جهت مولی محمدباقر مجلسی صاحب‌الانوار بخط خود درپایان اجازهٔ ۶۱ ازکتاب اجازات مجلسی (جلد ۲)که نسخهٔ اصل میباشد مرقوم داشته است‌که تماماً بخط خود شیخ علی بوده ودرکتابخانهٔ شخصی جناب‌آقای فخرالدین نصیری موجود است.

عامل باصفهان آمد و اقامت گزید و تألیفات طریفد دارد :

۱- **احادیث النافعة** ۲- **جواب اعتراضات سلطان العلماء** که برشرح لمعه کرده است ۳- **حاشیهٔ الفیهٔ شهید اول** ۴- **حاشیهٔ روضه (شرح لمعه)** ۵- **حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** ۶- **حاشیهٔ فوائد مدنیه** ۷- **حاشیهٔ مختصر نافع** ۸- **حاشیهٔ معالم** جد خود ۹- **حاشیهٔ من لایحضره الفقیه** ۱۰- **الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور** درحل عبارات مغلقه و مسائل مشکله و اخبار مجمله و تحقیق مطالب بسیاری از انواع علوم متفرقه که در تهران چاپ ودو نسخهٔ خطی آن نیز بشمارهٔ ۱۸۹۳ و ۱۹۸۴ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست ۱۱- **الدر المنظوم من کلام المعصوم** درشرح کافی تا باب علم وعقل ۱۲- **الرد علی من یبیح الغنا** ۱۳- **رساله‌ای درحرمت غنا** و شاید همان ماقبلی باشد ۱۴- **السهام المارقة من اعتراض الزنادقه** ۱۵- **شرح اصول کافی** که همان درّ منظوم مذکور درفوق است . مخفی نماندکه شیخ علی مذکور طبع شعری عالی داشته و در مرثیهٔ برادر خود زین الدین بن محمد بن حسن صاحب معالم گوید :

الا یا نسیما قاصدا ارض لبنان — **تحمل رعاك الله من بعض اشجانی**
وقف وقفة مابین اهلی و جیرتی — **وقومی و اخوانی وتربی و خلانی**
و بث لدیهم لوعتی و صبابتی — **وحزنی علی من کان عینی و انسانی**
وقل لهم ان الغریبین قد قضی — **عظیمهما والحزن قد اسر الثانی**
وحید اکئیبا لاخلیل یعینه — **بعبرة ذی وجد و انة لهفان**
وقل لربوع اقفرت و منازل — **عفت و خلت من خیر اهل و سکان**
مضی اهل ذاك العلم والفضل والتقی — **و زعزع رکن ای رکن لایمان**
فتی کان یخشی الله سرا و جهرة — **و یعبده عن محض علم و عرفان**

ولادت شیخ علی بسال هزار وسیزده یا چهارده و وفاتش درهزار وصد وسه یاچهارهجرت در اصفهان واقع شد . اما شیخ محمد بن حسن صاحب معالم که پدر شیخ علی میباشد در ضمن ترجمهٔ حال پدرش تحت عنوان صاحب معالم خواهدآمد . ناگفته نماند شیخ علی صغیر (که دراصطلاح اهل علم دایر است) بنا برمشهور ، عبارت ازهمین شیخ علی بن محمد بن حسن بوده و وصف صغیرهم نسبت بمحقّق کرکی علی بن عبدالعالی (آتی الترجمة) است لکن صاحب روضات از بعض افاضل جبل عامل و اولاد خود شیخ علی مذکور ،

نقل‌کرده‌که شیخ علی صغیر عبارت از برادرزادهٔ شیخ علی مذکور علی‌بن زین‌الدین‌بن محمد بن حسن بن شهید ثانی است‌که درمقابل عمّ خود (شیخ‌علی صاحب‌ترجمة) بصغیر موصوف میباشد .

نگارنده‌گوید : همین شیخ علی نیز نزیل اصفهان وبا شیخ حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴ه ق) معاصر و عالمی بوده ادیب فاضل شاعر ماهر بلکه از افاضل عصر خود واز تلامذهٔ عمّ مذکور خود بود . و ازتألیفات او است:

حاشیهٔ تمهیدالقواعد جدّخود شهیدثانی و **حاشیهٔ باب توحیدکافی** . وی‌بسال‌هزار وصد و دویم هجرت بشیخ حسن‌بن شیخ عباس بلاغی اجازه داده و درسال هزار وصد و چهارم هجرت حاشیهٔ تمهید را تألیف داد و سال وفاتش بدست نیامد .

زین‌الدین مذکورکه پدر همین شیخ علی صغیر و برادر شیخ علی مذکور فوق است بعنوان زین‌الدین بن محمد بن حسن نگاشته‌آمد . اما شیخ حسن بن زین‌الدین بن محمد بن حسن بن شهید ثانی عاملی جبعی‌که برادرزادهٔ دیگر شیخ علی بن محمد صاحب ترجمه است نیز بسبط‌الشهید موصوف و نزیل اصفهان واز اکابر عصرخود بود و ازعمّ مذکور خود ودیگر اکابر تحصیل مراتب علمیّه نمود و درسال هزار وصد وچهارم هجرت وفات یافت. (ملل وص۴۱۱ت و۹۳ج۱طرائق ومواضع‌متفرقه ازذریعة)

سبط‌الشهید

شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی - در ضمن ترجمهٔ والد ماجدش تحت عنوان صاحب معالم نگارش خواهدیافت.

سبط‌المارديني

محمد بن محمد بن احمد- غزالی دمشقی، ملقّب ببدرالدین، معروف، بسبط‌المارديني ، بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات در سال هشتصد و بیست‌وشش‌هجرت‌متولدشد ومؤلف‌کتاب **لقط‌الجواهر فی‌تجدیدالخطوط والدوائر** میباشدکه بسال ۱۲۹۹ه قمری در مصر چاپ شده و ازسال وفاتش چیزی ننوشته است . درجائی بنظرم رسیده‌که مارديني‌بدرالدین، مؤلف‌کتاب **تحفةالالباب فی‌علم‌الحساب** بوده ودرهندسه عالی ومقنطرات‌ارتفاع نیز تألیفاتی داشته بسال نهصد تمام هجرت درگذشته

الحمد لله الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم وصلى الله على سيدنا
محمد سيد العرب والعجم وعلى آله وصحبه وسلم وشرف وكرم
وبعد فقد قرا علي الفقير الى الله تعالى نور الدين علي بن حسن
المعروف بالمحيطي جميع هذه المقدمة المسماة بالمطلب فاجاد
قراءتها واتقانها وقد اذنت له في اقرائها وحل مشكلها وان
يقري جميع المختصرات الجيبية وان يباشر اوقات
الصلوات وان يخرج المحاريب والجهات في جميع البلاد
العامرات لما علمت منه من الكفاية في ذلك فالله يبلغه
من الخيرات منتهى امله ويسدده في قوله وعمله وكتب
ذلك مؤلفها محمد بن محمد بن احمد سبط المارديني الموقت بالجامع
الازهر في يوم السبت ثالث عشرين شهر شعبان سنة ٨٦١
احسن الله عاقبتها

کلیشهٔ خط سبط المارديني -۲۴

کلیشهٔ مزبور یك قطعه ازصفحهٔ آخری یك رسالهٔ خطی اوست که موسوم به **المطلب فی العمل بالربع المجیب** میباشد که در ۸۶۱ نوشته ودر دیباچهٔ آن گوید : اما بعد فانه یقول العبد الفقیر الی ربه المعترف بذنبه محمد بن محمد بن احمد المعروف بابن بنت المارديني الموقت بالجامع الازهر انـه لیس فی الالات الفلکیة اشرف من الربع المجیب لانه یعمل به جمیع الاعمال فی جمیع الافاق فاستخرت الله جل جلاله و الفت هذه الرسالة وسمیتها المطلب فی العمل بالربع المجیب الخ ودر کتابخانهٔ شخصی جنات آقای فخرالدین نصیری موجود است.

است . نگارنده گوید : دور نیست ماردینی مذکـور همان است کـه در معجم المطبوعات بسبط المارديني عنوانش کرده ویا سبط المارديني مذکور درذیل باشد چنانچه یکی بودن ماردینی و دوسبط المارديني نیز استبعادی ندارد .　　　(ص ۱۰۰۱ مط)

سبط المارديني **محمد بن محمد بن احمد بن محمد** - ملقّب ببدرالدین، یا خود محمد بن محمد بن علی نیز بنوشتهٔ معجم المطبوعات درسال

هشتصد و شصت وهفت هجری قمری متولد شده فقیهی‌است جلیل نحوی حسابی منجّم فرائضی مصری شافعی ، صاحب مؤلّفات بسیارکه ازآن‌جمله است:

شرح‌الرحبیة، شرح‌الفصول ، شرح‌القطر، کشف‌الغوامض و ازسال وفات‌او نیزچیزی ننوشته است . نگارنده‌گوید : چنانچه اشاره نمودیم محتمل است‌که ماردینی مذکور درضمن شرح‌حال فوق همین صاحب ترجمه باشد. (ص۱۰۰۱مط)

سبطیه فرقه‌ایست ازشیعه و بعنوان سمطیّه‌که حرف دوّیمی‌آن میم‌است خواهدآمد .

سبعی **شیخ احمد بن محمد بن عبدالله** - بن علی بن حسن بن علی بن محمد بن‌سبع (یا سبیع) بن‌سالم بن رفاعهٔ‌احسائی بحرانی‌رفاعی سبعی (یا سبیعی) از اکابر علمائی امامیّه، عالمی‌است فاضل فقیه جلیل‌القدر شاعرماهر، ازتلامذهٔ ابن‌المتوّج احمدبن‌عبدالله بحرانی‌آتی‌الترجمة وآثار قلمی وی حاکی‌ازتبحّر علمی او میباشد :

۱- **الانوار العلویة** (العلیّة خا) **فی‌شرح‌الالفیة** که شرحی مبسوط برالفیّهٔ شهید اوّل بوده و بفرمودهٔ ذریعة درسال ۸۵۳ و موافق‌آنچه در روضات ازخط خود سبعی نقل کرده درعصر روز شنبه دوازدهم جمادی‌الاولی‌۹۵۳ه قمری ازتألیف‌آن فراغت‌یافته‌است

۲- **سدیدالافهام فی‌شرح قواعدالاحکام** که بفرمودهٔ سیدحسین‌بروجردی بسال‌۸۳۶ه قمری از تألیف‌آن فارغ‌گشته است . در روضات‌گوید : باوجود شرحهای بسیاری‌که برالفیّهٔ شهید نوشته‌شده مثل شرح محقّق‌کرکی وشیخ ابراهیم قطیفی و شهید ثانی واکابردیگر، شرحی اتمّ و اجمع ازشرح سبیعی را ندیده‌ام‌که اصول و فروع را جامع وفوائدخارجی بسیاری‌را مشتمل‌است ۳- **شرح الفیه** که‌بنام‌انوارعلویّه مذکورشد ۴- **شرح‌قواعدعلامه** که بنام سدیدالافهام نگارش دادیم .

از اشعار شیخ‌احمدسبعی، تخمیس قصیدهٔ شیخ رجب‌برسی‌است‌که درمدح‌حضرت امیرالمؤمنین ع‌گفته وازآن جمله است:

اعیت صفاتك اهل‌الرأی والنظر — واوردتهم حیاض‌الضجر والحصر
انت اللذی دق معناه لمعتبر — یا آیة الله بل یا فتنة‌البشر
یا حجة‌الله بل یا منتهی‌القدر
ففی حدوثك قوم فی‌هواك غووا — اذا بصروا منك امرا معجزا فغلوا
حیرت اذهانهم یا ذاالعلی فغلوا — هیمت افکار ذی‌الافکار حین رووا
آیات شأنك فی‌الایام والعصر

وفات سبعی بنوشتهٔ بعضی از اجلّه بسال نهصد و شصت و اند ازهجرت درهند وقوع یافته و لکن این تاریخ با درنظرگرفتن اینکه سبعی از تلامذهٔ ابن‌المتوّج بحرانی و او نیز از شاگردان شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶) و فخرالمحقّقین (متوفی بسال۷۷۱ه قمری) بوده است وبا ملاحظهٔ تاریخ تألیف دوکتاب انوار علویّه و سدیدالافهام‌که از ذریعة و بروجردی نقل‌کردیم بسیارمستبعد میباشد. اما تاریخ دیگرکه از روضات نسبت بتألیف کتاب انوار علویّه نقل‌شده دور نیست‌که ناشی‌از اشتباه صاحب روضات ویا جهات دیگر بوده ومعذالك محتاج بتتبّع زاید است.

(ص۲۵۷ ج۲نی و۴۷۹ ج۱۰ اعیان‌الشیعة و سطر۳۲ ص۱۹ت وص۴۳۴ ج۲ ذریعة)

سبعین بفتح‌اوّل دهی‌است درباب حلب ودراصطلاح‌علمای رجال موافق بعضی ازآثار دینیّه عبارت از هفتاد تن میباشدکه در لیلة‌العقبة بیعت‌کردند و درتحت عنوان اثنی‌عشر نیز اشاره نمودیم و شرح قضیه موکول بکتب مربوطه میباشد.

سبقی **تقی‌الدین بن عبدالکافی** - همان‌سبکی علی‌بن عبدالکافی مذکور در ذیل است درقاموس‌الاعلام بهمین روش عنوان‌کرده است.

سبکی[1]

سبکی **احمدبن‌علی بن‌عبدالکافی**- ملقّب ببهاءالدین، مکنّی‌با بوحامد، ادیب فاضل متعبّد متّقی‌کثیرالحجّ والصّدقة و مثل پدرش (که

۱- **سبکی**- بضم اول منسوب بدو قریه است درمصرکه یکی را سبك‌الضحاك و دیگری را سبك‌العبید نامند و بعضی از ایشان را تذکر میدهد.

شرح حال او در ذیل مذکور است) از افاضل وقت خود بود . از پدر خود و از رشیدی و ابوحیّان و دیگر افاضل وقت درس خوانده و از اکابر مصر و شام نیز تحصیل مراتب علمیّه نموده است . مدتی درشام قضاوت‌کرده ودیری متصدی قضاوت لشگری نیز بوده و عاقبت درمکّه مقیم شد و بسال هفتصد و هفتاد وسه هجری قمری درآن ارض اقدس درپنجاه و چهار سالگی درگذشت. مراتب فضل وکمالات‌او مورد تحسین وتصدیق‌پدرش بوده و بسیارش می‌ستوده و دربارهٔ اوگفته است .

دروس احمد خیر من دروس علی   و ذاك عند علی غایة‌الامل

از تألیفات احمد است :

۱- **شرح تلخیص‌المفتاح** که نام‌آن‌عروس‌الافراح‌بوده ودر ذیل مذکور است ۲- **شرح الحاوی** ۳- **شرح مختصر ابن‌حاجب** ۴- **عروس‌الافراح فی‌شرح‌تلخیص‌المفتاح** که‌باچندین شرح دیگر درمصر چاپ شده است . (ص۲۱۰ ج۱دررکامنه وسطر۱۲ص۱۶ت وغیره)

سبکی

عبدالوهاب بن علی- برادر احمد سبکی مذکور فوق بعنوان تاج‌الدین نگارش یافته است .

سبکی

علی بن عبدالکافی - بن علی بن تمام بن یوسف‌بن موسی بن‌تمام بن حامد بن یحیی بن عمر بن عثمان بن علی بن سوار بن‌سلیم انصاری خزرجی ، سبکی‌الولادة ، شافعی‌الفروع ، اشعری‌الاصول ، ابوالحسن الکنیة ، تاج‌الدین یا تقی‌الدین‌اللّقب ، از اکابر علمای عامّه میباشدکه فقیه‌اصولی محدّث حافظ رجالی منطقی خلافی قاری نحوی لغوی بیانی جدلی ، حاکم شام ، جامع‌ترین علمای عهد خود ، موصوف باوحدالمجتهدین و مدتی بعد از جلال‌الدین قزوینی باکمال عفّت و دیانت قاضی‌القضاة شام بوده است . ولادت او در اوّل ماه صفر ششصد و هشتاد و سوم هجرت درقریهٔ سبك‌العبید مصر واقع شد و هریك از علوم و فنون دیگر را نیز ازمهرهٔ اساتیدآن فنّ تحصیل‌کرد و تألیفات او حاکی از دقت نظر و حسن سلیقهٔ وی می‌باشند:

۱- **الابتهاج**(الابهاج خ‌ا) **فی‌شرح‌المنهاج‌للنووی** ۲- **بیان احکام‌الربط فی‌اعتراض الشرط‌علی‌الشرط** ۳- **التحبیر المهذب‌فی‌تحریرالمذهب** ۴- **تسریح‌الناظر فی‌انعزال‌المناظر** ۵- **الدرالنظیم فی‌تفسیر القرآن‌العظیم** ۶- **رافع‌الشقاق‌فی‌مسئلة‌الطلاق** ۷- **رفع‌الحاجب عن**

مختصر ابن‌الحاجب دراصول **۸- الرقم‌الابریزی‌فی‌شرح‌مختصرالتبریزی ۹- السیف‌المسلول علی من‌سب‌الرسول‌ص ۱۰- شفاءالاسقام** (السقام خل) **فی‌زیارة خیرالانام** در رد ابن‌تیمیه‌که منکر سفر زیارت بوده و درحیدرآباد و مصر و قاهره چاپ شده است **۱۱- شن‌الغارة علی من انکرالسفر للزیارة**که بنوشتهٔ بعضی نام دیگرکتاب شفاءالاسقام مذکوراست **۱۲- العلم‌المنشور فی‌اثبات‌المشهور ۱۳- کشف‌القناع فی افادة‌الامتناع** وغیر اینهاکه تا صد و پنجاه تألیفات متنوعه بدو نسبت داده‌اند . سبکی درشعر متوسط بوده واز او است :

ان‌الولایة لیس فیها راحة — الا ثلث یبتغیهــا العاقل

حکم بحق او ازالة باطل — او نفع محتاج سواها باطل

بسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه وششم هجرت درمصر وفات یافت ، اصلا ترکه‌ای نداشته بلکه معادل سی و دوهزار درهم قرضدار بوده‌که پسرانش‌آن را پرداخت نمودند.گویند هرکسی‌که از دولتیان وغیر ایشان متعرّض او میشد بحکم تجربه در مکافات‌آن گرفتار عزل ویا مرگ میگردید . (ص ۴۹۵ وسطر۱۴ ص۶۱ت و۱۴۷هب و۶۳ ج ۳ دررکامنه و ۱۴۶ ج ۲ طبقات‌الشافعیة و ۲۵۳۴ ج ۴ س وغیره)

سبیتی لقب حارث‌بن اوس از بنی‌السبیت میباشد وشرح حالش درکتب رجالیّه است .

سبیعی[۱]

سبیعی **احمدبن محمد بن‌سعید**- بعنوان ابن‌عقده درباب‌کنی‌خواهدآمد.

سبیعی **احمد بن محمد بن عبدالله**- بعنوان سبعی مذکورداشتیم.

۱- **سبیعی** - بفتح‌اول، موافق‌آنچه ضمن‌ترجمهٔ احمدبن‌محمدبن سعید سبیعی معروف با بن‌عقده درکتاب تنقیح‌المقال فرموده چندین شخص بهمین نسبت سبیعی معروف و لکن وجه نسبت ایشان مخالف یکدیگر میباشد، چنانچه درابن‌عقده، منسوب بقبیلهٔ بنی‌سبیع ازبطون‌قبیلهٔ همدان است‌که پدرشان سبیع بن صعب بن معاویة بن بکر بن مالك بن جشم بن حاشد بن حشم بن حیوان‌بن نوف بن همدان میباشد، بعضی‌ازایشان بمحلهٔ سبیع نامی‌ازمحلات‌کوفه‌که بهمان قبیلهٔ بنی‌سبیع نسبت دارد منسوب وبعضی دیگر بدرب‌السبیع حلب نسبت دارندکه ازآنجمله‌است حسین بن صالح بن اسمعیل بن عمر بن حماد بن حمزهٔ حلبی سبیعی و جمعی دیگر از محدثین فریقین . بالجملة سبیعی دراصطلاح رجالی عبارت ازحذیفة بن‌شعیب ، زید بن هانی، حسین‌بن علی ، حمید بن شعیب و بعضی دیگر بوده و شرح حالشان را موکول بکتب رجالیه میدارد .

سبیعی **اسرائیل بن یونس بن عمرو بن‌عبدالله**- محدّث زاهد امامی مذهب واز اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده و بسال صد وشصت و چهارم هجرت درگذشت . (ص ۵ ج ۱ نی وکتب رجالیه)

سبیعی **عمر** یا **عمرو بن‌عبدالله** - بعنوان ابواسحق در باب کنی خواهد آمد.

سبیعی **یونس بن عمرو بن عبدالله**- محدّث زاهد و پسر ابواسحق سبیعی مذکور فوق بوده و درسال یکصد وشصتم هجرت درگذشت .
(کتب رجالیه و ص ۵ ج ۱ نی)

سپاهی **خدادوست** نامی است از شعرای ایرانی که از اکابرزادگان اندجان بوده ودرسال نهصدوهفتاد و نهم هجرت درگذشته‌واز اواست:

افسوس که وقت گل بزودی بگذشت فریاد کـه تا چشم گشودی بگذشت
بی‌چشم و خطت بنفشه و نرگس را ایّام بکوری و کبودی بگذشت

مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۵۳۵ ج۴س)

سپهر **محمدتقی‌خان‌کاشانی**- بعنوان لسان‌الملك خواهدآمد .

سپهر ثانی **عباسقلی‌خان** - در ضمن شرح حال پدرش محمدتقی خان فوق خواهدآمد .

سپهری اردستانیّ الاصل ، اصفهانیّ المسکن، از شعرای ایران، صاحب فضل وعرفان، بتصوف منتسب بوده و بعضی‌مثنویها گفته وازاواست :

ز خضر، عمر فزون است عشقبازانرا اگر ز عمر شمارند روز هجران را

نام و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۵۳۵ ج۴س)

ستائی یا **ستانی** دراصطلاح رجالی احمد بن یعقوب میباشد ورجوع بدان علم نمایند.

ستة[1]

ست‌الامناء دختر شیخ صدرالدین، بعنوان **ام عزالدین** درکنی خواهدآمد.

ست‌الاهل **دختر علوان‌بن سعد** (سعید خ ا) **بن علوان بن علوان بن کامل** - بعلبکی حنبلی ، زنی بوده صالح ، باعفّت ، دیندار ، باقناعت که اصلا اعتنائی بخلق و دلق نداشت ، از بهاءالدین عبدالرحمن مقدّسی‌که از مشاهیر محدّثین میباشد بسیار روایت‌کرده است ، درکثرت مسموعات حدیثی درعصرخود متفرّد وکنیه‌اش‌ام‌احمدبود، درنوزدهم‌محرم‌هفتصد وسوم‌هجرت درهشتاد وپنج‌سالگی‌درگذشت. (ص ۱۲۵ ج ۲ دررکامنه و ۵۲ ج ۲ خیرات)

۱ـ **ست** - درص۵۱ ج۲ خیرات‌حسان‌گوید: بکسراول وتشدید ثانی ، ظاهراً مخفف سیده میباشدکه درعربی بمعنی خانم (بی‌بی - بانو) استعمال نمایند ، پس اضافه میکند بعضی ، لفظ ست را بمعنی عدد شش‌گرفته وگویندکه بمعنی شش غلام وکنیز وکنایه ازتمول زیاد است. جمعی بهمین معنی عددی‌کنایه از جهات سته (شش‌جهت) دانندکه‌گویا موصوف بهمین‌لفظ ست، مالك جهات ستهٔ عالم است . بهاءالدین زهیر نیز بهمین معنی‌آخری اشاره‌کرده وگوید :

بروحی من اسمیهــا بست **فتنظرنی النحـاة بعین مقت**
یرون باننی قـد قلت لحنا **فکیف و اننی لزهیر وقتی**
و لکن غادة ملکت جهـاتی **فــلالحن اذا مـاقلت ستی**

نگارنده‌گوید : بهرمعنی‌که باشد استعمال‌آن درغیرزنان دیده نشده و درصورت اطلاق و نبودن قرینه نیزظاهراً مراد معنی‌اول مذکورفوقاست وبس(بانو- خانم - سیدة) بلکه‌بنابردومعنی‌آخری باید استعمال‌آن درغیرزنان نیز صحیح باشد و حال‌آنکه در جایی سراغ نداریم و اما استعمال زهیر مستند بقرینه است ومنظور اصلی این‌است‌که مراد از لفظ ست درصورت‌نبودن قرینه همان معنی اولی مذکور است (سیده - خانم) . در روضات‌الجنات نیز درشرح حال ام‌الحسن فاطمة، ضمن شرح حال پدرش شهید اول ، بهمین معنی تصریح‌کرده‌است. اینکه درقطرالمحیط استعمال لفظ ست درمعنی سیده را تغلیط‌کرده واز استعمالات عوامش‌شمرده‌است شاید مرادش این‌باشدکه این معنی‌را معنی اصلی ست دانستن‌غلط است وآن منافی مخفف لفظ سیده بودن‌نمیباشد، بعلاوه که استعمال‌آن در وصف زنان ، درکلمات اجله بسیار است ، در دررکامنه ، بیست وپنج تن از محدثات را بهمین عنوان ست‌العلما و ست‌المشایخ و مانند اینها مذکور داشته است و حمل لفظ ست دراین‌گونه استعمالات بمعنی عددی مذکور (شش) دور از انصاف بوده‌بلکه صورت‌صحیحی ندارد وکیف‌کان ، شرح حال اجمالی بعضی‌از موصوفین بهمین‌عنوان را تذکر میدهد.

ست‌الشام	بنت ابی‌صالح رواحة بن علی	ازمشاهیر محدّثات عامّه درقرن‌هشتم‌هجری‌هستند وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب مربوطه میباشد.
ست‌الشام	صفیة ، بنت مجدالدین احمد	
ست‌العبید	بنت عمر بن ابی‌بکر	
ست‌العجم	بنت ابی‌الولید محمد	
ست‌العرب	بنت سیف‌الدین علی بن عبدالرحمن	
ست‌العرب	بنت محمد بن علی بن‌احمد	
ست‌العرب	فاطمه بنت محمد بن موسی	
ست‌العلماء	بنت شیخه رباط	
ست‌العیال	بنت احمد	
ست‌العیش	عایشه دختر قاضی علاءالدین حنبلی	

ست‌الفقراء **رابعه بنت شیخ‌ابوبکر بخاری-** زن سید احمد ، فاضله و کامله و عارفه، از اکابر عرفا ودارای اوصاف‌حمیده بود، ازطرف شوهر خود بام‌ّالفقراء مکنّی وبه ست‌الفقراء ملقّب و پیوسته ازخوف پروردگار درحزن وغم بسرمی‌برد ودرشوال ۶۱۳ھ قمری درگذشت. (ص ۲۰۱ در منثور)

ست‌الفقهاء	امةالرحمن بنت ابراهیم بن علی	از محدّثات نسوان قرن هشتم هجرت میباشند ، شرح حال ایشان موکول بدررکامنه وخیرات حسان و دیگر کتب مربوطه است و ست قریش در باب‌کنی بعنوان ام‌البهاءخواهدآمد.
ست‌الفقهاء	بنت خطیب احمد بن محمد	
ست‌الفقهاء	بنت اسمعیل بن ابراهیم	
ست‌الفقهاء	بنت محمد بن محمد بن اسمعیل	
ست‌قریش	فاطمة بنت فهد	
ست‌القضاة	بنت خطیب احمد بن محمد	
ست‌القضاة	بنت محمد بن علی	
ست‌القضاة	بنت قاضی محیی‌الدین	

ست‌المشایخ **فاطمة بنت شهید اول-** درباب‌کنی بعنوان ام‌الحسن خواهدآمد.

ست‌الناس	بنت ابی‌الذکر احمد	ازمحدّثات‌قرن‌هشتم‌هجری‌میباشندوشرح حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه است.
ست‌النعم	بنت احمدبن حمدان	
ست‌النعم	بنت یوسف بن محمد	

ست نفیسه **بنت حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب** - لقبش طاهره و کریمةالدارین است ، بسال ۱۴۵ ه ق در مکّه متولد شد ، در مدینه با زهد و عبادت بسر میبرد ، هم بالین اسحق مؤتمن فرزند حضرت صادقع بود، ازآن دونور پاك دوفرزند قاسم و امکلثوم نامی بوجودآمد پس با شوهر و فرزندان خود بمصر رفت ، بفاصلهٔ هفت سال در رمضان دویست و هشتم هجرت درآنجا وفات یافت . اسحق میخواست که جنازه‌اش را بمدینه نقل دهد لکن اهالی مصر از روی عقیدهٔ کاملی که نسبت بآن مخدّرهٔ معظّمه داشتند درخواست کردند که آن نعش پاك را درخاك ایشان دفن نماید که وسیلهٔ تبرك و میمنت ایشان باشد اسحق نیز قبول نمود و درخاك مصرش مدفون ساخت که زیارتگاه عام وخاص میباشد. آن مخدّره درحق فقرا و بیماران تلطّف‌های بی‌نهایت داشت ، همواره روزه و شب‌زنده‌دار بود ، تا اسحق حاضر نمی‌شد تناول غذا نمی‌کرد ، درحال احتضار نیز روزه‌دار بود، جمعی از حاضرین درخواست افطار کردند گفت سبحان‌الله سی سال است که از درگاه خداوندی مسئلت مینمایم روزه‌دار از دنیا رفته باشم چگونه باشد که از این آرزوی سی ساله دست بردارم ودرآنحال این بیت را می‌خوانده است :

اصرفوا عنی طبیبی - ودعونی و حبیبی **زادنی شوقی الیه - وعرامی و نحیبی**

بعد از این شروع بتلاوت سورهٔ انعام کرد چون بآیهٔ شریفهٔ **لَهُمْ دارُالسَّلام** رسید جان بمالك جانان سپرد. امام شافعی درآن اوان ساکن مصر بود وبزیارت آن خاتون معظّمه میرفته ودرخواست دعای خیر می‌نموده است. (ص ۱۲۲ ج۳ خیرات)

ست الوزراء **ام‌عبدالله- دختر قاضی شمس‌الدین** } هریکی بهمین‌عنوان تالی‌خود

ست الوزراء **ام‌محمد - دختر تاج‌الدین** } درباب کنی خواهد آمد.

ست الوفاء بنت محمد از محدّثات قرن هشتم هجرت میباشد وشرح حالش درکتب مربوطه است .

ستنبه **ابراهیم** - مکنّی بابواسحق ، از اکابر عرفا ومتصوفه میباشد که با ابراهیم ادهم (متوفّی درحدود سال ۱۶۰ ه قمری) ملاقات کرده

و صحبت داشت ، بارشاد ابراهیم ، زمانی بتکسّب اشتغال یافت، اندوختهٔ خودرا هرچه بودی بفقرا انفاق می‌نمود، عاقبت باز بدستور ابراهیم بکلّی ترك علاقه نموده و برهنه‌پا بادیه‌پیما گشت ، باآن حال بزیارت بیت‌الله‌الحرام رفت و بعضی کلمات عارفانه ومتصوفانه از وی منقول است . دراصل کرمانی بود ولی چندگاهی درهرات اقامت گزیده واز این‌رو به هروی شهرت یافت و مدفنش درقزوین است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۵۷۲ ج ۱ س)

ستهٔ اخری
ستهٔ اولی
ستهٔ وسطی

اوّلی شش‌تن از اصحاب حضرت‌کاظم ع وحضرت رضا ع ، دوّمی هم شش تن دیگر از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق ع و سومی نیز شش تن دیگر فقط از اصحاب حضرت صادق علیهم‌السلام بوده وبطور اجمال درتحت عنوان **اصحاب‌اجماع** نگارش دادیم.

سجاد

درصورت عدم قرینه منصرف بوجود مقدّس حضرت امام علی‌بن الحسین‌علیهما‌السلام بوده‌وگاهی محمد‌بن‌عبدالله‌کوفی‌را نیز گویند.

سجاده

حسن بن‌حماد- حضرمی ، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بسجّاده ، از محدّثین عامّه بوده و قرآن مجید را قدیم میدانسته است. از وی پرسیدند از حکم‌کسی‌که سوگند خورده باکافر و زندیقی حرف نزند وتکلّم ننماید والاّ زنش رها و مطلقه‌باشد بعداز این باکسی‌که بخلقت قرآن معتقد وآن‌کتاب‌آسمانی را حادث میدانسته تکلّم‌کرده است، پاسخ دادکه برخلاف قسم رفتارکرده وزنش مطلقّه میباشد ، احمد بن حنبل نیز حسن را تحسین‌کرده وگفت‌که حرف بعیدی نگفته است. حسن بسال دویست و چهل و یکم هجرت در بغداد درگذشت .

(ص ۲۹۵ ج ۷ تاریخ بغداد)

سجاده

حسن بن علی بن ابی‌عثمان- شرح‌حالش‌موکول‌بکتب‌رجالیه‌است.

سجاعی

احمد بن شهاب‌الدین احمد بن محمد - سجاعی شافعی ازهری ، مصری‌ّالمولد والمنشاء ، از اعیان علمای زمان خود بود ، در

تمامی علوم متداوله شریك و سهیم ایشان بشمار میرفت، درعلوم عربیّه نیز دستی توانا داشت ، از پدر خود ودیگر مشایخ وقت تحصیل مراتب علمیّه نموده ودرحال حیات پدر و بعداز وفات او تدریس می‌کرده و ازتألیفات اوست :

۱- اثبات کرامات الاولیاء ۲- بلوغ الارب فی شرح قصائد من کلام العرب که قصیده‌های ابوالاسود دئلی ، عبدالقیس بن حفاف، ابوالفتح بستی ، عمادالدین رجاءبن شرف اصفهانی، سموئل بن عادیای یهودی غسانی ومرثیه ابوالحسن تهامی را شرح کرده‌است **۳- الجواهر المنتظمات فی عقودالمقولات ۴- حاشیهٔ شرح قطر ابن‌هشام ۵- شرح معلقهٔ امرأالقیس ۶- فتح الجلیل علی شرح ابن‌عقیل ۷- فتح المنان لبیان الرسل اللتی فی القرآن ۸- منظومهٔ استعارات** وغیر اینها و همهٔ آنها درمصر وقاهره چاپ شده‌اند . بسال هزار و یکصد ونود وهفتم هجری قمری درقاهره وفات یافت ودرمقبرهٔ قرافهٔ صغری مدفون گردید.

(ص ۱۰۰۵مط)

سجاوند[1]

سجاوندی مجدالدین ، صاحب تفسیر عین‌المعانی رجوع بذیل شود .

سجاوندی **محمد بن ابی‌یزید طیفور** - سجاوندی غزنوی ، از علمای عامّهٔ قرن ششم هجری و مؤلف کتاب **انسان عین‌المعانی** و خودکتاب **عین‌المعانی فی تفسیر السبع المثانی** وکتاب **الموجز** (که‌درآن‌ازپنج‌گونه وقف‌مذاکره‌میکند) وکتاب **الوقف والابتداء** (که مشتمل برهفت نوع از وقف است) و درسال پانصد و شصت تمام از هجرت درگذشت. درقاموس‌الاعلام‌گوید: مجدالدین سجاوندی ازجملهٔ مفسرین بوده و مؤلف **تفسیر شریف عین‌المعانی** نامی است و دیگر از اسم و زمان وغیره چیزی ننوشته است و ظاهرکلامش‌که تفسیر عین‌المعانی را بدو نسبت داده‌آنکه همان محمدبن

1- **سجاوند** - بفتح اول و واو، معرب سگاوند ، نام‌کوهی است از سیستان و یا نزدیکی آن‌که بقول رشیدی سگ درآن بسیار میباشد . از هفت اقلیم نقل‌است‌که سجاوند قصبه‌ایست از تومانات‌کابل واز نگارستان نقل شده‌که موضعی است از خواف خراسان و دیگری‌گفته‌که دیهی است در دوازده فرسخی تربت . (برهان قاطع و فرهنگ آنندراج)

ابی‌طیفور میباشدکه لقب مجدالدین داشته‌است. مخفی نماندکه‌کتاب انسان عین‌المعانی مذکور فوق ملخّص و مختصرکتاب عین‌المعانی مذکور است .

(کف وص ۴۱۶۷ ج ۶ س و اطلاعات متفرقه)

سجاوندی **محمد بن عبدالرشید** - یا محمد بن‌محمدبن عبدالرشید، حنفی، مکنّی بابوطاهر، ملقّب بسراج‌الدین، از مشاهیر علما وفقهای قرن پنجم هجرت میباشد و ازتألیفات او است:

کتاب **فرائض سجاوندیه** (سراجیه خ‌ا)که چندین مرتبه در لندن وکلکتّه و مصر و قاهره چاپ ومحل توجه و استفادهٔ فضلا بوده و شرح‌های بسیاری برآن نوشته‌اندکه مشهورترین‌آنها شرح سید شریف جرجانی است و سال وفات سجاوندی بدست نیامد .

(ص۱۴۸هب و۲۵۳۷ ج۴س وغیره)

سجزی **شیخ ابوسعید احمد بن محمد**- بعنوان سیستانی خواهدآمد .

سجستانی[۱]

سجستانی **سلیمان بن‌اشعث**- بعنوان ابوداود سجستانی در باب‌کنی خواهدآمد.

سجستانی **سهل بن‌محمد** - یا عثمان یا محمد بن عثمان بن یزید جشمی ، مکنّی بابوحاتم ، از مشاهیر نحویّین و ادبا و لغویّین و قرّاء

۱- **سجستانی** - بکسر اول و ثانی ، منسوب‌است بسجستان (معرب سیستان)که ناحیهٔ بزرگی میباشد در ده منزلی سمت جنوبی هرات ، اراضی‌آن ریگزار و شوره‌زار بوده و رستم داستان معروف را بدانجا منسوب دارند . در روضات‌الجنات از میزان‌الذهب نقل‌کرده‌است‌که در زمان بنی‌امیه سب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بمکه ومدینه وتمامی بلادشرق وغرب اعلان نمودند لکن اهل سیستان شدیداً امتناع‌کرده و درضمن معاهده نیز شرط نمودندکه اصلا بدان امر شنیع اقدامی ننمایند . بعضی ، لفظ سجستان را نام اصلی‌آن ناحیه دانسته و معربش ندانند و بعضی‌گفته‌اندکه سجستان دیهی است دربصره و دراین‌حال تعیین‌اینکه نسبت سجستانی بکدام یك از مواضع مذکوره است موکول بقرائن خارجیه میباشد. دراصطلاح رجالی، عبارت از ایوب بن ابی‌تمیمه ، حبیب بن معلی ، حریز بن عبدالله و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است. (صد وسطر۳۳ ص ۳۲۱ت و اطلاعات متفرقه)

میباشدکه درشعر و عروض و لغت و غرائب و علوم قرآنیّه و ادبیّه و حل معمّا دستی توانا داشت ، استاد ابن‌درید و مبرّد بود ، کتاب سیبویه را دومرتبه از اخفش خوانده و بسیار صالح و متّقی و درهرهفته یك مرتبه ختم قرآن میکرد ، روزی یك اشرفی طلا تصدّق می‌نمود ، باوجودآن همهٔ مراتب علمیّهٔ عالیه ، درنحو چندان مهارت نداشت ، هرموقع‌که با ابوعثمان مازنی در یکجا جمع میشدند برای اینکه مبادا چیزی از وی سئوال‌کند هرچه زودتر ازآنجا بیرون میرفت ویا خود را بکار دیگری مشغول میکرد و تألیفات بسیار دارد :

۱- **الاضداد** که در قاهره چاپ شده است ۲- **اعراب القرآن** ۳- **الشتاء والصیف** ۴- **الفصاحة** ۵- **القرائات** ۶- **کتاب‌المعمرین من‌العرب** که درلیدن و قاهره چاپ شده است ۷- **مایلحن فیه‌العامة** ۸- **المذکروالمؤنث** ۹- **المقاطع‌والمبادی** ۱۰- **المقصوروالممدود** وغیر اینها و بسال دویست و چهل و هشتم یا پنجاه و پنجم هجرت در بصره درگذشت .

(ص ۳۲۴ت و ۲۶۳ ج ۱۱ جم و۸۶۶ف و۲۷۰۵ ج۴ س وغیره)

سجستانی **عبدالله بن سلیمان‌بن اشعث**- مذکور فوق مکنّی‌باابوبکر ، محدّث حافظ عالم زاهد عامی ، با پدرش از سجستان رحلت‌کرد ، از علما و محدّثین بغداد وخراسان وشیراز و اصفهان استماع حدیث نمود، درعداد حفّاظ بلکه حافظ‌تر ازپدر خود بود، عاقبت دربغداد اقامت‌گزیده و بروایت حدیث پرداخت. خطیب بغدادی‌گویدکه نسبت بغض حضرت علی‌بن ابیطالب ع بعبدالله محض تهمت‌است والاّ احمد بن یوسف‌ازرق‌گوید ازخود عبدالله شنیدم می‌گفت هرکسی‌راکه بامن‌کدورتی داشته ویا ازمن‌بدگوئی‌کرده‌باشد عفو می‌کنم مگرآن‌کس راکه مرا باعداوت‌آن‌حضرت متّهم سازد. وفات عبدالله درهشتم یاهیجدهم ذی‌الحجه سیصد وشانزدهم هجرت دربغداد واقع ودرمقبرهٔ‌باب‌البستان مدفون ومتعاقبا هشتاد مرتبه برجنازه‌اش‌نمازخواندندچنانچه شمارهٔ همهٔ ایشان متجاوز ازسیصد هزار تن بوده‌است وکتاب **المصابیح** ازتألیفات‌اواست.

(ص ۲۳۰ ج ۱ کا و ۴۶۴ ج ۹ و ۴۴۲ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

سجستانی

محمد بن عبدالعزیز - یا عزیر ، ادیبی است فاضل متواضع ، از شاگردان ابوبکر ابن‌الانباری وکتاب **نزهةالقلوب فی‌تفسیر غریب‌القرآن** که به **غریب‌القرآن** معروف و درمصر چاپ شده و یك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۲۰۱۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد از او است . اورا ابن‌عزیز نیز گویند و درسال سیصد و سی‌ام هجرت درگذشت .

(ص ۱۰۰۸ مط و غیره)

سحاب

سید محمد - حسینی ، متخلّص بسحاب ، پسر سیداحمد هاتف آتی‌الترجمة ، از مشاهیر شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار بود ، پیش پدر مذکورش تحصیل‌کمالات نمود ، بالخصوص درفنّ شعر و عروض و قافیه بهره‌ور بود ، درطبّ نیز حظّی داشت ، در اواسط عمر بمکّه رفت ، بعد از مراجعت اشعار او بمعرفی فتحعلی‌خان صبا ، منظور نظر شاه‌گردید وبلقب مجتهدالشعراء مفتخر شد، بعد از صباکسی ازشعرا بپایهٔ وی نمیرسید، دراواخرعمر بعبادت و اطاعت پرداخت. درسال هزار و دویست و بیست و دویم هجری قمری وفات یافت و جنازه‌اش بنجف نقل شد و و ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان اشعار** که دونسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۲۶۱ و ۳۹۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست ۲- **سحاب‌البکاء** بپارسی‌درمراثی‌وجنگهای‌سیدالشهداء علیه‌السلام‌که بنظم ونثر تألیف داده است. (فهرست‌کتابخانهٔ مذکور وغیره)

سحابی

استرابادی - ازاکابرعرفا وشعرای‌عهد صفویّه میباشدکه‌پدرانش گرگانی بودند ، خودش درشوشتر متولد شد، درنجف نشو ونما یافت ، بهمین جهت بسحابی نجفی شهرت پیداکرد بلکه بنوشتهٔ بعضی نجفیّ‌المولد والمنشأ والمدفن بود ، درآن ارض اقدس بعبادت و انزواگذراند ، شش هزار رباعی حکیمانه بدو منسوب است وصاحب مرآت‌الخیال دوازده هزار رباعی اورا دریك مجلّد دیده وباآن همه طبع روانی‌که داشته اصلا غزلی از وی دیده نشده و از او است :

بس ساده دلی کزین ره آگاه افتاد — بس اهل خردکه درتك چاه افتاد
این کار حوالتی نه علم وعملی است — چون گنج که تاکه را بدان راه افتاد

ای دعوی عشق کرده ، آیین توکو — قطع نظر از عقل ، دل ودین توکو
ای دم زده از داغ وفا لاله صفت — پیراهن چاك چاك خونین توکو

هرکس بدرون خویشتن ره دارد — درچشم شه و گدا گذرگه دارد
دریاخود وغواص خود وگوهرخود — هان غورکنی که این سخن تهدارد

ازخلق جهان هرکه خبردارتر است — ناچیزتر و مفلس و بیکارتر است
در باغ زمانه باغبانی می‌گفت — خوش‌میوه‌ترین درخت، کم‌بارتراست

گم گردم اگر تو جستجویم نکنی — آئینه صفت روی بـرویم نکنی
درحق خود از لطف توگفتم بسیار — یا رب رب اگر دروغ‌گویم نکنی

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد و لکن ازمعاصرین ابوالفیض فیضی (متوفّی بسال یك هزار و چهارم هجری هجرت) ونظائر وی میباشد .

(ص۸۳ مرآت‌الخیال و۱۳۸ریاض‌العارفین وغیره)

سحبان‌وائل

سحبان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس بن وائل - افصح علمای عرب وابلغ بلغای‌ایشان‌بود، دربیان وفصاحت وبلاغت‌ضرب‌المثل **وَاَفْصَحُ مِنْ‌سَحْبَان** ازامثال دائره میباشد. روزی نزد معاویه رفت، فصحای‌عرب وخطبای قبائل درآنجا حاضر بودند ، برای اینکه اگر نزد سحبان حرفی بزنند نزد او شرمنده خواهند شد و اسباب خجلت ایشان فراهم خواهدگردید بمجرّد دیدن او بیرون شدند پس سحبان این شعر را فرو خواند :

لقد علم‌الحی الیمانون اننی — اذا قلت اما بعدانی خطیبها

پس معاویه امر بخطبه خواندنش‌کرد ، سحبان عصائی خواست ،گفتند در حضور معاویه باعصا چه‌کار داری ؟گفت موسی پیغمبر در مقام تکلّم با خدا چه‌کار باعصا داشت ؟ پس عصا را بدست‌گرفت ، ازظهر تا اواخر وقت نماز عصرکه مشرف بفوت بوده یك رشته و

یکنواخت ، متوالیاً بدون هیچ توقّف و تنحنح وسرفه ، خطبه خواند واصلا ازموضوع خطبه سرمطلبی دیگر نرفت ، هرمعنی راکه دراثنا مذاکره می‌کرده ناقصش نمیگذاشته وبپایانش می‌رسانید پس معاویه اخطب عرب‌بودن اورا تصدیق‌کرد، سحبان گفت نه‌عرب تنها ، بلکه اخطب انس و جن هستم .گویند سحبان صد و هشتاد سال عمرکرده است ، اوّلین‌کسی‌است‌که درخطبه **اما بعد** گفته و بعصا تکیه زده و نیز نخستین‌کسی‌ازاهل‌جاهلیّت میباشدکه‌بحشر ونشر و روزقیامت‌ایمان‌آورده‌است. (فرید وجدی وغیره)

سحبان‌العجم در اصطلاح بعضی از اواخرکنایه از **ابوالقاسم فردوسی** است‌که ازکثرت فصاحت‌کلماتش ، بسحبان مذکور فوق تشبیهش‌کرده و بهمین وصف موصوفش دارند .

سحنون **عبدالسلام بن سعید بن حبیب** - تنوخی ، فقیه مالکی ، مکنّی بابوسعید ، ملقّب بسحنون ، رئیس مذهبی مالکیّهٔ بلاد مغرب بود، علم مالك درآن‌نواحی بواسطهٔ وی انتشار یافت،کتاب **المدونةالكبرى** درفقه‌مالکی ازتألیفات او است‌که درقاهره چاپ شده است و بواسطهٔ عبدالرحمن بن قاسم عتقی از خود مالك روایت میکند . صاحب ترجمه درماه رجب سال دویست وچهلم هجرت در هشتاد سالگی درگذشت ، امیرمحمد بن اغلب برجنازه‌اش نماز خواند و حنوط وکفن برای‌او فرستاد لکن محمد پسرخود سحنون حیله‌کرده وآن‌کفن را صدقه‌نمود و باحنوط وکفن دیگرپدرش را تجهیز نمود. **سحنون** مرغی‌است تیزدهن در بلاد مغرب وعبدالسلام نیز بواسطهٔ حدّت نظری‌که درمسائل علمیّه داشته است بهمین لقب ملقّب‌گردید .
(ص ۳۱۶ ج ۱ کا وغیره)

سحیم **عامر بن حفص** - بعنوان نسّابه خواهدآمد .

سحیمی **اقعش بن سلمة** وسلمی بن‌حنظلة وغیرهما موکول بعلم‌رجال‌است.

سخاوی[1]

سخاوی

حسین بن حسون- مصری ؛ سخاویّ المولد ، ابوعبدالله الکنیة ، عمادالدین اللّقب ، قوی وسخاوی الشهرة، ادیبی است شاعر نحوی خوش اخلاق و لطیف المحضر واز او است :

ما سمعنا من الفضائل طرا	**فی قدیم الاخبار او فی الحدیث**
فهو وقف علی الصحابة ماض	**منتهاه الی رواة الحدیث**

بسال پانصد وهشتاد وسوم هجری قمری درمصر وفات یافت. (سطر۱۳ص۴۹۳ت)

سخاوی

علی بن اسمعیل - بن شرف الدین ابراهیم بن حیارة یمنی قاضی مالکی ، مکنی با بوالحسن ، ملقّب بشرف الدین ، ادیب نحوی شاعر مشهورالاصالة و معروف العدالة، ازسلفی ونظائروی روایت کرده است. **دیوان شعری** داشته وکتاب **نظم الدر فی نقدالشعر** هم از او میباشد : صاحب ترجمه بسال ششصد وسی و دویم هجرت درهفتاد و هشت سالگی درقاهره درگذشت و درآخرعمر نابینا بوده است.

(کف و سطر ۱۰ ص ۴۹۳ت وغیره)

سخاوی

علی بن محمد بن عبدالصمد - بن عبدالاحد بن عبدالغالب همدانی مصری ، سخاویّ المولد والشهرة ، علم الدین اللّقب ، ابوالحسن الکنیة ، شافعیّ المذهب ، از مشاهیر ادبا ونحویّین و قرّاء وفقها ولغویّین واصولیّین و مفسّرین بلکه در عداد ائمهٔ نحو و تفسیر و لغت و قرائت معدود وگاهی بشیخ القراء موصوف، بهمه گونه قرائات مختلفه وعلل آنها خبیر ودرفقه واصول وفنون ادبیّه کثیر الاطّلاع بود . نحو و لغت و تفسیر و تجوید و ادبیّات را در قاهره از شاطبی ، در اسکندریه از سلفی و ابن عوف ، درمصر از بوصیری و ابن یاسین فراگرفت پس بدمشق رفته و مرجع استفادهٔ طلاّب وفضلای وقت گردید ودرعصرخود درتمامی علوم متداوله متفرّد بوده است.

۱- **سخاوی -** بفتح اول، منسوب بسخاکه ناحیه ایست درمصر وهم شهری است که مرکز آن ناحیه است و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد.

شب یکشنبه دوازدهم جمادی‌الاخرهٔ ششصد و چهل و سوم و یا پنجاه و سوم هجرت در دمشق وفات یافت و درحین وفاتش می‌گفته است:

قالوا غداً نأتی دیار الحمی — و ینزل الرکب بمغناهم
وکل من کان محبا لهم — اصبح مسرورا بلقیاهم
قلت فلی ذنب فما حیلتی — بای وجه اتلقاهم
قالوا الیس العفو من شأنهم — لاسیما عمن ترجاهم

سید نصرالله حائری تذییلش کرده و ازآن جمله است:

فجئتهم اسعی الی بابهم — ارجوهم طورا و اخشاهم

سخاوی آثار قلمی و تألیفات جیّده و سودمند بسیاری دارد:

۱- **تحفة الفراض و طرفة المرتاض** ۲- **تفسیرالقرآن** که چهارمجلد و تاسورهٔ کهف است ۳- **جمال القراء و تاج الاقراء** ۴- **ذات الحلل** که قصیده‌ایست بطریق لغز و خودش آن را شرح کرده است ۵- **سفرالسعادة وسفیرالافادة** که شرح مفصل زمخشری بوده و یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصریه موجود است ۶- **شرح احاجی نحویهٔ زمخشری** ۷- **شرح ذات الحلل** که اشاره شد ۸- **شرح رائیهٔ شاطبیه** ۹- **شرح لامیهٔ شاطبیة**. مخفی نماند که قاسم بن فیرهٔ شاطبی دوقصیدهٔ رائیه و لامیه درتجوید داشته که سخاوی هردو را از خود ناظم آنها خوانده و هردو را شرح کرده است، شرح رائیّه به**وسیله** موسوم وشرح لامیّه نیز به**فتح الوصید فی شرح القصید** مسمّی میباشد ۱۰- **شرح مفصل زمخشری** که دوفقره میباشد، اولی بنام سفرالسعادة درفوق مذکور ودویمی نیز در ذیل بنام مفضل مذکوراست ۱۱- **عروس السمر فی منازل القمر** ۱۲- **فتح الوصید** که درفقره ۹ مذکورشد ۱۳- **القصیدة الناصرة لمذهب الاشاعرة** ۱۴- **الکواکب الوقاد فی تصحیح الاعتقاد** ۱۵- **متشابهات الکتاب** ۱۶- **المفضل فی شرح المفصل** ۱۷- **منیرالدیاجی فی شرح الاحاجی** که بنام شرح احاجی مذکور شد وغیر اینها و قصائد بسیاری درحق حضرت رسالت ص می‌گفته است.

(ص۱۴۸هب و۴۹۲ت و۳۷۵ ج۱کا و۳۱۹۴ج۴ص و۱۲۶ ج۵طبقات الشافعیة وغیره)

سخاوی

محمد بن عبدالرحمن - محمدبن ابی بکر بن عثمان مصری قاهری سخاوی شافعی حافظ، مکنّی بابوالخیر، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه درفقه و تجوید و علوم عربیّه بتمامی افاضل عصرخود تقدّم داشت، درحساب و فرائض و تفسیر و اصول و دیگر علوم متداوله نیز دارای حظّی وافر و بواسطهٔ قرب

و جوار ، تا زمان وفات ابن‌حجر عسقلانی ملازم حضور او بود و اغلب تألیفات اورا از خودش استماع نموده و برای تحصیل علم مسافرتها کرده است، اساتید ومشایخ‌او متجاوز برچهارصد میباشد واز تألیفات او است:

۱- **ارتقاء الغرف بحب آل الرسول و ذوی الشرف** ۲- **الایناس** ۳- **التاریخ المحیط** ۴- **التبر المسبوك فی ذیل السلوك** که کتاب السلوك لمعرفه دول الملوك مقریزی را تکمیل کرده است ۵- **تحفة الاحباب و بغیة الطلاب فی الخطط والمزارات والتراجم والبقاع المبارکات** که درمصر در حاشیهٔ کتاب نفح الطیب چاپ شده است ۶- **تلخیص تاریخ الیمن** ۷- **الجواهر والدرر فی ترجمة ابن‌حجر** ۸- **رجحان الکفة فی بیان اهل الصفة** ۹- **شرح الفیة مصطلح الحدیث** ۱۰- **الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع** ۱۱- **فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث** وظاهراً همان شرح الفیهٔ مذکور است ۱۲- **الفخر العلوی فی المولد النبوی ص** ۱۳- **الفوائد الجلیة فی الاسماء النبویه** ۱۴- **القول البدیع فی احکام الصلوة علی الحبیب الشفیع** ۱۵- **القول المتین فی تحسین الظن بالمخلوقین** وغیر اینها . وی بسال نهصد ودویم هجری قمری درهفتاد ویك سالگی درمدینهٔ منوره وفات و درجوار قبر امام مالك مدفون گردید .

(ص ۱۴۸ هب و ۱۶ انور سافر وغیره)

سخاوی

محمد بن عبدالرحمن بن محمد - سمرقندی سخاوی ، مؤلف کتاب **عمدة الطالب لمعرفة المذاهب** که اختلافات داود و شیعه و علمای اربعهٔ عامّه را درآن ذکرکرده و درسال هفتصد و بیست و یکم هجرت درگذشت .

(ص ۲۸۰ ج ۲ نی)

سخن

میرعبدالصمد - ازسادات اکبرآباد هند و ازشاگردان عبدالقادر بیدل میباشدکه بسخن تخلّص می‌کرد . بسال هزار وصد وچهل ویك هجری قمری در شهر احمدآبادگجرات وفات یافته و از او است :

خوش آن روزی که برپای توسرگرم نیازافتم　　دم‌برخاستن چندان روم ازخودکه بازافتم

(ص ۲۵۴۰ ج ۴ س)

سخن

سید محمدخان بهادر - دراصل اصفهانی بود ، پس بعزم تجارت بهندوستان رفته و مشمول مراحم بعضی از امراگردید ، در سال هزار و دویست و شانزدهم هجری قمری وفات یافت و **دیوان مرتبی** دارد واز او است :

بدل خاری زعشق گلعذاری کرده‌ام پیدا　　　از این خواری بعالم اعتباری کرده‌ام پیدا
(ص ۲۵۴۰ ج ۴ س)

سدسی بنا بر بعض نسخ غیرمعتمده ، دراصطلاح رجالی لقب احمر بن جری است . سدس دیهی است از توابع مصر و بموجب نسخ معتمده سدوسی است ودر ذیل مذکور است.

سَدُوسی[1]

سدوسی **قتادة بن دعامة** - عزنین بن عمرو بن ربیعة بن عمرو بن حرث بن سدوس بن شیبان اکمه سدوسی بصری، مکنّی با بوالخطاب، از اکابر علمای تابعین و جامع‌ترین ایشان و مرجع طلّاب و محصّلین بود ، همه روزه سواره‌ها از طرف بنی‌امیّه محض استفسار اخبار و انساب و اشعار ، بخانهٔ وی مراجعه میکردند . شهرت او درعلم و صحت روایت بمقامی رسیده بودکه‌گویند از علوم عرب چیزی بما نرسیده‌که صحیح‌تر باشد ازآنچه ازقتاده بما رسیده است . معمّر گوید: معنی آیهٔ شریفهٔ . **وَمٰاکُنّٰالَهُ مُقْرِنینَ** را از ابوعمرو بن علا پرسیدم پاسخی نداد‌گفتم قتاده میگویدکه مقرنین بمعنی مطیقین است‌گفت قول قتاده‌کافی است و اگر نبود اینکه قتاده در مسئلهٔ قدر تکلّم مینماید و ازطرف حضرت رسالت ص مأمور بامساك و توقف دراین مسئله هستیم من قتاده را بتمامی اهل عصر ترجیح میدادم و بکسی دیگر نمی‌گرائیدم. قتاده بسال شصتم متولد وبسال یکصد وهفدهم یا هیجدهم هجرت در واسط وفات یافت.
(ص ۴۶۶ ج ۱کا وغیره)

۱ـ **سدوسی** - دراصطلاح رجالی احمر بن جری ، احمر بن سواء ، بشیر بن معبد، عامر بن عزیز، عثمان بن عفان ، مغیرة بن ابی‌قره وبعضی دیگر بوده وشرح‌حال‌ایشان موکول بدان علم میباشد ، نسبت‌آن بسدوس بن اصمع بن‌سعد بن نبهان است‌که پدر قبیله‌ایست ازنبهان از بطون طی و بنی‌سدوس علاوه برخانوادهٔ سدوس بن اصمع یکی از بطون بکر بن وائل نیز میباشدکه پدرشان سدوس بن ذهل بن شیبان بن ثعلبه بوده ونیز یکی‌ازبطون بنی‌حنظله ازشعب قبیلهٔ بنی‌تمیم میباشدکه خانوادهٔ سدوس بن دارم بن مالك بن حنظله هستند. درتنقیح‌المقال بعد از این جمله گوید : سدوسی را منسوب بسدوس بمعنی طیلسان داشتن بملاحظهٔ‌اینکه شغل احمر مذکور طیلسان ساختن ویا فروختن بوده اشتباه است .

سدوسی مرثد همان سدوسی مؤرّج مذکور در ذیل است.

سدوسی **مؤرج بن عمرو بن حارث -** بن ثور بن سعد بن حرملة بن علقمة بن عمرو بن سدوس بن ذهل بن شیبان، مکنّی با بوفید، نحوی شاعر لغوی ، از اکابر علمای نحو و لغت میباشدکه دربدایت حال از اعراب بادیه‌نشین بود ، باصول و قواعد عربیّه اطّلاعی نداشت تاآنکه ببصره‌آمد، نخست درحوزهٔ درس ابوزید انصاری حاضرشد و اوّلین تعلّمش از وی‌بود، سپس‌نحو وفنون ادبیّه را ازخلیل بن احمد فراگرفت ، با سیبویه و نضر بن شمیل همدرس و از اکابر اصحاب خلیل بود ، بالخصوص درلغت، فرید عصرخود بشمار میرفت، دوثلث لغات عربیّه را درحفظ داشت، حدیث را هم از ابوعمرو بن علاء قاری استماع نموده و اصل امتیاز او در شعر و لغت میباشد. با مأمون عباسی بخراسان رفته ومدتی درمرو اقامت‌گزید پس به‌نیشابور رحلت و مرجع استفادهٔ علما و فضلا و مشایخ‌آنجاگردید و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- الانواء ۲- جماهیرالقبائل ۳- غریب‌القرآن ۴- المعانی وغیراینها. ناگفته نماندکه نام سدوسی بزعم‌بعضی مرثدبوده ومؤرّج (باصیغهٔ اسم‌فاعل ازباب تفعیل بروزن معلّم) لقب وی بوده و شخص‌آشوبی و انقلابی و شورش طلب راگویند. چنانچه ازذکر نسبش معلوم‌شد نسبت وی بجدّ عالیش‌سدوس بن ذهل‌بن شیبان میباشدکه پدرقبیله‌ایست بزرگ وکثیرالعلماء. سدوسی‌درسال‌یکصد و نود وپنجم‌هجری‌قمری‌درگذشت وازاواست:

روعت بالبین حتی ما اراع له — و بالمصائب من اهلی و جیرانی
لم یترك‌الدهر لی علقا اضن به — الا اصطفاه بنأی او بهجران

(ص۷۱ف و۲۵۵ج۲کا و۱۹۶ج۱۹جم و۱۲۴ج۲ع و۲۵۶ج۴و۴۴۶ج۶س)

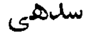
سدهی[1]

سدهی **سیدابوالقاسم بن محمدعلی -** حسینی ، واعظ اصفهانی ، معروف بسدهی ، مقیم تهران ، از فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت

۱_ **سدهی -** با دوکسره منسوب است به سده (مخفف خطی سه ده) که دیهی است در دوفرسخی اصفهان و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

میباشد واز تألیفات او است :

۱- **بدایع الاخبار** دراخلاق ۲- **بشارة الابرار فی احوال شیعة الکرار فی دارالقرار** ۳- **لمعات الانوار** که چاپ شده است . بسال هزار و سیصد وسی و نهم هجری قمری در مکهٔ معظمه وفات یافت . (ص۶۱ و۱۱۴ ج۳ ذریعة و۱۵۰ ج ۸ عن)



حاج میرسیدعلی بن سید محمد مهدی - امام جمعهٔ سده اصفهان ، مشهور بحاجی آقابزرگ ، متخلص بضیائی، ازعلمای عصرحاضر ما میباشدکه علاوه برعلوم دینیه درطب و نجوم و ریاضیات و جفر و اعداد وطلسمات نیز دستی توانا داشت ، مدتی از ادوار زندگانی خودرا در ریاضیات و مکاشفات بسر برد ، در قضای حوائج مسلمین و انجام وظائف لازمهٔ امر بمعروف و نهی از منکر و ترویج دین و تخریب اساس مبتدعین وقلع وقمع ریشهٔ بهائیه که اخیراً درآن نواحی



عکس حاج میرسیدعلی سدهی -۲۵

بروز کرده بود اهتمامی تمام داشت، از تلامذهٔ میرزا محمدهاشم چهارسوقی وآقای نجفی سالف الترجمة بوده ونسبت شریفاو با سی وسه واسطه بحضرت امام جعفرصادق علیه السلام

موصول میگردد. درهریك از **اخلاق** ، **تقلید** ، ختوم وادعیه، خیارات، شروط ضمن العقدی، صلح باحق رجوع، طب وتجربیات خود، مقتل ومنجزات مریض وموضوعات دیگر تألیفات و رساله‌های متفرقه دارد، بسال هزار وسیصد وپنجاه وهشت هجری قمری در نود وچهار سالگی درقریهٔ سده مذکور وفات یافت ودرانتهای شبستان مسجد جامع آنجا مدفون گردید.

(ملخص تقریرات بعضی از احفاد خود صاحب ترجمة)

سدی[1]

سدی **اسمعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمة** - یا ابی‌ذویب کوفی قرشی تابعی، معروف بسدی کبیر یا اکبر، مکنّی بابومحمد، ازمشاهیر مفسّرین و محدّثین ، درعداد کلبی و شعبی و مجاهد و مقاتل و دیگر اکابر اهل حدیث و تفسیر معدود ، ابن‌عباس و ابوهریره و ابوسعید خدری و جمعی دیگر از صحابه را دیده است . تفسیر خود را از ابن‌عباس روایت نموده و بشرف حضور حضرت حسین بن علی علیهما السلام مشرّف بلکه بنوشتهٔ بعضی از اکابر علمای رجال ، از اصحاب حضرت سجّاد وصادقین علیهم السلام میباشد، این‌است که بعضی‌ازاهل سنّت اورا شیعه دانسته‌اند بلکه بنا برمنقول از میزان‌الاعتدال ذهبی و تقریب ابن‌حجر و معارف ابن‌قتیبه بتشیّع و صدوق بودن وی تصریح کرده و بهمین جهت تشیّع متهمش داشته و روایات اورا قبول نمی‌نمایند. درتنقیح‌المقال نیز اورا امامی ممدوح دانسته لکن بنابتصریح بعضی‌ازاکابر ارباب تراجم ، سدّی ، از مفسّرین عامّه و ازکسانی میباشدکه قرآن مجید را با رأی

۱ـ **سدی** ـ بضم اول وکسر و تشدید ثانی ، منسوب است به سد (با ضم و تشدید) که قلعه یا دیهی است دریمن وهم دیه بزرگی است در دوفرسخی ری و منسوب بسده را نیز سدی گویند وآن (بروزن جثه) بمعنی باب ودر ویا چیزی است سقف مانندکه بجهت حفظ و وقایه از صدمهٔ باران دربالای در خانه تعبیه نمایند و سدهٔ مسجد طاقها و جایهای سایه‌دار از اطراف آن راگویند. اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور را سدی گفتن نیز بجهت‌آن است که درباب ودر و سدهٔ مسجد کوفه شغل‌مقنعه وسرانداز فروشی را داشته‌است ویا دریکی‌ازسده‌های مسجدالحرام درس تفسیر میگفته است و وقوع هردو سبب نیز ممکن است .

خودشان تفسیر نموده و بخانوادهٔ عصمت و معادن وحی و تنزیل مراجعه نمیکرده‌اند و تحقیق مراتب موکول بکتب مربوطه میباشد . سدّی، بسال یکصد و بیست وهفتم یاهشتم هجری قمری وفات و وجه نسبت درفوق مذکور افتاد .

مخفی نماندکه اسمعیل بن موسی ،کوفی سدّی فزاری، دخترزادهٔ اسمعیل سدّی فوق و معاصر او نیز ازمشاهیر محدّثین بوده و مشایخ بسیاری از وی روایت نموده‌اند، بنوشتهٔ بعضی ، درتشیّع افراط داشته وبهمین‌جهت احادیث اورا ردّ می‌کرده‌اند ودرسال ۱۴۵ه قمری یکصد و چهل و پنجم هجرت وفات یافته است .

(ص ۲۷۶ ج۴ ذریعة و۲۵ ج۳نی و ۱۰۱ت و ۱۴۸هب و۱۳ ج۷ جم وغیره)

سدی

اسمعیل بن موسی - در فوق ضمن سدّی اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور شد .

سدی‌اصغر
سدی‌اکبر
سدی - خلادسدی
سدی‌صغیر
سدی‌کبیر

اوّلی و چهارمی در ذیل ، بعنوان سدی محمد بن مروان مذکور خواهد شد، دویمی و پنجمی نیز در بالا بعنوان‌سدی اسمعیل بن‌عبدالرحمن نگارش یافته است وسومی موکول بکتب رجالیّه میباشد .

سدی

محمدبن مروان‌بن‌عبدالله‌بن‌اسمعیل‌بن‌عبدالرحمن - از احفاد سدّی اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور فوق بوده و بهمین‌جهت درمقابل جدّ عالی مذکورش بسدّی صغیر یااصغر موصوف میباشد. او تفسیر ابن‌عباس‌را ازمحمد بن سائب‌کلبی روایت‌کرده و مصاحب او بوده وبدین سبب اورا نیز محمدبن مروان‌کلبی گویند ، لکن ضعیف ومتروك‌الحدیث ومتهم بکذب بوده وجعل حدیث می‌نموده‌است . وی درسال یکصد و هشتاد و ششم هجرت درگذشت .

(ص۲۷۶ ج۴ذریعة و سطر۴ ص۱۰۲ت و۲۹۱ج۳ تاریخ‌بغداد)

سدیداعور

شاعری است ایرانی ، با اثیرالدین اخسیکتی (متوفّی بسال ۵۶۲ه قمری) **شسب** معاصر بوده وبا یکدیگر مشاعره ومعارضه داشتند و از اوست :

گوینـدکـه بردمیـد از گل خارش | جرمی است کـه مینهنـد برگلزارش
رخسارهٔ وی همیشه در چشم من است | عکس مـژهٔ مـن است بـررخسارش

سال وفات و مشخّصات دیگر بدست نیامد. (ص ۴۵۴۱ ج۴س)

سدیدالدین **سالم بن محفوظ بن عزیزة بن وشاح** - حلـی سوداوی ، ملقّب بسدیدالدین، عالم فقیه فاضل، ازعلمای‌امامیّهٔ قرن هفتم‌هجرت میباشدکه استاد محقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ه قمری) بوده و والد معظّم علاّمهٔ‌حلّی نیز از وی درس خوانده است . درعصر خود علم‌کلام و فلسفه و علوم اوائـل بدو منتهی میشد .کتاب **المنهاج در علم‌کلام**که محل اعتماد امامیّه میباشد از اوست ، سیدعلی بن طاوس از وی روایت‌کرده و علاّمهٔ حلّی نیز بواسطهٔ پدر خود از وی روایت میکند و سال وفات او بدست نیامد . (ملل و ص ۳۰۱ت وغیره)

سدیدالدین **محمود بن علی** - بعنوان حمصی نگارش دادیم .

سدیدالدین **محمود بن عمر** - شیبانی ، مکنّی باب‌والثّناء ، ازمشاهیر اطبّای اسلامی است . درکحّالی و جراحی خبیر، در ادبیّات و نجوم وهیئت وعلوم حکمیّه بهره‌ور بود، درمصر بطبابت چندی از ملوك بنی‌ارتق وبنی‌ایّوب منصوب شد وبالخصوص درعلل چشم مهارتی بسزا داشت و از تألیفات او است :

۱- الفریدةالشاهیةوالقصیدةالباهیة ۲- قانون‌الحکماء وفردوس‌الندماء ۳- لطف السائل وتحف‌المسائل ۴- موضحةالاشتباه‌فی‌ادویةالباه شعرخوب‌نیزمیگفته واز او است:

کن مجملاً فی‌ماتقول و لاتقل | **قولا یهجنــه بــذا و فساد**
فجماعة الحکماء قبلك دأبهم | **کان‌الجمیـل من‌المقال فسادوا**

صاحب‌ترجمه درسال ششصد وسی وپنجم‌هجرت درگذشت. (ص۲۵۴۲ ج۴ س)

جلد دوم در همین‌جا پایان میپذیرد و جلد سوم باکلمهٔ **سراب** شروع خواهد شد .
تیرماه ۱۳۴۷ هجری شمسی